

# تاریخ قرآن

تالیف  
دکتر محمود رامیار



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۴

رامیار، محمود، ۱۳۰۱-۱۳۶۳.  
تاریخ قرآن / تألیف محمود رامیار . - تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، ۱۳۴۶.  
پانزده، ۸۰۸ ص. [۱۵] ص. نمونه: جدول.

ISBN 964-00-0593-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

چاپ ششم: ۱۳۸۴

کتابنامه: ص. ۷۱۴ - ۷۳۰؛ همچنین به صورت زیر نویس.

۱. قرآن - تاریخ، الف. عنوان.

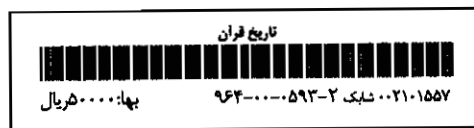
۲۹۷/۱۹

ت ۲ / ر ۷۲ BP

ت ۲۶۹ ر

۸۱۸-۶۲م

کتابخانه ملی ایران



تاریخ قرآن

تألیف: محمود رامیار

چاپ پنجم: ۱۳۸۰

چاپ ششم: ۱۳۸۴

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

شابک ۲-۰۵۹۳-۰۰-۹۶۴ ISBN 964-00-0593-2

مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، میدان استقلال .

WWW.AMIR-KABIR.COM

### فهرست مندرجات

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۹۱	شهادت قرآن بروحی محمدی	۱-۸	۱- گامی لرزان در پیشگاه قرآن
۹۵	سنت و حدیث	۹-۳۲	۲- نامهای قرآن
۹۷	حدیث فلسفی	۹	نخستین نام
۹۹	چگونگی وحی:	۱۲	قرآن در لغت
۹۹	۱- در قرآن	۱۲	کلمه قرآن
۱۰۱	۲- قول پیامبر	۲۳	برقان
۱۰۳	۳- روایت شاهدان	۲۷	کتاب
۱۰۶	وحیها در چه مواقعی فرود می‌آیند؟	۳۰	زکرم
۱۰۸	حالات وحی	۳۱	حکمت
۱۱۲	سراحل وحی	۳۱	نامهای دیگر قرآن
۱۱۲	صادق امین	۳۳-۱۳۱	۳- اظهار وحی
۱۲۰	معلمان موهوم	۳۳	گوشه گیریهها «تجسس»
۱۳۳-۱۸۰	۵- دو معاد وحی	۳۷	حقیقت
۱۳۳	وحی صیقلی	۴۵	زبان، سادفه
۱۴۵	انهایم اوحی	۴۸	سوزن نامبر
۱۴۸	اسرار قرآنی	۵۱	عبارت قرآنی
۱۵۴	از نظر قرآن	۵۳	آغاز وحی
۱۵۸	از نظر احادیث	۵۷	جبرئیل امین
۱۶۱	از نظر لغت	۶۴	بازگشت به خانه
۱۶۱	از نظر عقل	۶۷	ورقه بن نوفل
۱۶۴	از نظر تاریخی	۷۲	فترت وحی
۱۶۶	پیامبر و فراموشی	۷۷-۱۳۲	۴- چگونگی وحی
۱۷۴	رسول و نبی	۷۷	وحی در لغت
۱۸۱-۲۱۰	۶- نزول قرآن	۷۹	سابقه وحی
۱۸۱	معنی نزول قرآن	۸۶	وحی در قرآن

۳۲۵	این نسخه چه شد؟	۱۸۳	مراحل نزول
۳۲۷	سنجش کار زید	۱۹۳	لیلةالقدر
۳۲۹	انگیزه ابوبکر	۱۹۴	کلمات قرآن از کیست؟
۳۳۲-۳۹۲	۹- مصاحف همزمان ابوبکر	۱۹۷	مدت این نزول
۳۳۳	مصاحف شخصی	۱۹۸	دلیل نزول تدریجی
۳۳۸	۱- مصحف فاطمه (ع)	۲۰۰	چگونگی این نزول
۳۳۹	۲- سالم	۲۰۱	راز این نزول
۳۳۹	۳- ابوزید	۲۰۸	حکم پس از نزول
۳۴۰	۴- سعد بن عبید	۲۰۹	نزول پس از حکم
۳۴۰	۵- معاذ بن جبل		۷- تألیف قرآن در زمان رسول خدا (ص)
۳۴۰	۶- امّ ورقه	۲۱۱-۲۹۶	
۳۴۰	۷- ابی بن کعب	۲۱۱	الف- حفظ در سینه ها
۳۴۲	چگونگی مصحف او	۲۱۱	جمع آوری قرآن
۳۴۴	۱- فهرست ابن ندیم	۲۱۳	تأثیر قرآن
۳۴۶	۲- اتقان سیوطی	۲۲۱	مراقبت پیامبر (ص)
۳۴۷	۳- مقدمتان	۲۳۶	حافظه عرب
۳۴۸	اختلاف قرائت	۲۳۸	کوشش صحابه
۳۴۹	دوسوره اضافی	۲۴۷	حافظان قرآن
۳۵۳	۸- ابن مسعود	۲۵۷	ب- نوشتن قرآن
۳۵۶	چگونگی مصحف او	۲۵۷	نوشتن قرآن
۳۵۶	۱- ابن ندیم	۲۶۱	کاتبان وحی
۳۵۹	۲- اتقان	۲۶۳	نویسندگان دوره مکه
۳۶۱	اختلاف قرائت	۲۶۴	دوران مدینه
۳۶۴	۹- ابوالدرداء	۲۷۵	به روی چه می نوشتند؟
۳۶۵	۱۰- مقداد بن اسود	۲۸۰	تألیف قرآن
۳۶۵	۱۱- علی بن ابی طالب (ع)	۲۹۷-۳۳۲	۸- جمع قرآن در زمان ابوبکر
۳۶۶	مصحف علی (ع)	۲۹۷	نخستین جامع قرآن
۳۶۸	چگونگی مصحف او	۲۹۹	رویداد بمامه
۳۷۳	نسخه هائی از این مصحف	۳۰۳	پیشنهاد عمر
۳۸۰	۱۲- ابوموسی اشعری	۳۰۹	زید شروع به کار می کند
۳۸۱	مصحف او	۳۱۳	دو آیه آخر سوره توبه
۳۸۴	۱۳- مصحف حفصه	۳۱۶	همکاران زید
۳۸۶	۱۴- زید بن ثابت	۳۱۷	چرا زید انتخاب شد؟
۳۸۷	۱۵- مجمع بن جاریه	۳۲۲	این نسخه بر روی چه بود؟
۳۸۷	۱۶- عایشه	۳۲۴	تاریخ این گردآوری

۴۸۲	۵- علقمة بن قیس	۳۸۸	۱۷- عقبه بن عامر
۴۸۲	۶- حطّان	۳۸۹	۱۸- امّ سلمه
۴۸۳	۷- سعید بن جبیر	۳۹۰	۱۹- عبدالله بن عمرو
۴۸۳	۸- طلحة بن مصرف	۳۹۱	۲۰- انس بن مالک
۴۸۳	۹- عکرمه	۳۹۳-۴۰۶	۱۰- در زمان عمر
۴۸۴	۱۰- مجاهد	۳۹۳	دنباله کار ابوبکر
۴۸۴	۱۱- عطاء بن ابی ریح	۳۹۷	عمر و جمع قرآن
۴۸۴	۱۲- ربیع بن خثیم	۴۰۰	اهتمام به کار قرآن
۴۸۵	۱۳- اعمش	۴۰۴	مصحف عمر
۴۸۵	مصحف امام جعفر صادق (ع)	۴۰۷-۴۸۸	۱۱- در زمان عثمان
۴۸۹-۵۲۶	۱۲- خط قرآن		۱- یکی کردن مصاحف
۴۸۹	خطوط عربی	۴۰۷	اختلافات
۴۹۳	خط مستند	۴۱۲	حذیفه که بود؟
۴۹۶	خط ببطی	۴۱۴	حذیفه از آذربایجان بازگشت
۴۹۶	خط کوفی	۴۱۶	تشکیل انجمن
۴۹۷	خط نسخ	۴۲۱	روش این انجمن
۴۹۹	خط در مکه و مدینه	۴۲۷	اختلافی پیش نیامد
۵۰۱	اهتمام پیامبر (ص)	۴۲۸	پیوستگی سوره‌های انفال و توبه
۵۰۴	پیامبر امّی	۴۳۰	سوزاندن مصاحف
۵۱۱	پیامبر خواندن نمی دانست	۴۳۳	تاریخ این گردآوری
۵۱۳	پیامبر خواندن می دانست	۴۳۶	اعتراض ابن مسعود
۵۱۷	نظر دانشمندان	۴۴۴	نظر علی بن ابی طالب (ع)
۵۱۹	خط قرآن	۴۴۶	توطئه سکوت
۵۲۳	مشخصات رسم عثمانی	۴۴۷	ارزیابی کار ایشان
۵۲۴	خط قرآن در این عصر	۴۵۹	چند نسخه نوشته شد
۵۲۵	چند کتاب	۴۶۴	فرستادن صحابه
۵۲۷-۵۴۸	۱۳- اعجام و نقطه گذاری	۴۶۵	مصاحف عثمانی چه شدند؟
۵۲۷	مشکل خواندن خط	۴۷۱	رواج مصحف عثمان
۵۲۹	اعجام و نقطه گذاری	۴۷۵	نویسندگان مصاحف
۵۳۱	نخستین نقطه گذاری	۴۷۷	خلاصه
۵۳۲	ابوالاسود دوئلی	۴۷۸-۴۸۸	ب- مصاحف دیگر
۵۳۵	یحیی بن یعمر	۴۷۸	۱- ابن عباس
۵۳۶	نصر بن عاصم	۴۸۱	۲- عبدالله بن زبیر
۵۳۷	سهم ایرانیان	۴۸۱	۳- عبید بن عمیر
۵۳۸	سابقه ضبط حرکات	۴۸۲	۴- اسود بن زید

۶۱۹	اشاره‌ای به کار مستشرقان	۵۴۰	رواج قطعی مصحف عثمان
۶۲۵-۶۴۴	۱۶- سبب نزول	۵۴۳	تقسیمات و رموز دیگر قرآن
۶۲۵	معنی سبب نزول	۵۴۵	نظر چند دانشمند در این باره
۶۲۶	فایده شناسایی سبب نزول	۵۴۶	اهمیت اعراب
۶۳۵	راههای شناسایی سبب نزول	۵۴۹-۶۰۰	۱۴- آیه‌ها و سوره‌ها
۶۴۲	عموم و خصوص میان لفظ و سبب	۵۴۹	۱- آیه‌ها
۶۴۵-۶۵۸	۱۷- ترجمه قرآن	۵۴۹	معنی آیه
۶۴۵	اهمیت بحث	۵۵۱	شناسائی آیه
۶۴۶	معنی ترجمه	۵۵۳	بسمله
۶۴۸	آیا ترجمه قرآن جایز است یا نه؟	۵۵۷	نخستین آیه
۶۵۰	شرایط ترجمه	۵۶۲	آخرین آیه
۶۵۰	فواید ترجمه قرآن	۵۶۶	نخستین آیه در چند موضوع
۶۵۱	نظر دانشمندان	۵۷۰	شماره آیه‌ها
۶۵۳	ترجمه‌های اروپایی قرآن	۵۷۳	شماره کلمات و حروف
۶۵۹	ملحقات:	۵۷۴	ترتیب آیه‌ها
۶۶۱	ترتیب زمانی نزول سوره‌ها	۵۷۷	۲- سوره‌ها
۶۶۲	مشخصات ستونهای جدول	۵۷۷	معنی سوره
	أ- جدول ترتیب زمانی سوره‌ها	۵۸۰	حکمت تعیین سوره‌ها
۶۶۹	بر سبب قرآنیهای مرسوم	۵۸۱	نامها و شماره سوره‌ها
	ب- جدول ترتیب زمانی سوره‌ها	۵۹۱	نظم‌های امروزی سوره
۶۸۵	رساو، نزول	۵۹۴	اهتمام سوره‌ها
۷۰۰	چهار بار در جلی گاه‌شماری سوره رسول خدا (ص)	۵۹۷	بر سبب سوره‌ها
۷۱۰	کتابها	۶۰۱	۱۵- مکی و مدنی سوره‌ها
۷۴۱	فهرست کتب	۶۰۱	مدنی و مکی سوره‌ها
۷۴۱	کتابها	۶۰۲	راه شناسایی
۷۴۴	اشخاص و قبایل	۶۰۴	خصایص سوره‌های مکی و مدنی
۷۷۱	امکنه و مؤسسات	۶۰۴	ضابطه تشخیص
۷۷۷	فهرست کتب	۶۰۷	ترتیب سوره‌های مکی و مدنی و اختلاف آن
۷۹۸	فهرست موضوعی	۶۰۹	انواع سوره‌های مکی و مدنی
۸۰۳	غزوات	۶۱۲	تقسیمات دیگر
۸۰۵-۸۲۴	تصاویر	۶۱۵	

هَذَا نَبَأٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ

(۳ آل عمران ۱۳۸)

وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ

لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا خَسَارًا

(۱۷ اسراء ۸۲)

### بسمه تعالی عزّشانه

پس از ستایش و سپاس به درگاه حضرتش عزّ اسمه و درود بی پایان بر خاتم پیامبران و خاندان و الاتبار و یاران گرامیش .

کتابی که در دست دارید نخستین بار شانزده سال پیش در سال ۱۳۴۶ منتشر شد. روشن است که از آن وقت تا کنون، بخصوص در سالهای اخیر، همیشه مواجه با درخواست نشر مجدد آن بود. اما در اوایل به علت گرفتاریها مجال آن پیش نمی آمد و بعدها هم که آن کتاب درسی شده بود، یادداشتهای دانشجویان رفع نیازشان را می کرد. البته نیاز دیگران برآورده نمی شد و به همین جهت در پی فرصتی بود که در آن تجدیدنظری کرده و مجدداً آن را منتشر نماید. اما خوشبختانه از آن وقتها تا کنون، بارها و بارها انواع مختلفی از تلخیص و رونویسی از این کتاب منتشر شد. در آغاز فکری کرد که این نسخه های ثانوی جای خالی را پر خواهد کرد و رفع نیاز خواهد شد. ولی چنین نشد و جای این یکی همچنان خالی ماند. این بود که تکلیف خود احساس کرد که این کتاب را مجدداً منتشر سازد. روشن است که گذشت زمان تجربه می آورد و براندوخته ها می افزاید. حاصل این گذشت زمان برای نویسنده مستی اوراق و یادداشت پراکنده است. این اوراق گردآمد و در قسمتی از چاپ اول آن (تا صفحه ۴۸۸ این کتاب) تجدیدنظر شد. اگر این تجدیدنظر به همین روش ادامه می یافت حدیث کتاب بسیار آهسته آهسته در دست می آمد. در بقیه آن دیگر دسی نبرد، بدان امید که باز توفیق الهی مدد شود و بقیه کار چنانکه درخور است به شکل مستقلی جدا از این کار درآید. اما کدام نویسنده است که پس از نوشتن همیشه در پی این نباشد که کاش این جمله را چنین نوشته بودم و آن نکته را چنان گفته بودم. کاشکی لبه تیز حمله را بدین سومی گرداندم و یا فلان مطلب را هم بدین نکته می افزودم. نویسنده را نیز این فکرها به خود مشغول می دارد. بخصوص که از آن روزهای دی ماه ۱۳۶۰ که این اوراق تسلیم ناشر شده کتابهای ارزنده ای نیز در دسترس قرار گرفته است. از جمله «نقش ائمه در احیاء دین» از علامه سید مرتضی عسکری و یا «خدا و انسان در قرآن» از توشیهیکو ایزوتسو ترجمه آقای احمد آرام و یا کتاب دیگرش «مفاهیم اخلاقی دینی قرآن» ترجمه آقای فریدون بدره ای.

اینها درخور این بود که مورد بحث قرار گیرند. البته می‌شد که مستدرکی بر کتاب افزوده شود. اما بحث مستوفی بدانجا می‌کشید که فرع بر اصل بچرید. این بود که به ناچار از آنها درگذشتم و برای فایده بیشتر چند جدول اساسی که حاصل سالهای کار بود به جای آنها بر این کتاب افزودم. باشد که برای آنها که از سويدای دل و عمق وجود دربی پژوهش و دانستند و دلی پر تاب و سری پرشور دارند مفید فایده‌تی گردد.

اما چرا تاریخ قرآن؟

گرچه این نام اکنون به اصطلاح جای خود را باز کرده و کتب مختلفی با صفات و زوایدی این نام را یافته‌اند. اما از آنجا که وقتی این نام برگزیده شد، برای بعضی از علمای اعلام و سروران کرام که سابقه لطفی قدیم و مرحمتی عمیم داشتند پرسشی پیش آورد، ناچار توضیح مختصری می‌دهد. نمی‌خواهم اینجا آن مطلب قدیمی را مطرح کنم که آیا کلام خدا قدیم است و ازلی و جزء ذات خداست و همچون وجود او تعالی سرمدی و ازلی است، و یا مخلوق است و آفریده پروردگار و به هر حال سرگذشتی یافته است. ولی این را می‌خواهم بگویم که وقتی این کلام از مصدر جلال و عزتتش صادر شده و بر دل پاک پیامبر نقش بسته و از دلب مبارک او (ص) به مردم جهان ابلاغ گشته، ابنای بشر با این کلام چه کرده‌اند؟ کلماتی بود که در هوا طنینی یافت و تمام شد، و یا اینکه بر دل مردم سؤمن نشست و در طول تاریخ زمان نقشی والا یافت. مردم این جهان با این کلمات نازله زندگی کردند، بدان دل بستند و آن را چون جان شیرین عزیز داشتند و شالوده و بنیان زندگی خود را بر آن نهادند؟ طبیعی است که وقتی این کلام الهی مایه هستی‌بخش زندگی مردم جهان قرار می‌گیرد سرگذشتی می‌یابد. گذشته‌ای در پس سر نهاده و تاریخی دارد. چه بسا که در آغاز دیگران این نام را انتخاب کرده باشند، ولی بهیچوجه چنین نامی حاکی از آن نیست که قرآن (مثلاً پس از رسول خدا گرد آورده شده باشد و یا سخن دیگری جز خدا باشد. این تاریخ و یا سرگذشت کتابی است که از لوح محفوظ توسط فرشته‌ای جبرئیل نام بر پیامبر خدا نازل شده، سِ گذشت آن از لحظه نزول و یا حتی پیش از آن، تا امروز که میان دستان و پیش‌روی ماست. مگر تاریخ چیست؟ بازگوئی گذشته و این نیز تاریخ این کتاب مقدس آسمانی است. البته گذشتگان برای این رشته نام دیگری داشتند و بیشتر در این باره عنوان علوم قرآن را به کار می‌بردند. اما در واقع این عنوان بسیار وسیع‌تر از آن بود که در اینجا چنانکه باید مورد بررسی قرار گیرد. علوم قرآن دامنه‌ای یافته که بررسی آنها سالها فرصت و جلدها کتاب می‌خواهد. و به هر حال تاریخ قرآن قسمتی از علوم قرآن است. نخستین بار در کتب اسلامی این عنوان از طرف علامه فقید مرحوم مجتهد زنجانی طاب‌ثراه انتخاب شد و بعد از آن در چاپ اول این کتاب به نظر صاحب‌نظران رسید.

نکته دیگر اینکه شاید در برداشت بعضی از مطالب در این کتاب با برخی از فحول



دانشمندان (کثر الله امثالهم) اختلاف نظری داشته باشد. آنچه از نظر نویسنده مسلم است تسلیم محض و مطلق به واقعیات و حقایق است. اگر برداشت نویسنده با پاره‌ای نظریات دیگر اختلاف داشته باشد، این امر بستگی به بررسی مقدمات و متونی داشته که در دسترس بوده و به تبع برداشتی که داشته بدین نتایج رسیده است. اگر اختلافی هست در بحث و کنکاش باز است و کار پژوهشگر نیز همین است. در موردی که دستور صریحی نیست و امری قطعی و حتمی نمی‌نماید، جای بحث و استدلال هست، رأی است و نظر. تنها چیزی را که اطمینان می‌دهد دوری از تعصب و خامی است، دوری از خودخواهی و خودبینی است. هر امری که طبق مقدمات و مبانی شرعی و عقلی به اثبات رسید، طبیعی است که باید مطاع و متبع باشد.

به دنبال این سخن، مسأله منابع پیش می‌آید. سعی فراوان شده که در این کار بر اسناد و مدارک متقنی تکیه داشته باشد و سند هم هرچه قدیمی‌تر باشد مطلوب‌تر است. این است که در استفاده از اسناد متقن، خواه مربوط به برادران اهل تسنن باشد و خواه در ارتباط با علمای اعلام اهل تشیع باشد، کوتاهی نشده است. البته چنانکه روشن است تکیه اولی بر قرآن است و پس از آن سنت و تاریخ قرار گرفته و بعد همه عقل و درایت مطرح است. تلاش شده که تا حد مقدور در کمال بی‌طرفی از قدیمی‌ترین و محکم‌ترین مدرک سخن به میان آید و اسناد موجود در محک نقد و آزمایش قرار گیرد. و منابع، روشن و قابل اعتماد، دست اول و مستقیم باشد تا نتایج بدست آمده درخور اطمینان و وثوق گردد. و به هر حال، سخنی بی‌مدرک و مأخذ گفته نشود. اگر هم گاهی با اعتماد به بعضی از کتب و به ندرت سببی از آنها نقل شده، فقط به علت اعتماد بدان کتب و عدم دسترسی به منبع اصلی بوده است. و چون مواردش معدود است امید دارد که از این راه زبانی رخ ننموده باشد.

ممکن است گفته شود: چرا بعضی از موارد هست که فقط به نقل اقوال مختلف در آن موارد اکتفاء شده و نتیجه‌گیری قطعی نشده و بحث بی‌نتیجه روشن مانده است؟ مثلاً در تولد و یا بعثت رسول خدا (ص) اقوال مختلفی نقل شده است. ممکن است نقل این نظرهای مختلف احیاناً ایجاد اخلاقی در ذهنی بکند. روشن است که چنین نیست. زندگی و سیره رسول خدا یکی از روشن‌ترین حوادث تاریخی جهان است و کمتر زندگی‌نامه‌ای حتی به روزهای معاصر، این چنین دقیق و مرتب تنظیم شده است. در این مورد هم مذاهب مختلف اسلامی با استناد به متون معتبری که داشته‌اند هر یک به نتیجه‌ای رسیده‌اند. مثلاً روزی را برای تولد و یا بعثت رسول خدا تعیین کرده‌اند و آن روز را به یاد پیامبر خدا گرامی می‌دارند. این روز معین از نظر آنها قطعی و مسلم است. در مورد پیامبر گرامی ما که واقعیات تاریخی و حوادث، روشن و قطعی است، اما اگر هم چنین روزی (مثل روز تولد حضرت عیسی مسیح ع)

کاملاً فرضی بود باز جای بحث زیادی نداشت. همین قدر که روزی را به یاد و نشان آن واقعه معین کرده و آن را گرامی می‌دارند کافی است. خواه واقعاً حادثه در آن روز معین اتفاق افتاده باشد و یا چند روز پس و پیش از آن باشد. این پس و پیشی در خود حادثه و بزرگداشت آن تأثیری ندارد. آنچه مهم است همان بزرگداشت و یادبود است و بس. حالا چه فرقی می‌کند که تولد رسول خدا مثلاً هفدهم ربیع‌الاول و یا دوازدهم همان ماه جشن گرفته شود. به هر حال یادبودی از گرامی خاطره‌ای است در تاریخ، و بزرگداشتی از رسالتی عظیم و هدایتی روشن. و چه بهتر که سراسر دوازدهم تا هفدهم را گرامی بداریم و به اخلاق حسنه آن بزرگوار تشبیه جوییم. نقل اقوال مختلف در این زمینه‌ها تنها برای آگاهی است و تأثیری در اعتقاد ندارد.

بله! جایی هست که کاش در متن کتاب توضیح بیشتری داده می‌شد و اساس مطلب را بهتر و روشن‌تر باز می‌گفت و آن در مورد حنیف و حنیفیت است. اساس گفتگو بر سر حنیف این است که یهود به پیروی از اصطلاح سریانی این کلمه، قبایل مشرک عرب را حنیف می‌خواند و حال آنکه در لغت عرب، حنیف پاک‌دین و متمایل به دین حق معنی می‌داد. یهودیان همه جا با پیامبر اکرم در ستیز بودند و این ستیزه‌گری آنها بر سر ابراهیم و صفت حنیف بودن او اوج می‌گرفت. موارد محاجه و ستیزه‌گری آنها بر این اساس دور می‌زد که اگر چنانچه ادعاه دارید پیرو ابراهیم هستید، او از ماست و همان است که ما می‌گوییم. چرا قبله او را ترک کرده‌اید و سنن او را مهجور داشته‌اید؟ مثلاً روزی سید اکرم در مدرسه المدراس (محل تدریس تورات) در مدینه وارد شد و به یهود (که به اسلام دعوت فرمود) سخن از یهودیان پرسید: تو خود بر چه دینی هستی؟ فرمود: بر مکتب ابراهیم و دین او گفتم. ابراهیم که یهودی بود! فرمود: بیاورید تورات را تا میان ما و شما برآوریم یا میان ما و آنها نپذیرفتند و حاضر به حکمیت تورات هم نشدند.

یهود خود را از سلاله یعقوب (اسرائیل) می‌دانستند. دور از سلسله ابراهیم بود. ۱۲ فرزند یعقوب نسب می‌برد. و حال یکباره ابراهیم را، یعنی بنای بزرگ یعقوب را که در کتابشان پدر عالی و بعد پدر جماعت بسیار نامیده شده، می‌خواست پیرو یعقوب (اسرائیل) بگرداند! ابراهیم نزد آنها پیامبر و بنیانگزار یکتاپرستی نیست و اضافه بر آن صفت حنیف بودن او را کتمان می‌داشتند.

قرآن به صراحت اعلام می‌دارد که حنیف کسی است که نه یهودی و نه مسیحی است و در پرستش خدای یکتا مخلص و یگرو است و این معنی با آنچه یهود می‌پرداخت تضادی آشکار داشت. قرآن بارها و بارها تأکید دارد که ابراهیم حنیف بود و مخصوصاً از مشرکان نبود. معنی شرک را که در کلمه حنیف وارد کرده بودند از آن می‌زداید و همان معنی اصیل دوری از گناه و پاکیزه‌جویی را بدان برمی‌گرداند و همه بر این نکته تکیه بود که ابراهیم

مشرك نبود. شرك را از ابراهيم مي‌زدايد تا مباد يهود، كلمه حنيف را به معني مشرك بر عرب تحميل كند.

بدین‌سان، ابراهيم سرسلسله پیامبران و بنیانگذار یکتاپرستی اعلام می‌شود. او است که کعبه را می‌سازد و صلاهی دعوت یکتاپرستی در می‌دهد. پیروی از او و بر دین او بودن نه یهودیت است و نه مسیحیت. قبله او از آغاز کعبه بود و روش او یکتاپرستی. نکته مهم اینکه تنها، ذریه اسماعیل که پیامبر گرامی از آن سلاله است آل ابراهيم خوانده شده و به فضیلت تنزیل کتاب و حکمت افتخار یافته است. این سخن را داشته باشید تا بعد به متن کتاب برسیم و به هر صورت، جای آن داشت که مفصل‌تر از این در متن مورد بحث قرار می‌گرفت.

این را هم اضافه کنم که از این قبیل موارد کم داریم و عمده به دلیل وجود همین مورد بود که مایل بودم مستدرکی بر کتاب افزوده شود که برای احتراز از افزودن حجم بسیار از آن چشم پوشید.

تلاشی شد که تا حد مقدور کتاب ساده نوشته شود تا دست کم برای آنها که به مبادی اسلام آشنایی دارند درخور فهم باشد. بدین جهت تا جایی که مقدور بوده بحثهای مفصل علمی مختصر شده و ساده بیان گردیده است. اما تکیه اساسی مطلب بر تنبیح است و گاهی که لازم می‌نموده تحقیقی هم شده است. هر نکته تا جای ممکن تنبیح شده و همه منابع جستجو شده و پاره‌ای جاها دست به پژوهشی هم زده و یا آن را به جای مناسبتر خود وا گذاشته است.

شماره‌هایی که در متن کتاب و هماهنگ با حروف متن چاپ شده، شماره سوره‌ها و آیات قرآن مجید است. یعنی شماره‌ای که قبل از: قرار گرفته شماره سوره و شماره بعد از: شماره آیه و یا آیات آن سوره است. شماره آیات نیز برحسب قرائت عبدالرحمن سلمی کوفی انتخاب شده است. علت اصلی اینکه به جای نام سوره به ذکر شماره سوره اکتفا شده آن است که بسیاری از موارد برای یک سوره نامهای مختلفی ذکر می‌شود. که گاهی این نامها از ذهنها خیلی دور می‌نهد. گذشته از آن نام سوره جای دقیق سوره را بعضی از مواقع فوری بذهن نمی‌رساند. این است که برای احتراز از هر نوع ابهامی و برای آسانتر بودن کار، ثبت شماره سوره‌ها را برگزید.

ضمناً مواردی که در متن و یا حواشی نامی به فارسی یا عربی یا لاتینی به اختصار یاد شده، آن علامت اختصاری و نام کامل آن را در کتابنامه می‌توان یافت.

حال آنچه می‌ماند، سپاس و تشکر و ستایش است. کسی که پاس مردم را ندارد چگونه اجازه یابد که پاس خدای را گزارد؟ در اینجا بی‌اختیار به یاد علامه فقید مأسوف علیه مرحوم سید محمد فرزاد طاب‌نراه می‌افتم و دلی پردرد می‌یابم. خدای بر درجانش

بیفزاید که مردی گرانبایه و گوهری ناشناخته بود. محضری گرم و تابشی فزاینده داشت. نخستین بار که این کتاب نوشته شد طی ساعتهای دراز بر او خوانده شد. جز کلمات گرم و تسلی دهنده و تشویق آمیز چیزی از او نشنید. خوب به یاد دارم وقتی کار نوشتن پایان گرفت، مدتی گذشت و برای چاپ آن اقدامی نشد. آن روزها سخت دچار تردید و دودلی بودم. روزی آن فرخنده خصال پرسید: چاپش به کجا رسید؟ گفتم: راستش اینکه در تردیدم. فایده اش چیست؟ آنها که دانای این علومند بدین شکسته بسته چه نیازی دارند و آنها هم که در این زمینه ها نیستند چه پروایی دارند؟ خوب به خاطر دارم که نگاهی عمیق و مستقیم افکند و با اندیشه گفت: باور کن اگر حاصل عمر من یک چنین کاری بود از عمرم راضی بودم! آنها که فرزندان را می شناسند با من همداستانند که این سخن بزرگی بود. البته و صد البته که این سخن تنها از جهت دل دادن به مردی مردد و دودل گفته شده بود و برخاسته از آن ایمان پاک و از ته دل بود و آن مرحوم چشمه ای فیض بخش بود که هرگز آسودگی نمی یافت. اما همین نکته نمونه ای از سجایای پسندیده و خصایل عالیۀ انسانی او بود. خدایش غریق رحمت گرداناد و صد حیف، چنانکه بود شناخته نشد.

اگر در آن روزها مرحوم فرزندان ارشاد و همدلی داشت، خوشبختانه این روزها نیز سرور و یاری دیرین دستگیر و هم نوا بود. استاد دانشمند آقای دکتر عباس زریاب خوبی که خداوند محضری گرم و پر بار بدو عطا فرموده نوازشی فرمود و نیمۀ آغاز کتاب را ملاحظه و ضبط چند لغت را اصلاح نمود. ضمیمه شدن ضمائم آخر کتاب هم به اشارت ایشان است. دنیا دنیا رهین این همه مهر و محبت هستم. از دوست دیرین دانشمند آقای دکتر محسن مؤیدی که بذل محبتی کرد و از آغاز تا انجام کتاب را ملاحظه و حتی از سر لطف برای تهیه فهرست موضوعی آن ارشادی نمود نهایت تشکر را دارد.

اما از آنها که حاصل عمری را آسان گرفته و سالها گرد کتاب خوردن را ندیده انگاشته و یکباره به حاصل زده اند چه می توان گفت؟ از آنها که ده ها هزار نسخه نتیجۀ یک عمر را بی نام و نشان، و یا سروپاشکسته منتشر کرده و حتی به یک نسخه هم یادی از صاحب اثر نکرده اند... از آنها که همه نام و نشان و همه کارشان در تلخیص گونه ای و یا رونویسی از اثر چاپ شده ای خلاصه می شود... از آنها که از کتابی بهره ها گرفته و توشه ها اندوخته اند و یادی از سفره و میزبان جز به تلخی نبرده اند... هیچ گله ای نیست.

ولی، از آنها که پاس کار دیگران را می دارند، شناسای اساتند و در اوج بزرگواری یادی از آنچه اندوخته اند می کنند، از آنها که از سر مکرمت و بزرگواری یادی گرم دارند و پیامی صمیم می فرستند، از آن ناشناسی که شب هنگام دری می زند و نامه ای بی نشان می دهد و در آن نامه همه دانش و فضل خود را مخلصانه به کار گرفته و هر

## پانزده

کوتاهی و لغزشی که به نظرش رسیده با دنیایی خلوص و وارستگی انگشت تأمل و پرسش بر آن نهاده، از آن بزرگوار سردی که ناشناخته نامه‌ای بلند و عالی، اما بی‌نام و نشان با دعای خیری گرم و از دل برخاسته، به‌ناشر داده و رفته و از تک‌تک حرفهای آن نامه نور ایمان و اعتقاد تجلی می‌کند، از آن پیام دهنده نام نهفته‌ای که از سر اخلاص و درد پیام محبت فرستاده، و از آن شناسای معرفت و دانش که از سراپای سخنش گرمی و محبت می‌تراود،... و بالاخره از آن خواننده مهربانی که در دل خود دعای خیری بدرقه راه می‌کند...

... از همه اینها تشکر و سپاس بی‌نهایت است. همه احترام و تجلیل و سپاسگزاری به‌حضورشان تقدیم می‌شود. همین محبت بی‌ریا، همین خلوص و اعتقاد و ایمان است که زاد راه می‌گردد و تن خسته و روان کوفته و دل پر درد را سرهم درد می‌نهد و او می‌دارد که راه دراز سنگلاخ را با نیرویی پر توان بپیماید.

امید که این بار نیز آن دعای خیر و از دل برخاسته آن رهرو راه عزت و سلامت، راه شرف و اعتقاد، بدرقه راه گردد. شاید که موجبی برای جلب عنایت خدایی و تفضل الهی پدیدار شود و از برکت آن، راه نیمه‌رفته چندگامی دیگر نیز پیموده شود. بمنه و کرمه.

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.

آل عمران ۸.

محمود راسبار

تیرماه ۱۳۶۷ شوال ۱۴۰۳

## ۱ - گاسی کوتاه و لرزان در پیشگاه قرآن

این قرآن است و بی‌گفتگو کلام خداست. معجزه‌ای است که تمامش از آغاز تا انجام، از باء «بسم‌الله» تا سین «والناس»، حرف به حرف و کلمه به کلمه توسط فرشته خدا بر نبی اکرم (ص) نازل شده، بردل پاکش (ص) نقش بسته، ازدولب مبارکش (ص) جاری شده و امروز از پس چهارده قرن ما آنرا همان‌سان در برداریم که به زمان گیرنده وحی، یاران گرامیش (ص) دریافت داشته‌اند. تواترش قطعی است و تلاوتش عبادت.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ. كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ. كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ. لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ. وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْبَقِيَّةِ. لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ.»

«همین قرآن است که انسان را به استوارتر راهی رهبری می‌کند (۱۷: ۹). کتابی است که از درون تاریکی به نور و روشنی رهنماست و به امر خدا راه‌گرمی ستوده را می‌نمایاند (۱۴: ۱). بیانی است برای مردم و هدایت و موعظه‌ای برای متقین (۳: ۱۳۸). آیاتش استوار است (۱۱: ۱) و باطل را بدان راهی نیست (۴۱: ۴۲). این حق است و یقین (۶۹: ۵۱) و بصیرت و هدایت و رحمت اهل یقین (۴۵: ۲۰) هرگز نظیر آن را نیاورند (۱۷: ۸۸).

به راستی که از جانب خدا نوری و کتابی روشن آمده و هر که از پی رضای او، راه سلامت پوید، خدا بدان کتاب هدایتش کند و از تاریکی به نورش برد و به راهی راست رهبرش شود. (۵: ۱۵ و ۱۶). شک در آن نیست و راهنمای متقین است (۲: ۲) نیکان را بشارت می‌دهد و بدان را می‌ترساند (۴۱: ۴).»

چنین بود شهادتی والا از کلام گوینده تعالی.

از حاملِ وحی بشنویم و شهادت پیام آور راستین را ببینیم:

« کتاب خدا ریسمانی است کشیده از آسمان تا به زمین<sup>۱</sup> که ارتباط انسان با خدا بدان وابسته است. »

« قرآن هدایت است از گمراهی، بینائی است از کوری، نگهدار از لغزشهاست، نور است در تاریکی، روشنی است در حوادث، نگهدار از هلاکت است، رهنمای از گمراهی و بیان کننده هر فتنه است. انسان را از دنیا به آخرت رساند. در آن کمال دین شما نهاده شده و کسی از قرآن روی نگرداند مگر به سوی آتش باشد. ظاهر قرآن زیبا و باطن آن پر ژرفاست. »

« قرآن را حد و نهایی است و فوق هر حد و نهایتش حد و نهایی دیگر است، شگفتیهای قرآن بی پایان است و تازگیهای آن کهنگی ندارد. »<sup>۲</sup> و یا فرمود: « مثل قرآن، مثل خورشید و ماه است و مثل آن دو همیشه در جریان خواهد بود. »

« قرآن کتاب خداست، کتابی که از گذشتگان و آیندگان شما در آن آمده، حل و فصل کشمکشهای شما در آن است. حق را از باطل جدا می کند. حقیقتی است که هزل و شنوخی بدان راه ندارد. هر کس هدایت را در غیر آن بجوید به ضلالت افتد. حکمت و صراط مستقیم است. غرض و هوس بشری نتواند که تغییرش دهد. با گذشت زمان کهنگی و فرسودگی نمی پذیرد. چراغ روشنی دارد که نور هدایت و علم می دهد و راهنمای خوبیهاست. دانشمند از تفکر در آن سیر نمی شود. هر که بدان عمل کند پاداش یابد و هر که مردم را بدان خواند، به راه راست هدایت کرده است. »<sup>۳</sup>

« این قرآن مهمانی پروردگار است. از آن بیاموزید هر چه بتوانید. این قرآن ریسمانِ خدا، نور مبین، شفای سودمند و نگهدار کسی است که بدان چنگ زند. »

۱. مسلم: فضائل الصحابه ۳۷. ترمذی: مناقب ۳۱. الدارمی: فضائل القرآن ۱. مسند احمد بن حنبل ۳: ۴، ۱۷، ۲۶، ۵۹ و ۵: ۱۸۲.
۲. کافی: فضل القرآن، ح ۸ و ۲.
۳. البیان ۲۶ و ۲۷. المیزان ۱: ۱۰. الدارمی: فضائل القرآن ۱. فضائل القرآن ابن کثیر: ۹ و ۱۰. ترمذی: فضائل القرآن ۱۱: ۳۰ با اختلاف. بحار الانوار ۹: ۷ از تفسیر عیاشی. شبیه آن در اصول کافی ۴: ۴۰۷، مجمع البیان ۱: ۱۶.

نجات پیروانش است.»<sup>۴</sup>

معروفترین گواهی همان است که فریقین به محکمتر سندی نقل کرده‌اند که فرمود، (ص):

«... نزدیک است که بیک حق فرارسد و دعوت حق را اجابت کنیم. دو چیز گرانبها میان شما می‌گذارم. یکی کتاب خدا که در آن هدایت و نور است و هر کس بدان چنگ زند قرین هدایت است و هر کس آنرا رها کند گمراه می‌شود. کتاب خدا را بگیرید و بدان چنگ زنید. و دیگر خانواده من، درباره خانواده‌ام خدا را به یاد شما می‌آورم.»<sup>۵</sup>

پیامبر اکرم (ص) درباره قرآن خواندن تمثیلی زیبا فرمود:

«مؤمن قرآن خوان چون ترنج است که بویش خوش است و طعمش خوب.

و مؤمن قرآن نخوان چون خرماست، بی بوی با طعمی شیرین.

اما فاجر قرآن خوان چون علفی است خوشبو با طعمی تلخ.

و فاجر قرآن نخوان چون حنظل است، بی بو و تلخ.»<sup>۶</sup>

بعد از پیامبر (ص)، از افضح عرب و امیر مؤمنان علی (ع) خبری بگیریم که او

چه شهادتی می‌دهد... او فرمود:

«... پس کتابرا بر او فرستاد و آن نور مطلق است که غروب و افول را بر آن

راهی نیست. چراغ روشنی که به خاموشی نمی‌گراید. دریای ژرف و پهناوری

که عمقش پیدا نیست. راه مستقیمی است که رهروانش را گمراه نمی‌سازد. پرتو

تابانی است که ظلمت و تاریکی را بر آن راهی نیست. فیصل دهنده‌ای که دلایلش

سستی ندارد. بیان واضح و روشنگری که اصول و دلایل آن خلل ناپذیر است.

۴. فضائل القرآن ابن کثیر ۱۰. فضائل القرآن داری ۱. مجمع البیان ۱: ۱۶.

۵. ترمذی: مناقب ۳۱، مسند احمد ۲: ۱۴ و ۳: ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۵۹ و ۵: ۱۸۲، مستدرک حاکم

۳: ۱۴۸، اسدالغابة ۲: ۱۲ و ۳: ۱۴۷، مناقب مرتضوی ۹۷، ینابیع المودة ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۱۹۱،

تاریخ بغداد ۸: ۴۴۲، البداية والنهاية ۷: ۳۴۸، نهج ابن ابی‌الحدیث ۲: ۱۳۰، تفسیر ابن کثیر

۹: ۱۱۳، عقدالفرید ۲: ۱۱۱، طبقات الکبری ۲: ۱۹۴، ارجح المطالب ۳۳۶، صواعق المعرفه

۱۳۶، مناقب معازلی ۲۳۴، ذخائر العقبی ۱۵، مجمع الزوائد ۹: ۱۶۳، الدر المنثور ۲: ۶۰،

کنز العمال ۱: ۳۴۲، تاج العروس ۷: ۲۴۵، لسان العرب ۱۱: ۸۸، صحیح مسلم ۷: ۱۲۲، مصابیح-

السنة ۲: ۲۰۴، از شیعه و تشیع مغنیه: ۹۸.

۶. بخاری، فضائل القرآن ۱۷، سنن الباری، فضائل القرآن ۸، الجامع الصغیر، ماده «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ».



داروی شفا بخشی که با آن از درد و بیماری ترسی نیست. مایهٔ عزت و سربلندی است و یارانش خوار و زبون نشوند. حقیقتی که طرفدارانش بی‌پارویا و نخواهند ماند. گنجینهٔ ایمان و مرکز آن است.

در بنای علوم و سرچشمهٔ دانش و پایگاه دادوری و دادگستری است. قرآن، اساس و زیربنای اسلام است. وادی پهناور حق است. دریائی است که آب کشان نتوانند آبش را تمام کنند. چشمه‌ای است که آبش تیره و آلوده و آبشخورش از کثرت واردین تنگ نخواهد شد. منزلی است که راهش صاف است و مسافرش گمراهی ناپذیر.

قرآن، نشانه‌ها و علائم روشنی است که عابرین از آن نتوانند که غفلت ورزند. تله‌های بلندی است که رهروانش آن را گم نکنند.

قرآن، کتابی است که خداوند آنرا سیراب کنندهٔ تشنگان علم، بهار دلهای فقیهان و دانشمندان و آخرین مقصد نیکان و پاکان قرار داده است...»<sup>۷</sup>

پس از امام علی (ع) نوبت به امام جعفر صادق (ع) می‌رسد که فرمود:  
«قرآن زنده جاوید است و هرگز از بین نمی‌رود. همچون شب و روز در همهٔ زمان آمد و شد دارد. سیری چون آفتاب دارد و همان‌سان که به مسلمانان صدر اسلام روشنی می‌بخشید، به آیندگان نیز نورافکن و روشنی‌بخش خواهد بود.» از او (ع) پرسیدند که این چه رازی است که هرچه قرآن بیشتر خوانده می‌شود و بیشتر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، بر طراوت و تازگیش افزوده می‌گردد؟ — فرمود: «چون قرآن برای مردم بک عصر و زمان معین و یا برای گروهی خاص نازل نشده است. بلکه قرآن برای همهٔ زمانها و همهٔ مردم نازل شده، بدین سبب همیشه نو است و برای مردم هر زمان (و در هر لحظه‌ای) تازگی دارد.»<sup>۸</sup>

به قول ابن بابویه یا شیخ صدوق (م ۳۸۱):

«قرآن کلام خدا و وحی او، فرستادهٔ او و گفتار او و کتاب خداست. باطل در آن راه ندارد، از سوی خداوند حکیم و دانا فرستاده شده است، گزارش حق است و سخن درست. بیهوده نیامده، خدای تعالی او را ایجاد کرد و نازل فرمود و خود بدان

۷. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۹۸. در این باره خطبه‌های ۱، ۲، ۱۸، ۸۳، ۸۶، ۹۱، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۸۳ و ۱۹۸ نیز دیده شود.

۸. عیون اخبار الرضا، چاپ سنگی، ص ۲۳۹.

تکلم فرموده و خود نگهدار اوست. و اعتقاد ما این است که قرآنی که خداوند بر پیامبر فرستاده، همین است که میان دو جلد در دست مردم است. نه بیشتر از آن است و نه کمتر. و هر کس به ما نسبت دهد که می‌گوئیم بیش از این بوده، دروغ گفته است.»<sup>۹</sup>

این کلام خداست، این سخن پروردگار جهانیان است، این کتاب خداست و از ذات او تراوش کرده، از مصدر جلال و عظمت کبریائیش بر مهبط وحی الهی نزول یافته، بر دل پاکترین پاکان جهان نقش بسته و دو لب مبارک فرخنده‌اش بدان مترنم گشته، دل گروندگان حافظش شده و دست توانای مؤمنان نقش نگار دفتر دیوانش گشته، مونس عزیز شبهای دراز شب زنده‌داران کوی دوست بوده، واسطه و راهنمای راز و نیاز پرستندگان و راه‌گشای دلدادگان طریقت حق بوده، آشنای ذات او است و از او سرچشمه گرفته، و این خود او تعالی است که حافظ و نگهبانش است.

کجا کوتاه خرد کج اندیش متناهی می‌تواند از این دریای ناپیدا کنار نامتناهی، از این سرچشمه صافی برکت که به ازلیت پیوسته و با ابدیت همخو است، از این منبع فیضانی که آبشخورش ذات پاک او است، چیزی جز درخور عقل ناقص و خرد کم خود درک کند. متناهی کجا به نامتناهی ره برد؟ هیهات، هیهات.

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای      چند گنجد؟ قسمت یکروزه‌ای  
پس، آب کم جو، تشنگی آور بدست      تا بجوشد آبت از بالا و پست.  
کجا نقص می‌تواند کمال را بیابد؟  
کجا زشتی خبر از زیبایی دارد؟

کجا تاریکی و کوری معنی روشنی و نور را داند؟

البته عقول بشری در راه شناخت کلام خدا گامی برداشته و هریک به فراخور حال خود از این بی‌کران ناپیدا کنار خبری گرفته، اما هر کدام از دید خود و به قدر فهم و درک خود از معشوق خبری آورده و به قدر تشنگی از این چشمه صافی نوشیده، ولی حقیقت او چیست و کُنه این حقیقت تا به کجا کشیده و رمز و سر اصلی کدام

۹. اعتقادات صدوق ۸۴ به بعد.

است؟ خدا داند و بس. خردی کم، بینشی نزدیک، کجا عظمت لایتنهای را بشناسد!

این کتاب رهبر و راهنمای سعادت است و نیکی. میزان و معیار و ترازوی عدل است و زیبایی. راهنمایی است که تا پایان زمان، به خیر و برکت راهبر است. عجیب نیست که قرآن در طی چهارده قرن و در قلمروی به وسعت مساکن مسلمانان در پنج قاره جهان، هزارها میلیون نفوس مسلمان را این چنین به خود مشغول داشته است و این طور مردم دانشمند و خطیب، مصلح اجتماعی و فقیه، سیاسی و پژوهنده متوسل بدین کتاب بوده و هستند. کتابی نیست در دنیا که همچون قرآن مورد بحث و گفتگو قرار گرفته باشد. روزی نمی گذرد که کتابی در این باره نشر نیابد. قرنهاست که دانشمندان بدین کتاب اشتغال دارند. کلمات و حروفش را شمرده اند. حروف با نقطه و بی نقطه اش، کلمات کوتاه و بلندش، کوتاه ترین و بلندترین آیه یا حتی کلمه را، خمس به خمس و عشر به عشر، حزب به حزب و جزء به جزء را شماره و به دقت تعیین کرده اند. جای هر کلمه ای در هر آیه، مورد بحثهای مفصلی به بزرگی جلدهای متعدد کتابها قرار گرفته، هر زیر و زبری از هر کلمه ای مورد هزارها بحث نحوی و صرفی و کلامی و فقهی و تفسیری و... بوده است. رسم الخط کلماتش بحثها داشته، تدبیرات عقلی و شواهد اصولی و نظری مایه استنباط اصولیون و پایه علم اصول دین شده، معانی خطابها و اقتضای عام و خاص و نص و ظاهر و مجمل و محکم و متشابه و امرونی و نسخ و امثال آن، مایه اصول فقه گشته، اساس حلال و حرام و سایر احکام فقهی از آن نشأت گرفته، داستانها و قصه ها کار مورخان شده؛ موعظه و حکمت و تمثیل و وعد و وعید و حساب و کتاب و عقاب و ثواب، تنبیه و عبرت خطباء و واعظان را برانگیخته علم فرائض و مواقیف و معانی و بیان و بدیع و امثال آن، از این کتاب سرچشمه گرفته است. خلاصه کنم، هیچ کتابی در جهان، به اندازه قرآن مورد توجه و عنایت جامعه بشری نبوده و نیست. اضافه کنم که به همین دلیل، هیچ کتابی در جهان، در طول یک چنین دوره دراز چهارده قرنی، چنین مصون از دستبرد و تحریف نمانده و همین، صدق کریمه است که فرمود:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۹ : ۱۵)

این کتاب مقدس مسلمانهاست که در همه جای دنیا حضور دارند و هر روز آبتی

چند از آن را بر زبان می‌آورند. اصول دین، موازین اخلاقی، روابط اجتماعی و سیاسی و قضائی و اقتصادی، احوال شخصی و حتی اندیشه و گفتگو و رؤیای یک فرد مسلمان، همه چیز زندگیش، متکی بدین کتاب و تحت تأثیر تعلیم آن است و از آن سرچشمه می‌گیرد.

این خود قرآن است. در آن تحریف و دروغ و کاستی و افزونی از انسانها راه نیافته، تخیلات شاعرانه و خیالبافیهای ادیبانه و گرایشهای مغرضانه بشری در آن نیست. این وحی است و تنزیل. هدایت است و رحمت. امر است و نهی... اختصاصی به انسانی خاص و امتی مخصوص ندارد. جهان شمول است و گیتی‌فرا. در هر زمان و مکان، بهتر راهبر و راهنماست.

قرآن، اساس جامعه اسلامی است. پایه‌گذار تمدن اسلامی و منبع اولای تشریح و فقه و منشأ تفکرات و تدبیرات مذهبی است. چنان پایه‌ای از رفعت یافته که معاندی سرسخت چون گلدزیهر یهودی ناچار از اعتراف می‌گردد که «تقدیر و احترام قرآن را هیچ اثر ادبی دیگر در جهان بدست نیاورده است»!

هیچ کتاب دینی در جهان نیست که چون قرآن تحریض بر علم و دانش اندوزی داشته باشد، تکیه بر تقوا و فضیلت و کرامت انسانی بکند. با «اقرء» آغاز می‌کند و در «کمال» به پایان می‌برد.

این همه گفتگو از چیست؟ از پیامی که او برای انسانها دارد.

پیام قرآن ساختن انسان است.

انسانی که از قید تعلقات مادی وارسته باشد—انسانی برتر و آماده‌ی ادای امانت. ساختن جامعه‌ای از بهترین انسانها و بهترین امتها، تا امانت الهی را به‌بهترین وجهی ادا نماید. دعوت به خیر و حق و هدایت است. امر به معروف و نهی از منکر است. به صبر و حق و رحمت وصیت می‌کند. با ظلم و تجاوز و گناه نبرد می‌کند، تا عدل و نیکی و رحمت، و منزلت و کرامت انسانی، صداقت و وفاء مستقر گردد و حکومت خلق کریم برقرار شود.

فواحش و منکرات ریشه‌کن باشد. زنجیرهای جهل و ضلالت، ستم و تباهی اخلاقی و اجتماعی و در یک کلمه «ظلمت» پاره گردد و هدایت به سمت عدالت و

۱۰. العقیة والشريعة، ص ۴۱.

10. I. Goldziher, *Le Dogme et La Loi de L Islam*, p. 25. Paris, 1958.

خیر، روشنائی و نور مستقر گردد، که در این دین همه رحمت است و شفاء و هدایت. پیام، پیام خداست به همه انسانها! همه انسانها با خدا در ارتباطند، رابطه‌ای مستقیم و بدون واسطه دارند. او از خود انسان به انسان نزدیکتر است. و مهمتر این که همه در این ارتباط و نزدیکی مساوی و برابرند. هیچکس را نمی‌رسد که خود را به خدا نزدیکتر از دیگری بداند. خدا خدای همه است و سپید و سیاه و کوتاه و بلند و پیر و جوان ندارد. برتری و یا بهتر بگوییم نزدیکتر شدن به خدا، تنها از راه تقوا و پرهیزگاری است. هرکس با خدا، با آن عظمت لابتناهی، با خالق همه کائنات، با بوجود آورنده همه موجودات در ارتباط مستقیم و همیشگی است و کسی نزدیکتر که پرهیزگارتر. تقوای به دل و عمل، به چشم و دست و دل.

چنین است که این کتاب مونسِ دلهای بی‌قرار در شبهای دراز می‌گردد و تری زبانها و امید قلبهاست.

«تا قیامت می‌زند قرآن ندا کای گروهی جهل را گشته فدا

من کلام حقم و قائم بذات قوت جان جان و یاقوت زکات

نور خورشیدم فتاده بر شما لیک از خورشید ناگشته جدا»<sup>۱۱</sup>

خوشا آنان که بدین ندا لبیک گویند و اجابت شنوند که پیامبر(ص) خود فرمود:

«اهل قرآن، اهل الله و بنده خاص خدایند»<sup>۱۲</sup>

و هماهنگ امام سجاده (ع) بگوئیم: «بارخدا یا! ما را از کسانی قرار ده که

به ریسمان قرآن چنگ می‌زنند»<sup>۱۳</sup>

۱۱. مثنوی مولوی

۱۲. مجمع البیان ۱: ۱۵، مسند احمد ۳: ۱۲۸ و ۲۴۲.

۱۳. صحیفه سجاده: دعای ۴۲.

## ۲ - نامهای قرآن

نخستین نام:

درباره این که در زمان رسول خدا (ص) از مجموعه وحی الهی به چه نام مشخصی یاد می‌شده، سخن قطعی و روشنی در دست نیست. چه، هنوز باب وحی مسدود نشده بود و چنانکه خواهیم دید، جمع و گردآوری قرآن، گرچه در زمان پیامبر اکرم (ص) آغاز گشته بود، ولی به نحو اساسی و قطعی در زمان خلفاء پیمان آمد. البته در همان آیات صدر نزول هم کلمه «قرآن» نازل شده بود و این نام بر تمام و یا قسمتی از کلام الهی هر دو اطلاق می‌شد، اما نامهای دیگری هم چون کتاب، ذکر، فرقان و غیره از نامهای بسیار مذکور در قرآن بود. بنابراین نام رایج مشخصی که همه در آن زمان بر آن اتفاق نظر داشته باشند، بازگو نشده است.

از فحوی عبارات احادیث و اخبار چنین فهمیده می‌شود که نام اولی که پس از رحلت رسول (ص) بر مجموعه آیات الهی نهاده‌اند ظاهراً **مُصْحَف** بوده است. این کلمه به همین صورت در قرآن مجید نیامده اما هم‌ریشه این کلمه، **صُحُف** هشت بار بدین صورتهای آمده است:

صحف ابراهیم و موسی (۸۷: ۱۹)، صحف موسی (۵۳: ۳۶)، صحف اولی (کتب اوایل ۲۰: ۱۳۳ و ۸۷: ۱۸)، صحف مکرّمه (نامه‌های گراسی، لوح محفوظ یا کتب انبیاء ۸۰: ۱۳)، صحف مُنْشَرَه (نامه‌های سرگشاده و افراخته ۷۴: ۵۲ و به صورت نُشِرَت (۸۱: ۱۰)، صحف مطهّره (نامه‌های پاکیزه ۹۸: ۲) **صُحُف** جمع صحیفه است و صحیفه چیزی است که گسترده و گشاده باشد. از اینجا صفحه‌ای را هم که بر آن می‌نویسند صحیفه گویند.

صحف و صحیفه از کلمات رایج عربی پیش از اسلام است و از جمله در بیتی

۱. ببینید: دیوان هذیل، ش ۳ چاپ کوزه‌گارتن، مُتَلَمَس چاپ و لیس ۲/۲ و ۰۶/۹. اغانی ۲۰: ۲۴.

منسوب به «لقبای آبادی» از شاعران عرب زمان انوشروان این کلمه را بازگفته‌اند.<sup>۲</sup> اما معروف‌تر مثل «صَحِيفَةُ مُتَلَمِّسٍ» در تاریخ عرب پیش از اسلام است<sup>۳</sup> که هر نامه شومی را بدان مثل می‌زدند.<sup>۴</sup>

مصحف (به‌ضم و فتح و کسر میم هم خوانده شده) مجموعه صحیفه‌های نوشته شده است که بین دو جلد قرار گرفته باشد، گرچه گاهی هم صُحُف همین معنی را می‌دهد، و بعد این کلمه مصحف اسم قرآن مجید قرار گرفته است.<sup>۵</sup> این کلمه برای عرب پیش از اسلام ناشناخته نبود. در اشعار زمان جاهلیت، اسفار نصارا «مَصَاحِف» نامیده شده است.<sup>۶</sup>

به عقیده عده‌ای از دانشمندان فن، در میان دانشمندان عرب مثل سیوطی و

۲. لقب از اعراب ساکن عراق و از قبیله ایاد بود که در زمان انوشروان راهزنی می‌کردند و خراج نمی‌دادند. حتی کار بجائی رسید که کاروانی پادشاهی را غارت کردند. انوشروان لشکریانی چند برای سرکوبی آنها فرستاد و آنها به جزیره نقل مکان کردند. لقب این شعر را خطاب به آنها فرستاد:

«سَلَامٌ فِي الصَّحِيفَةِ مِنْ لَقِبِ  
بِأَنَّ اللَّيْثَ كَسَرَى قَدِ اتَّكَمَ  
إِلَى مَنْ بِالْجَزِيرَةِ مِنْ إِيَادٍ  
فَلَا يَشْفَلُكُمْ سَوْقُ التَّقَادِ...»

(الشعر والشعراء ابن قتیبه ۹۷ به بعد، اغانی ۲۰: ۲۴، الاشتقاق: ۱۶۸، المؤلف: ۱۷۵: «معبد»، ابن السجری: مختارات الشعراء ۲-۷، ترجمه تاریخ یعقوبی ۱: ۲۸۴).

Nöldeke; *Orient and Occident*. I. p. 708.

۳. جریر بن عبدالعزی (نا عبدالسیح) شاعر جاهلی (موفای حدود ۵۰ ق. هـ) معروف به متلمس در قصبه‌ای عمروین هند پادشاه حیره (تاسال ۵۶۸ یا ۵۶۹ م.) را هجو کرد. پادشاه بعد نامه‌ای بدو داد که نه‌جا کم بخرین برساند. او در راه نامه را به کودکی داد که خواند. معلوم شد نامه فرمان قتل خود او است. نامه را باز کرد و گریخت به شام. از آنجا مثل «أشأم من صحیفه متلمس» بر سر زبانها افتاد. (تاریخ الادب بروکلین ۱: ۹۳ به بعد، الاعلام ۲: ۱۱۱).

۴. دیده شود سنن ابن ابی داود: زکوة ۲۴، مسند احمد بن حنبل ۴: ۱۸۱.

پس از اسلام هم مجموعه احادیث ابوهریره (م ۵۸ هـ) را که همام بن منبه (۱۰۱ هـ) نقل کرده «صحیفه ابوهریره» خوانده‌اند.

۵. الترتیب الادرایه کنانی ۲: ۲۸۱.

۶. در یکی از اشعار منسوب به اسرؤالقیس چنین آمده است:

«أنت حجج بعدی علیه فأصبحت كحظ زبور فی مصحف رهبان»

(العقد الثمین: ۱۶۱)

حکیم بن عثمان الاعوز الکلبی نیز در سرزنش قوم مضر نه‌علت وجود سجاح می‌گوید:

«اتوکم سدین قاسم و ایتیم بعنتیخ الآبات فی مصحف طب»

(تاریخ طبری ۱: ۱۹۱۹ س ۱۲)

مَغْرِبِي<sup>۷</sup> و از غربیها فرانکل، نُلْدِکِه و جِفری<sup>۸</sup>، مصحف نیز همچون صُحْف به معنی کُتُب از اصلی حبشی و یا آرامی است. البته اگر این نظر درست باشد، صحیفه و صحائف هم از همین ریشه است.

اما چگونه شد که این نام، با وجودی که در خود قرآن نیامده، بر این کتاب آسمانی نهاده شد؟ روایات می‌گویند: وقتی ابوبکر قرآن را جمع آورد به یاران ارجمند پیامبرگرامی (ص) گفت که نامی بر آن بگذارند. پاره‌ای خواستند که آنرا «انجیل» بخوانند ولی دیگران را خوش نیامد. کسانی پیشنهاد کردند که آن را «سِفْر» بنامند مثل سِفْرهای پنجگانه یهود. این پیشنهاد هم رد شد. سرانجام عبدالله بن- مسعود صحابی جلیل‌القدر گفت: در مهاجرتی که به حبشه کردیم کتابی دیدم که آنرا «مصحف» می‌خواندند... این نام آن هنگام پذیرفته شد و بر «قرآن کریم» اطلاق گردید<sup>۹</sup>. اما شبیه این داستان را هم این اشته در مورد سالم (م ۲ هـ) نقل می‌کند که وقتی سالم (مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ) مصحف خود را گردآورد با دوستان مشورت کرد که چه نامی بر آن بگذارند. یکی پیشنهاد کرد که آنرا «سِفْر» بخوانند اما دیگران این نام یهودی را نپذیرفتند و سرانجام تصمیم گرفتند آنرا مصحف بخوانند<sup>۱۰</sup>.

گرچه اسناد این حدیث منقطع است و در اصالت آن جای سخن بسیار است، اما این روایت و روایات نظیر آن نشان می‌دهد که پس از رحلت رسول اکرم (ص) و در زمان خلفای راشدین نام مصحف رایج‌ترین نام قرآن بوده است. مرور مختصری در روایات نشان می‌دهد که معمولاً جمع‌آوری قرآن را به زمان ابوبکر به نام «صحف» خوانده‌اند و از مجموعه دوره عثمان بیشتر به عنوان «مصحف»

۷. المزهروالاشقاق.

۸. النصرانیه: ۱۸۱

8. Fraenkel, S., *Aram. Fremdw.* S. 248.

Goldziher; *Muh. Studien.* I, S. 111. (or p. 107), Nöldeke, Th., *Neue Beiter.*

S. 49 F. Jeffery; *The For. Voca. of the Qur'an.* Sohof.

۹. سیوطی (م ۹۱۱) این روایت را به دو گونه از تاریخ مظفری و کتاب المصاحف ابن اشته (م ۳۰۶) نقل می‌کند و می‌گوید که ابن بُریده آنرا از طریق دیگری هم بازگفته است.

(الاتقان ۱: ۱۸۴ به بعد نوع ۱۷، شبیه آن را ابوشامه (م ۶۶۵) از قول موسی بن عقبه (م ۱۴۱)

نقل می‌نماید (المُشَدَّادُ: ۶۴).

۱۰. الاتقان ۱: ۲۰۵ نوع ۱۸.



یاد کرده‌اند<sup>۱۱</sup>. نسخه‌های قرآن را هم که عثمان به اطراف فرستاد «مصاحف» خوانده‌اند و بعدها همین نسخه‌ها «مصاحف عثمانی» نام یافت. مجموعه خصوصی هریک از صحابه را هم مصحف می‌گفتند مثل مصحف اَبی بِن کَعْب یا مصحف مَعَاذ. البته در خبری که از علی (ع) نقل کرده‌اند از مجموعه زمان ابوبکر به عنوان «جمع بین اللوحین» یاد می‌کنند<sup>۱۲</sup>، اما دیگران همین خبر را با ذکر کلمه «مُصْحَف» نقل کرده‌اند<sup>۱۳</sup>. در گفتگوها و خطبه‌ها هم نیز به‌طور معمول قرآن را مصحف می‌گفتند. دو نمونه از آن، یکی وقتی است که عمر از منی به مدینه وارد شد و خطبه‌ای برای مردم خواند و در آن، درباره آیه وَجُم سَخَنَ گُفْتُ. در آنجا از کتاب خدا به نام **مصحف** یاد شده است<sup>۱۴</sup>. دیگری، در داستان مُسَلِّمَةُ بِنِ مُخَلَّدِ انصاری است که او در فرمانروائی مصر (در سالهای ۴۷ تا ۶۲ هـ.) روزی سراغ دوآیه را در مصحف از دوستانش گرفت<sup>۱۵</sup>.

در این دو نمونه، از مصحف به‌طور مطلق یاد می‌شود و معلوم است که حتی مردم مصر در آن سالها این نام را برای کتاب آسمانی بخوبی می‌شناخته‌اند. خلاصه اینکه از زمان ابوبکر که قرآن را در صحیفی گردآورد، قرآن را نخستین بار به نام مصحف خواندند، ولی چیزی نگذشت که این نام جای خود را بکلی به نامی اصیل‌تر، یعنی «قرآن» داد.

## قرآن در لغت

### کلمه قرآن:

میان تمام اسامی و یا صفات این کتاب آسمانی، نام «قرآن» بیشتر از نامهای دیگر این کتاب رواج یافته و امروز در سراسر گیتی این نام برای کتاب خدا شناخته‌تر است. بهمین دلیل این نام را پیش از اسامی دیگر در قرآن مجید و روایات و اخبار و از نظر دانشمندان اسلامی و حتی از دیده خاورشناسان بررسی می‌کنیم: این نام را پیامبر (ص) و یا صحابه بدان نداده‌اند.

۱۱. نمونه آن حدیث عماره بن غزیه (تفسیر طبری ۱: ۲۰) و در فضائل القرآن بخاری ۳ و احکام ۳۷.

۱۲. فضائل القرآن ابن کثیر ۱۵، برهان ۱: ۲۳۹.

۱۳. مصاحف سجستانی ۵ و همان منابع.

۱۴. طبقات ابن سعد ۱/۳: ۲۴۲.

۱۵. الاتقان ۲: ۸۴، اواخر نوع ۴۷.

خداوند خود این کتاب آسمانی را قرآن نامید، چنانکه در همان سالهای نخستین نزول وحی فرمود:

«بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ. فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ (۸۵ : ۲۱ و ۲۲)

آری، این قرآن بزرگوار الهی است، نوشته در لوح محفوظ.» و یا.  
«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ. فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ (۷۷ و ۷۸)

که این قرآنی ارجمند، در نوشته‌ای نهفته است» و پیش از یک چنین توصیف عالی و تعریف زینده‌ای از قرآن که نوشته در لوح محفوظ و کتاب مکنون است، به همان سالهای آغاز وحی فرمود:

«يَا أَيُّهَا الْمَزْمِلُ. قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا. نِصْفِهِ أَوْ أَتْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا. أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَزَلْ-

الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (۷۳ : ۱-۴)

ای جامه به خود پیچیده، شب را زنده‌دار جز اندکی. نیمی از شب و با کمتر از آن. با بر آن بیفزای و قرآن را بخوان شمرده و با درنگ». این فرمانی است که راحت شب پیش از وحی را ترک گوید و شب را به پا خیزد و قرآن را با درنگ و روشنی بخواند تا آماده ابلاغ مهم رسالت گردد، رسالت مسؤلیتی دارد که آمادگی می‌خواهد. و از آن پس است که این نام بارها و بارها در قرآن تکرار می‌شود.

کلمه قرآن شصت و هشت بار (به حالات مختلف نحوی) در خود این کتاب آمده است. از این ۶۸ بار، دومرتبه مجازاً بر نماز اطلاق شده است (۱۷ : ۷۸ دوبار) (به نظر مفسران منظور از قرآن الفجر مذکور در این آیه، قراءه الفجر یعنی نماز بامدادی است). این نام پنجاه بار نیز به صورت معرفه (یعنی با الف و لام حرف تعریف)<sup>۲</sup> و شانزده مرتبه هم بدون حرف تعریف در کتاب خدا آمده<sup>۳</sup>، اضافه بر اینها، دوبار نیز کلمه قرآن به معنی قرائت و یا خواندن قرآن (۷۵ : ۱۷ و ۱۸) یاد شده است.

۱. مجمع البیان صیدا ۳ : ۴۳۳ طهران ۲ : ۶۵، بیضاوی ۱ : ۷۰۸، تیان ۲ : ۲۱۴، نخرازی ۵ : ۶۲۸.
۲. ۱۸۵ : ۴ و ۸۲ : ۵ و ۱۰۱ : ۶ و ۱۹ : ۷ و ۲۰۴ : ۹ و ۱۱۱ : ۱۰ و ۳۷ : ۱۲ و ۱۲ : ۳ و ۱۵ : ۸۷، ۹۱ و ۱۶ : ۹۸ و ۱۷ : ۹، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۶۰، ۸۲، ۸۸، ۸۹ و ۱۸ : ۵۴ و ۲۰ : ۲، ۱۱۴ و ۲۵ : ۳۰، ۳۲ و ۲۷ : ۱، ۶، ۷۶، ۹۲ و ۲۸ : ۸۵ و ۳۰ : ۳۴ و ۵۸ : ۳۱ و ۳۶ : ۲ و ۳۸ : ۱ و ۳۹ : ۲۷ و ۴۱ : ۲۶ و ۴۳ : ۳۱ و ۴۶ : ۲۹ و ۴۷ : ۲۴ و ۵۰ : ۱، ۴۵ و ۵۴ : ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰ و ۵۵ : ۲ و ۵۹ : ۲۱ و ۷۳ : ۴، ۲۰ و ۷۶ : ۲۳ و ۸۴ : ۲۱.
۳. ۱۰ : ۱۵ و ۶۱ : ۱۲ و ۲ : ۱۳ و ۳۱ : ۱۵ و ۱ : ۱۷ و ۱۰۶ : ۲۰ و ۱۱۳ : ۳۶ و ۶۹ : ۳۹ و ۲۸ : ۴۱، ۳، ۴۴ و ۴۲ : ۷ و ۴۳ : ۳ و ۵۶ : ۷۷ و ۷۲ : ۱ و ۸۵ : ۲۱.

میان علمای اسلامی در تلفظ و اشتقاق و معنی این کلمه، اتفاق نظر وجود ندارد، هر کدام طوری آنرا تلفظ می‌کنند و به گونه‌ای استدلال می‌نمایند. بعضی آن را با همزه یعنی قرآن می‌گویند و برخی بدون همزه، یعنی «قرآن» می‌خوانند. معمولاً اهل تسنن آنرا با صفت کریم همراه می‌آورند و آنرا القرآن الکریم می‌نامند و اهل تشیع بیشتر صفت «مجید» را برای آن انتخاب می‌کنند و قرآن مجید می‌گویند.

در پارسی کلام الله را نُبی و نُبی و یا نُوی گویند.<sup>۴</sup> در زبانهای اروپائی نیز این کلمه به گونه‌های مختلفی نوشته می‌شود. مثلاً: در لاتین Alcoranus، در انگلیسی قدیم Alcoran، در انگلیسی جدید به صورتهای AlQur'an یا al - Coran, al - Kuran, al - Qur'an و گاهی هم با صفات Glorius, Holy یا The Noble همراه آورده می‌شود. در آلمانی Der Koran و یا Kor'aan در فرانسه L' Alcoran و یا Le Corān، آلبانی Kurani، اسپانیائی El - Coran، ایتالیائی L' Alcorano و یا IL Corano و در سوئدی Korānen و... .

البته اختلاف در این باره بیشتر بستگی دارد به تغییر تدریجی خط و مهمتر از آن تبدیل الفبای خط عربی به لاتینی. زیرا تا کنون برای ضبط کلمات عربی به حروف لاتین، الفبای مورد اتفاقی به وجود نیامده است. گذشته از آن، در قدیم بیشتر در ترجمه‌های اروپائی «قرآن محمدی» می‌گفتند که امروز بیشتر قرآن به صفتی چون مقدس و یا کریم و یا مجید خوانده می‌شود.

اما اختلاف نظر دانشمندان اسلامی بر سر تلفظ کلمه قرآن، بستگی دارد به استنباطی که از ریشه کلمه دارند، به طور کلی نظریات دانشمندان در این باره بر دو پایه اساسی است: آیا در ریشه این کلمه همزه وجود دارد یا ندارد؟

دسته‌ای معتقدند که در ریشه این کلمه همزه وجود دارد و عده‌ای بدان اعتقاد ندارند و در ریشه این کلمه همزه‌ای نمی‌بینند.

آنها که معتقدند این کلمه به اصطلاح مهموز است، یعنی در ریشه و بنیاد خود همزه دارد، آنها هم در معنی این کلمه با هم اتفاق نظر ندارند. زیرا این کلمه معانی متعددی دارد.

۴. نوی به کسر اول و ثانی به تحتانی مجهول کشیده، کلام خدا و مصحف و قرآن مجید باشد (برهان قاطع) نُبی بضم اول و ثانی به تحتانی کشیده، کلام خدا و مصحف باشد... با بای فارسی (پ) هم آمده است و بکسر اول نیز گفته‌اند. - پهلوی (NiwÉk) NipÉk نوشته، نامه، ادبیات «اونوالا: ۷۱»... برهان قاطع یادداشت دکتر محمد معین ۴: ۲۱۱۷.

۱- قولی از عبدالله بن عباس (متوفی ۶۸ هـ) یکی از صحابه پیغمبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند که قرآن بر وزن «رجحان» از قرائت مصدر قرءَ یقرءُ به معنی خواندن آمده است. به عبارت دیگر، اسمی است برای آنچه خوانده می‌شود.

۲- قول دیگری از قتاده (م ۱۱۸) که جزء تابعان (طبقه دوم) و یا نسل بعد از صحابه است، بازگفته‌اند. او می‌گوید: قرآن مصدر و یا صفتی است برای قرءَ (از باب نصر و فتح) به معنی جمع کردن. چنانکه عرب وقتی چیزی را گردآورده و پاره‌ای را بر پاره دیگر می‌افزاید می‌گوید: «قَرَأْتُ الشَّيْءَ قُرْآنًا»، چیزی بر آن افزودم. شاهد مثالی هم می‌آورند از عمرو بن کثوم التغلبی (م ۴۰ ق ۵) شاعر عهد جاهلی که در معلقه معروف خود گفته:

«ذِرَاعِي عَيْطَلٍ أَدَمَاءُ بَكْرٍ هِجَانِ اللَّوْنِ، لَمْ تَقْرَأْ جِنِينًا»

«بازوانی سپید مانند دست و پای ناقه‌ای که هنوز جنینی را دربر نکرده، فربه و استوار» در اینجا وصف شتری می‌کند که هرگز بار نکرده. شاهد برسر «لَمْ تَقْرَأْ جِنِينًا» است. یعنی خود بر هیچ بچه‌ای جمع نکرده. هیچ بچه‌ای بر رَحِمِ خود ضمیمه نکرده است.

اما مناسبت این معنی را با «قرآن» گفته‌اند این است که حروف و کلمات و آیات و سوره‌ها همه در آن جمع آمده است و یا اینکه حقایق و احکام و معارف و تعالیم عالیه دینی که در کتب پیشین پراکنده بوده، در این یک مجموع شده و بهم پیوسته است.

در میان این دو قول، طبری و بیشتر مفسران دیگر، قول ابن عباس را اولی شناخته‌اند. زیرا اگر منظور جمع‌آوری و تألیف قرآن باشد که پیش از این گردآوری، نیز پیروی از آیات آن فرض و واجب بوده است.

این اختلاف نظر در معنی آیات الهی نیز اثر می‌گذارد. مثلاً آنجا که خداوند فرمود:

«فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (۱۸: ۷۵)

۵. این به روایت ابو عبیده است. تفسیر طبری ۱: ۳۲ تا ۳۴ بولاق، و نیز در سوره قیامت آیه ۱۷ و ۱۸ جلد ۲۹: ۱۱۸ بولاق. مقدمه ابن عطیه در مقدمتان ۲۸۲، غریب القرآن سجستانی: ۱۶۲. القُرْطُبِيُّ ۲: ۱۹۴. ابن قتیبه: غریب القرآن ۳۳. لسان العرب ۱: ۱۲۴. مجاز القرآن: ۲. شرح القصائد السبع: ۳۸۰. در تفاسیر: ابوالفتوح رازی ۱: ۷. مجمع البیان ۵: ۳۸۳. بیضاوی ۲: ۵۶۷ فتح القدر ۵: ۳۲۸.

به تأویل قتاده می‌شود: «چون آنرا تألیف کردیم، از آن جمع پیروی کن» و حال آنکه دیدیم به قول طبری پیش از تألیف هم پیروی قرآن واجب بوده. اما به قول ابن عباس می‌شود: «چون آن را بر قرائت خود بیان کردیم، پس از آنچه بر قرائت خود برای تو روشن ساخته ایم پیروی کن».

پس از صحابه و تابعین نوبت دانشمندان فن می‌رسد:

۳- زجاج (م ۳۱۱) می‌گوید قرآن مهموز است و وصفی است بر وزن فُعْلان مثل غفران مشتق از «الْقُرْء» به معنی جمع. چنانکه «قُرْءَ الْمَاءِ فِي الْحَوْضِ»، یعنی آب در حوض جمع شد. چه قرآن ثمره و مجموعه کتب پیشین باشد.<sup>۶</sup> جوهری (۳۹۳) و پیش از او، سفیان بن عیینه (م ۱۹۸) هم آن را تأیید می‌کنند.<sup>۷</sup> این تقریباً همان قول قتاده است و نشان می‌دهد که عرب کلمه «قرء» را پیش از اسلام می‌شناخت منتها به معنی جمع و ضمیمه.

۴- لحياني (م ۲۱۵) و چندتن دیگر می‌گویند: کلمه «قرآن» مصدر مهموزی است بر وزن رجحان و غفران، مشتق از «قُرْء» به معنی «کُلا» یعنی خواند. و کتابی که خوانده می‌شود بدین اسم (مصدر) نامیده می‌شود. چنانکه مفعول را به نام مصدرش می‌خوانند. مثلاً مکتوب که نوشته شده است، «کتاب» خوانده می‌شود. در اینجا هم «مَقْرُوء» که خوانده شده است «قرآن» نامیده شده.<sup>۸</sup>

تا اینجا سخن از طرفداران وجود همزه در این کلمه بود. اما دسته دیگر که آنرا غیر مهموز می‌دانند یعنی همزه را در ریشه این کلمه قبول ندارند عبارتند از:

۱- شافعی (م ۲۰۴): خطیب بغدادی در ترجمه شافعی گوید که او گفت: «قرآن را بر اسماعیل بن قسطنطین (معروف به قسط) می‌خواندم. اسماعیل می‌گفت: کلمه قرآن اسم است و مهموز نیست از «قرأت» گرفته نشده و اگر از «قرأت» می‌آمد آنچه خوانده می‌شد قرآن بود.

۶. البرهان ۱: ۲۷۷، الاتقان ۱: نوع ۱۷ ص ۵۱، مفردات ۴۱۱ «قرء».

۷. البرهان ۱: ۲۷۷ و ۲۷۸، الاتقان ۱: ۵۱، سفیان بن عیینه گفت: «برای آن این کتاب را قرآن خوانند که در او معنی جمع است. نبینی که حروف جمع کرد تا کلمه باشد و کلمات جمع کرد تا آیه باشد و آیه جمع کرد تا سوره باشد و سوره جمع کرد تا قرآن باشد. پس جمله و ابعاض او از جمع خالی نیست. ابوالفتح رازی ۱: ۸.

۸. مجمع البیان طبری ۱: ۱۴ و طبری ۱: ۳۳.

بیهقی (م ۴۵۸) نیز می‌گوید: شافعی قرآن را اسمی غیر مهموز برای کتاب خدا می‌دانست، ابن کثیر (م ۷۷۴) و سیوطی (م ۹۱۱) هم از این نظر پیروی می‌کنند.<sup>۹</sup>

چنین پیداست که امام شافعی برای بحث در اصل تسمیه انگیزه‌ای نداشته و آنرا مشتق و مهموز ندانسته بلکه اسم خاصی برای کلام الهی می‌دانسته، چنانکه کتاب موسی تورات خوانده می‌شد نام کتاب آسمانی ما هم قرآن است. یعنی در اسامی بحث و علت‌یابی روا نیست اما علمای دیگر برحسب عادت‌ی که بر بحث از اصول اسماء دارند متعرض بحث از این اسم شده‌اند.

۲- اشعری (م ۳۲۴) و پیروانش معتقدند که لفظ قرآن از «قَرَن» مشتق است. عرب چون چیزی را به چیز دیگری ضمیمه کند گوید: «قَرْنْتُ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ» و به جمع سوره‌ها و آیه‌ها هم قرآن گویند. از اینجا جمع میان حج و عمره را نیز «قران» خوانند.<sup>۱۰</sup> یعنی چون آیات قرآنی به یکدیگر مقرون می‌گردند و به هم می‌پیوندند مجموع و یا قسمتی از آیات را «قرآن» می‌خوانند.<sup>۱۱</sup> یا به عبارت دیگر، میان سوره‌ها و آیات و حروف آن مقارنه وجود دارد و یا اینکه در قرآن الفاظ فصیح با معانی صحیح تقارن یافته‌اند. در این صورت نون جزء حروف اصلی کلمه است و همزه مدوده زائد است. پس می‌شود گفت «قران» بدون همزه که این ضعیف است.

البته به کار رفتن کلمه «قران» در این معنی، در صدر اسلام سابقه‌ای دارد.<sup>۱۲</sup> اما توجه کنیم که در خود قرآن، این کلمه به معنی «مجموعه آیات نوشته شده و مدوّن» به کار نرفته است. گذشته از آن، تسمیه قرآن اولین بار در سوره «بروج» و یا «المزمل» آمده و در آن هنگام هنوز آیات به قدری نازل نشده بود که به

۹. تاریخ بغداد ۲: ۶۲، البرهان ۱: ۲۷۸، الاتقان ۱: نوع ۱۷ ص ۵۱.

۱۰. قرآن (به کسر قاف) به معنی مقارنت و وصل است. در علم نجوم هنگامی که دو ستاره از سیارات در یک برج باشند آن را قران گویند و «حج قران» در فقه، اتصال عمره و حج را گویند. در نماز نیز قرائت دو سوره را بعد از حمد قران اطلاق کنند.

۱۱. البرهان ۱: ۲۷۸.

۱۲. چنانکه حسان بن ثابت (م ۵۴ به قول مشهور)، مدیحه‌سرای محمدی (ص) در اشعارش چندین بار آن را ذکر می‌کند: «جَعَدُوا الْقُرْآنَ وَكَذَّبُوا بِمُحَمَّدٍ» (ابن هشام و وستنفلد ۵۲۶) و «كَفَرْتُمْ بِالْقُرْآنِ وَكَدُّنَا نَبِيَّكُمْ» (ابن هشام ۷۱۳، دیوانش ص ۴۵ س ۹).

مناسبت اجتماع آیات و مقارنه آنها نام قرآن بر آنها اطلاق گردد.

۳- قول قرآء (م ۲۰۷): قرآن مشتق از قرائن جمع قرینه است. چنانکه آیاتش پاره‌ای شبیه پاره دیگر و برخی از آن قرینه بعضی دیگر است. واضح است که نون در قرائن اصلی و این کلمه در اصل بدون همزه است. قرطبی (م ۶۷۱) هم این قول را تأیید می‌کند. ولی زجاج و ابوعلی فارسی (م ۳۷۷) آن را رد می‌کنند. مثلاً زجاج این گفته را اشتباه دانسته و ترک همزه را در آن از باب تخفیف و نقل حرکت همزه به ساکن ماقبلش دانسته‌اند. ولی به هر حال این هم همان قول قبلی می‌شود:

۴- بعضی هم آن را بدون همزه دانسته ولی از کلمه «قری» می‌گیرند به معنی ضیافت و مهمانی. در این صورت قرآن خوان گسترده الهی است که هر کس به سهم خود از آن بهره‌مند گردد. چنانکه پیامبر (ص) فرمود:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَأْدَبَةٌ فَخُذُوا مِنْهُ»<sup>۱۳</sup>

این قرآن سفره‌ای است گشاده، از آن برگزید.

چنین بود نظر دانشمندان و مفسران اسلامی و استدلالاتی که در زمینه لغت داشتند. اما خاورشناسان نیز در این زمینه نظریاتی ابراز داشته‌اند که نقل آن خالی از فایده نیست.

نخستین بار تئودورنولدکه (م ۱۳۴۹) آلمانی در «تاریخ قرآن» خود معتقد بود که کلمه «اقرء» در صدر سوره علق به معنی تبلیغ کن و وعظ کن آمده است.<sup>۱۴</sup> بعد، رژی بلاشر (م ۱۳۷۵) فرانسوی آن را تأیید کرد که معنای اولیه قرآن «تبلیغ» بود.<sup>۱۵</sup> و اندک‌اندک مردم عادت کردند که این کلمه را به معنای کتاب محتوی تبلیغ به کار ببرند.<sup>۱۶</sup> برگشتراسر (م ۱۳۵۲) آلمانی می‌گوید: لغت‌های آرامی، حبشی و فارسی در زبان عربی آثار غیرقابل انکاری بجای گذاشته‌اند. زیرا پیش از اسلام، در طول قرن‌ها، اینها همسایگان عرب شمرده می‌شدند و با هم روابط زیادی داشته‌اند. پس این تأثیر و تأثرها عجب نیست. آرامی‌ها با اختلاف لهجه در

۱۳. سنن الدارمی، فضائل القرآن: ۱.

۱۴. نولدکه: تاریخ قرآن ۱: ۳۱ به بعد و ۸۱ به بعد.

۱۵. بلاشر: در آستانه قرآن، ح ۱۳۳.

۱۶. ایضاً ص ۱۳۶، ترجمه فارسی ۱۵۷.

سرتاسر فلسطین و سوریه و بین‌النهرین پراکنده بودند. یهود مجاور عرب نیز لغت دینی آرامی داشتند که انتشار آنرا در عربستان تسهیل می‌کرد. چنانکه سریانی نیز به انتشار مسیحیت کمک می‌نمود. کرنکو (م ۱۳۷۲) نیز بدین معنی اشاره دارد.<sup>۱۷</sup> خلاصه، کلمه قَرَأَ به معنی «خواند» را عربی اصیل ندانسته و آنرا کلمه‌ای عربی شده از سریانی و یا عبرانی می‌دانند. زیرا کلمه قَرِیْانًا Qiryānā در این زبانها به معنی «قرائت، خواندنی، خوانده شده» آمده و قرائت یا تدریس کتب مقدسه در کلیساها را قَرِیْانًا می‌گفته‌اند.<sup>۱۸</sup> بلاشتر نیز نمونه‌های دیگری از کلمات دینی آرامی و غیر آرامی که به حکم جوار در زبان عربی رواج یافته ذکر می‌کند. از آن جمله: «قره، کتب، کتاب، تفسیر، تلمیذ، قلم، فرقان، قیوم، زندیق، دجال»<sup>۱۹</sup>. اما دانشمندان اسلامی چون ابن‌السبکی و ابن‌حجر و سیوطی کلمه قرآن را جزء کلمات اصیل عربی حساب کرده‌اند.

در واقع، معنی دقیق کلمه را باید در استعمالات خود قرآن یافت که در موارد بسیاری نام قرآن را به معانی مختلف و بسیار جاها نیز فعل «قَرَأَ» را به صورتهای مختلف به کار برده است.

کلمه قرآن در آیات الهی به معانی مختلفی به کار رفته است.

- ۱- نُبِی، کتاب معجز خداوند که بر دل پیامبر (ص) وحی شده (۷۳: ۲۰ و غیره): «فَأَقْرَأُوا مَا تَسْرَرْنَا مِنَ الْقُرْآنِ» یعنی القرآن بعینه.
- ۲- نماز: نماز بامداد، «قُرْآنُ الْفَجْرِ» خوانده شده (۱۷: ۷۸). زیرا نماز رکن دین است و بهمین جهت رکوع و سجود هم خوانده شده. قرآن الفجر را قراءۃ الفجر و صلاة الفجر توان گفت.

۳- قرآن به معنی قرائت هم آمده، از جمله:

«إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ. فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (۷۵: ۱۷ و ۱۸).

جمع قرآن و قرائت آن برماست و چون آن را بر تو خواندیم از آن قرائت پیروی کن.<sup>۲۰</sup> و یا مطلق «خواندن»، آشکار و یا نهان (جهراً او سرّاً) منظور است

۱۷. دائرة المعارف اسلام، کلمه «کتاب»

۱۸. شووالی، و لهاوزن در ZDMG ۶۷: ۶۳۴ و هورویتس در ISLAMICA ۱۳: ۶۷، آرتور جفری در لغات بیگانه قرآن، کلمه «قرآن»، پل: اصول ۹۰، نولدکه ۱: ۸۲.

۱۹. در آستانه قرآن ص ۵ ترجمه فارسی ص ۱۹.

۲۰. در این مورد شاهد شعری هم از حسان بن ثابت انصاری است که در مقتل عثمان (ذی‌حجه سال ۳۵)

←



(۱۰: ۹۴ و ۱۷: ۱۴، ۷۱ و ۶۹: ۱۹ و ۷۳: ۲۰...).

۴- خطبه خطیب را هم گفته‌اند. بعضی از مفسران معتقدند که منظور از قرآن مذکور در آیه ۲۰۴ سوره اعراف خطبه خطیب است.

۵- نوشته لوح محفوظ هم قرآن خوانده شده (۸۵: ۲۱).

۶- گاهی یک آیه، قرآن نامیده شده (مثلاً در ۱۰: ۶۱ و ۱۳: ۳۱).

۷- زمانی دسته‌ای از آیات بدین نام خوانده شده‌اند (مثل ۱۰: ۱۵ و ۱۲: ۳ و ۷۲: ۱).

۸- وقتی هم به‌عنوان نامی برای تمام وحی الهی که ابلاغ شده و یا ابلاغ خواهد شد، به کار رفته است.

اما روح و لب همه این موارد را که در نظر بگیریم می‌بینیم که در واقع قرآن به معنی قرائت به کار رفته است. در معنی قرائت توسعی هست که شامل همه موارد می‌شود.

در سوره ۱۷ آیه ۹۳ فعل «تَقْرُؤُهُ» آن را قرائت کنیم، به روشنی، فعل قرائت برای خواندن به کار رفته است. اما معنی دیگر در قرآن «از بر خواندن» و «تدریس» است که البته الزاماً این حفظ خوانی، خواندن از روی یک متن نوشته‌ای را نمی‌رساند و بیشتر خواندن از حفظ است. خداوند می‌فرماید: «باشتاب، زبان به قرائت قرآن مگشای که ما خود آنرا جمع و حفظ کرده و بر تو فرو می‌خوانیم» (۷۵: ۱۶-۱۸). می‌بینیم که اینجا قرائتی است از حفظ بدون نوشته. باید توجه کرد که معنی قرائت در لغت‌نامه‌ها دقیقاً با شرایط جاری در زمان رسول خدا (ص) در مکه تطبیق نمی‌کند. نوشتن آیات احتمالاً در آغاز وحی مرسوم نبود، اما شروع وحی با امری از ریشه همین کلمه، یعنی با اَقْرَأَ (۹۶: ۱) بود. بعد هم که نوشتن

گفته و قرآن را به معنی قرائت گرفته.

صَحَّوْا بِأَسْمَطِ عُنْوَانِ السُّجُودِ بِهِ يُقَطِّعُ اللَّيْلَ نَسِيحاً وَ قُرْآنَاً

دیوان حسّان: ۴۱۰ بعنوان: الاثرالذی یظهر فتستدل به علی الشیء.

و لسان ۱۷: ۱۶۸ و ۱۹: ۲۱۱ و الاقصاب: ۹۸ و البیان و التبین ۱: ۲۲۰ و ۳: ۲۶۲. این شعر به اوس بن مغراء (م ۵۵) هم نسبت داده شده و نیز بغدادی در خزانه ۴: ۱۱۸ از ابن یعیش نقل می‌کند که این شعر از کثیر بن عبدالله النهشلی (م ۷۰) است. عینی هم در مقاصد (حاشیه خزانه ۴: ۱۷) همین قول را از ابن السیرافی نقل می‌کند.

مرسوم شد، بیشتر چیزی به صورت یارویا اور حافظه بود. یعنی بدون حفظ و دانستنِ مطلب از پیش، خواندنِ یک آیه بسیار مشکل بود. این است که می‌بینیم در قرآن، قرائت به صدای بلند خواندن و از حفظ خواندن آمده است (۶۹: ۱۹ و ۷۳: ۲۰ و غیره). یعنی چنانکه مرسوم بود آن را از حفظ و به صدای خوش و بلند می‌خواندند. پس قرآن می‌تواند اسم فعلِ قَرَأَ و اشاره‌ای به معنی قرائت از حفظ باشد. چنانکه در (۷۵: ۱۶-۱۸) گذشت که اشاره بدین معنی است و یا قرآن الفجر (۱۷: ۷۸) که گفتیم نماز با مدادی است و اشاره به قرائت قرآن است که رکن و اساس نماز است. هم چنین این کلمه در مورد آباتی به کار رفته که بر پیامبر (ص) نازل می‌شد و او (ص) بلند قرائت می‌کرد (۷: ۲۰۴ و ۱۶: ۹۸ و ۱۷: ۴۵ و ۸۴: ۲۱) و یا وقتی که مؤمنان آیات را در نماز قرائت می‌کنند (۷۳: ۲۰) (در آیه ۴۶ سوره اسراء می‌توان گفت که فی القرآن نیز حاکی از این معنی است). گذشته از آن، اشاره است بدانچه رسول خدا (ص) دریافت می‌کرد و برای مؤمنان (مثل ۷۵: ۱۸ و ۸۷: ۶) و در حضور مردم تکرار می‌فرمود.

پس در میان همه این آرای مختلف، رأیی که بیشتر قابل قبول به نظر می‌رسد همان است که لحيانی گفت. اسم فعل یا مصدری است به معنی اسم مفعول (از باب اطلاق مصدر بر مفعولش). قرآن از ریشه «قَرَأَ» به معنی خواننده و یا خواندنی است. شاید بتوان گفت که عرب پیش از اسلام «قَرَأَ» را به معنی جمع و ضمّ می‌شناخت و در این باره به کار می‌برد. و وقتی با اصطلاح «قریانا» برای قرائت و تدریس مواجه شد، آن کلمه را در این معنی تازه هم به کار برده است. بهر حال، این معنی از همان آغاز نزول وحی در این کلمه دیده می‌شود. نخستین وحی (به قول اکثر) «إقرء» است و از همان اوایل بعثت مجموعه وحی الهی به نام قرآن خوانده شده است. در آیه چهارم سوره المزمّل که از نخستین وحی هاست آمده که «قرآن را با درنگ بخوان». پس این نام از همان آغاز رواج بیشتری داشته است. چقدر فراوان است اخبار و احادیثی که این نام را بر این مجموعه وحی الهی از زبان رسول خدا نقل کرده‌اند. نمونه کوچکی از آن، فرمان مفصلی است که پیامبر اکرم برای عمرو بن حزم (م ۵۳) صادر فرمود. وقتی او را به یمن فرستاد تا دین و سنت را به مردم بیاموزد، نامه‌ای بدو داد که در آن آمده بود «فلا یمسّ القرآن انسان الا وهو طاهر» (به قرآن کسی دست نزند مگر اینکه پاک باشد). هر چند هم که در کم و

زیادی بعضی از جملات این نامه گفتگو باشد، در این جمله که بازگویی آیتی از قرآن است جای حرفی نمی‌تواند باشد. از این موارد نمونه‌ها بسیار است. پس از همان اوایل این نام رواج خاصی داشته است.

جمع میان این نظرهای مختلف لغوی نیز ممکن است. قرآن از ریشه «قرأ» به معنی «خواندن» می‌شود و یا مجموعه‌ای است که از وحی جمع شده و یا آنرا اسم خاصی بدانیم که در ریشه‌اش بحثی نیست و یا همه آیات را قرینه و مقارن هم بگیریم. مطلب دیگری که می‌ماند درباره «شخصه عربی» برای کتاب خداست.

آنجا که «قرآن عربی» به کار رفته (مثلاً ۳۹: ۲۷) شاید بیشتر منظور کتابی آسمانی به عربی در برابر کتب مقدسه به زبانهای دیگر بوده تا تعالیم عالی‌ای برتر از آنچه به مسیحیان و یهود داده می‌شد، به مسلمانان داده شود. می‌دانیم که قرآن از آغاز اسلام در نمازها خوانده می‌شد (۱۷: ۷۸ و ۷۳: ۲۰) و آموزش و فهم آیات الهی مسابقه‌ای میان یاران پیامبر بود و البته منظور نه این است که قرآن نظیر و مانند کتب پیشین بوده، بلکه به‌طور اساسی در برابر سایر وحی‌ها صاحب هویت است (چنانکه در ۱۰: ۳۷ تأیید می‌شود). تعالیم عالی قرآن در کتب اولیه نیز یافته می‌شده (۲۶: ۱۹۶ و ۵۳: ۳۶ و ۸۷: ۱۸ و ۱۹) و این توافقات خود یبینه و دلیلی محکم بر نبوت محمدی (ص) است (۲۰: ۱۳۳).

کافران می‌گفتند: «چرا آیت و دلیلی روشن (بر نبوت خود) از جانب پروردگارش نمی‌آورد؟ آیا آیات یبینه کتب پیشین بر آنان نیامد؟» قرآن عربی نازل شد تا در آن اندیشه و خرد را به کار گیرند (۴۳: ۳) و اخطاری باشد بر مردم مکه (۴۲: ۷). طبیعی است که اگر به‌زبانی غیر عربی (عجمی) نازل می‌شد، می‌گفتند چرا به‌عربی نیامده (۴۱: ۴۴) کلام عجمی است و مخاطب عربی!

بهر صورت، این قرآن به هر معنایی که گرفته شود کلمه به کلمه از طرف خداوند وحی شده (۱۲: ۳) از جانب او فرستاده شده (۴: ۸۲ و ۱۶: ۱۰۲ و ۲۷: ۶ و ۷۶: ۲۳) از طریق دیگری نمی‌تواند که پدید آمده باشد (۱۰: ۳۷) و اگر همه جن و انس پشت به پشت هم دهند که مانند آن آورند، البته که نتوانند (۱۷: ۸۸) این وحی است که توسط پیامبر تلاوت می‌شده (۱۶: ۹۸ و ۱۷: ۴۵ و ۲۷: ۹۲ و ۸۷: ۶ و ۹۶: ۳ و ۱) باید که به احترام و تعظیم بدان گوش فرا دارند (۷: ۲۰۴ و ۴۷: ۲۴ و ۸۴: ۲۱) با مجد است و عظمت (۵۰: ۱ و ۸۵: ۲۱)

عظیم (۱۵: ۸۷) است و (۵۶: ۷۷) و مبارک (۶: ۱۵۶) و مبین (۱۵: ۱) و ۲۷: ۱ و (۳۶: ۶۹). در لوح محفوظ (۸۵: ۲۱) و کتاب مکنون (۵۶: ۷۷) نوشته شده. عزیز است (۴۱: ۴۱) و حکیم (۳۶: ۲) و همان حقیقت یقین است (۶۹: ۵۱).

قرآن، جز این نام به‌نامهای دیگر هم خوانده شده که به‌نامهای «فرقان» و «کتاب» و «ذکر» که رایج‌ترند اشاره‌ای می‌کنیم و نامهای دیگر هم در پایان یاد می‌شوند. اما این نکته درخور ذکر است که نام «قرآن» کتاب آسمانی به‌صورت نام خاصی برای کلام خدا آمده بدون اینکه با کتب اشتراکی داشته باشد. ولی سایر نامها و یا صفات هر یک به‌گونه‌ای میان قرآن و کتب آسمانی دیگر اشتراکی پیدا می‌کند.

### فرقان:

این کلمه در عربی همچون کلمه‌ای اصیل از ریشهٔ فَرَقَ (باب ضرب) به‌کار رفته، مثل خَسَرَ و خَسِرَان. در این صورت، مصدری است به‌جای اسم فاعل بر سبیل مبالغه. چنانکه گویند: «رجلٌ عدلٌ» یعنی مرد خیلی عادل و معنی فرقان می‌شود «بسیار فرق‌گذار» که در مورد قرآن مجید مفسران، آن را فرق‌گذار میان حق و باطل تفسیر کرده‌اند. گذشته از آن، معانی «نجات-نصرت» و فصل و مخرج را هم برای آن ذکر نموده‌اند. اما به‌قول طبری هر سه تأویل با اختلاف لفظی که دارند از نظر معنی با هم نزدیکند. کسی که در تنگنایی، گریزگاهی یافته، این محل خروج مایهٔ نجات او است. به‌هر صورت، اصل فرقان فرق‌گذاردن میان دو چیز و جدا کردن آنهاست و قرآن را از آن جهت فرقان خوانند که با دلایل و احکامش میان حق و باطل فرق می‌گذارد.<sup>۱</sup>

توجه مفسران به معنی «نجات» در این کلمه، موجب شده که بعضی شباهتی میان این کلمه و نظیر آن در ریشهٔ آرامی-عبری یعنی *purqān* و یا *purqāna* به معنی نجات بیابند! هر چند هم که در لهجهٔ هذیل، فرقان به

۱. تفسیر طبری ۱: ۳۳ بولاق.

۲. آرتور جفری: لغات بیگانهٔ قرآن. نولدکه: تاریخ قرآن ۱: ۳۴. کتب: مختصر دائرة المعارف اسلام:

معنی مخرج و یا احیاناً «نجات» به کار رفته باشد، اما این شباهت مختصر و نظایر آن بهیچوجه نمی‌تواند دلیل آن باشد که این کلمه از اساس غیر عربی است. آری، در یکی از معانی مختلفی که این کلمه به کار رفته شباهتی با مصطلح سریانی و عبری، یعنی زبان اصلی یهود و نصارا، دیده می‌شود، ولی این شباهت دلیل تأثیر مستقیم و نافذ نیست. از این، رایج‌تر و مرسوم‌تر توسل به قاعده ابدال است. نظیر این کلمه را در عربی «فلق» داریم که با ریشه این کلمه قرابت معنوی دارد. هم چنانکه فرقان جداکننده حق از باطل است، فلُق نیز روشنی روز را از تاریکی شب جدا می‌کند و تبدیل حرف لام به راء در عربی سابقه‌ای قدیم دارد. پروردگار را نیز «فالق الحبه» گویند. یعنی شکافنده دانه در زیر خاک. چه بسا که «فلق» به «فرق» تبدیل شده باشد هر چند که فلُق به انشقاق باشد و فرق به انفصال. به هر صورت لغت‌شناسان عرب چون ابن السبکی، ابن درید، ابن حجر و سیوطی این کلمه را عربی اصیل دانسته‌اند و جزء عربی شده‌ها (معربات) به حساب نیاورده‌اند. بحث در این زمینه گاهی کار را به تخیلات واهی می‌رساند. مثلاً گفته شود که «استعمالات مختلف این کلمه «فرقان» کوتاه مدتی قبل و بعد از غزوه بدر بوده است»<sup>۳</sup> و حال آنکه این کلمه در صدرسوره فرقان و حدود هشت سال پیش از وقوع بدر و یا در اوایل سوره آل عمران (یکی دوسال بعد از آن) به یک معنی نازل شده است. و یا اینکه گفته شده: روز بدر «یوم الفرقان» نامیده شده و روزه احتمالاً به عنوان شکرگزاری از این پیروزی مقرر گردیده است.<sup>۴</sup> در حالی که می‌دانیم روزه حدود پانزدهم شعبان سال دوم هجرت و پیش از آغاز جنگ برقرار شده بود.<sup>۵</sup>

برای روشن شدن معنی و بهترین راه شناسائی کلمه، توسل به خود قرآن مجید و

→

*Bell's Introduction*, 145.

Schwally, ZDMG, lii/p. 134 sq.

J. Horovits; *Koranische Untersuchungen*, p. 76 sq.

3. *Bell's Intr.* p. 145.

4. K. Wagtendonk, *Fasting in the Koran*, 143.

۵. طبقات ابن سعد ۶/۲/۱ و ۸. تاریخ یعقوبی ۱: ۴۰۰.

مقریزی پس از این که آورده است که بیغمبر (ص) بعد از یکی دو روز که روزه گرفته بود به قصد جنگ «بدر» از مدینه بیرون رفت اضافه می‌کند: «نم نادی منادیه: یا معشرالعصاء ائی مفطرفافطروا...»

ملاحظه کاربرد این کلمه در قرآن است. این کلمه به ترتیب نزول در قرآن مجید بدین سان به کار رفته است:

۱- در آیه اول سوره فرقان خداوند خود کتابش را «فرقان» می نامد:

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (۲۵: ۱)

برتر است آنکه این فرقان بر بنده خود نازل کرد، تا بر جهانیان «نذیر» باشد.

در این نخستین آیه، فرقان معادل قرآن آمده که به منظور انذار و بیم دادن جهانیان فرو فرستاده اند.

۲- در سوره مکی ۲۱ (انبیاء) آیه ۴۸ فرمود:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ

و همانا که به موسی و هرون فرقان را دادیم و ضیاء و ذکر برای متقین.

در این آیه فرقان به معنی احکام عشره و الواح آمده و با نور و ذکر برای متقین همراه شده، و یا آن معجزه‌ای است که میان حق موسی و باطل فرعون فرق گذاشت و یا نصرت و مخرج و نجات بود.

۳- در سوره مدنی بقره آیه ۵۳ فرماید:

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ

و چون به موسی کتاب و فرقان را دادیم. که به همان معنی آیه پیش است.

۴- در آیه ۱۸۵ همان سوره:

أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ ،

قرآن در آن نازل شده برای هدایت مردم و نشانه‌های هدایت و فرقان.

در اینجا میان هدایت مردم و بیّنات هدایت و فرقان مقابله‌ای است. یعنی فرقان یک مرتبه به هدایت مردم وصف شده و باز شاهد و گواه هدایت قرار گرفته که منظور همان قرآن است. هر چند بعضی آنرا به معنی مخرج گرفته باشند.

۵- در سوره ۸ (انفال) آیه ۲۹ آمده:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا .

ای گروندگان اگر خداترس و پرهیزگار شوید خدای به شما فرقان بخشد. بعضی

باز فرقان را در اینجا به معنی «مخرج» گرفته اند، یعنی مخرجی از ضلالت به هدایت، یا نجات و فصل معنی کرده اند. ولی بهتر آن است که گفته شود: نور بصیرتی است

۶. طبری ۹: ۱۴۸.

که در اثر تقوا برای مؤمن حاصل می‌شود و وعده‌ای است که از پیش به مسلمانان داده شده، چنانکه چند آیه بعد می‌فرماید:

۶— آیه ۴۱ سوره ۸ (انفال).

وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ

بدانچه روز فرقان، روزی که دو جمع (در جنگ بدر) با هم روبرو شدند، فرو فرستادیم.

در اینجا روز بدر (صبح جمعه ۱۷ رمضان، به قول امام حسن (ع)) روز فرقان نامیده شده و اشاره به نصرتی است که به مسلمانان داده شد.

۷— در سوره ۳ (آل عمران) آیه ۳ و ۴:

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ... وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ

فرستاد بر تو کتاب را... و فرستاد تورات و انجیل را پیش از آن، برای هدایت مردم و فرستاد فرقان را.

مرور در آیات قرآنی به خوبی روشن می‌کند که فرقان به تمام آنچه برای هدایت مردم بر انبیاء وحی شده (اعم از کتاب و غیر از آن) اطلاق گردیده است. جای تردید نیست که قرآن، همچون وحی‌های پیشین، فرق‌گذار میان حق و باطل است و خود میان خوبی و بدی، زشتی و زیبایی، حق و باطل حکومت می‌کند و مبدء تشخیص حسنات و سیئات است. در همین رابطه است که در آیتی دیگر از قرآن بجای فرقان، میزان آمده:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»

(۵۷) (حدید) (۲۵).

همانا پیامبران را با گواهان و معجزه‌ها فرستادیم و برایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به عدالت گرایند.

در اینجا کتاب میزان تشخیص و مبدء تمیز است، هرچند که بدان تصریح نشده باشد. در میان این عقاید مختلف، نظر دقیقی نیز از امام جعفر صادق (ع) نقل شده که فرمود: قرآن همه کتاب است و فرقان تنها احکامی است که عمل بدانها واجب است و یا فرقان آیات محکمه قرآن است.<sup>۷</sup> بعضی هم می‌گویند: از آن جهت به

۷. مجمع البیان و المیزان ذیل آیه ۱۸۵ سوره بقره.

کتاب خدا قرآن می‌گویند که یک حالت جمعی دارد و از این جهت فرقان گفته می‌شود که حالت فردی و تفصیلی دارد که به همین صورت آیات و کلمات نازل شده است.

خلاصه کنیم: این لغت در معنی وحی در آرامی به کار نرفته و اگر شباهتی هم باشد در معنی «نجات» است که مصطلح فرقانای آرامی و یَشْعُ عبری است. در صورتیکه در قرآن مجید معنی وحی مورد نظر است و بدین جهت نامی برای کتاب خدا قرار گرفته. در استعمالات قرآنی هم نخستین بار در سوره فرقان (چهل و دومین سوره نازل شده در حدود سال ششم بعثت) به همین معنی قرآن به کار رفته و در آخرین بار هم در اوایل سوره آل عمران (حدود سال سوم هجرت) باز به همین معنی وحی نازل شده است. این نام از همان آغاز اسلام نیز رایج بوده چنانکه در روز بدر علی بن ابی طالب (ع) فرمود:

فَجَاءَ بِفُرْقَانٍ مِنْ اللَّهِ مُنْزَلٍ مِيسِنَةٌ آيَاتُهُ لِدَوَى الْعَقْلِ<sup>۸</sup>

### کتاب

یکی دیگر از نامهای رایج قرآن کتاب است.

کتاب، خواه عربی اصیل و یا مأخوذ (مُعَرَّب) باشد در اصل مصدری است به معنی مکتوب (نوشته شده) و در قرآن مجید معانی وسیعی دارد: به معنی «نامه نوشته شده» (۲۷: ۲۸)، مصدری به معنی کتابت و حکم و تقدیر (۸: ۷۵)، نامه اعمال (۱۷: ۱۳)، مکاتبه عبد یا قراری که میان مولا و بنده برای آزادی برده گذاشته می‌شود (۲۴: ۳۳)، قرآن مجید، تورات (۱۱: ۱۷ و ۱۷: ۴)، کتب آسمانی (۳: ۲۳ و ۲: ۱۰۱) (وقتی اهل کتاب گفته می‌شود (۳: ۶۵) منظور معتقدان به تورات و انجیل است)، لوح محفوظ (۶: ۵۹)، قضا و تقدیر الهی (۸: ۶۸)، دلیل واضح مستند به کتب آسمانی (۲۲: ۸).

گاهی هم به معنی «مُقَدَّر» (۱۳: ۳۸)، «نوشته مدت دار» (۳: ۱۴۵) و یا مفروض و واجب (۴: ۱۰۳) تفسیر شده است.

پیش از این که تمام قرآن نازل و جمع شود چندین بار لفظ کتاب بر آن اطلاق

۸. ابن هشام ۳: ۱۱ قاهره حلبی: ۵۱۸ کوتینگن.



گردیده که نخستین بار آن (در نزول) در آیات سورهٔ مریم دیده می‌شود. مسلماً فرامین الهی به صورت «واذکرفی الکتاب» یادآور در کتاب مریم را... ابراهیم را... موسی را... اسمعیل را... ادریس را (۱۹: ۱۶، ۴۱، ۵۱، ۵۴ و ۵۶) می‌تواند نشانهٔ آن باشد که در هنگام نزول این آیات، وحی‌ها به تعدادی رسیده بود که عرفاً اطلاق کتاب بدان روا باشد و مهمتر این که در این هنگام یعنی حدود سال ششم بعثت و شش هفت سالی پیش از هجرت، نوشتن آیات الهی چنان رایج بوده که بدانها کتاب گفته شده است.

اصل قرآن در **ام‌الکتاب** نزد خداوند است و بسی بلند پایه است که دست کوتاه خرد بدان نمی‌رسد و پراگندگی و تفرقه بدان راه ندارد (۴۳: ۴ و ببینید ۳: ۷ و ۱۳: ۳۹ و ۵۶: ۷۷ و ۷۸). وحی قرآن از این «ام‌الکتاب» نازل شده و خداوند از آن نسخ می‌کند و تأیید می‌کند هرچه را که بخواهد (۱۳: ۳۹).

برای این نسخهٔ اصلی، نامهای دیگری هم خداوند یاد فرموده، مانند لوح محفوظ (که از تغییر و تبدیل و گزند محفوظ است)، کتاب مکنون، کتاب مبین، صحف مکرمه. همه یک دفتر هستند و آن نسخهٔ اصلی کتاب است. همه چیز در آن هست و از آنجا نازل می‌شود (۱۵: ۲۲). امام جعفر صادق (ع) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ كِتَابًا فِيهِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ... خداوند کتابی نوشت که آنچه بوده و خواهد بود در آن است.» قرآن مجید نیز از لوح محفوظ و علم ازلی خداوند آمده (۸۵: ۲۲). قرآن کریم مرتبه‌ای در کتاب **مکنون** دارد که جز دست پاکان بدان نمی‌رسد (۵۶: ۷۷-۷۹). این کتاب تذکره‌ای است برای هر که پند گیرد. در **صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ** ای است که بسی بلند مرتبه و پاک و منزّه است بدست سفیران با کرامت و پاکیزه الهی (۸۰: ۱۱-۱۶). کتابی است نوشته در **رَقٍّ مَّنشُورٍ صَحِيفَةً** گشوده (۵۲: ۲ و ۳). قرآن به تمامی در لوح محفوظ نوشته شده و این دفتر آسمانی نه تنها شامل تمام قرآن و کتب وحی پبستین است، هر چند بعدها تحریف شده باشند، بلکه هیچ ذره‌ای در جهان هستی نیست که خداوند نداند و در کتاب **مبین** ثبت نباشد (۱۰: ۶۱).

از جهتی این کتاب **مبین** در رابطه با علم خداوندی است. هیچ جنبه‌ای در زمین نیست جز اینکه روزش بر خدا باشد. خداوند قرارگاه و آرامشگاه او را می‌داند و همه

۱. عرفاء عمل اول را از جهت احاطه‌ای که به اشباء دارد به نحو اجمال «ام‌الکتاب» گویند (شرح فصوص قیصری ۲۷).

چیز در کتاب مبین (دفتر علم ازلی خدا) ثبت است (۱۱ : ۶). حتی سرنوشت اگر کشته شدن باشد، آنها هم که به خانه نشسته‌اند دچار آن خواهند شد (۳ : ۱۵۴ و ۷ : ۳۴). هیچ ترو خشکی نیست که در کتاب مبین نباشد (۶ : ۵۹، ایضاً ۵ : ۱۵ و ۶ : ۳۸ و ۲۲ : ۷۰ و ۲۷ : ۷۵ و ۳۴ : ۳، ببینید ۲۰ : ۵۱ به بعد و ۱۷ : ۵۸ و ۳۵ : ۱۱ و ۵۵ : ۵۷ و غیره) هیچ رنج و مصیبتی در جهان نیست که از پیش در «کتاب» نوشته نشده باشد (۵۷ : ۲۲). هیچ ذره‌ای نیست که خدا نداند و در کتاب مبین نباشد (۱۰ : ۶۱).

در این آیات شاید مراد از کتاب علم ازلی خداوند باشد و یا مرکزی در عالم غیب است که فقط خدا بدان داناست. اما جالب توجه است که تعبیر از آن به کتاب می‌شود. کتاب به معنی نوعی نامه نیز آمده (۲۴ : ۳۳ و ۲۷ : ۲۹) ولی مهمتر، نامه اعمال انسانی است در روز رستاخیز که آن هم کتاب خوانده شده است. در روز قیامت، هر کس کتاب اعمال خود را بدست دارد (۱۷ : ۱۳، ۱۴، ۷۱ و ۱۸ : ۴۹ و ۳۹ : ۶۹ و ۴۵ : ۲۸، ۲۹ و ۶۹ : ۱۹، ۲۵ و ۸۴ : ۷، ۱۰). فرشتگان نگهبان و کاتبان کرام شما هرچه بکنید همه را می‌دانند و بر این نامه‌ها نوشته‌اند (۸۲ : ۱۰-۱۲) در روز قیامت این کتاب را پیش می‌نهند (۱۸ : ۴۹). نامه اعمال خلق گشوده است (۸۱ : ۱۰). هرامتی کتابی دارد (۴۵ : ۲۸). کتاب فُجَّار در سِجِّین است (۸۳ : ۷) و کتاب ابرار در علیین (۸۳ : ۱۸).

چنین است که خداوند مجموعه وحی خود را کتاب می‌خواند تا نشانه‌ای از آن دفتر الهی باشد. بنابراین کتاب پدیده‌ای است همچون حیات و همچون طبیعت نظم و ترتیب خاص خود را دارد و راهنمای نظم و ترتیب انسانهاست.

نکته جالب توجه دیگر اینکه در آغاز تمام ۲۹ سوره‌ای که با حروف مقطعه «فواتح سور» شروع می‌شود (جز در چهار مورد) به تصریح و یا اشاره از کتاب الهی نام برده شده تا عظمت آن بهتر مشخص شود. در مورد آن چهار سوره هم می‌توان گفت که در سوره ن بلافاصله قلم و ارزش و اهمیت آن یاد می‌شود. در سه مورد دیگر هم (سوره‌های عنکبوت و مریم و روم) مسائل مهم و با عظمتی چون داستان شگفت‌آور زکریا و اخطار و انذار مؤمنان و یا خبری معجزه‌سان از آینده برای تنبّه و بیداری مؤمنان یاد می‌گردد.

به هر صورت، در میان این نامه‌های مختلف، قرآن و کتاب نامه‌های رایجتری

هستند و به قول نویسنده معروف عرب: «این که کلام خدا قرآن و کتاب نامیده شده بدان سبب است که هم به زبان باید تلاوت شود و هم با قلم نوشته گردد. این نامگذاری اشاره بدین حقیقت است که کلام الهی باید هم در میان سینه‌ها حفظ شود و هم در دلِ دفترها. زیرا تکیه بر حافظه تنها، بدون نوشته‌ای که همه بر آن اتفاق دارند و نسل به نسل بر آن تکیه زده‌اند کافی نیست. هم‌چنین اعتماد بر نوشتاری بدون عنایت به توافق حقاظ قرآن که با اسناد صحیح و متواتر نقل شده، اعتباری ندارد. همین اهتمام دوگانه بوده که قرآن را از انقطاع سند و هرگونه تبدیل و تحریف نگهداری نموده است.»<sup>۲</sup>

## ذکر

دیگر از نامهای قرآن «ذکر» است که فرمود:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ». (۹: ۱۵)

این مائیم که ذکر را بر تو نازل کرده‌ایم و خود نگهدار آنیم» (و نیز ۳: ۵۸ و ۱۵: ۶ و ۱۶: ۴۴ و ۳۸: ۴ و غیره). ذکر یاد کردن است خواه به زبان باشد و یا به دل، خواه به ادامه حضور ذهن باشد و یا یادآوری بعد از فراموشی. و چون قرآن ذکر خداست این نام را نیز یافته است.

علاوه بر تسبیح خداوند و یاد کردن نام او، این کلمه به معانی مختلف زیر نیز در قرآن آمده است: وحی (۵۴: ۲۵ و ۷۷: ۵) تورات (۱۶: ۴۳ و ۲۱: ۷) لوح محفوظ (۲۱: ۱۰۵) طاعت (۲: ۱۵۲) نماز جمعه (۶۲: ۹) نمازهای پنجگانه (۲: ۲۳۹) بزرگواری و شرف (۲۱: ۱۰ و ۲۳: ۷۱ و ۴۳: ۴۴) آگاهی (۱۸: ۸۳ و ۲۱: ۲۴) به زبان یاد کردن (۲: ۲۰ و ۴: ۱۰۳ و ۳۳: ۴۱) به دل یاد کردن (۳: ۱۳۵) حفظ کردن و نگاه داشتن (۲: ۶۳ و ۳: ۱۰۳) پند دادن (۶: ۴۴ و ۷: ۱۶۵ و ۳۶: ۱۹) اندیشه کردن، تفکر (۳۸: ۸۷ و ۸۱: ۲۷) بیان (۷: ۶۳ و ۳۸: ۱) توحید (۲۰: ۱۲۴) پیامبر (۲۱: ۲ و ۶۵: ۱۰) و لذكر الله اكبر (۲۹: ۴۵) و یاد خدا بزرگتر است.

اگر خدا بنده را ذکر کند همه تفضیل است و تشریف، رحمت است و مغفرت،

۲. النبء العظیم دکتر محمد عبدالله دراز: ۱۲.

نشانه قبول و لطف. ذکر او از سر استغناء است. فضل است و کرم و توفیق. و اگر بنده ذکر خدا کند: همه تعبد است و تذلل، دعاء است و تضرع. نشانه خلوص و صفا. ذکر خدا از هر چیزی مهمتر و بهتر. یاد خدا مشوق حلال و باز-دارنده از منہیات است. فاذکرونی... اذکرکم. اگر قدمی به سوی من آید فرسنگها به سویش روم.

قرآن ذکر است و باید همیشه آنرا به یاد داشت و بدان عمل کرد. قرآن عزیز است و گرامی (۴۱: ۴۱) ذکر است و مبین (۳۶: ۶۹) خداوند آنرا نازل کرده (۱۵: ۶) و خود نگهدارارش است (۱۵: ۹).

### حکمت

کتاب خدا بنام «حکمت» نیز نامیده شده. بعضی موارد در این وصف با کتب آسمانی پیشین شرکت دارد. و بعضی موارد دیگر این وصف خاص قرآن است (۲: ۱۲۹ و ۱۵۱ و ۳: ۱۶۴ و ۶۲: ۲). کتاب و حکمت نیز از جانب خداوند نازل شده (۲: ۲۳۱ و ۴: ۱۱۳). و در خانه ها تلاوت می شوند (۳۳: ۳۴)

### نامهای دیگر قرآن:

آیات (۲: ۲۵۲ و ۳: ۱۰۱ و ۴۵: ۵)، احسن الحدیث (۳۹: ۲۳)، امام مبین (۳۶: ۱۲)، ام الكتاب (۳: ۷)، امر (۶۵: ۵)، ایمان (۳: ۱۹۳)، برهان (۴: ۱۷۴)، بُشْرَى (۱۶: ۸۹...)، بشیر (۴۱: ۴)، بصائر (۷: ۲۰۳)، بلاغ (۱۴: ۵۲)، بیان (۳: ۱۳۸)، بیّنه (۶: ۱۵۷)، تبصره (۵۰: ۸)، تبیان (۱۶: ۸۹)، تذکره (۶۹: ۴۸)، تنزیل (۲۶: ۱۹۲...)، تفصیل (۱۲: ۱۱۱)، جبل (۳: ۱۰۳)، حدیث (۳۹: ۲۳)، حکم (۱۳: ۳۷)، حکمة (۳۳: ۳۴...)، حکیم (۲: ۳۶)، حق (۴: ۱۷۰ و ۲۸: ۴۸...)، حق الیقین (۶۹: ۵۱)، ذکر الحکیم (۳: ۵۸)، ذکر مبارک (۲۱: ۵۰)، ذکرى (۵۱: ۵۵)، ذی الذکر (۳۸: ۱)، رحمة (۱۶: ۸۹...)، روح (۴۲: ۵۲)، شفاء (۱۰: ۵۷)، صفح مکره (۸۰: ۱۳)، صفح مطهره (۹۸: ۲)، صدق (۳۹: ۳۳)، صراط المستقیم

(١ : ٦)، عدل (٦ : ١١٥)، عربى (٢٨ : ٣٩)، عروة الوثقى (٢٢ : ٣١)، عزيز  
(٤١ : ٤١)، عَجَب (١ : ٧٢)، عِلْم (١٣ : ٣٧)، عَلِيّ (٤ : ٤٣)، فصل (٨٦ :  
١٣)، القرآن الحكيم (٢ : ٣٦)، القرآن العظيم (١٥ : ٨٧)، قرآن كريم (٥٦ :  
٧٧)، قرآن مبین (١٥ : ١...١)، القرآن المجيد (٥٠ : ١...١)، القصص (١٢ : ٣)،  
القول (٢٨ : ٥١)، قِيم (٢ : ١٨)، كتاب الله (٣ : ٢٣)، الكتاب الحكيم (١٠ :  
١...١)، كتاب عزيز (٤١ : ٤١)، كتاب مبین (٥ : ١٥...١)، كريم (٥٦ : ٧٧)،  
كلام الله (٢ : ٧٥...١)، كوثر (١ : ١٠٨)، مبارك (٦ : ٩٢...١)، مبین (٦ :  
٥٩)، متشابه (٣٩ : ٢٣)، مَتَانِي (٣٩ : ٢٣)، مجيد (٨٥ : ٢١)، مرفوعه  
(٨٠ : ١٤)، مصدق (٢ : ٨٩)، مطهّرة (٨٠ : ١٤)، مفصّل (٦ : ١١٤)، مكرّمه  
(٨٠ : ١٣)، مُهَيِّم (٥ : ٤٨)، موعظة (١٠ : ٥٧)، نبأ (٣٨ : ٦٧)، النجوم  
(٥٦ : ٧٥)، نذير (٤١ : ٤)، نعمة (٩٣ : ١١)، نور (٤ : ١٧٤)، هادى  
(١٧ : ٩)، الهدى (٢ : ٢)، وحى (٥٣ : ٤).

### ۳ - آغاز وحی

#### گوشه‌گیریها «نَحْنُ»

در زندگانی رسول خدا (ص) گفته‌اند: چند سالی پیش از بعثت، هر چندگاه یکبار چند شب و یا به هر سالی یکماه را در غارِ حراء مجاور و معتکف می‌گشت! چنانکه در اخبار و روایات اشاره شده، حضرت رسول برای این گوشه‌گیریها توشه و غذای چند روزه را همراه می‌برد و چون توشه به پایان می‌رسید کس می‌فرستاد و یا گاهی خود به خانه بازمی‌گشت و توشه دیگری برمی‌گرفت. گفته‌اند که در این هنگام زاد و توشه وی بیشتر روغن زیتون و نان خشک بود<sup>۱</sup> و گاهی هم چنان مشغول می‌شد که همین مختصر زاد را از یاد می‌برد.

در این گوشه‌گیریها پیامبر (ص) به چه می‌اندیشید؟ آیا به مسائل دینی و الهام و دعوت آینده اندیشه می‌کرد؟ آیا خود را آماده می‌کرد تا مهبط وحی الهی قرار گیرد؟ آیا به لزوم دینی تازه برای هدایت خلق می‌اندیشید؟ آیا چنانکه بعضی گفته‌اند این دوره گوشه‌گیری، دوره آمادگی و یا دوره اندیشه برای پیدایش دینی تازه بود؟ ظاهراً از آن دوره و از تفکر و اندیشه نبی (ص) در آن دوران چیزی برای ما نگفته‌اند. اما شهادتهائی داریم که بهترین راهنمای ماست در این باره.

این شهادت قرآن است و از هر شهادت تاریخی والاتر که فرمود:

«مَا كُنْتُمْ تَدْرُونَ مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ

۱. تاریخ طبری ۲: ۲۰۶ (چاپ دخیوه ۱: ۱۱۴۹)، ابن هشام ۱: ۲۵۱ چاپ ۱۳۵۵ هـ. سیره حلبیه ۱: ۲۷۰ بیعد، بخاری: بدء الوحی ۳، تفسیر سوره ۹۶، ۱، تعبیر ۱، مسلم بن حجاج: ایمان ۲۵۲، احمد بن حنبل ۶: ۲۳۳.

۲. طبقات ابن سعد ۱: ۱۹۴ چاپ بیروت.

عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٤٢ : ٥٢)

از آن پیش که وحی به تو رسد تو نمی دانستی که کتاب چیست و ایمان کدام است ولیکن ما آن را نوری گردانیدیم تا هر که را از بندگان خود بخواهیم بدان نور هدایت کنیم. و اینک تو خلق را به راه راست هدایت می کنی.

و باز فرمود:

«وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأْرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ (٢٩ : ٤٨)

و تو از این پیش نمی توانستی کتابی خواند و خطی بدست خود نوشت تا مبطلان در نبوت تو شک کنند.»

پس، پیش از وحی، او نه کتاب می دانست و نه هدایت خلق را می خواست. او بهیچوجه آمادگی دریافت وحی را نداشت و به همین جهت نخستین وحی را با نگرانی و هراس دریافت. چه، نزول وحی ناگهانی بود و انتظار آن را نداشت. خود امید اینکه مورد نزول وحی قرار گیرد نداشت. چنانکه خداوند فرمود:

«وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ، إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ، فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا

لِلْكَافِرِينَ (٢٨ : ٨٦)

«ای رسول! تو خود امید آن که این کتاب بر تو نازل شود نداشتی، جز اینکه رحمتی از پروردگارت بود، پس هیچگاه به کافران یاری مکن.»  
بنابراین کوچکترین امیدی به دعوت مردم نداشت، نه قبل از عزلتش و نه در خلال آن، و این اخلاص مطلق نبی را می رساند و بس.

باز شهادتی روشن تر داریم آنجا که فرمود:

«وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ، قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أُمْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا

أَوْ بَدَلْهُ، قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي، إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ

إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ

وَلَا أَدْرِيكُمْ بِهِ، فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ، أَفَلَا تَعْقِلُونَ (١٥-١٦)

و چون آیات روشن ما بر خلق تلاوت شد، آنها که امید دیدار ما را ندارند، گفتند: قرآنی جز این بیاور و یا این را تبدیل کن. بگو، مرا نرسد که قرآن را از پیش خود تبدیل کنم. پیروی نکنم جز آنچه را که به من وحی شود. من اگر عصیان پروردگار کنم، از عذاب روز بزرگ می ترسم. بگو، اگر خدا نمی خواست

هرگز این قرآن بر شما تلاوت نمی‌کردم و شما را از آن آگاه نمی‌ساختم. من عمری از این پیش میان شما زیسته‌ام. آیا خرد و اندیشه را به کار نمی‌گیرید؟»  
 بدین ترتیب روشن است که پیامبر(ص) پیش از آن بهیچوجه به دعوت مردم فکر نمی‌کرد و اگر فرمان الهی نبود آیات قرآن را حتی به روزهای بعد، بر آن مردم نمی‌خواند. تمام آنچه بود در آن روزها، استغراق در خدا و آثار عظمت و نعمتهای او بود. اندیشه دربارهٔ آفرینش و آفریدگار و یگانگی او و نظام دستگاه خلقت می‌توانست وجود او را پر کند. اگر گفته‌اند در این زمان سنگریزه‌ها بدو سلام می‌گفتند و با او سخن می‌گفته‌اند<sup>۳</sup> و نغمه‌های جویبار برای او سخنی داشته‌اند، این سخن راست است. گفتگوی با طبیعت و سخن با آثار عظمت الهی، دلی پاک و اندیشه‌ای روشن می‌خواهد. هر نقش و نگاری در هر برگه از درخت، هر لرزشی در گلبرگی، هر حرکتی در سنگریزه‌ای؛ نغمه‌ای در گلو و پیامی در دل دارد که شنیدنش گوش جان می‌خواهد. سکوت طبیعت صدائی دارد که تنها در گوش پیامبران می‌نشیند.

— وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ

مگر نه این است که آسمانهای هفتگانه و زمین و هر چه در آن هست، تسبیح-گوی او هستند و این ما هستیم که درک نمی‌کنیم؟ (۱۷: ۴۴) جز این بود که کوهها و پرندگان، هم‌آوای داود می‌شدند؟ (۳۴: ۱۰).

پس هر چه هست، هر پدیده‌ای در طبیعت نوائی و آهنگی دارد و مجموعهٔ این آهنگ است که نظام به کائنات داده، منتها شنیدن و درکش کار هر کس نیست. هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه. بگذریم، سخن از شهادت قرآن بر آن ایام بود. حدیث چه می‌گوید؟

گفتیم که سخن روشن و صریحی در این مورد ندارند. اما از فحوای بعضی از احادیث و پاره‌ای قرائن، می‌توان گذشت روزگار را در آن روزها بر محمد امین(ص) حدس زد. ابوذر غفاری نقل می‌کند که روزی فرمود: «و عاقل که بخواهد مغلوب عقلش نشود، باید ساعاتی داشته باشد: ساعتی که با پروردگار مناجات کند. ساعتی که به حساب نفس برسد. ساعتی که در آفرینش خدا اندیشه کند و ساعتی که به

۳. ابن هشام ۱: ۲۵۰، طبقات ابن سعد ۱: ۱۵۷ بیروت، مسلم: فضائل ۲، ترمذی: مناقب ۳، الداری: مقدمه ۴، احمد ۵: ۸۹، ۹۵، ۱۰۵. الروض ۲: ۳۸۸. بعد.



حاجت خوراک و آشامیدنش برسد...»<sup>۴</sup>

می‌توان حدس زد که این برنامه حیات نبوی بوده، بخصوص در مرحله عزلت او و همین، عادت ثابتی شده که در همه زندگی باقی مانده، چنانکه بعدها عایشه زوجه او و یا مغیره صحابی او، شاهد تداوم اهتمام پیامبر بر آن قیامهای دراز شب و نماز نافله بودند تا جائی که به نماز پایش ورم می‌کرد.<sup>۵</sup>

باری، سخن از آن انزواها و خلوت‌نشینی‌ها بود که در آن از کار دنیا می‌برید و سرگرم اندیشه‌های روحانی خود می‌شد. چنین گفته‌اند که این خلوت و انزوا از شیرین‌ترین روزهای زندگی پیامبر اکرم بوده است. در این ماه بیشتر به بینوایانی که به او روی می‌آوردند غذا می‌داد و از هیچ نیکی و احسانی دریغ نمی‌ورزید. وقتی هم که دوران این یک ماه عزلت به پایان می‌رسید روی به کعبه می‌نهاد و پیش از آن که وارد خانه شود، هفت بار کعبه را طواف می‌کرد، سپس رهسپار خانه خود می‌شد.<sup>۶</sup> از بیشتر اخبار چنین فهمیده می‌شود که پیامبرگرامی اغلب به تنهایی به درون غار می‌رفت و در آنجا بیتوته می‌کرد تا مجال بیشتری برای تفکر و تأمل داشته باشد. ولی در پاره‌ای اخبار هم اشاره شده که خدیجه همسر بزرگوار و گاه فرزندانش نیز در این گوشه‌گیریها همراه او بوده‌اند. اما می‌توان گفت که این همراهی‌ها باید ظاهراً تا محل اعتکاف و گوشه‌گیری و یا برای بردن توشه و آب باشد و گرنه این مطلب با خلوت و گوشه‌گیری و انزوا سازگار نیست. لازمه خلوت و انزوا، تنهایی است. بخصوص که در احادیث صراحت دارد که رسول اکرم به هنگام آغاز وحی در غار تنها بود و از آنجا نگران نزد خدیجه رفت. گذشته از آن، کسان خدیجه همه مگه را در طلب پیغمبر خدا گردیدند، ولی هیچکس به غار حراء سری نزد. از علی (ع) نیز نقل کرده‌اند که فرمود: هر سالی پیامبر (ص) به حراء گوشه می‌گرفت. من او را می‌دیدم و دیگری نمی‌دیدم.<sup>۷</sup> در این مورد هم می‌توان گفت که منظور جوارهای قبلی بوده، نه آخرین جوار که نخستین وحی در آن نازل شد. ظاهراً پس از بعثت باید پیامبرگرامی (ص) «تحنّث» در غار حراء را ترک کرده باشد. چون این سنت

۴. صحیح حاکم و ابن حیان.

۵. بخاری: تهجد ۶، رفاق ۲، مسلم بن حجاج: منافقین ۸۰، احمد بن حنبل ۴: ۲۵۵.

۶. سیره حلبیه ۱: ۲۷۲.

۷. نهج البلاغه خطبه فاصعه ص ۳۰۰ چاپ دکتر صبحی صالح.

شرعی نبود و از آن به بعد هر سال دههٔ اول<sup>۸</sup> و یا اواسط<sup>۹</sup> و یا آخر ماه رمضان<sup>۱۰</sup> را در مسجد اعتکاف می‌کرد<sup>۱۱</sup>. در آن موقع این گوشه‌گیرها، دوری از جامعهٔ جاهلی و پرهیز از رسوم و عادات آنها بود، ولی در دورهٔ اسلامی، آن «اعتکاف» بود و در مسجد انجام می‌شد. زیرا دورهٔ دعوتِ جامعه به حق و مقاومت در راه حق بود که فرار از معرکه به خلوت و غار، شیوهٔ انبیاء و مسلمین نیست<sup>۱۲</sup>.

این گوشه‌گیرها را قریش «نَحْتُ» می‌خواند و در بعضی از روایات آمده که عبدالمطلب نیای پیامبر(ص) برای نخستین بار در غار حراء، ماه رمضان را تَحْتُت گزید. چون ماه رمضان می‌رسید، وی به حراء می‌رفت و مساکین را غذا می‌داد. از آن پس دیگرانی چون وَرَقَةُ بْنُ نُفَلٍ و ابُوامِيَّةَ بْنُ مُعْبِرَةَ از او پیروی کرده و تا پایان ماه در آنجا می‌ماندند<sup>۱۳</sup>. شاید هم که آنها در یک نقطه مثل حراء جمع نمی‌شدند، اما در ماه رمضان بود که انزوا می‌گرفتند. این انزوای یک ماهه حاکی از احترام آن مردم به ماه رمضان بوده<sup>۱۴</sup> و شاید نشانه‌ای از آن باشد که این عادت سابقه و ریشهٔ قدیم‌تری داشته است. آنها که چنین روشی برگزیده بودند و به‌طور کلی آنها که با بت‌پرستی مخالفتی داشتند آنها را حَنْفَاء و یا اَحْتَاَف (جمع حَنِيف) می‌خواندند. اما اینها که بودند و جریان از چه قرار بود؟

### حَنِيف

برای شناختن بهتر ایشان که در ارتباط با روش پیامبر(ص) پیش از بعثت، مورد

۸. بخاری: اذان ۱۳۵، مسلم: صیام ۲۱۱، احمد بن حنبل ۳: ۷۴.
۹. مسلم: صیام ۲۱۷، احمد ۳: ۱۰، ۲۴، بخاری: اعتکاف ۱، ابوداود: رمضان ۳، طرابلسی: اعتکاف ۹.
۱۰. بخاری: اعتکاف ۱، ۶، مسلم: اعتکاف ۲، ابوداود: صوم ۷۷، ۷۸، ترمذی: صوم ۷۱، ابن ماجه: صیام ۵۸، ۶۱، احمد بن حنبل ۲: ۱۳۳، ۲۸۱، ۳۳۶، ۴۰۱ و ۶: ۵۰، ۹۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۳۲، ۲۷۹.
۱۱. مگر یک‌سال که در آن جنگ بدر واقع شد و در سال بعد از آن بیست روز اعتکاف داشت. ده روز قضای سال گذشته و ده روز اداء، زادالمعاد مجلسی.
۱۲. الرُّؤُصُ الْأَنْفُ ۲: ۴۱۲ و ۴۱۳. جوار و گوشه‌گیری در عرب جاهلی مرسوم بود و اسلام آنرا تصحیح و امضاء کرد. چنانکه پیامبر اکرم نذر عمر در جاهلیت را برای جوار اجازه فرمود (محقق در المعبر و بخاری در اعتکاف ۱۶). اعتکاف فقط در داخل مسجد است و جوار ممکن است در خارج مسجد هم باشد.
۱۳. سیرهٔ حلبیه ۱: ۲۷۱، بلاذری ۱: ۸۴ و ۱۰۵.
۱۴. تاریخ العرب فی الاسلام: ۱۳۰.

بجتهای مفصل علمای اسلامی و غربیان قرار گرفته، اشاره‌ای بدان بحثها مفید می‌نماید: قبلاً بگوئیم که عده‌ای معتقد به عربی بودن کلمه حنیف و اصیل بودن جریان حنیفیت در عرب پیش از اسلام بوده و برخی نیز این کلمه را از اصلی سریانی یا عبری یا حبشی... دانسته و جریان حنیف بودن را تحت تأثیر روشهای یهودی- مسیحی دانسته‌اند. بعضی هم اعتقاد به تشکل و سازمان داشتن این جریان داشته‌اند و دسته‌ای هم برخلاف آن هستند.

روشن شدن مطلب بحث مفصلی را در خوراست که از مجال بحث کنونی ما فراتر خواهد رفت. لذا به اشاره‌ای کوتاه و فشرده بس می‌کند.

حنیف در آثار اسلامی به معنی پیرو دین توحیدی اصیل و درست است.

**در قرآن:** این کلمه ده بار و جمع آن «حُنَفَاء» دوبار در قرآن مجید آمده است: حنیف بخصوص در مورد حضرت ابراهیم (ع) به کار رفته که حنیف و مسلم بود. نه یهودی بود و نه نصرانی (۳: ۶۷ و ۲: ۱۳۵). در پرستش خالصانه خدا فردی نمونه بود (۲: ۱۳۵ و ۳: ۶۷، ۹۵ و ۴: ۱۲۵ و ۶: ۷۹، ۱۶۱ و ۱۶: ۱۲۰، ۱۲۳ و ۲۲: ۳۱).

به اهل کتاب (۵: ۹۸) و به رسول خدا و پیروانش نیز امر شده که خداوند را مانند حنفاء پرستش نمایند، نه چون مشرکان و بت پرستان (۱۰: ۱۰۵ و ۳۰: ۳۰). پهلوی هم قرار گرفتن ساده حنیف و مسلم (در آیه ۶۷ سوره آل عمران) کافی است که نشان دهد این کلمه نام خاص دسته مذهبی معینی نبوده، چنانکه «حنفاء لله» (در ۲۲: ۳۱) نیز آنرا تأیید می‌کند. پس وجود حنیفیت به عنوان یک سازمان متشکل، پیش از اسلام (چنانکه اسپرنگر مدعی است) در قرآن تأیید نمی‌شود. آیه سی‌ام سوره روم از این جهت اهمیت خاصی دارد. وقتی گفته می‌شود: «پس تو (ای رسول) روی به دین حنیفی آور که خداوند فطرت خلق را بر آن نهاده، تبدیلی در خلق خدا نیست. این است دین استوار» (همچنین ۶: ۷۹ و ۱۰: ۱۰۵) روشنگر آن خواهد بود که حنیفیت در برابر بت پرستی و مذاهبی است که بعدها به وجود آمده و دچار تحریف شده‌اند و خود مذهب اصیل، ذاتی، فطری و خالص اولی است. این آیه (۳۰: ۳۰) مسلماً مکی است و در حدود سال نهم بعثت و چهار سال پیش از هجرت نازل شده و کاملاً نظر آنهایی را رد می‌کند که می‌گویند بعد از این که نبی

1. Sprenger, *Leben Muhammads*, i, 46 sq.

اکرم در مدینه از ایمان یهود مدینه ناامید شد، آیات مربوط به حنیفیت ابراهیم نازل گردید. می بینید که سالها پیش از هجرت امر به پیروی از دین فطری حنیف تأکید شده است. البته آیات دیگری هم (مثل ۶: ۷۹ و ۱۰: ۱۰۵) این نظر را تأیید می کنند.

ضمناً در آیه «انَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۳: ۱۹) گفته اند که عبدالله بن مسعود از صحابه آنرا به صورت انَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْحَنِيفِيَّةُ قرائت می کرده است.<sup>۲</sup> یعنی دین در نزد خداوند حنیفیت است. این، یعنی از اسلام به نام حنیفیت یاد کرده است و نمی توان فرض کرد که این مسعود این نام را خود وضع کرده باشد.<sup>۳</sup> در متون اسلامی بعدی نیز این کلمه را به همین صورت و معنی می یابیم. البته استعمال این کلمه در این متون بستگی زیادی به کاربرد خود کلمه در قرآن دارد. مفهوم قرآنی و درکی ستایش آمیز که از کلمه وجود داشته، در متون اسلامی نیز محفوظ مانده است. حنیف گاهی معادل کلمه مسلم به کار رفته<sup>۴</sup> و حَنِيفِيَّة (و گاهی حَنِيفِيَّة) برای دین ابراهیم و یا اسلام خیلی رواج بیشتری داشته<sup>۵</sup>. در احادیث آمده که پیامبر فرمود: «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ» مبعوث شدم به دین حنیف آسان.<sup>۶</sup> یعنی به دین آسانی در برابر آن جنبشهای زاهدانه. یا حدیث دیگری است که «أحب الدين الي الله، الحنيفية السمحة»<sup>۷</sup>.

در شعر عرب نیز این نام به همین معنی به کار می رفته است. شعری از شاعر و حکیم و رئیس قبیله «أوس»، ابوقیس بن الأسلت انصاری (م ۵۱ هـ) نقل کرده اند که دعوتی است برای تأسیس دینی حنیف با ایمانی خالص.<sup>۸</sup> در شعر صخر، عیسویانی که شراب می نوشند، در اطراف یک حنیف جنجال به پا می کنند.<sup>۹</sup> شارح، حنیف را

## 2. A. Jeffery, *Materials*. p. 32.

۳. مقاله «حنیف» پروفیسور مونتگمری وات. دائرة المعارف اسلام.
۴. ابن هشام ۲۹۳، ۹۸۲، ۹۹۵ ایضاً ۸۷۱ چاپ وستفالد، گوتنگن ۱۸۵۹.
۵. ابن هشام ۱۴۳، ۱۴۷، ۸۲۲ و ابن سعد ۱۲۸/۱/۱ و ۲۸۷/۱/۳ چاپ دخویه.
۶. احمد بن حنبل ۵: ۲۶۶ و ۶: ۱۱۶، ۲۳۳ و ابن سعد ۱۲۸/۱/۱ و ۲۸۷/۱/۳.
۷. بخاری: ایمان ۲۹، ترمذی: مناقب ۳۲، ۶۴، احمد ۱: ۲۳۶، ایضاً بحار الانوار مجلسی ۲: ۸۷ باب «الدين الحنيف والفترة و صبغة الله»، چاپ کپانی.
۸. اقموا لنا ديناً حنيفاً فانتم لنا غاية قد يهتدى بالذواشب (الأعلى) (ابن هشام ۱: ۳۰۴ قاهره، الروض ۳: ۷۳).
۹. هُدَيْلِيَّات، چاپ کوزگارتن قصيدة ۱۸ بیت ۲. برادر خنساء، شاعر جاهلی.

مُسلّم معنی می‌کند. هرچند «بوهل» اصرار دارد که عبارت را مناسب زاهدی بداند که از شُرْبِ شراب خودداری می‌کند<sup>۱۰</sup>، اما تطبیقش با یک مسلمان پاک اعتقاد روشن به نظر می‌رسد. یاقوت و دیگران<sup>۱۱</sup> نیز اشعاری نقل کرده‌اند که حنیف را مقابل کشیش عیسوی و حاخام یهودی قرار می‌دهد و اصطلاحی است که درست معنی مسلمان می‌دهد. اُمیةُ بنِ اَبی الصَّلْت (م ۵ هـ.)، شاعر جاهلی طائف نیز سخن از دین حنیف گفته که تنها دین رستگار روز رستاخیز است<sup>۱۲</sup>.

اما ارزش بیشتر را شعر جِران العُود، شاعر کافر قبیله هوازن در نجد دارد. او در شعر از عابدی مُتَحَنَّف سخن می‌گوید که نماز می‌خواند<sup>۱۳</sup>. ذوالرُبه (م ۱۱۷ هـ.) هم شعری درباره حنیفی دارد که به هنگام نماز به جانب غرب برمی‌گردد<sup>۱۴</sup>. بالاخره، نتیجه بررسی این می‌شود که کلمه حنیف به‌طور کلی مسلمان معنی می‌دهد.

در مورد ریشه کلمه «حنیف» و این که اساساً عربی است و یا از کلمات بیگانه است بحث زیادی شده. در میان دانشمندان اسلامی، مسعودی (م ۳۴۶ هـ.) صابئین را جزء حنفاء به‌شمار می‌آورد<sup>۱۵</sup> و ریشه این کلمه را از سریانی حنیفو می‌داند. اما در سریانی Hanpo (جمعش Hanpé) معمولاً کافر و یا فردی است که دارای فرهنگ یونانی باشد<sup>۱۶</sup>. شاید این مطلب از طریق ثابت بن قره (م ۲۸۸) به مسعودی رسیده باشد، ولی اصولاً مطالب و مواد سریانی را خیلی با احتیاط باید بررسی کرد. علت اصلی هم این است که اینها مربوط به صابئین حَرّان می‌شود و آنها تلاش داشتند که خود را اهل کتاب معرفی کنند و در این راه از چیزی خودداری نمی‌کردند. این کلمه در آرامی-کنعانی حَنَف بوده و معنی منافق و کافر داشته است. مسیحیان نیز آنرا به همین معنی به کار می‌بردند. حتی پادشاه عیسوی اسپانیا در حدود سال ۵۹۰

۱۰. مقاله حنیف بوهل، مختصر دائرة المعارف اسلام.

۱۱. معجم الادباء ناقوت ۲: ۵۱، اغانی ۱۶: ۴۵ و غیره.

۱۲. کَلَّ دینِ نَوْمِ القیامة عندالله إلا دین الحنیفیه زور.

اغانی دارالکتب المصریه ۴: ۱۲۲.

۱۳. لسان ۱۰: ۴۰۴ رک. خزانه ۴: ۱۹۸ «افام الصلوة العابد المتحنف». نام اصلی شاعر: عامرین حارب است که اسلام را درک کرده.

۱۴. لسان العرب ۱۳: ۲۰۶.

۱۵. تنبیه ۶، ۹۰ بیعد، ۱۲۲ بیعد، ۱۳۶، ۱۴۵.

۱۶. مقاله حنیف بیونسوروات در دائرة المعارف اسلام به نقل از:

*Journal of Palestine, Oriental Society, XIX (1939), 1-13.*

در نامه‌ای که به سلطان المهاد نوشته همین اصطلاح رابه کار برده است. تصادفاً یعقوبی نیز در داستان شاول (طالوت) و داود، فلسطینی‌ها را حنفاء ستاره‌پرست می‌خواند.<sup>۱۷</sup> ابن‌العبری (م ۶۸۵ هـ) هم حَنَفَةُ سَریانی را در مورد صابئین به کار می‌برد.<sup>۱۸</sup>

هرشفلد از کسانی است که کوشش زیادی برای پیدا کردن شباهت‌های اسلام و یهودیت و نصرانیت دارد. او معتقد است که تَحْنُثُ عربی شده تَحِینُوت *Tehinnot* و یا تَحِینُوت به معنی نمازِ خدا عبرانی است.<sup>۱۹</sup> لیال و داچ هم آنرا مشتق از عبری دانسته‌اند. از حبشی هم گفته‌اند. ولهاوزن آنرا به معنی یک عیسوی زاهد، دخویه به معنی کافر، مارگلیوت به معنی یک مسلمان می‌گیرند. در میان این خیل مستشرقان کسانی هم مثل نولدکه و بوهل آنرا مشتق از تَحْنُف می‌دانند<sup>۲۰</sup> و ریشه عبری آنرا بکلی رد می‌کنند.

در برابر، علمای اسلامی مثل طبری آنرا به معنی «تبرر= فرمان‌برداری کردن»<sup>۲۱</sup> گرفته حج، ختان، مخلص، و استقامت بر دین ابراهیم را هم حنیف خوانده‌اند.<sup>۲۲</sup> کسی را هم که از دین باطل به اسلام تمایل کند حنیف گفته‌اند.<sup>۲۳</sup> راغب اصفهانی (۵۰۲ هـ) می‌گوید: حنیف کسی است که از ضلالت به استقامت (استواری و هدایت) میل کند.

۱۷. تاریخ یعقوبی ۱: ۵۱ در ترجمه فارسی ۱: ۵۸ نام حنفاء را ندارد.

۱۸. تاریخ مختصر الدول ۱۷۶ چاپ اکسفورد و یا ص ۱۵۳ بیروت ۱۹۵۸.

19. H. Hirschfeld; *New Researches into the Composition and Exegesis of the Quran*. London, 1902, p. 10.

«بجای‌های جدیدی در تألیف و تفسیر قرآن».

۲۰. مختصر دائرة المعارف اسلام ۱۳۳، اضافه بر آن مراجعه کنید:

Caetani, *Ann.* I, p. 181-92; R. Bell, "Who were the Hanifs?" in *Moslem World*, XX, 1930, p. 120-4. N. A. Faris and H. W. Glidden, "The Development of the Meaning of the Koranic Hanif". in *Journal of the Palestine Oriental Society*. xix, 1939, p. 1-13.

۲۱. تاریخ طبری ۱: ۱۱۴۹ و ۲۸۲۷ لیدن.

۲۲. تفسیر طبری ۱: ۴۴۰-۴۴۲ بولاق، مفردات راغب ۱۳۳، تفسیر غریب القرآن طریحی ۳۸۸ نجف، لسان‌العرب ۱۰: ۴۰۳ بیعد، نهاییه ابن‌ابیر ۱: ۴۵۱.

۲۳. منتهی‌الآرب ۱: ۲۸۳. تَحْنُف پذیرش اسلام می‌شود (کامل: ۵۲۶، شعری از جریر در لسان‌العرب ۱۰: ۴۰۴، طبری ۱: ۲۸۲۷، جریر، نقائض ۲: ۵۹۵).

اما ابن هشام **تَحْنُث** را از **تَحْنَف** می‌گیرد. او استدلال ظریفی به کار می‌برد و می‌گوید در تلفظ عربی زیاد اتفاق می‌افتد که حرف «ث» به «ف» تبدیل شود. چنانکه «جَدَث» به معنی قبر «جَدَف» هم گفته می‌شود. یا اینکه گاهی عرب به جای **ثُمَّ** می‌گوید: **فُمَّ**!<sup>۲۴</sup> بنابراین **تَحْنُث** همان **تَحْنَف** به معنی حنیف شدن و از حنفاء قرار گرفتن است. اما ابوذر خُشَنی که سیره ابن هشام را شرح کرده، این نظر را رد می‌کند و می‌گوید: **إِثْمٌ** به معنی گناه است و **ثَأْنٌ** خروج از گناه را معنی می‌دهد، زیرا گاهی باب **تَفَعَّلَ** برای خروج از معنای فعل می‌آید. از این جا **حِنُثٌ** هم که به معنی گناه است در باب **تَفَعَّلَ** می‌شود **تَحْنُثٌ** و معنیش از گناه بیرون شدن خواهد بود و احتیاجی به ابدال نخواهد بود.<sup>۲۵</sup> مرحوم سید محمد فرزانه (م ۱۳۹۰) گمان نمی‌کنم این مطلب را دیده بود، ولی او هم همین نظر را داشت و می‌گفت بنابراین در توجیه هرشفند و همفکرانش نقطه ضعف آشکار است.

صرف نظر از گفتگوهای لفظی و بحث درباره ریشه لغت و کاربرد آن در اصطلاحات روز، از نظر تعیین اشخاص معینی که چنین روشی داشته‌اند نیز داسنه بحث وسیع است. می‌گویند چهار نفر (وَرَقَةُ بْنُ نُوفَلٍ و عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ جَحْشٍ و عِثْمَانُ بْنُ حُوَيْرِثٍ و زَيْدُ بْنُ عَمْرٍو) انحراف مردم و پرستش بتان را سرزنش کردند و در جستجوی دین حق برخاستند.<sup>۲۶</sup> اینان تنها نبودند. از کسان زیادی<sup>۲۷</sup> با چنین روشی، بنام حنفاء، در

۲۴. سیره ۱: ۲۵۱. بعضی از اهل لغت هم **تَحْنُث** را از اضا د گرفته‌اند، یعنی هم به معنی گناه و هم خروج از گناه آمده است. (روض ۲: ۳۹۰).

۲۵. ابن هشام ۱: ۲۵۱ ح ۳ چاپ ۱۳۵۵ مصر، **الروض ۲: ۳۹۰**، ابن انیر هم همین نظر را دارد. «فَلَانٌ بِنَحْنُثٍ أَيْ يَفْعَلُ فِعْلًا يَخْرُجُ بِهِ مِنَ الْإِثْمِ وَالْحَرَجِ» (نهایة ۱: ۴۴۹). در حدیثی هم حکیم بن-حزام به رسول خدا (ص) می‌گوید: «كُنْتُ اتَّحَنُّتُ بِهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِنْ صَلَوَةٍ وَعَنَافَةٍ وَصِدْقَةٍ» بخاری و مسلم و احمد آن را نقل کرده‌اند.

۲۶. ابن هشام ۱: ۴-۲۴۲، **الروض ۲: ۳۴۷** ببعده. عثمان بن حویرث نزد قیصر روم رفت و آنجا نصرانی شد. عبیدالله بن جحش در حبشه مسیحی شد. زید بن عمرو در طلب دین حق بود که مسرد. در مورد ورقه هم گفته‌اند مسیحی بود و عده‌ای هم معتقدند که مسلمان شد.

۲۷. نام این اشخاص جزء حنفاء آمده است: قُتَيْبُ بْنُ سَاعِدَةَ الْإِبَادِيُّ، زَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ، أُمَيْيَةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ، أَرْيَابُ بْنُ رَثَابٍ، سُؤَيْدُ بْنُ عَامِرِ الْمُصْطَلِقِيِّ، اسعد ابوجرب الجیمی، وکیع بن سلمة بن زُهَيرِ الْإِبَادِيِّ، عُمَيْرُ بْنُ جَنْدَبِ الْجُهَنِيِّ، عَدِيُّ بْنُ زَيْدِ الْعِبَادِيِّ، ابوقیس صرمه بن ابی انس، سیف بن ذی سزن، و رَقَةُ بْنُ نُوفَلِ الْفَرَشِيِّ، عاسر بن الطَّرْبِ الْعَدَوَانِيُّ، عبدالطانجدین ثعلب، علاف بن شهاب، المنلمس بن امیه، زُهَيرِ بْنِ أَبِي سَلَمَى، خالد بن سنان، عبدالله القُضَاعِيُّ، عبید بن الابرس، کعب بن لُؤی، ابوقیس صیفی بن الأسلت.

اخبار و روایات نام آمده است. در میان ایشان نامهای مشهوری نیز یافته می‌شود. اما کیفیت کار ایشان و نحوه رفتارشان به دقت روشن نیست. در میان ایشان، ماهیت پیامبری خالد بن سنان<sup>۲۸</sup> روشن نیست. رفتار امیه بن ابی الصلت شاعر جاهلی و هم‌شهری حجاج، و یا داستانهای قس بن ساعده ایادی با همه خطبه‌هایی که از او بازگفته‌اند مورد گفتگو است. ولی به‌طور کلی می‌توان گفت که بیشتر اینان کسانی بوده‌اند که در نزدیکی روزگار ظهور اسلام زندگی می‌کردند و یا زمان رسول (ص) را درک کرده‌اند. در میان ایشان شاعر، خطیب، عامی و یا آگاه به کتب مذهبی نیز یافته می‌شود. تنی چند به روایت اخباریان عمری شبیه نوح یافته‌اند. از پاره‌ای هم کهانت و یا اموری شبیه پیامبری و یا پیشگویی ظهور پیامبر آخرالزمان را نقل کرده‌اند. بنابراین گرداگرد هر یک از ایشان را هاله‌ای از افسانه و حقیقت فراگرفته و تشخیص مرز میان این دو مشکل است. اما با وجود همه اینها، یک حقیقت مسلم است و آن این که عدم آگاهی دقیق ما به علت روشن نبودن مدارک تاریخی است و الا حقیقت وجود ایشان قابل انکار نیست. و برای روشن تر شدن مطلب، تجسس درباره شخصیت‌های تاریخی که جزء حنفاء هستند باید ادامه یابد. نکته دیگر این که آنها را پیروان راستین ابراهیم نمی‌توان شمرد. و جالب‌تر این که آنها خود را حنیف نخوانده‌اند. به هر صورت، جنبشی در عربستان بر علیه مراسم مذهبی جاهلی و عادات مردم آن زمان وجود داشته و شاید در جنوب عربستان چشمگیرتر بوده که ابعاد و اشخاص آن محتاج بررسی بیشتری است.

اما در مورد شخص پیامبر اکرم مطلب فرق می‌کند. او از خاندانی پاک، از اصلاهی شامخه و ارحامی مطهره به دنیا آمده و ایمانش را از جدش اسماعیل به ارث برده بود. پس تمایلی به مبارزه بر علیه کفر و بت‌پرستی و کشتی به پرستش خدای یگانه در نهاد او بوده است. اما روش او با آنها فرقی اساسی داشت. حنفاء مردمی

۲۸. می‌گویند نبی اکرم (ص) او را برادر خود خواند و یا در مورد او فرموده: «نَبِيُّ صَيِّعَةِ اَهْلِك». شاید از پیامبرانی بوده که کتاب و شریعتی نداشته‌اند، ولی امر به توحید و نهی از شرک می‌کرده‌اند. **فصوص الحکم** محی الدین عربی چاپ عقیفی: ۲۱۳ و ۳۱۷، **شرح قاشانی بر فصوص**: ۴۲۶، **بلوغ - الارب آلوسی** ۱: ۱۷۶ و ۲: ۱۶۴ **بیعد**، **حیة الحیوان** دبیری ۲: ۹-۱۹۴ **بولاق**، **تاریخ الخمیس** ۱: ۲۲۵، **الاشتقاق** ابن درید، **الاصابة** ۱: ۹-۴۶۶، **ابن اثیر** ۱: ۱۳۱، **سیره ابن کثیر** ۱: ۱۰۴ **بیعد**. افسانه‌های زیادی درباره او رواج داشته، از جمله اینکه چاهی را که آتش گرفته بود با عصائی خاموش کرد. **الاعلام** ۲: ۳۳۷.



بودند که رسوم زمانه را قبول نداشتند، اما قیام و اقدامی هم علیه آن نکرده‌اند. در میان مردم زندگی می‌کردند و حداکثر گاهی در جو مساعدی زبان به انتقادی می‌گشادند و باز با همان مردم بودند. هیچیک از حنفاء اقدامی مثبت و علنی نکرد و بدین جهت تصادمی هم با دیگران نیافتند. حتی طرف مشورت مردم زمان خود قرار می‌گرفتند و عزت و احترامشان بجا بود. اما پیامبر اکرم (ص) تنها به آگاهی از درستی راه خود و فساد اجتماع اکتفاء نکرد. بلکه چنانکه مأمور بود پرستش بتان را نکوهش نمود و مردم را به شرع تازه‌ای فرا خواند و از هیچ قیام و اقدام و عمل مثبتی در این راه باز نایستاد. همان‌طور که مردم مگه نیز از هیچ آزار و اذیتی در حق وی کوتاهی نورزیدند. او (ص) صاحب دعوت و رسالت بود و مکلف به ابلاغ رسالتش به جهانیان. در صورتیکه حنفاء آئینی داشتند که تنها برای خود برگزیده بودند. تکلیف به ابلاغ در کار نبود. اگر هم از طرف آنها گاهی دعوتی شده باشد همراه با سخنی نرم و آرام و مهربان بوده، و اگر پیروانی هم داشته‌اند در حدود همان دوستان و همفکران خودشان بوده است.

این تعنت، عادتی بود در میان مردم که رسول خدا (ص) در آن خیری دید. در آن مجالی یافته می‌شد تا به تفکر و تأمل پردازد و در آن خلوت، اطمینان خاطر یابد و در میان آن همه بدیها و بد کرداریها که گردش را گرفته بود، آسوده خاطر به کائنات و نظم آفرینش اندیشه کند. حق را بجوید و به دنبال آن باشد. چیزی که او می‌خواست در میان قصه‌های احبار یهود و کتب راهبان نصرانی یافته نمی‌شد. دفتر او پهنه گیتی و دیوانش صفحه کائنات بود. آسمان با همه بلندی و عظمت، گوشه‌ای از صحیفه خاطرش و صحرای تافته از آفتاب تابستانی، برگه از دفترش بود. لحظه‌های زودگذر سپیده دم و دقایق تندپای شامگاه، سوسوهای ستاره‌ها و موجی که مهتاب به صحرا می‌پاشید، همه و همه، همه آثار عظمت الهی، دفتر و کتاب او بودند. او در برگ برگ این دفتر عظیم چیزی می‌جست که در کتاب و دفتر نبود. حقیقتی عالی را جويا بود که زمان فاقدش بود. این خضوع و خشوع، این ذلت و خاکساری در برابر چند بت سنگی و چوبی، این گرنش و تکریم، این جست و خیزهای مستانه، این زاری و تضرع، در مقابل این ساخته‌های دست خودشان چیست؟ چه مفلوک و زبونند مردمی که بنده و برده ساخته‌های خود هستند. این بتها که چیزی جز سنگ و گل نیستند و سود و زبانی ندارند، نه برای خودشان و نه برای دیگران. چرا

اینها را می‌پرستند؟... اما، این پهنه بی‌کران گیتی، این آسمان رفیع و بلند، این انجم فروزان و اختران شب، چه باشکوهند. این فلکِ دوآر مداری دارد و این رفت‌وآمد شب و روز در پی هم، از رمزی سخن می‌گویند. نسیم دلنواز صحرا و طوفانِ شن روان، هر کدام سخنی دارند و از رازی پیامی می‌دهند. این رمز اصلی، این راز حقیقی، این حقیقتِ مطلق، این حقیقت بی‌روزن کجاست؟

هر ماهِ رمضان، او در خلوتِ دل خود غوغاها داشت. همه وجودش در این تفکر بود که آن حق، آن راز هستی، آن رمزی که این کائنات را به وجود آورده، آن عالی‌ترین و بزرگترین، نه‌چنان است که اینها را، این پدیده‌ها و هستی‌ها را بیهوده و سرگردان رها کرده باشد. ماهِ رمضان که می‌گذشت، او به‌خانه و نزد زن و فرزند باز می‌گشت. سال می‌گذشت و رمضانِ دیگر و باز این اندیشه عمیق. در این دوران حالی داشت که بعدها هم از آن کمتر گفته‌اند. زندگی باطل و عبثِ مردم او را به‌اندیشه می‌داشت. خور و خواب، زن و جنگ، غارت و تجاوز، و هرچه در این حدود بود همه زندگی بود. کاهن و عراف، شیخ و قبیله و چند طاغوت و گردن‌کش راضی باشند و دیگر از چیزی و کسی باکی نیست.

### رؤیای صادقانه

در این دوران و شاید چندی پیش از آن بود که او (ص) نه‌تنها در بیداری این حال را داشت، در خواب هم حالی دیگر داشت. او در خواب همه چیز را چون سپیده‌دم روشن و آشکار می‌دید. نمی‌توان گفت که خواب می‌دید. خواب این‌سان نیست. رؤیای صادقانه‌ای بود که همچون سپیده‌دم خاطر و درونش را روشنی می‌بخشید و در این رؤیا هر چیزی را چنانکه بود می‌دید.

ابونعیم (م ۴۳۰) از علی بن حسین (ع) از آباء کرامش (ع) نقل می‌کند که فرمودند:

نخستین چیزی که بر رسول خدا آمد، رؤیای صالحه بود. در خواب چیزی نمی‌دید جز اینکه چنان بود که می‌دید<sup>۱</sup> و اسیرمؤمنان علی (ع) فرمود: «رؤیای انبیاء وحی است»<sup>۲</sup>.

۱. سبیل الهدی ۲: ۳۰۶.

۲. شرح اصول کافی ملاحظه‌را: ۴۵۴.

عایشه همسر او (ص) بعدها در این باره چنین گفته است: «آغاز پیامبری او که خداوند خواست به او کرامت کند «رؤیای صادق، صالحه» بود. او رؤیائی نمی‌دید مگر مانند سپیده‌دم. گفت: و خداوند تنهائی را دوست او گردانیده بود که هیچ چیز را از خلوت بیشتر دوست نداشت»<sup>۳</sup>

ابن شهاب زُهری (م ۱۲۴) می‌گوید: در آغاز خداوند رؤیا را به پیامبرگرمی نمایاند و این کار بر او (ص) دشوار نمود. آن را به خدیجه بازگفت و خدیجه گفت: بشارت باد بر تو. خداوند جز خیر و نیکی بر تو نخواهد خواست!

این که در احادیث از این رؤیا به رؤیای صادق، رؤیای حسنه<sup>۴</sup> و یا رؤیای صالحه تعبیر کرده‌اند بیشتر برای احتراز از رؤیای معمولی بوده که برای هر انسانی پیش می‌آید. رؤیا در میان خیل انبیاء نقشی مؤثر داشته است. در کتب یهود هم با همه دست‌کاریها، هنوز اثر این رؤیا را می‌بینیم. در کتاب مقدس، اصطلاح بیننده خواب و یا Kôlem نیز در مورد نبی و یا معادل آن بکار رفته است<sup>۵</sup>، زیرا یکی از طرق درک وحی و الهام، رؤیا بود. یهوه صباوت بر پاره‌ای از انبیاء در رؤیا ظاهر شده و در خواب با ایشان سخن می‌گفت<sup>۶</sup>. خداوند در رؤیا بر ابیملک ظاهر شد تا ساره را به ابراهیم برگرداند<sup>۷</sup> و در رؤیای شب بود که به یعقوب خطاب رسید! در روزگاری که کلام خداوند نادر بود و رؤیا مکشوف نمی‌شد<sup>۸</sup>، شبی برای نخستین بار خداوند با او سخن گفت! حزقیال و عاموس نیز در رؤیا نبوت خود را یافتند<sup>۹</sup>. یکی از تهدیداتی که

۳. صحیح بخاری: بدء الوحی ۳، تفسیر سوره ۹۶: ۱-۳، تعبیر ۱، ۵، مسلم: صلاة ۲۰۷، ۲۰۸، رؤیا ۳، ۴، ۶، ابوداود صلاة ۱۴۸، ترمذی: رؤیا ۲، ۳، نسائی: تطبیق ۸: ۶۲، ابن‌ماجه: رؤیا ۱... ابن‌هشام ۱: ۲۳۴، اسباب‌النزول واحدی: ۵.

۴. الخصائص الکبری سیوطی ۱: ۲۳۱.

۵. بخاری: تعبیر ۲، ابن‌ماجه: رؤیا ۱، الدارمی: رؤیا ۶، طرابلسی: رؤیا ۱، احمد بن حنبل ۳: ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۴۹، ۲۵۷ و ۵: ۵۰، ۴۵۴، سفینه البحار ۱: ۴۹۴ و ۲: ۶۲۶.

۶. بخاری: بدء الوحی ۳، تفسیر سوره ۹۶: ۱-۳، تعبیر ۱، ۵، مسلم: صلاة ۲۰۷، ۲۰۸، رؤیا ۳، ۴، ۶، ابوداود: صلاة ۱۴۸...

۷. سفر تشبیه ۱۳: ۱ و ۳.

۸. سفر اعداد ۱۲: ۶ و ۲۴: ۴ و یوتیل ۲: ۲۸ و دانیال ۲: ۱۹، ۲۰ و ۸: ۱-۲۷.

۹. پیدایش ۲۰: ۶. ۱۰. ابضاً ۴۶: ۲.

۱۱. اول سموئیل ۳: ۱. ۱۲. ابضاً ۳: ۱ به بعد.

۱۳. حزقیال باب ۱-۳، عاموس ۱: ۱ و ۸: ۱ و ۹: ۱.

بر فریبکاران و انبیاء گمراه کننده بکار می‌رود این است که رؤیا نبینند<sup>۱۴</sup>، زیرا مقتدیان، رؤیا را اعلانی از اعلانات الهی می‌دانستند و تفسیر و تعبیر آن طریقه‌ها داشت<sup>۱۵</sup>؛ در این رؤیاها، پیامبران حوادث آینده را مشاهده می‌کردند. گاهی این مشاهده صریح و روشن است و زمانی بدون تمیز زمان است. چنانکه زمان حادثه روشن نیست<sup>۱۶</sup>. وقتی هم جلال یهوه در رؤیائی آتشین نمودار می‌شود، رویا روی سخن می‌گوید و با دستی طوماری مکتوب ارائه می‌کند و آن را (همچون عسل شیرین) به پیامبر می‌خوراند<sup>۱۷</sup>.

در قرآن مجید نیز به رؤیای پیامبران اشارت‌هاست. ابراهیم (ع) در یکی از همین رؤیاها بود که فرمان ذبح پسر خود را دریافت داشت (۳۷: ۱۰۱-۱۱۲). یوسف سجده شمس و قمر و یازده کوکب را به خواب دید (۱۲: ۴). از رؤیاهای رسول خدا (ص) نیز در قرآن یاد شده، چنانکه او (ص) به خواب دید که با صحابه خود به مسجد الحرام رفته، بعضی سر تراشیده‌اند و برخی تقصیر کرده‌اند، و خداوند صدق و حقیقت خواب رسول خود را بعد آشکار ساخت (۴۸: ۲۷) و همچنین رؤیائی که برای آزمایش مردم بدو نموده شد (۱۷: ۶۰).

علقمه (م ۶۲) می‌گفت: انبیاء قلوبشان نخست در خواب آماده می‌شود تا بعد، وحی نزول یابد<sup>۱۸</sup>. در حدیث آمده که بعضی از رؤیاها جزئی از نبوت<sup>۱۹</sup> و یا نوعی از وحی و یا دوره آمادگی است.

وقتی عایشه مورد اتهام قرار گرفت، خود را بسیار کوچکتر از آن یافت که درباره او وحی نزول یابد، تنها امیدش این بود که رسول خدا رؤیائی بیند که خداوند او را از آن اتهام تبرئه کرده باشد<sup>۲۰</sup>.

۱۴. میگاه ۳: ۶.

۱۵. از جمله خواب فرعون و تعبیر حضرت یوسف (پیدایش ۴۱: ۱ بعد) و خوابی که برای جدعون دیدند و تعبیرش (سفر داوران ۷: ۱۳) و خواب نبوکد نصر (دانیال باب ۲) و...

۱۶. اشعیا: باب ۱۰ و ۱۱. زکریا: باب ۹. یونس: ۲۸-۳۲.

۱۷. کتاب حزقیال ۱: ۱ تا ۳: ۱۵.

۱۸. سیره ابن کثیر ۱: ۳۸۸.

۱۹. بخاری: تعبیر ۲، ۴، ۱۰، ۲۶... موطأ مالک: کتاب رؤیا ح ۱ و ۳. زاد المعاد فی هدی خیر المعاد این قیم جوزیه ۱: ۱۹، سفینه البحار ۱: ۴۹۹-۴۹۴.

۲۰. بخاری: تفسیر سوره نور ۶، احمد بن حنبل ۶: ۱۹۷.

اما این که وحی در خواب بر پیامبر اکرم نازل شده باشد مورد اختلاف نظر است. مثلاً بعضی نزول سوره کوثر را در خواب می‌دانند که رسول خدا پیش همه در مسجد بود که رؤیائی دید و خندان چشم گشود و مژده نزول سوره کوثر را داد<sup>۲۱</sup>. همه این را قبول ندارند. چه، سوره کوثر از آن پیش نازل شده بود و گذشته از آن، اگر هم حالی شبیه رؤیا دست داده باشد، یکی از حالات مخصوص وحی بوده است<sup>۲۲</sup>، نه رؤیائی که در آن وحی نازل شده باشد. ولی ظهورات شبانه وحی‌ها در قرآن مورد گواهی است (مثلاً ۴۴: ۳ و ۹۷: ۱) و در اخبار نیز اشارات زیادی بدانها شده است<sup>۲۳</sup>.

به هر صورت، رؤیای صادقانه از نوع وحی در خواب نبوده و این همان دوره‌ای است که رسول خدا باید آماده می‌شد تا وحی الهی را توسط جبریل امین دریافت دارد. و این روشنی رؤیا را کنایه از تشعشع نورانی دانسته‌اند که بر روح مقدسش منکشف می‌گشت تا إفاضه روح القدس را بر او مهّم نماید. مدت این احوال پیش از بعثت را سه سال و یا شش ماه و یا سه ماه دانسته‌اند<sup>۲۴</sup>.

خواب پیامبر(ص) نیز از خوابها جداست که فرمود:

«تَنَامُ عَيْنِي وَلَا يَنَامُ قَلْبِي»

چشمم بخواب و دلم بیدار است<sup>۲۵</sup>.

#### سنّ پیامبر(ص)

چهل سالگی سنّی است که کمال انسانی و عقلانی شمرده شده و در آن سن عقل به نهایت صفا و اوج کمال خود می‌رسد. در قرآن حکیم هم بدین مرحله از رشد اشاره‌ای است (۴۶: ۱۵). بیشتر اخبار حاکی از آن است که در حدود یک چنین سنّی وحی الهی بر پیامبر خدا نازل شده و او (ص) مأمور به تبلیغ رسالتش گردیده

۲۱. الدر المنثور ۶: ۴۰۱، اسباب النزول سیوطی،

۲۲. اتقان ۱: ۲۳، مباحث فی علوم القرآن مناع القطان: ۳۷ بیروت ۱۳۹۶.

۲۳. اتقان ۱: ۸۱ بعد نوع ۳.

۲۴. مناقب شهر آشوب، بحار الانوار، از کتاب خمیس ۲: ۳۱۷. مناهل العرفان ۱: ۴۵.

۲۵. بخاری: تهجد ۱۶، تراویح ۱. مناقب ۲۴، مسلم: مسافرن ۱۲۵، طرابلسی: لیل ۹. ابوداود:

طهارة ۷۹، ترمذی: مواقیح ۲۰۸، احمد بن حنبل ۱: ۲۲۰، ۲۷۸ و ۲۵۱... الدارمی: المقدمه

باب ۱، طبقات ابن سعد ۱/۱/۱۱۳، ۱۱۶ و ۱۳۱.

است<sup>۱</sup>.

گفته‌اند رسول خدا به روز دوشنبه‌ای<sup>۲</sup> در هفدهم رمضان و یا ۲۷ رجب (۱۲) سال پیش از هجرت مطابق ششم اگوست و یا اول فوریه سال ۶۱۰ میلادی) به هنگامی که چهل سال و شش ماه و هشت روز قمری = سی و نه سال و سه ماه و هشت روز شمسی از عمر شریفش می‌گذشت<sup>۳</sup>، مبعوث شد.

بعثت پیامبر اکرم (ص) پنج سال پس از بنیان مکه، بیست سال پس از سلطنت خسرو پرویز ساسانی، دویست سال پس از «یوم التَّحَالُف» در رَیْذَه<sup>۴</sup> و به هنگام حکومت ایاس بن قبیصه طائی بر حیره بود<sup>۵</sup>. در عربستان، غسانیان متحدین روم شرقی، لخمی‌ها متحدین ایران، آل حمیر متحدین حبشه و قبیلۀ کنده مورد نزاع بود. شام و آسیای صغیر و قفقاز جنوبی نیز مورد کشمکش ایران و روم، افغانستان میان ترکان محلی و ساسانیان و هیاطله مورد نزاع، ماوراءالنهر زیر فرمان ترکان، مصر و آفریقای شمالی و اروپای شرقی نیز در اختیار روم شرقی بود. به همان زمان که مبلغان کلمبا Columba ایمان مسیحیت را به شمال انگلستان بردند و به همان هنگام که بشران

۱. التجريد الصريح لاحاديث الجامع الصحيح حسين بن مبارك زبيدي ۱: ۶۲ باب مبعث النبي. زاد المعاد ابن قيم جوزيه ۱: ۱۹. بخاری: مناقب ۲۳، لباس ۶۸، مناقب الانصار ۲۵، مسند طرابلسی: صفة النبي ۱. حتی گفته‌اند که بعثت رسولان عموماً در چهل سالگی بوده و در مورد حضرت عیسی (ع) هم که کمتر از چهل سال داشته، سند معتبری در دست نیست. زاد المعاد ۱: ۱۸.

۲. پیامبر به بلال فرمود: «... هیچگاه روز دوشنبه را از یاد ببر که من در این روز به دنیا آمدم و در آن مبعوث گشتم و در آن وفات می‌یابم...» شرح المواهب والروض ۲: ۳۸۴، مسند احمد ۴: ۱۰۷، سیره ابن کثیر ۱: ۳۹۳.

۳. محمد (ص) محمدرضا ۵۹، نورالیقین فی سیره المرسلین و معاضرات تاریخ الامم الاسلامیه شیخ محمد الخضری ۶۹. پایه این محاسبه بیشتر متکی بر حساب اولیه‌ای است که محمود پاشا (محمودین حمدی مصری) استاد ریاضی (۱۲۲۰-۱۳۰۳ هـ) کرده است. او در سال ۱۸۵۸ م. رسالۀ خود را درباره گاه‌شماری پیش از اسلام در پاریس به چاپ رساند که سال بعد به دستیار استاد احمد زکی پاشا (م ۱۹۳۵ م.) به عربی ترجمه و چاپ شد (نتائج الالهام فی تقویم العرب قبل الاسلام چاپ پاریس و بولاق). ریاضی‌دان معروف مصری آغاز وحی را فوریه سال ۶۱۰ میلادی گرفته، ولی خضری بک آنرا خطا شمرده و می‌گوید این محاسبه مبتنی بر بعضی از روایاتی است که بعثت را در آغاز چهل سالگی بازگفته‌اند. گذشته از آن، مبانی کار محمود پاشا مورد گفتگو است. ولی به هر صورت، در زمان خود کار جالب توجهی بوده است، هم‌چنین دیده شود: التوفیقات الالهامیه فی مقارنه التواریخ الهجریه بالسنین الاثرنکیه و القبطیه لمختار پاشا، بولاق ۱۳۱۱.

۴. مروج الذهب سعودی ۲: ۲۸.

۵. بلاذری ۱: ۱۰۳ ببعده.

کانتربوری از کنت، روانه شمال و غرب شدند. در فرانسه شاهان مروونژ **Merovinge** اسماً حکمرانی وسیعی داشتند. امپراطوری غربی رُم تسلیم بربرها شده بود ولی امپراطوری شرقی (قسطنطنیه) به زمان فوکاس گرفتار شورشهای داخلی بود.<sup>۶</sup>

در سن رسول خدا در آن هنگام و در تعیین ماه و روز آن اختلاف نظر بسیار است. بیشتر اخبار چهل سالگی را گفته اند، ولی در آن میان ۳۷ سالگی و از ۴۱ تا ۴۳ سالگی هم دیده می شود.<sup>۷</sup> در ماه بعثت نیز رمضان و رجب و ربیع الاول را هم ذکر کرده اند. هم چنانکه نخستین نزول جبرئیل را در ۷، ۱۴، ۱۷، ۱۸ و ۲۴ رمضان و ۳، ۸، ۱۲ و ربیع الاول و ۲۷ رجب هم گفته اند<sup>۸</sup>، به روز شنبه یا یکشنبه و یا دوشنبه<sup>۹</sup>. البته اقوال دیگری هم هست.

ابن اسحاق با استناد به آیه شریفه:

«إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّمَيِّزِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۸ : ۴۱)»

اگر به خدا و به آنچه بر بنده خود در روز فرقان روزی که دو سپاه (در جنگ بدر) روبرو شدند، خدا نازل فرمود ایمان آورده اید؛ بدانید که خدا بر هر چیز تواناست می گوید: چون رسول خدا، صبح روز جمعه هفدهم رمضان در بدر با مشرکان روبرو شد، بنابراین آغاز بعثت نیز چنین روزی بوده است!<sup>۱۰</sup>

این احتمال البته پسندیده هست، ولی کافی نیست. چه، بیشتر لیلۃ القدر را که قرآن در آن نازل شده و بعد باز بدان اشاره می شود، در دهه آخر رمضان گرفته اند و آنرا شب ۲۱ و یا ۲۳ رمضان دانسته اند<sup>۱۱</sup> و این قبیل احادیث با شب قدر بودن

#### 6. Bell's Introduction., p. 1.

۷. طبری ۲: ۲۰۱ بعد، امتاع الاسماع ۱: ۱۳، تاریخ الاسلام ذهبی ۱: ۶۹. ابن الاثیر ۲: ۱۶، ابن خلدون ۳: ۶، البداية والنهاية ابن کثیر ۳: ۱-۲، شرح النووی بر صحیح مسلم ۱۵: ۹۹، الروض ۲: ۳۸۴، سبل الهدی ۲: ۳۰۳، بخاری: مناقب ۲۳، ترمذی: مناقب ۴.
۸. طبقات ابن سعد ۱: ۱۹۳ بعد بیروت، سیره حلبیه ۱: ۲۷۲، عمون الاثر فی فنون المغازی والشمال والسير ابن سید الناس ۱: ۸۸ قاهره ۱۳۵۶. ابن کثیر ۳: ۶ یعقوبی ۲: ۱۵، زینی دحلان ۱: ۹۲، بحار الانوار ۱۸: ۱۹۰، سبل الهدی ۲: ۳۰۳.
۹. طبری ۲: ۲۰۳ بعد، امتاع الاسماع ۱: ۱۴، یعقوبی ۲: ۱۷-۱۸، مروج ۲: ۲۸۲.
۱۰. ابن هشام ۱: ۲۴۰.
۱۱. مسلم: صلاة المسافرين ۱۷۹ و ۱۸۰، ابوداود: رمضان ۲-۶، ترمذی: صوم ۷۲ تفسیر سورة قدر

هفدهم رمضان منافات دارد. گذشته از آن، آیه مورد استناد در این مورد نصّ صریحی نیست که نشان دهد یوم الفرقان و لیلۃ القدر که قرآن در آن نازل شده هر دو یکی است. بلکه ظاهر آیه چنین می‌نماید: و آنچه فرو فرستادیم بر بنده خویش، از وحی و فرشتگان و پیروزی، در این روزی که به یاری خدا میان حق و باطل، میان اسلام و کفر برای نخستین بار جدائی پیدا شد، و پایه نیرومندی اسلام گذاشته شد. هم چنانکه دسته‌ای از مفسران نیز چنین گفته‌اند و سیاق نظم قرآنی هم آنرا تأیید می‌کند.

علمای شیعه بعثت رسول اکرم را در ۲۷ ماه مبارک رجب می‌دانند و احادیث زیادی در این مورد از ائمه هدی (ع) وارد شده است.<sup>۱۲</sup> از جمله امام صادق (ع) فرمود: «در روز ۲۷ رجب بود که نبوت بر رسول خدا نازل شد»<sup>۱۳</sup> و یا فرمود: «روژه ۲۷ رجب را ترک نکنید که در این روز نبوت بر محمد (ص) نازل شده است»<sup>۱۴</sup>. اختلاف اصلی هم بر سر احتساب ایام فترت وحی است. درست است که قرآن در ماه رمضان نزولش آغاز شد، اما بعثت و نبوت در ۲۷ رجب بود. بعضی هم خواسته‌اند میان روایتهای مختلفه جمع کنند که وحی پیش از رمضان در خواب بوده و در رمضان در بیداری<sup>۱۵</sup>، که باز در این باره سخن خواهیم گفت. یک راه دیگر را هم گفته‌اند که نزول جمعی و کلی قرآن در ماه رمضان و آغاز بعثت در ۲۷ رجب بوده است.

### غارِ حراء

زمان بعثت را دیدیم و حالا چه بهتر، مکانی را که در آن برای نخستین بار بر پیامبر اکرم وحی الهی نازل شد ببینیم:

- 
- ۲، نسائی: صیام ۵، ابن ماجه: صیام ۲، دارمی: صوم ۵۶، موطأ: اعتکاف ۱۲، احمد ۲: ۲۳۰، ۳۸۵، ۴۲۵ و ۳: ۴۹۵ و ۵: ۱۳۰، ۱۳۲، ۳۶۹ و ۶: ۱۲، طیالسی: اعتکاف ۹، ۱۲، سفینة البحار ۲: ۴۱۱.
۱۲. بحارالانوار ۶: ۴۴۷ (چاپ جدید ۱۸: ۲۰۶ و ۹۲: ۳۹)، حیاة القلوب ۲: ۲۵۷، وسائل الشیعة حرّ عاملی: صوم مندوب: باب ۱۵.
۱۳. امالی ابن الشیخ ۲۸، بحارالانوار ۱۸: ۱۸۹ چاپ آخوندی.
۱۴. کافی ۴: ۱۴۹. ایضاً مناقب ابن شهر آشوب ۱: ۱۵۰، بحارالانوار ۱۸: ۲۰۴. منتخب کنز العمال در حاشیة مسند ۳: ۳۶۲.
۱۵. الخمیس ۱: ۳۱۶.



در اطراف مکه بلندی‌های متعددی قرار گرفته که اعراب آنها را «جبل» می‌نامند. یکی از آنها «کَبیر» است و همانجاست که گفته‌اند ابراهیم می‌خواست فرزند خود اسماعیل را به فرمان خدا قربانی کند. هر می شکل است و بلند. در مقابل آن کوه «نور» قرار گرفته. «جبل‌النور» که از مکه همچون قلّه مخروطی تیزی در افق شمال شرقی مشاهده می‌شود، طرف دست چپ کسی است که به‌عرفات می‌رود. در دو فرسخی مکه است. دویست گز ارتفاع دارد. با تخته سنگها و صخره‌ها و بوته‌های خاردار که دارد صعود بر آن دشوار است. پیمودن این کوه از پائین تا بالا تقریباً یکساعت طول می‌کشد. از آنجا تا خانه رسول خدا چند کیلومتر بیشتر فاصله نیست. از پیچ و خم سنگها که بگذرید فضای مسطحی است تقریباً چهل گز که از آنجا مسجد الحرام و خانه‌های مکه پیداست. بر فراز این فضای مسطح، کوه به‌جزیره‌ای در آسمان می‌ماند که بر غبار نیلگون دره مکه شناور باشد. در فاصله سه دقیقه از قلّه کوه، حوض بزرگی دیده می‌شود که حُجّاج در دل کوه کنده‌اند و سابقاً در آن آب ذخیره می‌کردند. رنگ این کوه حنائی است و همچون ابوالهولی خمیده می‌نماید که سر به‌جانب مکه نهاده. بر دامنه جنوب غربی کوه و به‌فاصله ۱۶۰ متر از قلّه، غار کوچکی است که به نام «غار حراء» (به کسرح) شناخته می‌شود. این غار به‌طرف شمال قرار گرفته و تا پنجاه گز مسافت دارد. در نزدیکی غار دو تخته سنگ بزرگی چسبیده بهم است که باید به‌زحمت از گشادگی اندک میان آن دو گذشت. این غار بر اثر فرو ریختن مقداری از تخته سنگها به‌وجود آمده، دیوارها و سقف آن سنگی و خوش‌تراش است. ارتفاع آن به‌اندازه یک قامت متوسط و فضای آن به‌قدری است که یک نفر می‌تواند در آن بخوابد. غار طوری قرار گرفته که وقتی انسان در آن می‌نشیند یا دراز می‌کشد کعبه را می‌بیند. به قول ابن ابی جمره خلوت در حراء سه امتیاز دارد: خلوت است و تعبد و نظر به‌خانه خدا<sup>۱</sup>. کف غار برخلاف دیوارها و سقف آن، مسطح است و از شن نرم طلائی رنگ پوشیده شده. دشتی که در سایه این دو کوه قرار دارد بوته‌های خاردار سنگواره‌ای دارد و در امتداد افق، بیابان برهنه حجاز و رشته‌ای از قلّه‌های سنگی قرار گرفته است. هنوز این غار مورد زیارت زائران مختلف قرار می‌گیرد<sup>۲</sup>. پیامبر (ص) پس از بعثت نیز گاهی بدین غار می‌رفت و

۱. سیل‌الهدی ۲: ۳۱۹.

۲. سفرنامه مکه فرهاد میرزا (۱۳۰۵ هـ). ۱۹۵ چاپ ۱۲۹۴. پیامبر رحمتا ۱: ۲۴۸ به نقل از مرآت.



از جمله در برگشتن از طائف بود که سری به اینجا زد و در این غار مکتبی فرمود.

## آغاز وحی

در یکی از همین گوشه‌گیریه‌ها و تفکرات در غار حراء بود که جبرئیل امین بر پیامبر (ص) نازل شد و نخستین وحی خدائی را فرود آورد. سخن در این باره به تفصیل گفته شده و چه بهتر که ما یکی از این احادیث را که مفصل‌تر است از زبان حضرتش بشنویم. فرمود:

«من خفته بودم که جبرئیل پاره‌ای از دیبا که کتابی<sup>۱</sup> در آن بود به من آورد. پس گفتم: بخوان! گفتم: خواندن نتوانم<sup>۲</sup>. پس مرا فشاری داد که پنداشتم آن مرگ است. آن‌گاه رهایم ساخت و گفتم: بخوان! گفتم: خواندن نتوانم. پس مرا فشاری داد که پنداشتم آن مرگ است و رهایم کرد. پس گفتم: بخوان! گفتم: خواندن نتوانم. باز مرا فشاری داد که پنداشتم آن مرگ است و آن‌گاه رهایم ساخت<sup>۳</sup>. پس گفتم: بخوان! گفتم: چه بخوانم؟ این سخن نگفتم جز اینکه مبادا آنچه به من گذشت بازگردد. پس از آن گفتم:

«إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. أَلَمْ يَكُنْ الْإِنْسَانُ الْكَرِيمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (۹۶: ۱-۵)



العربن و فی منازل الوحی که مؤلفین آنها شخصاً به زیارت این کوه رفته‌اند. سیره ابن کثیر ۱: ۳۹۰، اخبار مکه ازرقی، مرآت مکه صبری ۱۱۱۵، پیامبر اسلام، دکتر محمد حمیدالله ۷۰ چاپ پاریس ۱۹۵۹، دائرة المعارف اسلام ۲: ۳۱۵، سفر به عربستان بوکهارت ۱: ۳۰۲. یا قوت: معجم البلدان ۲: ۲۲۸.

۱. پاره‌ای از مفسران «الم. ذلك الكتاب لا ريب فيه» (۲: ۱ و ۲) را اشاره به کتابی دانند که جبرئیل آورد، آن‌گاه که گفت: «اقرأ». الروض الانف سهیلی.
۲. «قلت ما اقرأ» — در شرح مواهب و جای دیگر: «ما انا بقاری»، یعنی من هم مانند دیگر مردم و خواندن به آموختن است و من آنرا نیاموخته‌ام.
۳. گفته‌اند: چه بسا حکمت تکرار «اقرأ» اشاره به انحصار ایمان در سه امر است: گفتار، کردار، نیت (اندیشه). وحی نیز شامل سه چیز می‌گردد: توحید، احکام، قصص. (شرح المواهب) و سه بار فشار اشاره است به شدائد سه‌گانه‌ای که بر رسول خدا انجام گرفت و بعد از آن فرج رخ داد. اولی فشار قریش و رفتن حضرتش به شعب بود. دومی اجتماع قریش برای قتل او بود و سومی خروج از ولایتی بود که بیش از همه جا دوست می‌داشت. سهیلی.

بخوان به نام پروردگارت که آفرید - بیافرید مردم را از خون بسته - بخوان و خداوند تو آن بزرگوار - که آموخت به قلم - آموخت به انسان آنچه نمی دانست». فرمود: «پس بخواندم و پایان یافت و از نزد من برفت و بیدارگشتم از خوابم و چنان می نمود که کتابی در دلم نوشته شده است».

این بود نخستین ظهور پدیده قرآنی که بعد، طی بیست و سه سال ادامه یافت. از این لحظه بود که پیامبر امّی کتابی نوشته در دل خود یافت که راهی نوبه بشریت عرضه می کرد. عایشه می گوید پیامبر در حالی که دل دربرش می تپید با این آیات نزد خدیجه بازگشت.

در این روایت سخن از خواب و رؤیاست. پیامبر (ص) به خواب بود که جبرئیل را دید. حتی بعضی از احادیث می گویند که این حادثه در سحر اتفاق افتاد، سحر روز دوشنبه هفدهم و یا چهاردهم ماه رمضان سیزده سال پیش از هجرت. در روایتی که از عایشه نقل شده در آن ذکری از خواب نشده است اما در آغاز آن صحبت از رؤیای صادقانه است و بعد سخن به آمدن جبرئیل و نزول وحی می رسد. واقعاً نمی توان گفت که در آن حدیث، این نخستین وحی به خواب است و یا بیداری و اگر هم بخواهیم به اصطلاح، جمع بین دو حدیث بکنیم لابد باید بگوئیم که نزول جبرئیل در آغاز در خواب پیامبر بوده و ابلاغ وحی در بیداری<sup>۴</sup>.

فرمود: «پس بیرون آمدم، به نیمه راه کوه رسیدم که بانگی از آسمان شنیدم. می گفت: ای محمد! تو پیامبر خدائی و من جبرئیلم. - سر برافراشتم و به آسمان نگریستم. جبرئیل به صورت سردی، گامهای خویش به کرانه های آسمان گشوده بود و می گفت: ای محمد! تو پیامبر خدائی، و من جبرئیلم.

«پس ایستادم که او را بنگرم، نه پیش رفتم و نه پس آمدم. سپس روی خویش از او بگردانیدم. به کرانه های آسمان، به هر جانبی که نگریستم او را همچنان دیدم. همانطور ایستاده بودم، نه گامی به پیش نهادم و نه قدمی به عقب بازگشتم. خدیجه کسان خود به طلب من فرستاده بود که تا بالای مکه رفته و به سوی او بازگشته بودند، و من در همان جای خود ایستاده بودم. سپس او (جبرئیل) گذشت از من.» این نخستین بار بود که جبرئیل را رودررو می دید. جبرئیل در مقام ظهور، افق

۴. الروض الانف سهیلی ۲: ۳۹۲، سیره حلبیه ۱: ۲۷۲.

مغرب و مشرق را گرفت و همه فضا را - گفته اند - با ۶۰۰ و یا شش هزار بال پر کرد. این ظهور عظیم جبرئیل، کنایه‌ای از احاطه او بر همه جهات و جویه میان جبرئیل و خلق است. این تمثیل حقیقت عقلی او در چشم پیامبر بود، و گرنه احمد از بگشاید آن پسر جلیل تا ابد مدهوش گردد جبرئیل<sup>۵</sup> (پیامبر اکرم داستان خود و جبرئیل را برای خدیجه باز می‌گوید):

«و من به‌خانه پیش کسان خود بازگشتم، تا نزد خدیجه رسیدم و دربر او نشستم. پس گفتم: ای ابوالقاسم کجا بودی؟ کسانم را به جستجویت فرستادم. همه مکه را گردیدند و نزد من بازگشتند. آن‌گاه من آنچه دیده بودم بازگفتم و او گفت: بشارت باد بر تو ای پسر عم ۶ و پایدار باشی. سوگند به کسی که روان خدیجه بدست او است، من امیدوارم که تو پیامبر این مردم گردی.»<sup>۶</sup>

این یکی از احادیثی بود که در این باره از صحابه و تابعین نقل شده است.<sup>۷</sup> این حدیث را عبید بن عمیر برای عبدالله بن زبیر (۱-۷۳ هـ) نقل می‌کند. وهب بن-کیسان (م ۱۲۷ هـ) که در آنجا حضور داشته بعد برای دیگران می‌گوید. عبید از اکابر تابعین مکی است. در عهد رسول خدا (ص) زاده شد و در ۶۸ هـ وفات یافت. از رسول خدا مستقیماً چیزی شنیده و بیشتر از اُبی و عمر و سایر صحابه نقل می‌کند. اما این حدیث را سند نمی‌دهد. می‌گوید پیامبر فرمود، اما نمی‌گوید خود او از که شنیده؟ در نتیجه این حدیث «مُرسَله» است. یعنی حدیثی است که نام صحابی که از شخص پیامبر شنیده باشد در آن نیامده. البته عبید از روات

#### ۵. مثنوی معنوی ۴: ۵۰۳.

۶. خطاب «پسرعمو» در میان اعراب شایع بود و نزدیکی و دوستی را می‌رساند.

۷. سیره ابن هشام ۱: ۴-۲۵۲ چاپ ۱۳۵۵ مصر.

۸. آغاز وحی را ملاحظه کنید: مناقب ابن شهر آشوب ۱: ۴۰-۴۴، بحار الانوار مجلسی ۱۸: ۳۰۶، بخاری: بدء الوحي ۳، مناقب الانتصار ۲۸، تعبیر ۱، مسلم: ایمان ۲۵۲-۲۵۴، احمد ۶: ۱۵۳، ۲۳۲، التجريد زبیدی ۱: ۴ و ۶۲، طبقات ابن سعد ۱/۱/۱۲۶، تاریخ ذهبی ۱: ۶۷، ۶۹، الامتاع ۱۲، طبری ۲: ۲۰۱، بیعد (۱: ۱۱۴۷ دخویه)، عیون الاثر ابن سید الناس ۱: ۸۰، ۸۴، بیعد، زاد المعاد ابن قیم ۱: ۱۹، ۳۳، سیره ابن کثیر ۲: ۳۰۶، اخبار مکه ازرقی: ۴۲۶، بیعد لایبزیگ، سیره حلبیه ۱: ۲۷۲، تفسیر طبری ۳۰: ۱۶۲، بولاق، تاریخ الخمیس دیار بکری ۱: ۲۸۰، ۳۲۰، قسطلانی ۲: ۳۸، بیعد (باب بدء الوحي)، مسعودی ۴: ۱۳۳، تفسیر امام فخر: سورة العلق ۹۶، مشکوة المصابیح محمد بن عبدالله تبریزی: ۵۱۳ به بعد (باب بیعت و بدء الوحي)، اتقان ۱: ۹۱، بیعد چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، دائرة المعارف اسلام کلمه وحی، تاریخ قرآن نلدکه ۷۸.

شش‌گانه است<sup>۱۱</sup>، او را «ثقه» دانسته‌اند<sup>۱۲</sup>، ولی گاهی هم مورد سرزنش قرار گرفته است<sup>۱۳</sup>.

اما روایت صحیحین که از عایشه (۹ ق. هـ. ۵۸ هـ.) نقل شده، مُسْتَد و مَرْفُوع است و معتبرتر می‌باشد. البته عایشه به‌هنگام نزول وحی هنوز زاده نشده بود و خود شاهد نبوده (در سال دوم هجرت زوجة رسول خدا شد)، ولی لابد از رسول خدا و یا از یکی از صحابه شنیده است<sup>۱۴</sup>. به هر صورت، گفتار، گفتار عایشه است، نه نقل قول نبی اکرم. فرق اساسی که با این روایت عبید دارد یکی همان عدم ذکر خواب یا بیداری است و دیگری اینکه از روایت جبرئیل در آسمان چیزی نمی‌گوید. روایت دیگری را هم طبری از عبدالله بن شداد بن الهاد نقل می‌کند<sup>۱۵</sup> که تقریباً تلخیص روایت عایشه است. در آن از خواب و بیداری سخنی نیست و روایت جبرئیل را در آسمان ندارد. عبدالله از اکابر تابعین و روات سَنَه؛ ثقه، فقیه و کثیرالحدیث است<sup>۱۶</sup>. او از خواص اصحاب امیرمؤمنان علی (ع) بود و در جنگ نهروان کشته شد (۸۲ هـ.)<sup>۱۷</sup>. به هر صورت، آن حدیث هم مُرْسَله است و نام صحابی را ندارد.

گفته‌اند که ابوموسی اشعری (۲۱-۴۴ هـ.)، مجاهد (۱۰۲ هـ.) و زُهَری (۱۲۴ هـ.) هم در این باره چیزی نقل کرده‌اند<sup>۱۸</sup>. در بیان محدثان شیعه، ابن-شهر آشوب (۵۸۸ هـ.)<sup>۱۹</sup> و مجلسی (۱۱۱۱ هـ.)<sup>۲۰</sup> هم این حدیث را نقل کرده‌اند ولی سند آنرا بدست نداده‌اند.

۹. طبقات ابن سعد ۵: ۳۴، کبیر بخاری ۳: ۴۵۵/۱، معارف ابن قتیبه ۱۹۲، حلیه ابونعیم ۳: ۲۶۶، تهذیب عسقلانی ۷: ۷۱، شذرات ابن العماد ۱: ۸۲.

۱۰. اسدالغابه ۳: ۳۵۳. ۱۱. کفایة خطیب ۱۷۶، جامع صغیر ماده مثل.

۱۲. فتح الباری ۸: ۵۸۱. ۱۳. طبری ۱: ۱۱۴۸.

۱۴. ولی ضعف سند دارد. مُعْجَم رجال الحدیث حضرت آقای خونی ۱۰: ۲۲۶.

۱۵. اسدالغابه ۴: ۱۸۳، التقریب ۲۰۲، اختیار معرفة الرجال ۱۴۱، معرفة الرجال کشی ۵۷، خلاصة

علامه ۵۱، منهج استرآبادی ۲۰۰ ب، المنتهی کربلانی ۱۸۶، طبقات ابن سعد ۶: ۸۶، کبیر

بخاری ۳: ۱۱۵/۱، تهذیب نووی ۳۴۹، بدایة ابن کثیر ۹: ۳۷، تهذیب عسقلانی ۱۵: ۲۵.

شذرات ابن عماد ۱: ۹۰.

۱۶. اتقان سیوطی ۱: ۹۲ چاپ ابراهیم. ۱۷. مناقب ۱: ۴۰-۴۴.

۱۸. بحوالانوار ۱۸: ۳۰۶ چاپ دوم.

نکته دیگری که می‌ماند در مورد کلمه «إقرأ» است که معمولاً آنرا «بخوان» ترجمه می‌کنند و این مطلب موجب سوءاستفاده بعضی از مستشرقان شده که می‌خواهند ناخوانا بودن پیامبر (ص) را طرد کنند در صورتی که، برخی دیگر از ایشان إقرأ را بَلَّغْ معنی می‌کنند، یعنی تبلیغ کن، ابلاغ کن، که در بحث «امی» بودن پیامبر (ص) دوباره بدان می‌رسیم.<sup>۱۹</sup> جواب مستشرقان در بحث امی بودن پیامبر خواهد آمد اما عظمت این نکته‌ای که اعجاب و تحسین حتی نامسلمانان را برانگیخته، درخور ذکر و تکرار فراوان است. آغاز وحی، آغاز پیام خداوند به جامعه بشریت برای طول بقاء حیات، با کلمه «إقرأ، بخوان» است. قرآن بر پیامبری امی، درس ناخوانده و معلم نادیده، کتاب نخوانده و قلم نشناخته نازل شد، اما همان آغازش با «إقرأ» و تعلیم بود، با خواندن و آموزش بود، سراسر قرآن نیز دعوت به تدبّر و تفکر و تعقل و پژوهش و آموزش است. پیامبری که کودک صحرا بود، بزرگ شده بیابان عرب بود، ناگهان صلاهی صلاح برای جامعه بشریت می‌دهد و پیام «إقرأ و تعلیم» می‌فرستد. بخوان به نام پروردگارت که انسان را از آن مرحله «عَلَق» (خون بسته)، بدین مرحله از تعالی و کمال رسانده و جهانی از کمال معنوی و جمال روحانی در پیش دارد.

بدین ترتیب، آغاز وحی با «بخوان بنام پروردگارت» بود.

#### جبرئیل امین

کسی که وحی الهی را به پیامبر اکرم (ص) می‌رساند و واسطه وحی خدائی بود، فرشته‌ای است که «جبرئیل» نام دارد. او مکلف به ابلاغ وحی به رسول خدا بود. او یکی از چهار فرشته مقرب است که عبارتند از جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل و هر یک وظیفه‌ای خاص دارند. نامش در عربی ده گونه تلفظ شده است.<sup>۱</sup> معمولاً مفسران اسلامی جبرئیل را به معنی عبد الله می‌گیرند.<sup>۲</sup> اما در میان

۱۹. نولدکه: تاریخ قرآن ۱۴، ۸۱، بلاشر: مقدمه ۸، در آستانه قرآن ۲۲.

۱. المعتمد ۱: ۹۷، التیسیردانی ۷۵، النشر ابن جوزی ۲: ۲۱۹، اتحاف ۱۴۴، البحر ابن حیان ۱: ۳۱۷-۳۱۸، القراءات الشاذة ابن خالویه ۸، المعرب جوالیقی ۱۱۳، ۱۱۴، تفسیر طبری ۱: ۳۴۶.

۲. بخاری: تفسیر سوره ۲ باب ۲، الروض ۲: ۴۰۲ تفسیر طبری ۱: ۳۴۷.

یهودیان و مسیحیان «گابریل Gabriel» به معنی مرد خدا و مظهر قدرت خداست. او دوبار بر دانیال نبی (حدود ۱۶۷ ق. م.) فرستاده شده، یکبار رؤیائی را تعبیر می‌کند<sup>۳</sup> و بار دوم تا هفتاد هفته (سال) را برای او پیشگوئی می‌کند<sup>۴</sup>. مژده تولد یحیی<sup>۵</sup> (ع) را به زکریا می‌دهد<sup>۶</sup> و تولد عیسی (ع) را به مریم بشارت می‌گوید<sup>۷</sup>. او خود را چنین معرفی می‌کند: «من جبرائیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم». در میان فرشتگان بزرگترین پیام‌آور خداوند و دومین چهار فرشته بزرگ است<sup>۸</sup>. غالباً همراه میکائیل به نام بزرگترین فرشتگان یاد می‌شود<sup>۹</sup>. با دو فرشته دیگر به دیدار ابراهیم رفت<sup>۱۰</sup> و می‌خواست او را از آتش نجات دهد<sup>۱۱</sup>. در ضمائم تورات (آپوکریفا) تنها در رساله خنوخ نام او با سه فرشته دیگر می‌آید... و خداوند او را برای مجازات مردم گمراه می‌فرستد<sup>۱۲</sup>. او در این رساله یکی از شمش و یا هفت فرشته نگهبان بهشت است<sup>۱۳</sup>.

اما در قرآن مجید، فرشته وحی، بیک محترمی است که در نزد خداوند امین است و مکانتی دارد و در میان فرشتگان مطاع و فرمانرواست (۸۱: ۱۹-۲۳ و ۷۸: ۳۸). طبق بیان قرآن فرشته‌ای است دارای وجود و شعور و اراده مستقل.

در آغاز به نام «رسول کریم». (۸۱: ۱۹) سفیر بزرگوار و «روح الامین» (۲۶: ۱۹۳) یاد می‌شود. بعد به نام «روح» (۹۷: ۴ و ۷۰: ۴ و ۷۸: ۳۸ و ۱۹: ۱۷) و «رسول رب» (۱۹: ۱۹) خوانده می‌شود، سپس اسم «روح القدس» (۱۶: ۱۰۲ و ۲: ۸۷) از او ذکر می‌گردد و بالاخره نام «جبریل» (۲: ۹۷، ۹۸ و ۶۶: ۴) یاد می‌شود و باز در آخر سوره بقره (آیه ۲۵۳ و ۵: ۱۱۰ حدود سال دهم هجرت)

۳. دانیال ۸: ۱۶-۲۷.

۴. ایضاً ۹: ۲۱-۲۷ (اشاره به ارمیا ۲۵: ۱۱ و ۲۹: ۱۰).

۵. لوقا ۱: ۱۹.

۶. ایضاً ۱: ۲۶-۳۸.

۷. تلمود بمیدبار ربا ۲: ۹.

۸. جبرائیل و میکائیل با هم، ساقدوشهای ازدواج آدم و حوا بودند (برشیت ربا ۸: ۱۵) و شاهر دفن موسی (دواریم ربا ۱۱: ۶).

۹. تلمود: باواصیما ۸۶ ب.

۱۰. تلمود: بساھیم ۱۱۸ الف.

۱۱. خنوخ ۹: ۱ و ۱۰: ۹.

۱۲. ایضاً ۲۰: ۷.

همان نام «روح القدس» تکرار می‌گردد.

رسول خدا دوبار او را به صورت اصلی می‌بیند (۸۱: ۲۳ و ۵۳: ۱۳). او مأمور آوردن وحی (۲۶: ۱۹۴) و حامی رسول خدا بود (۶۶: ۴). می‌بینیم که از همان آغاز، صفات این فرشته وحی به دقت تصریح شده و شناسانده می‌شود:

«چنین نیست، قسم به ستارگان بازگردنده، که به گردش درآیند و باز رخ پنهان کنند. سوگند به شب، وقتی روی تاریک کند. و قسم به صبح روشن، وقتی که دم زند. همانا که این «قرآن» گفتار «رسول کریم» است. فرشته با قدرتی که نزد خدای مقتدر عرش، با جاه و منزلت است. فرمانده فرشتگان و امین وحی الهی است. هم سخن شما (پیامبر ص)) هرگز دیوانه نیست. و او امین وحی را در افق به روشنی رؤیت کرد.» (۸۱: ۱۵-۲۳).

این آیات از وحی‌های صدر نزول است. اواخر سال اول بعثت نازل شده و می‌بینید که صفات جبرئیل را به چه سوگند عظیم و تأکید بلندی، و چه روشن و دقیق شرح می‌دهد.

سوگند که این «رسول کریم»، «ذی قوه» است و نزد خدای متعال جاه و منزلتی دارد. از مقربان نزدیک خداست. فرشتگان دیگر از او پیروی می‌کنند و او خود امین است، امین وحی است. پیامبر او را در افق آشکارا دیده... این پیام‌آور الاهی، گاهی به روح، گاهی به «رسول رب» و یا «روح القدس» یاد شده، و وقتی هم نامش «جبرئیل» ذکرگشته، و بالاخره باز همان «روح القدس» تکرار شده... پس اگر در دوران مکه، نامش به صورت «جبرئیل» نیامده و در دوره مدینه دوبار بدین نام خوانده شده، چقدر باید سطحی و زودگو بود که گفت: این اثر یهود بوده که این حقیقت دینی وارد قرآن شده است. آیا اعتبار به اسامی است یا مسمیات؟ مگر نه اینکه همه اوصاف این فرشته در همان آیات اولیه بازگو شده؟ مگر نه اینکه باز در آخر سوره بقره و به حدود سال دهم هجرت باز او به نام «روح القدس» یاد شده، همان نامی که در حدود سال هفتم بعثت و شش سال مانده به هجرت (۱۶: ۱۰۲) از او یاد شده بود؟ آیا در اوصاف او که در مراحل مختلف وحی نازل شده تبیینی دیده می‌شود؟ آیا این اوصاف جز بر جبرئیل، بر فرشته دیگری قابل حمل است؟ آیا حکمت نزول تدریجی جز این اقتضاء می‌کرد؟



یهود (یا لاقلاً یهود مدینه) جبرئیل را دشمن می‌داشتند، زیرا به عقیده آنها او عذاب می‌آورد، و به همین دلیل، چون او حامل وحی بوده نه میکائیل، پس آنها حاضر نشدند که مسلمان شوند (۲: ۹۷ و ۹۸)<sup>۱۳</sup>. می‌گویند این اعتراض موجب شده که نام حامل وحی، «جبرئیل» ذکر شود. مثل این که قبل از آن وحی نبوده و اگر بوده واسطه و حاملی نداشته و این نخستین بار بوده که وحی توسط جبرئیل نازل شده است. چقدر قرآن، هم از آغاز صلا در داده که پیام آور بزرگوار، فرشته امین پر قدرتی است که نزد صاحب عرش مکان و منزلتی دارد؟! این صفات بدین صلابت و وضوح، جز در جبرئیل در دیگری نیست. آیا هنوز باید در پی نام و لفظ بود و به حقایق مسائل و مدلول صریح آیات نباید توجهی داشت؟ بسیار کور ذهنی و بددلی می‌خواهد که مانند بعضی از مستشرقان<sup>۱۴</sup> بگویند جبرئیل نامی است که بر اثر وجود یهود مدینه و کنکاش آنها، بر این فرشته وحی اطلاق گردیده است.

تصادفاً میان متکلمان اسلامی نیز بحثی بوده که آیا روح الامین و روح القدس، هر دو یکی و همان جبرئیل است یا نه؟ برخی قائل به تمیز بودند و روح القدس را در عالم ملکوتی دارای مرتبتی بزرگتر از جبرئیل می‌دانستند. در صورتی که فیلسوفان اسلامی، فرشتگان را تجسمی از قوه مدرکه عالم دانند که در اولین مرحله تکوین کائنات از مبداء الهی صادر شده‌اند. و بالاخره به اعتقاد متکلمان، روح الامین و روح القدس، القاب جبرئیل هستند و همه این اسامی یک مسمی دارند. جبرئیل، روح الامین، امین وحی، روح و روح القدس همه اسم فرشته حامل وحی است. در میان این فیلسوفان، فارابی نیز روح الامین و روح القدس را یکی گرفته و هر دو را همان «عقل فعال» می‌نامد. به عقیده او کسی که به مرتبه اعلا روحانی و معنوی می‌رسد می‌تواند میان روح خویش و عقل فعال جمع کند یعنی بی‌واسطه به عقل فعال اتصال یابد و چون عقل فعال از «علت اولی» فیض می‌گیرد، پس چنین کسی بواسطه عقل فعال از «مبداء اولی» فیض خواهد گرفت<sup>۱۵</sup>.

اصولاً جبرئیل در نبوت پیامبران نقشی مهم و اساسی داشته است. خداوند هرگز

۱۳. بخاری: الانبیاء ۱، ابن سعد ۱/۱/۱۱۶، احمد ۱: ۲۷۴، ۲۷۸، طرابلسی: ح ۲۷۳۱.

۱۴. مقدمه بل ۱۹، ۲۳، نولدکه ۱: ۲۰ و بعد.

۱۵. السیاسة المدنیة ۴۹ بعد.

پیامبری نفرستاد جز اینکه جبرئیل «ولی» او بود<sup>۱۶</sup>. به آدم (ع) پس از هبوط ۲۱ صحیفه وحی کرد. کشاورزی و کار با آهن و حروف الفباء و مناسک حج را به او آموخت. او را به توبه امر فرمود. به نوح کشتی سازی آموخت. ابراهیم را از آتش نجات داد. قوم لوط را او هلاک کرد. مبارزه با ساحران را به موسی آموخت. خروج از مصر را او رهبری کرد. (در خروج از مصر او بر روی اسب سپید پائی ظاهر شد و مصریان را وارد دریای سرخ کرد تا غرق شدند. قبضه‌ای از اثر او در گوساله سامری به کار رفت). فلاخن اندازی و زره سازی را به داود آموخت تا شاول را شکست دهد. مزامیر را او به داود آموخت.

در مورد رسول خدا (ص) در روایات و اخبار، بخصوص در مورد وحی، تصریح شده که واسطه وحی او بوده است. (حتی در کتب اخبار آمده که «طیحه اسدی متنبی» گمان می برد که جبرئیل بروی نازل شده است)<sup>۱۷</sup>. جبرئیل در کودکی سینه پیغمبر (ص) را به آب زمزم شستشو داده<sup>۱۸</sup>، وضو گرفتن<sup>۱۹</sup> و اوقات نماز و تعداد رکعات آنرا او به نبی تعلیم داد<sup>۲۰</sup>. در شب معراج همراه پیامبر بود، تا به جایی رسیدند که دیگر جبرئیل اظهار عجز کرد و از رفتن واماند و گفت: اگر گامی دیگر بردارم خواهم سوخت!<sup>۲۱</sup>

عقل چون جبرئیل گسوید احمدا      گر یکی گامی ز نسیم سوزد مرا  
اما پیامبر از آنجا هم گذشت تا به مرتبه «قاب قوسین و أدنی» رسید. از آن هم درگذشت و مقام تدلی پیش آمد.

جبرئیل عشقم و سدرهم توئی      من سقیمم، عیسی مریم توئی<sup>۲۲</sup>

۱۶. تفسیر طبری ۱: ۳۴۲، ابن سعد ۱/۱/۱۱۵-۱۱۶، مجمع الزوائد ۸: ۲۴۱-۲۴۲، تفسیر ابن کثیر ۱: ۲۳۸.

۱۷. طبری ۱: ۱۸۹۰، بلاذری ۹۶.

۱۸. بخاری: صلاة ۱، حج ۷۶، احمد ۳: ۱۲۱، ۱۴۹، ۲۸۸، ۴: ۲۰۷ و ۵: ۱۲۲ و ۱۴۳، ابن سعد ۱/۱/۷۰ و ۹۶. مسلم: صلاة ۲۶۰-۲۶۶.

۱۹. ابن هشام ۱: ۲۶۰ (۱۵۸ گوتینکن)، احمد ۴: ۱۶۱، تاریخ طبری ۱: ۱۱۵۷.

۲۰. بخاری: مواقیب الصلاة ۱، بدء الخلق ۶، مغازی ۱۲، مسلم: مساجد، ح ۱۶۶، ۱۶۷، موطأ: وقوت الصلاة ۱، مسند زید بن علی: ح ۱۰۹، تاریخ طبری ۱: ۱۱۵۷.

۲۱. تفسیر در سوره اسراء (سوره ۱۷)، سفینه البحار ۲: ۱۷۳، تا جایی که جبرئیل گفت: «کودکوت ائمة لأخترت» بحار الانوار ۶: باب ۳۳ معراج، شرح تعرف ۲: ۴۴. به نقل از احادیث مشنوی فروزانفر.

۲۲. مشنوی معنوی ۶: ۳۸۶ نیکلسن.

جبرئیل همیشه با رسول خدا بوده، تنها سه سال را گفته‌اند که اسرافیل قرین وی بوده است.<sup>۲۳</sup> هر شب ماه رمضان به دیدار نبی (ص) می‌آمد<sup>۲۴</sup> و قرآن را تا جائی که نازل شده بود با پیامبر اکرم مقابله می‌کرد<sup>۲۵</sup>. پیامبر دوسه بار او را به صورت اصلی خود رؤیت کرده است<sup>۲۶</sup>. قرآن مجید نیز رؤیت فرشته وحی را در دو جا شهادت می‌دهد: «و (پیامبر خدا) هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید. سخن او چیزی جز وحی خدا نیست. او را، (فرشته) بسیار توانا آموخته است. همان فرشته مقتدری که به خلقت کامل جلوه کرد. و او در افق اعلیٰ بود. آن‌گاه نزدیکتر آمد و بر او نازل گردید. بدان نزدیکی که با او به قدر دو کمان و یا کمتر نزدیک شده بود. پس خداوند به بنده خود وحی کرد آنچه وحی کرد، آنچه دید بر دلش هم نشست. آیا بر آنچه به چشم دیده انکار می‌کنند؟ یکبار دیگر هم او را دید. نزد سدرۃ المنتهی...» (۵۳: ۳-۱۴) جای دیگری فرمود:

«همانا «قرآن» کلام رسول بزرگوار حق است و (این رسول) فرشته با قوت و قدرتی است که نزد خدای مقتدر عرش با جاه و منزلت است. او فرمانده فرشتگان و امین وحی خداست. پیامبر زمان شما هرگز دیوانه نیست و او این امین وحی را در افق آشکار دید...» (۸۱: ۱۹ بعد).

اما بیشتر اوقات وحی شنیده می‌شد و خود جبرئیل دیده نمی‌شد. در سوره‌های دیگر اشاره است که وحی‌ها شفاهی بوده. مثلاً وقتی فرمان رسیده که «با شتاب و عجله زبان به قرائت قرآن مگشای که ما خود آنرا مجموع و محفوظ داریم و آن‌گاه که بر تو خواندیم از آن خواندن پیروی کن...» (۷۵: ۱۶ بعد) از این فهمیده می‌شود که القاء وحی شفاهی و شنیدنی بوده است. اضافه بر آن، در تمام آیاتی که با «قُلْ» «بگو» شروع می‌شود، توان گفت که وحی شفاهی و شنیدنی بوده، یعنی

۲۳. سفینة البحار ۱: ۱۴۳، تاریخ طبری ۱: ۱۲۴۹، ۱۲۵۵.

۲۴. بخاری: بدء الوحی ۵، احمد ۱: ۲۸۸ و ۳۶۳.

۲۵. بخاری: الانبیاء ۱، ابن سعد ۱/۱/۱۱۶.

۲۶. مجمع البیان ۹: ۱۷۳، ۱۷۵ و ۱۰: ۴۴۶، صافی ۲: ۶۱۸، الدر المنثور سیوطی ۶: ۱۲۳، بخاری: بدء الخلق ۷، مسلم: ایمان ۲۸۰-۲۸۷، سیره حلبیه ۱: ۲۶۸، موطأ: ۷۰، نلدکه ۱: ۲۲ و بعد، شپرنگر ۱: ۲۷۲، احمد ۱: ۳۹۵، ۴۰۷ و ۶: ۵۰، ۲۳۶ و ۲۴۱، ترمذی، تفسیر سوره والنجم ۳، سوره ۶: ۵. بعضی از متصوفه آنرا اشاره‌ای به رؤیت الهی می‌دانند (کتاب التعرف کلاباذی ۲۰-۲۲).

فرشته وحی دیده نمی‌شده اما وحی شنیده شده و ضبط گردیده است. قسمتی دیگر از این نوع وحی‌ها را در سیره رسول خدا و یا کتب حدیث بازگفته‌اند که از آنجا می‌شود آنها را استخراج کرد.

گاهی هم جبرئیل به صورت مردی که بسیار شبیه به «دَحِیَّة کَلْبِی» بود بر رسول خدا (ص) ظاهر می‌شد<sup>۲۷</sup>. وقتی هم صحابه او را در این صورت می‌دیدند. مثلاً در غزوه بنی قریظه (در سال پنجم هجری) او را سوار بر استری سپید دیدند<sup>۲۸</sup>. و یا او را در محضر نبی دیده‌اند که صحبت می‌کرده و پیامبر به خواب بوده است<sup>۲۹</sup>. پیامبر فرموده بود: وقتی دحیه نزد او است کسی به او وارد نشود<sup>۳۰</sup>.

«دَحِیَّة کَلْبِی» یکی از بزرگان و بازرگانان ثروتمند بود که با رومی‌ها و شامی‌ها ارتباط داشت. پس از واقعه اُحُد و یا خندق بود که اسلام آورد و پیامبر او را نزد قیصر روم فرستاد تا او را دعوت به اسلام کند<sup>۳۱</sup>. خواهری داشت به نام «شراف» که پیامبر او را خواستگاری کرد، ولی پیش از ازدواج درگذشت<sup>۳۲</sup>. ظاهراً ظهور جبرئیل به شکل دحیه، باید پس از هجرت و واقعه اُحُد یا خندق باشد. زیرا تمثیل فرشته به شکل مردی که ایمان نیاورده چندان قابل قبول به نظر نمی‌رسد<sup>۳۳</sup>. و اساساً این تشکل و تمثیل و ظهور فرشته در پیکر انسانی بیشتر به موضوعات عامه می‌ماند تا حقائق مسلم.

دحیه در بسیاری از وقایع حضور داشت و در حسن صورت ضرب‌المثل بود<sup>۳۴</sup>. در حدود سال ۴۵ هجری، در زمان معاویه در دمشق درگذشت<sup>۳۵</sup>. گاهی هم بود که جبرئیل به صورت مرد دیگری می‌آمد و از ایمان و اسلام و

۲۷. طبقات ابن سعد ۵۲/۲/۳ و ۱۸۴/۱/۴ و ۸: ۴۶، مغازی و اتدی: ۳۶۰ چاپ برلن ۱۸۸۲ م. اصابه ۱: ۴۷۳، اسدالغابه ۲: ۱۰۳، فضائل القرآن ابن کثیر ۷، ۸، احد ۲: ۱۰۷ و ۳: ۳۳۴.

۲۸. ابن هشام ۳: ۲۴۵.

۲۹. بحار ۲۰: ۲۰، ۲۱، ۲۲: ۳۲، مجمع ۸: ۳۵۱، سفینه ۱: ۱۴۳.

۳۰. بحار الانوار ۸: ۲۰ و ۳۷: ۳۲۶.

۳۱. بلاذری ۱: ۵۳۱.

۳۲. بلاذری ۱: ۴۶۰، الاستیعاب: ۱۷۲، اغانی ۶: ۹۵، اصابه ۱: ۱۳۷۸، تولد که ۱: ۲۲.

۳۳. تولد که ۱: ۲۴.

۳۴. اصابه ابن حجر ۱: ۴۷۳، النهایة ابن اثیر ۲: ۱۰۷ و ۳: ۲۴۷، عمدة القاری ۱: ۹۳، کتانی ۱: ۱۹۰.

۳۵. تهذیب ابن عساکر ۵: ۲۶۸.

احسان می‌پرسید<sup>۳۶</sup>.

گفتیم که جبرئیل حامی و نگهبان حضرتش بود. وقتی یهود در طعامش سحر کردند، این جبرئیل بود که از او دفع بلا می‌خواست<sup>۳۷</sup>. هر وقت رسول خدا شکایتی داشت، او دلداری می‌داد و بدی را دور می‌کرد<sup>۳۸</sup>. در محضر رسول، حضوری چون بندگان داشت<sup>۳۹</sup>.

می‌گویند یکبار هم به صورت عایشه درآمده<sup>۴۰</sup> و در میان زنان تنها عایشه او را دیده است<sup>۴۱</sup>. به علی (ع) سلام می‌رساند<sup>۴۲</sup>. عمرین خطاب نیز او را ناشناخته در لباسی بسیار پاک و تمیز با موئی به‌غایت سیاه و آراسته می‌بیند<sup>۴۳</sup>. ابن عباس را هم گفته‌اند که دوبار او را رؤیت کرده<sup>۴۴</sup>. و اشعاری نیز در وصف جبرئیل از آن زمان بازگفته‌اند<sup>۴۵</sup>.

### بازگشت به‌خانه

دیدیم که رسول خدا (ص) چگونه وحی را درک کرد. گفته‌اند که چون از غار بیرون آمد و روانه خانه شد هرگامی که برمی‌داشت نگرانی و بیم بیشتری می‌یافت. از هر جانی صدائی می‌شنید و چون جبرئیل را در آسمان دید که همه فضا را پر کرده و به هر جانب که می‌نگرد او را می‌بیند، نگرانش فزونی گرفت. هرچه کرد و حتی چهره خود را با دستان خود پوشاند فایده‌ای نبخشید. با لرزشی شبیه لرزه تب خود

۳۶. بخاری: ایمان ۳۷، مسلم: ایمان ۱، ۵، ۷، احمد: ۱، ۲۷، ۲۸، ۵۲، ۵۳، ۳۱۹، ۲ و ۱۰۷، ۴۲۶ و ۴: ۱۲۹، ۱۶۴. و حاشیه ۴۳ همین فصل.

۳۷. ابن سعد ۱۶/۲/۲.

۳۸. ابن سعد ۱۶/۲/۲، مسلم: السلام ۳۹، ۴۰، ۴۶، ترمذی: ۸، ۴، احمد: ۶: ۱۶۰.

۳۹. بحارالانوار ۱۸: ۲۴۸، علل الشرایع باب ۷، کمال‌الدین صدوق: ۸۵، سفینه، کلمه جبرئیل.

۴۰. تاریخ طبری ۱: ۱۲۶۲، التاج ۳: ۳۸۰.

۴۱. ابن سعد ۸: ۴۴ و ۴۶ و طبری ۱: ۱۲۶۲.

۴۲. بحارالانوار ۹: ۲۵۵، تفسیر ابوالفتح ۱: ۴۳۷.

۴۳. سیره حلبیه ۱: ۲۸۸ و ترجمه ملل و نحل شهرستانی: ۳۰، مقابله کنید ابونعیم ۶۹ و حاشیه ۳۶.

۴۴. سنن ترمذی: المناقب باب ۴۲، مقایسه کنید: احمد: ۱: ۲۹۳، ۳۱۲ و ۴: ۱۷.

۴۵. اشعار چندی از ورقه بن کوفل، عمران بن حطان، ابوالعباس و حسن درباره جبرئیل (بخصوص در

غزوه بدر) نقل کرده‌اند. البحر ابوحیان ۱: ۳۱۸، دیوان جریر ۴۴۸-۴۵۳، خزانه بغدادی

۱: ۱۹۹ بولاق، شرح بانگ سعادت ابن هشام بغدادی: ۱۲۹ ط. اوریه، المعرب جوالیقی ۱۱۴.

را به خانه رساند.

خدیجه بعدها حکایت می کرد که وقتی پیامبر خدا به خانه رسید، من مشاهده کردم که رنگ به صورت نداشت. بسیار خسته به نظر می رسید. دست بر دیوار زده و با گامهای کوچک و آهسته به طرف من می آمد.

خدیجه که او را چنان دید سخت ترسید و چنانکه رسم زمانه بود، سر پیامبر را با آب سردی شستشو داد که نگرانش فرو نشیند و بعد او را خوب پوشاند.

پیامبر آنچه بر او گذشته بود برای همسر وفادار خود نقل کرد و گفت: بر خویشتن نگرانم. ولی خدیجه وی را دلداری داد و تسلی بخشید. او گفت: هرگز! جای نگرانی نیست. هیچگاه خدای ترا خوار و زیون نخواهد کرد. تو با خویشان نیکی می کنی. سخن جز به راستی نمی گوئی. خود را به رنج می داری، همنانان را می نوازی و در سختی ها مردم را یاری می دهی!

عایشه نیز می گوید: رسول خدا درحالی که دل در برش می تپید با آن آیات نزد خدیجه بازگشت و گفت مرا بپوشانید، مرا بپوشانید. او را پوشاندند تا آرام گرفت. پس داستان را برای خدیجه نقل کرد و گفت بر خویشتن ترسیدم. اما خدیجه او را دلداری داد که هرگز! به خدا که خدا ترا رسوا نکند. زیرا صلّه رحم به جا می آوری، خود را به رنج می داری و به کسان چیزهایی می دهی که دیگری نمی دهد، مهمان می نوازی و بر سختی ها یآوری.

خدیجه بدین ترتیب شوهر مهربان خود را آرامش می دهد و کم کم او را می خواباند. رسول (ص) به خواب می رود، ولی آشوب بزرگی در دل خدیجه راه می یابد. او شوهر خود را به جان دوست می داشت. او را نیک می شناخت و از صمیم دل به او ایمان داشت. هرگز سخنی ناروا و نادرست از او نشنیده بود و محال بود محمد (ص) چنین سخنی به یار او بگوید. شک نداشت که او برگزیده خداست، ولی می خواست این سخن را از زبان دیگری هم بشنود. این بود که روانه خانه پسر عموی دانشمند خود و رقیه بن نوفل شد.

این سخنان گرم و آن رفتار تاریخی خدیجه را دیگران هم گفته اند. موضع خدیجه در برابر شوهرش اشرف مواضع بود. در لحظه اضطراب، آرامش داد. به موقع نگرانی، راحت و آسایش آورد. چنین است که خداوند به مردی که مکارم را به نهایت داشت.

۱. سیره حلبیه ۱: ۲۷۷، بلاذری ۱: ۱۰۴ به بعد، عیون الاثر ۱: ۸۲ به بعد، سیره ابن هشام ۱: ۲۵۳.

اهلی دمخور و سزاوار عطاء کرد. و خدیجه با این سیرت نیک و دل پاک بود که سزاوار گشت تا خدای عالمیان بدو سلام رساند و به بهشت مژده فرماید.<sup>۲</sup>

جزئیات این اخبار گاهی چنان رنگ اسطوره و افسانه گرفته که جای بحث را باز می‌گذارد. در اینکه جزء به جزء گفتگوی رسول خدا و زوجه کریمه‌اش چه بوده، خدا داناست. اما از آنچه گفته‌اند به‌طور دقیق و کامل می‌توان این نتیجه قطعی را داشت که ثبات و پایداری خدیجه منبعت از ایمانش به‌خدا و رسول خدا بوده است.

نکته مهم دیگری می‌ماند و آن این که در همه این اخبار صحبت از نگرانی و اضطراب و دلهره، و گاهی هم ترس و شکّ پیامبر به‌میان آمده که متأسفانه سخن قطعی و روشنی از ماهیت آن باز نگفته‌اند. چه بسا که یاران پیامبر پیش از این به‌صراحت پرسش و جویائی نیفتاده باشند و یا اگر هم پرسشی شده و پاسخی دریافت‌اند، پیش از این به‌نسل‌های بعدی نرسیده است. اما شک و یا نگرانی پیامبر (ص) را که بعضی از اخبار و یا نویسندگان بازگفته‌اند چیست؟ در مورد شکّ می‌توان گفت اگر هم شک داشته، این شکّ در وجود خدا نبوده است. ایمان و وثوق و اطمینان او (ص) هرگز تزلزلی نیافت. او خدا را در دل و جان خود پذیرا بود. پای بند بدین اعتقاد بود که آفریدگار یکی است و جز او نیست. اما شکّ گاهی پیدا می‌شود، پس از علم‌البیقین باز هم شک پیدا می‌شود. اما این شک، اگر هم بوده، در وجود خدا نبوده. اخبار در این مورد گویا هستند. شک در وجود خود او بود. نکند که چیزیم شده باشد! نکند...

او بار مسئولیت نسل‌های انسان را بر دوش خود احساس می‌کرد. هدایت نسلها! تا وقتی انسان بر زمین است، هدایتش با اوست. این نه کاری کوچک و ناچیز بود، این نه خطر زندگی یکنفر و چند نفر بود. این سرنوشت همه انسانها و راه هدایت آنها بود. این نقطه عطف تاریخ بشری بود. این تحول عظیم یک انسان کامل به پیامبر آخرین بود. این هجرتی بود از خود به حق و از حق به خلق. سفری بود از خود به برون و فدا کردن نفس در راه هدایت خلق. و این امر نه چنان آسان بود که به کوتاه

۲. سفینه البحار: ۳۸۰ (نظیر آن) و بخاری: مناقب الانصار ۲۰، نکاح ۱۰۸، ادب ۲۳، توحید ۳۲، ۳۵، مسلم: فضائل الصحابه ۷۱-۷۴، ترمذی: مناقب ۶۱، ابن ماجه: نکاح ۵۶، احمد ۱: ۲۰۵، ۳۹۵ و ۲: ۲۳۱ و ۴: ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۸۱ و ۶: ۵۸، ۲۰۲، ۲۷۹، الروض ۲: ۲۲۴ بعد، التاج ۳: ۳۷۸. قسطلانی ۱۰: ۴۳۵.

مدتی هموار شود. «او در انتظار نبود که کتاب و وحی دریافت کند» (۲۸: ۸۶). حال ناگهان این پیام الهی رسیده و بر دل او نشسته و آنرا دریافت داشته است. این مسؤولیت عظیم، این بار هدایت نسلیها بر دوشش افتاده، طبیعی است که دچار نگرانی و اضطراب باشد.

پس اگر هم چیزی بوده نگرانی خاطر و اضطراب درون است، آن هم در برابر عظمت کاری که در پیش بوده. افسوس، احادیث رسیده ماهیت این شک و یا اضطراب را فاش نمی کنند. همینقدر می گویند که دردی از دل خود گشود و رمزی به خدیجه زوجه باوفای خود بازگفت: نکند که سحر و افسونی شده باشم. اما زن بافضیلت او را دلداری داد که هرگز! خدای ترا وانمی گذارد...

در این عبارات تاریخی، جای چون و چرا و جدلی نیست. نور خدا در دل خاندان محمدی تابیده و پیش از دعوت آشکار، دل و جان محمد (ص) را نیرو می بخشد. اما ترس موردی ندارد. احادیثی از این ترس سخن گفته اند و کسانی هم سعی کرده اند که از آن دفاع کنند و آنرا توجیه نمایند<sup>۲</sup>. اما واقع این است که تکلیف الهی بوده که بر شخص محمد (ص) بار شده و راهی جز انجام رسالت نبوده و ترس موردی نداشته است. این تعبیر اخبار درست نیست. نگرانی خاطر و عظمت بار رسالت قابل درک و احساس است، ولی ترس را موردی نیست.

این حادثه در سحر روز دوشنبه هفدهم رمضان، سیزده سال پیش از هجرت اتفاق افتاد.

### وَرَقَّةُ بِنِ نَوْقَلٍ

خدیجه پسر عموی دانشمندی داشت بنام وَرَقَّة که از جهتی خویش پیامبر (ص) هم شمرده می شد<sup>۱</sup>. یکسره نزد وی رفت و آنچه دیده و شنیده بود با وی در میان نهاد. ورقه سخنان خدیجه را سرتاسر با دقت هرچه تمام تر گوش کرد و چون او از

۳. ابن حجر ۱۲ مورد برای توجیه این ترس می شمارد که بیشتر در واقع توجیه حدیث است. (فتح الباری ۱: ۲۷ حلی) و اگر آنرا اضطراب و نگرانی بگیریم دیگر نیازی بدان توجیهاات نمی ماند.

۱. پدر سوم ورقه یعنی عبدالعزیز، برادر مغیره عبد مناف پدر چهارم رسول اکرم بود. جد مشترک قُصَی بن کلاب می شود. در خبری هم که عایشه نقل می کند: خدیجه رسول اکرم را برادرزاده و رَقَّة می نامد. و این یا از راه احترام است و یا اینکه اشاره به یک چنین نسبتی است. (الروض ۲: ۲۱۴).



سخن ایستاد لختی به اندیشه فرو رفت و گفت: «قُدُوس، قُدُوس! سوگند به کسی که جان ورقه بدست او است، ای خدیجه! اگر راست بگوئی ناموس اکبر که روزی بهسوی موسی می‌آمد، امروز بهسوی او آمده و او پیامبر این مردم است. پس به او بگو که پایدار باشد»<sup>۲</sup>.

وقت دیگری که باز جوار و گوشه‌گیری به پایان رسیده بود و یا در غیر آن، پیغمبر (ص) به طواف کعبه رفته بود. وَرَقَه را نیز در آنجا دید. ورقه از آنچه پیش آمده بود جوپا شد و چون آگاه گردید گفت: «سوگند به آنکه جانم به دست او است، تو پیامبر این مردمی. ناموس اکبر که روزی بهسوی موسی می‌آمد، اکنون بهسوی تو روی آورده، ترا تکذیب می‌کنند. به تو آزار می‌رسانند، ترا از شهر خود بیرون می‌کنند، با تو جنگ می‌کنند. اگر من آن روز زنده باشم خدای را یاری می‌کنم، چنانکه او داند»<sup>۳</sup>. و یا چنانکه عایشه می‌گوید؛ او گفته: این ناموسی است که خداوند بر موسی می‌فرستاد. ای کاش هنگامی که کسانت ترا از شهر بیرون می‌کنند من زنده باشم. پس رسول خدا (ص) پرسید: آیا مرا از شهر خود بیرون می‌کنند؟ ورقه پاسخ داد: «آری، هرگز مردی چون تو نیامد مگر این که قومش به دشمنی او کمر بستند. و اگر من روزگار ترا درک کنم ترا با تمام نیرو یاری کنم». اما چندی نکشید که ورقه وفات یافت و فترت وحی پیش آمد<sup>۴</sup>.

مجموعه اخبار نشان می‌دهد که ورقه وقتی این خبر را شنید با آشنائی که با محمد امین (ص) داشت و او را از کودکی می‌شناخت - چنانکه در کودکی وقتی محمد (ص) دایه‌اش را گم کرده بود او کودک را یافت و وقتی هم که خدیجه در ازدواجش با او مشورت کرد او به گرمی آنرا تأیید کرد - خبر آمدن جبرئیل و آوردن وحی را پذیرفته و امید آن داشته که خود توفیق قبول را دریابد. در پاره‌ای از روایات به جای ورقه، سخن از غلام عُبَّه بن رَبِیعَه به نام «عَدَّاس» اهل نینوا به میان آمده که پیرمردی گوش سنگین و راهب نصرانی بوده و چون

۲. تفسیر طبری ۳۰: ۱۶۲ بولاق، ابن هشام ۱: ۲۵۴، سیره حلبیه ۱: ۲۷۸.

۳. ابن هشام، حلبیه ایضاً، تاریخ طبری ۲: ۲۰۶ بعد چاپ اول مطبوعه حسینیّه.

۴. بخاری: بدء الوحی ۳، انبیاء ۲۱ در اینجا تعریف ناموس را دارد، مسلم: ایمان حدیث ۲۵۲-۲۵۸،

ابن هشام ۱: ۲۵۴ بعد، مروج مسمودی ۲: ۵۹، کامل ابن اثیر ۲: ۳۱، تاریخ الاسلام ذهبی

۱: ۷۵، شرح صحیح قسطلانی ۱: ۶۶، الاصابه ۳: ۶۳۳.

داستان خدیجه را شنیده آن سخنانی را که از ورقه بازگفته‌اند او بازگو کرده است.<sup>۵</sup> ولی خوب روشن است که در این باره در اخبار تخلیطی رفته. زیرا عدّاس غلام عبّته، در طائف و به هنگام سفر رسول به نزد ثقیف بود که خدمت وی رسید. عده‌ای از راویان هم خواسته‌اند که وانمود کنند این عدّاس، کس دیگری بوده، ولی این ادعا هم قابل قبول به نظر نمی‌رسد.

اما خود ورقه که بود؟ آنچه از ورقه می‌دانیم در حاله‌ای از افسانه پوشیده شده است، از جوانی او چیزی نگفته‌اند، معلوم نیست آیا به‌شام و یا یمن سفری کرده و با فرهنگ روم و ادیان آن وقت از آن طریق آگاهی یافته یا نه؟ او را جزء حنفاء می‌شمارند که در طلب دین حق بود، ولی گفته‌اند بعد عیسوی شد.<sup>۶</sup> اما از آنجا که بیشتر حنفاء را جزء مسیحیان می‌شمارند، درست‌تر این است که گفته شود یکی از حنفائی بود که پیش از اسلام پرستش بتان را ترک کرده، شراب نمی‌نوشید و ذبیحه‌های آنها را نمی‌خورد. گویا عبرانی می‌دانست و کتب دینی را خوانده بود. گفته‌اند انجیل و کتب را به‌عربی می‌نوشت<sup>۸</sup> اما می‌دانیم که آن هنگام کتب مقدسه یهود و نصارا هنوز به‌عربی ترجمه نشده بود، بنابراین یا انجیل و یا زبان عربی را به‌القبا‌ی عبری می‌نوشته است. در مورد دین ورقه نیز بحث زیادی شده، عده‌ای هم

۵. سیره حلبیه ۱: ۲۷۸، سبل الهدی ۲: ۳۱۶، الروضی ۲: ۲۴۴، ابن هشام ۲: ۶۰ در سفر رسول (ص) به طائف. شبیه آنها از بحیرای راهب هم گفته‌اند (الروضی ۲: ۲۴۴).

۶. ابن هشام ۱: ۲۵۴، دائرة المعارف اسلام، مختصر دائرة المعارف اسلام، الاعلام زرکلی، سفينة البحار، تاریخ طبری ۱: ۵۲-۱۱۴۷ لیدن، اسدالغابة ابن اثیر ۸۸، اصابه ابن حجر ۶: ۳۱۷ قاهره، اغانی ۳: ۱۴، عقد الفرید ۳: ۲۶۴ و ۷: ۹۸، سیره عمر بن عبدالعزیز ۱۸، الروضی ۲: ۲۴۸ و بعد، صحیح بخاری، بدء الوحي ۳، مسلم: ايمان حديث ۲۵۲، ۲۵۸، تاریخ الاسلام ذهبي ۱: ۶۸، خزانه بغدادی ۲: ۳۸-۴۱.

Sprenger, *Leben und Lehr*, ۱, 128-134. Lammens, *Les Juifs de la Mecque...* dans *Recherches de Science des Religions*, VIII, (1918), 18. Caetani, *Annali* i. p. 129, 155, 222, 238, 260. Montgomery Watt, *Mahomet à La Mecque*, (1958). p. 77.

۷. یعقوبی ۱: ۲۹۸ و ۲: ۲۲ لیدن، البداية ابن کثیر ۲: ۲۳۸، المعبر ۱۷۱، شعراء النصرانية شیخو ۱: ۱۱۸.

۸. التجريد «بدء الوحي» ۱: ۵، اغانی ۳: ۱۱۴، بلاذری ۱: ۱۰۶، عملة القارى ۱۹: ۲۰۴، تاریخ-الخميس ديار بكرى ۱: ۱۷ طبع اول ۱۳۰۲ مصر، التاج الجامع ۳: ۲۲۷، ترجمه وحی محمدی: ۱۰۱، تاریخ العرب فی الاسلام ۱۴۸، شعراء النصرانية ۱: ۱۱۹، اشتقاق ۱۶۴، بخاری: بدء الوحي ۳.

می‌گویند پس از ظهور اسلام مسلمان شد و نبی (ص) را مدح گفت! حتی گفته‌اند وقتی بلال را شکنجه می‌دادند و بلال بر روی ریگهای تافته با بدن برهنه فقط می‌گفت: «أحد أحد»، او بلال را دلداری داد و شکنجه‌گران را سرزنش کرد و شعری در این باره سرود<sup>۹</sup>. پس می‌باید، چند سالی بعد از اعلام رسالت زنده می‌بود. ابوالحسن برهان‌الدین ابراهیم بقاعی درباره‌ی ایمان ورقه و صحابی بودنش کتابی نوشته است<sup>۱۱</sup>. از رسول خدا نیز درباره‌ی او روایاتی نقل کرده‌اند. می‌گویند در روزگار پیامبر (ص) مردی با برادر ورقه درشت خوئی کرد و برای آزار او به ورقه ناسزا گفت. پیامبر که شنید ناسزا گفتن به ورقه را نهی فرمود<sup>۱۲</sup> و یا فرموده است که من او را در بهشت با لباسی از حریر و یا لباسی سپید دیدم<sup>۱۳</sup>. با تمام این حرفها، بیشتر روایات معتبرتر، از ایمان او چیزی نگفته‌اند و نامش را جزء مؤمنان به اسلام ثبت نکرده‌اند. بلکه گفته‌اند او پیش از رسالت و دعوت به اسلام، در همان دوره‌ی فترت وحی و دوسه سالی پس از آغاز وحی در گذشته است<sup>۱۴</sup>. اشعاری نیز بدو منسوب است که اگر همه آنها از او باشد، احاطه او را به ادیان یهود و نصارا و فرهنگ ایرانی به خوبی می‌رساند<sup>۱۵</sup>. شعری در رثای زیدین عمرو دوستش دارد که در آن به توحید و ایمان به خدا، آتش، ثواب و عقاب بعد از مرگ و سرزنش بتان اشاره‌ها دارد<sup>۱۶</sup>. کلمات

۹. مروج مسعودی ۲: ۵۹، شرح صحیح قسطلانی ۱: ۶۵، تاریخ اسلام ذهبی ۱: ۲۶۸.

۱۰. نسب قریش ۲۰۸، النهایه ابن اثیر ۱: ۴۵۲، اغانی ۳: ۱۱۳، بیهق، اصابه ۶: ۶۱۸.

۱۱. الاعلام زرکلی ۹: ۱۳۱، ط خزانه بغدادی ۲: ۳۸-۴۱.

۱۲. اصابه ۳: ۶۳۳.

۱۳. نسب قریش ۲۰۷، مجمع الزوائد ۹: ۴۱۶، اصابه ۶: ۳۱۸، بزار و حاکم هم شبیه آنرا نقل کرده‌اند و آن را به شرط شیخین صحیح شمرده‌اند. ذهبی و ابن کثیر هم اسنادش را جید گفته‌اند، ولی دیگران بیشتر، اسناد آنرا منقطع می‌دانند، حلبیه ۱: ۲۸۵، مسند احمد ۶: ۶۵، سبل الهدی ۲: ۳۲۷، سیره ابن کثیر ۱: ۳۹۷ و بعد.

۱۴. این نظر توسط عایشه اظهار شده و بعد تکرار گردیده بخاری: بدء الوحی ۳، اسد الغابه ۵: ۸۸، ابن سعد ۱/۱/۱۳۰، اصابه ۶: ۳۱۷. این عساکر می‌گوید کسی را نمی‌شناسم که بگوید او اسلام آورد اصابه ابن حجر ۳: ۶۳۳.

۱۵. شعراء النصرانیه شیخو ۶۱۷-۶۱۶، اغانی ۳: ۱۲۱، خزانه الادب ۲: ۳۹ و بعد، الروض ۲: ۲۴۲.

۱۶. المعبر ۱۷۱، ابن هشام ۱: ۲۴۷، اغانی ۳: ۱۱۳، بیهق، شعراء النصرانیه ۱: ۱۱۸، خزانه ۲: ۳۹، مروج ۱: ۷۳، تاریخ الاسلام ذهبی ۱: ۶۸. شعری بدو منسوب است که گفته: ای خدیجه! اگر داستان تو راست باشد، بدان که احمد رسول است و جبرئیل و میکائیل وحی خدا را که

قصاری از وصیتش گفته‌اند که حاکی از معانی فلسفی و مذهبی است<sup>۱۷</sup>. ولی مجموعاً هریک از این گفته‌ها در خور بحث و گفتگوی زیادی است.

درباره او گفته‌اند در اواخر عمر دچار کوری شده بود، پیرمردی نابینا بود که خدیجه به سراغش رفت. وقتی هم مرد فرزندی نداشت<sup>۱۸</sup>. اما روشن نکرده‌اند که ازدواج کرده بود یا نه؟ خواهری هم داشته به نام «قتیله» که گویا کتب دینی را می‌خوانده است<sup>۱۹</sup>. حتی گفته‌اند زنی که نور نبوت محمدی را در پیشانی عبدالله پدر پیامبر دید و آرزو کرد که مادر پیامبر باشد، او نیز رقیه «ام قتال» خواهر ورقه بوده است<sup>۲۰</sup>، ولی عدّه دیگری او را «کاظمه دختر مرّه» و یهودی و یا لیلی عدویه دانسته‌اند.

این بود تمام آنچه اخبار و روایات درباره این مرد بازگفته‌اند. می‌بینید با تمام تلاشی که شده تا جزئیات آن بررسی گردد، بسیاری از پرسشها، چون هاله‌ای گرد نام او را گرفته است. اسلام آوردنش بهیچوجه روشن نیست، تاریخ دقیق وفاتش نیز معین نشده، ولی چیزی که مسلم است این است که مردی بدین نام و نشان و با روشنگری و بینشی که داشت صادقانه آنچه می‌دانست با زوجة رسول خدا (ص) در میان نهاد. همدلی ورقه اهمیت فراوانی بدین واقعه می‌دهد. مردی دنیا دیده و دانا که از دین و شریعت زمان، خوب آگاه است، خواه بعد مسلمان شده باشد یا نه، گوش به سخنان خدیجه می‌دهد و او را دلگرم می‌کند، آن هم در آغاز نزول وحی. طبیعی است که یک چنین همدلی و هماهنگی دلگرم کننده باشد. احادیث از نظر سندیت در حدود همان احادیث قبلی است. کسی از پیامبر و یا خدیجه باز نگفته، اما تابعینی که نقل می‌کنند مثل عروه و زهری خیلی دور از زمان نیستند و می‌دانیم که حدیث تا سالها تنها در درون سینه‌ها حفظ می‌شد. اما کلمه ناموس ناموس که در این حدیث به کار رفته نباید موجب تردید گردد. تصادفاً این کلمه که در قرآن مجید نیامده، خود بر تأیید آن مهر صحت می‌زند. کلمه ناموس<sup>۲۱</sup> را علمای اسلامی

→ شرح صدر می‌دهد بدو خواهند آورد. (المعرب ۱۱۴. البحر ابوحیان ۱: ۳۱۸، ابن هشام ۱: ۲۰۳).

۱۷. سفینة البحار ۱: ۳۸۰.

۱۸. نسب قریش ۲۰۷.

۱۹. بلاذری ۱: ۸۱ و کنیه اش «ام ورقه» بود: سنن ابی داود: کتاب الصلاة، باب ۶۱.

۲۰. النهایة ابن اثیر ۵: ۷۸، ابن هشام ۱: ۱۶۴.

۲۱. بخاری: بدء الوحی ۳، انبیاء ۲۱، تفسیر سورة ۹۶، ۱، تعبیر ۱، مسلم: ایمان ۲۵۲، احد ۱:

به معنی صاحب سر و رازدار و کتب وحی و شریعت<sup>۲۲</sup> گرفته‌اند. مستشرقان هم آنرا شبیه کلمه ناموس *Nomos* یونانی می‌دانند<sup>۲۳</sup>، که آن هم به معنی شریعت و کتب مقدسه است و کاملاً هم مناسب با ذکر موسی و اشاره به اوست. این کلمه کاملاً حاکی از آشنائی او با فرهنگ کتب یهود است، درحالی که قرآن همه جا کتب یهود را به نام «تورات» ذکر می‌کند<sup>۲۴</sup>. بنابراین همدلی او با خدیجه و انتظار او در ظهور پیامبر آخر زمان مبتنی بر مطالعه کتب پیشین و از روی آگاهی بوده است.

### فترت وحی

گفته‌اند که چون پیامبر خدا از حراء بازگشت، و پس از نخستین وحی، تا چندی این وحی منقطع گشت. مدتی که آنرا از سه روز تا سه سال گفته‌اند، وحی قطع شده بود<sup>۱</sup>. این مدت را بیشتر ۱۵ روز و یا سه سال گرفته‌اند. اما چرا بلافاصله پس از اولین وحی دوران فترت و قطع وحی پیش آمد؟ بدان جهت بود که نگرانی‌اش (ص) از میان برود و شوقش افزون گردد و اُنسش بیشتر شود و آماده‌تر باشد تا وحی را دریافت کند.

این دوران ناگوارترین و سخت‌ترین روزهای زندگی پیامبر بوده است. رسول خدا در آتش شوق می‌سوخت. هر روز بر تفکرات معنوی و تزکیه نفس و پاکی روان خود می‌افزود. خود را پاک‌تر و منزّه‌تر از پیش می‌ساخت. همه وجود خود را به اندیشه‌ها و تفکرات روحانی خود سپرده بود. خور و خواب و آرامش را از دست داده بود، اما از نزول آیات آسمانی خبری نمی‌شد. گاه به قلّه کوهها می‌رفت و چنان محزون و دلتنگ بود که می‌خواست خود را از «تَبیر» و یا «جبل النور» به زیر افکند<sup>۲</sup>.

→ ۳۱۲ و ۴: ۱۹۸، ۶: ۲۲۳، ۲۳۳.

۲۲. تاریخ طبری ۲: ۲۰۷، بیروت، الروض ۲: ۴۰۴.

23. Caetani, *Annali*, i, p. 238, 260.

۲۴. محمد (ص) در مکه، مونتگمری وات ۵۱.

۱. مدت آنرا ۳، ۴، ۱۲، ۱۵، ۱۹، ۲۵، ۴۰ و یا چند روز و یا ۲/۵ سال و ۳ سال هم گفته‌اند. فتح الباری روایات متعددی دارد ۱۶: ۱۵، شرح المواهب ۱: ۲۳۶، ابن اسحاق سه سال را جَزْم و قطعی می‌داند. ابن سعد ۱/۱/۱۳۰، سیره حلبیه ۱: ۲۹۶، إمتاع الاسماع ۱: ۱۴.
۲. بخاری: تعبیر ۱، الروض ۲: ۴۱۱، ابن سعد ۱/۱/۱۳۱، مثنوی ۵: ۵۲۸ (۲۲۴ نیکلسن). دلائل النبوه ۱: ۶۹ حیدرآباد، سبل الهدی ۲: ۳۶۱، سیره ابن کثیر ۱: ۴۱۲.

این سخت‌ترین حالات بر شوق و طلب او بود. گفته‌اند که در این هنگام حتی خدیجه را گمان رفت که محمد (ص) وا گذاشته شده، ولی این سخن با آن روح بلند و فداکاری بی‌همانندی که در خدیجه سراغ داریم سازگار نیست.

در اخبار دیگری آمده است که رسول خدا نزد خدیجه بی‌تابی می‌کرد که نکند خدای مرا وا گذاشته باشد، و خدیجه او را دل‌داری می‌داد که هرگز! او ترا به حق برانگیخته و نعمتش را بر تو تمام خواهد ساخت.<sup>۳</sup> در این دوره گرچه آیات قرآنی بر او نازل نمی‌شد، اما فرشته اسرافیل قرین نبوتش بود.<sup>۴</sup>

سرانجام دوران فترت وحی سرآمد و پس از گذشت این دوره بود که فرشته وحی «جبرئیل» بار دیگر نازل شد و نزول قرآن آغاز گردید. درباره این حادثه، جابر انصاری، که از صحابه پر روایت است<sup>۵</sup>، می‌گوید: سخن از فترت وحی بود که رسول خدا می‌فرمود: ... در غار حراء مجاور بودم و پس از ختم جوار فرود آمدم. به‌وادی که رسیدم ندائی از آسمان شنیدم. پس سر برافراشتم. در آنجا همان فرشته‌ای بود که در غار حراء نزد من آمده بود. نشسته بر کرسی میان آسمان و زمین. ترسی از او به دلم راه یافت که بر زمین افتادم. پس به‌خانه بازگشتم و گفتم: «رَبُّوْنِي، رَبُّوْنِي» بپوشانید مرا، بپوشانید مرا. مرا پوشانند و خداوند فرو فرستاد:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَرَبِّكَ فَكْبِرْ. وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ. وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ.»

ای جامه به‌خویش پیچیده. به‌پای خیز و بترسان. و پروردگار خویش را بزرگ‌شمار. و جامه‌ات را پاک‌دار. و از آلودگی نفس دوری‌گزین. (۷۴: ۱-۵) و پس از آن وحی ادامه یافت.<sup>۶</sup>

### ۳. روح المعانی ۳۰: ۱۵۸.

۴. ابن سعد ۱/۱/۱۲۷، البدایة ابن کثیر ۳: ۴، اتقان ۱: ۱۶۱، یعقوبی ۲: ۱۸، سیره ابن کثیر ۱: ۳۸۸.  
۵. جابر بن عبدالله انصاری (م ۷۸ هـ). پدرش شاهد غزوه بدر و شهید غزوه احد بود. خود او در حدود شانزده‌سالگی پیش از هجرت اسلام آورد. در ۱۹ غزوه شرکت داشت. از زوات سته است. او آخر عمر در مسجد نبوی حلقه درس داشت. ۱۵۴۰ حدیث از او بازگفته‌اند. الاعلام زرکلی ۲: ۹۲، کبیر بخاری ۱/۲۰۷/۲۱، شذرات ابن عماد ۱: ۸۴، الکنی دولابی ۱: ۷۷، البدء مقدسی ۵: ۱۱۶، استیعاب ابن عبدالبر ۱: ۸۵، تاریخ ابن عساکر ۳: ۳۸۶. خود او بیعتش را با هفتاد تن در عقبه کبری شرح می‌دهد احمد ۳: ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۹۴، حاکم ۲: ۶۲۴، ۶۲۵، سنن کبری، بیهقی ۹: ۹، بدایة ابن کثیر ۳: ۱۶۰.

۶. بخاری: تفسیر سورة ۹۶ العلق، مسلم ۱: ۹۸، اسباب النزول واحدی ۷، اسباب النزول سیوطی ۱۳۶، سبل الهدی ۲: ۳۶۲.

در این حدیث چند نکته است که توضیح می‌شود: عبارتی در حدیث هست: «رَبُّكَ نَزَلَ بِالسَّمَوَاتِ سَبْعًا مِائَةً وَتِسْعًا فِي نَهَارٍ مُّبَارَكٍ وَأَنزَلَ فِيهَا الْقُرْآنَ الْمَدِينَةَ» که موجب شده بعضی گمان برند که این حدیث باید مربوط به سوره «الْمَزْمَلِ» باشد و بنابراین سوره «الْمَزْمَلِ» قبل از «الْمَدَّثَرِ» نازل شده است.<sup>۷</sup> در صورتیکه «رَبُّكَ نَزَلَ بِالسَّمَوَاتِ سَبْعًا مِائَةً وَتِسْعًا» هر دو به یک معنی است: «بیوشانید مرا». بنابه مدلول سوره که در سوره «يَا أَيُّهَا الْمَدَّثَرُ» امر به «قُمْ فَأَنْذِرْ» (پیاخیز و بترسان) امر به قیام و انذار است، و حال آن که در سوره «يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلِ» امر به قیام در شب و ترتیل و سرودن و روشن خواندن قرآن است، بنابراین، باید امر به قیام و انذار پیش از امر به ترتیل قرآن باشد. چنانکه در عمل هم ابلاغ و رسالت بلافاصله پس از نزول این سوره آغاز شد. گذشته از آن، قرآن باید آن مقدار نازل شده باشد که امر به ترتیل صحّت مصداق داشته باشد. چنانکه تا هنگام نزول سوره «الْمَزْمَلِ» ۱۳۵ آیه نازل شده بود. دیگر این که دوره فترت وحی را با دوره سه ساله دعوت مخفیانه و سری اسلام اشتباه نکنیم. چون هر دو دوره را سه سال ذکر کرده‌اند، این دو دوره را یکی نگیریم. بعد از نزول «يَا أَيُّهَا الْمَدَّثَرُ» دعوت پنهانی مردم به اسلام شروع شد و وحی ادامه یافت. این دعوت پنهانی تقریباً سه سال طول کشید.<sup>۸</sup> در مدت این سه سال همان تعداد کم مسلمانها، نماز را در دره‌ها و شکاف کوهها و پنهان از مردم دیگر می‌خواندند. تا اینکه مردی از مشرکان فهمید و با سعد بن ابی وقاص درگیری پیدا کرد و کشته شد.<sup>۹</sup> از آن به بعد مرکز اسلامی را به خانه ارقم در صفا بردند. این دوره تبلیغ پنهانی سه سال طول کشید تا این که

«أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۲۶: ۲۱۴)

خویشان نزدیکت را انذار ده» و پس از آن

«فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۱۵: ۹۴)

پس بانگ برآر بدانچه مأمور شوی و از مشرکان روی برگردان» نازل شد و پیامبر دیگر به ریشخندهای مستهزئین و نیش زبانهای هرزه درایان اعتنائی نکرد. روزی (حدود سال ۶۱۳ م.) برفراز تپه صفا رفت و مردم را آشکارا به اسلام خواند.

۷. سبل الهدی ۲: ۳۶۶.

۸. ابن هشام ۱: ۲۸۰، بحار ۱۸۷: ۱۷۷، کمال الدین صدوق باب ۳۴ حدیث ۲۷ و ۲۸، یعقوبی ۲: ۱۹.

۹. ابن هشام ۱: ۲۸۲.

۱۰. تپه بلندی جنوب کوه ابو قیس و روبروی جهت شرقی کعبه.

پس اگر دوره اختفاء را سه سال بگیریم و سال دعوت آشکار و اظهار اسلام را سال چهارم بعثت بدانیم، برای دوره فترت یک سال بیش نمی ماند. بخصوص حدیثی از امام جعفر صادق و همچنین از ابن عباس و شعبی دوره نزول وحی را بیست سال به حساب آورده اند<sup>۱۱</sup> که این خود دوره سه ساله فترت را تأیید می کند. پس، یا مجموعه فترت های وحی سه سال به حساب آمده، و یا دوره اختفاء سه سال نبوده، و یا سال اظهار اسلام در سال چهارم بعثت نبوده است. و شاید هم از آنجا که اعراب در ضمن سخن کسور اعداد را حذف می کنند، مازاد بیست سال را حذف کرده و نگفته باشند. همچنانکه دوران بعثت را معمولاً ۲۳ سال می گیرند، ولی دقیق تر ۲۲ سال و ۲ ماه و ۲۲ روز بوده است (یعنی توقف در مکه ۱۲ سال و ۵ ماه و ۱۳ روز و دوران هجرت به مدینه ۹ سال و ۹ ماه و ۹ روز بوده است). به هر صورت، جمع بین این نظرات بدین ترتیب می شود که مجموعه دوره فترت وحی و دعوت سرتی حضرتش را چهار سال بگیریم.

چنانکه اشاره شد، فترت وحی و قطع شدن نزول آیات قرآنی منحصر به همین یکبار نبوده و پس از این هم چند بار دیگر پیش آمد. از جمله این موارد هنگامی بود که کافران مکه (در حدود سال هفتم بعثت) دو نماینده (نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط) را نزد یهود مدینه فرستادند تا سؤالات مشکلی بیابند که رسول خدا از جواب عاجز ماند. آنها هم سه سؤال در مورد جوانانی که در سالهای گذشته قصه عجیبی یافتند، و درباره مردی که شرق و غرب عالم را در هم نوردید و راجع به «روح» در اختیار ایشان گذاشتند. نمایندگان قریش به مکه بازگشتند و سؤالها را مطرح کردند. پیامبر فرمود فردا جواب می دهم و «ان شاء الله» نگفت<sup>۱۲</sup>. ولی فردای آن روز جبرئیل نیامد و این تأخیر ۱۵ روز به طول انجامید (از ۳ تا ۴۰ روز هم گفته اند). این تأخیر در نزول بر پیامبر سخت گذشت و پس از آن بود که سوره کهف نازل شد و پس از معاتبه رسول (ص)، داستان ذوالقرنین و اصحاب کهف و حقیقت روح بیان گردید<sup>۱۳</sup>.

۱۱. اصول کافی ۲: ۶۲۹، اعتقادات ۱۰۱، بحار ۱۸: ۲۵۰، ۲۵۳، اتقان ۱: ۱۶۱، البدایه ابن کثیر ۳: ۴، یعقوبی ۲: ۱۸ ...  
 ۱۲. ابن هشام ۱: ۳۲۰ و بعد.  
 ۱۳. تفسیر طبری ۳۰: ۱۵۶ و بعد، قسطلانی ۷: ۴۲۵ و بعد، ترجمه تفسیر طبری ۱: ۲۵، کشف الاسرار ۵: ۶۷۶.



در میان مستشرقان کسانی مثل مارگلیوت منکر این حادثه‌اند. اما دکتر ولفنسون اسرائیلی آنرا تأیید می‌کند و می‌گوید چه‌بسا که در مکه از احبار یهود کسی نبوده و یا چیزی نمی‌دانسته‌اند که قریش کس به مدینه فرستاده‌اند و الا داستان اصحاب کهف در تلمود هست و یهود مدینه هم از آن پرسیده‌اند.<sup>۱۴</sup>

در مورد سبب نزول سوره «الضحی» نیز گفته‌اند که رسول خدا (ص) یک دو شبی بیمار بود که نتوانست به نماز شب بایستد. زنی (گفته‌اند امّ جمیل زن ابولهب دختر حرب بن ایهه خواهر ابوسفیان و عمه معاویه است) آمد و به پیامبر گفت: ای محمد! امیدوارم که شیطان ترا ترک کرده باشد. این یکی دو شب ندیدم که او به تو نزدیک شود. پس خداوند نازل فرمود:

«وَالضُّحَىٰ. وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ. مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ (۹۳: ۱-۳)

سوگند به روز روشن و سوگند به شب که آرام گیرد. هرگز خدای ترا ترک نکرده و بر تو خشم نگرفته است»<sup>۱۵</sup>.

البته وحی چنان نبود که هر وقت رسول خدا (ص) بخواهد بلافاصله وحی نازل شود. گاهی می‌شد که وحی در مورد مسأله‌ای بعد از مدتی نازل می‌شد. از این موارد: وقتی بود که عایشه زوجه رسول خدا دچار تهمتی شده یکماهی طول کشید تا این که برائت او به شهادت قرآن رسید<sup>۱۶</sup>. موارد دیگر هم هست که باز کم و بیش وحی دچار فترت و تأخیر می‌شود.<sup>۱۷</sup>

۱۴. تاریخ اليهود فی بلاد العرب ۹۸، بنقل از محمد (ص) محمد رشید رضا ۹۵.

۱۵. مجمع البیان ۱۰: ۵۰۴، بخاری تفسیر سوره الضحی، اسباب النزول سیوطی ۱۴۰، سیره ابن کثیر ۱: ۴۱۳ و بعد.

۱۶. مجمع البیان ۷: ۱۳۰، بخاری ۶: ۱۰۱.

۱۷. مثلاً ملاحظه کنید مجمع البیان ۱۰: ۵۰۴.

## ۴ - چگونگی وحی

### وحی در لغت

بنابه تعریف علماء، وحی کلام الهی است که بفرستادگانش نازل می‌گردد. در حقیقت این اصطلاحی و تعبیری است از ارتباط میان خدا و پیغمبر. این ارتباط یا توسط پیغام‌آوری است که خود دیده و سخنش شنیده می‌شود، مانند تبلیغ جبرئیل بر نبی اکرم، و یا تنها کلامش فهمیده می‌شود، چون وحی بر موسی، و یا از طریق الهام و تسخیر و رؤیاء و از این قبیل است.

اصل وحی را «اشاره تند و سریع» دانسته‌اند و به جهت همین سرعت است که گفته می‌شود: «أمرٌ وحی» یعنی امر سریع. و گفته شده: گاهی در سخن برسبیل رمز و کنایه به کار می‌رود و زمانی به صدائی بدون ترکیب و با اشاره به بعضی از اعضای بدن و یا به نوشتن می‌باشد<sup>۱</sup>. نمونه آن: شاعر عرب «وحی» را به معنی «اشاره» به کار برده:

نَظَرْتُ أَلَيْهَا نَظْرَةً فَتَحَيَّرْتُ	دَقَائِقُ فِكْرِي فِي بَدِيعِ صِفَاتِهَا
فَأَوْحَى إِلَيْهَا الطَّرْفُ إِنِّي أُحِبُّهَا	فَأَثَّرَ ذَاكَ الْوَحْيُ فِي وَجَنَاتِهَا
نگریستم بدو نگاهی، پس حیران ماند	دقایق فکر من در صفات بدیع او
دیده به او اشاره کرد که او را دوست دارم	پس اثر گذارد همان اشاره بر چهره او

و یا اشاره با انگشت را وحی گویند. در شعر عرب آمده: «فَأَوْحَتْ إِلَيْنَا وَالْأَنَامِلُ رُسُلُهَا»<sup>۲</sup> «اشاره‌ای کرد به ما و انگشتان رسولان او بودند». و یا «وَحْيُ الْعْيُونِ، کلامها» «سخنش اشاره چشمهاست»<sup>۳</sup>. در حدیث آمده «وإن كانت خيراً فتوحه»<sup>۴</sup> یعنی اگر

۱. مفردات راغب اصفهانی کلمه «وحی».

۲. لسان العرب کلمه وحی.

۳. یاقوت ۳: ۵۲۰ س ۲۰.

۴. النهاية ابن اثیر ۵: ۱۶۳.

نیک است به‌سوی آن بشتاب. وحی به‌معنی «نوشته و کتاب» هم آمده، در حدیث آمده که حارث اعور از صحابه امیرالمؤمنین علی (ع) گفت: «تَعَلَّمْتُ الْقُرْآنَ فِي سَنَةٍ وَالْوَحَى فِي ثَلَاثِ سَنِينَ» قرآن را به یکسال و وحی را به سه سال آموختم<sup>۵</sup> که قرآن یعنی قرائت قرآن و وحی یعنی کتابت و خط<sup>۶</sup>.

«وَحَى، بِالْفَتْحِ، إِشَارَةٌ وَكِتَابَةٌ وَنَامَةٌ وَبِإِغْمَامٍ وَسَخْنٍ پوشیده و هرچه به دیگری فرستی...»<sup>۷</sup>

«وحی و ایحاء، القاء المعنى الى النبيين باشد از جهت پوشیده»<sup>۸</sup>... و وحی به‌معنایی آمد. وحی ارسال فرشته باشد به پیغامبر برای اعلام مصالح، و در شرع چون این لفظ اطلاق کنند از او این مفهوم باشد...»<sup>۹</sup>

صرف نظر از متون اسلامی، این کلمه در اشعار جاهلی هم آمده، در شعری از اعشى به‌معنی اشاره آمده<sup>۱۰</sup>، در شعر دیگر معنی «کتاب» می‌دهد. چنانکه جریر می‌گوید: «كَأَنَّ أَخَا الْيَهُودِ يَخُطُّ وَحِيًّا» یعنی چنان بود که برادر یهودی کتابی می‌نوشت. همین معنی در شعر لبیدین ربیع به‌صورت کلمه «وَحِيٌّ» جمع وحی به‌معنی کتاب آمده است<sup>۱۱</sup>.

خلاصه اینکه: در لغت، وحی را مصدر وَحَى و یا اسم مصدر از اَوْحَى (که مصدرش إِيحَاءٌ می‌شود) گرفته‌اند. در این صورت وحی و ایحاء به یک معنی خواهد بود، مثل عطاء و إعطاء. معنی وحی و ایحاء در لغت «اعلام» می‌شود. یعنی مطلبی

۵. طبری ۳: ۲۵۲۴.

۶. لسان ۲۰: ۲۵۷ س ۲۰.

۷. منتهی‌الارب کلمه وحی.

۸. ابوالفتح رازی ۴: ۲۵۳.

۹. ایضاً ۲: ۳۵۶.

۱۰. اساس البلاغه زمخشری ۲: ۴۹۶.

۱۱. دیوان جریر ۴۹۸.

۱۲. بیت دوم معلقه لبید: «فَمَدَّافِعُ الرِّبَّانِ عُرَى رَسْمَهَا خَلَقًا كَمَا صَمِنَ الْوَحْيَ مِلَامُهَا»

معنی نقش سنگ را هم از شعر کعب بن زهیر (م ۲۶) می‌توان دریافت:

«أَنَا الْعُجْمُ وَالْأَقَاقُ مِنْهُ فَصَائِدٌ — بَيِّنَ بَقَاءِ الْوَحْيِ فِي الْحَجَرِ الْأَصَمِّ» (دیوانش ۲۹).

همو بود که در مدح نبی گفت: «بَانَتْ سَعَادُ قَلْبِي الْيَوْمَ مَثْبُورٌ — مَثَبِيمٌ إِثْرَهَا لَمْ يُشَفِّ مَكْبُورٌ»

و برده‌ای جایزه گرفت که منصور خلیفه عباسی آنرا از بازماندگانش به چهل هزار درهم خرید و از آن

پس خلفای عباسی روزهای عید آنرا می‌پوشیدند و سرانجام به چنگ مغول افتاد. (طبقات الشعراء

محمد بن سلام ۲۰ و ۲۱، خزانه‌الادب بغدادی ۴: ۱۱ و ۱۲).

پنهانی و سریع به کسی اعلام شود، یا به نوشته، یا به سخن، و یا به اشاره، در خواب یا بیداری.

این معانی مختلف وحی به قول محمد رشید رضا در دو چیز اشتراک دارند: یکی آگاهی پنهانی و دیگری فوریت<sup>۱۳</sup>. یعنی پیامبران حقیقت وحی را سریع و پنهان از دیگران دریافت می کنند.

عقیده به وحی نزد یهود و نصارا نیز معروف است و نزد ایشان هم درجاتی دارد. این کلمه در عبری-آرامی (اوچی **Aoħy**) به معنی شتاب کردن و در حبشی (وَحَى **Wahaya**) به معنی شناختن و دور زدن آمده است<sup>۱۴</sup>.

### سابقه وحی

سابقه وحی و نبوت همزمان تمدن بشری است. امتی در جهان نبوده که در آن پیامبری نباشد.

«وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (۲۴ : ۳۵).

وامتی نبود که در میان آنها بیم دهنده و راهنمائی نباشد». تا حجت خدا بر خلق تمام گردد و کسی را در برابر او حجتی نماند. اگر حضرت آدم استقامت و عزیمی که در خور بود نداشت (۲۰ : ۱۱۵) مسلماً از زمان نوح تا دوران پیغمبر اکرم اسلام، پیامبران زیادی بودند که وحی را دریافت داشته اند (۴ : ۱۶۳ و ۱۶۴) و این وحی چیزی نبود که مخالف وحی محمدی باشد. بلکه خطوط کلی آن یکی بود. انبیاء همگی چون دانه های زنجیر به هم پیوسته اند و همگی در جهت تکامل جامعه و سیر به سوی کمال تلاش داشته اند. از این جهت می توان گفت جامعه بشری خود موجود زنده ای است که جدا از افراد خود نیز دارای زندگی و حرکتی است که باید به سوی کمال باشد والا حرکت انحطاطی و قهقرائی محکوم به فناست. این حرکت تکاملی ایجاب می نماید که مرز میان حق و باطل روشن باشد و طبیعتاً حرکت به سوی کمال موجب پیروزی حق و شکست باطل خواهد بود. مسیر اجتماع بشری را خداوند به جریان آب تشبیه فرموده: همان طور که در جریان سیل، کف آب را می پوشاند ولی سرانجام این کف نابود می شود و حقیقت آب نمایان می گردد

۱۳. الوحی المحمدی ۶۶.

۱۴. مختصر دائرة المعارف اسلام، کلمه وحی.

(۱۳: ۱۷) جامعه بشری نیز مسیر پیوسته خود را، با همه نشیب و فرازها، در مجموع به طرف حق ادامه می‌دهد. البته انسان با آزادی اراده‌ای که دارد، در این سیر تکاملی مسؤول و متعهد است. در این مسیر می‌تواند حرکت تکاملی اجتماع را تحریک بیشتر و یا انحراف زیادتر بدهد. ولی از آنجا که برای او دیگر حجتی نماند و راه تکاملی و مسیر رستگاری کاملاً مشخص باشد، پیامبران هادی، بیم‌دهنده و مزده‌آور، راهنمایی این کاروان را در هر نسلی به عهده داشته‌اند. از اینجاست که قرآن این همه به ایمان بر انبیاء تأکید دارد و نبوت، اصلی اساسی از دین شناخته می‌شود. قبول ایمان و تلاش در تحریک بیشتر در مسیر نبوت، حرکت تکاملی را تسریع می‌کند و مخالفت با آن، موجب انحطاط و سقوط می‌گردد، این است که فرمود:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۴: ۱۵۲)»

آنها که به خدا و رسولانش ایمان آوردند و میان هیچیک از آنها جدائی نگذاشتند، آنها را خداوند بزودی پاداش دهد و خداوند غفور و رحیم است. می‌بینیم که میان هیچیک از پیامبران جدائی نیست. همگی ره‌سپر یک کاروانند، کاروان توحید. یا جای دیگر فرمود: «بگوئید ایمان آوردیم به خدا و بدانچه بر ما فرستاده، و آنچه بر ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندانش (اسباط) فرستاد، و بدانچه به موسی و عیسی عطا کرد و هرآنچه بر پیامبران دیگر داده شد و میان هیچکدام از آنها فرقی نمی‌گذاریم، و ما تسلیم او هستیم» (۲: ۱۳۶).

درست در همین مسیر است که امیرمؤمنان علی (ع) (در نخستین خطبه) فرمود: «خداوند از میان فرزندان آدم پیامبرانی برگزید و از آنها بر وحی و بر امانت در تبلیغ رسالت میثاق گرفت و چون بیشتر مردم پیمان الهی را شکستند و حقش را ندیده گرفتند و برای او شریک و مانند قرار دادند، و شیطان آنها را از شناخت خدا و پرستش او بازداشت، خدای تعالی پیامبران خود را در میان ایشان برانگیخت و آنها را پیاپی فرستاد تا پیمان خدا را که در فطرت ایشان نهاده بود بطلبند و به نعمت فراموش شده یادآوریشان کنند، و در راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند و گنج نهفته عقل را بازکشایند و آیه‌های قدرت خدائی را نشان دهند... اینان سفیرانی بودند که کمی یاران و فزونی دشمنان، آنانرا بازداشت» و نیز در خطبه ۹۳ نهج البلاغه

اضافه فرمود: «... خداوند پیامبران را از پدران نیک و مادران پاک فرستاد. وقتی یکی از دنیا می‌رفت دیگری پس از او برای نشر دین خدا به پا می‌خاست». این گروه پیامبران، پیاپی آمدند و رفتند و رسالت خود را به امت خود ابلاغ داشتند. نام بعضی در قرآن آمده و برخی یاد نشده‌اند.

واضح است پیامبرانی که در قرآن ذکر شده‌اند اختصاصی داشته‌اند. زیرا آنها مشهورترین پیامبران یهود بودند و اخبار ایشان میان اهل کتاب مجاور رسول خدا (ص) در حجاز و اطرافش، مشهور و زیانزد بوده است.<sup>۱</sup> مردم آن زمان نیز وحی را می‌شناخته‌اند و عده‌ای هم بدان گرویده بودند. از اینجاست که خداوند تأکید بر این دارد که آنچه بر دل محمد (ص) فرود آمده همان وحی الهی است و مشابه مدلول وحی میان همه پیامبران؛ و تعجب مردم از وحی، که فردی از انسانها مهبط وحی الهی باشد، جا ندارد (۱۰: ۲). جاهلیان نیز به گونه‌ای با الهام و غیب آشنائی داشتند. در نظر ایشان، کاهن نظرش را از الهام می‌گیرد. الهام او از «تابع» و یا «رئی» است که از غیب سخن می‌گوید.<sup>۲</sup> هم‌چنانکه هر شاعری نیز نظمش را از «شیطان الشاعر» دریافت می‌دارد. قریش به کلام آسمانی و سخن شنیدن از آسمان معتقد بود. چنانکه وقتی در مجالسشان به پیامبر می‌رسیدند، با اشاره به هم می‌گفتند که این مرد از آسمان سخن می‌گوید «یکلم من السماء»<sup>۳</sup>.

غیر از کاهن اصطلاح دیگری هم داشتند بنام عرّاف که مرز میان این دو درست مشخص نیست. گفته‌اند کاهن از گذشته و عرّاف از آینده می‌گفت. اما آنچه از سخنانشان گفته‌اند با اینها تطبیق نمی‌کند. اینها رجال دینی مردم جاهلی بودند و خود را نزدیکترین فرد به الهه می‌دانستند. فال بینی، پزشکی، ساحری، کار اینها بود. دواي هر دردی پیش آنها بود. آئین آنها از بسیاری

۱. الوحي المحمدي ۳۱، مباحث دکتر صبّیحی صالح ۲۲.

۲. تاج العروس ۹: ۳۲۶ و بعد، لسان ۱۷: ۲۴۴... مجمع البیان طبرسی ۵: ۳۴۹، ۳۶۷، بلوغ الأرب ۲: ۲۶۹. این تابع جتی حرکت داشت، حرف می‌زد و کاهن را از مغیبات آگاه می‌کرد. الروض ۱: ۱۳۷، تابع، جتی بود که در آسمانها استراق سمع می‌کرد و با ظهور اسلام و نزول وحی درهای آسمان بر شیاطین بسته شد. صحیح مسلم ۷: ۳۵ و بعد، عمدة القاری ۲۱: ۲۷۵، لسان ۱۷: ۲۴۴، ارشاد الساری ۸: ۴۰۰، بلوغ الأرب ۲: ۲۹۶ و بعد، ابن هشام ۱: ۲۰۷، مسند احمد ۶: ۸۷، صحیح بخاری: بدء الخلق ۶ و ۱۱ و تفسیر سورة ۳۴ باب ۱.

۳. بلاذری ۱: ۱۱۵.

جهات مثل مطالعه پرواز پرندگان (رَجْرُ) دیدن سنگریزه‌ها (طَرَقُ)، تطیّر و تفأل (عیافه)، جگر بینی و... شبیه همان آئین کاهنان رم در سده سوم پیش از میلاد مسیح بود که پیش از آنها از کلدانها رسیده بود. کاهنان از اشراف و رجال اجتماع بودند و گاهی کارشان به سلطنت هم می‌رسید. هر کس پیش آنها می‌رفت هدیه‌ای بدانها می‌داد به نام «حلوان الکاهن» او هم جملاتی با سِجَع و قافیه، مبهم و دوپهلوی، که بعد قابل تأویل باشد، (سِجَعُ الْكُهَّانِ) بیان می‌کرد.

چنین بود که پیامبر اکرم فرمود هر که نزد آنها برود و سخن آنها را تصدیق کند به وحی کافر است و نیز هدیه به کاهنان را منع فرمود. بعضی از اینها شهرت زیادی یافته‌اند. مثل سَطِیح، شِقْ، ابن صیاد، مُسَلِمَه، طُلِیحَه، رَبِاح بن عجله، ابلق اسدی و زَبْرَاء کاهنه. چنانکه گذشت، کاهنان بزرگ، نگهبانان بت پرستی بودند و برای خود نقشی از پیامبری قائل بودند. کاهن کسی بود که مردم به او مراجعه می‌کردند تا از گذشته یا آینده ایشان خبری بدهد و آرزوی دل یا افکار آنها را بخواند و بگوید، و یا به هنگام کاری مهم چون ناخوشی، زناشویی، مسافرت، جنگ، تجارت و از این قبیل کارها، به ایشان دستوری بدهد. گاهی هم ممکن بود کاهن شکل کار خود را عوض کند، به صورت تسخیر روح و یا ریاضت کفایت کند. گاه با توسل به اسباب و ابزار پیشگویی می‌کرد و زمانی بدون وسیله. به هر صورت، کلمات مبهم و چندپهلویی می‌گفت که شنونده مطابق ذوق خود بیاید و بعد گزاف‌تر از آنچه شنیده بازگو کند. بودند کسانی که در صدر اسلام بر پیغمبر اکرم گمان کفایت و شاعری می‌بردند و از پیامبری خواستند که همچون کاهنان بگوید که آنها در زیر دامن چه پنهان کرده‌اند؟ این بود که خداوند فرمود: «این قرآن گفتار رسول کریم است. سخن شاعر نیست که بدان کم ایمان داشته باشید. و گفتار کاهن نیست که توجه و تذکر شما بدان کم باشد. سخنی است که از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است» (۶۹: ۴۰-۴۳) و یا فرمود: «یادآوری کن که تو از نعمت پروردگارت نه کاهنی و نه مجنون» (۵۲: ۲۹) ۴.

۴. برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید: ترجمه مقدمه ابن خلدون ۱: ۱۹۰، ۳۰۳، ۵۱۸، ۶۶۳، بلوغ-الارب ۳: ۲۷۸، بعد، عجائب المخلوقات قزوینی ۱: ۳۷۱، طبری ۲: ۹۹ ترجمه مروج ۵۲۵-۵۴۵،

به هر صورت، به علت آشنائی با یهودان و مسیحیان و اعتقادات مذهبی خود، مردم جاهلی به گونه‌ای با وحی آشنائی داشته‌اند.

اعتقاد به وحی الهی در همه ادیان آسمانی سابقه‌ای قدیم دارد. حتی زرتشتیان نیز اعتقاد به سرورش ایزدی و پیام‌آور الهی داشته‌اند. در گائاه‌ها، قدیمی‌ترین اثر مذهبی ایشان، خبر از آغاز پیامبری زرتشت است. امشاسپند بهمن «وهومن خرد هستی و نماینده منش نیک» در پاسخ «أشا» سامان و هنجار هستی می‌گوید: «یگانه کسی که من اینجا شناخته‌ام و فرمانهای مرا به کار می‌بندد» زرتشت اسپنتمان است. او است که خواهان آن است که با سرودهای ستایش مزدا، آئین راستی را برافرازد. از این رو ما به او شیوائی سخن می‌بخشیم.<sup>۵</sup> روان جهان که ازستم و تباهی و ویرانی و زور، فریاد برآورده بود از این گزینش خشنود و خرسند می‌گردد.

گذشته از تأیید قرآن مجید، در کتب رسمی یهود و نصارا نیز وحی الهی مورد استناد انبیاء می‌باشد. در بسیاری از موارد در عهد عتیق (تورات) از نزول الهام و وحی الهی به «نزول روح خدا» تعبیر شده است.<sup>۶</sup> در این حال، روح خداوند بر جان نبی می‌نشیند و او از قوت روح خدا پرمی‌شود و وحی الهی را ابلاغ می‌کند.<sup>۷</sup> شریعت و کلام الهی را «یهوه صباوت» با روح خود بواسطه انبیاء می‌فرستد.<sup>۸</sup> در سیطره روح خداوند، همه تسلیم و مطیعند و چون روح خداوند بر کسی مستولی شد، از آن متأثر می‌گردد. مرد دیگری می‌شود و نبوت می‌گردد.<sup>۹</sup>

کلمه وحی بارها در تورات آمده است!<sup>۱۰</sup> گاهی مستقیم و بدون واسطه نبی دعوت به نبوت می‌شود<sup>۱۱</sup>، و بدون اینکه فرشته‌ای در میان باشد کلام الهی شنیده

→ الشعروالشعراء ۲۹۲، ۳۹۶ لیدن، مجالس ثعلبه ۲۹۲، حیوان اصمعی ۶: ۲۰۴، ثمارالقلوب تعالی ۸۱، اغانی ۸: ۵۵ مصر، امالی قالی ۱: ۲۶ و نوادرش ۲: ۱۵۸، روض الانف ۱: ۱۳۱، مستطرف باب ۶۰، کامل ابن اثیر ۲: ۱۱.

۵. هات ۲۹، بند ۸ و بعد.

۶. مثلاً: دوم تواریخ ایام ۱۵: ۱ و ۲۴: ۲۰، نحمیا ۹: ۳۰.

۷. حزقیال ۱۱: ۵ یوئیل ۲: ۲۸ میکاه ۳: ۸ زکریا ۷: ۱۲.

۸. زکریا ۱: ۶ و ۷: ۱۲.

۹. نمونه آن قاصدان شائول و خود او (اول سموئیل ۱۰: ۵-۱۱ و ۱۹: ۲۰-۲۴) و یا مشایخ اسرائیل در حضور موسی از نبوت بهره‌گرفتند (اعداد ۱۱: ۲۵-۲۹).

۱۰. از جمله: اعداد ۲۴: ۲ و دوم سموئیل ۲۳: ۱.

۱۱. اول سموئیل ۳: ۱-۲۱.



می‌شود. گاهی نیز وحی با واسطه است. به هر صورت، این روح خداوند است که بوسیله نبی متکلم شده و کلام او بر زبان نبی جاری می‌گردد.<sup>۱۲</sup> در این حال، نبی چیزی جز یک دهان بازگوینده کلام الهی نیست.<sup>۱۳</sup> کلام خداوند که نازل شد، خداوند بر کلام خود دیده‌بانی می‌کند تا به انجام برسد و بر زبان نبی جاری گردد.<sup>۱۴</sup> وقتی وحی نازل شد، چاره‌ای جز اطاعت ابرو و ابلاغ وحی نیست. «شیر غرش کرده است، کیست که نترسد. خداوند یهوه تکلم نموده است، کیست که نبوت ننماید.»<sup>۱۵</sup> در مسیحیت مسأله فرق می‌کند. واقع این است که وحی مسیحی مفهوم خاصی دارد که درکش برای ما مشکل است. وحی مسیحی میان عنصر بشری و الهی جمع می‌شود، یعنی مله‌مات الهی لباس لغت بشری می‌پوشد تا مفهومی به مردم ابلاغ شود. به عقیده ایشان: الهام الهی تورات، ماورای پرسش است.<sup>۱۶</sup> شریعت الهی گاهی از طرف فرشتگان ابلاغ می‌شود و زمانی از سوی خود یهوه.<sup>۱۷</sup> شریعت تنها به احکام جسمی مبعوث نشود بلکه به قوت حیات غیرفانی باشد.<sup>۱۸</sup> و از آنجا که شریعت هیچ چیز را کامل نمی‌گرداند،<sup>۱۹</sup> به علت ضعف و کمی فایده، ممکن است شریعت فسخ شود.<sup>۲۰</sup> تمامی کتب از الهام خداوند است...<sup>۲۱</sup>

وحی در زمانهای مختلف و بر افراد گوناگونی نازل شده و مردم زیادی با روشها، زبانها و منشهای مختلفی مکلف به تبلیغ وحی شده‌اند. نویسنده‌ای که به او وحی شده، در زیر هدایت روح القدس قرار گرفته است. البته او آثار پیش از خود را دیده و

۱۲. ۲ سموئیل ۳۳: ۲.

۱۳. خروج ۴: ۱۶ و ۷: ۱ تنیه ۱۸: ۱۸، اعداد ۱۱: ۲۴ و ۱۲: ۶.

۱۴. ارمیا ۱: ۴، ۱۱، ۱۲ و ۲ سموئیل ۲۳: ۲.

۱۵. عاموس ۳: ۸ و ۷-۳، ارمیا ۲۰: ۷-۸. گاهی انبیاء خود این حال را شرح می‌دهند. ارمیا می‌گوید «وحی چون آتش به جانم افتاده» جوهری است در درون او که چون آتش بر حالات نفسانی او حکومت می‌کند و جز پیروی چاره‌ای نیست. این پدیده جوهر حیات نبی را در اختیار دارد. یا ایوب به نرمی از آن سخن می‌گوید (ایوب ۳۲: ۱۸-۱۹). اما سخن ارمیا از جهت صحت تاریخی قابل قبول‌تر است.

۱۶. عبرانیان ۱: ۱ بعد.

۱۷. عبرانیان ۲: ۲ مطابق غلاطیان ۳: ۱۹ و اعمال ۷: ۳۵ و تنیه ۳۳: ۲.

۱۸. عبرانیان ۷: ۱۶.

۱۹. ایضاً ۷: ۱۹.

۲۰. ایضاً ۷: ۱۸.

۲۱. ۲ تیموتاؤس ۳: ۱۶.

در نوشتن، اسلوب خاص خود را به کار برده و روش عقلانی مخصوص به خود را دارد، اما مفاهیم و معانی از سرچشمه وحی است. یعنی وحی، املائی و کلمه به کلمه نیست. بلکه معانی در ذهن و نفس می‌نشیند و برای آن معانی، به باری خدا، قالب کلام مناسب برگزیده می‌شود... بدین ترتیب، شباهتی به الهام می‌یابد منتهی برای دیگران هم حجت شمرده می‌شود.

فرق میان این دو تلقی، درک مفهوم وحی نزد مسیحیان و مسلمانان، را یکی از نویسندگان بدین ترتیب بیان می‌دارد: «تجسم مفهوم وحی از نظر مسلمانان در یک کتاب (= قرآن) و در نظر مسیحیان در یک فرد (= مسیح) است»<sup>۲۲</sup>. همین مفهوم را دیگری این‌طور بسط می‌دهد: «اسلام در مورد وحی قرآن ادعائی می‌کند که در نظر اول شبیه عقیده‌ای است که در کتاب مقدس بیان شده است، و پیروان پیغمبر اسلام با احترامی بدو می‌نگرند که بیش از احترام یهودیان و مسیحیان به هر پیغمبری است. مع ذلک او بیش از یک پیغمبر نیست. وحی در پیغام او است نه در وجود او... به علاوه، وحی به‌طور عمده مشکل از احکام الهی است که لازمه‌اش تعبد به احکام شریعت است، تا وفاداری و عشق به یک شخص<sup>۲۳</sup>».

بدین ترتیب فرق این دو تلقی خوب روشن می‌شود: تجسم مفهوم وحی در اسلام، قرآن است و در مسیحیت شخص مسیح.

مطلب دیگری که می‌ماند شماره پیامبران است.

در آیه ۷۸ سوره مؤمن تصریح شده: رسولانی هستند که نامشان در قرآن آمده و آنهایی هم هستند که از ایشان نامی نیامده، اما عده ایشان در قرآن نیست. از جمع رسولان و انبیاء، فقط نام این ۲۶ نفر در قرآن ذکر شده: آدم، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسمعیل، اسحق، الیسع، ذوالکفل، الیاس، یونس، یعقوب، یوسف، شعیب، ایوب، موسی، هارون، داود، سلیمان، زکریا، یحیی، اسماعیل، صادق‌الوعد، عیسی و محمد (ص). اینان پیغمبرانی هستند که به اسم ذکر شده‌اند، کسانی هم به اشاره یاد شده‌اند که در تفاسیر در مورد ایشان بحثهای مفصلی است از جمله: اسباط (فرزندان یعقوب) (۴: ۱۶۳) و یا پیامبری که طالوت به اشاره او

۲۲. به نقل از عقل و وحی در اسلام، از آبروی ترجمه جوادی ص ۷

H. M. Gwatkin, *The knowledge of God and its Historical Development*, i. p. 39.

W. Temple, in *Revelation*, p. 117.

۲۳. ایضاً

پادشاه بنی اسرائیل شد (۲: ۲۴۷) و به دلایلی، نویسنده احتمال بسیار می‌دهد که منظور همان اسمعیل صادق الوعد باشد. والله اعلم. هم‌چنین پیامبران دیگری که بدانها هم اشاره‌ای شده است (۲: ۲۵۸ و ۳۶: ۱۴).

در اخبار نیز روایت متواتری که ایجاد یقین بکند از تعداد آنها نرسیده است. ولی مشهورترین آنها روایتی است که شماره پیامبران را یکصد و بیست و چهار هزار نفر<sup>۲۴</sup> می‌گوید که ۳۱۳ تن (و یا ۳۱۵ نفر)، یعنی گروه انبوهی از آنها مرسل<sup>۲۵</sup> بوده‌اند. در میان این گروه انبوه نیز دسته‌ای هستند که بر پیمان نبوت خود ثبات و استقامت ورزیده‌اند (۷: ۳۳) و یا اینکه احکام و شرایع مستقلاً بدانها وحی شده و آنها پیامبران اولوالعزم (۳۵: ۴۶) هستند. یعنی این پنج تن: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص) که در (۷: ۳۳ و ۱۳: ۴۲) مذکورند، ولی بعضی بدان پایه از استقامت نمی‌رسند. هریک از این پنج تن دارای شریعت و کتابند (۱۳: ۴۲) و (۴۴-۴۸: ۵). داود هم صاحب زبور است (۴: ۱۶۳) ولی احکام و شرایع انحصار به پیامبران اولوالعزم دارد و در واقع اینان پیامبران تشریحی هستند و سایر انبیاء پیغمبران تبلیغی خواهند بود که کارشان تعلیم و تبلیغ و ارشاد مردم به تعلیمات صاحبان شرایع است. تعداد پیامبران اولوالعزم را بیشتر و کمتر از پنج تن هم ذکر کرده‌اند ولی مشهورتر همین تعداد پنج تن است و برای این نام‌گذاری «اولوالعزم» دلایل دیگری هم جسته‌اند که با توجه به آیات قرآن (بخصوص ۷: ۳۳) نظر مذکور محکم‌تر و معتبرتر می‌نماید.

### وحی در قرآن

وحی و ابحاء در قرآن مجید به وجوه مختلف آمده که در بعضی موارد خیلی دور از معنی لغوی آن نیست.

به همان معنی لغوی «اشاره پنهانی» در قرآن نیز اشاره شده است. چنانکه وقتی زکریا بشارت تولد یحیی را گرفت، از محراب که خارج شد به مردم خود اشاره کرد که همه صبح و شام خدای را تسبیح کنند. در اینجا (۱۹: ۱۱) اَوْحَى معنی اشاره کرد می‌دهد.

۲۴. شماره انبیاء در اخبار بسیار متفاوت ذکر شده است. رقمی که بین هشت هزار تا سیصد و بیست هزار تن متغیر است. اما رقم مشهورتر همین عدد است.

دلالت صریح تری هم هست:

«وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ  
بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ، إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ (٤٢: ٥١)

خداوند با هیچ بشری سخن نگوید مگر به وحی، یا از پس پرده (غیب عالم ملکوت و حجاب ملکوت جهان)، یا فرستاده‌ای بفرستد (فرشته وحی) تا به امر خدا آنچه خدا خواهد وحی کند. همانا که او خدای دانای بلند مرتبه‌ای است.»

این نشان می‌دهد که رابطه خدا و بشر از سه راه است:

۱) از راه وحی، یعنی ارتباطی مستقیم که خداوند بدون واسطه با پیامبر خود سخنی به‌رمز می‌گوید.

۲) از پس پرده، یعنی ارتباطی غیرمستقیم و به واسطه است. اما واسطه خود رسالتی ندارد. مثل سخن گفتن درخت با موسی که درخت خود پیامی ندارد و این خداست که از پس پرده سخن می‌گوید.

۳) رسولی واسطه است. یعنی ارتباط مستقیم است. اما فرشته وحی رسالتی از سوی خدا دارد و او وحی را ابلاغ می‌کند.

گاهی هم وحی، «غریزه فطری و شعور باطنی فطری» است. خداوند به زنبور عسل وحی کرد که در کوهها و درختان و سقفهای رفیع منزل‌گزیند (١٦: ٦٨). این پیامی است و هدایتی است در درون زنبور عسل که به شکل غریزه او را جبراً در مسیر تکامل قرار می‌دهد. این ودیعتی است در او که رهبر او است به سوی کمال. «چون که «أَوْحَى الرَّبُّ إِلَى النَّحْلِ» آمده است

خانه و حیش پیر از حلوا شده است.»

این پیام در درون زنبور نهاده شده است. این غریزه فطری و طبیعت زنبور است که او را وامی‌دارد شهر شگفت‌انگیز عسل را با کاخها، تالارها، انبارها، میدانها، خیابانها، سربازخانه‌ها و لابراتوارها برپا کند! این غریزه فطری همان وحی است و همین کلمه است که در مورد امر و کار آسمانها (یا جهان خلقت) به کار رفته است. «وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا (٤١: ١٢) و امر و نظم هر آسمانی را وحی فرمود»، یعنی تقدیر کرد. این را تسخیر هم گویند. زمین یا ماده خاکی هم که بی‌جان است

١. زنبور عسل مورس مترلینگ.

موضوع وحی الهی قرار می‌گیرد و از راه وحی به‌زبانِ حال و مقال درمی‌آید. در آن آیات اولیه است که گفته می‌شود (۹۹: ۱-۵):

وقتی زمین به‌سخت‌ترین زلزله به‌لرزه درآید.

در آن روز، زمین بارسنگین خود را بیرون افکند.

و انسان گوید که چه پیش آمده است؟

آنجاست که زمین خبرهایش را بازگوید.

که خداوند بدو چنین وحی کند.

این را هم تسخیرگویند. رابطه‌ی خدا و فرشتگان نیز وحی خوانده می‌شود: «اذ یوحی ربک إلی الملائکة ائی معکم (۸: ۱۲) آن‌گاه که پروردگارتوبه فرشتگان وحی کرد که من با شمایم». وسوسه‌ی شیطان هم به‌طور خاصی وحی خوانده شده، هر پیغمبر در برابر خود شیطانی از انس و جن دارد که به‌همدیگر سخنان آراسته ظاهر-فریب، وحی (وسوسه) می‌کنند (۶: ۱۱۲ و ۱۲۱). اصطلاح برای القات شیطان وسوسه به‌شتر است که مخفیانه انجام می‌گیرد، ولی اینجا کلمه وحی به‌کار رفته و سوره «الناس» آنرا تفسیر می‌کند.

از اینها که بگذریم، انسانی برگزیده نیز مورد وحی قرار می‌گیرد. چنانکه به‌مادرِ موسی وحی می‌شود که کودک نوزاد را به‌دریا اندازد (۲۸: ۷). این وحی را الهام، القاء در قلب یا به‌دل افتادن، إعلام، رؤیا و یا سخنی که شنیده شده گرفته‌اند.<sup>۲</sup> هرچه بود مادر موسی این را یافت که باید کودک را به‌دریا افکند. حواریون مسیح نیز به‌وساطت مسیح، وحی «إعلام» شدند تا به‌خدا و رسولش ایمان بیاورند (۵: ۱۱۱).

اما بیشتر موارد «وحی و ایحاء» در مورد پیامبران پیش از محمد (ص) به‌کار رفته است. این وحی رسالت و ارتباطی غیبی میان خدا و پیغمبر است. وحی گاهی مستقیم و بدون واسطه است و گاهی با واسطه است. الهام، رؤیا، شنیدن کلام و یا حتی بدون حرف و سخنی، شکل‌های مختلف این وحی است. به‌نوح وحی می‌شود که در حضور (زیرچشمان) خداوند و به‌وحی الهی کشتی را بسازد (۱۱: ۳۶، ۳۷ و ۲۳: ۲۷) به‌موسی وحی شده که با مردمش شب هنگام بیرون روند (۲۰: ۷۷ و ۲۶: ۵۲) و

۲. تفاسیر ذیل همین آیه، لسان کلمه وحی کتب کلامی مانند اوائل المقالات مفید ۳۹ یا تصحیح الاعتقاد ۵۶.

به دریا ضربه‌ای بزند (۲۶: ۶۳) بر سنگی ضربه بزند (۷: ۱۶۰). به یوسف وحی رسید که روزی، برادران را به کار بدی که کرده‌اند آگاه خواهد کرد (۱۲: ۱۵). این انبیاء هستند که مورد این وحی قرار می‌گیرند. فرمود: «... و فرستادیم پیش از تو مگر مردانی که بدانها وحی فرستادیم» (۲۱: ۷) و (۱۴: ۱۳ و ۱۷: ۳۹ و ۵۳: ۱۰ و ۱۶۳: ۴ و ۷: ۱۱۷ و ۱۰: ۲، ۸۷ و ۱۲: ۳، ۱۵، ۱۰۹ و...) یکی از مشکلاتی که معمولاً در این بحث برای بعضی پیش می‌آید، این است که تنها به کلمه وحی و مشتقات آن در قرآن مراجعه می‌کنند. در صورتیکه پدیده وحی در قرآن مجید تنها با کلمات وحی و أَوْحَى بیان نشده، بلکه بیشتر با أَنْزَلَ و نَزَلَ توضیح شده است. تقریباً در برابر ۸۶ مورد وحی، ۲۶۰ مورد نزول قرار دارد که آنها هم همین معنی را می‌رساند. بنابراین تجزیه و تحلیل وحی در قرآن نمی‌تواند تنها بر کلمات وحی و مشتقات آن مبتنی باشد. اضافه بر کلمه «وحی»، با کلمات و تعابیر دیگری نیز از این پدیده یاد شده است، مثلاً:

رُوحٌ: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا (۴۲: ۵۲)

و هم‌چنین پیغام دادیم به تو روحی از فرمان و سخنان»

تکلمیم: «وَكَوَلَّمُ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (۴: ۱۶۴)

سخن گفت خدا با موسی سخن گفتی» که منظور همین وحی است. یعنی سخن گفتنی آسمانی، غیرمادی که با شعور دیگری جز تفکر عقلی درک می‌شود. در وصف این سخن گفتن الهی بود که علی (ع) فرمود: «لا بصوت يقرع ولا بآداة يسمع، نه به صدائی که گوش را بکوبد و نه به وسیله‌ای که شنیده شود.»

إلقاء: «إِنَّا سُلِّقْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (۷۳: ۵)

ما می‌افکنیم بر تو سخنی گرانمایه» موارد زیادی هست که از وحی به إلقاء تعبیر شده است.

انزال و تنزیل: «بِمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ (۲: ۴) بدانچه بر تو نازل شد و «تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲: ۴۱) تنزیلی است از خداوند بخشنده مهربان» که چنانکه گذشت بیشتر موارد وحی با این کلمات بیان شده است و باز هم از آن خواهیم گفت.

حق: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ (۵: ۴۸)

این کتاب را به حق بر تو فرستادیم». (رک: ۳۹: ۲، ۴۱ و ۳۲: ۳ و

**مُصَدِّقُ: «مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ (۶: ۹۲)**

گواه صدق آنچه (کتاب آسمانی) که در برابر اوست.»

از این موارد بسیار فراوان است که به اختصار اشاره ای می شود: «این آیات کتاب حکیم است هدایت و رحمت برای نیکوکاران (۳۱: ۲ بعد). این آیات، قرآن و کتاب مبین است، هدایت و بشارت برای مؤمنان (۲۷: ۱ و ۲). کتابی بر مردمان فرستادیم که در آن هر چیز را بر اساس علم و دانش تفصیل دادیم، هدایت و رحمت برای آنها که ایمان می آورند (۷: ۵۲). گاهی این وحی های آسمانی علم نامیده شده (۳: ۶۱ و ۲: ۱۲۰، ۱۴۵)، گاهی حکمت (۱۷: ۳۹) هدایت (۱۴: ۱۲ و ۷: ۵۲ و غیره) شفاء (۴۱: ۴۴) و یا نور (۴: ۱۷۴ و ۴۲: ۵۲). و موارد دیگر که بهترین راهنما «نامهای قرآن» می باشد که در آغاز کتاب گذشت. میان تمام این مصادیق مختلف وحی، وجه مشترکی هست که در همه کائنات دیده می شود، و آن نظم و هدایتی است که در هر پدیده ای نهاده شده، خواه در زنبور عسل باشد، در امر آسمان و زمین باشد، و خواه در ملائکه و یا انسان. آن نیروئی که این پدیده ها را به سوئی می برد و جهتی بدانها می دهد، آن، هدایت الهی است و همان است که وحی خواننده می شود، خواه به صورت قانون طبیعت، غریزه و فطرت نهاده شده در موجود خواه به وسیله ارشاد انبیاء. از این نظر وحی به دو قسمت کلی تقسیم می شود: ۱) وحی تکوینی و آن قوانین و احکامی است که در نهاد جهان هستی به ودیعت نهاده شده. و رابطه خدا را با طبیعت بیان می کند. همین رابطه است که قوانین طبیعت، غریزه و فطرت را بیان داشته است و نظام طبیعت را مستقر کرده است. ۲) وحی تشریحی که حکم و قانون لازم وضع و بیان می گردد. در این رابطه پیامبر با گوهر هستی در ارتباط است. این هدایتی است که توسط او داده می شود. تنظیم برنامه ای است برای انسانها به سوی کمال. ممکن است در قرآن وحی از نظر ظاهر در موارد مختلفی به کار رفته باشد، ولی در واقع از نظر ماهوی و محتوا همه دارای یک معنای کلی و مشترک هستند. در جماد، نبات، حیوان، انسان این معنی صدق می کند. این خصیصه ای است که هر موجودی را در نظم کلی آفرینش با سایر عناصر و پدیده ها اتصال و ارتباط می دهد و آنرا در جهت معینی (کمال) هدایت می کند. (از جمود به نمو و از نمو به تکاپوی بیشتر جسمی و از این حرکت جسمی

به حرکت متعالی معنوی می‌رساند). پس، خصیصه‌ای است که موضع هر پدیده‌ای را در جهان هستی و سیرش را به سوی هدف مشخص تعیین می‌کند. یعنی برای استقرار هر پدیده‌ای در موضع خود و توجیه حرکت آن در جهت حرکت هستی (کمال) هر کدام باید در مدار و طیف وحی قرارگیرد. منتهی، در موجود غیر ذی‌شعور، این هدایت در درون پدیده قرار گرفته و در انسان باشعور از خارج بدو ابلاغ می‌شود.

### شهادت قرآن بر وحی محمدی (ص)

قرآن خود بر درستی وحی محمدی (ص) بزرگترین گواه و شاهد است. البته از شهادت قرآن کنه و ماهیت وحی فهمیده نمی‌شود، اما شهادت برتری است بر صدق رسول و درستی وحی.

صداقت رسول خدا را در محکم‌ترین موضعی خدای تعالی خود شهادت می‌دهد: «ما همچنان که به پیامبران پیش از تو وحی می‌کردیم، پیامبرانی که قصه‌شان را گفته‌ایم و یا نگفته‌ایم، رسولانی که مبشّر و منذر (نویدآور و بیم‌رسان) بوده‌اند، تا پس از این پیامبران، مردم را دیگر دستاویزی نماند. به همان‌سان بر تو نیز وحی کردیم.»

«لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ، أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ، وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ، وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً (۴: ۱۶۶)»

لیکن خدا بدانچه برای تو فرستاد گواهی دهد، که به علم (ازلی) خود فرستاد، و فرشتگان نیز گواهی دهند، ولی گواهی خدا بس است.»

کدام گواهی و شهادتی از این والاتر؟ «بگو ای پیامبر چه گواهی بزرگتر (از گواهی خدا) است. بگو خدا میان من و شما گواه است و او این آیات قرآن را به من وحی می‌کند تا بدان (آیات) شما و هر که را که خبر قرآن بدو برسد، انذار دهم.» (۶: ۱۹).

... «قسم به ستاره چون فرود آید که صاحب شما در گمراهی نبوده و هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید، سخن او جز وحی الهی نیست...» (۵۳: ۱ بعد)... این چنین، روحی از فرمان خود بر تو وحی کردیم» (۴۲: ۵۲).

گاهی هم هست که کلمه «وحی» در آیه نیامده، اما خود آیه دلالت بر نزول بر



قلب پیامبر اکرم را دارد: «بگو بدانها که با جبرئیل دشمنی می‌ورزند که او به فرمان خداوند (قرآن را) بردل تو فرود می‌آورد.» (۲: ۹۷ ایضاً ۱۶: ۱۰۲ و ۲۶: ۱۹۳-۱۹۴ و نیز ۱۶: ۲ و ۲۵: ۱).

در واقع موضع اساسی وحی در قرآن شخص رسول خداست: «ترا میان امتی به رسالت فرستادیم که پیش از آن پیغمبران و امتهای دیگری بجای ایشان بوده‌اند و در گذشته‌اند، تا آنچه ما بر تو وحی کنیم بر امت تلاوت کنی» (۱۳: ۳۰)

مردم معاصر محمد (ص) از اینکه فردی از آنها مورد وحی قرار گرفته شگفت زده بودند که قرآن شگفتی آنها را رد می‌کند (۱۰: ۲). راستی هم چه جای شگفتی دارد انسانی که همچون دیگران در کوچه و بازار راه می‌رود مهبط وحی الهی گردد؟ و یا اینکه فرمان می‌رسد: «... بگو ای پیامبر که من نمی‌گویم که گنجهای خدا نزد من است و نه آنکه از غیب (الهی) آگاهم و نمی‌گویم که من فرشته‌ام. من پیروی نمی‌کنم جز از آنچه به من وحی می‌شود» (۶: ۵۰ و نیز ۳: ۳ و ۴۳: ۴۳) خصیصه الهی وحی محمدی در این آیه تأیید می‌شود که «سخن او جز وحی الهی نیست» (۴: ۵۳).

کلمات الهی که بدو وحی شده، او هیچیک از آنها را نمی‌تواند تغییر دهد: «و آنچه از کتاب خدا بر تو وحی شده (بر خلق) تلاوت کن که هیچکس نتواند کلمات خدا را تغییر دهد» (۱۸: ۲۷). صداقتش با چه تأکیدی بیان می‌شود: «و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد و یا وحی به او نرسیده گوید به من وحی می‌رسد و نیز گوید من هم محققاً مانند آن کتاب که خدا فرستاده خواهم آورد» (۶: ۹۳).

گاهی قرآن موضع دفاع از رسول را در برابر تهمت‌های کافران اتخاذ می‌کند و صداقت و شعور و امانت نبی (ص) را تأکید می‌کند (۸۱: ۱۵-۲۷ و ۵۳: ۱-۱۲). ارتباط او را با شیطان رد می‌نماید (۲۶: ۲۱۰-۲۱۱ و ۲۲۱-۲۲۳ و ۸۱: ۲۵) و به سختی بر کافران می‌تازد. تکیه سختی بر صدق شعور نبی می‌کند (۶: ۱۹، ۵۰، ۷: ۲۰۳ و ۱۰: ۱۵ و ۴۲: ۲۴ و ۴۶: ۸ و ۲۰: ۱۱۴ و ۷۵: ۱۶-۱۹) و بدو دلداری می‌دهد: «ما رسولان و فرشتگان خدا جز به امر خدای تو هرگز از عالم بالا نازل نخواهیم شد. همه جهانهای پیش رو و پشت سر و میان آنها (هر چه هست) از آن اوست و هرگز چیزی را فراموش نکند» (۱۹: ۶۴) و این

نشان آن است که تا چه حد پروردگار به پیامبر عنایت دارد که پیام می‌دهد هرگز او را فراموش نکند. داستان دلداریها و تسلی‌ها در قرآن مفصل است و ذکرش بدرازا می‌کشد!

شهادت عالی و والای دیگری در قرآن وجود دارد که با ظرافت و لطافت دقیقی بیان شده است. بیش از سیصد آیه در قرآن هست که با «قُلْ» «بگو» شروع می‌شود.

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ (۱۸ : ۱۱۰)

بگو من بشری چون شما هستم که به من وحی می‌شود».

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ

مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ (۷ : ۱۸۸)

بگو که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه خدا بخواهد، و اگر از

غیب آگاه بودم برخیر خود می‌افزودم و هیچگاه زیان و رنج نمی‌دیدم».

«قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ : عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ، وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ (۶ : ۵۰)

بگو من نمی‌گویم که گنجهای خدا نزد من است و نه آنکه از غیب آگاهم».

این «قُلْ»، این بگو بگوها، هزار نکته لطیف دربر دارد. این خطاب به رسول

است که «بگو!» بگو که چنین است و چنان نیست. بگو که این وحی الهی است.

بگو که از پیش خود نمی‌گویم. این گفته پیغمبر نیست. این فرمان الهی است.

پیامبر از خود نمی‌گوید. مأمور به گفتن است. در این گفتن، در این ابلاغ، برای

پیامبر موضعی نیست. موضع فقط ابلاغ وحی الهی است و بس. با این «قُلْ»

خواننده خوب درک می‌کند که محمد (ص) دخل و تصرفی در کار ندارد.

گفته گفته خداست و خود همین «قُلْ» «بگو» چه شکوه و صلابتی دارد! البته تنها

«قل» نیست که این معنی را می‌رساند. کلمات دیگری هم چون «اتْلُ» «تلاوت

کن» «إِقرء» «بخوان» و امثال آن نیز همین معنی لطیف را دربر دارند.

نکته دیگری را هم این «قُلْ» می‌رساند و آن اینکه وحی بیشتر سمعی بوده،

۱. از جمله ببینید. ۳ : ۱۷۶ و ۵ : ۴۱، ۶۸ و ۶ : ۱۰، ۳۳-۳۵ و ۱۰ : ۶۵ و ۱۱ : ۱۲، ۱۲۰ و ۱۲ :

۱۱ و ۱۳ : ۱۹، ۳۲ و ۱۵ : ۸۸، ۹۷-۹۹ و ۱۶ : ۱۲۷-۱۲۸ و ۱۸ : ۶ و ۲۰ : ۱۳۰ و ۲۱ :

(۴۱) ۱۰۹ و ۲۲ : ۴۲-۴۴ و ۲۵ : ۳۱ و ۲۶ و ۳ : ۲۷ و ۷۰ : ۲۸ و ۸۵ : ۳ و ۳۱ و ۲۳ : ۳۴ :

۴۳-۵۰ و ۳۵ : ۸، ۴ : ۲۵ و ۷-۱۱ : ۷۶ و ۳۷ و ۱۷۱-۱۷۵، ۱۷۸-۱۷۹ و ۳۸ : ۱۷ و

۳۹ : ۳۶ و ۴۰ : ۴۵، ۷۷ و ۴۱ : ۴۳ و ۴۳ : ۶، ۴۳، ۴۵، ۸۳ ...

پیامبر می‌شنیده، با همه وجود درک می‌کرده و بعد همان سان که شنیده، مو به مو و کلمه به کلمه بازگو می‌کرده و ابلاغ می‌فرموده است. این مسأله بخصوص در سیره‌ها و احادیث بخوبی یاد شده است. موارد بسیار معدودی است که رسول خدا (۶: ۱۰۵، ۱۱۰ و ۲۷: ۹۱ و ۴۲: ۷) و یا فرشتگان (۱۹: ۶۴ و ۳۷: ۱۰۴) بی‌عبد) به صورت اول شخص سخن می‌گویند و قبل از گفته ایشان «گفت» و «می‌گوید» و «بگو» قرار ندارد.

بدین ترتیب برای رسول خدا در ابلاغ وحی راهی نبوده و به شهادت قرآن، هر چه بوده و هست از وحی الهی نشأت گرفته است. داستانها و اخباری که گفته شده از آگاهی و اطلاع پیامبر نبوده و او پیش از نزول وحی از آنها بی‌خبر بوده است. این قصه نوح است که خداوند بر او حکایت می‌کند و می‌گوید: «این از خبرهای غیبی است و پیش از آن که ما به تو وحی کنیم تو و قومت هیچ از آن آگاه نبوده‌ای» (۱۱: ۴۹) و داستان موسی را در مدین بیان می‌کند و می‌فرماید: «تو آن هنگام که ما به موسی نبوت و فرمان الهی عطاء کردیم به جانب غربی «کوه طور» نبودی و حضور نداشتی. ولیکن ما نسلهای بیافریدیم که عمر دراز یافتند و تو میان اهل مدین نبودی تا آیات ما را بر آنان بخوانی، ولی ما بودیم که فرستنده بودیم» (۲۸: ۴۴-۴۵). قصه آل‌عمران از اخبار غیب بدو وحی شده، در داستان یوسف برای او گفته شده: «ما بهترین داستانها را به وحی این قرآن برای تو می‌گوئیم، هر چند پیش از این وحی، تو از آن آگاه نبودی» (۱۲: ۳) «و یا در مجلس مکر و حیله برادران یوسف حضور نداشتی» (۱۲: ۱۰۲).

پیروی از «ملت ابراهیم حنیف» به او ابلاغ شده (۱۶: ۱۲۳)، همچنانکه آگاهی او از این که جنیان قرائت قرآن را گوش کرده‌اند از وحی بوده (۷۲: ۱)، و همان‌طور که او از فرشتگان عالم بالا خبر نداشت (که در قضیه خلقت آدم و یا غیر از آن) با هم خصوصیت و گفتگو داشته‌اند، مگر اینکه وحی شده باشد (۳۸: ۶۷) بی‌عبد) و یا او در نزاع و گفتگو بر سر قرعه کشی برای نگهبانی و کفالت مریم که حضور نداشت، و این از اخبار غیب بود که بدو وحی شد (۳: ۴۴).

با این شهادتها، تصویر محمد (ص) در قرآن، صورت بنده مطیعی را دارد که در برابر آفریدگار با عظمت قرار گرفته که از عذاب پروردگارش می‌ترسد، به رحمت خداوند امیدوار است، حدود خودش را می‌شناسد، به عجز خودش در تبدیل حرفی

از حروف قرآن معترف است (۱۰: ۱۵-۱۶). عبدی است مثل سایر عباد بشر (۱۸: ۱۱۰) که نفع و ضرر خود را هم مالک نیست (۷: ۱۸۸) نه غیب می‌داند و نه کلیددار خزائن خداوندی است.

این سخن به درازا می‌کشد. کافی است نگاهی بدین آیات ببندازید تا آنچه گذشت محکم‌تر و عیان‌تر شود: (۷: ۱۰۱ و ۱۱: ۱۰۰، ۱۲۰ و ۱۲: ۱۰۲، ۱۱۱ و ۱۳: ۳۶، ۴۳ و ۱۷: ۸۵ و ۱۸: ۱۳، ۸۳ و ۱۹: ۳۴ و ۲۰: ۹۹ و ۲۳: ۶۸ و ۶۹ و ۲۶: ۱۹۶، ۱۹۷ و ۲۷: ۶ و ۲۸: ۸۶ و ۲۹: ۴۸ و ۴۲: ۵۲ و ۴۶: ۱۰).

قرآن به صراحت هرچه تمامتر انتساب خود را به هر بشری رد می‌کند و می‌گوید: اگر این سخن بشر است همانند آن بیاورند و از هر جا و هر که می‌خواهند یاری بگیرند، وقتی نتوانستند بدانند که سخن خداست (۱۰: ۳۸ و ۱۱: ۱۳) اگر جن و انس هم دست در دست هم نهند و بدین کار قیام کنند هرگز نخواهند توانست نظیر قرآن را بیاورند (۱۷: ۸۸ و نیز ۲: ۲۳) چرا در آیات قرآن که طی ۲۳ سال نزول هیچگونه اختلافی در لفظ و معنی نیافته تدبیر نمی‌کنید؟ و اگر سخن بشر بود نه کلام الهی، قطعاً در آن اختلاف دیده می‌شد (۴: ۸۲).

از اینجاست که میان قرآن و احادیث نبوی و حتی احادیث قدسی فرقی آشکار پیدا می‌شود. حال چند کلمه‌ای هم از سنت و حدیث بگوئیم.

### سنت و حدیث

رکن دوم و مصدر دوم علوم اسلام و دومین دلیل احکام شرعی سنت رسول خداست. سنت در لغت راه و روش و در اصطلاح گفتار، یا کردار و یا تقریر و یا حالت و صفتی است که از پیامبر (ص) (و به نظر شیعه از معصوم (ع)) نقل شده باشد. حدیث نیز در اصل به معنی خبر دادن و آگاه کردن است و در اصطلاح همان کلماتی است که سنت رسول اکرم را بیان می‌کند. در واقع سنت و حدیث هر دو یکی است. در قرون اولیه که کلام خدا را قدیم می‌گفتند، سنت رسول (ص) را هم حدیث می‌خواندند و تقریباً معنی «علم» می‌داد. فتاوی و اقوال صحابه را هم که مورد استناد قرار می‌گرفت «اثر» می‌گفتند. حدیث در آغاز شرح و تفصیل قرآن بود و شامل همه علوم اسلام و احکام شرعی می‌شد.

در زمان رسول خدا، در آغاز نوشتن حدیث منع شده بود. ابوسعید-

خُدُرُی (م ۷۴ هـ) می‌گوید: پیامبر فرمود از من چیزی ننویسید و اگر نوشته باشید محو نمائید. فقط قرآن را بنویسید.<sup>۱</sup> با این دستور کسی حق نداشت از رسول خدا چیزی بنویسد. این دستور البته در آغاز نزول وحی بود و از بیم مخلوط شدن اقوال و احادیث رسول خدا با وحی الهی، پیامبر اکرم کتابت حدیث را نهی فرمود.<sup>۲</sup> ولی وقتی حافظان وحی زیاد شدند و بیم التباس و اختلاط حدیث و قرآن از میان رفت، کتابت حدیث را اجازه فرمود و حتی دستور داد: «قیدوا العلم بالکتاب<sup>۳</sup> به بند آورید (به زنجیر بکشید) دانش را با نوشتن». آن موقع دیگر آیات قرآنی کاملاً رواج خود را یافته و بیم اختلاط و التباس از میان رفته بود. به هنگام هجرت به دستور رسول خدا، حقوق مهاجر و انصار و یهود و عرب در منشوری تدوین شد. این صحیفه در آغاز «کتاب» خوانده شده و در ضمن آن پنج بار عبارت «اهل هذه الصحیفه» آمده است.<sup>۴</sup> بخاری از ابوهریره نقل می‌کند که در سال فتح مکه مردی از بنی لیث بدست قبیله خزاعه در شهر مکه به قصاص کشته شد. پیامبر از حادثه آگاه گردید. برشته‌ری سوار و عازم محل حادثه گردید و فرمود: خداوند قتل را در مکه حرام کرده، پیامبر و مؤمنان را بر مردم این سامان مسلط کرده، بازماندگان مقتول یکی از دو چیز را انتخاب کنند: یا گذشت یا خونبها.

مردی از مردم یمن (به نام ابوشاة) نزد پیامبر رفته گفت: این را که فرمودید برای من بنویسید. پیغمبر امر کرد که آنرا بنویسند و بدو بدهند.<sup>۵</sup>

اراده رسول خدا در مرض موت که کتابی برای مسلمانها نوشته شود تا بعد از او (ص) گمراه نشوند، نیز خود بهترین دلیل رواج کتابت حدیث به زمان رسول خداست. البته میان کتابت و جمع حدیث باید فرق گذارد. ولی با وجود این، جمع و تدوین حدیث هم حتی به سالهای صدر اسلام باز می‌گردد. از جمله سعد بن عبادة انصاری (م حدود ۱۵ هـ. در نجران)

۱. مسلم: زهد ۷۲، الدارمی: مقدمه ۴۲، احمد ۳: ۱۲، ۲۱، ۳۹، ۵۶.

۲. تقييد العلم ابن خطيب ۲۹-۳۲.

۳. الدارمی: مقدمه ۴۳، تقييد العلم ۶۹، بحار الانوار ۲: ۱۵۱-۱۵۲ ح ۳۵ و ۱۴۷ ح ۱۸ چ آخوندی.

۴. الوثائق السياسية دکتر حميد الله. وثيقة ۱ ص ۱۵.

۵. صحيح بخاری: كتاب العلم ب ۴۰. ترمذی ح ۲۶۶۷، اسد الغابه ترجمه ۵۹۸۹، اصابه ۲: ۱۳۵ و

ح ۴ ترجمه ابوشاة يمانی، استيعاب ۴: ۱۰۶، سنن بيهقي ۸: ۵۲، احمد ۲: ۲۳۸.

صحیفه‌ای داشت که احادیث و سنن رسول خدا را در آن گرد آورده بود. عبدالله بن ابی اوفی و سمره بن جندب و جابر بن عبدالله انصاری نیز هر یک برای خود مجموعه‌ای گرد آورده بودند.<sup>۶</sup> مشهورترین آنها «صحیفه صادق» عبدالله بن عمرو بن عاص (م ۶۵ هـ) بود که برای نوشتن آن فتوای صریحی از پیامبر گرامی گرفته بود.<sup>۷</sup> لذا علی (ع) دستور فرمود که حدیث را مذاکره کنند تا از یادها نرود.<sup>۸</sup>

به هر حال، تدوین خصوصی حدیث رواج داشت تا این که ذهبی در حوادث سال ۱۴۳ هجری می‌نویسد که علمای مکه و مدینه شروع به تدوین حدیث کردند<sup>۹</sup> و پیش از آن، ابن شهاب زهری به دستور عمر بن عبدالعزیز به‌طور رسمی جمع حدیث کرده بود (حدود سال ۹۹ هـ).<sup>۱۰</sup>

### اما حدیث قدسی چه بود؟

قدس یعنی پاکی، ارض مقدسه یعنی زمین پاک، و حدیث قدسی می‌گویند چون حدیثی است که به‌خدا نسبت داده شده است. از اینجا آنرا «حدیث ربّانی و الهی» و اسرارالوحي هم گفته‌اند. این احادیث بیشتر مواعظ و مطالبی است که رسول خدا از قول خداوند برای صحابه بازگفته، البته «وحي مُنزل» نیست که آن را قرآن گویند و قول صریحی هم نیست که به پیغمبر منسوب باشد و آن را حدیث بخوانند. بلکه حدیثی است که پیامبر از خدا نقل می‌کند. که به واسطه جبرئیل به وحی، یا الهام و یا در خواب و یا القاء در ذهن دریافت شده است. اسلوبش هم با قرآن فرق دارد. با وجود این دمی از عالم قدس و نوری از ربوبیت الهی در آن دیده می‌شود و به هر حال، با قرآن فرق دارد:

قرآن را جبرئیل به لفظ و معنی از لوح محفوظ دریافت داشته و به پیامبر وحی نموده و در هر عصر و زمان و طبقه‌ای، نسل بعد از نسل متواتر قطعی بوده است. اما در حدیث قدسی چنین نیست. حدیث قدسی را آحادی نقل کرده‌اند و گفته‌اند

۶. صحیفه همام ۱۴-۱۷.

۷. مصطلح علوم الحدیث دکتر صبحی صالح ۲۷-۲۹ و نیز ابن سعد ۴: ۸/۲.

۸. کنز العمال ۵: ۲۴۲، مستدرک حاکم ۱: ۹۵.

۹. مقدسه تقیید العلم ۵ و ۶.

۱۰. فتح الباری ۱: ۲۱۸ و نیز ۲۰۴ و ارشاد الساری ۱: ۷ و تدریب سیوطی: ۴۰.

که معنایش از خداوند و لفظش از رسول خداست. قرآن معجزه است و حدیث قدسی چنین نیست.

قرآن از هر تغییر و تبدیل و تحریفی مصون است و این یک، چنین خصیصه‌ای ندارد.

قرآن هر جمله‌اش را آیه گویند و چند آیه را سوره خوانند و این یک چنین نیست.

اموری بر آن مترتب می‌شود:

نمازیه قرائت احادیث قدسیه صحّت ندارد.

منکر قرآن کافر شمرده می‌شود به خلاف منکر حدیث قدسی.

مسّ حدیث قدسی بر کسی حرمت ندارد.

قرائتش بر جنّب و حائض و نفساء تحریم نشده.

روایت به معنی در آن صحیح است.

خرید و فروشش منعی ندارد.

در نقل از قرآن گفته می‌شود: «قال الله تبارك و تعالی» خدای تبارك و تعالی

فرمود. و در حدیث قدسی، قدام می‌گفتند: «قال رسول الله فيما يروى عن ربه»

(پیامبر خداوند در روایتی از خدا فرمود). بعدیها می‌گویند: «قال الله تعالی فيما-

رواه عنه رسول الله (ص)». (خدای فرمود چنانکه رسول خدا روایت کرد).

اما فرق حدیث قدسی با حدیث معمولی این است که احادیث قدسیه به خداوند

نسبت داده شده ولی حدیث معمولی حاکی از قول و یا فعل و یا تقریر رسول خدا

(و یا معصوم (ع)) می‌باشد که برای روشن تر شدن احکام الهی مورد استناد قرار

می‌گیرد.

به عبارت دیگر وحی دونوع است: «وحی منلّو» (وحی تلاوت شده) یا «وحی-

جلی» یعنی قرآن و «وحی مروی» وحی روایت شده، یعنی «حدیث قدسی»<sup>۱</sup>.

۱. المجلس الاعلی للثنون الاسلامیه - لجنة القرآن والسنة در مصر، چهارصد حدیث قدسی را از «مطالع» و کتب سته جمع‌آوری و در سال ۱۳۸۹ در دو جلد به نام «الاحادیث القدسیه» و در سال ۱۳۹۴ در یک جلد آنرا انتشار داد. از دانشمندان شیعی، شیخ حرّعاملی (م ۱۱۰۴ هـ) نیز کتابی به نام: «الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیه» در احادیث قدسیه (که بیشتر از طریق امامیه نقل شده) گرد آورده که به سال ۱۳۰۲ هـ در بمبئی و اخیراً (در ۱۹۶۴ م) در نجف چاپ شده است. (درایة الحدیث آقای کاظم مدیرشانه‌چی استاد دانشگاه مشهد). اضافه بر آن حدیث قدسی مشتمل بر تورات و زبور و صحف ادریس با ترجمه فارسی در ۱۳۲۲ ق. در تهران چاپ شده، و نیز کتاب الاتعافات السنیة فی الاحادیث

## چگونگی وحی

درباره چگونگی و صورتهای مختلف وحی نیز در قرآن مجید توضیحات زیادی می‌توان دید. اما این صورتهای مختلف وحی را در مورد پیامبر اکرم، در احادیث و سیره رسول (ص) مفصل‌تر می‌توان یافت، چه از زبان خود پیغمبر اکرم نقل شده باشد و چه یاران و صحابه خود شاهد بوده‌اند و بعد برای نسل بعد حکایت کرده‌اند. ما هم به همین ترتیب آنچه گفته‌اند و شنیده‌ایم و خوانده‌ایم مورد بررسی قرار می‌دهیم:

### (۱) در قرآن

روشن‌ترین بیانی که در این باره هست این است:

«وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا، أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ، أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ، إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ مُّبِينٍ. وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا، مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ، وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. (۴۲: ۵۱-۵۲)»

هرگز نبود کسی را که خدا با او سخن گوید، مگر به وحی، یا از پس پرده (غیب‌عالم)، یا رسولی فرستد تا به امر خدا هر چه او خواهد وحی کند. او والا و فرزانه است. و همچنین ما روح خود را به فرمان خویش برای وحی به تو فرستادیم، و از آن پیش که وحی رسد تو ندانستی که کتاب چیست و ندانستی که ایمان چه بود، ولی ما آنرا نوری قرار دادیم تا هر که از بندگان خود را که بخواهیم بدان نور هدایت کنیم، و اینک تو هدایت می‌کنی به راه راست.»

پس رابطه غیبی میان خدا و خلق در سه صورت مختلف در این آیه بیان شده

→  
القدسیه، طبع حیدرآباد دکن ۱۳۵۸- اما در مورد حدیث قدسی ر.ک.: مجلة لواء الاسلام شماره ۶ و ۷ صفر ۱۳۹۲- آوریل ۱۹۷۲، سفینه البحار ۲: ۴۱۲، علوم الحدیث و مصطلحه دکتر صبحی صالح: ۱۱-۱۳، رساله شرح حدیث کنت کنزاً مخفياً از محی الدین عربی (ضمیمه مجموعه ۱۰ کتب فرخ در دانشکده ادبیات مشهد)- منهج الحدیث دکتر محمد السامحی، الأزهر قاهره ۱۹۵۸ ص ۳۱ بعد- السنة قبل التدوین: ۲۲- مع الفكر الاسلامی محدث شاهین حمزه، مصر ۱۹۷۰ ص ۹۳- کشف اصطلاحات الفنون، کلمه- قواعد التحدیث قاسمی، طبع قاهره ص ۶۵- الحدیث النبوی محمد المصباح ۳۱- تاریخ قرآن از نولدکه ۱: ۲۳۴ و ۲۵۶ تا ۲۶۱.



است. یکی از طریق وحی و «القاء در قلب» و یا چنان که تعبیر دیگری در احادیث می‌بینیم «نَفَثَ فِي الرُّوعِ» دمیدن در ذهن و نفس است، دیگری صدائی است که نبی اکرم می‌شنود ولی گوینده پیدا نیست. سومی فرشته وحی، حامل پیام الهی است، خواه خودش دیده شود یا نشود، پیامش شنیده می‌شود. و پیام به پیامبر گرامی نیز این سه صورت را داشته است. صورتهای مختلفه وحی در آیات دیگر هم بیان شده است:

گاهی وصول وحی از راه کلامی است که شنیده می‌شود ولی گوینده دیده نمی‌شود. این سخن گفتن پروردگار است با بنده خود بدون واسطه و مستقیم. چنانکه در مورد موسی فرمود:

«وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (۴ : ۱۶۴)

و سخن گفت خدای با موسی، گفتنی». و یا:

« فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى. إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ، إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ

طُوى. وَأَنَا أَخْتَرُكَ، فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى. (۲۰ : ۱۱-۱۳)

چون موسی بدان (آتش) نزدیک شد ندا رسید که ای موسی. من پروردگار توام، پای افزار از خود دور کن، که تو در وادی مقدس قدم نهاده‌ای. و من ترا برگزیدم، پس گوش بده به سخن وحی. « از میان درختی، آتشی روشن دیده می‌شد و خدا با موسی سخن گفت. پرستش خدای یگانه و برپا داشتن نماز مقرر گردید. هم چنانکه در شب معراج برای پیامبر گرامی پیش آمد:

«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى. فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى

(۵۳ : ۸-۱۰)

آن‌گاه نزدیک آمد و نزدیکتر شد، به اندازه دو کمان یا نزدیکتر از آن شد. پس خدا به بنده خود وحی فرمود آنچه فرمود.»

به یک جذبہ زحق چون تیر بشتافت	چو موئی، میم احمد از دو بشکافت
برون شد میم احمد از میانہ	آحدگشت و یکی شد هر دو انہ
ز رشکِ قاب قوسین پیمبر	فلک دو قوس دارد گرد محورا
خداوند در روز قیامت با بندگان خود نیزگفت و گو کند، مگر با آنها که	

۱. الهی نامه عطار چاپ فواد روحانی ص ۱۴-۱۵.

خود می‌خوانند جوابی نخواهند گرفت<sup>۱۳</sup> و بتها از هر مساعدتی به انسان ناتوانند<sup>۱۴</sup>. مثل اینکه فکر شفاعت بتان، چنان ذهنشان را پر کرده بود که جز توسل به شفیع و شفاعت بتان، راه دیگری برای خدا نمی‌شناختند. چه بسا که با پیامبر خدا جدل می‌کردند که این آلهه ما دختران خدایند و بدین جهت شفاعتند و این فکر خیلی معقول‌تر و منطقی‌تر از آن است که فکر کنند «عیسی پسر خدا» است. و به همین دلیل خداوند آنها را رد می‌کند (۴۳ زخرف: ۵۷-۶۰) که قیاس غلط است و احتجاج به عقیده نصارا در غیر موردش است. عیسی انسانی بود بنده خدا که خداوند او را به رسالت برگزید (۴۳: ۵-۶۳).

حال برگردیم به دلایل رد «افسانه غرانیق»:

### از نظر قرآن:

نخستین و مهمترین دلیل، خود سوره نجم است که می‌گویند پیامبر آنرا با دو جمله اضافی قرائت فرمود. ملاحظه کنید این آیات سوره نجم است:

«أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ أَلَكُمُ الذَّكْرَ وَلَهُ الْأُنثَىٰ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ. إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ (۵۳: ۱۹-۲۳)

آیا آن دو بت، لات و عزی را دیدید؟ و منات سومین بت دیگر را؟ آیا نصیب شما پسر است و نصیب خدا دختر؟ (این سه بت را دختران خدا می‌دانستند و خود، دختران را زنده بگور می‌کردند). این تقسیمی است ناروا. نیستند اینها، مگر نامهایی که شما و پدرانتان نامیده‌اند و خدا دلیلی بر آن نفرستاده است (و یا خدا توانائی بدانها نداده) پیروی نمی‌کنند جز از گمان و آنچه دلشان می‌خواهد و گرچه از جانب پروردگارشان هدایت آمده است.

می‌بینید با چه ریشخندی خدایان آنها و اعتقادات پوچ و باطل آنها را به استهزاء گرفته و تحقیر می‌کند؟ این لات و منات و عزی را که چنین بزرگ می‌دارید نامهایی است که شما و پدران بدانها داده‌اید و الا خدا بدانها سلطان (دلیل و قدرتی) نداده.

۱۳. مثل ۷: ۱۹۴ و ۱۶: ۸۶ و ۱۸: ۵۲ و ۱۹: ۹-۸۵ و ۲۸: ۶۲، ۶۳، ۷۴ و بعد.

۱۴. مانند ۶: ۴۶، ۷۰ و ۱۰: ۱۸، ۳۴ و ۱۷: ۵۶ و ۲۱: ۴۳.

قربانی انسان بدان تقدیم می‌شد.

این سه بت مثلی بودند که مظاهر تجلی حق و تماثیل ملائکه و دختران خدا شمرده می‌شدند. قریش به خاطر کار تجارتش و حسن رابطه با قبایل دیگر، حرمت آنها را نگه میداشت.

بر عکس عبرانیان که آنها ملائکه را به تعبیر «بنی ایلوهیم» پسران خدا می‌شناختند<sup>۷</sup>، مشرکان اصولاً فرشتگان را «دختران خدا» می‌دانستند<sup>۸</sup>. خیلی تلاش شده که این نوع مسائل را به کیفیتی توجیه کنند. مثلاً می‌گویند: «دختران خدا» به واقع معنی حقیقی نداشت و ممکن است استعمال «بنات‌الله» یا دختران خدا را برای آنها مجازی دانست، مثل «بنت الشَّفَّة» «دختر لب» که منظور کلمه است، یا «بنتُ العین» یا دختر چشم که اشک باشد و یا «بنت الدهر» یعنی مصائب. در این صورت «بنات‌الله» معنی واقعی نمی‌دهد و می‌شود مخلوقات آسمانی و خارق عادت!<sup>۹</sup> اما حقیقت این است که عقل عرب جاهلی این را باور داشت و معتقد بود که میان خدا و جن زناشوئی رخ داده! و فرشتگان دختران خدایند!<sup>۱۰</sup> این سه بت نیز عنوان «دختران خدا» را داشتند. فکر می‌کردند که اینها مظهر و جایگاه فرشتگانند و چون دختران خدایند به خدا نزدیکترند و می‌توانند میان خلق و خدا میانجی و شفیع باشند و حاجت حاجتمندان را برآورند. به همین جهت تعبیر شفعاء (جمع شفیع) درباره این بتها در قرآن مجید زیاد است. البته تنها بتان و فرشتگان به عقیده آنها شفیع نیستند هر معبود مادی ممکن است شفیع باشد (۳۹: ۴۳). از بعضی آیات فهمیده می‌شود که برای این شفعاء نوعی عبادت داشته‌اند (مثلاً ۱۰: ۱۸). کثرت آیات درباره رد شفاعت آنها در قرآن، نشانه آن است که اعتقادی قوی و رایج درباره شفاعت آنها وجود داشته که قرآن این چنین محکم بر رد آن تأکید دارد!<sup>۱۱</sup> ممکن نیست که اینها بتوانند شفیع شوند<sup>۱۲</sup> و در روز حساب که مشرکان بتها را به یاری

۷. سفر پیدایش ۶: ۲، ایوب ۱: ۶.

۸. در قرآن مجید اشاره شده است ۱۷: ۴۰ و ۲۱: ۲۶-۲۹ و ۳۴: ۴۰ و ۳۷: ۱۵۰ و ۴۳: ۱۹ و ۵۳: ۲۷ و ۲۸.

۹. بقایای بت پرستی ولها وزن ۲۴. Wellhausen; *Reste*, 24.

۱۰. لباب النقول سیوطی ۱۱۲ چاپ ۱۲۹۰.

۱۱. مثلاً ۲: ۴۸، ۲۴۵ و ۷: ۵۳، ۱۹۱ و ۱۱: ۱۸ و ۱۹: ۸۷ و ۲۱: ۲۸ و ۳۰: ۱۳ و ۴۱: ۴ و ۳۹: ۴۳ و ۵۳: ۲۶ و ۷۴: ۴۸... ۱۲. مثلاً ۱۰: ۱۸ و ۱۹: ۸۷ و ۳۰: ۱۳ و ۴۳: ۸۶.

حدیث و سیره به فراوانی راه یافته و بدست افسانه پردازان قدیمی و به یاری نکته پردازان کنونی، هزار شاخ و برگ پیدا کرده است. اما ساختگی بودن این افسانه در دل خودش نهفته است و مصداق درست «هیاهوی بسیار، برای هیچ» شده است. این ساختگی بودن به دلایل مختلف و فراوان قرآنی، روایتی، لغوی، تاریخی و عقلی به آسانی اثبات می شود. گرچه ممکن است کمی بحث به درازا بکشد، اما بد نیست پیش از ورود در بحث، برای روشن شدن بیشتر مطلب، کمی از اعتقاد عرب جاهلی درباره این بتان بگوئیم.

سه بت لات و منات و عزی در بین عرب پرستندگان زیادی داشتند. در واقع اینها را مظهر و رمز فرشتگان و واسطه و میانجی و شفیع میان خود و «الله» می دانستند. لات، بت طایفه ثقیف در طائف (در محل مناره سمت چپ مسجد امروزی)، به صورت سنگ سپید چهارگوشی بود که بعد به امر رسول خدا درهم شکسته شد.<sup>۳</sup> قریش و دیگران نیز آنرا بزرگ می شمردند.<sup>۴</sup> مردم مکه و دیگران به زیارت آن می رفتند. چمن و چراگاهی خاص داشت که حرم بود و قطع درخت و شکار و خونریزی در قلمرو آن روا نبود.

منات بت یثرب (مدینه) بود، اما خزاعه یمن و بعضی از هذیل نیز آنرا می پرستیدند، قریش و بقیه عرب نیز آنرا بزرگ می دانستند. بتکده منات که سنگی سیاه بود در قدید میان مکه و مدینه در کنار دریا قرار داشت. به هنگام فتح مکه (۵۸ هـ) بدست علی (ع) ویران شد.<sup>۵</sup> بعضی هم مظهري از آن برای خود ساخته بودند. عزی خدای بسیار عزیز که معادل ستاره زهره بود، نخست بزرگترین بت قریش بود و بعد کهانت آن به بنی سلیم و کنانه و خزاعه و حتی ثقیف هم رسید. اشراف مدینه هم مظاهری از آن برای خود ساخته بودند. معبد این بت در وادی «نخله شامیه» میان راه مکه و عراق بود. حریمی و کشتارگاهی (غبغب) و دستگاهی داشت که به دستور پیامبر (۵۸ هـ) نابود شد. حرم عزی از سه درخت تشکیل شده بود و

۳. بخاری: تفسیر ۵۳: ۲ و ۳، ابن هشام ۹۱۶ گوتینگن.

۴. البلدان ۷: ۳۱۰، المحبر ۳۱۵، واقدی ۳۸۴ برلن، سبائك الذهب ۱۰۴، بلوغ الارب آلوسی ۲: ۲۰۳.

۵. اصنام کلیبی ۱۳، ۱۴، ۱۹.

۶. ابن سعد ۱۵۰/۱/۲، واقدی ۳۵۱ برلن، ابن هشام ۸۳۹، اصنام کلیبی ۲۵/۱۷/۱۱ و اعلام قرآن خزائلی ۴۳۱.

طرفداری کرده‌اند، ولی اکثریت آنرا رد کرده و نپذیرفته‌اند. دسته‌ای هم می‌گویند: ممکن است بعضی مشرکان که نزدیک رسول خدا بوده‌اند، وقتی رسول الله بُتان را نام برد، برای این که چیزی نگوید که آنها دلتنگ شوند، یکی پیش زبانی کرده و آن کلمات را گفته، و آنها که دورتر بوده‌اند گمان کرده‌اند که رسول خدا آنرا گفته است. زیرا عادت آنها این بود که وقتی رسول خدا قرآن می‌خواند، آنها در میان آیات قرآن صحبت می‌کردند، شعر می‌خواندند، کف می‌زدند و سروصدا راه می‌انداختند تا سخنان رسول خدا مفهوم نشود و دیگران نشنوند و یا رسول به اشتباه افتد. گذشته از این، آن دو جمله از سرودی بود که در آن زمان میان عرب جاهلی رایج بود و به هنگام مراسم می‌خواندند.

طرفداران «غرائیق» برای قول خود شاهد می‌آورند که:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ، إِلَّا إِذَا تَمَنَّى، أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ، فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ، ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ، وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ، وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۲۲: ۵۲ و ۵۳)

و نفرستادیم پیش از تو نه فرستاده‌ای و نه پیامبری، مگر اینکه وقتی (آیات ما را) خواند (یا تمنائی کرد)، شیطان در خواندن او (و یا در آن تمنی) القائی کرد، ولی خداوند آنچه را که شیطان القاء کند نسخ می‌کند، و آیات خویش را محکم می‌سازد، و خداوند دانا و حکیم است. تا خدا، آنچه را شیطان القاء کرده، برای آنها که روحشان بیمار و دلشان سخت است، آزمایشی قرار دهد، و ستمکاران در اختلافی دور (و دراز) اند.

طرفداران می‌گویند: آزار مشرکان که از حد گذشت پیامبر دستور فرمود که مسلمانان به حبشه مهاجرت کنند. و چون به هدایت قریش علاقه‌ای وافر داشت، بدانها نزدیک شد و سوره نجم را با دو جمله غرائیق چنانکه گذشت بخواند.<sup>۲</sup> «مویر» از مستشرقان نیز اضافه می‌کند: وقتی مسلمانان در حبشه خبر صلح و آشتی را شنیدند به مکه بازگشتند.

اینها دلایل طرفداران وقوع حادثه‌ای بود که متأسفانه در دل کتب تفسیر و

۲. مثلاً سیوطی چهارده روایت بدین مضمون نقل می‌کند. الدر المنثور ۴: ۸ - ۳۶۶.

می‌گویند: پیامبر وقتی با آن مقاومت شدید قریش روبرو شد و آن همه آزار و شکنجه را دید، با خود آرزو داشت که کاش چیزی که مایه نرفت قوم و خویش باشد بر من نازل نمی‌شد. پس از آن، به قوم خویش نزدیک شد و با آنها گرم‌تر گرفت. روزی در یکی از مجالس نزدیک کعبه با سران قریش نشست بود. پیامبر در آن مجلس سوره نجم را که خواند، بدین آیات رسید:

«أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ (۵۳: ۱۹ و ۲۰)

آیا دیدید لات و عزی را و مناة سومین دیگر را» پس از آن چنین ادامه داد:

«تِلْكَ الْغَرَانِيقُ الْعُلَا. وَإِنَّ شَفَا عَثُنَّ لَكُرَّ نَجَى،

اینها بوتیماران بلندپروازند و شاید امیدی به شفاعت آنها باشد». در پایان قرائت سوره که آیه سجده بود سربه‌سجده گذاشت. مسلمانانی که همراه او بودند نیز خدا را سجده کردند و مشرکان هم که در آنجا بودند همه سربه‌سجده گذاشتند. حتی یکی دو نفر را گفته‌اند که از فرط پیری نتوانستند سجده کنند و آنها کمی از ریگ حرم برداشتند و به چهره خود نزدیک کرده و بر آن سجده بردند. این دو نفر یکی ولید بن مغیره بود و دیگری ابواحیحه سعید بن عاص و یا امیه بن خلف. مردم قریش از آنچه پیامبر خوانده بود و خدایانشان را به شفاعت پذیرفته بود شاد شدند. اما وقتی پیامبر شنید که قریش می‌گویند: «حال که برای بتان حقی قائل شده‌ای ما با توایم» سخت دل‌گیر شد. شب هنگام جبرئیل نازل شد و پیامبر سوره نجم را بر او خواند. وقتی به جمله «تلك الغرانیق» رسید، جبرئیل گفت: «من این دو جمله را نیآورده‌ام». پیامبر سخت دلتنگ شد و برای دل‌داری و تسلیت او این آیه فرود آمد:

«وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتَنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا. وَلَوْلَا أَنْ تَبْتُلَنَا لَقَدْ كُنَّا كَإِذَا تَرَكْنَا إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا. إِذَا لَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (۱۷: ۷۳-۷۵)

گرچه نزدیک بود از آنچه بر تو وحی کردیم منحرفت کنند تا چیز دیگری بر ما ببندی و ترا به دوستی گیرند. و اگر ما ترا استوار نکرده بودیم نزدیک بود کمی به آنها مایل شوی. در این صورت، عذاب دو جهان را دوچندان به تو می‌چشانی‌دیم و در برابر ما یار و یابوری نمی‌یافتی».

البته روایات در این باره بسیار آشفته است. عده‌ای آنرا نقل کرده و گاهی هم

خداوند خود این عصمت را تضمین فرموده و فراوان تأیید داشته، از جمله:

«سُقِرُوا فَلَا تَنْسُوا» (۸۷: ۶)

آیات قرآن را بر تو می‌خوانیم که فراموش نکنی.

«إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» (۱۷: ۷۵)

بر ماست که قرآن را گرد آوریم و فرو خوانیم.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۹: ۱۵)

ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما نگهدار آن خواهیم بود.

در چنین حالی روشن است که دیگر برای شیطان و شیطان‌صفتان راهی نمی‌ماند که بر پیامبر نفوذ کنند و انحرافی در وحی ایجاد نمایند. خداوند خود به شیطان فرموده:

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» (۱۷: ۶۵)

هرگز بر بندگان من تسلط نیابی. این خداست که خود فرموده بر «بنده‌های من» شیطان هرگز تسلط نیابد. از اینجا دیگر داستانی که بعضی از زندیقان ساخته‌اند و به «افسانه غرائق» شهرت یافته، پربی معنی می‌نماید.

افسانه از اینجا شروع می‌شود که وقتی آزار قریش بر مسلمانان افزوده شد، عده‌ای از ایشان به ناچار ترک یار و دیار کرده، مکه را پشت‌سر گذاشته و روانه حبشه شدند. تقریباً سه ماهی آنجا بودند که شنیدند آزار قریش کم شده و محیط بهتر شده، مسرور شدند و روانه مکه گشتند. اما به نزدیکی مکه که رسیدند گروهی از مردم کنانه را دیدند و از آنها جویای حال و احوال شدند. کنانی‌ها گفتند: خدایان آنها را به نیکی یاد کرد همه پیرو او شدند. سپس از گفته خود بازگشت و از خدایانشان بدگفت، آنها نیز آزار را از سرگرفتند. مسلمانان در کار سفر ماندند و بعد از مشورتی با هم، از سر شوق دیدار مکه روانه شدند و بعد از رسیدن به مکه، بعضی جوار گرفتند و در پناه دیگران در مکه ماندنی شدند و برخی دیگر با گروهی تازه به حبشه برگشتند و تا هجرت به مدینه، در آنجا ماندند.

اما این که گفته شد خدایان آنها را به نیکی یاد کرد چه بود؟ این داستان را واقدی و طبری و ابن سعد نقل کرده‌اند و به دنبال ایشان بسیاری از مفسران و نویسندگان سیره رسول خدا آنرا به کتابهای خود برده‌اند که بهترین بهانه را به معاندان و نویسندگان نامسلمان داده‌اند. داستان چیست؟

الهام با «وسواس شیطان» نیز فرق دارد. هم‌چنانکه خیر و شر با هم فرق دارند.<sup>۸</sup> یک فرق اساسی دیگر میان وحی و الهام وجود دارد که صدرالمتألهین یادآور شده است:

«وحی، یعنی نزول فرشته بر گوش و بر دل، به منظور مأموریت و پیامبری، هر چند منقطع شده است و دیگر فرشته‌ای بر کسی نازل نمی‌شود و او را مأمور اجرای فرمانی نمی‌نماید، زیرا به حکم «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» آنچه از این راه باید به بشر برسد، رسیده است، ولی باب الهام و اشراق هرگز بسته نشده و نخواهد شد، و ممکن نیست این راه مسدود گردد»<sup>۹</sup>.

خلاصه اینکه: وحی جز الهام است. وحی فرود آمدن فرشته و سخن گفتن با پیامبر است و الهام نوعی احساس و ادراک درونی و خلجانان روحی است که گاه به آدمی دست می‌دهد. نمونه آن الهامات شاعرانه و عارفانه است. درک می‌شود اما منبع و منشأش روشن نیست. در صورتیکه منبع وحی روشن است. وحی خود منشأ صدور احکام و قوانین تازه‌ای است برای بشر، اما الهام تنها کشف قوانین هستی است.

#### افسانه غرائق

این سخنی است که جملگی برآنند: پیامبر باید که در تلقی وحی مصون از خطا باشد. همه، حتی آنها که در اصل عصمت انبیاء گفتگو دارند، عصمت رسول را در امر ابلاغ وحی پذیرفته‌اند. نبی در دریافت وحی، حفظ و ضبط آن و ابلاغ به مردم باید که از هر خطا و لغزشی مصون و محفوظ باشد. او کلمات الهی را با دل و جان می‌شنود، حقی که بر او نازل شده با شعور و بصیرت کامل، به روشنی روز و بدون ابهام درک می‌کند و به دور از هر خطا و لغزشی آنرا لمس می‌نماید<sup>۱</sup> و در نهایت امانت به مردم ابلاغ می‌کند.

۸. احیاء العلوم غزالی ۳: ۱۴ ط. مصر. دستورالعلماء ۱: ۱۶۵، شرح فصوص ۳۵، شرح مقدمه قیصری از آقای سید جلال‌الدین آشتیانی ۳۸۳ مشهد، کشف اصطلاحات، کلیات ابوالقاء، تعریفات جرجانی ذیل الهام، وحی، کشف.

۹. مفاتیح الغیب ملاصدرا: ۱۳، به نقل از مقاله ختم نبوت استاد مطهری، خاتم پیامبران ۲: ۵۴۰.

۱. شرح تجرید الاعتقاد ۱۹۵، وحی یا شعور بر موز ۱۰۴ بی‌مد.



الهام فقط در مورد انسان پیش می‌آید. زیرا انسان است که با توجه به حق انتخابی که دارد می‌تواند یکی از دو جهت متضاد را برگزیند. اما وحی به‌طور کلی برخلاف الهام یک جنبه عام و شامل دارد که عموم پدیده‌های طبیعی و انسانی را در بر می‌گیرد. چنانکه دیدیم وحی در مورد انبیاء، انسانی عادی، زنبور، آسمان و زمین، در همه موارد به کار می‌رود.

الهام در لسان قرآن در برگزیده دو زمینه تقوا و فجور است که نفس انسان می‌تواند در یکی از این دو زمینه متضاد رشد کند. پس الهام خود جنبه هدایتی برای انسان ندارد، بلکه این انسان است که با انتخاب خود، جنبه هدایتی و یا ضلالتی بدان می‌دهد. اگر تقوا را برگزید که هدایت یافته و اگر فجور را انتخاب کرد که راه ضلالت رفته، ولی خود الهام مایه ضلالت و هدایت نیست. در صورتی که وحی تنها جنبه هدایتی و در نتیجه فقط وجهه تقوائی دارد.

از نظر عرفاء تفاوت وحی بر انبیاء و الهام در این جهات است:

۱) الهام کشف معنوی و وحی کشف شهودی است؟

۲) الهام برای نبی و غیر نبی حاصل می‌شود، ولی وحی (تنزیل)، از نظر شرع اختصاص به نبی دارد، یعنی از خواص نبوت است هم از راه شهود ملک و هم از راه کشف معنوی و بدون وساطت فرشته. الهام عمومیت دارد و بر دل هر انسانی می‌نشیند. نبی و غیر نبی ندارد. حال آنکه وحی مختص انبیاء است.

۳) در الهام تبلیغ نیست و وحی، مشروط به تبلیغ است. یعنی نبی مکلف به ابلاغ وحی است و اگر تبلیغ نکند رسالت خود را انجام نداده، اما شخص مورد الهام تکلیفی به تبلیغ ندارد.

صوفیه «خاطر ملککی»<sup>۷</sup> را هم الهام می‌گویند.

اما، به هر صورت از نظر شرع الهام انبیاء حجّت است ولی الهام اولیاء تنها برای شخص مورد الهام (ملهم) یقین می‌آورد.

۶. کشف در لغت پرده برداری و در اصطلاح آگاهی از پشت پرده درباره معانی غیبی و امور خفی (کارهای پنهانی) است. کشف معنوی، پرده پس رفتن از معانی غیبی است و کشف شهودی یا از راه مشاهده است مانند دیدن و یا از راه شنیدن است، مانند شنیدن پیامبر اکرم. (تعریفات جرجانی ۱۶۲، کشف اصطلاحات ۲: ۱۲۵۴، دستورالعلماء ۳: ۱۲۴، شرح قیصری ۳۴).

۷. خاطر ملککی، ملکه و انگیزه‌ای است در دل که انسان را به نیکی ترغیب می‌کند و از تباهی و گناه تحذیر می‌نماید.

۲) خداوند این فجور و تقوا را در نفس آفریده. معمولاً معتزلیان تفسیر اولی را و اشاعره معنی دوم را<sup>۳</sup> انتخاب می‌کنند. در تفاسیر شیعه هم بیشتر الهام را به معنی اعلام کردن و تعریف کردن می‌گیرند. یعنی خداوند راه فجور و تقوا را شناساند و انسان را در انتخاب یکی از این دو راه مخیر گردانید. بعضی هم گفته‌اند مراد به الهام توفیق و خذلان است.<sup>۴</sup> الهام بیشتر در ارتباط با اولیاء به کار می‌رود و وحی در مورد انبیاء. در اصطلاح شرع دیدیم که وحی کلام خداوند بر پیامبر اکرم بود. وحی از جهتی دو نوع است: ظاهر یا جلی و باطن یا خفی که این یکی آن چیزی است که به وسیله رأی و اجتهاد بدست می‌آید. اما وحی ظاهر را به سه قسم تقسیم کرده‌اند:

۱) آنچه بر زبان فرشته می‌گذرد و پیامبر می‌شنود، مثل قرآن.

۲) پیامی که فرشته بدون کلام می‌رساند. چنانکه فرمود: «كُفِّتَ فِي رُوعِي» در ذهن من دمید.

۳) الهام: در اصطلاح شرع، القاء معنی در دل از طریق فیض است. یعنی الهام فیض ربانی است که ناگهان رخ می‌دهد و مُلْهِم (کسی که بدو الهام شده) نمی‌تواند بگوید چرا و چگونه بدان نتیجه رسیده است. البته این الهام با «علم عقلی» فرق دارد. به قول شیخ محمد عبده: معرفتی است که حاصل می‌شود مثل احساس اندوه و شادی، گرسنگی و تشنگی، اما مبده و منشأش شناخته نمی‌شود، احساسی است که مبداش معلوم نیست<sup>۵</sup> ولی برخلاف نظر عبده، نمی‌توان گفت که ایجاد یقین می‌کند. زیرا کشف عارفان و الهام واصلان برای دیگران یقین نمی‌آورد. معرفتی است بدون یقین. مصدر حقیقی آن نیز شناخته نیست و مهمتر این که وابستگی بیشتر آن به شخص مورد الهام است تا به موضوع مورد آن.

۲. کشاک زمخشری ۱۶۱۲ چاپ لیز، بیضاوی هم از زمخشری تبعیت می‌کند ۲: ۶۰۶ چاپ عثمانی، تفسیر منسوب به محی‌الدین هم از بیضاوی تبعیت می‌کند ۲: ۳۹۶، در تفسیر جلالین سیوطی: بَيِّنَ لَهَا طَرِيقَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ.
۳. مفاتیح امام فخر ۸: ۴۳۸.
۴. توفیق یعنی موهبتی الهی که موجب انجام کار می‌شود و خذلان بی‌بهره ماندن از لطف الهی است. تفاسیر ابوالفتوح رازی و مجمع البیان و صافی ذیل آیه ۸ سورة الشمس.
۵. رسالة التوحید ۱۰۸.

پیشرفت و گسترشی که تا کنون یافته، هنوز در شناخت و تحلیل مسائل طبیعی و مادی و عادی و امانده و ناتوان است و راهی که در پیش دارد بس دراز و ناهموار. تا چه رسد به شناخت و تحلیل و توجیه مسائلی که برتر از امور عادی و طبیعی قرار گرفته و به هر صورت در وجودشان هیچ جای شک و شبهه‌ای نیست.

جسم ظاهر، روح مخفی آمده است	جسم، همچون آستین، جان همچو دست.
باز عقل از روح، مخفی تر بود	حس به سوی روح، زودتر ره برد.
روح وحی از عقل پنهان تر بود	زانکه او غیب است و اوزان سر بود.
عقل احمد از کسی پنهان نشد	روح وحیش مدرک هر جان نشد.
روح وحیی را مناسب‌هاست نیز	در نیابد عقل، کان آمد عزیز.

### الهام و وحی

این بحث دربارهٔ وحی، سخن را بدانجا می‌کشاند که آیا وحی همان الهام است و از همان نوع است یا نه؟ زیاد می‌شنویم که گفته می‌شود: «چنان بود که گوئی به من الهام شده بود». این الهام از همان جنس وحی است؟ نه، الهام وحی نیست، بلکه با آن فرق دارد.

الهام در لغت یعنی اعلام و در دل افگندن، اما در اصطلاح، یافتن یک معنائی در ذهن است بدون اینکه آنرا در جائی خوانده و شنیده باشد و یا بر اثر تلاش ذهنی بدان رسیده باشد. ناگهان برقی در ذهن می‌درخشد و معنائی به خاطر راه می‌یابد. ممکن است این معنی، یا ایده، یا عقیده، هرچه هست، خوب باشد یا بد باشد.

این است که در قرآن به همین مفهوم اشاره شده و یک مرتبه هم بیشتر کلمه الهام نیامده است:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۹۱: ۸ و ۷)»

و سوگند به نفس، و آنکه او را نیکو بیافرید و تباہکاری و پرهیزگاریش را بدو الهام کرد.»

در بارهٔ معنی الهام در این آیه، یکی از کهن‌ترین تفسیرها<sup>۱</sup> دو شرح دارد:

۱) خداوند این بدی و خوبی را برای نفس شرح داده و بیان کرده است.

۱. طبری ۳۰: ۱۱۵ بعد.

راه دیگری هم وجود دارد: از راه عقل.

این درست است که پدیده وحی دیده نمی‌شود، غیب است و پنهان از دیده‌ها، یعنی ماورای حس و تجربه بشر است. اما آثارش بروز می‌کند و از اثر بی به مؤثر توان برد. این پدیده اثری در شخص مورد وحی می‌گذارد که شناختش ممکن می‌گردد. از حالات و کیفیات جسمی می‌گذریم، بزرگترین اثرش خود وحی است. آن چیزی است که وحی شده، از بررسی آن و قرین کردن آن با شواهد و بینات دیگر، می‌توان تشخیص داد که آیا برتر از اندیشه انسانی است و یا چیزی در حدّ خرد خام؟ گفتار و رفتار پیامبر و روشی که اتخاذ کرده، یعنی بررسی پیام و انطباق آن رسالت بر رفتار نبی و پیروانش، جهت‌گیری اجتماعی نبی و اینکه از کدام طبقه است و وابسته کدام طبقه، دلایلی که برای سخنان خود آورده و دلایلی که مخالفانش برای ردّ و انکار او گفته‌اند، همه اینها بر ادّعای او گواه خواهند بود.

اینجا سؤالی است که مطرح می‌شود. چرا این هدایت درونی، این وحی که در سراسر کائنات جاری است و نظمی به کائنات می‌دهد، در بشر هم چون سایر موجودات جریان ندارد و انسانها نیز همگی چرا در این مدار و طیف وحی قرار نمی‌گیرند تا در جریان مسیر هستی هماهنگ باشد؟ چرا پیام در درون خود انسان نیست که نیاز به پیامبری دیگر دارد؟

این همان سؤالی است که مشرکان از پیامبر داشتند که چرا ما نباید همگی مورد وحی قرار بگیریم. طبیعی است که در این صورت برای انسان امتحان و ابتلائی در کار نبود. ارزشها پایمال می‌شد و انسان از اوج رفیع آزادی و حق انتخاب و اختیار سقوط می‌کرد و به چیزی در ردیف سایر موجودات قرار می‌گرفت و دیگر نمی‌توانست حامل امانت الهی گردد و دم از خلیفه‌اللهی بزند. این است که خداوند می‌فرماید: «اگر خدا می‌خواست همه اهل زمین ایمان می‌آوردند» (۱۰: ۹۹) و یا «اگر پروردگارت خواسته بود، همه مردم را یک امت کرده بود» (۱۱: ۱۱۸). پس هدایت جبری نفی می‌شود تا اختیار بشر در انتخاب، و در پی آن مسؤولیت او، نفی نگردد.

نکته دیگری که می‌ماند توجیه و سنجش وحی با اصول فنی و لابراتواری کنونی است. اگر بخواهیم وحی را با اصول فنی کنونی تجزیه و تحلیل و یا توجیه نمائیم، چنانکه دانشمندانی کرده‌اند، هنوز زود به نظر می‌رسد. چه، دانش بشری با همه

حقیقت، پلی است میان جهان انسانها و جهان غیب. نبوت از جنبه شخصی و فردی: مظهرگسترش و رُقَاءِ شخصیتِ روحانی یک فرد انسان است؛ و از جنبه عمومی: پیام آور الهی است برای انسانها به منظور رهبری آنها که به وسیله یک فرد به دیگران ابلاغ می‌گردد»<sup>۸</sup> بدین ترتیب، پیامبر فردی است که از جانب خدا برگزیده و انگیخته می‌شود. او صلاحیت و قابلیت دریافت وحی و آگاهی از جهان غیب را در ذات خود دارد. کیست که بتواند چنین صلاحیتی را جز خدا تشخیص بدهد؟ تنها او داند و بس. «الله اعلم حیث یجعل رسالته» (۶: ۱۲۴) خدا خود بهتر می‌داند که رسالتش، سفارتش و امانتش را به کی بسپارد. «الله یصطفی من الملائکه رسلاً و من الناس» (۲۲: ۷۵) این خداست که خود از میان فرشتگان و مردم رسولانی برمی‌گزیند.

البته این گزینش به نوبه خود بر پیامبر تأثیری عظیم خواهد داشت. از او انسانی دیگر می‌سازد. انسانی که در اوج رفعت و علو معنوی قرار گرفته و صلابت استقامتی متین تر از صخره‌ها یافته است، انسانی که همه نیرویش و توانش برانگیخته شده تا انقلابی عظیم در جامعه بوجود آورد. انقلابی که سیر اجتماع بشری را از انحرافی که دچار شده نجات دهد و در جهت و هدف رشد و رُقای معنوی رهبری کند. در این حال، نه تنها خود به کمال معنی راه می‌یابد و انسانی دیگر می‌شود، که به اجتماع خود و همه آنها که در قلمرو نبوتش قرار گرفته‌اند، و در مورد پیامبر اسلام تا انسان باقی است، تحرکی دیگر می‌دهد و جوششی دیگر به وجود می‌آورد. این نبی است که نقطه عطف تاریخ بشریت قرار می‌گیرد. مسیر اجتماع را از انحراف باز می‌گرداند و بدان اعتدال می‌بخشد. طبیعی است که چنین شخصیتی از قماش دیگری نوعی دیگر است. و این نمی‌شود مگر اینکه از پرتو وحی بدست آید. از لحظه نزول وحی است که این تغییر و تبدیل، این انقلاب و خروش، شکل می‌گیرد و بعد تسری می‌یابد.

غیر فهم جان که در گاو و خر است      آدمی را عقل و جانی دیگر است.  
باز غیر عقل و جان آدمی      هست جانی در نبی و در ولی.  
اما از کجا می‌توان این را شناخت؟ یکی از راههای شناخت او، نشانه‌های ارتباط او با ماوراءطبیعت، یعنی دلیلی که نشان دهد برتر از قوانین طبیعی است.

۸. مقاله وحی استاد شهید مطهری از: محمد (ص) خاتم پیامبران ۲: ۱۸-۵۱۷.

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (۷ : ۵۵)

و آسمانرا برافراشت و میزان (یا ضابطه اعتدال) را برقرار نمود».

«مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا، إِلَّا بِالْحَقِّ (۳ : ۴۶)

و آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست نیافریدیم مگر بر (اساس ضابطه) حق».

«وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ (۵۸ : ۴)

و آن‌گاه که در میان مردم به قضاوت می‌نشینید بر (مبنای ضوابط) عدل حکم

کنید».

مجموعه این ضوابط «وحی» می‌شود. زیرا، آنچه این حرکت تکاملی را جهت می‌دهد «وحی» است که به صورت هدایت تشریحی به مرور و هم‌گام با تحولات تکاملی، رشد فزاینده‌ای می‌یابد و کم‌کم به صورت نهائی و کامل خود در شکل «قرآن» نمودار می‌گردد.

چون انسان ادامه تکاملی دیگر پدیده‌های هستی است، و در سایر پدیده‌ها وحی به صورت غریزه و فطرت (از درون هر پدیده) راهنمای حرکت تکاملی آن پدیده‌هاست، در این ادامه تکاملی، وحی به صورت هدایت تشریحی راهنمای حرکت او می‌شود. نقش انبیاء خودآگاه کردن انسانها و آماده کردن شرایط و مقتضیات برای برپائی قسط و عدل الهی است، از راه طرح ارزشهای اصیل و آگاه کردن انسانها به عظمت استعداد نهفته در خود، و رابطه‌ای که انسان باید با جهان هستی داشته باشد.

این «خود آگاه کردن» انسانها، درست در جهت حرکت تکاملی و متعالی انسانهاست. بنابراین، نه تنها منافاتی با رشد انسانی و ارزش و اصالت وجودی انسان ندارد، بلکه دقیقاً در جهت رشد فزاینده تکاملی او است.

پس خلاصه می‌توان گفت که «وحی» رابطه خداوند را با طبیعت و انسان بیان می‌کند. این رابطه است که قوانین طبیعت، فطرت، دین و کتاب را اظهار داشته و نظام طبیعت را مستقر کرده و حرکت هر پدیده طبیعی را به سوی کمال جهت می‌دهد. بنابراین، قرآن نیز پدیده‌ای است درست همانند طبیعت و فطرت (این دو کتاب تکوینی) و در نتیجه دارای نظام طبیعی و قوانین علمی خاص خویش است. طبیعی است که پدیده‌هایش را با عناصر کلمات ساخته‌اند.

پس پیامبر؟ «نبی وسیله ارتباطی است میان سایر انسانها و جهان دیگر، و در

مجموعه‌ای از روابط عینی و عمومی است. حاکمیت جبری غریزه بر حرکت پدیده‌ها، در وحی به زنبور عسل که نموداری از کل آفرینش است نشان داده شده است؛ به زنبور وحی شده که چنان خانه‌هایی در کوهها، درختها و آنچه برمی‌افرازند، بگیرد. از این حرکت غریزی، به نام وحی یاد شده و این خود نشانه آن است که غریزه خود بخشی از وحی بوده و نمی‌تواند خارج از آن باشد.

فطرت نیز ضوابط جبری لایتغیری است که حرکت انسان و اجتماع را در دوران زندگی جتئی هدایت می‌کرده. و در زندگی جهانی، مکتب (دین) هدایت می‌کند. در مورد خصیصه جهت دادن و هدایت کردن فطرت و مکتب این آیه را می‌توان مورد توجه قرار داد:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۳۰: ۳۰)

پس استواردار جهت خویش را به سوی دین (مکتب) حنیفی که فطرت خدائی است. فطرتی که او، مردمان را بر اساس آن سرشته است. در خلقت و آفرینش خدائی تغییر و تبدیلی صورت نمی‌پذیرد. این دینی است استوار، اما بیشتر مردم نمی‌دانند.

در اینجا به وضوح دیده می‌شود که دین منطبق بر فطرت است و این هر دو، ضوابط غیرقابل تغییری هستند که انسان باید روی بدان داشته باشد و از آن طریق هدایت یابد.

وحی، خواه به صورت غریزه و فطرت، و خواه به شکل مکتب و دین، برای جهت بخشیدن به حرکت همه پدیده‌های هستی ضروری است، تا آفرینش را در مسیر کمال هدایت کند. وحی به صورت عامل اصلی جهت‌دهنده به حرکت هستی مطرح می‌شود. حرکت بدون وحی وجود دارد، اما در جهت اعتدالی نیست و در نتیجه هستی و وجود بدون وحی، از روند اعتدالی خود خارج شده و در درازمدت، نظام هستی در معرض خطر عدم اعتدال قرار می‌گیرد. همچون سلولی که رشد غیراعتدالی پیدا کند، همه وجود را به خطر می‌اندازد. به عبارت دیگر، وحی مجموعه ضوابط و معیارهایی است که بر حرکت کلی آفرینش حاکم است. ضابطه، مهمترین عامل تعیین‌کننده جهت حرکت پدیده‌های آفرینش است و وحی مجموعه این ضوابط است

جهان چون چشم و خط و خال و ابرو است  
که هر چیزی به جای خویش نیکو است.

اگر یک ذره را برگیری از جای

فرو ریزد همه عالم سراپای

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۳: ۱۰۹)»

و آنچه در آسمان و زمین است از آن خداست و تمام امور به سوی او بازگشت

می کنند».

و آیات ۸۳ آل عمران (طَوْعًا وَكَرْهًا) و ۱۲۳ هود و ۵ حدید، نشان می دهند که

نظام هستی یا حرکت همه پدیده‌ها، در جهت تکاملی و به سوی خداست (یعنی اصل هدایت عامه در سراسر هستی).

طبیعی است که حرکت انسان نیز از این نظام کلی نمی تواند مستثنی باشد و

به ناچار این حرکت باید تکاملی و به سوی خدا باشد. همه پدیده‌ها جهت واحدی در سیر تکاملی دارند.

هر پدیده‌ای به حکم هدایتی که در درون خود دارد سیر تکاملی خود را ادامه

می دهد. اما انسان از این هدایت درونی برخوردار نیست. آزاد آفریده شده تا

آزمایش شود. راه بد و خوب را تشخیص دهد و با اراده خود آنرا انتخاب کند.

اینجاست که از خارج باید هدایت شود. راه خوب و بد توسط هدایت کننده و پیام-

دهنده مشخص می شود تا انتخاب انسان معین گردد. تصادفاً این تنها انسان است

که می تواند جهتی ضد تکاملی (انحطاطی) داشته باشد و انتخاب به عهده خود

او است.

پس هر پدیده‌ای حرکتی دارد و هر حرکتی جهتی می یابد، اما این جهت از کجا

داده می شود؟ آنچه به حرکت، جهت خدائی و الهی می بخشد، وحی است. از این رو

است که کلمه وحی در مورد هدایت جماد و نبات و حیوان به کار رفته است. یعنی

بدانها هدایت ارشادی تکوینی داده است. در مورد انسان هدایت تشریحی است و

وحی از راه انبیاء به انسان ابلاغ می شود.

وحی به طور کلی در سه صورت: غریزه، فطرت و مکتب (دین) تجلی می کند.

غریزه عامل هدایت کننده حرکت جبری و جهت دهنده پدیده‌های آفرینش است

که در سیر تکاملی به سوی غایت نهائی هستی (الله) در جریان است. این غریزه



آنچه به یک حرکت (و یک عمل) اصالت و معنی می‌بخشد و باعث می‌شود که در سازندگی انسان (و در طیفی وسیعتر در سازندگی کل هستی) نقش عمده را ایفاء نماید، جهت حرکت است.

حرکت بی‌جهت و بدون هدف نابودکننده انسان (و در طیفی وسیعتر نابودکننده تمام پدیده‌های هستی و یا به عبارت دیگر اخلال‌کننده در نظم هستی) و از بین برنده اصالتها و شخصیتها و ارزشهای وجودی او است. از راه نگرستن به جهان و تدبیر در پدیده‌های هستی، هدف داشتن و معنی‌دار بودن حرکت هستی خوب درک می‌شود. هیچ حرکتی نیست که هدف نداشته باشد. هر پدیده‌ای غایتی دارد. کاروان هستی در یک مسیر جبری به سوی غایت نهائی خویش (الله) در حرکت است.

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ (۶۲: ۱)»

آنچه در آسمان و زمین است تسبیح‌گوی او است»

هر نفس نمی‌شود دنیا و ما بی‌خبر از: نوشدن اندر بقا

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ، ثُمَّ هَدَى (۲۰: ۵۰)»

گفت پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آفرینشش را عطاء کرد، سپس هدایتش کرد». تا بدانند که چگونه راه کمال را بیمایند.

هر پدیده هستی نخست آفرینش یافته، سپس به حرکت او جهتی و هدفی داده شده و هر پدیده‌ای از شرایطی برخوردار است و راهنمایی در درون خود دارد، تا امکان نیل به هدف تکاملیش را بیابد. پس این هدایت تکوینی، هر پدیده‌ای را در بر می‌گیرد و هر پدیده‌ای در مسیر حرکتی خود مراحل کمال را می‌پیماید.

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۸۷: ۲ و ۳)»

آن خدائی که هر چیزی را خلق کرد و به کمال خود رساند. و آن خدائی که برای هر چیزی اندازه‌ای نهاد، سپس هدایتش کرد».

پس هر پدیده‌ای حرکتی دارد و به تبع هدایتی که در آن نهاده شده به سو و جهتی که معین شده (به سوی کمال) حرکت دارد. طبیعتاً انسان نیز باید حرکت به جهتی داشته باشد و الا نظامی که حاکم است مختل خواهد شد. اگر پیچی یا مهره‌ای در ساعت، حرکت معین خود را نداشته باشد، طبیعی است که ساعت از حرکت بازماند.

حیات - این دو حیات تکوینی - و بنابراین دارای نظام طبیعی و قوانین علمی خاص خویش است. طبیعی است که آنرا با عناصر کلمات ساخته‌اند.

براین مبنا نیز بحث‌های جالب توجهی مطرح شده است. گفتیم که وحی را تنها از یک بُعد، وحی بر انبیاء نمی‌توان سنجید و یا تنها به آیاتی که کلمات وحی و تنزیل در آن بکار رفته نمی‌توان استناد جست. قرآن به تمامی، سراسر قرآن، باید ملحوظ نظر و راهنمای تدبیر و تفکر باشد، تا این پدیده ماورای جهان ملموس بتواند جلوه‌گری نماید. جلوه‌های تابنده این پدیده را در سراسر آیات هستی باید دید و نه در یک بُعد کوتاه.

از آنجا که در جهان هستی، قانون تکامل عمومی حکمفرماست و لازمه تکامل تبدیل و حرکت است، پس حرکت به سوی کمال را در سراسر جهان هستی باید دید.

مگر نه این است که انسان پدیده‌ای است در طبیعت و جزئی است از این کائنات؟ و جز این است که در این کائنات همه چیز در حرکت است؟ هر پدیده‌ای حرکتی دارد و هر حرکتی جهتی؟ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

هیچ چیزی ثابت و بر جای نیست      جمله در تغییر و سیر سرمدی است  
شد مبدل آب این جو چند بار      عکس ماه و عکس اختر، برقرار  
هیچ چیز ثابتی در هستی وجود ندارد و همه چیز جبراً در حال تغییر و حرکت است. هر پدیده‌ای ادامه هستی خود را از او خواهان است.

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۵۵ : ۲۹)

هرچه در آسمان و زمین است ادامه هستی خود را از خدا می‌خواهد و هر روز را به کاری است». و نیز ۵۰ : ۱۵ و ۴۸ : ۱۴ و ۵۶ : ۶۱.

کل یوم هو فی شأنِ خوان      مرورا بیکار و بی‌فعلی مدان.

طبیعی است که حرکت، جهت و سو می‌خواهد. بالاخره حرکت سمت دارد. اگر جهت حرکت تکاملی باشد که به سوی (الله) است و اگر ضد تکاملی (انحطاطی) باشد، سرانجام محکوم به فناست.

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (۲۸ : ۸۸)

هرچه وجهه و جهت خدائی نداشته باشد محکوم به فناست.»

۷. امت و امامت: ۱۵.

و جان می‌کند، صداقتی که از اعماق جاننش برمی‌خیزد، اعتقادی عمیق که به خود دارد، موجب می‌شود که آن اندیشه پاک در دل و ذهنش نقش بندد و از نهان‌خانه شعور ناخودآگاه او سر برآورده و تصور کند که راهنمایی الهی و فرشته‌ای آسمانی بدو پیامی داده، در صورتیکه آن، چیزی جز انعکاس اندیشه خود او نیست. سرچشمه وحی همان روح تابناک و نیرومندی است که در پیامبر وجود دارد و بواسطه شخصیت باطنیش بر او تجلی کرده است...

این تحلیل هزارگونه پرسش پیش رو دارد. چطور که بعد از پیامبر و ابلاغ ختم نبوت، نبی دیگری در این مسیر پیدا نشد؟ چطور که آن دم اعجازی دگرباره رخ نداد؟ چطور...؟ گیرم که نبوغ و شخصیت باطنی نبی مسائلی را نو و عمیق مطرح کند، با آنچه ماورای حس و شعور است چه می‌شود کرد؟ اعجازی که در دل هر آیه‌ای نهفته است، حکایت نبوغ و دانش و تألوه اندیشه نیست. ایمانی که در بن وجود پیامبر بود و به همه پیروانش سرایت یافت و انعکاس آن در دل هر مؤمنی دیده می‌شود، از کدام نهانگاه شعور باطنی می‌تواند سر برآورد؟ به قول آقای مهندس بازرگان: «وحی محمدی یا آیات قرآن، تدلیس و تزویر نیست و از راه تقلید و تعلیم هم بدست نیامده است. پیغمبر، قرآن را به اختیار و به هوش و استدلال خود نساخته است و برای شخص او از خارج و از جانب خدا القاء شده است. فعل و انفعالات درونی و تراوشهای ضمیر ناخودآگاه نیز نیست. چون محصولات وجدان مکتوم یا ضمیر ناخودآگاه، بالاخره همان دریافتهای قبلی و ساخته‌های خود شخص است و قرآن، صرف‌نظر از قسمتهای اعتقادی و اخلاقی که ممکن است بگویند جنبه ذهنی و نفسانی دارد، متضمن حکایات و اطلاعات فراوانی است که باید از خارج دریافت شود، به‌علاوه سنخیت با خصوصیات و تمنیات بشری و شخصی ندارد...»<sup>۶</sup>

بخواهیم ادامه بدهیم در این مسیر سخنان تازه زیاد است. از جمله مرحوم دکتر شریعتی می‌گفت:

«وحی» کلمه مشترکی است که رابطه خداوند را، اعم از رابطه قولی یا فعلی، با طبیعت، با نبات و حیوان، و یا انسان بیان می‌کند. رابطه نخستین، قوانین «طبیعت» را پدید آورده است و رابطه دوم، قوانین «حیات» و رابطه سوم «دین» و به معنی اخص «کتاب» را. بنابراین قرآن پدیده‌ای است درست همانند طبیعت و

۶. مسأله وحی ۱۱۰-۱۱۱.

منفعت مشترک عده‌ای، زیان مشترک دیگران است. پس ناچار برای تأمین نظم جامعه که خود جزئی از نظام آفرینش است، و هدایت به طرف کمال، قانون و قاعده‌ای برتر از منافع افراد و جوامع بشری، و هماهنگی قانون کائنات، لازم دارد. عدم تعادل جامعه بشری و عدم هماهنگی آن با نظام کائنات، در تعادل کلی مؤثر خواهد افتاد.

علمای کلام می‌گویند: دین از وحی آسمانی سرچشمه می‌گیرد نه از عقل و خرد. همیشه میان انسانها بر سر سود و منفعت مبارزه و منازعه است. و این دستگاه آفرینش است که باید نوع را به سوی کمال حقیقی رهبری کند و برای این رهبری است که دستگاه آفرینش خود باید دین شایسته را برای انسانیت برگزیند و به عالم انسانی وحی کند. به قول علامه طباطبائی:

«شعور غریزی انسان که خود منشاء بروز اختلاف و فساد است، خود چگونه می‌تواند منشاء رفع اختلاف و عامل از میان بردن فساد شود. در صورتی که ما در صحنه آفرینش، عاملی نداریم که خود به اثری دعوت کند، و بعد خود او باز به نابود کردن همان اثر دعوت کند. گذشته از این، این قوانین (بشری) بر افعال و اعمال اجتماعی مردم نظارت دارند، نه بر شعور درونی و احساسات نهانی انسان»؛

پس هدایت عقل تجربی نمی‌تواند جانشین هدایت وحی شود. مگر وحی چیست و هدایت آن چگونه است؟ وحی، ارتباطی است میان آفریننده، ریشه وجود و هستی، با انسانها تا مسیر تکاملی انسان هماهنگ سیر تکاملی هستی برنامه ریزی و مشخص شود. به عبارت دیگر: وحی، بارقه‌ای است الهی که به فرمان او بر دل بنده برگزیده‌اش فرود می‌آید و از راهی پنهانی و به رازی غیر معتاد برای بشر، بنده برگزیده خود را از سرچشمه‌های هدایت و دانش آگاه می‌سازد تا برنامه زندگی انسان در جهت سیر تکاملی او ابلاغ گردد.

آنها که وحی را بدین ترتیب نپذیرفته‌اند و از طرف دیگر با صداقت محمدی (ص) روبرو هستند و ایمان عمیق او را به مبدأ لایتناهی دریافته‌اند، راه دیگری رفته‌اند. حقیقت این پدیده شگرف را انکار نمی‌توان کرد. با وجود این در مورد وحی چه می‌شود گفت؟ مرد مادی می‌گوید: صداقت پیامبر مسلم، ولی سرچشمه اصلی شناخت او، خود او است. ایمان و اعتقادی که او به خدا دارد، پرستشی که از دل

۵. وحی یا شعور مرموز ۹۲.

است، اما در رابطه با پیام‌دهنده است.

این پیام درونی، هماهنگ نظام کل، در دل هر ذره‌ای نهفته است. هر جمادی، هر گیاه و جانوری به حکم پیامی که در درون خود دارد، در مسیر کمال حرکت می‌کند. هر الکترونی درون هر اتمی چنانکه نهاده شده گرد پروتون خود می‌گردد<sup>۳</sup> و هر کهکشانی در فضا، چنانکه باید مسیر خود را طی می‌کند... همه اینها به پیروی از آن پیامی است که در درون دارند.

اما انسان، این موجود باشعور نیز جویای تکامل است، ولی فاقد این پیام و هدایت درونی است. حرکت سایر موجودات غریزی است و جبراً در مسیر تکامل قرار می‌گیرند، اما انسان آزاد آفریده شده، اراده و اختیار دارد، تا برحسب این اراده و اختیار، خود مسیر راه را به سوی کمال و خلیفه خدا شدن در زمین بیابد. اینجاست که پیام در درون او نیست، تا اراده خود را در جهت تکامل به کارگیرد.

بنابراین، وجود اصل تکامل و فقدان پیام درونی، ایجاب می‌کند که پیام‌آوری از خارج باشد تا پیام پیام‌دهنده را برساند و راه کمال را بازگو کند، وگرنه انسان در طیف کلی آفرینش، ناهماهنگ و ناموزون، بدون هدف، از سیر به سوی کمال (هماهنگ نظام هستی) باز خواهد ماند.

بدین ترتیب، وحی تکوینی رابطه خدا را با طبیعت بیان می‌کند و همین رابطه است که قوانین طبیعت، غریزه و فطرت را برقرار داشته و نظام هستی را مستقر کرده است. اما وحی تشریحی، ایجاد ارتباط با ماوراءطبیعت، تلقی و دریافت راهنمایی از آن است، از راه اتصال ضمیر نبی به غیب ملکوت. یعنی ارتباطی است میان پیامبر با ریشه وجود در هستی، یا مظهري است از هدایتی که بر هستی حکومت دارد.

اگر گفته شود: عقل تجربی و مآل اندیش انسان خود چرا هدایت را تعهد نکند؟ می‌گویند: طبیعی است که به قول جان دیوئی فیلسوف آمریکائی، قانون نفع بر انسان حکومت می‌کند. هر کس در پی جلب منفعت و دفع ضرر از خود است و منافع افراد با هم در تضاد و تصادمند. پس کسب هر سودی زیان دیگری است و انسان طبیعتاً زیاده‌طلب است.<sup>۴</sup> این قانون در جوامع بشری نیز حکومت می‌کند.

۳. فلسفه وحی ۲۳ بعمد.

۴. پلوت رومی می‌گوید: «انسان گرگ انسانهاست» و شاید این سخن ریشه‌ای بسیار دیرینه‌تر داشته باشد.

به واسطه و محسوس را به مشاهده درک می کند. عقل دهم را «عقل فعال» نامیده اند که در لسان شرع روح القدس و جبرئیل نامیده می شود. روح انسان برای بروز و ظهور استعداد نهفته خود باید از عقل فعال الهام بگیرد. عقل فعال منبع همه حقایق امور است. سرچشمه وحی نیز عقل فعال است. پیامبر که روحی قوی تر از دیگران دارد، با عقل فعال در ارتباط نزدیکتری است و حقایق را از او دریافت می کند. این دریافت در ذهن او نقش می بندد. او احساس می کند که واسطه را دیده و یا آوائی از ماوراء طبیعت شنیده است و این چیزی جز ارتباط و اتصال او با این «عقل فعال» نیست.

این نظریه بستگی دارد به قبول آن «عقول عشره» و ۹ فلک تودرتو (چون پوسته پیاپی) و فرضیات منسوب به بطلمیوس که امروز دیگر طرفداری ندارد. گذشته از آنکه در محتوای آن نظریه جای سخن بسیار است اصولاً تلقی انبیاء از وحی، ارتباطی است با آفریدگار هستی و این تلقی با آن برداشت سازگار نیست. اما متکلمین مبنای مطمئن تری جستجو کرده اند:

از آنجا که در جهان طبیعت قانون تکامل عمومی حکمرماست و فلسفه آفرینش کمال و تکامل جهان است و هر پدیده ای به سمت کمال می رود... «ما نیز خواهان کمال خود هستیم و از این روی از فعالیت های وجودی خود آنچه می تواند کمال مزبور را به وجود آورد و با وی مرتبط است، در راه او به مصرف رسانیده و او را به وجود آورده و کمال خود را می یابیم»<sup>۲</sup>.

این همه کارها که در جهان هستی و گاهواره طبیعت انجام می گیرد، در حالی که کمترین شعوری در آنها سراغ نمی شود، غایتی دارند. غایت هر پدیده و نهایت و هدف آن، رسیدن به اوج کمال و یافتن صورت نهائی و تکامل یافته خود است. پس در طبیعت، تبدیل و حرکتی است دائمی به سوی کمال و نظامی در آفرینش مستقر است برای حیات و کمال.

حال، در جهان هستی، این نظام (یا بهتر بگوئیم: این هدایت و پیام تکامل) یا در درون خود پدیده است، یعنی آن پدیده به رهبری آن پیام و نیروی مرموز و در پرتو بارقه ای از هدایت عام که در وجود خود نهفته دارد به سوی کمال می رود... و یا این پیام و نظام تکامل (هدایت) در خود پدیده نیست و در خارج از پدیده

۲. اصول فلسفه آقای طباطبائی ۳: ۳۲۸.

## ۵- در مدار وحی

### وحی چیست؟

چنین بود آغاز و چگونگی نزول وحی الهی. در اینکه وحی چه بوده و چگونه بوده، سخن بسیار رفته و دانشمندان کتابها در این باره نوشته‌اند<sup>۱</sup> و آنرا از نظر علمی و فلسفی و دینی، و نیز از دیدگاههای مختلف دیگر مورد تحقیق و پژوهشهای مفصّل قرار داده‌اند. اما حقیقت وحی چیست؟ جستجوی از حقیقت و ماهیت وحی، اندیشه و فکر انسانی را طی قرون متمادی به خود مشغول داشته و در آن باره سخنها گفته‌اند. جلوه‌های مختلف آنرا و تعابیر مختلفی که از آن شده تا اینجا بیان داشتیم اما بررسی آن به واقع مانده است. این بحثی است بسیار پردامنه و در اینجا هم ناچار از کوتاه آمدنیم. در اینکه «وحی بر انبیاء» حقیقت محض و واقعیت مسلمی است و به تواتر تاریخی رسیده و مورد اتفاق آراء همه یاران و معتقدان، حتی دشمنان پیامبر، بوده حرفی نیست و این پدیده شگرف را انکار نکرده‌اند. اما در توجیه و تحلیل آن اختلاف بسیار ورزیده‌اند.

در اینجا نگاهی اجمالی به این بحث داریم:

فلاسفه قدیم نیز در این باره بر مبنای اصول مورد قبول خود نظریاتی ابراز داشته‌اند. آنها می‌گفتند: نخستین چیزی که از ذات پروردگار صادر شده عقل اول (یا نور اول) است که از او فلک الافلاک خلق شده است. عقل به طور کلی نیروی مجردی است که کلیات را درک می‌کند و مخصوص انسان است. گوهری است مجرد و قائم بذات که نه در فعل و نه در وجود، احتیاج به ماده دارد. غیب را

۱. از جمله: وحی یا شعور مرموز آیه الله طباطبائی نهران ۱۳۳۷، سؤاله وحی آقای مهندس بازرگان، تهران ۱۳۴۲، وحی محمدی محمد رشید رضا صاحب المنار، ترجمه فارسی آقای خلیلی تهران، وحی و نبوت استاد مطهری، تهران ۱۳۵۷، وحی و نبوت آقای شریعتی مزینانی مشهد ۱۳۴۹؛ تفسیر المیزان در سوره شوری؛ فلسفه وحی آقای محمدی ری شهری - قم.

باشکوه دارد. وقتی می‌خواست مکه را ترک کند قریش بدو گفتند: آن وقت که به مکه آمدی تو بنده بی‌چیزی بودی و حال که همه چیز از ما داری می‌خواهی ما را ترک کنی؟

صهیب گفت: همه سخن شما بر سر مال من است، اگر مالم را بدهم آزادم؟ گفتند: بله، گفت: «هر چه دارم دادم».<sup>۳۳</sup> این را گفت و روانه مکه شد.

یک چنین اسلام باشکوهی، از مردی انتظار می‌رفت که به پیامبر چیزی آموخته باشد؟ ...

اینها و شاید نظایر بسیارشان هست که از چننه معاندان و خبرسازان هر روز به شکلی بیرون می‌ریزد. آن معارف عالیه قرآن کجا و این چند تن مرد گمنام و یا افسانه‌ای کجا که حداکثر راهب دیر دور افتاده بصری و یا زاهد عزلت‌نشین مکه و یا آهنگر سرگذر و یا چندتن سرباز حبشی وامانده از لشکر ابرهه بوده‌اند. این سخنان بیشتر به شوخی‌های سبک مردم سبک مغز می‌ماند تا به سخنی جدی و درخور اعتناء.

چنین است که قرآن با لحنی قاطع این سفاهت‌ها را می‌گوید و اعلان می‌کند:

«وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ، وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰: ۳۷)

و این قرآن نه چنان است که کسی جز به وحی خدا تواند یافت، ولیکن (گذشته از تحدی به اعجاز) سایر کتب آسمانی را نیز تصدیق می‌کند و کتاب الهی را تفصیل می‌دهد که بی‌گفتگو از جانب پروردگار جهانیان است.»

۳۳. این هشام ۱: ۸۹، اصابه ۲: ۱۸۸ شماره ۴۱۰۴.



نهی از منکر. طیبات را حلال و خبائث را حرام می‌کرد و بندهای گمراهی و تباهی و بارگناه و ذلت انسانی را از آنان برمی‌داشت و گام در راه ساختن انسانی متعالی و اتمام مکارم اخلاق می‌زد.

این آیات باهره، هرگز از دید صاحب نظر دور نمی‌ماند، خواه شخصیت تاریخی «بحیرا» مورد نظر باشد یا نباشد.

از آن آموزگاران دیگری که قدرت وسیع خیالبافان پرداخته، جابرنده و یاسرند. مارگلیوت در کتابش می‌گوید<sup>۳۲</sup>: جابرنده عبدالله با دوستش یاسر، یهودی دیگر، با مگه تجارت می‌کردند و هر دو در ضمن کتاب مقدس را می‌خواندند. پیامبر که بر آنها می‌گذشت بدان دو نفر گوش می‌داد. یعنی می‌خواهد بگوید از این طریق محمد (ص) تحت تأثیر تورات قرار گرفته، اما بعد خود این نویسنده می‌گوید: وقتی پیامبر سوره یوسف را خواند جابر اسلام را پذیرفت. جابر یهودی که خود کتاب مقدس می‌خوانده و داستان یوسف را، به قول این نویسنده، او بر پیامبر خوانده، با شنیدن سوره یوسف و قصه‌ای که در قرآن گفته شده، به پیامبر اسلام ایمان می‌آورد. این چگونه معلمی می‌توانسته باشد که ناگهان این چنین واله و مؤمن به متعلم خود گرویده. کسی که خود الهام بخش دیگری بوده به یک لحظه مؤمن و معتقد به این ملهم خود می‌شود! پس چه می‌توان گفت جز اینکه با محمد رشید رضا همسخن شویم که اسلام او دلیلش فقط اعجاز قرآن کریم می‌تواند باشد و بس، و ایمان بدان که قرآن بر رسول خدا نازل شده است.

اما یاسر، داستان دیگری یافت. اسلام آورد و در زیر شکنجه و عذاب جان بر سر اسلام گذارد.

این جناب مارگلیوت باز هم بیکار ننشسته و یکی دیگر را می‌تراشد. این نشد یکی دیگر. جزء خاص مسیحیت در قرآن را پیامبر از صُهیب رومی (از موصل) فرا گرفته...

این صُهیب وقتی به اسلام گروید که پیامبر در خانه ارقم بود. مستضعفین در فشار و شکنجه بودند و مسلمانان را یارای گفتن «لا اله الا الله» نبود. از آن پس با رسول خدا به مدینه هجرت کرد و در تمام مشاهد شاهد بود. هجرتش داستانی

۳۲. محمد (ص) ص ۱۰۶.

صلیبی (۵۴۸۸ = ۱۰۹۵ م.) پیش آمد و صلیبی‌ها دسته‌دسته از اروپا روانه خاورمیانه شدند و در آن میان معرکه بحث‌های داغ مذهبی رواج داشت. محصول این سالها، کتابهای جعلی فراوانی است. جعل کتب و رسالات مذهبی در میان مسیحیان، برای حمله به یک فرقه و یا دفاع از فرقه‌ای، تازگی نداشت و تصادفاً اوج رواج آن در قرن دوازدهم میلادی است که افسانه‌ها و اساطیر و خرافات مذهبی در اروپا رواج سهمگینی داشت و نوشته‌های مؤلفان بیزانسی درباره پیغمبر اسلام نیز منتشر شده بود. در همین سالهاست که بر پایه نوشته‌های قبلی یوحنا دمشقی و ثئوفانس بیزانسی، **مکاشفه بحیرا** نوشته شده و به نویسنده‌ای از قرن ششم و هفتم میلادی نسبت داده شده تا نشان داده شود که مسیحیت بر اسلام اثرگذار است.<sup>۳۰</sup> این دید و روش، تا حدود سالهای ما نیز از دست نرفته است. حتی آنها که داعیه دانش و پژوهش و بی‌طرفی دارند، می‌بینیم که در حساس‌ترین نقطه‌ها، از جعل و تزویر خودداری نمی‌کنند، و یا حداقل بر رنگ و جلال افسانه‌ای چیزی می‌افزایند و یا بر روایتی پیرایه‌ای می‌بندند. مثلاً در دیدار رسول خدا با بحیرا، سپرنگر در آخر یک جمله می‌افزاید که ابوطالب محمد (ص) را با بحیرا به مکه فرستاد<sup>۳۱</sup> تا داستان را چنانکه می‌خواسته از هر جهت جور کرده باشد. و حال آنکه هرگز چنین سخنی در روایتی نیامده است.

به هر صورت، خلاصه کنیم: پیامبر در دیدار اول از شام، کودک ده دوازده ساله‌ای بود که در حضور ابوطالب و یا کاروانیان چند کلمه‌ای با این راهب سخن گفته، همین و بس. در دیدار دوم شام هم که راهب دیگری بوده، ولی باز با هم تنها نبوده‌اند و میسر غلام خدیجه نیز حضور داشته و شاهد دیدار آنها بوده است. مگر در یک گفتگوی عادی چقدر مجال سخن است و چقدر امکان داشته که راهب **ذیر بصری** سخن بگوید تا او را معلم و آموزگار پیامبر بخوانیم؟ صرف نظر از این واقعه، آیاتی بر پیامبر بوده که به روشنی دلالت بر حقایق نورانی او داشته است. او طبق بشارات عهدین، نبی امی بود بنام «احمد» که امر به معروف می‌کرد و

30. *Der Islam*, Bd. 23, 1936, s. 134. *Chronographia*, Bd. I, s. 333 ff. (De Boor), Leipzig, 1883.

حضارة الاسلام گوستافون کرونیوم، ترجمه توفیق جاوید ص ۶۶.

31. Dr. Sprenger; *Life*, p. 79.

به عهده او محول شده بود.<sup>۲۴</sup>

پس از او نوبت پسرش یوحنا دمشقی (Johannes Damacenus) شد که تا سال ۱۰۶ هجری (۷۲۵ میلادی) مدت خلافت ۹ تا ده خلیفه در دستگاه امویان بود. در مورد او گفته اند که پدرش اگر ندیم یزید بود او خود وزیر اکبر خلیفه اموی شد.<sup>۲۵</sup> سرانجام، او در سال ۷۲۵ میلادی که از کارکناره گرفت وارد دیر سنت سابا شد. در آنجا به تبلیغ و نوشتن رسالاتی مشغول گردید تا در سال ۱۳۲ ه. (= ۴ دسامبر ۷۴۹) میلادی وفات یافت.

یوحنا از متفکران بزرگ آباء اخیر کلیسای یونانی و از ملکائیه مسیحی بود که معتقد به مشیت واحد در مسیح بودند.<sup>۲۶</sup> نوشته های او زبده تعالیم کلیسای شرقی شمرده می شود و سرودهای دینی او در غایت جذبه و گیرائی است که هنوز هم در کلیساهای یونانی خوانده می شود.<sup>۲۷</sup> رساله مباحثه ای میان مسیحی و مسلمان<sup>۲۸</sup> نشانه مباحثات او با علمای مسلمان درباره اسلام و طرز استدلال و دید او است. او است که نسبت می دهد رسول خدا علمش را از مردی اهل کتاب یا از یکی از بدعت جویان «آریان Arian» اخذ کرده<sup>۲۹</sup> و جالب توجه تر این که همین اعتقاد است که نزد «تئوفانس» تکرار می شود و وجود راهب دیر بصری دستاویزی برای جعل معلّم موهوم می گردد. در واقع تئوفانس فقط ادامه دهنده راه یوحناست و همان اتهامات را با آب و رنگ بیشتری نقل می کند.

بدین ترتیب، سابقه مباحثات مذهبی اسلام و مسیحیت و نوشتن رساله ها و نامه ها بر ضد اسلام روشن می شود. این مباحثات همچنان ادامه یافت. بعد جنگهای

۲۴. امویان هنری لانس ۲۱۲.

۲۵. البته طرفداران مطلقش تردید می کنند: فرهنگ دینی کاتولیک مقاله یوحنا دمشقی الاب جوجی.

*Dictionnaire de Théologie Catholique.*

۲۶. فلسفه الفکر الدینی ۱: ۳۲ ح ۲.

27. J. C. Ayer; *A Source Book for Ancient Church History*, p. 691.

۲۸. از انتشارات مینی جزء کتب آباء یونان مجلد نهم.

29. *The Muslim World*, Vol xLL, n. 2. April 1934, p. 392.

کتاب معروفش: در سبیل رشاد یا ایمان صحیح *De Fide Ortodoxa* توسط Salmond به انگلیسی ترجمه شده *Exposition of the Orthodox Faith* و نیز توسط آباء Nicéne در سلسله کارهای آنها (جلد نهم قسمت دوم) به نام *Concerning the Orthodox Faith* نیویورک ۱۸۹۹ آمده.

برگزید، یعنی «بطریق» نستوریان شد و خدمات زیادی به ایرانیان کرد<sup>۲۲</sup>. دیگری که می‌تواند رساله بدو نسبت یابد همان است که در ۶۳۰ میلادی تاریخ شهادت «مقتل» یسوع سبران (Ishō Sabhran) را نوشته است.

این رساله مکاشفه بحیرا مسلماً به حدود قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی مبتنی بر بعضی از روایات اسلامی ساخته شده و به نویسنده‌ای در قدیم نسبت داده شده است. این رساله سه قسمت دارد:

۱) داستانهائی دربارهٔ دودمان محمدی که سرجیوس بحیرا در طور سینا دیده.  
۲) مکالماتی با محمد جوان (ص) در صحرای یثرب. ۳) پیشگوئیهای سرجیوس. قسمتی تکرار همان قسمت اول و قسمت دیگر، شرح آموزگاری سرجیوس. از آن به بعد، این جناب سرجیوس در ادبیات قرون وسطی برای خود جاه و مقامی می‌یابد.

این قبیل نوشته‌های جعلی، معمولاً ریشه‌ای در احادیث موضوعه می‌یابد و یا از اختلافات در احادیث سرچشمه می‌گیرد. در دیدار دوم پیامبر از شام، نام راهب نیامده و در دیدار اول هم، راهب گاهی یهودی، گاهی مسیحی، یک‌وقت بحیرا، زمانی سرجس یا جرجیس نام گرفته که ابوطالب را گاهی از یهود و وقتی از رومی‌ها می‌ترساند. این اختلافات در اساس چیزی نیست و اصل قضیه محکم و قطعی است، اما غرض خصم و معاند تلاش دارد که از گاهی کوهی بسازد و به هر رو رخنه‌ای بیاید.

گمان می‌کنم اساس بحثهای مسیحی در این باره به حدود سالهای ۸۰ و ۱۰۰ هجری برسد. در آن سالها و تا چندی بعد، مسیحیان در حکومت اسلامی نفوذی یافته بودند. سرجون یا سرجیوس مسیحی، منشی و صاحب امر معاویه خلیفه اول اموی بود. پس از معاویه، یزید نیز این سرجیوس را در مقام خود باقی گذاشت و در کارها با او مشورت می‌کرد.<sup>۲۳</sup> حتی گفته‌اند او و یا پسرش، امور مالی دستگاه خلافت را در زمان عبدالملک به عهده داشت، یعنی خزانه‌دار دولت بود و در دولت عرب، پس از فرماندهی سپاه، این مقام از همهٔ مقامات دیگر مهمتر بود. در تمام این مدت، او در عین حال بزرگ مسیحیان هم بود و جمع‌آوری جزیه مسیحیان

۲۲. کریستنسن ۴۶۴.

۲۳. ابن اثیر ۴: ۷، ۱۷، طبری ۲: ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۳۹، ۸۳۷.

می‌داد که بهترین مردم زمانه سه نفرند: رثاب الشَّیْ و بحیرای راهب و دیگری که هنوز نیامده و یا منتظر موعود یعنی پیامبر<sup>۱۷</sup>. بدین ترتیب، او راهبی نسطوری است بر مذهب اریوس که منکر لاهوت مسیح باید می‌بود و مریم را مادر ناستوتی عیسی می‌دانست و عیسی را مظهر کلمه، نه خدا. می‌گویند شاگردانی داشت یکی به نام «مذهب» و دیگری که همان سلمان فارسی است<sup>۱۸</sup>. و به دسیسه بعضی از اشرار یهود کشته شد<sup>۱۹</sup>.

چهرهٔ بحیرا در ذیل نام سرجیوس، در کتب روم شرقی (بیزانس) نیز آمده و تصادفاً رنگ و خط این چهره با بعضی از احادیث ضعیف اسلامی نیز تطبیق می‌کند. مثلاً تئوفانس Theophanes مورخ بیزانسی (۷۵۲-۱۸ یا ۸۱۷ م.) متعلق به کلیسای ارتدوکس است. تاریخ عمومی دارد که جداول تاریخی او دربارهٔ ایران و روم و عرب واجد اهمیت است. او شرح می‌دهد که پس از نخستین ظهور جبرئیل، خدیجه با هیجان زیادی به سرجیوس، یک راهب بدعت‌جوی عزلت‌نشین، مراجعه کرد و او خدیجه را آرام نمود<sup>۲۰</sup>. که در اینجا از یک حدیث ضعیفی استفاده کرده و داستان ورقه و بحیرا را با هم مخلوط و مشتبه ساخته است. باز بدین قسمت برمی‌گردیم. اما سخن بدین جا ختم نمی‌شود و این سلسله سردراز دارد. نویسندگان مسیحی برای حمله به اسلام از هیچ جعل و تهمت خودداری نمی‌کردند. یک رسالهٔ جعلی که مسلماً بعد از قرن یازدهم مسیحی نوشته شده و در چندین روایت عربی و سریانی باقی مانده،<sup>۲۱</sup> از مکاشفهٔ بحیرا سخن می‌گوید: این کتاب را به یسوع یبه (Isho' yabh) نسبت داده‌اند. ظاهراً دونفر بدین نام بیشتر مشهورند. یکی آنکه اسقف ارزون بود و در برابر بهرام چوبین نزد رومیها از خسرواپرویز طرفداری می‌کرد و هر مزدچهارم در ۵۸۰ میلادی او را به جانلیقی (Catholicos)

۱۷. ترجمهٔ مروج ۱: ۶۱، معارف ابن قتیبه ۵۸.

۱۸. میزان الاعتدال ۲: ۱۵۳، لسان المیزان ۳: ۳۹.

۱۹. محمد (ص) محمد رشیدرضا ۹۸.

20. Theophanes; *Chronographia*, p. 333, éd. Classen, I, 513.

ونسینک در مقالهٔ بحیرا در مختصر دائرة المعارف اسلام اضافه می‌کند:

Georgius Phrantzes (ed. Bekker, p. 295 sq.)

۲۱. ایضاً

Gottheil, A. *Christian Bahira Legend*, in ZA, vol. XIII. sq.

پیامبر (ص) کودک ده دوازده ساله‌ای بوده، ابوبکر مسلماً طفل هشت نه ساله‌ای بیش نبوده، زیرا او دو سال از پیامبر کوچکتر بود، و در آن موقع بلال هنوز دنیا نیامده بود و سی و چند سال از این تاریخ گذشت تا ابوبکر، بلال را از بنی خلف خرید و او از شکنجه به خاطر اسلام رهائی یافت و بلافاصله هم آزاد شد!

این داستان بعدها گزارش مشابهی یافت. تقریباً دوازده سال بعد (حدود ۵۹۵ میلادی) محمد (ص) در خدمت خدیجه بود که با غلامی به نام «میسره» راهی سفر شام شد. در همین بصری یک کشیش نسطوری (و یا به نام نسطور) را دیدار کرد. این کشیش از بعضی از علامات، پیامبر آینده را شناخت! هم‌چنین در همان هنگام مردانی از روم (۳ یا ۷ یا ۹ تن) نیز در جستجوی پیامبر موعود به نزد بحیرا رسیدند که او آنها را بازگرداند.<sup>۱۲</sup> طلحة بن عبیدالله نیز گواهی می‌دهد که چند سال بعد، راهب بصری از ظهور پیامبر موعود می‌پرسید.<sup>۱۳</sup>

در منابع مختلف اسلامی (و احیاناً عیسوی) نام «بحیرا» (در آرامی Behirā به معنی گزیده و منتخب، در سریانی به صورت بحیر به معنی مرد دانا و آگاه) به عنوان لقبی برای او ذکر شده، اما اسمش را مسعودی سرجیوس (Sergius) و حلبی جورجیوس (Georgius)<sup>۱۴</sup> و دیگران به شکل‌های مختلف جرجیس، جرجس به کنیه ابوعداس و کنیه پدرش ابوریعه ذکر کرده‌اند.<sup>۱۵</sup>

او راهبی نصرانی از قبیله عبدالقیس و یا جبری از اخبار یهود تیماء<sup>۱۶</sup> بود که اخباریان او را از نیکان شمرده‌اند. می‌گویند پیش از مبعث بود که ندا دهنده‌ای ندا

۱۰. عیون الاثر ۱: ۴۳، ابن سعد ۱/۳/۱۶۵، ابن هشام ۲۰۵، ۴۴۹ گوتینگن و یا ۱: ۳۳۹ و ۳۴۰ حلبی.

۱۱. ابن هشام ۱: ۱۹۹.

۱۲. خصائص سیوطی ۱: ۲۰۸، حلبیه ۱: ۱۴۲، البدایه ۲: ۲۸۵، ترجمه ابن اثیر ۱: ۳۵، ابن هشام ۱: ۱۹۴.

۱۳. ابن سعد ۱/۳/۱۵۳. الوفاء ابن جوزی ۱: ۵۶، سیره شامی ۲: ۲۶۲.

۱۴. مروج ۱: ۱۴۶، سیره حلبیه ۱: ۱۵۷.

۱۵. این نام گویا در آن زمان رایج بوده، چنانکه چهار تن از صحابه بدین نام بوده‌اند. دو تن مشهورتر بحیر بن ربیع و بحیر الاغاری (تاج العروس ۳: ۲۹). ابن اثیر نیز از یک مرد شامی بدین نام یاد می‌کند که با هفت تن دیگر نزد رسول خدا رفت و تصریح می‌کند که این غیر از بحیرای راهب است. (اسد الغابه ۱: ۱۶۷).

۱۶. روض ۲: ۲۲۰، ابن کثیر در سیره ۱: ۲۴۹ از سیر زهری نقل می‌کند ولی رد می‌کند.

فهمید یکی از آنها نیامده، تأکید بر آمدن طفل کرد. وقتی آخرین فرد وارد شد، او مدتی خیره به طفل نگریست و بعد، او که دیده بود همیشه عربها به لات و عَزَّی سوگند می‌خورند، او هم محمد (ص) را به لات و عَزَّی قسم داد که به سؤالاتش به راستی پاسخ گوید. اما محمد (ص) گفت که هرگز دروغ نگفته و از پرستش بتان نیز نفرت دارد. این بار راهب او را به «الله» سوگند داد که پاسخ او را بدهد و از حالش، خوابش و از امورش پرسید. جوابش که داده شد از مهر نبوت<sup>۸</sup> جویا شد و نقش نبوت او را دید و دستی بر آن سائید. این پاسخها و آن مهر نبوت، بحیرا را متقاعد کرد که کودک همان «موعود» است. این بود که به ابوطالب اخطار کرد که طفل را در برابر یهود حمایت کند و یا چون به سوی شام رهسپارند آنان را بر حذر داشت از اینکه به روم بروند که مبادا رومیان از وجود کودک آگاه شوند. زیرا هم یهود و هم رومیها علائم ظهور پیامبر آخرین را در کتب خود خوانده و بیم آن می‌رود که کودک را نابود کنند.

این روایتی بود از قدیمی‌ترین سندی که ابن اسحاق (م ۱۵۰ هـ.) بازگفته، اما روایت دیگر از ابوموسی اشعری است که تصادفاً بر سر آن میان علمای اسلامی همیشه بحث بوده است. زیرا در آخر آن روایت آمده که ابوبکر و بلال غلامش نیز حضور داشتند، و ابوبکر بلال را مأمور خدمت رسول خدا می‌کند. ترمذی این حدیث را «حسن» می‌شمارد و نقل می‌کند: «حاکم صحیحش می‌داند. بیهقی و ابونعیم و خرائطی و ابن عساکر و ابن ابی شیبه نقلش کرده‌اند. بیهقی این قصه را نزد اهل مغازی مشهور می‌داند. جزری فقط ذکر ابوبکر و بلال را در آن غیر محفوظ می‌شمارد، ولی اسنادش را صحیح می‌داند. ذهبی هم بهمان دلیل حدیث را ضعیف می‌شمارد. ابن حجر می‌گوید رجال حدیث «ثقه» اند. اما ابن کثیر حدیث را «مُرْسَل» می‌شناسد.

علت این بحث دراز چیست؟ زیرا به هر حال، ابوموسی اشعری راوی این سخن است و او به سال هفتم هجری یعنی قریب پنجاه سال پس از این حادثه اسلام آورده است و نگفته که این سخن را از که شنیده، گذشته از این، در آن موقع که

۸. راجع به شکل و وضع مهر نبوت رک. : مقاله تحقیق درباره مهر نبوت حضرت خاتم الانبیاء دکتر ابوتراب نفیسی، نشریه دانشکده الهیات مشهد ۱۵ : ۵-۲۱. ایضاً المعجم للحدیث ۲ : ۹.

۹. ترمذی ۴ : ۲۱۶ (مناقب : ۳).

« کتاب » می خوانده، پس دستاویز کرده اند که در همان چند دقیقه علوم را به پیامبر آموخته! ... سخنی پوچ تر از این هم توان گفت؟ ...

کسی که بیش از همه درباره اش جنجال داشته اند و این جنجال هم طی قرون بی دریی دامن زده شده « راهب دَبْرُصْرِي » است و چون در میان این معلمان موهوم، این یکی بیشتر مورد استناد قرار گرفته، لذا این یکی را توضیح بیشتری می دهیم.

داستان این راهب مربوط می شود به زمانی که محمد (ص) ۹ تا ۱۳ سال داشت؛ در یکی از سفرهای تجارتي تابستانی قریش، در حدود سال ۵۸۳ میلادی، او به همراه عمویش ابوطالب با کاروانی به شام (سوریه) مسافرت می کرد، وقتی کاروان به بُصْرِي<sup>۶</sup> و یا نزدیکی آنجا رسید، راهبی که آنجا در صومعه اش زندگی می کرد متوجه شد که ابری همیشه بر سر یکی از کاروانیان سایه افکنده و یا شاخه درخت، سایه خود را بر او می گستراند. راهب مسیحی که نامش «بَحِيرَا»<sup>۷</sup> بود از همه کاروانیان دعوت کرد که مهمان او باشند. آنها پذیرفتند، اما محمد (ص) را که کودکی کوچکتر از همه بود، جا گذاشتند. بَحِيرَا در میان مهمانانش آنچه را می جست، یعنی کسی که چهره اش در کتابهایی که او خوانده بود به عنوان آخرین پیامبر ترسیم شده بود، نیافت. از آنها پرسید که آیا آنها همگی آمده اند؟ همین که

۵. بحارالانوار ۶: ۱۰۷ یا ۱۸: ۳۱۸، التنبیه والاشراف مسعودی ۱۹۷، حلبیه ۱: ۱۴۰، المعبر ۹.  
۶. بُصْرِي شهر حوران است که در ۲۵ ربیع الاول سال ۱۳ هجری نخستین شهری بود که در شام به صلح تسلیم مسلمانان شد. گویا «شمشیر» ش معروف بوده است (معرب جوالیقی ۵۹، ابن درید ۱: ۲۵۹).  
۷. منابعی برای مطالعه: طبقات ابن سعد ۱/۱/۷۶، ۸۲، ۹۹، ۱۰۰، ابن هشام ۱۱۵ گوتینگن با ۱: ۱۹۱ بعد حلبی، طبری ۱: ۶-۱۱۲۳، سیره حلبی ۱: ۱۳۶ و یا ۱۷۷ بعد، تردی ۲۸۲، تاریخ الخمیس ۱: ۲۵۷ و ۲۶۲ بعد، فهرست ابن الندیم ۲۳ فلوگل، اصابه ۱: ۳۵۷، مفصل تاریخ العرب قبل الاسلام ۶: ۶۰۳، محمد (ص) محمدرضا ۳۲-۳۵، ۹۶، زندگانی محمد (ص) هیکل ۱: ۱۶۵، مروج الذهب ۱: ۴۴ و ۱۴۶ ترجمه ۶۱، ۶۷، ۴۸۵، ۶۴۲، ترجمه کامل ۱: ۳۴ و ۳۵، سیره ابن کثیر ۱: ۱۴۰، ۲۴۳ بعد، سبل الهدی ۱: ۱۸۹ بعد، عیون الاثر ۱: ۴۳، الروض ۱: ۱۱۸، میزان الاعتدال ۲: ۱۵۳، لسان المیزان ۳: ۳۹، دلائل النبوه ابونعیم ۱۲۵، وفاء الوفاء ۱: ۱۳۱، شرح المواهب ۱: ۱۹۰، دلائل النبوه بیهقی ۱: ۳۱، مجله فرهنگ ایران زمین، سال اول ص ۱۶۸ مقاله سینورسکی زمستان ۳۹ ص ۲۲۴، دائرة المعارف اسلام و مختصر آن مقاله بحیرا. مقاله نلد که در ZDMG ۱۲: ۶۹۹ بعد.

اسماعیلیه معتقدند که عیسی (ع) ناطق پنجم بود و ودائع و وثائقی که از زمان موسی بود توسط بحیرای راهب به ناطق ششم (پیامبرگرمی) تسلیم شد. اساس التأویل نعمان بن حیون تمیمی چاپ عازف تابرص ۳۱۴ ح ۱ و ۳۲۵.



«وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (۱۶: ۱۰۳)

و ما کاملاً آگاهیم که می‌گویند آن کس که این قرآن را به او می‌آموزد بشری است، زبان آن کس که این سخن را بدو بندند عجمی (نارسان) است و این زبانی است عربی روشن.»

نگاهی گذرا به تفاسیر، اسامی فراوانی پیش می‌آورد:

بلعام آهنگری در مکه ترسا و اعجمی زبان، نفیس یا یعیش غلام ولید مغیره که خواندن می‌دانست، عایش غلام حویطب، یسار غلام علاء حضرمی و حبر (جبر و خیر و حبار هم گفته‌اند) مولای عامر حضرمی که هردو را بعضی اهل عین‌التمر شمشیرگر مکه دانسته‌اند که «کتاب» می‌خواندند. بومی‌سره غلام ترسای رومی زبان، عبید بن‌الخضر کاهن، انسطاس و شماس رومی و نجار قبطی و صهیب و عدّاس مولی حویطب بن‌العزّی و...

حتی سلمان فارسی را که در مدینه اسلام آورده بود، در مکه به نام معلم پیامبر یاد کرده‌اند! و برای اینکه قضیه درست شود دو سلمان به وجود آمده: یکی سلمان جهنی اصفهانی و دیگری سلمان قرظی اصفهانی.<sup>۲</sup>

اما عدّاس نیز شکل چند نفر را یافته، یکی مولی حویطب شده و دیگری اهل نینوی در طائف غلام عتبه و شبیه بود که در سفر رسول خدا به نزد ثقیف با پیامبر سخن گفت<sup>۳</sup> و یا همان بود که گفتند به جای ورقه با خدیجه پس از نخستین وحی سخن گفت.

یکی دیگر همان ورقه است که در تمام عمر رسول خدا دو سه بار همدیگر را دیده و در خانه خدا و در چشم همگان، چند کلمه‌ای سخن گفته‌اند. چون گفته‌اند که او

۲. مثلاً در تفسیر دو آیه ۲۵: ۴ و ۱۶: ۱۰۳ ملاحظه کنید: طبری ۱۴: ۱۱۹، ۱۲۰ و ۱۸: ۱۳۷ روح‌المعانی ۱۴: ۲۱۲ و ۱۸: ۲۳۴، مجمع‌البیان ۶: ۳۸۶ و ۷: ۱۶۱، ابوالفتوح ۶: ۲۳۸ و ۷: ۲۸۲ و، بیضاوی ۱: ۶۸۲ و ۲: ۱۵۵، خازن ۱: ۱۳۷، ۱۳۸، ابن‌هشام ۱: ۱۸۲، ۲۰۵-۲۱۰، ۲۹۶ و ۲: ۲۳، اسدالغابه اسامی حبشیان مقیم مکه را بیشتر دارد.

۳. سلمان پاک ماسینیون ترجمه دکتر شریعتی ۸۲. شخصیات قلقة عبدالرحمن بدوی ص ۹ ح ۱.

Massignon, Louis; *Salmān Pak et...* p. 8.

۴. ابن‌هشام ۲: ۳۰، اسدالغابه ۳: ۲۸۹، اصابه ۲: ۴۵۹ ترجمه ۵۴۷۰.

نمی‌یافتند. هر وقت رسول خدا به مکه در مجلسی مردم را تذکری می‌فرمود و به یاد خدا و حساب و قیامت می‌انداخت و از طغیان و سرکشی «امم ماضیه» و گذشتگان تئبه و عبرتی بیان می‌کرد، پس از او، این نضُر، مردمی دور خود جمع می‌کرد و از آنها که خوانده بود: داستان شاهان، جنگ رستم و اسفندیار، از قصه‌های اکوان دیو و هفت‌خوان، حکایتها می‌گفت و به ریشخند و تمسخر می‌افزود که من از او شیرین سخن‌ترم و یا اینکه محمد (ص) از اساطیر اولین می‌گوید.

«يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (٦ : ٢٥)

کافران گویند این آیات چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.»

نضُر می‌خواست که مردم را از گرد پیامبر بپراگند، اما سخت بی‌نصیب افتاده بود و اقبال مردم به پیامبر روزافزون بود. این بود که برای شکست اسلام راهی دیگر اندیشید. در مکه کسی نماند که او و یارانش علیه پیامبر بسیج نکرده باشند. اما این همه تلاش به جایی نرسید. چاره دیگری به کار برد. او و دوستش روانه مدینه شدند تا از یهود آنجا که به دانش شهره شده بودند چیزها بیاموزند و پیامبر را بیازمایند که در فترت وحی دیدیم پاسخ پرسشهایشان نیز رسید. این بار راه دیگری رفتند. شایعه پراگنی می‌کردند تا اقبال اسلام را بشکنند. در میان این شایعات همه نوع سخنی بود. تلاش برای رواج تهمت به ساحری و شاعری و کاهنی، یکی از این کارها بود. یک کار دیگرش هم این بود که هر روز برای پیامبر معلمی تازه بتراشد.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ، وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ (٢٥ : ٤)

و کافران گفتند این آیات نیست جز دروغی که خود بافته و دیگران که بدو

یاری داده‌اند.»

اگر بر سرگذری آهنگری برای لحظه‌ای کارش مورد توجه پیامبر قرار می‌گرفت، و یا در کوی و برزن با کسی که شائبه سواد در او باشد سخنی می‌گفت، بلافاصله فردا شایعه بود که بله، اینها هستند که پیامبر را اعانت می‌کنند و یا آموزگار پیامبرند. راویان اخبار هم بدون توجه به هدف پلید آنان، این شایعات مانده بر افواه را، با شاخ و برگ که بعدها یافته، مَهْرِ دُخُولِ بَرِکَتَابِهَا زده و بر دل صحیفه‌ها نقش زده‌اند. این است که امروز دهها اسم از این اشخاص حقیقی و مجعول بر سر زبانهاست و جالب توجه‌تر این که همه آنها مردمی بیگانه و بیشترشان ناشناخته‌اند.

جز خدا نمی‌جویند و برای زینت زندگی دنیا، چشم عنایت از آنان مگیر، به سخن کسی که قلب او را از ذکر خود بازداشته‌ایم و جز پیروی از هوای نفس کاری ندارد گوش نکن. بگو حق (قرآن) از طرف خداست. هر که خواست ایمان بیاورد و هر که خواست به کفر گراید. و ما برای چنین ستمگرانی آتش آماده کرده‌ایم» (۱۸: ۲۸ و ۲۹).

این همه عتاب و خطاب، این همه تحریض و تحذیر، این همه تشویق و دلداری، این همه تأکید و تأیید که گوش به خواست دل و رغبت به مترفین نکن و خواسته و فرزند این و آن را به چشم میاور، اینها جز نشانه بارز راستی و صداقت محمدی (ص) در نزول وحی آسمانی است؟

سخن دراز شد و گرنه جای داشت از آن همه آیات آسمانی که برتر از اندیشه انسانی است، بخصوص اندیشه مردی که از دل صحرا سر برآورد و صلاهی صلاح بشریت را برای قرون و اعصار در داد، شمه‌ای بازگویم، افسوس که مجال تنگ است. این سخن بگذار تا وقت دگر.

### معلمان موهوم

چه شگفت‌آور است که با این همه دلیل و برهان، به روشنی صبح تابان، باز در پی کنکاش و جدل باشند، چنانکه بوده‌اند. این سخن تازه‌ای نیست که اسلام بی‌سپر راه یهود و نصاراست و این ادامه همان راه است. البته که اسلام مصدق آنهاست. اما کدام یک؟ مذاهبی آشفته و درهم که اگر شارع ببیندش از اصل نشناسدش، یا مذاهبی اصیل و درست و نه‌آن چنان که دست‌مالی و تحریف شده است؟

از همان روزهای اولیۀ نزول وحی، کسانی به‌طور مداوم در پی آن بودند که آب‌شخور و منبعی محسوس و ملموس برای تعالیم پیامبر بیابند. یکی از آنها مردی بود به نام «نَضْرِبْن حَارث» که اتفاقاً پسرخاله رسول خدا هم بود. به ایران و همسایگی آن، حیره، سفرها کرده بود. کتب پارسی را خوانده بود و داستانها می‌دانست. از آنها بود که دانستن چند افسانه را مایه عزت و احترام می‌دانستند و دعوت نبوی را با داستانهای خوانده شده خود و با هواهای نفس خود سازگار

۱. در جنگ بدر پرچمدار مشرکان بود و در نزدیکی مدینه کشته شد. ۲ هجری.

نیست، نفی اسیرگرفتن از همه انبیاء می‌کند:

«مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ، تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ (۸: ۶۷)»

هیچ پیغمبری را نباید که اسیران بگیرد تا بر زمین کشتار کند، شما (اصحاب) خواسته دنیا خواهید و خدا (برای شما) پاداش آخرت خواهد.

بعد از آن، سخن شدیدتر می‌شود و اندازو وعید است (۱۷: ۷۴-۷۵) تا جائی که فرماید:

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ.» (۶۹: ۴۴-۴۷).

کجاست که بتوان در برابر این صراحت و روشنی، جز به صداقت محمدی (ص) و ایمان به وحی الهی سخنی گفت؟ در این مورد شواهد به قدری زیاد است که در خور بحث کتابها خواهد بود. به چند نمونه کوتاه فقط اشارتی رفت.

نمونه بسیار برجسته دیگر آن، خطابه‌های فراوانی است که پیامبر را دل می‌دهد و بر ابلاغ رسالت تعریض می‌کند و از هرسستی و کاهلی برحذر می‌دارد و بر ترغیب به ایمان مستضعفین و روی گرداندن از مستکبرین تأکید می‌نماید. «به آنها که در رفاه و خوشی می‌گذرانند با چشم حسرت منگر، اینها برای آزمایش است و روزی خداوند بهتر و باقی‌تر است» (۲۰: ۱۳۱) و باز همین معنی است در سوره حجر آیه ۸۸ که «به سوی مردم متمتع چشم مدوز و بر آنها اندوهگین مباش و نسبت به مؤمنان فروتنی کن».

آیا اینها نشان نمی‌دهد که خواسته و فرزند قریش در چشم پیامبر خوار و بی‌مقدار گرفته شده تا او به کار تبلیغ رسالت همتی که درخور است صرف کند؟ ببینید این عتاب چه پرشکوه است:

مشرکان می‌گفتند این مردم بینوا و بی‌سروپا را از گرد خود دور کن تا ما به تو نزدیک شویم. ایمان اشراف و بزرگان شاید وسوسه‌انگیز باشد و بتواند که پیامبر را از مؤمنان بی‌چیز دور کند. خطاب می‌رسد «مردمی را که به خدا رو کرده‌اند از خود مران. کار آنها بر تو نیست و حساب کار تو با آنها نیست. اگر آنها را طرد کنی از ستمکارانی» (۶: ۵۲) و یا باز می‌فرماید: «با همان بی‌نویانی باش که شب و روز

پیامبر در این دم با تنی چند از بزرگان قریش و مالداران و متنفذان (عُتْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ، عمرو بن هشام، عباس بن عبدالمطلب، امیه و ابی، پسران خلف) انجمنی کرده‌اند و سخنی به راز با هم می‌گویند. بانگ ابن امّ مکتوم دوباره بلند شد که ای محمد! بخوان به من و بیاموز به من آنچه خدا به تو آموخته. این بانگ مرد نایبنا بر دل پیامبرگران آمد و رو ترش کرد که چه جای این سخن است. همان وقت وحی نازل شد:

«عَبَسَ وَتَوَلَّى. أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى. وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهَ يَزْكَى. أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى. أَمَّا مَنْ أَسْتَعْنَى. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى. وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكَى. وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى. وَهُوَ يَحْسَى. فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى. كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ. (۸۰: ۱-۱۲)

روی ترش کرد و پشت بگردانید. چون آن مرد نایبنا به نزدش آمد. تو چه دانی، شاید او پاک و پارسا باشد. و یا پند گیرد و این تذکار سودمند افتد. اما آن که بی‌نیازی می‌نماید. تو بدو رو می‌کنی. که اگر هم پاک نشود، بر تو باکی نیست. اما آنکه به سوی تو می‌شتابد. و همو (از خدا) می‌ترسد. و تو از وی تغافل می‌کنی. هرگز! مباد چنین! که قرآن برای تذکر است. و هر که خواهد، تذکر یابد.»

ممکن است روی سخن با پیامبر نباشد، اما اگر هم پیامبر طرف خطاب است، با سخن گفتن از «او» به «او» (ص) خطاب شده، خطاب مستقیم نشده «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» روی ترش کرد و پشت بگردانید، چقدر عنایت و توجه به پیامبر بوده که با وجود عتاب و خطاب، باز هم حرمتش در اوج عنایت حفظ مانده است. اما اخلاق نبوی را ببینید. به جای آنکه از این عتاب و سرزنش، نسبت به مرد نایبنا دل چرکین شود، از آن به بعد هروقت او را می‌دید سخت گرامی می‌داشت و می‌گفت: «مرحبا بر آن که خدایم درباره او عتاب کرده است» و دوبار او را بر مدینه خلیفه کرد.

زمانی هم این عتاب شدید متوجه پیامبر و همه یاران او است. مثل آیات فداء در سوره انفال. صحابه اصرار داشتند که از اسیران بدر فدیهای گرفته شود و آزاد شوند و هر چه می‌خواهند بکنند. آنها سود آنی را بر نصرت دین رجحان می‌دادند! این است که عتاب کلی است و در واقع تنها متوجه نبی اکرم و اصحاب او هم

۱۶. رأی درباره اسیران بدر را ببینید: احمد ۱: ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳: ۲۴۳ و معازی و اقدی: ۶۸.

نمونه‌ها فراوان است. بعضی از این عتابها سخت و توفنده و برخی دیگر ملایم و خفیف است. اما به هر حال، عنایت و توجه خداوندی به رسول خود در کمال و اوج نظر است.

برای جنگِ تبوک فرمان بسیج صادر شده بود. اما تابستان و گرم بود. اتفاقاً پس از دو سه سال قحط، تازه نخلها به ثمر رسیده بود. دل‌کندن از خانه و کاشانه برای مردمِ دنیادار سخت و گران می‌نمود. یکی یکی هریک به بهانه‌ای اجازه می‌خواستند که در شهر بمانند و تن به سفر تبوک ندهند. و او از آن شرم‌حضوری که داشت به ایشان اجازه می‌فرمود، که عتاب سخت قرآن با آغازی لطیف و گرم فرود آمد:

«عَفَا اللَّهُ عَنْكَ، لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا، وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ (۹: ۴۳)»

خدا ترا ببخشد، چرا پیش از آن که دروغگو را از راستگو بشناسی، بدانها اجازه داده‌ای؟ «بهرتر نبود که پیش از رخصتِ ترک جهاد، آنها را می‌آزمودی؟ به هر حال، چه آغاز گرم و لطیفی دارد این خطاب. یک مورد خفیف دیگر را هم ببینیم، و آن در مورد عبدالله بن ابی بن سلول بود. این مرد همه عمر را در پی لجاج و عناد با اسلام بود و همچون ابوجهل در مکه، او پرچمدار مخالفان و منافقان مدینه بود. از هیچ نیرنگ و فریبی برای شکست اسلام خودداری نداشت. همه زندگی را در تلاش دنیا و نابودی اسلام گذرانده بود. اما پسری پاک‌دل و مؤمن داشت. در سال نهم هجرت درگذشت. پسرش از پیامبر درخواست کرد که پیراهن تن خود را ببخشد تا کفن او باشد و بر جنازه او نماز خواند و استغفار کند. پیامبر از سر صدق و صفا پذیرفت. برای او طلب رحمت کرد که عتابی خفیف و سبک رسید!

«وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّا تَأْتِيهِ وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ (۹: ۸۴)»

هرگز به نماز میت آن منافقان حاضر نشو و بر جنازه آنها به دعا نایست.

البته عتاب همیشه چنین خفیف نیست. گاهی شدت می‌گیرد و در این شدت، تندی و صلابتی می‌یابد که دل مرد را به لرزه می‌افکند.

یک نمونه اندک شدیدش داستان عبدالله بن امّ مکتوم است. کوری فقیر عصارانان به مسجد وارد می‌شود و به عادت دیرینه بانگ برمی‌دارد که ای پیامبر! بخوان به من از آنچه وحی شده چیزی بگو. پاسخی نمی‌شنود، غافل از این که

این، که دائرمدار امور دنیا تجربه است و آزمایش<sup>۱۳</sup>.

او، هرچه از قرآن بود همه را ابلاغ می کرد و هرگز پیش نیامد که چیزی از آیات الهی را پنهان دارد. «هرکس بگوید که محمد (ص) چیزی از وحی را پنهان کرده و نگفته، دروغگو است»<sup>۱۴</sup>. عایشه زوجه رسول خدا می گفت اگر رسول الله چیزی از قرآن را پنهان می کرد، حتماً این آیه را پنهان کرده بود<sup>۱۵</sup>:

«وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ (۳۳: ۳۷)

و آنچه در دل پنهان می داشتی خدا آشکار ساخت و تو از مردم می ترسیدی».

زید بن حارثه از بد اخلاقی زینب زوجه اش شکایت داشت و پیغمبر می فرمود: «اتَّقِ اللَّهَ» از خدا بترس و «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ» زنت را نگهدار... اما خود دل را نگه میداشت. زید فرزند خوانده او و آزاد شده او بود. تا اینکه خداوند این راز را آشکار فرمود.

اینها که گفتیم نمونه های محکمی از صداقت بود اما واقع این است که محکمتر دلیل بر صداقت محمدی، آن عتابها و خطابه است که در قرآن آمده. اگر قرآن ساخته و پرداخته دست او بود آیا هرگز می شد که او خود را در معرض آن تعرض ها و عتابها قرار دهد و حتی ناگفتنی ترین خواهش دل را که لمحهای خطور کرده و گریخته علنی و آشکار به نام وحی الهی و آسمانی بر دل کتاب خدا نقش بندد و یادگار برای نسلهای بعد بگذارد؟ بخصوص که این عتابها و انتقاد بر خویشتن و نمودن ترک اولاهای، در آن دوران که مؤمنان اندک و کافران فراوان و لجاج و خیره سر بودند، کاری بسیار دور از حزم و دوراندیشی می نمود. دشمنی که دائم در پی ستیزه و بهانه جوئی بود، به آسانی از این عتابها در نمی گذشت. بالاتر از اینها، ضعف خود آشکار کند و آنرا به خدا ببندد و برای دشمنان موجود و مخالفان آینده باقی بگذارد؟...

۱۳. جوامع السیره ابن حزم ۱۸۳، بخاری: مغازی ۳۱، مسلم: جهاد ۱۴۹، ابن سعد ۴۳/۱/۲، واقعی ۱۷۲، احمد ۳: ۳۶۴. مسلم: فضائل ۱۳۹-۱۴۱، شرح نووی ۱۳: ۱۱۶، ۱۱۸، التاج ناصف ۳: ۳۷۶، احمد ۱: ۱۶۲ و ۳: ۱۵۲، شفاء قاضی عیاض ۲: ۱۷۸ و ۱۷۹. هر چند جای بحث زیاد دارد.

۱۴. بخاری: تفسیر سوره ۵: ۵ و سوره ۵۳: ۱، توحید ۴۶، مسلم: ایمان ۲۷۸، ترمذی: تفسیر سوره ۵: ۶ و سوره ۵۳: ۳، احمد ۶: ۵۰.

۱۵. بخاری: توحید ۲۲، مسلم: ایمان ۲۸۸، ترمذی: تفسیر سوره ۳۳: ۹-۱۱، احمد ۶: ۲۴۱، ۲۶۶.

و هرگز نگفت که در این امر وحی شده و فرمانی در کار است.

یکی از روشن ترین نمونه های صداقت محمدی، روز دفن تنها پسر پیامبر (ابراهیم) پیش آمد (در ربیع الاول سال دهم هجرت). در این روز خورشید گرفت و کسوف کلی شد. مردم آن را شرکت طبیعت در غم و اندوه پیغمبر می دانستند. اما او فرمود: خورشید و ماه دو آیه از آیات خدا هستند و به مرگ و زندگی کسی کسوف نمی کنند! این داستان که همه سیره نویسان و راویان به محکمترین وجهی بازگفته اند خود به تنهایی نموداری عالی و والا از اخلاص و صداقت محمدی است. در این مورد امیل درمنگام فرانسوی می نویسد: «محمد (ص) نظربلند و عقل بزرگی داشت. با گفتن این جمله که (أن الشمس و القمر لاینکسفان لموت احد) این خرافه زیبا را رد کرد و این سخنی نیست که یک فریبکار بگوید»!

این داستان بی اختیار یادآور یک نمونه بس والائی از ایمان عمیق محمد (ص) به خدا و فرامین او است که خود نیز حاکی از عمق صداقت و اعتقاد شخص او به آن چیزی بود که می گفت. این داستان در «ذات الرقاع» پیش آمد. پیامبر زیر درختی آرمیده و شمشیر را به شاخه ای آویخته بود. مشرکی کمین کرد و شمشیر را از شاخه ربود و به پیامبر بانگ زد: آیا از من نمی ترسی؟ پیامبر آرام و مطمئن با دنیائی اعتماد و وقار فرمود: نه! مرد فریاد برداشت: چه کس ترا از من حفظ می کند؟ پیامبر پاسخ داد: خدا! خداست که مرا از تو نگهدارد... شمشیر را بگذار. مرد چاره ای نیافت جز اینکه شمشیر را به آرامی فرو بگذارد و سر تسلیم پیش آورد! بعضی اضافه می کنند که مرد همانجا مسلمان شد. اما اسلام مرد مطرح نیست. این ایمان و خلوص عمیق پیامبری بود که بهترین جلوه گاه خود را یافته بود.

یکی دیگر از بهترین دلایل صداقت رسول خدا، ترتیب و به اصطلاح سبب و شأن نزول آیات است که مثالهای فراوانی از این صداقت مرد امین بدست می دهند. از صداقت پیامبر همین بس که اگرگاهی هم آن جان پاک از روی ظن و گمان در امور دنیا سخنی می گفت بعد اضافه می فرمود که بگمانم باید چنین باشد یا شبیه

۱۰. جوامع السیره ابن حزم ۳۹، ابن سعد ۹۱/۱/۱ و ۸: ۱۵۵، بخاری: کسوف ۱۵ و ۱۷، مسلم: کسوف ۱۰ و ۲۳.

۱۱. حیاة محمد، امیل درمنگم ترجمه عادل زعینر ص ۳۱۸.

۱۲. نام مرد «عُورث بن حارث» بود و حتی گفته اند آیه ای (۵: ۱۱) درباره این نعمت نزول یافته.



که چند نمونه آن گذشت. البته بیگانگان همه چنین نیستند. سدیو (Sedillot) می‌گوید: محمد (ص) در ۲۵ سالگی به خاطر حسن سیرت و حسن سلوکش با مردم به حقیقت مستحق لقب «امین» گشت<sup>۵</sup> یا سر ویلیام مویر می‌گوید که لقب «امین» به اجماع مردم شهرش، به خاطر شرف اخلاقیش بدو داده شده بود<sup>۶</sup>. او امانتدار مردم مکه بود. حتی در آن روزهای سخت مبارزه با قریش مردم امانت خود بدو می‌سپردند.<sup>۷</sup> او امین مردم بود.

او از آغاز رسالت اعلام کرده بود که جز به وحی الهی سخنی نگوید و هر جا هم که وحی نبود کار را به سادگی با یاران در میان می‌نهاد و به مشورت می‌نشستند تا راه درست را با هم بیابند. به نمونه چند مورد را از زندگی پاکش می‌بینیم:

در جنگ بدر که مسلمانان به تعاقب قافلۀ ابوسفیان رفته بودند، بر سر چاه بدر پیامبر موضعی برای مسلمانان برگزیده بود. حُباب بن مُنذر انصاری (م حدود ۲۰ هـ) پرسید که این انتخاب به وحی الهی انجام گرفته و یا رأی شخصی پیامبر است؟ پیامبر به سادگی و بی‌تردید پاسخ فرمود که رأی خود او است. حباب رأی دیگری داشت و پیشنهادی دیگر داد. رأی او را پسندیدند و همان کار را کردند<sup>۸</sup>. از آنجا حباب معروف شد به «ذوالرأی».

در غزوه أُحد، شورای جنگی در خانه رسول خدا به مشورت نشسته بودند. پیران قوم می‌خواستند که در شهر بمانند و حصار می‌شوند، چه، قریش سه چهار برابر مسلمانان سپاهی آورده بودند. اما جوانان طالب عرصه نبرد بودند و خواستشان این بود که رودرروی دشمن مصاف دهند و کارزار کنند. در آن شورا جمعیت آنها بیشتر بود و با اینکه پیامبر خود طرفدار ماندن در شهر بود، از رأی اکثریت پیروی کرد و نبرد در میدان را پذیرفت، هرچند که خود از شکست مسلمانان بیم داشت!

۵. تاریخ عرب ۱: ۵۸ طبع دوم ۱۸۷۷، از محمد (ص) محمد رشیدرضا ۴۲.

۶. تاریخ زندگانی محمد: ۲۰ ط. ۱۹۱۲، از محمد (ص) محمد رشیدرضا ۴۲.

۷. محمد (ص) از محمد رشیدرضا ۴۲. در مورد اظهار نظر بیگانگان درباره صداقت رسول خدا شواهد ارزنده‌ای به نقل از پروفیسور موننگمیری وات و کازانوا و دیگران در کتاب مسأله وحی آقای مهندس بازرگان (ص ۴۳) بیعد) چاپ انتشار ۱۳۴۲ یافته می‌شود.

۸. ابن هشام ۲: ۲۷۲. رک. بدر ثانی: واقدی ۱۱، ابن سعد ۶/۱/۲ طبری ۲: ۲۶۷. حاکم ۳: ۱۲۶ و ۱۲۷.

۹. ابن هشام ۳: ۶۴ و بعد، واقدی ۱۵۶ بیعد، ابن سعد ۲۵/۱/۲، طبری ۳: ۹ بیعد، زاد المعاد ۲: ۲۳۱ بیعد، احمد ۳: ۲۶۰، ۳۵۱ و البدایه بیهقی ۴: ۱۱، حاکم ۲: ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۹۶، ۲۹۷.

زندگی، چه پیش از اسلام و چه پس از آن، هرگز سخنی به خلاف و گزاف نگفت. چه ساده و فراوان، خدای او را تأیید کرد که نمونه‌ها از آن دیدیم. به زمان زندگیش نیز با وجود همه گروه‌ها گروه دشمنان، چه در مکه و چه در مدینه، و چه در حول و اطراف آنها، هرگز نشد که کسی بتواند پیرایه‌ای بر سخن او بندد. در نشست و برخاست‌ها، در جنگ و جدل‌ها، در احکام و قضاءها، در عبادات و اذکار، در گفت‌وگوها، با وجود معاندان سرسختی مثل ابوجهل‌ها، ابولهب‌ها، ابوسفیان‌ها، یهود خیبر و فدک، منافقان مدینه و کافران مکه<sup>۱</sup>، هرگز کسی نتوانست سخنی گزافه و یا ناروا از او یاد کند. همه نوع تهمتی به او زدند: کاهن گفتند، مجنون و شاعرش خواندند، ساحرش دانستند. اما هرگز نتوانستند نسبت دروغ به او بدهند. همه زندگیش، از آغاز تا انجام، هرچه بود صداقت و درستی بود. او محمد امین بود. از جوانی بدین صفت شهرت یافته بود. به دلیل همین امانت بود که خدیجه طالب استخدام او گشت و یا قیس بن زید از ترک تجارتش نگران می‌شد<sup>۲</sup> و یا قومش او را در بنای کعبه با کمال میل حکم ساختند. در همین حادثه وقتی او وارد مسجد-الحرام شد قریش فریاد زدند آمد، امین آمد.<sup>۳</sup> حتی پس از بعثت نیز قریش با همه دشمنی که با او می‌ورزیدند باز هم امانتهای خود را به او می‌سپردند. از همین رو پس از هجرت به مدینه، علی (ع) چند روز در مکه باقی ماند تا امانتها را به صاحبان اصلی برساند<sup>۴</sup>. آن وقت بسیار جالب توجه خواهد بود که چون «امین» و «آمنه» در زبانهای فرنگی کمی شبیه هم نوشته می‌شوند، نویسنده دائرةالمعارف بریتانیکا در ترجمه رسول خدا بنویسد که لقب امین برای پیامبر، از نام مادرش «آمنه» گرفته شده! یعنی این شهرت نه به خاطر امانت او بود، بلکه از آن جهت بود که نام مادرش آمنه بوده، پس فخر و فضلی در این لقب نیست! در صورتی که تاریخ گواه است که این شهرت فقط بدان سبب بوده و بس. شواهد بسیار فراوانی داریم

۱. مستهزئین و دشمنان قریشی پیامبر را ببینید: ابن هشام ۱: ۳۸۰، ابن سعد ۱/۱/۱۳۳، المعبر: ۱۵۷ ببعده، انساب الاشراف ۱: ۵۳-۷۰ و یا ۱۳۱ ببعده، دلائل النبوه: ۹۱ و ابن سید الناس ۱: ۱۱۰ و الامتاع: ۲۲، از جوامع السیره ابن حزم: ۵۲ ح ۱. روض الانف ۱: ۲۲۵ و سیره شامی ۲: ۶۰۵ تا ۶۱۹.
۲. مسند احمد ۳: ۴۲۵ قاهره ۱۳۶۸.
۳. همان مرجع و ابن هشام ۱: ۲۰۹، ابن سعد ۱/۱/۹۴، سیره شامی ۲: ۲۳۱، مسند طیالسی ۲: ۲۳۱ ... و
۴. ابن سعد ۱/۳/۱۳.

مراحل زندگی، مانند انسانهای عادی است. چنین بود چگونگی وحی و برآنچه گفتیم ادله شرعی در کتاب و سنت بسیار است و از اینجا بود که در قرآن مجید فرمود:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۵۳: ۳ و ۴)

و سخن نگوید به هوای نفس خویش. نیست آن مگر وحی که می دهند.»

### مراحل وحی

اقسام نزول وحی و صورتهای گوناگون و حالات مختلف آنرا دیدیم. حال با مروری در گفته ها، مراحل مختلف وحی را می بینیم. اگر بخواهیم این حالات مختلف را به ترتیب طبقه بندی کنیم، وحی طی هفت مرحله گزارده شده است:

۱) به شکل رؤیای صادقه که همه چیز را پیامبر در آن چون روشنی بامدادی می دید.

۲) پیامبر در دل خود با فرشته دیدار داشت بدون اینکه به چشم ببیند. اما به علم ضروری می دانست و یقین داشت که این وحی الهی است نه الهام.

۳) فرشته به سیمای مردی آراسته پیدا می شود و بدو پیام می دهد. پیامبر نیز این پیام را دریافت می دارد.

۴) پیام چون آوای جرسی برگوش می نشیند و این سخت ترین حالات است.

۵) جبرئیل امین به سیمائی که آفریده شده، باشکوه و پرهیبت پدیدار می شود و پیام را ابلاغ می کند.

۶) پیامبر در آسمانهاست و پیام خدا را، بی حرف و صوت، بدون واسطه و پیام آور دیگری دریافت می دارد. چون نماز...

۷) همچون موسی، وحی الهی را مستقیم و بی واسطه می شنود، اما چیزی دیده نمی شود.

### صادق امین

یکی از مواردی که بیشتر اصالت و صحت وحی را تأیید می کند رفتار و کردار شخص محمد (ص) است. صداقت محمدی، برترین دلیل و والاترین گواه، پس از شهادت قرآن، بر صحت وحی و اصالت ادعای او است. صادق امینی که در همه

به قول آقای مهندس مهدی بازرگان سخن قطعی این است که: «عدم خودپرستی و مال و مقام اندوزی او که مسلم است، و احساسات و عواطف درونی هم در کار او دخالت نداشته است. پیغمبر به مصداق:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۶۸ : ۴)

همانا تو بر خلق و خوی بزرگی هستی»

و شهادت تاریخ و نمونه‌های فراوان، به هیچ وجه نه‌عصبی مزاج و زودرنج بوده و نه تحت عواطف خویشاوندی و دوستی و غیره، تغییری در اعمال و تصمیم‌های خود می‌داد، و یا موجب انحراف او از احکام قرآن می‌شده است، بلکه در سخت‌ترین روزهای شدت و جنگ و در روزهای پیروزی و نعمت، خونسردی و تسلط بر نفس را از دست نمی‌داده است.<sup>۴۵</sup>

درنگام نویسنده و متبع فرانسوی در کتاب «محمد و سنت اسلامی» می‌نویسد: تا زمان بعثت، زندگانی او عادی و کاملاً متعادل بود. کما اینکه بعداً نیز صرف‌نظر از لحظات وحی، همین حال ادامه داشت. چنانکه در مورد انبیا بنی‌اسرائیل دیده می‌شده است. چنین نیست که چون مریض بوده مکاشفه یا الهامی داشته، بلکه به عکس، چون مکاشفه و وحی به او دست می‌داد آثاری غیرعادی ظاهر می‌شد. البته میان یک شخص عصبی و یک روشن‌بین اهل مکاشفه واقعی ممکن است حالات مشترکی دیده شود، اما شخص عصبی خیلی زود تأثیرپذیر است. در صورتی که آن دیگری، خلاق و فعال می‌شود. حداکثر سخنی که می‌شود گفت این است که یک مزاج تا اندازه‌ای ضعیف، حالات عرفانی و شور را تا حدی تسهیل می‌کند و به نوبه خود سبب تشدید کسالت هم می‌گردد. ولی به هر حال، به هیچوجه چنین حالت مرضی در محمد (ص) دیده نشده است.<sup>۴۶</sup>

این بود نظر یک بیگانه، و به همین جهت است که علمای کلام گفته‌اند: نبی باید در تلقی وحی و حفظ او امر دینی و ابلاغ به مردم، مصون از خطا باشد. و روشن است چنانکه گفتار نبی تبلیغ است، فعل و عمل وی نیز جنبه تبلیغی دارد و یا به عبارت دیگر: نبی انسانی است که در حفظ و ضبط وحی، کوتاهی نمی‌کند و زبانش در تبلیغ به مردم خطا نمی‌کند، کردار و گفتارش یکی است و در عین حال در سایر

۴۵. سؤاله وحی مهندس مهدی بازرگان ۱۳۴۲ ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

46. Dermenghem, Emile; *Mahomet et la Tradition Islamique*, 1955.

تردید. و چون وحی از او جدا گردیده همه چیز را بخاطر داشته است، در حافظه اش نقش بسته، چنانکه گوئی در قلبش کتابی نوشته شده است. و این سخت‌ترین انواع وحی بوده. و گفته‌اند این بیشتر به هنگامی بود که آیه وعید و تهدید و اندازی نازل می‌شده است.

از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده‌اند که حال اغماء در وقتی بوده که وحی مستقیم و بدون توسط جبرائیل نازل می‌شده و حال عادی در موقعی بوده که جبرائیل ادای پیغام می‌کرده است.<sup>۴۱</sup> کسانی از محققین گفته‌اند که شنیدن بانگ رعد آسا رتبه پیامبران نامرسل، و تجسم یافتن فرشته به صورت مردی که طرف مکالمه است، مقام و منزلت پیامبران مرسل است.<sup>۴۲</sup> البته اگر قرار بر پرداختن سخن و استنتاجات عقلی و ذکر مقولات ادبی باشد که دامنه تصور و تخیل وسیع است.

به هر حال، به خاطر همین حالت گران وحی بود که مشرکان، انبیاء را به جنون متهم می‌ساختند و می‌گفتند که او را تابعی از جن و یا راهنمایی از آنهاست.<sup>۴۳</sup> البته چنین تهمتی خاص اعراب جاهلی نبود در میان خاورشناسان نیز کسانی این قبیل سخنان را بازگو کرده و پیغمبر اسلام را متهم به جنون داشته‌اند و حال این که حالت مصروع از نظر پزشکی چیز دیگری است. صیحه می‌زند و غشی می‌کند و عضلاتش تشنج می‌گیرد و هرچه می‌گوید نامفهوم است. بعد هم که به حال می‌آید از آنچه کرده بی‌خبر است و حال آنکه هیچکس تا کنون از این حالات درباره پیامبر نگفته، ما تمام حالات وحی را که گفته‌اند، بازگفتیم و در آنها هیچکدام با چنین حالی قابل انطباق نیست. مهتر این که پیغمبر پس از شدت وحی قرآن را به وضوح هرچه تمامتر و با حضور ذهن املاء می‌فرمود و تا آخر عمر از سلامت کامل جسم برخوردار بود و حافظه قوی و توانای او، یک کلمه از قرآن را فراموش نکرده بود. در سال آخر عمر هم گفته‌اند دوبار قرآن را به جبرائیل عرضه داشته و با هم مقایسه کرده‌اند. البته همه مستشرقان بدین قبیل لاطائلات تفوه نمی‌کنند. از جمله «بادلی» در زندگی رسول خدا، قوای عقلانی و جسمانی و معجزات رسول را تصریح می‌کند.<sup>۴۴</sup>

۴۱. محاسن برقی ۳۳۸، بحار الانوار ۶: ۴۷۱، کلبانی و ۱۸: ۲۶۰، ۲۶۸ و ۲۷۱ آخوندی، کمال‌الدین صدوق ۸۵. سفینه البحار ۲: ۶۳۸.

۴۲. ترجمه مقدمه ابن خلدون ۱: ۱۸۶ ببعده.

۴۳. ایضاً ۱: ۱۷۴ ببعده.

44. R. V. Bodley; *The Messenger*, 1946, p. 55-56.

— وقتی هم خواب‌آلوده می‌نمود. یا به اغماء و غشی دچار می‌شد.  
 — هنگامی هم نگاه به آسمان و جوانب خود می‌دوخت و سری تکان می‌داد و یا سر را به پائین می‌انداخت (ص).  
 — گاهی رنج شدیدی تحمل می‌کرد، ولی زمانی هم سبکتر بود.  
 — وقتی چنان سنگین می‌شد که چارپائی که سوار بود از رفتن باز می‌ماند و یا با زانو به پیش‌گردن چارپا می‌زد، و یا زانوئی که زیر پایش قرار گرفته بود به شدت فشرده می‌شد.  
 — گاهی دچار سردرد می‌شد.

به هر حال، اینها چگونگی دریافت وحی و صورتها و حالات مختلف وحی بود که در روایات و اخبار تا کنون بازگفته‌اند.

دیدیم که فرشته وحی نیز به انواع گوناگون فرود می‌آمد: دو سه باری به صورت اصلی یک فرشته بر رسول (ص) پدیدار گردید و از آسمان با او سخن گفت. زمانی در پیکر انسانی بود که حاضران مجلس او را می‌دیدند و سخنش را می‌شنیدند.<sup>۴۰</sup> وقتی هم بر پیغمبر اکرم پنهانی فرود می‌آمد و دیده نمی‌شد، اما اثر تغییر و انفعال بر صاحب رسالت پدیدار می‌گردید که بانگی چون مرد خوابیده داشت و یا حالی شبیه اغماء و غشی او را می‌گرفت که البته نمی‌توان آنرا غشی و اغماء دانست، و این نبود مگر استغراق در دیدار فرشته روحانی و رها کردن حالت بشری عادی. مسلماً چنین حالتی بر پیکر اثر می‌گذارد. از شدت و فشار روحی، بانگی چون مرد خوابیده دارد، نفس سنگین می‌شود و گاه در روزی سخت سرد، عرق از پیشانی‌اش می‌ریزد. گاهی هم فرشته در خواب می‌آمد که عده‌ای نزول سوره کوثر را در چنین حالی دانسته‌اند و دسته‌ای نیز آنرا قبول نکرده‌اند. هنگامی هم فرشته کلام را می‌دمید، دمیدنی. وقتی هم وحی بر رسول مانند آوای جرسی بود که در گوش شنونده‌اش می‌پیچید و چه بسا که حاضران نزد رسول (ص) صدائی شنیده‌اند که گوئی صدای زنبور است، لیکن آنان سخنی نفهمیده‌اند و چیزی درک نکرده‌اند. اما او (ص) به خوبی شنیده و آنچه بدو وحی شده بی‌کم و کاست به خاطر نگهداشته و به علم ضروری می‌دانسته که آن وحی خدائی است، بدون ابهام و پیچیدگی و بدون شک و

۴۰. ابو عوانه در صحیحش گفته که این سبکترین حالات بوده (انقان ۱: ۱۶۱)، بخاری: فضائل القرآن ۱، ابن هشام گوینکن ۱۵۴-۱۵۶، حلیه ابونعیم ۶۹.

تفسیر و اسباب نزول می‌توان یافت والا وحی در شب و روز، صلح و جنگ، شهر و بیابان، خانه و مسجد، حضر و سفر، زمستان و تابستان، بر بستر و بر فرش، همه‌جا و همه‌وقت امکان نزول داشت. کتب علوم قرآن از جمله «الاتقان» سیوطی و «البرهان» زرکشی فصول مفصلی در این مورد دارند.

پس خلاصه کنیم:

اقسام نزول وحی را بر پیامبران سه قسم دانسته‌اند:

۱) شنیدن کلام الهی (۲) القاء در قلب (۳) وحی رسالت به وسیله فرشته.

اما صورتهای گوناگون آنرا هفت نوع گفته‌اند:

۱) به صورت نوشته‌ای بر لوح. (۲) آمدن فرشته به صورت اصلی.

۳) دیدن فرشته به شکل انسان. (۴) شنیده شدن صدا بدون رؤیت فرشته،

این صدا یا آوای جرس است، یا کوبیدن دو فلز بهم که در گوش صدا می‌پیچد، و یا

همچون صدای زنبور عسل نزدیک چهره شنیده می‌شود.<sup>۳۹</sup>

۵) دمیدن فرشته در ذهن و عقل، و یا القاء در قلب.

۶) رؤیای صادق، وحی در خواب.

۷) سخن گفتن با پروردگار از پس پرده.

### حالات وحی:

— دریافت وحی در یک گفتگوی عادی، چون سخن گفتن دو مرد با هم.

— شنیدن بانگ جرس و یا آوای کوبیدن دو فلز بهم و یا صدای زنبور عسل.

— در آغاز، پیامبر (ص) به هنگام دریافت وحی، زبان خود را تند و سریع به

آیات وحی شده می‌گرداند که دستور رسید در این کار عجله نکند.

— دریافت وحی به شکل دمیدن در ذهن و عقل.

— گاهی حال التهاب و برافروختگی داشت که برای تسکین او (ص) را با آب

سرد شستشو می‌دادند و او را می‌پوشاندند.

— یا چنان گرم می‌شد که در روز سرد عرق از سر و پیشانی‌اش می‌ریخت.

— گاهی با پارچه‌ای سرو یا بدن را می‌پوشاند.

— زمانی رنگ رخسارش به قرمزی و یا کبودی می‌زد.

۳۹. ترمذی تفسیر سورة ۱/۲۳.

جواب پرسش داده شود.

۲) وحی در حالات مختلف فرود می‌آید. وقتی اوسوار بود<sup>۳۳</sup> و یا مشغول سرشویی بود که زنی از زوجش شکایت می‌کرد<sup>۳۴</sup>. درحالی که مشغول غذاخوردن بود و استخوانی بدست داشت<sup>۳۵</sup> و یا برفراز منبر بود<sup>۳۶</sup>.

چنین نبود که هر وقت پیامبر انتظار دارد همان موقع وحی نازل شود. بسیاری از اوقات وحی برخلاف انتظار رسول اکرم، و یا در جهت عکس خواسته او بود یا رأی شخصی او را تخطئه می‌کرد. حتی گاهی چیزی را که او از روی نظر شخصی بر خود روا نداشته بود، وحی مجاز می‌شمرد؛ مثلاً:

«لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ (۱ : ۶۶)»

چرا آنچه خداوند حلال کرده بر خود حرام کردی؟

مثل این که پیامبر عهد کرده بود که به زوجه‌اش ماریه نزدیک نشود و یا این که دیگر غسل نخورد. که بازخواست می‌شود چرا باید حلال را بر خود حرام کنی؟ اگر هم اشتباهی پیش می‌آید و یا توطئه‌ای در کار بود، بلافاصله آیت قرآن بدو اخطار می‌کرد و او را از لغزش بازمی‌داشت. نمونه آن داستان «بنی اُبَیْرِق» است که در دزدی زرهی دست داشتند و با جنجال می‌خواستند گناه را به گردن دیگری بیندازند. حتی پیامبر «قتاده بن نعمان» را که عزیز و بدری هم بود و شکایت دزدی او پیش پیامبر برده بود، سرزنش کرد، که آیه آمد:

«وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (۴ : ۱۰۵)»

و نباید که به سود خیانتکاران به خصومت برخیزی.

وحی در هر لحظه و مکانی ممکن بود پیش آید. ثلثی از شب مانده بود که درباره سه نفری (مرار و هلال و کعب) که (از توبه و یا جنگ تبوک) تخلف ورزیده بودند، آیه ۱۱۸ سوره توبه نازل شد<sup>۳۷</sup>. در میان یاران بود که حال اغماء و خواب دست داد و سوره کوثر نزول یافت<sup>۳۸</sup>. اینها نمونه‌هایی بود که تفصیل آنرا در کتب

۳۳. تفسیر طبری ۲۶ : ۳۹.

۳۴. تفسیر طبری ۱۸ : ۲، تبیان ۲ : ۶۵۹، صافی ۵۲۴، فخر رازی ۸ : ۱۴۸، بیضاوی ۲ : ۵۰۲.

۳۵. احمد ۶ : ۵۶.

۳۶. انصاف ۳ : ۲۱.

۳۷. مجمع البیان ۳ : ۷۸، تبیان طوسی ۱ : ۸۶۴، امام فخر رازی ۴ : ۷۵۷، بیضاوی ۱ : ۵۲۴.

۳۸. مسلم : صلاة ۵۳، ابوداود : سنة ۲۳، احمد ۳ : ۲۳.



انداخت...<sup>۲۲</sup> اصحاب نیز سرها را پائین انداختند، و چون او آرام گرفت سر برداشت.  
 ۱۰) انس بن مالک می گوید روزی در میان ما (پیامبر را) خوابی گرفت، بعد  
 سر را بالا گرفت در حالی که می خندید گفت که سوره کوثر بر من نازل شد<sup>۲۳</sup>.  
 ۱۱) عِکْرَمَه گوید: وقتی وحی نازل می شد حالت شبیه غشی بدو دست  
 می داد<sup>۲۴</sup>.  
 ۱۲) عایشه گفت: پیامبر (ص) بر چارپائی سوار بود که وحی نازل شد و  
 پیامبر به پیش گردن چارپا می زد<sup>۲۵</sup>.  
 ۱۳) ابن عباس می گفت: بهنگام نزول وحی دردی شدید و سنگین احساس  
 می کرد و دچار سردرد می شد<sup>۲۶</sup>.

### وحی ها در چه مواقعی فرود می آمد؟

۱- گاهی حضرت رسول درباره حوادث و یا مسائلی، مستقیم و یا غیرمستقیم،  
 مورد پرسش قرار می گرفت و پاسخ آنها بدو وحی می شد. مثلاً مسأله به کار بردن  
 عطر در موقع عُمَرَه<sup>۲۷</sup>، به خانه ماندن و معاف شدن از شرکت در جهاد<sup>۲۸</sup>، در مورد  
 این مسأله که آیا ممکن است بدی از خوبی ناشی شود؟<sup>۲۹</sup> راجع به عایشه که آیا  
 مقصر بود یا نه؟<sup>۳۰</sup> یا ظهار<sup>۳۱</sup> و یا طلاق در مورد زناى محصنه که یکنفر شهادت  
 داده...<sup>۳۲</sup> زمانی پاسخ پرسشی در همان مجلس، وحی می شد. (مثل ۵۸: ۱ بعد)  
 و وقتی هم مثل قضیه افک و یا پرستهای قریش یکماه بیشتر طول می کشید تا

۲۲. بخاری: ۱۸: ۲۶۱ از مناقب ۱: ۴۱، مسلم: فضائل ۸۹، تاج: ۳: ۲۵۲.  
 ۲۳. سنن نسائی: باب قراءه بسمله ۲: ۱۳۳.  
 ۲۴. طبقات ابن سعد ۱/۱/۱۳۱.  
 ۲۵. مجمع البیان طبرسی ۱۰: ۳۷۸، بخارالانوار ۱۸: ۲۶۳.  
 ۲۶. بخاری: ۱۸: ۲۶۱، مناقب ۱: ۴۱.  
 ۲۷. بخاری: عمره ۱۰.  
 ۲۸. ابوداود: جهاد ۱۹، احمد ۵: ۱۸۴.  
 ۲۹. احمد ۳: ۲۱، طبالسی شماره ۲۱۸۰.  
 ۳۰. بخاری تفسیر سوره ۲۴ نور باب ۶، احمد ۶: ۱۰۳.  
 ۳۱. تفسیر طبری ۱۸: ۲، مجمع البیان ۵: ۲۴۵ صیدا، ابوالفتح ۹: ۳۵۷، سفینه البحار ۲: ۶۳۸.  
 ۳۲. طبالسی شماره ۲۶۶۷.

و خداوند مجاهدان را بر بازنشستگان از جهاد بلندی و برتری بخشید، عبدالله بن- ام مکتوم و عبدالله بن جحش که هر دو نابینا بودند و از شرکت در جهاد محروم مانده بودند نزد رسول خدا رفتند و گفتند که حال ما از بی دیدگی می دانی و جهاد کنندگان را بر دیگران برتری است. پس اجازه فرما که ما هم جهاد کنیم. جبرئیل فرود آمد و عذر ایشان آورد که «غیر اولی الضرر- مگر نابینایان» را. رسول خدا فرمود: «استخوان شانه و دواتی بیاورید و این آیه را به زید بن ثابت انصاری املاء فرمود تا او بنوشت<sup>۱۹</sup>! زید بن ثابت خود می گفت: «وقتی «سکینه» بر او فرود آمد، من در کنار محمد (ص) بودم، (به علت ازدحام در مجلس) ران او به سنگینی روی ران من افتاد (همه چهارزانو روی زمین می نشستند). سنگینی چنان بود که ترسیدم ران من بشکند. وقتی او آرام یافت به من گفت: بنویس، و من آیه ۹۵ سوره ۴ را نوشتم»:»<sup>۸</sup>

(۸) عیاشی از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده است که چون سوره مائده بر حضرت رسول نازل شد آن حضرت بر استر شهباء سوار بود و به سبب نزول وحی چنان سنگین شد که استر از رفتار باز ماند و پشتش خم و شکمش آویخته شد، به مرتبه ای که نزدیک شد نافش به زمین برسد و آن حضرت بیهوش شد و دست خود را بر سر شیبیه بن وهب گذاشت. و چون آن حال زائل شد، سوره مائده را بر ما خواند<sup>۲۱</sup>. و این یکی از همان حالات گران و سخت بوده که خداوند فرمود:

«أَنَا سَلَفِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا».

(۹) عبادة بن صامت می گفت: وقتی وحی بر او نازل شد، سر را پائین

۱۹. کشف الاسرار میدی ۲: ۶۴۶، عبدالله بن ام مکتوم بعدها پرچمدار شد و در جنگ قادسیه کشته شد. اما عبدالله بن جحش برادر زینب روز احد شهید گردید.

۲۰. بخاری: صلاة ۱۲، جهاد ۳۱، ترمذی تفسیر سوره ۴: ۱۸، نسائی: جهاد ۴، طبقات ابن سعد ۱۵۵/۱/۴، احمد بن حنبل ۵: ۱۸۴ و ۱۹۰ بیعد، ابوداود: جهاد ۱۹، زاد المعاد ابن قیم ۱: ۱۸ (یا ۲۵)، این روایت را از عثمان بن مظعون هم بازگفته اند: بخارالانوار ۱۸: ۲۶۴، ۲۶۹، سعد السعود ۱۲۲.

۲۱. تفسیر عیاشی ۱: ۲۸۸، حیاة القلوب مجلسی ۲: ۲۵۸، شبیه آنرا از عبدالله بن عمر هم نقل کرده اند. منتهی در این یکی حیوان نتوانست تحمل کند و حضرت پیاده شدند. احمد بن حنبل ۲: ۱۷۶، سیره ابن کثیر ۱: ۴۲۴، حاکم ۲: ۵۰۵، شبیه این را اسماء بنت یزید هم نقل کرده، احمد ۶: ۴۵۵، ۴۵۸، سیره ابن کثیر ۱: ۴۲۴، سبل الهدی ۲: ۳۴۵ و با روایت دیگری شبیه آن از اُرُوی الدوسی آمده که می گفت: چارپا، دستان را چندان از هم گشود که من بیم داشتم از هم بگسلد. ابن سعد ۱/۱/۱۳۱، سفینة البحار ۲: ۶۳۸، سبل الهدی ۲: ۳۴۴.

سخن شدم. ناگاه دیدم که دیده‌های مبارکش به‌سوی آسمان باز ماند تا مدتی، پس دیده خود را به‌جانب راست گردانید و سر خود را حرکت می‌داد مانند کسی که با کسی سخن گوید و از کسی سخن شنود. پس بعد از مدتی به‌جانب آسمان نگرست. پس به‌جانب چپ خود نظر کرد و رو به‌جانب من گردانید. از چهره گلگونش عرق می‌ریخت. من گفتم یا رسول‌الله هرگز شما را بر این حالت ندیده بودم. فرمود که مشاهده‌کردی حال مرا. گفتم: بلی. فرمود: جبرئیل بود بر من نازل شد و این آیه را آورد:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱۶ : ۹۰)»

همانا خداوند به‌عدل و احسان فرمان می‌دهد و به بذل و عطاء به‌خویشان امر می‌کند و از زشتی و منکر و ظلم نهی می‌کند، شما را پند می‌دهد، باشد که تذکر یابید<sup>۱۶</sup>.

۶) «وقتی محمد (ص) وحی دریافت داشت... رنج زیادی تحمل کرد، بدین ترتیب ما آنرا درک کردیم. در آن موقع او از یارانش جدا شد و از آنها عقب افتاد. سپس او در حالی که به‌شدت رنج می‌برد تلاش داشت که سرش را زیر پیراهنش بپوشاند»<sup>۱۷</sup>. و باز «وقتی رسول‌الله وحی دریافت داشت شروع کرد تا چهره‌اش را با پیراهنش بپوشاند، و چون حال غشی بدو دست داد او را بیرون بردیم»<sup>۱۸</sup>.  
۷) مفسران گفته‌اند که چون آیه مجاهدان (سوره ۴ النساء آیه ۹۵) فرود آمد

۱۶. به نقل از *حياة القلوب* مجلسی ۲: ۲۵۸، ایضاً شبیه آن احمد بن حنبل ۱: ۳۱۸، ترجمه تفسیر طبری ۴: ۸۸۴، تفسیر ابوالفتح ۳: ۳۵۵.

۱۷. احمد بن حنبل ۱: ۴۶۴.

۱۸. ایضاً ۶: ۳۴، شبیه شماره ۲ همین دسته از اخبار— پارچه بر سر افکندن و یا نقاب زدن به هنگام وحی در میان انبیاء خالی از سابقه نبوده، چنانکه طبق کتاب مقدس حضرت موسی وقتی می‌خواست به‌طور- سینا به مناجات برود نقابی بر روی خود می‌کشید (سفر خروج ۳۴: ۳۳ و ۳۴). گفته‌اند طلیحه اسدی که ادعای وصول وحی داشت به تقلید از انبیاء خود را در پارچه‌ای می‌پیچید و در انتظار می‌ماند. طبری ۱: ۱۸۹۰ *محاسن بیهقی* ۳۳، چاپ شوالی، عوف بن الربیع که از شجعان عرب بود معروف به ذی‌الخمار شد. (قاموس و تاج العروس کلمه خمار) لَسُودَ عُنْسِي را هم که نخستین مرتدی بود که در اسلام به دست فیروز دیلمی کشته شد، به روایتی ذوالخمار می‌نامیدند. طبری ۱: ۸-۱۷۹۵ و ۶۸-۱۸۵۳.

### ۳) روایت شاهدان :

پس از نقل قول از شخص پیامبر (ص). نوبت به روایت شاهدان می‌رسد. یک مورد آن «رؤیای صادقه بود که گذشت». حال بقیه آن :

۱) عایشه گفت: «دیدمی رسول (ص) را در سرمای سرد که جبرئیل وحی به او گزاردی و او خوی می‌ریختی»<sup>۱۱</sup>.

۲) پیامبر سایه‌بان پارچه‌ای بر سر دارد، رنگش به سرخی می‌زند، ساعتی چون مرد خوابیده خُرخرُبدو دست می‌دهد و پس از مدتی آرام می‌گیرد<sup>۱۲</sup>.

۳) رنگ پیامبر به کبودی می‌زند (تَرَبَّدَ لَهُ وَجْهُ)<sup>۱۳</sup>.

۴) او خواب‌آلوده می‌نمود<sup>۱۴</sup>.

۵) «وابن طاوس» از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده است که عثمان-بن مظعون<sup>۱۵</sup> (م ۲ هـ) گفت که من (به) مکه روزی در خانه حضرت رسالت پناه (ص) گذشتم، دیدم آن حضرت در خانه نشسته است. پس نزد او نشستم و مشغول

۱۱. تفسیر ابوالفتح رازی ۱۰: ۱۵۱ و نیز رجوع کنید: مجمع البیان ۵: ۳۷۸، تیان طوسی ۲: ۷۲۰، صافی: ۵۴۸، تفسیر البرهان ۲: ۱۱۵۵، منهج الصادقین ۳: ۳۱۵، امام فخر رازی ۸: ۳۳۵، بیضاوی ۲: ۵۵۸، کشف‌الاسرار ۱۰: ۲۶۶، التجرید الصریح ۱: ۴، سیره حلبیه ۱۳۲/۱/۱، بخاری: بدء الوحی ۲، تفسیر ۲۴: ۶، مسلم: فضائل ۸۶، احمد ۶: ۵۸، ۱۰۳، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۵۶ بیعد.

۱۲. بخاری: حج ۱۷، عمره ۱۰، فضائل القرآن ۲، مسلم: حج ۶، احمد ۴: ۲۲۲ و ۲۲۴، فضائل القرآن ابن کثیر ۱۲-۱۳. «صفوان بن یعلی» آرزو داشت که حضرت را در حال وحی مشاهده کند. روزی مردی با جبه‌ای معطر از پیامبر پرسید که با آن جبه می‌تواند احرام حج عمره را بگذارد؟ حضرت در چادر بود که حالت وحی دست داد. عمر به یعلی اشاره کرد و او به داخل آمد و دید حضرت مثل کسی که در خواب است، خُرخرُمی‌کند و رنگ مبارکش به سرخی زده، پس از آن حالت بیرون آمده سؤال کننده را خواست و به وی فرمود: سه بار جبه خود را از عطر بشوید و احرام عمره را نیز چون احرام حج بجای آورد. و نیز در حدیث آمده: «وکان عمر یستره اذا أنزل علیه الوحی» (مسلم: حج ۱۰) و یا «قد احرم فی جبه اذا أنزل علیه الوحی (نسائی: مناسک ۲۹).

۱۳. طبقات ۱۳۱/۱/۱ کرب له را اضافه دارد یعنی نفسش گرفته بود، التاج الجامع ۳: ۲۵۱، مسلم: حدود ۱۳، الفضائل ۸۸، سیره ابن کثیر ۱: ۴۲۳، احمد ۵: ۳۱۷ بیعد، تفسیر طبری ۱۸: ۴، طیالسی: ۲۶۶۷، سبل الهدی ۲: ۳۴۴ و ۳۴۶. سیره ابن کثیر ۱: ۴۲۳.

۱۴. احمد بن حنبل ۶: ۱۰۳ «اذا أوحی الیه، يأخذہ شبه السبات»

۱۵. چهاردهمین مردی است که اسلام آورد، دو بار به حبشه مهاجرت کرد. نخستین مهاجری است که در مدینه درگذشت. ابن سعد ۳: ۲۸۶، اصابه ۵۴۵۵، اعلام ۴: ۳۷۸.

بدانم<sup>۴</sup> و این بر من سبکتر است»<sup>۵</sup>.

۳) رسول خدا صدائی شبیه صدای زنبور نزدیک چهره خود شنید که سوره ۲۳ مؤمنون آیه ۱ به بعد نازل شد<sup>۶</sup>.

۴) رسول الله عادت داشت که بر اثر شدت وحی لبان خود را حرکت بدهد و یا در بدو امر در فراگرفتن آیات قرآنی شتاب می‌ورزید و برای به‌خاطر سپردن، آنرا به‌زبان می‌آورد تا اینکه نازل شد: «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانِكَ لِتَعَجَلَ بِهِ (۷۵: ۱۶) با شتاب زبان به‌قرآن مگردان». از آن پس او گوش می‌کرد تا جبرئیل وحی را بگذارد و پس از آن، هرچه وحی شده بود او قرائت می‌کرد<sup>۷</sup>.

۵) عبدالله بن عمر می‌گوید: از پیامبر (ص) پرسیدم: آیا وحی را حس می‌کنید؟ او جواب داد: بله من صداهائی (مثل کوبیدن فلز صلاصیل) می‌شنوم. سپس در اینجا سکوتی فرمود و بعد افزود: وقتی نیست که به‌من وحی برسد و من گمان نکنم که روحم گرفته می‌شود<sup>۸</sup>.

۶) پیامبر (ص) فرمود که روح القدس دمید در ذهن و عقل من (نَفَثَ فِي رُوعِي<sup>۹</sup>)، که در اینجا منظور القاء معنی در قلب نبی (ص) است و بیشتر، احادیث قدسی از این نوع است.

۷) در نزول پس از فترت دیدیم که چون پیامبر به‌خانه برگشت فرمود: «رَمَلُونِي» و یا به‌روایت دیگر «بیوشانید مرا و آبی سرد بر من بریزید»<sup>۱۰</sup> که چنان کردند.

۴. همان مراجع و بحار الانوار ۱۸: ۲۶۰.

۵. ابن زبیدی را «ابن عَوَّانَه» (م ۳۱۶ هـ) در الصحيح المسند نقل می‌کند (اتقان ۱: ۱۶۲ نوع ۱۶ فصل و فتح الباری ۱: ۳۰)،

۶. ترمذی: تفسیر سوره ۲۳ ح ۱ مقابله کنید: احمد بن حنبل ۱: ۳۴ و ۴: ۲۶۸، ۲۷۱ و الدارمی: مقدمه ۲. این حدیث درستش اختلافی است. زیرا مدارش بر یونس بن سلیم است که مجهول می‌باشد. اما حاکم آنرا صحیح الإسناد دانسته ۱: ۵۳۵ و ۲: ۲۹۲.

۷. بخاری: توحید ۴۳، نسائی: الفتح باب ۳۷، طرابلسی شماره ۲۶۲۸، طبقات ۱/۱: ۱۳۲.

۸. احمد بن حنبل ۲: ۲۲۲، اتقان ۱: ۱۶۲ نوع ۱۶ فصل.

۹. حاکم این را از ابن مسعود نقل می‌کند ۲: ۴، طبرانی در کبیر از ابوامامه (حلیة الاولیاء ابونعیم ۲۷/۱۰/۷) نقل می‌کند، بزار از حدیث حذیفه اخراج کرده (الترغیب ۳: ۷) مجمع الزوائد هیشمی ۴: ۷۱.

۱۰. بخاری: تفسیر سوره ۷۴ مدثر ۱، ۳، ۴ و سوره ۹۶ العلق: ۱، صحیح مسلم: ایمان ۲۵۵، ۲۵۷، ترمذی: تفسیر سوره ۴۷: ۱، احمد ۳: ۳۰۶، تاج العروس ذیل دثر.

گناهکارند:

«لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ (۲ : ۱۷۴)»

خداوند در روز قیامت با ایشان سخن نگوید»

و «لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ (۳ : ۷۷)»

و بدیشان ننگرد.»

زمانی هم وحی از نوع الهامی است که گفتیم بر دل بنده‌ای می‌نشیند به صورتی از دانش ضروری که دفع آن مقدور نیست و شکی هم در آن باقی نمی‌ماند. چنانکه در مورد مادر موسی (۲۸: ۷) و حواریون مسیح (۵: ۱۱۱) گذشت.

وقتی هم نوشته‌ای بر لوحی، چنانکه در حق موسی فرمود:

«وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِح (۷ : ۱۴۵)»

و نوشتیم برای او در آن الواح.»

اینها صورتهای مختلفی بود که در قرآن مجید یاد شده بود. اما چگونگی وحی بر پیامبر اکرم در احادیث و کتب سیره است که تفصیل بیشتر می‌یابد. آغاز نزول وحی را دیدیم که فرمود: چنان بود که کتابی در دلم نوشته بود و نیز رؤیای صادقه گذشت. حال صورتهای مختلف وحی را در درجه اول به نقل از زبان خود پیامبر (ص) و بعد به روایت شاهدان عینی آن می‌بینیم:

## ۲) قول پیامبر (ص)

۱) حارث بن هشام<sup>۲</sup> (م ۱۸ هـ.) که روز فتح مکه ایمان آورده و ظاهراً اواخر وحی است که از رسول خدا (ص) می‌پرسد که وحی چون آید؟ پیامبر فرمود: «اوقاتی چنان باشد که آوای جرس «صَلْصَلَةُ الْجَرَسِ»، و آن بر من سخت‌ترین باشد، بعد از من دور می‌شود و من «وحی» را حفظ کرده‌ام»<sup>۳</sup>.

۲) «اوقاتی فرشته بیاید به صورت مردی (و یا جوانی) و آنچه گوید بشنوم و

۲. از بزرگان بنی مخزوم قریش بود. جزء صحابه شمرده شده. در طاعون عمواس به شام درگذشت. اصابه ۱: ۲۹۳، استیعاب ۱: ۳۰۷، اعلام ۲: ۱۶۲.

۳. این حدیث را عایشه از او نقل کرده، بخاری: بدء الوحی ۲، بدء الخلق ۶، مسلم: فضائل ۸۷، موطأ مالک فصل الوضوء لمن سئ القرآن ۷، احمد ۶: ۱۵۸، ۱۶۳، طبقات ابن سعد ۱/۱/۱۳۱ و ۱۳۲، التاج ۳: ۲۵۱. ترمذی: مناقب ۷.

حال چگونه ممکن است در ضمن این آیات و در میان دو جمله کوبنده، یکمرتبه و ناگهانی دو جمله در مدح این بتها گنجانده شود! ببینید چه می‌شود:

«أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ تِلْكَ الْغَرَابِيبُ الْعُلَا إِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتَرْتَجَىٰ أَلْكُمْ الذِّكْرُ وَلَهُ لَأُنثَىٰ...»

آیا آن دو بت لات و عُزَّى را دیدید و منات سومین بت دیگر را؟ ... اینها طائران (بوتیماران) بلندپروازند که شفاعتشان امید می‌رود. آیا نصیب شما پسر است و نصیب خدا دختر؟ ...»

خیلی جالب توجه است که در صدر همین سوره به تأکید فرموده که پیامبر هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید و این سخنان هم جز وحی خدا نیست (۵۳: ۳ و ۴). حالا دور از عقل نیست که تصور کنیم این دو جمله بزرگداشت بتان از آیات الهی است؟ ملاحظه کنید اگر این دو جمله اضافه شود مجموعه آیات درهم می‌ریزد. یکی از خصائص قرآن این است که هر دسته از آیاتش مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که هر جابجائی و یا افزون و کاستی نظم مجموعه را در هم می‌ریزد. در این سوره نخست خدایان را به مسخره می‌گیرد و ریشخند می‌کند و به استهزاء می‌گوید آن سه بت را دیدید؟! ناگهان این لحن تمسخر و عتاب بدل به ثنای عظمتی می‌شود که این طایران بلندپرواز شفاعتشان امید می‌رود! و باز دوباره همان جمله پرصلابت همیشگی رخ می‌نماید که اینها جز نام چیزی نیست و خدای بدینها قدرتی نداده! ... عقل سلیم چنین چیزی باور دارد؟ همه چیز به کنار، درباره مردم آن زمان چه فکر می‌کنیم؟

ولیدین مغیره مردی سخن‌شناس بود، در جاهلیت از قضات بنام عرب بود. عدل قریش نام داشت<sup>۱۵</sup>، پدر خالد بود. در میان عرب به هوشمندی و زیرکی شهره بود. دیگرانی را هم که نام برده‌اند از بزرگان قریشند. یکی همان سعید بن عاص است که گفته‌اند چنان کینه‌ای با اسلام داشت که وقتی در بستر مرگ بود می‌گفت اگر از بستر برخیزم دیگر کسی در مکه خدای محمد (ص) را نخواهد پرستید و پسرش خالد فریاد می‌زد که خدایا او را بر نخیزان!<sup>۱۶</sup> و در همین بستر تنها عزائی که داشت این بود که پس از وی کسی عُزَّى را نخواهد پرستید!<sup>۱۷</sup> ولی به هر صورت، همه اینها

۱۵ . الاعلام زرکلی، همین نام. ۱۶ . ابن سعد ۶۹/۱/۴. ۱۷ . اصنام کلبی ۲۳.

به فطانت و زیرکی شهره شهر بودند. همه افتخارشان سخن‌شناسی و فصاحت زبان بود. زیر و بم زبان را خوب می‌شناختند. اضافه کنیم که این سوره و یا دست‌کم ۲۶ آیه اول آن، در حدود سالهای دوم و سوم بعثت و دوسه سال پیش از این زمان نازل شده بود. مسلمانها که مسلماً با این آیات خوب مأنوس بوده‌اند، مشرکان نیز قاعده باید با آن آشنائی می‌داشتند. آخر، همه دعوی آنها با پیامبر بر سر همین حرفها بود. چگونه می‌توان تصور این را داشت که مشرکان ندانند پیامبر چه می‌گوید و با او دشمنی کنند؟ ما موارد زیادی داریم که مشرکان بر سر آیات الهی با پیامبر مباحثه و بگو‌نگو داشته‌اند. یک موردش چند صفحه پیش گذشت. طبیعی است که آنها ذهنشان از قبل بدان آشنا باشد و خوب بدانند که پیامبر چه گفته، و اگر هم آمادگی قبلی نداشته‌اند، در همان مجلس که همه آیات را شنیده‌اند. آن وقت چطور معقول است که پذیرفت، مشرکان با شنیدن دو جمله کوتاه، صلاهی شادی در دهند و رضا بدهند! بدون این که اول و آخر مطلب و بهتر بگویم تمام مطلب را بررسی کرده باشند. بدون اینکه توجه کنند در آغاز همان جمله کوبنده و در پایان همان صلابت و سختی پیشین!...

اما آن دو آیه‌ای که آنها دلیل آورده‌اند:

آیه «وان کادوا لیفتنونک...» (۱۷: ۷۳-۷۵) را که گفته‌اند بدین سبب نازل شده، چنین نیست. ابن عباس می‌گوید: وفد ثقیف آمده بودند نزد رسول خدا و تقاضاهائی داشتند. می‌خواستند که حرمت لات، بت قبیله، محفوظ بماند، طائف سرزمینشان مثل مکه، حرم امن گردد و عرب فضل و برتری آنها را بشناسد... از این حرفها که ایمان به خدا را تا سرحد دادوستد و معامله فرو می‌آورد. پیامبر خدا سکوت کرده بود و پاسخی نمی‌گفت، چه در دل امید به ایمان آنها داشت که این آیه نازل شد<sup>۱۸</sup>. البته یکی دو سبب دیگر را هم گفته‌اند! پس این داستان مربوط به مدینه می‌شود و به همین جهت این آیه را مدنی گرفته‌اند. آنها هم که آنرا مکی می‌دانند باز مربوط می‌شود به سال هشتم بعثت، یعنی حدود دوسه سالی بعد از این حادثه فرضی. گذشته از این، عصمت در ابلاغ رسالت مسلم است. پیامبر همیشه در پوششی از فضل و رحمت خدائی بود که فرمود: «و اصبر لحکم ربک فانک باعیننا

۱۸. تفسیر فخر رازی و شبیه آن در کشاف زمخسری و اسباب النزول واحدی ۱۶۷ و...

۱۹. لباب النقول ۸۴ و...



(۵۲: ۴۸) بر حکم شکیبائی کن که تو در چشم مائی، زیر نظر مائی». پس نه تنها مشرکان نتوانستند او را گمراه کنند بلکه بدان فریب نزدیک هم نتوانستند بشوند که فضل خدا درباره او بزرگ است (۴: ۱۱۳).

اما در مورد آیه: (و ما ارسلنا... ۲۲: ۵۲-۵۳) آن هم شأن نزول دیگری دارد که به سال دهم بعثت و پنجسالی پس از این حادثه مربوط می‌شود. گذشته از آن، معنی اصلی آیه مربوط به کلمه «تمنی» می‌شود. وقتی رسول تمنی می‌کند، شیطان می‌خواهد که در این تمنی القائی بکند و خداوند این القای شیطان را نسخ می‌فرماید. تمنی در لغت دو معنی دارد: یکی تقدیر و فرض وجود چیز دلخواه است. آرزو تمناست. زیرا آرزوکننده تحقق آن آرزو و وجود خارجی آنرا خواهانست. آرزوی پیامبر هدایت خلق است، و القای شیطان، وسوسه مردم در برابر او. تمنّا را به معنی تلاوت هم که بگیریم معنی آیه چنین می‌شود که وقتی پیامبران آیات ما را تلاوت می‌کردند، شیطان در مردم القاء و وسوسه می‌کرد تا اثر تلاوت را از بین ببرد:<sup>۲</sup> به قول آلوسی این آیه در خصوص قصه غرانیق نازل نشده، بلکه اصولاً درباره وسوسه شیطان بر عموم انبیاء و رسولان است. حالا مفهوم این دو جمله‌ای را که به پیامبر نسبت داده‌اند با قرآن مقایسه کنیم. از نظر تطبیق این افسانه با آیات قرآن، نیز تضاد عمیق آن با قرآن آشکار می‌شود. خداوند خود فرمود:

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ

(۶۹: ۴۴-۴۶)

و اگر سخنانی دروغ بر ما می‌بست، همانا او را به قهر می‌گرفتیم، و شاه‌رگش را می‌بریدیم»...

این آیه به حدود سال سوم بعثت و یکی دو سالی پیش از حادثه فرضی غرانیق نزول یافته، حال چگونه ممکن بود که پیامبر خدا قولی به خدا ببندد و بعد انکار کند و خدا از این گناه عظیم او چشم ببوشد؟ پس بستن سخنی به خداوند چیست؟ اگر قرآن را بپذیریم و شهادتش را قبول داشته باشیم هرگز چنین افسانه‌ای نمی‌توانسته واقعیت پیدا کند.

۲۰. تفسیر المیزان ۱۴: ۴۲۹.

و باز: «قل ما يكون لي ان ابدلكه من تلقاء نفسي... (١٥: ١٠) و آیات بسیار دیگر در مورد شفاعت نیز خداوند فرموده:

«قُلْ لِلّٰهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا (٣٩: ٤٤)

بگو: شفاعت یکسره از آن خداست» و ٢٠: ١٠٩.

با یک چنین آیاتی که به روشنی هرچه تمامتر چنان افسانه‌ای را تکذیب می‌کند، چگونه یک فرد مسلمان می‌تواند بگوید که در میان آیات الهی پیامبر چنان جملاتی خوانده و به خدا چنان نسبتی داده و برای بتان چنان پایگاهی ساخته و خدای او را دلداری و تسلیت داده! ... این که تمام آیات الهی را به دروغ می‌نمایاند...

### از نظر احادیث

روایات در این باره بسیار آشفته است. طبق این روایات: پیامبر خود آن دو جمله را در سورهٔ نجم افزود، شیطان به زبان او داد، شیطان خود با صدای بلند خواند، یکی از مشرکان نزدیک پیامبر در میان آیات، آن دو جمله را اداء کرد. یکی می‌گوید در نمازگفت، دیگری می‌گوید وقتی سوره نازل شد قوم را ندا کرد، سومی پیامبر را نشسته می‌داند که چنان گفت و...

آن دو جمله کذائی هم هشت گونهٔ مختلف نقل شده است<sup>۲۱</sup> و ظاهراً هم در اصل سرودی بوده که قریش در ضمن طواف کعبه می‌خوانده است<sup>۲۲</sup>.

این روایت را واقدی (م ۲۰۷ هـ) و طبری (م ۳۱۰ هـ) نقل کرده‌اند که تصادفاً هر دو در نقل اسرائیلیات و خرافات بی‌پروا بوده‌اند و بخصوص طبری که در جمع احادیث مختلف حرصی عظیم داشت. اما محمد بن اسحاق (۱۵۱ هـ) که پنجاه سال پیش از واقدی و ۱۶۰ سال قبل از طبری می‌زیست و نیز بخاری (م ۲۵۶ هـ) که تا پنجاه سال پس از واقدی زنده بود و حدود شصت سال بر طبری قدمت دارد، هیچکدام این داستان را نقل نکرده است. جالب توجه است که بخاری در

۲۱. ۱) تلک الغرائق العلاء، ان شفاعتهن لترتجى. ۲) تلک الغرائق العلاء، ان شفاعتهن لترتجى. ۳) ان شفاعتهن لترتجى ۴) و انّها لهی الغرائق العلاء. ۵) ان شفاعتها لترتجى، و انّها لمع الغرائق العلی. ۶) و انهن لهن الغرائق العلاء، و ان شفاعتهن لهی التی لترتجى. ۷) و ان شفاعتهن ترتضی. ۸) والغرائق العلی، تلک الشفاعة ترتجى. مسلماً جستجوی بیشتر در روایات، نمونه‌های مختلف دیگری نیز بر این می‌افزاید.

۲۲. بخاری: ابواب سجود القرآن ح ۱.

صحیح خود آورده که پیامبر سوره نجم را قرائت فرمود و مسلمان و مشرک با وی سجده کردند، اما در آن اسمی از «غرائیق» نیست.<sup>۲۳</sup> دیگرانی هم چون او این حدیث را نقل می‌کنند و ذکر آن از قصه غرائیق ندارند.

بد نیست کمی چند و چون این روایتها را بسنجیم. طبری این داستان را از محمد بن کعب قرظی (م ۱۰۸ یا ۱۱۹ هـ) نقل می‌کند<sup>۲۴</sup> که منسوب به طائفه بنی قریظه از یهودان سرسخت مدینه و دشمن رسول خدا بودند. خود او از صحابه نبود و حتی این حجر عسقلانی تولد او را به زمان رسول خدا رد می‌کند<sup>۲۵</sup>. بخاری هم در ترجمه محمد همین را می‌گوید<sup>۲۶</sup>، حال چگونه او از این داستان آگاه شده، الله اعلم.

ابن سعد نیز این داستان را از واقدی نقل می‌کند<sup>۲۷</sup> که او نیز به نوبه خود از مطلب و پدرش عبدالله بن حنظب بازگفته که گفته‌اند عبدالله بن حنظب اصلاً رسول خدا را درک نکرده است.<sup>۲۸</sup>

به هر صورت جای بسیار تعجب است که راویانی چون ابن عباس، سعید بن جبیر، شعبه، امیه بن خالد، ابوبشر، محمد بن کعب، محمد بن قیس، ابن شهاب زهری، سدی، موسی بن عقبه، ابن اسحاق، عکرمه، سلیمان التمیمی، عوفی، بزار، طبری، ابن ابی حاتم، ابن منذر و ابن مردویه این افسانه را نقل کرده‌اند. روشن بگوئیم که با وجود یک چنین فهرست بالا بلندی، تمام آنچه گفته‌اند به اصطلاح یا ضعیف است، یعنی راوی قابل اعتماد نیست و یا متهم به جعل و دروغ است، و یا منقطع است، یعنی میان راویان فاصله‌ای وجود دارد<sup>۲۹</sup> (و این خود ضعیف است). تنها مرفوع حدیث شعبه است از ابوبشر، از سعید بن جبیر، از ابن عباس. بگذریم از این که ابن الصلاح شهرزوری (م ۶۴۲ هـ) مرفوع را تنها حدیثی می‌داند که مخصوصاً به شخص پیامبر برسد<sup>۳۰</sup>. ولی اگر صحابه را هم در این تعریف بگنجانیم تازه ابن عباس

۲۳. ایضاً.

۲۴. تاریخ طبری ۱: ۱۱۹۲.

۲۵. تهذیب التهذیب ۹: ۴۲۰.

۲۶. بخاری: کبیر ۱/۱/۲۱۶ و صغیر ۱۱۶، جرح ابن ابی حاتم ۴/۱/۶۷۰، حلیة ابونعیم ۳: ۲۱۲، تهذیب نووی ۱۱۶، البدایة ابن کثیر ۹: ۲۵۷، کامل ابن اثیر ۵: ۵۶، شذرات ابن عماد ۱: ۱۳۶.

۲۷. طبقات ۱/۱/۱۳۷.

۲۸. جزء سوم اسد الغابہ.

۲۹. درایة الحدیث آقای مدیرشانه چی ۴۵ بعد. ۳۰. مقدمه ابن صلاح ۲۲.

می‌گوید: «فیما احسب، ان النبی کان بمکة، گمان می‌کنم که پیامبر در مکه بود» و بعد قصه را نقل می‌کند. یا به عبارت دیگر چنانکه گفته‌اند، العهدة علی الراوی. این ابن عباس تنها صحابی است که داستان از او نقل شده و اضافه که خود او در زمان این حادثه فرضی هنوز به دنیا نیامده بوده. نمی‌دانم از آن همه مردم که به زمان حادثه زنده بوده‌اند و این همه حدیث که به جای گذاشته‌اند، چطور یکی چنین سخنی نگفت که ابن عباس از سالها پیش از تولد خود افسانه می‌سراید.

ابوبکر بزار می‌گوید: جز این حدیث (منقول از ابن عباس) اسناد مفصلی ندارد و این هم به پیامبر نمی‌رسد. البته احادیث معتبر دیگر هست اما در آن افسانه غرائب نیست. به همین دلیل بود که وقتی قصه را از محمد بن اسحاق بن خزیمه (م ۳۱۱ هـ) امام نیشابور و معروف به امام الاثمه، پرسیدند گفت که این از معجولات زندیقان است و کتابی در این باره تألیف کرد<sup>۳۱</sup>. سید شریف مرتضی (م ۴۳۶) می‌گوید: احادیثی که در این باب آمده مورد اعتناء نیست. بدان جهت که چیزی را در بر دارد که عقول رسولان از آن منزّه است. اگر خود این احادیث هم درخور طعنه نبودند، باز نزد ارباب حدیث ضعیفند. چگونه چنین چیزی بر نبی رواست، درحالی که خداوند می‌فرماید: «کذلک لثبت به فؤادک»<sup>۳۲</sup> قاضی عبدالجبار معتزلی (م ۴۱۵) می‌گوید: اما آنچه حشویه از پیامبر نقل می‌کنند که در قرائتش بتان را نام برد و «ان الغرائب العلاء» گفت اصلی ندارد. این و همانند اینها، چیزی جز دسیسه ملحدین نیست<sup>۳۳</sup>. امام ابوبکر بیهقی نیز این قصه را از منقولات غیرثابت می‌داند و بر روایانش طعنه‌ها دارد. حتی قاضی عیاض در شفاء می‌گوید: این حدیث را هیچیک از صحاح نگاران نوشته‌اند و هیچ ثقه‌ای آنرا به سند سالم متصل روایت نکرده، فقط مورخان و مفسران دلباخته غرایب و عجایب شیفته آن بوده‌اند. این حزم نیز می‌گوید: این حدیث کذب محض است. از طریق روایت صحیح نیست و معنای درستی هم ندارد. از جعل و دروغ هم کسی عاجز نیست<sup>۳۴</sup>. آلوسی در تفسیرش می‌گوید: زشت‌ترین و فاسدترین قولی که در این زمینه بود این است که پیامبر از فرط حرص بر ایمان قومش این جمله‌ها را پیش خود بر زبان آورد. گوینده چنین

۳۱. تفسیر رازی ۲۳: ۵۰.

۳۲. تنزیه الانبیاء ۱۰۷-۱۰۹.

۳۳. الفصل ۴: ۲۳.

۳۴. تنزیه القرآن عن المطاعن ۲۷۴.

سخنی باید توبه کند<sup>۳۵</sup>.

امین‌الاسلام طبرسی می‌فرماید: احادیث وارده در این مورد ضعیف است و مورد طعن اصحاب حدیث قرار گرفته، علاوه بر آن متضمن سخنی است که پیامبران از آن منزّه هستند<sup>۳۶</sup>. ابوالفتوح رازی نیز داستان را باطل می‌داند<sup>۳۷</sup>. در میان معاصران سید قطب می‌گوید: این سخن از نظر علماء اسلام بی‌پایه است و سند مورد اطمینانی ندارد<sup>۳۸</sup>. محمد رشید رضا نویسنده محقق قرن اخیر مصر نیز بی‌پایگی این افسانه و خدعه‌ای را که در آن است بر ملا می‌کند<sup>۳۹</sup>. دکتر محمدحسین هیکل نیز نقد علمی قابل ملاحظه‌ای از آن ارائه می‌دهد<sup>۴۰</sup>. استاد دانشمند آقای دکتر سید جعفر شهیدی نیز شرح مبسوطی در رد این افسانه دارد. می‌بینید که این سخن سرِ دراز دارد، بگذریم و از جهات دیگر بررسی را ادامه دهیم.

از نظر لغت نیز در آن حرفهاست. شیخ محمد عبده (م ۱۳۲۳) مفتی دیار مصر می‌گوید: در شعر عرب این کلمه غرائیق (جمع غرنوق یا غرنیق) در وصف خدایان نیامده و کسی در زبان عربی خدایان را به چنین صفتی نخوانده و معنی کلمه هم با خدایان مناسبتی ندارد.

در لغت، این کلمه مرغابی سیاه یا سپید و یا جوان سپید و زیبا معنی می‌دهد. این همان مرغ بوتیمار یا غمخورک است که پائی بلند و گردنی دراز و عاری از پر دارد. ماهی‌خوار است و بر درختان بلند آشیانه می‌سازد. در عربی امروزی بدان «مالک‌الحرزین» می‌گویند. بعضی می‌خواهند آنرا با پرنده مقدس مصریان «عنقاء» یکی بگیرند<sup>۴۱</sup>. ولی واقع این است که رابطه‌ای میان این دو نمی‌توان یافت.

### از نظر عقل:

۱) هیچ مسلمانی نمی‌تواند فکر کند که بزرگ‌داشت بتان در شأن رسول

۳۵. روح المعانی ذیل آیه ۵۳ سوره حج .  
۳۶. مجمع البیان ۷: ۹۱.  
۳۷. تفسیر ابوالفتوح، روض الجنان ۷: ۱۵۰.  
۳۸. فی ظلال القرآن ۵: ۳۱۳.  
۳۹. محمد (ص) رسول الله ۹۸.  
۴۰. حیات محمد ۹-۱۲۴، ترجمه پاینده ۲۲۵ بیعد. جلد سوم جنایات تاریخ ۱۳۳۰ تهران.  
۴۱. تاریخ الشعوب الاسلامیه بروکلن ح ۹.

خداست، آن هم درباره کسی که بزرگترین هم‌تشی مبارزه با بت پرستی بود. این کفر محض است.

۲) در آغاز امکان نداشت که پیامبر بتواند در کنار کعبه قرآن بخواند و سجده بکند و نماز بگذارد و از حمله قریش مصون بماند.

۳) دشمنی آنها با رسول خدا خیلی عمیق تر از آن بود که با خواندن دو جمله برای بتان در میان آیات قرآنی، بدون اینکه سابقه ای داشته باشند و قبلاً مذاکره ای کرده باشند و به توافقی رسیده باشند، آنها قانع شده باشند و چنان شاد بشوند که پس از پیغمبر خدا را سجده کنند و حتی ولید و سعید هم که از سجده کردن ناتوانند خاک بطحاء را به چهره بسایند که دنیا برایشان بهشت برین شده!

۴) مهمتر این که اگر چنین چیزی جایز باشد، شرع مطهر در معرض انهدام قرار می‌گیرد، امانش را از دست می‌دهد و در هر یک از احکام و شرایع، خطر چنین لغزشی وجود خواهد داشت. اصل عصمت در معرض خطر است. از نظر عقل میان نقصان و افزون وحی فرقی نیست. هردو تحریف است و مردود.<sup>۴۲</sup>

قاضی عیاض می‌گوید: امت مسلمان بر عصمت پیامبر و تنزیه او از مثل یک چنین نقصیه‌ای اجماع دارد، خواه که خود او تمنای نزول یک چنین مدحیه‌ای برای غیر خدا را کرده باشد که کفر است، و خواه که شیطان بجای قرآن وسوسه کرده باشد، و این که پیامبر آنرا از قرآن بشمارد تا جبرئیل او را آگاه کند! تمام اینها در حق نبی ممتنع است و محال. یا اینکه بگویند پیامبر از پیش خود عمداً چنین سخنی گفته، این کفر است، و یا اینکه سهواً از زبانش پریده، او از این قبیل سخنان نیز منزّه و مبرا است. ما به دلیل و برهان و به اجماع، عصمت او را از کفر بردل و زبان، عمدی و سهوی، مسلم می‌داریم. و یا حتی اینکه شیطان خود را فرشته نماید، و یا به طریقی بر او راهی یابد، و یا به خدا چیزی بندد...<sup>۴۳</sup>

با تمام این حرفها، حافظ بن حجر از آن دفاع می‌کند و می‌گوید: با وجود تمام این سخنان، همین طرق مختلف نقل، دلالت دارد که اصلی دارد و لابد چیزکی بوده!<sup>۴۴</sup>

۴۲. تفصیل آنرا در تفسیر امام فخر رازی ذیل آیه ۵۲ سوره حج ببینید.

۴۳. شفای قاضی عیاض ۲: ۱۱۶، طبع ۱۲۹۰ مطبعه خلیل افندی.

۴۴. الفتح ۸: ۳۵۵.

اما واقعاً صرف نظر از قواعد و ضوابط حدیثی، و جدا از اصل عصمت و طهارت انبیاء، و به دور از اعتقاد و ایمان، آیا عقل باور می کند که محمد (ص)، محمدی که همه خون و رگش طی سالهای دراز، مداوم و پی در پی، در پی شکست اصنام می جنبید، ناگهان و به طرفه العینی همه چیز را فراموش کند و بتان را شفیع بشناسد و بر خدا افتراء بندد؟ آیا دیگر محمد (ص) هم حقیقت کفر و کافری را نمی شناخت و دستاموز شیطان شده بود؟ (العیاذ بالله). چگونه ممکن است پیامبر که آن همه مبارزه داشت و هرگز کسی نگفته که سری به کرنش نزد بتی خم کرده باشد و خمیر مایه اصلی دعوت او و رکن اساسی رسالت او، دعوت و تبلیغ به توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی بوده، ناگهان برای آنها چنان پایگاه بلندی قائل شود که امید به شفاعت آنها را نزد خدا بپذیرد! صرف نظر از وحی و نبوت، یک چنین خطائی از هیچ زمامداری و مردمداری بخشودنی نیست. چگونه می توان پذیرفت که پیامبری راستین و صدیق و امین یک چنان لغزش سنگینی داشته باشد. غیر از آن، در مورد یارانش چه فکر کنیم؟ آنها چگونه می توانستند چنین ادعائی را باور دارند که پیامبر یکباره اساس دعوتش را فراموش کند، با دشمن بسازد و در همان روز این سازش را درهم ریزد، و آنها همچنان بر ایمان محکم خود چون کوه پایدار و استوار بمانند. اگر چنین چیزی بود، دشمنان ساکت می نشستند؟ مشرکان مگه یک چنین حادثه عظیمی را به سکوت برگذار کرده و دیگر به روی مبارک بزرگوارانه خود نمی آوردند؟ آنها، در احتجاجات سهمگین و بی پروایانه خود، دیگر دم از یک چنین دمدسی مزاجی و هوسناکی نمی زدند و به رخ مسلمانانی که هر روز بیشتر می شدند نمی کشیدند؟... و اگر چنین کرده بودند ممکن بود برای بعدیها بارگو نشود؟... مگر دارو دسته ابوسفیان چند سال بعد از پیامبر حاکم مطلق قلمرو اسلامی نشدند؟ یک چنین اعتراضی از دهان آنها، که هزار پیرایه بر اسلام بسته اند، به آسانی ممکن بود شنیده شود. اصولاً گفتن این سخن از دهان مبارک پیامبر، تسکلی بود که به مشرکان داده می شد. آنها بدین سهولت از آن می گذشتند؟ یهود را چه می گوئید؟ آنها چه حجّت عظیمی بر علیه اسلام و مسلمانها می یافتند. به هر طرف که بنگری، به هر جانب قضیه که نگاه کنی، دلیلی محکم و استوار بر بطلان اساسی این افسانه می بینی.

## از نظر تاریخی:

می‌گویند مهاجرت اولی به حبشه در رجب سال پنجم بعثت و این سجده، یعنی اولین سجده در اسلام، در رمضان همان سال بود.<sup>۴۵</sup> یعنی قبل از اسلام حمزه و عمر، زیرا آنها در سال ششم بعثت اسلام آوردند.<sup>۴۶</sup> می‌دانیم که پیش از آن که حمزه و عمر اسلام آورند، مسلمانها در «دارالارقم» پنهان بودند و مراسم نماز را در خانه‌ها و پنهانگاهها بجا می‌آوردند و تا آن زمان هرگز کسی از ایشان نتوانست که نزدیک کعبه قرآن بخواند و سجده کند. یکبار بعد از رسول خدا، عبدالله بن مسعود با دلیری خاص خودش سوره الرحمن را با صدائی بلند نزدیک کعبه خوانده بود<sup>۴۷</sup> که قریش به سختی او را آزرده بودند. از آن پس دیگر کسی نتوانست آنجا نماز بگذارد و یا قرآن بخواند. چگونه ممکن بود پیش از اسلام حمزه و عمر (در سال ششم بعثت) کسی آنجا سجده کند؟...

اما از نظر تاریخی که سرویلیام و همفکرانش می‌گویند بازگشت مهاجران حبشه به علت شنیدن داستان صلح و سازش پیامبر با قریشیان و افسانه غرانیق بوده، این هم غیرممکن است. بازگشت آنها به دو دلیل بود. یکی این که چون نجاشی روی خوشی به مسلمانها نشان داد، مردم مسیحی حبشه بر علیه او شوریده بودند و مسلمانها در تنگنا قرار گرفتند و دیگر این که شنیده بودند قریش آزار مسلمانها را کم کرده‌اند این بود که در شوال سال پنجم بعثت بازگشتند و حال آنکه سجده در کعبه، در رمضان آن سال بود. آنها هم وقتی به مکه رسیدند اوضاع برگشته بود. به طوری که همه به استثنای عثمان بن مظعون و یا عبدالله بن مسعود در پناه (جوار) افراد دیگر مکه قرار گرفتند. بعد هم که بزودی به حبشه بازگشتند و پیامبر همچنان بتها را می‌کوید. حال چگونه ممکن بود که، به نقل روایات، صبح محمد (ص) غرانیق العلاء بگوید و شب پشیمان شود و قریش نیز به آزار و شکنجه قبلی بازگردند، و در همین فاصله کوتاه صبح تا شب همان روز، شایعه آشتی پیامبر و قریش به حبشه برسد و آنها روانه مکه شوند؟ جالب توجه است که این افسانه را از قول ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام (م ۹۴) نقل کرده‌اند<sup>۴۸</sup> و او در خلافت عمر به دنیا

۴۵. ابن سعد ۱/۱/۱۳۸.

۴۶. تهذیب الاسماء نوی ۴۴۹ ط. گوتینگن.

۴۷. ابن هشام ۱: ۳۳۶. ۴۸. ابن سعد ۱/۱/۱۳۷.



آمده بود،<sup>۴۹</sup> یعنی حدود سی سال بعد از زمان این افسانه، هرچند که اعلم اهل مکه باشد.<sup>۵۰</sup>

بله، از نظر یک غربی، در آن تنگنای سخت که شخص پیامبر تحت فشار مشرکان مکه است و مسلمانان از بیم جان به حبشه پناه برده‌اند و شکنجه و آزار و قتلشان بدست ستمگران رواج گرفته، عقل مصلحت بین غربی، سازش را تجویز می‌کند و برای پیامبر خدا هم، چنین راه‌حلی را روا می‌شمارد، اما حکمت بالغه الهی، استقامت محمدی را در اوج صلابت و مهابت می‌خواهد و از بوته آزمایش می‌گذرانند...

البته موضع مستشرقان فرق می‌کند. سرویلیام مویر از این حادثه دفاع می‌کند و آنرا قطعی می‌گیرد.<sup>۵۱</sup> نویسندگان تاریخ قرون وسطی در دانشگاه کمبریج بسیار متأسفند که مورخ دانشمند ایتالیائی، کائتانی، منکر چنین حادثه‌ای است!<sup>۵۲</sup> کارل بروکلن آلمانی می‌گوید که محمد (ص) در سالهای اول بعثتش به‌سه الالهه مکه که هموطنانش آنها را دختران خدا می‌دانستند اعتراف داشت و در آیه‌ای بدانها اشاره‌ای کرد و روز بعد انکار نمود!<sup>۵۳</sup>

می‌بینیم: آنها که روحیه تحقیق و تتبع را بیشتر دارند (مثل کائتانی) در این امور منصفانه تر سخن می‌گویند.

باری، دیدیم که در دریافت وحی و ابلاغ آن، پیامبر باید مصون از خطا باشد و تنها موردی را هم که بر خلاف آن ذکر کرده بودند بررسی کردیم و ماهیتش را سنجیدیم. حال یک نکته دیگر می‌ماند. در این که او انسانی است همانند سایر انسانها که خداوند بدو فرمود:

«قُلْ: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ، يُوحىٰ إِلَيَّ (۱۸ : ۱۱۰)»

بگو! من انسانی همچون شما هستم، به من وحی می‌شود» حرفی نیست. حال این انسان، آیا چون هر انسان دیگری در معرض نسیان و فراموشی نیست؟

۴۹. وفیات الاعیان ابن خلکان ۱: ۹۲.

۵۰. ابن سعد ۲/۲: ۱۳۳.

۵۱. نقل از حیاة محمد (ص) ۱۲۶، زندگانی محمد (ص) ترجمه پاینده ۲۲۸.

52. *Cambridge Medieval History*, vol. 2 (1913), pp. 310—311.

۵۳. تاریخ الشعوب الاسلامیه بروکلن ص ۳۴. هم چنین:

Watt, W. M. *Mahomet à la Mecque*, pp. 133—144.

## پیامبر و فراموشی

آیا پیامبرگرامی نیز مانند سایر انسانها، دچار فراموشی و نسیان می‌شد یا نه؟ و اگرگاهی فراموشی بدو دست می‌داده، آیا چنین نسیانی تا چه حدّ بوده است؟ پیامبری که فعل و قول او حجّت است و یکی از ادلّه شرعیّه برای استنباط احکام؛ قول و فعل، یا تقریر، و یا حالت و صفتی است که از او نقل شده باشد و مهم‌ترین که تنه‌اراه دریافت درست و ابلاغ وحی الهی، عصمت او است، آیا رواست که چنین پیامبری دچار فراموشی شود؟ و اگر شد، تا چه حدّ رواست؟ آیا در ابلاغ او امر الهی نیز او دچار نسیان نخواهد بود؟ از طرفی، او انسان است و خواب و بیماری و فراموشی و بیهوشی، در اختیار و قدرت انسانها قرار نگرفته است. از طرف دیگر، او (ص) معصومی است که از هر خطا و گناهی مبرا است. آیا این فراموشی اگر پیش آید نقصی نیست و در ابلاغ احکام الهی خللی وارد نخواهد ساخت؟ و اگر آنرا پذیرفتیم، در عصمت انبیاء که در حال تکلیف و تمیز و قدرت، هیچ عملی برخلاف شرع از ایشان نباید سرزند، اخلاقی رخ نخواهد داد؟ این پرسشی است که با آن روبرو هستیم.

البته فراموشی خود در اینجا، جزئی از مسأله‌ای است که در اصطلاح فقهاء بدان «سهوانی» می‌گویند و از مواردی است که مفصل مورد بحثهای فقهی، تفسیری، حدیثی و کلامی قرار گرفته است. مواردی که طرح شده بیشتر در مورد فوت نماز و قضای آن است که در کتب فقهی و کلامی و اصولی مورد بحث و گفتگو است. مورخان و محدّثان هر دو فریق، عامه و خاصه، نمونه‌هایی از آن بازگفته‌اند و بحث‌های مفصّلی در ردّ و قبول آن داشته‌اند.<sup>۱</sup> اما مورد مهم‌تری وجود دارد و آن درباره آیات قرآن است که آیا در آن باره هم فراموشی رواست؟ حدیثی اهل تسنّن از عایشه، زوجه رسول خدا و دخت ابوبکر نقل کرده‌اند. روزی پیامبر از مسجدی می‌گذشت و شنید که قاری (عبّاد بن بشر) قسمتی از قرآن را از حفظ می‌خواند.

۱. در کتب خاصه ببینید: من لایحضره الفقیه صدوق در احکام سهو در نماز—روایتی از سعیداعرج از امام جعفر صادق (ع). شهید اول در کتاب الذکری از قول زراره طی روایتی صحیح از امام محمد باقر (ع). فروع کافی از کلینی. نهاییه شیخ طوسی. الرواشح السماویه میرداماد، راشحه ۲۵. بحار مجلسی—از ادوار فقه آفای محمود شهانی ۱: ۳۲۵ بیعد. سفینه البحار ۱: ۶۷۷ کلمه سهو. بحار الانوار ۶: ۲۱۸ کمپانی. در کتب عامه: کتب سته، الدارمی، طیالسی و مسند احمد از المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث ۵: ۲/۲۳۲ و ۶: ۱/۴۴۱ و ۲/۴۴۳. موطاء مالک: قوت ح: ۲۵ و ۲۶ و قصر الصلاة ح ۷۷. ناجائی که می‌گویند فرمود: انا بشرٌ مثکم، اُنسی كما تُنسون: بخاری: صلاة ۳۱، مسلم: مساجد ۹۰...

پیامبر اکرم فرمود: خداوند او را رحمت کند که چنین آیه‌ای را که در چنان سوره‌ای است بیادم آورد. گرچه این حدیث مستمسک مستشرقانی<sup>۲</sup> قرار گرفته، اما بهیچوجه نسیان و فراموشی قطعی نبی (ص) را نمی‌رساند. قاری، آیتی از قرآن می‌خوانده و رسول خدا طلب آرزوش برای او کرده که آیه‌ای بدان مشخصات (کذا و کذا آیه) در (سوره کذا) را بیادم آورد. آیات الهی، همه به زمان رسول خدا و به همان هنگام نزول وحی نوشته می‌شد و حتی نسخه‌ای نزد رسول خدا بود و هر سال هم تمامی آنچه نازل شده بود با جبرئیل امین مقابله می‌فرمود. بخصوص که ناقل این خبر عایشه است و او تنها از دوره نزول مدنی آیات می‌توانسته سخن بگوید. در این دوره هم که کاتبان وحی متعدد و فراوان بودند و هر آیه‌ای بلافاصله پس از نزول در حضور نبی اکرم نوشته می‌شد و به مردم ابلاغ می‌گردید. صحابه نیز آیات را می‌نوشتند و از حفظ می‌کردند. تعدادشان هم آن قدر بود که به حد تواتر برسد.

این از مواردی نبود که نسیان تام باشد. یعنی چیزی بکلی از حافظه نابود شود و به یاد نیاید. یک چنین نسیانی به اعتقاد همه مسلمانها بر نبی محال است. زیرا مَخْلٍ وَظِيفُهُ رسالت و تبلیغ می‌گردد. اما در مورد این خبر، پیش از آنکه قاری آن آیات را حفظ کرده باشد رسول خدا خود آنها را از حفظ بود. به مردم ابلاغ فرموده بود و صحابه آنها را فرا گرفته بودند. یکی از آنها همین عبّاد بن بشر مرد مورد روایت است. آیه‌ای که او خواند از ذهن رسول خدا نابود نشده بود. گاهی هست که ذهن مشغول به چیزی است و از چیز دیگری غفلت دارد. آن مطلب در ذهن هست و به موقع بروز می‌کند ولی گاهی هم علتی خارجی موجب تذکار و یادآوری می‌گردد، مسلماً آن آیه در ذهن پیامبرگرمی بوده و با یادآوری قاری دوباره به خاطرش آمده است.

منتهی در این خبر کلمه‌ای است که آن ممکن است مورد بحث قرار گیرد. طبق آن پیامبر فرمود: «كُنْتُ أَسْقَطُهُنَّ» و یا «أُنْسِيَهُنَّ»، انداخته بودم آنها را، و یا فراموش کرده بودم آنها را. اینجا منظور از «از قلم انداختن»، کاری عمدی نیست. رسول خدا چیزی از کلام خدا نه پنهان کرد، نه کم و زیاد کرد و نه پس و پیش

۲. بخاری: کتاب الشهادات ۱۱، مسلم ۱: ۴۴۳ (مسافین ۲۲۴)، ارشاد الساری تطلانی ۴: ۷۲، مسند احمد ۶: ۱۳۸.

۳. نولدکه: تاریخ قرآن ۱: ۴۷ ح ۲، مقدمه بلاشر ۱۶.

ساخت. اگر چنین کرده بود که بزرگترین خیانت از او سر زده بود و رسالت به خائن نرسد. او آنچه بود تبلیغ کرد. پس معنی از قلم افتادن اینجا همان فراموشی می‌شود. در مورد فراموشی، این بحث از احادیث و روایات هم گذشته و در تفسیر قرآن نیز علمای صاحب نظر، آیتی را به تأیید مدّعی خود گرفته‌اند:

«مَا نُنَسِّخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا (۲: ۱۰۶)»

هرچه از آیات قرآن را که نسخ کنیم و یا فراموش گردانیم، بهتر از آن و یا مانند آنرا بیاوریم». که ظاهراً این می‌شود: اگر خداوند آیه‌ای را فراموش گردانید بهتر از آن را خواهد فرستاد. طبیعی است که بحث اصلی در اینجا بر سر همین فراموش گردانیدن که در آیه با «نُسِّهَا» یاد شده پیش آمده است (البته بحث اصلی بر سر وجود نسخ یا آیات ناسخ و منسوخ در قرآن است که در فصل خودش مورد بررسی قرار می‌گیرد). ولی در این مورد فراموشی و سهو، مفسران این عبارت «نُسِّهَا» را بر حسب قرائتهای مختلف به چند معنی گرفته‌اند: فراموش گردانیدن، تأخیر افگندن و ترک کردن. ولی به هر حال، به هر یک از این معانی هم که گرفته شود سؤال اصلی در واقع این خواهد بود که آیا این آیه شامل حال رسول خدا (ص) نیز خواهد بود یا نه؟ آیا پیغمبر اکرم نیز چیزی از آیات الهی را از خاطر برده و به یاد نیاورده و یا نه؟

عده‌ای از علمای تسنن مانعی نمی‌بینند که فراموشی در حفظ آیات الهی بر پیامبر هم دست داده باشد. سیوطی در «الدر المنثور» و «لباب النقول» و ابن کثیر<sup>۴</sup> نقل کرده‌اند که چون گاهی رسول خدا آیاتی را فراموش می‌فرمود، خداوند این آیه را فرستاد که «هرچه را نسخ کنیم و یا فراموش گردانیم به از آن خواهیم آورد». اما باید اضافه کرد که اجماع علماء بر این است که این نسیان (اگر هم وجود داشته) نمی‌تواند بر تبلیغ راه یابد. یعنی پیامبر چیزی از آیات خدا را فراموش نکرده و آنچه بوده ابلاغ فرموده است. پس در برابر تفسیر این آیه مورد بحث، وجه استدلال چه می‌تواند باشد؟

در خصوص استناد بدین آیه، باید گفت که این آیه بهیچوجه شامل حال پیامبر گرامی نمی‌شود. او (ص) از شمول این آیه خارج بود. زیرا خداوند فرموده بود:

۴. در ذیل آیه ۱۰۶ سوره بقره، ابن کثیر شرح بیشتری دارد: ۱: ۱۵۰ و یا خداوند حتی از حافظه اصحاب آیات را محو می‌فرمود. تفسیر فتح القدیر شوکانی ۱: ۹-۱۰۸.

«وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا كَسَيْتَ (۱۸ : ۲۴) هرگاه چیزی را فراموش کردی خدا را یاد آر». اضافه بر آن، پیش از نزول آیه مورد بحث که مدنی است، از همان زمان که پیغمبر خدا در مکه می بود و اوایل نزول وحی بود، خداوند بر او منت نهاده بود که:

«سُقِّرُكَ فَلَا تَنْسَى، إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ (۸۷ : ۷ و ۶)»

ما آیات قرآن را بر تو قرائت می کنیم تا فراموش نکنی، مگر آنچه خدا

خواهد.»

این منت بزرگ خداوند است بر رسول خود. اگر پیامبر مثل سایرین آیات را فراموش می کرد که دیگر این منت نداشت. اما استثنای «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» چیزی از قدرت این نظر نمی کاهد. این استثناء تنها قدرت خدائی را می رساند و بس. استثنای در اینجا منقطع است و برای تأکید نفی است. بدین معنی که وقتی آیات را بر تو فرو می خوانیم، فراموشی آن برای تو غیر ممکن است. مگر اینکه خدا بخواهد که ترا فراموش گرداند و هیچ چیز مشیت او را تغییر نخواهد داد. همانند داستان ابراهیم است که می گفت: «از آنچه شما شریک خدا می خوانید بی می ندارم، مگر اینکه خدا بر من چیزی بخواهد» (انعام: ۸۰). به قول فرّاء: این فقط برای تبرک و تیمّن گفته شده و الا چیزی در اینجا استثناء نشده است. در اینجا نیز توجهی است به قدرت قاهره و مشیت بالغه او که هرچه او بخواهد خواهد شد. چنانکه در نظیر همین مورد است که خداوند فرمود:

«وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ (۱۷ : ۸۶)»

و اگر بخواهیم آنچه بر تو وحی کرده ایم از میان خواهیم برد، امام صادق (ع) فرمود: نه هرگز خداوند خواست و نه وحی را خواهد برد. در این باره نیز می توان گفت: نه هرگز خدای خواست و نه پیامبر را در امر تبلیغ رسالت دچار نسیان ساخت. پس پیامبر از شمول این آیه خارج است.<sup>۵</sup>

در مورد سایر آیات قرآنی هم (مثلاً ۲۰ : ۱۱۵ و ۱۸ : ۲۴، ۶۱، ۶۳ و ۷۳) بدین آیه استدلال می شود که فرمود: «لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ (۲۵ : ۳۲) تا ما ترا بدان دل قوی داریم».

اصولاً آیات بسیاری وجود دارد که عصمت رسول خدا را از فراموشی در وحی و

۵. تفصیل را در تفسیر المیزان از علامه طباطبائی ذیل آیه ۱۰۶ سوره بقره ببینید. هم چنین در مورد عصمت انبیاء ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره.

ابلاغ رسالت بیان می‌کند. مثلاً یکی همان آیه

«لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ، إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ، فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (۷۵: ۱۶-۱۹)»

ابن عباس می‌گوید وقتی آیه‌ای نازل می‌شد، رسول‌خدا از فرط شوقی که داشت، و از شتابی که بر اخذ و ضبط آن می‌ورزید، زبان خود را تند به آیات می‌گرداند تا مبادا فراموش کند، که خداوند او را از این نهی فرمود.

اما بلخی می‌گوید: در این مورد منظور آیه قرآن نیست، بلکه آیات قبل و بعد آن نشان می‌دهد که منظور کتاب اعمال هر کسی است که روز قیامت بدو می‌دهند. البته این درست است که آیات قبل و بعد آن درباره قیامت و حسابرسی اعمال انسانی است. اما این چهار آیه بکلی سیاقی دیگر دارد. «زبان بدان مگردان از روی شتاب بدان، گردآوری و قرائت آن بر ماست، وقتی آنرا قرائت کردیم از آن پیروی کن. بعد بیان آن نیز بر ماست». این معانی بهیچوجه متناسب مرادی با حسب حال قیامت ندارد، بلکه در آن معنی کاملاً روشن است که جمع قرآن با ماست نه با تو... و این بهیچوجه متناسب با کتاب اعمال نیست؟ برعکس، این آیه به خوبی دلالت دارد که حفظ و بیان قرآن را خداوند خود ضمانت فرموده و حتی این آیه به خوبی می‌رساند که قرائت آن و تداوم قرائت آن نیز بر خداست بنابراین، جایی برای نسیان نبی نمی‌ماند. معنی همین آیه را آیه دیگری تأکید می‌کند:

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ (۲۰: ۱۱۴)»

مشتاب به قرآن پیش از اینکه وحیش بر تو بگذرد» (یُقْضَى). پیش از انجام وحی، پیش از اقباض وحی، وحی را قرائت نکن تا معانیش هم بر تو بیان شود و یا اینکه عجله‌ای در نزول وحی درباره مسأله نکن که خداوند بر حسب اقتضاء و مصلحت، قرآن را نازل می‌کند. باز جای دیگری فرماید:

«سُنُّرُوكَ فَلَا تَنْسَى (۸۷: ۶)»

بر تو می‌خوانیم تا فراموش نکنی» قرائت در اینجا روشن است. خواندن بر کسی است که لفظ و معنی در ذهنش تثبیت شود. و آیات متعدد دیگر که همگی صیانت حضرتش را از ابلاغ وحی به روشنی بیان می‌دارد.

۶. بعوث فی تاریخ القرآن ابوالفضل میرمحمدی ۷۳.

سید شریف مرتضی در تأویل لفظ نسیان که در آیات شریفه آمده در تنزیه الانبیاء می‌گوید: «و اگر نسیان را بر حقیقت هم بپذیریم (و این کلمه را به فراموشی ترجمه کنیم) باز هم باید پذیرفت که فراموشی، در امر تشریح و ابلاغ رسالت و آنچه به تنفیر (رماندن مردمان) انجامد، برای پیامبر روا نیست. اما در خارج از این موارد که ذکر شد، نسیان مانعی ندارد...» ولی ابوجعفر محمد بن حسن بن احمد ولید، استاد صدوق، تا بدانجا می‌رفت که به طور کلی درباره سہو نبی می‌گفت: نخستین قدم در راه غلو و گزافه آن است که کسی سہو را از پیامبر و امام نفی کند...<sup>۷</sup> در برابر میرداماد (م ۱۰۴۱) این چنین نظری را دور از صحت دانسته و از طریق همان استدلال به تندی پاسخ می‌دهد که نخستین قدم در انکار نبوت، نسبت دادن سہو است به نبی در امر نبوت. و گرنه در «اثبات عصمت از سہو» بهیچوجه گزافه و زیاده‌روی نیست. زیرا ملکہ عصمت برای نفس نبی، فضل و رحمت الهی است بر او. و شیخ مفید (م ۴۱۳) نیز در شرح عقاید صدوق این عقیده ابن‌ولید را تقصیری از جانب او می‌داند.

اما شیخ صدوق (م ۳۸۱) نیز از پیش‌گامان طرفدار مسأله است. او می‌گوید که پیامبر در حالاتی با دیگران مشترک است، پس در احکام و عوارض آن حالات نیز باید با سایر مردم شریک باشد. ولی حالاتی هم هست که به شخص وی اختصاص دارد و دیگران را در آن راهی و شرکتی نیست. در این مورد هر حکمی مختص به خود او است. یکی از این حالات، تبلیغ وحی و ابلاغ رسالت است که به شخص وی اختصاص دارد. روا نیست که در تبلیغ حالی پیش آید که در نماز جایز و روا بوده است. اثبات غلبه خواب بر او، وقت نماز بدون قصد و اراده، تنها ربوبیت را از او منتفی می‌سازد. چه وصف «لا تأخذہ سنۃ و لا نوم» از اوصاف خدای حی و قیوم است. و سہو نبی از قبیل سہو ما نیست. زیرا سہو از جانب خدا و برای این است تا معلوم گردد که پیغمبر بشر و مخلوق است و نباید کسی او را پروردگار معبود قرار بدهد و تا حکم سہو مردم به وسیله نبی دانسته شود.<sup>۸</sup>

شیخ مفید نیز میان قضای نمازی که بر اثر خواب فوت شده و سہو نبی، تفاوت بزرگ می‌گذارد و می‌گوید: فوت نماز عیب و نقصی شمرده نمی‌شود. زیرا غلبه خواب

۷. من لا یحضرہ الفقیہ باب السہو فی الصلاة.

۸. ایضاً احکام السہو.

بر انسانها طبیعی است. اما سهو چنین نیست. سهو نقص است و عیب. سهو بر اثر عمل سهوکننده و یا غیر او پیش می‌آید، خواب اختیاری نیست و اگر هم مقدور عباد باشد در موارد غیر ارادی عیبی شمرده نمی‌شود. اما سهو از این باب نیست. زیرا دوری و اجتناب از آن امکان دارد. به اضافه می‌بینیم مردم خردمند، اموال و اسرار خود را به مردم سهوکننده و فراموشکار نمی‌سپارند، ولی به امین بیمار اطمینان می‌کنند. فقیهان حدیثی را که مبتلای به سهو نقل می‌کند نمی‌پذیرند، مگر این که از طریقی دیگر تأیید شده باشد؛ و در برابر اینکه جَبَّائِی (م ۳۰۳) بر امامیه خرده می‌گیرد که نسیان را بر انبیاء جایز نمی‌دارند، شیخ طوسی (م ۴۶۰) موضوع را روشن تر و دقیق تر پاسخ می‌دهد. او می‌گوید: چنین نظری بهیچوجه درست نیست. ما هرگز سهو و نسیان را در امر تبلیغ احکام و ابلاغ وحی به مردم، روا نمی‌داریم. اما در غیر از این موارد، تا حدی که به کمال عقل (و حتماً عصمت. ن) خللی وارد نکند آنرا جایز می‌شماریم. و چگونه چنین نباشد، وقتی که خواب و بیماری و بیهوشی بر آنها چیره می‌شود، و خواب سهو است.

طبرسی و ابوالفتح رازی نیز همین نظر را تأیید می‌کنند<sup>۹</sup>. مجلسی نیز اجماع علمای امامیه را در نفی مطلق سهو از انبیاء نمی‌یابد. به قول شیخ محمود ابوریّه: علمای اهل تسنن در غیر مورد تبلیغ وحی، برای انبیا قائل به عصمت نیستند. از سفارینی (م ۱۱۸۸) نقل می‌کند<sup>۱۰</sup> که او نظریات ابن حمدان (در نه‌ایة‌المبتدئین) و ابن عقیل (در ارشاد) را بازگو کرده که انبیاء در ابلاغ وحی معصومند و در غیر از این مورد، از خطا و نسیان و صغیره‌ها، عصمت شرط نیست. اما علمای شیعه اجماع دارند بر اینکه انبیاء خطا نمی‌کنند و سهو و نسیان را بر آنها راهی نیست، آنها در کبیره و صغیره، حتی در امور دنیوی معصومند<sup>۱۱</sup>.

خلاصه: علمای اهل تسنن نسیان را جز در ابلاغ وحی جایز شمرده‌اند. علمای خاصه نیز در نفی مطلق سهو از نبی، اجماع و اتفاق‌آراء نیافته‌اند. ولی اجماع این است که اگر هم نسیان نبی وجود داشته، به تبلیغ رسالت و ابلاغ وحی راهی نیافته

۹. ادوار فقه‌آقای شهابی ۱: ۳۸۷ بعد.

۱۰. تفسیر تبیان طوسی آیه ۶۷ سوره انعام، مجمع البیان ۲: ۳۱۷، روض الجنان ۴: ۲۰۳ چاپ قمی‌های تهران در همان مورد.

۱۱. لوائح الانوار البهیه ۲: ۲۹۱.

۱۲. اضواء علی السنة المحمدیه ابوریّه: ۴۲.



است. وگرنه همانطور که کتمان تبلیغ روا نیست، نسیان آن نیز جایز نخواهد بود. این درست است که در کتمان، عنصر قصد و اراده عامل مهمی است و کتمان از روی قصد و اراده انجام می‌پذیرد، ولی نسیان امری طبیعی است و تقصیری رخ نمی‌دهد که بتوان بر فراموش کننده گرفت، و این هم صحیح است که حکم این دو با هم فرق می‌کند. در آن یکی عامل قصد و اراده هست و در این یکی نیست. اما به هر حال نتیجه هر دو یکی است. در مورد پیامبرگرمی کتمان که بهیچوجه مطرح نبوده و نیست، نسیان هم اگر وجود داشته، نقص و خللی در تبلیغ ایجاد نکرده است.

اصولاً از جمله مختصات پیامبران عصمت است. عصمت یعنی مصونیت از گناه و از اشتباه، یعنی پیامبر نه گناه می‌کند و نه اشتباه. و این عصمت است که به پیامبر حد اعلای قابلیت اعتماد را می‌دهد که بدون یک چنین اعتمادی، آن هم در نهایت وسعت و عمق و اعتقاد و ایمان، سخن پیامبر پذیرفته نمی‌شود. استاد شهید مطهری در این باره تعبیر بسیار لطیفی داشت: عصمت از گناه ناشی از کمال ایمان و شدت تقواست. اما مصونیت از اشتباه نیز مولود نوع بینش پیامبران است. اشتباه همواره از آنجا رخ می‌دهد که انسان به وسیله یک حس درونی یا بیرونی، با واقعیتی ارتباط پیدا می‌کند و یک سلسله صورتهای ذهنی از آنها در ذهن خود تهیه می‌کند و با قوه عقل خود آن صورتهای را تجزیه و ترکیب می‌کند و انواع تصرفات در آنها می‌نماید. آن‌گاه در تطبیق صورتهای ذهنی به واقعتهای خارجی و در ترتیب آن صورتهای، گاه خطا و اشتباه رخ می‌دهد. اما آنجا که انسان مستقیماً با واقعتهای عینی به وسیله یک حس خاص مواجه است و ادراک واقعیت عین اتصال با واقعیت است، نه صورتی ذهنی از اتصال با واقعیت، دیگر خطا و اشتباه معنی ندارد. پیامبران الهی از درون خود با واقعیت هستی ارتباط و اتصال دارند. در متن واقعیت، اشتباه فرض نمی‌شود. مثلاً اگر ما صد دانه تسبیح را در ظرفی بریزیم و باز صد دانه دیگر را. و این عمل را صدبار تکرار کنیم. ممکن است ذهن ما اشتباه کند و خیال کند این عمل نودونه بار و یا صدویک بار تکرار شده است. اما محال است که خود واقعیت اشتباه کند و با اینکه عمل بالا صد بار تکرار شده است، مجموع دانه‌ها کمتر یا بیشتر بشود. انسانهایی که از نظر آگاهی‌ها در متن واقعیت قرار می‌گیرند و با بن هستی و ریشه وجود و جریانها متصل و یکی می‌شوند دیگر از هر

گونه اشتباه مصون و معصوم خواهند بود<sup>۱۳</sup>.

آری: لوح محفوظ است او را پیشوا از چه محفوظ است؟ محفوظ از خطا.

### رسول و نبی

در پایان یک چنین بحثی، از نظری بی‌مناسبت نیست که سخنی هم دربارهٔ رسالت و نبوت و فرق میان آنها گفته شود. گرچه در بادی امر ممکن است چنین به نظر برسد که چه فرق می‌کند، رسول یا نبی، هریک که مقدم باشد یا معنی وسیعتر و یا محدودتری داشته باشد؟ نتیجه یکی است: پیامبر است و پیامی که رسانده. اما می‌بینیم که یک چنین بحثهای لغوی و لفظی، هیچگاه بدون نتیجه‌ای علمی نمی‌ماند. پس این بار هم بحث کوتاهی از همان لفظ و کلمه شروع می‌کنیم.

کلمهٔ نَبی ۵۴ بار، جمعش «نَبیون» ۱۶ بار و جمع مکسرش «انبیاء» ۵ بار و مصدرش «نبوت» ۵ بار در قرآن آمده است.

در عربی این کلمه از ریشهٔ «نَبأ» است. «نَبأ» به خبری گفته می‌شود که فایدهٔ بزرگی داشته و از دروغ عاری باشد. نبوتِ سفارتی است میان خداوند و صاحب خردان از بندگان، تا موانع و مشکلاتشان را در کار معاد و معاش برطرف سازد. به پیامبر، نبی می‌گویند که خبرآورنده است بدانچه خرد روشن آرامش می‌یابد<sup>۱</sup>.

در این که نَبی بر وزن فعیل است حرفی نیست. بعضی هم آنرا نَبیء می‌خوانند و رسول اکرم را هم چنین خطاب کرده‌اند و منع شده‌اند. نَبی (با تشدید) را بلیغ‌تر از آن دانسته‌اند که دلالت بر رفعتِ قدر و عظمتِ مقام دارد. اما اینکه این فعیل به معنی مفعول است و یا فاعل، اختلاف دارند. آنها که معتقدند فعیل به معنی مفعول است، نبی را به معنی «مُنْبَأ» آگاه و آگاه شده می‌گیرند. زیرا خداوند او را از غیبش آگاه می‌کند و بدو می‌فهماند که او نبی است. ولی بیشتر این «فعیل» را به معنی فاعل گرفته‌اند. نبی را به معنی «مُنْبِئ» آگاه کننده می‌گیرند که مردم را از وحی آگاه می‌کند<sup>۲</sup>.

مستشرقان حسب المعول معتقدند که کلمهٔ نبی در عربی مأخوذ از عبری (نَبیء)

۱۳. وحی و نبوت استاد مطهری ص ۱۵ و ۱۶ تهران.

۱. مفردات راغب کلمهٔ نبأ.

۲. سیرهٔ شامی ۲: ۳۷۰ و ۳۷۲.

Nabi' و آرامی (نَبِيَّآ Nebi'ā و یا نبیو Nabii) می‌باشد. بدین‌علت که نبوت ریشه‌اش در اسرائیل بوده است. اما برخلاف نظر آنها، مرحوم استاد عباس محمود عقّاد معتقد است که یهود نبوت الهی را به لفظ و معنی از قوم عرب گرفته است. آنها پیش از ورود به سرزمین کنعان و همسایه شدن با اعراب مقیم سرزمین مدین<sup>۳</sup>، کلمه‌ای که این معنی را برساند نداشته‌اند. او می‌گوید<sup>۴</sup>: «کلمه نبی لفظاً و معنأ عربی است. زیرا مفهومی که چنین معنائی را برساند در زبانهای دیگر در یک کلمه جمع نشده است. عبرانیها این کلمه را بعد از ارتباط با عرب شمال جزیره، از آنها گرفته‌اند. آنها پیامبران قدیم را «آباء Patriarchs» می‌خواندند و از کلمه نبوت در آغاز جز مفهوم «انذار» چیزی نمی‌فهمیدند... آنها نبی را «رائی»<sup>۵</sup>، یا ناظر یا مرد خدا می‌گفتند و بر او اسم نبی اطلاق نمی‌شد، مگر پس از آنکه با چهار نفر از انبیای عرب که در تورات ذکر شده (ملکی صادق<sup>۶</sup>، ایوب، بلعام باعورا، شعیب یا یثرون) آشنا شدند. ابراهیم خلیل را «رئیس آباء» (پاتریارک) می‌گفتند<sup>۷</sup>. بعد عقّاد به بعضی از نظریات غربیها مثل هولشر و شمیدت استناد می‌جوید که آنها هم طرفدار ورود این کلمه به عبری بعد از ورود به فلسطین هستند و اشاره می‌کند به تورات که وقتی عاموس شنید اَمَصِيَا او را نبی خوانده خشمناک شده فریاد برآورد که: «من نه نبی هستم و نه پسر نبی، بلکه رهبان بودم و انجیرهای بَرّی را می‌چیدم و خداوند مرا از عقب گوسفندان گرفت و خداوند مرا گفت برو و بر قوم من اسرائیل نبوت نما.»<sup>۸</sup>

البته این هم نظری است، ولی مقدماتی دارد که هر یک محتاج اثبات است، بخصوص که رسول خدا به امتی فرستاده شده که پیش از آن خداوند بدانها نذیری

۳. سرزمین مدین در طول خلیج عقبه تا مواب و طورسینا، یا در امتداد شبه جزیره سینا تا فرات است. ساکنان آنجا با مردم فلسطین و لبنان و مصر تجارت می‌کردند و همان تاجران بودند که یوسف را از چاه بدر آوردند (سفر پیدایش ۳۷: ۲۸). موسی پس از فرار از نزد فرعون مدتی نزد شعیب در آنجا زیست (خروج ۲: ۱۱-۱۵) و با دختر او ازدواج کرد (خروج ۲: ۱۶-۲۲).

۴. الثقافة العربية اسبق من ثقافة اليونان والعبريين: ۷۱.

۵. عاموس ۷: ۱۲.

۶. ملکی صادق یا ملکی صدق Melchizedek قدیمی‌ترین پادشاه اورشلیم، کاهن و یکی از موحّدین اولیه سامی بود که ابراهیم را متبرک کرد و از او عشرگرفت (سفر پیدایش ۱۴: ۱۸-۲۰).

۷. انجیل: رساله عبرانیان ۷: ۴.

۸. عاموس ۷: ۱۴-۱۵.

نفرستاده بود (۲۸: ۴۶ و ۳۲: ۳ و ۳۴: ۴۴).

در تعریف نبی گفته‌اند که صاحب خبر است، از خدا و از عالم غیب، نه تنها خود خبر می‌شود که خبر باز می‌آورد و طبیعی است که این تعریف بیشتر دلالت بر عظمت قدر و رفعت مقام وی دارد.

و یا نبی کسی است که فرشته را در رؤیا می‌بیند و صدای او را می‌شنود همچون رؤیای ابراهیم و نیز رؤیای رسول خدا پیش از وحی<sup>۹</sup>. شاید بتوان گفت تدبیری در آیات نشان می‌دهد که انبیاء، آنهایی هستند که از طرف خداوند به‌عنوان نذیر به مردم فرستاده شده‌اند. اما مانند رسول در رأس امت و سخنگوی امت نیستند. ولی همین نظر هم قطعی نیست.

کلمه رسول (جمعش رُسل، و یا مُرسل و مُرسلون) در ادبیات عرب به معنی فرستاده آمده از یک معنای غیر روحانی فرستادن.

این کلمه اصیل عربی است و معادل آن در سریانی شَلَح (جمع آن شلیحون) در ارتباط با انبیاء به معنی برانگیخت و فرستاد در عهد عتیق<sup>۱۰</sup> به کار رفته. این کلمه از مصطلحات نصرانی است که در عبری هم به کار رفته و شاید کلمه «سلیح» که در عربی به معنی رسول آمده از آن مأخوذ باشد. مسیحیان این کلمه را درست در همان موردی که مسلمانان «رسول» را به کار می‌برند استعمال نمی‌کنند و بیشتر در معنی عام کلمه برای حواریون به کار می‌رود<sup>۱۱</sup> و در معنی «رسول الله» جمله «شلیحه دکّه» به کار رفته است.<sup>۱۲</sup>

رسول در عربی «فرستاده» است و رسول خدا پیام‌آور الهی است. از جانب خدا سفیر است به مردم. وقتی هم به‌طور مطلق «رسول» گفته شود، بر دیگری جز «رسول الله» اطلاق نمی‌گردد.

در قرآن مجید، رسول یا مُرسل، اضافه بر آنکه بر پیامبران اطلاق شده، بر ملائکه (۴۲: ۵۱ و ۱۹: ۱۹ و ۲۰: ۹۶ و ۱۵: ۶۱ و...) و بر مردم عادی (۱۲: ۵۰ و ۷: ۳۵) و بر حواریون مسیح (۳۶: ۱۳) نیز اطلاق گردیده است. میان رسول و

۹. اصول کافی ۱: ۱۷۶ چاپ دوم، الاختصاص شیخ مفید ۳۲۸ تهران، البصائر: الجزء الثامن، الباب الخامس، بعار ۷: ۲۹۳، تفسیر البرهان ۳: ۱۶.

۱۰. خروج ۳: ۱۳، اشعیا ۶: ۸، ارمیا ۱: ۷.

۱۱. انجیل لوقا ۲۲: ۲۸، ۱۲: ۹.

۱۲. در رساله ضمیمه‌ای اعمال سنت توماس، از مقاله رسول ونسینک مختصر دائرة المعارف اسلام.

امت، در قرآن ارتباط زیادی دیده می‌شود. خداوند به هر امتی تنها یک رسول می‌فرستد (۱۰: ۴۷ و ۱۶: ۳۶، ایضاً ۲۳: ۴۴ و ۴۰: ۵۰). این آیات تقریباً تطبیق می‌کند با آیاتی که در آنها ذکر می‌شود: خداوند روز قیامت از هر امتی شاهدی خواهد گرفت (۴: ۴۱ و ۲۸: ۷۵)<sup>۱۳</sup>. اما به‌طور قطع نمی‌توان گفت که رسول در رأس امت است و نبی فاقد امت. زیرا خداوند در مورد انبیاء نیز فرموده: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» (۲: ۲۱۳)<sup>۱۴</sup>!

پس فرق رسول و نبی چیست؟ در این باره توضیحات مفصلی داده شده ولی نتیجه قطعی و روشنی بدست داده نشده است. بعضی گفته‌اند که رسول پیام‌آوری است که رسالت او، ابلاغ آن پیام به مردم است. اما نبی، وحی الهی را دریافت داشته، ممکن است مأمور به ابلاغ آن پیام هم باشد، که در این صورت هم نبی است و هم رسول، و ممکن است که وظیفه تبلیغ نداشته باشد. در این صورت فقط نبی است. پس هر رسولی الزاماً نبی هم هست، ولی هر نبی رسول نیست (یعنی عموم و خصوص مطلق است).

یا، رسول صاحب کتاب و شریعت است و شریعت پیش را نسخ می‌کند. اما نبی کتاب نداشته و یا شریعت پیش را نسخ نکرده است.

به همین جهت در مورد رسول اکرم اسلام گفته‌اند که وحی الهی در بدو امر برای نبوت بوده و در سال سوم و یا چهارم وحی، دعوت به رسالت برای همه مردم پیش آمده است. نخستین آیه‌ای که برای نبوت نازل شده همان «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» است که گفتار خداوند: «بخوان به نام پروردگارت» دلالت می‌کند بر نبوت محمد مصطفی (ص)، زیرا نبوت عبارت است از وحی به شخص بر زبان فرشته به تکلیف خاص. اما گفتار تعالی: «یا ایها المدثر، قم فانذر» دلیل بر رسالت رسول خداست. زیرا رسالت، وحی به شخص است بر زبان فرشته به تکلیف عام.<sup>۱۵</sup> بنابراین اگر این نظریه را بپذیریم دوره نبوت ۳ سال و دوره رسالت بیست سال خواهد بود.

اما حقیقت این است که چنین فرقی در آیات قرآنی به وضوح دیده نمی‌شود. زیرا لازمه آن مقدم داشتن نبوت بر رسالت است که طبق این نظر نبوت عمومیت دارد و

۱۳. در آن روز جز رسولان سخن نگویند. بخاری: اذان ۱۲۹، توحید ۲۴، مسلم: ایمان ۲۹۹.

۱۴. در حدیثی هم آمده «ان نبیاً من الانبیاء کان أعجب بأمته» ترمذی تفسیر سورة ۸۵: ۲.

۱۵. البرهان فی علوم القرآن ۱: ۲۰۸.

شامل رسالت هم می‌شود. در صورتیکه در قرآن مجید در باره موسی می‌فرماید: «کان رسولاً نبیا» (۱۹: ۵۱) که اگر مفهوم نبی اعم از مفهوم رسول بود و شامل آن هم می‌شد، به مقتضای مقام مدح و تعظیم باید نبی قبل از رسول ذکر می‌گردید. و باز فرمود: «و ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی» (۲۲: ۵۲) پیش از تو رسول و نبی نفرستادیم...» نبی در مقابل رسول ذکر شده و هر دو فرستاده خدا معرفی شده‌اند (و نیز ۷: ۱۵۷، ۱۵۸ و ۱۹: ۵۴ اسمعیل صادق الوعد).

تدبیری در آیات (مثلاً ۳۹: ۶۹ و ۳۳: ۴۰) نشان می‌دهد که هر کس از طرف خدا برای هدایت خلق مبعوث شود و بشیر و منذر باشد نبی نام دارد. هر امتی، چنانکه گذشت، رسولی دارد که بعثتش برای اصلاح همه جانبه کارهای امت است و تکذیبش مستوجب عقوبت پروردگار خواهد بود (۱۰: ۴۷ و ۱۷: ۵ و ۴: ۱۶۵) عده‌ای به استعمال این کلمه از نظر زمانی در قرآن استناد می‌جویند که کلمه نبی در دوره دوم اقامت پیامبر در مکه به شکل مفرد و جمع سالم (نبی و نبیون) نازل شده و در مدینه جمع مکسر آن (انبیاء) آمده<sup>۱۶</sup> و رسول نخستین بار در سوره مزمل نازل شده، در صورتی که تدبیری در آیات قرآن و احادیث نشان می‌دهد که استعمال هر دو کلمه قدمتی بیشتر از اینها دارد. نبی در همان سالهای آغاز وحی (حدود سال چهارم بعثت) به اسحق اطلاق گردیده (۳۷: ۱۱۲) و کلمه رسول هم نخستین بار با صفت کریم درباره جبرئیل به کار رفته (۸۱: ۱۹ و ۶۹: ۴۰ تا حدود سال سوم بعثت) و در همان سالها صالح نیز رسول الله خوانده شده (۹۱: ۱۳) و از موسی هم به رسول (۷۳: ۱۵) تعبیر شده است.

پس استناد به ترتیب نزول هم به دلیل ابهامی که در تاریخ نزول وجود دارد و همیشه یک امر نظری است، مشکلی را حل نمی‌نماید.

راه دیگری رفته‌اند و گفته‌اند: رسالت افضل است از نبوت، زیرا نتیجه رسالت هدایت است و نبوت تنها به نبی محدود می‌شود مثل علم و عبادت. شیخ عزالدین بن عبدالسلام می‌گوید: نه، نبوت افضل است، زیرا وحی به معرفت خدا و صفات او است و از دو جانب به «الله» متعلق می‌شود (سیری است از خدا به نبی و از نبی به خدا) و رسالت امر تبلیغ است که از یک سو به خدا متعلق می‌شود. جواب داده‌اند که رسالت شامل نبوت هم هست، پس این افضل است<sup>۱۷</sup>. ولی واقع این

۱۶. مقاله «نبی» از هوروتزدر مختصر دائرة المعارف اسلام. ۱۷. سیره شامی ۲: ۳۷۰.

است که افضلیت این یا آن، بستگی به داشتن تعریف مشخصی از هریک و تعیین قطعی حدود این تعاریفات است.

حدیثی از امام محمد باقر (ع) نقل شده که فرمود: نبی کسی است که خواب می بیند و صدا می شنود، ولی ملک را مشاهده نمی کند و رسول کسی است که صدا می شنود و خواب نمی بیند و ملک را مشاهده می کند<sup>۱۸</sup>. منظور این بوده که علامت نبوت خواب دیدن و علامت رسالت مشاهده فرشته وحی است.

علامه طباطبائی با تفرسی آگاهانه از تدبیر در آیات استنتاج می کنند: نبوت و رسالت دو مقام است که خاصّ یکی در خواب دیدن و خاصّ دیگری دیدن فرشته وحی است. پس ممکن است هر دو مقام در یک فرد جمع شود که هر دو خصوصیت را واجد باشد و ممکن است نبوت بدون رسالت باشد. پس رسالت اخص از نبوت است در مصداق نه در مفهوم، نبی از حیث مصداق اعم از رسول است، اما از لحاظ مفهوم، هر کدام مفهوم خاص خود را دارد<sup>۱۹</sup>.

این مسأله فرق نبی و رسول ظاهری ساده دارد و شاید هم بحثی انتزاعی به نظر برسد. هر دو فرستاده خدایند، حال خواه تکلیف به تبلیغ هم باشد یا نه، چه اثری دارد؟ اثر واضح تر آن در آیه ۴۰ سوره احزاب روشن می شود که فرمود: «ولکن رسول الله و خاتم النبیین» پیامبر اسلام خاتم انبیاء است. یعنی اگر نبی غیر از رسول باشد، پس خاتم رسل که خواهد بود؟ در صورتیکه چون رسولان دسته ای از انبیاء هستند، وقتی رسول خدا خاتم انبیاء بود، الزاماً خاتم رسل هم خواهد بود. در فرق میان نبی و رسول، مسأله مهم، اهمیت بیشتر کدام یک از آنها نیست. مسأله مهم شمول آن است. کدام یک از این ها شامل تر و عام ترند. اگر بگوئیم نبی اخص از رسول است و تمام توجه به اثبات اهمیت بیشتر نبوت از رسالت باشد و عنایتی به شمول و عمومیت کلمه نداشته باشیم، طبیعی است که دایره آن محدودتر خواهد بود و رسالت شمول و عمومیت بیشتری می یابد و حال آن که همه می دانیم خاتم انبیاء، خاتم رسل نیز هست.

۱۸. اصول کافی ۱: ۱۷۶ چاپ دوم تهران.

۱۹. تفسیر المیزان ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره.

## ۶- نزول قرآن

### معنی نزول قرآن

چنانکه اصفهانی گفته: «اهل سنت و جماعت متفقند که کلام خداوندی مُنَزَّل است، ولی در معنی انزال اختلاف دارند».<sup>۲</sup>

در کتاب و سنت، فراوان پیش آمده که از قرآن به کلمات نزول و انزال و تنزیل تعبیر شده باشد. در لغت «نزول» به دو معنی آمده است: وارد شدن و جای گیر شدن در جایی که متعدی آن می شود انزال. مثل:

«وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۲۳: ۲۹)»

و بگو خدای من، فرود آور مرا فرودی مبارک، که تو بهتر فرود آورندگانی. اطلاق دیگری نیز در لغت دارد و آن سرایش شدن چیزی از بالا به پائین است. مثل: «نَزَلَ فُلَانٌ مِنَ الْجَبَلِ» فلان از کوه پائین آمد. متعدی آن معنایش حرکت دادن و فرود آوردن است. مثل: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» (۲: ۲۲).

اما در قرآن مجید، جز آن دو معنای لغوی که گذشت، نزول به معنای دیگر نیز به کار رفته است: مهیا کردن و آماده گردانیدن؛ چنانکه فرمود: «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» (۵۷: ۲۵) و آفریدن:

«وَأَنْزَلْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ (۳۹: ۶)»

و برای شما هشت جفت چارپا آفرید.

بی گفتگو هیچیک از معانی لغوی در خور و سزاوار نزول قرآن نیست. چه، لازمه این معانی جسم بودن و جای گرفتن در مکانی است، و قرآن جسم نیست که در مکانی قرار گیرد و یا از بالا به پائین فرو فرستاده شود. معنی نزول آن نیست که فرشته با بالهایی چون پرنندگان نامه بر از آسمان فرود آید و نامه ای همراه آورد و تقدیم کند،

۱. محمد بن بحر، ابومسلم، از مفسران معروف معتزلی (م ۳۲۲ هـ) و صاحب تفسیر جامع التأویل.

۲. اتقان: نوع ۱۶، المسألة الثانية.



و یا سخن گفتن او (تکلیم) مادی باشد، و کسانی هم بگویند بله، ما هم صدائی چون پرواز زنبوران شنیده‌ایم! منظور از نزول، ظهور وحی است در پیامبر. یعنی نزولی معنوی و روحانی که تنها پیامبر آنرا ادراک داشته و حقیقت آنرا می‌دانسته است. پس به ناچار در اینجا برای نزول باید معنی مجازی به کار برد. در واقع، بیشتر این اصطلاحات، استعارات و تمثیلات مادی است تا به فهم عمومی نزدیکتر باشد. بنابراین ظهور وحی در پیامبر تعبیر به نزول شده است.

در قدیم که بحث بر سر مخلوق بودن قرآن گرم بود، بر سر معنای این کلمه نیز بحثها جریان داشت. قطب رازی<sup>۳</sup> می‌گوید: نزول در معنی مجازی به کار رفته، کسی که معتقد است قرآن معنی قائم به ذات خداوندی است (یعنی قرآن قدیم است)، انزال قرآن می‌شود: ایجاد کلمات و حروف دال بر این معنی و ثبت آن بر لوح محفوظ. اما کسی که می‌گوید قرآن همین الفاظ است (یعنی قرآن را مخلوق می‌داند)، پس انزال آن تنها ثبت در لوح محفوظ خواهد بود و این معنی مناسب است چون از دو معنی لغوی نقل شده، و ممکن است که مراد به انزال آن، اثبات آن در آسمان این جهان پس از اثبات در لوح محفوظ باشد، و این البته مناسب معنی دومی است. مراد به انزال کتب بر پیغمبران این است که فرشته آنرا از خداوند دریافت می‌کند، دریافتی روحانی، و یا آنرا از لوح محفوظ حفظ می‌کند، آن‌گاه آنرا فرود می‌آورد و وحی می‌کند.<sup>۴</sup> گفتیم که در معنی «انزال» اختلاف کرده‌اند. بعضی گفته‌اند معنی آن اظهار قرآن است برخی دیگر می‌گویند منظور این است که خداوند کلام خود و قرائتش را به جبرئیل فهمانیده و او آنرا به زمین آورده است.<sup>۵</sup> البته انزال و تنزیل باهم فرق دارند. راغب می‌گوید: فرق این دو در وصف قرآن و ملائکه این است که تنزیل مختص به جائی است که به فرستادن قرآن به پراگندگی، مرتبه‌ای بعد مرتبه، اشاره می‌کند ولی انزال عام است و تنزیل را هم شامل می‌شود.<sup>۶</sup> چنانکه می‌دانیم یکی از نامهای قرآن «تنزیل» است و این اسم فعلی است از کَزَلَ (مصدر باب تفعیل) به معنی فرو فرستادن. یا مصدری است در جای مفعول

۳. محمد بن محمد بن ابی جعفر از شاگردان میرز علامه حلّی (م ۷۷۶) در دسوق، یک حاشیه بر کشف دارد به نام بحر الاصداف و دیگر شرحی بر کشف به نام تحفة الاشراف.

۴. اتقان: نوع ۱۶، المسألة الثانية، به نقل از حواشی کشف.

۵. البرهان زرکستی ۱: ۲۲۹.

۶. مفردات ۵۰۸ کلمه نزل.

(تنزیل به جای مُنَزَّل) که برای مبالغه آمده، یعنی تأکید بر آن دارد که کتابی فرود آمده از جانب خدای و نه دیگری.<sup>۷</sup>

اما این که راغب گفت تنزیل اشاره است به فرو فرستادن به پراگندگی، مرتبه‌ای بعد مرتبه‌ای، یا به عبارت دیگر، تنزیل فرود آوردن تدریجی است، زیاد درست به نظر نمی‌رسد یا انحصاراً چنین معنایی را نمی‌رساند. خداوند فرمود:

«يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ (۴: ۱۵۳)

اهل کتاب (یهودان) از تو می‌خواهند که از آسمان کتابی (یک دفعه و یک جا) بر آنان فرود آوری» (و یا در ۱۷: ۹۳ و ۶: ۳۷ و ۲: ۱۰۵ و موارد دیگر) می‌بینیم که تنزیل هم معنی فرود آوردن یکدفعگی و یکجا را می‌دهد و منحصر به معنی فرو فرستادن پراکنده و تدریجی نیست. این هم که بعضی گفته‌اند تنزیل در مورد قرآن و انزال درباره کتب مقدس به کار رفته<sup>۸</sup>، آن هم درست نیست. در مورد تورات هم تنزیل به کار رفته است (۳: ۹۳). جالب توجه است که هر جا کلمه تنزیل در صدر سوره قرار گرفته (جز در سوره ۳۹ الزمر) همه جا پس از فواتح سور است.<sup>۹</sup>

خلاصه اینکه قرآن خود در موارد بسیاری تنزیل و انزال را برای اعلام کلمات و آیات الهی به کار برده و بدون شک مقصود از این انزال و تنزیل، همین اعلام کلمات و آیات الهی است که به کیفیات مخصوصی بر قلب رسول خدا وحی شده و بردل او منتقل شده است.

اما این نزول قرآن به چه سان بوده است؟ آیا قرآن همگی و جملگی یکباره از آسمان نازل شده و یا به تدریج و چند آیه، چند آیه نزول یافته است؟

### مراحل نزول

قرآن کریم، خود این نزول را در سه آیه بیان داشته است که اگر ترتیب نزول را هم در نظر بگیریم از این قرار می‌شود:

۷. ابوالفتوح رازی ۸: ۳۶۲.

۸. قرآن را چگونه شناختم از کینت گریک ۳۱۹.

۹. در سوره ۳۲ سجده پس از الم و در سوره‌های ۴۰ غافر، ۴۱ فصلت، ۴۵ جاثیه و ۴۶ احقاف پس از هم قرار گرفته است.

(۱) فرمود:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۹۷: ۱)»

همانا فرود آوردیم آن (قرآن) را در شب قدر و پس از آن با تعظیم و تفخیمی یاد می‌کند که توجه دانی شب قدر چیست؟ شب قدر بهتر و برتر از هزار ماه است. در این شب فرشتگان و روح به اجازه پروردگارشان فرود می‌آیند از هر امری.

(۲) در آیه دیگری خداوند توضیحی درباره این شب که قرآن در آن نازل شده می‌دهد:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ (۴۴: ۳)»

ما آن (قرآن) را در شبی مبارک فرو فرستادیم. پس معلوم شد که قرآن در شب قدر مبارک نازل شده است. اما در چه ماهی بوده؟

(۳) در تعیین ماه نزول فرمود:

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ (۲: ۱۸۵)»

ماه رمضان، ماهی است که قرآن در آن نازل شده است. اگر بدین سه آیه، یک آیه دیگر هم اضافه کنیم ظاهراً مسأله از تمام جهات حل شده و جای پرسشی باقی نخواهد ماند. آنجا که فرمود:

«وَمَا أَنْزَلْنَاهُ عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفْصِيلِ الْجَمْعَانِ (۸: ۴۱)»

و آنچه بر بنده خود (محمد ص) روز فرقان، روزی که دو سپاه (در جنگ بدر) با هم رو برو شدند، نازل کردیم. بدین ترتیب، مطلب ظاهراً روشن است. قرآن در شب قدر که مصادف با هفدهم رمضان بوده بر پیامبر اکرم نازل شده است. اما مطلب بدین جا ختم نمی‌شود. درست است که در این آیات از قرآن به طور کلی و مجموع، از نزول به صورت یکبارگی و یکدفعگی سخن گفته شده و چنین می‌نماید که قرآن جملگی به یکباره نازل شده است. اما تاریخ و روایات به طور متواتر برای ما گفته‌اند که نخستین آیه در سن چهل سالگی رسول خدا نازل شده و پس از آن، طی بیست و سه سال تا شصت و سه سالگی پیامبر اکرم، این نزول به شب و روز، رمضان و غیر رمضان ادامه یافته است. مردم مسلمان خود شاهد این نزول تدریجی بوده‌اند. گذشته از آن، خداوند خود در جای دیگری فرمود:

«وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ (۱۷: ۱۰۶)»

و قرآنی که آنرا پراکنده فرستادیم تا با درنگ آنرا بر مردم بخوانی» (و نیز ۲۵: ۳۲...)، این آیه خود گواه است که قرآن پراکنده آمده و تاریخ نیز آنرا حکایت می‌کند. پس نزول قرآن در شب قدر چه معنی می‌تواند داشته باشد؟ میان این دو مفهوم جدا از هم چگونه می‌توان جمع کرد؟

این پرسشی است که ظاهراً از همان آغاز اسلام پیش آمده است. متأسفانه یاران پیامبر از شخص رسول خدا چیزی باز نگفته‌اند. اما گویا نخستین بار عطیة بن اسود (م حدود ۷۵) بوده که این سؤال را از ابن عباس می‌کند. او می‌گوید: «شکی در دلم پیدا شده، خداوند می‌گوید: «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» و یا «انا انزلناه فی لیلة القدر» در حالی که نزول در ماههای شوال و ذی القعدة و دیگر ماههای سال هم ادامه داشته است». ابن عباس برای حل مشکل او در جواب می‌گوید: «قرآن تمامی و یکباره شب قدری نازل شد و بعد بر حسب زمانهای نجومی (یعنی پراکنده) در ماهها و روزهای پی‌درپی نزول یافت.»<sup>۱۰</sup> این جواب البته مشکل را حل نکرده، ولی به نوبه خود آغازگر بحثی مفصل گشته است.

۱) نخستین قول از خود ابن عباس است که ابتدا از نزول تمامی قرآن به شب قدر سخن می‌گوید و بعد نزول بر آسمان، پیش از نزول بر پیامبر بدان افزوده می‌گردد و کمی بعدتر، یک مرحله دیگر بر نزول را افزایش می‌دهد و آن ثبت در لوح محفوظ است.<sup>۱۱</sup> این مراحل سه‌گانه: «۱) نزول بر لوح محفوظ ۲) تنزل به بیت‌العزّة یا بیت‌المعمور در آسمان این جهان و یا آسمان چهارم ۳) نزول بر دل پاک پیامبر و

۱۰. او از بزرگان خوارج بود: ملل و نحل ۱: ۱۵۵-۱۶۹، الاعلام ۵: ۲۳.

۱۱. الاتقان نوع ۱۶ الاولى، ایضاً مجمع البیان ۱۰: ۵۱۸، ابوالفتوح رازی ۱۰: ۳۲۷، کشف الاسرار ۱۰: ۵۶۴، فتح القدير ۱: ۱۵۹ و ۵: ۴۵۹، کتاب الاسماء والصفات بیهقی ۲۳۶. در مورد جمله برحسب زمانهای نجومی توضیح باید داده شود: چون نزول تدریجی بوده و وحی در زمانها و مکانهای مختلفی پیش آمده، این تدریجی بودن را نجوم نیز می‌گویند یعنی وقت به وقت و ستاره به ستاره! علت هم این بود که عرب دیون خود را برحسب اوقات نجومی تقسیط می‌کرد. مثلاً پول یا متاعی که می‌گرفتند برگرداندن آن را به وقت طلوع ستاره‌ای تا ستاره دیگر (در منازل ماه یا بروج خورشید) و یا طلوع ستارگان دیگری مانند سهیل، ثریا، شعری و امثال آنها موکول می‌ساختند. پس «برحسب زمانهای نجومی» یعنی برحسب اوقات زمانی.

۱۲. خلاصه و جامع آنرا سیوطی نقل می‌کند. اتقان، نوع ۱۶ الاولى—مراجعة کنید: البرهان ۱: ۲۲۹، مستدرک حاکم ۲: ۲۲۲، فضائل القرآن ابن کثیر ۶، تفسیر طبری ۱: ۸۴-۸۶، الدر المنثور

حکمت و راز این نزول و زمان آن در چاپ قبلی این کتاب به تفصیل آمده است<sup>۱۳</sup> و اینجا دیگر درصدد تکرار آن نیستیم. اما نگفته نمی‌توان گذارد که در این مورد جای سخن بسیار است. این سه مرحله نزولی است که نه پیامبر از آن چیزی فرموده و نه شاهدهی دارد. این درست است که بزرگانی چون حاکم و طبرانی و ابن حجر و ابن کثیر و سیوطی و زرکشی و بیهقی و دیگران آنرا نقل کرده‌اند و اسنادش را صحیح دانسته‌اند، اما آخر سخن به این عباس می‌رسد. این حدیث هم خبری از امور غیبی است. نزول قرآن است از لوح محفوظ به آسمان دنیا. ابن عباس از کجا خبر شده؟ همه علمای حدیث این را از امور غیبی می‌دانند. چیزی که بازگوئی آن از هیچ صحابی پذیرفته نمی‌شود. قرطبی ادعای اجماع می‌کند و می‌گوید: «خلافی نیست که قرآن در شب قدر جملگی و یکباره فرود آمده». اما خود او و دیگران آراء مختلفی را در این زمینه نقل کرده‌اند که خلاف آشکار است. هر چند که اسناد آن صحیح باشد باز با مفهوم آیات قرآنی که همه از پراگندگی نزول صحبت می‌دارند مخالفت دارد. چیزی که به اصول اعتقادات مربوط نباشد، مقتضی تعبد نیست و تعقل هم در آن شرط است. از اینجا است که حدیث مورد نقد علمی قرار می‌گیرد، فایده یک چنین نزولی بر آسمان چیست؟ لابد برای اینکه کار جبرئیل آسانتر شود و یا مصلحت پیامبر ایجاب می‌کند که توقع وحی را از نزدیکترین جهات داشته باشد<sup>۱۴</sup>؟! خداوند فرمود: «ماه رمضان که قرآن برای هدایت مردم در آن نازل شد» این رحمت الهی است بر مردم. خداوند از انعام بر ناس سخن می‌گوید. ناس مشخص و معین است. همین خلق مردم است. پس بعید است که سخن هادی مردم از لوح محفوظ بر آسمان دنیا نازل شود و مدتی آنجا بماند، که چه شود؟ ساکنان ملاء اعلی و ملکوت خدا از آن آگاه گردند؟ به مردم چه می‌رسد؟ این کلام الهی برای بیان

→  
۱: ۱۸۹.

- قرطبی تا آنجا پیش می‌رود که اجماع را بر آن معتقد است؛ الجامع لاحکام القرآن ۲: ۲۹۷ دارالکتب المصریه، و بسیاری از تفاسیر دیگر.
۱۳. خلاصه اینکه این تنزیلات سه‌گانه به جهت عظمت امر، بزرگداشت و تفخیم پیامبر، تکریم بنی آدم، مبالغه در نفی شک بر قرآن و ازدیاد ایمان بدان و دقت بیشتر آیات در آسمانهاست.
- تاریخ قرآن چاپ اول ۴۱-۴۳، اتقان: نوع ۱۶ الاولی، مناهل العرفان ۱: ۳۶ بعمد، البرهان ۱: ۲۲۹، المرشد الوجیز ۲۴، ۲۵.
۱۴. تفسیر الکبیر امام فخر رازی ۵: ۸۵.

مرز حق و باطل جهت مردم است نه به فرشتگان آسمانی. البته نزول به آسمان، چنانکه ابوشامه<sup>۱۵</sup> و همفکرانش گفته‌اند تعظیم است و تفخیم، اما آن مطلب دیگری است و جمع کردن میان این آیات و واقعیت سخن دیگری است.

شیخ محمد عبده در تفسیر سوره قدر سخن لطیفی دارد: «خداوند هدف از نزول قرآن را در آیه دخان فرمود که «انا کنا منذرین» یعنی چون انسان را به‌طور غریزی محتاج تعلیم و ارشاد بیافریدیم، بر خود عهد کردیم که او را به زبان رسولان انذار (بیم) دهیم و متعهد گردانیم، پس قرآن را نازل کردیم تا مردم بیم یابند و بدانند که به کیفر کردار خود خواهند رسید. و فرمود: «فیها یفرق کل امرحکیم» یعنی هر حکمی از احکام دین در آن تفصیل یافته، و احکام در آن مقرر نمی‌شود مگر اینکه ترا به حق برساند و از باطل دور کند. شک نیست که ابتدای نزول قرآن جدائی میان حق و باطل بود، هم چنانکه قرآن مشتمل بر حکمت است و روشن نمی‌شود که او جداکننده حق و باطل و مشتمل بر احکام حکیمه است مگر اینکه برای مردم ظاهر باشد. بخوانند و بفهمند و بدانند که آن رحمت است و نذیر. و چنین نشود مگر وقتی که بر خود آنها نازل شود (تمام یا قسمتی از آن). این عقلانی نیست که قرآن بدان اوصاف جمیله ستایش شود درحالی که هنوز بر مردم نازل نشده است. چگونه بدانند که شب نزول قرآن بر آسمان مبارک است و آن قرآن میان حق و باطل فرق می‌گذارد، درحالی که مردم اثری از آن در میان خود نمی‌بینند؟» یعنی هدایت برای مردم است، منتهی در آسمانهاست! خواه آسمان این دنیا و یا در لوح محفوظ. وقتی هدایتی به مردم نرسید و اثری بر آنها نداشت، چه بزرگداشتی برای ماه رمضان، ماه تعبد و روزه است؟ بعد از همان آیه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» می‌فرماید: «هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان». این روشن است که قرآن وقتی نازل شد راهنما و دلیل و برهان و تمیز دهنده حق از باطل گردید، و الا این صفات با آنکه قرآن در آسمان بماند سازش ندارد. در آنجا کسی را هدایت نمی‌کند تا گفته شود قرآن در ماه رمضان، ماه پرستش و روزه برای هدایت و راهنمایی نازل شده است. البته بعضی خواسته‌اند بدین سخن جواب بدهند که منظور از این هدایت هدایت شأنی است نه فعلی. یعنی قرآن طوری است که اگر کسی احتیاج به راهنمایی

۱۵. عبدالرحمن بن اسمعیل (م ۶۶۵) فقیه شافعی و نویسنده المرشد الوجیز و تاج شاطیبه که در فرات مشهور است.

داشته باشد او را هدایت می‌کند و اگر حقی با باطلی اشتباه شد آنها را جدا می‌نماید. پس بیان چنین صفتی منافاتی ندارد با اینکه مدتی بگذرد تا اثرش ظاهر شود. جواب این ایراد نیز روشن است: در قرآن خطابها فراوان است، ناسخ و منسوخ در آن هست. آیا رواست سخنی که خطاب به شخص معینی است (مثل ۵۸: ۱ و ۶۲: ۱۱ و ۳۳: ۲۳) و درباره‌ی حادثه‌ی مشخصی پیش آمده، قبل از موقع خودش بیان گردد و ناسخ و منسوخ با هم در یک زمان فرود آید؟ این معنی ندارد.

بعضی از اخبار امامیه نیز نزول بر بیت‌المعمور را ذکر کرده‌اند<sup>۱۶</sup> و شیخ صدوق نیز در اعتقادات خود بدان گواهی می‌دهد<sup>۱۷</sup>. اما شیخ مفید آنرا مبتنی بر خبر واحد می‌داند که موجب علم نمی‌شود و می‌گوید: این حرف به مذهب مشبهه برانزده‌تر است. زیرا آنها بودند که گمان می‌کردند خداوند در ازل به قرآن تکلم کرده و از آینده به لفظ ماضی خبر داده، و این را اهل توحید رد کرده‌اند.

۲) قول دیگری را هم نقل کرده‌اند که قرآن، در طی دوره‌ی وحی ۲۰ یا ۲۳ سال، در هر شب قدری، آن قدر که خداوند فرود آمدنش را تقدیر کرده بود و مورد احتیاج مردم بود به امر خداوند بر آسمان دنیا نازل می‌شد و پس از آن در ظرف سال به تدریج بر رسول خدا فرود می‌آمد. امام فخر رازی در آن بحث می‌کند، اما در نتیجه بر آن متوقف می‌ماند که این قول بهتر است یا قول اول<sup>۱۸</sup>. بزرگانی از راویان هم آنرا نقل کرده‌اند، از ابن عباس هم گفته‌اند<sup>۱۹</sup>. اما در واقع نه عقلاً درست می‌نماید و نه نقلاً. با آیات قرآنی سازگار نیست. آیات بر حسب حوادث نازل می‌شد. چه احتیاجی بود که مقدار لازم سال در آسمان بماند و به موقع نزول یابد.

۳) اقوال مختلف دیگری هم هست که سخن را بدرازا می‌کشاند که مهمترینشان قول بعضی از علمای اهل تشیع است:

صدوق در اعتقادات خود ضمن توضیح این که قرآن یکجا به بیت‌المعمور نازل شده و از آنجا طی مدت بیست سال بر پیامبر اکرم وحی شده، اضافه می‌نماید: «و حق تعالی تمامی علم را یکجا بر پیغمبر اکرم عطا فرموده و بعد از آن فرموده: پیش از

۱۶. تفسیر عیاشی ۱: ۸۰، اصول کافی ۲: ۶۲۹، تهذیب الاحکام ۴: ۱۹۴.

۱۷. اعتقادات: باب ۳۱.

۱۸. برهان ۱: ۲۲۹، اتقان ۱: ۱۴۸، امام فخر رازی ۵: ۸۵، الدر المنثور ۱: ۱۸۹.

۱۹. مجمع البیان ۲: ۲۷۶.

این که وحی فرود آید بر قرآن تعجیل مکن .

علامه مجلسی هم نقل می کند که شب اول ماه رمضان قسمتی از قرآن بر پیامبر نازل می شد تا بداند، ولی بر مردم نخواند و بعد به مناسبت آیات را قرائت کند.<sup>۲۰</sup> ابو عبدالله زنجانی نیز می گوید: ممکن است بگوئیم روح قرآن و اغراض کلیه ای که قرآن مجید بدان توجه دارد در دل پاک پیامبر در این یک شب تجلی نموده که «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ» سپس آیه آیه و جدا جدا در طول سنوات به زبان مبارکش ظهور نموده است.<sup>۲۱</sup>

اما در این میان علامه طباطبائی راه استدلالی محکمتری پیموده اند<sup>۲۲</sup>:

تنزیل معنی فرود آوردن جملگی و یکبارگی را می دهد و اُنزَلْنَا هم چنین معنی دارد، پس نزول در ماه رمضان و شب قدر (۲: ۱۸۵ و ۳: ۴۴ و ۹۷: ۱) یکباره و جملگی بوده، نه تدریجی. و چون الفاظ قرآن تدریجی موجود شده، پس یکبارگی و جملگی بودنش یا از این نظر است که آیات آن رویهمرفته و به طور کلی یکچیز فرض شده، مثل آب باران که دانه دانه است ولی مجموع یکی است، و یا از این نظر است که قرآن دارای حقیقتی است غیر از آنچه به فهم عادی در می آید و برحسب آن خیال می کنیم که آیاتش پراکنده و تدریجی است، ولی در حقیقت واحد بوده و نزولش یکبارگی و جملگی است.

آیات قرآن همین احتمال دوم را تأیید می کند. مثلاً: «کتاب احکمت آیاته، ثم فصلت، من لدن حکیم خبیر (۱۱: ۱)» کتابی که آیاتش محکم (بی درز و روزن) و سپس جدا (و تفصیل داده شده) از پیش حکیمی آگاه دلالت دارد بر اینکه قرآن قبل از آن که فصل فصل و جدا جدا شود، احکامی را یکپارچه داشته که در آن مقام، اجزائش از هم جدا و متمیز نبوده است. و این تفصیلی که فعلاً در آیات قرآنی دیده می شود، بعد بر آن عارض گردیده است. (و نیز ۷: ۵۳ و ۱۰: ۳۹ و ۴۳: ۱ و ۵۶: ۷۵-۸۰ و ۸۵: ۲۱ و ۲۲) ظاهر آیات نشان می دهد که قرآن مرتبه ای در کتاب مکنون و مقام بلندی در ام الكتاب دارد. و کتاب مبین که اصل قرآن و مرجع این تفصیل می باشد، حقیقتی است غیر از این امر نازل شده، و این یکی به منزله

۲۰. بحار الانوار ۱۸: ۲۵۳-۲۵۴.

۲۱. تاریخ قرآن زنجانی ۱۰-.

۲۲. تفسیر المیزان ذیل آیه ۱۸۳ تا ۱۸۵ سوره بقره و آیه ۱۱۵ طه.



لباس آن حقیقت است. یا این قرآن نسبت بدان کتاب مبین در حکم مثال و صورت است نسبت به حقیقت، یا در حکم مثلی است که زده می‌شود نسبت به غرضی که منظور نظر است. گاهی به اصل کتاب هم قرآن گفته می‌شود.

از اینجا فهمیده می‌شود که منظور از ماه رمضان و لیلة القدر و لیلة مبارکه (۲: ۱۸۵ و ۴۴: ۳ و ۹۷: ۱) این است که حقیقت قرآن در ماه رمضان یکباره بر قلب پیغمبر خدا نازل شده، چنانکه تفصیل آن در طول مدت پیغمبری آن حضرت بتدریج نازل گردید.

خلاصه، چنین استنباط می‌شود که قرآن دو نزول دارد. به نظر آن دسته یکبار از لوح محفوظ به آسمان و بار دیگر بر پیامبر گرامی، و به نظر این دسته دیگر<sup>۲۳</sup>، یکی نزول دفعی (یکباره) به معنی نزول اجمالی که غیر زمانی است و قرآن آن را به تعبیر «انزال» مشخص می‌کند و این بر نزول تدریجی مقدم است. به صورت یک روح بر پیغمبر نازل شده، یعنی آن روح قرآن یکباره و مجموع بر دل پیامبر فرود آمده و بعد تفصیل داده شده، آن نزول اول هم در ماه رمضان بوده و در آن وقت پیغمبر هنوز مبعوث نشده بود. دیگری نزول تدریجی به معنی نزول تفصیلی که در زمان مشخصی به صورت آیات و کلمات و الفاظ و سوره‌ها، که حالت تفصیلی دارد، نازل شده است. و این در وقتی است که جبرئیل نازل شده و بعثت آغاز گردیده و این در ۲۷ ماه رجب بود که ۲۰ یا ۲۳ سال ادامه یافت.

این نظر البته بسیار پسندیده است و از تمام وجوه ذکر شده مقبول‌تر است. منتهی مقدماتی دارد که هر یک جداگانه محتاج اثبات است. این که گفته شود انزال، فرود آوردن چیزی یکجا و یکباره و یا عام است و تنزیل فرود آوردن تدریجی است، در آغاز دیدیم که درست نبود. تنزیل در مورد فرود آوردن یکباره و یکجا هم در قرآن به کار رفته است (۴: ۱۵۳). دیگر این که بر فرض بعثت را ۲۷ رجب بدانیم منافاتی با نخستین نزول در ماه رمضان نخواهد داشت. زیرا در این صورت ابلاغ به نبوت در ماه رمضان بوده و اعلام رسالت در ۲۷ ماه رجب پیش آمده است. گذشته از اینها علم اجمالی و کلی پیامبر بر وحی، پیش از نزول، نه از راه کتاب و نه در حدیث دلیلی دارد. بلکه همان گرداندن زبان به ذکر آیه و شتاب در اخذ و حفظ قرآن، بخصوص با توجه به معنی اقصاء، «من قبل ان یقضی الیک وحیه» (۲۰: ۱۱۴) ۲۳. تفسیر سوره قدر از استاد مطهری.

قبل از این که آیات به تو تمام و کمال برسند»، حاکی از این است که پیامبر از پیش آنرا نمی دانست. مگر اینکه آیاتی از قبیل «انه لقول رسول کریم» را حاکی از نزول کلی قرآن بگیریم که در آن موارد هم جای بحث زیاد است.

۴) قول آخری را از محمد بن اسحاق<sup>۲۴</sup> و شعبی<sup>۲۵</sup> نقل کرده اند:

«منظور از نزول قرآن در لیلۃ القدر ماه رمضان، آغاز وحی و شروع به نزول قرآن است»<sup>۲۶</sup>.

بنابراین دیگر احتیاجی به بیان آن مراحل مختلف نزول نمی ماند. قرآن از همان کتاب اصلی (ام الکتاب یا کتاب مبین و لوح محفوظ) یک سره بر پیامبر اکرم نازل شده است. بسیاری از مفسران طرفدار این نظریه هستند. زمخشری آیه را چنین تفسیر می کند که قرآن در آن آغاز به نزول کرد<sup>۲۷</sup>. امام فخر رازی می گوید زیرا آغاز ملل و دول است که سرفصل تاریخ قرار می گیرد<sup>۲۸</sup>. این شهر آشوب نیز این نزول را آغاز وحی می داند<sup>۲۹</sup>. شیخ مفید نیز در شرح عقاید صدوق در پایان رد نظر او در این باب می گوید: ممکن است مراد از این نزول که قرآن به شب قدر نازل شده، پاره ای از قرآن باشد که بعد از آن تا زمان وفات رسول خدا ادامه یافته است. اما اینکه تمامی قرآن یکباره به شب قدر نازل شده باشد بعید است، ظاهر قرآن و اخبار متواتره و اجماع علماء (با وجود اختلاف نظرهایشان) بر این اقتضاء دارد<sup>۳۰</sup>.

در واقع آغاز وحی، مبداء تاریخ تحول بشری و سرآغاز نزول رحمت و نعمت الهی در این روز بوده است. در این که نام قرآن بر تمام این کتاب آسمانی و یا یک قسمتی از آن اطلاق گردیده (مثل ۱۰: ۱۵ و ۱۲: ۳ و...) حرفی نیست، در این هم که حتی یک آیه از کتاب، قرآن خوانده شده (مثلاً در ۱۰: ۶۱ و نیز ۱۳: ۳۱) گفتگویی نیست و مورد قبول همه است. حضور پیامبر هم در غار حراء به ماه رمضان و نزول

۲۴. مجمع البیان ۲: ۲۷۶.

۲۵. ابو عمرو عاصم بن شراحیل (م ۱۰۹) پانصد تن از صحابه را دیده بود و از علی بن ابی طالب و جابرین عبدالله و زید بن ثابت روایت می کرد.

۲۶. اتقان نوع ۱۶، الاولی.

۲۷. کشاف ۱: ۲۲۷.

۲۸. تفسیر کبیر ۵: ۸۵.

۲۹. مناقب آل ابی طالب ۱: ۱۵۰.

۳۰. شرح عقاید صدوق ۵۸.

نخستین وحی بر او نیز مورد گواهی سنت و تاریخ. پس چرا حقیقتی را نپذیریم که عقل بر آن صحه می‌گذارد و کتاب بر آن گواه و سنت آن را مؤید. اشاره بدین آغاز نزول در قرآن مجید، حاکی از عظمت و فخامت مسأله است. این روزی بوده که تاریخ بشریت در آن ورق خورده و سرنوشت انسانهای بعدی در آن قلم زده شده است. روز آغاز هدایت بشری برای طول حیات بشر است. این سرفصل تاریخ در خور آن تقدیر و ارزیابی است که این چنین با شأن و جلال در قرآن یاد شود که در لیلۃ القدر و در لیلۃ مبارکه و در ماه رمضان بوده، چرا از تفخیم و تعظیم چنین عظمتی غافل مانیم؟ اما این که بگویند معمولاً در حوادث، آن نقطه حساس حادثه مهم است و یا رسم زمان چنین است که پایان کارهای مهم تاریخ گذاری می‌شود. این رسمی است تازه و برای کارهای بشری. البته پایان وحی نیز عظمتی داشته که فرمود:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

(۳ : ۵)

امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و از این که اسلام دین شما باشد راضی گشتم».

اما پایان وحی، پایان کار نبود. هدایت ادامه یافت و می‌یابد. گذشته از آن، بزرگداشت و تعظیم روزی منافات با تفخیم روز دیگر ندارد، اینجا صحبت از آغاز و شروع وحی است، صحبت از تحوّل است که تاریخ یافته و مسلماً بزرگداشت آن موجب رضای خداست. اما از نظر قرآن، قوله «أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» که مورد استناد است خود حکایت از امر گذشته دارد و خود اشاره به همین حادثه عظیم است.

روشن است که شبها و روزها همه یکسانند و فرقی میان روزها و شبها نیست. اگر روزی یا شبی، عزّت و حرمت خاصی می‌یابد به خاطر حادثه‌ای است که در آن روز یا شب پیش آمده و به خاطر تأثیری است که آن حادثه بر زندگی مردم داشته، چنان است که بعضی روزها اهمیتی در حیات بشری می‌یابد که روزی تاریخی به حساب می‌آید. هر امتی و ملتی روزی را از جهتی اهمیت می‌دهد و در تاریخ خود ثبت و حفظ می‌کند. یا در آن جشن و سرور به پا می‌دارد و یا به سوکواری می‌نشیند.

به واقع یادآوری آن حادثه مهم است که مردم را به حرکت وا داشته، نه خود روز یا شب، هرچه حادثه مهمتر طبیعی است که تکاپوی مردم بیشتر خواهد بود. گفتگو نیست که حیات معنوی مردم و زندگی روزانه مسلمانان از هر جهتی پیوندی عمیق با قرآن دارد. حتی اثر قرآن را بر جوامع غیر مسلم نیز می‌توان به روشنی دید. خداوند خود نیز از اینکه شریعت کامله‌اش و هدایتی که خود دوست داشته به مردم عرضه شده، راضی است. این نعمت بزرگی بود بر بشریت، آخرین کتاب و هدایت از آسمان نازل شد و خیر و برکتی که خداوند بر خلق می‌خواست فرود آمد. پس این روز هم نزد خدا عزیز است و هم نزد خلق خدا.

از اینجاست که این نزول، عظمتی از عظمت او و شرفی از شرف او است. این

شب، شب مبارک بود. شبی که قدر و شرف داشت

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (۹۷: ۲ و ۳)

آری، که چنین فرخنده شبی از هزار ماه، بلکه از صدها هزار ماه و سال که از شرف نزول قرآن در آن بی‌بهره‌اند، بهتر و گرامی‌تر است. و امید آنکه روزی خاص به نام **روز قرآن** انتخاب شود و در آن مسلمانها در سراسر دنیای اسلام، این نعمت بزرگ را چنانکه در خور است شکرگزاری نمایند. بمنه و کرمه.

#### لیلة القدر

حال که صحبت از شب قدر شد، بگوئیم که این شب، شب تقدیر است، یعنی شبی است که مقدرات در آن معین می‌شود و یا شبی است با ارزش که ارزش مخصوصی دارد، در زمان این شب آراء مختلفی اظهار کرده‌اند: اول رمضان، دهه آخر رمضان، شب ۵، ۷، ۹، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹ رمضان، شبی از شبهای ماه رمضان، نیمه شعبان، نیمه رمضان را هم گفته‌اند. یا یک شب مخصوص در یکسال معین در حیات رسول خدا بوده که قرآن در آن نازل شده، یا ممکن است هر سال باشد، یا شب قدر بیش از یک شب بوده ولی اختصاص به دوره پیامبر اکرم داشته، شبی است مخصوص این امت و یا اصلاً بالا رفته است و بالاخره یک شب نامعین است. به قول بَغَوِی<sup>۳۱</sup> خداوند این شب را برای امت اسلام مبهم گذارد تا در همه شبهای رمضان از طمع درک آن به پرستش او تلاش کنند. چنانکه ساعت

۳۱. ابوالقاسم عبدالله بن محمد (م ۳۱۷) در حدیث و سنت و رجال کتبی دارد.

اجابت را در روز جمعه و صلاة وسطی را در نمازهای پنجگانه پنهان داشته<sup>۳۲</sup> است. شوکانی ۴۵ قول را درباره لیلۃ القدر از احادیث جمع آوری کرده است<sup>۳۳</sup>.

### کلمات قرآن از کیست؟

دیگر از سخنان شگفت آوری که گفته اند، حرفی است که از سمرقندی درباره نزول قرآن و نحوه این توسط درسه قول نقل شده است<sup>۱</sup>. گوینده اصلی را نگفته اند کیست اما خود این نقل قول بدون نقد و بررسی بعدها موجب جنجال فراوانی گشت. درباره نحوه نزول قرآن گفته اند از سه صورت بیرون نیست:

( ۱ ) جبرئیل لفظ و معنی قرآن را از لوح محفوظ آموخته و حفظ کرده و همان را فرود آورده است.

( ۲ ) جبرئیل تنها معانی را بر پیغمبر اکرم فرود آورده و پیامبر این معانی را دانسته و آن را به زبان عربی در آورده است. در این مورد هم تمسک جسته اند به ظاهر آیه شریفه:

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ» ( ۲۶ : ۱۹۳ ، ۱۹۴ )

که گذشت.

( ۳ ) معنی قرآن، وحی الهی است، ولی تعبیر آن به کلمات عرب از جبرئیل است. موجودات آسمانی آنرا به عربی می خوانند و او آنرا این چنین فرود آورده.

بطلان این دو سخن اخیر روشن و آشکار است و مخالف کتاب و سنت و اجماع. اگر لفظ و معنی هر دو از خدا نباشد چطور می توان کلام را به خدا نسبت داد؟ این تنها کتابی است که به تمام دلائل تاریخی و علمی، عصمتش و مصونیتش از انحراف و تحریف، و علو مکان و مناعت مقامش از دسترسی بشر و غیر بشر به اثبات رسیده است و دلایل محکمی که در برابر معاندان و کافران اقامه شده بر صدق و عصمت و قداست وحی الهی گواه است. نزول قرآن از جانب خداوند بر نبی اکرم توسط جبرئیل

۳۲. تفسیر بغوی و تفسیر خازن در سوره قدر.

۳۳. نیل الاوطار ۴: ۲۷۲ چاپ عثمان خلیفه.

۱. زرکشی از سمرقندی اسم برده: البرهان ۱: ۲۲۹، اما سیوطی بدون ذکر نامی نقل قول کرده است. اتقان ۱: ۱۵۷ نوع ۱۶، المسألة الثانية. ظاهراً این سمرقندی، محمد بن یوسف، ناصرالدین مدنی فقیه حنفی باشد که نسبت به ائمه و علماء تند زبان بود و در سال ۵۵۶ هـ. در سمرقند به شکنجه کشتندش.

امین به لفظ و معنی باتواتری که جای هیچ شک و تردیدی برای عقل سلیم نمی‌گذارد، ثابت شده است. چطور می‌توان تصور این را داشت که کلام از جبرئیل یا رسول خدا باشد؟ خدای خود فرمود: «نزول این کتاب از خدای نیرومند فرزانه است... این آیه‌های خداست که ما به حق بر تو می‌خوانیم... وای بر تهمت‌زن گناهکار. آیات خدا را که بر او می‌خوانند می‌شنود و بر استکبار خود اصرار می‌ورزد چنانکه گوئی آنرا نشنیده است» (۴۵: ۲، ۶، ۷، ۸). این آیات برای هیچ عقل سلیمی جا نمی‌گذارد که تصور آنرا داشته باشد که آن معانی رفیع و عالیه و آن کلمات منبع و باقیه ساخته بشر باشد. وقتی خداوند یکی از قواعد جنگی را برای رسول خود بیان می‌کند می‌فرماید: «اگر یکی از مشرکان به تو پناه آورد، به او پناه بده تا کلام خدا را بشنود» (۹: ۶). حال چگونه این سخن پیش آمده که این کلام خدا معنایش از خدا و لفظش از رسول و یا از فرشته خدا باشد؟ زبان رسول خدا را در احادیث می‌بینیم، در عین آن که در اوج فصاحت است با کلام خدا فاصله‌ای به پهنای فلک دارد. اما زبان فرشتگان از کجا که عربی باشد و چطور چنین فصاحت و بلاغتی یافته که بشر از اتیان مثلش عاجز است؟ این چیزی است که قرآن هرگز بدان راهی ندارد. خداوند فرمود: «و انک لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم» خداوند تصریح می‌کند که قرآن از جانب حکیم علیم است. آیا منظور فقط معانی است و کلام و لفظ در آن منظور نیست؟ پس آن حالات گران وحی چرا بر رسول خدا عارض می‌شد و پیامبر چه عجله و حرصی داشت که وحی را آن چنان به سرعت از حفظ کند و چرا آن همه تأکید داشت که صحابه آنرا بنویسند و حفظ کنند؟ خداوند خود تأکید می‌کند و می‌فرماید: «بگو ای پیامبر که هرگز به من نرسد که کلمه‌ای از قرآن را پیش خود تغییر و تبدیل بدهم».

این کلام منبع بلند، جز از سوی خدا، از دیگری نمی‌تواند باشد و این دم اعجازی که در لفظ و معنای آن دمیده شده، جز از سوی حق از دیگری نمی‌تواند باشد و این عصمت نص و طهارت مضمون و وحدت موضوع، جز از جانب او، به تأیید دیگری کی تواند که باشد؟ این لفظ و معنی توأمان است که قدرت بشری را عاجز کرده از این که مثلش را بیاورند. گفتن چنین سخنانی و یا نقل این چنین ترهاتی بدون رد کردن، چنانکه گذشت، موجب می‌شود که بزرگانی چون سرسید احمد خان در هند به چاله کفر بیفتند و از سلامت کنار مانند. زیرا چنین اعتقادی قضیه اعجاز قرآنی و

معجزه رسول را باطل می کند. کلمات قرآن، نوشته آن، لفظ آن، مثل معنی آن بدون خلاف و به تواتر قطعی و مسلّم از جانب خداست و برای جبرئیل یا پیامبر یا هیچ موجود دیگر راهی در آن نیست و هر که خلاف این بگوید بی تردید بی معنی و بی ربط چیزی گفته. اما به نظر می رسد که چنین بحثی انحرافی اساساً از بحث دیگری سرچشمه گرفته و آن گفتگویی بوده که بر سر معنای وحی پیش آمده است. درباره وحی از زُهری چیزی پرسیده اند و او در تعریف آن، وحی را به دو دسته تقسیم کرده است: ۱) آنچه بر دل انبیاء وحی می شود و بر زبان جاری و به کتاب نوشته می شود، که این همان کلام است. ۲) بدان تکلم نشده و نوشتنش هم دستوری نیست اما برای مردم بیان می شود و به آنها تبلیغ می گردد.

البته این قسمت اخیر تعریف دقیقی نیست ولی منظورش گویا سنت و حدیث باشد که جوینی<sup>۲</sup> آنرا این چنین شرح می دهد: یک نوع وحی آن است که خداوند پیامی توسط جبرئیل برای نبی می فرستد و آن پیام برای اجرای فرمانی بوده، جبرئیل می فهمیده که دستوری است برای اجراء و او بدون قید به عبارت دستور را ابلاغ می کرده است. اما نوع دیگر چون ارسال نامه و فرمان کتبی، کلمه به کلمه و حرف به حرف به پیامبر ابلاغ می شده که این کتاب خدا و کلام الله است.

بدین تعریف، نوع اول سنت و حدیث و نوع دوم قرآن می شود. از اینجا است که روایت حدیث به معنی رواست و نقل قرآن به معنی درست نیست<sup>۳</sup>. منظور از این بیان هم تقسیم وحی به «مَتْلُو» و «مَرْوِي» است یعنی وحی که باید قرائت و تلاوت شود (قرآن) و وحی که قرائتش در نماز درست نیست<sup>۴</sup>.

این تعریف وحی بدین کوتاهی و درهمی موجب شده که خلط بحثی پیش آید و اساساً چنین بحثی مطرح شود که لفظ و معنی قرآن هر دو از خداست یا یکی از آن دو؟ که البته در مورد قرآن چنین پرسشی یاوه و بی معنی است و در مورد حدیث نیز احتیاج به تبیین و شرح دارد.

یک مشکل دیگر هم برخورد کرده اند و آن در مورد وصول وحی از طرف فرشته است که موجودی انسانی چون پیامبر چگونه با وجودی ملکوتی چون جبرئیل با هم در

۲. رکن الاسلام عبدالله بن یوسف فقیه شافعی پدر امام الحرمین عبدالملک (م ۴۳۸).

۳. اتقان ۱: ۱۵۹-۱۶۰.

۴. رك. حدیث قدسی مطلب سنت و حدیث همین کتاب.

ارتباط بوده‌اند؟ انسانی مادی و جسمی با فرشته‌ای روحانی چگونه تفاهم داشته‌اند؟ فرشتگان موجوداتی خالصاً روحانی هستند و گفتارشان شنیدنی نیست، بخصوص برای موجودات جسمانی. جواب داده‌اند که وحی به دو طریق بوده است: یا پیامبر از خصوصیات بشری درآمده و به صورت فرشته می‌شده و یا جبرئیل به شکل بشر نازل می‌شده تا تفاهم حاصل گردد.<sup>۵</sup>

این هم از همان مواردی است که وحی درست فهمیده نشده و بر حسب تعابیر ناقصی توجیه گشته است، والا فرشته با ذهن و دل پیامبر سر و کار دارد، مفاهیم و معانی و کلمات اعجاز‌آور قرآن بر دل و ذهن رسول خدا نقش می‌بسته و بر زبان وی جاری می‌شده، در اینجا دیگر چه حاجت که پیامبر از خصوصیات بشری خلع گردد و یا فرشته تمثّل انسانی یابد؟... واقع این است که اینها از امور غیبی است و راهی برای دخالت عقل وجود ندارد. ما تنها بر حدسیات و ظنیّاتی تکیه می‌کنیم، اما بیان حقیقت باید مبتنی بر خبر صحیح مسلم روایت شده از معصوم باشد.

### مدت این نزول

دوره نزول قرآن مجید بر پیامبر اکرم، از آغاز مبعث شروع شده و تا نزدیک پایان زندگی (ص) امتداد یافته است. این مدت را ۲۰ یا ۲۳ و یا ۲۵ سال گفته‌اند. زیرا در مدت اقامتش در مکه بعد از بعثت، خلاف است که آیا ده سال بوده، یا ۱۳ و یا ۱۵ سال. ولی به هر صورت دهسال مدت اقامتش (ص) در مدینه مورد اتفاق است.<sup>۱</sup>

یکی از محققین تاریخ قانونگذاری اسلام می‌گوید: مدت اقامت حضرت در مکه ۱۲ سال و ۵ ماه و ۱۳ روز بوده (از ۱۷ رمضان ۴۱ سالگی که یوم الفرقان نامیده شده تا اول ربیع‌الاول ۵۴ سالگی او). اما مدت اقامتش در مدینه پس از هجرت، ۹ سال و ۹ ماه و ۹ روز بوده (از اول ربیع‌الاول سال ۵۴ تولد حضرت تا نهم ذی‌الحجّه ۶۳ سالگی) و این موافق است با دهسال هجرت. اما این تحقیق خود محتاج تحقیقات

۵. کشف اصطلاحات الفنون: ۱۱۶۲ ذیل وحی قرآن و ۹۴۱ «صلصلة الجرس» - کامل میرد ۲: ۲۲، تعریفات جرجانی ذیل جرس، الاتقان ۱: ۱۵۶ نوع ۱۶، المسألة الثانية، سبل الهدی ۲: ۳۴۲.

۱. البرهان ۱: ۲۳۲، فضائل القرآن این کثیر ۶.

۲. ر.ک. «سن پیامبر» در همین کتاب.



سه گانه دیگری است. زیرا در آن، دوره شش ماهه رؤیای صادقانه که قطعی است به حساب نیامده، هجرت را روز اول ربیع الاول به حساب آورده و ختم وحی و نزول آخرین آیه قرآنی را آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» به حساب آورده و این در نهم ذی الحجه سال دهم هجرت بود و حال آنکه پیامبر تا ۱۲ ربیع الاول ۶۳ سالگی سال یازدهم هجرت در قید حیات بود و تا ۱۲ روز و یا به روایتی حداکثر تا هشتاد روز پیش از آن وحی ادامه داشته است. اما اگر دوره رؤیای صادقانه را هم در نظر بگیریم و نخستین وحی را همان هفدهم رمضان قراردادی در نظر بگیریم، این معادل خواهد بود با تاریخ ششم اوت ۶۱۰ میلادی. هجرت یعنی روز رسیدن به مدینه را اگر روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول سال ۱۳ مبعث در ۵۳ سالگی بدانیم معادل تاریخ شمسی ششم مهرماه سال اول شمسی و ۲۸ سپتامبر ۶۲۲ میلادی می شود. بدین ترتیب دوران اقامت در مکه ۱۲ سال و یک ماه و ۲۳ روز شمسی بوده است. ختم نزول را هم اگر (به قول مشهور) آیه ۲۸۱ سوره بقره در اول ربیع الاول ۱۱ هجری بدانیم معادل ششم خرداد ماه سال ۱۱ هجری شمسی و ۲۸ مه ۶۳۲ میلادی خواهد بود. یعنی دوران نزول وحی در مدینه ۹ سال و ۸ ماه شمسی خواهد بود و تمامی دوران نزول ۲۱ سال و ۹ ماه و ۲۳ روز شمسی معادل ۲۲ سال و ۵ ماه و ۷ روز قمری خواهد بود. این به قولی نزدیک است که مدت اقامت رسول خدا را در مکه ۱۳ سال و در مدینه ۱۰ سال و مدت وحی قرآن را ۲۳ سال به حساب آورده است.

### دلیل نزول تدریجی

بهترین دلیل بر این نزول تدریجی و پراکنده و گه گاه آمدن وحی الهی، قول خداوند است که فرمود:

«وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ (۱۷ : ۱۰۶)

و قرآنی که آنرا پراکنده فرستادیم تا با درنگ آنرا به مردم بخوانی» (و نیز ۲۵ : ۳۲ و ۳۳).

روایات می گویند که یهودان و مشرکان، این نزول پراکنده و گه گاه قرآن را بر رسول خرده می گرفتند و چون تصور می رفت که کتب پیشین یکباره و جملگی بر انبیاء

سلف فرود آمده<sup>۱</sup> آنها هم از پیامبر می‌خواستند که قرآن نیز همچون کتب پیشین یکباره و به جملگی نازل شود. پس این آیه‌ها بر ردّ آنان فرود آمد. سیوطی می‌گوید<sup>۲</sup>: کتب پیشین هر یک به جمله و یکباره نازل شده و آن در میان دانشمندان مشهور است و بر زبانها جاری که تقریباً بر آن اجماع شده، ولی یکی از دانشمندان عصر را دیدم که این سخن را انکار می‌کرد و می‌گفت این دلیل نیست، بلکه سخن صواب آن است که آنها همچون قرآن پراکنده نازل شده باشند. و من می‌گویم صواب سخن اول است و از دلایل بر آن آیات ۳۲ و ۳۳ سوره فرقان است (که کافران اعتراض می‌کردند چرا قرآن به جملگی فرود نمی‌آید؟) گذشته از این که احادیث آنرا تأیید می‌کنند، وقتی یهودان و مشرکان نزول یکباره قرآن را می‌خواهند خداوند از ردّ بر آنان سکوت می‌کند و به بیان حکمت آن می‌پردازد. چه، اگر کتب پیشین به تفریق و پراکندگی نازل شده بود آنان را رد می‌کرد و می‌گفت این سنت خدائی است. چنانکه وقتی طعنه می‌زدند بر رسول که این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود، آنان را رد می‌کرد و می‌گفت: «و نفرستادیم پیش از تو فرستادگانی مگر ایشان غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند» (۲۵: ۲۰) و...

فراء (م ۲۰۷) از نحویان بزرگ جواب می‌دهد که این آیه نقل قول مشرکان است و آنها بودند که چنین گمان می‌کردند<sup>۴</sup> و آیه بعد نیز که می‌گوید: «مَثَلِي نَكُونِد كَافِرَان مَگر این که ما در برابر، سخن حق را با بهترین بیان به تو بگوئیم» پس خود این ردّ قول کافران است. اما ابن قُورَك<sup>۵</sup> موضع دفاع از نزول دفعی تورات را می‌گیرد و می‌گوید: گفته شده که تورات جملگی یکباره نازل شده، زیرا آن بر پیامبری نازل شده که می‌خواند و می‌نوشت، و او موسی بود، ولی قرآن به تفریق و پراکنده

۱. در روایات نیز اشاره‌هایی به نزول دفعی و یکبارگی کتب پیشین شده است: الدر المنثور ۱: ۱۸۹، تفسیر عیاشی ۱: ۸۰، مستد احمد ۵۱، ۱۷ شاکر (۴: ۱۰۷ حلبی)، تفسیر ابن کثیر ۱: ۲۱۶،

الاسماء والصفات بیهقی ۲۳۴، اتقان سیوطی ۱: ۱۵۲، المرشد الوجیز ابوشامه: ۱۲.

۲. الاتقان ۱: ۱۵۲ بعد نوع ۱۶ تذنیب و معترك الاقران فی اعجاز القرآن ۱: ۲۰۷.

۳. و آیات دیگری (۱۷: ۹۴ و ۱۲: ۱۰۹ و ۷: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۷۱) را نیز به استناد می‌گیرد.

۴. معانی القرآن ۲: ۲۶۷ بعد.

۵. ابوبکر محمد بن حسن اصفهانی از متکلمین و اصولیین مشهور که گفته‌اند بیش از یکصد کتاب در معانی قرآن و اصول فقه داشته است (م ۴۰۶) و بدست محمود سبکتکین مسموم شد. الاعلام ۶: ۳۱۳ و انباه الرواة ۳: ۱۱۰.

آمده، زیرا آن ننوشته بر پیغمبری امی نازل شده است.<sup>۶</sup> در این مورد گویا ابن فُورک به تورات نظر داشته که در مورد الواح در آن آمده: «و خداوند به موسی گفت: این سخنان را تو بنویس، زیرا که به موجب این سخنان با تو و با اسرائیل عهد بسته‌ام. و چهل روز و چهل شب آنجا نزد خداوند ماند، نان نخورد و آب ننوشید، و سخنان عهد یعنی ده فرمان را بر لوحها نوشت»<sup>۷</sup>.

اما صرف نظر از نزول کتب پیشین، نزول تدریجی قرآن مجید به دلیل تصریح کتاب و تأیید سنت و نقل تاریخ، مسلم و قطعی است.

### چگونگی این نزول

نزول آیه‌های قرآن به مقتضای حکمت عالی و مناسب حوادث و پیش‌آمدهائی بود که رخ می‌داد، گاه حادثه‌ای پیش می‌آمد که دستوری می‌طلبید، وقتی هم کسانی پرسشی داشتند که جواب اقتضاء می‌کرد و یا اساساً تشریح حکمی لازم می‌نمود، و یا ترغیب مردم به فضایل و نهی از رذایل در بایست بود، و یا به اقتضای حکمتی، حکایتی از انبیای سلف باید سروده می‌شد. در چنین هنگامی، چند آیه مربوط به یک موضوع یکجا نازل می‌گشت.

این اشته اصفهانی<sup>۱</sup> از عکرمه نقل می‌کند که درباره کریمه «بمواقع النجوم» (۵۶: ۷۵) گفت: خداوند قرآن را به تدریج ۳ آیه و ۴ آیه و ۵ آیه فرستاد. نکزای (م ۶۸۳) در کتاب وقف می‌گوید: قرآن پراکنده نازل می‌شد. یک آیه و دو آیه و ۳ تائی و ۴ تائی و بیشتر از آن. ابوسعید خدری قرآن را ۵ آیه به صبح و ۵ آیه به شام به شاگردان می‌آموخت و می‌گفت که جبرئیل قرآن را ۵ آیه می‌آورد. از علی بن ابی طالب (ع) نیز شبیه بدین مضمون روایتی نقل کرده‌اند. سایر راویان و اخباریان نیز از صحابه و تابعین شبیه آنرا بازگفته‌اند.<sup>۲</sup> رویهمرفته، نگاهی به روایات

۶. البرهان زرکشی ۱: ۲۳۱، اتقان ۱: ۱۵۲، معترك الاقران سیوطی ۲: ۲۰۶، دارالفکر العربی ۱۹۶۹.  
۷. سفر خروج ۳۴: ۲۷-۲۸.

۱. ابوبکر، محمد بن عبدالله (م ۳۶۰) از علمای قرائت و علوم قرآن، دو کتابش المعبر والمفید در قرائت شاذ معروف است. غایة النهایه ۲: ۱۸۴. گویا کتاب مصاحف هم داشته که سیوطی از آنجا نقل می‌کند.

۲. اتقان ۱: ۱۵۵ بیعد.

نشان می‌دهد که بیشتر قرآن ۴ آیه و ۵ آیه و در همین حدود نازل می‌شده، ولی این ترتیب همیشگی نبوده است. گاه بوده است که حتی قسمتی از یک آیه یکجا نازل می‌شده و قسمت دیگر وقت دیگری. گفته‌اند که ده آیه قصه افک (۲۴: ۱۱-۲۰)<sup>۳</sup> و ده آیه اول سوره مؤمنین یکجا نازل شده، ولی نزول جمله «غیر اولی الضرر»<sup>۴</sup> به تنهایی بوده و هم‌چنین نزول «وَ اِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً» (۹: ۲۸) تا آخر آیه بعد از نزول اول آیه بوده است. ۵ آیه اول سوره «اقراء» و ۵ آیه اول سوره «والضحی» یکجا آمده و سوره‌های کوتاه را هم می‌گویند بیشتر یکجا آمده و «معوذتین» هردو با هم آمده است.<sup>۵</sup> زمانی هم سوره مفصلی مثل «انعام» و «المرسلات» یکجا و یکبار نازل شده است. ابن مسعود گفت: «ما با نبی اکرم به منی در غاری بودیم<sup>۶</sup> که «المرسلات عرفا» نازل شد و من آنرا از دهان مبارکش شنیدم، هنوز دهانش به آن مرطوب بود که ناگاه ماری به ما حمله کرد. پیامبر فرمود آنرا بکشید و ما حمله بردیم و مار رفت. ولی ندانستم به کدام آیه ختم فرمود به آیه (فبأی حدیث بعده یؤمنون» (۷۷: ۵۰) و یا «اذا قیل لهم ارکعوا لایرکعون» (۷۷: ۴۸). یا سوره «انعام» شبی در مکه یکجا فرود آمد و در اطراف آن هفتاد هزار فرشته بود.<sup>۷</sup> روایات زیادی در این باره هست که برای داوری درست باید به موضوع مورد بحث و متن آیات و ارتباط و تناسب میان آنها نیز اهمیت کافی دارد.

### راز این نزول

حرکت تاریخی اسلام و تحرکی که در مسلمانها ایجاد کرد و شور و نشاطی که در پیکر جامعه بشری دمانید، آن روح قوی و پربصلاست مسلمانها، آن ایثار و فداکاریها، آن گذشتها و بذل جانها، همه و همه جریان عظیمی بود که از حرکت و ایمان مسلمین صدر مایه می‌گرفت و آن حرکت و ایمان اولیه هیچ سر و رمزی نداشت جز این نزول تدریجی آیات! رمز و انگیزه اصلی پیروزی اسلام همین نزول

۳. داستان افک مشهور است که در آن آیات زوجة رسول خدا از تهمت و افتراء تبرئه گردید.

۴. در آیه «لا یتوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله» (۴: ۹۵).

۵. اتقان نوع ۱۶ فرع و نوع ۳.

۶. در شب عرفه، شب نهم ذی الحجه بوده و یا در لیلۃ الجن در غار حراء بوده، اتقان نوع ۳ ص ۸۴.

۷. اتقان ۱: ۱۳۶ نوع ۱۳ و فتح القدر ۵: ۳۴۴.

تدریجی بود. هربار که مصلحتی ایجاب می‌کرد و مایه تحرکی برای پیامبر و یارانش لازم می‌نمود، فرشته وحی نازل می‌شد و جان تازه‌ای بر پیکر اسلام می‌دمید. جاهلیان دانسته و یا ندانسته، این نزول تدریجی را به ریشخند می‌گرفتند و کتانی نوشته و مدون و یکپارچه طلب می‌کردند. کتاب نوشته هم البته آیات مقدسه جامدی می‌شد که برای تبرک و تیمن زینت‌بخش زندگیشان باشد. اما آیات پراکنده که گهگاه نازل می‌شد بر دل و جان مؤمنان می‌نشست، سینه به سینه و دست به دست می‌گشت و مایه حرکت و نشاط تازه‌ای می‌شد و همین حرکت و نشاط در نسل بعد و نسلهای بعدتر، همچون ادامه موج، تداوم می‌یافت. مایه قوام و استحکام جامعه اسلام و تداوم آن روح و نشاط در نسلهای بعدی و اقوام دیگر می‌گشت. این است راز اصلی این نزول تدریجی. در این تدریجی بودن نزول، جز این، رازها و حکمتهاست که ما از آن دریای بی‌کران به چند قطره نمونه، سخن کوتاه می‌کنیم<sup>۱</sup>.

۱) نخستین حکمت را خداوند خود بیان فرمود:

«كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ» (۲۵: ۳۲)

بدین‌سان (قرآن را پراکنده فرستادیم) تا دل ترا بدان نیرو بخشیم».

نزول تدریجی، پیامبر اکرم را پایدارتر می‌سازد و بر دلش نیرو می‌بخشد. چه در هر تجدید وحی و تکرار نزول فرشته از جانب حق، نشاط دل او را پر می‌کند و شادمانی سینه‌اش را می‌گساید. این عنایت الهی و تعهد پروردگارش در هر مرتبه از نزول تجدید می‌شود.

این نزول تدریجی حفظ و فهم و شناسائی فرمانها و حکمهایش را آسانتر ساخته

است.

هربار از این نزول تدریجی معجزه جدیدی همراه دارد. چنانکه هر دفعه مشرکان را به مبارزه می‌خواند که اگر می‌توانند همانند یکبار از آن وحی را بیاورند.

هنگام سختگیری دشمنان و درگیر شدن او با بدخواهان، خدای او را تعهد می‌کند و او را وانمی‌گذارد و این سختی‌ها را بر او خوار می‌گرداند. بی‌شبهه این سختی‌ها در زمانهای مختلف پیش می‌آمد، پس به ناچار دل‌داری نیز در مراحل

۱. تفصیل این قسمت در *مناهل العرفان* زرفانی ۱: ۴۶ بی‌عده دیده شود. انصافاً صحیح بخاری، *فضائل القرآن*

باب ۶، *موجز علوم قرآن* دکتر داود العطار ۱۱۷-۱۲۳.

گونگون رخ می کرد.<sup>۲</sup> هروقت دشمن او را به تنگنا می انداخت، پروردگار او را دلداری می داد. گاه این دلداری از راه داستانهای پیامبران بوده که در قرآن پهنای وسیعی دارد. در سوره هود آیه ۱۲۰ می گوید: «و همه اخبار پیامبران را بر تو می سرائیم تا دل تو را بر آن استوار داریم». و زمانی این دلداری از راه وعده پروردگار به فرستاده خود، برای پیروزی و تأیید و حفظ او بود. چنانکه در سوره طور آیه ۴۸ گفت: «بر حکم خدا صبر کن که تو منظور نظر مائی» و در سوره مائده آیه ۶۷: «و خدای ترا از مردمان نگهدارد» و هم چنان در دو سوره «والضحی» و «الم نشرح» از وعده های گرمی و عطایای بزرگ سخن می گوید.<sup>۳</sup> بسیار جالب توجه و درخور تأمل است که گاه نیز او را مایوس می گرداند تا آرام گیرد و قرار یابد. چون آیه ۳۵ از سوره انعام: «و اگر چنان است که روی گردانیدن آنها بر تو گران آمده، اگر توانی راهی در زیر زمین بساز و یا نردبانی بر آسمان برفراز تا آیتی بر آنها آوری، و اگر خدای می خواست همه ایشان را به راه راست می آورد، پس بنگر تا از نادانان نباشی».

(۲) فرمود: «لَتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْتَبٍ (۱۷: ۱۰۶)

تا آنرا با درنگ و آهسته بر مردم بخوانی».

پرورش و تربیت علمی و عملی مردم را درجه بندی می کند:

چنانکه می دانیم مردم عرب مردمی امی بودند و ابزار نوشتن برای نویسندگان کمیاب بود. به کار زندگی سرگرم بودند و مردم گرویده، از دین تازیشان به خون و شمشیر دفاع می کردند. پس قرآن اگر یکباره نازل می شد از حفظش ناتوان می گردیدند. ولی نزول تدریجی قرآن حفظ آنرا آسان تر ساخت. گذشته از آن، فهم آیات قرآنی نیز بدین ترتیب ساده تر و آسان تر گشت.

نزول تدریجی موجب شد که اندک اندک عقاید باطله و پرستشهای فاسده و عادات رذیله را ترک گویند. هروقت که اسلام، باطلی را نابود می ساخت، مردم را آماده خراب کردن باطل دیگری می کرد. و بدین سان بنیان و پایه های عقاید سخیفه

۲. رجوع کنید قرآن مجید ۳: ۱۷۶ و ۵: ۴۱، ۶۸ و ۶: ۱۰، ۳۳-۳۵ و ۱۰: ۶۵ و ۱۱: ۱۲، ۱۲۰ و ۱۲: ۱۱۰ و ۱۳: ۱۹، ۳۲ و ۱۵: ۸۸، ۹۷-۹۹ و ۱۶: ۱۲۷، ۱۲۸ و ۱۸: ۶ و ۱۹: ۶۴ و ۲۰: ۱۳۰ و موارد متعدد دیگر در فهرست مطالب فهارس القرآن از نویسنده.

۳. مثلاً ۵۴: ۴۵ و ۴۱: ۱۳ و ۴۶: ۳۵ و ۳۵: ۸ و ۱۶: ۱۲۷ و ۲۶: ۳.

را به هدم و خرابی داد و سرانجام آنان را، بی آنکه سختی و خشونت‌ی احساس کنند، از آن نجاسات جاهلیت پاک کرد، چنین تدبیر و سیاستی لازم می‌بود، بخصوص برای چنان قومی که جهت حفظ مرده‌ریگ گذشتگان تعصب سختی می‌ورزیدند و در ریختن خونها و به غارت دادن اموال، تهور و جسارتی بزرگ داشتند.

نمونه بارزی از این تربیت اجتماعی و از بین بردن آن عصبیت جاهلی و تبدیل تفاخر به تقوا و بزرگداشت پرهیزگاری را در داستان بلال سیاه حبشی می‌بینیم که روز فتح مکه، روزی که اوج پیروزی اسلام می‌درخشد و اعلام این پیروزی درخشان، افتخاری بس بزرگ را در پی خواهد داشت، این بلال سیاه حبشی است که بر فراز کعبه می‌رود و اذان می‌گوید. مشرکان سخت دلتنگ می‌شوند. این را به دل می‌گیرند و با بغض می‌گویند: «این بنده سیاه باید بر فراز کعبه اذان گوید؟» اینجاست که میزان قسط برای اشخاص و ارزشها بر دل پیامبر اکرم نازل می‌شود: «ای مردم! ما همه شما را از مرد و زنی آفریدیم و شعبه‌ها و قبیله‌هایتان کردیم تا همدیگر را بشناسید. بزرگوارترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست، که خدا دانا و آگاه است». (۴۹: ۱۳)

به همان سان که آنان را به تدریج از عقاید باطله دور می‌ساخت، اندک اندک آنها را به عقاید حقه و عبادات صحیح و اخلاق فاضله آراسته گرداند. نخست دل‌هایشان را به نور توحید روشن کرد و آن‌گاه براهین زنده شدن بعد از مرگ و دلایل مسؤولیت و حساب و جزا را بیان نمود. در عبادات نیز در آغاز قبل از هجرت نماز را واجب ساخت. البته در آغاز نماز صبح و عشی بود و بعد تعداد رکعات و اوقات روز و شب و شکل‌های آن پیش از هجرت تعیین شد.<sup>۴</sup> مسلمانها از همان آغاز اسلام انواع صدقه و روزه را می‌شناختند، اما مقادیر زکوة و شرائط روزه دو سالی پس از هجرت تعیین شد.<sup>۵</sup> و در سال ششم هجرت، حج از واجبات شناخته گشت. هم‌چنین در عادات، اول از کبایر منعشان کرد و بعد نهی از صغایر را پیش آورد و با چنین

۴. نماز را در آغاز جبرئیل در غار حراء به پیامبر آموخت (مفتاح کنوز السنة ۱/۲۶۸ و طبری و بلاذری). نخست نماز صبح و عصر بود و هر نمازی دو رکعت (مفتاح کنوز ۱/۲۷۰) در شب معراج و جوب نمازها تأیید (مفتاح ۱/۲۶۸) و به هر حال، پیش از هجرت، نمازهای پنجگانه نازل شده بود. تفصیل را ببینید: سفینه البحار ۲: ۴۲-۵۰، ادوار فقه ۱: ۷۳ بعد.

۵. ادوار فقه ۱: ۱۷۰ بعد و ۳۵۳ بعد.

درجه بندی حکیمانه‌ای، تربیت امّتی را به پایان رساند.

این را هم باید اضافه کرد که البته همه احکام، تدریجی نازل نشده و در آن مورد که لازم بوده قاطع و بی‌تردید، بدون درجه بندی و جازم حکم لازم صادر شده است. احکام درباره قتل و سرقت و غضب و مال مردم خوردن و انواع غش در معاملات، و زنا بدون سهل انگاری و مسامحه و تساهل یکباره و قطعی نازل شده و تحریم گردیده است. درست است که بیشتر این تحریم به حکم حکمت بالغه الهی در مدینه پیش آمد، اما به هر صورت به نحو قاطع و محکم بیان شده و تدریج و مرتبه ای بعد مرتبه و درجه ای بعد درجه در آن دیده نمی‌شود. اما آنجا که لازم بوده نزول حکم تدریجی بوده است.

این تنزل تدریجی خود تطابقی با فطرت انسانی و بخصوص تغییرات در اجتماعات بشری دارد، و همین توافق میان سنت خدائی در تغییرات اجتماعی و فطرت انسانی خود آیتی است از آیات الهی و دلیلی دیگر بر صدور کتاب از مصدر ربّانی. تغییرات اجتماعی، از نظر فرد و اجتماع، یک عمل مکانیکی نیست، بلکه خود یک حرکت دینامیکی است که در آن محتوای جامعه و مظاهر عمومی زندگی اجتماعی تغییر می‌کند. و مهمترین خصیصه این تغییر، نفوذ آن به اعماق روح بشری و بروز و تجلی خصائص اصیل فطرت انسانی است. طبیعی است که برای بدست آوردن این اثر، باید این تغییر منطبق با حاجات اصیل انسانی باشد و الا در مدتی کوتاه یا دراز محکوم به فنا خواهد بود. فطرت انسانی پیشرفت تدریجی را عمیق تر پذیراست. تندباد طوفان لمحهای می‌خروشد و درهم می‌ریزد و می‌رود، اما نم‌نم باران تا اعماق زمین نفوذ می‌کند. طبیعت جامعه با این پیشرفت تدریجی، تغییر نهادی و بنیادی را بهتر سازگار است.

این نزول تدریجی به پایدار ساختن مؤمنان و مجهز ساختن آنان به سلاح صبر و یقین، کمک بزرگی کرد. زیرا هر ساعت و هر لحظه بر آنان از داستان رسولان و اسم سلف و عاقبت کار ایشان بر آنها فرو می‌خواند و آنچه برگزندگان و امت‌های پیش رسیده بود و آن وعده‌هایی که خداوند به بندگان شایسته خود داده، از پیروزی و پاداش و تأیید و تمکین، همه را بازگو می‌کرد. نمونه‌های دیگری از این نزول تدریجی احکام را در فصلهای بعد «نخستین آیه در چند موضوع» دوباره خواهیم دید.



(۳) و فرمود:

«وَلَا يَأْتُونكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا (۲۵: ۳۳)»

و هیچ مثلی برای تو نیاورند مگر آنرا به حق جواب دهیم، به نیکوتر تفسیری. با گذشت زمان، روی دادها و پیش آمدهای گوناگونی رخ می‌داد. این حوادث مسائل تازه‌ای همراه داشت و قرآن نیز مناسب چنین وقایعی نازل می‌گشت و خداوند احکامش را موافق آن تفصیل می‌داد.

پرسندگان با رسول خدا روبرو می‌شدند و از او پرسشها داشتند. خواه این پرسشها برای بررسی چگونگی رسالت او باشد، چنانکه در پاسخ سؤال دشمنانش به سوره اسراء آیت ۸۵ گفت: «می‌پرسند ترا از روح، بگو روح از اسر خداوند من است و به شما جز اندکی از دانش ندادند». و یا در سوره کهف آیه ۸۳: «و می‌پرسند ترا از ذوالقرنین، بگو: آری! قصه وی را بر شما می‌خوانم». و خواه این سؤالات برای روشن شدن و آگاهی از حکم خدا بوده، مانند قول او در سوره بقره آیه ۲۱۹: «و ترا می‌پرسند که چه نفقه کنند؟ بگو: عفو». و آیه ۲۲۰: «و ترا می‌پرسند از یتیمان، بگو شایسته باز آوردنشان به است».

بی‌شبهه این پرسشها در زمانهای مختلف پیش می‌آمد و گریزی نبود جز اینکه پاسخ آنها نیز در اوقات مختلفه و نوبتهای متعدد فرود آید.

همراه این حوادث و وقایع، حکم خداوندی بیان می‌شد. معلوم است که این پیش آمدها همگی یکباره و با هم روی نمی‌داد و به تدریج و گاهگاه رخ می‌داد. پس چاره‌ای نبود جز اینکه قرآن نیز تفصیلی و تدریجی نازل شود. چنانکه در حادثه اتهام عایشه زوجه رسول خدا در سوره نور آیه ۱۱ فرمود: «کسانی که این دروغ بزرگ برداختند، گروهی از شمایند، آنرا برای خودتان شری مپندارید، بلکه آن بهتر بود برای شما، هر یک از ایشان به قدر کرده خود گناه دارد و آن کس که مهینه آن کار را پذیرفت غذایی بزرگ دارد». همچنین تا ده آیه بعد از آن. از مثالهای دیگر آن ۳ آیه ابتدای سوره مجادله است. خولة دختر ثعلبه از شوهرش اوس بن-الصامت که از وی روی گردانیده بود شکایت نزد رسول خدا برد و با رسول خدا مجادله می‌کرد. آنها دختر کوچکی داشتند که اگر به پدر وا گذاشته می‌شد ضایع می‌گردید و اگر به مادر واگذار می‌شد گرسنه می‌ماند. در این گفتگو بودند که آیات صدر سوره مجادله نازل شد.

گاه مسلمانان دچار اشتباهاتی گشته و برای تصحیح اشتباه و ارشاد و راهنمایی خود، راه صواب را از او می‌خواستند. بی‌گفتگو این اغلاط در زمانهای مختلف پیش می‌آمد و اصلاح آنان نیز می‌باید برابر همان زمان نازل می‌گشت.

از این موارد آیه ۱۱۸ سوره آل عمران و چند آیه بعدش است که همه در غزوه اُحد برای ارشاد مسلمین به خطاهایشان در آن تنگنای سخت نازل شد.

حکمتی بالاتر و برتر در این نزول تدریجی نهفته است و آن ارشاد مردم به‌مصدر و منشاء قرآن است که این کلام خداست و بس. این نمی‌تواند کلام هیچ آفریده‌ای باشد. چنانکه گذشت و بعد مفصل خواهیم دید، قرآن در طول بیست سال و در انواع حوادث مختلف از رنج و شادی، جنگ و صلح، آرامش و آشوب نازل گشت و در تمام این احوال آیات الهی یک‌دست و یک‌نواخت و در کمال فصاحت و بلاغت باقی مانده و دم اعجاز در همگی آن از «باء» بسم‌الله تا «س» والناس جریان دارد. توگویی نقره‌گداخته یکپارچه‌ای است که یکباره بی‌روزی از بوته برون آمده و در هیچ جزئی انفکاک و روزنه و سستی نیست و همه آن چون گوهر یکدانه و در شاهواری است. آخرش همانند اولش و آغازش همسان پایانش! و بی‌شک «اگر از دیگری جز خدا بود اختلاف فراوان در آن می‌یافتند» (۴: ۸۲).

از این جنبه که بگذریم، نزول تدریجی را در سه وجه کلی دیگر می‌بینیم:

۱) در موضوع رسالت: در بحث از مکی و مدنی بودن آیات خواهیم دید که آیات دوران مکه بیان صورت کلی عقاید است و در آیات مدنی است که بیان احکام شرع و دستورات کلی پیش می‌آید.

۲) در نشر رسالت نیز همین سیر تدریجی به خوبی به چشم می‌آید. نخست دعوت بستگان نزدیک است «و انذر عشیرتک الاقربین» و بعد دعوت شامل مردم دیگر می‌شود «فاصدع بما تؤمر»، سپس عام می‌گردد و همه ملوک جهان و مردم دنیا را در بر می‌گیرد. البته این نه بدان معنی است که رسول خدا در آغاز به فکر دعوت عام نبوده و بعد به صرافت آن افتاده است. بلکه این تدریجی بودن، انطباق با شرایط محیط و مقتضیات زمان داشته، والا اسلام از همان آغاز، دعوت عام و جهان شمول برای همه مردم در همه زمان بوده است. پس مستشرقانی که می‌گویند پیامبر اسلام در آغاز تنها به فکر دعوت قریش و بستگان بوده و به جهانیان دیگر نمی‌اندیشیده، به دلایل فراوان قرآن، راه باطل و تهمت و افتراء را پیموده‌اند.

۳) تدریجی بودن در اسلوب: در آغاز گفتار نرم و ارشاد و موعظهٔ حسنه است و نرمشی با دشمنان دارد و بعد مرحلهٔ مقاومت در برابر متعديان می‌رسد و سپس حکم جهاد صادر می‌گردد.

طبیعی است که اگر نزول یکباره می‌بود این سیر تدریجی دعوت و آن نشر رسالت بدان کیفیت دیگر منتفی بود.

### حکم پس از نزول

این نزول تدریجی که دیدیم برحسب حکمتی که برای تربیت مردم و نشر رسالت و اثبات الهی بودن کلام و اقتضای زمان ایجاب می‌کرد پیش آمد. بیان حکم در زمان لازم بود. بنابراین بیشتر اوقات حکم پس از نزول بود. یعنی در ابتدا کریمهٔ شریفه‌ای نازل می‌گشت و پس از آن مردم مکلف به اجرای حکمی می‌گشتند و یا امری بیان می‌شد. مثلاً قول او:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۸۷: ۱۴)»

پاک شد و پیروز آمد هر که چیزی از مال خود داد». از عبدالله بن عمر (م ۷۳ هـ) نقل کرده‌اند که این آیه در زکاة فطر نازل شده است. ولی دیگرانی گفته‌اند که این تأویل بی‌وجه است زیرا سوره مکی است و در مکه عید و زکات و روزه‌ای نبوده است. اما بَعَوی در تفسیرش جواب می‌دهد که ممکن است نزول آیه پیش از حکم باشد. یعنی در آغاز آیه نازل شده و حکم به زکات بعداً صادر گردیده است. نمونهٔ دیگر آیه‌های ۱ و ۲ سورهٔ بلد است:

«لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ؛

سوگند بدین دیار (مکه). و تو در این شهر دست‌گشاده‌ای». سوره مکی است اما اثر «حِلٌّ» روز فتح مکه پدیدار گشت که در آن روز فرمود: «حلال شده است به من ساعتی از روز». و باز فرمود:

«جُنْدُ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ (۳۸: ۱۱)»

این سپاه اندک احزاب مغلوب و نابود شدنی است». این وعده در مکه آمد که لشکر مشرکان فراری خواهد شد و نابود می‌گردند، اما تأویلش در روز بدر ۱. بنا به یکی از اقوال در تفسیر کلمهٔ «حِلٌّ».

آمد و احزاب درهم شکسته شدند. و مانند آن:

«قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِي الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ (۳۴: ۴۹)»

بگو که حق آمد، و باطل دیگر نماند و تجدید نشود. از این مسعود نقل کرده‌اند که «جاء الحق» یعنی شمشیر برون آمد. آیه مکی است و پیش از وجوب قتال و جهاد آمده است. این تفسیر این مسعود را پاره‌ای روایات تأیید می‌کنند. روز فتح مکه چون پیامبر وارد مکه شد ۳۶۰ بت در آنجا بود که او (ص) با چوبی که بدست داشت شروع به شکستن آنها کرد و در آن لحظه می‌گفت:

«جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ، إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا. وَمَا يُبَدِي الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ»

حق آمد و باطل گریخت. البته که باطل گریزنده است. و باطل نه می‌ماند و نه تجدید می‌شود.

از این نمونه‌ها که همه حاکی از تعیین خطوط کلی احکام سالها پیش از اجراء است در آیات قرآنی فراوان یافته می‌شود. اینها به خوبی نشان می‌دهد که گرچه صدور احکام سیر تدریجی داشته، اما همگی از قبل در یک خط و به سوی یک هدف معین، دقیق و مرتب تنظیم شده بود. نمونه‌ای از آنها تعیین زکات است. این حصار می‌گفت: خداوند زکات را در سوره‌های مکی زیاد، به تصریح و یا کنایه، یاد کرده و این وعده‌ای بود که ایفائش در مدینه پیش آمد. از این موارد قول او است در مورد کشت و زراعت که فرمود: «حق آنرا در روز چیدنش بدهید» (۶: ۱۴۱) و یا در سوره «مَزَّمَل» فرموده بود: «نماز بیا دارید و زکات بدهید».

و یا نمونه دیگر: «و آخرون یقاتلون فی سبیل الله (۷۳: ۲۰)» و دیگران که در راه خدا کارزار کنند». مسلماً این آیه پیش از هجرت نازل شده و حکم قتال بعدها صادر گردیده است. و یا باز فرمود: «و کیست خوش سخن تر از آن که به خدا دعوت می‌کند و کار نیک انجام می‌دهد». (۴۱: ۳۳) این دعوت به خدا را گفته‌اند درباره مؤذنین بوده و حال آن که آیه مکی است و اذان در مدینه آغاز شده است.

### نزول پس از حکم

در برابر، گاهی هم بوده که حکمی جاری بوده و نزول پس از آن آمده است. از آن جمله آیت وضو است (۵: ۶) آیه مدنی است اجماعاً و به حدود سال یازدهم هجرت

می‌خورد در صورتیکه مسلماً وجوب دست‌نماز و فرض نماز از همان آغاز در مکه بوده است. دیگر از مثالهای آن آیت جمعه است (۶۲: ۹) که به مدینه آمده و جمعه در مکه فرض بود. همچنین آیه صدقات (۹: ۶۰) در سال نهم نازل شده و زکات پیش از آن در اوایل هجرت تعیین شده بود.

## ۷ — تألیف قرآن در زمان رسول خدا (ص)

### الف) حفظ در سینه‌ها

#### جمع آوری قرآن

پیش از شروع بحث، در این فصل یکی دو اصطلاح هست که زیاد به کار برده می‌شود و از پیش باید معنی دقیق آنها روشن باشد.

یکی کلمه «جمع» است که معمولاً به معنی گردآوری و افزودن چیزی بر چیز دیگر ترجمه می‌شود. در تاریخ علوم قرآن این کلمه را به معانی مختلفی به کار برده‌اند. در میان مستشرقان، نولدکه و شوالی که در این زمینه از آنها زیاد صحبت می‌شود این کلمه را به معنی حفظ و اخذ می‌گیرند.<sup>۱</sup> یعنی وقتی نوشته شده که فلان صحابی قرآن را جمع کرد، می‌گویند منظور حفظ کردن قرآن و یا قسمتی از آن بوده، نه نوشتن و مجموعه داشتن. دلایل آنها هم پاره‌ای روایات و یا نوشته‌هایی است که از قدیم مانده. مثلاً محمد بن سعد کاتب واقدی (م ۲۳۰ هـ) در *الطبقات الکبیر* خود فصلی دارد به نام: «ذکر من جمع القرآن علی عهد رسول الله (ص)». <sup>۲</sup> در این فصل می‌بینیم تمام صحبت از جمع قرآن به معنی حفظ و یا اخذ قرآن است. نووی (م ۶۷۶) نیز «جمعو القرآن» را به «حفظوا جمیعہ» شرح می‌کند.<sup>۳</sup> قسطلانی (م ۹۲۳) در مناقب زید بن ثابت «جمع القرآن» را به «استظہرہ حفظاً» توضیح می‌کند.<sup>۴</sup> سیوطی نیز می‌گوید: مراد از اینکه قرآن را جمع کرد، این است که قرآن را از حفظ کرده است.<sup>۵</sup>

1. F., Schwally; *Geschichte des Qorāns, Die Sammlung des Qorāns*, II: s. 6. 2. Blachèr, *Int. au Coran*, p. 20, n. 20.

۲. ابن سعد ۲: ۱۱۵/۲-۱۱۲.

۳. تہذیب: ۱۶ س ۴ چاپ وستفلد. فتح الباری ۷: ۹۶.

۴. ارشاد الساری در شرح صحیح بخاری ۶: ۱۶۲.

۵. اتقان ۱۳۴ چاپ قاهره ۱۳۰۶ یا کلکتہ ۱۸۵۲.

شَعْبِي (م ۱۰۳) جمع قرآن را در مورد ابن مسعود «اخذ» به کار می برد. حدیثی نیز درباره عثمان می گوید: «كَجَمَعِ كِتَابِ اللَّهِ فِي رَكْعَةٍ»<sup>۶</sup> که اینجا جمع به معنی قرائت و اخذ قرآن آمده است.

اینها بود دلایل ایشان. اما نگاهی به مجموعه روایات و احادیثی که درباره مراحل مختلف جمع و گردآوری قرآن سخن گفته اند، به خوبی نشان می دهد که این کلمه در مراحل مختلف به معانی مختلف متناسب با مقصود به کار رفته است. بنابراین برحسب زمان و به اقتضای کلام معانی مختلفی را دربر گرفته است. در این مراحل مختلف، این معانی را داشته است:

۱) جمع به معنی حفظ کردن و به حافظه سپردن و از بر کردن است. از اینجا به آن دسته از صحابی که قرآن را از حفظ داشتند «حفاظ قرآن» یا «جماع قرآن» و یا جامعان قرآن یعنی جمع کنندگان قرآن می گفتند. این مرحله اول جمع آوری قرآن است.

۲) گاهی جمع به معنی نوشتن بوده، منتها آیات به صورت پراکنده و متفرق نوشته شده و در یک جلد جمع نشده و بعضی از سوره ها نیز مرتب بوده است. این مرحله دوم جمع آوری می شود.

۳) زمانی هم منظور از جمع و گردآوری، نوشتن قرآن در یک مجموعه با آیه ها و سوره های مرتب است. این مرحله سوم است که تا مدتی هم ادامه می یابد.

۴) وقتی هم به تدوین و گردآوری یک متن و نص مرتب بر حسب قرائت متواتر رایجی، جمع یا گردآوری قرآن گفته اند.

و این درست مراحل چهارگانه ای است که بر تالیف و گردآوری آیات در یک مجموعه معین گذشته است.

این را هم توضیح بدهیم که منظور از تالیف هرگز نگارش و تصنیف نیست. بلکه منظور همان جمع کردن و گردآوری آیات و سوره هاست. همان معنی که در لغت به کار می رود، و گرنه منشاء و مصدر قرآن که ذات پاک الهی است و هیچ بشری را بدان راهی نیست. آنهایی هم که مرحله اول را یعنی حفظ کردن قرآن را به حساب نمی آورند جمع را سه دوره می بینند:

جمع در زمان رسول خدا را «تالیف» می گویند. اقدام ابوبکر را «جمع» می نامند و

۶. ابن سعد ۲: ۱۱۲/۲ س ۲۳.

۷. ایضاً ۳: ۵۳/۱ س ۱۵.

آنچه در زمان عثمان انجام شد «نسخ» یا نسخه برداری و تکثیر نسخه می دانند.<sup>۸</sup> پس، همه جا نمی توان جمع را به معنی حفظ گرفت. معنی کلمه برحسب مورد فرق می کند. وقتی علی (ع) ردا به دوش نمی گیرد تا قرآن را جمع کند، هرگز نمی تواند بدان معنی باشد که به حفظ کردن و از برکردن قرآن همت گماشته است. بلکه همچنان که تاریخ شاهد است او و بسیاری از صحابه مجموع قرآن را نوشته اند. در دوره نبوی هم جمع همین معنی را می دهد. یعنی هم حفظ و هم نوشتن و هم گردآوری است.

اصطلاح دیگری که کمابیش در این بحث پیش می آید **ما بین الدفتین** و یا **ما بین اللوحین** است.

**دَفّ** جلدی از پوست حیوانات بوده که در آغاز، علوم و حوادث را بر آن می نوشتند. بعدها کاغذها و برگهای نوشته شده را برای نگهداری بهتر میان دو جلد پوستی می گذاشتند و به آنها «الدفتین» می گفتند. به کتاب هم «مجموع ما بین الدفتین» می گفتند. زیرا مجموعه ای بود میان دو جلد پوستی. هم چنین **ما بین اللوحین** هم گفته می شد که همان میان دو جلد معنی می دهد. لوح یعنی صفحه پهنی از چوب و تخته و استخوان و غیر از آن که بر آن می نویسند. لوح محفوظ هم که می گویند صفحه ای است نوشته که در حفظ خداست.

### تأثیر قرآن

برای بررسی بهتر مسأله تألیف قرآن در زمان رسول خدا، شاید بهتر باشد که نخست وضع قرآن و تأثیر آن را در اذهان مردم آن روزگار بسنجیم. گرچه این سخن در ابعاد مختلف خود، درخور آن است که کتابها در آن باره نوشته شود و چنانکه سزاست تجزیه و تحلیل و بررسی شود، اما در اینجا به اقتضای کلام و تناسب سخن به اشاره ای کوتاه بسنده می کند. از آن همه تأثیر قرآن در جامعه بشری، در تغییر و تحوّل مردم عرب، اصلاح و بسط و لگام زدن به زبان عرب، استیلای بر افکار عرب و عجم، در می گذریم و به همان تأثیر در تحوّل افراد و موجب اسلام آوردن افراد شدن کوتاه می آئیم. فقط تأثیر شنیدن آیات را در افراد مخالف می بینیم. در این مورد ما دهها تن را به نام و نشان می شناسیم که برای مجادله و انکار و اعتراض نزد

۸. البرهان فی علوم القرآن ۱: ۲۳۵.



رسول خدا رفته‌اند، اما همین که با او نشستند و سخن او و آیات خدا را شنیدند مسلمان برخاستند. نمونه بارز آن اسلام آوردن عثمان بن مظعون و عمر بن خطاب است که به جای دیگری گفته و یا باز می‌گوئیم و یا عدّاس غلام عبّنه و شبیه که با شنیدن بسم‌الله از زبان پیامبر به اسلام تمایل یافته است.<sup>۱</sup> در اینجا نمونه‌های دیگری از این تأثیر عظیم و عمیق را می‌بینیم. البته در این گفتگو نیست که اگر اسلام مجد و کیانی یافته، این نبوده جز بر اثر اعجاز قرآن و هرچه هست از پرتو عظمت قرآن است، و بر اثر قرآن است که امروز اسلام را چنین شکوفان و پر جلا می‌یابیم. اما در اینجا منظور نمایاندن اثر عظیم و عمیق و آنی و فوری قرآن بر مردم زمان در همان صدر اول است. ببینیم که مردم مخالف در آن زمان چگونه با قرآن رویرو شده‌اند و این آوای آسمانی، در دل و روح آن مردم چه اثری داشته است؟ نمونه نخست آن ایمان آوردن طفیل بن عمرو دؤسی (م ۱۱ هـ) است. او خردمندی از اشراف جاهلیت، شاعری ثروتمند و کثیرالضیافه بود که همه از او حرف شنوی داشتند.<sup>۲</sup> در آن هنگامه که معرکه داغ بود و رسول خدا برای ابلاغ فرمان خدا به دیدار زائران خانه خدا می‌رفت و آیات الهی را بر آنها می‌خواند، قریش نیز در برابر سخت به تکاپو بودند که مبادا کسی گوش به سخنان محمد (ص) بدهد و اسلام گسترشی بیابد.<sup>۳</sup> این و آن را می‌دیدند و پیش هر رهبر و رهروی می‌رفتند و آنقدر به گوش آنها می‌خواندند تا همه ندیده و نشنیده از اسلام بگری شوند و از محمد (ص) دوری گزینند. دو هزار جور حرف می‌زدند. از تفرقه و تشستی سخن می‌گفتند که به زعم ایشان محمد (ص) موجش شده بود. از سحر و افسون سخن او، از پامال شدن افتخارات بت‌پرستی و همه آن ارزشهای دروغی، ناله و شکوه می‌کردند تا همه را از رسول خدا بترسانند و به خیال خود از سحر کلام او (ص) مصون مانند. در این گیرودار بود که طفیل وارد مکه شد. چند تن از قریش شیرین-

۱. ابن هشام ۲: ۶۲.

۲. صفة الصفوة ۱: ۲۴۵، سمط الالکی ۲۵۱.

۳. در تفسیر آیه: «کما انزلنا علی المقتسمین (۱۵: ۹۰) چنانکه فر فرستادیم بر قسمت کنندگان» گفته‌اند که در مورد همین افراد نازل شده است. اینها شانزده و یا هفده تن از قریش بودند که ولیدین مغیره در مراسم حج به راههای مکه می‌فرستاد تا بیستایش زائران را از سخنان پیامبر بترسانند. ابوالفتح رازی ۶: ۱۷۴، مجمع البیان ۶: ۳۴۵، قرطبی ۱۰: ۵۸، مجبر ۱۶۰ و ۱۶۲، ابن هشام ۱: ۲۹۱.

سخن و زبان‌آور پیش طفیل رفتند و وی را از سخنان محمد (ص) ترساندند. آنها می‌گفتند که سخنان محمد (ص) مانند جادو است. میان انسان و کسان وی، بلکه میان انسان و خویشتن خویش جدائی می‌افکنند و آنها می‌ترسند که اگر طفیل به او نزدیک شود، او و قومش از نفوذ سخنان محمد (ص) مانند مکیان دچار اختلاف و تفرقه شوند. به او نصیحت می‌کردند که با رسول خدا سخن نگوید و از اساس سخنانش را نشنود. طفیل سخنان ایشان را شنید و به هر صورت به زیارت کعبه رفت. روزی نزدیک کعبه محمد (ص) را دید و سخنانش را شنید. سخنانی نغزو پرمغز بود. به دل می‌نشست و روح را نوازش می‌کرد. جاذبه‌ای در سخن بود که مرد شاعر سخن‌سنج و نکته‌بین را به خود می‌کشید. او در آن شنیده‌ها موجی از لطافت و روحی از معنی یافت که در سخن بشری هرگز ندیده بود. با خود گفت: «مادر به عزایت! تو مردی عاقل و شاعری، سخن خوب را از بد تشخیص می‌دهی. چه مانعی دارد که سخنان این مرد را بشنوی؟ اگر نغزو دلپسند بود که می‌پذیری و اگر زشت و ناروا بود از آن درمی‌گذری». پس از این، به دنبال رسول خدا به خانه او رفت و آنچه در خاطرش گذشته بود با وی در میان نهاد. پیامبر، اسلام را بر او عرضه داشت و آیات قرآن را بر او فرو خواند. ضمیر صافی و وجدان پاک او بیدار شد. آیات قرآن چنان در وی اثر گذاشت که همانجا اسلام آورد. با پیامبر اکرم بیعت کرد و به نزد مردم خود بازگشت. آنقدر کوشید تا بیشتر مردم خود را به اسلام کشاند که پس از فتح مکه به پیغمبر پیوستند. سرانجام در جنگ یمامه به شهادت رسید<sup>۴</sup>.

این نمونه‌ای از وجدان پاک بود. از مشرکان معاند و کین‌توز بگوئیم. آیات خدا و سخن محمد (ص) به هر حال اثر خود را داشت. حتی آنها که تا بن دندان کینه محمد (ص) را به دل داشتند و به شعائر جاهلی دلبسته بودند، گاهی در ضمیر پنهان خود و درین وجود خود با این پرسش روبرو بودند که نکند این وعده راست باشد. یا این چه پیامی است که او دارد؟ در میان این دشمنان ابوسفیان و ابوجهل و اُختَس در دشمنی پافشاری بیشتری داشتند. آنها مردم را به شدت می‌ترساندند و رسول خدا را آزار می‌دادند. اما در دل خود غوغاها داشتند. تصادفاً شبانگاهی این سه نفر، هریک پنهان از دیگران، روانه خانه محمد (ص) شدند که در گوشه‌ای

۴. سیره ابن حزم ۶۷، ابن هشام ۲: ۲۱، ابن سعد ۴: ۱۷۵/۱، ابن سید الناس ۱: ۱۳۹، ابن کثیر ۳: ۹۹، امتاع ۲۸، روض ۳: ۳۷۶.

دور از نظر دیگران سخنان او را بشنوند. آنها می‌دانستند که پیامبر شب زنده‌داری می‌کند و آیات قرآن را در دل شب به آهنگی دلچسب می‌خواند. هریک بی‌خبر از دیگری گوشه‌ای گزید و در آنجا پنهان شد. رسول خدا قرآن را با آوای دلنشین خود می‌خواند. شب از دیروقت گذشت. قرائت قرآن به پایان رسید. آن سه تن هریک از پنهانگاه خود بیرون آمد که روانه خانه خود شود و ناگاه هرسه بهم رسیدند. راز از پرده بیرون افتاده بود. پیش هم رسوا شدند. یکدیگر را سرزنش کردند و با هم پیمان بستند که دیگر چنین نکنند. شب دیگر فرا رسید و این سه یار باز بدانجا کشانده شده بودند تا باز آیات خدا را از زبان محمد (ص) بشنوند. آن شب هم در بازگشت باز به هم رسیدند و پیمان شکسته را با سرزنشها دوباره پیوند زدند. ولی در شب سوم هم این داستان تکرار شد. این بار دیگر سخت تعهد کردند که دیگر از این کار چشم پبوشند و در برابر نفوذ آیات الهی مقاومتی بیشتر نشان بدهند. آنها مردم را از پیامبر خدا دور می‌کردند و هزار تهمت نثار او می‌کردند اما در دل خود غوغا داشتند. وجدان خفته‌گاهی آزار می‌داد. در دل خود می‌گفتند که این چه سخنی است که به سخن انسانهای دیگر نمی‌ماند. این از قماش دیگری است و تارویود دیگری دارد. چنین بود که خداوند فرمود: «ما داناتریم که وقتی آنها به تو گوش می‌کنند و از تو می‌شنوند، با هم چه نجوا می‌کنند و چگونه این ستمکاران به مردم می‌گویند که شما از مردی جادو زده پیروی کرده‌اید» (۱۷: ۴۷).

نمونه دیگری از این کینه‌توزان بداندیش بدست دهیم که در برابر قرآن چه واکنشی نشان می‌دادند و با همه عناد و لجاجی که داشتند چگونه آیات الهی بر آنها اثر می‌گذارد.

در اوایل بعثت که قریش از کار پیامبر سخت نگران بودند، برای چاره‌اندیشی دست به دامان ولید شدند. ولید بن مغیره پدر خالد بن ولید و یکی از داوران و فصیحای سخن‌شناس عرب بود. به او ریحانه قریش می‌گفتند. روزی گروهی از قریش به همراه پیامبرگرمی با ولید ملاقاتی داشتند. آنها در انتظار بودند که از این دیدار بهره بزرگی ببرند و کار پیامبر و آیات قرآن را یکسره کنند. گفت‌وگو و سخن به درازا کشید. حضرت آیاتی از اوایل سوره «حم سجده» را تلاوت می‌نمود. ولید در آغاز سخن با کبر و نخوت زیادی به آیات گوش می‌کرد. هر قدر صدای گرم پیامبر طنین

۵. ابن هشام ۱: ۳۳۷-۳۳۸.

بیشتری می‌یافت ولید نرم‌تر و کوچک‌تر می‌شد. تا سرانجام به آیه سیزدهم رسید: «فان اعرضوا قتل انذرتکم صاعقةً مثل صاعقة عاد و ثمود». در اینجا دیگر حال ولید دگرگون شد. لرزه‌ای بر او افتاد که از خود بیخود گردید. مجلس بهم خورد و جماعت متفرق شدند. پس از این حادثه، عده‌ای پیش ولید آمده‌گله آغاز کردند که ما چنین انتظاری از تو نداشتیم. ما را سرافکنده و رسوا ساختی. او کمی به فکر رفت و بعد گفت: نه! شما می‌دانید که من از کسی نمی‌ترسم و طمعی هم ندارم. می‌دانید که مردی سخن شناسم. اما سخنانی که از محمد (ص) شنیدم شباهتی به سخنان دیگر ندارد، سخنی است جذاب و دلکش. نه شعرش می‌توان گفت نه نثر، پرمغز است و عمیق.

همانجا و یا جای دیگری اضافه کرده بود: سخن او را شیرینی و جادویی است که اوج آن باثرو سخن عادی‌ش پراثر است. این کلام اوج خواهد گرفت و چیزی بر او برتری نخواهد یافت.

به هر حال، قریش بدو اصرار ورزیدند که چیزی درباره سخنان محمد (ص) بگوید تا آنها بتوانند میان مردم تبلیغ کنند. او گفت: اگر ناگزیرم می‌سازید که در این باره قضاوتی کرده و سخنی بگویم سه روز مهلتم بدهید تا فکری بکنم.

پس از سه روز که نزد وی آمدند ولید گفت: سخنان محمد (ص) سحر و جادو است که دلها را می‌فریبد.<sup>۶</sup>

مشرکان از آن پس به راهنمایی ولید، قرآن را سحر و جادو نامیده از شنیدن آن پرهیز می‌کردند و مردم را نیز از گوش دادن بدان منع می‌نمودند. وقتی هم که پیامبر خدا در مسجد الحرام به تلاوت قرآن می‌پرداخت، آوازه‌ها را بلند کرده و کف می‌زدند تا دیگران صدای آن حضرت را نشنوند. چنین بود که خداوند فرمود: «کافران به مردم می‌گویند که بدین قرآن گوش ندهید و در آن لغو و باطل می‌افکنند تا مگر بر آن پیروزشوند» (۴۱: ۲۶).

گاهی هم بود که وقتی پیامبر نزدیک کعبه مردم را به اسلام دعوت می‌کرد و آیات قرآن را بر آنها می‌خواند، سخنوران عرب که می‌خواستند از جلو آن حضرت بگذرند خم می‌شدند که دیده و شناخته نشوند. چنانکه خداوند می‌فرماید: «آگاه

۶. ابن هشام ۱: ۲۸۸، کامل ابن اثیر ۲: ۲۶، سیره شامی ۲: ۴۷۲. این قضیه به گونه‌های مختلف نقل شده است.

باش که آنها روی دل می‌گردانند تا خود را پنهان دارند. آگاه باش که هرچند سر در جامه خود بپوشد، خدا پنهان و آشکار را می‌داند که خداوند بر درون دلها آگاه است» (۱۱: ۵).

از این نمونه‌ها فراوان است و همه آنها استقامت و پایداری محمد (ص) را در انجام تکلیف رسالت، و عناد و لجاج مشرکان را در قبول سخن حق، و علو و رفعت کلام الهی و نفوذ و اثر پیام خدائی را می‌رساند.

باز نمونه دیگری را در تاریخ ببینیم: روزهایی بود که حمزه عموی پیامبر، اسلام آورده بود. قریش سخت به نگرانی افتاده بود. هر روز خبری تازه از مسلمانان و مسلمانی می‌رسید. هر روز انسان تازه‌ای به گروه اندک مسلمانان ملحق می‌شد. این مرتبه یکی از بزرگان بنی‌هاشم پشت گرمی تازه‌ای به پیامبر داده بود. در جمع بزرگان قریش سخن از این خبر بزرگ بود. هر کس چیزی می‌گفت و رأی می‌زد. عتبه بن ربیع (م ۲ ه) از بزرگان قریش که مردی خوش‌سخن و عجیب بیان و بلیغ کلام بود<sup>۷</sup> در آن جمع گفت: بگذارید من با محمد (ص) سخن بگویم. شاید بپذیرد و دست از این آئین بردارد، قریش که به دم‌گرم و سخن نرم عتبه معتقد بود پذیرفت و او روانه مسجد شد. نخست پیامبر را به گرمی ستود. سپس او را به ترک دعوت تشویق کرد و ثروت و ریاست، و زعامت و طبابت قوم را به وی پیشنهاد کرد. وقتی عتبه از سخن فرو ماند پیامبر فرمود: آیا سخنان تمام شد؟ عتبه گفت: بله. آن‌گاه پیامبر آغاز سوره فصلت یا سجده را بر او خواند. عتبه خاموش و مسحور دستها را پشت سر زده و سر را بر آن تکیه داده، به آیات قرآن گوش می‌کرد. تا به آیه سی‌وهفتم رسید. پیامبر سر به سجده برد و بعد به عتبه گفت: ابولید، شنیدی آنچه باید بشنوی. این تو و آن آیات.

عتبه برخاست و برگشت. یارانش که او را دیدند به هم می‌گفتند: سوگند به خدا که ابولید نه چنان آمد که رفته بود. وقتی نشست یارانش پرسیدند: بر تو چه گذشت؟

او پاسخ داد: سخنی شنیدم که هرگز مانندش را نشنیده بودم. به خدا که نه شعر است و نه سحر است و نه کهانیت. ای مردم قریش! از من بشنوید و او را رها کنید. چه بسا که با این سخنانی که من شنیده‌ام خبر بزرگی به پا شود. اگر عرب بر او چیره

۷. اعجاز القرآن باقلانی ۲۸.

شود که شما آزادید. و اگر او پیروز شود که ریاست او ریاست شماست و عزت او عزت شما. و شما سعادت‌مندترین مردم خواهید بود.

قریش گفتند: ای ابوولید، به خدا که زبان او ترا هم جادو کرده است. او جواب داد که این نظر من است، هرچه می‌خواهید بکنید.<sup>۸</sup>

اینها که گفتیم از معاندان و مشرکان بود. حالا سخنی از دوست بشنویم: ضَماد بن کَعْبَةُ اَزْدِي، دوست پیش از اسلام پیامبر بود. او مردی طیب و طالب علم بود. از سالها پیش با پیامبرگرمی دوستی داشت. روزی از مردم مکه شنید که محمد (ص) مجنون است. از آن شهرتهائی که قریش در اشاعه‌اش برای شکست اسلام خیلی تلاش داشت. ضَماد با خود اندیشید که نکند چیزی اتفاق افتاده باشد. او طیب بود و می‌توانست کمکی بکند. این شد که آمد نزد پیامبر. در جواب پرسشی که از حال پیامبر کرد او فرمود: «شکر خدا را، ستایش می‌کنیم خدا را و از او یاری می‌طلبیم. هر که را خدا هدایت کند، دیگرگمراه کننده‌ای نخواهد داشت و هر که را او گمراه سازد، دیگر هدایت کننده‌ای نخواهد بود. شهادت می‌دهم که خدائی نیست جز الله، یکتائی که شریک ندارد، و شهادت می‌دهم که محمد (ص) بنده و رسول او است، اما بعد...» ضَماد گفت: این کلمات را باز بگو محمد (ص) تکرار کرد، سه بار هم تکرار کرد، بعد ضَماد گفت: به خدا که من سخنان کاهنان و گفتار جادوگران و شعر شاعران را شنیده‌ام، اما هرگز چنین سخنی ژرف و نغز نشنیده‌ام. دست بگشا که به اسلام با تو بیعت کنم. پیامبر دست گشود و با او به اسلام بیعت کرد!

جَبْرِین مُطْعِم (م ۵۹ ه) از اشراف مکه بود. روز فتح مکه و یا پس از آن<sup>۹</sup> پیامبر وارد شد<sup>۱۰</sup> او می‌خواست که سر بهائی بدهد و آزاد باشد. پیامبر به نماز صبح ایستاده بود و سوره طور را می‌خواند تا رسید به آیه: «ان عذاب ربک لواقع، ما که من دافع جبر می‌گوید: در آن هنگام ترسی مرا گرفت که حد نداشت. بعد آرام گرفت و فکری کرد و اسلام آورد<sup>۱۱</sup>».

۸. سیره این همام ۱: ۳۱۳ بیعد.

۹. دلائل النبوة بیهقی ۲: ۱۰، صحیح مسلم: کتاب ۷ جمعه ح ۴۶، مسند احمد ۱: ۳۰۲.

۱۰. جوامع السیره ابن حزم ۲۴۸.

۱۱. اوسالها پیش نامزد عایشه بود که بعد از جدائی زوجه رسول خدا شد (ابن سعد ۸: ۳۹ و ۴۰).

۱۲. اعجاز القرآن باقلانی ۲۷.

تنها بت پرستان نبودند که چنین تحت تأثیر قرار می گرفتند. اهل کتاب نیز در این اقبال و روی آوری به قرآن شرکت داشته اند. بودند در میان اهل کتاب کسانی که به شنیدن آیات قرآنی اشک از چشمانشان سرازیر می شد (۵: ۸۳). نمونه بارزتر آن داستانی است که ابن هشام نقل می کند. بیست نفر از مسیحیان که داستان دعوت محمدی را شنیده بودند به مکه آمدند و با پیامبر سخنها داشتند. سخن او را شنیدند، پاسخهایش را گوش کردند و دعوتش را پذیرفتند و ایمان آوردند. قریش از شنیدن این خبر سخت خشمگین شدند و بدانها گفتند: چه مردم بدی بودید شما. هم کیشانتان شما را فرستادند تا از این مرد خبری بپرید. شما هنوز با او نشست و بودید که از دین خود جدا شدید و بدو پیوستید. اما این حرفها در آنها اثری نکرد و در ایمان خود راسخ تر شدند. آنها یافته بودند آنچه در انتظارش بودند.<sup>۱۳</sup>

اینها نمونه ای از آن حوادث فراوانی بود که در این مورد در دل تاریخها و کتب اخبار ضبط شده است. اما این روی آوری گروهها گروه مردم جاهلی به اسلام، چه انگیزه و سببی می توانسته داشته باشد؟ آنها که از یک بُعد به قضیه می نگرند و یا خارخاری در دل دارند می گویند این بر اثر بلاغت قرآن و تحت تأثیر فصاحت آیات الهی است که دعوت نبوی این چنین برق آسا و فراگیر توسعه یافته و موجب شده که از همان روزهای نخست، اسلام با یک چنین قبول عامی مواجه گردد. البته این سخن درستی است. کلام خدا در اوج بلاغت و ذروه علیای فصاحت است. در این شک و گفتگویی نیست. اما همه سخن این نیست. آن دم اعجازی که در آیات قرآنی دمیده شده، تنها پیوسته لفظ و کلام نیست. آن چیز دیگری هم اضافه دارد که اساس و اصل است. آن روحانیت و معنویتی که در کلام هست، جاذبیت و نفوذی بدان بخشیده که تا اعماق وجود مؤمنان رسوخ می کند. آن روحانیت دعوت و صدق گفتار رسول و شواهدی که همراه آن بوده، پایه این نفوذ و تأثیرگشته است. این نفوذ در عارف و عامی، دانا و نادان، عرب و عجم یکسان است. در همه اینها اثر می کند و در دل می نشیند. ببینید درباره آنها که دانای علمند و از کتب آسمانی پیش از آن آگاه بوده اند، قرآن خود چه می گوید: «اگر این آیات بر آنها که

۱۳. ابن هشام ۲: ۳۲. در قرآن مجید نیز اشارات زیادی به مؤمنان اهل کتاب شده است. مراجعه کنید ۲: ۶۲ و ۳: ۱۱۳-۱۱۵ و ۴: ۱۵۹، ۱۶۲ و ۵: ۶۹ و ۷: ۱۵۹ و ۱۳: ۳۶ و ۱۷: ۱۰۷-۱۰۹ و ۲۸: ۵۲-۵۴ و ۲۹: ۴۷ و ۳۲: ۲۴ و ۵۷: ۲۷.

از پیش دانای علمند تلاوت شود، در کمال فروتنی سر فرمانبرداری و اطاعت فرود آورند... با چشم گریان سر به خاک نهند و بر ترسشان از خدا افزوده گردد» (۱۷: کتاب هم ایمان می آورند و چون آیات خدا بر آنها خوانده شود گویند بدان ایمان آوریم که این بحق از پروردگار است. ما پیش از این مسلمان بوده ایم» (۲۸: ۵۲ و ۵۳).

وصف اثر قرآن بر دانایان علم و آنها که به کتابهای پیشین معتقد و مؤمن بوده اند، تنها وصف اثر فصاحت و بلاغت لفظ نیست. اثر روحانی قرآن و قدرت نفوذ آن، به اضافه آن روحانیت دعوت نبوی و شواهد صداقت او نیز در این وصف شریکند. این فرمانبرداری و تسلیم به امر خدا، این فروتنی و ایمان، تنها بر اثر فصاحت و بلاغت کلام نبوده، آن روحانیت کلام و آن صدق دعوت و آن استقامت رزین نیز در آن اثرگذارده است. بهترین دلیل آن، اثر قرآن بر غیر عربی دانهاست. ترجمه قرآن را نمی گویم. متن شریف آیات منظور نظر است. قرائت قرآن با آن طنین زیبایی که دارد، با آن کشش و جذبه ای که در فواصل آن است، با همان زیر و بم کلمات و آهنگ پرحلافتی که دارد، در شنونده رقت و حالی ایجاد می کند و موجی در روح او به وجود می آورد که در هیچ کلام و آوای دیگری دیده نمی شود. حتی آنها که عربی نمی دانند و اسلام نمی شناسند، تحت تأثیر کشش دلچسب آن قرار می گیرند. قرائت قرآن با تاروپود وجود، با رگ و پی شنونده بازی می کند و او را به تهییج می آورد. و این نیست مگر بر اثر آن روحانیت و معنویت عمیقی که در آیات الهی دمیده شده است.

#### مراقبت پیامبر (ص)

نخستین مرحله جمع قرآن، نگهداری و حفظ قرآن در سینه ها بود و این مرحله از شخص پیامبر (ص) آغاز می گشت. همه همت رسول خدا بر آن گماشته بود که خود، قرآن را فراگیرد، حفظ کند، سپس آنها را با درنگ و تائی بر مردم فرو خواند تا آنان نیز آنها را فراگیرند و حفظ کنند. بدان عمل کنند و به آیندگان بسپارند. چه، او پیغمبری امی بود که در میان امیین مبعوث شده بود و باید که آن ناخوانندگان و نادبیران را پاک می گرداند و کتاب و حکمت را بدیشان می آموخت (۶۲: ۲).



پیغمبر اکرم بر فراگرفتن و حفظ کردن قرآن حرصی عظیم داشت و در سخت‌ترین حالات هم زبانش را بدان می‌گرداند. او در فراگیری آیات قرآنی، در بدو امر، شتاب می‌ورزید و از ترس این که مبادا کلمه‌ای از یاد برود و یا حرفی تبدیل گردد، در به خاطر سپردن و به دل نگهداشتن آن عجله می‌ورزید. زبان خود با شتاب به آیات الهی می‌گرداند!

در آغاز کار چنین بود تا اینکه پروردگار جهانیان او را مطمئن ساخت و بدو وعده کرد که قرآن را در سینه‌اش جمع کند و قرائت لفظ و فهم معنایش را بر او آسان سازد. چنانکه فرمود:

«لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ، إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۷۵: ۱۶ و ۱۷)»  
زبان خود با شتاب به قرآن مجنون، برماست گرد آوردن آن و تلاوت آن بیایی یکدیگر». چه بسا که رسول خدا پیش از آن که وحی گزارده شود و نزول آیه تمام شود، از حرص و ولعی که بر ثبوت و ضبطش داشته، آنرا بر صحابه خوانده باشد که نازل شده:

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ (۲۰: ۱۱۴)»  
مشتاب به قرآن پیش از آن که وحی آن بر تو گزارده آید».

چه بسا که او در تلاش برای دریافت کلمات و حفظ آهنگ و فهم معانی آن، کلمات را بلندبلند برای خود تکرار می‌کرد. می‌کوشید تا تداوم را حفظ کند و پیش از آنکه وحی گزارده شود آنرا حفظ کرده باشد. او در اینجا نصیحت شده که این راهش نیست. او نباید که «عجله» کند، بلکه باید برای دریافت وحی صبر کند تا تمام کلمات را بدون ناآرامی و نگرانی دریافت دارد. وقتی که روانش آرام گرفت و همه چیز شکل خود را یافت آن‌گاه کلمات خواهند آمد، و وقتی کلمات آمد، او باید آنها را چنانکه هست دریافت کند. اگر گاهی به کیفیتی کلمات مبهم است، چنانکه گاهی اتفاق می‌افتد، بعدها توضیح خواهند شد.<sup>۱</sup>

از آن پس، دیگر پیامبر آن شتاب را نداشت. وقتی جبرئیل فرود می‌آمد او (ص) تا به آخر آیه کلمه به کلمه گوش می‌کرد و بعد چنانکه دریافت بود آیه و یا چند

۱. مجمع البیان ۱۰: ۳۹۷. در حدیث آمده است: اذا نزل علیه الوحي حرّك به لسانه. المعجم المفهرس لالفاظ الحديث ۱: ۴۵۰ س ۲، ابن سعد ۱: ۱۳۲/۱.  
۲. سونگمیری وات: مقدمه بل ۲۲.

آیه‌ای که بود قرائت می‌فرمود.

از اینجا بود که او (ص) جامع قرآن گشت در قلب شریفش، و سید حافظان شد در عصر خود، و مرجع مسلمانان در هرچه می‌خواستند، از کار قرآن و علوم قرآنی. او (ص)، چنانکه حکم شده بود، قرآن را بدون شتاب و با درنگ و شمرده و آرام بر مردم می‌خواند. به قرآن شب زنده‌داری می‌کرد و نماز را بدان آرایش می‌داد. او هر شب ۸ یا ۹ یا ۱۱ یا ۱۳ رکعت نماز به جا می‌آورد<sup>۳</sup>. بسا می‌شد که در این نمازها بقره و آل عمران را در یک رکعت می‌خواند و به شب تا سوره «الم سجده» و سوره «ملک» را نمی‌خواند نمی‌خواید. فراموش نکنیم که حضرتش قرائتی شمرده و واضح داشت و با تائی و درنگ آیات را می‌خواند، چنانکه حَفْصَه زوجه‌اش و مالک بن انس خادمش نقل کرده‌اند، قرائتش به «ترتیل» و «مد» بود. صداگاهی اوج می‌گرفت و گاهی پست می‌شد<sup>۴</sup>. حَدِّیْفَةُ بِنِ یَمَانَ می‌گوید: شبی با رسول خدا نماز می‌خواندم. به سوره بقره آغاز کرد، بعد سوره نساء را خواند و بعد آل عمران را. هر وقت به آیه تسبیح می‌رسید خدای را تسبیح می‌کرد و چون به سؤال می‌رسید، سؤال می‌کرد و چون به تعویذ می‌رسید به خدای پناه می‌جست.

عوف بن مالک نیز می‌گوید: در نماز سوره بقره را آغاز کرده به آیه رحمت که می‌رسید از خدا طلب می‌کرد و در تعویذ به خدا پناه می‌برد. ابوذر غفاری (م ۳۲ هـ) هم نقل می‌کند که رسول خدا در آیات تدبیر داشت چون به آیه عذاب می‌رسید می‌گریست و در آیه رحمت آنرا درخواست می‌کرد. گاه می‌شد که یک آیه را در نماز بارها و بارها تکرار می‌فرمود<sup>۵</sup>.

این روایات نشان می‌دهد که رسول خدا در تلاوت قرآن تا چه حد اهتمام داشت و تدبیر در نص آیات را لازم می‌شمرد و به ندای الهی چگونه پاسخ می‌داد. مثلاً وقتی بدین آیه می‌رسید که «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ» (۹۵: ۸) می‌فرمود: «نعم» و یا در «قَبَائِلِ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ» (۷: ۱۸۵) به چه سخنی پس از این ایمان خواهند آورد؟» می‌فرمود: «أَمِنْتُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ، بِهِ خُذُوا وَ أَنْجَحُوا نَزَلَ شَدِيدَ إِيمَانٍ»

۳. المعجم المفهرس ۶: ۱۵۸ ح آخر و ۱۵۹ سه حدیث اول، مفتاح کنوز السنه ۴۳۱ س ۱ و ۲.

۴. مقدمتان: ۲۸ و چند حدیث دیگر در این زمینه.

۵. سنن ابن ابی داود: تطوع ۲۵، وتر ۲۰؛ احمد ۶: ۲۴، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۰۲، ۳۲۳ و ابن سعد ۱: ۹۷/۲.

۶. المرشد الوجیز ابوشامه ۱۹۵ به بعد و چند حدیث دیگر در این زمینه.

آوردیم» و در نماز که می‌خواند «قَالَهَمَّا فِجورها و تقواها» (۹۱: ۸) می‌فرمود:  
«اللّٰهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا وَ زَكَّاهَا وَ اَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا، اَنْتَ وَلِيهَا وَ مَوْلَاهَا» تا حق تلاوت اداء شود که خداوند فرموده:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ، اُولٰٓئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ (۲: ۱۲۱)»

کسانی که کتاب به آنها دادیم و حق تلاوت آنرا به جا می‌آورند، آنان مؤمنان به کتاب هستند». از اینجا بود که امام جعفر صادق (ع) فرمود: قرآن باید با ترتیل (شمرده و با درنگ) خوانده شود. اگر به آیه‌ای رسیدی که در آن بهشت یاد شده درنگ کن و از خدا آنرا بخواه و اگر به یاد جهنم رسیدی، درنگی کن و به خدا پناه بر ۷.

اینها که گفته‌اند همه صبر و استقامتش، پایداری و همتش را نشان می‌دهد. دیدیم که در نماز آنقدر به خواندن سوره‌های قرآنی می‌ایستاد که پایش ورم می‌کرد<sup>۸</sup>. در آخر عمر که دیگر تاب آن قیامهای طولانی را نداشت نشسته نماز می‌خواند. ولی به هنگام رکوع به پا می‌خاست و به رکوع می‌رفت! در آغاز، نماز شب را در مسجد بجا می‌آورد، ولی بعدها، از بیم آنکه مبادا مردم آنرا واجب بدانند و از آن عاجز گردند، نماز شب را در خانه می‌خواند<sup>۹</sup>. پیامبر نه تنها در نماز، بلکه به روز و شب، گاه و بی‌گاه، هر وقت فرصتی پیش می‌آمد، حتی در سفر بر پشت چهارپا<sup>۱۰</sup> و در جبهه جنگ برابر دشمن، قرآن را با صدای بلند می‌خواند و دوست داشت که قرآن خواندن دیگران را هم بشنود<sup>۱۱</sup> و آنها را در این کار بسیار تشویق و ترغیب می‌کرد. در هنگام جنگها، این پیامبر بود که قرآن را به صدای بلند تلاوت می‌فرمود و آوای پرطنین او که بیشتر آیات جهاد را منعکس می‌ساخت، در جنبش و تکاپوی یاران و برانگیختن به جنگ و سلحشوری یاران تأثیری فراوان داشت. این اثر را در مواقع عادی و از همان روزهای اول دعوت هم می‌بینیم. خواندن آیات قرآن، اعراب را جذب می‌کرد. اثری عمیق و نافذ داشت. این بود که کافران

۷. محجة ۲: ۲۲۲.

۸. بخاری: الرقاق ۲۰، احمد ۴: ۲۵۱ و ۲۵۵ و طیالسی ح ۶۹۳.

۹. بخاری: التهجد ۴، احمد ۱: ۲۹۹ و ۶: ۲۲۵.

۱۰. نمازهای شب نبی اکرم را ببینید: مفتاح کنوز السنه ۴۲۹ س ۲ و ۳، ص ۴۳۰ س ۱.

۱۱. مفتاح کنوز السنه ۴۰۴ س ۳. المرشد الوجیز ۱۹۸.

۱۲. ایضاً ۳۹۹ س ۳.

تلاش بسیار داشتند تا جائی که ممکن است کسی گوش به قرآن ندهد و چون حضرت قرآن می‌خواند میان سخن او بانگ و فریاد بر می‌آوردند تا او را به غلط افکنند و دیگران هم نشنوند (۴۱: ۲۶). اما همه این حيله‌ها بی‌اثر ماند و قرآن اثر جاودانی خود را آشکار ساخت.

سُرُوق (م ۶۳ هـ) که در میان تابعان یعنی افراد نسل دوم اعلم اهل فتوا بود نقل می‌کند که عائشه دید حضرت رسول سخنی به راز با فاطمه دخت گرامی خود در میان نهاد. بعدها فاطمه (ع) نقل کرد که پیامبر فرمود: «هر سال جبرئیل یکبار قرآن را با من تکرار می‌کرد، ولی امسال او دوبار با من تکرار (مقابله) کرده و این نیست مگر از نزدیکی اجلم»<sup>۱۳</sup>. روایت مشهوری می‌گوید که پیامبر هر سال در ماه رمضان، قرآن را تا آنجا که نازل شده بود با جبرئیل مقابله و تکرار می‌کرد و در این هنگام حافظه رسول (ص) چنانکه با حامل باران باشد بارور و شاداب، از قرآن سرشار می‌گردید<sup>۱۴</sup>.

این اتصال و ارتباط دائمی با فرشته وحی، و آن اهتمام و مراقبت همیشگی شخص پیامبر، موجب آن بود که وی (ص) تا آخرین لحظه حیات بدون هیچ فتور و سستی، همه قرآن را تمام و کمال به حافظه داشته و خود پیشوای بحق قاریان قرآن باشد. او خود توجهی برتر از گمان در حفظ و ضبط قرآن داشت و پس از حفظ در سینه، روح این توجه و اهتمام به قرآن را در یاران خود و مسلمانان دیگر نیز دمیده بود. او دیگران را تشویق می‌کرد که هر چه می‌توانند قرآن بیشتر حفظ کنند. چنین بود که از فرط حرص بر آموزش قرآن و عمل بدان می‌فرمود: «بهترین شما و یا برترین شما کسی است که قرآن را خود بیاموزد و به دیگران آموزش دهد»<sup>۱۵</sup>. یا فرمود: «هر که آیه‌ای از کتاب خدا بشنود، روز قیامت آن آیه نوری باشد، و یا ده نیکی برای وی نویسد»<sup>۱۶</sup>. و یا اینکه: «فضیلت کلام خدا بر سخنان دیگر، چون فضل خدا بر

۱۳. بخاری: ۶۱ مناقب ۲۵، استئذان ۴۳، فضائل القرآن ۷، مسلم: فضائل الصحابه ۹۸، ۹۹، ابن ماجه: الجنائز ۶۳، طبقات ابن سعد ۲: ۳/۲ و ۴۰، احمد ۱: ۲۳۰، ۲۷۵، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۶۲، ۳۹۹ و ۶: ۲۸۲، طیبانی: ح ۱۳۷۳، فضائل القرآن ابن کثیر ۲۶، ۲۷، ۴۴.
۱۴. بخاری: صوم ۷، بدء الخلق ۶، مناقب ۲۳، مسلم: فضائل ۵۰، نسائی: صیام ۲، احمد ۱: ۲۸۸، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۳.
۱۵. محجه ۲: ۲۱۰، فضائل القرآن ابن کثیر ۶۳، مفتاح کنوز السنه ص ۳۹۷ س ۲ و ۳.
۱۶. احیاء العلوم غزالی.

مخلوق خویش است». «آنها که در خانه جمع شوند و به قرائت و تدبیر در قرآن پردازند، در رحمت خدایند». «خانه‌ای که قرآن در آن خوانده شود، شیطان بدان در نیاید»<sup>۱۷</sup>. و یا «بهترین عبادت است من، قرائت قرآن است»<sup>۱۸</sup>. «خداوند فرمود: هر که قرائت قرآن او را از دعاء و مسألتِ از من باز دارد، من بهترین عبادتِ شاکران را بدو عطا کنم»<sup>۱۹</sup>.

این تشویق و تحریض، این روح بلند پرستشگر، این رفعت و علو ستایش، در روح و کالبد یاران نیز اثر می‌گذارد و از اینجا بود که مثلاً ابوعبدالرحمن عبدالله بن حبیب سلمی کوفی (م ۷۲ هـ) قریب هفتاد سال از عمر خود را به آموزش قرآن گذراند<sup>۲۰</sup> و در عمل نیز می‌بینیم که صحابه در جنگها چه جانفشانیها کردند و در صلح و آرامش، سرگرمی و کارشان آموزش قرآن بود. علت اصلی آن هم اهتمام پیامبر در ابلاغ رسالت و دم اعجازی قرآن بود و بس.

وقتی رسول خدا در مسجد می‌نشست، اصحاب گرد او حلقه می‌زدند<sup>۲۱</sup> تا کسی پشت سر او قرار نگیرد و همه در یک ردیف باشند و هر که می‌رسید هر جا که می‌یافت در حلقه می‌نشست<sup>۲۲</sup>. گاهی تعدادشان به شصت نفر می‌رسید در هر حلقه‌ای. اصحاب نیز خود در مسجد حلقه حلقه می‌نشستند و قرائت قرآن می‌کردند<sup>۲۳</sup> هر چند که بعضی هم پشت به قبله قرار گیرند. از اینجا بود که بعضی از محدثان مثل بخاری بانی را در کتاب خود به جلسه‌های مساجد و این حلقه‌ها برای تعلیم قرآن اختصاص داده‌اند. ابوسعید خدری (م ۷۳ هـ) می‌گوید: وقتی اصحاب رسول خدا گرد هم می‌نشستند با هم حدیث می‌کردند و حدیثشان فقه بود و یا قرآن قرائت می‌کردند<sup>۲۴</sup>. روزی رسول خدا از حجره‌اش به مسجد درآمد و اصحاب را دید که در دو حلقه نشسته‌اند. جمعی قرائت قرآن می‌کنند و دسته‌ای سرگرم آموزش فقه‌اند.

۱۷. محجه ۲: ۲۱۰، تشویق پیامبر دیده شود: بحارالانوار ۲: ۴۱۵، اصول کافی ۴: ۳۹۴-۴۱۸، کتاب فضل القرآن.

۱۸. ایضاً.

۱۹. ترمذی ۱۱: ۴۶.

۲۰. فضائل القرآن ابن کثیر ۶۴.

۲۱. تراتیب الاداریه کتانی ۲: ۲۱۷.

۲۲. المعجم المهرس ۱: ۵۰۳ س ۱ ح ۲.

۲۳. کتانی ۲: ۲۱۸ و ۲۷۸.

۲۴. ایضاً ۲: ۲۲۱.

هر دو دسته را دعا فرمود.<sup>۲۵</sup>

اینها نشان می‌دهد که اجتماع صحابه بیشتر در مسجد و به شکل حلقه بوده و سرگرمیشان فقه و قرآن. تنها در مسجد چنین نبود، با اینکه بیشتر اوقاتشان در مسجد می‌گذشت، اما در خارج از آنجا هم به صبح و شام سرگرم آموزش قرآن بودند. در شب به نمازشان بدان تهجد می‌کردند. زنان و فرزندان خود را می‌آموختند. روزی در حضور رسول خدا صحبت از این بود که آیا در آینده ممکن است آموزش قرآن سستی بگیرد. زیاد بن لبید که از مسلمانان پیش از هجرت بود<sup>۲۶</sup> گفت: چگونه ممکن است این علم از بین برود در حالی که ما زنان و فرزندان خود را بدان تعلیم می‌دهیم.

بدین ترتیب آموزش قرآن از همان روزهای نخست فراگیر شده بود. ابوموسی اشعری می‌گوید: رسول خدا خود شب هنگام به این حلقه‌های آموزش قرآن می‌رفت. قرائت آنها را گوش می‌کرد. میزان حفظ آنها را و اسلوب قرائتشان را بررسی می‌کرد و آنها را اصلاح می‌نمود. رسول خدا آن چنان که لازم بود به آموزش اهل خانه خود نیز می‌رسید. به شفاء دختر عبدالله العدویه (م حدود ۲۰ هـ) که پیش از اسلام نیز خواندن و نوشتن می‌دانسته و قبل از هجرت اسلام آورده بود، دستور فرمود که به حفصه (ام المؤمنین) (م ۴۵ هـ) نوشتن بیاموزد.<sup>۲۷</sup>

به امتش امر فرمود که هر شاهد حاضری به هر که نیست و غایب است پیام را برساند. فرمود: <sup>۲۸</sup> «يَلْعُوْا عَنِّيْ وَلَوْ اَيَّهٗ»

یعنی اگر هم جز یک آیه به همراه ندارید و جز آن آیه به چیز دیگری هم دسترسی ندارید، همان یک آیه را به دیگران برسانید و تبلیغ کنید.

عبدالله بن عباس می‌گفت: رسول خدا شهادت دادن را به ما می‌آموخت، همانطور که قرآن را به ما یاد می‌داد.<sup>۲۹</sup> و ابی بن کعب نیز گفته: من به مسجد رفتم. صدای مردی را شنیدم که قرآن می‌خواند. به او گفتم: چه کسی قرآن را بر تو خواند تا یاد

۲۵. ایضاً ۲: ۲۲۰ و ابن ماجه: مقدمه ۱۷.

۲۶. ابن سعد ۱/۱/۱۵۲.

۲۷. کامل ابن اثیر ۸: ۴، ۷۷، ۷۸.

۲۸. بخاری: انبیاء ۵۰، ترمذی: علم ۱۳، دارمی: مقدمه ۴۶، احمد ۲: ۱۵۹، ۲۰۲، ۲۱۴، فضائل-

القرآن ابن کثیر ۱۷، التاج ۱: ۶۶.

۲۹. تاریخ جرجان از سهمی ۲۸۹ چاپ حیدرآباد ۱۹۵۰.

گرفتی؟ او گفت: رسول خدا.<sup>۳۰</sup>

چنانکه باز خواهیم گفت (ص ۲۴۹)، چهار نفر از آسوده‌ترین و آگاه‌ترین یاران خود (ابن کعب، ابن مسعود، سالم و معاذ) را مأمور فرموده بود که به دیگران قرآن بیاموزند و آنها هم در این کار همتی بلند و گامی استوار داشتند. هر که از یاران پیامبر که می‌خواست چیزی از قرآن را که نمی‌داند بیاموزد و یا تازه به جرگه اصحاب پیوسته بود، قرآن را از این معلمین فرامی‌گرفت.

گذشته از آن، گاه می‌شد که پیامبر خدا صحابه را به دورترین نقطه‌ها می‌فرستاد که قرآن را بر مردم دوردست بخوانند و به آنها بیاموزند. چنانکه پیش از هجرت دو تن از یاران خود را از مکه به مدینه فرستاد.

بعد از «عقبه اولی» (در سال ۱۲ نبوت، ۶۲۱ میلادی) بود که مردم مدینه به پیامبر در مکه نوشتند که مردی برای ما بفرست تا فقه و قرآن بما بیاموزد. پیامبر هم مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ را به مدینه فرستاد که او قبایل اطراف مدینه را به اسلام و قرآن دعوت کرد و قرآن را بر مردم قرائت می‌کرد. وقتی هم که اُوس و خَزْرَج نتوانستند درباره تعیین امام جماعت به توافق برسند مُصْعَب بر آنها نماز می‌خواند<sup>۳۱</sup> و به قولی در این کار مهم عبدالله بن امّ مکتوم هم یار و یاور او بود<sup>۳۲</sup>. از پس آنها بود که عَمَّار و بَلال روانه مدینه شدند. رافع بن مالک انصاری نخستین کسی بود که سوره یوسف را به مدینه برد.

وقتی نمایندگان مردم یمن آمدند، ابوعبیده بن جراح (م ۱۸) را برای تعلیم همراه آنها فرستاد<sup>۳۳</sup>. عمرو بن حزم انصاری را که نوجوان هفده‌ساله‌ای بود در سال دهم هجری با نامه‌ای به نجران فرستاد تا به مردم آنجا قرآن و فقه بیاموزد. این نامه مفصلی بود که تکلیف قاریان قرآن در آن روشن شده است. بشارت مردم به خیر و امر به نیکی - تعلیم قرآن و بیان احکام شرع - بشارت به بهشت و انذار از آتش،

۳۰. ابضاً ۱: ۳۲.

۳۱. ابن هشام ۲: ۷۶، ابن سعد ۱: ۱۴۸/۱، ۳: ۸۳/۱ و ۲/۲، احمد ۴: ۲۸۴ و ۲۹۱، طیالسی: ح ۷۰۴. در مدینه او را «مُفَرِّی» می‌خواندند (طبری ۱: ۱۲۱۴) چه، قرائت فاربان قرآن را اصلاح می‌کرد.

۳۲. ابن سعد ۴: ۱۵۱/۱، اضافه مراجعه کنید: امتاع مقریزی ۳۴-۳۵، جوامع السیره ۷۲، تراتیب-الاداریه کتانی ۱: ۴۲.

۳۳. تراتیب الاداریه کتانی ۱: ۴۳.

در این نامه مفصل، جزء تکالیف قاریان قرآن بیان شده است<sup>۳۴</sup> و نیز اُسَید بن حُضَیر (م حدود ۲۰ هـ) و خالد بن سعید بن عاصی (م ۱۴ هـ) هم بودند که چنین مأموریت‌هایی یافته‌اند<sup>۳۵</sup> گروهی از بنی تمیم که نزد پیامبر آمدند وی عباد بن بشر (م ۱۲) را همراه آنها فرستاد تا شرایع اسلام و قرائت قرآن را بدانها بیاموزد.<sup>۳۶</sup>

در فتح مکه هنگام عزیمت به حنین (۸ هـ)، رسول کریم جوان بیست ساله‌ای به نام عتّاب بن اُسَید (م ۲۳) را به امارت در مکه نهاد و معاذ بن جبل (م ۱۷ هـ) را برای آموختن و حفظ قرآن و یاد دادن مبادی اسلام در مکه باقی گذارد<sup>۳۷</sup>. این معاذ را یکبار دیگر نیز در سال ۹ هجری به یمن فرستاد که اصل اجتهاد و اخذ فتوا مبتنی بر حدیثی است که از این مأموریت او به جای مانده است.<sup>۳۸</sup>

نمونه برجسته‌تر آن که فاجعه‌ای هم بار آورد، در سال چهارم هجرت پیش آمد. در نیمه ماه صفر این سال ده تن از اصحاب در رَجِیع (آبی در نزدیکی مکه) به دست کفار افتادند. اینها برای تعلیم قرآن به اعراب عَضْل و قاره فرستاده شده بودند<sup>۳۹</sup>.

۳۴. ابن هشام ۴: ۲۴۱-۲۴۳، *مجموعه الوثائق السیاسیه* ۱۰۵-۱۰۶. سابقاً هم (ص ۲۱) بدین نامه اشاره شده است.

۳۵. *تراث الاداریه* ۱: ۴۴. این اُسَید بن حُضَیر یکی از سه تنی بود که لقب «کامل» داشت. یعنی خواندن می‌دانست و درشنا و تیراندازی مهارت یافته بود.

۳۶. ابن سعد ۲: ۱۱۶/۱ و ۱۷/۲ و *تهذیب التهذیب* ۵: ۹۰.

۳۷. ابن هشام ۲: ۳۶۲ و ابن سعد ۲: ۱۰۸/۲.

۳۸. شهرستانی در این باره چنین می‌نویسد: «حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله چون معاذ را به یمن فرستاد فرمود که: معاذ به چه حکم خواهی کرد؟ گفت: به کتاب خدا. فرمود: اگر در مطاوی کتاب نصی نیابی؟ گفت: به سنت رسول (ص). حضرت رسالت پناه (ص) فرمود که اگر در مطاوی سنت کریمه مستندی نیابی؟ معاذ گفت: به رأی خود اجتهاد می‌کنم. حضرت رسالت پناه (ص) فرمود که الحمد لله الذی وفق رسول رسول له لما یرضاه. (یعنی: حمد خدای را که توفیق بخشید فرستاده رسول خویش را به چیزی که رضای او است). ترجمه ملل و نحل شهرستانی ۱: ۱۵۸. و *توضیح الملل* ۱: ۲۷۶، *ملل و نحل* ۱: ۲۰۱ بیروت. ایضاً *رک*: بخاری: *مغازی* ۶۰، ابن سعد ۲: ۱۰۷/۲ و ۱۲۱/۲ و ۷: ۱۱۴/۲، ابن هشام ۴: ۲۳۷، کتانی ۱: ۴۳، *مفتاح کنوز السنه* ۴۷۵ س ۲، *تحف العقول* ۲۵، *مجموعه الوثائق السیاسیه* ۱۰۹.

۳۹. در قرآن مجید هم برین حادثه اشاره‌ای است (۲: ۲۰۴-۲۰۷). اسامی هفت تن از آنها معلوم است و نام ۳ نفر دیگر روشن نیست. *رک*. *واقعی* ۳۴۴ (یا ۱۵۷ برلن)، ابن هشام ۲: ۱۷۸ *بعید* (یا ۶۴۸ *گوتینگن*)، ابن سعد ۲: ۱۱۶/۱ و ۳۶/۱ و ۳۳/۲-۳۴، *طبری* ۱: ۱۴۳۱ *بعید*، ابن سید الناس ۲: ۴۰، *سیره ابن کثیر* ۴: ۶۲، *امتاع* ۱۷۴، *مواهب* ۱: ۱۳۰، *تاریخ الخمیس* ۱: ۴۵۴، *جوامع ابن حزم* ۱۷۶، بخاری: *مغازی*، *باب غزوة الرجیع*، *احمد* ۲: ۳۱۰.



در همین ماه، یعنی چهار ماه بعد از اُحد، حادثه سهمگین تری رخ داد. پیامبر چهل نفر و یا به روایتی هفتاد نفر از برگزیدگان انصار را که «قراء» نامیده می‌شدند به تقاضای رئیس قبیله بنی‌عامر برای آموزش قبیله بدانجا فرستاد. در رأس آنها مُنذرین عمرو (م ۴ هـ) بود که پیش از اسلام هم نوشتن می‌دانسته. در «بئر معونه» که آبی است در کوه بر سر راه مدینه به مکه، کافران بر سر آنها ریخته همه را کشتند. پیامبر چنان از این حادثه متألم گشت که تا یک ماه در قنوت نماز صبح بر آنها به اسم و رسم نفرین می‌کرد<sup>۴۰</sup> و این آغاز قنوت بود.

۴۰. واقدی ۳۳۷، ۳۷۸ (۱۵۳ برلن) ابن هشام ۳: ۱۹۳ ببعده (۶۴۸ گوتینگن)، ابن سعد ۲: ۳۶/۱ و ۳: ۷۱/۲ و ۴: ۱۸۳/۱ و ۴: ۸۹/۲، طبری ۱: ۱۴۴۱ ببعده، ابن کثیر ۴: ۷۱-۷۴، زاد المعاد ۲: ۲۷۲، تاریخ الخیس ۱: ۴۵۱ یا ۵۰۸، فتح الباری ۷: ۲۹۸، بخاری: جهاد ۹، ۱۸۴، مغازی ۲۸، احمد ۳: ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۳۷، ۲۱۰، ۲۳۵، ۲۵۵، ۲۷۰، ۲۸۸، ۲۸۹، عمدة القاری ۸: ۲۳۰، مجمع الزوائد ۶: ۱۲۸-۱۲۹، التاج ۴: ۴۳۹، جوامع ابن حزم ۱۷۸. در این حادثه که بعد از وقعه احد سنگین‌ترین واقعه‌ای بود که پیش آمد دو نکته مورد بحث قرار گرفته است. یکی در مورد تعداد قاریان کشته شده است و دیگری در مورد آیه‌ای که بعضی از روایان گفته‌اند که در این باره نازل شد و بعد رفعت یافت و یا فراموش گردانیده شد. در اصل واقعه از نظر تاریخی هیچگونه بحثی نیست، اما در مورد تعداد قاریان «لامنس» تردید می‌کند. (دائرة المعارف اسلام ۴: ۳۸۶-۳۸۸ کلمه بئر معونه). زیرا برای یک چنین مأموریتی که به عقیده او دخالت در نزاع میان دو شیخ عرب (ابو براء عامر بن مالک و عامر بن طفیل کلایی) بوده، وجود هفتاد قاری نیاز نبود. در این طور موارد نبی (ص) یکی دو نفر قاری می‌فرستاد. اما بطلان ادعای لامنس در طرح مسأله روشن می‌شود. اگر فرستادن قاریان را دخالت در نزاع بین دو شیخ هم بگیریم، طبیعی است که چنین دخالتی احتیاج به قوای کافی دارد. این مأموریتی ساده و عادی تلقی نمی‌شود. دخالت، نیرو می‌خواهد و تعداد هفتاد نفر، یا حداقل چهل نفر زیاد نخواهد بود. اما اینکه همه اینها از قاریان باشند بحث در «قرائت» پیش می‌آید. درست است که در قدیمی‌ترین نوشته، یعنی ابن هشام صحبت از «قراء» نیست و صحبت از برگزیدگان مسلمانان «خیار المسلمین» شده و در روایاتی هم که طبری در تاریخش نقل می‌کند، از اصحاب و یا انصار می‌گوید. اما هیچیک از این نامها، اسم «قراء» را نفی نمی‌کند و منافاتی با آن که در احادیث آمده (بخاری و محدثان دیگر تصریح می‌کنند که اینها قراء بوده‌اند) ندارد. برگزیده مسلمانان چه کسی جز قاری می‌توانست باشد؟ بخصوص که اهل صفة و قرآن خوانان از همان آغاز بدین نام شهرت داشتند. و در میان کشته شدگان افرادی چون عامر بن فُهیره، منذرین عمرو و نافع بن بُدیل و برگزیدگان دیگری نام برده شده‌اند. بیش از ده نفر نامشان ذکر گردیده است. به هر حال، آنچه مهم است شرکت قاریان قرآن در این امر است، حال به نام قاری یا صحابی یا انصار یا برگزیده. توجه کنیم که لشکریان اسلام را در آن هنگام بیشتر قاریان تشکیل می‌دادند. مطلب دیگر در مورد عباراتی است که می‌گویند در این مورد نازل شد و بعد بالا برده شد و نه جای آن آیت

سخن به درازا می‌کشد و این گونه اشاره کردنها و درگذشتن‌ها هم حق مطلب را اداء نمی‌کند. اما به هر صورت، اهمیت مطلب می‌طلبد که کمی بیشتر در این حوادث غوطه بزنیم و از آن همه شواهد و نمونه‌ها، چندتائی که برجسته‌تر است باز بگوئیم.

آنها که قرآن را فراگرفته بودند به فرمان رسول خدا ارج و منزلتی دیگر داشتند. پیامبر خدا هیچ نکته‌ای را در ترویج قرآن و تشویق صحابه به حفظ و عمل به قرآن از دید دور نمی‌داشت. در جنگ احد که می‌خواستند پیکر شهیدان را به خاک بسپارند، کسی مقدم بود که قرآن بیشتر می‌دانست و یا کسی را به حمزه عموی پیامبر نزدیکتر دفن می‌کردند که آیات بیشتری از حفظ داشت<sup>۴۱</sup>، و بعدها، طبق دستور صریح قرآن (۹: ۱۲۲) قاریان قرآن از شرکت در جنگ و جهاد معذور شدند. اصولاً امارت و حکومت از آن کسی بود که قرآن بیشتر می‌دانست. عثمان بن ابی‌العاص (م ۵۱ هـ) جوان‌ترین فردی بود که با نمایندگان طایفه ثقیف از طائف، در سال نهم هجرت خدمت رسول رسید. قوم ثقیف و شهر طائف اهمیت زیادی داشت. در گوشه مسجد برای این نمایندگان خیمه‌ای زدند و غذای آنها را از خانه پیغمبر می‌دادند. آنها تقاضاهای زیادی داشتند که مذاکرات به طول انجامید. در جریان این مذاکرات عثمان پنهان از دیگران خدمت رسول خدا می‌رسید. سؤالاتی

→ ۱۶۹ سورة آل عمران نازل گشت. ابن هشام در این باره کاملاً سکوت کرده (۳: ۱۹۴)، اما طبری این داستان را در تاریخش (۱: ۸-۱۴۴۱) و در تفسیرش (ذیل آیه ۱۶۹ سورة آل عمران) از قول انس بن مالک می‌گوید که آیه‌ای در این باره آمد و تلاوتش نسخ شد. درباره این آیه مورد ادعاه بعد در بحث «نسخ» به تفصیل خواهیم دید. یک‌چنین عباراتی: «بلغوا قومنا عنا انا لقینا ربنا، فرضی عنا و رضینا عنه» را با «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً، بل احیاء عند ربهم یرزقون» می‌شود مقایسه کرد؟ بهیچوجه آن دم اعجازی، آن فصاحت و بلاغت قرآنی، آن جلال و شکوه منبع ربانی در آن دیده نمی‌شود، قرائتش به نماز درست نیست. مس آن بی‌طهارت رواست. البته این بحث در تمام موارد مشابه صدق می‌کند. حتی اگر در موارد مشابه متضمن حکمی هم باشد (مثل رجم). حکم به اقتضای سنت اجراء شده، نه به دلیل آن نص. اگر هم مورد ستابه متضمن خبری باشد، اثبات صحت خبر محتاج ادله و قرائن دیگر است. در این گونه موارد فقط یک سؤال ساده پیش می‌آید. می‌دانیم کسی که قرآن را انکار کند کافر است. آیا کسی که این قبیل منسوخات را منکر شود چه حکمی دارد؟ آخر چگونه ممکن است آیه‌ای تلاوتش نسخ شود و حکمش باقی بماند؟ آیا این با حکمت خدائی درباره بندگانش با رحمتش سازگار است؟ این سخن بگذار تا وقت دگر.

۴۱. بخاری: مغازی ۲۸، ابن هشام ۳: ۱۰۴، ابن سعد ۲: ۳۱/۱ و ۳: ۸، ۷/۱ و ۳: ۱۰۶/۲.

می‌کرد و قرآن را از دهان رسول خدا می‌شنید. وقتی هم که رسول خدا خواب بود او قرائت خود را از ابوبکر و اُبی بن کعب فرا می‌گرفت. وقتی مذاکرات پایان یافت او مقداری از آیات قرآن و احکام را آموخته بود و به همین دلیل چون نمایندگان خواستند برگردند پیامبر این عثمان را که جوان‌ترین آنها بود به امارت طائف انتخاب فرمود<sup>۴۲</sup>. نمونه برجسته دیگر آن، امامت سالم مولی ابی حذیفه (م ۱۱ هـ.)، این مسلمان استخری است که نسبش ناشناس مانده. وقتی مسلمانان پیش از خروج نبی از مکه مهاجرت کردند، امام آنها تا رسیدن به مدینه این سالم بود. در میان این مهاجران، اصحابی چون عمر بن خطاب و ابوسلمه و عیاش بن ابی ربیع هم بودند. اما چون سالم قرآن را بیشتر از آنها می‌دانست امامت جماعت بدو می‌رسید<sup>۴۳</sup>. نمونه دیگری امیری اُسامة بن زید (م ۵۴ هـ) هنگام اعزام به «مؤنه» بود. در میان لشکریان یارانی چون ابوبکر و عمر بودند اما پیامبر امیری را به اسامة نوجوان داد. چند نفری که در حق او زبان‌درازی کردند، حضرت قرائت قرآنش را یادآور شدند<sup>۴۴</sup>. یاران پیامبر هم چون آیه‌ای را از او فرا می‌گرفتند، یا سوره‌ای را از او دریافت می‌کردند، مکرر به خدمتش آمد و شد کرده و در حضورش می‌خواندند تا اینکه پیامبر درستی قرائتشان را گواهی دهد و آنان نیز آیات کریمه را به درستی به حافظه خود بسپارند. پس از حفظ آن، آنچه می‌دانستند برای دیگران نیز باز می‌گفتند و آنرا نشر می‌کردند. به زنان و کودکان تعلیم می‌دادند و به جویندگانی که به سراغ پیغمبر می‌آمدند می‌آموختند. ابن اسحاق در کتاب المغازی نقل می‌کند که هر وقت وحی دریافت می‌شد پیامبر آنرا در آغاز در جمع رجال صحابه قرائت می‌کرد و بعد مرتبه دیگر آنرا در جمع زنان قرائت می‌فرمود<sup>۴۵</sup> و یا زیاد بن لبید گفت که ما آیات را

۴۲. امتاع ۴۸۹، ابن سعد ۱: ۳۳/۲ و ۵۲ و ۵: ۳۷۲ و ۷: ۲۶/۱، جمهرة الانساب ۲۵۴، ابن هشام ۴: ۱۸۴ ببعده، طبری ۱: ۱۶۹۱، ابن سید الناس ۲: ۲۲۸، ابن کثیر ۵: ۲۹، زاد المعاد ۳: ۶۰، تاریخ الخميس ۲: ۱۳۴، مفتاح کنوز السنه ۵۳۲ س ۱ و ص ۲/۱۰۶، واقدی ۳۸۱ برلن، جوامع السیره ابن حزم ۲۵۷.

۴۳. ابن سعد ۲: ۱۱۱/۲ و ۳: ۶۱/۱ و جوامع السیره ابن حزم ۸۷.

۴۴. ابن سعد ۴: ۴۲، تهذیب ابن عساکر ۲: ۳۹۱-۳۹۹، بخاری ۲: ۱۹۴، مسلم ۷: ۱۳۱، ابن سعد ۲: ۱۳۶/۱ و ۲: ۴۰/۲ و ۴: ۴۲، واقدی ۴۳۳، نوادر الاصول محمد بن علی حکیم ترمذی، ط، آستانه ص ۳۳۲.

۴۵. مقدمه ترجمه قرآن به فرانسه از دکتر محمد حمید الله، چاپ ۱۹۶۶ پاریس، ص ۴۱ ح ۱۷، به نقل



به زنان و فرزندان خود می‌آموزیم. بدین ترتیب چند روزی از نزول سوره‌ای نگذشته بود که سینه به سینه صحابه گشته و حفظ و ضبط شده بود. وقتی در مساجد نماز می‌خواندند، پیامبر اکرم قرائتشان را گوش می‌داد و اگر لازم بود آنرا تصحیح می‌کرد.<sup>۴۶</sup> گاهی هم صحابه را وادار می‌کرد که قرآن را براو (ص) بخوانند.

حضرت به قرائت حافظان قرآن نهایت اهمیت را می‌داد و به دقت به آنان گوش می‌کرد. از ابن مسعود صحابی جلیل‌القدر است که گفت: «پیغمبر به من فرمود: از قرآن برای من بخوان! - ابن مسعود گفت: قرآن بر شما نازل شده، من بخوانم؟ - فرمود: آری، دوست دارم که قرآن را از دیگری هم بشنوم. من به سوره نساء شروع کردم تا به آیه چهل و یکم رسیدم. دیدم که اشک از دو چشم حضرت جاری شد. آن‌گاه فرمود: برای من تا اینجا بس است<sup>۴۷</sup>. روزی پیامبر در انتظار آمدن عایشه بود که او دیرتر رسید. فرمود: چرا دیر کردی؟ گفت: قرآن خواندن مردی را گوش می‌کردم که آوایی خوشتر از آن نشنیده‌ام. پیامبر اکرم برخاست و دیری آنرا استماع فرمود. آن‌گاه گفت: این سالم مولی ابی‌حذیفه است. شکر خدائی را که چنین افرادی در امت من نهاده<sup>۴۸</sup>. وقتی صدای قرآن خواندن ابوموسی اشعری را شنید فرمود: او را از صدای داودی نصیبی داده‌اند و به خود ابوموسی نیز فرمود: به تو مزامری از مزامیر آل داود داده‌اند. ابوموسی که این سخن را شنید گفت: اگر می‌دانستم که تو استماع می‌فرمائی، در نیکو خواندن قرآن تلاش بیشتری می‌کردم<sup>۴۹</sup>. همین ابوموسی نقل می‌کند که پیامبر فرمود: من صدای قرآن خواندن گروه اشعریان را به شب می‌شناسم و منازلشان را از آوایشان به قرآن خواندن در شب تشخیص می‌دهم، اگرچه منازلشان را در روز ندیده باشم<sup>۵۰</sup>. اینها نشان می‌دهد که چه قدر پیامبر اکرم در کار آموزش صحابه دقت و اهتمام داشته است.

با این که پیامبر اکرم نهایت مراقبت را می‌فرمود که صحابه قرآن را بیاموزند و

از تدوین قرآن ص ۲۸ غلام ربانی. روزی را برای تعلیم و موعظه زنان تعیین فرموده بود: بخاری:

علم ۳۶، اعتصام ۹. احد ۳: ۳۴، ۷۲.

۴۶. کتاب المصاحف ابن ابی داود ۱۳۷.

۴۷. محجة ۲: ۲۳۲، المعجم لالفاظ الحدیث ۲: ۵۳۸ ح ۱، مفتاح کنوز ۳/۳۹۹.

۴۸. احیاء العلوم غزالی.

۴۹. المعجم المفهرس ۲: ۳۴۳ ح ۲ و ۵: ۳۴۳ ح ۲ ص ۸. ص ۳۸۰ همین کتاب.

۵۰. بخاری: سغزی، غزوة خیبر ۳۲.

از حفظ کنند، و دوست داشت که صحابه بهتر و بیشتر بیاموزند و آن همه به قرآن خواندند نشان اهتمام داشت، اما در همه وقت مواظب بود که این کار صحابه را به تنگی و سختی نیندازد.

عبدالله بن عمرو از آغاز اسلامش در عبادت خود اجتهادی به کار می برد. در زمان رسول خدا همیشه روزه بود و کتاب خدا را تلاوت می کرد،<sup>۵۱</sup> تا مادرش نزد پیغمبر شکایت برد که «مردی است از دنیا بریده، خواب را بر خود حرام کرده، افطار نمی کند، گوشت نمی خورد و به حقوق کسانش نمی رسد» پیامبر او را سرزنش فرمود و به اعتدال و میانه روی خواند.<sup>۵۲</sup> خود او می گفت: قرآن را جمع کردم و به هر شبی می خواندم، خبر به نبی اکرم رسید فرمود: بخوان آنرا به هر ماهی (و یا هر سه شبی)... تا آخر حدیث<sup>۵۳</sup>. از اینجا بود که گفته اند: هر که قرآن را در کمتر از سه روز بخواند، آنرا نفهمد<sup>۵۴</sup> و صحابه از آن پس قرآن را در ده روز و شش روز و به کمترین حدّ، در پنج روز می خواندند<sup>۵۵</sup>. تشویق پیامبر به تدبّر و تفکّر در قرآن از حدّ می گذشت و شتاب و سرعت مانع آن تدبّر و تأمل بود.

رسول خدا خود تا آنجا که می رسید به صحابه و مخصوصاً نومسلمانان آموزش قرآن می داد. چنانکه در مورد عثمان بن ابی العاص<sup>۵۶</sup> و نمایندگان بحرین<sup>۵۷</sup> و عمرو بن عبدقیس با تعلیم سوره حمد و اقرء<sup>۵۸</sup> عمل فرمود و یا صدر سوره مریم را به بریده آموخت<sup>۵۹</sup> و یا ابورفاعه عدوی افتخار می کرد که سوره بقره را از رسول (ص) آموخته است و یا ابن مسعود همیشه می گفت من هفتاد سوره قرآن را از دهان رسول خدا آموخته ام. البته گفتگو نیست که صحابه هر چه می دانستند، از قرآن و سنت، از پیامبر

۵۱. تذکره ذهبی ۱: ۳۶.

۵۲. ابن سعد ۴: ۹/۲.

۵۳. غایة النهایه ۱: ۴۳۹، اتقان ۱: ۷۵، مقدمتان ۲۷، ابن سعد ۴: ۹/۲، احمد ۲: ۱۵۸، ۱۸۷ تا ۱۸۹؛ ... او گاهی در را بر خود می بست و ساعتها می گریست و دیگران را هم به گریستن می خواند.

حلیة ۱: ۲۹۰، احیاء العلوم ۱۳: ۵۷.

۵۴. ترمذی ۱۱: ۶۵.

۵۵. ابن سعد ۶: ۴۹، ۵۸، ۶۰.

۵۶. ابن سعد ۵: ۳۷۲.

۵۷. ابضاً ۵: ۴۰۷.

۵۸. ابضاً ۵: ۴۱۱.

۵۹. ابضاً ۴: ۱۷۸/۱ و ۷: ۹۹/۲.

آموخته بودند و اساساً دلیل و مرجع اصلی اسلام شخص پیامبر، یعنی قول و فعل رسول خداست. اما ما در اینجا فقط نمونه‌هایی از اهتمام و مراقبت شخص او (ص) در آموزش قرآن و پی‌گیری در تربیت نسل اول اسلام را می‌بینیم. در مواردی هم که خود نمی‌رسید، به صحابه می‌فرمود که آنها به دیگران بیاموزند.<sup>۶۰</sup> چنانکه مثلاً وُردان را به ابان بن سعید بن عاصی، و ابو ثعلبه خُشنی را به ابو عبیده بن جراح سپرده بود که خوب تعلیم بگیرند.<sup>۶۱</sup> تأکید فراوانی می‌فرمود که هر کس به همسایه خود قرآن و فقه بیاموزد. طوایفی را که به همسایگان خود می‌رسیدند می‌ستود و به اشعریان که دانشی داشتند یک‌سال فرصت داد تا همسایه عرب خود را قرآن بیاموزند.<sup>۶۲</sup> اهل صُفّه، مردم بینوایی بودند که نه منزلی داشتند و نه مایه‌ای.<sup>۶۳</sup> در گوشه‌ای از مسجد به همسایگی رسول خدا می‌زیستند. مردم مدینه بدانها کمک می‌کردند. بعضی از آنها هیزم از بیابان آورده و معاش می‌کردند. شب که می‌شد قرآن را شمرده و بلند می‌خواندند و آموزش می‌دادند. به قرآن شب‌زنده‌داری می‌کردند. پیامبر اکرم بدانها سرکشی می‌فرمود و به قرائت آنها گوش فرا می‌داد و تشویقشان می‌فرمود. همین‌ها بودند که «قرآء» نامیده شده و در وقعه «بئرمعونه» کشته زیادی دادند.<sup>۶۴</sup> و بعدها در اسلام جایگاه رفیع و با احترامی یافتند. دقت پیامبر تنها در قرائت درست و تصحیح آن نبود؛ برای فهماندن مطالب و روشن کردن مشکلات نیز حضرت توجه خاصی می‌فرمود و هر جا که لازم بود از شرح و بسط مطلب دریغ نداشت. چنانکه خداوند دستور فرموده بود:

«الَّتَيْنِ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (۱۶ : ۴۴)

تا آنچه به مردم فرستاده شده برای ایشان بیان کنی. (و یا ۲ : ۱۵۲)  
همچنانکه زید بن ثابت گفت: «چون ذکر آخرت می‌کردیم معنی آن می‌گفت و چون ذکر دنیا می‌شد معنای آن باز می‌گفت. وقتی سخن از طعام می‌کردیم معنی آن بیان

۶۰. چنانکه اُبی بن کعب آموزش می‌داد. ابن سعد ۵: ۳۷۲ و ۴۰۷. تشویق پیامبر را ملاحظه کنید:

سفينة البحار ۲: ۴۱۵، اصول کافی ۴: ۳۹۴-۴۱۸.

۶۱. تراتیب الاداریه ۱: ۴۰.

۶۲. ایضاً ۱: ۴۱.

۶۳. ابن سعد ۱: ۱۳/۲، مفتاح کنوز ۱/۲۶۶.

۶۴. ابن سعد ۱: ۱۳/۲ و ۲: ۳۶/۱-۳۸.

می‌فرمود و هر يك از آنها را برای شما حدیث می‌کنم». همچنین بود که از تفسیر قرآن به رأی و نظر شخصی به شدت منع کرده بود که «هر که قرآن را به رأی خویش تفسیر کند اگر هم به صواب باشد خطا کرده است». طبیعی است که آیات قرآن، برای فهم و تدبیر، احتیاج به توضیح و بیان داشت. ما امروز تفسیر قرآن را از همین توضیحات داریم. اصول دین همه در قرآن هست و کار پیامبر توضیح و بیان این اصول بود. مثلاً نماز در قرآن هست، اما تعداد رکعات آن و اوقات آن نیست. درباره زکات هیچ توضیحی نیست. درباره حج و نکاح و طلاق و سایر عبادات و معاملات و فرائض توضیحات همه فروع را از پیامبر اکرم گرفته‌اند. خدانشناسی قرآن، نبوت و شرح رستاخیز و معاد، اخلاق کریمه و شرح اخلاق رذیله، همه را از بیان و شرح پیامبر گرامی داریم. قرآن محکم و متشابه دارد. این متشابهات و مبهمات را چه کسی می‌خواست توضیح کند جز پیامبر؟

به هر صورت، آن مراقبت و اهتمامی که تا سرحد ایثار و فداء رسیده بود، آن همه تلاش پی‌گیر و تداوم در تربیت و تزکیه نفوس و تعلیم مردم، ثمره خود را بار آورد و قرآن در دل و جان یاران او نشست و از پس آنها نسلهای بعد نیز این مونس عزیز جان را به گرمی گرامی داشتند و به نسلهای بعدتر سپردند.

#### حافظه عرب

یاران وفا کیش پیغمبر نیز همان راه را می‌رفتند که او (ص) می‌خواست. آنها نیز بیشتر اُمّی بودند و طبیعی است که مرد اُمّی ناخواننده در هر چه بخواهد به حافظه اش تکیه می‌کند. همه چیز را بدان می‌سپارد و از آن باز می‌خواهد. به ویژه، وقتی که در این کار تجربه و ممارستی داشته و نیروی فراگیری و حفظ و ضبطش فراوان باشد و انگیزه ایمان و اعتقاد نیز بدان افزوده باشد. عرب این خصیصه حفظ سریع و قوی را به فراوانی داشت و به واقع در حد کمال و اوج آن بود. زیرا عرب جاهلی، به شعر و نسب قبیله خود عشق می‌ورزید. آنها همیشه قصاید بلند و سلسله‌نسبهای طولانی قبایل خود را حفظ می‌کردند که مایه افتخار و گاه موجب بقایشان می‌گشت. بنابراین، نیروی حافظه‌شان بسیار قوی و گاهی شگفت‌آور بود. سرعت حفظ و تندی ذهن از خصائص بارز آنان بود که حتی «سینه‌هایشان

۶۵. کتاب المصاحف ابن ابی داود ص ۳.

انجیل‌هایشان» بود و «مغزهایشان دفتر نسب و تاریخ»، و «حافظه‌شان دیوان شعر و افتخاراتشان» شمرده می‌شد. سپس قرآن آمد و به نیروی بیانش، آنان را شگفت‌زده ساخت. در برابر آن واله و حیران گشتند. به لفظ و معنی گرامی موهبتی بود برایشان، چون روح زندگی را در آن جستند، دل از غیر واستدند و در گرو او بستند.<sup>۱</sup>

مردم عرب در تندی هوش و قوت حافظه و صفای طبع و سرعت انتقال و سیلان ذهن مثل بودند. چه بسیار مرد عربی که آنچه یک مرتبه می‌شنید، هر چند مفصل و مطول بود، به همان یکبار از حفظ می‌شد، و چه بسا که آن شنیده شده به لغتی غیر لغت خودش و یا به زبانی جز زبان خودش باشد. نمونه‌ای از آنرا در مورد عبدالله بن عباس گفته‌اند که قصیده‌ای هشتاد بیتی را به یکبار شنیدن از حفظ کرد و یا به سالهای بعد، که حضارت و تمدن مادی گسترش بیشتری یافته و تنعم و رفاه، عرب را تن پرور و نازک طبع کرده بود، از اَصْمَعی<sup>۲</sup> شاعر بصره در این باره داستانها سروده‌اند. می‌گویند ۱۶ هزار ارجوزه (قصیده بر وزن رَجَز) از حفظ داشت. یا بر روی هر حرفی، قصیده روایت می‌کرد<sup>۳</sup> و یا هر قصیده‌ای را به یکبار شنیدن از حفظ می‌شد<sup>۴</sup>. این درباره شعر و شاعری، یعنی امری تفتنی و هنری بود. در مورد قرآن و حدیث، در همین زمان دیگر سخن از داستان و گزافه و افسانه گذشته و در سرز واقیعت سخنان شگفت‌آوری گفته‌اند. ابن عقیله (م ۳۳۲) سیصد هزار حدیث بازمی‌گفت و یکصد هزار حدیث با متن و سند به خاطر داشت<sup>۵</sup>. بخاری می‌گفت یکصد هزار حدیث صحیح و دویست هزار حدیث غیر صحیح از حفظ دارم. دیگر به حساب نیاوریم که یکی از حافظان حدیث از حفظ پانصد هزار حدیث سخن گفته و یا برای داشتن نام «حافظ» باید لا اقل بیست هزار حدیث می‌دانسته‌اند<sup>۶</sup>.

از این نمونه‌ها زیاد است. وقتی به قرنهای بعدی قدرت حفظ چنین باشد، می‌توان حدس زد که در سده نخستین و در حضور پیامبر اکرم با آن خلوص و اعتقاد و ایمان، وضع حافظه از چه قرار بوده است. مثل اعلی و اوج این خصیصه، منعکس در شخص

۱. مناهل العرفان زرقانی ۱: ۲۳۵.

۲. عبدالملک بن قُریب (م ۲۱۶) راویة عرب.

۳. انباء الرواة ۳: ۱۹۸، تاریخ الادب العربی بروکلین ۱: ۷۴.

۴. تفسیر نوین شریعتی ۱۲.

۵. فهرست طوسی ۲۸، رجال نجاشی ۶۸، اعیان الشیعه ۹: ۴۲۸.

۶. تدریب الراوی ۶-۸.



رسول (ص) بود که تا به آخر عمر، همیشه قرآن را به حفظ داشت و هرگز نشد که چیزی از یاد ببرد. چنین بود که در مرحله اول جمع قرآن، تکیه بر حافظه بود. محقق ابن العزری (م ۸۳۳) از بزرگان علوم قرآن می‌گوید: «اعتماد در نقل قرآن بر حفظ در قلبها و سینه‌هاست نه بر خط مصحفها و کتابها. و این گرامی‌ترین خصیصه‌ای است از خداوند متعال بر این امت»<sup>۷</sup>. در حدیث آمده که پیامبر فرمود: «همانا پروردگارم به من گفت: ... فرستم بر تو کتابی که آب آنرا نشوید و بخوانید آنرا در خواب و بیداری...»<sup>۸</sup>، پس خداوند خود خبر داد که قرآن در حفظش به صحیفه‌ای که به آب شسته شود محتاج نیست، بلکه خوانده می‌شود در هر حالی، هم چنانکه در صفت امتش آمده: «اناجیلهم صدورهم»<sup>۹</sup>.

### کوشش صحابه

گذشته از حافظه قوی، دقت و کوشش یاران پیامبر نیز در اعلی درجه قرار گرفته بود و کتاب خدا جایگاه نخستین عنایتشان را داشت. به فراگرفتن و حفظش می‌کوشیدند و در آموزش و فهمش مسابقه داشتند و در میان خود برتری می‌جستند بدانچه از قرآن حفظ داشتند. چه بسا که نور چشم آنها در این بود که کابین زناشویان را آموختن سوره‌ای از قرآن قرار دهند که شوهر به زن بیاموزد<sup>۱</sup> و یا کودکان چهار پنج ساله را به تعلیم قرآن می‌سپردند. می‌گویند سفیان بن عیینه در چهار سالگی قرآن و یا مقدار زیادی از آنرا حفظ بود<sup>۲</sup> و یا عمرو کودک نوخاسته سلمة الجرمی چنان قرآن از حفظ داشت که امامت جماعت معمولاً باید بدو می‌رسید<sup>۳</sup>. اینها نبود مگر بر اثر جاذبه عظیم قرآن. این جریان بزرگی که بوجود آمده بود همه کس را جذب می‌کرد و به همراه خود می‌برد. قدرت جاذبه قوی اسلام و قرآن

۷. النشرفی القراءات العشر ۱: ۶.

۸. مسلم: جنة ۶۳، احمد ۴: ۱۶۲.

۹. النهایة ابن اثیر ۵: ۲۳.

۱. المعجم المفهرس ۵: ۳۴۹ س ۱ ح ۸، مفتاح کنوز ۳۹۹ س ۳، فضائل القرآن ابن کثیر ۴۰/۶۴. البته اینجا بحث مفصلی طرح شده که آیا جایز است این تعلیم خود کابین زن قرار گیرد و یا اجرتی بر آن تعلق می‌گیرد و آن اجرت کابین خواهد بود که معمولاً در باب نکاح و اجارات فقه مطرح می‌شود.

۲. التراتیب الاداریة کتانی ۲: ۲۹۷.

۳. کتانی ۲: ۲۹۶ به نقل از کشف القمّة شعرانی و اصابۀ حافظ و صحیح بخاری، و نیز ابن سعد ۷: ۶۳/۱.

از همان آغاز همه را جذب کرد. آنها که می‌توانستند خدمت رسول خدا می‌رسیدند و اسلام می‌آوردند. اما این جاذبه فراتر از دور و بر رسول رفته بود. آنها که دل پاکی داشتند و از دور جذب این نقطه نورانی شده بودند، اگر می‌توانستند خودی به پیامبر اسلام می‌رساندند و دست بیعت دراز می‌کردند و اگر هم نمی‌توانستند، از همانجا که بودند سلام به اسلام می‌دادند و دل و جان درگرو آن می‌نهادند. اگر می‌شد، از رسول خدا و صحابه، اسلام را فرا می‌گرفتند و اگر نمی‌شد قرآن را از دهان رهگذران و کاروانیان اخذ می‌کردند. جاذبه آن قدر شدید بود که حتی پیش از اسلام آوردن، افراد را به خود می‌کشید. در این مورد هم نمونه زیاد است. یکی همان عمروکودک سکه الجرمی است. پیش از این که خدمت رسول برسد و اسلام بیاورد، از آنها که از قبیله او می‌گذشتند داستان ظهور اسلام را شنیده بود و آیاتی از آنها فرا گرفته بود.<sup>۴</sup> جوان هاشمی توانگری مثل مُصعب بن عمیر (م ۳ هـ) وقتی فهمید پیامبر در «دارالارقم» پنهانی تبلیغ می‌کند، به جاذبه قرآن خود را بدانجا رساند و اسلامی عمیق و از جان برخاسته عرضه داشت.<sup>۵</sup> این جوان زیبای نازپرورد تنعم که پیامبر اکرم می‌فرمود: «در مکه زیباتر و خوش پوش‌تر و متنعم‌تر از او کس نبود» به سختگیرها و کثر رفتارهای مادر و کسان واقعی نهاد، با تنگدستی و فقر ساخت و اسلامش چنان بود که در بدر و اُحد پرچمدار لشکریان اسلام شد و در همان احد بود که با شجاعتی شگفت‌آور شهید شد و پرچمش را علی (ع) برافراشت.<sup>۶</sup> شاعر جوانی چون قُرَوه بن مُسیک مرادی (م حدود ۳۰) از اشراف قبیله کنده یمن، پشت پا به قبیله و خان و مان زد، از ملوک کنده برید و در سال دهم هجرت، خود را به رسول خدا رساند. روزها در مجلس نبی حاضر می‌شد و قرآن می‌خواند.<sup>۷</sup> او مرد سخن‌شناسی بود که آیات قرآن را از رهروان کاروانی شنیده بود و فریفته اسلام شده بود.<sup>۸</sup> زید بن ثابت انصاری نوجوانی بود که خدمت رسول خدا رسید در حالی که هفده سوره قرآن از حفظ داشت.

۴. ابن سعد ۷: ۶۳/۱ و ۶۴.

۵. ایضاً ۳: ۸۲/۱ و نیز استیعاب و روض.

۶. ابن هشام ۳: ۷۷ (۵۶۶ گوتینگن)، ابن سعد ۳: ۸۵/۱، احمد ۵: ۱۰۹.

۷. ابن سعد ۵: ۳۸۳، ابن هشام ۲: ۵۸۱-۵۸۳.

۸. طبقات ابن سعد ۱: ۶۳/۲، اصابت ۶۹۸۳.

اینها به نمونه گفتیم. یاران پیامبر احترامی که درخور کلام الهی بود و ایثاری که شایسته بود نثار کلام خدا می کردند و حتی برای تلاوت آن تا پای مرگ می ایستادند. نمونه‌ای از آن داستانی است که مورخان و محدثان در بازگشت پیغمبر از غزوه ذات الرقاع<sup>۹</sup> نقل کرده‌اند:

در آن غزوه مردی مسلمان، زنی از مشرکان را که شوهرش غایب بود به اسیری گرفته بود. چون رسول خدا با یاران از آنجا بازگشت، مرد آن زن آگاه شد و سوگند یاد کرد تا خون یاران پیغمبر را نریزد از پا نشیند. پس در پی لشکر رسول روان شد. پیامبر و یاران او خواستند که شب را در دره‌ای بگذرانند. نگهبانی لشکریان در دهانه دره با دو نفر از صحابه بود: عمار بن یاسر از مهاجران و عبّاد بن بشر از انصار. این دو تن، برای نگهبانی میان خود قرار می‌گذارند که نیمه اول شب را عبّاد انصاری نگهبانی دهد و نیمه دوم شب نگهبانی با عمار مهاجر باشد. بنابراین، سر شب عمار می‌خواهد و عبّاد به عبادت می‌ایستد. شب هنگام، آن مرد کافر در پی مسلمانان به دهانه دره می‌رسد و عبّاد را به نماز و عمار را در خواب، می‌بیند. می‌فهمد که آنها پاسدار و نگهبان صحابه‌اند. کمان می‌کشد و تیر به چله می‌گذارد و نشانه می‌گیرد و تیری به عبّاد در حال نماز می‌اندازد. تیر به نشانه می‌خورد. عبّاد دست می‌برد و تیر را از بدن خود بیرون می‌کشد و همچنان به نماز خود ادامه می‌دهد. آن مرد تیری دیگر می‌اندازد و باز به آن مرد نمازگزار می‌خورد. این بار نیز آن تیر را بیرون آورد و باز به پا خاست. بار سوم هم این حادثه پیش آمد و آن مرد همچنان به نماز خود ادامه داد. تا اینکه رکوع کرد و سجده به جا آورد. آن وقت دوستش عمار را بیدار کرد و گفت: بلند شو که من زخمی شده‌ام. عمار از جا بلند شد. اعرابی که آن دو مرد را دید که به کارش آگاه شده‌اند گریخت. عمار چشمش که به خون افتاد و حال یارش را دید گفت: پس چرا همان تیر اول مرا بیدار نکردی؟ او جواب داد: «من سوره‌ای از قرآن می‌خواندم و نخواستم که آن سوره را

۹. نام کوهی است که در سال چهارم هجرت مسلمانان برای جنگ با طایفه بنی‌محراب و بنی‌نعلبه (از طوایف غطفان) پای آن جمع شدند، ولی جنگ واقع نشد و پیغمبر بازگشت. طبقات ابن سعد ۲: ۴۳/۱، مغازی واقعی: ۱۷۲، ابن هشام ۳: ۲۱۳ (۶۶۷ گ)، انساب الاشراف ۱: ۱۶۳، ابن سید الناس ۲: ۵۲، ابن کثیر ۴: ۸۳، زاد المعاد ۲: ۲۷۴، الامتاع: ۱۸۸، المواهب ۱: ۱۳۷، تاریخ الخمیس ۱: ۴۶۳، بخاری: مغازی ۳۱، ابن حزم: ۱۸۲، مسلم: جهادح ۱۴۹، طبری ۱: ۱۴۵۴ (و یا ۳: ۳۹ مصر).

قطع کنم، اگرچه از بین می‌رفتم و چون تیرها پیاپی شد به رکوع رفتم و نماز را به پایان بردم و ترا آگاه ساختم. به خدا سوگند، اگر ترس از آن نداشتم که در انجام فرمان رسول و پاسبانی قوم تقصیری رود، جانم می‌رفت پیش از آنکه سوره را قطع کنم».<sup>۱۰</sup>

چه فداکاریها که در این باره از یاران پیامبر خدا دیده نشده است! و چه بسیار که از لذت خواب و خور و راحت دوری می‌کردند، از خود می‌گذشتند، برای قیام به قرآن در شب و تلاوت آن در سحر، و نماز آن به صبحگاه. کسی که در تاریکی شب به خانه‌های یاران پیامبر می‌گذشت از آن شب صدای تلاوت قرآن را چون آوای زنبوران می‌شنید<sup>۱۱</sup> و دیدیم که پیامبر اکرم خود در شب خانه‌های یاران را از آوای قرآن خواندنشان تشخیص می‌فرمود.

أسامة بن شریک می‌گفت: چون به نزد رسول خدا می‌رفتم، یاران او را چنان می‌دیدم که گوئی پرندگان بر سرهایشان نشسته و بیم آن دارند که پرنده ناگهان پرواز کند.<sup>۱۲</sup>

همچنانکه گفت آن یار رسول	چون نبی بر خواندی بر ما فصول
آن رسول مجتبی وقت نشار	خواستی از ما حضور و صد وقار
آنچنانکه بر سرت مرغی بود	کز فواتش جان تو لرزان شود
پس نیازی هیچ جنبیدن ز جا	تا نگیرد مرغ خوب تو هوا <sup>۱۳</sup>

یاران پیامبر چون آیات الهی را می‌شنیدند به روی می‌افتادند و به سختی می‌گریستند که خداوند فرموده بود: «آنها که از پیش دانای رازند، چون این آیات بر آنها تلاوت شود به روی درافتند و خدای را سجده برند، و گویند پروردگار ما منزّه است و وعده او راست است. آنها گریه کنان به روی درافتند و فروتنی و ترسشان افزون گردد».<sup>۱۴</sup> (۱۷: ۱۰۷-۱۰۹)

اسماء دخت ابوبکر می‌گفت: صحابه رسول خدا وقتی قرآن را می‌شنیدند، هم-

۱۰. ابن هشام ۳: ۲۱۸-۲۱۹، حیوة القلوب ۲: ۳۸۹.

۱۱. واصواتهم باللیل فی جوار السماء کصوت النحل، الدارمی: مقدمه ۲.

۱۲. کاتما علینا الطیر تظننا، الدارمی مقدمه ۴. احمد ۴: ۲۷۸، نهابة ابن اثیر ۲: ۵۱.

۱۳. مثنوی ۳: ۲۰۷ چاپ نیکلسن.

۱۴. مجمع البیان طبری ۶: ۴۴۵، ابوالفتح رازی ۶: ۳۶۷.

چنانکه خداوند وصفشان فرموده، چشمانشان پر اشک می‌شد و پوست بدنشان می‌لرزید<sup>۱۵</sup>. خداوند خود فرموده بود:

«تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ

(۲۳: ۳۹)

خدا ترسان را از تلاوت قرآن لرزه بر اندام افتد، سپس به ذکر خدا تن‌ها و دلشان آرام یابد».

این حال صحابه بود و از آن پس مردم خدا ترس چنین می‌کنند. طبیعی است وقتی مردی تازه مسلمان می‌شد، همان آغاز باید که قرآن می‌آموخت تا نماز واجب را بگزارد و برای ادای زکات و روزه و نماز و وضو و شناخت حلال و حرام، احکام شرع را بیاموزد، تا اینها علامت اسلامش باشد. یعنی تحوّل فکری و اجتماعی بیابد و ارزشهای تازه‌ای ملاک و ضابطه زندگی‌اش گردد. بنابراین از همان آغاز، تعلیم قرآن و فقه برای او در بایست بود. به اضافه که حفظ و قرائت قرآن ثوابی عظیم و پاداشی نیک و پایگاهی والا داشت. این بود که بیشتر مسلمانان در آن روزها قرآن را حفظ داشتند.

در آغاز، رسول خدا خود به صحابه و به نومسلمانان آموزش قرآن می‌داد. و وقتی جامعه اسلامی توسعه بیشتری یافت، طبیعی است که پیامبر دیگر نمی‌رسید که کار تعلیم و تربیت اجتماع را در مورد فرد فرد، شخصاً به عهده بگیرد. این بود که عده‌ای را برای این کار معین کرده بود. این کسان بیشتر قاریان قرآن بودند که کتاب خدا را می‌دانستند، حلال و حرام را می‌شناختند و احکام شرع را آگاه بودند. اینان مردم زاهد و برگزیده آن زمان را تشکیل می‌دادند. تعداد صحابه را به شماره‌های بسیار مختلفی ذکر کرده‌اند. گروهی میان ۳۵۰۰ تن تا ۱۲۴ هزار نفر به تعداد انبیاء<sup>۱۶</sup>، که البته عدد درست آن بستگی به تعریفی دارد که از صحابی داشته باشیم و بررسی دقیقی که انجام شود. اما مسلمانان مدینه را به هنگام رحلت

۱۵. المرشد الوجیز ۲۰۷.

۱۶. کتابی ۲: ۴۰۵، می‌گویند در حجة الوداع پیامبر اکرم به ۴۵۰ هزار مسلمان خطاب کرده است، ولی شاید بشود اطمینان کرد که بیش از یکصد هزار صحابی هر یک کم یا زیاد، چیزی از پیامبر اکرم بازگفته‌اند. مقدمه دکتر حمیدالله بر ترجمه فرانسۀ قرآن، ص ۱۳ ح ۱۱، به نقل از اصابه ابن حجر ۱: ۳، که او از این ابی‌زرعه بازگفته است، حدود ۱۱۴ هزار نفر: اختصار علوم الحدیث ابن کثیر ۲۲۴.

رسول خدا شصت هزار تن و قبایل عرب را ۳۰ هزار تن گفته‌اند.<sup>۱۷</sup> و این را هم می‌دانیم که آن گروه گروه مردمی که بر پیکر شریفش نمازگزارند حدود سی هزار تن می‌شدند.<sup>۱۸</sup> به هر حال، تعداد هرچه باشد، اینها از نظر وضع درآمد و رفاه شخصی متعلق به طبقه خاصی نبودند. مردمی سرفه و ثروتمند مثل مصعب و قروه و یا، بی‌چیزانی مانند ابن مسعود و ابن امّ مکتوم در میان ایشان بودند که همه به دین جدید پیوسته بودند. اینها پرچمدار این نهضت شدند و با اخلاص و ایثاری که نشان دادند پرچم اسلام را تا دورترین نقاط گیتی رساندند. این کار عظیم از کجا شروع شد؟ از تعلیم قرائت قرآن، از راه آموزش قرآن. بنابراین قاری قرآن در آن زمان، فرد روشنفکر معتقد متعهد به دین جدید بود که از طرف پیامبر به دعوت مردم مأمور شده، حفظ و تعلیم کتاب و اصول دین با او بود. چنانکه امامت و حکومت و در بعضی موارد قضاوت و فتوا هم با او بود. در زمان جنگ پرچمدار لشکر اسلام بود، و به هنگام صلح، معلم و قاضی. بعضی از قاریان، تمام غزوات رسول را در رکاب وی جنگیدند. مثل معاذ بن جبل<sup>۱۹</sup>، سعد بن عبید<sup>۲۰</sup>، عبدالله بن مسعود<sup>۲۱</sup> و عبادة بن صامت<sup>۲۲</sup>.

جنگ حنین (۸ هـ) نزدیک بود شکست بخورد که ندای قاریان بلند شد: «یا اصحاب سورة البقره و سورة آل عمران». اینجا بود که قاریان قرآن به شمشیر غیرت کردند و مشرکان شکسته شدند.<sup>۲۳</sup>

از جنگ و جهاد بگذریم، در زمان صلح و صفا، کار حافظان قرآن و یاران نبی تعلیم قرآن و احکام و تلاش در تقویت و افزایش حفظ خود بود. عبادة بن صامت (م ۳۴ هـ) از بزرگان صحابه انصار می‌گفت: «اگر مردی هجرت می‌کرد (به مدینه)، پیغمبر او را می‌فرستاد نزد مردی از ماکه قرآن بیاموزد و همیشه در مسجد رسول صداهائی به تلاوت قرآن بلند بود تا رسول خدا فرمان داد صدایشان را کوتاه کنند

۱۷. کتانی ۲: ۴۰۷.

۱۸. ایضاً ۲: ۴۰۷.

۱۹. ابن سعد ۳: ۲۱/۲ و ۷: ۱۱۴/۲.

۲۰. ایضاً ۳: ۳۰/۲.

۲۱. ایضاً ۳: ۱۰۸/۱ و تهذیب ابن حجر ۶: ۲۷.

۲۲. ابن سعد ۳: ۹۴/۲ و ۷: ۱۱۳/۲، اصابه ۲: ۲۶۸.

۲۳. ابن هشام ۴: ۸۷، ابن سعد ۲: ۱۰۸/۱، ۱۱۳، مقلبتان ۲۷.

که به غلط نیفتند»<sup>۲۴</sup> قاریان قرآن حلقه‌وار گرد هم در مسجد می‌نشستند و چون مردمی امی بودند هرکس آنچه از قرآن می‌دانست بر دیگری از حفظ می‌خواند و بدین ترتیب قرائت همدیگر را تصحیح می‌کردند.<sup>۲۵</sup>

سید شریف مرتضی گوید: قرآن را در زمان پیغمبر درس می‌خواندند و از حفظ می‌کردند. حتی جمعی از صحابه مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب چند بار قرآن را نزد پیامبر ختم کردند.

شیخ الطائفه طوسی، شیخ امامیه و فقیه و محدث بزرگ در کتاب امالی خود گوید: ابن مسعود هفتاد سوره از نبی اکرم و باقی را از حضرت امیر، علی بن ابی طالب آموخت.<sup>۲۶</sup>

پاره‌ای از یاران پیامبر با دقت و ضبط شگفتی‌آوری تمام آیات را حفظ می‌کردند و برخی که نمی‌توانستند، قسمتی از سوره‌ها را حفظ می‌کردند و می‌آموختند. جالب توجه است که از فرط اهتمام بر این کار و برای جبران ناتوانی از حفظ تمام قرآن، گاه بود که حفظ قرآن بر اصحاب تقسیم می‌شد. هر فردی چند سوره و آیه را حفظ می‌کرد<sup>۲۷</sup> و وقتی اجتماعشان تشکیل می‌شد، مجموعشان تمام قرآن را از حفظ داشتند.

روش حفظ کردن مطابق چگونگی نزول بود که گذشت. یعنی همان‌طور که ۵ آیه و ۶ آیه نازل می‌شد صحابه نیز به تدریج قرآن را حفظ می‌کردند. ابوعبدالرحمن سلمی روایت می‌کند: «کسانی که قرآن را می‌خواندند مانند عثمان و ابی و عبدالله بن مسعود چنین گویند که چون ده آیه از پیغمبر می‌آموختیم تا آنها را کاملاً حفظ نکرده و به مفهوم آن عمل نمی‌کردیم، آیه دیگری را نمی‌آموختیم».<sup>۲۸</sup>

البته کار حفظ قرآن آسان نبود. آنها بیشتر مردمی امی بودند که دیگر از نوشته و کتاب نمی‌توانستند یاری بگیرند. باید به همان شنیدن و تکرار از حفظ می‌شدند.

۲۴. مناهل العرفان ۱: ۲۳۴.

۲۵. فتوح مصر ابن عبدالحکم ۲۷۲، در حدیث آمده: «یتلون کتاب الله و یتدارسون بینهم، مسلم: ذکر ۳۸، ابوداود: وتر ۱۴، ترمذی: قرآن ۱۰، ابن ماجه: مقدمه ۱۷، الدارمی: مقدمه ۳۲.

۲۶. ترجمه تاریخ قرآن زنجانی ۳۶، بار دیگر این مطلب مطرح خواهد شد.

۲۷. کتانی ۲: ۲۹۲.

۲۸. ایضاً ۲: ۲۷۹، التفسیر والمفسرون ۱: ۵۰ به نقل از اصول التفسیر ابن تیمیه: ۵ و ۶، اتقان ۴: ۲۰۲.

نوع ۷۸. بحار الانوار ۱۹: ۲۸ قدیم. تفسیر قرطبی ۱: ۳۹.

بنابراین باید هر آیه‌ای را خوب می‌فهمیدند، رفع اشکال می‌کردند و بعد از آن که خوب فهمیدند از راه شنیدن حفظ می‌شدند. فراموش نکنیم که اینها از قبایل و طوائف مختلف بودند و گاهی از نژادها و ملل دیگر، تلفظ اینها با هم فرق می‌کرد و گاهی تلفظ کلمه‌ای برای بعضی از ایشان غیرمقدور بود. می‌گویند مرد بیابانی پابره‌نه‌ای کلمه «أثیم» را نمی‌توانست تلفظ کند و به جای «طعام الاثیم» (۴۴:۴۴) «طعام الیتیم» می‌گفت. این مسعود چند بار او را وادار کرد که تکرار کند و او از عهده بر نیامد. ناچار گفت می‌توانی بگوئی «طعام الفاجر»؟ گفت: بله. این مسعود به ناگزیر گفت: این طور بگو.

چنین است که حفظ یک سوره بلند مثل بقره با ۲۸۶ آیه طولانی، وقتی با دقت و تدبیر و فهم هم توأم شود، حفظش سالها طول می‌کشد. پس تعجب نکنیم وقتی بخوانیم عمر سوره بقره را به ۱۲ سال آموخت و چون به پایان برد شتری کشت<sup>۲۹</sup>. یا پسرش عبدالله مدت چهار یا هشت سال به کار حفظ سوره بقره اشتغال ورزید.<sup>۳۰</sup> از اینجا بود که مالک بن انس می‌گفت: «کسی که بقره و آل عمران را از حفظ داشت در نظر ما بزرگ می‌نمود»<sup>۳۱</sup>.

رُبَعِ قرآن هر که را محفوظ بود «جَلَّ فینا» از صحابه می‌شنود.<sup>۳۲</sup> عبدالله بن مسعود می‌گفت: «ما قرآن مشکل می‌آموزیم و آسان عمل می‌کنیم، ولی اخلاف ما آسان خواهند آموخت و مشکل عمل خواهند کرد»<sup>۳۳</sup>. با همه این مشکلات و سختی‌ها، با تحمل رنج و مشقت هر کس به قدر توانائی خود قرآن را حفظ می‌کرد. هنوز چیزی از هجرت رسول خدا به مدینه نگذشته بود که قاریان قرآن پروانه‌وار گردش را فرا گرفته بودند و کلمه به کلمه و حرف به حرف قرآن را از دو لب مبارکش شنیدند و حفظ کردند. جز مسجد و خانه، آنها پایگاه دیگری نیز برای خود بدست آوردند.

مَحْرَمَةُ بن نُوفَل (م ۵۴ ه) از آن قرشیه‌های مخالف اسلام بود. اما مادرش رُقَیْقه،

۲۹. کتانی ۲: ۲۸۰.

۳۰. موطأ مالک: قرآن، ح ۱۱، ابن سعد ۴: ۱۲۱/۱، اتقان ۴: ۲۰۲، نوع ۷۸.

۳۱. الاتقان ۱: ۲۲۹، نوع ۱۹ و ۴: ۲۰۲، نوع ۷۸، احمد ۳: ۱۲۰، نه‌ایه ابن اثیر ۱: ۱۴۷، فیه مابیه: ۲۹۶.

۳۲. مثنوی ۲: ۷۸ نیکلسن.

۳۳. الجامع لاحکام القرآن قرطبی: مقدمه.



زنی پاک اعتقاد و مسلمان، همان زنی بود که رسول خدا را از توطئه قریش برای کشتن وی باخبر ساخت و حضرتش، علی (ع) را به جای خود خوابانید.<sup>۳۴</sup> او به فرزند خود خیلی سخت می‌گرفت که شاید اسلام بیاورد ولی اثر نکرد. مَحْرَمَة خانه‌ای در مدینه داشت. در اوایل قاریان قرآن با اهل صُفَه یکجا در مسجد می‌زیستند که این یکجا بودن تا حدود سال چهارم هجری به طول کشید.<sup>۳۵</sup> اما وقتی تعداد بیشتر شد به فکر جای دیگری افتادند و خانه مخرمه را پایگاه ساختند. البته از چندی پیش این خانه تقریباً پایگاه شده بود. زیرا وقتی ابن امّ مکتوم، کوتاه مدتی پس از بدر از مکه به مدینه آمد، در این خانه سکنا گزید.<sup>۳۶</sup> اندک اندک این پایگاه محکمتر و مطمئن تر شد. به طوری که دیگر نام آن «دارالقرآء» یا «خانه قاریان» گشت. (خود مَحْرَمَة نیز در یوم الفتح «روز فتح مکه» اسلام آورد)<sup>۳۷</sup>.

چنین بود کوشش یاران در حفظ قرآن ولی همه کار تنها حفظ نبود. آنان دقتی تا سرحدّ وسواس در صحت و درستی کار خود داشتند و اگرگاهی اختلافی در قرائت پیش می‌آمد، هرچند مختصر و کم بود، تا اصلاحش از پای نمی‌نشستند. چنانکه عبدالله بن مسعود و اُبی بن کعب کردند و یا اختلاف قرائتی که در سوره فرقان میان عمر بن خطاب و هشام بن حکیم پیش آمد، با اینکه هر دو قرشی مکی بودند.<sup>۳۸</sup> (تفصیل آنرا در فصل قرائت قرآن، اختلاف قرائت در زبان رسول خدا باید دید). پیامبر خدا در دسترس بود و به آسانی به وی مراجعه می‌کردند و مشکل خود را حل می‌نمودند.

البته این دقت در صحت قرائت، مخصوص زبان رسول خدا نبود، بلکه پایه و اساس دقت نسلهای بعد قرار گرفت. بعدها نیز این دقت و باریک بینی وجود داشت: نمونه آن اختلافی است که در قرائت یک (واو) پیش آمد. ابو عبیده در فضائل خود

نقل می‌کند که عمر بن خطاب آیه ۱۰۰ سوره ۹ توبه را چنین می‌خواند:

«وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ

پیش روان نخستین از مهاجر، و انصاری که به نیکی از ایشان پیروی کرده‌اند».

۳۴. ابن سعد ۸: ۳۵، ۱۶۲.

۳۵. ایضاً ۱: ۱۳/۲ و ۲: ۳۸/۱.

۳۶. ایضاً ۴: ۱۵۰/۱.

۳۷. نسب قریش ۲۶۲.

۳۸. ابوشامه ۱۲۷، فضائل القرآن ابن کثیر ۳۶.

زیدین ثابت در آنجا حضور داشت. او اعتراض کرد و گفت: «و الذین اتَّبَعُوهُمْ باحسان» درست است. (یعنی پیشروان نخستین از مهاجر و انصار، و آنها که به نیکی از ایشان پیروی کرده‌اند). پس قبل از الذین، (واو) می‌خواهد و انصار به رفع خوانده نمی‌شود. عمر این نظر زید را قبول نمی‌کند. می‌فرستند و اُبی بن کعب را می‌خوانند که او داوری کند. چه پیغمبر به صحابه فرموده بود که او «أقرء» شماس است. او نیز از نظر زید طرفداری کرد. بحث به طوری گرم شد که هر کدام با دست به دماغ دیگری اشاره می‌کرد و حرفش را می‌زد. سرانجام اُبی بن کعب می‌گوید: به خدا سوگند که پیغمبر این طور به من آموخت و تو در آن وقت گندم می‌فروختی. عمر گفت: بلی و از قرائت اُبی پیروی کرد.<sup>۳۹</sup>

این دقت در صحت قرائت، ناشی از همان خصیصه تدبیر و تفکر در آیات قرآن بود. خداوند همه جا مردم را به تفکر و تدبیر فرا می‌خواند. احادیث زیادی درباره تدبیر و تفکر در این باره آمده، مجلسی (م ۱۰۱۰) علیه‌الرحمه قسمت مهمی از این احادیث را در جلد ۱۹ بحار الانوار گرد آورده است. ولی واقع این است که در لزوم این تدبیر و آشنائی با قرآن، زیاد هم احتیاج به تتبع در اخبار و احادیث نیست. زیرا قرآن، کتاب برنامه زندگی بشر است و در راه آخرت از نور آن باید روشنائی گرفت. و چنین نتیجه‌ای جز از راه تدبیر در قرآن و تفکر در آن بدست نمی‌آید. عقل نیز گواه و شاهد صادق آن است. آیات و احادیث هم به همین واقعیت ارشاد می‌کنند.

در کافی حدیثی است<sup>۴۰</sup> از زُهری که امام سجاد (ع) فرمود: «آیات قرآن گنجینه است. هر وقت که این گنجینه را بگشائی باید که بدان برسی و آنرا واری کنی.»<sup>۴۱</sup>

### حافظان قرآن

سخن در این باره که حافظان قرآن و جمع کنندگان آن، یعنی همه آنها که در زمان رسول خدا همه قرآن را از حفظ داشتند، چه کسانی بوده‌اند، تعدادشان چقدر بوده و هریک چه اندازه از قرآن می‌دانسته‌اند، بسیار رفته و مشکلاتی که در این مورد

۳۹. مقدمه تفسیر آلاء الرحمن بلاغی، به نقل از مقدمه تفسیر شیر ص ۱۲ ح ۳.

۴۰. اصول کافی، کتاب فضل القرآن.

۴۱. بیان امام خونی: ۳۹.

پیش آمده، طرح شده و پاسخ داده شده است.

اگر بخواهیم مثل بلاشر فرانسوی، تعداد حافظان قرآن را تنها از ظاهر روایاتی که مثلاً بخاری در صحیحش نقل کرده<sup>۱</sup> در نظر بگیریم، شماره حافظان در زمان رسول خدا فقط هفت نفر می‌شود: «ابن مسعود، سالم، معاذ بن جبل، ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابوزید، ابوالدرداء». ولی این هرگز نباید موجب شود که به‌طور انحصاری و قطعی بنویسیم که «احادیث جز هفت نفر را ذکر نمی‌کنند»<sup>۱</sup>. البته اگر بلاشر به جای مراجعه تنها به صحیح بخاری، فقط به یک حدیث استناد می‌کرد می‌توانست ادعا کند که حدیث جز چهار نفر حافظ قرآن را ذکر نمی‌کند. به‌اضافه که در کمال شیطنت می‌افزاید که زید دو آیه آخر سوره توبه را هم نمی‌دانسته است. در صورتیکه واقعاً زید آن دو آیه را می‌دانسته و به دلیل همین علم و یقین بوده، چنانکه خواهیم دید، که بدنبال سند و نوشته و شاهد نزول آن بوده است. گذشته از این، اگر بلاشر به عمده‌ترین مرجع مورد مراجعه همیشگی خود، یعنی تاریخ قرآن از نولدکه<sup>۲</sup> مراجعه می‌کرد، طبق صورت مفصلی که همین نولدکه از مراجع بدست می‌دهد، این حافظان را هم اضافه بر آن ۷ نفر می‌یافت:

علی بن ابی طالب<sup>۳</sup>، عثمان<sup>۴</sup>، تمیم الداری<sup>۵</sup>، عبادة بن صامت<sup>۶</sup>، ابوایوب<sup>۷</sup>، سعد بن عبید<sup>۸</sup> (هرچند این یکی را خود بلاشر چند صفحه پیش تذکر داده که به‌عنوان قاری نیز خوانده شده است<sup>۱</sup>)، مجمع بن جاریه<sup>۹</sup>، عبید بن معاویه<sup>۱۰</sup> که شناخته نشد.

۱. بخاری: فضائل القرآن، ۸، فقط در سه حدیث ذکر شده‌اند.

۲. بلاشر: در آستانه قرآن، یادداشت ۲۶. 2. Blachère; *Intr. au Coran*, no. 26.

3. T. Nöldeke; *Geschichte de Qorans*, SchwaLly; II, s. 7, N. 1.

۴. نولدکه، از فهرست ط. فلوگل ۲۷.

۵. ابن سعد ۲: ۱۱۳/۲ س ۲۴ و ۲۶.

۶. ایضاً ۲: ۱۱۳/۲ س ۱۲ و ۲۴.

۶. ایضاً ۲: ۱۱۳/۲ س ۱۲ و ۲۴.

۷. ایضاً ۲: ۱۱۳/۲ س ۲۰ و ص ۱۱۴ س ۲.

۸. ایضاً ۲: ۱۱۴/۲ س ۲.

۹. ایضاً ۲: ۱۱۳/۲ س ۲، فهرست فلوگل ۲۷.

۱۰. در آستانه قرآن یادداشت ۲۰ به نقل از اصابه ابن حجر ۳: ۸۱ شماره ۳۱۷۰.

۱۱. ابن سعد ۲: ۱۱۲/۲ س ۲۲، اتقان ۱۶۹ س ۱۳ بعد. (به نقل از نولدکه).

۱۲. فهرست فلوگل ۲۷.

قدر مسلم آن است که حافظان قرآن در عهد نبی (ص)، چندین برابر این عده است که عادت خلاف این را محال می‌شمارد.<sup>۱۳</sup> همه اینها در پرتو اهتمام پیامبر و بر اثر شورو شوق ایمان خود همه قرآن را از حفظ داشتند. اگر هم در میان آنها کسانی مثل مجمع بن جاریه (م حدود ۵۰ ه) یکی دو سوره از قرآن را در زمان رسول خدا نمی‌دانسته<sup>۱۴</sup>، مسلماً بعد از پیامبر اکرم آنرا کامل کرده‌اند<sup>۱۵</sup>. البته چه بسا که بین آنها یکی دو نفری هم بر این نقص باقی مانده باشند.<sup>۱۶</sup>

مشکل اصلی که در اینجا است این است که روایات نام کامل همه صحابه جامع قرآن را در بر ندارند. در احادیث مختلفی که از جمع قرآن در زمان رسول خدا صحبت کرده‌اند، هر حدیثی از ۴ نفر، ۵ نفر و شش نفر سخن گفته<sup>۱۷</sup>، اما صورت جامع و کاملی به دست نداده است.

این صورتهای موجود معمولاً دو نوع از حافظان را در بر دارند: یکی آنها که تمام قرآن را کمابیش از حفظ داشته‌اند و دیگر آنها که اضافه بر حفظ، از طرف پیامبر اکرم مأمور به تدریس قرآن هم بوده‌اند.

در این یکی اشکالی نیست: در حدیثی آمده که پیامبر فرمود: قرآن را از چهار نفر فرا بگیرید: عبدالله بن مسعود، سالم مولی این حدیقه، معاذ بن جبل و ابی بن کعب<sup>۱۸</sup>. در این روایت هیچگونه حصری نیست. یعنی تعداد معلمین کتاب بهیچوجه محدود به همین چهار نفر نشده و وجود عده زیادی چون: اهل الصفه، علی بن ابی طالب (ع)، مصعب بن عمیر، عتاب بن اسید، عمرو بن حزم، خالد بن سعید،

۱۳. المرشد الوجیز ۳۸.

۱۴. ابن سعد ۴: ۲/ ۸۶ س ۱۸، ابوشامه ۳۸.

۱۵. چنانکه گفته‌اند ابن مسعود نیز سوره‌هایی را که نمی‌دانسته به روایتی از مجمع آموخته (ابن سعد ۴: ۱۱۲/۲).

۱۶. شرح الطریقه المحمدیه از نابلسی ۱: ۲۵۳.

۱۷. بخاری: مناقب الانصار ۱۷، مسلم: فضائل الصحابه ح ۱۱۹ و ۱۲۰، نرمدی: مناقب ۳۲، ابن سعد ۲: ۱۱۲/۲-۱۱۴، احمد ۳: ۲۳۳، ۲۷۷، طیب‌السیح ۲۰۱۸، نشر ۱: ۶، ابن عساکر ۵: ۴۴۵.

۱۸. اتقان ۱: ۲۴۴ نوع ۲۰، الجامع الصغیر ۱: ۲۶ ح ۵، ۳۸۸۹، قرطبی ۱: ۵۸، مقدمتان ۹۵، فسطاتی ۱۰: ۲۷۸ کتاب الاحکام شماره ۲۵، النووی ۳۷۲، ابوشامه ۳۶، ایضاً رک. بخاری: فضائل اصحاب ۲۶ و ۲۷، مناقب الانصار ۱۴، ۱۶، فضائل القرآن ۸، مسلم: فضائل الصحابه ح ۱۱۶-۱۱۸، ابن سعد ۲: ۲/ ۱۱۰، احمد ۲: ۱۶۳، ۱۸۹، ۱۹۵ و ۱۶۵، طیب‌السیح: ح ۲۲۴۵، ۲۲۴۷. Caetani; Annali, II, 711.

رافع بن مالک، اسید بن حضیر، شهاب قرشی، به اضافه آنها که بعد جزء حاملان قرآن در عهد نبی می‌بینیم، بهیچوجه منافاتی با نام این چهار نفر به عنوان معلمین قرآن ندارد.

شاید منظور این بوده که در جمع صحابه در مدینه این چهار تن (۲ تن از مهاجران و ۲ تن از انصار) مأمور آموزش قرآن بوده‌اند.

اما اشکال اساسی در روایتی است که بخاری از انس بن مالک خادم رسول خدا نقل می‌کند. او به‌طور صریح و انحصاری می‌گوید: وفات یافت نبی (ص) و قرآن را جمع نکردند مگر چهار نفر: اُبی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت، ابوزید، که هر چهار تن از انصارند.<sup>۱۹</sup>

این روایت اشکالات زیادی پیش آورده است. از آن جمله:

۱) از طریق دیگری از انس به جای نام «ابوالدرداء» نام «ابی بن کعب» جزء آن چهار نفر ذکر شده است.<sup>۲۰</sup>

۲) این ابوزید کیست که جزء معلمین انحصاری قرآن در زمان رسول خدا قرار گرفته؟ این سؤال از همان روزهای نخست مطرح بوده است. قتاده از خود انس می‌پرسد که این ابوزید کیست؟ او هم پاسخ می‌دهد که یکی از جمع ما (أحد عمو متی)<sup>۲۱</sup>. بعدها از قتاده هم که می‌پرسند او جواب می‌دهد: یکی از جمع انس.<sup>۲۲</sup> بنابراین باید این ابوزید حتماً مانند خود انس، انصاری و اضافه بر آن خَزرجی باشد که انس گفته یکی از جمع ما. بعضی گفته‌اند که این ابوزید باید همان سعد بن عبید باشد.<sup>۲۳</sup> البته این درست است که سعد از انصار بود اما او از «اوس» بود نه از «خزرج». گذشته از آن، شعبی (م ۱۰۳ هـ) در روایتی نام شش نفر از انصار جامع قرآن را ذکر می‌کند که هم ابوزید و هم سعد جزء آنها هستند<sup>۲۴</sup>، پس این دو نفر

۱۹. بخاری: فضائل القرآن ۸، احد ۳: ۲۳۳، ۲۷۷، طیالسی ۲۰۱۸، ابن عساکر ۵: ۴۴۵، فضائل القرآن ابن کثیر ۴۶.

۲۰. اتقان ۱: ۲۴۵ نوع ۲۰.

۲۱. اتقان ۱: ۲۴۵، احد ۳: ۲۷۷.

۲۲. ابن سعد ۲: ۱۱۳/۲ س ۸.

۲۳. الجامع لاحکام القرآن قرطبی ۱: ۵۷، ابن نمیر هم بر این عقیده بود. فضائل القرآن ابن کثیر ۴۶.

۲۴. المعبر ۲۷۷، ۲۸۶.

۲۵. ابوشامه ۳۸، المعبر ابن حبیب ۲۸۶.

یکی نمی‌توانند باشند.

بالاخره سیوطی (م ۹۱۱) می‌گوید: ابن ابی داود (م ۳۱۶) روایتی نقل کرده که رفع این اشکال را می‌کند. در آنجا انس توضیح می‌دهد: «این ابوزید، قیس بن السکن (م ۱۵ هـ) است، یکی از گروه ماکه چندی پس از رسول خدا وفات یافت. بازمانده‌ای نگذاشت و ما از او ارث بردیم»<sup>۲۶</sup>. از اینجا بعضی او را عموی انس بن مالک به حساب آورده‌اند،<sup>۲۷</sup> در صورتیکه در پشت چهارم با هم مشترک می‌شوند.

۳) اشکال اساسی اینجا این است که چرا انس بن مالک گفته فقط چهار نفر قرآن را جمع کرده‌اند و آن چهار نفر هم از انصار بوده‌اند. در صورتی که جامعان و حافظان قرآن چه در جمع مهاجر و چه پیش انصار، حتی در میان اوس‌های انصار هم خیلی بیشتر از اینها بوده‌اند، چنانکه در روایت گاهی «ابی» هست و گاهی «ابوالدرداء». پس تکیه خاصی بر عدد چهار بوده است.

جالب توجه است که خود انس جزء جامعان قرآن به حساب آمده و مصحفی نیز داشته است، اما او خود را هم به حساب نیاورده و از چهار نفر دیگر صحبت کرده است.

روایات زیادی این را نقض می‌کنند: یکی همان روایت که گذشت. پیامبر فرمود که قرآن را از چهار نفر تعلیم بگیرند: ابن مسعود و سالم از مهاجران و معاذ و ابی از انصار. پس، اینها خود حافظ و جامع قرآن بوده‌اند و روایات بسیاری هم این را تأیید می‌کند. دیگر این که دیدیم عبدالله بن عمرو گفت: من قرآن را جمع کردم و به هر شبی می‌خواندم. خبر به پیامبر (ص) رسید فرمود: به هر ماهی بخوان... یا محمد بن کعب قرظی پنج نفر از انصار را نام می‌برد و شعبی شش نفر را ذکر می‌کند...

بدین ترتیب این سؤال پیش می‌آید که پس چرا انس بن مالک گفت فقط چهار نفر قرآن را جمع کرده‌اند؟ خیلی‌ها خواسته‌اند این سخن انس را به کیفیتی توجیه

۲۶. اتفاق ۱: ۲۴۹-۲۵۰، واقعی او را قیس بن السکن بن قیس بن زعورا می‌داند. فضائل القرآن ابن کثیر

۴۶. ابوداود نیز با اسنادی طبق شرایط شیخین آن را تأیید می‌کند (مناهل العرفان ۱: ۲۳۶) و

جمهرة الانساب ابن حزم ۳۵۱. در واقع هر دو از بنوعدی بن النجارند و در پشت چهارم یعنی حرام بن-

جندب مشترك می‌شوند. جمهرة الانساب ابن حزم ۳۵۱.

۲۷. ماتریال جفری ۲۱۵.

کنند. بعضی گفته‌اند: منظورش از جمع، کتابت بوده نه حفظ. پاره‌ای گفته‌اند: منظور جمع بوجوه همه قرات است، یا دریافت رویاروی از رسول خدا و یا جمع چیزی بعد از چیزی است تا نزولش تکامل یافته، یعنی اینها ظاهراً هر سال و هر موقع، آنچه تا آن موقع نازل شده بود حفظ داشته‌اند. امام ابوبکر باقلانی (م ۴۰۳) در کتاب الانتصار خود برای رفع اشکال این حدیث هشتت جواب می‌دهد، ولی واقع این است که جوابها قانع‌کننده نیست و ابن حجر (م ۸۵۲) هم آنها را نمی‌پسندد.<sup>۲۸</sup> به قول مازری (م ۵۳۶) فقیه مالکی، انس از کجا چنین احاطه‌ای داشته که از دانش همه صحابه که در بلاد مختلف متفرق بوده‌اند خبر می‌دهد! این موجب شده که ملحدان بدان استناد کنند که پس جز این چهار نفر دیگران قرآن را کامل نمی‌دانسته‌اند و حال آنکه صدها نفر از صحابه بدان علم داشته‌اند و تواتر همه اجزاء قرآن مسلّم است.<sup>۲۹</sup>

ولی احتمالی قوی‌تر هم وجود دارد: انس خود از قبیلۀ خَزْرَج است و میان اوس و خزرج رقابتی دیرینه بود. چه بسا که انس از فرط تعلق خاطر به خَزْرَج، فقط آن حافظانی را به یاد آورده که خزرجی بوده‌اند و بدین ترتیب همه اوسی‌ها و مهاجران و سایر اعراب از یاد رفته‌اند.

به خصوص اگر به یاد بیاوریم که قتاده از انس نقل می‌کرد<sup>۳۰</sup> که اوسیان به چهار کس افتخار می‌کردند: حَنْظَلَةُ بنِ الرَّاهِبِ غَسِيلِ الْمَلَايِكَةِ<sup>۳۱</sup>، عاصم بن ثابت (م ۴ ه) حمایت شده زنبوران (حَمِي الدَّبَرِ)<sup>۳۲</sup>، خُرَيْمَةُ بنِ ثَابِتِ ذَو الشَّهَادَتَيْنِ (م ۳۷ ه)<sup>۳۳</sup> و

۲۸. اتقان ۱: ۲۴۷ نوع ۲۰، کتاب الانتصار ۱: ۴۸ ظ خطی به نقل از المرشد الوجیز ۳۹.

۲۹. معلم شرح صحیح مسلم ۲: ۱۴۷ ظ خطی، به نقل از المرشد الوجیز ۴۰ و اتقان ۱: ۲۴۵.

۳۰. فضائل القرآن ابن کثیر ۴۶، التراتیب الاداویة کنانی ۱: ۴۵.

۳۱. حنظلة بن ابی عامر راهب در جنگ احد کشته شد و پیامبر خبر داد که فرشتگان او را غسل دادند. از آنجا به «غسیل الملائکه» شناخته شد. (ابن هشام ۳: ۷۹).

۳۲. کتاب المعبر ۱۱۸، او شاهد بدر و احد بود و در یوم الرجیع شهید شد. کافران می‌خواستند به انتقام روز احد سر از تنش جدا کنند. ولی زنبوران چون ابری پدید آمدند و مانع شدند. ابن هشام ۳: ۱۸۰، اشتقاق ۴۳۷، احمد ۲: ۲۹۵، ۳۱۱، بخاری: جهاد ۱۷۰ و مغازی ۱۰، ۲۸. (ابن حادنه را در مورد خیب بن عدی اصاری هم گفته‌اند: بخاری؛ مغازی ب ۲۸، طبالسی ح ۲۵۹۷).

۳۳. گواهی و شهادت او بدجای گواهی دو نفر پذیرفته بود. اختصاص شیخ مفید ۶۴، اصول کافی نوادر کتاب الشهادت. در زمان ابوبکر و بعثت از دو آیه آخر سوره توبه داستانش خواهد آمد.

سعد بن معاذ (م ۵ هـ) که عرش رحمان در مرگ او به لرزش درآمد.<sup>۳۴</sup> در برابر آنها، خزرچی‌ها هم به چهار نفر افتخار می‌کردند که قرائت قرآن را در عهد نبی آموختند و دیگری چون آنان نیاموخته: اُبی، معاذ، زید و ابوزید.

بدین ترتیب، روشن شد که تعداد حافظان و جامعان نمی‌تواند محدود به چهار و یا حتی شش نفر باشد. این اقوال مختلفه‌ای که گفته شده خود حاکی از یک حقیقت مسلمی است و آن این است که حافظان در میان صحابه زیاد بودند. چنانکه صحت این مدعا را کشته شدگان «أحد» و «بثرمعونه» و «وقعه یمامه» شهادت می‌دهند. در وقعه رجیع ده نفر از قاریان کشته شدند. در وقعه أحد ۷۴ تن از اصحاب به قتل رسیدند<sup>۳۵</sup> که در میان ایشان بسیاری از قاریان بودند. در ماه صفر سال چهارم هجرت حادثه «بثرمعونه» پیش آمد که چهار و یا هفتاد تن از قاریان به هلاکت رسیدند. سالی از رحلت رسول خدا می‌گذشت که «وقعه یمامه» پیش آمد و در این جنگ بسیار سخت و خونین که تا آن روز مسلمانان نظیرش را ندیده بودند از مسلمانان هزار یا هزار و دویست نفر کشته شدند که در میان آنها ۷۰۰ و یا ۴۵۰ تن و یا بکمترین شماره هفتاد تن از صحابه و حاملان قرآن به هلاکت رسیدند.<sup>۳۶</sup> اینها خود بهترین شاهد مدعی ماست که شماره حاملان قرآن بر آنچه گفته‌اند بسیار فزونی داشته است.

امام ابو عبید قاسم بن سلام هراتی (م ۲۲۴ هـ) از بزرگان ائمه حدیث و فقه و ادب، در اول «کتاب القراءات» خود نام قاریان صحابه را ذکر کرده که خود تعداد زیادی است.<sup>۳۷</sup>

۳۴. سعد در غزوه خندق کشته شد (ابن هشام ۳: ۲۳۸، اصابه: ت ۳۱۹۷، در حدیث آمده: «اهتز عرش الرحمن لموت سعد بن معاذ» (مفتاح کنوز السنة ۲۳۷ س ۳، المعجم المفهرس ۷: ۸۷ س ۱ ح ۳).

۳۵. ابن سعد می‌گوید تنها از انصار هفتاد تن کشته شده‌اند (طبقات ۲: ۳۰/۱) اما ابن هشام مهاجر و انصار را ۶۵ تن می‌داند (ابن هشام ۳: ۱۲۳). واقعی آنرا ۷۴ تن گفته (ص ۱۳۸ چاپ برلن) رک. ترمذی: تفسیر سوره ۱۶ ح ۲، احمد ۵: ۱۳۵.

۳۶. بحث مفصلتر آن در «رویداد یمامه» خواهد آمد. در مورد «بثرمعونه» نیز در «سراقت پیامبر (ص)» گذشت.

۳۷. المرشد الوجیز ۴۰، البرهان ۱: ۲۴۲، الاتقان ۱: ۲۴۸. زرکشی نام حافظان قرآن را از ابو عبید نقل نمی‌کند. صورتی را هم که سیوطی از ابو عبید نقل می‌کند با آنچه ابوشامه نقل کرده تفاوت دارد.





اما بررسی بیشتری در احادیث و روایات مختلفه نام حاملان قرآن را بدینسان به ما رسانده است:

### از مهاجران

ابوبکر (م ۱۳ هـ)، عمر (م ۲۳ هـ)، عثمان (م ۳۵ هـ)، علی (م ۴۰ هـ)، طلحه (م ۳۶ هـ)، سعد بن ابی وقاص (م ۵۶ هـ)، عبدالله بن مسعود (م ۳۲ هـ)، سالم مولی ابی حذیفه، حذیفه بن یمان (م ۳۶ هـ)، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر (م ۷۳ هـ)، عبدالله بن عمرو، عمرو بن عاص (م ۴۳ هـ)، عبدالله بن زبیر<sup>۳۸</sup>، عبدالله بن سائب (م ۶۸ هـ)<sup>۳۹</sup>، ابو موسی اشعری<sup>۴۰</sup>، ابوهریره (م ۵۹ هـ)، معاویه (م ۶۰ هـ)<sup>۴۱</sup>، تمیم بن اوس الداری (م ۴۰ هـ)، عقبه بن عامر (م ۵۸ هـ)<sup>۴۲</sup>.

### از زنان پیامبر:

عایشه (م ۵۸ هـ)، حفصه، ام سلمه (م ۵۹ هـ).

### از انصار:

أبی بن کعب (م ۲۱ هـ)، معاذ بن جبل، ابو حلیمه معاذ (م ۲۵ هـ)، زید بن ثابت (م ۴۵ هـ)، سعد بن عبید (م ۱۶ هـ)، مجمع بن جاریه، انس بن مالک (م ۹۳ هـ)، ابوزید قیس بن السکن، عباده بن صامت، ابو ایوب (م ۵۲ هـ)، ابو الدرداء (م ۳۳ هـ)، فضالة بن عبید (م ۵۳ هـ)، مسلمة بن مخلد (م ۶۲ هـ).

ابوشامه به نقل از ابو عبید نام معاویه و ابوهریره را دارد که سیوطی ذکر نکرده، در ذکر نام انصار هم فقط در نام مجمع بن جاریه مشترکند. ابن جزری نیز نام ۲۷ نفر از قاریان را از قول ابو عبید نقل می کند (النشر ۱: ۶).

۳۸. عبدالله بن زبیر نخستین مولود در اسلام به مدینه است، اما ابو عبید او را در برابر انصار جزء مهاجران به شمار آورده است.

۳۹. او قاری مکه بود و پنجسال پیش از ابن زبیر وفات یافت.

۴۰. مهاجر غیر مکی که در صورت ابو عبید نیست، ولی ابو عمرو الدانی او را ذکر می کند.

۴۱. معاویه پس از فتح مکه اسلام آورد (رمضان ۸ هجری) و بعید به نظر می رسد که تا روز دوشنبه ۱۱ ربیع الاول سال ۱۱ هجری همه قرآن را از حفظ کرده باشد و شاید به همین دلیل سیوطی نام وی و ابوهریره را جزء حافظان قرآن نیاورده است.

۴۲. این دو نفر اخیرا را ابن ابی داود ذکر می کند (انقان ۱: ۲۴۹ نوع ۲۰).

بر اینها اضافه می‌شود: امّ ورقه دخت عبدالله بن حارث که سیوطی نخستین بار او را جزء جامعان قرآن به حساب آورده است.<sup>۴۳</sup>

بدین ترتیب، اسامی سی و هفت نفر از حافظان قرآن را از عهد نبی (ص) به دست داریم. اما مسلماً جز اینان، بسیاری دیگر از قاریان هستند که قرائشان به ما نرسیده و از یاد رفته‌اند و یا در ضمن کتب یاد شده ولی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. مثلاً می‌گویند شهاب قرشی تمام قرآن را بر نبی قرائت کرده و بعد در حمص بر مردم تعلیم می‌کرد.<sup>۴۴</sup> یا قیس بن ابی صعصعه را که ابن ابی داود نقل کرده است.<sup>۴۵</sup> در واقع این صورت شامل سه دسته می‌شود. کسانی که دسترسی به پیامبر داشته و هر لحظه می‌توانستند پرسش خود را مطرح کرده و جواب دریافت دارند مثل ابی، ابن مسعود، زید... صحابه‌ای که قرائشان به ما نرسیده، ولی قرآن را در حفظ داشته‌اند مانند معاذ بن جبل، ابوزید، سالم، عقبه. دسته دیگر آنها که قرائت خود را نزد ابی تکمیل کرده‌اند. مثل عبادله و عبدالله بن سائب و ابو هریره را هم گفته‌اند.<sup>۴۶</sup> آنها هم که قرائشان به ما نرسیده و ذکر نشده‌اند که از شمار بیرونند.

گذشته از آن، نکته دیگری که هست درباره ختم قرآن است.<sup>۴۷</sup> ختم قرآن یعنی

۴۳. اتقان ۱: ۲۵۰ نوع ۲۰ فائده، ابن سعد می‌گوید هر وقت که رسول خدا او را دیدار می‌کرد، او را «شهیده» می‌نامید. او قرآن را جمع کرده بود. چون پیغمبر به جنگ بدر می‌رفت، ام‌ورقه از او پرسید: اجازه می‌دهی که من هم با تو بیایم تا زخمیان را مداوا کنم و بیماران را پرستاری؟ شاید که خدا مرا نیز به فیض شهادت برساند. رسول خدا فرمود: خداوند شهادت را برای تو آماده کرده و او را شهیده نامید. سپس امر کرد که نزد اهل خانه خود بازگردد. بالاخره در زمان عمر به دست غلام و کنیز خود کشته شد. (ابن سعد ۸: ۳۳۵).

۴۴. کتانی ۱: ۴۶ به نقل از شرح المواهب ۳: ۳۶۶ و منابع دیگر.

۴۵. اتقان ۱: ۲۴۶ نوع ۲۰ تنبیه.

۴۶. ذهبی در اوائل معرفة القراء، به نقل از زرکشی ۱: ۲۴۲-۲۴۳.

۴۷. ختم مصدر ختم است به معنی پایان بردن و به انجام رساندن و مهر کردن. «ختم القرآن» یعنی قرآن را به پایان رساند. از اینجاست که استعاذه را «مُخْتَم» قرآن می‌گویند که اختتام قرآن بدان است. «ختم الله علی قلوبهم» (۲: ۷) یعنی خداوند دلهايشان را مهر کرد. یا فرمود: «يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ. خَتَامُهُ بِسُكِّكَ» (۲۵ و ۲۶) و شراب ناب سربه‌مهر بنوشانندشان، که به مسک مهر کرده‌اندش یا آخرش بوی مسک می‌دهد. انگشتر را از آن جهت «خاتم» می‌گویند که نامه‌ها را بدان مهر می‌کردند تا افزون و کاستی در نامه پیدا نشود. به هر صورت، ختم قرآن کاری عظیم و ستودنی می‌نمود. چنانکه هنوز هم در ممالک اسلامی، این سنت سنیّه مرسوم است. در جنوب عربستان کسی که نخستین بار، یکدوره قرآن را خوانده، برایش جشن می‌گیرند و نام آن «ختم قرآن» است. اما در مکه ←

قرائت آن از آغاز تا انجام با آداب خاص خود. عبدالله بن عمرو را دیدیم (ص ۲۳۴) که می‌خواست قرآن را به هر شبی یکبار ختم کند و پیامبر فرمود به هر ماهی و یا دست کم هر سه شبی یکبار ختم کند و گفته‌اند: هر که قرآن را به کمتر از سه شب ختم کند آنرا نفهمد. قیس بن صعصعه و سعید بن منذر نیز یک چنین اجازه‌ای گرفته‌اند. اُبی بن کعب هم قرآن را به هشت شب یکبار قرائت می‌کرد<sup>۴۸</sup>. اینها به خوبی می‌رساند که یاران پیامبر تا چه حد در حفظ قرآن کوشش داشته‌اند و چگونه همه قرآن را به عنوان عزیزترین نادره وجود در گنجینه ذهن خود حفظ می‌کردند. گذشته از آنکه، کتابت نیز یاور این حافظه بود.

به هر صورت، آنچه مسلم است این است که بحث بر سر کم و زیاد دانستن بعضی از صحابه: این که مثلاً مجمع بن جاریه، یکی دو سوره در عهد نبی (ص) نمی‌دانسته و بعد آموخته، ابن مسعود فقط هفتاد سوره از شخص پیامبر آموخته و بقیه را از دیگران گرفته، زید دو آیه آخر سوره توبه را مثلاً فراموش کرده و از این قبیل سخنان، اینها بهیچوجه در تواتر قطعی و مسلم آیات قرآنی تشکیکی ایجاد نمی‌کند. شرط تواتر در روایت قرآن آن نیست که هر فردی همه قرآن را به حفظ داشته باشد. همینکه همه را همگان دانند کافی است. حدیث انس و امثال آن هیچ لطمه‌ای بدین تواتر قطعی ندارد تا اسباب دست ملحدان قرار گیرد. البته در اینجا سخن از حافظان قرآن در زمان رسول خدا بود و الا بعد از وفات وی (ص) هزاران نفر بدین کار بزرگ اهتمام ورزیدند و نسل بعد از نسل، سینه به سینه این کلام الهی را تا امروز دهان به دهان به نسل کنونی رسانده‌اند. با این که امروز این همه وسایل چاپ و انتشار و نوارهای سمعی و بصری رواج دارد، باز در آموزش قرآن همچنان تکیه بیشتر بر حافظه و دریافت رویاروی از معلم است.

در میان همه اصحاب رسول خدا و آن صورتی که از اسامی دیدیم، هفت نفر هستند که شهرت بیشتری در قرائت قرآن و آموزش آن یافته‌اند: علی (ع)، عثمان، اُبی، زید بن ثابت، ابن مسعود، ابوالدرداء، ابوموسی اشعری<sup>۴۹</sup>، و الا -رای بسریجه‌ای که اولین دفعه قرآن را تمام کرده جشن می‌گیرند و آنرا «إقلابه» می‌گویند. وقتی ثلث یا نصف قرآن را خوانده باشد، جشن «إشرافه» گرفته می‌شود. در مصر معمولاً در مهمانیها ختم قرآن می‌نهادند.

۴۸. ابن سعد ۳: ۲/۶۰، نا درمورد عثمان می‌گویند که به نماز، قرآن را ختم می‌کرد، ابضاً ۳: ۱/۵۳.

۴۹. اتقان ۱: ۲۵۱ نوع ۲۰ فصل. به نقل از طبقات القراء ذهبی.

اگر تنها حفظ را بخواهیم بگوئیم مسلماً بیش از صد نفر می‌شوند که نام حافظ قرآن را استحقاق دارند.

قرائت بیشتر رایج کنونی نیز به ابو عبدالرحمن عبدالله بن حبيب سلمی می‌رسد که او نیز به نوبه خود قرائت را توسط علی (ع) و عثمان و زید و اُبی از پیامبر اکرم فرا گرفته بود.

### ب- نوشتن قرآن

گفتیم که در بدو امر تمام توجه رسول خدا و یارانش، به گرد آوردن قرآن و حفظ آن در سینه‌ها بود. چه، این سنتی کهن و عاداتی رایج در میان عرب بود و کار هم آسانتر. گذشته از آن، ابزار نوشتن هم، چنانکه باید آماده نبود و شماره نویسندگان هم زیاد نبود. از اینجا بود که توجه به حفظ در سینه‌ها بر توجه به حفظ قرآن به کتابت برتری داشت. ولی چنین هم نبود که کار نوشتن قرآن یکسره فراموش گردد و دیگر کسی بدان اهتمام نرزد. این امر نیز به جای خود مورد توجه خاص پیامبر اکرم بود. پیغمبرگرمی برای نوشتن وحی آنهایی را که نوشتن می‌دانستند برگزید، آنها را هم که در این زمینه کمبود داشتند تشویق فرمود و بسیار کسان را به آموختن برگمارد. هرگاه چیزی از آیات قرآن نازل می‌شد، کسی یا کسانی از نویسندگان را فرا می‌خواند و آنها را به نوشتن وحی می‌فرمود و در ضبط و تسجیلش نهایت دقت و احتیاط را به کار می‌بست، تا نوشتن پشتی‌بان حفظ باشد و حفظ یاور نقش لفظ. در این زمینه نیز گواه و شاهد فراوان است. در درجه اول قرآن خود گواه است که از همان سالهای اقامت در مکه و مدتها پیش از هجرت، قرآن نوشته شده و دست به دست می‌گشته است.

نخستین آیات نازل: «بخوان بنام پروردگارت، آن که جهان را آفرید. انسان را از خون بسته بیافرید. بخوان! پروردگار تو بزرگوارترین است. او که آموخت با قلم، آموخت به انسان آنچه را نمی‌دانست» (۹۶: ۱-۵).

این آیات کاملاً اشتغال خاطر پیامبر را برای حفظ قرآن از طریق تضمین به کتابت بازگومی‌کند. قرآن خود گواهی می‌دهد: در سوره ۸۰ عبس آیات ۱۱ تا ۱۶ (بیست و چهارمین و یا سی و دومین سوره نازل شده در سال دوم بعثت) است که می‌گوید:

آیات الهی در صفحاتی مگرم نوشته شد» (۸۰: ۱۳) (و یا ۸۵: ۲۱، ۲۲ و ۵۶: ۷۷-۸۰).

ممکن است بگویند اینها حکایتی از عالم علوی و جهان بالا و نوشته آسمانهاست. شهادت صریح تری داریم: در سوره فرقان آیه ۵ آمده: «و باز گفتند که این افسانه‌های گذشتگان است که آنرا نویسانده و صبح و شب بر او املاء می‌کنند.» این آیت به حدود سالهای شش و هفت بعثت و همین حدود به هجرت مانده نازل شده، در اینجا اتهامات مخالفان و مشرکان بازگو شده که شایع می‌کردند: اینها داستانهای کهنه‌ای است که او می‌نویسند و بدو املاء می‌کنند. در هر صورت، آیه بدان ثبت کتبی اشاره می‌کند که خود مخالفان به رخ می‌کشیدند و اشاعه می‌دادند.

پس از هجرت دیگر وضع روشن است. هر چند سوره ۹۸ بینه را آقای مهندس بازرگان در سال ششم بعثت منظور کرده، یعنی هفت سال پیش از هجرت، اما دیگران آنرا پس از هجرت منظور داشته‌اند. به هر حال، گواهی صادق است بر نوشته‌های قرآنی که فرمود:

«رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً. فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ

(۹۸: ۲ و ۳)

پیامبری از سوی خدا صحیفه‌های پاک و منزّه را بر آنان می‌خواند. در آن صحیفه‌ها، کتابهای حقیقت و راستی است.»

بنابراین، قرآن خودگواه است که وحی الهی از همان آغاز نوشته شده و در انتشار بوده است. اضافه کنیم بر این، اهتمام و مراقبت شخص پیامبر را در نوشتن وحی؛ گرچه این اهتمام را در تشویق صحابه به نوشتن و تعلیم و تعلم در بحث از خط و کتابت قرآن مفصلتر خواهیم دید. اما اینجا فقط اشاره‌ای به مقام قلم در تمام وحی‌های اولیه ناگزیر می‌نماید. قلم این عنصر اولیه معرفت و علم، همچون وسیله شناخت انسان بود و این تمجید و گرامی داشت، همّت پیامبر را در حفظ قرآن به وسیله کتابت می‌رساند. پیامبر هیچ دقیقه‌ای را در ثبت و ضبط وحی الهی از دست نداده و از هر نکته‌ای برای تربیت نسل معاصر خود و ضبط آن برای نسلهای بعد بهره گرفته است. در آغاز تمام توجه، تنها و تنها، به حفظ و ضبط قرآن، چه از راه حفظ در حافظه و چه از طریق کتابت قرآن بوده است و بس. او (ص) می‌خواست که همه دقت مسلمانان خاص قرآن بشود. آنرا بخوانند و به خاطر بسپارند. بیاموزند و

بیاموزانند. بنویسند و بنویسایند و بالاخره، عمل کنند و مأجور گردند.  
نمونه‌های تشویقات او را بر تحریض مردم به قرآن خواندن دیده‌ایم. باز از او است که فرمود: «گناهی بزرگتر از آن نیست که کسی سوره یا آیتی از قرآن بیاموزد و بعد از یاد ببرد». بدین سان قاری قرآن، باید که تری زبانش آیت قرآن باشد، بدان مأنوس گردد و هرگز آنرا از یاد نبرد.

گویا در همان هنگام‌ها، کسانی چیزی از سخنان شخص او را نوشته بودند. طبیعی است آنها که از دور و نزدیک، رهسپار دیدار او بودند، چیزی از گفتار او را که شنیده داشتند می‌خواستند هدیه کسان خود کنند. ولی بیم آن می‌رفت که گاهی خبر و حدیث نبوی، نادانسته با آیات قرآن به هم آمیزد و بعضی از اذهان کوتاه نتوانند که میان کلام خدا و سخن رسولش فرق نهند. این بود که از فرط حرص بر حفظ کلام خدا فرمود: «چیزی از من ننویسید، و هر که جز قرآن چیزی نوشته، باید که آنرا محو کند»<sup>۱</sup> بخصوص اگر حدیث و قرآن در یک صحیفه باشد.<sup>۲</sup> این را فرمود و تأکید هم فرمود. اما چه می‌شود کرد. هنوز چیزی از وفاتش نگذشته بود که کمی از آنچه به تفسیر قرآن گفته بود و یا در دعای قنوت خوانده بود و یا حکمی رانده بود، ادّعاء شد که آیتی از قرآن بوده است. این است که امروز، از پس قرن‌ها هنوز گفتگو است که فلان، ادّعاء کرده آن عبارت و یا این جمله، از آیات الهی بوده، و حال آنکه یا حدیثی است از سخنان او و یا جمله‌ای است در تفسیر آیه و یا فرمانی است برای اجراء...

باری، پیامبر کسانی را برای کتابت وحی مأمور فرموده بود. این نویسندگان، همانطور که خواهیم دید، از برگزیدگان اصحاب بودند و آنان، چنانکه پیامبر دستور می‌فرمود، وحی را به روی آنچه می‌یافتند و آن‌طور که می‌توانستند می‌نوشتند. حاکم در مستدرک خود می‌گوید: قرآن سه مرتبه جمع شد: مرتبه اول در زمان نبی (ص) بود، سپس «به شرط شیخین»<sup>۳</sup> از زید بن ثابت نقل می‌کند که گفت: «ما

۱. مفتاح کنوز السنه ۱۵۴ س ۲، مسلم: زهد ۷۲، الدارمی: مقسمه ۴۲، احمدی: ۳، ۱۲، ۲۱، ۳۹، ۵۶، علوم الحدیث ابن صلاح ۱۷۰، تقیید العلم خطیب بغدادی ۲۹-۳۴، مجمع الزوائد ۱: ۱۵۰، جامع-البیان ابن عبدالبر ۱: ۱۳.

۲. معالم السنن خطابی ۴: ۱۸۴.

۳. اصطلاحی است در علم حدیث.

نزد رسول خدا بودیم و قرآن را از رقعہ‌های تازه جمع می‌کردیم».<sup>۴</sup>  
 از سید مرتضی (رحمہ اللہ) نقل شده است کہ قرآن در عہد رسول خدا گرد آمده بود، چنانکہ اکنون هست. و استدلال کرده بر این امر کہ قرآن درس داده می‌شد. حتی گروهی از صحابہ بر آن مأمور شدہ بودند. قرآن بر نبی (ص) قرائت می‌شد و کسانی از صحابہ، قرآن را بر پیغمبر ختم کردند، حتی چندین ختم. تمام اینہا با کوچکترین تأملی دلالت می‌کنند کہ آن مجموع و مرتب بود بدون کاستی و پراگندگی.<sup>۵</sup> ولی از زہری گفتہ اند: «نبی اکرم وفات یافت و قرآن جمع نشدہ بود، بلکہ در شاخہ‌های خرما و خرما بن ہا بود».<sup>۶</sup> کم و زیادی این سخنان را باز- می‌بینیم.

پیامبر اکرم، خود ممارست و نظارت دقیقی بر کار نویسندگان وحی داشت. او ترتیب آیات را همچنانکہ از جبرئیل دریافت می‌داشت تعیین می‌فرمود.<sup>۷</sup> روایات مشخص می‌کنند کہ پس از املاء وحی، پیغمبر از کاتب وحی می‌خواست آنچه را نوشتہ برای او بخواند و اگر اشکالی در آن نوشتہ بود، رفع می‌فرمود.<sup>۸</sup> از ابن عباس روایت شدہ کہ گفت: «چون چیزی بر او نازل می‌شد، کسی از نویسندگان را می‌خواند و می‌گفت: این آیات را در جائی کہ چنین و چنان یاد شدہ، بگذار».<sup>۹</sup> از عثمان بن ابی العاص روایت شدہ کہ گفت: «در حضور پیغمبر بودم کہ آن حضرت فرمود جبرئیل آمدہ و امر می‌دہد کہ این آیہ را در این محل از سورہ بگذاریم».<sup>۱۰</sup> باز از ابن عباس گفتہ اند کہ جبرئیل آیہ «و اتقوا یوما ترجعون فیہ الی اللہ» (۲: ۲۸۱) را آورد و گفت: خدای تعالی می‌فرماید کہ این آیہ را بر سر دوست و ہشتاد آیہ از سورہ بقرہ بنہ<sup>۱۱</sup> و یا گفت: خداوند این آیہ را میان دو آیہ ربا (۲: ۲۷۶-۲۸۰) و دین (۲: ۲۸۲) قرار دادہ است».<sup>۱۲</sup>

۴. اتقان ۱: ۲۰۲ نوع ۱۸، برہان ۱: ۲۳۷، ترمذی: مناقب ۷۳، احمد ۵: ۱۸۵، مقدمات: ۴۹.
۵. مجمع البیان ۱: ۱۵ صیاء، سفینۃ البحار ۱: ۵۲۶ و ۵۲۷.
۶. تفسیر طبری ۱: ۲۲ بولاق، فتح الباری ابن حجر ۹: ۹-۱۱.
۷. ابی داود: صلاة ۱۲۱، احمد ۱: ۵۷، ۶۹ و ۴: ۲۱۸.
۸. مجمع الزوائد ۱: ۶۰.
۹. مقدمات: ۴۰، مصاحف ۳۱، احمد ۱: ۳۳۱، برہان ۱: ۲۳۴. موارد آن بسیار است کہ بازخواہد آمد.
۱۰. ابوداود: صلاة ۱۲۲، اتقان ۱: ۲۱۲ نوع ۱۸ فصل. ۱۱. مقدمات ۴۱.
۱۲. ابوالفتح رازی ۲: ۲۳۹، کشف الاسرار ۱: ۷۶۶، مجمع البیان ۱: ۳۹۴، قرطبی ۱: ۶۱.

روایات در این باره زیاد است و باز هم به جای خود خواهد آمد. همه اینها حکایت از نوشتن قرآن، آیه به آیه و سوره به سوره در زمان رسول خدا دارد. البته شاید در نوشتن، توالی سوره‌ها و ترتیب آنها چنانکه باید ملتزم نمی‌گشتند، اما آیات را تا آنجا که بودند و می‌توانستند می‌نوشتند. چه بسا که کسی از کاتبان سوره‌ای را که نازل شده بود حفظ می‌کرد و یا آنرا می‌نوشت و بر رسول خدا می‌خواند. بعد مثلاً برای شرکت در سرّیه‌ای و یا به کار دیگر از شهر بیرون می‌رفت و در غیاب او آیات و یا سوره‌ای نازل می‌شد. وقتی برمی‌گشت آنچه نازل شده بود از دیگران می‌گرفت. گاهی هم پیش می‌آمد که در این میان چیزی از دست او رفته بود. او آنقدر که می‌توانست جمع کرده بود و آن‌طور که می‌خواست تبعیح کرده بود و بدین جهت در نوشته‌اش پس و پیشی رخ می‌داد. و نیز بودند از صحابه کسانی که بر حفظ خود اعتماد فراوان داشتند و بر حسب عادت عرب در حفظ انسب و از بر کردن افتخارات و اشعارشان بدون نوشتن، آیات قرآن را هم نمی‌نوشتند و بیشتر بر حفظ تکیه داشتند.<sup>۱۳</sup>

### کاتبان وحی

پیامبر اکرم در کار نوشتن وحی سعی بلیغی داشت و همگان را به کار خواندن و نوشتن تشویق می‌نمود و بخصوص در نوشتن وحی آسمانی جدّ و اهمّی هرچه زیادتر مبذول می‌فرمود. گفته‌اند در اوایل بعثت در تمام قریش، تنها هفده نفر خواندن و نوشتن می‌توانستند<sup>۱</sup> و در مدینه کار از این هم تنگ‌تر بود.<sup>۲</sup> اما تشویق و دلگرمی دادن وی (ص) موجب شد که بیش از چهل نفر کاتب وحی باشند، به اضافه که کسانی هم نویسندگی فراگرفته بودند و در میان ایشان به حساب نیامده‌اند. در شماره کاتبان وحی نیز اختلاف نظر بسیار است. حافظ بن عساکر (م ۵۷۱ هـ)

۱۳. مقلستان ۳۲.

۱. فتوح البلدان بلاذری ۴۵۷، عقد الفرید ۲: ۳، الاسلام والعصارة العربیه محمد کرد علی ۱۲۴، بلوغ - الارب آلوسی ۳: ۳۷۰، عده‌ای هم این سخن را قبول ندارند: عصر النبی محمد دروزه ۴۴۸ و باز بیاید.
۲. بلاذری از قول واقدی ۱۱ نفر را می‌شمارد که در میان آنها زید بن ثابت است و او را نمی‌توان جزء باسوادان جاهلیت به حساب آورد، فتوح البلدان ۴۵۹. (و نیز ر. ک. ح ۱۴).



در تاریخ دمشق ۲۳ نفر را یاد می‌کند. ابوشامه در تلخیص این تاریخ<sup>۳</sup> نام ۲۵ نفر را می‌برد. <sup>۴</sup> ابن عبدالبر نیز همین رقم را می‌دهد،<sup>۵</sup> شبراملسی (م ۱۰۸۷) تعداد را به چهل نفر می‌رساند<sup>۶</sup> و حال آنکه حافظ عراقی (م ۸۰۶ هـ) قبلاً نام ۴۲ نفر را به نظم در آورده بود.<sup>۷</sup> برهان حلبی تعداد را در حواشی شفا<sup>۸</sup> ۴۳ نفر ذکر می‌کند<sup>۹</sup> و مجتهد زنجانی نیز همین عدد را نقل می‌نماید.<sup>۱۰</sup>

در میان مستشرقان که در این زمینه اظهار نظر کرده‌اند بلاشر فرانسوی می‌گوید: تعداد کاتبان وحی به چهل نفر می‌رسد: <sup>۱</sup> کازانوا پنج فهرستی را که ابن سعد، طبری، نووی، حلبی و دیار بکری داده‌اند مقایسه کرده<sup>۱۱</sup>، اما به نظر بلاشر این کافی نیست، باید فهرستی را هم که سیوطی می‌دهد بدان افزود<sup>۱۲</sup>. ولی به واقع اظهار نظر قطعی‌تر، محتاج بررسی خیلی بیشتری در منابع است.<sup>۱۳</sup> مشکل اصلی کار را

۳. ابوشامه در کتاب **روضتین** ۱: ۵ می‌گوید این کتاب هشتصد جزء در هشتاد جلد بود که مختصرش کردم، تهذیبش کردم و فوائد زیادی بر آن افزودم. به نقل از حاشیه ۲ ص ۴۶ **المرشد الوجیز**.

۴. ابوشامه ۴۶.

۵. **استیعاب** در ترجمه زیدبن ثابت.

۶. در کتاب **قضاء**، حاشیه‌اش بر **منهج** در فقه شافعی. به نقل از کتانی ۱: ۱۱۵.

۷. **التراتب الاداریه** کتانی ۱: ۱۱۶-۱۱۷، ظاهراً باید در نظم **الدور السنیه** باشد که می‌گوید:

«کتابه اثنان و اربعوناً زیدبن ثابت و کان حینا  
کاتبه و بعده معاویة ابن ابی سفیان و کان واعیة»

۸. کتانی ۱: ۱۱۷.

۹. **تاریخ قرآن** ۳۷.

Blachère: *Intro.* p. 13. N. 16.

۱۰. در **آستانه قرآن** ۱۲ و ۲۷.

11. Casanova: *Mohammed et la Fin du Monde*, Paris 1911-13, p.96sQQ.

۱۲. در **آستانه قرآن** حاشیه ۱۶ — اتقان ۱: ۸۸ چاپ ۱۲۷۸ قاهره.

۱۳. مراجعه کنید: **جوامع السیره** ابن حزم ۲۶، **انساب الاشراف** ۱: ۲۵۶، **فتوح البلدان** بلاذری ۴۷۸

(یا ۴۷۲)، **جهشیاری** ۹-۱۲، **تلخیص الفهوم** ۳۷، **زاد المعاد** ۱: ۵۹، **تهذیب نووی** ۱: ۲۹،

ابن سید الناس ۲: ۳۱۵، **تراتب الاداریه** ۱: ۱۱۴ **بعده**، **محمد (ص)** از **محمد رشیدرضا** ۶۵،

**بحار الانوار** جزء ۱ مجلد ۱۹ فرج ۱۰، **مجموعه الوثائق السیاسیه**: پراکنده، **سیره حلبیه** ۳: ۳۶۴،

**مناقب ابن شهر آشوب** ۱: ۱۶۲، **سنن بیهقی** ۱۰: ۱۲۴، **السیره الحلویه** ۳: ۳۶۴، **بحار الانوار** ۱۹:

جزء دوم قرآن ۱۰ قدیم، **اسد الغابه** ۲: ۲۶۱، **اصابه** ۲: ۱۵، **استیعاب** ۱: ۲۶، **عقد الفرید** ۲: ۱۴۳

و ۳: ۵، **یعقوبی** ۲: ۶۴، **طبری** ۱: ۱۷۸۲ و ۲: ۸۳۶، **تذکره الحفاظ** ذهبی، **اصول کافی** کلینی

و **کامل ابن اثیر**، **التنبیه والاشراف** **مسعودی** ۲۴۵. **حیة القلوب** مجلسی ۲: ۶۱۴.

کتابت وحی در دوران اقامت رسول خدا در مکه تشکیل می‌دهد. زیرا اگر آیات مکی و مدنی را مقایسه کنیم از یکصد و چهارده سوره قرآن هشتاد و شش سوره در مکه آمده و یا اینکه از ۶۲۳۶ آیه، قریب ۱۶۰۰ آیه فقط مدنی است (یعنی کمی بیش از ربع). البته آیه‌های مکی کوتاه‌تر است و به همین جهت اگر شمار کلمات را در نظر بگیریم به تقریب، کمی بیش از یک‌ثُلث قرآن در مدینه و قریب دو‌ثُلث آن در مکه نازل شده است. بدین ترتیب، اهمیت نویسندگان وحی در مکه بیشتر نمودار می‌شود. بخصوص که توجه کنیم: مدتی از دوران وحی را به مکه پیامبر در خانه ارقم و یا شعب ابی طالب پنهان و یا منزوی بوده است. به اضافه که آگاهی‌های ما از دوران مکه، نسبت به مدینه، کمتر است. بنابراین، بررسی روایات و اخبار در این زمینه کار مشکلی است. یکی از جهات خاص این اشکال، انگیزه‌ها و گرایشهای مختلف، بخصوص تمایلات عقیدتی و مسلکی، در ثبت نام افراد به عنوان کاتب وحی است. علاقه به داشتن نام در این فهرست افتخار، بخصوص که تاریخ اظهار اسلام افراد به طور دقیق برای همه یکسان ثبت نشده، لحظات حضور هر کاتبی در خدمت رسول خدا معین نشده، مهمتر که میان کاتبان وحی و کاتبان رسائل و عهود تمیز دقیقی نیست، اینها از عواملی است که بر پیچیدگی کار می‌افزاید. اما با همه این مشکلات، بررسی را نمی‌توان آغاز نکرد. تحقیق و پژوهش دقیق‌تر، دسترسی بیشتری به منابع متقن‌تر نیاز دارد. اما بررسی کلی را می‌توان آغاز کرد. صورتی را که محدثان و مورخان داده‌اند با توجه به زمان روی آوردن صحابه به اسلام می‌توان بدین ترتیب تنظیم کرد:

#### نویسندگان دوران مکه:

خلفای چهارگانه، شَرَحِبیل بن حسنه (م ۱۸ هـ)، عبدالله بن سعد بن ابی السرح قرشی (م ۳۷ هـ)، خالد بن سعید بن عاص بن امیه، طلحه، زُبَیر (م ۳۶ هـ)، سعد بن ابی وقاص (م ۵۵ هـ)، عامر بن فُهَیره (م ۴ هـ)، علاء بن حضرمی (م ۲۱ هـ)، مُعَیقِب بن ابی فاطمة الدوسی (م ۴۰ هـ)، ارقم بن ابی الارقم (م ۱۱ هـ)، حاطب بن عمرو، حاطب بن ابی بلتعه (م ۳۰ هـ)، مُصعب بن عمیر، عبدالله بن جَحش (م ۳ هـ)، جَهم بن قیس و سالم مولی ابی حذیفه (م ۱۲ هـ).

## دوران مدینه:

در این دوره تعداد نویسندگان بیشتر شد. در آغاز کار نویسندگی را بیشتر ابی بن کعب انجام می‌داد و بعد که زید بن ثابت آموخته‌تر و ورزیده‌تر گردید و کتابت را نزد اسیران بدر تکمیل کرد<sup>۱۴</sup>، او بیشتر در محضر نبی حضور می‌یافت. کسانی که بعد بدین جمع افزوده شدند عبارتند از:

عبدالله بن زواحه (م ۸ هـ)، ثابت بن قیس (م ۱۲ هـ)، حنظله بن الربیع الأسیدی (م ۴۵ هـ)، حذیفه بن یمان (م ۳۶ هـ)، علاء بن عقبه، جهیم بن الصلت، عبدالله بن زید (م ۶۳ هـ)، محمد بن مسلمة (م ۴۳ هـ)، حنظله بن ابی عامر (م ۳ هـ)، عبدالله بن عبدالله بن ابی بن سلول، ابوزید قیس بن السکن، عقبه بن عامر (م ۵۸ هـ)، معاذ بن جبل، ابویوب انصاری (م ۵۲ هـ)، مغیره بن شعبه (م ۵۰ هـ).

عده دیگری هم بعدتر بدین گروه افزوده شدند:

ابان بن سعید بن عاصی (برادر خالد) (م ۱۳ هـ)، عمرو بن عاص (م ۴۳ هـ) و خالد بن ولید (م ۲۱ هـ)، در سال هفتم هجری.

ابوسفیان و دو پسرش یزید و معاویه، عبدالله بن ارقم (م ۴۴ هـ) و حویطب بن عبدالعزی (م ۵۴ هـ) را نیز گفته‌اند که از سال هشتم هجری (فتح مکه) در این جمع بوده‌اند.

بدین ترتیب، نام چهل و پنج تن از صحابه را داریم که گفته‌اند در کتابت وحی شرکت داشته‌اند. اما این صورت محتاج بررسی بیشتر و دقیق‌تری است. نام کسانی هست که می‌دانیم نوشتن می‌دانستند و حتی قرائتشان به ما رسیده و یا مصحفی از آنها بازگفته‌اند مثل انس بن مالک خادم رسول خدا، منذر بن عمرو، اسید بن حضیر، رافع بن مالک، ابوعبیده بن جراح، سعد بن عبید و ابوالدرداء که از آنان نامی در این صورت نیست. عبادله<sup>۱۵</sup> به هنگام رحلت پیامبر هنوز جوان بودند. عبدالله بن عمر بیست سال داشت، عبدالله بن عمرو ۱۷ ساله، عبدالله بن عباس ۱۳ ساله و عبدالله بن زبیر ده ساله بود. بنابراین، طبیعی است که از ایشان هم در این جمع اسمی نباشد.

۱۴. روض الأنف سهیلی ۵: ۲۴۵.

۱۵. عبادله معمولاً عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمرو بن عاص هستند، اما گاهی هم شامل عبدالله بن مسعود، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن ابی بکر می‌شود. ولی وقتی به طور مطلق می‌گویند عبدالله منظور عبدالله بن مسعود است.

دیگری که حتی گفته‌اند نخستین کاتب وحی بود! عبدالله بن سعد بن ابی السرح است. خطی خوش داشت و گاهی کتابتی می‌کرد. بعد مرتد شد و از مدینه به مکه گریخت. در آنجا به خود می‌بالید که گاهی به جای «سمیع بصیر» می‌نوشته «سمیع علیم» و یا در جای «خبیر» می‌نوشته «بصیر». درباره او بود که آیه (۱۶: ۱۰۶) و یا (۹۳: ۶) نازل شد.<sup>۱۶</sup> یکی از شنس نفری بود که روز فتح مکه پیامبر امر به کشتنشان فرمود.<sup>۱۷</sup> اما عثمان برادر رضاعیش چند روز بعد او را نزد رسول خدا آورد و اصرار ورزید که برای او تأمین بگیرد. ساعتی رسول خدا درنگ فرمود و بعد او را امان داد.<sup>۱۸</sup> وقتی خارج شدند پیامبر به صحابه فرمود: چرا کسی از شما گردش را نزد یکی از انصار گفت: چشم دوخته بودیم که اشاره‌ای بفرمائی. پیامبر فرمود: اشارت چشم بر پیامبران نیست.<sup>۱۹</sup>

بدین ترتیب، او هم از طلقاء بود و کرد بعد آنچه کرد.<sup>۲۰</sup>

یکی دیگر از این کاتبان خائن را هم ابن ابی داود یاد می‌کند<sup>۲۱</sup>، ولی او ناشناس مانده و سرنوشتش با این یکی فرق دارد. او را می‌گویند که جنازه‌اش را زمین رد کرد و در گوشه‌ای افتاده بود.

البته کاتبان رسول خدا همگی از نظر صداقت و ایمان در یک حد و مرز نبودند. مؤمنانی متقی چون علی و سالم و اکثر قریب به اتفاقشان جان‌بازان پاک اعتقادی بودند که هرچه داشتند در راه اسلام ایثار می‌کردند. خیانت این یک هم به جایی ضرری نزد تنها ماهیت پلید خود را اظهار داشت. و الا چنانکه دیده‌ایم پیامبر خود هر سال تمام آنچه نازل شده بود با جبرئیل امین دوره می‌فرمود. صحابه را وادار می‌کرد که آنچه از قرآن می‌دانند بر او بخوانند. قرآن شب و روز ورد زبان مسلمانان بود. کجا چنین شب‌پره‌ای تواند که نور آفتاب بگیرد.

نکته دیگر اینکه کاتبان همه در یک سطح قرار نداشتند. بعضی کتابت را خوب

۱۶. ابن سعد ۳: ۱۷۸/۱ س ۱۸ و ۱۹.

۱۷. ایضاً ۲: ۹۸/۱، سیره ابن حزم ۲۳۲.

۱۸. طبری ۱: ۱۶۳۹.

۱۹. ابوداود: حدود ۱، جهاد ۱۱۷، نسائی: تحریم ۱۴.

۲۰. بحار الانوار ج ۱۹ ب ۳ ط. قدیم. مولوی اشاره‌هایی بدو دارد: مشهور ۱: ۱۹۹ و ۱: بیت ۳۳۹۶ و ۳۴۱۲.

۲۱. کتاب المصاحف ۳.

فراگرفته بودند و برخی در این فن کمبود داشتند. پاره‌ای چون زید و اُبیّ، سریانی و یا عبری هم می‌دانسته‌اند. کسانی مثل زید و اُبیّ بیشتر به کار نوشتن وحی اشتغال داشتند و عدهٔ دیگر، هم آیات را می‌نوشتند و هم نامه‌ها و رساله‌ها را تنظیم می‌کردند.

طبیعی است که پیامبر اکرم، بخصوص در سالهای آخر، جز کتابت وحی کارهای نویسندگی زیادی داشت. چون نامه‌هایی که به امیران اطراف و یارانش برای شرکت در جنگها می‌نوشته، گزارشهایی که آنها می‌داده‌اند، نامه‌هایی که از اطراف می‌رسیده، پیمان نامه‌هایی که تنظیم کرده، دستورالعملهایی که صادر فرموده، صدقات و زکواتی که تعیین نموده، اینها همه سازمانی می‌خواسته که پایه‌گذاری شد و بعد در زمان خلیفهٔ دوم شکل دیوان یافت. اما کار اصلی و اساسی همچنان کتابت وحی بود. کسی که بیش از همه و پیش از دیگران در این کار یاور بود، علی (ع) و عثمان بودند. در غیاب آنها اُبیّ در این کار معاضدت می‌کرد. بعد زید کتابت آموخت و بدین جمع پیوست. او چون جوان بود و خانه‌اش نزدیک خانهٔ پیامبر بود، هر لحظه که احتیاج می‌شد در دسترس بود. این بود که پیامبر او را احضار کرده و دستور کتابت می‌فرمود. در مورد علی (ع) تقریباً همه تصریح دارند که از کاتبان اولیه و مداوم وحی بوده<sup>۲۲</sup>، هرچند بعضی مثل ابن حجر او را یاد نکرده باشند<sup>۲۳</sup>. در نهایت تأسف، آنها که صورت اسامی کاتبان رسول خدا را داده‌اند، بخصوص در مورد کاتبان وحی، خالی از بغض و حب شخصی و یا عقیدتی نبوده‌اند. گاهی این صورتها به وضوح مبتنی بر دسته‌بندیهای سیاسی و عقیدتی است. به همین جهت بررسی آنها از نظر تاریخی دقت فراوان می‌خواهد. البته داشتن نامی به عنوان کاتب وحی، افتخاری بزرگ بود. بنابراین بدست آوردن این افتخار و احیاناً تبلیغ بر اساس آن، ارزش آنرا داشت که روایتی در این باره نقل شود. بویژه که لازم نبود نامی از پیامبر (ص) برده شود تا راوی احتیاط بیشتری به کار بندد. همین که از قول یک صحابی، چیزی گفته می‌شد، زور و زرمده‌ی، آن حرف را به کرسی می‌نشانند که این افتخار برای خاندانی هر قدر بزرگ، شرفی عظیم بود. یک چنین افتخاراتی ساختگی

۲۲. عقد الفرید ۳: ۵، بحار الانوار ۱۸: ۲۷۰ جدید، اعجاز القرآن رانمی ۳۵.

۲۳. در عوض ابن حجر در اصابه، معاویه را از کاتبان می‌شمارد. تذکرة الحفاظ ذهبی و اعلام زرکلی هم سکوت می‌کنند.

بود که دستاویز حکومت‌های اموی و عباسی می‌گردید. این ابوسفیان و یزید و معاویه که در صورت کاتبان جا گرفته‌اند، همانها بودند که تا روز فتح مکه از هیچ فسونی بر علیه پیامبر دریغ نکردند. بد نیست از قول نویسنده عرب که مسلماً تمایلات شیعی نداشته، اینجا چند کلمه‌ای باز بگوئیم. این دکتر طه حسین دانشمند مصری است که می‌گوید:

«ابوسفیان همان کس بود که در روز خندق بر قریش سردار بود و اعراب را بر پیغمبر شوراند و یهودان را فریفت تا پیمانی را که با پیغمبر و یارانش بسته بودند شکستند... مسلمانان، معاویه و ماندان او را که در پایان کار اسلام آورده بودند، یا پیغمبر بعد از گشودن مکه آنان را بخشیده بود، «طُلقاء» یا آزاد شدگان می‌نامیدند. و این اشاره به کلام پیغمبر است که گفته بود: بروید، شما را آزاد کردم».<sup>۲۴</sup>

البته معاویه جزء کاتبان بود، اما به قطعیت نمی‌توان گفت که کاتب وحی بوده است. مدائنی (م ۲۲۵ هـ) می‌گوید: زید بن ثابت وحی را می‌نوشت و معاویه آنچه میان پیامبر و عرب (بادیه) لازم بود می‌نوشت.<sup>۲۵</sup> اما اسنادی که وجود دارد نشان می‌دهد که بعضی از رسائل و عهدنامه‌ها نیز به خط معاویه بوده<sup>۲۶</sup>، ولی از ابوسفیان و یزید دیگر خبری نیست. عمرو بن عاص و خالد بن ولید هم که در سالهای آخر اسلام آوردند بیشتر در مأموریت بودند<sup>۲۷</sup> و دیگر فرصتی برای کتابت نداشتند.

گاهی هم مشکل شباهت اسامی است. بعضی «حُصَین بن نُمَیر» را نیز از کاتبان وحی شمرده‌اند.<sup>۲۸</sup> نامی این چنین در تاریخ، شهرت دیگری دارد. کسی که فرمانده سپاه عبیدالله بن زیاد بود و کعبه را به منجنیق بست نیز همین نام را داشت و طبیعی به نظر می‌رسد که اینجا فقط اشتراکی در نامها باشد و اینها دو شخص باشند نه یک

۲۴. علی و فرزندان از دکتر طه حسین، ترجمه احمد آرام ص ۱۳.

۲۵. شرح المواهب ۳: ۳۶۹ و نسیم‌الریاض شهاب به نقل از کتانی ۱: ۱۲۱، اما علامه حلّی در کشف‌الحق و نهج‌الصدق اصولاً اسلام معاویه را پنج ماه پیش از رحلت رسول خدا به حساب می‌آورد.

۲۶. مجموعة الوثائق السياسية، فهرست آخر کتاب.

۲۷. مکاتیب الرسول ۲۶.

۲۸. التنبیه والاشراف مسعودی ۲۴۵، ابن مسکویه در تجارب‌الامم، اصابه، تاریخ یعقوبی. ولی حُصَین و مغیره را بیشتر در مکاتبات خصوصی نام می‌برند. کتانی ۱: ۱۲۳.

نفر. ۲۹ بدین جهت در ذکر این نامها باید بسیار با احتیاط بود. بخصوص که میان وظیفه کتابت وحی و نوشتن رسائل و عهود تفکیک نشده و همه را در هم نام برده‌اند. در صورتیکه واقعاً باید میان همان کاتبان وحی هم، پس از قطعی شدن امر، قائل به تمیز بود. پاره‌ای چون علی (ع)، عثمان، ابی، زید، ابوموسی، مصعب، حنظله بن الربیع به دعوت رسول خدا کتابت می‌کردند و عده دیگر ظاهراً از نظر علاقه شخصی و عشق به ثبت وحی و داشتن نوشته‌ای از قرآن برای کمک به حفظ آن، آیات را می‌نوشتند.

نام دیگری هم که جزء کاتبان آمده سعید بن عاص (م ۵۹ هـ) است که در کنف حمایت عمر بن خطاب بزرگ شد و بعد جزء کاتبان قرآن در زمان عثمان قرار گرفت. ظاهراً وقتی رسول خدا رحلت یافت، او باید حدود ۹ سال می‌داشته،<sup>۳۰</sup> بنابراین طبیعی است که نمی‌توانسته جزء کاتبان وحی قرار گیرد. حنظله بن الربیع هم مورد گفتگو قرار گرفته است. او معروف به «حنظله کاتب» بود. بعضی می‌گویند هر وقت کاتبی نبود او را صدا می‌کردند و کتابت می‌کرد. بدین جهت هم شهرت «حنظله کاتب» یافته بود.<sup>۳۱</sup> اما بلاذری از واقدی نقل می‌کند که حنظله فقط یک مرتبه در حضور رسول خدا نوشت<sup>۳۲</sup> و بدین سبب این شهرت را پیدا کرد. به هر حال، بیشتر کتابت‌هایی که از او بازگفته‌اند مربوط به نامه‌هایی است که پس از رحلت حضرت رسول و در زمان خلفاء نوشته است.<sup>۳۳</sup>

مشکل اساسی دیگری نیز وجود دارد که وقتی محدث یا مورخی در ضبط نام یا مطلبی اشتباه کرد، این اشتباه به‌طور مسلسل و در پی هم به کتب بعدی سرایت می‌کند و پس از مدتی رنگ حقیقت به خود می‌گیرد. گاهی این اشتباهات مضحک است. گویا در پایان اسامی کاتبان، کسی به رسم تأیید و تسجیل صورت، کلمه

۲۹. شخصیت تاریخی این مرد کاملاً روشن نیست. چنین فردی را ابن قتیبہ از مناقب می‌شناسد (معارف ۳۴۳) ابن حجر در اصالت او دچار تردید است (اصابه ۲: ۲۱ و ۲۲)، ابن حزم دونفر بدین نام یاد می‌کند: یکی حصین بن نمیر بن أسامه از بنی جُشیش که جزء قاتلان امام حسین (ع) بود. (جمهرة ۲۲۸) و در ۶۷ هـ نزدیکی کوفه با ابن زیاد به قتل رسید. دیگری حُصین بن نمیر بن ناتل سکونی (جمهرة الانساب ۴۲۹). به هر صورت، وجود چنین نامی میان کاتبان وحی جای سؤال دارد.

۳۰. ابن سعد ۵: ۲۰.

۳۱. عقد الفرید ۲: ۱۴۴، التنبیه والاشراف ۲۴۶.

۳۲. فتوح البلدان ۴۵۹، معارف ۳۰۰. ۳۳. مجموعة الوثائق السياسية ۲۹۳-۳۰۱.

«سَجَلٌ» را یادداشت کرده، تا بداند که تا آنجا نامها بررسی شده است. از آن به بعد این کلمه به صورت «السَّجَل» جزء نامها قرار گرفته است.<sup>۳۴</sup> این است که تأکید می‌شود بررسی باید خیلی با دقت انجام گیرد.

در مورد طرز نوشتن هم گفتیم چنین بود که هرگاه آیه‌ای نازل می‌شد پیغمبر کسی و یا کسانی از نویسندگان وحی را احضار نموده و دستور نوشتن می‌فرمود.<sup>۳۵</sup> نویسندگان وحی آیات را با دقت و ضبط می‌نوشتند و بر پیامبرگرامی می‌خواندند. گاه بود که او خود انگشت بر روی کلمه‌ای می‌نهاد و آنرا می‌پرسید. او خود دستور می‌داد که هر آیه‌ای را در کجا باید گذارد. نمونه‌هایی از این را دیدیم. در اواخر عمرگاهی بر روی درست نوشتن، واضح نوشتن بعضی از حروف، کشیده و یا دنداندار کردن حرفهائی نیز تذکراتی می‌فرمود. و نیز دیدیم که هر وقت قبایلی اسلام می‌آوردند پیامبر تنی چند از یاران را برای آموزش قرآن و تعلیم احکام به نزد آنها می‌فرستاد. این طبیعی است که اینان نوشته‌هایی از آیات قرآن را نیز همراه داشته باشند. خط وحی چنان رواجی یافته بود که بدان مثل می‌زدند. نگاهی به شعر حسان بن ثابت (م ۵۴ هـ) شاعر مدیحه‌سرای محمدی بیندازیم که پس از وقعه بدر در مدحیه‌ای او سخن از «خط وحی» بر کاغذی لطیف به میان می‌آورد،<sup>۳۶</sup> که بدون شک منظور او نوشته‌های صحائف قرآنی است. این بدان جهت بود که چیزی از نزول نمی‌گذشت که آیات قرآنی سینه‌به‌سینه و دست‌به‌دست می‌گشت. کسی که خواندن نمی‌دانست با شنیدن از حفظ می‌شد و به دیگران بازمی‌گفت. آن هم که نوشتن می‌دانست نسخه‌ای برای خود تهیه می‌کرد که همیشه از آن داشته باشد. آموزگاران هم که کار آموزش قرآن با آنها بود با خود نسخه‌ای برای آموزش

۳۴. ملاحظه کنید سنن کبری بیهقی ۱۰: ۱۲۴، اسدالغابه ۲: ۲۶۱، اصابه ۲: ۱۵ عن ابی داود، والنسائی و ابن مردویه، از مکاتیب الرسول احمدی ۲۵، مقدمه بلاشرح ۱۶، از کازانوا ۱۰۲، از تاریخ الخميس دیاربکری.

۳۵. ملاحظه کنید: بخاری: تفسیر سوره نساء ۱۸، فضائل القرآن ۲ و ۳، احکام ۳۷، ترمذی: تفسیر سوره نساء ۱۹، ابن سعد ۳: ۵۹/۲، احمد ۳: ۱۲۰، ۲۴۵ و ۳۸۱:۴.

۳۶. دیوان حسان، چاپ هرفلد ص ۱۵. پیش از این یکبار دیگر. (ص ۷۸) نیز اشاره کردیم که لبید در معلقه خود از نوشته‌ای که بر سنگ هویداست سخن گفته: «كَمَدَانُ الرِّيَّانِ عَرَى رَسْمِهَا خَلَقًا كَمَا صَمِنَ الْوَحْيَ سِلَامُهَا» (شرح القصائد السبع انباری ۵۱۹). ظاهراً این هم باید همان معنی را بدهد.



می‌داشتند. نمونه‌های این را از همان آغاز اسلام و دعوت پیامبر داریم که خود حاکی از رواج عظیم قرآن از همان روزهای نخست است. داستانی است که محدثان و مورخان به گونه‌های مختلفی نقل کرده‌اند و ما روایتی را که قدیمی‌ترین همه است و موثق‌تر از همه، برمی‌گزینیم.

این ابن اسحاق است که آنرا نقل کرده و با همه طول و تفصیلی که دارد، رنگ و جلایی از جاذبه قرآنی در آن دیده می‌شود که وثوق و اعتبارش را مسجل می‌دارد. این روایت به گونه‌های دیگری هم نقل شده، اما محتوای این روایت صحت آنرا بیشتر نشان می‌دهد:

سه چهار روز پس از اسلام حمزه عموی پیامبر، قریب شش سال پس از بعثت و حدود هفت سال به هجرت مانده بود. عمر بن خطاب در آن زمان مردی بیست و شش ساله بود. نیرومند و توانا و میان مردم سرآمد همگنان. از تربیت شدگان عصر خود بود و در آن زمان خواندن و نوشتن هم می‌دانست. ۳۷ در آن روزها، پس از پنج شش سال تبلیغ، هنوز گروه مسلمانان اندک بود. هشتاد و سه تن از همان گروه اندک هم بر اثر شکنجه و خشونت مردم مکه، شهر و دیار را رها کرده و به حبشه مهاجرت نموده و در پناه نجاشی قرار گرفته بودند. بقیه که سی و نه تن مرد و یک تن زن بودند ناچار کیش تازه خود را از مردم پنهان می‌داشتند. مراسم مذهبی را، پنهانی به جای آورده و گاهی حتی دور از چشم کسان نزدیک خود آیات قرآنی را می‌آموختند و می‌خواندند.

پیامبر اکرم در آن هنگام مدتی بود که در خانه «پسر ارقم» به سر می‌برد. افسوس که دقایق باریکی از این مبارزه نهانی همچنان پنهان مانده است. تکاپو و تلاش پنهانی در مکه ادامه داشت. مهاجران نیز در حبشه کوششی فراوان داشتند. قریش دست از تکاپو بر نداشتند، حتی کسانی را به طلب مهاجران به حبشه فرستادند که سرانجام نامراد از آنجا بازگشتند. در مکه نیز از هیچ خشونتی درباره پیامبر و یارانش دریغ نداشتند. خلاصه، هیاهو و جنجال قریش بالا گرفته بود.

در آن آشوب و غوغا، روزی عمر تصمیم گرفت پیغمبر خدا را بکشد و با کشتن او بدان آشوب و غوغا پایان بخشد. او مردی با اراده و متعصب بود. از او در مکه کسی بلندتر نبود. بعدها وقتی در مدینه مسجدی ساخته بودند، عمر که وارد مسجد

۳۷. ابن سعد ۳: ۱/۱۹۲، بلاذری ۵۸۰.

می‌شد سرش به سقف می‌خورد. آن روز او شمشیر به دست گرفت و با شمشیر آخته روانه شد که پیامبر را بیابد و کار را یکسره کند. در راه به «نُعَیم بن عبدالله التُّحام» رسید. نُعَیم او را که چنان افروخته دید پرسید که کجا می‌رود و چه می‌خواهد بکند؟ عمر گفت: می‌خواهم محمد (ص) آن مرد صابی<sup>۳۸</sup> را که میان قریش تفرقه انداخته، دانایانشان را دیوانه خوانده، خدایانشان را به استهزاء گرفته و دشنام داده و آئینشان را عیناً ک خوانده پیامبر و او را به قتل برسانم.

نُعَیم خود از پیش اسلام آورده بود، ولی از دیگران پوشیده می‌داشت و کسی نمی‌دانست که او هم مسلمان شده و به تعبیر عمر او نیز «صابی» است. اینجا او خطر را احساس کرد. به هر صورت این مرد بلندبالای نیرومند فتنه‌ای به پا خواهد کرد. این بود که نعیم زیرکانه جریان را برگرداند. او در جواب عمر گفت: تو خودت را گول می‌زنی. گمان برده‌ای که اگر محمد (ص) را بکشی بنی عبد مناف ترا همچنان زنده می‌گذارند؟ چرا به نزد کسان و خانه خود باز نمی‌گردی و به کار آنها نمی‌رسی؟ ضربه سخت کاری بود. از یک طرف تهدید و از طرف دیگر تحریک عصبیت قومی!

عمر گفت: کدام یک از کسانم؟

نُعَیم پاسخ داد: پسر عمو و شوهر خواهرت سعید بن زید و خواهرت فاطمه را می‌گویم<sup>۳۹</sup>. آنها هر دو مسلمان شده و پیرو کیش محمد (ص) گشته‌اند. راست می‌گوئی به کار آنها برس!

عمر که در کوچه و بازار به دنبال پیامبر و مسلمانان می‌گشت، اینک می‌دید که اسلام به خانه خواهرش نیز رخنه کرده و او بی‌خبر است! سخت ناراحت و نگران از آنجا روانه خانه خواهر خود گردید. او خبر نداشت که از آن پیش برادرش زید

۳۸. صَبًا یعنی متمایل شد. صابی به کسی می‌گفتند که ترك دین پدری کرده و آئین نومی پذیرفته است.  
 ۳۹. سعید پسر زید بن عمرو بن نُقَیل یعنی یکی از چهار نفر حنفائی بود که در جستجوی دین ابراهیم بودند. در واقع او نوه عموی عمر بود که به تسامح پسرعموی عمر خوانده شده، ضمناً عاتکه خواهر سعید نیز همسر عمر بود (جمهرة الانساب ابن حزم ۱۵۱، اسدالغابه ۴: ۷۸). از طرف دیگر، برای عمر خواهری به نام فاطمه ثبت نکرده‌اند. نام اصلیش «أمیمة» و کنیه‌اش «أم جمیل» است (جمهرة ابن حزم ۱۵۱، اصابهت ۸۳۷ باب النساء). نام دختر عمر هم فاطمه بوده که زن پسرعموی خود عبدالرحمن بن زید شد (نسب قریش ۳۵۶ و ۳۶۳) از اینجا ممکن است یا نام خواهر عمر فاطمه بوده و لقبش «أمیمة»، و یا این که راوی نام دختر را به جای خواهر ذکر کرده است.

نیز اسلام آورده بود.

در این هنگام در خانه سعید، مردی از صحابه به نام «خَبَّاب بن الْأَرْت»<sup>۴۰</sup> سرگرم آموزش قرآن به زن و شوهر بود. این خَبَّاب از آن پیش، آهنگری می کرد و شمشیر می ساخت<sup>۴۱</sup>. او یکی از نخستین کسانی بود که اسلام خود را اظهار کرده بودند. علنی و آشکار، در آن روزهای سخت، گفته بود که مسلمان شده است<sup>۴۲</sup> و به همین جهت در شکنجه تمام پوست پشتش را سوزانده بودند<sup>۴۳</sup>. روزگار سختی بر مسلمانان می گذشت. او و تنگستان دیگر از کار افتاده بودند و پیامبر فرموده بود که هر مسلمانی یکی دو نفر از برادرانش را نگهداری کند. حال او سرگرم آموختن قرآن بدان زن و شوی بود<sup>۴۴</sup>.

در چنین حالی، صدای در بلند شد. - کیست؟ - منم عمر!  
زن و شوی با شتاب از جا برخاستند، خَبَّاب را در پستویی پنهان کردند و صحیفه ای را که می خواندند گوشه ای نهادند. در باز شد و عمر خشمناک و شمشیر بدست وارد شد.

- این زمزمه چه بود که با هم داشتید؟

فاطمه و سعید هردو تن با هم گفتند: چیزی نبود! سخنی نبود که تو بشنوی!  
عمر گفت: چرا. من می دانم که شما هردو پیرو محمد (ص) شده اید!  
این را گفت و به سوی سعید حمله برد. خواهرش فاطمه به یاری شوهر به پا خاست و در این درگیری و نزاع فاطمه زخمی و خونین شد.  
زن و شوی از این حادثه به هیجان آمدند و فریاد کشیدند: بله بله، ما مسلمان شده ایم و به خدا و پیامبرش گرویده ایم. هرچه می توانی بکن.  
روی خون آلود خواهر و پایداری شوهر او، و بالاتر از آنها ایمان سرشار هردو، در

۴۰. ابن سعد ۳: ۱۱۶/۱.

۴۱. نسب قریش ۲۶۵، جمهره ابن حزم ۱۲۱ بعد.

۴۲. ابن سعد ۳: ۱۶۶/۱.

۴۳. سنن ابن ماجه: مقدمه باب ۱۱، احمد ۵: ۱۱۰، ۱۱۱ و ۶: ۳۹۵.

۴۴. روض الانف ۳: ۲۷۲ و ۲۷۳. خَبَّاب وقتی مرد (۳۷ هـ) همه ترسش این بود که مختصر اندوخته اش پاداش اسلامش به حساب آید! (ابن سعد ۳: ۱۱۷/۱)، در حالی که دوسه سال پیش از آن در روزگار عثمان، به هریک از سربازان عبدالله بن سعد بن ابی السرح در شمال افریقا، سه هزار مثقال زر ناب رسید و یا...

عمر اثر گذاشت. این بار پشیمان و شرم زده به نرمی با خواهرگفت: آنچه پیش از آمدن من می خواندید چه بود؟

صحیفه را حال یا خواهر زیر زانو پنهان کرده بود که در این ماجرا هویدا شد و یا بر روی زمین بود و فراموش کرده بود که پنهان کند. به هر صورت عمر آنرا دید و گفت: آن صحیفه را به من بدهید تا ببینم که به محمد (ص) چه نازل شده است؟

برقی در چشم پرستنده می درخشید و اطمینانی در سخنش بود که فاطمه را امیدوار می کرد. امید به اسلام عمر. اما از طرف دیگر هنوز نگران بود. به آسانی قبول نکرد. گفت: می ترسم آنرا پس ندهی. ما بر آن صفحه از تو می ترسیم.

عمر به خدای خود سوگند یاد کرد که پس از خواندن آن صفحه را بازگرداند. باز هم خواهر راضی نمی شد. بالاخره عمر را وادار کرد که غسل کند و از نظر ظاهر و دست و بال پاک باشد. آن گاه صحیفه را به او داد. عمر خود مردی سخن شناس بود. ارزش سخن و حدّ بلندی آنرا می شناخت. از این پیش چندبار اتفاق افتاده بود که آیات قرآن را از زبان محمد (ص) شنیده و تاروپودش لرزیده بود<sup>۴۵</sup>. او پیش از اینها با تعلیمات حنفاء و نکوهش بت پرستان آشنائیا داشت. پدر زید به همین دلیل از مکه تبعید شده بود. حدیث ام عبدالله و امثال آن از زمینه های مستعدی در او حکایت کرده اند. حتی روایت عطاء و مجاهد هم گرچه به گونه دیگری است، باز این زمینه مساعد را در او حکایت می کند. اما هرگز نشده بود که در آرامشی پس از هیجان و در جمعی گرم و موافق و فارغ، با اطمینان و دقیق آیات الهی را بشنود و یا بخواند. عمر صحیفه را گرفت و چنین خواند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«طه. مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى. إِلَّا تَذَكُّرَةً لِمَنْ يَخْشَى. تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى. الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى. لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى. وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى. اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۲۰: ۱-۸)

طاها. نفرستادیم این قرآن بر تو که در زنج افتی. مگر یادآوری آن کس که مرا داند و ترسد. فرودی است از آن کس که زمین و آسمانهای بلند را آفرید. خدای ۴۵. روض الانف ۳: ۲۷۷.

رحمان بر عرش مستوی است. آنچه در آسمانها و زمین است و هرچه میان آنها و زیر خاک است از آن او است. و اگر سخن بلند گوئی، او نهان و نهان تر را می داند. جز الله خدائی نیست. نیکوترین نامها از آن او است.»

او پیش از این، سخنان نغز و دلکش زیاد شنیده بود. شعر شاعران بادیه را در اسواق عرب گوش کرده بود، هفت آویخته کعبه را به یاد داشت، تغزلات شاعرانه آنها را خوب شنیده بود، سجع کاهنان و سخن عرفان را بسیار دیده بود، از آن مثلها و افسانه ها که کودکان را خواب می کند و جوانان را به رؤیا می برد، چیزها به گوشش رسیده بود. اما هرگز با سخنی بدین عمق و وسعت، به پهنه بی کران و به ژرفای ناپیدا، رویاروی نشده بود. نه! این سخن از قماش دیگری است. فرابافته انسانی نمی تواند باشد. لمعانی دارد و جذبه ای که عقل حیران می شود. او، هم از آغاز سخن مجذوب و شیفته گردید. همین چند آیه او را بکلی دگرگون ساخت. همچون نوری که ناگهان همه تاریکی را روشن کند و همه جهل و بدآموزی را به یکباره نابود سازد، برقی زد و همه وجودش، لحظه ای آگاهی و روشنائی شد. حقیقت همچون نوری تلالو کرد، درخشید و پرده کفر را درهم درید. دستانش لخت و بی اراده آویخته ماند و در بیخودی گفت: «چه کلام زیبا و مکرمی!»

جو حاکم بر آنها، صحنه اندیشه آنها، همه چیز عوض شد، مردی که با دنیا خشم و تعصب جاهلی آمده بود که هرچه هست نیست و نابود کند، حال در برابر عظمت لایتناهی، خوار و خرد شده است. خباب که تا آن دم از بیم جان پنهان بود، از نهانگاه بیرون آمد و به سوی عمر رفت. بازوی او را گرفت، تکانی داد و گفت: عمر! به خدای جهان سوگند که امید دارم تو به دعوت پیامبر مخصوص گردی. عمر آهسته و آرام گفت: محمد (ص) کجاست؟ مرا آنجا ببر تا من هم مسلمان بشوم.

از آنجا روانه نهانگاه مسلمانها شد و اسلام خود را عرضه داشت. ۴۶

۴۶. بقیه داستان اسلام آوردن عمر نیز بس نغز و دلکش است و نمونه ای عالی از مبارزات پنهانی و شجاعت جبلی پیغمبر اسلام شمرده می شود. این روایت البته ترجمه دقیق نیست اما بیشتر مبتنی بر روایت ابن اسحاق است که ابن هشام نقل کرده: سیره ۱: ۳۶۶ به بعد. اضافه مراجعه کنید: راه محمد (ترجمه عبقریه محمد از عباس محمود عقاد) ترجمه دکتر اسدالله مبشری ص ۳۵ بعد چاپ چهارم. روض الانف سهیلی ۳: ۲۶۴ ط. وکیل، بخاری: مناقب انصار ۳۵، ابن سعد ۳: ۱۹۱/۱ بعد ۵: ۱۹۱ و ۸: ۱۹۵، احمد ۱: ۱۷، تاریخ خمیس ۱: ۳۳۳ چاپ اول ۱۳۰۲ مصر.

این روایت، صرف‌نظر از بسیاری نکات مهم دیگر، به خوبی می‌رساند که از همان سالهای اول، قرآن بر روی صحیفه‌ها دست به دست می‌گشته است. این مطلب خود روشن است: وقتی در اوایل کار، مسلمانان در نوشتن و خواندن و آموزش قرآن، حتی در زیر فشار دشمنان و در پنهان، این همه ممارست و کوشش دارند، بالطبع در محیط امن مدینه و در اوج و اعتلای اسلام و ایمان و فتح، کار نوشتن قرآن به خوبی پیش می‌رفته است. بدین ترتیب در پایان دوره سعید نبوی نسخه‌های زیادی از قرآن وجود داشت.

با این دو روش، تشویق به حفظ و ترغیب به نوشتن، بود که پیامبر می‌خواست از حفظ کامل متن قرآن مطمئن باشد. غلط و یا افتادگی در نوشتن، می‌توانست با حافظه تصحیح شود و نقائص حافظه نیز به کمک نوشتن رفع گردد. حافظه کمک کتابت بود و نوشتن یاور حفظ. این روش چنان اصولی و بنیادی اجراء شده که هنوز طی چند قرن همچنان مجرا باقی مانده است. تا جایی که می‌بینیم صورت تقدس یافته است. نسلی بعد نسل این روش را حفظ کردند و تا امروز آنرا ادامه داده‌اند. امروز نیز با اینکه میلیونها نسخه چاپی و خطی در همه آفاق جهان پراکنده است باز در حفظ قرآن باید بر حافظه هم تکیه کرد و برای تصحیح حافظه از کتابت کمک گرفت. متن آیات الهی باید پیش معلمی معلّم دیده که سلسله سندش درست و شناخته شده باشد تعلیم یابد و این تعلیم به نوبه خود به نسل بعد منتقل شود. چنین است که تعلیم قرآن جاودانی می‌شود. حفظ یاور کتابت و کتابت کمک حفظ!

#### به روی چه می‌نوشتند؟

گفتیم که نویسندگان وحی، آیات قرآن را بر روی هر چه می‌توانستند می‌نوشتند. اما حال دقیق‌تر ببینیم که این ابزار نوشتن یا چنانکه مرسوم است این نوشتن-افزارها چه بود؟

نخستین منبعی که در این مورد، مثل همه موارد دیگر، می‌تواند ما را بهتر راهنمایی کند خود قرآن مجید است. با توسل بدین منبع آگاهی‌های زیادی می‌یابیم. از جمله، این نوشت افزارهاست که در قرآن مجید آمده است:

۱. رك. فهرس القرآن از نویسنده، باب اثاث، چاپ ۱۳۴۲ تهران.

۱) اقلام، مفردش قلم به معنی خامه تراشیده که چهارمورد در قرآن مجید آمده است از جمله ۳: ۴۴.

۲) حریر که گاهی برای نوشتن به جای کاغذ بعدها به کار می‌رفته است ۲۲: ۲۳.

۳) دِهَان جمع دهن به معنی ادیم یا پوست و چرم قرمز ۵۵: ۳۷.

۴) رَقْ، پوست رقیق و نازکی که بر آن می‌نوشتند ۵۲: ۳.

۵) سِجَل به معنی پیمان نامه، نامه ۲۱: ۱۰۴.

۶) صُحُف جمع صحیفه که هشت بار در قرآن آمده ۲۰: ۱۳۳.

۷) قَرَطَاس، کاغذ، ۶: ۷، جمعش قراطیس ۶: ۹۱.

۸) کتاب که فراوان آمده است.

۹) مِدَاد به معنی مرکبی که در نوشتن به کار می‌رود ۱۸: ۱۰۹.

سیری در اخبار و تواریخ، نوشت افزار زمان پیامبر را بیشتر از این نشان می‌دهد. شوالی<sup>۲</sup> با مراجعه به منابع اسلامی، صورت مفصلی بدست آورده که بررسی بیشتر، چند قلم بر آن می‌افزاید. این صورت نوشت افزارهای مختلفی را که مورد استفاده کاتبان وحی قرار می‌گرفته، نشان می‌دهد:

۱) رِقَاع جمع رقعہ: از پوست، برگ یا کاغذ.

۲) لِحَاف جمع لَحْفَه: صفحه‌های نازک و سپیدسنگ.

۳) عُسْب جمع عسیب، چوب بی‌برگ و پهن درخت خرما.

۴) اُكْتاف جمع کتف، استخوان شانه گوسفند یا شتر که صیقلی می‌کردند آنرا.

۵) اَضْلَاع جمع ضِلَع یعنی دنده. استخوانهای صاف دنده‌های حیوانات.

۶) اُدِیم یا قِطَع ادیم، تکه‌های چرم و پوست دباغی شده.

۷) اُقْتَاب جمع قُتَب، چوبهائی بود که بر پشت شتر می‌نهادند.

۸) قراطیس جمع قَرطاس به معنی کاغذ.

۹) حریر، پارچه ابریشمی که گاهی بعدها برای نوشتن به کار می‌رفته است.

۱۰) لوح جمعش الواح، صفحه پهنی از چوب یا استخوان یا غیر از آن، که بر آن می‌نوشتند.

۱۱) قَضِیم: صحیفه بیضاء، پوست سپید رنگ.

۲. تاریخ قرآن از نولدکه: ۲: ۱۳ ح ۲، در آستانه قرآن ۲۸ و ۲۹ ح ۱۸.

اینها وسایلی بود که آن روزها به کار برده می‌شد<sup>۳</sup> و برای نوشتن آیات قرآن هم اصحاب از همین وسایل استفاده می‌کردند. در این مورد راهنمایی دیگری نیز داریم و آن چیزهایی است که درباره نامه‌های پیامبر بازگفته‌اند. بررسی اجمالی در این نامه‌ها، نشان می‌دهد که بیشتر آنها از چرم دباغی شده و پوست نازک شده حیوانات است. حتی در موقع هجرت، در وسط بیابان، سراقه بن مالک امان-نامه‌ای می‌خواست که پیامبر فرمود ابوبکر آن را نوشت. این نامه بر روی ادیم، چرم یا پوست بوده است<sup>۴</sup>. پیش از هجرت نامه‌ای به «دارین» داده شد، آن هم در چرم نازک دباغی شده بود<sup>۵</sup>. در اواخر عمر حضرت، وقتی پیامبر اکرم به تبوک رسید (۸ هـ) مالک بن احمر (یا احیمر) آمد اسلام آورد. درخواست کرد امان‌نامه‌ای هم بگیرد. نامه‌ای که بدو دادند در تکه‌ای از چرم بود به پهنای چهار انگشت و به درازای یک وجب<sup>۶</sup>. نامه به اکیدر و دومة الجندل در قضیم (صفحه پوست سپیدرنگ) بود<sup>۷</sup>. از این نامه‌ها باز هم یاد شده است<sup>۸</sup>. که نشان می‌دهد بیشتر نامه‌ها بر پوست و چرمهای دباغی شده بوده، و بعد در زمان صحابه آنها را بر «رق» یعنی پوستهای نازک و احياناً پوست آهو می‌نوشتند. این درست است که بعضی از نوشته‌های قرآنی بر لوح و کتف و چوب بوده ولی انحصار بدینها نداشته است. کاغذ نیز در دسترس بوده و این بیشتر بستگی به کاتب وحی و دسترسی او به نوشت افزار داشته است و الا اعراب کاغذ را از قدیم می‌شناختند. آن هنگام کاغذ در هند ساخته می‌شد و از آنجا به یمن فرستاده می‌شد و توسط کاروانهای تجارتي تابستانی و زمستانی از یمن به شام و از آنجا به روم می‌رفت. عربستان آن موقع واسطه تجارت جنوب و شمال بود. کالاهایی که از جنوب ایران و هند و حتی

۳. منابع: بخاری: احکام ۳۷، تفسیر سوره توبه ۱۲۹، ترمذی: تفسیر نساء ۱۷، احمد ۱: ۳۵۵، ۵: ۱۸۵، ۱۹۱، اتقان ۱: ۲۰۳ و ۲۰۷، نوع ۱۸، ابن اثیر ۳: ۶۸، واقدی ۳۸۸، ابن خلدون ۲: ۱۳۶، مقدسی ۲۱، مقدمه تفسیر قرطبی، تفسیر نیشابوری ۱: ۲۳، ابوالفداء ۱: ۲۱۲، فهرست ابن الندیم ۲۴، یا ۳۷، تفسیر طبری ۱: ۲۰، تاریخ طبری ۱: ۱۸۰۶، ابن سعد ۲: ۳۷/۲، فضائل القرآن ابن کثیر ... ۱۷

۴. مجموعه الوثائق السیاسیه ص ۱۲.

۵. ایضاً نامه ۴۳.

۶. ایضاً نامه ۱۷۴.

۷. ایضاً نامه ۱۹۰.

۸. ایضاً نامه ۱۴۲ و ۲۱۶ و ۹۶-۹۷، ۷۷...



چین می‌رسید توسط کاروانهای تجارتي به شمال و شام منتقل شده و از آنجا به روم می‌رفت. متقابلاً کالاهای رومی نیز از شمال روانه جنوب می‌شد. مگه بخصوص پایگاه تجارتي مهمی در دل عربستان بود. کاروانها ناچار از توقفي در دره مکه بودند و بهمین دلیل مکيان خود تجارت‌پيشگان سرمایه‌داری بودند. می‌گویند کاروان ابوسفیان دوهزار شتر بارکش داشته، یک چنین دادوستدی ناچار حساب و کتاب می‌خواهد. نوشت‌افزار می‌خواهد. صرف‌نظر از این‌که کاغذ کالای ترانزیتی بوده، برای مصرف محل هم مورد احتیاج بوده است. این است که نمی‌توان گفت مردم کاغذ و قلم را نمی‌شناخته‌اند و یا جز استخوان شتر و سنگ تراشیده و چوب خرما نوشت‌افزاری نبود که قرآن بر آن نوشته شود.

خود آیات قرآن نیز چنانکه گذشت بهترین شاهد مدعاست. یکی دو مورد را توضیح می‌دهیم تا روشن‌تر شود. در قرآن هشت بار کلمه «صُحُفٌ» جمع صحیفه آمده، یکبار با صفت «مُنشَرَه» است، یعنی صفحه‌های پهن که اشاره به وحی است. می‌فرماید: «هر یک از مشرکان دلش می‌خواهد که صفحه‌ای پهن بدو داده شود» (۵۲:۷۴). یعنی به او وحی نازل شود. این نشانه آن است که وحی در آن هنگام بر صفحات پهن نوشته می‌شده است.

این از آیات اولیه نزول است یعنی در همان یکی دو سال اولیه وحی این آیه نازل شده است.

جای دیگر به صراحت سخن از اوراق کتاب و تاه‌زدن صفحات به میان آمده و در هم پیچیده شدن آسمان به تاه شدن و پیچیدن نامه‌ها در نامه‌دانها تشبیه شده است (۱۰۴:۲۱).

قرآن به زبان مردم عرب و برای فهم آن مردم نازل شده، آیا می‌تواند مثالی بزند که دور از فهم آنها باشد؟

آیات فراوانی دلالت دارند که نسخه برداری از کتاب و نوشت‌افزارها در زمان پیامبر اکرم رواج داشته و در دسترس اعراب بوده است.

«إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۵ : ۲۹)»

ما هر چه بکنید می‌نویسیم، یا نسخه‌ای از آن برمی‌داریم». این خطاب به

مردم مکه است. صحبت از نوشتن و نسخه برداری و کتابت است. یا

«حَتَّىٰ تُنزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ (۱۷ : ۹۳)»

اینجا مشرکان مکه می‌گویند ایمان نمی‌آوریم « تا کتانی بر ما فرستی که بخوانیمش. » طوری سخن می‌گویند که کاملاً مفهوم کتاب، یعنی مجموعهٔ اوراق نوشته شده را می‌رساند. یهود بخصوص کتب مقدسهٔ خود را در آن هنگام بر کاغذ می‌نوشتند. بهترین دلیل آیهٔ قرآنی است که فرمود: « و قراطیس تبدونها... (۹۱:۶) بگو تورات را که موسی آورد و در آن نور علم و هدایت خلق بود چه کسی برای او فرستاد، که شما آیات آنرا در اوراق کاغذ نوشته، بعضی را آشکار نموده و بسیاری را پنهان کرده‌اید... »

پس کتب یهود در روی کاغذ بوده و عرب با آنها آشنا بوده است. گذشته از آنها به هنگام رحلت رسول خدا خواهیم دید که تعدادی مصاحف در دست صحابه بوده است و مصحف مجموعه‌ای است از کاغذ که بر آن نوشته باشند. اضافه بر آن، در حدیثی عایشه مدعی است که فرمان رَجْم و رِضَاع بر صحیفه‌ای بود در زیر تخت خواب پیامبر که آنرا بزغاله‌ای (و یا مرغی) بخورد. این دعوی جز در مورد کاغذ پیش نمی‌آید. باز پیامبر به هنگام رحلت فرمود: برای من دوات و صحیفه‌ای بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من گمراه نشوید! اینها همه حاکی از این است که کاغذ در آن دوران رواج داشته و چنین نبوده که آیات قرآنی یکسره بر چنان افزارهایی که نام بردیم نگاشته شده باشد. احادیثی که در این باره نقل شده بیشتر توجه به این نکته دارد که کار جمع‌آوری زیدین ثابت را برساند، نه اینکه نوع نوشت افزارهای بکار رفته را بیان کند. بنابراین در این مورد دقت لازم در بیان مطلب به کار نرفته است. گذشته از اینکه در همان نکته کار زید هم خیلی دقیق نیست. به هر حال، کاغذ آن رواج را داشت که در زمان ابوبکر و عثمان، دیگر مصاحف کاملاً بر آن نوشته شود و حدود سال ۸۸ هجری بود که یوسف بن عمرو مکی توانست نوعی کاغذ تهیه کند<sup>۹</sup> که رواج بیشتری یابد.

یکی دیگر از دلایل رواج کاغذ، وجود قلم نی و دوات بود که به آن « مخبره » می‌گفتند و در آن لایقه می‌گذاشتند تا مرکب را صاف کند و حدیثی داریم که پیامبر به کاتب دستور فرموده که قلم را بالای گوش خود بگذارد<sup>۱۰</sup>. زیرا قلم نی زبردست

۹. صحیفه‌ای بیاورید، در احمد ۳: ۳۴۶، کتابی بیاورید در بخاری: علم ۳۹، جهاد ۱۷۶، مسلم: وصیة ۲۰-۲۳، احمد ۱: ۲۲۲...

۱۰. وفیات الاسلاف شهاب مرجانی ۳۳۷، از کتانی ۲: ۲۴۲.

۱۱. کتانی ۲: ۲۴۰-۲۴۲.

## تألیف قرآن

تا اینجا در آنچه گذشت، تعریفی را که از کلمه «جمع» به معنی «حفظ» گرفته‌اند، پیروی کردیم و با وجود قبول یک چنان تعریفی، که جای سخن و گفتگو در آن هست، دیدیم که بیش از سی و هفت نفر از صحابه، به اسم و رسم، قرآن را از حفظ داشتند و بیشترشان کتابت هم می‌دانستند و اگر بررسی بیشتر و دقیق‌تری هم بشود نشان خواهد داد که تعدادشان از این ۳۷ نفر هم بیشتر بوده است. در مورد کاتبان وحی هم، گفتیم که باید توجه کافی به معنی «کاتب وحی» بشود. گاه منظور، «کاتب وحی» برای رسول خداست که بیشتر علی (ع)، عثمان، ابی و زید بوده‌اند. ولی اگر مقصود آنها باشند که برای خود هم نسخه‌ای از وحی تهیه می‌کرده‌اند، مسلماً تعدادشان به بیش از پنجاه نفر بالغ خواهد شد که عده‌ای از آنها جزء حافظان هم به حساب می‌آیند. گذشته از اینها، بسیاری هم بوده‌اند که نامشان به ما نرسیده، هر چند از بعضی از آنها قرائت و یا حتی مصحفی بازگفته باشند. (یعنی اینان تمام قرآن را جمع شده میان دو جلد در ملکیت خود داشته‌اند ولی نامشان ضبط نشده است.) برخی را مفصل خواهیم دید، مثل علی (ع)، ابی، ابن مسعود، ابوموسی، انس، عبدالله بن عمرو، سالم... اینها بعضی مسلماً در زمان رسول خدا و هماهنگ نزول وحی، مصحفی برای خود تهیه دیده بودند و برخی بلافاصله پس از رحلت رسول خدا دست به جمع وحی زده‌اند. حال آیا می‌توان تصور آنرا داشت که یک چنین کار عظیمی بدون فرمان نبوی به انجام رسیده باشد؟

پاسخ پرسش پیش را عقل سلیم و ذهن پاک، که از آموزش و تلقین قبلی رها باشد، منفی می‌دهد. اما کتاب و سنت در این باره چه می‌گویند؟  
رسم است که به تبعیت از «حاکم»، جمع قرآن را به سه دوره تقسیم کنند:  
۱) عصر نبوی. ۲) زمان ابوبکر. ۳) دوران عثمان.  
اما چنین هم نیست که این تقسیم‌بندی مورد قبول و اتفاق همه باشد. برای داوری درست اصل سخن بر می‌گردد به تعریف «جمع». هر وقت سخن از جمع قرآن به میان آمده، برای قبولاندن این تقسیم‌بندی، «جمع» را گاهی به معنی «حفظ کردن»،

زمانی به معنی «نوشتن» و وقتی هم در معنی تألیف و گردآوری گرفته‌اند. تا به هر حال کار درخور تقدیری که به زمان عثمان شد جمع نهائی قرآن به حساب آید. و حال آنکه «جمع» به هر حال معنی خود را دارد. ما بهیچوجه مطمئن نیستیم، وقتی انس بن مالک یا شعبی می‌گویند: قرآن را چهار نفر یا شش نفر جمع کردند، یعنی تمام آنرا از حفظ داشتند، از کجا که مجموعه و مصحف نداشته‌اند؟

تا اینجا سخن آنها قبول تا صورت حافظان و کاتبان بدست آید، اما از اینجا بعد ببینیم واقعاً کتاب و سنت در این باره چه می‌گویند؟

تا اینجا دیدیم که پیامبر اکرم چه اهماسی در کار آموزش شفاهی و کتبی قرآن مبذول فرمود و صحابه نیز چه شوق و همتی نشان دادند و چه وسایلی به کار بردند. حال به مرحله آخر رسیده‌ایم. ببینیم نتیجه چه شد؟

نتیجه یک چنان جنبش عظیمی این بود که قرآن بهنگام رحلت رسول خدا، به‌تمامی و چنانکه در آخرین عرضه تثبیت شده بود، تألیف و گردآوری شود. در این دوره بود که قرآن به معنی درست کلمه «تألیف» شد. البته این سخن تازه‌ای نیست. قدامت خود این نامگذاری را کرده‌اند. بیهقی (م ۴۵۸ هـ) همین نظر را دارد! اما منظور از تألیف چیست؟ بیهقی خود تألیف را جمع کردن آیات در سوره‌ها می‌داند به‌اشاره رسول خدا<sup>۱</sup>. ابن عباس و محمد بن حنفیه (م ۸۱ هـ) هم پیش از او، آنرا «بین الدفتین» مجموعه‌ای میان دو جلد دانسته‌اند.

حال، همانطور که روش این کتاب بوده، نخست ببینیم دلائل از کتاب و سنت چیست؟ صحابه چه گفته‌اند و شهادتها در این باره چیست؟

قرآن خود را در این مورد چنین معرفی می‌کند:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ (۲: ۲) این آن کتابی است که شک در آن راه ندارد.

کتابی است مطابق کتاب تکوین براساس فطرت و هماهنگی با خلقت جهان.

کتابی است خواندنی با آیاتی فصل یافته و عربی، برای مردم دانا (۳: ۴۱).

کتابی مبارک برتو فرستادیم که در آیاتش دقت کنند (۳۸: ۲۹).

این آیات کتاب محکم است (۲: ۳۱)...

اقتضای وجود کتاب، نظم و ارتباط کلمات و آیات و سوره می‌باشد.

۱. برهان ۱: ۲۳۵.

۲. المرشد الوجیز ۴۴.

قرآن خود همیشه مهمترین موضوع کشمکش و بگومگوهای پیامبر و مشرکان مگه بود. آنان کاملاً بر آیات الهی وقوف داشته و از تبلیغ آگاه بوده‌اند و بر اثر آن با اسلام نزاع می‌کرده‌اند. مشرکان برای آگاهی از تبلیغ پیامبر، و مؤمنان برای تعلّم و تدبیر، آیات را در اختیار داشته‌اند.

مشرکان می‌گفتند: اینها افسانه‌های گذشتگان است که آنرا نویسانده و شب و روز بر او دیکته می‌شود (۲۵: ۵).

پس این واقعیت مطرح است که نوشته‌های مرتبی وجود داشته که مشرکان بتوانند بگویند که پیامبر، قرآن را از روی افسانه‌های گذشتگان نویسانده است. در آیات مکی موارد متعددی است که قرآن و کتاب با هم آمده است. از جمله:

«أَلَمْ تَلِكْ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ» (۱: ۱۵).

«طس، تَلِكْ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ» (۱: ۲۷).

«این آیات آن کتاب و قرآن مبین است. یعنی نوشته‌ای خواندنی است. این بزرگترین مظهر و نشانه پیامبر و پیامبری است. و این فرو فرستاده شده تا بر مردم خوانده شود. در آن مثل‌های فراوانی است تا تدبیرکنند در آیاتش». هم پیش از هجرت بود که فرمود: «این قرآن کریم است. نوشته در کتاب مکنون. جز دست پاکان بدان نرسد» (۵۶: ۷۷-۷۹) و یا در همان سالهای آغاز بعثت نزول یافت: «آیات الهی در صفحات مکرم است» (۸۰: ۱۲-۱۳).

آیات فراوانی است که به وضوح و روشنی دلالت صریح بر نوشته و مجموع بودن این کتاب آسمانی دارد.

واضح است، وقتی پیامبر اکرم تحدی می‌کند با کافران که اگر می‌توانید ده سوره مثل قرآن بیاورید (۱۱: ۱۳)، در حالی که سوره هود در مگه نازل شده (حدود سال نهم بعثت و چهار سال پیش از هجرت<sup>۲</sup>)، لابد قرآن تا آن موقع نوشته و مدوّن در یک مجموعه و در دسترس مشرکان بوده که قرآن می‌گوید: اگر می‌توانید به کمک هرکس که می‌خواهید ده سوره همانند این بیاورید. این مجموعه، که تا آن موقع بیش از ۳۴۰۰ آیه نازل شده بود، باید یکجا در دسترس مشرکان می‌بود که این تحدی درست باشد. باید آنها می‌دانستند که به چه چیز

۳. سیر تحول قرآن ۱۴۳.

دعوت به مسابقه شده‌اند. مورد دعوی باید روشن می‌بود تا دعوت به شرکت در همانند آوردن درست باشد. و آلا، اگر نمی‌دانستند که همه آیات چیست و از همه پیام آگاه نبودند که دعوت به مجهول و نامعلوم درست نبود. این است که قاطع می‌توان گفت دست کم از همان سالهای هشتم و نهم بعثت و سالها پیش از هجرت قرآن مجموع بوده است.

البته مطلب انحصار به همین یک مورد ندارد. یکی از موارد مهمی که قرآن تأیید می‌کند که نظم آیات، توقیفی بوده و برحسب اوامر الهی بوده، در سوره نحل آمده است. در موردی پیامبر اکرم از جانب خداوند مأمور می‌شود که آیه‌ای از آیات را تغییر جا بدهد. همین موضوع جابجائی (و یا تبدیل)، دستاویز مشرکان قرار می‌گیرد که پیغمبر آیات را جابجا کرده و از خود دخل و تصرفی در آیات روا شمرده است. و چنانکه از آیات بدست می‌آید، حتی بعضی از نومسلمانان مکه، گول این فریب را می‌خورند و متزلزل می‌شوند.<sup>۴</sup>

«وَ إِذْ بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِلُ، قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ، لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا، وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ (۱۶: ۱۰۱ و ۱۰۲)»

و چون آیتی را با آیتی بدل کردیم، و خدا بدانچه می‌فرستد داناتر است، گفتند همانا تو بر بافنده‌ای، بلکه بیشترشان نمی‌دانند. بگو آنرا روح القدس از پروردگارت به راستی فرود آورده، تا آنها که گرویده‌اند استوار گردند، و هدایت و مژده‌ای باشد برای گردن نهندگان».

یک چنین حادثه‌ای چگونه ممکن است پیش بیاید؟ و این جز در صورتی است که قسمتی از قرآن تدوین شده باشد؟ آیات، نازل شده و مدتی خوانده شده، دست بدست گشته و مشرکان مکه از آن کاملاً آگاه بوده‌اند. پس از آن پیامبر مأمور می‌گردد که آیه‌ای را جابجا کند (و یا تبدیل می‌شود).

لازمه این عمل، مرتب بودن و منظم بودن آیات است که تبدیل و جابه‌جائی معنی داشته باشد. لازمه متوجه شدن کافران و مشرکان بدین تغییر آن است که نسخه‌ای در دست مردم باشد و منتشر شده باشد تا بدانند و اعتراض کنند. از نظر

۴. القرآن المجید ۹۵.

نزول هم که این آیات حدود سال هفتم بعثت نازل شده و پیش از آن نزدیک نبی از قرآن نازل شده بوده،<sup>۵</sup> پس در همان مگه بوده که قرآن نوشته و مرتب می‌شده است.

مورد دیگر آنجاست که خداوند جان و مال مؤمنان را به بهای بهشت خریداری کرده، می‌فرماید:

«وَعَدْنَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ (۹: ۱۱۱)»

وَعَدَةُ حَقِّي است بر خدا در تورات و انجیل و قرآن. در این جا، از نظر ثبت وعده خدا در این سه دفتر آسمانی، هر سه در یک ردیف آمده‌اند. طبیعی است که استفاده شود، در این هنگام (حدود سال هفتم هجرت)، قرآن کاملاً نوشته و مرتب بوده که از نظر ثبت وعده در ردیف تورات و انجیل ذکر شده است. اینها نمونه‌هایی از شهادت قرآن بر مکتوب بودن و مرتب بودن آیات الهی بود که بحث بیشتر، دیگر به اطناب می‌کشد.

از قرآن گذشته، در سخنان رسول اکرم نیز بدین مطلب اشاره‌هاست.

فرمود: «هر که در مصحف نظر کند بدی نمی‌بیند».

از این سخن چه فهمیده می‌شود؟ «نگاه به مصحف» جز نگاه به یک مجموعه است؟ اگر چیز دیگری قصد بود همان گفته می‌شد. مثلاً صحیفه، آیه و یا حداکثر «صحف» بود. پس به کاربردن «مصحف» حاکی از معنی خاص آن است.

و باز فرمود: «هر که ثلث قرآن فراگیرد، ثلث نبوت بدو داده شده و هر کس دو ثلث یادگیرد دو ثلث، و هر کس تمام قرآن به او داده شود تمام نبوت بدو عطاء شده، جز اینکه بدو وحی نمی‌رسد»<sup>۶</sup>. یا «هر کس «قل یا ایها الکافرون» را بخواند چنان است که ربع قرآن را خوانده و هر که سوره توحید را بخواند ثواب ثلث بدو داده شود»<sup>۷</sup>.

اینها اشاره‌هایی است به مجموعه قرآن و تمام قرآن. اما معروف‌ترین سخن پیامبر در این باره، وصیت او است که حدیثی است متواتر میان شیعه و سنی.

فرمود:

۵. سیر تحول ۱۲۰ و ۱۴۴.

۶. مقدمه مبانی ۶۰.

۷. سفینه البحار ۲: ۴۱۶.

«ائی تارك فيكم الثقلين : كتاب الله و عترتی اهل بیتی»

«دو چیز سنگین میان شما می‌گذارم: کتاب خداوند و عترتم، خانواده‌ام»<sup>۸</sup>. منظور از کتاب خدا در این حدیث، نمی‌تواند برگهای پراکنده دست مؤمنان باشد. به‌آزادگی پراکنده «صحف» می‌گویند نه کتاب. خیلی بیشتر معقول است که تصور آنرا داشته باشیم که قرآن بدان هنگام مجموعه‌ای مرتب داشته، تا بگوئیم دردل اکتاف و اکتاف پراکنده بوده است.

و باز فرمود: «به‌جای تورات، هفت سوره بزرگ قرآن، و به‌جای انجیل سوره‌های «مثنی» (از هود تا نحل)، و به‌جای زیور سوره‌های مؤین (سوره‌هایی که کم و بیش صد آیه دارند) به‌من داده‌اند. و سوره‌های مفصل (بعد از حم‌ها تا آخر قرآن) را هم علاوه. و قرآن مهیم است بر سایر کتب آسمانی<sup>۹</sup>».

بینید درست نظم کنونی قرآن است. اول هفت سوره بزرگ، بعد مثنی، سپس متوسط‌ها (مؤین) و سرانجام سوره‌های کوتاه (مفصل). پس ترتیب سوره‌ها همان است که پیامبر فرموده، جای آیه‌ها را هم که خود تعیین می‌فرمود. <sup>۱۰</sup> وقتی آیات و سوره‌ها جای‌شان معین و مشخص باشد مجموع مرتب معنی دیگری می‌خواهد؟ و باز فرمود: دروغگویان بر من زیاد شوند، وقتی حدیثی از من شنیدید به کتاب خدا عرضه بدارید آنچه موافق با کتاب خداست بپذیرید و هر چه مخالف بود بر دیوارش بزنید.

پس مجموعه‌ای به‌صورت کتاب بوده که برای صحابه معهود و معلوم بوده است.

پیامبر اکرم سفر با مصحف را به‌سرزمین دشمن نهی فرمود<sup>۱۱</sup>.

می‌دانیم که خود پیامبر و یارانش به‌سرزمین دشمن سفر کرده‌اند و آنها خود قرآن را می‌دانستند و از حفظ بودند. پس طبیعی است که منظور سفر با مصحف است که مبادا دشمن بر آن دست یازد. اگر در آن موقع آیات مجموع و مدون نبود و

۸. این حدیث میان شیعه و سنی به‌تواتر رسیده و یکبار دیگر نقل شده است. ص ۳.

۹. طبری ۱۴، اتقان ۱: ۲۰۱ نوع ۱۷ خاتمه.

۱۰. در روایتی از ابی‌بن‌کعب، صورتی که از اسامی سوره‌ها از پیامبر اکرم نقل شده کاملاً قابل تطبیق با مصاحف موجود است. تنها سوره ملک (۶۷) با سوره سجده (۳۲) یکجا ذکر شده است. مقصدتان ۶۴-۷۴.

۱۱. المعجم المفهرس ۲: ۴۶۷ س ۶۰، مفتاح کنوز ۱/۳۹۷، بحار الانوار ۱۹: ۴۶/۲ قدیم.



میان مردم مسلمان به نسخه برداری و ملکیت رواج نمی داشت که این نهی موردی نمی یافت.

نمونه ای دیگر بگوئیم:

چند ماهی پیش از رحلت، رسول خدا عمرو بن حزم را به یمن می فرستد تا بدانها قرآن و سنت و معالم اسلام را بیاموزد. این مأموریت همراه نامه مفصلی است که طی آن پیامبر دستور العمل کاملی بدو داده است. در این نامه آمده: «فلا یمس القرآن انسان الا و هو طاهر» (به قرآن کسی دست نزند مگر اینکه پاک باشد)<sup>۱۲</sup> هر چند خرده گیری کرده اند که بعضی از اعمال مذکور در این دستور العمل در رابطه با سالهای بعد است!<sup>۱۳</sup> اما وقتی بیاد بیاوریم که خداوند فرموده بود: «لا یمسه الا المطهرون» هر چند آن درباره کتاب مکنون است، اما مگر نه این است که قرآن نیز ثبت در آن است. پس این حدیث، دست کم در این مورد چیزی جز بازگویی متن کتاب خدا نیست و آنچه بی گفتگو است این است که مجموعه وحی الهی به همان نام قرآن یاد شده و دست زدن ناپاک بر آن نهی شده است. پس این خود حاکی از وجود مجموعه نوشته رایج در آن زمان است که در دسترس بوده است.

مورد دیگر آن است که ابوامامه می گوید: در حجة الوداع پیامبر فرمود: علم را دریابید پیش از آن که گرفته شود و قبل از اینکه بالا برده شود. مردی عرب گفت: ای پیامبر خدا! چگونه علم از ما برداشته شود، در حالی که مصاحف میان ماست. ما خود آنرا می آموزیم و به زنان و فرزندان و خادمان یاد می دهیم.<sup>۱۴</sup> نبی اکرم سری افراشته و با تندی فرمود: این یهود و نصارا نیز کتبشان را میان خود داشتند و به پیام پیامبران شان تعلق نداشتند.

می بینیم که در این سال، مصاحف در خانه هاست و آموخته می شود. گذشته از اینها، احادیث زیادی داریم که در جای خود مطرح می شود و در

۱۲. ابن هشام ۴: ۲۴۱ یا ۹۶۲ و مستفید، وثائق السیاسیه ۱۰۵ و ۱۰۶. از جمله ذکر نمازهای پنجگانه در این نامه را ایراد گرفته اند! در صورتیکه مورد اتفاق است که نمازهای پنجگانه در شب معراج واجب شده و شب معراج را هم واقعی می گوید ۱۷ رمضان سال ۱۲ بعثت بوده و یا به روایتی ۲۷ رجب، به هر صورت پیش از هجرت بوده و با این نامه منافاتی ندارد.

13. Caetani; Islam, II, 1, p. 319, N. I.

۱۴. مقدمه داری ۲۶، احمد ۴: ۲۱۹ و ۵: ۲۶۶.

تمام آنها صحبت از تعیین محل آیات و سوره‌هاست. همه این روایات نشان می‌دهند که پیامبر اکرم محل آیه‌ها و سوره‌ها را شخصاً تعیین می‌فرمود و بر آن نظارت داشت. گاهی چنان دقیق تعیین شده که حیرت‌آور است.

عمر می‌گوید درباره کلاله از پیامبر (ص) زیاد پرسیدم. با دست به سینه‌ام زد و فرمود: آیه تابستانی که در آخر سوره نساء است برای تو کافی است. یا دیدیم که حذیفه بن یمان می‌گفت پیامبر در نمازی سوره بقره و آل عمران و نساء را قرائت فرمود... اینها نشان می‌دهد که این سوره‌ها به همین ترتیب کنونی، و نه به ترتیبی دیگر، در زمان پیامبر مرتب بوده است و باز:

عبدالله بن زبیر از عثمان پرسید چرا آیه منسوخه را در قرآن آوردید و عثمان پاسخ داد که برادرزاده! من هیچ چیز را جا به جا نمی‌کنم. عبدالله بن مسعود می‌گفت: ما جدا شدن سوره‌ها را از آنجا می‌فهمیدیم که «بسمله» نازل می‌شده!

از شواهد بسیار ارزنده دیگری که می‌توان در این باره اقامه کرد نام سوره حمد یعنی «فاتحة الكتاب» است. این سوره در زمان پیامبر اکرم (ص) نیز همین نام را داشته و به همین نام شناخته می‌شده است. پس قرآن به صورت کتابی بوده که فاتحه‌ای داشته و آن سوره حمد بوده است.

از ترتیب و نظم آیات و سوره‌ها می‌گذریم که بحثی مفصل است و باز خواهد آمد. از ختم قرآن می‌گوئیم. ختم قرآن را در آخر حافظان قرآن دیدیم و صحابه‌ای چون عبدالله عمرو، قیس بن صعصعه و سعید بن منذر از پیامبر اجازه گرفتند که قرآن را به چند شب پیاپی ختم کنند. ابن کعب نیز به هشت شب یک دوره قرآن را ختم می‌کرد. ختم قرآن در چند روز و یک هفته شگفت‌آور نباشد. در نسل بعد هم میان تابعی‌ها این مرسوم بود. علقمه بن قیس (م ۶۲ ه) هر پنج شش شب یک دوره قرآن ختم می‌کرد<sup>۱۶</sup>. برادرزاده‌اش اسود بن یزید (م ۷۵ ه) از او بزرگتر بود و از آن همیشه روزه‌داران سرسخت بود. او در ماه رمضان قرآن را هر دو شب یکبار ختم می‌کرد<sup>۱۷</sup> و در سایر اوقات هفته‌ای یکبار ختم قرآن داشت<sup>۱۸</sup>.

۱۵. این چند حدیث از احادیث معتبر است و در بحث از آیه‌ها و سوره‌ها باز خواهد آمد.

۱۶. ابن سعد ۶: ۵۸، ۶۰.

۱۷. ایضاً ۶: ۴۹.

۱۸. ایضاً ۶: ۶۰.

به هر حال، وقتی صحابه برای ختم قرآن اجازه می‌خواهند، این حاکی از چیست؟  
 جز این را می‌رساند که مجموعه مشخصی بوده که آغاز و انجام داشته است؟  
 به هنگام رحلت، رسول خدا فرمود که دوات و قلمی بیاورید که چیزی نویسم  
 تا پس از من گمراه نشوید. عمر در آنجا گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» کتاب خدا ما را  
 بس<sup>۱۹</sup>. لابد کتاب خدا در آن موقع مجموع و محفوظ و معلوم بوده که امت را بدان  
 ارجاع داده‌اند و گرنه اکتفا کردن بدان درست نبود.  
 ابن عباس می‌گفت: سوره‌های «محکم» را در عهد رسول خدا حفظ کردم.  
 راوی پرسید: محکم یعنی چه؟ پاسخ داد: یعنی مفصل.  
 می‌دانیم که ترتیب سوره‌های مفصل (از سوره ق تا آخر قرآن<sup>۲۰</sup>) در زمان  
 رسول خدا، همین ترتیب کنونی بوده است<sup>۲۱</sup>. و محکم همان مفصل است<sup>۲۲</sup>. پس  
 کودکان آن زمان نیز مثل زمان ما، آموزش قرآن را از سوره‌های کوچک آغاز  
 می‌کرده‌اند.

تا اینجا اخبار و احادیث را بدون بررسی کامل و تجزیه و تحلیل مقتضی بازگو  
 کردیم. اینها نمونه‌ها بود و الا اگر احتراز از درازی سخن نبود این رشته سر دراز  
 داشت. حال دوخبر دیگر داریم که صراحت آنها خیلی بارزتر است. گاهی شگفتی  
 بار می‌آید که چطور نویسندگان اصیل گذشته تا این حد مرعوب یا نجیبانه‌تر  
 بگویم، مجذوب تبلیغات دامنه‌دار و وسیع شده و سخنان روشن و آشکار پیشروان  
 مورد قبول خود را نیز ندیده گرفته و یا تأویل ناروا کرده‌اند.

بخاری (م ۲۵۶ هـ) در جامع صحیح خود بانی دارد به عنوان «بَابُ مَنْ قَالَهُ كَمْ  
 يَتْرُكُ النَّبِيُّ (ص) الْأَمَّيْنِ الدَّقَّتَيْنِ». در آنجا حدیثی است صحیح که عبدالعزیز بن  
 رفیع می‌گوید: من و شداد بن معقل با همدیگر رفتیم نزد عبدالله بن عباس.  
 شداد از او پرسید که آیا نبی (ص) چیزی هم به جای گذاشت؟ ابن عباس جواب  
 داد: او چیزی به جای نگذاشت مگر «مابین الدَّقَّتَيْنِ» را. یعنی مجموعه‌ای که  
 میان دو جلد قرار گرفته است. همین دونفر از محمد بن حنفیه هم که پرسیده‌اند، او

۱۹. بخاری: علم ۳۹، مفازی ۸۳، مرضی ۱۷، اعتصام ۲۶، مسلم: وصیه ۲۲، احمد ۱: ۳۲۵ و ۳۳۶.

۲۰. احمد ۴: ۳۴۳، ۹.

۲۱. المعجم المفهرس ۵: ۱۵۱ س ۰۱ الدارسی: فضائل القرآن ۱۳، احمد ۶: ۱۷۱، ۲۱۸.

۲۲. احمد ۱: ۲۸۶، ۳۳۷.

هم همین جواب را داده است<sup>۲۳</sup>.

پس حدیث ثقلین و حسبنا کتاب الله و تمام آنچه گذشت، مورد تأیید صریح قرار می‌گیرد. در تأیید این نظر باز حدیثی داریم از زید بن ثابت. او همان کسی است که مباشر اصلی جمع و تدوین زمان ابوبکر و عثمان بود. در زمان رسول خدا هم دیدیم که کاتب وحی بود. او می‌گوید: «در پیرامون رسول خدا (ص) بودیم که قرآن را از میان رقعها تألیف می‌کردیم».

این حدیث را حاکم در مستدرک کش به «شرط شیخین» (بخاری و مسلم) حدیثی صحیح می‌داند<sup>۲۴</sup>.

بیهقی می‌گوید: این تألیفی که زید می‌گوید، جمع کردن آیات متفرقه است در سوره‌ها به اشاره رسول خدا<sup>۲۵</sup>.

اگر هم چنین بگیریم، باز همان جمع کردن و گردآوری می‌شود بخصوص وقتی او می‌گوید از میان رقعها تألیف می‌کردیم. پس گردآوردن آن نوشته‌ها بوده است.

نکته مهم دیگری در همان احادیث بسیار شایع کتب حدیث است که به فراوانی نقل شده و اساس نظریه جمع زمان ابوبکر قرار گرفته است. در همان حدیث معروفی که باز خواهیم دید، ابوبکر زید را می‌خواند که شروع به جمع آوری قرآن کند و برای متقاعد کردن او می‌گوید: «كُنْتَ تَكْتُبُ الْوَحْيَ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص)»<sup>۲۶</sup> تو بودی که وحی را برای رسول خدا می‌نوشتی. پس زید کاتب رسول خدا بوده و برای شخص پیامبر وحی را می‌نوشته است. بنابراین طبیعی است که تصور این را داشته باشیم که نسخه اصلی وحی نزد پیامبر اکرم می‌مانده و صحابه از آن نسخه برداری می‌کرده‌اند. وقتی پیامبر دستور احضار کاتبی را می‌فرمود که آیه‌ای

۲۳. بخاری: فضائل القرآن ۱۶، فضائل القرآن ابن کثیر ۵۱. البته در جای دیگری آمده: ماترک رسول الله (ص) الامین هذین اللوحین احمد ۱: ۲۲۰، اما حدیث متن معتبرتر است.

۲۴. مستدرک حاکم ۲: ۶۱۱، ابوشامه این حدیث را از کتب مدخل و دلائل بیهقی نقل کرده و در حاشیه به شعب الایمان ۱: ۳۷۹ و خطی و کتاب الانتصار ۱: ۸۹ و خطی نیز ارجاع داده شده است المرشد الوجیز ص ۴۴ و ح ۵، مقدمتان: مقدمه مبانی ۴۹.

۲۵. ابوشامه ۴۴، اتقان: اوایل نوع ۱۸.

۲۶. بخاری: تفسیر سوره ۹: ۲۰، فضائل القرآن ۳، ۴، احکام ۳۷، ترمذی: تفسیر سوره ۹: ۱۸، احمد ۱: ۱۰، ۱۳ و ۱۸۸. اتقان ۱: ۲۰۳ نوع ۱۸.

نوشته شود، با این که این نویسندگان در زمانهای مختلف و به تعداد متعددی بوده‌اند، منظور چه بود؟ آیا قصد این بود که هر کس آیه‌ای نوشته و همراه خود ببرد و این آیات نوشته شده پراکنده میان مردم پخش باشد؟ و یا این که مجموع این نوشته‌ها یکجا محفوظ بماند و دور از تغییر و نابودی قرارگیرد. بسیار طبیعی است که وقتی کسی دستور به نوشتن می‌دهد و اهتمام در ثبت کتبی مطلبی دارد، توجه به جمع و حفظش به صورت کتبی دارد. این عبارت که «زید برای رسول خدا می‌نوشت» زیاد تکرار شده است. بَعْوَى در شرح السنه می‌گوید: زید بن ثابت شاهد آخرین عَرَضه بود که در آن هرچه نسخ شد و هرچه باقی ماند روشن گردید و زید آنرا برای رسول خدا نوشت و بر او خواند<sup>۲۷</sup>..

پس روشن شد که نسخه اصلی برای پیامبر نوشته شده بود. حال این پرسش ممکن است پیش آید که این نوشته‌ها چه شدند؟

همین نوشته‌ها بود که در زمان ابوبکر اساس کار قرار گرفت. روایات اهل تشیع می‌گویند: چون وفات نبی اکرم (ص) رسید به علی (ع) فرمود که آیات قرآنی در پشت بستر بر روی صفحات و رقع‌هایی پراکنده است آنرا گرد آورید که از میان نرود<sup>۲۸</sup>. اما حارث محاسبی (م ۲۴۳ هـ) می‌گوید: اوراقی در خانه رسول خدا یافته شد که قرآن در آن برگها پراکنده بود. پس گرد آورنده‌ای آن برگها را گرد آورد و با نخی به هم پیوست که چیزی از آنها گم نشود<sup>۲۹</sup>.

به هر صورت، آنچه مسلم است این است که همین نوشته‌ها بود که اساس جمع و نسخه برداریهای بعدی قرار گرفت.

البته در برابر، حدیثی هم هست که زُهری از همین زید بن ثابت نقل می‌کند که گفت: پیامبر از دنیا رفت و قرآن جمع نشده بود<sup>۳۰</sup>. اما آن حدیث قبلی چه از نظر سند و چه از نظر دلالت بارها معتبرتر و منطقی‌تر از این یک است. در این یک هم شاید منظور زید تکمیل جمع‌آوری قرآن به مباشرت خود او بوده و گرنه او خود گفته بود که ما در حضور رسول خدا آنرا تألیف می‌کردیم. جمع زمان ابوبکر نیز

۲۷. اتقان ۱: ۱۷۷.

۲۸. صافی ۱: ۲۴، بعد بازبیاید.

۲۹. برهان ۱: ۲۳۸.

۳۰. اتقان ۱: ۲۰۲، اول نوع ۱۸.

منافاتی با تألیف در زمان رسول خدا (ص) ندارد. اینها مراحل مختلفی است که این جمع گذرانده و هر مرحله‌ای را جدا خواهیم دید. و چه بسا چنانکه بعد توضیح آن بیاید، ابوبکر در برابر مصاحف مختلفی که وجود داشت و وجود هر کدام از آنها به شخصیت دارنده آن می‌افزود، نیازی به داشتن نسخه مستقل و متنی از قرآن احساس می‌کرد. احادیثی را که از جمع قرآن به دوران پس از پیامبر باز-گفته‌اند، اگر درست شکافته شود در محتوا و اصل مباینتی با این ندارد و درست در ادامه همین رویه است. یعنی همین مجموعه است که برای تدوین ابوبکر و در زمان عثمان برای مقابله و نسخه‌برداری و تکثیر نسخه به منظور یکناسازی (توحید) مصاحف و جمع کردن مردم بر یک رسم الخط از قرائت ثابت معروف از نبی اکرم، پایه و اساس قرار گرفته و همین کار مایه تبلیغات دامنه‌دار قرن‌ها گردیده است. این سخن بگذار تا وقت دگر.

اما اینکه می‌گویند قرآن در زمان رسول خدا در دفتری گرد نیامد و برای توجیه آن عللی ذکر می‌کنند سخنی مایه‌دار نیست. منظور از این که مجموع نبود و در دفتری نبود چیست؟ این سخن بی‌گفت و گو است که تمام قرآن در زمان رسول خدا نوشته بوده است. حال این نوشته‌ها، خواه در میان دو جلد و خواه بیرون از دو جلد و پراکنده، وقتی یکجا جمع شود خود مجموعه‌ای است.

عللی هم که برای آن ذکر می‌کنند به هیچوجه مانع از مجموع بودن نیست. یعنی دسترسی داشتن به پیامبر (ص)، بیم از نسخ که در آن جای گفتگو است و معلوم نبودن ترتیب، موجب بوده که مجموعه‌ای تدوین نشود. به واقع که هیچیک از این علل، بر فرض وجود، نمی‌توانسته مانع باشد. درست است که همیشه و هر لحظه پیامبرگرمی در دسترس مسلمانان بود و هر مشکلی را پاسخگو بود. اما حضور پیامبر که مانع جمع نمی‌شد. نسخ هم اگر پیش می‌آمد اجرا می‌شد. ترتیب هم که معین بود و بعد هم چنانکه از حضور پیامبر آموخته بودند همان ترتیب را برگزیدند.

بدین ترتیب، می‌رسیم به پایان این سخن که بررسی کتاب و سنت روشنگر این مطلب است که پیامبر اکرم همچنان که در نوشتن وحی اهتمام داشت، در جمع و حفظ آن نیز کوشا بود.

جالب توجه است که حتی نویسندگان غربی نیز نتوانسته‌اند منکر وجود

مجموعه‌هائی نوشته از قرآن مجید در زمان رسول خدا باشند. بوئر (Bauer) می‌گوید: در زمان رسول خدا مجموعه‌های کوچکی از سوره‌ها که به ترتیب درازی سوره‌ها تنظیم شده بود، تهیه گردیده بود. مثلاً: بعضی از سوره‌هائی که با فواتح الم، الر... شروع شده‌اند و در متن کنونی موجود تشکیل گروههای پنج شش تائی مرتبی را می‌دهند و به‌طور کلی به ترتیب درازی نزولی مرتب شده‌اند<sup>۳۱</sup> و مجموعه سوره‌های حوامیم هم چنین است. همین واقعیت را ریچارد بیل (Bell) نیز اشاره می‌کند: احتمالاً پس از جنگ بدر شکل نوشته‌ای از مجموعه قرائتها به‌عنوان «شواهد هدایت و فرقان» وجود داشته، و اگر چنین بوده، بسیار عجیب است که اثری از آن در احادیث نمانده است<sup>۳۲</sup>. همین دکتر بیل از ادنبرگ و پروفیسور توری (Torrey) از ییل بدین نتیجه می‌رسند که شواهد قرآنی زیادی وجود دارد که

31. Bauer (H.), *Über die Anordnung der Suren und Über die Geheimnisvollen Buchstaben im Qoran*, Dans ZDMG, Lxxv (1921), 1-20.

به نقل از در آستانه قرآن ص ۴۷. بلاشر بعد اضافه می‌کند: ملاحظه کنید، بوئر، ۱ و بعد از آن، و جداول شماره ۴ تا ۷. درباره تطابق سوره‌های ۱۰-۱۷ (یونس تا اسری) که تشکیل یکی از این مجموعه‌ها را می‌دهند، و تقسیم مجدد آنها در مصاحف. همین واقعیت نیز در توالی سوره‌های ۴۰ تا ۴۶ (با فواتح حم) وجود دارد.

بوهل F. Buhl نیز نظر بوئر را چنین نقل می‌کند: ... بعضی از حروف الفباء در آغاز بعضی از سوره‌ها تکرار شده‌اند که این سوره‌ها خود مجموعه پی‌درپی کوچکی را تشکیل می‌دهند. مانند: «حم» در آغاز سوره‌های ۴۰ تا ۴۶ (طبق نظر بوئر اصلاً در آغاز سوره ۳۹ و هم چنین سوره ۴۲ به اضافه حروف ع-س-ق)، «الر» آغاز سوره‌های ۱۰-۱۵ (اول سوره ۱۳ «الم»، «طسم» اول ۲۶-۲۸ (آغاز سوره ۲۷ بدون میم). «الم» یک استثنائی است، برای اینکه تنها پیش از ۲۹-۳۲ نیست، قبل از ۲ و ۳ هم است. به آسانی می‌توان نتیجه را دید که آن نظم برحسب کاهش آیات در سوره‌ها، در این مجموعه‌ها به هم خورده است. بدین ترتیب که این سوره‌هائی که گفته شد در آغاز مجموعه ذکر شده‌اند، در حالی که سوره‌های کوچکتر بعدتر جا گرفته‌اند. این پدیده جالب توجه تنها یک توضیح می‌تواند داشته باشد، مخصوصاً که این گروهها خود مجموعه‌های کوچک جدائی را تشکیل می‌دهند، و آن توضیح این است که زید آنها را بدین نظم یافته و نخواست که این نظم را بهم بزند.

(*Shorter Encyc. of Islam*, pp. 278-9.)

این فرضیه به نظر نویسنده درخور توجه و بررسی است. اما جای بحث زیادی هم دارد. در هریک از این مجموعه‌ها نه ترتیب کاهش آیات سوره‌ها به چشم می‌خورد و نه ترتیب نزول آن، البته بحث بیشتر محتاج سراجعه به اصل مقاله مذکور است.

32. W. Montgomery Watt; *Bell's Intr. to the Qur'an*, p. 139.

پیامبر اکرم (ص) شخصاً جمع قرآن را زیر نظر داشت که به صورت کتابی درآید<sup>۳۳</sup>. نمونه دیگری از این برخوردها، برخورد بلاشر فرانسوی است. او وقتی به سه قرائت مختلف یعنی: قرائت منسوب به علی (ع) و منسوب به ابن مسعود و قرائت جاری کنونی دربارهٔ سورهٔ والعصر ۱۰۳ می‌رسد متوسل به اصلاحات بعدی می‌شود که در وحی بعدی نازل شده است. او می‌گوید: «در هر صورت، خیلی کم می‌توان احتمال داد که تغییر یک متن واحد، معلول سستی و فتوری باشد که در نقل آن متن پیش آمده است. از همان آغاز باید چنین قرائتی وجود می‌داشت. اگر این قرائتها تنها به حافظه سپرده شده بود آیا به صورت کنونی تا به حال حفظ شده بود؟ این، خیلی قابل بحث است. زیرا خواهیم دید که به ندرت و بسیار کم اتفاق می‌افتد که اختلافاتی را که می‌شناسیم چنین تضادی را نشان بدهد. پس، انسان بدین فکر می‌افتد که اختلافاتی بسیار قدیمی، مقارن عصر اولیه، به وسیلهٔ کتابت ایجاد شده است. چون چنین به نظر می‌رسد که تمام آثار این مصاحف امروز از بین رفته و دیگر از این مصاحف اثری باقی نمانده، بنابراین امکان ندارد که بتوانیم از فرضیه‌های محتاطانه دربارهٔ کتابت این مصاحف، چیزی بیشتر بگوئیم. اگر اساس کار را بر قدیمی‌ترین آنها بگذاریم، می‌توان حدس زد که این مصاحف نشان-دهندهٔ یک رسم الخط (القبای سنتی) قدیمی هستند. یعنی رسم الخط مصاحفی که درباره‌اش صحبت می‌کنیم. این مصاحف به نوبهٔ خود و یا لااقل مصحف ابوبکر، بایستی محتوی (مجموعهٔ) سوره‌هایی می‌بوده‌اند که به عصر محمد (ص) برسد»<sup>۳۴</sup>. می‌بینید که از راه انتقاد قرائت‌های مختلف منسوب به صحابه نیز چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه بپذیریم مجموعه‌های نوشته شده‌ای از مصاحف در زمان رسول خدا (و زیر نظر او (ص)) وجود داشته و رایج بوده است.

دانشمندان اهل تسنن نیز نسبت بدین نظریه‌یگانه نیستند.

حارث محاسبی (م ۲۴۳ هـ) در کتاب «فهم السنن» می‌گوید: نوشتن قرآن (در زمان ابوبکر) کار تازه‌ای نبود، زیرا پیامبر خود به نوشتن آن امر فرموده بود. لیکن قرآن در رقع‌ها، استخوان شانه‌ها، و سنگ‌های سپید نازک پراکنده بود و صدیق (ابوبکر) فرمود که از اینجا و آنجا، یکجا نسخه برداری شود و این به جای اوراقی

33. Jeffery; *Materials*, p. 5.

34. Blachère; *Intr. au Coran*. pp. 50. 51.

۳۴. در آستانهٔ قرآن ۶۹.



بود که در خانه رسول خدا یافته شد و قرآن در آن برگها پراکنده بود.<sup>۳۵</sup>  
بعوی در شرح السنه می گوید: رسول خدا قرآن را چنانکه جبرئیل فرود می آورد  
املاء می فرمود و در نوشتنش نظارت داشت. صحابه نیز قرآن را بی کم و کاست و  
پس و پیش میان دو جلد نهادند....

زرقانی دانشمند مصری نیز می گوید: جمع قرآن (به زمان ابوبکر) چیز تازه ای و یا  
بدعت و اضافه ای در اسلام نبود. بلکه از قواعدی بود که پیامبر اکرم با تشریح  
نوشتن قرآن و گزیدن کاتبان وحی، پایه گذاشت و هر چه نوشته می شد جمع  
می فرمود تا رحلت کرد.<sup>۳۶</sup>

عده زیادی از علمای اهل تسنن هستند که معتقد به توقیفی بودن ترتیب آیات  
و سور هستند، و این همان معنی را می رساند که جمع، به فرمان پیامبر و در زمان  
وی (ص) بوده است.

از علمای اهل تشیع نیز در این زمینه زیاد نقل شده است. سید مرتضی علم-  
الهدی (ره) چنانکه امین الاسلام طبرسی نقل می کند فرموده: علم به صحت نقل  
قرآن، مثل علم به وجود شهرها و حوادث مهمی است که نشانه های زیادی بر  
نقلش هست... قرآن در زمان رسول خدا مجموع و مؤلف بود چنانکه الان  
هست.<sup>۳۷</sup>

در میان معاصران، فقیه بزرگوار و زعیم حوزه علمیه آیه الله العظمی آقای خوئی  
(مدظله) نیز طی بحث مفصلی با دلائل محکم روایی و عقلی همین نظر را تأیید  
فرموده اند.<sup>۳۸</sup>

خلاصه، اهتمام فوق العاده پیامبر و یارانش را در حفظ و کتابت قرآن دیدیم.  
آیا می توان گفت یک چنان اهمی بدون عنایت به حفظ نظم و ترتیب و جامعیت  
این کتاب آسمانی به ثمر می نشست؟ می شود تا پای جان به وحی پای بند بود و آنرا  
عظیم ترین عطیه الهی دانست و توجهی به نظم و تألیف آن نداشت؟ چگونه باور  
می شود که پیامبر با یک چنان همت عظیم در آموزش و نگارش قرآن، بیکباره

۳۵. برهان ۱: ۲۳۸، اتقان ۱: ۲۰۶ و ۲۰۷.

۳۶. مناهل العرفان ۱: ۲۴۲ و ۲۴۳.

۳۷. مجمع البیان ۱: ۱۵.

۳۸. البیان ۲۵۵-۲۷۸.

در گردآوری آن بی تفاوت بماند؟ قرآنی که خود ابلاغ فرموده و تا قیام یوم دین محور و رکن تمدن انسانی است، آن وقت نسبت به آینده آن بی تصمیم بماند؟ اگر هم دلیل نقلی و مدرک تاریخی نمی داشتیم، به حکم عقل سلیم و قرائن و احوال باید قبول می کردیم که قرآن به دستور پیامبر تنظیم و تألیف شده است. چه رسد به آنکه آن همه بیّنات و شواهد قرآنی و سنتی و تاریخی در اختیار داریم. پس، از این بحث به نتیجه قطعی برسیم.

قرآن به تمامی در زمان رسول خدا علاوه بر حفظ در سینه ها، بر روی اوراق و نوشت افزارهای آن زمان نیز نوشته بود و در دست یاران پیامبر پراکنده و نسخه ای از آن نیز پیش رسول خدا بود.

ترتیب آیات در سوره ها، به دستور رسول خدا، چنانکه امروز هست، معین و منظم بود. اما ترتیب سوره ها، شاید همه آنها بدین ترتیب نبوده، اما دسته هائی از سوره ها مثل مئین، طواسین، حوامیم، الم، الر، در مجموعه هائی مشخص قرار داشته است.

تنها چیزی که می توان گفت، آن هم دلایل زیادی بر علیه آن وجود دارد، این است که نظم کنونی سوره ها، در پاره ای از سوره ها، نه همه سوره ها، به علت جابه جا شدن نسخه ممکن بود به هم ریخته باشد. همین نکته را هم روایات زیادی وجود دارد که تأیید نمی کنند.

## ۸- جمع قرآن در زمان ابوبکر

### نخستین جامع قرآن

اصولاً گردآوری قرآن را در زمان رسول خدا «تألیف» و در زمان ابوبکر «جمع» نامیده‌اند. حال ببینیم نخستین کسی که پس از رسول خدا قرآن را چون دفتری در میان دو جلد گرد آورد که بود؟

می‌دانیم که در زمان رسول خدا عده‌ای بودند که قرآن را جمع کرده بودند و شعبی شش نفر را نام برده بود. پس از رحلت رسول خدا (ص) نیز عده‌ای بدین کار اشتغال ورزیدند که در رأس آنها نام علی (ع) قرار دارد. زیرا، پس از رسول خدا (ص)، علی (ع) ردا به دوش نگرفت تا این که قرآن را جمع کرد.<sup>۱</sup> هرچند بعضی این جمع را به معنی «حفظ» جمیع قرآن گرفته‌اند،<sup>۲</sup> اما آن سخن تنها از ناحیه شیعه گفته نشده، بلکه در میان روایات معتبر اهل سنت نیز سابقه دارد.<sup>۳</sup> ولی به هر انگیزه‌ای که بوده نخستین اقدام رسمی را در این باره ابوبکر به عمل آورد و به همین جهت نخست اقدام ابوبکر را مورد بحث قرار می‌دهیم و پس از آن سراغ مصاحف دیگری می‌رویم که در همان زمان رواج داشته است.

سُدّی (م ۱۲۷ هـ) به چند طریق از عبد خبیر<sup>۴</sup> نقل می‌کند که علی (ع) فرمود:

۱. بحارالانوار مجلسی ۱۹: ب ۷ ص ۱۱، ابن سعد ۳: ۱۳۷/۱.

۲. لامنس: معاویه ۳۴۸.

۳. اتقان ۱: ۲۰۴ نوع ۱۸، اسدالغابه ۳: ۲۳۴، مصاحف سجستانی ۱۰، نولدکه: ۱۹۱.

۴. عبد خبیر ظاهراً، ابوعماره بن یزید همدانی کوفی از تابعین (تهذیب التهذیب ۶: ۲۳) و یا خیران بن همدان از اصحاب امیر مؤمنان علی (ع) (المعجم رجال الحدیث آقای خوئی ۹: ۲۹۷) و یا عبد الخیر الخیوانی (رجال ابن داود ۲۲۱، دانشگاه تهران ۱۳۴۲) است. به قول نووی بر تکه بودنش اتفاق دارند. رک. تهذیب ۳۷۵، ابن سعد ۶: ۱۵۴، کبیر بخاری ۳: ۱۳۳/۲، الکنی از دولابی ۲: ۳۷، الجرح ابن ابی حاتم ۳: ۳۷/۱، ذیل طبری ۱۱۱، ۱۲۰، تاریخ خطیب ۱۱: ۱۲۴، رجال تبریزی ۴۱، الف، تهذیب عسقلانی ۶: ۱۲۴.

«خداوند ابوبکر را رحمت کند. او نخستین کسی است که (قرآن را) میان دو جلد جمع کرد». و یا «درباره مصاحف بزرگترین پادشاه از آن ابوبکر است که او نخستین کس بود که (آنها) میان دو جلد گرد آورد». ۵

صَعْمَةَ بْنِ صُوحَانَ (م ۶۰ هـ) از یاران علی (ع) ۶ نیز مانند بسیاری دیگر این سخن را تأیید کرده است. ۷

اما روایات دیگری هم هست که از دیگران هم به همین صفت یاد کرده‌اند و در نتیجه ابوبکر نخستین جامع به حساب نیامده است. از جمله آنها سجستانی روایت می‌کند که عمر آیه‌ای را از کتاب خدا پرسید، به او گفته شد که با فلانی بوده که روز یمامه کشته شد. گفت: اِنَّ اللهَ! و امر کرد به جمع قرآن و او نخستین کسی بود که قرآن را در مصحفی جمع کرد. سیوطی می‌گوید: اسنادش منقطع است و منظور از جمع کردن در اینجا اشاره به جمع کردن قرآن است. ۸ روایت دیگری هم در این زمینه وجود دارد که موجب شده «شاوولی» مستشرق در صحت روایاتی که ابوبکر را نخستین جامع قرآن می‌داند شک روا دارد. ۹ زیرا گفته‌اند قرآن تا هنگام وفات عمر گرد نیامده بود.

گذشته از اینها، سیوطی می‌گوید: «از غرایب این است که ابن اشته (م ۳۶۰ هـ) در کتاب مصاحف خود نقل می‌کند که ابن یزیده گفت: اول کسی که قرآن را در یک مصحف گرد آورد، سالم مولی ابی حذیفه بود... ولی اسنادش منقطع است و ممکن است به امر ابوبکر او جزء جامعین قرآن باشد»!

گویا سیوطی خود فراموش کرده بود که در آغاز فصل نقل کرده بود که وقعه

۵. مصاحف سجستانی ۵، ابوشامه ۵۳، ۵۴، فضائل القرآن ابن کثیر ۱۵، مقدمتان ۲۳، برهان ۱: ۲۳۹، بیان آقای خوئی (مد) ۳/۲۶۰ به نقل از منتخب کنز العمال، اتقان ۱: ۲۰۴.
۶. از سادات عبدالقیس، خطیب بلیغ و شاعر توانائی بود که در صفین با علی (ع) شرکت داشت و بعدها با معاویه کشمکش یافت. بالاخره مغیره به امر معاویه او را از کوفه به بحرین تبعید کرد. معجم رجال الحدیث آقای خوئی ۹: ۱۰۸-۱۱۰، اصابه، ت ۴۱۲۵.
۷. تفسیر طبری ۱: ۲۲ ح ۶۴.
۸. مصاحف سجستانی ۱۰، اتقان ۱: ۲۰۴ نوع ۱۸، ابن عساکر ۵: ۱۳۳، ابن سعد ۳: ۲۰۲/۱، ۲۶۲، فضائل القرآن ابن کثیر ۱۶.

9. Schwally; *Festschrifts Sechau*, 321-5ff. Nöldeke; *Geschichte des Qoräns*, II: 18...

۱۰. اتقان ۱: ۲۰۵ نوع ۱۸.

یمامه موجب پیدایش فکر جمع‌آوری قرآن در زمان ابوبکر شد و در رأس نام کشته‌شده‌ها نام سالم قرار داشت. پس سالم پیش از این گردآوری از دست رفته بود و نمی‌توانست در این جمع شرکت داشته باشد.

پس از گردآوری زمان ابوبکر، مصاحف دیگر را هم می‌بینیم، ولی گاهی نکات جالب توجهی دیده می‌شود. حتی عبدالله بن زبیر غافقی نیز ادعا داشت که قرآن را پیش از آنان جمع کرده است!<sup>۱۱</sup> که منظور از این جمع می‌تواند حفظ همه قرآن باشد. سعد بن عبید را باز خواهیم دید. او را هم گفته‌اند نخستین کسی بود که قرآن را جمع کرد!<sup>۱۲</sup> ولی از این مصاحف خصوصی صحابه که بگذریم، کار دسته‌جمعی و همگانی و رسمی که نخستین بار برای گردآوری قرآن شروع شد، مسلماً به زمان ابوبکر بوده است.

بررسی این جمع‌آوری را با رویداد یمامه که گفته‌اند موجب پیدایش این فکر شد شروع می‌کنیم.

### رویداد یمامه

به روز دوشنبه‌ای - دوازدهم ربیع‌الاول - وقتی که یازده سال از هجرت می‌گذشت، رسول خدا به دیدار پروردگار شتافت. پس از کنکاش مختصری، ابوبکر (عبدالله بن عثمان) به خلافت نشست. آنها که از اسلام ضربه خورده بودند فرصتی یافتند که ناسازگاری آغاز کنند. اما اوضاع چنانکه پنداشته بودند پیش نرفت. لذا عده‌ای به امیدی خیلی زود دوباره تسلیم شدند، ولی پاره‌ای همچنان راه ارتداد پیمودند. در آن هنگامه فتنه‌هایی پدید آمد، اما مهمترینش از مسیلمه کذاب بود. در زمان پیامبر (به سال نهم هجری) مسیلمه نامی<sup>۲</sup> با گروهی از یمامه خدمت رسول خدا رسید<sup>۳</sup>، ولی وقتی برگشت راه ارتداد پیش گرفت و در نامه‌ای ادعای شرکت در

۱۱. ایضاً ۱: ۲۲۶ نوع ۱۹.

۱۲. مجربین حبیب ۲۸۶.

۱. این روز ظاهراً مطابق است با هجدهم خردادماه سال ۱۱ هجری شمسی و هشتم ژوئن ۶۳۲ میلادی.

۲. نامش را هارون هم گفته‌اند (خمیس ۲: ۱۵۷).

۳. بعضی هم گفته‌اند که مسیلمه شخصاً نیامد و در حومه شهر باقی ماند. بخاری: مناقب ۲۵، مغازی

۷۰ و ۷۱، مسلم: رویاء ۲۱، ابن هشام ۴: ۲۲۳.

پیامبری داشت<sup>۴</sup> که رسول خدا او را «مُسَیْلَمَةُ کَذَّاب» خواند<sup>۵</sup>. رحلت رسول خدا و فتنه‌هایی که بعد پیش آمد، بدو میدان داد تا عده‌ای را بفریبد و کارش بالاگیرد. سرانجام، در ماه ربیع‌الاول سال دوازدهم هجرت و آغاز سال دوم خلافت<sup>۶</sup>، ابوبکر خالد را به جنگ او فرستاد. او چهل هزار سپاهی گرد آورده بود و خالد تنها ۴۵۰۰ تن سپاه داشت (لشکریان او را یکصد هزار و ارتش اسلام را ۱۳ هزار تن هم گفته‌اند)<sup>۷</sup>. تصادم در «عقرباء» پیش آمد. جنگ سخت خونی شده بود. تا آن روز یک چنین جنگ سهمناکی برای مسلمانها پیش نیامده بود. مقاومت ممکن به نظر نمی‌رسید. در آن گیرودار، ابوحنظله فریاد برداشت که «قرآن را با کارهای خود زینت دهید» و به لشکر دشمن حمله برد<sup>۸</sup> تا شهید شد. آنها که قرآن را به یاد داشتند دسته دسته شدند و هجوم بردند. ثابت بن قیس، همان که خطیب رسول خدا و قاری به نام بود و در اینجا پرچمدار انصار گشته بود، شهید شد. عبدالله بن حفص بن غانم نیز از قاریان به نام قرآن بود، او نیز پرچمدار مهاجران گشته بود که شهید شد. این بار، پرچم را سالم به دست گرفت. او اسیری بود که از استخر آورده بودند. زنی از مردم مدینه (به نام سهله یا سلمی یا عمره) مالک او شده بود و بعد آزادش کرد. دانش و ایمان او چنان بود که مسلمانان او را در کارها مقدم می‌داشتند و حتی امامت جماعت با او بود. بعدها عمر گفته بود که اگر سالم زنده بود او را خلیفه می‌کردم.<sup>۹</sup> او ولاء ابوحنظله قریشی را پذیرفت و چون فرمان خدا رسید که موالی را به پدرانشان نسبت دهند، زید پسر خوانده رسول خدا را زید بن حارثه خواندند. اما نسب سالم را که نمی‌دانستند، می‌گفتند سالم از نیکان<sup>۱۰</sup> است. به همین جهت هم نام او در بعضی از کتب رجال مثل اعلام زرکلی نیامده!

۴. سنن ابوداود: جهاد ۱۵۴، احمد ۳: ۴۸۷، ابن هشام ۴: ۲۴۷، ترجمه یعقوبی ۲: ۷.
۵. ابن سعد ۱: ۲۵/۲. پیش از آن معروف به «رحمان یمامه» بود و از آن پس «مسیلمه کذاب» شد. حتی بدو مثل می‌زدند: «اکذب من مسیلمه»، و این آخر سال دهم هجرت بود. ابن هشام ۴: ۲۴۷.
۶. مطابق خرداد سال ۱۲ هجری شمسی و ژوئن ۶۳۳ م.
۷. در جنگ بدر ۳۱۳ مسلمان در برابر ۹۵۰ نفر بودند. در اُحد ۷۰۰ نفر مسلمان در برابر ۳۰۰۰ تن، و در خندق ۱۵۰۰ تن مسلمان در مقابل ۱۲۰۰۰ نفر!
۸. طبری ۱: ۱۹۴۵، ابن اثیر ۲: ۲۷۷.
۹. کتانی ۲: ۳۲۶ به نقل از استیعاب ابن عبدالبر و تهذیب نووی.

به هرصورت، او حامل قرآن بود. وقتی پرچم را گرفت غریب از مسلمانان برخاست که نکند این یکی هم چون پرچمدار پیشین زود نابود شود. اما سالم پاسخ داد: چه بد حاملی برای قرآن باشم اگر کم از نفر پیش بیایم! کار که سخت تر شد، او اضافه کرد: «ما در عهد نبی این چنین پیکار می کردیم» و گودالی انفرادی کند. پاهای خود را در آن استوار داشت و پرچم مهاجران را برافراشت. او نیز پس از نبردی سخت به سختی کشته شد<sup>۱۲</sup>. زید بن خطاب نیز فریاد «یا مرگ یا پیروزی» برداشت و آنقدر جنگید تا کشته شد<sup>۱۳</sup>.

جنگ سنگین و سخت تر شد. می گویند آن یک روز چون سالهائی طولانی بر مسلمانان گذشت. سرانجام، مسیلمه کشته شد و پیروزی بدست آمد. ولی این پیروزی سخت گران تمام شده بود. کشته های مسلمانان را تا ۱۷۰۰ تن گفته اند که در میان آنها ۷۰۰ یا ۴۵۰ و یا به کمترین شماره هفتاد تن از صحابه و حاملان قرآن بوده اند.<sup>۱۴</sup> بدنبال همین حادثه است که ابوبکر در نامه ای خالد را سرزنش می کند که تو به خون ۱۲۰۰ تن مسلمان زناشوئی می کنی! می گویند تنها از اهل قصبه مدینه ۳۶۰ تن و از غیر اهل مدینه و تابعین ۳۰۰ تن کشته شدند.<sup>۱۵</sup> در مورد کشته شدگان روز یمامه در عقرباء میان نویسندگان و دانشمندان بحث زیادی شده است.

۱۰. ابن سعد ۳: ۶۱/۱.

۱۱. ابن سعد ۳: ۲۷۴/۱.

۱۲. ایضاً ۳: ۶۱/۱-۶۲، طبری ۱: ۱۹۴۵، حتی می گویند دست و پایش را هم بریدند، اصابه ۳: ۵۶ و ۵۷.

۱۳. طبری ۱: ۱۹۴۴-۱۹۴۷، ابن سعد ۳: ۲۷۴-۲۷۵، می گویند قاتلش ابوسریم بود که اسلام آورد و بعد عمر قضاء بصره را بدو داد. انساب الاشراف ابن حزم ۳۱۱.

۱۴. کتب تواریخ حوادث سالهای ۱۱ و ۱۲ هجری. از جمله: طبری ۱: ۱۹۴۰، ۱۹۴۵، ابن اثیر ۲: ۲۷۶ به بعد. بلاذری ۹۴-۱۰۰ (یا ۹۰ دخویه)، ابن قتیبه ۱۳۹، ترجمه یعقوبی ۲: ۷، تاریخ مختصر الدول ابن عبری ۹۳، ۹۵، شذرات الذهب ۱: ۲۰۳، تاریخ الخمیس ۲: ۱۵۷، البدء والتاریخ ۱: ۱۶۲، تاریخ الشعوب الاسلامیه بروکلن ۱: ۱۰۰، ابن هشام ۴: ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۶۴، ۲۶۷، کنز العمال ۱: شماره ۴۷۷۰ چاپ ۱۳۱۴ حیدرآباد، غرر الخصاص ۲۰۸، قسطلانی ۷: ۴۴۷، روض الانف ۲: ۳۴۰، الذریعه ۱: ۳۵۰، مجموعه الوثائق السیاسیه ۱۷۸، ۱۷۹، نسب قریش ۳۲۱، رغبه الاصل ۶: ۱۳۳، فضائل القرآن ابن کثیر ۱۵.

۱۵. طبری ۱: ۱۹۵۶.

۱۶. ایضاً ۱: ۱۹۵۱.

از جمله کائتانی می‌گوید: <sup>۱۷</sup> در میان این کشته‌شدگان، قاریان قرآن بدان حد زیاد نبودند که چنین شماره زیادی از آنها کشته شود. آنها بیشتر نومسلمانها بودند. صورتی که او از نام کشته‌شدگان تهیه کرده ۱۵۱ نفر است که در میان آنها تنها دو تن (سالم و عبدالله بن حفص) را می‌یابیم که قاری بودند نشان مسلم است! شوالی نیز این سخن را با عباراتی تردیدآمیز نقل می‌کند <sup>۱۸</sup> و از آن پس، در کتب اروپائیان زیاد نقل شده است.

اولاً، صورت تهیه شده کائتانی، صورت کاملی نیست. امروز آن صورت را خیلی دقیق‌تر و مفصل‌تر می‌توان تنظیم کرد، ثانیاً توجه کنیم که به هر صورت، این قبیل آمار و فهرستها هرگز نمی‌توانند کامل باشند. زیرا بهیچوجه هیچکدام از مورخان ادعای نام بردن همه کشتگان را نداشته‌اند و صورت دقیقی هم بدست نداده‌اند. اختلافات هم بسیار است. مثلاً اگر نام شهیدان یمامه را از «انساب الاشراف» این حزم استخراج کنیم و با صورت بلاذری در فتوح البلدان مقایسه کنیم می‌بینیم این حزم بیست نفر را صورت می‌دهد، بلاذری ۳۲ نفر را و ظاهراً تنها در ۱۲ نفر با هم شریکند. صورتی را هم که این اثر می‌دهد درخور توجه است. تنها از شاهدان بدر ۱۵ نفر و از شاهدان احد ۹ تن را جزء شهدای آن روز نام می‌برد که این خود حاکی از عظمت حادثه است و آن ادعائی را که می‌گفت بیشتر نومسلمان بوده‌اند به آسانی رد می‌کند. بنابراین، هر صورتی بستگی دارد به منبعی که مورخ در اختیار داشته و اگر هم تمام منابع موجود را برسیم، باز بهیچوجه نمی‌توان ادعای کرد که احصاء کاملی کرده‌ایم و صورت تمام کشتگان را در اختیار داریم. چه فراوان اسامی هستند که اساساً در هیچیک از منابع ذکر نشده‌اند. پس هر صورتی با هر دقتی هم که تهیه شود نمی‌تواند مورد ادعای قرار گیرد که صورت کاملی است. اما در مورد تعداد قاریان قرآن که کائتانی می‌گفت فقط ۲ نفر بوده‌اند، نگاهی به صورت کوتاه هریک از مورخان، تعداد نسبتاً زیادی را به یاد می‌آورد. از جمله: ثابت بن قیس اول خطیب انصار بود و بعد خطیب نبوی شد (در مدینه). او کاتب وحی و قاری قرآن بود. <sup>۱۹</sup>

17. Caetani; *Annali dell' Islam.*, II/i., p. 713 infra.

۱۸. تاریخ قرآن از نولدکه ۲: ۲۰.

۱۹. انساب الاشراف ابن حزم ۳۴۶.



ابوحذیفه مَهْشَم (یا هُشِيم) که به قول ابن حزم از افاضل صحابه بود.<sup>۲۰</sup>  
عبدالله بن عبدالله بن اُبی بن سلول که از فضلاء صحابه و حتی جزء کاتبان وحی  
بود.<sup>۲۱</sup>

غاضرة بن سمره مأمور صدقات رسول خدا بود.<sup>۲۲</sup>  
طُعَيْل بن عمرو بن طریف بن العاصی، شاعری از اشراف عرب که بر اثر شنیدن  
قرآن، پیش از هجرت اسلام آورد.<sup>۲۳</sup>  
زید بن خطاب برادر بزرگتر عمر که پیش از او اسلام آورده بود.<sup>۲۴</sup>  
سائب برادر زُبیر بن عوام.<sup>۲۵</sup>  
یزید برادر زید بن ثابت انصاری...<sup>۲۶</sup>

این صورت، خیلی هم می‌تواند طولانی‌تر شود، اما با وجود همین چند نفر، چطور  
می‌شود گفت که در عقب‌رئای تنها دو تن از قاریان کشته شدند؛ آنهم سالم و عبدالله بن  
حفص!

### پیشنهاد عمر

می‌گویند این حادثه بر عمر سخت آمد. کشته شدن برادر تنی و برادران دینی،  
آنها که در راه اعتقاد و ایمان خود با یک چنان پایداری و گذشتگی جان باخته  
بودند، او را به هیجان آورد. بخصوص وقتی دنبال آیه‌ای از قرآن می‌گشت، بدو  
گفتند که این آیه همراه فلان بوده که در جنگ یمامه کشته شده است. او بیش از  
هر چیز بر قرآن ترسید. چه، اگر جنگها مداوم می‌شد، که چنین شد، و یاران پیامبر  
چنانکه رسمشان بود، برای نیل به شهادت و کسب اجر اُخروی، پروانه‌وار در آتش

۲۰. ایضاً ۷۷، بلاذری ۱۰۰، معارف ۲۷۲.

۲۱. ابن حزم ۳۵۵، بلاذری ۱۰۲.

۲۲. ابن حزم ۲۰۸.

۲۳. ایضاً ۳۸۲، بلاذری ۱۰۰.

۲۴. ابن حزم ۱۵۱، نسب قریش ۳۴۸، بلاذری ۱۰۱.

۲۵. معارف ۲۲۰، بلاذری ۱۰۰.

۲۶. بلاذری ۱۰۲.

۱. ابن سعد ۳: ۲۰۲/۱، مصاحف ابن ابی‌داود ۱۰، ابن عساکر ۵: ۱۳۳، اقلان ۱: ۲۰۴، نوع ۱۸،  
فضائل القرآن ابن کثیر ۱۶.

جنگ می‌سوختند، دیری نمی‌پائید که قرآن ضربه‌ای می‌خورد و چه بسا که چیزی از میان می‌رفت و یا دست‌کم در آیات قرآنی دچار تفرقه و تشّت و اختلاف می‌گشتند. می‌گویند این حادثه بود که عمر را برانگیخت تا به ابوبکر پیشنهاد کند که قرآن را جمع نمایند. یا بهتر بگوییم نسخه‌ای نیز برای مقام خلافت تهیه شود. برای اینکه زیر و بم آنچه گفته‌اند روشن شود و سخنی ناگفته نماند و واقعاً بدانیم انگیزه حقیقی اقدام مشترک ابوبکر- عمر چه بوده و کم و کیف اقدام آنها روشن شود، ناچار از بسط سخن خواهیم بود.

این داستان را به هفت روایت بازگفته‌اند. البته بازگو کردن هر هفت روایت سخن را به درازا می‌کشاند، اما ناچار به دو سه روایتی که اهمیتی بیشتر دارند می‌پردازیم، تا بعد نتیجه روشن‌تری بدست آید.

ظاهراً معتبرترین و موثّق‌ترین سخن را در این زمینه بخاری دارد. او از عبید بن السباق<sup>۲</sup> نقل می‌کند که خود زید بن ثابت، یعنی عامل و مباشر جریان، چنین بازگفته است:

«پس از کشتار اهل یمامه، ابوبکر فرستاد پی من. در آن وقت عمر بن خطاب پیش او بود. ابوبکر گفت: عمر نزد من آمده و گفته که کشتار در روز یمامه بر قاریان قرآن سخت بوده و من بیم آن دارم که کشتار قرآء در خیلی از موارد شدت پیدا کند و بسیاری از قرآن (از میان) برود. من معتقدم که تو به گرد آوردن قرآن فرمان دهی. من به عمر گفتم: چگونه کاری می‌کنید که رسول خدا (ص) آن را انجام نداده است. عمر گفت: سوگند به خدا که این کار خیری است. پس عمر همیشه به من مراجعه می‌کرد تا خداوند سینه مرا بر این کار گشود و در آن، همان نظری را یافتم که عمر بر آن بود.

سپس ابوبکر به من گفت: تو مردی جوان و عاقلی. ترا متهم نمی‌شناسیم و تو بودی که وحی را برای رسول اکرم می‌نوشتی. پس قرآن را جستجو کن و گردآور.

۲. بخاری: کتاب ۶۶ فضائل القرآن باب ۳، ایضاً کتاب احکام ۳۷، توحید ۲۲، ترمذی سورة توبه ۱۸، ابن سعد ۳: ۲۰۱/۱، احمد ۱: ۱۰ و ۱۳ چاپ شاگرد ۱: ۱۸۵ حدیث ۷۶ و ۵: ۱۸۸، ۱۸۹، طیالسی ح ۳، قرطبی ۱: ۵۰، مصاحف سجستانی ۶-۸، مقدمتان ۱۷، فضائل القرآن ابن کثیر ۲۴-۲۵، فضائل القرآن ابوعبید ۳۵-۳۶، المعجم المفهرس ۱: ۳۶۴ س ۱۳ و ۴: ۳۰۰، سفینة البحار ۲: ۴۱۴، التاج ۴: ۳۲.

سوگند به خدا که اگر به من (زید بن ثابت) تکلیف می‌کردند کوهی از کوهها را  
جا به جا کنم، بر من سنگین‌تر از آن نبود که مرا به جمع کردن قرآن فرمودند!  
گفتم: چگونه کاری می‌کنید که پیامبر خدا آنرا انجام نداده است؟  
ابوبکر گفت: به خدا قسم که این کار نیکی است.

پس همیشه ابوبکر به من مراجعه می‌کرد، تا خداوند گشود سینه مرا، به همان  
سان که سینه‌های ابوبکر و عمر را بر این کار گشاده ساخته بود. پس بپاخاستم و  
قرآن را جستجو کردم و آن را از شاخه‌های خرما و سنگهای سپید و سینه‌های  
مردمان گرد آوردم. سرانجام، دو آیه آخر سوره توبه را نزد ابوخزیمه انصاری یافتم  
و نزد دیگری غیر از او نبود. «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ» تا آخر برآید. و این  
صحف نزد ابوبکر ماند تا زندگی را بدرود گفت. بعد در تمام زندگی عمر پیش او بود.  
سپس نزد حفصه دختر عمر.

این بود معتبرترین روایتی که در این باره به ما رسیده و روشن است که خیلی از  
جزئیات بازگو نشده، و در پاره‌ای نکات در خود روایت جای بحث هست و روایات  
متناقض با این نیز وجود دارند. اما مهمترین نکته این که در این روایت ابتکار  
پیشنهاد با عمر است و بر اثر اصرار و پافشاری او، سرانجام ابوبکر پس از تردیدی،  
به طور قطعی بدین کار مصمم می‌شود و به نوبه خود به زید اصرار می‌ورزد و او را  
به انجام این کار قانع می‌سازد.

گونه دیگری از آن، روایتی است که طبری با اسناد خود از قول خارجه، پسر  
زید بن ثابت، نقل می‌کند.<sup>۳</sup> اینجا پسر از قول پدر می‌گوید:  
«هنگامی که یاران پیامبر اکرم در یمامه کشته شدند، عمر بن خطاب بر ابوبکر  
وارد شد و گفت:

— همانا یاران رسول خدا به یمامه، پروانه‌وار در آتش جنگ خود را سوزاندند  
و من بیم آن دارم که در همه جا چنین کنند و کشته شوند. اینان حاملان قرآنند.  
پس قرآن نابود گردد و فراموش شود، چه نیک است اگر آنرا گردآوری و بنویسی!  
این سخن در آغاز ابوبکر را ناپسند آمد و گفت: کاری بکنم که رسول خدا (ص)  
نکرده است؟!!

در این کار با هم گفتگو کردند. سپس ابوبکر فرستاد پی زید بن ثابت.

۳. تفسیر طبری ۱: ۲۰ چاپ بولاق حدیث ۵۹ و ۶۰، ایضاً فتح الباری ابن حجر ۹: ۹-۱۹، مقيستان ۲۰.

زید گفت: وارد شدم بر او و عمر (در گوشه‌ای) جامه به خود پیچیده بود. پس ابوبکر گفت: همانا این مرد مرا به کاری می‌خواند و من از آن پرهیز دارم. تو نویسنده وحی بودی و هرگاه تو با او باشی، من از شما پیروی می‌کنم. ولی اگر تو با من همداستان گردی، نخواهم کرد.

زید گفت: پس ابوبکر گفتار عمر را برای من باز می‌گفت و عمر ساکت بود. من آنرا ناپسند شمرده و گفتم: کاری کنیم که رسول خدا (ص) خود نکرد! - تا اینکه عمر سخنی گفت: اگر این کار را بکنید چه زبانی خواهد داشت؟

زید ادامه داد: ما بفکر فرو رفتیم. پس گفتیم: به خدا که چیزی نیست و زبانی در این کار نمی‌بریم.

زید اضافه کرد: پس ابوبکر به من فرمان داد و من آنرا نوشتم در پاره‌های چرم و استخوان پاره‌ها و چوبهای خرما...»

در این یکی، ابوبکر هنوز به تصمیم قطعی خود نرسیده و تردید دارد. می‌گوید: من از این کار پرهیز دارم. اگر تو با من باشی نمی‌کنم، ولی اگر تو با او باشی انجام می‌دهم. اتخاذ تصمیم نهائی با زید است! دو مرد جهان‌نیده مستعجب، دو زمامدار بزرگ جهان اسلام، دو فاتح بزرگ جهان آن روز، در انجام امری خطیر و عظیم، سرنوشت را به دست نوجوانی داده‌اند که تنها افتخارش دبیری رسول خداست. چیزی بیش از بعضی می‌داند؛ اما نه بدان حد که درخور چنین عظمتی باشد.

خیلی ساده، در اینجا رنگ ستایشی عظیم و ستودنی بزرگ از پسر نسبت به پدر دیده می‌شود. حتماً این سخنان را خارجه پس از مرگ پدر نقل کرده، قهرمانها هر- کدام گوشه‌ای خفته‌اند، و اینجا پسری است که همه تمجید و تکریم را نثار قدوم پدر می‌دارد.

روایتی دیگر داریم از همین خارجه که این بزرگ‌نمائی را به اوج می‌رساند. قبلاً این را بگویم که خارجه از فقهای هفت‌گانه مدینه بود که در ۹۹ هجری درگذشت. او نقل می‌کند که ابوبکر قرآن را در اوراقی گردآورد و از زید بن ثابت خواست که در آنها نظری بیفکند. اما زید امتناع کرد و ابوبکر در این باره از عمر استمداد نمود تا زید آنرا به انجام رساند. این اوراق نزد ابوبکر بود تا وفات یافت و بعد، پیش

عمر بود و از او به حفصه رسید...<sup>۴</sup>

پس ابوبکر خود قرآن را در اوراقی گرد آورد. عمر هم، هیچ نقشی در این کار نداشت و تنها میانجی میان ابوبکر و زید بود. ابوبکر هم به هیچیک از صحابه وفادار رسول خدا، از آنها که پیامبر اکرم فرموده بود قرآن را باید از آنها آموخت و یا پس از پیامبر به جمع قرآن سرگرم بودند، کاری نداشت و از میان هزارها صحابی وفادار، تنها زید جوان را برگزید تا نگاهی بدانها بیفکند. اما زید امتناع کرد و ابوبکر به ناچار در این باره از عمر استمداد نمود. بالاخره، به وساطت عمر این کار به انجام رسید. توگوئی که غیر از زید هیچکس از عهده چنین مهمی بر نمی‌آمد و این تنها او بود که جامع و حافظ قرآن بود.

روایت تنها همین‌ها نیست. قدمها را از این هم پیشتر گذاشته‌اند. ابن شهاب زهری که همزمان خارجه است نقل می‌کند که این زیدین ثابت بود که پس از رویداد یمامه با عمر ملاقات کرد و گفت: این قرآن است و احکام دین ما در آن جمع است. اگر قرآن از بین برود، دین از میان خواهد رفت. من تصمیم دارم تا قرآن را در کتانی جمع آورم. عمر گفت: صبر کن تا از ابوبکر بپرسم. هر دو با هم پیش ابوبکر رفتند و موضوع را با او در میان گذاشتند. ابوبکر گفت: عجله نکنید تا با مسلمانان مشورت کنم.

پس ابوبکر در میان مردم خطبه‌ای خواند و آنها را هم خبر کرد. مردم گفتند: درست می‌گوئی (یا حق باتست). پس شروع به جمع قرآن کردند. ابوبکر دستور داد منادی در میان مردم ندا دهد که هر کس چیزی از قرآن دارد بیاورد.<sup>۵</sup> در این یکی دیگر ابتکار پیشنهاد اساساً با زید است و بر دو خلیفه بزرگ جز مراجعه به امت و کسب موافقت آنها، وظیفه دیگری بار نشده است.

دست به هر یک از روایات که بگذاریم، رنگ بزرگ‌نمائی افراد در آن خوب دیده می‌شود و جالب توجه‌تر اینکه بیشتر اینها، برخلاف آنچه گفته‌اند که در جهت بزرگداشت بیش از اندازه خلفاست، در راه بزرگ نمودن این جناب زید به کار رفته است. کمک و یاری عمر بن خطاب و پیشنهاد او در بعضی از روایات نادیده گرفته می‌شود و حتی دعوت به همکاری عمر را می‌گویند زید داده است. ابوشامه از کتاب

۴. البیان آنای خوئی ۲۶۰ به نقل از منتخب کنز العمال، ابوشامه ۵۷، مصاحف ۹، اتقان ۱: ۲۰۷.

۵. ایضاً ۲۶۲ به نقل از منتخب کنز العمال.

«الانتصار» باقلانی نقل می‌کند که «زید به ابوبکر گفت: ای خلیفه رسول خدا (ص)، اگر من و عمر با هم باشیم بهتر است. پس ابوبکر به عمر گفت و او هم پذیرفت و کار به ما واگذار شد. از آنجا خارج شدیم و هردو بر در مسجدی که نزدیک جایگاه جنازه‌ها بود نشستیم. مردم قرآن‌ها را می‌آوردند، بعضی در صحیفه‌ها نوشته بودند و برخی در چوبهای خرما، تا از آن آسوده شدیم».<sup>۶</sup>

پس پیشنهاد همکاری این دو نفر، به ابتکار زید بوده است! البته روایت دیگری داریم که ابوبکر به عمر می‌گوید: برخیز و با زید باش.<sup>۷</sup>

تا اینجا روشن شد که بازگوئی یک چنین کار عظیم و خدائی، خالی از جنبه‌های تبلیغاتی و بزرگ‌نمائی‌هایی نبوده است. وقتی زید از سختی و تعب شدید کار خود<sup>۸</sup> می‌خواهد سخن گوید، اوراق اصلی و منبع اساسی کار خود را دست کم می‌گیرد تا تلاش و جستجویش بیشتر نمایانده شود. غافل از اینکه آنچه او در دست داشته مهم‌ترین مدارک دین بوده و سندی در کمال اتقان و اتمام بوده و چیزی از آن والاتر و مطمئن‌تر نبوده است.

به هر صورت، قدر و عظمت کار او به جای خود محفوظ، اما دست کم گرفتن آن اوراق و نوشت افزارها، نه امری در خور عنایت کم است. آنها نوشته‌هایی بود که در حضور شخص پیامبر اکرم و با نظارت کامل وی (ص) نوشته و تنظیم شده بود. یادگار نبوی بود و تمام کار زید مبتنی بر آن بوده، پس نباید برای نشان دادن بزرگی کار خود، از آنها بدان شکل یاد شود که من آنها را از شاخه‌های خرما و استخوان پاره‌ها گرد آوردم. و حال آنکه می‌دانیم در آن روزها، کاغذ در مکه و مدینه بوده و بیشتر نامه‌های پیامبر، حتی در بیابان هم اگر نوشته می‌شد، بر روی چرمهای دباغی شده و آماده برای این کار بوده است. آن وقت چطور ممکن است که آنچه نوشته‌اند همه بر آن قبیل نوشت افزارها باشد که او گفته! آیا این نوشت افزارها، همانها نبود که در خانه رسول خدا (ص) بود و مجموعه خود را از آن گرد آوردند؟ پس چرا این را به سکوت برگذار کرده‌اند؟

اما نکته اصلی در آن دو روایت اول تردید و دودلی ابوبکر است. می‌دانیم که

۶. ابوشامه ۶۲ و ۶۳.

۷. ایضاً ۶۳.

۸. مقلستان ۲۷۴.

در زمان رسول خدا (ص) قرآن بارها مقابله و حفظ و نوشته شده بود. تمامی آیات و بسیاری از سوره‌ها (حداقل)، معین و مشخص بود. بنابراین، نوشتن و جمع قرآن که کار تازه‌ای نبود تا بدعت باشد. پس این همه تردید از آنها چه معنی داشت؟ جز این بود که قرآن، نسخه‌های متعدد نوشته موجود داشته و وجود این نسخه‌های متعدد، و آن نسخه اصلی پیامبر (ص)، و آن قاریان جامع، مانع هر خلط و محوی بوده‌اند؟ چه ضرورتی ایجاب می‌کرد که این کار تازه انجام شود؟ ما از آن همه بحثها و گفتگوها که میان ابوبکر و عمر، بین ابوبکر و زید گذشته، جز همین چند کلمه چیزی در دست نداریم. عمر بارها و بارها به ابوبکر مراجعه کرد تا او را راضی کند. ابوبکر نیز بارها به زید اصرار کرد تا بپذیرد. و تمام استدلال آخر سر این است که این کار خیری است و ضرری ندارد. اگر وقعت یمامه، ترس نابودی قاریان و قرائت را پیش آورده بود که این کار اوجب واجبات بود، نه کار خیر و بی‌ضرر! دنباله این سخن را در «انگیزه ابوبکر» و بعد در مصاحف زمان او خواهیم دید.

باری، از این نقطه ضعف‌ها که بگذریم، این روایات جنبه‌های مثبتی هم دارد که واقعیت را بازگو می‌کند. این روایات خود اهتمام صحابه و جامعه اسلامی را در کار محافظت قرآن و دقت وافرشان را در این کار می‌رساند. دقت و تعمق ابوبکر و زید، تیزهوشی و فراست عمر، ایمان و عشق جامعه، در لابلای کلمات این واقعه روشن و آشکار است. در صداقت و خلوص آنان، در درستی روشی که به کار بردند، در همکاری همگانی جای سخنی نیست. شاید که انگیزه شخصی هم در آن دیده شود، اما عشق و ایمان به کلام خدا سرلوحه کارها بوده است. با خلوص و ایمانی که در آن روزها، به شدت تحت نظارت دقیق جامعه اسلامی بوده، با پشتکار و همتی که از آن پروانه‌های شمع دین و آئین انتظار می‌رفته، دست بدین کار عظیم زدند و چه خوب از عهده برآمدند.

### زید شروع به کار می‌کند

چون قرآن به لغت قریش نازل شده<sup>۱</sup>، ابوبکر مردی از فصحای قریش را همراه زید کرد و دستور داد که اگر به مشکلی برخوردید به خود من مراجعه کنید. پس

۱. بخاری: مناقب ۳، فضائل القرآن ۲ و ۳، ترمذی: تفسیر توبه ۱۹، باز در بحث از کار انجمن زمان عثمان بدین مطلب می‌رسیم.

زید دست اندر کار شد. او راهی را که انتخاب کرد، روش محکم و متقنی بود. او می‌خواست قرآن را، چنانکه از دهان مبارک نبی بیرون آمده حفظ و ضبط کند. لذا بدانچه خود از حفظ داشته و یا نوشته و یا شنیده بس نکرد. بلکه شروع به تتبع و جستجو نمود و از همه در این کار بزرگ یاری طلبید. ابوبکر و یا عمر بودند که میان مردم منادی گذاشت و آنها را به جمع قرآن فراخواند.<sup>۲</sup> آنها دو منبع محکم و متقن برای این کار برگزیدند: یکی آنچه در حضور رسول خدا نوشته شده بود، اعم از آنچه نزد رسول خدا بود و آنچه دیگران برای خود در حضور پیامبر گرامی نوشته بودند. دوم: آنچه در سینه مردمان محفوظ بوده است. او از شدت مبالغه در این کار، هیچ نوشته‌ای را نپذیرفت، مگر اینکه دو شاهد عادل گواهی دهند که در حضور حضرتش نوشته شده است.

روایات چندی بر این امر دلالت دارد:

ابن ابی داود سجستانی از طریق یحیی بن عبدالرحمن بن حاطب نقل می‌کند که گفت: عمر اعلام داشت هرکس چیزی از قرآن، از رسول خدا فرا گرفته، آنرا بیاورد. سپس آنرا بر صحیفه‌ها و لوحها و استخوانها می‌نوشتند و از هیچکس چیزی پذیرفته نمی‌شد تا دو شاهد گواهی دهند.<sup>۳</sup>

زید با اینکه خود کاتب وحی بود و پیامبر خود وحی را بر او املاء می‌فرمود<sup>۴</sup> و یکی از آنها بود که گفته‌اند شاهد آخرین عرضه قرآن بر رسول خدا بود<sup>۵</sup> و همه قرآن را خود از حفظ داشت و مصحفی هم از او یاد کرده‌اند، با این وجود به دستور ابوبکر، به نوشته تنها اکتفا نکرد و دو گواه عادل می‌خواست.

و باز همین ابن ابی داود از طریق هشام بن عروه (پسر زبیر) از قول پدرش نقل می‌کند که ابوبکر به عمر و زید دستور داد که بر در مسجد بنشینند و از هیچکس چیزی از قرآن نپذیرند، مگر اینکه دو نفر مرد بدان شهادت دهند. در آن صورت بنویسند.<sup>۶</sup>

۲. المرشد الوجیز ۶۳.

۳. مصاحف ۳۱، اتقان ۱: ۲۰۷ نوع ۱۸، از موطاء مالک هم گفته‌اند.

۴. بخاری: جهاد ۳۱، فضائل القرآن ۴، نسائی جهاد ۴، ابن سعد ۴: ۱۵۴/۱، احمد ۱: ۱۰، ۳۸۹،

۵. اتقان ۱: ۱۷۷ آخر نوع ۱۶، عبدالله بن سعید را هم گفته‌اند (ابن سعد ۲: ۳۴۲)، از ابی بن کعب

نیز نام آمده است (مقدمتان ۶۴).

۶. بیان ۵/۲۶۰ به نقل از منتخب کنز العمال و ناکنز العمال جلد دوم (جمع قرآن) چاپ دوم، مصاحف



این حدیث گرچه منقطع است، اما رجالش ثقه‌اند. ابن حجر می‌گوید: منظور از دو شاهد حفظ است و کتابت<sup>۷</sup> یعنی او شهادت را در اینجا به معنی حفظ و کتابت گرفته، تا مسأله قبول قرآن به عنوان خبر واحد حل شده و تواتر در آن محفوظ مانده باشد. ولی نمی‌توان این را عمومیت داد. یعنی گفت در قبول تمام آیات این نظر را ملحوظ داشته‌اند. زیرا در این صورت، چه بسا آیاتی که تواترش مسلم بوده است، پس اگر نسخه کتبی نمی‌داشته باید پذیرفته نمی‌شده است. در صورتیکه عقل و تاریخ و اجماع مسلمانان برخلاف این نظرند.<sup>۸</sup>

سخاوی (م ۶۴۳ هـ) در «جمال‌القرء» می‌گوید: مراد این بود که آنها شهادت بدهند آن نوشته در حضور رسول خدا نوشته شده و یا از آیاتی است که نازل شده است. ولی ابوشامه گفت: غرضشان این بود که نوشته نشود، مگر از روی آنچه در حضور نبی نوشته شده، نه از روی حفظ تنها. بعد اضافه کرد: بدین جهت (زید) گفت: آخر سوره توبه را نیافتم با هیچکس جز با ابوخریمه. یعنی آنرا نوشته نیافت نزد دیگری، زیرا او به حفظ تنها بدون نوشتن، بس نمی‌کرد.<sup>۹</sup>

در این نظر هم همان ایراد باقی است که در صورت وجود آیه‌ای در حفظ تنها که تواترش قطعی و مسلم بوده، آنها چه می‌کردند؟ از این مشکلتر آن چیزی است که عبید بن عمیر می‌گوید: عمر هیچ آیه‌ای را در مصحف نمی‌نوشت مگر اینکه دو نفر شهادت دهند. جز مردی از انصار که دو آیه آخر سوره توبه را آورد و عمر از او پذیرفت و شاهدهی نخواست و گفت: رسول خدا چنین بود.<sup>۱۰</sup>

البته داستان این دو آیه را بعد می‌بینیم، ولی در اینجا شهادت هم ذکر نشده، یا از آن جهت که طبق آن نظر شاید شهادتش کافی بوده و یا این که از اساس تکیه بر تواتر قطعی و مسلم شده است. اینها نیست جز کوتاهی اخبار و روایات و این نکته هم از آن نکات فراوانی است که در اخبار به سکوت برگذار شده است. والا

→ سجستانی ۶، ابوشامه ۵۵.

۷. فتح الباری ۹: ۱۲، اتقان ۱: ۲۰۵، نوع ۱۸.

۸. بیان ۲۷۵.

۹. اتقان ۱: ۲۰۶، المرشد الوجیز، ۵۷.

۱۰. بیان ۹/۲۶۱، کنز العمال جمع القرآن ۲: ۳۶۱ چاپ دوم، مضمون این روایت را از یحیی بن جعده دارد.

می‌دانیم در عمل نسخه اصلی را در اختیار داشته‌اند و حافظان و جامعان قرآن، تا آن حدّ بوده‌اند که به مشکلی از این باب برنخورند.

آنچه بود، در نهایت دقت انجام شد. به نظر نویسنده، همین بحثها که داریم، همین موشکافیها که در طول قرون و اعصار پیش آمده، اگر دقت شود، خود بهترین دلیل و محکمترین برهان دقت آنها در سرحدّ وسواس است. وقتی از تمام قرآن، تمام بحث حول محور دو آیه دور بزند، خود معلوم است که دقت و مراقبت تا چه حدّ بوده است. آن دو آیه هم که حاضر است و در سیاق آیات الهی کاملاً متناسب و بجاست. پس صحّت نظر آنها مسلم و دقت کارشان قطعی است و همین بحثها که در نهایت ظرافت و باریک‌بینی مطرح می‌شود، خود بهترین دلیل استحکام کار آنهاست.

نمونه بارزی از دقت گردآوران و اهتمام وافر ایشان به کار بزرگی که تعهد کرده بودند، داستان آیه رجم و عمر بن خطاب است. با اینکه خود می‌دانستند که رجم از فرائض است و رسول خدا آنرا اجراء کرده و پس از آن نیز جاری شد، و عمر خود رکن اساسی این جمع بود، ولی چون شهادت یک نفر به تنهایی قابل قبول نبود، آنچه را عمر به نام آیه رجم عرضه کرد، از او نپذیرفتند.<sup>۱۱</sup> حتی بعدها به هنگام خلافت، وقتی عمر از منی به مدینه وارد شد، خطبه‌ای برای مردم خواند و در آن، درباره رجم سخن گفت.<sup>۱۲</sup> روایت مشهوری است که گفت: «اگر از این اتهام نمی‌ترسیدم که چیزی در قرآن افزوده‌ام، آیه رجم را در قرآن می‌افزودم».<sup>۱۳</sup> این حکم در کتاب مقدس نیز بوده<sup>۱۴</sup> و شکی نیست که تصور شود در زمان رسول خدا هم اجراء شده، چرا که در قرآن مجید (۶: ۹۰) احکام قدیم الهی تا به فرمان قرآن نسخ نشده معتبر و مجاز شناخته شده است. اما از خود عمر گفته‌اند که می‌گفت: «ما در احکام خدا فرمان رجم را می‌خواندیم و از پیغمبر خدا می‌خواستیم که اگر ممکن است، این حکم در قرآن جای بگیرد، اما او نخواست».<sup>۱۵</sup> پس عمر خود قطع نداشته که آن

۱۱. اتقان ۱: ۲۰۶.

۱۲. ابن سعد ۳: ۲۴۲/۱.

۱۳. بخاری؛ حدود ۳۱، احمد ۱: ۲۳، ۲۸، ۲۹، ابن سعد ۳: ۲۴۲/۱، مقدمتان ۸۰، مفتاح کنوزالسنه ۱/۲۰۶ و ۲، المعجم المفهرس ۵: ۵۳۱ س ۴۷ بعد.

۱۴. سفر لاویان ۲۰: ۱۰.

۱۵. تفسیر ابن کثیر ۳: ۲۶۱.

آیه قرآن باشد. در همان روایت مشهور هم گفته که اگر نمی‌ترسیدم مردم بگویند چیزی به قرآن افزوده، آنرا در قرآن می‌نوشتیم. اگر او علم داشت و یقین می‌داشت که آن عبارت آیه قرآن است، از چه چیز می‌ترسید؟ پس او قطع و یقین نداشته و علی (ع) یقین داشت که جزء آیات قرآنی نیست و در اجرای حدّ بر شراحه همدانیه فرمود به سنتّ رجم می‌کنم.

خود عبارت را ملاحظه کنید از صد فرسنگی فریاد دارد که چنین نیست:

«الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَنَيَا فَأَرْجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ، نَكَالًا مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.»

پیرمرد و پیرزنی که زنا کنند، البته رجمشان کنید، عقوبتی است از خدا، و خداوند عزیز و حکیم است.»

سیاق عبارت با آیات قرآنی تناسبی ندارد. در هیچ کجای قرآن جمله‌ای که با «اذا» شروع شود خبر مبتدا قرار نگرفته و کلمه «البتة» به هیچ صیغه‌ای به قرآن نیامده و وضعی در عبارت به چشم می‌زند که از حدّ سخنی متوسط نیز پائین تر می‌نماید. بالاخره با همه آن اصرارها، این عبارت به عنوان آیتی از قرآن شرف قبول نیافت. ۱۶

### دو آیه آخر سوره توبه

اگر آن یک جمله را از عمر نپذیرفتند، در برابر دو آیه آخر سوره توبه را از یکنفر صحابی عادی به آسانی پذیرفتند! خود زید در آن روایت اول گفت: دو آیه آخر سوره توبه را نزد ابو خزیمه انصاری یافتم و نزد دیگری نبود. می‌دانیم که او نوشته آیات را می‌طلبید. روایات دیگر تصریح بیشتری دارند که زید خود در آخر کار متوجه شد که دو آیه آخر سوره توبه را ندارند و جستجو کرد و نزد یکی از انصار یافت. در روایتی هم ابی بن کعب املاء می‌کرد و دیگران می‌نوشتند و هم او بود که متوجه فقدان این دو آیه شد و گفت رسول خدا این دو آیه را بر من فرو

۱۶. البته جای بحث اصلی آن در باب نسخ خواهد بود. منابع دیده شود: اتقان ۱: ۲۰۶، مقدمتان ۳۷، ۷۹، تاریخ طبری ۱: ۱۸۲۱، بخاری: حدود ۳۰، ۳۱، مسلم: حدود ۱۵، ابی داود: حدود ۲۳، ترمذی: حدود ۷، ابن ماجه: حدود ۹، دارمی: حدود ۱۶، سوطی: حدود ۸ و ۱۰ (ص ۲۴۱)، احمد ۱: ۲۳، ۲۹، ۳۶، ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۵۰، ۵۵ و ۵: ۱۳۲، طرابلسی ۲۵، شوکانی در نیل الاوطار قسمت حدود، بحث مفصلی درباره آن دارد. برهان ۲: ۳۵، سفینه البحار ۱: ۵۱۲، ابن سعد ۲: ۲۴۲/۱.

خواند و آنرا در آخر سوره توبه گذاشتند<sup>۱</sup>. به روایتی حارث بن خزیمه خود مراجعه می‌کند و این دوآیه را عرضه می‌دارد. عمر نیز شهادت می‌دهد که آنرا از رسول خدا شنیده و می‌گوید: اگر سه آیه بود آنرا سوره جداگانه‌ای قرار می‌دادم و پس از گفتگوی چندی که میان صحابه گذشت، آنرا به جای خود در آخر سوره توبه گذاشتند<sup>۲</sup>. در پاره‌ای از روایات فقدان آیتی از سوره احزاب را به زمان ابوبکر نسبت داده‌اند. در برابر، در بعضی از روایات دیگر، توجه به ترک این دوآیه را به زمان عثمان نسبت داده‌اند. و یا خود عثمان بر این دوآیه شهادت داده است<sup>۳</sup>. ولی آن طور که بررسی و تتبع در روایات بهتر نشان می‌دهد این است که در پایان کار، به زمان ابوبکر، زید که خود آیات را از حفظ بود متوجه فقدان دوآیه آخر سوره توبه می‌شود. طلب می‌کند و آنها را نزد خزیمه بن ثابت انصاری می‌یابد و چون خزیمه، شهادتش به منزله شهادت دو نفر بوده و خود زید و همه صحابه هم آن دوآیه را می‌دانستند، این بود که این دوآیه را در جای خود، در آخر سوره توبه، قرار دادند<sup>۴</sup>.

این مورد در روایات و اخبار سخت مورد اختلاف است و یکی از اختلافات اساسی بر سر نام کسی است که این دوآیه را همراه داشته است. نام سه نفر به میان آمده: خزیمه بن ثابت انصاری، ابو خزیمه انصاری و حارث بن خزیمه انصاری.

نام شخص اخیر چون در روایات معتبری نیست، طبیعتاً باید مبنی بر اشتباه تلقی شده و ندیده گرفته شود. اما در مورد آن دو نام، بعضی اصرار دارند که اینها را دو نفر بدانند. واقعاً هم در میان صحابه دو نفر بدین نامها بوده‌اند. یکی ابو خزیمه برادر مسعود بن اوس از اشراف جاهلیت و اسلام بوده و شاهد بدر شده و ۳۸ حدیث از او نقل کرده‌اند. در زمان عثمان هم وفات یافت<sup>۵</sup>. دیگری خزیمه بن ثابت انصاری معروف به «ذوالشهادتین» است<sup>۶</sup>. روز پس از قتل عثمان

۱. المصاحف سیستانی: ۹، ۳۰، احمد ۵: ۱۳۴، ابوشامه ۵۶، اتقان ۱: ۲۱۴.

۲. مصاحف سجستانی ۱۱، ۳۰، اتقان ۲۱۴.

۳. ابن کثیر ۱۶.

۴. مقدمتان ۲۷۴، قرطبی ۱: ۵۱، فتح الباری ۹: ۱۲...

۵. اصابه ۲۲۴۷ و ۲۲۴۸، استیعاب ۴: ۵۰.

۶. ابن سعد ۸: ۲۵۸.

با علی (ع) بیعت کرد.<sup>۷</sup> در وقعه صفین پس از کشته شدن عمّار بن یاسر که حقیقت  
بر او آشکار شد با معاویه جنگید تا کشته شد.<sup>۸</sup>

این دو شخصیت به علت شباهت نام با یکدیگر اشتباه شده‌اند. بعضی می‌گویند  
ابوخزیمه بوده و برخی خزیمه را عامل می‌دانند. در این که آیهٔ سورهٔ احزاب را  
که بعد در زمان عثمان خواهیم دید خزیمه آورده، جای سخنی نیست. اما در  
زمان ابوبکر گفتگو زیاد شده که کدام یک از این دو نفر بوده‌اند؟ شاید هم علت  
اساسی اشتباه روایاتی باشد که بخاری در صحیح خود آورده است. او آوردن دو آیه  
آخر سورهٔ توبه را در چهار مورد ذکر می‌کند. در «فضائل القرآن» و «توحید» نام  
آورنده «ابوخزیمه» است. اما در کتاب احکام «خزیمه یا ابوخزیمه» آمده و  
بالاخره در تفسیر سورهٔ توبه باب ۲۰ نام آورنده «خزیمه انصاری» ذکر شده است.  
البته در ذیل حدیث از طریق دیگری باز نام «ابوخزیمه» یاد گردیده است. بدین-  
ترتیب روشن می‌شود که در اخبار تخلیطی شده و آنها که از خزیمه و دوستی‌هایش  
دل خوشی نداشته‌اند با افزایش یک «ابو» بر سر نام او این مشکل را بوجود  
آورده‌اند.

علت اصلی هم این است که خزیمه از ناحیهٔ رسول اکرم به «ذوالشهادتین»  
شناخته شد. داستان‌ش هم این بود که روزی رسول خدا اسبی نیکو از مردی عرب  
خرید. منافقان حسد ورزیدند و اعرابی را تحریک کردند که اگر معامله را بهم  
بزنی، ما آن اسب را به چند برابر می‌خریم. اعرابی به طمع افتاد و چون رسول خدا را  
دید ادعاه کرد که معامله بدان قیمت انجام نشده است. پیامبر می‌گوید به همان  
قیمت معامله انجام یافته. اعرابی پافشاری می‌کند که خزیمه ثابت به طرفداری  
پیامبر می‌گوید من شهادت می‌دهم که به همین بها معامله انجام یافته است.  
اعرابی اعتراض می‌کند که ما معامله کردیم و کس دیگری با ما نبود. رسول  
خدا نیز از خزیمه می‌پرسد که تو چطور چنین شهادتی می‌دهی؟ خزیمه پاسخ  
می‌دهد: پدر و مادرم فدای تو باد. تو از خدا و آسمانها و زمین به ما خبر می‌دهی  
و ما ترا تصدیق می‌کنیم. پس چطور در بهای این معامله ترا تصدیق نکنیم؟

۷. ابضا ۳: ۲۰/۱.

۸. ابضا ۳: ۲۱/۱، ۱۸۵، ۱۸۸ و احمد ۱: ۱۳، ۱۸۸، ۱۸۹، سفینه البحار ۱: ۳۸۶، تهذیب التهذیب

۳: ۱۴۰ ص ۴۲۵.

از آن گاه پیامبر اکرم شهادت او را به جای گواهی دومرد پذیرفت و او «ذوالشهادتین» شد.<sup>۹</sup>

خلاصه، روشن شد که حامل دوایه آخر سوره توبه همین خزیمه بوده و زید آنها را نزد دیگری جز او نیافته و چون او ذوالشهادتین بوده و صحابه دیگر نیز آنها را حفظ بوده‌اند، آنها پذیرفته‌اند.

### همکاران زید

در این کار عده‌ای را گفته‌اند که با زید همکاری داشته‌اند. در درجه اول عمر بن خطاب را دیدیم که خود پیشنهاد دهنده بود و بعد هم همکاری مداومی داشت. بر در مسجد نشست و همراه زید آیات را که صحابه می‌آوردند، بررسی و نظارت می‌کرد. دیگری که در این همکاری شرکت داشته «ابی بن کعب» بوده است. ابوعلیه بصری از بزرگان تابعی (م ۹۳ هـ) می‌گوید که قرآن را «ابی بن کعب» املاء می‌کرد و نویسندگانی می‌نوشتند.<sup>۱۰</sup> اما نام نویسندگان را نگفته است و معلوم نیست که اُبی نوشته‌های موجود و یا رسیده را املاء می‌کرده و یا مصحف خود را دیکته می‌کرده است. از عمر نیز روایت شده که گفت: بر در مسجد نشستیم پس من فرستادم در پی ابی بن کعب و او آمد. او نیز نوشته‌هایی (کتبی) داشت مانند آنچه نزد همه مردم بود.<sup>۱۱</sup>

در واقع در این مورد هم سخن روشن و آشکاری در دست نیست. جزئیات امر گفته نشده و نکات مبهم زیاد وجود دارد. بعضی حرفها هم که گفته شده با واقعیت تطبیق نمی‌کند. یعقوبی می‌گوید: ابوبکر ۲۵ مرد از قریش و پنجاه مرد از انصار را برگماشت و گفت قرآن را بنویسید و بر سعید بن عاص عرضه بدارید. چه،

۹. اختصاص شیخ مفید ۶۴، ابن سعد ۱: ۱۷۴/۲، برهان ۱: ۲۳۴، فضائل القرآن ابن کثیر ۱۶، المعجم-المفهرس ۳: ۱۹۸ س ۳۲، کلینی نیز آنها را در نوادر کتاب الشهادت نقل می‌کند و نیز سنن نسائی اواخر کتاب بیوع. امام السنندی در حاشیه آن می‌گوید که پیامبر اسب را به اعرابی برگرداند و اسب همان شب درگذشت.

۱. مصاحف سجستانی ۹، ابوشامه ۵۶.

۲. ابوشامه ۶۳ به نقل از انصار باللاتی.

او مردی است فصیح<sup>۳</sup>. اما می‌دانیم که سعید در این اوقات کودکی حدود دهساله بوده و نمی‌توانسته چنین مأموریتی را عهده‌دار باشد. شاید شهرت مأموریت او به‌زمان عثمان، موجب یک چنین توهمی شده باشد. و یا گفته‌اند که ابوبکر، ابان بن سعید بن عاص را که فصیح (و یا به‌قولی افصح) قریش بود، همراه زید کرد<sup>۴</sup>. این درست است که ابان در همین اوقات در مدینه بوده است. او در سال هفتم هجری اسلام آورد و تا رحلت رسول خدا عامل بحرین بود و بلافاصله وارد مدینه شد که ابوبکر از این حرکت او بسیار دلتنگ گردید. با آن خصوصیتی که از پیش با اسلام داشت و این دلتنگی ابوبکر و بخصوص که جایی سخن از قرائت او نیست، قبول شرکت او در این امر عظیم، مشکل می‌نماید. باز می‌گویند ابوبکر گفت: مصحف را کسی جز اشعث نگوید که او نرم سخن (لین- الحدیث) است و روایت کردند تا قرآن جمع شد<sup>۵</sup>. اگر منظور اشعث بن قیس کنندی (م ۴۰ هـ) باشد که تباری ایرانی داشته (نام جدش معدی کرب «خُرزاد» بود)، هر چند احادیث صحیحی هم از او نقل شده، اما در قرائت قرآن شهرتی نداشته است. عده‌ای هم می‌گویند که عمر بن خطاب گفت: در مصحف ما، جز فرزندان قریش و ثقیف دیگری املاء نکند<sup>۶</sup>. شاید این سخن هم مربوط به کتابت کلی مصحف باشد، نه در مورد نسخه‌ای که ابوبکر گرد آورد. آنچه مسلم است کار به همکاری عمر و زید و همه صحابه دیگر که دسته‌دسته هر چه از آیات قرآن داشتند بدانها عرضه کردند. به پایان رسید و مشکلی در این رهگذر پیش نیامد.

#### چرا زید انتخاب شد؟

بی‌گفتگو برای هر خواننده اندیشمندی این پرسش پیش می‌آید که در میان آن گروه والامقام یاران پیامبر، و از بین آن همه واجدان صفا و ایمان و خلوص نیت، و در جمع آن گروه‌ها گروه حافظان و کاتبان و قاریان قرآن، چرا زید برای چنین امر مهم و عظیمی انتخاب شد؟ چرا زید که هنوز بسیار جوان بود و بیست یا

۳. ترجمه تاریخ یعقوبی ۲: ۱۵.

۴. مقدستان ۲۱.

۵. مصحف سجستانی ۱۰.

۶. ایضاً ۱۱.

بیست و یکسال بیشتر نداشت برگزیده شد؟

یا اصولاً چرا برای کاری بدین خطیری و عظمت، انجمنی گرد نیامد و کاری دسته‌جمعی به‌انجام نرسید؟

اندیشه در این امر و پاسخ بدین پرسشها، مسائل دیگری را هم در کنار خود دارد که طرح این یک آنها را هم روشن‌تر خواهد کرد.

در طول تاریخ، درباره‌ی کار ابوبکر و بدنبال آن کار عثمان، که هر دو در حدّ خود درخور تمجید و ستایش فراوانند، علماء و محققان و نویسندگان، فراوان چیز نوشته‌اند. حقیقت این است که بسیاری از این نوشته‌ها، دانسته و یا ندانسته، بر مبنای تبلیغ و ارج گذاشتن فراوان بدین کار بوده و در نتیجه بیشتر جنبه‌ی تبلیغات به‌خود گرفته، تا بررسی و پژوهشی راستین. تا حدّی که کار بیش از آنچه بوده، وانمود شده و رنگ‌گرافه به‌خود گرفته است. البته در کنار آن، آنها که دست‌اندرکار بوده‌اند، آنها که مباشر و مشیر و مشار شده‌اند، نیز از این تبلیغات دامن‌دار، بهره‌ها جسته‌اند. این است که می‌بینیم در کار زید این همه دراز سخنی شده است و یا احياناً پاره‌ای از دراز زبانیها که به‌عنوان تحریف و تنقیص و جابه‌جائی و نسخ و امثال آنها به‌میان آمده، باید واکنش یک چنین تندروها به‌حساب آید. می‌گویند: او برگزیده شد زیرا در آن شرایط نسبت به همه در این مورد احق و اولی بود. او مواهبی و خصایصی داشت که دیگران تا این اندازه آنها جمع نداشتند و بدین ترتیب او برای انجام این کار، آماده‌تر از دیگران بود.

او از نویسندگان وحی و از حافظان قرآن بود. او خود گفته: «... من همسایه رسول خدا بودم و چون وحی بر او نازل می‌شد، می‌فرستاد بی من و من وحی را می‌نوشتم...» او دیدیم که می‌گفت: «در آن هنگام که خدمت رسول خدا بودیم، قرآن را از میان رقعها تألیف می‌کردیم...». گذشته از آن، او آخرین کسی بود که درختم حیات نبوی، قرآن را بر مهبط وحی عرضه داشته و مورد قبول قرار گرفته بود! زید بن ثابت با وجود جوانی، در میان اکابر صحابه، از بزرگان فقه و رأی بود. در قضاوت و فتوا، در قرائت و فرائض، به‌زمان خلفای اربعه و تا پنجسال

۱. مصاحف سجستانی ۳.

۲. معارف ابن قتیبه ۱۳۳ (و یا ۲۶۰ چاپ ۱۹۶۰)، مقدمتان ۲۵، اتقان ۱: ۱۷۷ آخر نوع ۱۶، برهان ۱: ۲۳۷.



پس از شهادت علی (ع) ریاست مدینه با او بود.<sup>۳</sup> بالاتر و والاتر از اینها، به رزانت عقل و شدت پرهیزگاری و امانت و حسن خلق و پاکی ایمان معروف بود. از اینجا بود که ابوبکر به او گفت: ما ترا متهم نمی‌شناسیم. و از ورع و دین و امانتش این بس که گفت: جایجا کردن کوهی به من آسانتر از این کار بود. در اول هم تند و بی‌مطالعه این پیشنهاد را نپذیرفت. با آنان مناقشه کرد و جواب قانع‌کننده گرفت. اندیشه کرد و آن‌گاه پذیرفت. سرانجام، به درست‌ترین راهی قدم گذارد که ممکن بود. بدین‌سان خداوند هم دلش را به نور الهی روشن کرد و موفقش داشت.<sup>۴</sup>

دکتر محمد حسین هیکل نیز می‌نویسد: از آنجا زید انتخاب شد که جوان بود، نیرویش بیش از دیگران و تعصبش کمتر. با دقت و آرامی به بزرگان صحابه گوش می‌کرد و در تکیه بر حفظ خود لجاج نداشت. به اضافه که شاهد آخرین عرضه هم بود.<sup>۵</sup>

در این جهت، اخبار و روایات را نیز به تأیید می‌گیرند که او کودکی ده دوازده ساله بود که خدمت رسول خدا رسید و در همان حال هفده سوره کوچک قرآن را از حفظ بود. پیامبر را خوش آمد و او را تشویق فرمود. چیزی نگذشت که مورد اعتماد و اطمینان قرار گرفت. در آغاز کار، کاتبی یهودی بود که در خدمت پیامبر به نامه‌ها پاسخ می‌داد. ولی پیامبر از یهودیان ایمن نبود. به زید فرمود که خط یهود را (عبرانی، و سریانی را هم گفته‌اند) بیاموزد که او در ۹ یا ۱۵ و یا ۱۷ روز آنرا آموخت و از آن پس نامه‌های یهودیان را او پاسخ می‌داد.<sup>۶</sup>

درباره زید از اینها بیشتر هم گفته‌اند: او أعلم مردم به فرائض بود.<sup>۷</sup> او چندین زبان می‌دانست: فارسی، رومی، قبطی، حبشی، سریانی، عبری.....<sup>۸</sup> و لابد

۳. مقستان ۲۳ بیعد، ۵۰، ۵۱.

۴. مناهل العرفان ۱: ۲۴۳، مقستان ۲۵...

۵. الصدیق ابوبکر، ص ۳۴۱ ط، ۴.

۶. بخاری: احکام ۴۰، ابوداود: علم ۲، جناز ۳، ترمذی: استئذان ۲۲، ابن سعد ۲: ۱۱۵/۲، احمد ۵:

۱۸۲، ۱۸۶، مصاحف ۳، البدایه و النهایه ۵: ۳۴۶، فتوح البلدان ۴۸۰، التاج الجامع ۵: ۲۳۰،

کتانی ۱: ۲۰۲ بیعد. ظاهراً چنانکه مقریزی گفته (به نقل از ادوار فقه آقای شهابی ۱: ۲۵۲، ح ۱)

این آموزش باید بعد از سال سوم هجرت باشد.

۷. التراتیب الاداریه ۲: ۴۲۴ بیعد. ۸. کتانی ۱: ۲۰۲ بیعد.

زبانهای دیگری هم مثل چینی و هندی برای گوینده نشناخته بوده و الا آنها هم ردیف می‌شد. اینهاست که می‌گوئیم در حق او خیلی گزاف گفته‌اند. حقیقت این است که نسبت به زید اَحَقُّ و اَوْلٰی وجود داشت. از ابی‌بن کعب نمی‌گویم که «أقرء» صحابه بود— و پیامبر فرمود که جبرئیل می‌گوید قرآن را بر تو بخوانم— تا بگویند پیرمردی بود که توان این کار را نمی‌یافت. ابن مسعود هم که لابد نوشتن نمی‌دانسته است. در مورد «مُعَاذِ بْنِ جَبَل» چطور؟ زید اگر جوان بیست ساله‌ای بود، او در این موقع سی و چند سال داشته است. پرتوان و پرنیرو، مؤمن و معتقد. یکی از شش نفری بود که شَعْبِی گفت قرآن را به زمان رسول خدا جمع کرده بودند. اَعْلَمُ امت به حلال و حرام بود. در تمام غزوه‌ها، بدر و اُحُد و خندق و... شرکت داشت. وقتی پیامبر او را به یمن فرستاد نوشت: بهترین کسانم (خیراهلی) را برای شما می‌فرستم. و هرگز چنین افتخاری نصیب زید نشد. سالها معاذ در یمن قضاوت کرد و دیدیم که پیامبر او را در مکه نهاد تا به مردم فقه و قرآن بیاموزد. چرا او نبود؟ در مورد مولای متقیان علی (ع) چه؟ توان کار نداشت یا دانائی آنرا؟...

این پرسش درست نکته اصلی مسأله را مطرح می‌کند و همان است که در صدر مقال گذشت: «در آن شرایط...»

آن شرایط چه بود و چه ایجاب می‌کرد؟ برمی‌گردد به تشخیص و نظر انتخاب‌کننده. این شخص انتخاب‌کننده است که با توجه به شرایط و اَحَقُّ و اَوْلٰی، انتخابی می‌کند. زید از نظر ابوبکر بهترین مورد بود. دو شرط اصلی داشت که او را از دیگران متمایز می‌ساخت: یکی اعتماد انتخاب‌کننده بر او، و دیگری قرائتش.

ابوبکر او را خوب می‌شناخت. همیشه او را به مدینه در محضر رسول خدا دیده بود که کتابت وحی می‌کند و بدو اطمینان داشت. به یاد می‌آورد که در آن روز جنجالی سقیفه بنی ساعده، این زید بود که از طرف انصار سخن گفت و خلافت مهاجران را تأیید کرد.

این ابوبکر بود که باید تصمیم می‌گرفت و جان کلام اینجاست. کاری می‌نمود که نه برای امت اسلامی بلکه برای شخص خلیفه انجام می‌شود و او هم مورد اعتمادترین فرد خود را برگزید. از اینجا بود که گفت: «تو مردی جوان و عاقلی،

ترا متهم نمی‌شناسیم».

زید هم نسبت به ابوبکر وفادار ماند. با دل و جان خدمت کرده. از سر اخلاص و وفا کوشید. بعد هم در خدمت عمر باقی ماند و در زمان عثمان، با اینکه بارها خلیفه مورد اعتراض قرار گرفت و حتی در سال ۳۴ هجری که مخالفان بر عثمان و بدعت‌هایش هجوم بردند، زید و چند تنی دیگر به عثمان وفادار ماندند.

جز این علت، بقیه سخنان پاسخی روشن دارد.

اما علت مهم دیگر، قرائت زید بود. زید تا آخرین لحظه زندگی رسول خدا، در خدمت پیامبر اکرم بود و تمام آنچه به مدینه نازل شد، یا قسمت عمده‌اش را شاهد بود. آیات مکی را هم یا از شخص پیامبر و یا از قاریان دیگر قرآن فرا گرفته بود. درباره عبدالله بن مسعود و ابی‌بن کعب هم گفته‌اند، اما بیشتر در مورد زیدین ثابت است که به علت حضور بیشترش، گفته‌اند که شاهد عرضه اخیر قرآن نیز بوده است.

روایات معتبری داریم که از قرائت زید به خوبی یاد کرده‌اند. از ابوعبدالرحمن- سلمی (م ۷۲ ه) گفته‌اند که او قرائت قرآن را نزد عثمان می‌آموخت و عثمان والی امر مردم بود. عثمان به او گفت: تو مرا از کار مردم باز می‌داری. نزد زید برو. او آسوده است. قرائت را از او بیاموز که قرائت من و او یکی است و میان ما اختلافی نیست.

او گفت: نزد زید رفته‌ام و از او آموختم. روزی علی بن ابی‌طالب از من پرسید و او را آگاه کردم. او فرمود: بر تو باد به زیدین ثابت. سیزده سال قرآن را نزد او قرائت کردم و بدین ترتیب، فضیلت زید را در ضبط قرآن شناختم.<sup>۹</sup>

این «سلمی» کسی است که قرائت را نزد علی بن ابی‌طالب (ع) و ابن مسعود و ابی‌بن کعب نیز آموخته<sup>۱۰</sup> و قرائت کنونی ما بدو می‌رسد.

چنین بود شهادت علی (ع) و یکی از تابعان درباره زید، و باز همین ابوعبدالرحمن سلمی گفت: قرائت خلفاء و زید و مهاجر و انصار یکی بود. همگی همان قرائت عامه را می‌خواندند و این همان قرائتی بود که رسول خدا در سالی که بدرود زندگی گفت آنرا دوبار برجبرئیل خوانده بود. علی (ع) نیز در طول

۹. مقدمتان ۲۵.

۱۰. غایة النهایه ۱: ۴۱۳، صفة الصفوة ۳: ۳۰.

حیاتش مصحف عثمان را قرائت می‌کرد. می‌گویند زید شاهد آخرین عرضه قرآن بر پیامبر بود<sup>۱۱</sup>. و قرائتش قرائت عامه بود.

بدین ترتیب، پاسخ پرسش نخست روشن شد: زید انتخاب شد، چون مورد اعتماد بود و برای این کار هم صلاحیت داشت.

پرسش دیگری بود که بلاشر مطرح کرده<sup>۱۲</sup>: چرا فقط زید را برگزید و به تشکیل انجمنی با اعضای متعدد مبادرت نوزید؟

البته چنین نبود که این کار را زید به تنهایی انجام داده باشد. او تنها نسخه نبوی را رونویسی نکرده، و یا آنچه خود و دوستان داشته‌اند گرد نیاورده است. از همه امت اسلامی خواسته شد و همه بدو پاسخ مثبت داده‌اند. تا جائی که دکتر هیکل می‌گوید: بدون تردید می‌توانیم بگوئیم که زید درست روش تحقیق علمی عصر ما را اتخاذ کرد و این روش را با دقتی اوفربه کار برد<sup>۱۳</sup>.

اگر هم نخواهیم تا این حد تند برویم، می‌توانیم بگوئیم که در این کار زید تنها نبود. عمر نیز همراه او بود. گذشته از او، همکاران زید را دیدیم، هر چند وضع هر یک دقیق روشن نباشد، اما فراموش نکنیم که به‌رحال، جامعه اسلامی در کنار آنها بود و صحابه نهایت همکاری را داشتند. به‌روایتی مسأله با جمع مردم در میان گذاشته شد و از آن همه یاران نبی که شرف درک حضور وی را داشتند، خواسته شد که یار و یاور این کار باشند و الحق که آنها هم به‌درستی پاسخ دادند.

اما در زمان عثمان که هیأتی برای این کار تشکیل شد، اولاً زمان بیشتری از رحلت رسول خدا می‌گذشت و هدف هم فرق داشت. در اینجا تدوین مصحفی برای خلیفه منظور نظر بود و در آنجا توحید مصحف و متفق کردن مردم بر یک قرائت مورد نظر بود. طبیعت کار فرق می‌کرد.

#### این نسخه بر روی چه بود؟

در اینکه این نسخه ابوبکر بر روی چه بوده و چه شکلی داشته، اخبار متفاوتی

۱۱. المرشد الوجیز ۶۸ و ۶۹.

۱۲. در آستانه قرآن ۵۲.

۱۳. الصدیق ابوبکر ص ۳۴۳ ط ۴.

دردست است. به‌طور کلی در اخبار، هم صحبت از صُحُف و صحیفه‌هاست و هم صحبت از مصحف و مجموعه مرتب «بین اللوحین».

در بسیاری از اخبار صحبت از «صحف» است<sup>۱</sup> و ابن حجر می‌گوید فرق صحف و مصاحف این است که صحف عبارت است از اوراقی تنها که در زمان ابوبکر قرآن را در آن نوشتند، هر سوره‌ای آیات را مرتب و منظم داشت. اما خود سوره‌ها مرتب نبودند. وقتی سوره‌ها هم مرتب شدند و پی‌درپی قرار گرفتند مصحف شدند<sup>۲</sup>. در جای دیگر ابن حجر به روایت «عمارة غزیه (م ۱۴۰ هـ) استناد می‌کند که زید گفت: پس ابوبکر به من فرمان داد و من آنرا در روی تکه‌های چرم و استخوان پاره‌ها نوشتم و چون ابوبکر وفات یافت، قرآن را در زمان عمر در یک صحیفه نگاهشتم و نزد او بود<sup>۳</sup>». همین را اسماعیل قاضی (م ۲۸۲) هم نقل می‌کند<sup>۴</sup>. در این صورت، دو نکته مهم از آن بدست می‌آید. یکی این که جمع زمان ابوبکر تمام نشده و در زمان عمر بوده که پایان یافته است و این نکته همان است که مورد استناد بعضی قرار گرفته و در زمان عمر بدان می‌رسیم. دیگر اینکه زید قرآن را پنج بار نوشته، در زمان رسول خدا و هر سه خلیفه و یکی هم که برای خود داشته و این سخت غریب به نظر می‌رسد.

سیوطی از «موطأ» ابن وهب (م ۱۹۷ هـ) نقل می‌کند که ابوبکر قرآن را در نامه‌ها «قراطیس» جمع کرد. زید بن ثابت در اول این را خواسته بود، ولی او (ابوبکر) امتناع کرده بود، تا اینکه از عمر یاری خواست و آنرا انجام داد<sup>۵</sup>. در مغازی موسی بن عقبه نیز از ابن شهاب آمده که قرآن در عهد ابوبکر بر روی ورق جمع گردید. یک نظر دیگری هم هست که ابوبکر هر سوره و یا هر دو و یا سه سوره را، برحسب درازی سوره‌ها، بر روی صحیفه جدائی نوشته است<sup>۶</sup>. اما در برابر این نظریات، نظر دیگری نیز وجود دارد و آن تدوین قرآن در میان دو جلد است.

۱. مصاحف ۹، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۳۱، بخاری: احکام ۳۷، جهاد ۱۲.

۲. فتح الباری ۹: ۱۶.

۳. اتفاق ۱: ۲۰۸ نوع ۱۸، تفسیر طبری ۱: ۲۱ ح ۵۹، فتح الباری ۹: ۱۳.

۴. ابوشامه ۷۴، ابانہ مکی ۲۶.

۵. اتفاق ۱: ۲۰۸، مصاحف ۹.

۶. ابوشامه ۷۵.

باقلانی این اختلاف نظر را که آیا نوشتهٔ زمان ابوبکر چگونه بوده؟ بر روی پاره‌های چرم و تکه‌های استخوان، یا اوراق متفرقه، یا در صحیفه‌های مرتب و یا به صورت کتابی میان دو جلد بوده؟ نقل می‌کند، و از آنجا که علی (ع) فرمود: «ابوبکر اوّل من جمّع القرآن «بین اللوحین»، یعنی ابوبکر نخستین کسی است که این قرآن را میان دو جلد گردآورد، می‌گوید این رأی به نظر صواب‌تر می‌آید.<sup>۷</sup> زُهری نیز از «مصحف ابوبکر» یاد می‌کند.<sup>۸</sup> اگر به خاطر داشته باشیم، در بحث از نخستین نام قرآن در آغاز کتاب، دیدیم که وقتی ابوبکر این کار را به انجام رساند، به پیشنهاد ابن مسعود نام آنرا «مصحف» گذاشتند.

در نتیجه، گرچه در این مورد هم اخبار سخن روشنی بدست نمی‌دهند، ولی از آنجا که صحبت مصحف زیاد شده و بخصوص علی (ع) هم فرموده: «بین اللوحین» بوده، می‌توان حدس زد که مجموعهٔ ابوبکر به هر صورت که بوده، سوره‌ها مرتب و منظم و یا احیاناً پس و پیش بوده، همه آنها را میان دو جلد نهاده و یا به صورت بسته‌ای بوده که بعد در رُبْعَه (جعبه) ای نهاده‌اند که محفوظ باشد. حتی می‌دانیم که سعد مأمور و نگهبان مخصوص مصاحف ابوبکر بوده که از هرگزندی مصون ماند.<sup>۹</sup>

### تاریخ این گردآوری

دربارهٔ تاریخ تدوین این نسخه، دیدیم که اساس فکر بعد از وقعهٔ یمامه پیش آمد و چون ابوبکر در ۲۲ جمادی الآخر سال سیزدهم هجرت بدرود زندگی گفته<sup>۱۰</sup>، بنابراین دوران کار زید بیش از ۱۴ ماه نمی‌توانسته باشد و در یک چنین مدت کوتاهی بوده که یک چنان کار بزرگی به انجام رسیده است. تردیدی نیست که

۷. ایضاً ۷۴.

۸. ایضاً ۶۴.

۹. کتانی ۲: ۲۸۸ و ۲۸۹.

۱. برابر دوم مرداد ۱۳ شمسی و ۲۳ اوت ۶۳۴ میلادی.

۲. لغت‌نامهٔ دهخدا: کلمهٔ ابوبکر، ابن‌سعد ۳: ۱۳۹/۱، احمد ۶: ۴۵، البده والتاریخ ۵: ۷۶،

تاریخ الخمیس ۲: ۱۹۹، صفة الصفوة ۱: ۸۸، اصابه: ت ۴۸۰۸، ابن‌اثیر ۲: ۱۶۰، طبری ۱:

۲۱۴۴، یعقوبی ۲: ۱۰۶، جوامع السیره ابن حزم ۳۵۳، اعلام زرکلی ۴: ۲۳۷.

گردآوری قرآن از میان آن نوشت افزارها و دائماً با مردم مختلف شهر در تماس بودن و جستجوی مداوم برای یافتن و تطبیق نوشته‌ها با هم و بررسی آنها، و تدوین آن در میان دو جلد، آن هم بدان دقت و کیفیتی که دیدیم، کار کوچکی نبوده و این مدت کوتاه هم خود مبین ایمان کامل و کوشش شگفتی‌آور یاران پیامبر است. از همین جاست که بعضی می‌گویند این کار در این مدت کوتاه نمی‌توانسته به انجام برسد و تا زمان عمر خلیفه بعدی امتداد یافته است که ناچار در آن دوره باز مورد بحث قرار می‌گیرد.

### این نسخه چه شد؟

این نسخه‌ای که زیدبن ثابت بدین ترتیب گردآورد، خود سرگذشتی شنیدنی یافت. این نسخه را نخست نزد ابوبکر می‌گذارند و تا هنگام وفات او در آنجا بود و گویا نگهبان مخصوصی هم داشته و مورد مراجعه شخص خلیفه بوده است. پس از فوت خلیفه و برحسب وصیت او، این نسخه را به عمر می‌دهند. عمر یا نسخه دیگری از آن تهیه می‌کند و یا همان را در رُبْعَه<sup>۳</sup> (جعبه) ای می‌نهد. چون او زندگی را ترک کرد، آن جعبه به وصیت او به دخترش حفصه، همسر رسول خدا، تسلیم شد<sup>۴</sup>. بعد عثمان آنرا خواست<sup>۵</sup>. اما حفصه آنرا تسلیم نکرد تا عثمان ناچار قول داد که آنرا همچنان سالم باز خواهد گرداند. سپس مصاحفی از آن نگاشت و چنانکه وعده کرده بود و برخلاف سایر مصاحف که سوزاند، آنرا سالم به حفصه برگرداند که تا هنگام مرگ حفصه نزد وی بود. یکبار هم مروان بن حکم (م ۶۵ هـ) در زمان معاویه که والی مدینه بود، آن رُبْعَه را از حفصه خواست ولی او نداد. سالم (فرزند عبدالله بن عمر، برادرزاده حفصه) می‌گوید: چون حفصه وفات یافت (۴۵ هـ) و ما از دفن او برگشتیم مروان کس فرستاد نزد عبدالله بن عمر، و آن صحفی را که قرآن بر آن نوشته شده بود از او خواست. عبدالله نیز آنرا برای مروان فرستاد. ابن ابی داود در روایتی نقل می‌کند که مروان آن صحف را سوزاند و در

۳. رُبْعَه، بالفتح طبله عطار و صندوق اجزاء مصحف (منتهی الارباب)، وَفَتَحَ الْعَطَارُ رُبْعَتَهُ وَ هِيَ جُؤْنَةُ الطَّيِّبِ وَ بِهَا سُمِّيَتْ رُبْعَةُ الْمُصْحَفِ (اساس البلاغه).

۴. البرهان ۱: ۲۳۹.

۵. بخاری: احکام ۳۷، مصاحف ۹، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ابن عساکر ۵: ۴۴۵، مناهل العرقان ۱: ۳۹۵، مقدمتان ۲۷۵.

روایتی دیگر آمده که آنها را شست و نیز گفته اند آنرا پاره پاره کرد و چه بسا که میان هر سه سخن جمع باشد. اول شسته باشد و بعد ریزریز کرده باشد سپس آنها را سوزانده باشد تا کاملاً نابود شده باشند. چنانکه خود او گفته: آنچه در آن بود در مصحف نوشته و حفظ بود، ولی ترسیدم زمانی بر مردم بگذرد و درباره این مصحف شکی پیدا شود. گمان برند که در آنها چیزی مخالف مصاحف است.<sup>۶</sup>

یکی از بحث‌هایی که پیش آمده بر سر وجود این رُبْعَه (جعبه) است. البته چنان نیست که این کار تقلیدی از اهل کتاب باشد که در معابد خود کتب مقدسه را در جعبه‌های زیبا می‌نهادند و یا یادآور «تابوت عهد»<sup>۷</sup> باشد. ولی وجود این رُبْعَه خود موجب شد که بعدها مصاحف را بیشتر درون جعبه‌ها در مساجد حفظ کنند. این کار سابقه‌ای شد. چنانکه بعدها در زمان هارون الرشید، رُصَافَه مثل سایر مساجد عراق صندوقهائی پر از مصاحف داشت و بِشْر مَرِیسی (م ۲۱۸ هـ) از بزرگان معتزله در آنجا اقامتی گزید<sup>۸</sup> و یا در سال ۲۶۶ هجری که بنای جامع طولون در مصر تمام شد<sup>۹</sup>، صندوقهای مصاحف را بدانجا منتقل کردند. به هر صورت، نهادن مجموعه ابوبکر را در جعبه نمی‌توان تقلیدی از کار اهل کتاب به حساب آورد، ولی خود موجب شد که بعدها مصاحف را در مساجد درون صندوقها نگهداری کنند.

در سال ۱۱۸ که اسماء دختر ابوبکر بن عبدالعزیز وفات یافت مصحف عبدالعزیز (پدر عمر بن عبدالعزیز و حاکم مصر) به ملکیت مسجد جامع درآمد و آنرا در صندوق بزرگی نگهداری می‌کردند! مصحف خالد بن معدان (م ۱۰۳) از تابعی‌ها نیز چنین حالی داشت!<sup>۱۰</sup>

۶. ابضاً.

۷. تابوت عهد، تابوت شهادت و تابوت قدس هم گفته می‌شود. رمز خدای بهبود شمرده می‌شد. صندوقی بود که حضرت موسی با سرپوشی از طلا ساخت. روپوشی زربفت داشت. دو لوح احکام عشره و عصای هارون و حَقَّة مَن را در آن نهاد. تورات را هم کنار آن گذاشت. در جنگها این صندوق را پیشاپیش لشکریان می‌بردند و بعدها که سلیمان هیکل را بنیان نهاد تابوت را در آنجا نهادند. معلوم نیست بعدها این تابوت به بابل برده شد و یا به راه دیگری مفقود گردیده است. قاموس کتاب مقدس.

۸. تاریخ بغداد ۲: ۴۶۴.

۹. ولات کنسی ۲۱۹، خطط مقریزی ۲: ۲۶۶.

۱۰. خطط مقریزی ۲: ۲۵۴.

۱۱. مصاحف ۱۳۵، نجوم الزاهره ۱: ۲۵۲.



## سنجش کار زید

سنجش کار زید امروز از پس قرن‌ها کار آسانی نیست. به خصوص که اخبار و روایات در این باره از آشفتگی و درهمی به دور نیست. مجموع روایات را دیدیم. باز هم از این قبیل سخنان فراوان هست. ولی همینقدر که بازگفتیم خود درهمی خبرها را خوب نشان می‌دهد:

گاهی عمر است که پیشنهاد جمع قرآن را می‌دهد و گاهی زید پیشنهاد دهنده است.

وقتی ابتکار عمل با ابوبکر است و در روایتی مبتکر اصلی عمر است. ولی در آن دیگری ابتکار از زید است.

زمانی زید انکار می‌کند و در قبول تردید دارد و گاهی هم استقبال می‌کند. یک وقت کار به اجتماع مسلمانان واگذار شده، و وقت دیگر تصمیم گیرنده نهائی شخص ابوبکر است.

وقتی هم هست که ابوبکر انجام و یا عدم انجام کار را به عهده زید می‌گذارد که اگر رأی عمر را پسندید انجام بدهد وگرنه ابوبکر مخالف است. به هر صورت، ابوبکر تابع نظر زید می‌شود.

مباشراً عمل، گاهی زید و وقتی عمر است و زید یاور او، زمانی هم زید فقط نظارت دارد و مباشر خود ابوبکر است.

در روایتی مصحف به زمان ابوبکر تمام می‌شود و در خبری تا زمان عمر به طول می‌انجامد و در روایتی دیگر می‌گویند عمر مُرد، ولی مصحف تمام نشد.

نخستین جامع ابوبکر است، ولی گاهی هم از عمر نام به میان می‌آید.

دستور جمع را ابوبکر داده، اما از عمر هم در این موضوع یاد شده است.

املاء کننده گاهی ابی بن کعب و گاهی ابان بن سعید و یا اشعث است....

طبیعی است که یک چنین آشفتگی، داوری را مشکل کند. اما این آشفتگی اصولاً در کار حدیث هست. پس کار مرد حدیث چیست؟ کدام مسأله فقهی یا کلامی است که در بحث و کنکاش نباشد و فقیه از پسِ لَمْ و كَمَا، و قُلْتَ اِنْ قُلْتَ اَنْ بَرْنِیَايِدْ؟ کار مرد حدیث و کتاب این است: انتخاب سره از میان ناسره‌ها.

اگر ما هر چه هست همه را بر روی هم بریزیم و نگاه کنیم، مشکلی به عظمت کوهها خواهیم داشت. اما اگر هر نکته‌ای را درست سر جای خود بنهیم و نظم و

ترتیبی بدین تکه‌های جدا از هم بدهیم، بنیانی رفیع و مفید خواهیم داشت. پس در مجموع این احادیث، آنچه ناسره و تک و ناهمخوان است باید کنار گذارد. بزرگ‌نمائیها و لافها را باید یک سو کرد و از میان انبوه این اخبار، واقعیتهای را باز جست.

در کار اخبار جمع‌آوری زمان ابوبکر نیز چنین است. اگر ایرادی بوده و بعدها، ابن مسعود به زبان آورده، در شخص زید و جوانی او بوده است. راست است که از او «احق و اولی» هم بوده‌اند. جوانی و کمی سابقه‌اش بر دلها سخت و بر شانه‌ها سنگین آمده است. اما از انصاف نباید گذشت که او این مأسوریت را با راهنماییهای بخردانه، به خوبی انجام داد. گوش به سخن بزرگان صحابه داد و دل به حرف آنها سپرد و کاری چنین با عظمت را به نیکی به انجام رساند. روش او پسندیده و متین بود. البته که باید از منابع اصلی خود بهتر و بیشتر سخن می‌گفت. کسی چه می‌داند؟ شاید هم گفته و به‌نسلهای بعد نرسیده است.

مبنای کار او اساسی متین و استوار داشت. نوشته‌های موجود در خانه پیامبر، نوشته‌های موجود صحابه (بخصوص مصاحف علی (ع)، ابی‌بن کعب، معاذ، مقداد، ابن مسعود...)، نوشته‌های شخصی خود او، آیاتی که همه از حفظ بودند، شهادت شاهدان عینی، خلاصه: تواتری قطعی و مسلم که جای هیچ تردیدی نگذاشته است، مبنای اصلی کار او بود. او هیچ نکته و دقیقه‌ای را فرو نگذاشت. دقت و ممارستی به کار رفت تا قرآن از هر کم و کاست و یا زیاده و افزونی بر کنار ماند. چنان‌گرد آید که خشنودی خدا و رسولش را دربر داشته باشد. آنها توانستند که اجماع امت و تواتر در آن را بدست آورند. هرگز در طول تاریخ گفته نشده که در کار او خللی بوده است. نتیجه‌ای که بدست آمد جای چون و چرا نگذاشت. روشی را که ابوبکر بدو آموخت و او در نهایت اهتمام و دقت به کار برد، مجال هر مخالفتی را از بین برد. البته این تواتر محکم و متقن به داستان آن دو آیه پایان سوره برائة خدشه‌دار نمی‌شود. چه، صحابه قرآن را حفظ بودند، خود زید از آنها آگاه بود. منتهی از فرط احتیاط، افزون بر حفظ، سند کتبی و نوشته‌ای هم می‌خواستند که دو شاهد بر آنها گواهی دهند که در حضور حضرتش نوشته شده و شهادت خزیمه خود به‌منزله دوشهادت بود. بی‌گفتگو در آن زمان صحف و مصاحف دیگری هم جمع شده بود و بدان هم

خواهیم رسید. ولی هیچیک چنین منقح و پیراسته، متکی به اجماع و تواتر نبود. پاره‌ای شأن نزول و کمی تفسیر به همراه داشت و دسته‌ای نظم سوره‌ها را رعایت نکرده بودند و احياناً بعضی از سوره‌ها را از فرط بداهت امر و حضور ذهن ننوشته بودند. در صورتیکه این یک، جامع جمیع آیات و منظم به‌نظمی بود که پیامبر فرموده بود. چنین است که به‌آسانی می‌توان گفت آیات کریمه‌ای که جبرئیل بر پیامبر خدا آورد، همین است که امروز «بین الدقتین» به نام «قرآن» در دست همه‌ماست.

### انگیزه ابوبکر

اما انگیزه ابوبکر در این کار چه بود؟ چه چیز ابوبکر را واداشت تا دست به چنین کاری بزند؟ آیا واقعاً نگرانی کشته شدن قاریان قرآن در روز یمامه می‌توانست علت اصلی این کار باشد؟ واقعاً شرایط و موقعیت ایجاب می‌کرد که عمر ناگهان به چنین فکری بیفتد و ابوبکر دست بدان کار بزند؟ این آن چیزی است که بحثها برانگیخته است.

می‌دانیم که در آن موقع مصاحف متعددی در دستها بود و بعضی از این مصاحف در شهرهای مختلفی رواج داشتند، می‌دانیم آنها که نوشتن می‌توانسته‌اند، هریک مجموعه کامل و یا قسمتی از مصحف را برای خود داشته‌اند. بسیاری تمام و یا قسمتی از آنها از حفظ بودند. بر فرض که کسانی از قاریان قرآن از میان می‌رفتند، دیگران بودند که جانشین آنها شوند. نسخه‌های متعددی هم از تمام قرآن وجود داشت و اگر هم عده‌ای از قاریان کشته می‌شدند این نسخه‌ها می‌توانست تکثیر شود و حافظان دیگری جانشین آنها شوند.

چرا به جای این کار مثلاً حوزه‌های تعلیم قرآن را به‌طور رسمی افزایش ندادند و دست به ترویج بیشتر قرآن نزدند؟ در ممالک اسلامی قرآنهای متعددی وجود داشت و هرکدام اسمی و رسمی داشتند.

به روایت ابن اثیر، چهار مصحف بود که در این هنگام در جهان اسلامی منتشر بود: مصحف اُمّی در دمشق، مقداد در حمص، ابن مسعود در کوفه و مصحف ابوموسی در بصره. بعضی از اینها برای خود اسمی داشته‌اند. مثلاً مصحف ابن مسعود را «دیباج القرآن» و مصحف ابوموسی را «لباب القلوب» می‌گفتند.<sup>۱</sup>

۱. کامل ۳: ۶۸ یا ۸۶ ط. تورنبرگ. ترجمه فارسی ۳: ۱۸۲ و ۱۸۳، اتقان ۱: ۷۱ کلکته.

بخصوص که این دوتا در رقابت با هم و مورد حمایت رسمی بودند. پس از تدوین نسخه ابوبکر، کسی متعرض این نسخه‌ها نشد و همین نسخه‌ها بر مردم مسلمان و نومسلمان عرضه می‌شد. اگر می‌خواستند که قرآن را از نابودی حفظ کنند که لازمه‌اش حداقل تکثیر همان نسخه جمع‌آوری شده بود. خدای ناکرده، اگر این نسخه اصلی در حریق، زلزله‌ای یا تصادفی از بین رفته بود که چیزی باقی نمی‌ماند. به نسخه‌های دیگر که عنایتی نبود.

آن نسخه اختصاصی نداشت که بدان علت در صندوق مخصوصی بگذارند و از دسترس مردم دور بدارند. قرآن کتاب زندگی دنیوی و اخروی مردم است. برای خواندن و عمل کردن است. باید که دردست مردم و قلب مردم قرار می‌گرفت. باید که در اقصی نقاط سرزمین‌های اسلامی رخنه می‌کرد و در دل هر زن و مردی جای می‌گرفت. تنها برای شگون و میمنت نبود که در یک جا گرد آید و در ربعه‌ای به ودیعت نهاده شود.

بنابراین، چنانکه گفته‌اند، انگیزه تنها ترس از میان رفتن قاریان نبوده است. پس انگیزه اصلی چه بود؟

وقعه یمامه، چنانکه گفته شده، نمی‌تواند علت اصلی و تمام علت باشد. با رحلت پیامبر، دسترسی به وحی قطع شد. در آن موقع هر پرسشی که پیش می‌آمد از رسول خدا پاسخ دریافت می‌کردند. مشکلات و پرسشهای خود را حل می‌کردند. اما حال مسائل تازه‌ای پیش آمد می‌کرد و این مسائل تازه روزبه‌روز روبه‌افزایش بود. گذشته از آن، عده تازه مسلمانها رو به‌افزونی بود. طبیعی است که این تازه مسلمانها مسائل تازه و بی‌سابقه‌ای مطرح می‌کردند و باید به‌نیاز روزافزون جامعه جواب داده می‌شد. مهمترین قدم و اساسی‌ترین اقدام در درجه اول، دسترسی به مجموعه وحی بود. مجموعه‌ای که شامل اصول عقاید و احکام باشد. اصولی که برای عبادت لازم بود بدانند و جامعه نوین بر آن اساس پی‌ریزی می‌شد. مصلحت جامعه اسلامی، روشن و واضح، ایجاب می‌کرد که نسخه اصلی قرآن هر چه زودتر تنظیم گردد. این قرآن بود، کتاب آسمانی بود، حداقل در آن روز و آن هنگامه‌ها، قانون اساسی جامعه نوین بود که می‌خواست تشکل بنیادی خود را به‌جهانیان اعلام دارد. این چه وابستگی به حادثه‌ای مثل یمامه می‌توانست داشته باشد؟ یمامه خواه پیش می‌آمد یا نه، سالم و هزارها تن دیگر کشته

می‌شدند یا نه، این قرآن، این قانون اساسی تمدن تازه‌ای که بنیاد گرفته بود، باید مدون می‌بود. آن اختلافات و آن کشاکشها که ادامه می‌یافت، چنانکه یافت، جامعه بدون قانون اساسی را، جامعه بدون کتاب مدون را به‌لمحه‌ای نابود می‌ساخت. البته که قرآن موجب پیدایش جامعه تازه اسلامی بود و تدوینش در بند پیشامد یمامه و عقرباء نمی‌توانست بماند.

پس انگیزه اصلی چیز دیگری است. انگیزه اصلی در همان سکوت‌های نهفته است که یازید نمی‌دانسته و پیش از او گفته شده و یا می‌دانسته ولی نمی‌یارسته که بگوید. اگر بخواهیم سکوت‌های حدیث را بخوانیم که دیگر سخن به‌درازا می‌کشد. در روایت طبری از پسر زید دیدیم که زید می‌گوید: وقتی وارد مجلس ابوبکر شدم، عمر جامه به‌خود پیچیده در گوشه‌ای ساکت نشسته بود و جو حاکم بر آن مجلس، نشان می‌دهد که پیش از ورود زید گفت و گوطولانی بوده و پیشنهاد دهنده بدنبال آن بحث دراز، در انتظار تصمیم قطعی خلیفه گوشه‌ای گرفته، و آن‌گاه که ابوبکر و زید به‌بن‌بست می‌رسند، به‌سخن می‌آید که اگر چنین کردید چه زبانی خواهد داشت؟ چه سخنانی میان آنان گذشته بود که چنان جوی پیش آورده بود؟... از این سکوتها بسیار داریم ولی ناگوارترین سکوت آنها درباره نوشته‌های خانه پیامبر اکرم است. چرا به تفصیل هر چه تمامتر از این گرانبهارترین آثار نبوی سخن گفته نشده و سرنوشت آنها به کلی به سکوت برگذار شده است؟ از مصاحف زمان خود نیز کم گفته‌اند. از این سخنان بگذریم که سر دراز دارد.

گذشته از اینها، خطر دیگری خلافت را تهدید می‌کرد. برگزیدگان جامعه که طبقه نخبه صحابه را تشکیل می‌دادند، در برابر خلافت زنگ خطری بودند. در رأس آنها علی بن ابی طالب (ع) که صرف‌نظر از خویشی نزدیک با پیامبر و پرورده بودن دست محمد (ص)، خود بی‌گمان برجسته‌ترین فرد مسلمان بود. چه در میدان مبارزه و نبرد، و چه در زمینه دانش و تقوا سرآمد همه بود. آنها حوادث چندماه پیش و بخصوص روز غدیر خم و لحظه رحلت رسول خدا را از یاد نبرده بودند و حال هر یک از این نخبگان مسلح به‌سلاحی بودند که به‌تنهایی برای هر مبارزه‌ای کافی بود و آن داشتن نسخه‌ای کامل از قرآن بود که رفعت و منزلتی بس والا به‌دارنده‌اش می‌بخشید. مضافاً که آنرا با تمام شأن نزولها و تفسیرهایش از حفظ داشتند. در حالی که خلیفه خود در تفسیر کلمه‌ای چون «أب» فرو می‌ماند و

نسخه‌ای از قرآن هم نداشت!

اینها بود که زنگ خطر را در گوش عمر به صدا درآورد.

در این هیچ گفتگو نیست که آنها در حفظ قرآن نهایت اهتمام را داشته‌اند. اما این توجه به قرآن، هرگز آنها را از تحکیم نظام جدید باز نمی‌داشت. در این رهگذر، فرد اول دستگاه خلافت و حکومت، نباید چیزی از دیگران کم داشته باشد. شهرت مصاحف دیگر بر سر زبانها بود و خلیفه نمی‌توانست کم از آنها باشد. این بود که از همان توجه به قرآن بهره جستند. بدین ترتیب هم خلیفه چون برگزیدگان دیگر صحابه، مصحفی «بین الدفتین» داشت و هم کلام خدا و قانون اساسی جامعه اسلامی تدوین گردید.

به هر صورت، هر انگیزه و سببی که بوده، نتیجه‌اش در نهایت دقت و اوج عظمت عاید جامعه اسلامی گردید.

## ۹- مصاحف همزمان ابوبکر

### مصاحف شخصی

در اینکه زمان رسول خدا و بلافاصله پس از رحلت وی (ص) مصاحفی در دست بعضی از صحابه بود، جای سخنی نیست. صحابه و بعد از آنها تابعین، هرکس که می‌توانست، مجموعه‌ای از آیات الهی برای خود گرد می‌آورد. به طوری که تا سالها بعد داشتن مصحفی شخصی، گذشته از اینکه برای انجام فرائض مذهبی لازم بود، و هنوز نسخه‌های آن کم و نادر بود و تهیه آن نیز دشوار می‌نمود و برای تعلیم سایر مسلمانان و کودکان و نومسلمانها نهایت ضرورت را داشت، نشانه تشخیصی بشمار می‌رفت و مالکیت آن بر شخصیت مذهبی و ارزش اجتماعی دارنده آن می‌افزود.

اما منابع اطلاعاتی ما از این قبیل مصاحف نسبت به گذشته، کمتر شده است. البته در این زمینه، مثل زمینه‌های دیگر علوم قرآنی، در طول قرون کارهای بسیار باارزشی انجام یافته است. بعضی از اینها به طور مستقل در مورد مصاحف و قرآن صورت گرفته و برخی اطلاعات دیگر در ضمن کتب دیگری مثل کتب مربوط به علوم قرآنی، قرائتها و تفسیرها، فهرستها، احادیث و روایات آمده است. اما در مورد بخصوص مصاحف، کتب مستقل متعددی نوشته شده که از آنها نام تعدادی باقی مانده است:

- ۱) کتاب اختلاف مصاحف الشام والحجاز والعراق ابن عاصم (م ۱۱۸ هـ).
- ۲) کتاب اختلاف مصاحف اهل المدینه و اهل الکوفه و اهل البصره کسائی (م ۱۸۹ هـ)
- ۳) کتاب اختلاف اهل الکوفه والبصره والشام فی المصاحف قرآء (م ۲۰۷ هـ).
- ۴) کتاب اختلاف المصاحف خلف بن هشام (م ۲۲۹ هـ).

- ۵) کتاب المصاحف و جامع القراءات (جمع القرآن) مدائنی (م ۲۳۱ هـ)
- ۶) کتاب اختلاف المصاحف ابی حاتم سجستانی (م ۲۴۸ هـ).
- ۷) کتاب المصاحف و الهجاء محمد بن عیسی اصفهانی (م ۲۵۳ هـ).
- ۸) کتاب المصاحف ابن ابی داود سجستانی (م ۳۱۶ هـ).
- ۹) کتاب المصاحف ابن انباری (م ۳۲۷ هـ).
- ۱۰) کتاب المصاحف ابن اشته اصفهانی (م ۳۶۰ هـ)
- ۱۱) کتاب المصاحف ابن مقسم (م ۳۶۲ هـ).
- ۱۲) کتاب غریب المصاحف وراق<sup>۱</sup>

ظاهراً کتبی که پیش از تعیین هفت قرائت توسط ابن مجاهد (۳۲۲ هـ)، نوشته شده باید دست بازتری در نقل قرائتها می داشته‌اند. در میان این مجموعه ۳ کتاب مشهورترند: کتابهای ابن ابی داود، ابن انباری و ابن اشته. ولی با نهایت تأسف باید گفت که از این مجموعه نفیس تنها کتاب مصاحف ابن ابی داود سجستانی (۲۳۰-۳۱۶ هـ) (فرزند امام ابوداود محدث مشهور و صاحب کتاب السنن) باقی مانده و بس. بنابراین، کسی که بخواهد در این وادی قدمی بزند، چاره‌ای ندارد جز اینکه متوسل به کتب دیگر مربوط به این کار، و مهمتر از همه تفاسیر قرآن هم بشود.

از گشتی اجمالی در این کتب، خوب می‌توان دید که صحابه به همان زمان رسول خدا هم از کار جمع صحائف قرآنی غافل نمانده‌اند. مثلاً می‌گویند حمزه عموی پیامبر که در جنگ احد، هشت سال پیش از رحلت رسول خدا (ص)، شهید شد، مصحفی برای خود ترتیب داده بود.<sup>۲</sup> از چند و چون این مصحف خبری نداریم. اما در گذشته، چهار روایت معتبر از سه نفر در این زمینه دیدیم (۲ روایت از انس بن مالک، یکی از محمد بن کعب قرظی و دیگری از شعبی) که هر کدام چهار پنج شش نفر را نام برده‌اند که توانسته‌اند در زمان رسول خدا قرآن را جمع کنند. مجموعه این چهار روایت را که در نظر بگیریم نام این افراد بدست می‌آید که در عصر پیامبر قرآن را مجموع داشته‌اند: ابی بن کعب، ابوالدرداء، معاذ بن جبل، زید بن ثابت،

۱. مقدمه عربی جفری بر کتاب المصاحف ابن ابی داود ص ۱۰، مقدمه انگلیسی ماتریال ص ۱ ح ۱، فهرست ابن الندیم ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۶۴، اتقان ۱: ۳۲.

۲. تاریخ القرآن دکتر عبدالصبور شاهین ۱۲۶، به نقل از رساله شواذ القراءه کرمانی ۱۴۴.



ابوزید، عبادة بن صامت، ابویوب انصاری، سعد بن عبید، مجمع بن جاریه (جز دو سه سوره).

دانی (م ۴۴۴) نیز یک نفر دیگر بدین صورت افزود که ابوموسی اشعری باشد. ابن الندیم و سیوطی و بسیاری از علمای فن، نام دیگری را یاد می کنند که در آن سخنی نیست و آن علی بن ابی طالب (ع) می باشد. بیهقی میان عثمان و تمیم الداری مردد است. عبدالله بن عمرو را هم که دیدیم در زمان رسول خدا مصحف را گرد آورده بود.<sup>۳</sup>

بدین ترتیب نام چهارده نفر را در دست داریم که در زمان رسول خدا دارای مصاحفی بوده اند. البته اگر مصاحف همه اینها باقی مانده بود و یا لا اقل چگونگی آنها در دل کتب ضبط شده بود و خبر روشنی از آنها می داشتیم، هیچ تردیدی نداشتیم که منظور از «جمع قرآن» در زمان رسول خدا همین گردآوری و تدوین قرآن در میان دو جلد است. ولی متأسفانه از بعضی از این مصاحف مثل مصحف عبادة بن صامت، ابویوب، ابوزید و تمیم الداری هیچ اطلاعی در دست نیست. از آنها هم که خبری باز آمده، آنقدر در روایات و اخبار اختلاف و تفرقه است که کار داوری درست را بسیار دشوار ساخته است. اما همینقدر هم که بازگفته اند خود برای روشن شدن موضوع و اثبات وجود مصاحفی در زمان رسول خدا کافی است.

البته پس از زمان رسول خدا، کار تدوین مصاحف و داشتن مجموعه های شخصی از آیات الهی رایج تر شد. به طوری که امروز مجموعاً نام ۲۳ نفر از صحابه را داریم که کم و بیش خبری از مصاحفشان به ما رسیده و همگی اینها مربوط به زمان پیش از عثمان و بهتر بگوییم همزمان مصحف ابوبکر است.

متأسفانه از این مصاحف نسخه ای و یا برگهائی تا کنون باقی نمانده است. آنچه هم گوشه و کنار احیاناً به نام مصاحف علی بن ابی طالب و یا ائمه اطهار (ع) مشهور است، بعد می رسیم. برگه های دوباره نوشته شده از مصاحف قدیمی را هم که لوئیس- منگانا ادعاه کرده اند از مصاحف پیش از مصحف عثمانی است<sup>۴</sup>، در واقع حداکثر

۳. اتفاق ۱: ۲۴۸، بخاری: مناقب الانصار ۱۷، مسلم: فضائل الصحابه ح ۱۱۹، ۱۲۰، ترمذی: مناقب ۳۲، ابن سعد ۲: ۱۱۲/۲-۱۱۴، احمد ۳: ۲۳۳، ۲۷۷، طیبی ح ۲۰۱۸، فهرست ابن الندیم ۳۰ تجدید.

۴. ترجمه مقدمه بلاشر ص ۵۵، ح ۳۸، مقدمه ماتریال جفری ۱۴، ۱۵، مختصر دائرة المعارف اسلام ۱/۲۸۱.

به قرن دوم هجری می‌تواند برسد و نه پیش از آن.

پس متأسفانه نسخه مطمئن مکتوبی از آنها در دست نمانده است. فقط در کتب مربوط است که می‌توان از این مصاحف آثاری جستجو کرد. به واقع، رواج متن کنونی قرآن، چنان پر جلال و شکوه بود و این مجموعه به حدی مورد قبول قرار گرفت که در طول زمان هیچیک از مصاحف صحابه و تابعین باقی نماند. شاید بعضی از آنها تا قرن ششم هم موجود بوده، اما امروز چیزی به طور قطع و یقین در این باره نمی‌توان گفت.

از این اشاره‌ها می‌توان این استنباط را داشت که مفهوم مصحف معنی کلی و عامی پیدا کرده که فراگیرتر از اصطلاح کتاب میان دو جلد باشد. حمزه که هشت سال پیش از ختم وحی، شهید شده، اگر هم مصحفی می‌داشته مسلماً اوراقی ناتمام بوده است و از آنجا که حتی در ترتیب سوره‌ها میان مصاحف اختلافاتی بوده، بنابراین می‌توان حدس زد که همه این مجموعه‌ها کامل و مرتب و مدون نمی‌توانسته باشد. هر یک از اینها استقلال کاملی هم نداشته است. بلکه بیشتر اینها دنباله هم قرار گرفته‌اند. از مصحف علی (ع) سخن قاطع و روشنی در دست نیست. اما نگاهی به مصاحف دیگر نشان می‌دهد که صرف نظر از اختلافهای مختصری، اینها بیشتر در سه چهار خط اصلی قرار می‌گیرند که مصاحف ابی، ابن مسعود و ابوموسی آنرا ترسیم کرده‌اند.

مصاحف تابعین که یکسره تابع مصاحف صحابه‌اند. مثلاً مصحف علقمه (م ۶۲) ربیع بن خثیم (م ۶۴) حارث بن سُوید (م ۷۰) اسود (م ۷۴) حطّان (م ۷۳) طلحة بن مصرف (م ۱۱۲) اعمش (م ۱۴۸) کاملاً مبتنی بر مصحف عبدالله و ابوموسی اشعری بوده‌اند.

مصاحف صحابه هم (صرف نظر از اختلاف قرائت و بعضی اختلافات جزئی دیگر) در اصول در همان سه چهار خط قرار می‌گیرند. بیشتر اینها جنبه تبلیغی داشته و سروصدای زیادی بوده که در باره شخصیت مالکان اصلی این مصاحف شده است. وگرنه به واقع جز مصحف اصلی نبوده و فقط حداکثر در ترتیب سوره‌ها و بعضی قرائتها با هم فرق داشته‌اند. اختلاف قرائتهائی هم که به صاحبان مصاحف نسبت داده شده، و مجملی از آنها را ضمن بحث از مصاحف به نمونه خواهیم دید، واقعاً معلوم نیست که تا چه حد دامنه داشته است. گرچه بحث بر سر آنها گاهی اختلافات

سیاسی را موجب شده، اما واقعیت آنها را در بحث از «قرائت قرآن» به تفصیل باید دید. این نکته را هم نمی‌توان ناگفته گذاشت که نگاهی به اختلافاتی که از مصاحف بازگفته‌اند ما را بدین نتیجه می‌رساند که بسیاری از اختلافات، مربوط به رسم‌الخط سنتی و ابتدائی آن زمان بوده و اختلاف در بعضی از قرائتها (مثل سوره العصر ۱۰۳) چنانکه گذشت (ص ۲۹۳) کاملاً حاکی از این است که دسته‌ای از این مصاحف در زمان پیامبر اکرم و پیش از عرضه اخیر تنظیم و ترتیب یافته است.

هرچه بود، نمی‌توان پوشیده داشت که در زمان ابوبکر و حتی زمان عمر، بعضی از این مصاحف رواج زیادی داشته‌اند. مصحفی که ابوبکر تهیه کرد، نزد خود او ماند و تا حدود سال ۳۰ هجری مصحفی رسمی از طرف حکومت به مردم عرضه نشد. بنابراین، هرکس در آن بیست سال پس از نبی اکرم، در انتخاب مصحف خود و اقتداء به یکی از مصاحف صحابه آزاد بود. در شهرهای اسلامی هم مصاحف مختلف صحابه رواج داشت و هر شهری به مصحفی روی آورده بود و آنرا رواج می‌داد. تا جائیکه تقریباً آنرا نشانه و صفت مشخصه و بارز شهر قرار داده بودند. چنانکه دیدیم (ص ۳۲۹) ابن اثیر نقل می‌کرد که تا سال سی هجری چهار مصحف در چهار گوشهٔ ممالک اسلامی رواج داشته است: مصحف ابی در دمشق، ابن مسعود در کوفه، ابوموسی در بصره و مقداد در حمص.<sup>۵</sup>

اما در این مورد یکی از محققین غربی با استناد به «قرائت اهل حمص» و وجود معاذ در حمص<sup>۶</sup> که ساکنان بیشتر آنجا بعدها یمنی‌ها بودند و فقدان روایتی از مصحف مقداد، حدس می‌زد که در این موقع باید مصحف معاذ در حمص رایج می‌بوده، نه مصحف مقداد.<sup>۷</sup>

به هر صورت، رواج مصاحف مختلف در ممالک اسلامی در آن موقع مسلم است. حال ببینیم چه مصحفی در زمان ابوبکر وجود داشته‌اند؟ این صورت را که شامل ۲۰ نام می‌شود به ترتیب تاریخ وفات صاحبان این مصاحف مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۵. بلوکی است از فلسطین نزدیک بیت المقدس به معنی «چشمه‌های گرم» که بیشتر مردم یمن در آنجا سکونت دارند. همان شهر Emmaus قدیم است که نام آن در انجیل لوقا ۲۴: ۱۳ آمده است.

۶. معاذ در حمص دیده شود: ابن سعد ۳: ۱۲۵/۲ و ۷: ۱۱۵/۲.

7. Bergstrasser; Qorantext, III: 172...

## ۱) مصحف فاطمه (ع)

از گرامی دخت پیامبر اکرم گفته‌اند که مصحفی داشته است. گرچه مدارک در این باره بس کم است، ولی احتمال چنین امری هم دور نیست. چه، او پروردهٔ دامان عصمت و بزرگ‌شدهٔ خاندان نبوت بود. او با قرآن اُنسی تمام داشت و چه بسا که خود و یا شوهر بزرگوارش (ع) برای وی مصحفی ترتیب داده بود و از آنجا که قرائت از روی مصحف و نگاه کردن به قرآن، افضل بر قرائت از حفظ است<sup>۱</sup>، مسلماً فاطمه علیها سلام نیز ترجیح می‌داده که از روی نسخهٔ مکتوب قرائت کند.

در روایتی از امام جعفر صادق (ع) نیز نقل کرده‌اند که: «فاطمه (ع) ۷۵ روز بعد از رسول خدا بزیست. در مرگ پدر هر لحظه حزن و اندوه وی زیادت می‌گشت و جبرئیل هر روز به تعزیت و تسلیت او می‌آمد...» و علی مرتضی (ع) مصحفی برای او رقم می‌کرد<sup>۲</sup>. گفته‌اند که آن مصحف سه برابر قرآن متداول بوده است<sup>۳</sup> و نزد امام زمان می‌باشد. مؤمنان باید تا زمان ظهور حضرت صبر و پایداری داشته باشند<sup>۴</sup>. متأسفانه در این مورد غالیان، تندرویهائی کرده‌اند که اگر توفیقی نصیب شد در باب عدم تحریف بحثی در آن باره خواهیم داشت. اما در مورد کیفیت این مصحف نظر دیگری هم هست. سید شرف‌الدین، علامهٔ سعید در المراجعات می‌گوید که مصحف حضرت فاطمه امثال و حکم و موعظه و سخنان عبرت‌آمیز و اخبار بوده است<sup>۵</sup>. بنابراین از سلک مصاحف قرآنی بیرون است. اما اینکه گفته شده در سورهٔ معارج کلمهٔ «بولاية علی» در مصحف فاطمه (ع) آمده بوده، مورد نظر علمای تشیع نیست. مرحوم بلاغی نیز هم عقیدهٔ علامهٔ سعید است و می‌گوید چنانکه از روایات کافی<sup>۶</sup> برمی‌آید مصحف حضرت فاطمه (ع) سخنی است از اسرار علم، هم چنانکه امام جعفر صادق (ع) فرموده در آن حرفی از قرآن نیست و یا فرموده: در آن چیزی از حلال و حرام نیست، بلکه در آن، علم به پیش آمده‌های آینده است<sup>۷</sup>. بنابراین، اگر

۱. اصول کافی ۵۹۸ قدیم، باب القراءة فی المصحف.

۲. اصول کافی ۱: ۲۴۱ چاپ دوم تهران، ناسخ التواریخ ج ۲ ک ۲ ص ۱۰۹ چاپ اول، حیوة القلوب

۲: ۷۰۱ چاپ دوم. اعیان الشیعه ۱: ۳۱۱.

۳. اصول کافی ۱: ۲۳۹. ۴. تفسیر صافی فیض ۱: مقدمهٔ ۶ ص ۲۷.

۵. به نقل از مکتب تشیع ۳۵۲.

۶. اصول کافی جلد اول باب صحیفه و مصحف و جامعه، ص ۳۴۷.

۷. در مقدمهٔ تفسیر آلاء الرحمن، به نقل از مقدمهٔ تفسیر شیرص ۱۸ چاپ ۱۳۸۵ قاهره.

هم نام «مصحف» داشته جزء مصاحف قرآنی به حساب نمی‌آید. در برابر این نظریات، یک نظر دیگر هم ابراز شده که متأسفانه منبع اصلی بدست داده نشده است. و آن این است که «در روایات اهل البیت وارد است که عثمان مصحف فاطمه را که به اشارت پیغمبر بود، از علی بن ابی طالب طلب کرد و جمع مصاحف با آن مطابقت داد...»<sup>۸</sup>

## ۲) سالم

درباره او چندبار سخن گفته‌ایم. او از پیش گروندگان به اسلام و از بزرگان صحابه بود. او برده آزاد شده سلمی (یا عمره) زن ابوحنیفه بود که بعد دختر او فاطمه را به زنی گرفت. ۱ یکی از چهارنفری بود که به فرمان پیامبر قرآن را باید از آنها می‌آموختند.<sup>۲</sup> و دیدیم که ابن دُریده می‌گفت: سالم نخستین کسی بود که قرآن را جمع کرد.<sup>۳</sup> او از معدود صحابه‌ای بود که هم جزء مهاجران و هم از گروه انصار به حساب می‌آمد. او اهل صُفّه بود و بسیاری از صحابه را امامت می‌کرد و سرانجام یکسالی پس از رسول خدا در یوم یمامه کشته شد.<sup>۴</sup>

با وجود اینها از مصحف او آگاهی درستی در دست نیست. آنچه گفته‌اند فقط در دو کلمه اختلاف است<sup>۵</sup> که یک چنین اختلافی را مصحف مستقلی نمی‌توان بشمار آورد.

## ۳) ابوزید

قیس بن السکن همان است که مالک بن انس می‌گفت قرآن را در زمان رسول خدا جمع کرد<sup>۱</sup> و جزء صاحبان مصاحف اولیه شناخته شده،<sup>۲</sup> اما قرائتی یا اختلافی با مصحف موجود از او باز نگفته‌اند.

### ۸. دیوان دین ۵۳.

۱. ابن سعد ۳: ۶۰/۱، احمد ۶: ۲۰۱.

۲. همین کتاب ص ۲۹۸، اتقان ۱: نوع ۲۰.

۳. اتقان ۱: ۲۴۵ نوع ۲۰.

۴. اصابه ۳ و ۴: ۵۶، ۵۷، ابن سعد ۳: ۶۰/۱، تاریخ گزیده ۲۲۶.

۵. ماتریال جفری ۲۳۴، نولدکه ۲: ۷، ۱۱، ۲۰.

۱. ص ۲۵۰ همین کتاب. ۲. احمد ۳: ۲۷۷.

#### ۴) سعد بن عبید

نخستین کسی است که نام «قاری» یافته<sup>۱</sup> و ابن حبیب (م ۲۴۵ هـ) او را نخستین جامع قرآن می‌داند.<sup>۲</sup> اما از مصحف و قرائتش چیزی باز نگفته‌اند.<sup>۳</sup>

#### ۵) معاذ بن جبل

او را هم دیدیم که قاضی یمن بود و بعد به شام مأمور شد و مصحفش در شام و حمص رواجی داشت. او فقیه و مفتی و قاضی و قاری بود.<sup>۱</sup> از صحابه‌ای بود که در عهد نبی افتخار جمع قرآن را یافت.<sup>۲</sup> با اینکه در طاعون عمواس به سال ۱۸ هجری در شام درگذشت<sup>۳</sup> و زمان کوتاهی برای اشاعه مصحف او وجود داشت، ولی مصحفش همردیف مصاحف اُبی و ابن مسعود ذکر شده<sup>۴</sup> و دیدیم (ص ۳۳۷) که مصحف رایج در حمص از آن او بوده است. با وجود اینها، از مصحف او خبری باز نگفته‌اند.

#### ۶) اُمّ ورقه

دختر عبدالله بن حارث را هم که به زمان عمر کشته شد، سیوطی می‌گوید که قرآن را جمع کرده بود<sup>۱</sup> اما نشان دیگری در دست نیست.

#### ۷) اُبی بن کعب

لقبش «سید القراء» و کنیه‌اش «ابوالمُنذر»، از بزرگان صحابه انصاری و از اصحاب عقبه ثانیه است. پیش از اسلام از دانشمندان قوم یهود بود و برکتب عهدین

۱. اصابه: ت ۳۱۷۰، ابن سعد ۳: ۳۰/۲ و ۴: ۸۸/۲. ۲. معبر ۲۸۶.

۳. ابن سعد ۳: ۳۰/۲، تاریخ اسلام ذهبی ۲: ۱۴.

۱. در زمان پیامبرگرمی و ابوبکر مفتی مدینه بود (کتانی ۲: ۴۱۹)، رک. ابن سعد ۲: ۱۰۷/۲-۱۰۸ و ۷: ۱۱۴/۲.

۲. غایة النهایة ابن جزری ۲: ۳۰۱، اتقان ۱: ۲۴۴ نوع ۲۰.

۳. احمد ۱: ۱۹۶ و ۵: ۲۴۱ و معارف ۲۵۴ و ابن سعد ۳: ۱۲۴/۲ و ۷: ۱۱۵/۲ و ص ۳۳۷ همین کتاب. گویند این طاعون بیست هزار از سپاه عرب را نابود کرد.

۴. مصاحف سجستانی ۲۴.

۱. ص ۲۵۴ همین کتاب.

مطلع؛ می‌خواند و می‌نوشت. پیش از زید بن ثابت اسلام آورده و قبل از او از نویسندگان وحی بود.<sup>۱</sup> در غزوات بدر، احد، خندق و همه شاهد با رسول اکرم بود. پیامبرگرامی بدو فرمود: ای ابومنذر! دانش بر تو گوارا باد. و نیز فرمود: خداوند به من فرمان داده که قرآن را بر تو قرائت کنم. سپس حضرتش قرآن را بر او فرو خواند.<sup>۲</sup>

بدو «سیدالمسلمین» هم گفته‌اند. جزء چهار نفری است که پیامبر فرمود قرآن را از ایشان فرا بگیرید. و هم چنین در باره او فرمود: «أقرء أمتی»<sup>۳</sup>، مسروق او را یکی از شش تن اصحاب فتیا می‌شمارد و جزء چهار نفری است که انس بن مالک گفت قرآن را در زمان رسول خدا گرد آورده بودند.

او در زمان عمر بن خطاب شاهد وقعه جاییه<sup>۴</sup> بود و پیمان با مردم بیت المقدس را همو نوشت<sup>۵</sup> به زمان ابوبکر (وعثمان) در نوشتن قرآن شرکت داشت.

او مردی کوچک اندام بود و موهای سر و صورتش سفید شده بود که در مدینه فوت کرد. در سال مرگ او اختلاف است. از سال ۱۹ تا سال ۳۶ را گفته‌اند.<sup>۶</sup> ذهبی در ترجمه او می‌گوید: وقتی او وفات یافت، عمرگفت: «الیوم مات سیدالمسلمین». پس وفاتش باید قبل از ۲۳ باشد، ولی دلایل دیگری در دست است که در جمع قرآن به زمان عثمان نیز شرکت داشته است.<sup>۷</sup>

زرین حبیب نیز می‌گوید که او را در زمان عثمان ملاقات کرده است<sup>۸</sup> و دیگری هم که شاهد روز وفات او بوده می‌گوید مردم او را «سیدالمسلمین» می‌خواندند.<sup>۹</sup>

۱. ابن سعد ۱: ۲۱/۲، ۲۳، ۲۸، ۳۵ و ۲: ۱۰۳/۲ و ۳: ۵۹/۲، ابن قتیبه ۱۳۳، اسدالغابه ابن اثیر، حفاظ ذهبی ۱: ۱۵، تهذیب نووی ۷.

۲. ابن سعد ۳: ۵۹/۲ س ۱۵ و ص ۶۰ س ۲۰ بعد، مقدمتان: ۶۴، ۹۰، حضرت آیات ۱-۳ سوره البینه ۹۰ را بر او قرائت فرمود.

۳. ابن سعد ۳: ۵۹/۲ و ۶۰، ولی عمر می‌گفت: «أقرئنا فی المنسوخ».

۴. اردوگاه جنگی «جاییه» که به شمال میدان یرموک است و هنوز نام آن بردروازه غربی دشتق اطلاق می‌شود، در نزدیکی سقوط بیت المقدس (سال ۱۵) همه سران لشکرهای اسلامی در آنجا گرد آمدند و مورد بازدید عمر قرار گرفت.

۵. تاریخ ابن عساکر ۲: ۳۲۲. ۶. کتاب الوفیات ابن قنفذ ۴۷، ط. ۱۹۷۱ بیروت.

۷. تهذیب التهذیب ۱: ۱۸۸.

۸. تهذیب التهذیب ۱: ۱۸۸، اسدالغابه ۱: ۳، اصابه ۱: ۱۰.

۹. ابن سعد ۳: ۶۱/۲، ۶۲، تاریخ ابن عساکر ۲: ۳۲۹.

روز جمعه پیش از قتل عثمان را هم گفته اند<sup>۱۱</sup>. اما بیشتر وفات او را در سال بیست و هشتم هجری می‌گیرند<sup>۱۲</sup>. گرچه واقدی محکمترین قول را سال سی هجری گرفته است<sup>۱۳</sup>.

### چگونگی مصحف او

شرکت او را در نوشتن قرآن به زمان رسول خدا و زمان ابوبکر دیدیم. ابوالعالیه می‌گفت در زمان ابوبکر مردانی می‌نوشتند و «أبی» بر آنها املاء می‌کرد. و چون به آیه ۱۲۷ سوره توبه رسیدند گمان بردند که این آخرین آیه است ولی اُبی گفت که رسول خدا دو آیه دیگر پس از آن بر من فرو خواند<sup>۱۴</sup> و آنرا نزد خزیمه انصاری یافتند. در زمان عمر نیز همیشه در موارد اختلاف قرائت، مورد مراجعه قرار می‌گرفت. ابن ابی داود داستانی را نقل می‌کند که از بسیاری جهات جالب توجه است.

او می‌گوید: مردم دمشق در زمان عمر قرآنی به مدینه فرستادند که بر ابی‌بن کعب و زیدبن ثابت و علی (ع) و مردم مدینه عرضه شود. در قرائت آیه ۲۶ سوره فتح اختلاف شد. در آن جمله‌ای زیاد داشت:

«وَلَوْ أَحْمَيْتُمْ كَمَا حَمَوْا لَقَسَدَ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ»

عمر گفت: دانایتر شما به قرائت کیست؟ گفتند اُبی‌بن کعب. فرستادند پی او، آمد و معلوم شد که در اساس مصحف بر قرائت او نوشته شده است!<sup>۱۵</sup> این نشان می‌دهد که مصحف او در دمشق رایج بوده و یا ابوالدرداء که این مصحف را

۱۰. البداية والنهاية ابن کثیر ۵: ۳۴۱.

۱۱. برای شرح حال او رک: ابن سعد ۲: ۱۰۳/۲، ۱۱۰ و ۳: ۵۹/۲-۶۰، طبقات ابن جزری شماره ۱۳۱، اسدالغابه ۱: ۴۹، ۵۰، اصابه ۱: ۳۰-۳۲، تهذیب التهذیب ۱: ۱۸۷، تاریخ ابن عساکر ۲: ۳۲۲، غایة النهاية ۱: ۳۱، صفة الصفوة ۱: ۱۸۸، حلیه ۱: ۲۵۰، الجمع ۳۹، الکواکب الدریه ۱: ۴۵، اعلام ۱: ۷۸، دهخدا ۲: ۹۵۹، اعیان الشیعة سید محسن امین جزء ۷، مجلد ۸ شماره ۱۰۴۲ ص ۳۱۶-۳۳۴، معارف ۱۱۳، جرح ۱: ۲۹۰/۱، البدء مقسسی ۱۱۶۵، استیعاب ۱: ۲۶، انساب سمعانی ۱۲۴، کامل ابن اثیر ۲: ۲۳۸، تهذیب نوی ۱۴۰، مختصر ابوالفداء ۱: ۱۷۳، تهذیب عسقلانی ۱: ۱۸۷، شدوات ۱: ۳۱، معجم رجال الحدیث آقای خوئی ۱: ۲۰۲.

۱۲. ابن سعد ۳: ۶۲/۲، میزان الاعتدال ۲: ۸۴.

۱۳. مصاحف ۹.

۱۴. ایضاً ۱۵۵ و ۱۵۶ و ص ۴۰۰، همین کتاب.



فرستاده بود، بر قرائت ابی بن کعب قرآن را می خوانده است.  
 از رواج مصحف او حتی یکی دو قرن بعد هم می شود سراغ گرفت. حاجی خلیفه  
 حتی نسخه بزرگی از تفسیر بدو نسبت می دهد و می گوید آنرا ابوجعفر رازی از  
 ربیع ابن انس و او از ابوالعالیه و او از ابی بن کعب روایت کند، و این اسنادی است  
 صحیح.

اما در مورد نسخه ای از مصحف او در زمان بعد از حیاتش گفته اند: وقتی مردی  
 از عراق نزد محمد فرزند او (م ۶۳) رفته بود و هرچه اصرار کرده بود که آنرا  
 ببیند، محمد گفته بود: عثمان آنرا گرفت<sup>۱۵</sup> و چیزی به او عرضه نکرده بود. با وجود  
 این، کسائی یکی از قاریان سبعه نقل می کند که این مصحف را دیده و در آن کلمه  
 «للرجال» (۲: ۲۲۸) به اماله «للرجیل» نوشته شده بود<sup>۱۶</sup>! یحیی بن عیسی الرملی  
 (م ۲۰۱ هـ) نیز می گوید: مصحفی نزد نصیر بن ابی الاشعث<sup>۱۷</sup> دیدم که ابن عباس آنرا  
 به حبیب بن ابی ثابت<sup>۱۸</sup> (م ۱۱۹ هـ) داده بود و آن بر قرائت ابی بن کعب بود<sup>۱۹</sup>.  
 بنابراین تا اواخر قرن دوم این مصحف وجود داشته است. حتی به احتمال زیاد در  
 دمشق رواج بیشتری داشته و تا اواخر قرن چهارم نمونه هائی از آن در بصره نیز  
 یافت می شده که اوراق آنها با هم فرق داشته است. ولی از آن بیعد دیگر سراغی از  
 آن نداریم. در مورد اختلاف قرائت در آیات، مهمترین مأخذی که  
 داریم تفاسیر معتبری مثل البحرالمحیط ابوحیان و جامع البیان طبری و مجمع-  
 البیان طبری و یا کتب قرآت است. اما در مورد ترتیب سوره ها در این مصحف،  
 دو منبع (و می شود گفت ۳ منبع) در اختیار داریم: ۱) فهرست ابن الندیم (۲) اتقان  
 (۳) مقدمتان.

۱۵. ایضاً ۲۵ و فضائل القرآن ابوعبید ۳۷.

۱۶. مقنع دائی ۶۴.

۱۷. العرادی الاسدی در تهذیب.

۱۸. حبیب بن قیس یا هند، تابعی ثقه ای که از ابن عباس و ابن عمر و انس روایت می کرد. کبیرا:

۳۱۱/۲، جرح ۱: ۱۰۷/۲، ابن سعد ۶: ۲۲۳، معارف ۲۵۴، حلیه ۵: ۶۰، تذکره ذهبی ۱: ۱۰۹،

تهذیب عسقلانی ۲: ۱۷۸، شذرات ۱: ۱۵۶.

۱۹. تفسیر طبری ۵: ۹، الدر المنثور ۴: ۱۷۰.

## ۱) فهرست ابن الندیم:

فضل بن شاذان (م ۲۶۰) گفت: ثقه‌ای از یاران ما، ما را درباره تألیف سوره‌ها در قرائت ابی بن کعب آگاه ساخت و گفت در دو فرستگی بصره، در قریه‌ای به نام «قریه انصار» مصحفی نزد محمد بن عبدالملک انصاری (م ۱۵۰) بود که او می‌گفت این مصحف ابی است و ما آنرا از پدران خود روایت کرده‌ایم. پس من در آن نگریستم و اوایل سوره‌ها و خواتیم رسل و شماره آیه‌ها را از آن بیرون کشیدم. آغاز آن:

فاتحة الكتاب ۱؛ البقره ۲؛ النساء ۴؛ آل عمران ۳؛ الانعام ۶؛ الاعراف ۷؛ المائده ۵؛ آنچه مشتبّه شده و آن یونس است ۱۰؛ الانفال ۸؛ التوبه ۹؛ هود ۱۱؛ سریم ۱۹؛ الشعراء ۲۶؛ الحج ۲۲؛ یوسف ۱۲؛ الکهف ۱۸؛ النحل ۱۶؛ الاحزاب ۳۳؛ بنی اسرائیل ۱۷؛ الزمر ۳۹؛ حم تنزیل ۴۵؛ طه ۲۰؛ الانبیاء ۲۱؛ النور ۲۴؛ المؤمنین ۲۳؛ حم المؤمن ۴۰؛ الرعد ۱۳؛ طسم، القصص ۲۸؛ طس، سلیمان ۲۷؛ الصافات ۳۷؛ داود ۳۴؛ سوره ص ۳۸؛ یس ۳۶؛ اصحاب الحجر ۱۵؛ حم عسق ۴۲؛ الروم ۳۰؛ الزخرف ۴۳؛ حم السجده ۴۱؛ سوره ابراهیم ۱۴؛ الملائکه ۳۵؛ الفتح ۴۸؛ محمد (ص) ۴۷؛ الحديد ۵۷؛ الطهار ۵۸؛ تبارک، الفرقان ۲۵؛ الم تنزیل ۳۲؛ نوح ۷۱؛ الاحقاف ۴۶؛ ق ۵۰؛ الرحمن ۵۵؛ الواقعة ۵۶؛ الجن ۷۲؛ النجم ۵۳؛ نون ۶۸؛ الحاقه ۶۹؛ الحشر ۵۹؛ الممتحنه ۶۰؛ المرسلات ۷۷؛ عمّ یتساءلون ۷۸؛ الانسان ۷۶؛ لا اقسام ۷۵؛ کورت ۸۱؛ النازعات ۷۹؛ عبس ۸۰؛ المطفّفين ۸۳؛ اذا السماء انشقت ۸۴؛ التین ۹۵؛ اقرأ باسم ربک ۹۶؛ الحجرات ۴۹؛ المناقون ۶۳؛ الجمعه ۶۲؛ النبی (ع) ۶۵؛ الفجر ۸۹؛ الملك ۶۷؛ اللیل اذا یغشی ۹۲؛ اذا السماء انفطرت ۸۲؛ الشمس وضحاها ۹۱؛ السماء ذات البروج ۸۵؛ الطلاق ۸۶؛ سح اسم ربک الاعلی ۸۷؛ الغاشیه ۸۸؛ عبس وهی اول ما کان<sup>۲۳</sup> (التغابن ۶۴)؛ لم یکن الذین کفروا من-

۲۰. الفهرست: چاپ لیبزیک ۲۷، چاپ قاهره ۳۶، چاپ تجدد ۲۹ و ۳۰. در صورت‌های نقل شده شماره سوره‌ها اضافه شده است.

۲۱. گویا به مناسبت خود سوره سوره «الطهار» باشد. چنانکه سیوطی هم چنین آورده است.

۲۲. شوالی سوره ۳۲ و ۱۱۳ را دوباره حساب آورده است: تاریخ قرآن ۲: ۳۱ س ۱ و ۵ و ۶.

۲۳. کذا فی الاصل—سوره عبس به شماره ۶۵ این صورت گذشت. بنابراین باید ظاهراً سوره دیگری باشد و ←

اهل الكتاب ۹۸؛ الصف ۶۱؛ الضحی ۹۳؛ الم نشرح لك ۹۴؛ القارعه ۱۰۱؛  
التکائر ۱۰۲؛ الخلع ۳ آیه-الجید ۷ آیه: اللهم ایاک نعبد، و آخرش بالكفار  
ملحق ۲۴-اللمز ۱۰۴؛ اذا زلزلت ۹۹؛ العادیات ۱۰۰؛ اصحاب الفیل ۱۰۵؛ الماعون  
۲۵۱۰۷؛ الکوثر ۱۰۸؛ القدر ۹۷؛ الکافرون ۱۰۹؛ النصر ۱۱۰؛ ابی لهب ۱۱۱؛  
قریش ۱۰۶؛ الصمد ۱۱۲؛ الفلق ۱۱۳؛ الناس ۱۱۴.

این یکصد و شانزده سوره است. او گفت: در مصحف ابی بن کعب تا اینجا رسیدم.  
همه آیه های قرآن به قول ابی بن کعب ۶۲۱۰ آیه است.

این بود سخن ابن الندیم، ولی بفرض که سوره های تغابن ۶۴ و الماعون ۱۰۷ را  
نیز در این صورت به حساب آوریم جمع سوره ها ۱۰۴ می شود و چون دو سوره زیاد  
دارد، پس این ۱۲ سوره در این صورت کمتر یادداشت شده است:

العنکبوت ۲۹؛ لقمان ۳۱؛ الدخان ۴۴؛ الذاریات ۵۱؛ الطور ۵۲؛ القمر ۵۴؛  
التحریم ۶۶؛ سئل سائل ۷۰؛ المزمل ۷۳؛ المدثر ۷۴؛ البلد ۹۰؛ العصر ۱۰۳.

اما دو سوره اضافه دارد: الخلع و الحفد.

ضمناً در این صورت نام سه سوره به گونه دیگری ذکر شده که مطابق نامهای  
رایج آن سوره ها نیست و در اتقان سیوطی هم نیامده است. یکی «طس، سلیمان» که  
به جای «النمل» آمده و دیگری سوره «داود» است که آرتور جفری آنرا با «سبا ۳۴»  
یکی گرفته و سومی «النبی» که باز آنرا معادل «طلاق ۶۵» می شمارد و شاید هم  
بتوانیم «تحریم ۶۶» بدانیم. چه، هر دو سوره با «یا ایها النبی» شروع می شود.  
به هر صورت روایت فضل بن شاذان از این جهت نیز جالب توجه است که نشان  
می دهد تا نیمه قرن سوم هجری هنوز هم نسخه ای از مصحف ابن کعب موجود بوده  
است.



یا اشتباهی رخ داده، شوالی به استناد اتقان «تغابن» را به حساب آورده (۲: ۳۱) آرتور جفری هم  
همین سوره را در اینجا به شماره آورده است (ماتریال ص ۱۱۶).

۲۴. ظاهراً این دو سوره همان سوره های الخلع و الحفد است که از جمله ادعیه به شمار آمده است.

۲۵. در خود فهرست سوره «التین» ضبط شده، ولی این سوره در شصت و هفتمین شماره این صورت ضبط شده  
است. شوالی عیناً نام «تین» را میان شماره ها یادداشت می کند (۲: ۳۱)، ولی دکتر آرتور جفری  
شماره ۱۰۷ را که سوره الماعون باشد یادداشت کرده است. ماتریال ص ۱۱۶.

## ٢) الاتقان سیوطی<sup>٢٦</sup>:

ابن اُشته در «کتاب المصاحف» خود از قول ابوجعفر کوفی (ظ ١٣٠) تألیف مصحف ابی را چنین می‌گوید:

الحمد ١؛ البقره ٢؛ النساء ٤؛ آل عمران ٣؛ الانعام ٦؛ الاعراف ٧؛ المائدة ٥؛ یونس ١٠؛ الانفال ٨؛ براءة ٩؛ هود ١١؛ سریم ١٩؛ الشعراء ٢٦؛ الحج ٢٢؛ یوسف ١٢؛ الکهف<sup>١٨٣٧</sup>؛ النحل ١٦؛ الاحزاب ٣٣؛ بنی اسرائیل ١٧؛ الزمر، اولها حم ٣٩٢٨؛ طه ٢٠؛ الانبیاء ٢١؛ النور ٢٤؛ المؤمنون ٢٣؛ سبا ٣٤؛ العنکبوت ٢٩؛ المؤمن ٤٠؛ الرعد ١٣؛ القصص ٢٨؛ النمل ٢٧؛ الصافات ٣٧؛ ص ٣٨؛ یس ٣٦؛ الحجر ١٥؛ جمسق ٤٢؛ الروم ٣٠؛ الحديد ٥٧؛ الفتح ٤٨؛ القتال ٤٧؛ الظهار ٥٨؛ تبارک الملک ٦٧؛ السجده ٤١؛ انا ارسلنا نوحاً ٧١؛ الاحقاف ٤٦؛ ق ٥٠؛ الرحمن ٥٥؛ الواقعة ٥٦؛ الجن ٧٢؛ النجم ٧٣؛ سئل سائل ٧٠؛ المزمل ٧٣؛ المدثر ٧٤؛ اقتربت ٥٤؛ حم الدخان ٤٤؛ لقمان ٣١؛ حم الجاثیه ٤٥؛ الطور ٥٢؛ الذاریات ٥١؛ ن ٦٨؛ الحاقه ٦٩؛ الحشر ٥٩؛ الممتحنه ٦٠؛ المرسلات ٧٧؛ عمّ یتساءلون ٧٨؛ لا اقسام بیوم القیامة ٧٥؛ اذا الشمس کورت ٨١؛ یا ایها النبی اذا طلقتم النساء ٦٥؛ النازعات ٧٩؛ التغابن ٦٤؛ عبس ٨٠؛ المطفّین ٨٣؛ اذا السماء انشقت ٨٤؛ والتین والزیتون ٩٥؛ اقرأ باسم ربک ٩٦؛ الحجرات ٤٩؛ المنافقون ٦٣؛ الجمعة ٦٢؛ لم تحرم ٦٦؛ الفجر ٨٩؛ لا اقسام بهذا البلد ٩٠؛ واللیل ٩٢؛ اذا السماء انفطرات ٨٢؛ والشمس وضحاها ٩١؛ والسماء والطارق ٨٦؛ سبح اسم ربک ٨٧؛ الغاشیه ٨٨؛ الصف ٦١؛ سورة اهل کتاب و هی لم یکن ٩٨؛ الضحی ٩٣؛ الم نشرح ٩٤؛ القارعه ١٠١؛ التکاثیر ١٠٢؛ العصر ١٠٣؛ سورة الخلع؛ سورة الحفد؛ ویل لكل همزة ١٠٤؛ اذا زلزلت ٩٩؛ العادیات ١٠٠؛ الفیل ١٠٥؛ لایلاف قریش ١٠٦؛ رأیت ١٠٧؛ انا اعطیناک ١٠٨؛ القدر ٩٧؛ الکافرون ١٠٩؛ اذا جاء نصر الله ١١٠؛ تبت ١١١؛ الصمد ١١٢؛ الفلق ١١٣؛ الناس ١١٤.

این بود صورتی که سیوطی نقل کرده است.

٢٦. الاتقان سیوطی ١: ٢٢٢ آخر نوع ١٨ فائده.

٢٧. جفری آنرا سورة ١٥ گرفته.

٢٨. بنابراین سورة زمر را جزء «حوامیم» به حساب آورده و عدّه حوامیم بدین ترتیب هشت عدد می‌شود.

در این صورت این هفت سوره نیست:

ابراهیم ۱۴؛ الفرقان ۲۵؛ السجده ۳۲؛ الملائکه ۳۵؛ الزخرف ۴۳؛ الانسان ۷۶؛ البروج ۸۵،<sup>۲۹</sup> که در هیچیک با کسری صورت ابن الندیم مشترک نیست.<sup>۳۰</sup> چون مصحف ابی دو سوره (خلع و حقد) را اضافه داشته باید جمع سوره‌ها ۱۱۶ باشد، اما اینجا ۱۰۹ سوره یاد شده است. سیوطی می‌گوید با اینکه او دو سوره اضافه داشته، اما صواب این است که مصحف ابی ۱۱۵ سوره باشد. زیرا او دو سوره فیل و قریش را یکی می‌دانست.<sup>۳۱</sup> اگر این حساب را بخواهیم داشته باشیم، چون روایتی از امام جعفر صادق (ع) نقل شده که قرائت خاندان نبوت بر قرائت ابی بن کعب است،<sup>۳۲</sup> بنابراین دو سوره فیل ۱۰۵ و لایلاف قریش ۱۰۶، و همچنین الضحی ۹۱ و انشراح ۹۴ هم باید با هم به حساب آیند و در نتیجه باز مصحف ابی این کعب بیش از ۱۱۴ سوره نباید می‌داشته است.

## ۲) مقدمتان<sup>۳۳</sup>:

جز این دو روایت که گذشت، گزارش دیگری داریم که در مقدمه کتاب مبانی (تفسیری که در ۴۲۵ هـ. نوشته شده، ولی مؤلفش معلوم نیست) آمده است. در این روایت اسامی سوره‌ها و فضیلت هر سوره یک‌به‌یک از نبی اکرم نقل شده است. ترتیب این سوره‌ها در آن مطابق ترتیب کنونی است، جز سوره ۶۷ ملک که با سوره ۳۲ یکجا آمده، شماره سوره‌ها ۱۱۴ سوره است و آن دو دعاء «خَلْع و حَقْد» را هم ندارد.

مشکل اصلی که در این صورت هست این است که ناقل آن شناخته نیست و الا از نظر تاریخ نوشتن، بر اتقان سیوطی مقدم و از نظر رفع مشکلاتی که از مصحف ابی ناشی شده، مفید می‌بود. بخصوص که در سلسله روایانش نامهایی چون زید بن اسلم (م ۱۳۶) فقیه و مفسر مدینه و ابوامامه (م ۸۱) صحابی جلیل قرار ۲۹. جفری در احتساب سوره ۱۸ جزء از قلم افتاده‌ها (ماتریال ۱۱۵ س ۲۵) اشتباه کرده، زیرا سوره حجر ۱۵ در صورت اتقان دوبار آورده، در حالی که دفعه اول سوره ۱۸ است.  
۳۰. جفری در مقایسه این دو صورت سوره ۵۴ را مشترک افتاده‌ها می‌داند (ماتریال ۱۱۵) در صورتیکه سوره ۵۴ در صورت اتقان هست و جزء افتاده‌های مشترک نیست.

۳۱. اتقان ۱: ۲۲۸، مجمع البیان ۱۰: ۵۴۴.

۳۲. اصول کافی ۶۰۸ قدیم، وسائل الشیعه ۴: ۸۲۱. ۳۳. مقدمتان ۶۴-۷۴.

دارد. پس به ناچار از آن باید گذشت. مطلب دیگری که مطرح است اختلاف قرائت ابن کعب است.

**اختلاف قرائت:** اختلاف قرائتهائی که از او بازگفته‌اند به چهار دسته تقسیم می‌شود:

( ۱ ) اختلاف در لهجه: بعضی از این اختلافاتی که بازگفته‌اند ناشی از اختلاف لهجه است. مثلاً «لایضرکم کیدهم» (۳: ۱۲۰) را او به پیروی از لهجه حجازی فکّ ادغام می‌کرد و می‌گفت: «لایضررکم کیدهم»<sup>۳۴</sup> و یا «بُعْثِر» را او «بُحْثِر»<sup>۳۵</sup> و «أَنَا اعطیناک» (۱: ۱۰۸) را «أَنَا انظیناک» تلفظ می‌کرده است.

( ۲ ) گویا گاهی کلمات مترادف را به کار می‌برده است. مثلاً در «والضّالین» (۱: ۷) می‌گفته: «غیرالضّالین»<sup>۳۶</sup> و به جای «مَشَوَافیه» (۲: ۲۰) می‌گفته: «مضوافیه»<sup>۳۷</sup> و یا به جای «من بعثنا»، او «من مرقدنا» می‌خوانده است.<sup>۳۸</sup>

( ۳ ) زمانی هم جمله‌ای و یا کلمه‌ای تفسیری اضافه داشته است: مثلاً در (۲: ۱۹۶) کلمه «متتابعات» را اضافه داشته<sup>۳۹</sup> و یا در (۴: ۲۴) «الی اجل مسمى» را زیاد داشته است: در آیه ۲۶ سوره فتح دیدیم که جمله «ولو حمیتم کما حموا لفسد المسجد الحرام» را اضافه داشت که عمر بر سر همین اضافی احضارش کرد و تندی نمود.

( ۴ ) آنچه هم درباره جملاتی مثل «وَكُوْنِ اِنْ اِنْ اَدَمِ سَأَلَ وَاَدِیْآ مِنْ مَالٍ وَاَعْطِیْهِ . . .» از او بازگفته‌اند به واقع بیشتر شبیه حدیث است تا آیتی از قرآن و بحثش در مسأله تحریف خواهد بود.<sup>۴۱</sup>

۳۴. البحرالمعیط ۳: ۴۳.

۳۵. ایضاً ۸: ۵۰۵.

۳۶. ایضاً ۲: ۲۹.

۳۷. ایضاً ۱: ۹۰.

۳۸. مجمع‌البیان ۸: ۴۲۸.

۳۹. کشاف ۱: ۲۴۲.

۴۰. طبری ۵: ۹.

۴۱. اختلاف قرائتهای او را رك. ماتریال جفری ۱۱۴ بعد، برگ شتراسر در تاریخ قرآن نولدکه ۳: ۸۳ بعد، تاریخ القرآن دکترشاهین ۱۴۹ بعد، ابن حدیث هم دیده شود در المعجم المفهرس للحدیث ۷: ۱۷۷-۱۷۹، نولدکه ۱: ۲۳۵ بعد. مقدمتان ۳۴، ۹۱، مصاحف ۱۳۵ و تفاسیر ذیل ۱۰: ۲۴ و ۲۵. فتح الباری ۱۱: ۲۰۰، برهان ۲: ۳۶، ۳۷، قرطبی ۱: ۹.

## دو سوره اضافی:

اما بحث اصلی بر سر دو سوره‌ای است که ادعا شده در مصحف ابن کعب بوده است. نام این دو سوره را «خَلْع» «رَدَّ و انکار» و «حَفْد» «شتاب و مسابقه» و یا «جَيْد» «نیکو» گفته‌اند. اینها را معمولاً به نام «سوره القنوت»<sup>۴۲</sup> یا «دعاء قنوت»<sup>۴۳</sup> یا «سورتی القنوت»<sup>۴۴</sup> یا «دعاء الفجر»<sup>۴۵</sup> خوانده و یا مطلق «دعاء»<sup>۴۶</sup> هم گفته‌اند. آن دو سوره اینهاست:

### سُورَةُ الْخَلْعِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(۱) اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِيْنُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ. (۲) وَنُنْبِئُ عَلَیْكَ وَلَا نَكْفُرُكَ. (۳) وَنَخْلَعُ وَنَتْرُكُ مَنْ یَفْجُرُكَ.

### سُورَةُ الْحَفْدِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(۱) اَللّٰهُمَّ اِيَّاكَ نَعْبُدُ. (۲) وَلَكَ نُصَلِّي وَنَسْجُدُ. (۳) وَ اِلَيْكَ نَسْعِي وَنَحْفِدُ. (۴) نَرْجُو رَحْمَتَكَ. (۵) وَنَخْشَى عَذَابَكَ. (۶) اِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِ مُلْحَقٌ.

سوره ردّ و انکار: بنام خداوند بخشنده مهربان

(۱) پروردگارا! از تو یاری می‌طلبیم و از تو آموزش می‌خواهیم. (۲) بر تو ثنا می‌خوانیم و بر تو کفر نمی‌ورزیم. (۳) و آنها را که بر تو گناه ورزند ترک کنیم و از خود دور سازیم.

سوره شتاب (مسابقه)

(۱) پروردگارا! تنها ترا می‌پرستیم. (۲) و بر تو نماز می‌خوانیم و سجده می‌بریم. (۳) و به سوی تو گام برمی‌داریم و می‌شتابیم. (۴) به رحمت تو امیدواریم. (۵) و از عذاب تو ترسانیم. (۶) همانا که عذاب تو به کافران ملحق است.

۴۲. اتقان ۱: ۲۲۶.

۴۳. کشف در آیه ۱۰ سوره یونس.

۴۴. معاضرات راعب.

۴۵. لسان العرب ۴: ۱۳۰.

۴۶. صحاح جوهری ۱: ۲۲۳ چاپ ۹۲-۱۲۸۲ بولاق.

درباره این دو دعاء گفتنی زیاد است. نخست اینکه جائی ادعاء نشده که در زمان جمع آوریهای قرآن، کسی آنها را به عنوان آیات قرآنی عرضه کرده باشد. خود ابن کعب در زمان ابوبکر در کار شرکت داشت و در زمان عثمان هم می‌گویند همکاری داشته و اگر هم نمی‌بود مصحفش که بود و به جمع عرضه می‌شد. اما آنچه گفته‌اند یکی همان است که در مصحفش چنین نوشته بود و همین را بعضی هم به مصحف ابوموسی اشعری و ابن عباس نسبت داده‌اند.<sup>۴۷</sup> اما از ناحیه اینها هم هیچ سخنی که حاکی از ادعای خاصی باشد، بازگفته نشده است. دیگر اینکه اخباری است که پیامبر اکرم این دعاها را در قنوت می‌خوانده، ولی بهیچوجه این نمی‌رساند که آیتی از قرآن بوده است. ابن کعب نیز خود هر شب آنها را به قنوت نماز می‌خواند.<sup>۴۸</sup> از علی (ع) گفته‌اند که در فجر، این دعاء را به قنوت می‌خواند.<sup>۴۹</sup> عمر بن خطاب گفته‌اند آنها پس از رکوع به قنوت خوانده است.<sup>۵۰</sup> امیه بن عبدالله بن خالد اموی (م ۷۸) در خراسان این دو سوره را خوانده است.<sup>۵۱</sup> سعید بن مسیب (م ۹۴) تابعی، ابراهیم نخعی (م ۹۶) عابد کوفی، حسن بصری (م ۱۱۰)، عطاء (م ۱۱۴)، و زهری نیز آنها قرائت کرده‌اند.<sup>۵۲</sup> تمام اینها حکایت از آن دارد که این دعا قنوت بوده است، اگرچه به قول احمد منادی (م ۳۳۴) پیامبر اکرم خود این را به ابن کعب آموخته باشد.<sup>۵۳</sup> آری، یک وقت کسی مثل عبدالله بن زُریر غافقی (م ۸۱) در برابر حاکمی ستمگر، زبانی پر خاشجو دارد و در مقام تحقیر طرف دم از ناشنیده‌ای می‌زند که شگفت‌آور و کوبنده باشد. البته این غیر از ادعای اصالت دعاء به عنوان آیتی از قرآن است. چنانکه در برابر این موضع، حاکم مصر عقبه بن عامر نیز برای به شگفت آوردن حاضران این دو سوره را می‌خواند. پس اینها دلیل بر آیت قرآن دانستن آنها نمی‌شود و همه این حرفها برمی‌گردد به قنوت. اینها دعائی بود که

۴۷. اتقان ۱: ۲۲۷.

۴۸. ایضاً ۱: ۲۲۷.

۴۹. سنن بیهقی ۲: ۲۱۱، نوشته‌ای از این دعاء در ۷۳۴ هـ. در مصر توسط یکی از علویان عرضه شد که گفته شد به خط علی (ع) است. المکتبة الجغرافية العربية ۷: ۲۹۶.

۵۰. اتقان ۱: ۲۲۶. سنن بیهقی ۲: ۲۱۰.

۵۱. اتقان ۱: ۲۲۷.

۵۲. وثرسروزی ۱۳۵، ۱۳۶ لاهور ۱۳۲۰.

۵۳. برهان زرکشی ۲: ۳۷.



پیامبر خدا به نماز خوانده است.

در مورد قنوت، می‌دانیم که پیامبرگرامی بر اثر واقعهٔ اُحد سخت متألّم بود و متجاوزان را لعنت می‌فرمود.<sup>۵۴</sup> یا در وقعهٔ بئرمعونه بود که دیدیم (ص ۲۳۰) پیامبراکرم تا یک‌ماه در قنوت نماز صبح برکافران لعنت می‌فرستاد، یا به سبب آزاری که از منافقان دیده بود لعنتشان می‌کرد که جبرئیل نازل شد: خداوند ترا نفرستاده که دشنامگو و لعنتگر خلق باشی. خداوند ترا به رحمت عالمیان فرستاده نه عذاب آنها، و در پی آن آیهٔ ۱۲۸ سورهٔ آل عمران نازل شد.<sup>۵۵</sup> از آن پس بود که جبرئیل دعای قنوت را به پیامبر آموخت.<sup>۵۶</sup> ابن کعب برای این که فراموش نکند این دو دعاء را در مصحفش نوشته و بعدیها، گمان برده‌اند که جزء مصحفش بوده.<sup>۵۷</sup> و حالا صفت مشخصهٔ مصحف او این دو دعاء است.

آنها که معتقد به نسخ در قرآن هستند می‌گویند این دو سورهٔ قنوت اسمش از قرآن برداشته شد ولی حفظش از دلها نرفت.<sup>۵۸</sup> یعنی نوع سومی از نسخ است که تلاوتش نسخ و حکمش باقی است.

اما به واقع، آیا این دو سوره که دیدیم به آیات قرآنی می‌خورد؟ در آن حدّ هست که آیه و نشانه‌ای از عظمت پروردگاری باشد؟ در آن مرز هست که انسان از اتیان به مثلش عاجز و زبون باشد؟ با وجودی که متن آن به «حمد» بسیار نزدیک است و جز پرستش و ثنای پروردگار و امید به رحمت و ترس از شکنجه نیست، باز می‌بینیم که از حیث فصاحت و اسلوب میان آنها فرق بسیار است. به قول بلاغی همین کلمهٔ «يَفْعُرُ» و یا کلمهٔ «خَلَع» را ببینید. کلمهٔ «يَفْعُرُ» متعدّی نمی‌شود و «خَلَع» هم بیشتر

۵۴. تفسیر طبری ۴: ۵۸، ترمذی ۴: ۸۳، ۸۴، ابن کثیر ۲: ۲۳۸، فتح حافظ ۸: ۱۷۰، الدر سیوطی ۲: ۷۱، سنن بیهقی ۲: ۱۹۷، ۲۰۷، بخاری: مغازی ۲۱، مسلم: فضائل الصحابه ۱۸۶، ناسخ و منسوخ ابوجعفر نحاس ۸۹، ابن سعد ۴: ۹۶/۱، معانی الآثار طحاوی ۱: ۱۴۲.

۵۵. مجمع البیان ۱: ۵۰۱، تبيان ۱: ۳۵۵، اسباب النزول واحدی ۶۹-۷۰، کشف ۱: ۱۳۹ بولاق.

۵۶. مراسیل ابوداود ۱۲-۱۳، سنن بیهقی ۲: ۲۱۰، اما در تفسیر آیه ۱۲۸ سورهٔ آل عمران بدین قنوت اشاره‌ای نیست. به هر صورت، مسألهٔ قنوت، خواه با این دعاها باشد و یا با دعای دیگری، مشروعیت و وقت و صیغه و حکم و کیفیتش مورد اختلاف فقهاست. رک. سنن بیهقی ۲: ۱۹۸-۲۰۹، دائرة المعارف اسلام و مختصر آن و لسان و... همین کلمه. مفتاح کنوز ۳/۴۰۹، المعجم حدیث ۵: ۴۷۲، سفینه البحار ۲: ۴۵۱-۴۵۰.

۵۷. تأویل مشکل القرآن این قتیبه ۳۳، ۳۴، مقدمتان ۷۵.

۵۸. برهان ۲: ۳۷.

زیبنده بتان است. یا اینکه از عذاب خدا باید ترسید چون به کافران ملحق می‌شود؟<sup>۵۹</sup> از این قبیل انتقادات فراوان است. اما شیخ محمد هیصم (م ۲۷۹) سخن جالب توجهی گفته که هنوز زنده و پرمعنی است. او می‌گوید: مصحف این کعب در اساس مخالف مصحف کنونی شناخته نشده، مگر در مواردی که به خبر واحد نسبتی به او داده‌اند، البته بدون اینکه اینگونه خبرها ایجاد یقین بکنند. قرائت او همین قرائت عامه بود. بله، بعضی از بزرگان گفته‌اند که مصحفی منسوب به ابن کعب دیده‌اند که حروفش با حروف این مصحف فرق داشته، ولی از کجا بدانیم که این سخنان از آن جهت نباشد که بعضی دوست دارند به چیزهای عجیب و غریب بنازند. این بلائی است که به دین ضرر می‌زند و مصلحت مسلمین را به خطر می‌اندازد. راه ملحدان را در طعنه به ارکان اسلام می‌گشاید و فتنه در کارها را آسان می‌سازد. می‌بینیم که مفتیان نواب ملوک و بندگان مالداران و دنیا داران آزمند که چون در قرآن و علوم دین پایگاهی نیافته‌اند، با توسل به کتب غریب، (به دربار ملوک) تقرب می‌جویند، و اگر هم آن کتب غریب سخت و مشکل باشد، بعضی از کتب معروف را پیدا می‌کنند، آنها را کم و زیاد یا پس و پیش می‌کنند، عنوان تازه‌ای بدان می‌دهند، تا نانی از آن درآورند. بنابراین بعید نیست که مصحفی را بگیرند و سوره‌هایی را پس و پیش کنند و الفاظی را تحریف سازند و بعد بگویند این مصحف علی (ع) یا ابی یا عبدالله است، تا آنرا نزد ملوک عرضه بدارند و بگویند: خزانه پادشاهی چون تو، نباید که از نسخه هر مصحفی خالی باشد. تا چیزی از مال دنیا بگیرند که آنها از این جنایت بر دین و اهل دین خودداری ندارند. اما راه عاقل آن است که خود را در معرض این ترهات هوسناک نگذارد که حق روشن است و راه راست...<sup>۶۰</sup>

می‌بینید که از همان نیمه قرن سوم هجری فریاد از جعل و تزویر بلند است. در این مورد، نکته مهم این است که ابن کعب مسلماً مصحفی داشته و چه بسا که این مصحف در زمان رسول خدا هم تهیه شده بود. اما اگر هم خود به زمان عثمان در جمع قرآن شرکت داشته، باز به طور قطع و یقین می‌توان گفت که مصحفش پیش از دوره عثمان و حتی پیش از مصحف ابوبکر تهیه شده بود. با وجود این، نباید

۵۹. مقدمه تفسیر آلاء الرحمن، اسرارابع.

۶۰. مقصدان ۴۷ و ۴۸.

قرائتش از قرائت عامّه خیلی دور می‌بوده است. یکی از مهمترین دلایل تطابق مصحف او و مصحف موجود، این است که قرائت شش تن از قاریان هفتگانه (یعنی نافع، ابن کثیر، ابن علاء، عاصم، حمزه و کسائی) هر یک به طریقی، به قرائت ابی بن کعب می‌رسد.

اما درباره آن دو سوره، هیچ دلیلی محکمتر از این نیست که اگر هم انتساب این دو دعاء به عنوان سوره‌های قرآنی به ابی بن کعب صحت داشته باشد، ولو سلمنا، تازه او در این ادعاه تن واحد است و تک بودن چیزی از قرآن ثابت نمی‌کند. قرآن تمام به تواتر ثابت شده و از کسی تنها چیزی پذیرفته نشده، اگرچه صحابی جلیل‌القدر و یا خلیفه مقتدری باشد.

واقع این است که درباره مصحف ابی سخن روشن و قطعی در دست نیست. صورتهائی را که این ندیم و سیوطی بدست داده‌اند، گذشته از اینکه حتی در یک مورد هم اختلافاتشان باهم نمی‌خواند و ترتیب سوره یکی نیست و نام سوره‌ها باهم اختلاف دارد؛ فاصله زمانی راویان از زمان ابی نیز طولانی است. بنابراین اعتمادی به صحت این صورتهای نیست و بر فرض اثبات اصالت، تازه خبر واحدی می‌شود که اطمینان بدان روا نباشد.

#### ۸) ابن مسعود:

ابوعبدالرحمن عبدالله بن مسعود از قبیله «هُذَیْل»<sup>۱</sup> و حلیف بنی زهره، مادرش امّ عبد بود و از این رو به او کُنیت «ابن امّ عبد» نیز داده بودند.<sup>۲</sup> وقتی در کتب فقه و اخبار فقط «عبدالله» گفته شود منظور او است. به روایت ابونعیم اصفهانی او ششمین کس است که اسلام آورده و از این رو او را «سادس سته»<sup>۳</sup> می‌گفتند و او این لقب را بسیار دوست می‌داشت. پیش از اسلام شبان «عُقبه» بود.<sup>۴</sup> گویند روزی پیامبر و ابوبکر بر ربه او می‌گذشتند. از او شیر خواستند و او به مقتضای امانت از

۱. طبقات القراء: ۱: ۴۵۸.

۲. گاهی او را عبدالله بن مسعود می‌نامند (ابن سعد ۳: ۱۱۲/۱، ولی بیشتر عبدالله بن امّ عبد خوانده شده است. (بخاری: کتاب فضائل الاصحاب ۳۵، ابن سعد ۲: ۹۹/۲ و فصل خاص او ۳: ۱۸۲/۱).

۳. حلیة الاولیاء: ۱: ۱۲۴. پاره‌ای از خطبه‌های او را هم دارد. ولی سخاوی او را سومین نفری نقل می‌کند که پس از علی و خدیجه اسلام آورد.

۴. احمد ۱: ۳۷۹ و ۴۶۲.

دادن شیر امتناع جست. پیغمبر خدا (ص) میشی از آن ربه را برکت داد و از آن پس عبدالله، اسلام پذیرفت. پس از اسلام خدمتگزار رسول (ص) گردید<sup>۵</sup> و در سفر و حضر پیوسته در خدمت رسول خدا بود. در مدینه، پشت مسجد نبوی زندگی می کرد و اغلب با مادرش «امّ عبد» به خانه پیامبر می رفت. به طوری که نزدیک بود او از اهل بیت شمرده شود. می گویند مادرش نیز اسلام آورده بود و عبدالله را «صحابی پسر صحابیه» هم می گفته اند<sup>۶</sup>. وقتی پیامبر در خانه بود دربانان خانه با او بود و چون می خواست از خانه بیرون رود کفشهای او را می پوشانید و با عصا پیشش می رفت. تا رخصت نمی یافت نمی نشست. در سفر فرارش و آب وضوی پیامبر را فراهم می ساخت. چنانکه او را «صاحب نعلین و وساده» پیغمبر هم خوانده اند<sup>۷</sup>. او نخستین کسی است که در آن گیرودار مخالفت قریش، قرآن را به صدای بلند در مکه تلاوت کرد و در این راه آزار شد<sup>۸</sup>. وی «ذوالهجرتین» است، یعنی یکبار به حبشه و بار دیگر به مدینه هجرت کرد. در همه غزوات رسول خدا حاضر بود و ابوجهل را به دست خویش بکشت. او یکی از ده تنی «عشره مبشره» است که وعده بهشت گرفته اند. دیدیم، از نخستین کسانی بود که قرآن را درس می دادند و جزء چهار نفری است که پیغمبر فرمان داد قرآن را از ایشان بیاموزند. او بارها و بارها گفته بود که هفتاد سوره از دهان مبارک نبی اکرم آموخته است. می گویند پیامبر فرموده: هر که بخواند قرآن را چنانکه نازل شده، تر و تازه بخواند، باید همچون ابن ام عبد (ابن مسعود) بخواند<sup>۹</sup>. حتی گفته اند در دوباری که در آخرین سال حیات حضرتش، قرآن بروی عرصه شد او هم حضور داشت<sup>۱۰</sup>. او در روش و حرکات به آن حضرت تشبیه می ورزید<sup>۱۱</sup>. بوی خوش را دوست می داشت<sup>۱۲</sup>. قامتی

۵. استیعاب ۳: ۹۸۷.

۶. نووی ۳۷۰.

۷. احمد ۶: ۴۴۹، ابن سعد ۳: ۱۰۸/۱.

۸. ابن سعد ۳: ۱۰۷/۱.

۹. مقدمتان: ۹۳.

۱۰. ابن سعد ۲: ۱۰۴/۲.

۱۱. احمد ۵: ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۰۲، طرابلسی: حدیث ۴۲۶.

۱۲. ابن سعد ۳: ۱۱۱/۱.

نحیف و ساق پائی باریک داشت<sup>۱۳</sup>. موی سر را تا پشت گوش فرو می‌گذاشت و خضاب نمی‌کرد. دربارهٔ قرائتش مجاهد، محدث معروف گفته بود: اگر من قرآن را بر قرائت ابن مسعود می‌خواندم، به بسیاری از مطالبی که از ابن عباس پرسیدم محتاج نمی‌شدم<sup>۱۴</sup>. در این باره کافی است گفته شود که قرائت شش نفر از قاریان بدو می‌رسد. یعنی عاصم، حمزه و کسانی از قرآء هفتگانه، خلف و اعمش<sup>۱۵</sup>، و ابوعمرو بن علاء از عاصم<sup>۱۶</sup>. می‌گویند ابوذر نیز آیهٔ ۳۸ سورهٔ یس را به قرائت ابن مسعود می‌خواند<sup>۱۷</sup>. در زمان عمر او ولایت کوفه یافت، اما وقتی عثمان همه را به از بین بردن مصاحف خود فرا خواند، او امر عثمان نپذیرفت و قیام کرد. که داستانش را در اعتراض او به مصحف عثمانی خواهیم دید (ص ۳۸۰). وفاتش را بیشتر در سال ۳۲ هـ = ۶۵۳ م در حدود شصت سالگی گفته‌اند. ولی زُهری می‌گوید که در جنگ صفین با علی (ع) بود و در آنجا کشته شد<sup>۱۸</sup>. با اینکه در روایت احادیث نبوی بسیار سخنگیر بود<sup>۱۹</sup>، ولی به علت احاطه‌ای که بر سنت نبوی داشته است در صحیحین ۸۴۸ حدیث از او نقل شده و جاحظ و ابونعیم خطبه‌ها و برگزیده‌های سخنانش را آورده‌اند<sup>۲۰</sup>. می‌گویند مدرسهٔ حنفیه براساس نظریات ابن مسعود پایه‌گذاری شده و این پایگاه عبدالله را در کوفه و اثر او را در حدیث می‌رساند.

۱۳. احمد ۱: ۴۲۰.

۱۴. ترمذی ۲: ۱۵۷، برگ شتراسر این را از سیرهٔ ابن هشام (ص ۲۳۱) نقل می‌کند (نولدکه ۳: ۸۰) اما یافت نشد.

۱۵. طبقات القراء ۱: ۴۵۹.

۱۶. ایضاً ۱: ۳۴۸.

۱۷. بخاری: کتاب التوحید ۲۲.

۱۸. احمد ۵: ۱۸۸ و ۱۸۹.

۱۹. سنن ابن ماجه: مقدمه باب ۳، دارمی: مقدمه باب ۲۷، ابن سعد ۳: ۱۱۰/۱، احمد ۱: ۴۵۲.  
 ۲۰. تفصیل ترجمهٔ حالش دیده شود: لغتنامهٔ دهخدا ۱۱: ۳۴۹، اعلام ۴: ۲۸۰، اصابه ۳: ۱۳۹، اسدالغایه ۳: ۲۵۶-۲۶۰، تهذیب ۴: ۲۷، طبقات ابن جزری: شمارهٔ ۱۹۱۴، ابن سعد ۲: ۱۰۴/۲ و ۱۰۶/۱ و ۶: ۷، غایةالنهایه ۱: ۴۵۸، البدء ۵: ۹۷، صفةالصفوة ۱: ۱۵۴، تاریخ الخمیس ۲: ۲۵۷، البیان جاحظ ۲: ۵۶ و فهرست آن، معبر ۱۶۱، کبیر بخاری ۳: ۲/۱، معارف ۱۰۹، جرح ۲: ۱۴۹/۲، التنبیه مسعودی ۲۹۴، استیعاب ۱: ۳۵۹، کامل ۳: ۵۶، تذکرة ذهبی ۱: ۱۳، بدایه ابن کثیر ۷: ۱۶۲، شذرات ابن عماد ۱: ۳۸، حلیه ۱: ۱۲۴ شمارهٔ ۲۱، الکواکب الدریهٔ مناوی ۱: ۶۴، دائرة المعارف اسلام همین کلمه از «ودت»، مختصر دائرة المعارف اسلام: همین کلمه از ونسنگ.

## چگونگی مصحف او

می‌دانیم که او نیز مصحفی داشت و حتی توقعش این بود که او به جای زید مأمور جمع و توحید مصاحف می‌گشت و یا مصحف او جانشین مصحف عثمانی می‌شد. اما درباره ترتیب سوره‌ها در مصحفش متأسفانه همچنان در کمبود آگاهی و تنگی مجال هستیم. دو منبع اساسی داریم که فهرست ابن ندیم و اتقان سیوطی باشد. چند و چون آنرا می‌رسیم. گذشته از آن، اختلافی است که در قرائت قرآن داشته و بدان هم اشاره‌هایی خواهیم داشت. نخست ترتیب مصحف او:

### (۱) ابن‌الندیم:

«فضل بن شاذان گفت: تألیف سوره‌های قرآن را در مصحف ابن مسعود بدین ترتیب دیدم:

البقره ۲؛ النساء ۴؛ آل عمران ۳؛ المص ۷؛ الانعام ۶؛ المائده ۵؛ یونس ۲۱۰؛ براءة ۹؛ النحل ۱۶؛ هود ۱۱؛ یوسف ۱۲؛ بنی اسرائیل ۱۷؛ الانبیاء ۲۱؛ المؤمنون ۲۳؛ الشعراء ۲۶؛ الصافات ۳۷؛ الاحزاب ۳۳؛ القصص ۲۸؛ النور ۲۴؛ الانفال ۸؛ مریم ۱۹؛ العنکبوت ۲۹؛ الروم ۳۰؛ یس ۳۶؛ الفرقان ۲۵؛ الحج ۲۲؛ الرعد ۱۳؛ سبا ۳۴؛ الملائکه ۳۵؛ ابراهیم ۱۴؛ ص ۳۸؛ الذین کفروا ۴۷؛ القمر (لقمان ۳۱)<sup>۲۱</sup>؛ الزمر ۳۹؛ الحوامیم<sup>۲۲</sup>؛ المسبحات<sup>۲۵</sup>؛ حم المؤمن ۴۰؛ حم الزحرف ۴۳؛ السجده ۴۱؛ الاحقاف ۴۶؛ الجاثیه ۴۵؛

۲۱. الفهرست: ۲۶ فلوکل، ۴۵ قاهره، ۲۹ تجدد.

۲۲. شورشیان مصر هم که با عثمان گفتگو دارند، سوره یونس را هفتمی «سابعه» می‌نامند (تاریخ طبری ۱: ۲۹۶۳ آنالس).

۲۳. در متن، نام سی‌وسومین سوره مصحف ابن مسعود، القمر ذکر شده، ولی مجدداً به جای شصت و ششمین سوره مصحف وی همین سوره به نام اقتربت الساعه ذکر شده است که پنجاه و چهارمین سوره قرآن باشد.

فلوکل این را با سوره لقمان تطبیق می‌دهد و بهمین جهت در اینجا میان دو کمان یادداشت شده است.

۲۴. حوامیم یعنی سوره‌هایی که با «حم» شروع شده و در قرآن مجید سوره‌های جهلم تا چهل و ششم را چنین می‌نامند، ولی ابن‌الندیم تمام این سوره‌ها را مجدداً نام می‌برد به غیر از سوره الشوری ۴۲— ممکن است منظور از حوامیم همان سوره شوری بوده است.

۲۵. منظور از مسبحات این سوره‌ها می‌باشد: أسری ۱۷، حدید ۵۷، حشر ۵۹، ص ۶۱، جمعه ۶۲، تغابن ۶۴، اعلی ۸۷. جای شگفتی است که ابن‌ندیم تمام این سوره‌ها را مجدداً نام می‌برد و منظور از مسبحات روشن نیست.

الدخان ٤٤؛ انا فتحنا ٤٨؛ الحديد ٥٧؛ سبح الحشر ٥٩؛ تنزيل السجده ٣٢؛  
 ق ٥٠؛ الطلاق ٦٥؛ الحجرات ٤٩؛ تبارك الذي بيده الملك ٦٧؛ التغابن ٦٤؛  
 المنافقون ٦٣؛ الجمعة ٦٢؛ الحواريون ٦١؛ قل اوحى ٧٢؛ انا ارسلنا نوحاً ٧١؛  
 المجادله ٥٨؛ الممتحنه ٦٠؛ يا ايها النبي لم تحرم ٦٦؛ الرحمن ٥٥؛ النجم ٥٣؛  
 الذاريات ٥١؛ الطور ٥٢؛ اقتربت الساعة ٥٤؛ الحاقه ٦٩؛ اذا وقعت ٥٦؛ ن والقلم  
 ٦٨؛ النازعات ٧٩؛ سئل سائل ٧٠؛ المدثر ٧٤؛ المزمل ٧٣؛ المطففين ٨٣؛  
 عبس ٨٠؛ هل اتى على الانسان ٧٦؛ القيامة ٧٥؛ المرسلات ٧٧؛ عم يشاء لون  
 ٧٨؛ اذا الشمس كورت ٨١؛ اذا السماء انفطرت ٨٢؛ هل اتاك حديث الغاشية  
 ٨٨؛ سبح اسم ربك الاعلى ٨٧؛ والليل اذا يغشى ٩٢؛ الفجر ٨٩؛ البروج ٨٥؛  
 انشقت ٨٤؛ اقرأ باسم ربك ٩٦؛ لا اقسم بهذا البلد ٩٠؛ والضحي ٩٣؛ الم نشرح  
 لك ٩٤؛ والسماء والطارق ٨٦؛ والعاديات ١٠٠؛ رأيت ١٠٧؛ القارعة ١٠١؛  
 لم يكن الذين كفروا من اهل الكتاب ٩٨؛ والشمس وضحاها ٩١؛ والتين ٩٥؛  
 ويل لكل همزة ١٠٤؛ الفيل ١٠٥؛ لايلاف قريش ١٠٦؛ التكاثر ١٠٢؛ انا انزلناه  
 ٩٧؛ والعصر ان الانسان لفي خسر ١٠٣؛ اذا جاء نصر الله ١١٠؛ انا اعطيناك  
 الكوثر ١٠٨؛ قل يا ايها الكافرون لا اعبد ما تعبدون ١٠٩؛ تبت يدا ابي لهب  
 وتبت، ما أغنى عنه ماله وما كسب ١١١؛ قل هو الله احد، الله الصمد ١١٢.

پس این یکصد و ده سوره است و در روایت دیگری سوره طور قبل از الذاریات  
 است. ابو ساذان (کذا) گوید که ابن سیرین گفت: عبدالله بن مسعود معوذتین و  
 فاتحة الكتاب را در مصحفش نمی نوشت. فضل نیز به اسناد خود از اعمش روایت  
 نموده که گفت: در قرائت عبدالله حم سق بوده است (به جای جمعسق).

محمد بن اسحاق (ندیم) گوید: «من چندین مصحف دیدم که نویسندگان نوشته  
 بودند آنها مصحف ابن مسعود است، ولیکن دو مصحف در آن میان با هم متفق  
 نبودند و بیشتر آنها در پوستی بود که حک و اصلاح زیادی در آن شده بود و من  
 مصحفی را دیدم که حدود دوست سال پیش نوشته شده بود و در آن فاتحة الكتاب  
 هم آمده بود. و فضل بن ساذان یکی از پیشوایان در قرآن و روایات است و بدین  
 جهت گفته او را یاد کردیم بدون اینکه آنرا گواهی کنیم».

× × ×

چنین بود سخن ابن الندیم. او می گوید اینها ١١٠ سوره است، ولی در صورتی که

نقل شده ۱۰۵ سوره بیشتر یاد نگردیده که در آن حوامیم و مسبحات را تکراری گرفتیم. ولی سوره القمر ۵۴ را که دو جا یاد شده بود به پیروی از فلوجل، اولی را لقمان به حساب آوردیم. در نتیجه، سوره‌هایی که در این صورت نیامده عبارتست از: فاتحة الكتاب ۱ - الحجر ۱۵ - الكهف ۱۸ - طه ۲۰ - النمل ۲۷ - الشوری ۴۲ - الزلزله ۹۹ - الفلق ۱۱۳ - الناس ۱۱۴.

در مورد فاتحة الكتاب و معوذتین (سوره‌های ۱ و ۱۱۳ و ۱۱۴) دیدیم که ابن سیرین گفت در مصحف وی نمی‌نوشتند. دیگرانی هم‌چنین سخنانی را از او بازگفته‌اند و حتی نقل می‌کنند که عبدالله معوذتین را از مصاحف خود می‌شست و نابود می‌کرد.<sup>۲۶</sup> درباره علت این کار سفیان بن مسعود می‌گفت: چون عبدالله می‌دید که رسول خدا حسن و حسین (ع) را با این دو سوره تعویذ می‌کرد و نشنید که پیامبر (ص) آنها را در نماز بخواند از این جهت گمان می‌برد که این دو سوره از قرآن نیست.<sup>۲۶</sup> اما دیگران می‌گویند ابن مسعود فاتحه و معوذتین را از آن جهت در مصحفش نداشت که اطمینان داشت هرگز آنها را فراموش نخواهد کرد. زیرا در آن موقع قرآن را از این جهت می‌نوشتند که تذکاری باشد. پس وقتی احتیاجی بدین تذکار نبود چرا بنویسند؟<sup>۲۷</sup> ولی واقع این است که این سخن چنین می‌نمایاند که عبدالله خود خواندن و نوشتن می‌دانست و برای تذکار، مصحف نوشته داشته است. در صورتیکه تاکنون در جائی به چنین نکته‌ای بر نخورده‌ایم. گویا او خود گفته باشد: مستحب است که نویسنده مصحف از قبیلۀ مضر باشد.<sup>۲۸</sup> بنابراین شاید کسی مانند نافع بن طریب بن کوفل که مصاحفی برای عمر بن خطاب نوشته<sup>۲۹</sup> و از بنی نوفل شاخه‌ای از مضر است، برای عبدالله هم مصحفی رقم زده باشد. در اینکه عبدالله قرآن را از حفظ می‌خواند دلایل زیادی داریم. از جمله ابن عبدالبر (م ۲۶۳) می‌گوید: مردی در عرفات نزد عمر آمد و گفت: من از کوفه می‌آیم. در آنجا مردی بود که قرآن را از حفظ بر مردم املاء می‌کرد. عمر خشمناک شد، فریاد زد: وای بر تو، کیست این؟ مرد گفت: عبدالله بن مسعود. عمر آرام گرفت و گفت: به خدا

۲۶. احمد ۵: ۱۲۹، ۱۳۰، اتقان ۱: ۶۵ نوع ۱۹، الدر المنثور ۶: سوره فلق.

۲۷. مقدمتان ۳۵.

۲۸. صاحبی ابن فارس ۵۷.

۲۹. جمهرة انساب العرب ابن حزم ۱۱۶، اشتقاق ابن درید ۸۹، اصابه ۸۶۵۰.



که کسی از مردم را سزاوارتر از او بدین کار نمی‌دانم<sup>۳۰</sup>. این خود نشان می‌دهد که عبدالله از رو نمی‌خوانده است و آلا برای آموزش و تعلیم، مراجعه به نوشته ضروری است.

برگردیم به روایت این ندیم از مصحف او. از جمله در این صورت، یکبار حوامیم ذکر شده و بار دیگر سوره‌های حم تک تک همه یاد شده جز سوره شوری<sup>۴۲</sup> که از قلم افتاده است. ولی در ذیل این صورت از اعمش آمده که حم عسق در قرائت عبدالله حم سق بوده است. بنابراین، باید این طور نتیجه گرفت که نام این سوره از صورت افتاده است. مطالعه در این از قلم افتاده‌ها نشان می‌دهد که سوره الحجر<sup>۱۵</sup> که در پایان دسته سوره‌های «الر» است و سوره<sup>۱۸</sup> و<sup>۲۰</sup> که طرفین سوره مریم<sup>۱۹</sup> قرار دارند و طس<sup>۲۷</sup> که میان دو «طسم» قرار گرفته از قلم افتاده‌اند. سوره زلزله<sup>۹۹</sup> را هم بدان بیفزائیم.

## ۲) الاتقان:

سیوطی در این مورد روایتی از ابن اشته نقل می‌کند که می‌رسد به جریرین عبدالحمید (م ۱۸۸) و او خود به اعمش و دیگرانی می‌رسد که از پیروان ابن مسعود بوده‌اند.<sup>۳۱</sup> جریر تألیف مصحف عبدالله را چنین بیان می‌کند:

الطّول: البقره؛ النساء؛ آل عمران؛ الاعراف؛ الانعام؛ المائده؛ یونس؛

المّین: براءة؛ النحل؛ هود؛ یوسف؛ الکهف؛ بنی اسرائیل؛ الانبیاء؛ طه؛ المؤمنون؛ الشعراء؛ الصافات؛ المّثانی: الاحزاب؛ الحج؛ القصص؛ طس النمل؛ النور؛ الانفال؛ مریم؛ العنکبوت؛ الروم؛ یس؛ الفرقان؛ الحجر؛ الرعد؛ سبا؛ الملائکه؛ ابراهیم؛ ص؛ الذین کفروا؛ لقمان؛ الزمر؛

الحوامیم: حم المؤمن؛ الزخرف؛ السجده؛ حمعسق؛ الاحقاف؛ الجاثیه؛ الدخان؛

۳۰. احمد: ۱: ۲۵، کتانی: ۲: ۲۸۳، مصاحف ۱۳۶ و ۱۳۷.

۳۱. تهذیب ابن حجر: ۲: ۷۵-۷۷.

المتحنات: انا فتحنا لك ٤٨؛ الحشر ٥٩؛ تنزيل السجده ٣٢؛ الطلاق ٦٥؛  
ن والقلم ٦٨؛ الحجرات ٤٩؛ تبارك ٦٧؛ التغابن ٦٤؛ اذا جاءك المنافقون ٦٣؛  
الجمعه ٦٢؛ الصف ٦١؛ قل اوحى ٧٢؛ انا ارسلنا ٧١؛ المجادله ٥٨؛ الممتحنه  
٦٠؛ يا ايها النبي لم تحرم ٦٦.

المفصل: الرحمن ٥٥؛ النجم ٥٣؛ الطور ٥٢؛ الذاريات ٥١؛ اقتربت الساعه  
٥٤؛ الواقعه ٥٦؛ النازعات ٧٩؛ سئل سائل ٧٠؛ المدثر ٧٤؛ المزمّل ٧٣؛  
المطففين ٨٣؛ عبس ٨٠؛ هل اتى ٧٦؛ المرسلات ٧٧؛ القيامه ٧٥؛ عمّ يتساءلون  
٧٨؛ اذا الشمس كورت ٨١؛ اذا السماء انفطرت ٨٢؛ العاشيه ٨٨؛ سبح ٨٧؛  
الليل ٩٢؛ الفجر ٨٩؛ البروج ٨٥؛ اذا السماء انشقت ٨٤؛ اقرأ باسم ربك ٩٦؛  
البلد ٩٠؛ الضحى ٩٣؛ الطارق ٨٦؛ العاديات ١٠٠؛ رأيت ١٠٧؛ القارعة ١٠١؛  
لم يكن ٩٨؛ الشمس و ضحاها ٩١؛ التين ٩٥؛ ويل لكل همزة ١٠٤؛ الم  
تركيف ١٠٥؛ لايلاف قريش ١٠٦؛ الهاكم ١٠٢؛ انا انزلناه ٩٧؛ اذا زلزلت ٩٩؛  
العصر ١٠٣؛ اذا جاء نصرالله ١١٠؛ الكوثر ١٠٨؛ قل يا ايها الكافرون ١٠٩؛  
تبّت ١١١؛ قل هو الله احد ١١٢؛ الم نشرح ٩٤.

(الحمد و معوذتين) در آن نيست!

ولى سيوطى در صفحه بعد اضافه مى كند كه شماره سوره ها در مصحف ابن مسعود  
١١٢ سوره است زيرا او معوذتين را نمى نوشت. به هر صورت، مجموع اين سوره ها  
١٠٨ شماره است و آنچه ياد نشده از اين قرار است: سوره فاتحه ١؛ معوذتين ١١٣  
و ١١٤؛ ق ٥٠؛ الحديد ٥٧؛ الحاقه ٦٩. از قلم افتاده هاى كه در هر دو صورت  
مشترك است همان سوره هاى فاتحه و معوذتين مى باشد. اين دو صورت (ابن نديم  
و سيوطى) را اگر با هم مقايسه كنيم نكات جالب توجهى دربر دارد. از نظر ترتيب  
سوره ها، اگر زوائد نسبت به هم كه نسبت كم است و پس و پيشى سوره ١٥ را کنار  
بگذاريم، تقريباً اين دو صورت با هم مى خوانند. ده سوره اول مصاحف قرار گرفته،  
با اين نكته كه سوره انفال ٨ نزد ابن مسعود از توبه ٩ جدا شده و سوره فاتحه را هم  
ندارد. تقريباً مصحف بر حسب طول سوره ها، جز در دسته حواميم، تنظيم شده است.  
در دسته حواميم اگر هر دو روايت را مقايسه كنيم ترتيب هر دو يكي است. فقط  
سيوطى سوره شورى ٤٢ را زيادتر دارد و اين خود به خويى مؤيد آن است كه  
٣٢. اتقان پايان نوع ١٨.

سوره‌های با فواتح سور هر کدام با هم یک دسته بوده‌اند. ابن مسعود حوامیم را «دیباج القرآن» می‌نامید.<sup>۳۳</sup>

### اختلاف قرائت

پس از ترتیب سوره‌ها، بررسی اختلاف قرائتش پیش می‌آید. این اختلافات را به سه دسته می‌شود تقسیم کرد: (۱) اختلافات لهجهای، (۲) به کار بردن مترادفات، (۳) زوائد تفسیری.

(۱) **اختلافات لهجهای:** مقدار زیادی از اختلاف قرائت که از ابن مسعود گفته‌اند، بیشتر مربوط به تلفظ کلمه و لهجهای است که او به کار می‌برده است. مثلاً گاهی «حاء» را «عین» تلفظ می‌کرده، مثلاً به جای «حَتَّى» می‌گفته: «عَتَّى»<sup>۳۴</sup> و یا «طَلَح» را (در ۵۶: ۲۹) «طَلَع» می‌خوانده است.<sup>۳۵</sup> می‌گویند وقتی عمر از مردی شنید که «حَتَّى» را «عَتَّى» می‌گوید. از او پرسید از چه کسی چنین آموخته‌ای؟ او گفت: از ابن مسعود. عمر کاغذی به ابن مسعود نوشت که خداوند قرآن را به لغت قریش نازل کرده، قرآن را بدین لغت آموزش ده، نه به لهجه هذیل.<sup>۳۶</sup>

گاهی برعکس بود. یعنی «عین» را «حاء» تلفظ می‌کرد. مثلاً «إِذَا بُعِثِرَ» را (در ۱۰۰: ۹) «إِذَا بُحِثِرَ» می‌گفت.<sup>۳۷</sup> در صورتیکه این دو تا، دو لغت متفاوتی هستند. عمیق را معیق، کافور را قافور و بقر را باقر تلفظ می‌کرد و...

(۲) **مترادفات:** گاهی کلمه مترادف را به کار می‌برد. مثلاً به جای «إِهْدِنَا» در (۱: ۶) «أرْشِدْنَا»<sup>۳۸</sup>، به جای «مشوافیه» در (۲: ۲۰) «مضوافیه»<sup>۳۹</sup>، به جای «أُدْعُ كُنَا» در (۲: ۶۸) «سَلْ كُنَا»<sup>۴۰</sup> می‌گفت. مثل اینکه به کار بردن مترادفات را مجاز می‌دانست و قرائت را آسان گرفته بود.<sup>۴۱</sup> البته این

۳۳. لسان العرب ۳: ۸۷، تاج العروس زبیدی ۲: ۳۷ کلمه «دیباج».

۳۴. البحر ۵: ۳۰۷، جفری ۴۹، ۶۴، ۸۰.

۳۵. بحر ۸: ۲۰۶، جفری ۹۷.

۳۶. معنوب ۸۲.

۳۷. بحر ۸: ۵۵، جفری ۱۱۱.

۳۸. جفری ۲۵.

۳۹. ایضاً ۲۵، بحر ۱: ۹۰.

۴۰. ایضاً ۲۶، بحر ۱: ۲۵۱.

۴۱. النشر ۱: ۲۱، فخر رازی ۱: ۲۱۳.

رویه از جهتی موجب آسان شدن کار تلفظ کلمات و تفسیر قرآن بود. چنانکه مجاهد می‌گفت معنی کلمه «زُخْرُف» را (در ۱۷: ۹۳) نمی‌دانستم تا در قرائت ابن مسعود «ذَهَب» (به معنی طلا) را دیدم<sup>۴۲</sup>. شاید به همین جهت بوده که مجاهد گفته بود اگر قرآن را به قرائت عبدالله می‌خواندم به بسیاری از مشکلاتی که از ابن عباس پرسیدم بر نمی‌خوردم. ولی روشن است که یک چنین رویه‌ای اگر ادامه می‌یافت به چه انحراف و فساد می‌انجامید. شاید...

**۳) زوائد تفسیری:** گاهی هم در تفسیر مطلبی، کلمه‌ای در آیه زیادی داشت. مثلاً کلمه «فاختلفوا» را در (۲: ۲۱۳) و «هوابُ لهم» در (۳۳: ۶) و «و هو قاعد» را در (۱۱: ۷۱)<sup>۴۵</sup> برای تفسیر آیه زیادی داشت. و همین‌ها نشان می‌دهد که در قرائت ابن مسعود اختلاف مهم و قابل توجهی نبوده است. در همین موارد موجود هم می‌توان گفت که اینها هم مشمول همان اصل کلی است که بر فرض اثبات صحت آن و اگر هم این خبرها درست باشد باز درخور اعتنا نیست. گذشته از اینکه آنچه از او گفته‌اند پس از زمانی طولانی بوده که در صحتش جای تأمل بسیار می‌گذارد. نکته دیگر اینکه او از سابقین بوده، سومین و یا ششمین مسلمان است. احادیث زیادی از او نقل کرده‌اند و در تفسیر قرآن و بیان بسیاری از نکات مقامی دارد. و با اینکه او همیشه ادعای می‌کرد که همه چیز را درباره قرآن می‌داند، او می‌داند که هر آیه‌ای کی و کجا نازل شده، اما چیزی از او درباره ترتیب نزول آیات نقل نکرده‌اند. ترتیبی هم که از مصحف او گفته‌اند دیدیم که چیز مهمی و فرق چندانی با مصحف عثمانی نداشت.

همین نمونه‌ها برای روشن شدن روش عبدالله کافی است<sup>۴۶</sup>. در مورد نشر و رواج مصحف عبدالله، باید گفت با وجود اینکه پس از نشر مصحف عثمانی همه مصاحف جمع شد و با اینکه پس از اعتراض ابن مسعود، با مصحف وی

۴۲. تفسیر طبری ۱۵: ۱۶۳.

۴۳. کشاف ۱: ۲۵۵، جفری ۳۰.

۴۴. کشاف ۲: ۵۲۳، جفری ۷۵.

۴۵. کشاف ۲: ۴۱۰، جفری ۴۷.

۴۶. برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید: مصاحف سجستانی ۵۴-۸۳، ماتریال جفری ۲۰-۱۱۳، نولدکه ۳: ۶۰-۷۷، تاریخ القرآن دکتر شاهین ۱۳۸ بیعد، و در ارینتالیا، بک، ۲۵ (۱۹۵۶) ۸۳-۲۵۳ و ۲۸ (۱۹۵۹) ۱۸۶-۲۰۵، ۵۶-۲۳۰) و مختصر فی شواذ القرائت ابن خالویه.

مبارزه شدیدی شد، باز هم این مصحف تا سالها بعد میان مردم رواجی داشته است. این اثر می‌گوید: چون مصحف عثمان به کوفه رسید مردم آنرا پذیرفتند ولی عده زیادی هم مصحف ابن مسعود را همچنان نگاهداشتند و قرآن را بر قرائت او می‌خواندند.<sup>۴۷</sup> یکی از این موارد مبارزه با او را ابن اثیر نقل می‌کند که نمودار خوبی از آن مبارزات است:

حجاج بن یوسف ثقفی (م ۹۵) روزی در جمعی می‌گفت: به خدا اگر به شما فرمان دهم که از این در بیرون روید و شما از آن در خارج شوید خونتان بر من حلال است. کسی از شما را نبینم که قرآن بر قرائت امّ عبد (ابن مسعود) بخواند که گردنش را می‌زنم. آنرا از مصحف خواهم تراشید اگرچه به دنده خوکی باشد.

اعمش در آنجا حاضر بود. او می‌گفت: در دل با خود گفتم: «به کوری چشم تو من آنرا قرائت می‌کنم».<sup>۴۸</sup> این چنین بود که می‌گفتند اعمش قرآن را یکبار در مصحف عثمانی و بار دیگر به قرائت ابن مسعود قرائت می‌کرد و تصادفاً بیشتر اختلاف قرائتهائی را که از عبدالله گفته‌اند سلسله‌اش به اعمش می‌رسد.

با همه تلاش و مبارزه حجاج باز این مصحف رواج خود را، حتی در قلمرو بغداد، نزدیک همانجا که حجاج حکومت کرده بود، حفظ کرد. ابن الندیم می‌گوید من نسخه‌های متعددی دیده‌ام که کاتبان نوشته‌اند مصحف ابن مسعود است. حتی یکی از آنها در سال ۲۰۰ هجری بود. اما هیچکدام با هم مطابقت نمی‌کرد.<sup>۴۹</sup>

در سال ۳۹۸ هجری (۸ و ۱۰۰۷ م) در بغداد میان مردم شیعه و سنی فتنه‌ای به پا شد. در آن هنگام ریاست امامیه بغداد که اکثریت شهر را داشتند با شیخ مفید و ریاست عامه با ابوحامد اسفراینی (م ۴۰۶) بود. در آن موقع مصحفی به مردم ارائه شده بود که می‌گفتند مصحف عبدالله بن مسعود است. این مصحف با مصاحف دیگر اختلاف داشت و همین اختلاف موجب نزاع شیعه و سنی گردید. کار نزاع بالا گرفت و بالاخره به جمع دانشمندان و قاضیان رسید. در روز جمعه ۲۸ رجب همان سال مجلس محاکمه‌ای به ریاست شیخ ابوحامد فقیه شافعی تشکیل شد. آن مصحف را آوردند و بالاخره قضات دستور امحاء آنرا دادند. این کار خشم شیعه را بیشتر

۴۷. الکامل ۳: ۸۶ و ۸۷ تورنبرگ.

۴۸. کامل ج ۴ حوادث سال ۹۵.

۴۹. فهرست ۲۹.

برانگیخت<sup>۵۰</sup>. چندی نگذشت که به خلیفه عباسی القادر بالله گزارش رسید که در شب نیمه شعبان، مردی شیعی از اهل جسر نهر روان در مسجد جابر درباره آن دادگاه زبان به ناسزا گشوده است. خلیفه دستور کشتن آن مرد را داد. شیعیان گریخ بر اثر این حادثه شورش کرده و به طرفداری از حاکم علوی فریاد یا منصور یا منصور برداشتند. عده‌ای هم به خانه ابوحامد ریختند که وی گریخت. بالاخره لشکریان خلیفه شورش را فرو خواباندند و شیخ مفید برای مدتی بغداد را ترک کرد. در گوشه و کنار از رواج این مصحف و یا مصاحفی بدین نام در تاریخ یاد شده است. زمخشری (م ۵۳۸) دوجا از مصحف ابن مسعود یاد می‌کند<sup>۵۱</sup>. ظاهر عبارت چنین می‌نماید که او خود مصحف را دیده است. بنابراین می‌توان حدس زد که این مصحف تا قرن ششم هجری همچنان موجود بوده است.

### ۹) مصحف ابوالدرداء

او را هم از جامعان قرآن زمان رسول خدا گزارش کرده‌اند<sup>۱</sup>، اما از قرائتش و مصحفش و اختلاف با سایر مصاحف چیزی نگفته‌اند. همینقدر می‌توانیم حدس بزنیم که ظاهراً بر قرائت ابن کعب بوده است. زیرا عمر در زمان خلافت سه نفر را برای تعلیم قرآن به‌شام فرستاد؛ ابوالدرداء در دمشق ماند و همانجا به تعلیم قرآن پرداخت. می‌گویند در مسجد حلقه‌های تدریس قرآن درست کرده بود. هر ده نفری یک سرپرست داشتند. هر کس مشکلی داشت از سرپرستش می‌پرسید و اگر سرپرست نمی‌دانست او خود از ابوالدرداء می‌پرسید. ابوالدرداء در محراب می‌نشست و به کارآموزش قرآن در این حوزه‌ها نظارت داشت. روزی اینها را شمرد؛ هزار و شصت و خردی بودند<sup>۲</sup>. برای رفع احتیاج و رواج قرآن، مصحفی نوشتند که ابوالدرداء آن مصحف را همراه هیأتی به مدینه فرستاد تا به قاریانی چون علی (ع)، ابن کعب و زید نشان داده شود که از صحتش مطمئن شوند. ظاهراً این مصحف بر قرائت

۵۰. طبقات الشافعیه ابن سبکی ۳: ۲۶ و ۲۹۰ چاپ اول مصر، نامه دانشوران ۱: ۲۸۶ چاپ اول به نقل از منتظم ابن جوزی و کامل ابن اثیر و العضاة الاسلامیه ادام متر ۱: ۳۶۲.  
۵۱. کشاف ۲: ۴۱۰ آیه ۷۱ سوره هود و ۴: ۴۹۰ آیه ۷ سوره مجادله.

۱. بخاری: فضائل القرآن ۸، ابن سعد ۲: ۱۱۲/۲-۱۱۴ و ص ۲۲۹ همین کتاب.  
۲. غایة النهایه ابن جوزی ۱: ۶۰۶.

ابن کعب بوده است. چون مورد اختلافی را که ذکر می کنند<sup>۳</sup> از او نقل شده بود. بنابراین می توان حدس زد که ابوالدرداء نیز بر قرائت ابن کعب می خوانده و مصحفی هم که داشته بر همان قرائت بوده است.

#### ۱۰) مقداد بن اسود:

ابن اثیر می گوید مصحفش در حمص رواج داشته، اما چیزی از مشخصات آن نگفته اند و دیدیم (ص ۳۳۷) که گفته شده اصولاً مصحف معاذ در حمص رایج بوده است.

#### ۱۱) علی بن ابی طالب (ع):

امام ابوالحسن علی بن ابی طالب قرشی هاشمی امیرالمؤمنین (ع) نخستین امام شیعیان و چهارمین خلفای راشدین، یکی از ده تنی است که به ایشان وعده بهشت داده شده است. او پسرعمو و داماد و پرورده رسول خدا (ص)، خلیفه او بر امانات، یکی از بزرگان صحابه، جنگجویان شجاع، خطیبان، قاضیان و دانشمندان بود. اولین کسی بود از مردان که به پیامبر گروید. به روز جمعه سیزدهم ماه رجب ۱۲ سال پیش از بعثت در بیت الحرام به مکه متولد شد و در کنف حمایت رسول خدا پرورش یافت. همیشه با آن حضرت و در اکثر جنگها پرچمدار بود. چون پیامبر میان یاران خود برادری می نهاد او را به برادری خود برگزید. تا جائی که روزی ام ایمن<sup>۱</sup> به شوخی بدو گفته بود: وی را برادر می خوانی و دختر خویش به وی داده ای!

در سال ۳۵ هجری علی (ع) متولی خلافت شد که پاره ای به بهانه خونخواهی عثمان فتنه ای بزرگ به پا کردند و وقعه جمل پیش آمد (۳۶ ه) و او پیروز شد. معاویه را از حکومت شام معزول ساخت. معاویه یاغی شد. حادثه صفین پیش آمد (۳۷ ه). سرانجام کار به حکمیت کشید و چنانکه معروف است عمرو بن عاص حکم معاویه نیرنگی به کار برد و ابوموسی اشعری گول خورد. خوارج از هر دو کناره جستند و بر علی (ع) خرده می گرفتند. وقعه نهروان میان او و خوارج پیش

۱. کنیزی که پیامبر از پدر به ارث برده بود و آزادش ساخت. ابن سعد ۸: ۱۶۲، معارف ۱۴۴.

۳. مصاحف سجستانی ۱۵۵ و ۱۵۶.

آمد (۳۸ هـ). از آن پس علی (ع) در کوفه (دارالخلافة) باقی ماند. تا اینکه در ۱۷ (و یا ۱۹) رمضان به سال چهارم هجرت در ۶۵ (و یا ۶۳) سالگی به دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی خارجی در محراب مسجد کوفه با شمشیری، مسموم و مضروب شد و در شب بیست و یکم (و یا ۱۹) همان ماه در نجف اشرف (بنابر مشهور) مدفون گردید. اهل تسنن ۸۵۶ حدیث از او نقل کرده‌اند. مدت خلافت ظاهری او چهار سال و ۹ ماه بود. نقش نگین انگشتریش «بته‌الملک» بود. خطبه‌ها و گفتارهایش در نهج البلاغه جمع شده، ولی کسانی در نسبت بعضی از خطبه‌ها به او، شک روا می‌دارند. دیوانی نیز منسوب به او است. عده‌ای در حق او گزاره‌گوییها روا داشته‌اند. درباره قرآن اعلم زمان خود بود. فرمود: «آیتی نیست که نازل شده باشد و من ندانم که کجا و کی آمده. خداوند دل و عقل و زبانی پرشکر به من عطا فرموده است<sup>۲</sup> و یا فرمود: «من هر شب و روز پیش پیامبر (ص) بودم. گاه من به خانه او می‌رفتم و گاه او به خانه من می‌آمد. هر جا بود با او بودم. چون می‌پرسیدم جواب می‌داد و چون ساکت می‌شدم سخن آغاز می‌کرد.»<sup>۳</sup> از او ۲۸ فرزند (۱۱ پسر و ۱۷ دختر) ماند. کارهای وی در زندگی بسیار مشهور و پرشکوه است. در فضائلش کتابها نوشته‌اند.<sup>۴</sup>

#### مصحف علی (ع):

در پاره‌ای از روایات آمده است که نخستین کسی که پس از رحلت پیامبر اکرم همت به جمع قرآن گماشت و آنرا برای حفظ از هر دگرگونی گرد آورد، علی بن ابی-طالب (ع) بود<sup>۵</sup> محمد بن سیرین گوید: چون آغاز خلافت ابوبکر شد، علی بن ابی طالب

۲. اتقان ۲: ۱۸۷.

۳. خصال صدوق ۱۲۳.

۴. رك. كامل: حوادث سال ۴۰، اسد الغابه ۴: ۱۶-۴۱، طبری ۶: ۹۱۸۳، البدء ۵: ۷۳، اصابه ۴: ۲۶۹، تاریخ ذهبی ۲: ۱۹۱، تاریخ بغداد ۱: ۱۳۳، تاریخ ابی‌الفداء ۱: ۱۸۱، تاریخ ابن کثیر ۷: ۳۳۲ و ۸: ۱-۱۳، تذکره ذهبی ۱: ۱۰، تهذیب‌التهذیب ۷: ۳۳۴، شذرات ۱: ۴۹، شرح ابن ابی‌الحدید ۱: ۴، ابن‌سعد ۶: ۶، صفة‌الصفوة ۱: ۱۱۹، طبقات‌القراء ابن جزری ۱: ۵۴۶، مروج‌الذهب ۲: ۴۵، معارف ۸۸، معجم‌الادباء ۱۴: ۴۱، ارشاد‌الساری ۶: ۲۳۶ بولاق، یعقوبی ۲: ۱۵۴، مقاتل‌الطالبین ۱۴، حلیة‌الاولیاء ۱: ۶۱، منهاج‌السنة ۳: ۲ و ۴: ۲ تا آخر، تاریخ‌الخمیس ۲: ۲۷۶، الریاض‌النفرة ۲: ۱۵۳، (اختلاف‌درس‌ن او را دارد ۵۷ تا ۶۸ سال)، اعلام ۵: ۱۰۷... ۵. بحار‌الانوار ۹۲: ۴۸، ۵۲، تفسیر‌رقمی ۷۴۵ (یا ۲: ۴۵۱) صفحه آخر.



در خانه خود نشست. به ابوبکر گفتند که او از بیعت با تو کراهت دارد. این بود که ابوبکر او را ملاقات کرد و گفت آیا از بیعت با من کراهت داری؟ علی (ع) گفت با خود پیمان بسته‌ام که جز روز جمعه ردا بدوش نگیرم تا کتاب خدا را در مصحفی گرد آورم. پس آنرا انجام داد...<sup>۶</sup> این فارس نیز از عبد خیر نقل می‌کند که پس از رحلت رسول خدا (ص) علی (ع) نخستین کسی بود که قرآن را گرد آورد.<sup>۷</sup> دستۀ دیگری از اخبار، دنباله کار را نیز شرح می‌دهند:

«علی (ع) قرآن را به ترتیب نزول نوشته است». این مطلب جالب توجهی بوده است و به همین جهت از همان آغاز بدین خبر توجه خاص شده است. محمد بن سیرین می‌گوید: «البته اگر این کتاب یافته شود در آن علم خواهد بود». یعنی بسیاری از پرسشها پاسخ داده خواهد شد. ابن عون می‌گوید در این باره از عکرمه جویا شدم او هم بی اطلاع بود.<sup>۸</sup>

دستۀ دیگر از اخبار دنباله کار را چنین شرح می‌دهند: آن‌گاه آنرا در پارچه‌ای (از حریر زرد) بر شتری نهاده و به مسجد رسول (ص) نزد صحابه برد و گفت: این است قرآن که من جمع کرده‌ام.<sup>۹</sup> چون دیگران نپذیرفتند آنرا برگرداند و گفت: دیگر هرگز آنرا نبینند!<sup>۱۰</sup>

اما روایت دیگری می‌گوید: چون وقت وفات نبی اکرم رسید، به علی (ع) فرمود که آیات قرآنی در پشت سرم بر روی صفحات و رقعۀ هائی پراکنده است. آنرا گرد آورید که از میان نرود.<sup>۱۱</sup> بدین ترتیب نهانگاه مصحف شریف را به وی نموده و او را به گرد آوردن قرآن فرموده است. این روایت تکلیف اوراقی را که در زمان رسول خدا و برای شخص وی (ص) نوشته شده بود روشن می‌کند. اما متأسفانه از چگونگی مصحف علی (ع) خبر دقیقی در دست نیست.

۶. مصاحف سجستانی ۱۰، ابن سعد ۲: ۱۰۱/۲ س ۱۶-۲۰، اما سیوطی جمله‌ای اضافه دارد که درخور توجه خاص است: «رأيتُ كتابَ الله يُراد فيه» اتقان ۱: ۲۰۴ نوع ۱۸.

۷. صاحبی ۲۰۰.

۸. ابن سعد ۲: ۱۰۱/۲، التسهیل لعلوم التنزیل ۱: ۴، فضائل القرآن ابن کثیر ۲۵، تاریخ الخلفای سیوطی ۱۸۵. ارشاد الساری ۷: ۴۵۹، عمدة القاری عینی ۹: ۳۰۴، فتح الباری ۹: ۴۳.

۹. بحار الانوار مجلسی ۱۹: ب ۷ ص ۱۱ قدیم.

۱۰. تفسیر صافی ۱: ۲۵، سلیم بن قیس ۷۲.

۱۱. بحار ۱۹: ب ۷ ص ۱۳ و ۱۴، فصل الخطاب ۲، ماتریال ۱۸۳، صافی ۱: ۲۴، وافی ۲: ۲۳۸ سنگی.

به اعتقاد شیعه امامیه، مصحف علی (ع) نخستین اقدامی است که درباره گردآوری نص قرآنی به عمل آمده و پس از وفات رسول خدا (ص) علی (ع) سوگند یاد کرد که ردا به دوش نگیرد تا قرآن را در دفتری گردآورد<sup>۱۲</sup> و یا قرآن را با تفسیر و شأن نزول آیات به املاء رسول اکرم نوشت<sup>۱۳</sup>. گرچه ابن حجر، خبر جمع آوری علی (ع) را ضعیف می‌شمارد و می‌گوید بر فرض صحت روایت، مراد از جمع قرآن، حفظ تمام آن بوده است<sup>۱۴</sup>. و مستشرقینی هم دل به این سخن داده‌اند<sup>۱۵</sup>. اما تنها در روایات شیعه نیست که علی (ع) نخستین گردآورنده قرآن مجید پس از رسول خداست. اهل تسنن نیز این قبیل روایات را به فراوانی نقل کرده‌اند<sup>۱۶</sup>.

درباره مدت این گردآوری روایات مختلف است. پاره‌ای می‌گویند حدود شش ماه پس از وفات پیامبر (ص) بود که علی (ع) برای گردآوری قرآن نشست<sup>۱۷</sup>. اما دیگران می‌گویند قرآن را ظرف سه روز از روی حافظه به ترتیبی که بروی مکشوف شده بود نگاشت<sup>۱۸</sup>.

### چگونگی مصحف علی (ع)

درباره چگونگی این مصحف، سخنان گوناگونی گفته‌اند. ابن‌الدیم می‌گوید: «من این مصحف را دیدم و به‌مرور زمان اوراقی از آن افتاده بود و این است ترتیب سوره‌ها در این مصحف...» ولی اکنون در نسخه‌های موجود الفهرست این قسمت بکلی افتاده<sup>۱۹</sup> و معلوم نیست کدام دستی این صفحات را از بین برده است. بدین ترتیب یکی از معتبرترین اسناد در این باره از میان برده شده است که اگر از

۱۲. ابن سعد ۳: ۱۳۷/۱، کشف‌البیّن حلّی ۱۲، سفینه‌البحار ۲: ۴۱۴، تلیس‌الشیعه ۳۱۶، ۳۱۷.

۱۳. والی ۱: ۶۳، بحار ۱: ۱۴۰.

۱۴. اتقان ۱: ۲۰۴ نوع ۱۸.

۱۵. معاویه لامنس ۳۴۸.

۱۶. اسدالنابه ۳: ۲۲۴، اتقان ۱: ۲۰۴ نوع ۱۸، ارشادالساری ۷: ۴۵۹، فتح‌الباری ۹: ۴۳، ۴۴۰،

عمدة القاری ۹: ۳۰۴، مستدرک حاکم ۲: ۶۱۱، مسند طرابلسی ۲۷۰، تاریخ‌الشام ۷: ۲۱۰،

بخاری: علم ۳۹، جهاد ۱۷۱، جزیه ۱۰.

۱۷. بحار ۱۹: ب ۷ ص ۱۴، مناقب ابن شهر آشوب ۲: ۴۰.

۱۸. ابن‌الدیم ۳۰ تجدد، ۲۸ لیبزیک، فصل الخطاب نوری ۲.

۱۹. الفهرست ۲۸ لیبزیک، ۴۸ قاهره، ۳۰ تجدد.

بین نرفته بود بی‌گفتگو به روشن شدن تاریخ قرآن و مخصوصاً ترتیب نزول آیات و سیر تدریجی احکام و بسیاری از نکات و مطالب مهم دیگر کمک بسیار مؤثری می‌نمود. منبع دیگری که داریم تاریخ یعقوبی (ابن‌واضح) است. این کتاب حوادث تا سال ۲۵۲ هجری را دارد. کتاب بسیار معتبری هم هست. اما صد افسوس ترتیبی که او نقل می‌کند با هیچ روایت و درایتی همخوان نیست. او می‌گوید که علی (ع) قرآن را به هفت جزء بدین ترتیب تقسیم کرده بود<sup>۲۰</sup>.

جزء ۱: البقره ۲؛ یوسف ۱۲؛ العنکبوت ۲۹؛ الروم ۳۰؛ لقمان ۳۱؛ حم السجده ۴۱؛ الذاریات ۵۱؛ هل اتی علی الانسان ۷۶؛ الم، تنزیل، السجده ۳۲؛ النازعات ۷۹؛ اذا الشمس کورت ۸۱؛ اذا السماء انفطرت ۸۲؛ اذا السماء انشقت ۸۴؛ سبح اسم ربک الاعلیٰ ۸۷؛ لم یکن ۹۸. این جزء البقره است. شامل ۸۸۶ آیه و ۱۵ سوره.

جزء ۲: آل عمران ۳؛ هود ۱۱؛ الحج ۲۲؛ الحجر ۱۵؛ الاحزاب ۳۳؛ الدخان ۴۴؛ الرحمن ۵۵؛ الحاقه ۶۹؛ سئل سائل ۷۰؛ عبس ۸۰؛ والشمس وضحاها ۹۱؛ اذا زلزلت ۹۹؛ ویل لكل همزة لمزة ۱۰۴؛ الم تر لایلاف ۱۰۵ و ۱۰۶. این جزء «آل عمران» است و شامل ۸۸۶ آیه و ۱۶ سوره.

جزء ۳: النساء ۴؛ النحل ۱۶؛ المؤمنون ۲۳؛ یس ۳۶؛ جمعسق ۴۲؛ الواقعه ۵۶؛ تبارک‌الملک ۶۷؛ یا ایها المدثر ۷۴؛ رأیت ۱۰۷؛ تبت ۱۱۱؛ قل هو الله احد ۱۱۲؛ العصر ۱۰۳؛ القارعه ۱۰۱؛ السماء ذات البروج ۸۵؛ التین و الزیتون ۹۵؛ طس، النمل ۲۷. این جزء النساء ۸۸۶ آیه و ۱۶ سوره است.

جزء ۴: مائده ۵؛ یونس ۱۰؛ مریم ۱۹؛ طسم، الشعراء ۲۶؛ الزخرف ۴۳؛ الحجرات ۴۹؛ ق و القرآن‌المجید ۵۰؛ اقتربت‌الساعة ۵۴؛ الممتحنه ۶۰؛ والسماء والطارق ۸۶؛ لا اقسم بهذا البلد ۹۰؛ الم نشرح لك ۹۴؛ والعادیات ۱۰۰؛ انا اعطیناک‌الکوثر ۱۰۸؛ قل یا ایها الکافرون ۱۰۹؛ این جزء «المائده» ۸۸۶ آیه و ۱۵ سوره است.

۲۰. تاریخ یعقوبی ۲: ۱۵۲-۱۵۴ هوتنسا، ۲: ۱۱۳ نجف، ترجمه فارسی مرحوم دکتر آیتی ۲: ۱۵ و ۱۶. در شمارش سوره‌ها در هر جزئی چابها باهم اختلاف دارند. مثلاً جزء اول را ۱۶ سوره و جزء سوم را بعضی ۱۷ سوره نوشته‌اند در صورتیکه جزء اول ۱۵ و جزء سوم ۱۶ سوره دارد. مرحوم آیتی رقم درست‌تر را یادداشت کرده و تعداد سوره‌ها از آنجا نقل شد. در جزء دوم هم اگر الم‌تر و لایلاف را یک سوره به حساب بیاوریم تعداد همان ۱۵ سوره می‌شود.

جزء پنجم: انعام ۶؛ سبحان ۱۷؛ اقترب ۲۱؛ الفرقان ۲۵؛ موسی و فرعون ۲۸؛ حم المؤمن ۴۰؛ المجادلة ۵۸؛ الحشر ۵۹؛ الجمعة ۶۲؛ المناقون ۶۳؛ ن والقلم ۶۸؛ انا ارسلنا نوحاً ۷۱؛ قل اوحى الى ۷۲؛ المرسلات ۷۷؛ الضحی ۹۳؛ الهاکم ۱۰۲. این جزء «انعام» است و ۸۸۶ آیه و شانزده سوره دارد.

جزء ۶: الاعراف ۷؛ ابراهیم ۱۴؛ الکهف ۱۸؛ النور ۲۴؛ ص ۳۸؛ الزمر ۳۹؛ الجاثیه ۴۵؛ الذین کفروا ۴۷؛ الحديد ۵۷؛ المزمل ۷۳؛ لاقسم بیوم القيامة ۷۵؛ عمّ یتساءلون ۷۸؛ العاشیة ۸۸؛ الفجر ۸۹؛ اللیل اذا یغشی ۹۲؛ اذا جاء نصرالله ۱۱۰. این جزء «الاعراف» ۸۸۶ آیه و ۱۶ سوره است.

جزء ۷: الانفال ۸؛ براءة ۹؛ طه ۲۰؛ الملائکة ۳۵؛ الصافات ۳۷؛ الاحقاف ۴۶؛ الفتح ۴۸؛ الطور ۵۲؛ النجم ۵۳؛ الصفا ۶۱؛ التغابن ۶۴؛ الطلاق ۶۵؛ المطففین ۸۳؛ المعوذتین ۱۱۳ و ۱۱۴. این جزء «الانفال» ۸۸۶ آیه و ۱۵ سوره است.

همه این سوره‌ها ۱۰۹ سوره است و پنج سوره‌ای که یادداشت نشده عبارت است از: فاتحة الكتاب ۱؛ الرعد ۱۳؛ سبا ۳۴؛ التحريم ۶۶؛ العلق ۹۶.

جز این ترتیب، یعقوبی به ترتیب دیگری نیز اشاره می‌کند که علی (ع) فرمود: قرآن به چهار جزء نازل شد: یک چهارم دربارهٔ ما، یک چهارم بر دشمنان ما، یک چهارم مکتبها و یک چهارم محکم و متشابه<sup>۲۱</sup>.

اما واقع این است که این وصف یعقوبی و تقسیم بدان ۷ جزء بسیار غریب می‌نماید. چیزی که جمله مورخان و راویان گفته‌اند ترتیبی است برحسب نزول و مشتمل بر شأن نزول و توضیح بسیاری از مبهمات قرآن. اما این وصف، همه آن سخنان را درهم می‌ریزد. این کوششی بوده که سوره‌های قرآنی بر مبنای «سبع طوال» هفت سوره اول قرآن به‌طور مساوی (از نظر شماره آیات) تقسیم گردد. طبیعی است که یک چنین تقسیم‌بندی بسیار تصنعی به نظر برسد و کاری به نظر می‌آید بیشتر متناسب با کارهای قرن سوم که کوشش در شماره کردن آیات و کلمات قرآن فراوان بوده است. و واقعاً از دانشمندی چون ابن‌واضح در یک چنین مورد مهمی، این نوع منقولات بعید می‌نمود.

بیشتر اخبار و روایات حاکی از آن است که مصحف علی (ع) به ترتیب نزول

۲۱. تاریخ یعقوبی ۲: ۱۵۴، ترجمه ۲: ۱۶.

گردآوری شده بود. یعنی مثلاً اول سوره اقرأ ۹۶؛ بعدالمدثر ۷۴؛ پس از آن نون و القلم ۶۸؛ سپس المزمّل ۷۳... تا به آخر. اما درباره اینکته شامل چه بوده و آیا تنها حاوی متن قرآن بوده و یا شأن نزول و ناسخ و منسوخ را نیز داشته است سخنان مختلفی گفته اند.

امام باقر (ع) فرمود: کسی از مردم نیست که بگوید قرآن را چنانکه خداوند نازل فرموده جمع کرده ام، مگر اینکته دروغ گفته باشد. قرآن را به ترتیب نزول کسی جمع و حفظ نکرد مگر علی بن ابی طالب<sup>۲۲</sup>. این سخن از اهل بیت است و آخرین سخن، ولی از جزئیات آن آگاهی بیشتری نداریم.

این آشته در مصاحف خود از ابن سیرین نقل می کند که علی (ع) در مصحفش ناسخ و منسوخ را نیز نوشت و من در طلب آن برآمدم و در این خصوص به مدینه نوشتم ولی بدست من نرسید<sup>۲۳</sup>. امین الاسلام شیخ طبرسی (م ۵۴۸) نیز از سلمان فارسی (م ۳۶) نقل می کند که آن حضرت قرآن را مشتمل بر تنزیل و ناسخ و منسوخ نوشت<sup>۲۴</sup>. شیخ مفید در کتاب «الارشاد» و رساله «السرویه» می نویسد که علی (ع) در مصحف خود منسوخ را بر ناسخ مقدم فرمود و در آن تأویل بعضی آیات و تفسیر آنها را به تفصیل نوشت<sup>۲۵</sup>. مرحوم مجتهد زنجانی روایت محمد بن زید بن مروان را نقل می کند که<sup>۲۶</sup> «قرآن را زید بن ثابت زمان ابوبکر جمع نمود و در این امر ابی بن کعب، عبدالله بن مسعود و سالم مولی ابی حدیفه با او مخالفت کردند، آن گاه عثمان برگشته و قرآن را به رأی و عقیده امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در مصحف جمع نمود».

روایت جالب توجهی هم هست که آن دو سوره «خلع و حقد» را به علی (ع) نسبت می دهد: عبدالله بن زُریر غافقی تابعی محدث<sup>۲۷</sup> که شاهد صقیّن بود و سر سپرده خاندان نبوت، دیدیم (ص ۳۵۰) در برابر عبدالملک بن مروان خلیفه اموی (۶۵-۸۶) نیز چه موضع محکمی داشت. عبدالملک به او گفت: می دانم که چه چیز

۲۲. بحار ۹۲: ۸۸، وافی ۲: ب ۱۳۰/۷۲.

۲۳. اتقان ۱: ۲۰۴ نوع ۱۸، ابن سعد ۲: ۱۰۱/۲، تلمیسی الشیعه حسن صدر ۳۱۶ و ۳۱۷.

۲۴. رجاء الغفران فی مهمات القرآن چاپ شیراز ۱۳۳۱ ه. ق.

۲۵. بحار ۹۲: ۸۸.

۲۶. ترجمه تاریخ قرآن ۷۷ چاپ ۱۳۱۷ ش.

۲۷. ابن سعد ۷: ۲۰۰/۲، تهذیب ابن حجر ۵: ۲۱۷، حسن المعاضره سیوطی ۱: ۱۰۵، اتقان ۱: ۲۲۶.

ترا به دوستی ابوتراب (علی ع) واداشته، جز این نیست که تو اعرابی خشکی (جاف). عبدالله در پاسخ او می‌گوید: به خدا پیش از اینکه پدر و مادر تو با هم جمع شوند، من قرآن را جمع کردم و از علی بن ابی طالب دو سوره آموخته‌ام که او از رسول خدا فراگرفته بود. نه تو آنها را می‌دانی نه پدرت. آن‌گاه آن دو سوره «خَلْعٌ وَحَفْدٌ» را که در مصحف ابن کعب آمده بود بر عبدالملک فروخواند<sup>۲۸</sup>.

در اینجا اعرابی خشکی مثل عبدالله بن زُریر در برابر خلیفه اموی می‌ایستد و نه تنها از خود دفاع می‌کند و بر دین خود غیرت نشان می‌دهد که علم خود را هم با آن تند و صلابت به رخ حاکم مغرور می‌کشد، که پیش از آنکه پدر و مادر تو گرد آیند و نطفه تو بسته شود، من قرآن را جمع کرده‌ام. بودم آن روز من از طایفه دُرْدِکشان

که نه از تاک، نشان بود و نه از تاک نشان

(ظ. سعدی)

شَرَّ بِنَا عَلِي ذِكْرَ الْحَبِيبِ مُدَامَةً

سگرنا بها من قبل أن يُخلق الكرم

(ابن فارض)

نکته دیگری که این گزارش دربردارد، انتساب دوسوره «خلع و حفد» به امیرمؤمنان است که از نبی اکرم آموخته، هرچند جای دیگری نیامده که در مصحفش باشد و دیدیم (ص ۳۵۱) که آنها را در قنوت نماز، آن حضرت می‌خواند.

خلاصه اینکه گفته‌اند مصحف امیرمؤمنان علی (ع) به ترتیب تاریخ نزول آیات گردآوری شده و شأن نزول آیات و اوقات نزول و تأویل متشابهات را داشته و ناسخ و منسوخ را تعیین کرده و عام و خاص و کیفیت قرائت را بیان می‌داشته است.

اما اختلاف قرائتهائی که قاریان قرآن از مصحف یا قرائت امیرمؤمنان بازگفته‌اند و به ما رسیده، بیشتر اختلاف لهجدهای و تجویدی است. جز سه مورد که یکی در سوره العصر و العصر ۱۰۳ است و اختلاف زیاد است. دو مورد دیگر (در ۷: ۳۲ و ۲۶: ۲۱۵) جملاتی به توضیح و تفسیر اضافه دارد و ما واقعاً نمی‌دانیم که این

۲۸. اتقان ۱: ۲۲۶ نوع ۱۹ از طبرانی، تهذیب التهذیب این حجر ۵: ۲۱۶.

نسبت‌ها تا چه حدّ می‌تواند درست باشد. آنچه در سوره العصر به‌علی (ع) نسبت داده شده با قرائت رایج کنونی فرق بسیار دارد. در صورتیکه می‌دانیم قرائت کنونی نیز به‌علی (ع) می‌رسد. پس در اصالت این نقل قولها جای گفتگو بسیار است. گزارش دیگری از این مصحف در ملحقات خواهد آمد.

### نسخه‌هایی از این مصحف

گفتیم که متأسفانه از هیچیک از مصاحف صحابه نسخه‌ای تا کنون باقی نمانده، ولی در میان این مصاحف مختلفه، مصحف امیرمؤمنان علی (ع) به‌علت قدر خاصی که داشته و احترامی که به‌دارنده آن در طول قرون می‌نهاده‌اند، شهرتی بس زیادتر یافته است. همین شهرت موجب گشته که خیلی از کسان بگویند نسخه‌هایی از قرآن را به‌خط علی بن ابی‌طالب (ع) دیده‌اند و یا نشانی از آن بدهند. البته بعضی از این شهادتها در درجه والاّی است که جای گفتگو ندارد.

امام جعفر صادق (ع) فرمود: کتابی نزد ماست به‌املاّی رسول اکرم و خط علی-

(ع) ۲۹.....

ولی روشن نیست که این کتاب مصحفی بوده که امیرمؤمنان به‌خط خود رقم زده و یا کتاب دیگری بوده است. چون کتب مختلفی به‌علی (ع) نسبت داده شده مثل صحیفه الفرائض، کتاب الآداب، جفر و جامعه<sup>۳۰</sup>... در مورد همین کتب هم معلوم نیست که اینها محتوی چه بوده، آیا همه اینها یک کتاب بوده و مطالب مختلفی داشته و یا چند کتاب بوده است؟ آنچه عده‌ای از علمای عامه نقل کرده‌اند<sup>۳۱</sup> می‌رساند که این کتابی بوده مشتمل بر احکام و اخلاق و پیشگوئی‌هایی. ابن ابی‌الحدید تنوع بیشتری در مطالب آن می‌بیند<sup>۳۲</sup>. اما از خبری که عبد خیر

۲۹. اصول کافی ۱: ۲۴۲ چاپ دوم تهران.

۳۰. وسائل ۳: ۳۷۱، بحار ۱: ۱۶۴.

۳۱. سنن کبری بیهقی ۸: ۱۹، ۲۳، ۲۶، ۳۰، کنز العمال هندی ۳: ۸۷، ۳۰۵، ترتیب‌المسند ۲: ۹۷، ۱۰۴، احمد ۱: ۷۹، ۸۱، ۱۰۰، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۵۲، مسلم: کتاب (۱۵) حج ۱: ۵۲۳، بخاری ۱: کتاب ۳ باب کتاب‌العلم، کتاب الحج (۲۵) باب حرم‌المدینه، ۴: باب ذمه‌المسلمین، باب اثم من عاهد ثم غدّر، فکاک‌الاسیر، ۸: کتاب الفرائض (۸۵) باب اثم من تبرأ من موالیه.

۳۲. شرح نهج‌البلاغه ۲: ۲۱۱.

داده، استنباط می‌شود که مصحف علی (ع) در خاندان حسین و نزد امام جعفر صادق (ع) وجود داشته است<sup>۳۳</sup>. اضافه بر آن، نوشته‌های دیگری را هم به خط علی (ع) نسبت داده‌اند. مثلاً در سال ۷۳۴ هـ یکی از علویان نوشته‌ای از آن دعای قنوت معروف را عرضه می‌کرد که به شهادت عقبه بن عامر به خط علی (ع) بوده است<sup>۳۴</sup>. در کتب شیعه، کتاب جَفَر و جامعه و مصحف فاطمه (ع) نیز از تألیفات علی (ع) شمرده می‌شود. در کتب عامه نیز به صحیفه نوشته‌ای از او (ع) اشاره می‌شود<sup>۳۵</sup>. به غیر از شهادت فوق، گواهی‌های دیگری نیز از این مصحف در دست داریم. ابن‌الندیم می‌گوید: «من در زمان خودمان نزد ابویعلیٰ حمزه حسنی مصحفی دیدم که اوراقی از آن ریخته بود. این مصحف به خط علی بن ابی طالب بود که بنی‌حسن آنرا در مرور زمان به میراث برده بودند»<sup>۳۶</sup>. چون ابن‌الندیم الفهرست را ظاهراً حدود ۳۷۷ هجری تألیف کرده، این خود نشان می‌دهد که نسخه‌ای از این مصحف تا اواخر قرن چهارم هجری نزد بنی‌حسن نیز بوده است. در سال ۵۱۶ هجری مأمون بطائחי وزیر فاطمی دستور داد مصحفی را که به خط امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) در جامع عتیق مصر بود زرانود نماید<sup>۳۷</sup>. پس تا قرن ششم هم نسخه‌ای بدین نام در جامعه مصری وجود داشته است. جمال‌الدین داودی معروف به ابن‌عنبه (م ۸۲۸) از سادات حسنی نیز از مصاحف چندی که به خط علی (ع) نوشته شده خبر می‌دهد<sup>۳۸</sup>. در آستانه نجف نیز گویا چنین مصحفی وجود داشته که گویا بعدها آتش بدان سرایت کرده است<sup>۳۹</sup>. همچنین گفته‌اند در کتابخانه ایاصوفیه مصحفی به خط علی (ع) در دو مجلد بوده است. از نجف خبر دیگری داریم که معلوم نیست مربوط به همین نسخه است یا نظیر آن. مرحوم مجتهد زنجانی می‌گوید: من در ماه ذی‌الحجه ۱۳۵۳ هـ. ق. در

۳۳. فهرست ابن‌ندیم ۳۰.

۳۴. لغة العرب کاظم دجیلی ۲: ۵۲۱، المكتبة الجغرافية العربية ۷: ۲۹۶، از مذاهب التفسیر الاسلامی ۲۹۸.

۳۵. تقييد العلم خطیب بغدادی ۸۹.

۳۶. فهرست ۳۰ تجدد.

۳۷. خطط مقریزی ۱: ۴۸۰.

۳۸. عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب: ۴ چاپ سنگی بمبئی.

۳۹. المذاهب التفسیر الاسلامی ۲۹۹.



کتابخانه علوی نجف، قرآنی به خط کوفی دیدم که بر آخر آن نوشته بود: «کتابه علی بن ابیطالب فی سنة اربعین من الهجرة» و به جهت شباهت داشتن «ابی» و «أبو» در رسم خط کوفی، اشخاصی که خبره نبودند چنین تصور می کردند که «کتابه علی بن ابوطالب» به «او» است.

متأسفانه مرحوم زنجانی مشخصات بیشتری از این مصحف باز نگفته که تا اندازه‌ای بشود به اثبات صحت مدعا که این مصحف به خط علی (ع) است نزدیک شد. معلوم نیست واقعاً این نسخه تا چه حد قدمت داشته و یا دارد. تصادفاً نسخه دیگری نیز منسوب به علی (ع) در موزه ایران باستان «تهران» است که در پایان آن نیز آمده «کتابه و ذهبه علی بن ابیطالب». اما این یکی فاقد تاریخ تحریر می باشد. تزینات و مشخصات خط مصحف بیانگر آن است که نمی تواند این نسخه قبل از قرن سوم و یا چهارم هجری باشد. ولی بحث بر سر «ابی» و «ابو» نیز زیاد شده است. قاعده امروز می گویند باید امضاء «علی بن ابی طالب» باشد. تا جائیکه ابن کثیر (م ۷۷۴) مفسر و مورخ معروف می گوید: گاهی مصاحفی پیدا می شود که بر وضع (مصاحف) عثمانی است و گفته می شود که آن به خط علی-رضی الله عنه است و در این نظری است. زیرا در بعضی از آنها آمده: «کتابه علی بن ابوطالب» و این لعنی (اشتباهی) است در کلام، و علی رضی الله عنه از این قبیل اشتباهات برترین مردم است. چنانکه مشهور است و در آنچه ابوالاسود ظالم بن عمرو الدؤلی (م ۶۹) از او نقل کرده، او نخستین کسی است که علم نحو را وضع کرده، و او بود که کلام را به سه دسته اسم و فعل و حرف تقسیم کرد و سخنان دیگری گفت که بعد ابوالاسود آنرا به پایان برد و بعد مردم از ابوالاسود فراگرفتند و آنرا بسط دادند و توضیح کردند و علم مستقلی شد.

حاشیه نویس کتاب (؟) نیز در پانوشت صفحه می افزاید: «این غلطی است که دلالت می کند کاتب آن اعجمی است. ظاهراً او از زندیقان فارس بوده، چنانکه در حاشیه دیگری خواهیم دید<sup>۴</sup>».

نمی دانم این حاشیه از محمد رشیدرضا (م ۱۳۵۴) است و یا از دیگری. ولی به هر صورت در حاشیه دیگر توضیح بیشتری نیامده است. اما چنین بهانه جوئی کردن و بدون جهت و علت بر لشکر زندیقان فارس (؟) تاختن، از مرد علم و

۴۰. فضائل القرآن ابن کثیر ص ۲۵ چاپ بیروت.

تقوا بسیار دور است. می‌توانست اینجا بحث محققانه‌ای مطرح شود و با زحمتی بیشتر جهات مشترک یک چنین نسخه‌ای با مصحف عثمانی مطرح گردد تا بزرگترین حمله به خصم باشد. نه اینکه یکسره باب تهمت و افتراء باز شود و به‌طور قطع و مسلّم گفت که کارکار همان زندیقان فارس است. به چه دلیل و مدرک؟

اما جواب ابن کثیر را واگذار می‌کنیم به دکتر محمد حمیدالله حیدرآبادی. وی در مقدمه کتاب ارزنده خود می‌نویسد: (حالا در زمان ما نوشتن «ابن ابی...» با قواعد نحو عربی درست نیست (باید نوشته شود: ابن ابی...)). اما در بعضی از نامه‌های زمان رسول خدا چنین چیزی آمده است. بلاذری (م ۲۷۹) هم در فتوح-البلدان، وقتی شرایط پیامبر (ص) را برای اهل نجران نقل می‌کند می‌نویسد: «یحیی بن آدم می‌گفت که نوشته‌ای نزد نجرانیان دیدم که بسیار شبیه بدین بود و در زیرش نوشته شده بود» و کتب علی بن ابوطالب و نمی‌دانم در آن باره چه بگویم». اما صفدی (م ۷۶۴) می‌گوید: بعضی علی بن ابوطالب رض می‌نویسند ولی ابورا ابی تلفظ می‌کنند<sup>۴۱</sup>.

کتّانی (م ۱۳۳۳) از شرح شفای ابن سلطان نقل می‌کند که قریش کلمه أب را در کنیه تغییر نمی‌داد و در هر سه حالت رفع و نصب و جرّ به رفع، یعنی «ابو» می‌خواند، چنانکه می‌گفت علی بن ابوطالب و یا تَبَّتْ يَدَا أَبِوْكَهْبِ<sup>۴۲</sup>. منشی ابوموسی اشعری در نامه‌ای نوشته بود: «مِنْ ابوموسی...». خلیفه عمر بن الخطاب که این نامه بدید به ابوموسی نوشت منشی را شلاق بزند و از کار بر دارد<sup>۴۳</sup>. ابن خلکان (م ۶۸۱) نیز در احوال ابوحنیفه سه بار کلمه «أب» را در حالات سه گانه نزد کوفیان آورده و به بیت شعری هم استشهد کرده است.

بالاتر از همه اینها در محرم ۱۳۵۸ که مدینه بودم (دکتر حمیدالله)، در جنوب کوه سلع در مدینه منوره نوشته‌ای قدیمی یافتیم به خط علی بن ابی طالب (ع) که نوشته بود: «أنا علی بن ابوطالب».

اینها نشان می‌دهد که در قرن اول هجری بعضی از اعلام سرکب، همچون اعلام مفرد به کار می‌رفته است، مثل «علی بن ابوطالب»، و در مرور زمان مردم

۴۱. الوافی بالوفیات ۱: ۳۹ استانبول.

۴۲. التراتیب الاداریه ۱: ۱۵۵ رباط.

۴۳. ایضاً ۲: ۱۳۵.

ایسن را فراموش کرده‌اند و حال این را غلط‌کاتب می‌گیرند و تصحیح می‌کنند...<sup>۴۴</sup>

با این اظهار نظر آن مشکل امضای پای مصاحف رفع می‌شود. اضافه کنیم بر آن شهادت ابن‌اثیر را. او می‌گوید: «در حدیث وائل بن حُجر آمده: «من محمد رسول الله ص الی المهاجرین ابوامیة» در صورتیکه باید «ابن-ابی‌امیة» گفته می‌شد». بعد او اضافه می‌کند: «اما به جهت اشتهاش به کنیه و این که نام شناخته شده دیگری نداشته، اب را مجرور نکرده‌اند. چنانکه گفته می‌شود: علی بن ابوطالب»<sup>۴۵</sup>.

پس، می‌توان حدس زد که اگر امضاءها علی بن ابوطالب بوده، نه غلطی از کاتب مصاحف بوده و نه کار زندیقی فارسی که قرآن درست بنویسد و بغلط بنام علی- (ع) رقم بزند! ولی البته هنوز چیزی ثابت نمی‌شود. همین قدر می‌دانیم مصاحفی بوده با یک چنین امضائی.

قرآن دیگری نیز به همین امضاء اکنون در کتابخانه آستان قدس رضوی (مشهد) وجود دارد. این نسخه را شاه‌عباس صفوی (م ۱۰۳۸) به کتابخانه وقف کرده و شیخ بهائی ضمن اینکه در سال ۱۰۰۸ هجری متن این وقفنامه را نوشته، صحت انتساب آنرا به علی (ع) نیز تأیید نموده است. نسخه به خط کوفی و روی پوست آهو است. هر صفحه ۱۵ سطر دارد با اعراب و اعجام و تنوین (اعراب با نقطه‌های درشت و مدور شنگرفی، اعجام با نقطه‌های زنگاری تیره، تنوین: برخی به‌شنگرف و برخی به‌سیاهی یا زنگار).

روشن است که با یک چنین مشخصاتی این نسخه نمی‌تواند آن چنان قدیمی باشد که به زمان علی (ع) برسد. آقای گلچین معانی این را تحریر قرن سوم گرفته<sup>۴۶</sup>، ولی ظاهراً باید یک قرن دیگر نیز پاپیش گذاشت. گویا دو نسخه دیگر نظیر آن نیز در کتابخانه آستانه محفوظ باشد.

باز هم از این نوع مصحف و اوراقی از آن نیز گوشه و کنار یافته می‌شود. چنانکه نسخه‌ای نیز در هفده برگ در کتابخانه سلطنتی بوده، این هم گویا وضعی

۴۴. مجموعة الوثائق السياسية، مقدمه ص که و کواهره ۱۳۷۶.

۴۵. النهاية ۱: ۲۰.

۴۶. راهنمای کجینه قرآن ۳ و ۴. آستان قدس مشهد.

شبيه بدان يك داشته باشد. اوراقي هم بود كه مرحوم فرزاني مي گفت چند برگ از قرآن مجيد بوده و شيخ بهائي به عبارتي شبيه «قد ثبت عندي» گواهي کرده بود كه به خط علي (ع) است.

حال خيلي طبيعي است كه گفته شود: اميرمؤمنان براي خود يك مصحف لازم داشته كه بنويسد، پس اين همه نسخه هاي متعدد از كجا آمده است؟ جواب بدين پرسش فقط مي تواند متكي بر حدس و گمان باشد. اولاً چه بسا كه وي (ع) در كوفه فرمان به نوشتن نسخه هاي داده باشد كه آن نسخه ها را به نام وي مزين کرده باشند. يا كساني از كاتبان مصاحف، نامشان علي بن ابي طالب بوده است. و يا فرضيه ديگري مطرح شود. مي بينيم كه از قاهره تا مشهد، طي قرون گذشته، نسخه هاي متعددي از اين مصحف با نام و نشان و حتي تاريخ كتابت بازگفته اند و تصادفاً نوع اين مصاحف، گرچه توضيح دقيقی نداده اند ولي مشخصات موجود به طور كلي بيانگر اين نکته است كه اين مصاحف هماهنگ مصحف عثمانی است و باز تصادفاً كه اين نسخه ها بيشتر در قرن هاي سوم و چهارم نوشته شده است. از طرف ديگر چون تاريخ كتابت را در بعضي موارد (مثل نمونه اول) سال چهارم هجري ثبت کرده اند، پس اين كار عمدي بوده و نمي تواند مربوط به كاتبي ديگر به همين نام و نشان باشد. اينجا دونظريه مي ماند. يا ثبت اين نام براي بهره برداري بوده و همان طور كه محمد هيصم در نيمه قرن سوم مي گفت (ص ۳۵۲) براي نماياندن به ملوك و بزرگان بوده كه خزاندهان از يك چنين گوهر بي نظيري خالي نماند، و يا كساني بوده اند كه مصاحفي به نام علي (ع) نوشته و بخش مي کرده اند تا آن خبر تنظيم به ترتيب نزول را خنثي نمايند و نشان دهند كه ميان مصحف علي (ع) و مصحف جاري فرقي نيست، والله اعلم.

مسأله ديگري كه اشاره بدان شايد در اينجا بي مناسبيت نمايد گفتگويي است كه از قديم درباره مصحف عثمانی و تحريف داشته اند. اگر خدا خواست و توفيقی بود اين سخن را به تفصيل در كتاب علوم قرآني خواهيم ديد. اينجا فقط اشاره مي كنيم كه پاره اي گفته اند قرآن آيات بيشترى داشته و آنچه امروز در دست داريم قسمتي از قرآن اصلي است. چنانكه سوره احزاب كه امروز ۷۳ آيه دارد در نص اصلي قرآن كمتر از سوره بقره كه ۲۸۶ آيه دارد نبوده است. و يا سوره نور كه ۶۴ آيه دارد در اصل بيش از ۱۰۰ آيه داشته و سوره حجر كه شامل ۹۹ آيه است، سابقاً

حاوی ۱۹۰ آیه بوده و همه این آیات مشتمل بر تمجید علی (ع) بوده است. گارسن-دوتاسی (Garcin de Tassy) و میرزا کاظم یک در سال ۱۸۴۲ میلادی - ۱۲۵۸ هـ. ق. پس از هجده سال تلاش (چنانکه در مقدمه ادعا می‌کند!) مجموعه‌ای از این قبیل سوره‌ها را در مجله آسیائی منتشر کردند<sup>۴۷</sup>. یعنی نخست گارسن دوتاسی متن را منتشر کرد و بعد کاظم یک متن را اعراب گذاشت و آیه‌ها را از هم جدا کرد و یک ترجمه فرانسوی هم از آن بدست داد. بعد این متن به آلمانی نیز ترجمه گردید<sup>۴۸</sup>. در واقع این جنجال بزرگ چیزی جز همان سوره «نورین» نبود که شیخ محسن فانی کشمیری (م ۱۰۸۱) در دبستان المذاهب آورده است<sup>۴۹</sup>. این سوره‌ها تقلیدی بسیار ناقص و ناشیانه از آیات الهی است که بدون شک پس از قرن چهارم هجری نوشته شده، زیرا قمی مفسر شیعی این دوره چیزی از آن نمی‌گوید<sup>۵۰</sup>. چندی پیش نیز در کتابخانه بانکپور هند نسخه‌ای از قرآن یافته شد که سوره «النورین» را با ۴۱ آیه و سوره الوالایة (بیتنی بر دوستی علی (ع) و ائمه اطهار (ع)) را با ۷ آیه داشته است. در بقیه سوره‌های مشترک نیز تفسیرهای مذهبی زیادی را حاوی بوده است<sup>۵۱</sup>. در ۱۹۱۳ همه این قبیل اضافات را کلیرتس دال (W. St. Clair Tisdall) به انگلیسی منتشر کرد<sup>۵۲</sup>.

در اینکه مصحف علی (ع) از نظر ترتیب سوره‌ها با قرآن موجود مغایر و متفاوت بوده گفتگویی نیست، و در اینکه اضافاتی هم در مصحف علی (ع) بوده حرفی نیست. اما این اضافات را می‌دانیم که جزء قرآن نبوده است. یکی از دلایل مهم آن در حدیث طلحه آمده و همه کتب شیعه آنرا نقل کرده‌اند که علی (ع) فرمود: «ای طلحه! هر آیه‌ای که خداوند به محمد (ص) فرستاده نزد من موجود است و تأویل هر آیه‌ای که خداوند به محمد (ص) نازل نموده و هر چه از حلال و حرام یا حد و

47. *Journal Asiatique*, 1842, tome I. p. 431-439; 1843, tome II. p. 403. ff.

48. Nöldeke; II, 100-112.

۴۹. این کتاب نخستین بار در بمبئی در ۲ جلد در ۱۲۶۷ ق. چاپ شد و در ۱۸۴۳ م. به انگلیسی ترجمه گردید. همین ترجمه موجب گمراهی سرویلیام جونز و قبول کتاب دساتیر گردید.

۵۰. نولدکه ۲: ۱۱۱. انتقاد بسیار جالب توجهی مرحوم بلاغی از این سوره‌ها دارد. مقدمه تفسیر آلاء الرحمن، الامرالخاص.

۵۱. مذاهب التفسیر الاسلامی ۲۹۴.

52. *The Muslim World*, Vol. III. July 1913, no. 3. pp. 236...

و نیز دبستان المذاهب و فصل الخطاب.

حکم و هرآنچه را که مسلمانان تا قیامت بدان محتاج شوند، حتی دینه خراشیدگی پوست، همه آنها به فرمان و راهنماییهای شخص رسول خدا و به خط خودم نوشته شده و نزد من محفوظ می‌باشد»... و بالاخره فرمود: «اگر بدانچه در قرآن است عمل کنید از آتش جهنم رهائی خواهید یافت و اهل بهشت خواهید بود که حجت ما و بیان حق ما و وجوب طاعت ما در آن است»<sup>۵۳</sup>.

اینها نشان می‌دهد که مصحف علی (ع) جنبه قرآنی دارد و چیزی بر آن اضافه نداشته و عمل بدان واجب و مأجور است.

خلاصه اینکه منقولاتی از آن قبیل که دیدیم بهیچوجه در حدّ یک نوشته معمولی هم نیست تا چه رسد به اینکه ادّعی اعجاز درباره آن روا باشد. دیگر اینکه ادّعی به تعریف در قرآن منحصر به عده‌ای از گزافه‌گویان شیعه نیست. این ادّعی در میان اهل عامّه و خوارج و همه فرق دیگر هم خالی از سابقه نیست. پس شیعی بودن موجب یک چنین گرایشهایی نمی‌شود. چنانکه بارها نقل شده از علمای اعلام اهل تشیع از صدوق (ره) گرفته تا آقای خوئی و آقای طباطبائی (کثرالله امثالهم) همه بر این اعتقادند که قرآن همین است که میان دو جلد در دست مسلمانان است و لا غیر.

#### ۱۲) ابوموسی اشعری

عبدالله بن قیس بن سلیم بن حضار بن حرب، صحابی از قبیل اشعری از قحطان است. از شجاعان و فاتحان عرب، در زبید یا رمع از قرای یمن به دنیا آمد (۲۱ سال پیش از هجرت - ۶۰۲ میلادی). در اوایل ظهور اسلام به مکه آمد و اسلام آورد. پس از آن به حبشه مهاجرت کرد و از آنجا به مدینه بازگشت. در سال دهم هجرت به فرمان رسول خدا (ص) والی قسمتی از یمن گردید. در خلافت عمر به سال ۱۷ ه. والی بصره گشت. دشت میشان، مدار، اهواز، شوش، اصفهان و نصیبین را گشود. یکبار نیز مغضوب عمر گردید. به سال ۲۲ هجری بنا به تقاضای مردم کوفه حکمران آن شهر شد ولیکن نتوانست اهل کوفه را راضی سازد و پس از یکسال به ولایت بصره برگشت و تا چند سال از خلافت عثمان به همین سمت باقی بود. شهر ری به

۵۳. مقدمه تفسیر صافی ۱: ۲۵ و ۲۶ به نقل از احتجاج طبرسی، سلیم بن قیس ۱۱۰، بحار ۹۲: ۴۲، البیان ۱۷۲. مقدمه تفسیر البرهان ۱: ۲۷.

دست او به صلح مفتوح شد. اما وقتی زمام سه ولایت بزرگ در دست کسان عثمان افتاد، ولید بر کوفه و معاویه بر شام و عمرو بن عاص بر مصر حکومت می کردند، بصره هم باید به دست دیگری از کسان عثمان می بود. این بود که عبدالله بن عامر پسر دائی عثمان حاکم بصره شد (سال ۲۹ هـ) ولی ابوموسی هیچ عکس-العملی نشان نداد. پس از عزل به کوفه رفت تا در آنجا متوطن شود. عثمان در سال ۳۴ هـ، به وساطت اهلش او را والی کوفه کرد. در آنجا بود تا عثمان به قتل رسید و علی (ع) او را برجای داشت. وقعه جمل که پیش آمد، علی (ع) از مردم کوفه خواست که او را یاری دهند ولی ابوموسی مردم کوفه را از یاری بازداشت. پس علی (ع) او را معزول ساخت. پس از جنگ صفین داستان حکمت پیش آمد و از عمرو بن عاص فریب خورد و هر دو گروه از او ناراضی شدند. به مکه گریخت. در آنجا نیز نتوانست بماند. پس به کوفه برگشت و در همانجا درگذشت. (۴۴ هـ - ۶۶۵ م). قبرش در ثوبه موضعی به کوفه است. در سال هجدهم هجری بود که او عمر را امیر المؤمنین خواند و از آن پس این لقب باقی ماند. در کتب صحیح اهل عامه ۳۵۵ حدیث از او نقل کرده اند.<sup>۱</sup>

### مصحف او

در احوال او گفته اند که صدائی خوش داشت و در میان صحابه در تلاوت قرآن به خوش آوایی شهره بود. به همین جهت خیلی زود توانست جائی برای خود میان یاران پیامبر بیابد.<sup>۲</sup> دیدیم که پیامبر به او می فرمود: ای ابوموسی به تو آوای خوشی از مزامیر آل داود داده اند.<sup>۳</sup>

عمر نیز به او می گفت: پروردگار مرا به من یادآور شو و او شروع به خواندن قرآن می کرد. روزی ابوموسی قرآن می خواند و نزدیک بود که نماز اول وقت از دست

۱. برای شرح حال وی مراجعه کنید: لغت نامه دهخدا ۱: ۸۷۶، مجمل التواریخ والقصص: ۲۷۱، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۶، ۴۴۳-۴۴۶، ۴۶۰-۵۱۲، حبیب السیر ۱: ۴۸ تهران و فهرستش، لباب الالباب ۱: ۲۸۹، ابن سعد ۴: ۷۸/۱، اصابه ت ۴۸۸۹، غایة النهایه ۱: ۴۴۲، صفة الصفوة ۱: ۲۲۵، حلیة الاولیاء ۱: ۲۵۶، المنادی ۱: ۴۸، اعلام زرکلی ۴: ۲۵۴.
۲. ابن سعد ۴: ۸۱/۱، بخاری ۳: ۴۰۷ (فضائل القرآن ۳۱).
۳. ابن سعد ۲: ۱۰۶/۲ و ۴: ۷۹/۱ و المعجم لالفاظ الحدیث ۲: ۱/۳۴۳، مفتاح کنوز السنة ۳/۱۸ و ص ۲۱۶ همین کتاب.

برود و به عمر گفتند: الصلاة الصلاة! عمر پاسخ داد: آیا ما در نماز نیستیم؟  
ظاهراً او قرآن را از زمان نبی اکرم شروع به جمع‌آوری کرده، ولی در حکومت  
بصره است که مردم آن سامان مصحفش را رواج داده<sup>۴</sup> و بدان نام «لباب القلوب»  
نهاده‌اند.

میان مصحف او و مصحف ابن مسعود، مردم کوفه و اهل بصره، رقابتی ایجاد  
شده بود. بین این دو مصحف اختلافاتی در قرائت وجود داشت که همان اختلافات  
حدیفة بن یمان را بر آن واداشت که پیشنهاد جمع قرآن و توحید مصاحف را به  
عثمان بدهد.<sup>۵</sup>

درباره مصحف او، با اینکه ظاهراً سالها میان مردم بصره و یمن رواجی داشته،  
آگاهی‌های زیادی نداریم. از گزارشهای ابن ابی داود، که در سه جا از او یاد شده،  
می‌توان این استنباط را داشت که ابوموسی مصحف مستقلی داشته و مردم قرآن را  
بر آن قرائت می‌کرده‌اند:

(۱) یزید بن معاویه<sup>۶</sup> (م ۳۲ هـ) می‌گوید: در زمان ولید بن عقیبة<sup>۷</sup> (م ۶۱) من  
در مسجدی بودم، در همان حلقه‌ای که حدیفة در آن بود. هنوز آن موقع موضع  
معینی برای هر یک نبود که نداکننده‌ای آوا برداشت: هر که نماز بر قرائت  
ابوموسی می‌خواند برود به گوشه‌ای که نزدیک درهای «کنده» است و هر کس  
به قرائت عبدالله بن مسعود می‌خواند بیاید به زاویه‌ای که نزدیک خانه عبدالله  
است.<sup>۸</sup> و در قرائت آیه ۱۹۶ سوره بقره اختلاف کردند که حدیفة خشمناک شد و  
چشمانش سرخ گشت...<sup>۹</sup>

(۲) ابوالشعشاء گفت: در مسجد نشسته بودیم و عبدالله (ابن مسعود) قرائت  
می‌کرد که حدیفة درآمد. پس گفت: قرائت ابن ام‌عبد! (ابن مسعود) و قرائت  
ابوموسی اشعری! به خدا که اگر به امیرالمؤمنین (عثمان) می‌رسیدم از او می‌خواستم  
که یک قرائت واحدی قرار دهد. عبدالله از این سخن سخت برآشفتم و کلمه تندی  
۴. کامل ابن اثیر ۳: ۶۸ (و یا ۸۶).  
۵. مصاحف سجستانی ۱۲.  
۶. احتمالاً این یزید نخعی است که در ایران کشته شد. کامل ۳: ۵۰، تهذیب التهذیب ۱۱: ۳۶۰.  
۷. احتمالاً هنگام حکومت او در کوفه ۲۵-۳۰ هجری.  
۸. در این هنگام بیت المال و قضاء کوفه در دست عبدالله بود.  
۹. مصاحف سجستانی ۱۱ و ۱۲.



برزبان آورد و حذیفه ساکت ماند (در این باره تردیدی است که باز می‌گوئیم ص ۴۱۳).

روایت دیگری در همین زمینه است که مردم کوفه از قرائت ابن مسعود و مردم بصره (و جای دیگری مردم یمن هم) از قرائت ابوموسی پیروی می‌کردند.<sup>۱۰</sup>  
۳) عبدالاعلی کلابی می‌گفت: خواستم بروم خانه ابوموسی اشعری، حذیفه و عبدالله نیز آنجا بودند. غلامی که آنجا بود مرا از ورود بدانجا بازداشت. با او بگونگی کردم که بگوش آنها هم رسید. ابوموسی گفت: بگذارید بیاید. نزد ایشان رفتم و نشستم. در آن هنگام مصحفی را که عثمان فرستاده بود نزد ایشان بود و عثمان دستور داده بود که مصحف دیگر را با آن منطبق کنند. ابوموسی گفت: اگر در مصحف من چیزی زیادتر از این یافتید آنرا ترک نکنید، ولی اگر چیزی کم دیدید آنرا بنویسید.<sup>۱۱</sup>...

پس او مصحف مستقلی داشته که در دست مردم بوده است. می‌گویند مصحف او مثل مصحف ابن کعب دوسوره (خلع و حقد) را هم اضافه داشته است.<sup>۱۲</sup> بعضی از منابع هم اشاره می‌کنند که مصحفش آیه‌ای درباره حرص مردان «لوان» لابن آدم وادیا...» داشته است.<sup>۱۳</sup> در گزارشی که مسلم و حاکم از این عبارات می‌دهند، می‌گویند که ابوموسی سیصد نفر از قاریان را در بصره گردآورده بود و در آن جمع گفته بود سوره‌ای به طول و شدت توبه می‌دانستم که حال از یاد برده‌ام و تنها همین آیه درباره حرص مردان را به خاطر می‌آورم. حال آنکه می‌دانیم این عبارات حدیثی است مسلم و نه آیتی از قرآن. یا گفته: سوره‌ای شبیه مسبحات (سوره‌های ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴) می‌دانسته که تنها یک جمله‌اش به خاطرش مانده:

«یا ایها الذین آمنوا، لم تقولون مالا تفعلون، فتکتب شهادة فی اعناقکم، فتسألون عنها یوم القیامة».

۱۰. ایضاً ۱۳ و ۳۵.

۱۱. ایضاً ۳۵.

۱۲. اتقان ۱: ۲۲۷ نوع ۱۹.

۱۳. مسلم: زکاة ۱۱۶-۱۱۹ (یا ۱: ۲۸۶)، الدر المنثور ۱: ۱۰۵، طبری ۱: ۳۸۱، اتقان ۳: ۸۳، نوع ۴۷ تنبیه.

«ای گروه گروندگان! چرا می‌گوئید و عمل نمی‌کنید؟ بر روی هر شانه شما شاهدهی نشسته و در روز قیامت بازخواست خواهید شد»<sup>۱۴</sup> که بحث مفصل آن را در «نسخ» باید دید.

با تمام این سخنان، و با اینکه مصحفش پیش از تدوین مصحف ابوبکر در بصره و یمن رایج بوده و حتی نامی دیگر داشته که به ذهن می‌زند کتابی جز قرآن باید باشد، ولی در محتوا، تنها چهار اختلاف قرائت از مصحف او بازگفته‌اند. یک موردش که در (۵: ۱۰۳) به جای لایعقلون «او» «لایفقهون» می‌خوانند ترک شده و ۳ مورد دیگر (در ۲: ۱۲۴ ابره‌ام به جای ابراهیم، در ۲۲: ۳۶ صوافی به جای صَوَافٍ و در ۹: ۶۹ مِّن تَلْقَاءَ به جای وَمِن قَبْلُهُ) در قرائت شاذ باقی مانده است.

به هر صورت، مصحف او در قرائتهای بعدی بی‌اثر نبوده است. ابورجاء (م ۱۰۵)<sup>۱۵</sup> و ابوشیخ (م ۱۰۰)<sup>۱۶</sup> و حِطَّان (م ۷۳)<sup>۱۷</sup> و قاریان بصری قرائتشان بدو می‌رسد.

### ۱۳) مصحف حفصه

حفصه دختر عمر بن خطاب، صحابیۀ جلیله‌ای از زنان پیامبر اکرم که هجده سال پیش از هجرت (م ۶۰۴) در مکه بدنیا آمد، در ابتدا زن خنیس شد و هر دو در آغاز، اسلام آوردند و به حبشه مهاجرت کردند. چون خنیس وفات یافت در سال ۲ و یا ۳ هجری رسول اکرم او را تزویج کرد. تا هنگام وفات (۴۵ ه) در مدینه بود<sup>۱</sup>

می‌دانیم که شفاء (یا لیلی) دختر عبدالله بن عبد شمس (م ۲۰) از زنان صحابی فاضله بود. پیش از اسلام کتابت می‌دانست و پیش از هجرت اسلام

۱۴. ایضاً.

۱۵. طبقات ابن جزری ۱: ۶۰۴.

۱۶. تهذیب التهذیب ۱۲: ۱۲۹.

۱۷. طبقات ابن جزری ۱: ۲۵۳.

۱. اعلام زرکلی ۲: ۲۹۲، اصابه ۴: ۲۷۳، ابن سعد ۸: ۵۶، صفة الصفوة ۲: ۱۹، حلیة ۲: ۵۰، ذیل المذیل ۷۱، السط الثمین ۸۳.

آورده بود. او به دستور پیامبر به حفصه کتابت آموخت.<sup>۲</sup> پس حفصه خواندن و نوشتن می دانسته است. نام او را جزء دارندگان مصاحف ضبط کرده اند. البته مصحفی که ابوبکر گرد آورده بود و به عمر رسید، بعد نزد حفصه ماند. ولی جز آن مصحف، می گویند حفصه مصحفی هم برای خود داشته است. مردی به نام عمرو بن رافع (یا نافع) بنده آزاد شده عمرین خطاب می گوید: در زمان زنان پیامبر، من مصاحفی می نوشتم. پس حفصه از من خواست که مصحفی هم برای او بنویسم. او به من گفت: چون به آیه «حافظوا علی الصلوات» (۲: ۲۳۸) رسیدی نویسی تا چنانکه من از پیامبر شنیده ام بر تو املاء کنم. وقتی بدین آیه رسیدم قلم و دوات و کاغذ همراه بردم و او در این آیه پس از «والصلوة الوسطی» افزود: «وصلوة العصر»<sup>۳</sup>. این ظاهراً مطابق قرائت ابن کعب و ابن عباس است.<sup>۴</sup>

شبهه این را عیناً عبدالله بن رافع مولای ام سلمه و ابویونس برده آزاد شده عایشه از آنها نقل می کنند و در تمام این موارد هم اختلاف تنها برسر «صلوة العصر» است. در این مورد یا تخلیطی در روایات رفته و یا مسابقه ای در میان بوده است. می گویند عمر از دخترش پرسید که بر این مدّعاء (که این قسمتی از آیه است) دلیلی داری؟ او گفت: نه. پس عمر گفت: به خدا که به شهادت یک زن بدون دلیلی دیگر، چیزی داخل قرآن نمی کنیم.<sup>۵</sup>

درباره این «صلوة الوسطی» نیز براء بن عازب (م ۶۲) صحابی رسول خدا می گوید: سالها در زمان رسول خدا این آیه «حافظوا علی الصلوات و صلاة العصر» قرائت می شد، تا اینکه خود پیامبر قرائت فرمود: حافظوا علی الصلوات و صلاة الوسطی<sup>۶</sup>. بدین ترتیب، رقابت ازواج پیامبر برسر حفظ آن قرائت نامفهوم می ماند. این تمام اختلافی بود که از مصحف او بازگفته اند. اما در قرائت‌ها، آنچه از او نقل شده، تنها در ده مورد ثبت شده است.<sup>۷</sup> از این ده مورد پنج مورد در قرائت‌های

۲. اصابه؛ کتاب النساء ۶۱۹، تهذیب التهذیب ۱۲: ۴۲۸، ابن سعد ۸: ۱۹۶.

۳. مصاحف سجستانی ۸۶، درباره صلاة الوسطی (۲: ۲۳۸) طبری احادیث زیادی جمع کرده است ۲: ۲۴۲ ببعده.

۴. الدر سیوطی ۱: ۳۰۲، بیهقی ۱: ۴۶۲، معانی الآثار طحاوی ۱: ۱۰۲.

۵. فصل الخطاب ۱۲.

۶. موطأ ۱: ۲۵۴، سنن شافعی ۸.

۷. ماتریال جفری ۲۱۴-۲۱۲.

شاذ و نادر آمده و ۵ تایی دیگر هم از قرائت‌های عادی بیرون نیست. به خاطر این موارد، گفته‌اند که حفصه نیز مصحفی خاص داشته است. اینها نشان می‌دهد که جز همان ۳ مصحف اصلی (از علی (ع)، ابن کعب و ابن مسعود) بقیه موارد بیرون از آن خطوط نبوده‌اند.

#### ۱۴) زید بن ثابت

تاکنون در مورد این صحابی زیاد گفته‌ایم و باز هم از او خواهد آمد. دیدیم (ص ۲۵۰) که جزء چهار نفری بود که پیامبر فرموده بود قرآن را باید از ایشان آموخت و از شش نفری بود که قرآن را جمع کرده بودند. در مورد قرائتش گفته‌اند که ابن عباس با همه جلالت قدر و پایه علمش، قرائتش را از وی فرا گرفته بود. ابوهریره را نیز چنین گفته‌اند.<sup>۱</sup> حدیثی است که در آن آمده: کسی که بخواهد قرآن را چنانکه نازل شده تازه و پُرطراوت قرائت کند باید که آنرا از ابن ام عبد (ابن مسعود) بشنود.<sup>۲</sup> این حدیث را عیناً در مورد زید هم نقل کرده‌اند.

زید در هر دوره‌ای از صدر اسلام نقشی خاص داشته است:

۱) کاتب وحی برای رسول خدا بود و آخرین بار قرآن را بر حضرتش عرضه داشت. ۲) در زمان ابوبکر مباشر جمع قرآن شد. ۳) برای عمر کتابت می‌کرد.<sup>۳</sup> ۴) در زمان عثمان نیز در جمع قرآن شرکت داشت. هرچند بعضی از این نقش او یادی نکرده‌اند.<sup>۴</sup> از آن پس، ریاست قرائت بدو رسید.

شاید بر اثر یک چنین نقشی بوده که گفته‌اند او هم مصحفی خاص خود داشته است و شاید هم که از زمان رسول خدا نسخه‌ای از مصحف برای خود تهیه می‌دیده است. اما آنچه بوده چیزی بسیار جدا از قرائت عامه نبوده است. سجستانی از مصحف او یادی نمی‌کند. اما گویا ابن الانباری در کتاب مصاحف خود، مصحف او را ذکر کرده باشد. زیرا آلوسی (م ۱۲۷۰) از او نقل می‌کند<sup>۵</sup> که در آیه هفتم سوره حشر

۱. طبقات ابن الجزری ۱: ۲۹۶.

۲. النهایة ابن الاثیر ۳: ۳۷۱.

۳. معارف ابن قتیبه ۲۶۰.

۴. خلاصة تذهیب التهذیب ۱۰۸، مصر ۱۳۰۱.

۵. روح المعانی ۲۸: ۴۹.

۵۹ قرائت خاصی است که در مصاحف زید و ابن مسعود آمده است (او بعد از «و ابن السبیل» عبارت «والمهاجرین فی سبیل الله» را اضافه دارد.) جز این مورد، ۹ اختلاف دیگر را نیز از مصحف وی بازگفته‌اند.<sup>۶</sup> اما واقع این است که از این ۹ مورد هشت موردش تنها اختلاف نحوی است و آن یک مورد دیگر هم از مفهوم عام نص بیرون نیست. به هرصورت، گفته‌اند که مصحف او، آخرین مصحفی بود که پیامبر بازدید فرمود و آن نزدیکترین مصحف به مصاحف ماست.<sup>۷</sup> اما گمان بیشتر بر این است که اگر هم مصحف خاصی می‌داشته اختلافش با مصحف کنونی بسیار اندک می‌بوده است. گویا نسخه‌ای از این مصحف در قبه‌ای از حرم مقدس مکه بوده که ابن جبیر می‌گوید: مردم آنرا زیارت می‌کردند و می‌گفتند دستخط زید است.<sup>۸</sup>

### ۱۵) مُجَمَّع بن جاریه

نیز از آنهاست که گفته‌اند مصحفی داشته است. دیدیم که در عهد نبی همه قرآن را از حفظ داشت. یکی دو سوره‌ای را هم که نمی‌دانست بعد آموخت. اما از مصحفش و قرائتش چیزی باز نگفته‌اند.

### ۱۶) عایشه

آنچه ضبط شده چنین است که عایشه دخت ابوبکر و زوجه رسول خدا، قرائت قرآن را از شخص رسول اکرم آموخته است. خواندن را بعدها آموخته بود، اما نوشتن نمی‌دانست. در اینکه پیش از جمع زبان ابوبکر مصحفی داشته باشد جای سخن بسیار است. در مورد مصحف او، همان چیزهایی را گفته‌اند که درباره مصحف ام سلمه و حفصه می‌گویند. ابویونس برده آزاد شده عایشه می‌گوید: او فرمان داد که مصحفی برایش بنویسم، ولی چون به آیه «حافظوا علی الصلوات» (۲: ۲۳۸) رسیدم او را خبرکنم. من هم چنین کردم. در آنجا فرمود: «و صلوة العصر» را نیز بدان آیه بیفزایم! و نیز داستان مردی عراقی را نقل کرده‌اند که

۶. ماتریال ۲۲۵.

۷. معارف. ۲۶۰.

۸. رحله ابن جبیر ۱۰۴.

۱. مسلم: مساجد ۲۰۷، ترمذی: تفسیر آیه ۲۹ سوره بقره، احد ۶: ۷۳، ۱۷۸.

مصحف عایشه را می‌خواست تا قرآن را طبق آن جمع کند. زیرا قرآن را غیرمرتب قرائت می‌کرده است. عایشه می‌گوید: چه ضرری دارد؟ هر جور که می‌توانی قرائت کن... بالاخره مصحفش را در آورد و آیه‌های سوره‌ها را بر او املاء کرد! حمیده دختر ابویونس، کنیز عایشه نیز نقل می‌کند که هنگام رحلت عایشه در میان اثاث او مصحف وی را یافتم...<sup>۳</sup>

ولی هیچیک از این منقولات نشان نمی‌دهد که مصحف عایشه چیزی جز نسخه عثمان باشد. به‌رحال ۱۲ اختلاف در آیات در آن بازگفته‌اند که ۱۳ موردش اختلاف نحوی است. ۵ موردش هم با معنی نص موجود مخالفتی ندارد و ۱۴ روایت هم از او در قرائت شاذ آمده است. موارد مهم اختلاف یکی همان افزایش «صلاة العصر» در آیه سوره بقره است. دیگر افزودن «والذین تصلون الصفوف الاعلی» بعد از «علی‌النبی» در آیه ۵۶ سوره ۳۳ است. در اعراب «صابئین» (۵: ۶۹) و «ان هذان» (۲۰: ۶۳) هم نظر خاصی داشته است. با یک چنین اختلافاتی بهیچوجه او را دارای مصحفی خاص و مستقل و جدا از دیگران نمی‌توان شمرد.

#### ۱۷) عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ

از صحابه که در فتح مصر همراه عمرو عاص بود و از ۴۴-۴۷ از طرف معاویه والی مصر شد. نوشتن می‌دانست و شعر هم می‌گفت. <sup>۱</sup> مسجدی به نام او در قاهره در جوار قبرش وجود دارد. قرائت خود را از رسول خدا گرفته بود. <sup>۲</sup> در مجلس رسول خدا با دیگران می‌نشست و تعلیم می‌گرفت. <sup>۳</sup> هر جا هم که نمی‌دانست پرسش می‌کرد. <sup>۴</sup> گفته‌اند که او نیز یکی از جمع کنندگان قرآن بوده و مصحفی خاص خود داشت. مصحفش تا قرن چهارم وجود داشته، چنانکه نزد ابن خدیج (م ۳۱۳)

۲. بخاری: فضائل القرآن ۳۸، فتح الباری ۹: ۳۶، فضائل القرآن ابن کثیر ۳۹، مقدسان ۳۳ و ۳۴.

۳. تفسیر طبری ۲: ۳۴۳ بولاق، سیوطی ۱: ۳۰۴. ابویونس تابعی معروفی است و حمیده ممکن است دختر او باشد. ولی محمد شاکر در حاشیه تفسیر طبری یادآوری می‌کند که در هیچیک از کتب مربوط نام وی را نیافته است. تفسیر طبری ۵: ۱۷۴ دارالمعارف.

۱. ولایة مصر کندی ۳۷، تهذیب التهذیب ابن حجر ۷: ۲۴۳.

۲. فضائل القرآن ابوعبید ۳۳-۳۴.

۳. ایضاً ۴.

۴. فتوح مصر ابن عبدالحکم ۲۸۹.

مصحفی از عقبه دیده‌اند که به خط خود او بود.<sup>۵</sup>

ابن یونس (م ۳۴۷) مورخ مصری نیز این مصحف را نزد دوستش ابن قدید (م ۳۱۲) دیده و خط زیبای او را ستوده است.<sup>۶</sup> متأسفانه از مصحف او نیز شرح کاملی نداده‌اند. فقط گفته‌اند که به ترتیب مصاحف عثمانی نبوده،<sup>۷</sup> ولی به چه ترتیب بوده و چه اختلافاتی با سایر مصاحف داشته مسأله‌ای است که روشن نیست. آنچه هم که در ضمن کتب قرائت و تفسیر از او آمده بسیار کم می‌باشد. تمام احادیثی که از او نقل کرده‌اند، با اینکه صحابی بود و کسانی مثل جابر و ابن عباس از او روایت کرده‌اند و چهار سال حاکم مصر بود، بیش از ۵۵ حدیث نیست. آنچه هم به تفسیر قرآن از او گفته‌اند مختصر است.<sup>۸</sup> در برابر ابن مسعود که معوذتین را در مصحفش نداشت، او تأکید فراوانی داشت که این دو سوره از سوره‌های قرآنی است و خواندنش فضیلتی فراوان دارد.<sup>۹</sup> به تیراندازی علاقه زیادی داشت و «قوة» مذکور در آیه ۶۰ سوره انفال را به تیراندازی «رمی» تفسیر می‌کرد،<sup>۱۰</sup> پس، اگر هم در ترتیب سوره‌ها اختلافی داشته، موارد این اختلاف روشن نیست.

## ۱۸) امّسکمه

زنی دلیر و زیان‌آور بود. پس از فوت شوهرش ابوسلمه در سال چهارم هجری زوجه رسول خدا شد. او در ابتدا به حبشه و بعد به مدینه مهاجرت کرده بود. به جمال و عقل و رأی شهرتی داشت. خواندن و نوشتن می‌دانست و ۳۷۸ حدیث از او نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup> اما در مورد مصحفش، عبدالله بن رافع بنده آزاد شده او بود که می‌گفت:

۵. ولاة مصر کندی ۳۷ و نیز ۱۳، ۳۶.

۶. انتصار ابن دقماق ۴: ۱۱، النجوم الزاهرة ۱: ۱۲۷، فتوح مصر ۲۸۸-۲۹۱ و ۸۵ و ۸۶، حسن-المعاصرة سیوطی ۱: ۹۲.

۷. وصف مصر ابن دقماق ۴: ۱۱، معاصرین و اعداد ۱: ۱۴۴.

۸. نمونه‌های آنرا ببینید: فضائل القرآن ابوعبید ۴۱، احمد ۴: ۵۹، مجمع الزوائد ۹: ۳۶۹.

۹. فضائل ابوعبید ۳۳، ۳۴، مستدرک حاکم ۲: ۵۴۰، اتقان ۱: ۸۴ آخر نوع ۳.

۱۰. شرح حال او در دول الاسلام ذهبی ۱: ۲۹، اصابه ۴: ۲۵۰ تا ۵۶۰۳، البدائع ابن اریاس ۱: ۲۸،

حلیة ۲: ۸، جمهرة الانساب ۴۱۶، ابن سعد ۴: ۶۵/۲ و ۷: ۱۹۱/۲، المعارف ۲۷۹، العرج

ابن ابی حاتم ۳: ۳۱۳/۱، استیعاب ۲: ۴۸۹، کامل ۳: ۲۲۱، اسد الغابه ۳: ۴۱۷، شذرات ۱:

۶۴، فتوح مصر ابن عبدالحکم ۹۴، تهذیب نووی ۴۲۵، اعلام زرکلی ۵: ۳۷.

۱. نهاية الارب نویری ۱۸: ۱۷۹، ابن سعد ۸: ۶۰-۶۷، السط الثمین ۸۶، ذیل المذیل ۷۱،

«از من خواست که مصحفی برایش بنویسم» و همان دستوری را که حفصه و عایشه در مورد افزودن «صلوة العصر» به آیه ۲۳۸ بقره داده بودند، ام سکه نیز به کاتب خود می‌دهد<sup>۲</sup>. البته دیدیم (ص ۲۵۴) که نام او جزء حاملان قرآن در عهد نبی آمده است. اما آنچه از اختلاف مصحفش گفته‌اند بسیار اندک است. چهار مورد اختلاف دارد که سه‌تایش از رسم عثمانی بیرون نیست و آن یکی دیگر هم همان بود که کاتب مصحفش گفته بود<sup>۳</sup> که آن هم با مصحف عثمانی مشترک در معنی است. پس این را هم مصحف مستقلی نمی‌توان شمرد.

#### ۱۹) عبدالله بن عمرو

صحابی مکی، همان که گفتیم در زمان رسول خدا قرآن را جمع کرده بود و خورو خواب را فراموش کرده و به عبادت می‌گذراند که رسول خدا او را از آن برحذر داشت (ص ۲۳۴). گفته‌اند زبان سریانی نیز می‌دانست و کتب یهود و نصارا را نیز می‌خواند<sup>۱</sup> و حدیث نبی اکرم را هم می‌نوشت. <sup>۲</sup> با اینکه ثروتی سرشار داشت، زندگی زاهدانه‌ای گزیده بود.<sup>۳</sup>

اما در مورد مصحف خاص او، ابن ابی داود می‌گوید: ابوبکرین عیاش (م ۱۹۴هـ)<sup>۴</sup> گفت: شعیب یکی از نوادگان عمرو<sup>۵</sup> نزد ما آمد و مصحف عبدالله را به ما

→ صفة الصفوة ۲: ۷۰، اصابه ۸: ۲۴۰ یا النساء ۱۳۰۹، مرآت الجنان ۱: ۱۳۷ در وفیات ۶۱ هـ. اعلام ۹: ۱۰۴، معارف ۱۳۶، جرح ابن ابی حاتم ۴: ۴۶۴/۲، استیعاب ۲: ۲۸۰، اسدالغابه ۵: ۵۸۸، تفسیر قرطبی ۱۴: ۱۶۵، تهذیب نووی ۸۶۱، تهذیب عسقلانی ۱۲: ۴۵۵، شذرات ۱: ۶۹.

۲. مصاحف سجستانی ۸۷، مصنف عبدالرزاق ۱: ۱۸۲، محلی ابن حزم ۴: ۲۵۴، الدر المنثور سیوطی

۱: ۳۰۳، الفتح الباری حافظ ۸: ۱۴۸، از حاشیه محمد شاکر بر طبری ۵: ۱۷۶.

۳. ماتریال جفری ۲۳۵.

۱. ابن سعد ۴: ۱۱/۲ و ۷: ۱۸۹/۲، تذکره ذهبی ۱: ۳۶.

۲. بخاری: علم ۲۹، ابی داود: جناز ۳، ترمذی: علم ۱۲، ابن سعد ۴: ۸/۲، احمد ۲: ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۱۵، ۴۰۳.

۳. نگاه کنید: تذکره ذهبی ۱: ۳۶، فتوح مصر ۳۲، ۹۷۸، کامل میرد ۱: ۲۶۷، بلاذری ۲۶۲، ابن سعد ۴: ۱۲/۲، حلیه ۱: ۲۹۱.

۴. او یکی از راویان قرائت عاصم در کوفه بود.

۵. شعیب بن شعیب بن محمد بن عبدالله بن عمرو بن عاص.



نشان داد. حروفش با حروف مصاحف ما فرق داشت. و در روایت دیگری اضافه می‌کند که مصحف عبدالله بن عمرو نه بر قرائت ابن مسعود بود و نه بر قرائت یاران ما.<sup>۶</sup>

ولی از این مصحف هم امروز خبری در دست نیست و در تفاسیر فقط یک «فمّرت» به (۷: ۱۸۹) را «فمّارتُ به» از او نقل کرده‌اند.<sup>۷</sup>

## ۲۰) انس بن مالک

کودک دهساله‌ای بود که اسلام آورد و خدمت رسول خدا را پذیرفت. در بصره درگذشت. اولاد زیادی به‌جای گذاشت و بزرگانی چون حسن بصری و ابن‌سیرین و قتاده و دیگران ۲۲۸۶ حدیث از او بازگفته‌اند.<sup>۱</sup> او در روایت از پیامبر یکی از مشهورترین شش تن است.<sup>۲</sup> می‌گویند از کودکی کتابت می‌دانسته اما در میان احادیث مختلف نامش جزء کاتبان وحی نیامده است. همچنین، قرائت را از نبی آموخت<sup>۳</sup> و از همان زمان مصحفی برای خودگرد آورد.<sup>۴</sup> اما شهرت ابوزید در این کار (ص ۲۵۰) خیلی بیشتر از اوست<sup>۵</sup> و چه بسا که جمع او پایه مصحف انس قرار گرفته باشد.

از مصحف او آگاهی کمی داریم، از ۲۴ مورد اختلافی که صورت داده‌اند،<sup>۶</sup> ۲۱ موردش مربوط به اعراب و شکل کلمه است و بهیچوجه بیرون از معنی مصحف عثمانی نیست. از ترتیب سوره‌ها هم که در مصحف او چیزی نگفته‌اند.

۶. مصاحف ۸۳.

۷. البحرالمحیط ۴: ۴۳۹.

۱. تصادفاً در میان اصحاب دونفر بدین نام هستند یکی کعبی و دیگری انصاری که در اینجا منظور همین فرد اخیر است. سفینه البحار ۱: ۴۶ و ۴۷، ابن سعد ۱: ۱۰۲/۲ و ۷: ۱۰/۱ و ۸: ۷۳، تاریخ ابن عساکر ۳: ۱۳۹، الجمع ابن القیسرانی ۳۵، صفة الصفوة ابن جوزی ۱: ۲۹۸، معبر ۳۰۱، جرح ابن ابی حاتم ۱: ۲۸۶/۱، استیعاب ۱: ۳۵، اسد الغابه ۱: ۱۲۷، تهذیب نوی ۱۶۵، تذکره ذهبی ۱: ۴۲.

۲. تهذیب نوی: ۳۵۲.

۳. طبقات ابن جوزی ۱: ۱۷۲.

۴. نشر ۱: ۶.

۵. احمد ۳: ۲۷۷.

۶. ماتریال ۲۱۶-۲۱۷.

بنابراین، چنانکه گذشت و دیدیم، در این مصاحف رایج زمان ابوبکر، گرچه بعضی شهرتی وافر داشته‌اند، اما معروف‌تر و مشهورتر از همه همان سه مصحف علی (ع) و ابن کعب و ابن مسعود بود و دیگران خارج از آنها نبوده‌اند. به هر صورت، اینها نشانه قطعی وجود مصاحف مختلف پس از رحلت رسول اکرم و رواج آنها در زمان ابوبکر است، هرچند از جزئیات بعضی از آنها خبر دقیقی در دست نباشد.

### دنباله کار ابوبکر

گردآوری مصحف ابوبکر را دیدیم. حداکثر این بود که گفته‌اند: قرآن را جمع کرد بدون ترتیب سوره‌ها.<sup>۱</sup> حال بر روی صحیفه‌هایی پراکنده بوده و یا مجموعه‌ای میان دو جلد، سخن روشنی در دست نیست و این از کوتاهی اخبار و گزارش‌هایی است که از مردم آن زمان بازگفته‌اند. همین کوتاهی‌ها موجب پیدایش این همه فرضیه‌ها شده است. از جمله این فرضیه‌ها نیز این است که جمع‌آوری آن مصحف، اگر هم به زمان ابوبکر آغاز شده، انجامش به زمان خلیفه بعدی بوده است. از کسانی که در این باره تحقیق کرده‌اند و نظریاتی ابراز داشته‌اند، شوالی نویسنده آلمانی است! خلاصه نظریات او را دوست دانشمند آقای دکتر عباس زریاب‌خوئی در سال ۱۳۴۶ شمسی که چاپ اول این کتاب منتشر شد، روایت کردند<sup>۲</sup> که عیناً از آنجا نقل می‌شود:

« درباره نخستین گردآوری قرآن سه نظر مختلف است:

۱) نخستین جمع‌آوری در زمان ابوبکر بوده است. ۲) اولین گردآوری در عصر عمر صورت گرفته است. ۳) آغاز آن در دوران ابوبکر و پایان آن در زمان عمر انجام یافته است.

اظهار نظر قطعی در این باره محتاج تحقیق دامنه‌داری است. در روایات اصلی که در این باب در دست است مطالبی دیده می‌شود که گاهی با هم و زمانی با اخبار

۱. مقدمه ۲۷۴ «جمعه غیر مرتب السور».

2. Schwally; *Festschrifts Sechau*, 321 - 5 ff.

Schwally; *Geschichte des Qorans*, II, 18.

۳. تاریخ قرآن از رامیار ۳۲۶ ح ۸۸ چاپ ۱۳۴۶ تهران.

تاریخی دیگر متناقض است.

۱) بنیادگذار نخستین جمع قرآن ابوبکر بود، ولی موجب معنوی و باعث اصلی آن، عمر بوده است.

۲) علت اساسی اقدام به جمع قرآن حفظ آن از نابودی بوده است. جنگ یمامه این فکر را به وجود آورد و عمر ابوبکر را به این کار وادار ساخت. پس، این امری مربوط به مصالح عامه و مهمی حکومتی بوده است. و به همین دلیل نسخه گردآوری شده پس از ابوبکر به دست وراثت و خویشان او نیفتاده و به جانشین او (عمر) منتقل گردید.

۳) قرآن جمع شده، پس از فوت عمر، به دست حفصه دختر او افتاد و این امر، نظر اظهار شده در قسمت دوم را نقض می‌کند. زیرا چنین معلوم می‌شود که عمر آنرا امری خصوصی و شخصی تلقی کرده بود، نه امری عمومی و دولتی، مخصوصاً این که می‌بینیم، پس از فتح بلاد مهم در زمان عمر، این نسخه به عنوان نسخه رسمی بر نومسلمانان عرضه نشده است. در صورتی که مصاحف عبدالله بن مسعود و اُبی بن کعب، با آنکه حامیانی چون عمر نداشت، بر بلاد و ممالک مفتوحه عرضه شد.

۴) ابوبکر تنها دو سال و دو ماه خلافت کرد و این مدت برای جمع قرآن که در دست آن همه اشخاص پراکنده بود، کوتاه به نظر می‌رسد و مخصوصاً اگر جنگ یمامه را سبب واقعی بدانیم، فرصت باقی مانده فقط ۱۵ ماه خواهد بود.

۵) ارتباط اقدام به جمع قرآن و جنگ یمامه ضعیف به نظر می‌رسد. زیرا چنانکه کائثانی گفته است: در میان کشته شدگان عَقرَبَا قاریان قرآن کم بودند و بیشتر آنها جدیدالاسلام بوده‌اند. البته این سخن در صورتی درست است که صورت اسامی ۱۵۱ نفری که کائثانی به دست داده صحیح باشد و اطلاعات ما از اسامی قاریان قرآن در آن عصر کافی باشد. در میان این کشته شدگان فقط دو نفر را می‌یابیم که قاری بودن ایشان مورد تصدیق همه است. یکی عبدالله بن حَفْص بن غانم و دیگری سالم مولی ابی حُدَیْفَه بود که پس از عبدالله رایت مهاجران را به دست گرفت. از طرف دیگر دلیلی در دست داریم که بسیاری از قاریان قرآن از این جنگ جان به سلامت برده‌اند و آن عبارت ابوحدیفه است که گفت: «ای مردم قرآن! قرآن را با اعمالتان زینت دهید» (البته در صورتی که انتساب این سخن به او در آن موقع

صحیح باشد).

اگر هم فهرست اسامی که کائتانی جمع کرده صحیح نباشد، باز در ارتباط میان جمع قرآن و جنگ یمامه جای سخن و تأمل بسیار است. زیرا روایت می‌گوید: «قرآن را از روی نوشته‌ها جمع کردند». در این باب نمی‌توان شک کرد. زیرا می‌دانیم که خود محمد (ص) برای نوشتن آیات تا چه حدّ اهتمام می‌ورزید. بنابراین مرگ قاریان قرآن موجب آن نمی‌شود که برای از میان رفتن قرآن بیم و نگرانی پدیدار شود و امر به جمع آن گردد.

پس، باید در متن روایت دقت کرد و موارد قطعی و یقینی آنرا از موارد مشکوک جدا ساخت. از قسمت عمده این روایت چنین برمی‌آید که قرآنی را که در دست عمر بوده باید ملک عام تلقی کرد و به همین جهت باید آن قسمتی که قرآن مزبور را ملک شخصی حفصه دانسته از روایت حذف کرد. به عبارت دیگر، موارد نخستین را در روایت، قدیمی‌تر و صحیح‌تر دانست و همین قسمت (یعنی ملک شخصی حفصه بودن)، که در اصل روایت قدیمی نبوده، یقینی‌تر است. زیرا اخبار دیگری راجع به جمع قرآن در زمان عثمان می‌گوید که عثمان کس فرستاد و آن اوراق و صحف را از حفصه گرفت و اساس مصحف خود قرار داد. گرچه این خبر با روایتی که در فوق اشاره شد اکنون در بسیاری از کتب با هم نقل می‌شود، ولی در کتب و مآخذ قدیم، هر یک از این دو روایت، اسناد خاص خود را دارد و از دیگری مستقل است. بنابراین باید بدانیم که اخبار مربوط به قرآن نزد حفصه، تا چه اندازه می‌تواند مورد اطمینان باشد. البته طبیعی‌تر آن است که گفته شود حفصه، قرآن مذکور را از عمر به ارث برده بود. اما ممکن است به نحو دیگری هم تصور کرد. مثلاً اگر چنانکه گفته‌اند: حفصه می‌توانست بخواند، می‌توان گفت که خود او دستور جمع و تهیه مصحفی برای استفاده شخصی خود داده باشد و یا در غیر این صورت، حفصه که خود از بزرگترین زنان مدینه بوده، خواسته که قرآن را جمع کند. اگر این حدس قبول شود، عمر مالک اولی آن قرآن نمی‌تواند باشد. و به همین دلیل، باعث و محرک اصلی جمع قرآن نتواند بود. پس این روایت چیست؟ برای توضیح آن باید گفت: مؤمنان بعدی که دیده‌اند خلیفه مستضعفی مانند عثمان اقدام به جمع قرآن کرده است، نخواسته‌اند خلیفه بزرگی چون عمر را از آن بی‌نصیب بدانند و برای ایجاد تعدیل، او را نیز در جمع قرآن شریک دانسته‌اند.

به هر حال جمع قرآن به زمان ابوبکر نمی‌رسد. در بعضی از روایات دیگر هم که عمر را محرک و ابوبکر را آمر دانسته‌اند اشاره‌ای به این مطلب هست. همین سخن را در مورد ابوبکر هم می‌توان بازگو کرد. ابوبکر از سابقین در اسلام و از نزدیکان پیامبر (ص) بوده، چگونه می‌توان او را نخستین جامع قرآن ندانست؟ شاید عایشه نیز که به سیاست خانوادگی و جاه‌طلبی خیلی علاقه داشت، در انتشار این‌گونه افکار بی‌تأثیر نبوده است. اخبار مربوط به این جمع، طوری هماهنگ شده که ابوبکر یا عمر نخستین مؤثر حقیقی بوده و به همین جهت، اولین جمع قرآن به عنوان ملک عامه محسوب شده است نه شخصی. اما جنگ یمامه را هم موجب ایجاد این فکر ندانستیم. زیرا نباید برای پیدایش این فکر دنبال واقعه خاصی رفت. خواه و ناخواه، دیر یا زود لازم بود که یاران پیامبر و مؤمنان به این فکر بیفتند و قرآن را از پراگندگی و آشفستگی نجات دهند.»

این بود نمونه‌ای از طرز استدلال نویسندگان دیگر. همه تلاش آنها این است که تا جایی که ممکن است دوران جمع قرآن به زمان بعدتری برسد و حتی المقدور از دوران عثمان جلوتر نرود.<sup>۴</sup> این نظریه تا اندازه‌ای مورد پسند بعضی از علمای اسلامی نیز قرار گرفته و برای اینکه خلفای قدرتمندی چون ابوبکر و عمر هم از چنین فضیلتی بی‌بهره نمانند، اقدام آنها در این مورد نیز توأم با اقدام عثمان ذکر شده و دوران جمع قرآن حداکثر به زمان ابوبکر و عمر هم سرایت داده می‌شود. در صورتی که دیدیم که قرآن به واقع در همان زمان رسول خدا جمع و گرد آمده بود. چطور ممکن است قبول کرد آخرین پیامبر ظهور کند و پیام خود را برساند و جامعه نوی بنیاد نهد و از ابلاغ پیام خود به نسلهای بعد و تربیت آنها غافل ماند؟ با این همه دلایل و شواهد و قرائنی که در دست داریم و جای هیچ‌گونه شک و تردیدی باقی نمی‌نهد، این گونه طرح مسائل، بازگونه کردن حقیقت است و بس.

اما تصور شوالی که حفصه جامع مصحف اولیه باشد، کاملاً خیالبافی محض است. البته حفصه، چنانکه دیدیم، او هم مصحفی برای خود ترتیب داده بود، اما این مصحف دیگری بود که به کار مصحف ابوبکر ربطی نداشت. جامعه اسلامی هم در آن زمان، تنها مصحف ابوبکر را نداشت. نام و نشان از بیست مصحف دیدیم.<sup>۴</sup> از همه مضحک‌تر کازانوست که حجاج بن یوسف ثقفی را نخستین جامع قرآن می‌نامد! (معه ص)

و پایان دنیا ص ۱۲۷).

و بسیار هم کوتاه دیدیم. از آنها بیشتر هم هستند. در همان زمان ابن عباس و ابن زبیر و ابن عمیر هم هریک برای خود مصحفی داشتند که باز به زمان بعد از آنها یاد می‌کنیم. ولی اگر اخبار در این باره کوتاه آمده باشند و همه حقیقت را بازنگفته باشند، دلیل عدم وجود آنها نمی‌شود. وجودشان از لابلای آن همه اخبار و روایات به وضوح و روشنی دیده می‌شود. منتهی اقدام به توحید مصاحف و توجه به لزوم حفظ اتحاد و اتفاق جامعه اسلامی، چنان موفقیت‌آمیز بود که یاد بسیاری از آنها را از خاطره‌ها برده است.

دیگر اینکه کشته‌شدگان یمامه بیش از آن بوده که به تصور کائناتی رسیده است. و سالم که در آن جنگ فریاد برداشت: و ای مردم قرآن! قرآن را بر اعمالتان زینت دهید» دیدیم (ص ۳۰۰) که در آن جنگ کشته شد. باوجود اینها، البته که اقدام ابوبکر خالی از انگیزه‌های سیاسی نبوده، ولی هرچه بوده نتیجه‌ای بسیار روشن و والا داشته است. حالا برویم بر سر سخن و دنباله کار ابوبکر را ببینیم.

### عمر و جمع قرآن

البته کوتاهی اخبار و روایات و درهمی بعضی از آنها، که می‌دانیم به جانب‌داری از آل عثمان و خاندان ابوبکر و شخص عمر بازگفته شده و بیشتر مربوط به سالهای بعد است، موجب گردیده که مسأله کمی پیچیده شود.

راست گفت شوالی، وقتی خلیفه ضعیفی مثل عثمان از یک چنین فضیلت بزرگی برخوردار است چطور می‌توان ابوبکر را که نخستین خلیفه و جانشین پیامبر بود، از آن افتخار محروم دانست و کاری را که او کرد بزرگ نشمرد؟ وقتی عثمان و ابوبکر چنان افتخاری یافتند، طبیعی است که شخصیت مقتدری مثل عمر را نمی‌توان در افتخار فاقد سهم دانست. این است که ابن ابی داود نقل می‌کند: عمر آیه‌ای از کتاب خدا را خواست. بدو گفتند که این آیه نزد فلانی بوده که روز یمامه کشته شد. پس عمر گفت: انا لله! و امر کرد به جمع قرآن. و او نخستین کسی بود که قرآن را در مصحفی گرد آورد.<sup>۱</sup> سیوطی سند این حدیث را منقطع می‌داند و منظور از

۱. مصاحف ۱۰، بیان ۷/۲۶۱، ابن عساکر ۵: ۱۳۳، ابن سعد ۳: ۲۰۲/۱ و ۲۶۲، فضائل القرآن ابن کثیر ۱۶.

جمع قرآن را هم در اینجا اشاره به گردآوردن قرآن می‌داند.<sup>۲</sup> اما ابن‌سیرین بکلی منکر می‌شود و می‌گوید: عمر کشته شد و قرآن را جمع نکرد.<sup>۳</sup>

می‌بینید که دو عقیده مخالف در برابر هم قرار گرفته‌اند و کار قضاوت را مشکل ساخته‌اند. این اشکال وقتی به اوج خود می‌رسد که به حدیث غریبی برسیم که نشان می‌دهد عمر خودش محل آیات آخر سوره توبه را معین کرد، زیرا به عقیده او، این آیه‌ها به تنهایی نمی‌توانستند تشکیل یک سوره بدهند.<sup>۴</sup> به هر صورت نام عمر جزء حافظان قرآن و جامعان آن ثبت گردیده است.<sup>۵</sup>

در این باره روایات فراوان داریم که متأسفانه کمی درهم به نظر می‌رسد، ولی اگر دقت کنیم به خوبی قابل تقسیم به این دو دسته هستند: یک دسته شرکت عمر را در کار زمان ابوبکر نشان می‌دهند و دسته دیگر تنظیم نسخه‌ای از مصحف را برای شخص وی. گذشته از اینها، چون در این زمان کار تکثیر نسخه مصحف رواج زیادی داشت و کاتبانی بدین کار اشتغال ورزیده بودند، این کار نیز از دید تیز وی دور مانده و بر آن هم نظارتی داشت.

در کار زمان ابوبکر دیدیم که عمر نقش اساسی پیشنهاد دهنده اصلی را داشت و در کار جمع و گردآوری مصحف آن زمان نیز همکاری زیاد کرد، با زید بر در مسجد نشستند و آیاتی را که مسلمین به همراه شاهدان خود می‌آوردند پذیرفتند و بالاخره این مصحف نوشته شده از ابوبکر به عمر رسید.

اما نارسائی‌های گزارشها، موجب شده که این فرضیه پیش آید که کار آن مصحف در زمان ابوبکر پایان نیافت و به زمان عمر کشید.<sup>۶</sup> عماره بن غزیه نیز چنین نظریه‌ای را نقل کرده است.<sup>۷</sup> روشن‌تر از این خبری است که عبدالله بن زبیر نقل می‌کند. او می‌گوید: در زمان عمر مردی بپا خاست و گفت: ای امیر مؤمنان! مردم در قرآن اختلاف کرده‌اند. پس عمر همت گماشت که قرآن را به قرائت واحدی جمع کند

۲. اتقان ۱: ۲۰۵ و ۲۰۴ (یا ۱۳۴، ۱۳۵ کلکته).

۳. ابن‌سعد ۳: ۲۱۲/۱.

۴. مصاحف ۳۰.

۵. نشر ۱: ۶.

۶. شوالی - نولد که ۲: ۱۷ بعد.

۷. اتقان ۱: ۲۰۸، تفسیر طبری ۱: ۲۱ بولاق.



ولی اجل مهلتش نداد<sup>۸</sup>. با تمام این حرفها، ابن حجر به دلایلی روایات دیگر را که حاکی از اتمام کار در زمان ابوبکر است، ترجیح می‌دهد.<sup>۹</sup> حال، خواه آن اقدام در زمان ابوبکر به انجام رسیده باشد و خواه تا زمان عمر ادامه یافته باشد، عمر برای شخص خود نیز مصحفی ترتیب داده بود. روایات بسیاری این نظریه را تأیید می‌کنند: نام او جزء جامعان قرآن ثبت شده است.<sup>۱۰</sup>

یحیی بن عبدالرحمن بن حاطب می‌گوید: عمر خواست قرآن را جمع کند. پس در میان مردم به پا خاست و گفت: هر کس چیزی از قرآن را از رسول خدا دریافت کرده بیاورد... و بقیه ماجرا را عیناً چون دوره ابوبکر نقل می‌کند.<sup>۱۱</sup> عبید بن عمیر (م ۷۴) (و یحیی بن جعد) نیز تأیید می‌کنند که عمر هیچ آیه‌ای را در مصحف نمی‌نوشت مگر اینکه دو نفر به قرآن بودن آن شهادت دهند.<sup>۱۲</sup>

البته ممکن است این شهادتها را در رابطه با مصحف ابوبکر و دوران او هم دانست. اما قرائن دیگری هم وجود دارد که تأیید می‌کند مربوط به کار مستقل زمان عمر است و الا باید قبول کرد که یکسره در اخبار تخلیطی شده و تمیز میان دوره ابوبکر و عمر و عثمان بکلی از میان رفته است. از جمله برای نوشتن این مصحف عبدالله بن فضاله نقل می‌کند که وقتی عمر خواست نسخه امام را بنویسد، کسانی از اصحابش را نشانند و گفت: اگر در موردی اختلاف یافتید به لغت «مضر» بنویسید که قرآن بر موردی از «مضر» نازل شده است.<sup>۱۳</sup>

خبر دیگری هم در این خصوص ابواسحاق از بعضی از اصحاب خود نقل می‌کند که قبولش بسیار دشوار است. او می‌گوید: عمر دستور داد که سعید بن عاص به عنوان فصیح‌ترین مرد عرب املاء کند و زید بن ثابت به نام خوش‌نویس‌ترین فرد بنویسد. آنها چهار مصحف نوشتند که به کوفه و بصره و شام و حجاز فرستاده شد.<sup>۱۴</sup>

۸. اتقان ۲: ۳۲۳ نوع ۴۱.

۹. فتح الباری ۹: ۱۳.

۱۰. اتقان ۱: ۲۴۹ نوع ۲۰، همین کتاب ص ۲۵۴.

۱۱. مصحف ۱۰، ۱۱، ۳۱.

۱۲. ایضاً ۱۱.

۱۳. ایضاً ۱۱.

۱۴. بیان ۱۲/۲۶۲ از منتخب کنز العمال.

گوینده اصلی حدیث معلوم نیست و نکات مبهم فراوان دارد. ارسال به کجای حجاز؟ در آن هنگام سعید سن و سالی نداشت که عرب‌ترین اعراب به حساب بیاید. در این هنگام اگر پانزده شانزده سالی می‌داشته، پس در آن حدّ نبوده که املاء کننده قرآن باشد. پیداست که حوادث زمان عثمان در این خبر با دوره عمر مخلوط شده است. ولی به هر حال، این دسته از اخبار و آنچه در کتب مصاحف آمده با کمی تسامح نشان‌دهنده آن است که عمر برای خود به ترتیب مصحفی همت گماشته بود.

### اهتمام به کار قرآن

گذشته از این، در کار نوشتن مصاحف که این زمان شروع شده بود، عمر نظارتی داشت. در آن زمان، میان مردم عرب، اهالی طائف یعنی طائفه ثقیف در کار کتابت شهرتی داشته‌اند. بیشتر معلمین خط و کتابت در آن سالها از میان آنها برخاسته‌اند. مردم قریش نیز لهجه‌ای فصیح داشتند. به همین دلیل بوده که عمر تأکید می‌کند: در مصاحف ما املاء نکنند جز پسران قریش و ثقیف.<sup>۱</sup>

او دوست نداشت که کسی، جز در نماز، مصحف را از حفظ بخواند. وقتی می‌شنید کسی قرآن را از حفظ املاء می‌کند خشمناک می‌شد. فقط در مورد ابن مسعود وقتی فهمید که او چنین کرده از خشم خود زود فرود آمد (ص ۳۵۸)، ولی از روی قرآن خواندن را در نماز نهی می‌کرد.<sup>۲</sup> اگر با قرائتی بر خلاف قرائت عموم روبرو می‌شد، آنقدر آشفته می‌گردید که وقتی فردی عادی بود با طرف دست به گریبان می‌شد و بعد که خلیفه گردید دست به شلاق می‌برد، هرچند که طرف پایگاهی بلند و مقامی والا داشت.

روزی هشام بن حکیم را در مسجد دید که قرائتی ناشنیده دارد. نمازش که تمام شد گریبانش گرفت و کشان‌کشان او را نزد پیامبر برد و تا پیغمبر اکرم او را امر فرمود دست از او برنداشت.

در مقام خلافت بود که مصحفی از شام آوردند تا در مدینه مقابله شود. چیری تازه در آن دیدند که از ابی‌بن کعب بود. عمر شلاق بدست ایستاده بود تا اُبی را آوردند و آن پیرمرد از خود دفاع کرد.<sup>۳</sup>

۱. مصاحف ۱۱، صاحبی ۵۷، ۵۸. ۲. مصاحف ۱۸۹.

۳. ایضاً ۱۵۶، ۱۵۷، او به عمر گفت: اگر دوست داشته باشی دیگر خانه نشین می‌شوم و سخنی نمی‌گویم ←

در آن زمان سفر از شهری به شهری برای بدست آوردن نسخه نوشته شده‌ای از مصحف رایج شده بود<sup>۴</sup> و یا مصاحفی را که در شهرهای دیگر نوشته بودند برای مقابله و بازدید اصحاب به مدینه می‌آوردند<sup>۵</sup> و یا گروهی از نویسندگان به مدینه می‌آمدند و ابی‌بن کعب (یا دیگری) قرآن را بر آنها دیکته می‌کرد و آنها می‌نوشتند.<sup>۶</sup> او به همه بخشنامه کرده بود که قرآن را به سرزمین دشمن نبرند<sup>۷</sup>. اگر کسی مصحف را به خط ریز می‌نوشت او را می‌زد<sup>۸</sup> و از دیدن قرآنهای بزرگ و درشت خط مسرور می‌گردید. مردم بادیه را آزمایش می‌کرد و اگر چیزی از قرآن نمی‌دانستند آنها را می‌زد.<sup>۹</sup>

وقتی شنید والی بصره، ابوموسی اشعری، خود به مردم بصره قرآن می‌آموزد گفت: «او زیرک و کاردان است»<sup>۱۰</sup> و سرور و شادی خود را پنهان نمی‌داشت. او فرمان مشهوری دارد که در آن افزایش کلمات تفسیری را در متن آیات قرآن ممنوع کرده است. قُرْطَبَةُ بن کعب انصاری گفت مأمور کوفه بودیم. عمر تا ضرار (چند منزلی مدینه) ما را بدرقه کرد. در آنجا وضو گرفت و دوبار غسل کرد. سپس گفت: می‌دانید چرا شما را بدرقه کردم؟ گفتیم بله، ما اصحاب رسول خدائیم. گفت شما به سرزمینی می‌روید که صوت قرآن چون آوای زنبورعسل در آنجا پیچیده، آنها را (از قرآن) باز ندارد که به حدیث مشغول شوند. قرآن را (از کلمات تفسیری) مجرد کنید و از رسول خدا کمتر روایت کنید. بروید و من شریک شمایم.<sup>۱۱</sup> در آن هنگام هنوز بیم آن می‌رفت که پاره‌ای از کلمات رسول خدا در مصاحف

- و یا دیگر بر کسی قرآن نمی‌خوانم تا بمیرم. ولی عمر برای او غفران خواست و گفت که به مردم قرآن بیاموزد. تاریخ کبیر ابن عساکر ۲: ۳۲۸. نظیر آن در کنز العمال ۱: شماره ۴۷۵۳ و ص ۳۲۱ همین کتاب.
۴. ایضاً ۱۵۵.
  ۵. ایضاً ۱۵۵ و ۱۵۶.
  ۶. ایضاً ۱۵۷.
  ۷. ایضاً ۱۸۲.
  ۸. ایضاً ۱۳۶، فضائل القرآن ابن عبید ۵۷-۵۸.
  ۹. تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان ۴: ۳۸.
  ۱۰. ابن سعد ۲: ۱۰۶/۲.
  ۱۱. ایضاً ۶: ۲، شبیه آن در تقیید العلم خطیب بغدادی ۳۴-۳۳.

جای گیرد و آنها که با رموزسخن آشنائی ندارند آنها را با آیات قرآنی اشتباه کنند و از این رهگذر لطمه‌ای پیش آید. این بود که اصرار می‌ورزید: قرآن را مجرد کنید و کلمات تفسیری بدان نیفزائید.

او در کار قاریان قرآن نیز دقتی پیدا کرده بود و برای آنها وظیفه و مستمری تعیین کرده بود. البته اول چنین نبود. وقتی سعد بن ابی وقاص برای قاریان لشکر خود دویست درهم مستمری گذاشت، بدو نوشت: «به قرآن خواندن به کسی چیزی مده»!<sup>۱۲</sup> لابد برای اینکه جهات دیگر را هم در لشکریان مثل سبقت در اسلام، شجاعت و شکیبائی در جهاد را هم باید در نظر گرفت. ولی بعد قاریان را بسیار تشویق می‌کرد. در محرم سال بیستم هجری که دیوان را مرتب کرد، در صورتیکه ابوبکر همه را به تساوی تقسیم کرده بود، او مردم را به سه دسته تقسیم کرد: یکدسته ممتاز شامل خاندان نبوت، اهل بدر و مهاجر و انصار، دسته متوسط که امتیازات شخصی داشتند (مثل معلولین جهاد) و دسته سوم: سایر مردم. قاریان قرآن جزء دسته دوم بودند که برای آنها برحسب منزلتشان، جهادشان و قرائت قرآنشان وظیفه تعیین کرده بود<sup>۱۳</sup>. وقتی والی بصره، ابوموسی، هفت نفر از قاریان که قرآن را ختم کرده بودند نزد او فرستاد، به هر یک دو هزار دو هزار (دویست درهم) مقرر داد.<sup>۱۴</sup> او غنائم جنگی را به مقدار حفظ قرآن تقسیم می‌کرد<sup>۱۵</sup>. این روشی بود که او برای تشویق مردم به فراگیری و حفظ قرآن لازم می‌دانست.

اما سیاستش درباره صحابه فرق می‌کرد. او بیشتر صحابه را که از جانب ایشان نگرانی داشت نزد خود نگه میداشت تا مردم را از مرکز حکومت به خود و حرفهای خود متوجه نکنند. بزرگان صحابه را نزدیک خود نگاه می‌داشت و از آنها مشورت می‌خواست. او مجلسی ترتیب داده بود که در کارها با آنها مشورت کند. ولی البته این مجلس منحصر به بزرگان صحابه نبود، قاریان قرآن نیز در آن شرکت می‌کردند و با آنها هم مشورت می‌شد.<sup>۱۶</sup> او به بزرگان صحابه اجازه نمی‌داد که بدون

۱۲. بلاذری ۵۵۸.

۱۳. ایضاً ۵۵ بعد، ابن سعد ۳: ۱/۲۱۴ س ۱۰.

۱۴. ابن سعد ۷: ۱/۸۹ س ۱۹.

۱۵. نجوم المهدین ابی المحسن نهانی ۴۰۱ به نقل از کتانی ۲: ۲۹۲.

۱۶. بخاری: تفسیر سورة اعراف ۵، الاعتصام ۲، ۲۸.

اجازه وی مدینه را ترک کنند و به شهرهای دیگر بروند. مبادا که مردم فریفته ایشان شوند، گرد ایشان را بگیرند و این موجب فتنه‌ای گردد. اما در مورد صحابه‌ای که داعیه‌ای نداشتند و یا نفوذ کمتری داشتند، امر فرق می‌کرد. کسانی را که خاطرش جمع بود و بدانها اعتماد داشت و مطمئن بود که بعدها در دوسری درست نخواهند کرد به مأموریت می‌فرستاد، ولی روی هم‌رفته صحابه‌ای که در آن دوران به مأموریت رفتند بیش از ده نفر نشدند. مثلاً عمران بن حصین (م ۵۲) را به بصره فرستاده بود و او با سر و ریش سفید در مسجد بصره حلقه درس داشت و به مردم حدیث می‌کرد.<sup>۱۷</sup> عبدالله بن مغفل (م ۵۷) نیز یکی از آنها بود که عمر او را فرستاده بود تا به مردم بصره دین بیاموزد.<sup>۱۸</sup> عمار بن یاسر (م ۳۷) را امیر کوفه کرد.<sup>۱۹</sup> با همه تمجید و ستایشی که نسبت به ابن مسعود داشت،<sup>۲۰</sup> او را به عنوان معلم و وزیر به کوفه فرستاد<sup>۲۱</sup> و نوشت که مردم کوفه را بر خودم به عبدالله ترجیح دادم.<sup>۲۲</sup>

ابوبکر می‌خواست مُعاذ بن جبل را برای تعلیم مردم به شام بفرستد و عمر مخالفت می‌کرد که فرستادن معاذ در کار دین مردم مدینه اخلاص خواهد کرد.<sup>۲۳</sup> ولی بعد در زمان خلافت با تمام علاقه‌ای که به معاذ داشت، اجازه داد او به شام برود.

داستانش این بود که یزید (پسر ابوسفیان و برادر معاویه و فرمانروای شام در آن موقع) به عمر نوشت که مردم شام زیاد شده‌اند و شهرها را پر کرده‌اند. آنها به کسانی نیازمندند که قرآن و احکام دین را بدانها بیاموزند. عمر پنج نفر از مشهورترین قاریان قرآن (مُعاذ بن جبل، عُبَادَةُ بن صامت، اُبَی بن کعب، ابویوب انصاری و ابوالدرداء) را خواست. تصادفاً اینها همان پنج نفری هستند که محمد بن کعب قُرظی گفته بود که قرآن را در زمان رسول خدا جمع کرده بودند. به هر حال، عمر به آنها گفت:

برادران شما، مردم شام از من یاری خواسته‌اند به کسانی که بدیشان قرآن و

۱۷. ابن سعد ۷: ۵/۱.

۱۸. ایضاً ۷: ۸/۱.

۱۹. ایضاً ۶: ۳.

۲۰. ایضاً ۳: ۱۱۰/۱.

۲۱. ایضاً ۶: ۳.

۲۲. ایضاً ۶: ۴.

۲۳. ایضاً ۲: ۱۰۸/۲.

علوم دینی بیاموزند. رحمت خدا بر شما باد! به سه نفر از میان خودتان به من یاری کنید. اگر سخن مرا می‌پذیرید پس با هم قرعه بکشید. ولی اگر سه نفر از میان شما زودتر پاسخ گویند آنها بروند.

آنها گفتند ما قرعه نمی‌کشیم. ابویوب مرد کهن سالی است و اُبی بن کعب هم بیمار است. پس معاذ و عباده و ابوالدرداء عازم رفتن شدند. عمر گفت از «حمص» آغاز کنید. در آنجا مردم گوناگونی خواهید دید. یکی از شما در آنجا بماند، دیگری به دمشق و سومی در فلسطین برود.

چون به حمص رسیدند آنقدر ماندند تا مردم به ماندن عباده بن صامت در آنجا رضایت دادند. بعد از آن، ابوالدرداء به دمشق و معاذ به فلسطین رفت. در همانجا بود که معاذ در طاعون «عمواس» در سی و هشت سالگی در سال هجدهم هجری درگذشت (ص ۳۴۰) و عباده به سال ۳۴ هجری در شام بدرود زندگی گفت. ابوالدرداء هم در دمشق ماند (ص ۳۶۴) تا در سال ۳۲ هجری وفات یافت.<sup>۲۴</sup> در سال هفدهم هجری بود که عمر دستور داد مردم در مساجد جمع شوند و قرآن تدریس شود و خودش هم گاهی بدانها سرکشی می‌کرد.

#### مصحف عمر

در کتبی که در این باره هست از مصحف او هم سخن گفته شده است. ابن ابی داود او را صاحب مصحفی می‌داند و سه مورد از اختلاف مصحف او را با سایر مصاحف نقل کرده است.<sup>۱</sup> جفری هم که اختلافات مصاحف را یادداشت کرده ۲۸ مورد از اختلاف مصحف او بازگفته است.<sup>۲</sup> اما واقع این است که آنچه گفته‌اند نشان آن است که آن مصحف مستقلی نبوده، بلکه مصحفی شخصی و هماهنگ سایر مصاحف است. اختلافاتی را هم که گفته‌اند بسیار مختصر و در حدود یک قرائت شاذ است.

فقط علاقه به شخص او موجب شده که این چند مورد اختلاف هم یادداشت

۲۴. ایضاً ۲: ۱۱۴/۲ و ۴: ۱۱۲ و معارف ابن قتیبه ۲۶۸.

۱. مصاحف ۵۰.

۲. ماتریال ۲۲۰-۲۲۲.

شود. زیدبن وهب می گوید نزد عبدالله بن مسعود قرآن قرائت می کردم، به آیه ای رسیدم و گفتم که عمر چنین قرائت می کرد و آن با قرائت عبدالله فرق داشت. عبدالله شروع کرد به گریستن به طوری که دانه های اشکش در سنگریزه ها دیده می شد. بعد گفت: همانطور که عمر خوانده بخوان. به خدا که این از راه سیلحین<sup>۳</sup> روشن تر است<sup>۴</sup>.

اما یک نکته مهم دیگری هست و آن وجود یکی دو جمله است که عمر آنها را جزء آیات قرآنی ذکر کرده، ولی حتی در مصحف خود هم نداشته است. یکی از آنها جملاتی درباره «رجم» بود که دیدیم (ص ۳۱۳) از او پذیرفته نشد. یکی دو مورد دیگر را هم می گویند. از جمله اینکه او گفته: «لا ترغبوا عن آباءکم فانه کفر بکم» را قرائت می کردیم و یا به عبدالرحمن بن عوف گفته: «ان جاهدوا کما جاهدتم اول مرّة» را در قرآن نمی بینیم<sup>۵</sup>.

بر فرض که اخبار در این موارد درست باشد، ردّ این قبیل سخنان قطعی است و خود او هم تا آن حدّ اعتقاد نداشته که در این موارد پافشاری کرده باشد.

۳. سه فرسخی بغداد نزدیک حیره و قاسیه (بلدان یاقوت).

۴. ابن سعد ۳: ۲۷۰/۱.

۵. بخاری ۸: ۲۶، مسلم ۵: ۱۱۶، احمد ۱: ۴۷.

## ۱۱ - یکی کردن مصاحف در زمان عثمان

### اختلافات

عثمان در آغاز سال بیست و چهارم هجری، خلافت را عهده دار شد. در آن سالها فتوحات اسلام روی به پیش داشت. هر روز هزاران تن روی به اسلام می آوردند و شهری تازه گشوده می شد. طبیعی است که نخستین نیاز نومسلمانها دانستن قرآن بود.

اسلام با تمدنها و ادیان تازه‌ای روبه رو گشته بود. ملل مختلفی هر یک با آداب و رسوم خاص خود به اسلام رو کرده بودند. مسلمانان نیز در شهرها و ممالک تازه‌ای متفرق شدند و نشر دعوت اسلامی را تعهد کردند. مردم نومسلمان با عادات کهنه خود، نسل تازه جوان بدون دانش و بصیرت لازم، با تمدنی تازه و بخصوص با قرآن و تعلیمات آن روبرو بودند. باید قرآن را می آموختند و به نماز می خواندند. اما زبانشان طی نسلها به زبان دیگری گردیده بود و یارای تلفظ کلمات عربی را نداشت. این زبانی بیگانه بود که در تلفظ، سخت و دشوار می نمود. نیاز به فهم و تدبیر، و درک درست مفاهیم قرآن برای اجرای احکام لازم بود. می گویند برای رفع چنین نیازی، از همان روزهای صدر اسلام، سلمان «بسمله» را به فارسی «بنام یزدان بخشاینده» ترجمه کرده بود و یا سوره فاتحه را به فارسی برگردانده و حتی به پیامبر اکرم نشان داده بود. سالها بعد که مردم بخارا نمی توانستند عربی را تلفظ کنند، اجازه می خواستند که نماز به پارسی بخوانند. حتی گفته اند که ابوحنیفه (م ۱۵۰) نخست با استناد به حدیثی (لسان اهل الجنة العربیة ثم الفارسیة الدرّیة) چنین چیزی را اجازه داده بود، ولی بعد آنرا رد کرده بود! اما فتوای علماء در مقدمه ترجمه تفسیر طبری<sup>۱</sup>، حاکی از آن است که قرآن پیش از زمان منصور بن نوح سامانی

۱. در بحث از ترجمه قرآن خواهد آمد. ۲. ترجمه تفسیر طبری ۱: ۵-۶.



(م ۳۶۶) ترجمه نشده بود. به هر حال، این داستان در ارتباط با سه قرن و نیم بعد است و درست یا نادرست، آن داستان نمایانگر ناتوانی مردم در تلفظ کلمات قرآنی است.

آنها ناگزیر بودند که قرآن را فراگیرند و به نماز بخوانند و از احکام و فرامین آن آگاه باشند. در آن سالهای نخست این دشواری به مراتب زیادتر بود. آنها چنان می خواندند که می توانستند، و طبیعی است که هر روز غلط و لحن در کلام عرب رو به ازدیاد باشد.

اینجا بود که عثمان بن عفان به حق نگران شده بود. قرآن خواندن عجم و ناتوانی آنها در تلفظ درست و فهم معنی، آنها را به تکلف انداخته بود و این او را سخت نگران می داشت. او در نامه ای که به فرمانداران خود نوشته تا در مجامع عمومی مسلمانان در شهرها خوانده شود، می نویسد: «قرآن خواندن عرب و عجم، کار را به بدعت می کشاند. چه، اگر کاری دشوار شد به بدعت و تکلف خواهد انجامید». ۳. حقیقت این است که این دشواری منحصر به مردم بیگانه نبود. خود عرب نیز در این رهگذر مصون از لغزش و غلط نبود. عرب بدوی لهجه ای خاص داشت که در همه عمر بدان عادت کرده بود. او در فرهنگ محدود بیابان، کلمات معدودی آموخته بود که برای زندگی او کافی بود. او هرگز در تمام زندگی خود و طی نسلها با سخن تازه و کلمات نوی روبرو نشده بود. تلفظ کلمات تازه برای او سخت دشوار می نمود. گذشته از آن، عرب بیابانی فاقد شعور عمیق در حد درک سلیم از مفاهیم قرآنی بود.

از طرف دیگر، قرائتها مختلف بود و هر سامان و شهر روی به قرائتی آورده بود. برخی از قاریان مثل عبدالله آسان گیر بودند و حتی به کلمات مترادف و معادل که قابل تلفظ باشد اجازه می دادند. روشن است که چنین اجازه ای گردونه غلط را به دوران بیشتری می انداخت و اگر چندی بر آن می گذشت دیگر یافتن درست، حتی به مکه و مدینه دشوار می نمود.

چنین بود که وقتی قاریان قرآن در شهرهای مختلف، در جنگها و یا مجامع اسلامی، با هم روبرو می شدند از آن همه اختلاف در قرائت به شگفت می ماندند و وقتی گفته می شد که همه این قرائتها مختلف هستند به شخص پیغمبر و با اجازه

۳. الفتنة الكبرى دکتر طه حسین، ترجمه آقای دکتر سید جعفر شهیدی ۱: ۷۵.

او است، ممکن بود که شگی به دل راه یابد و شبهه‌ای روی نماید. قرآن یکی است و از سوی «یکی» آمده و خود موجد وحدت است؛ پس این اختلاف چیست؟ همه این اختلافات هم به پیامبر نسبت داده می‌شود!...

هریک از صحابه برای خود مصحفی داشت و گاه این مصحف مثل مصحف ابوموسی نامی خاص یافته بود مثل «لباب القلوب»، و آن دیگری را «دیباج» می‌گفتند. مصحف ابوبکر یا سالم را «سُفْر» می‌خواندند. (ص ۱۱).

گذشته از مصحف، هر قرائتی هم نامی و صفتی یافته بود. از قبیل: صریح و مدخول، یا عالی و نازل، و یا افسح و فصیح<sup>۴</sup>.

مسلمانان باید که در قرائت به یکی از صحابه اقتداء می‌کردند. ولی میان این صحابه نیز در بیان حروف و وجوه قرائت، اختلاف سهمگین بود. گاهی کلمات مترادف مجاز شمرده می‌شد و گاهی هم برسر زبر و زبری همه چیز زبر و زبر می‌شد. پاره‌ای همچون ابی‌بن کعب که پیوسته در خدمت پیامبر و نویسنده دائمی وحی بوده، قرائت درستی داشتند. ولی دسته دیگری هم بودند که گرچه مراتب ایمان و خلوصشان مسلم و قطعی بود، اما در علم و آگاهی و حتی توانائیشان بر خواندن و نوشتن جای سخن بسیار بود. گذشته از آن، هر یک از آنها از قبیله و عشیره جداگانه‌ای آمده و تلفظ خاصی داشتند و بیشتر، از تلفظ کلمات متداول قبیله‌های دیگر عاجز و ناتوان بودند و لهجه دیگری غیر از زبان مادری خود را نمی‌شناختند.

چنین بود که در همان آغاز کار، اختلاف پیش آمد و می‌رفت که کار این اختلاف بالاگیرد. هر کس به حکم خود اطمینان داشت و دیگران را با اعتماد کامل تخطئه می‌کرد. کار این تخطئه، از مشاجره و بدگوئی آغاز شده و چنان بالا گرفته بود که گفتگو به تکفیر می‌کشیده. سُوَیْدِ بْنِ غَفَلَه (و یا عطیه) (م ۸۰) از علی (ع) نقل می‌کند که فرمود: «مردم به زمان عثمان اختلاف کردند و هر کس به دیگری می‌گفت: «قرائتی خیر من قرائتک»<sup>۵</sup>. بکیر بن اشج (م ۱۲۷) می‌گوید: در عراق وقتی کسی آیه‌ای می‌خواند دیگران او را بدان قرائت تکفیر می‌کردند. این سخن

۴. اعجاز القرآن رافعی ۳۴-۳۵.

۵. مصاحف ۲۵.

۶. ابوشامه ۵۴.

آنقدر شایع شده بود که به عثمان هم رسیده بود.<sup>۷</sup> در همانجا گفته اند کسی از دیگری آیتی از قرآن می پرسید و چون طرف پاسخ می داد او را تکفیر می کرد. این مطلب چنان شایع شد که به گوش عثمان هم رسید.<sup>۸</sup> در مسجد کوفه بر سر قرائت این یا آن امام دسته بندی می شد. در مدینه علنی همدیگر را کافر می خواندند. حتی در میدان جنگ و در کشمکش با دشمن، میان خود بر سر پیروی از این قرائت یا آن قرائت، اقتدای بدین امام یا آن امام، درگیری داشتند.

محمد بن سیرین می گوید: مردی آیه ای از قرآن می خواند و دیگری فریاد بر می داشت که با آنچه گفتمی کافر شدی. این حرفها به عثمان هم گفته شد و آنرا بزرگ شمرد.<sup>۹</sup>

أسلم برده آزاد شده عمر می گفت: کار اختلاف چنان بود که هر کس با دیگری مخاصمه می کرد، می گفت من از قرآن چیزی دارم که تو نداری. یکی می گفت: ابی بن کعب به من چنین آموخته و دیگری جواب می داد که من نزد عبدالله چنان آموخته ام!<sup>۱۰</sup>

حتی این اختلاف را به زمان ابوبکر و عمر هم نسبت داده اند: «به روزگار ابوبکر و عمر رضی الله عنهما خلق یکدیگر را کافر همی خواندند از بهر این قرآن و هر یک مر دیگر را همی گفتند که اینکه بدست تو هست نه قرآن است»<sup>۱۱</sup>.

گزارشها در این باره زیاد است. اینها چند نمونه بود. این آشوب و درهمی، اندازه و مرزی برای خود نمی شناخت. از مکه و مدینه، کوفه و بصره سر برآورده و دمشق و ارمنستان و همه بلاد اسلامی را به لهیب سوزان خود تهدید می کرد، صغیر و کبیر، برنا و پیر، آموزگار و نوآموز نمی شناخت. هم در مرکز خلافت، آموزگارانی بودند که قرآن را به قرائتی می آموختند و نوآموختگان چنانکه آموخته بودند به دیگران می گفتند و اختلاف می یافتند. کار اختلاف به معلمان بازمی گشت و معلمها با هم درمی افتادند. بدین ترتیب میان همه آتش اختلاف بالا می گرفت.

۷. فتح الباری ۹: ۱۶.

۸. مصاحف ۲۳.

۹. ابن سعد ۳: ۶۲/۲، مصاحف ۲۵، ابوشامه ۶۰.

۱۰. ابوشامه ۶۴.

۱۱. ترجمه تفسیر طبری ۱: ۷.

ابوقلابه (م ۱۰۵) این داستان را بازگفته که از خود مدینه، مرکز جهان اسلام آن روز نقل شده است<sup>۱۲</sup>: «خلافت که به عثمان رسید، معلمی قرائت مردی را تعلیم می‌داد و معلم دیگر قرائت مرد دیگری را. جوانان چنان می‌آموختند و با هم اختلاف می‌یافتند. کار این اختلاف به معلمین می‌کشید. پاره‌ای پاره دیگر را تکفیر می‌کردند. این داستان به عثمان رسید. خطبه‌ای خواند و گفت: شما نزد من چنین اختلاف می‌کنید و در قرائت خود لحن (لغزش) دارید. البته آنها که در شهرهای دورند اختلافشان بیشتر است. پس ای یاران محمد (ص)! گرد هم آئید و برای مردم امامی بنگارید».

ابواسحاق نیز از اصحابش نقل می‌کند: عثمان شنید که می‌گویند قرائت ابی، عبدالله، معاذ. پس خطبه‌ای بر مردم خواند و گفت: پانزده سال است که پیامبر شما فوت کرده و شما این چنین در قرآن اختلاف دارید. پس دستور داد که هر که هر چه از قرآن دارد و از رسول خدا شنیده بیاورد<sup>۱۳</sup>.

البته معاذ چند سال پیش در گذشته بود و اینجا دعوا بر سر قرائتی بود که از او مانده بود.

به هر صورت، عثمان این سخن راست می‌گفت. در حضور خود او بسیار بود که در قرائت قرآن کار به اختلاف می‌کشید و هر کس مدعی بود که قرائت خود را از رسول خدا دریافت کرده است. مسلماً در شهرهای دور دست که دسترسی به یاران پیامبر کمتر بود، اختلاف و نزاع بیش از مدینه و حجاز بود. در مرزها نیز هر سپاهی به قرائتی که معتقد بود قرآن می‌خواند و دیگران را بر خطا می‌دانست. کار بحث و مجادله و گفتگو در کلام خدا کم به خون‌ریزی و قتال می‌کشید و چه بسا اختلافی که در کتب یهود و نصارا پیش آمد، در کمین مذهب اسلام نیز بود. همانطور که حدیثه آنرا پیش بینی کرد.

اضافه کنیم بر آن: حروف هفتگانه‌ای که می‌گفتند قرآن بر آن نازل شده، برای مردم این دیار و شهرهای تازه مسلمان شده روشن و شناخته شده نبود. امکان شناختنش نیز بدین آسانها نبود تا بدان تمسک جویند و اختلاف خود را با آن

۱۲. مصاحف ۲۱، ۲۲، اتقان ۱: ۲۰۹، نوع ۱۸، مقنع دانی ۸، فتح الباری ابن حجر ۹: ۱۵ و ۱۸، تفسیر طبری ۱: ۲۱.

۱۳. ابوشامه ۵۸.

توجیه نمایند. هر قرائتی منتسب به صحابی بود و مردم تنها آن صحابی مقتدای خود را می‌شناختند و دیگری را باور نداشتند. مصحف جامعی نیز در میان نبود که هنگام اختلاف و شقاق بدان مراجعه نمایند. بخصوص که رسم الخط مصاحف نیز در وضع ابتدائی قرار داشت که مسلماً یکدست و یک نواخت نبوده است. بدون کمک حافظه و معلم، با یک چنان خطی نمی‌شد به قرائتی مطمئن دست یافت. هر مصحفی طرفدارانی داشت که در برابر سایر مصاحف می‌ایستادند و هر کس قرائت خود را به شخص نبی اکرم انتساب می‌داد و به اصطلاح، خود قاضی دعوی خود بود. زمینه برای تفرقه‌افگنی و فرقه‌بازی آماده می‌شد و دیر یا زود باید متن معتبر ثابت غیرقابل تغییری به طور رسمی ارائه می‌گردید. در چنین وضعی بود که حدیثه از آذربایجان بازگشت.

### حدیثه که بود؟

حدیثه پسریمان (م ۳۶) اصلاً عراقی و از سابقین در اسلام بود. در زمان رسول خدا رکابدار حضرتش بود و بدین سبب، شبی در مراجعت از تبوک که منافقان در تاریکی کمین کرده بودند تا رسول خدا را نابود کنند و ناگهان برقی جهید، پیامبر و او آنها را دیدند و شناختند. ولی پیامبر فرمود که این راز را نگاهدارد و با کس نگوید. او هم هرگز این راز را فاش نکرد. از اینجا، چون تنها کسی بود که منافقان را می‌شناخت، معروف به «صاحب سر رسول خدا» شد. و شاید به همین دلیل بود که عمر در دوره خلافت خود تا حدیثه برای نماز بر جنازه‌ای حاضر نمی‌شد، او نیز بر آن جنازه نماز نمی‌گزارد. گفته‌اند که آگاه‌ترین مردم بر منافقان بود<sup>۱</sup>. این عنوان: «صاحب السِّر» موجب شده که بعضی پیشگوئیه‌ها به وی نسبت داده شود.<sup>۲</sup> گویند که پیامبر اکرم فتنه‌ها و حوادث آینده را بدو آموخت. در زمان عمر او والی مدائن شد. نهاوند بدست وی فتح شد (۲۲ هـ). همان سال با آذربایجان صلح کرد که چند سال بعد به اجراء درآمد. در زمان عثمان او مأمور آذربایجان بود. پس از عثمان با علی (ع) بیعت کرد. وقتی مُرد او را کنار سلمان فارسی در مدائن به خاک سپردند.<sup>۳</sup>

۱. ابن سعد ۲: ۱۰۶/۲.

۲. از جمله در مورد مرگ عمر بن خطاب (ابن سعد ۳: ۱/۲۴۰).

۳. زندگی او را ببینید: ابن سعد ۶: ۸ و ۷: ۶۴/۲، المعبر ۷۳ و ۴۱۷، معارف ابن قتیبه ۲۶۳، جرح



در این موقع، او بیشتر در کوفه که پادگان نظامی بود و به صورت شهری درآمده بود اقامت داشت. ابوموسی والی بصره بود. ولی پس از عزل مقیم کوفه شد. عبدالله بن مسعود در کوفه معلم و خزانه‌دار بود. هر کدام از اینها مصحفی داشتند و پیروانشان در رقابت با هم بودند. کوفه بیشتر مرکز برخورد عقاید و اختلاف و کشمکش بود. نمونه‌ای از آنها را در بحث از مصحف ابوموسی (ص ۳۸۱) دیدیم. یزید نخعی کوفی می‌گفت: من و حذیفه در مسجدی بودیم که طرفداران ابوموسی و عبدالله هر کدام در صفی جداگانه به نماز ایستادند. آنها در قرائت آیه‌ای از سوره بقره اختلاف کردند. یکی (ظاهراً ابن مسعود) خواند: «وَأْتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلْبَيْتِ» و دیگری خواند: «وَأْتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» (۲: ۱۹۶). حذیفه خشمناک شد و چشمانش به سرخی گرائید. پس بپاخواست... یا از ابوالشعثاء محاربی، دانشمندی از خوارج نیز نقل کردند که گفته: در مسجد نشسته بودیم و عبدالله قرائت می‌کرد که حذیفه از در درآمد. قرائت عبدالله را که شنید گفت: قرائت ابن ام عبد و قرائت ابوموسی اشعری! به خدا که اگر باقی ماندم و امیرالمؤمنین (عثمان) را دیدم می‌گویم که یک قرائت قرار دهد. عبدالله از این سخنان خشمناک شد و کلمه تنبی به حذیفه گفت و حذیفه سکوت کرد. اما جای دیگر ابوالشعثاء این کلمه تند را بیان می‌کند که چه بود. او می‌گوید: حذیفه می‌گفت که اهل کوفه دم از قرائت عبدالله می‌زنند و مردم بصره سخن از قرائت ابوموسی می‌گویند. اگر به امیرالمؤمنین برسم به خدا که می‌گویم این مصحف را (در آب) غرق کند. عبدالله جواب داد: به خدا که اگر چنین کنی خدا ترا در غیر آب (در آتش) غرق خواهد کرد<sup>۴</sup>.

اینها را از ابوالشعثاء (جابر بن یزید) نقل کرده‌اند اما نمی‌تواند سخن او باشد مگر اینکه از دیگری شنیده باشد و نام نبرده باشد. زیرا او در ۹۳ و یا ۱۰۳ هجری وفات یافته و خبری از شصت هفتاد سال پیش دادن عادی نیست.

در برابر، مرد معتبر دیگری از تابعیان ثقه که بسیار مورد ستایش است این را تأیید می‌کند. مسروق (م ۶۳) می‌گفت: حذیفه و عبدالله در خانه ابوموسی بودند. حذیفه به ابوموسی گفت: تو به بصره امیر و معلم آمدی تا مردم از ادب و لغت و

→ ابن ابی حاتم ۱: ۲۵۶/۲، حلیه ۱: ۲۷۰، استیعاب ۱: ۱۰۴، تاریخ ابن عساکر ۴: ۹۳، شذرات ۱: ۴۴، اصابه ۱: ۳۳۲، زرکلی ۲: ۱۸۰.

۴. مصحف ۱۳ و ۱۴.

قرائت تو بهره‌مند شوند. و اما تو عبدالله معلم کوفه‌ای تا ادب و لغت و قرائت از تو بیاموزند. عبدالله گفت: من آنها را گمراه نکرده‌ام. آیتی در کتاب خدا نیست که من ندانم به کجا و چه وقت نازل شده است. اگر بدانم که کسی بیش از من کتاب خدا را می‌داند شترم را سوار می‌شوم و سفر می‌کنم تا بدو برسم.<sup>۵</sup>

اینها همه نشانه آن است که حذیفه این همه اختلافات را می‌دیده و نگران آن بوده و به فکر دعوت خلیفه به یکی کردن مصاحف افتاده بود و ابن مسعود نیز از همان وقتها ضرورتی برای یک چنین اقدامی نمی‌دیده است، تا اینکه آخرین زنگ خطر به صدا درآمد.

### حذیفه از آذربایجان بازگشت

حذیفه آن روزها در جنگ مَرَج<sup>۱</sup> ارمنیه<sup>۲</sup> (ارمنستان) شرکت داشت. لشکریان مسلمان را مردم عراق و شام تشکیل می‌دادند. هر کدام از این دسته‌ها در قرائت قرآن پیرو یکی از صحابه بودند و چون در جنگ و یا مجامع خود و یا به نماز، گردهم جمع می‌شدند، اهل شام مثلاً قرآن را به قرائت ابی بن کعب و یا معاذ می‌خواندند.

۵. ایضاً ۱۴ و مراجعه کنید کامل ابن اثیر ۳: ۱۱۲، النشر: ۸.

۱. مَرَج به معنی مرز است. اما روایات آنرا به گونه‌های مختلفی بازگو کرده‌اند. بعضی گزارش کرده‌اند که حذیفه در میان شامیان به همراهی مردم عراق در فتح ارمنستان آذربایجان می‌جنگید (بخاری: فضائل-القرآن ۳، ابوشامه ۵۰، ذیل این کثیر ۱۸). در حدیث عمارة بن غزیه، زید می‌گوید: حذیفه از جنگی که به سرج ارمنستان بود بازگشت (تفسیر طبری ۱: ۲۱). ابن ابی داود آنرا در جایی «فرج ارمنستان» و در جای دیگر «قبل ارمنیه و آذربایجان» ذکر می‌کند. (مصاحف ۱۸ و ۱۹). ابن حجر نیز در روایتی همین اصطلاح «فرج ارمنیه» را به کار می‌برد (فتح الباری ۹: ۱۴) ولی دانی تأیید می‌کند که ایشان بر مَرَج ارمنیه کشتار می‌کردند. (مقتع ۴).

به هر صورت، چنانکه خواهیم دید، چون فتح ارمنستان و آذربایجان در یک تاریخ نبوده و با هم چند سالی فاصله داشته‌اند، پس «فتح ارمنستان آذربایجان» که بخاری می‌گوید نمی‌تواند باشد. مَرَج هم به معنی «مرز» و فرج به معنی «مرز سرزمین کفار» آمده، و از نظر معنی در اینجا یکی هستند. پس می‌شود گفت در آن هنگام حذیفه در جنگهای مرز آذربایجان-ارمنستان شرکت داشته است.

۲. ارمنیه Arménie، ارمنستان، ارمن، ارمنیه، ناحیه‌ای در آسیای غربی که از جانب شمال به گرجستان، از مشرق به بحر خزر، از جنوب به دره‌ علیای دجله و از مغرب به دره فرات غربی یا قره‌سو محدود است. این ناحیه اکنون در تصرف سه دولت شوروی، ترکیه و ایران است. کلمه «ارمن» از کلمه عبری «آرم» آمده است. ارمنیان خود را هایگک و سرزمین خویش را «هایسدان» نامند.

مردم عراق که چنان قرائتی نشنیده بودند شگفتی می کردند و ایشان را به باد تکفیر می گرفتند. و همین که مردم عراق به قرائت ابن مسعود آواز برمی داشتند، مردم شام هم که چنین قرائتی ندیده بودند آنها را تکفیر می کردند. حذیفه «لهجۀ قاریان قرآن را از اصل فطرت عربی منحرف یافت. هر دسته‌ای قرائتی بر خلاف دیگری برگزیده بود و آنرا وسیله تکفیر دیگری قرار داده بود و بدتر از همه اینکه این کار میان ایشان امری عادی می نمود<sup>۳</sup>. ابن اثیر ماجرای بازگشت حذیفه را چنین می گوید:

«حذیفه در بازگشت از جنگ، سعید بن عاص را در آذربایجان دید و به او گفت: من در این سفر به چیزی آگاه شدم و آن اینکه اگر مردم به حال خود گذاشته شوند، در قرآن اختلاف خواهند کرد و نتیجه اش این خواهد بود که به قرآن عمل نکنند.

سعید پرسید: چطور؟

حذیفه گفت: من مردم حمص را دیدم که ادعاء می کنند قرائت آنها از قرائت دیگران بهتر است. زیرا آنها قرآن را از مقدار فراگرفته اند. مردم دمشق هم می گفتند: قرائت ما بهتر است. اهل کوفه هم همین ادعاء را داشتند. زیرا می گفتند: ما قرآن را از ابن مسعود آموخته ایم. بصریها هم مدعی همین امتیازند و می گویند ما قرآن را از ابوموسی فراگرفته ایم. آنها حتی مصحف او را «لباب القلوب» نام نهاده اند...

این اختلافات حذیفه را بیمناک ساخته بود. اگر مدتی بگذرد و این اختلاف ادامه یابد روزی می رسد که دیگر چیزی جز اختلاف باقی نمی ماند. این بود که در کوفه او این اختلاف را با مردم در میان نهاد. اما اتباع ابن مسعود سخت برآشفتنند به طوری که طرفداران حذیفه فریاد زدند: شما عربید (نادانید) ساکت باشید. شما برخطائید. حذیفه وقتی با ابن مسعود روبرو شد این مطلب را با او در میان گذاشت اما او دست از تعصب برداشت و کارشان به تندی کشید و هر دو خشمناک شدند<sup>۴</sup>.

بر اثر این اختلافات حذیفه را ترس عمیقی فراگرفت. سخت به فکر فرو رفت و به پایان خوفناک آن اندیشید. می گویند سوار شد و از همانجا یکسره نزد عثمان،

۳. ترجمۀ اعجاز قرآن رانمی ۲۱.

۴. کامل ابن اثیر، حوادث سال ۳۰، ج ۳ ص ۸۵ تورنبرک.



خلیفه وقت، رفت. پیش از اینکه وارد خانه خود شود بر عثمان وارد شد و همینکه چشمش به عثمان افتاد فریاد برداشت: منم پیام آور تنها، منم بیم‌دهنده برهنه! - عثمان پرسید: چه شده؟ - او گفت: ای امیر مؤمنان! دریاب مردم را. عثمان گفت: مگر چه شده؟ - حذیفه پاسخ داد: مردم در کلام خدا اختلاف کرده‌اند و من می‌ترسم به ایشان همان رسد که به یهود و نصارا از اختلافشان رسید. دریاب مردم را پیش از آنکه در کتاب خدا اختلاف کنند و کار بالا گیرد. ه.

عثمان خود از این اختلافات دیده بود و بارها به مردم تذکر داده بود و از پایان آن اندیشناک بود. چه، بیم آن می‌رفت که کار این اختلاف در لفظ به اختلاف در معنی بگردد. حال نگرانش بیشتر از پیش شد.

### تشکیل انجمن

هنوز بیشتر یاران پیامبر و حاملان قرآن در قید حیات بودند. مصحفی که ابوبکر به دست زید بن ثابت تهیه کرده بود هنوز در جعبه‌ای در خانه خفصه زوجه رسول خدا و دخت عمر موجود بود. عثمان اندیشناک چاره‌ای اندیشید.

در اینجاست که باز روایات گزارشهای مختلفی دارند:

یکی از اینها می‌گوید: خود عثمان خطبه‌ای بر مردم خواند و خود او آیات قرآن را از میان مردم گرد آورد. یکی یکی قسم می‌داد و می‌نوشت! اما گوینده این سخن ۵. این روایت از زید بن ثابت و انس بن مالک رسیده، بعد ابو عبید قاسم بن سلام (م ۲۲۴) از سه طریق در فضائل القرآن خود از این دو نفر نقل می‌کند. سپس بخاری (م ۲۵۶) از یک طریق از انس می‌آورد. (فضائل القرآن ۳، الفتح ۹: ۱۴)؛ ترمذی (م ۲۷۹) از یک طریق (تفسیر سورة توبه ۱۹)؛ طبری (م ۳۱۰) در تفسیر (۱: ۲۱) و تاریخ (۱: ۲۸۵۶) از یک طریق از انس؛ ابن ابی داود از چهار طریق از انس (مصاحف ۲۰-۲۱)؛ ابن ندیم از قول یکنفر ثقه (فهرست ۲۷ تجدید ۴۳ مصر) نقل می‌کنند. بدین ترتیب از ده طریق نقل شده که بیشتر به انس بن مالک می‌رسد. دانی (م ۴۴۴) (مقنع ۴) و ابن ابی داود کامل‌تر از بخاری نقل کرده‌اند. طبری جزئیات بیشتری از کار زید می‌دهد. بعدیها نیز تکرار همانهاست. مثلاً ابوشامه نقل خود بخاری است (المرشد الوجیز ۴۹-۵۱)، سخاوی حدیث سوم ابن ابی داود (مصاحف ۱۹-۲۰) را به خلاصه آورده و اختلاف قرائتی را که حذیفه در میان لشکریان دیده بود یکی از علل اقدام عثمان می‌شمارد. (جمال القراء ۶۴) در صورتیکه ابن کثیر تنها علت اقدام عثمان را حرکت حذیفه می‌داند (فضائل القرآن ۱۹) و خبر را به اختصار نقل می‌کند. این روایت از نظر تاریخ گردآوری و انگیزه عثمان اهمیت خاصی دارد که باز مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱. مصاحف ۲۳، ۲۴، مقنع ۸، ابوشامه ۵۸، ۶۵، ترجمه طبری ۱: ۸، شبیه آنرا ابن عساکر نیز نقل می‌کند. و...

مصعب پسر سعد بن ابی وقاص است. او گرچه تابعی ثقه‌ای است اما در سال ۱۰۳ وفات یافته و در این که عثمان را دیده باشد جای سخن بسیار است. تصادفاً شبیه این را از یحیی پسر عبدالرحمن بن حاطب نیز نقل کرده‌اند.<sup>۲</sup> ولی او هم چنانکه دیدیم آغاز جمع را به زمان عمر نسبت می‌داد که عثمان آنرا به پایان برد. یحیی پدرش در خدمت عثمان بود در اینجا هم از پدر اسمی نمی‌آورد و خودش هم مرد قابل اعتمادی است. اما باید قبول کرد که حدیث او هم بریده است.

در اینکه کار به مشاوره عمومی انجام شده حرفی نیست. روایات بسیاری داریم که سخن از آن دارند که عثمان در جمع مسلمانان خطبه کرد و اجتماع اسلامی را از این اختلافات فراوان بیم داده و آنها را به تدوین یک «امام» فراخواند. پس خود مباشر این کار نبود. بلکه چنانکه گفته‌اند چند نفر را برای این کار انتخاب کرد. در روایات اسامی یکنفر یعنی زید<sup>۳</sup>، دو نفر یعنی زید و سعید<sup>۴</sup>، سه نفر، یعنی زید و سعید و ابی<sup>۵</sup> ذکر شده، اما روایت اصلی را انس بن مالک که خود همکار آنها بوده و اسلم برده آزاد شده عمر که در این کار سهمی داشته، نقل کرده‌اند. آنها جمع این انجمن را چهار نفر ذکر می‌کنند. در واقع هم اعضای اصلی انجمن این چهار نفر بودند و اگر نام چند نفری از آنها در بعضی از روایات نیامده، بیشتر بواسطه توجه راوی به آن یکی دو نفر مباشر اصلی تر و یا افراد مورد توجه خود بوده است. این چهار نفر عبارتند از: زید بن ثابت، سعید بن عاص، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن حارث<sup>۶</sup>.

بر سر این چهار نام بحث و گفتگو زیاد شده است. در اینکه اینها از طرف شخص خلیفه وقت انتخاب شده‌اند بحثی نیست. در اینکه از وابستگان نزدیک او بوده‌اند نیز حرفی نیست. اما تمایلات اریستوکراسی بدانها نسبت دادن<sup>۷</sup> و آنها را نماینده

۲. مصاحف ۱۰.

۳. از انس بن مالک، تفسیر طبری ۱: ۲۲، از ابن سباق، مصاحف ۲۱.

۴. از علی (ع) و مصعب، مصاحف ۲۲، ۲۳، ۲۴، از عماره بن غزیه طبری ۱: ۲۱.

۵. از موسی بن جبیر، ابوشامه ۶۴ و ۶۵.

۶. بخاری: فضائل القرآن ۳، مصاحف ۱۸، ۲۰، ابوشامه ۶۴، فهرست ۲۷، فضائل القرآن ابن کثیر ۱۲،

انقان ۱: ۲۰۸ نوع ۱۸، مقدمتان ۲۷۵، سفینه البحار ۲: ۴۱۴.

۷. نخست شوالی از تمایلات قبیله‌ای آنها سخن می‌گوید (۲: ۵۴)، بعد بلاشر چنین نسبتی را مطرح می‌سازد. در آستانه قرآن ۷۶.

اریستوکراسی مگه دانستن جای بحث زیاد دارد.

درباره زید زیاد گفته‌ایم و باز هم ناچاریم بیشتر بگوئیم. او از انصار و خزرجی بود و تنها کسی بود که در آن جمع قریشی نبود. اما وابستگی به عثمان و حرف شنویش از دستگاه حرفی ندارد. البته او برای این کار صلاحیت پیدا کرده بود و ریاست انجمن هم با او بود. زیرا بعدها همه حمله ابن مسعود متوجه شخص او است. سابقه‌اش هم از سایر افراد انجمن بیشتر بود. او مسؤول همین کار به زمان ابوبکر بود و در احادیث هم در این باره همه جا صحبت از او است. در زمان پیامبر کاتب وحی و در سقیفه بنی ساعده سخنگوی جوان انصاری به نفع مهاجران بود. در زمان عمر بر مسند قضا و قنوت نشست و هر وقت عمر از شهر بیرون می‌رفت جانشین او می‌شد<sup>۸</sup>. تا جائی که عمر در نامه‌هایش نام او را بر نام خود مقدم می‌داشت و «الی زید بن ثابت بن عمر» می‌نوشت!

در زمان عثمان کارش از این هم بهتر شد و مسؤول بیت‌المال گردید. تا روز آخر به عثمان وفادار ماند<sup>۹</sup> و حتی از بیعت با علی (ع) کناره‌گرفت<sup>۱۰</sup>. در آن دستور معروف، عثمان گفته بود «زید بنگارد»، پس کاتب اصلی مصحف یا کاتب مصحف اصلی باید زید باشد.

ضمناً فراموش نکنیم که به قول ابوعبدالرحمن سلمی قرائت زید همان قرائت عرضه‌ی اخیر بر رسول خدا بود و همان بود که علی (ع) و اصحاب دیگر مثل ابی و معاذ بر آن بودند.

سعید بن عاص نفر دوم انجمن بود. او کسی بود که عثمان گفته بود که باید املاء کند. یعنی او بخواند و زید بنویسد. می‌گویند لهجه و آهنگی شبیه پیامبر داشت<sup>۱۱</sup>. سعید به سال هجرت در مگه بدنیا آمد. پدرش در بدر بدست علی (ع) کشته شد. یتیم بود و در کفالت عثمان بزرگ شد. عمر روزی بدو گفته بود من پدرت را نکشته‌ام. او بدست علی (ع) کشته شد. نوجوان زیرک پاسخ داده بود: اگر هم تو کشته بودی تو بر حق بودی و او بر باطل<sup>۱۲</sup>. این بود که عمر دختر سفیان بن

۸. ابن سعد ۲: ۱۱۶/۲.

۹. طبری ۱: ۲۹۳۷، ابن اثیر ۳: ۱۱۹.

۱۰. طبری ۱: ۳۰۷۰، ابن اثیر ۳: ۱۵۴.

۱۱. مقدمتان ۱۲ و ۴۵، مصاحف ۲۲-۲۴.

۱۲. ابن سعد ۵: ۲۰/۱ نسب قریش ۱۷۶.

عویف را به زنی او داد و بعد هم دختر عبدالرحمن بن حارث را گرفت. عثمان او را چون فرزند دوست می‌داشت. در سال ۳۰ ولایت کوفه بدو داد. ولی بعد بر اثر اختلافی که سعید با قاریان قرآن یافت ناچار شد او را کنار نهد. سعید در قصرش به سه میلی مدینه در زمان معاویه بدرود زندگی گفت.

دیگری عبدالله بن زبیر بود. او نخستین مولود مهاجران در مدینه بود. بدمنظر و تندخوی بود. اما نوۀ دختری ابوبکر بود و خاله‌اش عایشه او را بسیار دوست می‌داشت.

چهارمی عبدالرحمن بن حارث هم‌سال سعید بود. پدرش در سال طاعون عمواس (۱۸ هـ) در شام درگذشته بود و عمر مادر او را به زنی گرفت. عبدالرحمن از هجده سالگی در خانه عمر بزرگ شد<sup>۱۳</sup> و بدین افتخار می‌کرد.

اما نکته مهم‌تر اینکه هر سه تن، قریشی و داماد عثمان بودند. عثمان خلیفه بود که مریم دختر خود را به عبدالرحمن داد و خود او «امّ عمرو» را به زنی سعید درآورد و عبدالله بن زبیر نیز، پس از عثمان بن حارث، شوهر عایشه دخت عثمان شد<sup>۱۴</sup>. روشن است که یک چنین انتخابی می‌تواند موجب بحث‌هایی بشود. واقع این است که گرچه از اینها احقّ و اولی هم یافته می‌شد، اما اینها نیز تربیت شده‌های زمان خود و از آگاهان روزگار خود بوده‌اند و کسی خلافی از ایشان بازنگفته است.

غیر از این چهار نفر، یک ترکیب پنج نفری هم گفته‌اند که عبارتند از: زید بن ثابت، عبدالله بن عمرو، عبدالله بن عباس، عبدالرحمن بن (حارث بن) هشام<sup>۱۵</sup>. توجه کنیم: هیأتی که عثمان انتخاب کرد در وهله اول برای نوشتن نسخه «امام» یعنی نسخه اصلی بود. اما کار هیأت منحصر به نوشتن یک نسخه نشد. بلکه نسخه‌های متعددی نوشتند که به اطراف فرستاده شود و روشن است که برای نوشتن چند نسخه از قرآن در یک مدت کوتاه، آن هم با دقتی که درخور یک چنین کار عظیمی بود، دستیاران بیشتری می‌خواست. این است که می‌بینیم محمد بن سیرین تأیید می‌کند که عثمان دوازده نفر از قریش و انصار را برای این کار گرد آورد<sup>۱۶</sup> و

۱۳. ابن سعد ۵: ۱/۱.

۱۴. نسب قریش ۱۱۲.

۱۵. مقع دانی ۵ و ۱۲۹.

۱۶. مصاحف ۲۵ و ۲۶، ابن سعد ۳: ۶۲/۲، اتقان ۱: ۲۰۸.

آنها مصاحف متعددی نوشتند. اسامی ۱۲ نفر را دقیقاً بدست نداده‌اند. اما بررسی روایات این اسامی را بدست می‌دهد:

زیدبن ثابت، سعیدبن عاص، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن حارث، به‌اضافه اُبی‌بن کعب، مالک‌بن ابی‌عاص، کثیربن افلیح، انس‌بن مالک، عبدالله‌بن عباس، عبدالله‌بن عمرو.<sup>۱۷</sup>

ضمناً در روایتی که سُویدبن غفله نقل می‌کند، می‌گوید که علی (ع) فرمود: «... بخدا که عثمان هرچه در مورد مصاحف کرد در حضور جمع ما بود».<sup>۱۸</sup> این عبارت می‌رساند که کار عثمان یا در مشاوره با همه یاران پیامبر بوده و یا شخص علی (ع) نیز در آن هیأت ۱۲ نفری، اِشرافی بر این کار داشته است. اما دو نام دیگر هم بدست داده‌اند که نمی‌توان آنها را پذیرفت. یکی مصعب‌بن سعد (م ۱۰۳) است. او تابعی قابل اطمینانی است. اما اینکه بگویند کاتب مصحف رسمی بوده<sup>۱۹</sup> قبولش بسیار مشکل است. مگر در آن تاریخ (۲۵ - ۳۰ هـ) او چند ساله بوده که می‌توانسته شرکت فعال در آن انجمن داشته باشد. به همین جهت است که بیهقی در «مدخل» حدیث او را از عثمان منقطع می‌داند. یعنی درباره عثمان آنچه گفته از دیگری شنیده گرچه نام او را نبرده باشد.<sup>۲۰</sup>

دیگر نام «ابان بن سعیدبن عاص» است که در بعضی از اخبار جزء املاء کنندگان مصاحف آمده<sup>۲۱</sup>، در صورتیکه او به روایتی در یرموک<sup>۲۲</sup> و به روایتی دیگر در وقعه اُجنادین (حوالی فلسطین) در سال ۱۳ هجری و یک‌ماه پیش از فوت ابوبکر کشته شده بود<sup>۲۳</sup>. کسی که همکاری می‌کرد سعید برادرزاده او بود نه خود او<sup>۲۴</sup>.

از هانی بربری، برده آزاد شده عثمان، نیز در این انجمن یادی شده، ولی گمان می‌رود منظور همکاری عملی او بوده، نه شرکت در املاء و کتابت مصاحف.

۱۷. ارشاد الساری ۷: ۴۴۹، دیده شود: فتح الباری ۹: ۱۶، تهذیب التهذیب ۱: ۱۸۷.

۱۸. مصاحف ۲۲.

۱۹. ایضاً ۲۳ و ۲۴.

۲۰. تهذیب التهذیب ابن حجر ۱۰: ۱۶۰. ابوزرعه می‌گوید: «لم یسمع من علی ع»، ابوحاتم اضافه می‌کند: «لم یسمع من معاذ»!

۲۱. تفسیر طبری ۱: ۲۱.

۲۲. تاریخ طبری ۱: ۲۳۴۹.

۲۳. اصابه ۱: ۱۳.

۲۴. ابوشابه ۶۶.

آنچه مسلم است این است که انجمنی به رهبری عثمان مشغول ضبط آیات شد. عضویت اصلی زید بن ثابت و سعید بن عاص نیز در گزارشهای زیادی تأیید شده و طبیعی است که کاری بدین عظمت بدون دستیاری تعداد زیادی از دست‌اندرکاران در آن مدت کوتاه، امکان‌پذیر نبوده است.

### روش این انجمن

نخستین کاری که آنها کردند این بود که نوشته‌های زمان پیامبر اکرم را گردآورند و نسخه جمع شده زمان ابوبکر را، که حالا در خانه عمر در اختیار حفصه بود، بخواهند اما حفصه حاضر نبود این نسخه را به آسانی از دست بدهد. لابد او شنیده بود که حدیث گفته: به عثمان پیشنهاد می‌کنم که مصاحف را یکی سازد و مصاحف دیگر را به آب بشوید. به همین جهت حفصه نگران مصحف بود و حاضر نمی‌شد بدون تأمین از بازگشت صحیح آن، آنرا به عثمان تحویل دهد. بالاخره، عثمان قسم یاد کرد که پس از انجام کار آنرا به حفصه بازگرداند. منتهی در روایتی، خواستن آن نسخه از حفصه پس از نوشتن مصحف و برای مقابله با آن بوده که هیچ اختلافی هم در آن مشاهده نشده است! اما در روایات دیگر اولین کار انجمن خواستن آن مصحف بوده است.

دیگر اینکه عثمان دستور داد که املاء کننده در مصاحف از «هدیل» باشد و نویسنده از «ثقیف»<sup>۱</sup> اما در بعضی از روایات آمده که املاء کننده سعید یا ابی و یا دیگری بوده که وقتی عثمان مصاحف را دیده گفته است اگر املاء کننده از هدیل و نویسنده از ثقیف بود این لغزشها (لحن) پیش نمی‌آمد.<sup>۲</sup> از اینجا می‌توان حدس زد که املاء کننده، چنانکه او دستور داده بود، از هدیل نبوده و یا اگر دقیق‌تر بگوئیم املاء کننده همه مصاحف نوشته شده یکنفر نبوده و املاء کنندگان و نویسندگان چند نفر بوده‌اند.

گزارشهای رسیده نشان می‌دهد که این انجمن، مصحف ابوبکر را اساس کار خود قرار داد اما از بررسی مصحف ابی و مقابله آنها با نوشته‌های موجود زمان

۱. بخاری: فضائل القرآن ۳، تفسیر طبری ۱: ۲۱، فتح الباری ۹: ۹-۱۹، مقدمتان ۲۲.

۲. ترجمه بیان آقای خوئی ۱: ۱۶/۴۲۰، صاحبی ۵۸.

۳. اتفاقان ۲: ۳۲۰ نوع ۴۱.

رسول خدا نیز غافل نماند. تصادفاً همین روش، راز موفقیت عثمان در توحید مصاحف بود. روشن است که اگر هر مصحف رایج دیگری به عنوان اساس کار قرار می‌گرفت، با توجه به شرایط روز (و عدم آگاهی دقیق ما از مصحف علی (ع)، امکان این را داشت که مخالفت دیگران را برانگیزد. مصاحف رایج آن زمان را دیدیم. هر کدام طرفدارانی داشت و در برابر آنها مخالفینی بودند که همدیگر را به باد تکفیر بسته بودند. انتخاب هر مصحفی به صاحب آن امتیازی می‌داد که ممکن بود توجه اساسی جامعه را به خود جلب نماید. پس، اساس قرارداد مصحف ابوبکر، امتیازی بود که به دو خلیفه پیشین داده می‌شد. ضمن اینکه، در کار قبلی به عموم مراجعه شده بود. حال ممکن است این سؤال پیش آید که چرا به نوشته‌های زمان پیامبر مراجعه نشد؟ ... به نظر می‌رسد که آنها ناگزیر از مراجعه و تدوین اساسی مصحف بر اساس آن نوشته‌ها بوده‌اند. از لابلای سطور اخبار، این مراجعه به چشم می‌خورد. چنانکه در حدیث عماره بن غزیه<sup>۴</sup>، پیش از آنکه مصحف ابوبکر برسد، زید سه بار سخن از مراجعه و مقابله نوشته‌ها می‌کند. او می‌گوید: وقتی از نوشتن آسوده شدم، آنها را عرضه داشتم و مقابله کردم (نمایاندم). آیه‌ای در آن نبود آنرا یافتم و نوشتم. باز مرتبه دیگری عرضه کردم... و باز عرضه دیگری داشتم...

این عرضه‌ها به چه چیز بوده؟ این مقابله و نمایاندن با چه متنی بوده؟ پس از این عرضه‌ها و اطمینان از کمال آن است که می‌فرستند و مصحف ابوبکر را از حفصه می‌گیرند. پس عرضه داشت بر نسخه قابل اعتمادی جز مصحف ابوبکر بوده است که این نمی‌تواند چیزی جز همان نوشته‌های زمان پیامبر اکرم باشد. حال به سکوت گذراندن این مطلب و تصریح نکردن بدان، لابد از فرط بداهت امر و از کمال روشنی آن مطلب بوده است.

پس اساس، همان مصحف ابوبکر و نوشته‌های زمان پیامبر بود که البته از تجدیدنظر در متن قبلی نیز غافل نماندند و به نوشته‌های دست صحابه با شهادت دو شاهد نیز تکیه داشته‌اند.

دستوری که عثمان بدان چهارنفر داده بود این بود که هرگاه شما سه تن قریشی در چیزی از قرآن با زید بن ثابت اختلاف پیدا کردید مورد اختلاف را به ۴. تفسیر طبری ۱: ۲۱.

زبان قریش بنویسید. زیرا که قرآن به زبان ایشان نازل شده است و یا بیاورید نزد من<sup>۵</sup>.

زید اهل مدینه بود و ممکن بود تحت تأثیر لهجه‌های انصار باشد. ولی عثمان می‌خواست که قرآن را از لهجه‌های مختلف قبایل اهل یمن، هوازن، هذیل، ثقیف، طی و اهل نجد دور نگاهدارد و منظور اصلی او این بود که اگر در رسم الخط اختلافی پیدا کردید آن را طوری بنویسید که با لغت و لهجه قریش مطابقت داشته باشد (مثل هَمْز و غیره). زیرا لهجه قریش لغت رسول خدا و افصح لغات عرب است. امام شاطبی این دستور را چنین به نظم درآورده است:

«علی لسان قریش فساکتبوه لکم علی الرسول به انزالها اشتها»  
در واقع، کار نسخه برداری کار آسانی نبود. خط در مرحله ابتدائی بود، هنوز بعضی از حروف از همدیگر تشخیص نمی‌شد. مثلاً ذی یک جور نوشته می‌شد: (ذ). الفها را در میان کلمات نمی‌نوشتند. در نتیجه قال وقیل وقل یک جور نوشته می‌شد. میان کُتِبَ، کُتِبَ، کُتِبَ، کُتِبَ، کُتِبَ اصلاً فرقی نبود. ثعلمه خوانده می‌شد: یُعَلِّمُهُ، نُعَلِّمُهُ، تُعَلِّمُهُ و یُعَلِّمُهُ...  
اضافه کنیم بر آن که کلمات اعراب هم نداشت. پس یک کلمه در حالات مختلف نحوی تشخیصش مشکلتر می‌شد.

نویسندگان هم خود در مراحل اولیه خط‌نویسی بودند و ممکن بود زود به اشتباه بیفتند و مثلاً سراط را صراط بنویسند و یا گاهی بسط و گاهی بیصط بنگارند. با همه اینها، آنها دقت خود را داشتند. کار هم عظیم بود. کتابی به حجم قرآن، کتاب بزرگی است. نوشتنش وقت می‌گیرد. هر نسخه‌ای با کار مداوم لااقل چند ماه وقت لازم دارد. بخصوص که اگر طبق روش آنها، نسخه‌ها باید بزرگ و پرورق باشد. زیرا نسخه‌های عثمانی ظاهراً بر کاغذهای ضخیم و یا پوستهای نازک نوشته شده است. نوشتن ریز و معمولی را دوست نمی‌داشتند. گفتیم که عمر هر کس که مصحف را ریز می‌نوشت می‌زد و علی (ع) کاتبان مصاحف را به واضح نوشتن خطوط و درشت نگاشتن حروف تشویق می‌فرمود<sup>۶</sup>. یکی از دلایل

۵. بخاری: مناقب ۳، فضائل القرآن ۳، ترمذی: تفسیر سوره ۹، ۱۹، مصاحف ۱۹، مقنع دانی ۵ و ۱۲۹ و ۱۳۰، فضائل القرآن ابن کثیر ۱۲، اتقان ۱: ۲۰۸ نوع ۱۸.

۶. مصاحف ۱۳۶.



ضخامت مصاحف نوشته شده آنها، مصحف دمشق بود. همان نخستین مصحفی که در جنگ صفین (۳۷ هـ)، وقتی لشکریان شام از جنگ ناامید شدند، به کید عمرو عاص آن مصحف را بر نیزه کردند. پنج نیزه‌دار آنرا بر سر پنج نیزه برافراشتند.<sup>۷</sup> اگر این همان نسخه‌ای باشد که ابن کثیر در قرن هشتم هجری دیده، کتابی بوده به قول او «عزیز، جلیل، ضخیم و بزرگ، به خطی خوش و قوی، با مرکبی محکم در پوستی که به پوست شتر می‌ماند».<sup>۸</sup> اما دیگری می‌گوید مصحفی که عثمان نزد خود در مدینه داشت بر پوست آهو نوشته شده بود و سایر مصاحف بر کاغذ بوده است.<sup>۹</sup>

روشن است که نوشتن چندین مصحف این چنین، کاری خرد و تند نبوده، آن هم با آن وسایل ابتدائی و نارسا، بلکه کاری دشوار و طولانی بوده که هم‌تی بلند می‌خواسته است.

عثمان می‌خواست نسخه‌هایی از قرآن که مورد اتفاق و اجماع باشد به اطراف و اقطار بلاد اسلامی بفرستد. این بود که نویسندگان این انجمن پس از تدوین نسخه اصلی، مصاحف مختلف دیگری هم نگاشتند. اما این نسخه‌ها همه یکدست و یکجور نوشته‌نشده، بلکه به صورتهای مختلفی در اثبات و حذف و بدل و غیره نوشته شد: مثلاً در مصحف کوفه «عملت» آمده و در غیر آن «عملته»، در مصحف شام «وبالزبر» و در غیر آن: «والزبر»<sup>۱۰</sup>. که آنها را ضبط کرده‌اند و باز از آن بحث خواهد شد. زیرا عثمان می‌خواست که آن مصاحف شامل حروف هفتگانه باشد و چون آن هنگام هنوز نقطه و اعراب‌گذاری در خطوط عربی مرسوم نبود، پس به ناچار باید آنان قرآن را بدون نقطه و اعراب نوشته باشند. در چنین صورتی روشن است وقتی کلمات نقطه و اعراب نداشته باشد به شکلهای گوناگون خوانده می‌شود. از اینجاست که قسمتی از قرائتهای مختلفه پیش آمده است. در این مصاحف گاهی یک کلمه ممکن بود چندجور خوانده شود. مثلاً کلمه «فَتَبَيَّنُوا» را در کریمه «انْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَاٍ فَتَبَيَّنُوا» چون بدون نقطه و اعراب نوشته شود

۷. اخبار الطوال دینوری ۱۸۹ چاپ حلبی ۱۹۶۰.

۸. فضائل القرآن ابن کثیر ۴۹.

۹. کنانی ۲: ۲۴۳ به نقل از وفيات الاسلاف شهاب مرجانی ص ۳۳۷.

۱۰. مقدمه عربی جفری بر مصاحف ۷، نمونه‌های دیگر نولدکه ۳: ۱۱-۱۴.

مانند قرائت دیگری «فَتَّبِعُوا» هم خوانده می‌شود. یا کلمه «نُنْشَرُهَا» نقطه و اعراب که نداشته باشد «ننشزها» هم قرائت می‌گردد، چنانکه شده<sup>۱</sup>، و جالب توجه تر کلمه «أَفَّ» است که گفته‌اند ۳۷ وجه خوانده می‌شود.

کلمات دیگری هم هست که اگر بدون نقطه نوشته شود مشکل و اشتباهی پیش نمی‌آورد، ولی آن کلمات به قرائت دیگری هم ضبط شده است. آنان این قبیل کلمات را در نسخه‌ای به قرائتی و در بعضی دیگر به رسم قرائت دیگری ضبط می‌کردند. مانند قرائت «وَصِي» با تشدید و «أَوْصِي» با همزه که دو قرائت است (۲: ۱۳۲) و همچنین قرائت «تحتها الانهار» و «من تحتها الانهار» (درسوره توبه) که اینها دو قرائت است و در دو نسخه، متفاوت ضبط شده است.

خلاصه، الفاظی که در قرائشان اختلافی نبود، به یک صورت نوشته می‌شد. اما آنچه مورد اختلاف بود، چون محتملاً رسم این اختلافات در خط ممکن نبود، پس آنرا در مصحفی به گونه‌ای می‌نوشتند و در مصحف دیگر به گونه دیگری. گوئی پرهیز داشتند از اینکه در یک مصحف، یک کلمه را به دو گونه بنویسند. چه می‌ترسیدند این توهم پیش آید که آن کلمه در یک قرائت، مکرر به دو صورت فرود آمده، و حال اینکه چنین نبود. و نیز احتراز داشتند از این که آن لفظ را در یک مصحف به دو گونه بنویسند: یکی در متن و دیگری در حاشیه. تا این توهم پیش نیاید که دومی تصحیح اولی است. در مورد الفاظ مختلفی هم که یکسان نوشته می‌شوند (مثل نشزها) دیدیم که یک صورت چند جور خوانده می‌شود. گذشته از آن، صحابه می‌خواستند وجوه قرائت، همگی ضبط شود و این روش برای احاطه قرآن به همه وجود آن نزدیکتر بود، تا گفته نشود که آنان چیزی از قرائت را انداخته‌اند و یا حرفی از قرائتی ترک شده، و حال آنکه گفته می‌شد همه آنها به تواتر از نبی اکرم نقل شده است.

چنین به نظر می‌رسد: اختلافی که هم اکنون در شماره آیت بعضی از سوره‌ها وجود دارد، نیز ناشی از استنساخ اولیه زمان عثمان باشد.

از طرف دیگر، در قرائت هر آیه، آن قرائتی را بیشتر می‌پذیرفتند که با آخرین قرائت رسول خدا یکی باشد. این حجر می‌گوید: رأی صحابه بر آن قرار گرفت که آنچه از قرآن در عرضه اخیر محقق گشته بنویسند و مابقی را وا بگذارند. محمد بن سیرین

۱۱. مناهل العرفان زرقانی ۱: ۲۵۲.

نیز می‌گوید: آنها می‌خواستند اطمینان یابند که هر آیه از آیاتی است که در آخرین بار بر پیغمبر عرض شده است.

پس، صحابه تا اطمینان کامل نمی‌یافتند و علم پیدا نمی‌کردند که آن آیه در عرضهٔ اخیر مقرر بوده آنرا نمی‌نوشتند. مثلاً در قرائت: «فأمضوا الی ذکر الله» (۹:۶۲) «فاسعوا» را برگزیدند و یاد آیهٔ «وکان وراء هم ملکٌ یأخذ کل سفینه صالحه غصباً» (۱۸: ۷۹) صفت صالحه را که در عرضهٔ اخیر محقق نگشته بود از سفینه برداشتند.

دربارهٔ روش آنها گاهی گزارشهای دقیقی داریم. مالک بن ابی عامر (جد مالک بن انس) که خود از یاوران این انجمن بوده می‌گوید: گاه در آیه‌ای اختلاف می‌کردند و می‌گفتند که این آیه را رسول خدا بر فلانی چنین و چنان خواند و چه بسا که شخص مذکور سه روز راه از مدینه دور بود. در این صورت ما قبل و ما بعد آیه را می‌نوشتند و جای آنرا سپید می‌گذاشتند و کسی در پی آن شخص می‌فرستادند و می‌آوردندش و یا به سراغش می‌رفتند و از او می‌پرسیدند که فلان آیه را رسول خدا چگونه بر تو خواند؟ - چون او گواهی می‌داد و محقق می‌شد آن‌طور می‌نوشتند.<sup>۱۲</sup> یا مورد اختلاف را کنار می‌گذاشتند تا روشن شود که در آخرین عرضهٔ قرآن بر پیامبر، آن آیه چه صورتی داشته است.<sup>۱۳</sup>

اینها دقت فراوان صحابه را در این کار بزرگ نشان می‌دهد. گاهی بود که بر سر آیه‌ای به تردید می‌افتادند. در آن صورت آنرا به تأخیر می‌انداختند تا تکلیفش بعد روشن شود. محمد بن سیرین می‌گوید: «از کثیر بن افلیح که عضو انجمن تدوین آن مصحف بود پرسیدم: می‌دانی که چرا به تأخیر می‌انداختند؟ کثیر گفت: نمی‌دانم. اما من گمان می‌کنم به تأخیر می‌انداختند تا مطمئن شوند که آن مورد تردید در آخرین عرضه بر پیامبر چه صورتی داشته و بدان صورت آنرا بنویسند».<sup>۱۴</sup>

در این بار هم ظاهراً برای نوشتن این مصحف به عموم مراجعه کرده‌اند و مردمی که آیات شریفه را از رسول اکرم دریافت کرده بودند، هر یک نوشتهٔ موجود و یا حفظ شدهٔ خود را با دو شاهد بدین انجمن عرضه داشته‌اند. اعضای انجمن نیز با

۱۲. مصاحف ۲۱، ۲۵، ابوشامه ۶۰، ۶۵، مقع ۷.

۱۳. فضا ئل القرآن این کثیر ۲۴.

۱۴. صاحبی احمد بن فارس ۳۷، اتفاق ۲: ۳۲۲ نوع ۴۱، تنبیهات.

ذوق فطری و غریزی، و سلامت نفسی که هنوز از راه میانه و اعتدال بیرون نرفته بود، در آن می‌نگریستند. حافظه قوی خود آنان، ادعای آورنده کریمه و عدالتش، به انضمام شهادت شاهدان عادل و برتر از همه اینها، اعجازی که در بیان خود آیه گویا بوده، آیات را یک‌یک مورد پذیرش قرار می‌داد. اگر شاهد و گواهی در بیان نبود، کار به قسم و سوگند می‌رسید. تازه، پس از طی همه این مراحل، باز هم آیات شریفه را بر نویسندگان دیگر وحی و آنها که قرآن را بر پیغمبر عرضه داشته بودند، می‌خواندند. پس از صحه گذاشتن ایشان بود که آنچه عرضه شده بود ضمیمه آیات می‌شد و باز مجموع این آیات را نیز سه مرتبه عرضه داشتند. مشکلی که بود در روش خط بود و پاره‌ای از صحابه در نوشتن ورزیده نبودند. به ناچار، نوشته‌ها را نزد عثمان می‌بردند و او خود آنها را با دقتی وافر بررسی می‌کرد. چنانکه از هانی (ابو بردة بن نیار) نقل کرده‌اند که گفت: من وقتی نزد عثمان بودم و اصحاب آیات را بر او عرضه می‌داشتند. از جمله استخوانهای شانه گوسفندی بود که بر آنها نوشته بودند: «لم یتسن» و «فامهل» و «لاتبدیل للخلق». عثمان آنها را چنین تصحیح کرد: «کم یتسنه» و «فمهل» و «لاتبدیل لخلق الله» آن گاه آنها را توسط من نزد ابی بن کعب فرستاده<sup>۱۵</sup>.

خلاصه، دقتشان در کمال بود. تا آن حد دقت داشتند که مردی بیگانه چون بلاشر اذعان می‌کند: «در این مطلب که اعضای این انجمن نسبت به مسؤلیت خود احساس عمیقی داشته‌اند، برای هیچکس جای تردید نیست. به استثنای یک انتقاد سخت (از طرف ابن مسعود) که کسی در آن عصر در آن باره نظری نداشته، چیزی گفته نشده، زیرا در اعضاء احتیاط و دقت بسیار زیادی وجود داشته است.»

#### اختلافی پیش نیامد

اهتمام و جهدی که صحابه در کار قرآن داشتند با همان دقت و کوششی که در خور یک چنان کار عظیمی بود و از آغاز به کار رفت موجب آن شد که هنگام نوشتن قرآن در زمان عثمان با هیچ مشکل و اختلافی مواجه نگشتند. تنها گفته‌اند که چون نویسندگان به آیه: «ان آیه مکه ان یتیکم»

۱۵. در آستانه قرآن ۷۹

التَّابُوتُ» (۲: ۲۴۸) رسیدند، چنانکه در لغت انصار بود، زید گفت: «التابوه»، ولی همکار قریشی او گفت: «التابوت» و همچنانکه عثمان دستور داده بود، این اختلاف را نزد او می‌برند و او «التابوت» می‌نویسد<sup>۱</sup>. نتیجه کار را هم که با مصحف زمان ابوبکر مقایسه می‌کنند یکی از کار درمی‌آید و موارد اختلاف را زید این‌طور شرح می‌دهد: «چون از عرضه داشت و مقابله آنها فراغت یافتم، آیه‌ای از سوره احزاب (۳۳: ۲۳) را که از رسول خدا شنیده بودم در آن نیافتم. آن‌گاه آنرا بر مهاجران عرضه داشتم و از آنان پرسیدم، نزد کسی از آنان نیافتم. سپس بر انصار خواندم و از آنان جویا گشتم. پیش کسی از ایشان هم یافته نشد. سرانجام آنرا نزد خزیمه بن ثابت انصاری پیدا کردم و نوشتم و باز یکبار دیگر قرآن را عرضه داشتم<sup>۲</sup>».

در این گفتگو نیست که خزیمه «ذوالشهادتین» بوده و قبول از او معنی نداشته، مضافاً که خود زید آیه را می‌دانسته و از رسول خدا به یاد داشته است و تنها صورت کتبی آنرا می‌خواسته، که آنرا هم نزد خزیمه می‌یابد. دویزه آخر سوره توبه را هم که دیدیم (ص ۳۱۳) در زمان ابوبکر نزد خزیمه یافتند، بعضی از احادیث به زمان عثمان نسبت داده‌اند که گمان می‌رود تخلیطی در روایات شده باشد و درست‌تر به همان زمان ابوبکر است.

### پیوستگی سوره‌های انفال و توبه

اما در مورد اینکه چرا دو سوره انفال و توبه را بهم پیوسته و چنانکه در تمامی سوره‌های دیگر هست، در آغاز سوره توبه (براءة) «بسم الله الرحمن الرحيم» نگذاشته‌اند؟ پرسشی است که هم از آغاز اسلام وجود داشت. ابن عباس می‌گوید: از عثمان پرسیدم: چه چیز شما را بر آن داشت که سوره انفال را که از «مثنی» است

۱. در روایتی که از انس بن مالک آمده نام همکار قریشی نیامده، مصحف ۱۹، ترمذی: تفسیر سوره توبه ۱۹، در روایت عماره بن غزیه این را به زمان ابوبکر هم نسبت داده‌اند که همکار او ابان سعید بوده، تفسیر طبری ۱: ۲۱، مقدمتان ۲۱، به هر صورت ابان بن سعید چنانکه دیدیم در دوره عثمان نمی‌توانسته شرکت داشته باشد و ظاهراً در این دوره همکار اصلی زید، سعید بن عاص است.
۲. بخاری: مفازی ۱۷، جهاد ۱۲، تفسیر سوره احزاب ۳۳، فضائل القرآن ۳، مناقب ۳، مصحف ۸، ۲۰، ۲۹، تفسیر طبری ۱: ۲۱، مقدمتان ۱۹، ۲۱، ۴۴، ابوشامه ۵۱، اتقان ۱: ۲۰۹، نوع ۱۸، احمد بن حنبل ۵: ۱۸۸، ۱۸۹، برهان ۱: ۲۳۴.

با سوره براءة که از «مئین» است کنار هم بگذارید و میان آنها سطر «بسم الله الرحمن الرحیم» را نویسید و هر دو را جزء «سبع طوال» بشمارید؟ - عثمان گفت: رسول خدا (ص) در زمانی، هر سوره‌ای به شماره‌ای بر او نازل می‌شد، چون چیزی بر او نازل می‌گشت کسی از نویسندگان را می‌خواند و می‌گفت: «این آیات را در سوره‌ای که در آن چنین و چنان یاد شده قرار دهید». انفال از سوره‌هایی بود که همان اوایل در مدینه نازل شد. براءة در نزول از سوره‌های آخر قرآن بود، ولی داستان این یک بسیار شبیه آن دیگری بود. پس گمان بردم که این هم (جزء) آن یکی است. رسول خدا بدرود زندگی گفت و برای ما روشن نشد که این هم جزء آنست. بدین جهت بود که این دو را کنار هم گذاردم و میان آنها «بسم الله الرحمن الرحیم» نوشتم و آن دو را جزء «سبع طوال» قرار دادم<sup>۱</sup>.

با آنکه این حدیث را بزرگان احادیث اهل تسنن نقل کرده‌اند<sup>۲</sup>، ولی دانشمندان متأخر آنرا ضعیف می‌شمارند. زیرا در اسناد آن عوف بن ابی جمیله عبدی معروف به ابن اعرابی از یزید فارسی نقل می‌کند که شناسایان حدیث بدین جهت آنرا «ضعیف» می‌شمارند<sup>۳</sup>. در این یزید فارسی اختلاف است که کیست. آیا یزید بن هرمز است و یا غیر از او است؟ ظاهراً باید غیر از او باشد. زیرا از ابن عباس روایت می‌کند. زیرا این یزید کاتب عبیدالله بن زیاد بوده و در کار مصاحف از حجاج بن یوسف نقل می‌کند، چنانکه بیاید. در چنین مواردی که خبر واحدی است و دیگران هم نگفته‌اند و در احکام شرعی هم نیست تکیه بر آن خبر روا نیست.

گذشته از آن، از جهت محتوا و مطالب خود حدیث نیز جای سخن بسیار است و چنان می‌نماید که عثمان به رأی و نظر خود قبول می‌کرده و یا رد می‌نموده است. «گمان بردم که این هم از آن یکی است!» تواتر قطعی و مسلم سوره‌های قرآنی

۱. تفسیر طبری ۱: ۳۴، ۳۵، مقدمتان ۴۰، مصاحف ۳۱، ابوشامه ۶۱، برهان ۱: ۲۳۴ و ۲۳۵، مجمع‌البیان ۵: ۲.

۲. احمد ۵: ۵۷ و ۶۹، چاپ شاکر ۱: ۳۳۱ ح ۳۹۹ و ۴۹۹، سنن بیهقی ۲: ۴۲، سنن ابوداود ۱: ۲۹۰، اتقان سیوطی ۱: ۲۱۲ نوع ۱۸ فصل، به نقل از احمد و ابوداود و نسائی و ابن حبان و حاکم. ترمذی: تفسیر توبه ۱۹، حاکم می‌گوید: والحدیث صحیح علی شرط الشیخین «(مستدرک ۲: ۲۲۱ و ۳۳۰).

۳. تفصیل آن را مراجعه کنید: مسند احمد چاپ احمد محمد شاکر ۱: ۳۲۹ بعد، شرح بر حدیث ۳۹۹ و ایضاً ۴۹۹.

به قرائت و کتابت و سماع، با تشکیکی این چنین که «گمان بردم» سست و بی‌مایه نمی‌شود. هزاران منبع متقن داریم که از چنین روایتی سخن نگفته‌اند و بدان اعتنائی نداشته‌اند. مطالعه دامنه‌دار در زمینه علوم قرآنی همیشه تأکید دارد که نظم سوره‌ها به فرمان پیامبر خدا تعیین شده است. و در خواندن این روایت به یاد بیاوریم که پیامبر اکرم هر سال قرآن را با جبرئیل مقابله می‌فرمود و سال آخر دوبار این مسأله پیش آمد. گذشته از همه اینها، هر سوره واحد مستقل و جدائی است و چنین سخنانی در اصل موضوع که توثیق متن باشد خدشه‌ای وارد نمی‌سازد.

در اینجا است که این سخن پیش آمده که آیا «بسمله» جزء سوره توبه هست یا نه؟ قُشیری (م ۵۱۴) می‌گوید: «توبه بسم‌الله ندارد زیرا جبرئیل آنرا فرود نیاورده است»، ولی صاحب اقناع می‌گوید: «در مصحف ابن مسعود توبه بسم‌الله داشته است».

از همه این سخنان استوارتر و رساتر سخن امیرمؤمنان علی (ع) است که در جواب پرسش ابن عباس در همین مورد فرمود: «سوره توبه امان و برائتی است که به شمشیر نازل شده<sup>۴</sup>». بسمله آیه رحمت است و قسمت اعظم آیه‌های سوره توبه تهدید و تحویف مشرکان پیمان‌شکن و منافقان مُقْتَن است و از این جهت بسمله در آغاز سوره توبه نیامده است.

یک نظر دیگر هم هست و آن اینکه انفال و توبه یک سوره بوده‌اند، هر چند که در نزول با هم فاصله داشته‌اند.

### سوزاندن مصاحف

بدین کیفیت قرآن از جانب این انجمن تدوین گشت و چون از این تدوین فراغت یافتند، عثمان دستور داد تمام آن کتیبه‌ها، نوشته‌ها، استخوانها، سنگهای نازک سپید، چرمها، سفالها و الیاف خرمائی را که صحابه آورده بودند و آیات قرآنی بر آنها نوشته شده بود بسوزانند «یا پاره پاره کنند و بشویند) تا ریشه نزاع و اختلاف بکلی از میان برود و همه مسلمانان یکپارچه و یکدسته به یک متن و یک کلام چنگ زنند و از هر لغزش و اختلافی که بر سر دیگران فرود آمد، مصون و

۴. البرهان ۱: ۲۶۲، اتقان ۱: ۲۲۵، نوع ۱۹، مجمع‌البیان ۵: ۲، مستدرک حاکم ۲: ۳۳۰.

محفوظ مانند. او دستور داد هر جا و نزد هر کسی مصحفی مخالف آنچه آنان جمع کرده‌اند یافته شود دچار حَرَق (و یا خَرَق) شود<sup>۱</sup> و مردم را به اطاعت از آن یک نسخه فراخواند<sup>۲</sup>. اما واقعاً دامنه این نابودی تا به کجا کشیده روشن نیست. این را می‌دانیم که هر قدر در نابودی سایر مصاحف بعدها تلاش شده، کوشش دارندگان مصاحف در مقابله با این تصمیم برای حفظ مصاحف خود بیشتر شده است. چنانکه در ضمن بحث از سایر مصاحف دیدیم که تا قرن‌ها بعد هنوز از نسخه‌های دیگر مصاحف نیز اثری بوده است. اما ظاهراً جز دو مصحف امام علی (ع) و عبدالله بنیه زودتر دستخوش نابودی گشتند. مصحف علی (ع) نزد وارثین باقی ماند و به عمال عثمان تسلیم نشد. چنانکه امام جعفر صادق (ع) بعدها چندبار به وجود این مصحف اشاره نموده و یا ابن‌الندیم گفت این مصحف را نزد ابویعلی از سادات حسنی دیدم که به ارث برده بودند و اثر مصحف عبدالله را هم در آخر بحث از آن مصحف اشاره کردیم. جز این دو مصحف، بقیه باید زود نابود شده باشند. اما اینکه آنها را سوزانده یا پاره‌پاره کرده و یا شسته باشند، بحثی است که از دیرباز مورد گفتگوی مسلمانان قرار گرفته است. در احادیث از هرسه مورد آن به‌زبان عثمان و بدستور او صحبت شده است<sup>۳</sup>. البته بحث دو نکته دارد: یکی سوزاندن آنهاست و دیگری اینکه اصولاً نابود کردن چنان اسنادی، به هر شکلی که باشد، روا بوده یا نه؟... سوزاندن و یا پاره‌پاره کردن آنها بسته بدان است که روشن شود حَرَق بوده یا خَرَق و یا شستن، و بر فرض اثبات هر کدام، اصل مسأله که نابودی آنهاست به جای خود باقی می‌ماند. از جنبه دینی و سیاسی، می‌گویند خلیفه مسلمین مصلحت جامعه را برای هدف بزرگی که در پیش داشته چنین تشخیص داده و در

۱. بخاری: فضائل القرآن ۲ و ۳، احمد ۳: ۱۲، مصاحف ۱۲، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، تفسیر طبری ۱: ۲۰، ۲۱، اتقان ۱: ۲۰۹، ابن حجر در شرح حدیث بخاری (فتح ۹: ۱۸) می‌گوید در بیشتر روایتها پاره کردن (ان یخرق بالغاء المعجمه) آمده، ولی از مروزی سوزاندن (حرق بالمهملة) نقل شده است. اصیلی هردو وجه را روایت می‌کند ولی با نقطه (خرق) ثابت‌تر است. دیگران هم دو گونه نوشته‌اند: تحرق او تحرق (مقدمتان ۲۷۵)، یحرق او یخرق (مصاحف ۱۹)، از اینجا عثمان را «شقاق المصاحف» (طبری ۲: ۷۴۷) و یا حراق المصاحف (مصاحف ۲۲، قرطبی ۱: مقدمه) خوانده‌اند. اما این واضح می‌گوید: آنها را با آب گرم و سرکه جوشانید. (ترجمه تاریخ یعقوبی ۲: ۶۴)، محدث قمی نیز «خرق» را نقل می‌کند. (سفینه البحار ۲: ۴۱۴).

۲. مثلاً مصاحف ۱۳، ۱۶، ۲۰. دیده شود: نولدکه ۲: ۱۱۲ بعد.

۳. ایضاً.



این کار هم مصیبت بوده است. در برابر، این نکته است که اگر هم از جنبه مذهبی و سیاسی این کارگناهی بر عثمان نباشد، این نکته درخور عنایت است که اینها ذخیره علمی اسلام بود که به کار دانشمندان و محققان می‌خورد. در برابر می‌گویند که در این نکته توجه به زمان و مکان نشده است. ما امروز از پس چهارده قرن و از دنیای امروز خود که هر شهری کتابخانه و موزه‌ای دارد، صحبت می‌کنیم و فراموش می‌کنیم که مردم آن روزگار هنوز بدان مرحله نرسیده بودند که موزه و کتابخانه درست کنند. توحید جامعه اسلامی و سدّ باب خلاف و شقاق در کلام الهی، خیلی مهمتر از تتبع و تحقیق درباره لغت و لهجه عرب است.

اما آنها جواب می‌دهند: این درست که توحید جامعه از تحقیق علمی مهمتر است. در این هیچ حرفی نیست. اما درباره قداست و حرمت آن کتیبه‌ها که در محضر رسول خدا و در اشراف او و وزیر نظر او تهیه شده بود چه باید گفت؟ در اینکه این اوراق و استخوانها مدارک اولیه قرآن شمرده می‌شد و نویسندگان نخستین، آن را از دهان مبارک پیغمبر شنیده در حضور شخص او نوشته بودند، حرفی نیست. این کتیبه‌های کوچک و گوناگون، حاوی متن درست و متقن آیات الهی بود و برای عموم مسلمانها تا پایان جهان جزء نفیس‌ترین و گرانبهاترین و مقدس‌ترین چیزهای دنیا شمرده می‌شد. مشاهده آنها در هرجا و هر وقت یادآور دوران و شخص پیامبر بود: بخصوص که پس از نابودی آنها، باز مصاحف دیگری در دستها بود و حتی قاریانی به آنها قرائت می‌کردند و ظاهراً عثمان اقدامی برای نابود کردن آنها به عمل نیاورد. گذشته از این، فراموش نکنیم که وجود آن کتیبه‌ها در روشن شدن بسیاری از معضلات و مبهمات قرآنی، می‌توانسته مؤثر باشد. واقعاً آیا نمی‌شد به کیفیتی آنها را برای نسلهای بعد محفوظ داشت؟

به هر حال، برای بستن در فتنه و اختلاف، به هر صورت و شکلی که در آینده ممکن بود پیش آید، این کار را کردند و آنرا مصلحت بزرگتری تشخیص دادند. قضاوت درست و داوری اصولی‌تر، بستگی بدان دارد که هر دو طرف قضیه، بقاء و امحاء آنها، و آثار و نتایج بعدی آن عمیقانه رسیدگی شده و دور از حب و بغض با موازین و اصول عالیة اسلامی و مصلحت واقعی جامعه سنجیده شود.

## تاریخ این گردآوری

تعیین دقیق تاریخ این اقدام عثمان نیز مشکلی شده که خود موجب مشکلات بعدی می‌گردد. مثلاً اگر این تاریخ را به تبع این جزری<sup>۱</sup> و ابن اثیر<sup>۲</sup> (م ۶۳۰) سال ۳۰ هجری بگیریم در این سال سعید بن عاص که جزء اعضای اصلی انجمن بود، امیر کوفه شده بود<sup>۳</sup> و بعد به همراه حذیفه و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمرو بن عاص عازم خراسان شدند<sup>۴</sup>. ابی بن کعب نیز بدرود حیات گفته بود (ص ۳۴۱) و همه اینها از دست اندرکاران تدوین مصحف عثمانی بودند. اینها که در این سال در مدینه نبوده‌اند تا مباشرتاً کتابت مصحف کردند.

و یا در فاصله این سال تا موقع وفات، ابن مسعود در مدینه بود و او در کوفه نبود تا اعتراضش موجب احضارش شود. پس زمان این حادثه کی بوده است؟

درباره زمان این گردآوری دو منبع اساسی داریم: حدیث و تاریخ.

در احادیث دیدیم که از ده طریق این حادثه را بازگفته‌اند. اما این ده طریق به دو منبع اصلی که زید و انس بن مالک باشند برمی‌گردد. (ص ۴۱۶ ح ۵) اگر بخواهیم بین این اخبار جمع بکنیم و نقطه مشترکی پیدا کنیم باید عوامل مختلفی از نظر تاریخی در نظر گرفته شود. زیرا اخبار فقط خطوط کلی حادثه را ترسیم کرده و از جزئیات چیزی بازنگفته‌اند. طبق این احادیث:

مردم شام و اهل عراق هردو در فتح ارمنستان آذربایجان، یا در فرج و یا در مرج ارمنستان، با هم شرکت داشته‌اند. حذیفه در این جمع حضور داشته و میان عراقیها و شامیها اختلاف و کشمکش بوده و نزاع بر سر قرائت قرآن پیش آمده است.

یافتن مجموع این نکات با هم در زمان مناسب، در تاریخ کار مشکلی شده است. بخاری از انس بن مالک نقل می‌کند و دم از «فتح ارمنستان آذربایجان» می‌زند<sup>۵</sup>. عماره بن غزیه «مرج ارمنستان» را ذکر می‌کند<sup>۶</sup>. اما جای دیگر از انس

۱. النشر: ۱: ۷.

۲. کامل: ۳: حوادث سال ۳۰.

۳. تاریخ طبری ۱: ۲۸۴۰.

۴. طبری ۱: ۲۸۳۶.

۵. فضا ئل القرآن ۳.

۶. تفسیر طبری ۱: ۲۱، مقنع دانی ۴.

ابن مالک «فرج ارمنستان» را نقل نموده‌اند.<sup>۷</sup>

چون فتح ارمنستان و آذربایجان با هم در یک تاریخ نبوده و چندسالی با هم فاصله داشته‌اند<sup>۸</sup>، پس حدیث بخاری که موقع آن «فتح ارمنستان آذربایجان» باشد صحیح از کار در نمی‌آید. مَرَج و فرج هم در اینجا همان معنی مرز را دارد. بنابراین نتیجه‌ای که بدست می‌آید این است که حذیفه به همراه لشکریان عراق و شام بر مرز ارمنستان باید می‌بود که این اختلاف پیش آمده باشد.

سورخان حوادث مختلفی را در این باره گزارش کرده‌اند.

از جمله ابومعنف (م ۱۵۷) از اجتماع شامیها و عراقیها در سال ۲۴ گزارش می‌دهد که دژها گشوده و غارت شروع شد<sup>۹</sup>. در اینجا صحبتی از اختلاف نیست و اگر هم اختلافی بوده بر سر امارت بوده نه قرائت. روایت سیف (م ۱۸۰) مربوط به سال ۳۰ هجری است. سعید بن عاص و حذیفه ری را ترک می‌کنند تا به قوای ارمنستان کمک برسانند<sup>۱۰</sup>. اما اینجا صحبتی از اجتماع شامی و عراقی نیست. ولی واقعی در جنگهای ارمنستان از اختلافی صحبت می‌کند که میان شامی و عراقی پیش آمد و طرفین به روی هم شمشیر کشیدند<sup>۱۱</sup>. بلاذری نیز آنرا تأیید می‌کند و حدود حادثه را سال ۲۵ می‌داند<sup>۱۲</sup>. طبری هم در سال ۲۴ استمداد مسلمین را از کوفه ذکر کرده بود<sup>۱۳</sup>. پس تقریباً اینها در یک حدود می‌شوند و این مصادف با همان آغاز امارت ولید بن عقبه بر کوفه است. دیدیم که یزید بن معاویه نخعی می‌گفت: من در زمان ولید که والی کوفه بود در مسجدی با حذیفه بودم که او از اختلاف قرائت‌ها سخت خشمناک شد. (ص ۳۸۲) ولید هم از ۲۵ تا ۳۰ هجری والی کوفه بود. ابن حجر می‌گوید: این حادثه در آغاز ولایت ولید بر کوفه اتفاق افتاد<sup>۱۴</sup>.

۷. مصاحف ۱۸، ۱۹.

۸. فتح باب (در بند قفقاز در سال ۲۲ هجری (طبری ۱: ۲۶۶۳) و صلح حذیفه با آذربایجان نیز در همین سال بوده است (طبری ۱: ۲۸۰۶). ارمنستان نیز از سال ۱۸ یا ۲۰ مورد حمله بود و در ۳۲ کاملاً مطیع مسلمانان شد (فتوح بلاذری ۱۹۳-۲۱۲، کائثانی ۴: ۵۰-۵۳ و ۷: ۴-۴۵۳).

۹. طبری ۱: ۶-۲۰۸۵.

۱۰. ایضاً ۱: ۲۸۵۶.

۱۱. فتوح الاسلام لبلاد المعجم ۱۳۸-۱۴۴.

۱۲. فتوح البلدان ۲۳۴-۲۳۵ یا ۲۰۱ مصر ۱۹۵۹.

۱۳. طبری ۱: ۸-۲۸۰۶.

۱۴. فتح الباری ۹: ۱۳-۱۴.

او جهد زیادی کرده تا با حسابهای سال وفات پیامبر (ص) و وفات عمر، و خلافت عثمان و تلفیق بعضی از زمانهائی که در احادیث ذکر شده، تاریخ دقیق تری بدست بیاورد. او از این راه به میان سالهای ۲۴ و ۲۵ می‌رسد. او بدون ذکر نامی، به ابن جزری و همفکرانش خرده گرفته است. او می‌گوید: «تدوین اخیر به سال بیست و پنجم هجرت بود. ولی کسی را دیدم که غفلت کرده و گمان برده که این حادثه در حدود سال ۳۰ هجری بوده است. اما او مستند خود را یاد نکرده است.<sup>۱۵</sup>» سیوطی هم گوشه و کنایه‌های ابن حجر را نقل می‌کند.<sup>۱۶</sup> قسطلانی (م ۹۲۳) نیز تاریخ واقعه را که اهل شام و عراق در آن جمع بودند سال ۲۵ می‌گیرد.<sup>۱۷</sup>

در اینجا دیگر نیازی نیست که به حکایت مصعب بن سعد متوسل شویم که می‌گفت: عثمان خطبه خواند و گفت ۱۵ سال است که نبی (ص) رحلت کرده و شما در قرآن چنین اختلاف کرده‌اید.<sup>۱۸</sup> درست است که این نشان می‌دهد آغاز این اقدام سال ۲۵ بوده، اما چه می‌شود کرد که این حدیث را منقطع دانسته‌اند و همین مصعب جای دیگر نقل کرده بود که عثمان گفته ۱۳ سال است که نبی رحلت فرموده.<sup>۱۹</sup>... هر دوی این خبرها از مصعب است. او که در ۱۰۳ فوت کرده چطور می‌توانسته گوینده حوادث سالهای ۲۳ و ۲۴ باشد؟...

خلاصه، آغاز این کار را در اواخر سال ۲۴ و اوایل سال ۲۵ هجری می‌توان به حساب آورد. اما اینکه چه سالی کار به پایان رسیده است؟ پرسشی است که پاسخ آن را مشکل می‌توان داد. ظاهراً باید نسخه کوفه را که عجله داشته‌اند. زودتر تهیه کرده باشند و نسخه عثمان باید دومین نسخه تدوین شده باشد که از روی آن نسخه‌های دیگر را تنظیم کرده‌اند. و از آنجا که سعید در سال ۳۰ هجری ولایت کوفه را به عهده می‌گیرد و ابن مسعود نیز در ۳۲ هجری در گذشته و دو سال آخر عمر را در مدینه بوده، ظاهراً باید پایان کار قبل از سال ۳۰ هجری باشد. یعنی دوره‌ای که برای انجام چنین کار خطیری گذشته پنج سال بوده است. والله اعلم.

۱۵. ایضاً ۹: ۱۵.

۱۶. اتقان ۱: ۲۱۰.

۱۷. ارشاد الساری ۷: ۵۳۴.

۱۸. مصاحف ۲۴، ابوشامه ۵۸.

۱۹. مصاحف ۲۳، ابوشامه ۵۹.

## اعتراض ابن مسعود

کارآن انجمن که تمام شد، عثمان نسخه‌های دیگری از قرآن منتشر ساخت و همه مردم را به ازبین بردن مصاحف خود فراخواند. این کار عثمان مورد قبول همه مسلمانها قرار گرفت. در درجه اول صحابه رسول خدا قرار گرفته بودند که بعضی از آنها برای خود مصحفی ترتیب داده بودند و در میان آنها، چه کسانی که در مدینه بودند و چه آنها که در شهرهای دیگر بودند، و در میان سایر مردم، کسی با این تصمیم عثمان مخالف نبود. همه پذیرفتند که یک نسخه از قرآن باشد و هرکس نسخه خود را منطبق با آن تهیه کند. در میان صحابه، تنها از یکنفر بازگفته‌اند که فرمان عثمان نپذیرفت و او عبدالله بن مسعود بود. برای اینکه کیفیت اعتراض او روشن شود کمی به عقب برمی‌گردیم و وضع عبدالله را بیشتر بررسی می‌کنیم.

وقتی عمر مرد، ابوموسی امارت بصره را داشت<sup>۱</sup> و ابن مسعود مسئول بیت‌المال کوفه بود. والی کوفه یک‌سالی مغیره بن شعبه بود که عثمان او را عزل کرد و سعد بن ابی وقاص را به ولایت کوفه فرستاد (سال ۲۴ هـ) کوفه در آن هنگام مرکز بزرگی از خلافت اسلامی بود و مرزهایی دور و دراز داشت. اما عبدالله با اینکه سعد از بزرگان قریش و از حامیان اولیه او بود، و عبدالله برای اینکه جزء قریشیان به حساب آید به حمایت او احتیاج داشت، اما با سعد نساخت. می‌گویند چیزی نگذشت که بر سر و امی که سعد از بیت‌المال گرفته بود، عبدالله فشار آورد و کار بگونگی آنها بالا گرفت. تا جایی که روزی سعد می‌خواست در حق او نفرین کند که عبدالله ترسید و کوتاه آمد. سعد او را متهم به خست بیش از اندازه در کار بیت‌المال می‌کرد<sup>۲</sup> و می‌گویند بدو گفته که آیا تو عبدی از هذیل نیستی؟ سعد به یاد می‌آورد که عبدالله وابسته هذیل بود و او خود از بزرگان قوم شمرده می‌شد. عبدالله متعلق به یکی از قشرهای پائین اجتماع بود، ولی در کار بیت‌المال سختگیرها داشت. به هر حال، داستان به گوش عثمان رسید (در سال ۲۵ هـ). این را بهانه کرد. عبدالله را به جای خود گذاشت و سعد را از کار برداشت. عثمان

۱. در سال ۲۲ هجری عمر عبدالله را به عنوان وزیر عمار یاسر و معلم قرآن به کوفه فرستاد و به مردم کوفه نوشت: اینان از پاکان و برگزیدگان اصحاب و از اهل بدر هستند. من شما را (با فرستادن آنها) بر خود ترجیح دادم. (استیعاب ۳: ۹۹۲).

۲. تاریخ طبری: ۱: ۱۳-۲۸۱۱.

چندان بر سر بیت‌المال حساسیت نشان نمی‌داد و این تنها بهانه‌ای بود که یکی از کسان خود را به کاری بزرگ و حسّاس بگمارد. او ولید بن عُقبه برادر مادری خود را به حکومت فرستاد. ولید از آنها بود که به زبان مسلمان شده، ولی دل درگرو جاهلیت داشتند. او به پیغمبر دروغ گفت و حيله به کار برد و پس از اسلام کافر شد. او دوباره وقتی به اسلام برگشت که چاره دیگری نبود. طبیعی است که ولید در این حکومت با عبدالله نمی‌توانست کنار بیاید. عبدالله کوتاه مدتی به شام (شهر- حمص) رفت. ولی زود به کوفه بازگشت.<sup>۳</sup> عبدالله سالها بود که در کوفه می‌زیست. از سال ۲۱ در محله رَمَادَة (محله هذیلان) کوفه مقیم شده بود.<sup>۴</sup> به مردم فقیر و بینوا و به‌موالی زیاد می‌رسید. به همین جهت در میان توده مردم نفوذی پیدا کرده بود و پیروانش سخت بدو معتقد بودند. ولید که این نفوذ را می‌دید نیرنگی بکار برد. به‌ظاهر از راه خیرخواهی برای غلامان و کنیزان کوفه ماهیانه سه درهم مقرری تعیین کرد، البته بدون آنکه از مقرری خداوندان آنها بکاهد. ولی همین عمل ولید موجب شد که اشراف و بزرگان از او برنجند. عبدالله با ولید هماهنگی نداشت، ولی مدتها این ناسازگاری پنهان بود. تا اینکه شعبده‌بازی که ولید را سرگرم ساخته بود بدست طرفداران عبدالله کشته شد و این بر ولید سخت آمد و حتی به عثمان نوشت. در این جریانات، چنانکه مرسوم زمانه بود، ولید نیز وامی از بیت‌المال گرفته بود. در سر رسید، عبدالله مال را طلبید و ولید نمی‌پرداخت. عبدالله اصرار ورزید. ولید شکایت به عثمان نوشت. عثمان این بار از ولید جانبداری کرد و در نامه‌ای به عبدالله نوشت که تو خزانه‌دار ما هستی. ولید را برای مالی که از خزانه گرفته آزار مکن. این نامه بر عبدالله سخت آمد و گفت: گمان می‌کردم که خزانه‌دار مسلمانان هستم. او کلیدهای بیت‌المال را به‌دور انداخت و در خانه نشست. مخالفت عبدالله با عثمان از اینجا آغاز شد و الا او از پیشقدمان بیعت با عثمان بود. وقتی پس از خلیفه شدن عثمان از مدینه به کوفه رسید، خطبه‌ای خوانده بود و گفته بود: «بهترین بازماندگان را انتخاب کردیم و پشیمان نیستیم». اما حالا وضع را به‌گونه دیگری می‌دید. ولید نیز آتش اختلاف را دامن می‌زد و نامه‌هایی به عثمان می‌نوشت که عبدالله را دگرگونه ترسیم می‌کرد. در سال

۳. ایضاً ۱: ۳-۲۳۹۲.

۴. ایضاً ۱: ۲۸۴۲.

۲۹ داستان باده گساری ولید بر سر زبانها افتاد. عبدالله از آن برآشفت و در برابر او ایستاد، تا ولید را حدّ زدند و به جای او سعید بن عاص که از کار توحید مصاحف رها شده بود به ولایت کوفه آمد (سال ۳۰).

این ترسیم ریقی از محیط پیشامد بود. در چنین وضعی بود که دیدیم حدیفه به قرائتهای مختلف اعتراض می کرد و عبدالله خشمناک سخنان تندی می گفت (ص ۴۱۳). آن هیأت در مدینه سرگرم کار بود و برای هر یک از شهرستانهای عمده نسخه ای تهیه می دید. عبدالله که خود را نسبت به دیگران سزاوارتر می دانست از جمع کنار مانده بود. او بارها گفته بود: من هفتاد (و یا بیش از هفتاد) سوره از دهان مبارک پیغمبر فرا گرفته ام. از وقتی که به خدمت رسول خدا رسیدم، محال بود آیه ای نازل شود بدون اینکه من بدانم در کجا نازل شده و به چه مناسبتی فرود آمده است و من به کتاب خدا داناتریم. جالب توجه است که وقتی این سخن می گفت، هیچکس آنچه را گفته بود انکار نمی کرد.

حال او از جمع دوستان دور افتاده و کاری عظیم که او هم باید در آن سهیم می بود، در جریان انجام بود. می گویند: هر شب جمعه خطبه می خواند و در یکی از این شبها به مردم گفت: راست ترین گفتار قرآن و نیکوترین راهنما، هدایت محمد (ص) است و بدترین چیزها بدعتهای نوظهور می باشد. هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی به آتش دوزخ منتهی می شود.

ولید بن عقبه نیز همین حرفها را به عثمان گزارش می کرد و می نوشت که عبدالله به تو بد می گوید و دشنام می دهد و عثمان هم گویا زبیدین کثیر را فرستاده بود که بداند راست می گوید یا نه.

در این میان، کار نسخه برداری در مدینه پیش می رفت. گویا نخستین نسخه را تدارک کوفه کرده باشند. عثمان که می دید میانه ولید فرماندار کوفه و عبدالله چنان است، نامه ای به عبدالله نوشت و توسط «عبدالله بن عامر» پسر دائی خود که در این موقع والی بصره بود برای او فرستاد. او نوشته بود که مصحف خود را

۵. مسلم: فضائل الصحابه ۱۱۴، ۱۱۵، نسائی: زینة ۱۰، احمد: ۱، ۳۷۹، ۳۸۹، ۴۰۵، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۴۲، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۶۲، ابن سعد ۲: ۲/۱۰۵، طرابلسی ح ۳۵۳، ۴۰۵، مصاحف ۱۴، ۱۷، قرطبی ۱: ۵۸، مجمع الزوائد هیشمی ۷: ۱۵۳، طبری ۱: ۲۸. نولدکه: تاریخ قرآن ۱: ۲۲۵ ح ۲ چ اول.  
۶. مصاحف ۱۴-۱۶.

توسط ابن عامر برایم بفرست که تباهی به این دین و فساد بدین است راه ندارد.<sup>۷</sup> اما عبدالله تن به قضا نداد و نسخه خود تسلیم ابن عامر نکرد، گویا عثمان بدین بس نکرده باشد و حدیفه را هم به دیدار ابن مسعود فرستاده که در حضور ابوموسی جلسه‌ای داشته‌اند.<sup>۸</sup> ابومیسره می‌گوید: من بودم که حدیفه به ابن مسعود می‌گفت: مصحف را به آنها بده و عبدالله پاسخ داد: به خدا که آنها نخواهم داد. رسول خدا هفتاد و چند سوره به من خوانده، آن وقت من آنها را به آنها بدهم! به خدا که آنها را نخواهم داد.<sup>۹</sup>

درباره مخالفت او سخنان گونه‌گونی نقل کرده‌اند. می‌گویند گفته است: قرائت و مصحف من صحیح‌تر از قرائت و مصحف زید بن ثابت است!<sup>۱۰</sup> زید به بازی کودکان سرگرم بود که من هفتاد سوره از زبان پیامبر فراگرفتم!<sup>۱۱</sup> شاید هم منظور از این تحقیر اشاره به داستانی باشد که گفته‌اند: از زید خواستند تمام سوره اعراف را بخواند و نتوانست!<sup>۱۲</sup> ولی در اینکه زید امتیازات بیشتری داشت جای سخنی نیست. از خود ابن مسعود نقل کرده‌اند که گفت: «من از داناترین صحابه به کتاب خدا می‌آموزم، اما بهترین آنها نیستم»!<sup>۱۳</sup>

گویند روزی او بر فراز منبر رفت و خطبه کرد و این آیه خواند: «وَمَنْ يَغْلِبْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۳: ۱۶۱) هر که به چیزی خیانت کند، روز رستاخیز بدانچه خیانت کرده بباید». و بالاخره گویا گفته باشد: ای مردم کوفه (یا ای مردم عراق)! مصاحفی را که دارید پنهان سازید!<sup>۱۴</sup>

این خبرها به گوش عثمان می‌رسید. این بود که نوشت عبدالله را به مدینه بفرستند. روزی که عبدالله را به مدینه می‌فرستادند مردم کوفه به مشایعت وی از شهر بیرون آمدند و مشایعتی نیکو و وداعی گرم کردند. حتی می‌خواستند او را از

۷. ترجمه تاریخ یعقوبی ۲: ۶۴.

۸. مصاحف ۳۵.

۹. مستدرک حاکم ۲: ۲۲۸.

۱۰. مصاحف ۱۷، ابن سعد ۲: ۱۰۵/۲.

۱۱. مصاحف ۱۴-۱۷، احمد ۱: ۳۸۹، ۴۰۵، ۴۱۱، ۴۴۲.

۱۲. ابن سعد ۵: ۲۱۱.

۱۳. بخاری: فضائل القرآن ۸.

۱۴. مصاحف ۱۵-۱۷، احمد ۱: ۴۱۴.



رفتن باز دارند که گفت: اطاعت او بر من لازم است، یا گویا گفته باشد: دوست ندارم فتنی که روی خواهد آورد از من آغاز شود.

در آنجا به مردم گفت: در قرآن نزاع نکنید... در زمان پیغمبر اکرم تا به هنگام رحلت وی، در هر ماه رمضان قرآن بر او عرضه می‌شد و در سال آخر، قرآن دودفعه بر او عرضه شد. و چون عرضه تمام می‌شد من برای او می‌خواندم و قرائت مرا نیکو می‌شمرد. پس هر کس به قرائت من می‌خواند، قرائت مرا یکسره از دست ندهد. زیرا هر کس قرائت آیه‌ای را انکار کند چنان است که تمام قرآن را انکار کرده است!<sup>۱۵</sup>

او روانه مدینه شد و وقتی به شهر رسید یکسره به مسجد رفت. شب جمعه بود و عثمان بر منبر پیغمبر خطبه می‌خواند. چنان او را پر کرده بودند که تا چشمش بدین مرد کوچک اندام ساق باریک افتاد گفت: جانور کی زشت نزد شما آمده که از یک سومی خورد و از سوی دیگر پس می‌دهد.

این توهین زشتی بود که به یک صحابی جلیل و بزرگوار روا داشته بودند! عبدالله به تندی پاسخ داد: من چنین نیستم! من یار پیغمبر در روز بدر بوده‌ام (که عثمان نبود)، در بیعت رضوان حاضر بودم (و عثمان نبود)، و در روز اُحد پایدار ماندم (و عثمان گریخته بود).

محیط سخت متشنج شد. همه عبدالله را به یاد داشتند و می‌دانستند که تا چه حد به سنت رسول خدا دل بسته است و چه قدر یادآور آن روزهای گرم نزول وحی است. تا جایی که عایشه فریاد برداشت: عثمان! به یار پیغمبر چنین می‌گوئی؟

عثمان نیز برآشفته و فریاد زد: ساکت شو! و به ابن زمره دستور داد که عبدالله را به خواری از مسجد بیرون اندازد. ابن زمره ساقهای نازک عبدالله، همان ساقها که به رستاخیزگران تر از کوه اُحد خواهد بود، را کشید و او را کشان کشان از مسجد بیرون انداخت. او چنان به زمین کوفته شد که پهلویش در آنجا شکست. می‌گویند عبدالله گفت: «ابن زمره کافر به امر عثمان مرا کشت<sup>۱۶</sup>» والله اعلم. علی (ع) هم در آن مجلس حضور داشت و عثمان را بر این رفتار سرزنش کرد. عثمان بدین بس نکرده. مقرری ابن سعود را برید و بدو اجازه خروج از مدینه

۱۵. تفسیر طبری ۱: ۱۱، احمد ۱: ۴۰۵، مجمع الزوائد هشی ۷: ۱۵۳.

۱۶. تاریخ یعقوبی ۲: ۱۴۷، نجف، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳: ۴۳-۴۴.

را نداد. ابن مسعود می‌خواست به‌شام برود و با کافران جهاد کند. اما عثمان نپذیرفت. زیرا مروان بدو گفته بود: عبدالله کوفه را بر تو شورانده، حال نگذار شام را هم بر تو بشوراند!

او دوسالی در مدینه ماند و به مخالفت خود ادامه داد. می‌گویند بعدها او از این کرده خود پشیمان شد و به‌کار عثمان رضا داد<sup>۱۷</sup>. اما از آنچه نقل کرده‌اند چنین مفهومی استنباط نمی‌شود. حدیثی که طبری نقل کرده<sup>۱۸</sup> به قول محمد شاکر در غایت ضعف است<sup>۱۹</sup>. آنچه هم ابن ابی داود آورده<sup>۲۰</sup> به قول ابن کثیر چنین معنایی را نمی‌رساند<sup>۲۱</sup>. از ابووائل (شقیق بن سلمة الاسدی) هم که نقل کرده‌اند<sup>۲۲</sup> متأسفانه سند ندارد.

در برابر کسانی هم هستند که حتی در واقعیت مخالفت ابن مسعود با رسمی شدن مصحف عثمان، تردید دارند. از جمله نولدکه با اتکای بر دلایل گاه‌شماری، این واقعه را، بدان‌گونه که در منابع ذکر شده، قبول ندارد<sup>۲۳</sup>. اما مشکل او بیشتر مربوط به تاریخ زمان اقدام عثمان است. بله، اگر زمان این اقدام را سال سی‌ام هجری بگیریم در مورد ابن مسعود که فاصله این سال و فوتش در مدینه بوده، قبول این مخالفت به‌اشکال برمی‌خورد. اما چنانکه دیدیم (ص ۴۳۵)، زمان آن خیلی زودتر از اینها بوده و با مخالفت ابن مسعود ناسازگاری ندارد.

اگر رضای عبدالله روشن نیست، در عوض پشیمان شدن عثمان از رفتارش روشن است. می‌گویند عثمان گفته است: چه کسی عذر مرا از ابن مسعود می‌تواند بخواهد؟ او بر من خشمناک است که چرا بدو واگذار نکرده‌ام. چرا بر ابوبکر و عمر خشم نگرفته که آنها زیدین ثابت را بدین کار وا داشتند<sup>۲۴</sup>.

جز این، راویان می‌گویند: وقتی عبدالله رنجور شد عثمان به عیادتش رفت. اما

۱۷. مقدمتان ۹۵.

۱۸. تفسیر طبری ۱: ۱۱ بولاق.

۱۹. ایضاً ۱: ۲۸ ح ۱ چاپ محمد شاکر.

۲۰. مصاحف ۱۸.

۲۱. فضائل القرآن ۲۳.

۲۲. مقدمتان ۹۵.

۲۳. ایضاً ۹۵.

۲۴. ایضاً، ۹۵.

درباره گفتگوی این دونفر در آنجا نیز سخنان گونه‌گون گفته‌اند. بعضی می‌گویند عثمان از او دلجوئی کرد و تا از یکدیگر راضی نشدند و برای هم دعای خیر نگفتند جدا نشدند. و چون عبدالله مرد عثمان بر او نماز خواند. اما دیگران بیشتر می‌گویند عبدالله به عثمان روی خوشی نشان نداد. عثمان گفت: این چه سخنی است که از تو بگویم رسیده است؟ شنیده‌ام حرفهائی می‌زنی او گفت: آنچه را تو با من کرده‌ای گفته‌ام. تو دستور دادی که شکم مرا لگد کوب کردند و نماز ظهر و عصر را بیهوش بودم و مقرری مرا بازگرفتی. عثمان گفت: اکنون برای قصاص آماده‌ام. هر چه با تو شده درباره من انجام بده. او گفت: من آن کس نیستم که در قصاص را بر خلفاء بگشایم. عثمان گفت: این مقرری تو است، آنرا بگیر. او گفت: آن‌گاه که بدان نیازمند بودم آنرا از من دریغ داشتی و اکنون که از آن بی‌نیازم آنرا به من می‌دهی؟ نیازی بدان ندارم. پس عثمان بازگشت و عبدالله بر او خشمناک بود تا وفات یافت<sup>۲۵</sup> و حتی وصیت کرد که وقتی مرد عثمان بر او نماز نخواند. وقتی هم مرد کسی عثمان را خبر نکرد و عمار بن یاسر بر او نماز خواند و شبانه در «بَقِيعُ الْغَرَقَدِ» به خاکش سپردند. و وقتی عثمان گور تازه‌ای دید پرسید از کیست؟ - گفتند گور ابن مسعود است. عثمان برآشفت و گفت: بی‌اطلاع من او را به خاک سپردید؟ عمار پاسخ داد: وصیت کرده بود که تو بر او نماز نخوانی. و این سخن سختی بود که کینه‌ای از عمار بر دل عثمان نشاند.

اما دیگران می‌گویند: روش عبدالله جز این بود. او بر سیره رسول خدا می‌رفت و شکیبائی و ایثاری بیش از این پیشه داشت.

باری، خواه عبدالله از آن اعتراض بازگشته باشد یا نه، اساس اعتراض او مایه‌ای نداشت. آنچه از اعتراضات او بدست می‌آید، اعتراضی به شرکت شخص زید است در آن انجمن. او خود را نسبت به زید برتر می‌دانست و رضا نمی‌داد که به جای او زید مباشر آن کار باشد. پس اعتراضی شخصی بود، نه اعتراضی به همه قرآن و یا همه جمع آن هیأت. حداکثر چیزی که بتوان گفت: اعتراضی بود به روش آنها. گفتن اینکه: «من وقتی مسلمان بودم که او در پشت مردی کافر بود»<sup>۲۶</sup> جز ناسزائی میان تهی چیزی نیست. این چه اعتراضی است به زید؟ آیا پدر خود

۲۵. ترجمه تاریخ یعقوبی ۲: ۶۴-۶۵ با اندک اختلاف. تاریخ یعقوبی ۲: ۱۷۰.

۲۶. مصاحف ۱۷، ابن سعد ۲: ۱۰۵/۲.

عبدالله مسلمان بوده؟ در میان بزرگان صحابه، تنها علی (ع) بود که جز به الله سجده نکرده بود. و آلا بزرگان صحابه همه یا ریشه‌ای در جاهلیت داشته‌اند و یا از پشت کافران بوده‌اند. مسلماً عبدالله خود خوانده بود:

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (۳۵: ۱۸)»

هیچکس بارگناه دیگری را به دوش نگیرد» شاید هم که اعتراض او به جوانی زید بود. اما در این سال زید تجربه‌ای بیشتر داشت که دیگران نداشتند. به اضافه که انجمنی قوی و مسلط را در کنار خود داشت و نسبت به زمان ابوبکر لااقل دهسالی بزرگتر شده بود. در قرائتش هم جای سخنی نبود. همه قرآن را می‌دانست. هم از حفظ بود و هم آنرا نوشته بود. اما اینکه عبید بن حنین گفته بود که از زید خواستم سوره اعراف را بخواند و او گفته بود: از حفظ نیستم تو آنرا بخوان<sup>۲۷</sup>، این در مقتل عثمان بود و علاقه زید را به عثمان می‌دانیم. چه بسا که از فرط اندوه، حضور ذهن و یا حوصله کافی را نداشته است. این تنها موردی بوده که بر او خرده گرفته‌اند و این هم چیزی درخور توجه نیست. پس، اعتراض عبدالله فقط نشانه نظر شخصی او بود و بس. حال خواه از این نظر برگشته باشد یا برنگشته باشد. در بی‌اثری آن هم جای سخنی نیست. کسی در آن روزها بدان توجهی نکرد. بلکه، برعکس، بیشتر به صورت انکار و سرزنش بدان برخورد داشته‌اند<sup>۲۸</sup>. بعدها هم که گاهگاه آنرا بازگفته‌اند باز اثری نداشته است.

ابوبکر بن ابیاری از دانشمندان قرن سوم و چهارم در مورد این اعتراض بحث جالب توجهی دارد. او می‌گوید:

زید را دیگران برای این کار برگزیدند و گرنه خود او که مبتکر این کار نبود. البته عبدالله از بسیاری جهات برتر از زید بود. در اسلام بر او پیشی داشت. سابقه بیشتر و فضائل زیادتری داشت، منتهی زید قرآن را بیش از عبدالله از حفظ بود. عبدالله بن مسعود هفتاد سوره قرآن را به زمان پیغمبر آموخته بود و بقیه را پس از وفات نبی اکرم آموخت و کسی که تمام قرآن را حفظ باشد مسلماً در این باره اولی است. البته در این سخن طعنی بر عبدالله بن مسعود نیست. زیرا بر فرض که زید قرآن را بیشتر از او حفظ باشد موجب تقدم و سبقتش نمی‌شود. چه بسیار از صحابه

۲۷. ابن سعد ۵: ۲۱۱.

۲۸. مصاحف ۱۷ و ۱۸.

جلیل‌القدری بودند که زید بهتر و بیشتر از آنها می‌دانست، ولی در فضایل و مناقب دیگر به پای آنها نمی‌رسید. شاید که اعتراض عبدالله از سر خشم و غضب بوده و چون غضب رفته و آرام یافته، خود نیز با این کار موافقت کرده باشد. زیرا شایع است نزد اهل روایت که ابن مسعود بقیه قرآن را پس از وفات پیامبر آموخت<sup>۲۹</sup>. گفته‌اند که بقیه قرآن را نزد علی بن ابی‌طالب (ع) و یا از مجمع بن جاریه- انصاری آموخته و به روایتی هم تا هنگام وفات تمام قرآن را از حفظ نداشت.

### نظر علی بن ابی‌طالب (ع)

سخنان ابن مسعود به جایی نرسید. صحابه با تمام علاقه و احترامی که بدو می‌گذاشتند و با وجود استقامتی که او نمود، سخنانش راه به جایی نبرد. جامعه اسلامی یکتا شدن مصحف را مصلحتی برتر تشخیص داد و مصحف عثمانی را پذیرا شد. در رأس بزرگان صحابه، نام علی (ع) در این زمینه نیز درخشان است. کتب فریقین، شیعه و سنی گواهی‌های فراوانی را در این باره نقل کرده‌اند. سید بن طاوس علوی (م ۶۶۴) در کتاب خود (سعدالسعود) می‌گوید: «قرآن را زید بن ثابت زمان ابوبکر جمع نمود، و در این امر ابی بن کعب، عبدالله بن مسعود، سالم مولی ابی حذیفه با او مخالفت کردند. آن‌گاه عثمان برگشته و قرآن را به رأی و عقیده امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در مصحف جمع نمود. و عثمان مصحف ابی، عبدالله و سالم را گرفته به آب شست...<sup>۱</sup>». البته از مخالفت با مصحف ابوبکر جایی سخنی گفته نشده و سالم هم در آن موقع زنده نبوده است، ولی خود مطلب حاکی از موافقت علی بن ابی‌طالب (ع) با مصحف عثمانی است. علامه حلی (م ۷۲۶) نیز نقل می‌کند که عثمان، قرآن را به امضاء علی (ع) رسانده است<sup>۲</sup>.

روشن‌تر از این روایاتی است از سوی بن غفلة (یا عطیه) که از اصحاب

۲۹. قرطبی ۱: ۵۸.

۱. ترجمه تاریخ قرآن مرحوم زنجانی ص ۷۷ تهران ۱۳۱۷ - در آنجا نام سید بن طاوس علی بن محمد نقل شده در صورتیکه علی بن موسی است نگاه کنید: معجم رجال‌الحديث آقای خوئی ۱۲: ۲۰۶، الذریعه ۲: ۳۴۳.

۲. تذکره علامه حلی، باب فرائض.

امیرمؤمنان است.<sup>۳</sup> این را کتب حدیث اهل تشیع و تسنن هر دو نقل کرده‌اند. هم در مصاحف ابن ابی داود و عجایب علوم القرآن ابن انباری آمده و هم در مقدمه تفسیر شهرستانی.

سُوید به مردم قبیله می‌گفت شنیدم از علی بن ابی‌طالب که می‌فرمود: ای گروه مردم! شما را به خدا بپرهیزید از گزافه‌گویی در کار عثمان و گفتارتان: «سوزاننده مصاحف». سوگند به خدا، نکرد آنچه را که کرد درباره مصاحف، مگر در برابر ما یاران رسول خدا. او (عثمان) گفت: چه می‌گوئید درباره این قرائتها؟ به من گفته‌اند که پاره‌ای از آنان می‌گویند قرائت من از قرائت تو بهتر است. و چه بسا که این به کفر بینجامد. پرسیدیم: رأی تو چیست؟ -گفت: نظر من این است که مردم بر یک مصحف گرد آیند، تا اختلاف و تشتی در میان نباشد. زیرا اگر امروز اختلاف اندک باشد، فردا اختلاف سخت‌تر و سهمگین‌تر خواهد بود. ما گفتیم: رأی تو پسندیده است و به خدا اگر من هم به زمان عثمان ولایت می‌داشتم، درباره مصاحف همان می‌کردم که عثمان کرد. قوم به‌سوید گفتند: ترا قسم به‌خدائی که جز او خدائی نیست، تو این سخن را از دهان علی بن ابی‌طالب (ع) شنیدی؟ سُوید گفت: قسم به‌خدائی که جز او خدائی نیست، من خود این سخن را از علی بن ابی‌طالب شنیدم.<sup>۴</sup> و یا فرموده: «اگر عثمان چنین نمی‌کرد، مسلماً من می‌کردم».<sup>۵</sup>

ابن اثیر نیز نقل می‌کند: وقتی علی (ع) هنگام خلافت به کوفه رسید، مردی برخاست و عثمان را سرزنش کرد که مردم را به یک نسخه از قرآن واداشته است. علی (ع) فریاد زد و گفت: خاموش باش! هرچه کرد با مشورت و موافقت ما کرد. من هم اگر جای او بودم چنین می‌کردم و همان راه را می‌پیمودم.<sup>۶</sup> از ابو عبد الرحمن السلمی گفته‌اند که علی (ع) در زمان خود مصحف عثمان را

۳. او از اصحاب امیرمؤمنان علی و امام حسن مجتبی (ع) است (معجم رجال‌الحدیث آقای خویی ۸: ۳۲۶ و ۳۲۷، سفینة البحار ۱: ۶۷۱) ولی در اینکه صحابی و یا تابعی بوده خلاف است (اصابه ۲: ۱۰۰، ۱۱۸، تهذیب‌التهذیب ۴: ۲۷۸).

۴. این حدیث به‌گونه‌های مختلفی (مختصر یا مفصل) نقل شده است: مصاحف ۲۲، اتقان ۱: ۲۱۰ نوع ۱۸، مقدمتان ۴۵، ۴۶، مناهل‌العرفان ۱: ۲۵۵، ابوشامه ۵۴، سنن‌الکبری ۲: ۴۲.

۵. النشر ۱: ۳۲، ۸، مصاحف ۱۲، ۲۳، ابوشامه ۵۳، مناهل‌العرفان ۱: ۲۵۵.

۶. کامل ۳: ۱۱۲ ترجمه ۳: ۱۸۴.

قرائت می فرمود<sup>۷</sup>. علی (ع) پس از خلافت نیز نهایت مراقبت را در حفظ مصحف مرسوم داشت و برای اینکه به نام اصلاح املاء هم که شده دستی در آن نبرند فرمود: «از این پس قرآن هرگز روی به خزان (خشکی) نیارد و تغییر نپذیرد<sup>۸</sup>». ببینید چه تأیید زیبا و عمیقی است.

درباره نظر امام علی بن ابی طالب (ع) سخن به گونه های مختلف فراوان گفته شده است. در مورد مصحف حضرتش دیدیم که سخن دقیق روشنی بدست نیامد. اما درباره این اظهار نظر و آنچه در حدیث طلحه گذشت، توجه به اختلاف عمیقی بکنیم که میان مسلمانان به وجود آمد و موجب چه کشتارها و فجایعی که نگشت. اگر از علی (ع) در آن روزگار کوچکترین اشاره ای به نارضائی نقل می شد و از این جمع و ترتیب پشتیبانی نمی شد، پایه چه شقاق و خلاف بزرگی نهاده شده بود. اما علی (ع) با مال اندیشی و دوربینی و مصلحت گزینی، و با عقل و خردی که در اوج تجلی در وی بود، پایان کار را نگریست و باب هر مبحثی را در این مورد یکباره بست. قرآن اساس اسلام و پایه و بنیان دین است و بسیار روشن است که اگر در قرآن باب لَمْ و کَمَا و چون و چرا گشاده می شد، چه بسا که در فتن و محن بسیاری گشوده شده بود. منتهی، گاهی اهمیت مطلب از فرط بداهت فراموش می شود. با یک چنین عاقبت اندیشی ها بود که علی بن ابی طالب (ع) اگر هم خود نظر خاصی در تدوین قرآن داشته، از آن چشم پوشیده و یکسره آنچه بوده و عین حقیقت و تمام آن هم بوده تأیید فرموده است.

### توطئه سکوت

اما چطور است که از این همه تأیید و جانبداری و موافقت کمتر سخن گفته می شود؟ این «توطئه سکوت» همه جا در تاریخ قرآن به چشم می خورد. نوشته های قرآنی موجود در خانه پیامبر، اساس کارشان بود و در آن سکوت کردند. چیزی نگفتند تا بر ارزش کار خود بیفزایند. آن نوشته ها را بردند و اساس قرار دادند و هر دو بار، در دوره ابوبکر و عثمان، بارها بدان مراجعه کردند، با آن مقابله کردند و از آن سخنی کمتر به میان آوردند. تا تاج افتخار و نشانه امتیاز را بر بایند، ارج و

۷. ابوشامه ۶۸ و ۶۹.

۸. مجمع البیان ۹: ۲۱۸، «ان القرآن لا یهاج الیوم ولا تحویل» یا «ولا یحرك».

تقرب بیشتری بیابند و رقیب را خلع سلاح کنند.

همین روش را در برخورد با علی(ع) نیز می‌بینیم. به خوبی پیداست که حضرت- امیر(ع) از آغاز هماهنگ و همفکر و همکار و تأییدکننده جریان است. همه جا آنها را تأیید و راهنمایی کرده و همه جا از آنها به دفاع برخاسته و کار آنها را به مصلحت جامعه دیده است. اما کمتر سخنی از او است. در گوشه و کنار دورافتاده، در لابلای هزارها سند و متن، جستجوها باید کرد که با منقاشی تیز و دقیق، موئی از میان خروارها خبر، و برگگی از توده انبوه اسناد بیرون کشید. علی(ع) که در کوفه با عرب معترض روبرو است بانگ می‌زند که خاموش باشید. عثمان هرچه کرد رودرروی ما کرد و به کومک ما کرد. چطور، این خبر در لابلای اخبار تنها در درس‌سن کبراست و دهها کتاب صحاح و سنن و مسانید و... از کنار آن و نظایر آن می‌گذرند و به سکوت برگذار می‌کنند. تو گوئی که اسدالله غالب در وجود نیست و پرورده خانه نبی(ص) و حافظ و جامع کتاب خدا و کاتب وحی، اصلاً در این زمینه‌ها نبوده است.

این توطئه سکوت در برابر آن همه صلابت شخصی و متانت عقلی و رزانت رائی که می‌دانیم شگفت‌آور است. تازه، وقتی هم عثمان برای دفاع از خود ناگزیر از اعتراف است، در برابر سیل اعتراضات مخالفان قرار گرفته و برای دفاع از خود به منبر مسجد رسول خدا بالا رفته، در آن مقام هم به عبارتی کلی و مبهم می‌گوید: «من در این کار تابع آنها بودم!». «در این کار» ش معلوم است که صحبت از کار توحید مصاحف است و اتهامش محروم کردن مردم از سایر مصاحف. اما «آنها» که بودند؟ او تابع که بود و از چه کسی پیروی کرد؟ چرا نام نیاورد و به اشاره‌ای مجمل و کوتاه بسنده کرد؟ جز این بود که صحابه را خواستند و مشورت کردند و علی(ع) در آن میان آنها را تأیید کرده بود؟ چرا نباید این تصریح شود تا باب مشاجره در قرآن باز نشود؟

### ارزیابی کار ایشان

بعد از این نظریات و بیان آن مخالفت و این تأیید، بد نیست نظری اجمالی به کار آن هیأت و نتیجه‌ای که از آن بدست آمد بیندازیم.

۱. «وانما انا فی ذلک تابع لهؤلاء» تاریخ طبری ۱: ۲۹۵۲.



درباره کار عثمان و آن هیأتی که مأمور انجام آن بود، بسیار سخن گفته شده است. اما ارزیابی و سنجش درست آن به واقع کار مشکلی است. در این جهت، در وهله اول باید پرسش مسأله و حدود مطلب روشن باشد. آیا کار را به خوبی انجام دادند؟ و آیا نتیجه مطلوب بدست آمد؟

پاسخ مکفی به همین دو سؤال مطلب را به درازا خواهد کشاند و ما در اینجا ناچار به کوتاهی خواهیم بود.

این درست است که سنجش دو کفه می‌خواهد و ما از مصاحف عصر عثمان و از مصحف خود او، نسخه‌ای اصلی در دست نداریم و این کار داوری را بس مشکل می‌کند. اما آنقدر در متون و روایات برای ما گفته‌اند، و آنقدر دلایل کافی وجود دارد که بتوان در این باره لا اقل قضاوتی کلی کرد.

آنها نوشته‌های عصر پیامبر را گرد آوردند. هر نوشته‌ای، اعم از اینکه به صورت کتبه و پاره چوب بود و یا کتابی مرتب، خواستند و دیدند. یاران پیامبر را نیز یک به یک خواستند و گاه تا چند روز راه به دنبالشان رفتند و آنچه بود جمع کردند. خود حافظ قرآن بودند و خود هر یک مجموعه‌ای مرتب داشتند، ولی تنها بدانها اعتماد نکردند. از یکایک مردم هم شهادت گرفتند. سپس به نوشتن پرداختند و سه بار نوشته خود را با منابع موجودشان مقابله و مقایسه کردند. سرانجام نسخه‌ای که به زمان ابوبکر تهیه شده بود خواستند و یک بار دیگر آنرا واری کردند و با نسخه خود مقابله نمودند.

برای مردمی که در این کارها هیچ تجربه‌ای نداشته‌اند، برای مردمی که در طول تاریخ خود، از بدو خلقت تا آن روز، کتاب نداشتند و در این وادیه‌گامی نزده بودند «این همه دقت و رعایت نکات مهم و دقایق حساس» شگفت‌آور است. آنها مصحف ابوبکر را پایه کار قرار دادند. اما در آخر به آن رسیدند. زیرا می‌خواستند که در آغاز از آن نوشته‌ها که به زمان پیامبر نوشته شده بود مطمئن شوند و نتیجه آنرا با این یک بسنجند. این کار را کردند و به اختلافی هم نرسیدند. با این کار، که پایه را مصحف ابوبکر قرار دادند، اعتباری اساسی به کار خود دادند. هم از زمینه آماده قبلی بهره بردند و هم امتیازی به دو خلیفه پیش از خود دارند.

کار آنها نقطه‌های ضعف و قوت را درهم داشت. آنچه مربوط به خود آنها بود

واقعاً شگفت‌آور کار کردند. اما چه می‌شود کرد؟ آنها هم در چارچوب زمان و شرایط محیط اسیر بودند. این است علت اصلی بسیاری از خرده‌ها که بدانها گرفته می‌شود.

می‌گویند خطاهای املائی در رسم مصحف عثمانی است. می‌گویند همان رسم الخطی هم که خود برگزیده بودند، یکنواخت به کار نبردند. می‌گویند مصاحفی که به اطراف فرستادند، یک شکل و یک نوشته نبود و یا «لحن» بدان راه یافته بود. ولی فراموش نکنیم که خط در مراحل اولیه بود. الفباء ناقص بود. نقطه و اعراب نداشت و اضافه بر آن، الف و یاء را در وسط کلمه نمی‌نوشتند. یک چنان رسم الخطی پیدا است که به هر نوع قرائتی مجال بروز می‌دهد. به اضافه که آنها هم در کار نوشتن بی‌تجربه بودند و گاهی یک کلمه را چندگونه می‌نوشتند. مثلاً جائی «بِسْمِ مَا» می‌نوشتند (۲: ۱۰۲ و ۵: ۶۲، ۸۰) و جای دیگر: «بِسْمَا» (۲: ۹۰). یک جا «نعمت‌الله» است (۲: ۲۳۱) و جای دیگر «نعمه‌الله» (۵: ۷) وقتی «بسطة» است (۲: ۲۴۷)، وقت دیگر «بیصط» (۲: ۲۴۵).

گاهی املاء کلمه را تغییر داده‌اند مثل صراط و سراط.

مشکلتر این که در هر نسخه‌ای کلمه‌ای را به شکلی نوشته‌اند که از اینجا اختلاف در مصاحف پیش آمده است. مثلاً در مصحف اهل مدینه آمده: «وَأَوْصَىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ» (۲: ۱۳۲) در صورتیکه در کوفه و بصره «وَوَصَّىٰ بِهَا» است. مردم مدینه می‌گویند: «مَنْ يَرْتَدُّ» (۵: ۵۴)، اما اهل کوفه و بصره «مَنْ يَرْتَدُّ» گویند. در بصره و مدینه «كُنْ أَنْجِيَّتَا» (۶: ۶۳) خوانند و در کوفه «كُنْ أَنْجَانَا». همزه را در وسط و آخر کلمه یک نواخت نمی‌نوشتند. مثلاً به جای «أَنْبَاء» نوشته‌اند «أَنْبِؤَا» (۶: ۵) و یا به جای «وَيُنَؤُنْ عَنْهُ» نوشته‌اند: «وَيَنْؤُنْ عَنْهُ» (۶: ۲۶). در عوض «شركاء» آمده: «شركوا» (۶: ۹۴). «لَا يَأْسُ» به صورت «لَا يَأْسُسُ» آمده (۱۲: ۸۷)...

گاهی هم در یک کلمه حرفی زیادی می‌نوشتند. مثلاً «لَا ذِبْحَنَهُ» (۲۷: ۲۱) به جای «لَا ذِبْحَنَهُ»، یا «بَايِدُ» (۵۱: ۴۷) به جای «بَايِدُ».

در این مورد گاهی به علت تراشیدگی و نسبتها و سخنان شگفت‌آوری برمی‌خوریم. می‌گویند: ابن عباس «وَقَصَّىٰ رَبُّكَ» را در (۱۷: ۲۳) «وَوَصَّىٰ رَبُّكَ» می‌خواند و می‌گفت: کاتبان مصاحف «واو» را به «صاد» چسبانده‌اند و در نتیجه «وَصَّىٰ»،

«قَضَى» خوانده شده است<sup>۱</sup> ولی واقعاً چنین چیزی را چطور می‌توان باور داشت؟ آیا این اشتباه را در همه نسخه‌ها مرتکب شده‌اند و یا فقط در یک نسخه چنین لغزشی پیش آمده است؟ طبیعی است اگر چنین اشتباهی هم پیش بیاید تنها در یک نسخه است و نسخه‌های دیگر مصون از آن خواهند بود و در مقابله بعدی، آن یک نسخه هم اصلاح می‌شود. مهم‌تر از این آنکه: آموزش قرآن متکی به تعلیم معلّم بوده، یعنی به هر صورت، آموزش شفاهی-سمعی است. کتاب و نوشته تنها یاور زبان و گوش هستند. تکیه اصلی بر تعلیم رویاروی شفاهی است. باید دید که چطور تعلیم می‌داده‌اند. درست است که قرائت «وَقَضَى» از ابن عباس روایت شده، اما خود ابن عباس این را نزد ابن کعب و ابن مسعود فرا گرفته و آن دوتن نیز همین قرائت را داشته‌اند. پس روشن شد که این قرائتی از صحابه بوده که باقی مانده و آنرا به‌عنوان لغزشی به کاتبان مصاحف نسبت داده‌اند. تصادفاً برخلاف آنچه ضحاک گفته که نوک قلم کاتب را مرکب گرفته بود و او به‌صدا چسبید<sup>۲</sup>، یک چنین لغزشی در رسم‌الخط آن روز که بیشتر شبیه به خط کوفی بوده خیلی کم ممکن بود پیش بیاید و این قبیل خطاها در خط نسخ و ثلث خیلی بیشتر امکان می‌یابد. در این خط دنباله او را که تند و تیز بکشند به‌صدا وصل می‌شود و امکان یک چنین لغزشی در آن خط هست. اما در رسم‌المصحف آن روزگار، بخصوص که خط را درشت بنویسند، امکان چنین لغزشی کم می‌شود. اضافه کنیم که اسناد این خبر از ابن عباس ضعیف است و قرائت آن جزء قرائت شاذّ به حساب آمده، ولی قرائت «وَوَصَّى» متواتر قاطع است و هر معارضی با آن ساقط.

از این قبیل نسبتها به کاتبان آن مصاحف زیاد داده‌اند. علت اصلی آن هم یکنواخت بکار نبردن روشی بود که برگزیده بودند. از اینجا می‌گویند «لحن» به قرآن راه یافته است. پیش از اشاره به‌مورد نسبت، توجه کنیم که معنای هر کلمه‌ای در طول زمان ممکن است دچار تحوّل و دگرگونی شود. امروز وقتی می‌گوییم «لحن»، تغییر و تبدیلی را که در حرفی از کلمه و یا در اعراب و حرکت حرفی از کلمه رخ داده باشد، در نظر می‌گیریم. در صورتیکه در آن زمان این کلمه معانی دیگری داشته است. عمر می‌گفت: «أبی قاری‌ترین ماست و ما پاره‌ای

۱. اتقان ۲: ۳۲۷، ابن خالویه ۷۵.

۲. اتقان ۲: ۳۲۸.

از لحن ابی<sup>۳</sup> را ترك می‌کنیم». پس پاره دیگر را پیروی می‌کرده است. حال آیا عمر از خطای ابی پیروی می‌کرد یا از قرائت و لغت او؟ در آن زمان لحن به معانی مختلفی می‌آمده است. از جمله: بیان، فطنت (زیرکی و دانائی)، خطا، معنی، اصابت (درست به هدف رسیدن)، لغت و لهجه<sup>۴</sup>. پس اگر لحنی بدانها نسبت داده شده باید معنایش روشن شود. از عروبه بن زبیر نقل کرده‌اند که گفت: از عایشه درباره لحن در قرآن در این آیات پرسیدم:

«إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ» (۲۰: ۶۳) و «الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» (۴: ۱۶۲) و «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِثُونَ» (۵: ۶۹)

عایشه گفت: «ای خواهرزاده من! این کارکتابان است. در نوشتن خطا کرده‌اند».

اسناد این خبر را سیوطی با «شرط شیخین» صحیح می‌داند. پس نمی‌توان گفت که عایشه چنین سخنی نگفته است و بدو نسبت داده‌اند. اما مگر هرچه عایشه گفته درست بوده است؟ اولاً که عایشه جزء پیشوایان قرائت قرآن نیست. ثانیاً این مخالف متواتر قاطع است و مسلماً معارض با قاطع، مردود است. و کسی بدان اعتناء نمی‌کند و بدان عمل نخواهد شد. ثالثاً گفتیم که در نوشته‌های آن زمان الف و یاء را در وسط کلمه نمی‌نوشتند و بدان طور که نوشته می‌شد، مثلاً «ان هدن لسحران» به همه وجوه قرائتها می‌شد آنرا خواند. پس، چطور عایشه این را به خطای کاتب نسبت داده است؟ اگر هم کسی این را طور دیگری خوانده باشد عایشه باید آنرا به قاری و تلاوت‌کننده آن نسبت می‌داده که او غلط خوانده نه اینکه این خطای کاتب است. خیر، کاتب درست نوشته و خواننده بد خوانده است.

البته يك جواب دیگر هم داده‌اند. به قول دانی این سخن عایشه را می‌شود

۳. «ابی آقرونا و انا لندع من لحن ابی» بخاری: فضائل القرآن ۸، احمد ۵: ۱۱۳، یا «بعض لحنه» مقنع ۱۱۹.

۴. امالی قالی ۱: ۶-۸.

۵. مصاحف ۳۴، مقنع ۱۱۷.

۶. اتقان ۲: ۳۲۰ نوع ۴۱.

تأویل و تعبیر کرد. منظورش این بوده که در انتخاب قرائت بهتر به خطا رفته‌اند.<sup>۷</sup> اما این جواب درستی نیست. وقتی خط امکان قرائتهای مختلفی را می‌دهد، انتخاب قرائت با قاری است.

سایر مواردی را هم که عایشه خطای کاتب دانسته جواب داده‌اند:

در مورد «مقیمین الصلوة» به قول ابوحیان<sup>۸</sup>: قطع نعت در عربی بسیار رایج است. این باب وسیعی دارد که سیوییه و دیگران در آن داد سخن داده‌اند. از نظر نحوی آنرا مقطوع می‌گیرند به تقدیر «امدح» و یا معطوف به مجرور قبلی می‌گیرند. مثلاً می‌شود: «ویؤمنون بالمقیمین الصلوة»<sup>۹</sup>. البته از سعید بن جبیر هم نقل کرده‌اند که این مورد را گفته «از لحن کاتبان بوده است»، ولی در مورد او سخن فرق می‌کند. مسلماً منظور او از لحن در اینجا غلط و خطای کاتبان نبوده است. زیرا او خود این را «مقیمین الصلوة» می‌خواند و اگر آنرا غلط می‌دانست که چنان قرائت نمی‌کرد. در صورتیکه جماعتی مثل ابوعمر و (در روایت یونس و هرون از او) «مقیمین» قرائت می‌کردند. پس منظور سعید بن جبیر غلط نبوده بلکه منظور او لغت و یکی از وجوه قرائتهاست. یعنی این یک لغت است و قرائت دیگری هم وجود دارد.<sup>۱۰</sup>

در باره «صابئون» هم که در حدیث عایشه بود، وجوه زیادی گفته‌اند: از جمله می‌شود گفت: مبتدائی است که خیرش حذف شده است یعنی می‌شود «والصابئون كذلك». یا معطوف به محل انّ با اسمش است. در این صورت محل هردو به مبتدا بودن رفع می‌شود. و یا معطوف به فاعل در «هادوا» می‌شود گرفت و وجوه دیگری<sup>۱۱</sup>.

پس این سه موردی که از عایشه پرسیده شد و او به خطای کاتبان نسبت داد، همه قابل تأویل است و لحن به معنی خطا بدینها اطلاق نمی‌شود. اگر هم خطائی بوده در خواننده بوده است.

خبر دیگری از عکرمه نقل می‌کنند که وقتی مصاحف نوشته شده را بر عثمان

۷. مقنع ۱۱۹، اتقان ۲: ۳۲۴.

۸. بحرال محیط ۳: ۳۹۵ و ۳۹۶.

۹. املاء ما منّ به الرحمن ابوالبقاء ۱: ۱۱۷.

۱۰. اتقان ۲: ۳۲۴.

۱۱. تفصیل را ببینید: املاء ما منّ... ۱: ۱۲۸.

عرضه داشتند، در آنها حروفی از لحن دید و گفت: «رها کنید (یا تغییر ندهید) آنها را که عرب آنها را به زبان خود تغییر خواهد داد (یا عربیش خواهد کرد)». و یا در خبر دیگری گفته: «اگر کاتب از ثقیف و املاء کننده از هُدَیل بود، این حروف در آنها راه نمی‌یافت»<sup>۱۲</sup>.

اولاً در سند خبر گفتگو است. زیرا عکرمه خود نه عثمان را دیده و نه از او چیزی شنیده است. ثانیاً عثمان، خلیفه مسلمانان که تمام همت خود را به یکی ساختن مصاحف گماشته و همه شاهکار زندگیش این کار نیک است آیا این قدر سستی و کاهلی در این کار نشان می‌دهد که خطا و غلطی در قرآن می‌بیند و می‌گوید: رهایش کنید که عرب خود آنرا به زبان درست خواهد کرد؟ گیرم که عثمان بی‌اعتناء بود. آن یاران پیامبر که در راه قرآن جان می‌باختند، چنین به سهولت و آسانی از غلط در قرآن می‌گذشتند و مهر تأیید بر آن می‌زدند؟ اجتماع آنها همگی بر خطا بود؟ این خطا چطور امکان ادامه یافت؟ ثالثاً بر فرض که عثمان چنین گفته باشد. آیا منظور عثمان از لحن می‌توانسته خطا و غلطی در قرآن باشد؟ یا باید معنی لحن را در آن زمان در نظر گرفت؟ رابعاً اگر هم منظور عثمان از لحنی که به کتاب خدا راه یافته خطا و غلطی باشد، این در تلاوت بوده نه در نوشتن. و الا در نوشتن چه «ربوا» بنویسند و چه «ربوا»، چه «صراط» بنگارند چه «سراط». وقتی معلم و قاری «ربوا» را «ربوا» تعلیم داد و آموزنده چنان آموخت دیگر اثری بر این تغییر نمی‌ماند. چه بسا که عثمان این لحن را در خط مصحف دیده که گفته به زبان درست می‌شود. یعنی اگر هم کاتب «بایید» (۵۱: ۴۷) نوشته خواننده آنرا «باید» خواهد خواند. زیرا چنین لغزشی در خط مخلّ معنی نخواهد بود. داستان این با آنچه عثمان تصحیح کرد و توسط هانی بربری برای ابن کعب فرستاد (ص ۴۲۷) فرق می‌کند. در آن یکی معنی سه آیه (۲: ۲۰۹ و ۳۰: ۳۰ و ۱۷: ۸۶) بکلی فرق می‌کرد و برخلاف رسم خط زمانه بود. مثلاً «لم یتسن» را «لم یتسنه» کرد. ولی در این «بایید» یا «ربوا» و یا «صراط» اخلاقی در معنی پیش نمی‌آید.

جای دیگری از عثمان نقل کرده‌اند که وقتی کار آنها را دید گفت: «احسنتم و اجملتم» و بعد اضافه کرد: «چیزی در آن می‌بینم که با زبانمان درست می‌کنیم»<sup>۱۳</sup>.

۱۲. منقح ۱۱۵، ۱۱۷، اتقان ۲: ۳۲۰ نوع ۴۱، مصاحف ۳۲، ۳۳.

۱۳. مصاحف ۳۲.

این اشکالی ندارد. یعنی اگر هم صورت مکتوب کلمه کاملاً با صورت ملفوظ آن تطبیق نمی‌کند لفظ را چنان ادا می‌کنیم که آموخته‌ایم.

در این زمینه که به کاتبان خطائی نسبت داده باشند، اخبار دیگری هم داریم. مثلاً از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفته: «حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تَسْلِمُوا» (۲۴: ۲۷) خطای کاتب بوده و درست آن «حتی تستأذنوا» است.<sup>۱۴</sup>

اولاً از ابن عباس چنین قرائتی نرسیده است. بله، طبری و دیگران از او نقل کرده‌اند اما نه به عنوان قرائتی از او، بلکه به عنوان تفسیر «تستأنسوا» است. یعنی از صاحب اذن، از صاحب‌خانه اجازه می‌گیرند.

ثانیاً بر فرض که به قول حاکم، ابن عباس چنین چیزی هم گفته باشد، قرائت «تستأنسوا» متواتر قاطع است و معارض با آن ساقط می‌گردد. گذشته از آن، یک قاعده کلی داریم: هرچه مخالف رسم الخط مصحف باشد «شاذ» است و به قرائت شاذ هم کسی توجهی و التفاتی نمی‌کند.

به هر صورت، اگر مراد از لحن، غلط و خطای در معنی است که قرآن از آن میراست و علماء آنرا عقلاً و شرعاً و عادةً محال می‌شمارند. اما اگر منظور این اختلافی است که در مصاحف شهرها پیش آمده و یا لحن در خط یعنی عدم رعایت صورت مرسوم الفباء، آن هم در بعضی موارد است، بله، اینها وجود داشته و نمی‌توان آنها را پوشیده داشت. ولی این را لحن نمی‌دانند. اینها را وجوه مختلف قرائت به حساب می‌آورند. اما چرا عثمان در این کلمات دست نبرد و یا در طول زمان آنها را اصلاح نکردند؟ برای اینکه نیازی بدان اصلاح ندیدند.

قرآن را از راه قرائت بر قاری می‌آموزند. معلم قرآن خوانده‌ای که قرائت خود را از قاری معتبری گرفته، قرآن را می‌آموزد. قرآن هم از نخست تکیه بر آموزش شفاهی داشته و این سنت همچنان پایدار مانده است. چه فرقی می‌کند که «ربا» را «ربوا» بنویسند، وقتی که به هر صورت معلم «ربا» درس می‌دهد. الفباء قراردادی است. آن‌طور که همه با هم قرار گذاشته‌اند می‌نویسند و می‌خوانند. در این باره هم قرار مسلمانها چنین است. قراری که همه با هم داشته‌اند. پس مهمتر آموزش قرآن است.

اما اینکه در نسخه‌های مختلف، رسمهای مختلف به کار برده‌اند، عدم هماهنگی

۱۴. طبری ۱۸: ۸۷.

آن انجمن را نشان می‌دهد. نمی‌توان پوشیده داشت که در این کار عظیم خود عجله‌ای به کار برده‌اند. اختلاف بر سر مصاحف در ممالک اسلامی و بخصوص در نقاط حساس قلمرو حکومت شدید شده بود و لازم می‌نمود که این کار به سرعت انجام شود. عثمان عجله داشت که هرچه زودتر باب اختلاف سدّ شود. نخستین نقطه‌ای که مورد توجهش بود کوفه بود. عبدالله بن مسعود قرائت خاص خود را داشت و با اینکه بودند در میان صحابه، کسانی که در این کار بر او مقدم بودند، با وجود این او توقع این را داشت که مصحف او، مصحف رسمی اسلام شود. او با سرسختی مقاومت می‌کرد: کوفه را پایگاه اصلی مصحف خود داشت و عده‌ای پیرو نیز در آنجا بودند. این بود که لازم می‌نمود نخست به فکر آنجا باشند. ظاهراً نخستین نسخه را عثمان به همراهی عبدالله بن عامر به کوفه فرستاده است. ۱۵ چه بسا که در نوشتن این نسخه عجله بیشتری به کار رفته باشد. زیرا ابراهیم نخعی (م ۹۶) از قول مردی از شام می‌گفت: «مصحف شام و بصره از مصحف مردم کوفه محفوظتر است. زیرا وقتی عثمان مصاحف را می‌نوشت قرائت مردم کوفه را که برحرف عبدالله می‌خواندند شنید. این بود که نسخه آنها را پیش از مقابله و عرضه مجدد فرستاد. اما مصحف شام و بصره را پیش از فرستادن مقابله کردند.» ۱۶ از اینجا بین مصحف کوفه و سایر مصاحف اختلاف خیلی بیشتر است.

هدف عثمان، جمع کردن مصاحف مختلف و گردآوردن مردم بر یک مصحف بود. او بر این کار اصرار داشت و در این باره حق هم با او بود. او خود این نکته را توضیح داده و هدف خود را از این کار بیان داشته است. وقتی مخالفان جمع بودند و بر او انتقاد می‌کردند و حتی گفتند کتاب خدا را نابود کرده<sup>۱۷</sup>، او بر منبر رفت و از خود دفاع کرد. درباره اقدام به توحید مصاحف گفت: «می‌گویند قرآن کتابها بود و تو آنها را یک کتاب کردی. قرآن یکی است و از سوی «یکی» آمده و من در این باره تابع آنها (صحابه) بودم»<sup>۱۸</sup>. و یا گفته: «قرآن از جانب خداست شما را نهی کردم. زیرا ترسیدم که در آن اختلاف کنید. بخوانید بر هر حرفی که می‌خواهید»<sup>۱۹</sup>.

۱۵. ترجمه تاریخ یعقوبی ۲: ۶۴.

۱۶. مصاحف ۳۵، فتح الباری ۹: ۱۷.

۱۷. مصاحف ۳۶.

۱۸. تاریخ طبری ۱: ۲۹۵۲ حوادث سال ۳۵.

۱۹. مصاحف ۳۶. می‌گویند در مقدمه ترجمه تفسیر طبری آمده بود که عثمان گفته: «می‌گویند قرآن





خلاصه، هدفی که عثمان خود گفته، ریشه کن ساختن اختلاف در کتاب خداست. او می‌خواست که مردم بر یک متن متفق باشند و اختلافی در آن باره با هم نداشته باشند. البته این هدف مذهبی وجود داشت، ولی تمام هدف و همه سخن این نبود. زمان عثمان زمان سرکشیها بود. احزاب هواخواه امویان بر کارها مسلط شدند و واکنش آن، مخالفت توده مردم بود. این مخالفتها خیلی زود بروز کرد و روز بروز اوج بیشتری می‌گرفت. عثمان با اقدام به توحید مصاحف و با این یک کار خود چندین نشانه زد؛ با استفاده از متن تهیه شده قبلی، هم از زمینه آماده پیش برای قبولاندن متن واحدی بهره گرفت، هم امتیازی به اسلاف خود داد، هم سلاح کتاب را از دست مخالفان خارج ساخت و هم امتیازی بزرگ برای آل عثمان و امویان بدست آورد. کم اتفاق می‌افتد که صلاح یک گروه معدود حاکم با مصلحت دائمی جامعه‌ای منطبق باشد و این از آن نوادر روزگار بود.

به هر صورت، این کار بزرگ خالی از خرده‌گیریها و عیبجویی‌هایی نبوده است. این عیبجوییها از هر دو طرف پیش آمده و گاهی هم راه‌گزافه پیموده‌اند. مثلاً گزافه-پردازی می‌گویند که اشارات مزاحمی که در آیات بوده، یا در ستایش علی (ع) و یا در نکوهش امویان، بدست عثمان از قرآن حذف شده است. چه بهتر که مختصر پاسخ این یاوه‌ها را از زعیم حوزه علمی نجف و پیر راه بشنویم:

در دوران عثمان، اسلام چنان مجد و توسعه‌ای یافته بود که هرگز کسی را یارای چنین کاری (حذف از قرآن) نبود. انگیزه‌ای هم وجود نداشت. اگر در آیات قرآن چیزی درباره خلافت می‌بود که مصاحف پیش از عثمان منتشر شده بودند و خلافت به عثمان نمی‌رسید، و اگر هم با وجود یک چنان اشاره‌هایی، خلافت به‌وی رسیده بود، مخالفان که هر خرده‌ای را بر او می‌گرفتند، از چنین اشارات مزاحمی به‌آسانی در نمی‌گذشتند. اگر عثمان دستی در قرآن برده بود، قاتلان وی بهترین دلیل را برای کشتن وی داشتند و دیگر آن بهانه‌ها را پیش نمی‌کشیدند. و اگر چنین بود، علی (ع) همان روز نخست خلافت، همه را به حال اول برمی‌گرداند. یک چنین کاری، بهترین دلیل و مدرک در برابر امویان بود. سکوت آن حضرت درباره

بسوختم از بهر آنکه اندک اندک در دست مردم بوذ و هر کسی می‌گفت: از آن من بهتر است. پس من همه را جمع کردم و سوره دراز در اول نهادم و میانه در میان و کوچک در آخر و همه درست کردم در دست مردم نهادم و آنچه ایشان داشتند بستدم و بسوختم». (شوالی ۲: ۹۳ ح ۲).

قرآن و تأیید آنچه به عصر عثمان انجام شد، دلیل قاطعی است بر اینکه قرآن از هر تحریفی به زمان عثمان مصون و مأمون بوده است.<sup>۲۰</sup>

این پاسخ روشنی بود بدان گزاره پردازان تندرو در دوستی اهل بیت. در طرف دیگر هم از این عیبجوییها دیده می‌شود. بعضی از اهل تسنن می‌گویند که پیامبر فرمود: قرآن بر هفت حرف نازل شده و همه آن حرفها کافی و شافی است.<sup>۲۱</sup> اما عثمان با منع قرائت دیگر و سوزاندن مصاحف دیگر، همه آن حروف دیگر را نابود کرد. درحالی که امام نمی‌تواند حرفی از قرآن را نابود کند.

این سخن از نظر معتقدان به تواتر حدیث حروف هفتگانه، ظاهری درست دارد. قرآن به هفت حرف نازل شده و همه آن حروف هم کافی و شافی است و قرائت به هر حرفی درست است. اما از همان نظر، باطنش پذیرفتنی نیست. اولاً داستان آن حرفهای هفتگانه، هرچند که ادعای تواتر هم در آن شده باشد، هنوز درست روشن نیست. هنوز هرگروهی برای آن معنایی قائل است و معانی دیگر را انکار دارد. آیا منظور از آن حرفهای هفتگانه که قرآن بر آنها نازل شده معانی وعد و وعید، امر و نهی، پند و داستان، محکم و متشابه، حلال و حرام و از این قبیل است؟ یا مراد لغات و لهجه‌ها و وجوه قرائتهای قرآن است؟ شاید مقصود علوم قرآنی باشد چون: مقید و مطلق، عام و خاص، نص و مؤول، ناسخ و منسوخ، مجمل و مفسر، استثناء... و یا هدف: حذف وصله، تقدیم و تأخیر، قلب و استعاره، تکرار و کنایه، حقیقت و مجاز، مجمل و مفسر، ظاهر و غریب است؟ نحویان و قاریان و صوفیان نیز هر یک معانی دیگری از این حدیث می‌فهمند.

پس این حدیثی است که بر معنی دقیق آن اتفاق نیست و تا معنی دقیق مورد ادعاء روشن نشود چگونه می‌توان بر طرف خرده‌ای گرفت.

باری، گفتگویی نیست که اقدام عثمان کاری جسورانه بوده، اما مصلحت جامعه اسلامی ایجاب می‌کرده و او هر قدر هم که در نیت و هدفش بحث داشته باشیم، در این مورد مُصیب بوده و درست در جهت مصالح عالیة اسلامی گام برداشته است. اگر مردم رها شده بودند و هر دسته گرد یک صحابی را می‌گرفتند و قرآن را

۲۰. بیان ۸ و ۲۳۷ به خلاصه.

۲۱. حدیث نزول قرآن به هفت حرف را اهل تسنن متواتر می‌دانند. رك. در آستانه قرآن، یادداشت مترجم ۳۰۸-۳۱۰.

به قرائتی خاص و حتی به نامهای مختلفی می‌خواندند و هر یک دیگری را بر خطا می‌دانست، کار به کجا می‌کشید؟ بی‌شک خیلی زود می‌شد که کار اختلاف در لفظ به اختلاف در معنی بکشد. در این باره سخن سر بسته بهتر: وقتی مجسمه و مشبه آن حرفهای شگفت‌آور را از قرآن می‌فهمند، وقتی مردی چون احمد بن حنبل (م ۲۴۱) مؤمن و متقی، شجاع و بی‌پروا، یک چنان در کمی از قرآن دارد، یا دانشمندی چون ابن تیمیه (م ۷۲۸) چنان جهان‌بینی دارد، وقتی در یک نسخه محصورند و این همه در تفسیر و تأویل همین یک نسخه راههای گوناگون می‌روند، اگر نسخه‌ها متعدد بود چه می‌شد؟ وقتی در آغاز کار بود و چنان دست به تکفیر هم زدند که دیدیم، اگر این خلاف دامنه می‌یافت به کجا می‌رسید؟

بله، ممکن است عمل عثمان را تأیید کنیم، ولی روشی را که برگزیدند در خور آن تقدیر ندانیم. حق این بود که او خشم صحابئی چون عبدالله را بر نمی‌انگیخت. حق این بود که کار را اصولی‌تر به انجام می‌رسانید و آنها را که احق و اولی بودند برای این کار برمی‌گزید. حق این بود که با صلاحدید و مشورت همه صحابه این کار را می‌کرد. این کاری بود اجتماعی و همیشگی. اهمیت این کار از انتخاب خلیفه کمتر نبود، یا لا اقل آن روش را نمونه می‌ساختند. در آن کار به مشورت نشستند و هزار فن به کار زدند، و در این کار دستور دادند و به انجام رساندند. خود اقدام بسیار پسندیده و درخور ستایش بود. اما روش درخور درنگ و تأمل. به هر صورت، کار آنان هر چه بود و بدان کیفیت که گذشت ثمره درخشانی داشت. فرقه‌ها و دسته‌های مختلف مسلمانان در طی قرن‌ها، همگی پیرو یک نسخه از قرآن باقی ماندند. همه نوع اختلاف و عوامل تشمت در میان همه گروه‌ها پیش آمد. حتی بحث‌های بی‌نتیجه و بی‌سرانجام چون مسأله خلق قرآن و حدوث و قدم کلام، جان هزاران تن بی‌گناه و باگناه را تباه ساخت و زندگی شیرین صدها خاندان را به تلخی و ناکامی کشاند. تنها یک مرجع و یک «جبل متین» خدائی باقی ماند که از هر اختلاف و تشمتی برکنار ماند و اگر خدای ناکرده، در این مورد هم اختلاف و تشمتی به میان می‌آمد، خدای داناست که چه‌ها می‌شد...

چنین توان گفت: در سراسر جهان، تنها یک کتاب است که در طول چهارده قرن این چنین تابناک و درخشان، دقیق و بی‌آلایش، مصون از هرگزندی و تغییری برجای مانده است و امروز ما آنرا همچنان می‌یابیم که از دو لب مبارک گوینده

زمینی آن شرف صدور یافته و آن «قرآن» است. و این نیست جز صدق کریمه شریفه: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».

اختلافی که امروز در متن آن وجود دارد به اندازه‌ای اندک و ناچیز است که کمی آن موجب حیرت گشته. قرائتهای مختلفه فراموش شده و در دل صفحات کتب متقدمین جا گرفته و تنها تلفظ حروف متحرک و یا جاهای وقف از آن باقی مانده است. و اینها از مسائلی است که بعدها پدیدارگشته و ربطی به نصّ منقح و متن آن ندارد.

این افتخار بزرگ نیز تجلی نکرده، مگر در سایه ایمان قاطع و مداوم مسلمین در طی قرون، و اهتمام و دقت پیشینیان و یاران وفادار پیامبر اکرم.

آنها راهی برگزیدند که درخور و شایسته آن کارساز بود. بدین ترتیب:

۱) تواتر قطعی و مسلم را بدست آوردند و آنرا به ثبت رساندند. پس روایات آحاد خود فرو گذاشته شد.

۲) آنچه در آخرین عرضه مستقر نگشته بود نیاوردند.

۳) سوره‌ها و آیات را، چنانکه امروز می‌شناسیم مرتب ساختند.

۴) در نوشتن، رعایت وجوه مختلفه قرائتها را کردند.

۵) از گذاشتن هر نوع کلمه دیگری، چه شرح و تفسیر، چه ناسخ و منسوخ، چه شأن نزول و غیره که در پاره‌ای از مصاحف آن روزگار یافته می‌شد پرهیز کردند.<sup>۲۲</sup> این روش موجب موفقیت آنها شد. درست است که استقرار این متن کوتاه مدتی طول کشید، ولی دیری نپائید که همه فرقه‌ها با هر مسلک و طریقه‌ای بدین نسخه روی آوردند و آنرا پذیرا شدند.

#### چند نسخه نوشتند؟

تدوین «کتاب» که پایان یافت، نسخه‌های متعددی از آن نوشتند تا به اطراف و اکناف بلاد اسلامی بفرستند. عثمان به شهرها چنین نوشت: «من چنین و چنان کردم و آنچه غیر از این نزدم بود از میان بردم. شما نیز آنچه نزدتان هست از بین ببرید»<sup>۱</sup>.

۲۲. تفصیل را ببینید: مناهل العرفان ۱: ۲۵۴.

۱. بخاری: فضائل القرآن ۳، مصاحف ۲۱، ۲۲، تفسیر طبری ۱: ۲۱، فتح الباری ۹: ۱۵ و ۱۸ و...

در اینکه آنها چند نسخه نوشته و به چند جا فرستاده‌اند حرفی نیست، اما تعداد آنها چقدر بوده و به کجاها فرستاده شده مطلبی است مورد اختلاف نظر. اختلاف نظر هم بسیار است. علت اصلی این اختلاف هم روشن است. رقابتی که میان بلاد مختلف بوده و علاقه‌ای که راویان و نویسندگان، هر کدام به شهری داشته‌اند «مانع گردیده که نصیب و بهره شهر خود را در این توزیع مصاحف نادیده بگیرند. داشتن مصحفی از عثمان، مصحفی که نخستین بار به طور رسمی تهیه و توزیع گردید، چنان افتخار و امتیازی، در طی قرن‌ها، به حساب می‌آمد که حتی هر مسجدی دلیل عظمت خود را داشتن نسخه‌ای از این مصاحف می‌دانست. فرستادن مصحف به نقطه‌ای، دلیل توجه خاص حکومت بدان نقطه و اهمیت مخصوص مردم آن نقطه و انمود می‌شد. این بود که رقابتی بر سر داشتن نام میان شهرهای مصحف فرستاده، برپا شده بود.

نخست ام‌ساده است: حمزه زبّات (م ۱۵۶) قاری کوفه و یکی از قاریان بنام هفتگانه می‌گوید:

«عثمان چهار نسخه نوشت. یکی از آنها را به کوفه فرستاد که نزد مردی از مراد بود. در آنجا بود که من مصحف خود را از روی آن نوشتم»<sup>۲</sup>.  
حمزه از سه نسخه دیگر نشانی نمی‌دهد و نمی‌گوید که آنها به کجاها فرستاده شده‌اند. اما قریب سه قرن بعد ابو عمرو دانی سراغ آنها را می‌گیرد و نشانی آنها را چنین می‌دهد: عثمان ۳ نسخه را به کوفه و بصره و شام فرستاد، یکی را هم نزد خود در مدینه نگهداشت<sup>۳</sup>. او قول دیگری را هم نقل می‌کند اما تأیید می‌نماید که این قول صحیح‌ترین است و نظر بیشتر علماء بر این است که چهار نسخه بوده و خلاصه، قولی است که ائمه برآند<sup>۴</sup>.

این نظر هنوز طرفداران زیادی دارد<sup>۵</sup>، خبر صحیحی هم که ابراهیم نخعی نقل می‌کند<sup>۶</sup>، گرچه فقط نام کوفه و بصره و شام را می‌برد و نامی از مدینه در میان نیست و منحصر هم نمی‌کند به آن شهر، با وجود این بطور کلی در تأیید این خبر گرفته

۲. مصاحف ۳۴.

۳. مقنن ۹، برهان ۱: ۲۴۰، ابوشامه ۷۴.

۴. مقنن ۱۱.

۵. مقاله قرآن از بوهل در دائرة المعارف اسلام ۲: ۱۹۷۹، تاریخ الادب العربی بروکلین ۱: ۱۴۰.

۶. مصاحف ۳۵.

می‌شود.

قرطبی (م ۶۷۱) مفسر معروف نیز چهار نسخه ذکر می‌کند برای: مکه، شام، عراق، مصر. ۷. او کوفه و بصره را به نام عراق یکی می‌کند تا مصر هم از این توزیع بهره‌ای برده باشد! در صورتیکه مصر هنوز آن ایام به تمامی فتح نشده بود<sup>۸</sup> و محروم گذاشتن مدینه پایتخت اسلامی غیر معقول است. بصره و کوفه را هم که جزء شهرهای اولیه همه جدا ثبت کرده‌اند. به همین جهت ابن کثیر آنرا «قولی غریب» می‌خواند.<sup>۹</sup>

از اینجا دیگر اقوال مختلف شروع می‌شود و هر کس شهر و دیاری را به یاد می‌آورد.

مورخ دیگری هموطن مفسر قرطبی، خلف بن عبدالملک معروف به ابن بشکوال (م ۵۷۸)، ضمن آنکه از مصحف مسجد اعظم قُربیه یاد می‌کند که در شوال ۵۵۲ در اختیار ملوک موحدین قرار گرفت، می‌گوید: این، یکی از چهار مصحفی بود که عثمان به شهرهای مکه، بصره، شام و کوفه فرستاد.<sup>۱۰</sup>

در اینجا مدینه جای خود را به مکه داده و اگر مدینه را هم اضافه کنیم ۵ نسخه می‌شود. اما تصریح به ۵ نسخه در نزد دیگران است.

ابوعبید قاسم بن سلام برای نخستین بار، صورتی از قاریان قرآن بر حسب ۵ مرکز مشهور تهیه کرد: مدینه، مکه، دمشق، بصره و کوفه. اینها مراکزی بود که قرائت قرآن در آنجا تمرکز گرفته بود. پس از او احمد بن مجبیر (م ۲۵۸) کتابی درباره قرائت نوشت و بر مبنای «امام» هر شهری، قرائتها را به ۵ قرائت محدود کرد. زیرا مصاحفی که عثمان به اطراف فرستاد ۵ نسخه بود. ابن حجر این قول را نقل می‌کند و بعد اشاره به قول ابوحاتم می‌کند که او آنها را ۷ نسخه می‌دانست اما از نسخه‌های یمن و بحرین که او می‌گفت خبری باز نیامد.<sup>۱۱</sup> سیوطی هم مشهور را پنج نسخه می‌گیرد.<sup>۱۲</sup>

۷. الجامع لاحکام القرآن ۱: ۴۷.

۸. فتح اسکندریه در ۲۱ تا ۲۵، جنگ افریقا ۲۷، جنگ نوبه ۳۱ بود. نجوم الزاهره ۱: ۹۵، ۹۷.

۹. فضائل القرآن ۲۲.

۱۰. نفع الطیب مقری ۲: ۹۹، ۱۳۵.

۱۱. فتح الباری ۹: ۱۷، ۲۶.

۱۲. اتقان ۱: ۲۱۱ نوع ۱۸.

شش نسخه هم طرفدارانی مثل ابن عاشور (م ۷۶۵) و صاحب زادالقرء دارد و مهمترکه در قرآنهاى جامع الازهر مصر آنها را شش نسخه مى‌دانند. يعنى براى بصره، کوفه، شام، مکه، مدینه و یکی هم اختصاصی عثمان<sup>۱۳</sup>.

اما قرنها پیشتر، ابوحاتم سجستانی که در زمينه علوم قرآنی شهرتی فراوان دارد نوشته بود که عثمان هفت مصحف نوشت. یکی به مدینه گذاشت و بقیه را به مکه، شام، یمن، بحرین، بصره و کوفه فرستاد.<sup>۱۴</sup> ابن کثیر نیز جایی این سخن را تأیید می‌کند،<sup>۱۵</sup> ولی جای دیگر نام بحرین را برمی‌دارد و به جای آن مصر را می‌گذارد.<sup>۱۶</sup> هشت نسخه هم طرفدارانی یافته است. زیرا وقتی هفت نسخه شد، یکی بیشتر به مدینه نمی‌رسد. اما می‌دانیم که عثمان خود نیز مصحفی داشته است. پس نسخه او هم باید بدین هفت نسخه اضافه شود. این نقص را هم ابن جرّری رفع می‌کند. او می‌گوید: «مصحف امام» را عثمان برای خود نگهداشت و این غیر از مصحف عمومی مدینه بود.<sup>۱۷</sup> این کار را یعقوبی هم ادامه می‌دهد. او بر روایت ابوحاتم دو نسخه برای الجزیره و مصر زیاد می‌کند که در نتیجه ۹ نسخه می‌شود.<sup>۱۸</sup> ظاهراً روایات در این باره تکیه بر توزیع جغرافیائی مصاحف دارند. توجه به قلمرو وسیع اسلامی، ایجاب می‌کرد که نقاط مختلف هر کدام مصحفی به عنوان امام و نمونه داشته باشند. نقاطی که نام برده شده از این قرارند:

مدینه، مکه، کوفه، بصره، شام، بحرین، یمن، مصر و بالاخره الجزیره.

از این نظر اگر بخواهیم بررسی کنیم: الجزیره و مصر از نقاطی هستند که دیدیم بعدها در اخبار ذکر شده‌اند و کمتر بدان‌ها اشاره شده و اثری هم از مصاحف در آنجاها بدست نیست. نسخه‌های یمن و بحرین را هم می‌گویند فرستاده شد ولی خبری از آنها بدست نیامد. در صورتیکه چطور ممکن است در مملکت اسلامی، در صدر اول اسلام، با آن مقدماتی که دیدیم، مصحفی به عنوان امام و نمونه از طرف خلیفه برای استانی فرستاده شود و با آن تقدّس و حرمتی که برای آن قائل بودند، معلوم

۱۳. المصحف الشریف جامع الازهر ص ج مؤخره، طبع دارالکتب المصریه ۱۳۷۱-۱۹۵۲.

۱۴. مصاحف ۳۴، ابوشامه ۷۳.

۱۵. البدایة والنهاية ۷: ۲۱۶.

۱۶. ایضاً ۷: ۲۱۶.

۱۷. النشر: ۷.

۱۸. تاریخ یعقوبی ۱: ۱۴۷.

نشود که رسیده یا نرسیده است. کاملاً پیداست که نام این دو استان بعدها اضافه شده تا ایالات اصلی از قلم نیفتاده باشند.

علت اصلی هم این است که توجه گویندگان خبر بیشتر به توزیع جغرافیائی مصاحف بوده است. بهمین جهت وقتی نقاط نزدیکی مثل کوفه و بصره در اخبار می‌آید، نقاط مهم ولی دورافتاده‌ای مثل بحرین و یمن و مصر... که از قلم افتاده‌اند به یاد می‌آیند و برای اینکه آنها هم فراموش شده به نظر نرسند و از این امتیاز محروم نمانند، در اخبار ذکر می‌شوند.

در صورتیکه در فرستادن مصاحف بهیچوجه توزیع جغرافیائی را در نظر نگرفتند. ضابطه کار این نبود. ضابطه کار را هدف مشخص می‌کند. هدف رفع اختلاف در مصاحف و یکی ساختن مصحف بود. اختلاف کجا بود؟ پس در درجه اول مصاحف را بدانجاها فرستادند که اختلاف قرائت پیش آمده بود. سه نقطه اصلی را در نظر بگیریم: دمشق، کوفه و بصره.

اینها سه پادگان نظامی مهمی بود که هر کدام بر قرائتی اقتداء کرده بود. اهالی دمشق بر قرائت ابی بن کعب و یا معاذ می‌خواندند. مردم بصره قرائت ابوموسی را داشتند. اهل کوفه بر قرائت عبدالله بودند و حتی بر آن تعصب می‌ورزیدند و بر سر آن با مردم شام سر نزاع داشتند. این سه ولایت مرکز اختلاف قرائت شده بود و برای رفع این اختلاف لازم بود که نسخه واحدی در دست باشد که بدان مراجعه کنند و رفع اختلاف نمایند.

پس اگر این سه پادگان نظامی را در نظر بگیریم و مکه و مدینه را به عنوان شهرهای اصلی قرآن بر آن بیفزائیم همان ۵ نسخه می‌شود که این جُبیر می‌گفت. کار ابن جبیر بدون مبنا نبود. او قرائتها را بر مبنای «امام» هر شهری تقسیم‌بندی کرد. البته منظور این نیست که قرائتها از مصاحف گرفته شده، خیر، قرآت از روایات گرفته شده‌اند، ولی در مورد اختلاف به مصاحف مراجعه می‌کردند و مصاحف به نقاطی فرستاده شده بود که مرکز اختلاف قرائت‌ها بودند. بعدها هم این مراکز باقی ماندند و قرائتهای اصلی از آنجاها سرچشمه گرفت. توزیع قرائتهای دهگانه را در شهرها بینیم این را تأیید می‌کند:

در مدینه: نافع، ابوجعفر

مکه: ابن کثیر



بصره: ابن علاء، یعقوب

دمشق: ابن عامر

کوفه: عاصم، حمزه، کسائی، خلف

ابوعبید و ابن جبیر هم با توجه به مراکز مهم قرائت، تقسیم‌بندیهای خود را انجام دادند و این مراکز به علت اهمیتی که در این باره داشتند برای ارسال مصاحف مورد توجه قرار گرفتند.

دلیل دیگر کتبی است که در باره اختلاف مصاحف بلاد مختلف نوشته‌اند. آنها را هم که بررسی کنیم<sup>۱۹</sup>، باز به همین نتیجه می‌رسیم و همین ۵ شهر مطرح می‌شوند. پس، از راههای مختلف بدین نقطه رسیدیم که مصاحف فرستاده شده به اطراف ۵ نسخه بوده و اگر عثمان نسخه‌ای اختصاصی و اضافی بر نسخه مدینه داشته، در آن صورت می‌شود گفت جمع مصاحف نوشته شده شش نسخه بوده است و نه بیشتر.

ظاهراً هم باید این رقم اخیر درست‌تر باشد. خالد بن ایاس مدعی بود که مصحف عثمان را با مصاحف مردم مدینه مقایسه کرده و تنها در ۱۲ حرف با هم اختلاف داشته‌اند.<sup>۲۰</sup> پس این مصحف جداگانه‌ای بوده است و سایر اخبار نیز آنرا تأیید می‌کند.

ضمناً اینکه می‌گویند مصحف امام نه بدان علت است که متعلق به شخص خلیفه بوده، که در آن صورت می‌گفتند «مصحف خلیفه». مصاحفی را که به شهرها فرستادند، آنها را «امام» خواندند، تا در هر شهری آن مصحف نمونه و پیشوای سایر مصاحف باشد و سایر مصاحف را با آن مقابله کنند و از روی آن بنویسند.

#### فرستادن صحابه

فرستادن قرآن به شهرها، کار را تمام نمی‌کرد. زیرا آن مصحف با خط آن روزگار، بدون نقطه و اعراب نوشته شده بود. خواندن آن نسخه‌ها بدان کیفیت بس دشوار بود. شماره باسوادان نیز بسیار کم و نیاز به معلمین و آموزگاران دانا بسیار زیاد بود. این بود که عثمان به‌مراه هریک از آن نسخه‌ها، یکی از حافظان متبحر و موثق را فرستاد

۱۹. مقدمتان ۱۱۷-۱۳۳، مصاحف ۳۹-۴۹، فهرست ۳۸-۳۹...

۲۰. مصاحف ۳۷.

تا در آنجا قرآن را بیاموزند و مردم را به قرائت آن و فهم مطالب آن و عمل به دستورات آن تعلیم دهند.

روایت شده که عثمان به زید بن ثابت فرمان داد تا قرآن را به مردم مدینه تعلیم دهد. عبدالله بن سائب را با قرآن مکی فرستاد. مُغیره بن ابی شهاب مخزومی را با قرآن شامی، ابوعبدالرحمن السلمی را با مصحف کوفی و عامر بن عبدالقیس (م ۵۵) را با قرآن بصری فرستاد.

اینان قرآن را چنانکه خود از دهان رسول خدا و یا یاران او دریافت کرده بودند به مردم آن دیار می‌آموختند و بعد تابعان از آنها فرا گرفتند و از اینجاست که قرائتهای قرآن معمولاً به ایشان نسبت داده می‌شود. ضمناً این مأموریت خود تأیید می‌کند که تعداد مصاحف فرستاده شده بیش از ۵ نسخه نبوده است.

### مصاحف عثمانی چه شدند؟

این نسخه‌هایی را که عثمان به اطراف فرستاد با اقبال عمومی پذیرفته شد و از همان آغاز چنان جنبه حرمت و قدسی یافتند که فکر حفظ و نگهداری آنها پیش آمد. اخبار متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد این نسخه‌ها با مراقبت زیادی نگهداری می‌شد. ولی از طرف دیگر آنها مورد احتیاج بودند و کاتبان و نسخه‌برداران از آنها نسخه‌برداری می‌کردند و یا نسخه‌های خود را با آنها مقابله می‌کردند. حوادث و وقایع هم که در این سرزمینها از دیرباز همیشه در کمین است. آن مراجعه مداوم و این حوادث موجب گردیدند که امروز از این نسخه‌های اصلی اثری باقی نماند. اکنون دلیل قاطعی در دست نداریم که سرنوشت این مصاحف به کجا رسیده است؟ از طرف دیگر، احترامی که این مصاحف برای شهرها و مساجد ایجاد کرد، خود موجب شد که رقابتی میان شهرها و مساجد برای داشتن مصحفی از آنها بوجود آید. در نتیجه مساجدی بودند که ادعا می‌کردند مصحف شخص عثمان و یا لا اقل یکی از مصاحف عثمانی را در اختیار دارند، ولی این ادعاء مقرون به حقیقت نبود. مردم اهل سنت، از قُرطبه و غرناطه گرفته تا به سمرقند و بخارا، تا امروز نسخه‌های فراوانی را به نام مصاحف عثمانی شناخته‌اند. نخست کواترمر (Quatrèmere) نشانه‌هایی از این مصاحف گرد آورد. بعد، بر مبنای کار او، «کازانوا» مطالعات ۱. نولدکه ۳: ۸ ح ۱.

خود را ادامه داد و شانزده نسخه را نشانی داد.<sup>۲</sup> اما، آنچه گفته شده بیشتر منسوب به آن مصاحف است و از اصل آنها خبری نیست. چندی از دوره عثمان گذشته بود و بخصوص در قرن چهارم هجری بود که به علت سابقه در داشتن مصاحف عثمانی نسخه‌های زیادی به عثمان نسبت داده شد. آثار این قبیل نسخه‌ها امروز فقط در کتب تاریخ و قرائت باقی مانده است. نمونه‌ای از آنها که مانده **مصحف سمرقندی** است.

قطعاتی از آیات قرآن منسوب به خط عثمان را گویا امیر تیمور گورکانی (م ۸۰۷) همراه خود از شام به سمرقند می‌برد که بر سر قبر وی می‌گذارند.<sup>۳</sup> بعد این مصحف به جامع عبیدالله الاحمر (خواجۀ احرار سمرقند) منتقل می‌شود. سپس حاکم ترکستان آنرا به پترزبورگ منتقل می‌کند و در کتابخانه امپراطوری انستیتو باستانشناسی نگهداری می‌شود. این نسخه در آنجا به نام «مصحف سمرقندی» معروف و شایع می‌گردد که همان مصحفی است که عثمان بر روی آن کشته شد و آثار خون وی بر آن مانده است به همین جهت در روزهای معینی مردم آنرا زیارت می‌کردند. در سال ۱۹۰۴ اداره سانسور پتروگراد (لنین‌گراد) اجازه چاپ ۵۰ نسخه آنرا به پروفیسور ن. پاکراوسکی مدیر انستیتو باستانشناسی پتروگراد داد. به موجب این اجازه، کپیۀ لیتوگرافی آن توسط ماکسیموفس. ن. پیسارف تهیه شد. بیست و پنج نسخه به ممالک اسلامی و بعضی از مستشرقین هدیه و بیست و پنج نسخه دیگر هریک به بهای پانصد روبل (طلا) فروخته شد. نسخه‌ای از آن را ناصرالدین شاه در یک مخزن بزرگ در کتابخانه سلطنتی نگاهداشته بود و نسخه دیگری از آن، در ۱۳۴۱ به کتابخانه مجلس شورای ملی عرضه شد که گویا باز برای کتابخانه سلطنتی خریداری شده باشد.

این مصحف پس از انقلاب شوروی در ۱۹۱۸ با تشریفات نظامی به اداره «نظارت دینی» منتقل شد. اما پنج سال بعد در ۱۹۲۳ به سمرقند منتقل گردید.<sup>۴</sup>

2. Casanova: *Mohammed et la fin du monde* (1913) pp. 129-136.

3. Landsdell: *Russia in Central Asia* I, 571.

۴. از شرحی که به زبان روسی بر پشت جلد آن نوشته‌اند و آقای رسام موزع زاده در تاریخ ۱۳۴۱/۸/۵ آنرا ترجمه نمودند.

۵. تصویر و تجمیل الکتب العربیه محمد عبدالجواد الاصعی ص ۸۱ و شرح لوحه ۵۰.

«اکنون قرآن مزبور به کتابخانه انستیتو شرقشناسی فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان (ظ. تاشکند) منتقل شده»<sup>۶</sup> است.

این یک نمونه خوب از آن مصاحفی است که به خط عثمان نسبت داده‌اند. خط حیری-کوفی است. خطی قوی و زیباست. البته نقطه و اعراب ندارد. رسم الخط بسیار قدیمی است اما نه بدان حد که به زمان عثمان برسد. بعضی مواقع الف میان کلمه را ندارد مثل «راحمین»، ولی در «قالوا» الف وسط و آخر و او را دارد، به هر صورت، از موارد بسیار خوب برای تحقیق در آن نوع مصاحف است.

گذشته از آن، نسخه دیگری نیز بوده که در جنگ جهانی اول جمال پاشا سقّاح فرمانده سوریه آنرا به گیوم قیصر آلمان هدیه کرد. گفته می‌شد آن قرآن به خط خالد بن ولید صحابی فاتح سوریه بوده که تا آن موقع بر سر قبر وی موقوف بود.<sup>۷</sup>

نسخه معروف دیگر «مصحف اسماء» است. این همان مصحفی بود که عبدالعزیز-ابن مروان که از ۶۵ تا ۸۶ امیر مصر بود در رقابت با حجّاج دستور داد نوشته شود و جایزه بزرگی گذاشت که هر کس غلطی در آن بیابد بدو پرداخته شود. مردی کوفی به نام (زرعه بن سهیل) یک غلط هجائی در آن (۳۸: ۲۳) یافت و جایزه را برد.<sup>۸</sup> این مصحف پس از آن به اسماء نوه عبدالعزیز رسید و از او به مسجد جامع عمرو در مصر منتقل شد. برای آن صندوق و جلد زیبایی تهیه کردند و در کنار محراب بر کرسی نهادند. نگهبانی داشت و هر هفته سه بار قرائت می‌شد. خلیفه فاطمی آنرا زیارت می‌کرد و بدان تبرک می‌جست.<sup>۹</sup> این یکی از قدیمی‌ترین مصاحفی است که مربوط به قرن اول هجری است و چه بسا تاکنون باقیمانده باشد.

نسخه موجود دیگر، مصحف مسعود بن سعد هیتی است. او وقتی از عراق وارد مصر شد مصحفی همراه داشت که مدعی بود در خزانه مقتدر خلیفه عباسی (م ۳۲۰) بوده و گمان بردند همان مصحفی است که خون عثمان بر آن ریخته است. این نسخه

۶. اسلام در ایران بطروشفسکی ترجمه کریم کشاورز ۱۲۸.

۷. مجلة الهلال سال ۱۳، از اکتبر ۱۹۰۴ بعد ص ۳۰۳، تاریخ تمدن اسلام ۳: ۸۱ دیده شود. فیلیپ حتی نیز می‌نویسد: گویند آن نسخه قدیم بوسیله زمامداران ترکیه (عثمانی) به امپراطور ویلیام دوم تسلیم شد. پیمان ورسای P۴، ۸ ق ۲، ماده ۲۴۶ را ببینید. تاریخ عرب ۱: ۱۵۶.

۸. فتوح مصر ابن عبدالحکم ۱۱۷، ۱۱۸، راجع الاصر این حجر ۳۱۷، از القرآن و علویه فی مصر دکتر عبدالله خورشید البری ۶۴-۷۳.

۹. نجوم الزاهره ۲: ۴۷۲ لیدن، خط مقریزی ۲: ۲۵۵، الحضارة الاسلامیه آدم متز ۲: ۱۳۳.

چنان عزیز شد که ابوبکر خازن جامع عتیق به فرمان قاضی آنرا بر کرسی خاصی در مسجد عمرو نهاد<sup>۱۰</sup>. از آن پس، قاری یک روز از آن می‌خواند و روز دیگر از مصحف اسماء. ولی طولی نکشید که متوجه درست نبودن ادعاه شدند و در سال ۳۷۸ هجری این مصحف به صندوقهای مصاحف جامع منتقل گردید و گویا هنوز در مخازن دارالکتب قاهره محفوظ باشد<sup>۱۱</sup>.

غیر از این نسخه، گویا خلفای عباسی از این دست مصاحف، مصحف دیگری نیز داشته‌اند. در سال ۳۶۹ که خلیفه عباسی الطائع در جشن تاجگذاری عضدالدوله دیلمی شرکت کرده شنلی بر دوش و عصائی در دست و آن مصحف را نیز پیش روی داشته است<sup>۱۲</sup>.

در تاریخ از این قبیل مصاحف که به عثمان نسبت داده شده زیاد است. نامه‌ای از ابن طفیل (م ۵۸۱) هست در ۵۵۳ هجری که وصول مصحف عثمان و دست یافتن یکی از ملوک موحدین را بر آن یاد می‌کند<sup>۱۳</sup>. این درست همان است که دیدیم (ص ۴۶۱) ابن بشکُوال می‌گفت.

در جهانگردی خود، ابن جبیر (م ۶۱۴)، در جامع کبیر دمشق خزانه مصاحفی را دید که مصحف عثمان که به شام فرستاده بود، در آن بود. هر روز پس از نماز خزانه باز می‌شد و مردم برای زیارت آن ازدحام می‌کردند<sup>۱۴</sup>. اما یاقوت حموی (م ۶۲۶) هم که گویا همین نسخه را دیده باشد می‌گوید که در آنجا می‌گفتند این مصحف به خط خود عثمان است<sup>۱۵</sup>.

این مصحف شام مورد بازدید عده‌ای از مورخان و نویسندگان قرار گرفته است. شهاب‌الدین احمد بن فضل‌الله العمری (م ۷۴۹) معروف به کاتب دمشقی نیز در وصف مسجد دمشق می‌گوید: به جانب دست چپ آن، مصحف عثمانی به خط عثمان بن عفان قرار داشت<sup>۱۶</sup>.

۱۰. انتصار ابن دلقاق ۴: ۷۴، خطط مقریزی ۲: ۲۵۵.

۱۱. تصویر و تجمیل الکتب العربیة اصمعی ص ۸۱.

۱۲. الحضارة الاسلامیة آدام‌متز ۲: ۱۳۴.

۱۳. نفع الطیب مقری ۱: ۲۸۸-۲۹۳ ط. مصر.

۱۴. رحلة ابن جبیر ۱۰۴ ط. دخویه، ص ۲۴۲ ط. بیروت ۱۹۶۴.

۱۵. معجم البلدان ۲: ۴۶۹.

۱۶. مسالک الابصار فی مسالک الامصار ۱: ۱۹۵.

ابن کثیر نیز همان سالها این مصحف را دیده و شرح بیشتری در آن باره می‌دهد. او می‌گوید: «مشهورترین مصحف عثمانی امروز در شام به جامع دمشق، نزدیک رکن، شرق مقصوره است. این نسخه سابقاً در شهر طبریه بوده و در حدود ۵۱۸ هجری آنرا به دمشق آورده‌اند. من آنرا دیدم کتاب گرانقدر بزرگ و ضخیمی بود، به خطی نیکو و قوی و مرکبی جلی، در برگهائی به گمانم از پوست شتر».<sup>۱۷</sup>

قریب یکصد سال بعد، شریف ادریسی (م ۷۷۱) از قُرطُبه خبر می‌دهد. او می‌گوید: در مخزن مسجد جامع قرطبه مصحفی بود که از سنگینی دو نفر باید آنرا برمی‌داشتند. در آن، اوراقی از مصحف عثمان بود بدستخط او و آثار خون عثمان بر آن دیده می‌شد. هر صبح جمعه دو نفر، متولّی حمل آن بودند. مصحف پوشش زیبایی داشت که نقوش ظریف و حیرت‌انگیزی بر آن بود. در موضع مصلى کرسی خاصی برای آن نهاده بودند. امام نصف حزبی از آن می‌خواند و آنرا به موضعی برمی‌گرداندند.<sup>۱۸</sup>

ابن بطوطه (م ۷۷۹) جهانگرد نامی نیز از مصحف دمشق خبر می‌دهد. او می‌گوید: «در رکن، شرق مسجد، نزدیک محراب، خزانه بزرگی بود که در آن مصحف کریمی بود که عثمان به شام فرستاده بود. روزهای جمعه بعد از نماز این خزانه باز می‌شد و مردم هجوم می‌بردند تا این مصحف کریم را زیارت کنند و در آنجا غرما و متداعیین سوگند یاد می‌کردند».<sup>۱۹</sup> این شرح با شرحی که ابن کثیر از این نسخه می‌داد کاملاً تطبیق می‌کند.

ابن جبیر و یاقوت هم از همین مصحف سخن گفته‌اند. به هر صورت، می‌گویند این مصحف هم در مسجد دمشق بود تا در سال ۱۳۱۰ هجری آتش در آن افتاد.<sup>۲۰</sup>

ابن بطوطه یک نسخه دیگر را نشانی می‌دهد که درخور توجه است. او می‌گوید: در مسجد امیر المؤمنین علی (ع) در بصره، مصحف کریمی است که عثمان وقتی به قتل رسید آنرا می‌خوانده است و آثار تغییر یافته خون بر آن دیده می‌شود، بر ورقه‌ای که این آیه در آن است: «فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»<sup>۲۱</sup> (۲: ۱۳۷)

۱۷. فضائل القرآن ۲۶. (با ص ۴۹ چاپ المنار ۱۳۴۸).

۱۸. وصف افریقیه والاندلس ادریسی ۲۱۰ ط. دوزی.

۱۹. رحله ۱: ۵۴، سفرنامه ابن بطوطه ۱: ۸۷ چاپ ۱۳۵۹ تهران.

۲۰. خطط الشام ۵: ۲۷۹.

۲۱. رحله ۱: ۱۱۶.

در زمان نابلسی (م ۱۱۰۵) نیز نسخه دیگری در محراب مسجد قدیم قلعه حمص بود به خط کوفی با آثار کهنه خون در آن، که آن هم چنین شهرتی داشت و مردم این نسخه را در قحطی برای دعای باران زیارت می کردند.<sup>۲۲</sup> باز شبیه این در کتابخانه مسجد فاتح در قسطنطنیه نیز وجود داشته است<sup>۲۳</sup>.

اینها همه از آن دسته‌ای است که گفتیم مردمی از شهرت قتل عثمان بر روی مصحف بهره جسته و مصاحفی را در گوشه و کنار بدین نام خوانده‌اند.

درباره مصاحفی که در خزائن کتب و آثار مصر و یا در خزانه آثار مسجد حسینی آن دیار است و یا نسخه‌ای که در کتابخانه لنین‌گراد بوده و به انگلستان رفته باید گفت که مسلماً اینها نسخ قدیمی و معتبری شناخته می‌شوند، ولی از این جهت که اصل نسخه عثمانی در میان آنها باشد از نظر اهل فن جای سخن بسیار است<sup>۲۴</sup>. نکته اولی که به نظر می‌رسد این است که مصاحف عثمانی از نظر رسم الخط در مراحل اولیه است. از نقطه و اعراب و نقوش فاصله بین سوره‌ها و هرگونه تزیین دیگری خالی بوده و با این قبیل نشانه‌ها و با توجه به رسم الخط و کاغذ و مرکب آن زمان است که متخصصین فن نظر می‌دهند.

البته فقدان نسخه‌های اصلی زمان عثمان زبانی در بر ندارد. زیرا نسخه‌های قرآن از همان روزهای اول، هزاران هزار نوشته شده و سینه به سینه و دست بدست گشته است تا امروز که به ما رسیده است.

در اینجا از نظر ذکر نسخه‌های قدیمی نمی‌توان یادی از کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد نکرد. گنجینه ناشناخته این کتابخانه با آنچه در سالهای اخیر یافته شد و بر آن افزوده گشت، یکی از غنی‌ترین مخازن مصاحف را در جهان تشکیل می‌دهد. امید روزی برسد که از این گنجینه پربار نیز بتوان بهره‌ها یافت.

۲۲. کتاب الحقیقة والمجاز نابلسی نسخه خطی، از مذاهب التفسیر الاسلامی ۲۹۸ ح ۱.

۲۳. مقدمه شرح مفصل ابن یعیش ۱: ۱۵، از یان، نقل از مذاهب التفسیر الاسلامی ۲۹۸ ح ۱.

۲۴. برای اطلاع بیشتر از مصاحف خطی به جلد دهم کتاب شووان مراجعه کنید.

## رواج مصحف عثمان

مصاحفی که عثمان به دیارها و شهرهای مختلف فرستاد کم کم رواج و نشر یافت. مردم اقبالی زیاد بدانها کردند. از همه جا به آنها روی می آوردند و نسخه‌ای نوشته از روی آن تهیه می کردند و یا نسخه خود را با آن برابر می نمودند. در مدت کوتاهی نسخه‌های زیادی از روی آنها نوشته و پراکنده شد. چنانچه اگر روایت مسعودی درست باشد در جنگ صفین (۳۷ هجری) که عمرو عاص نیرنگی به کاربرد و دستور داد سپاهیان معاویه، قرآن به سر نیزه کنند «در سپاه معاویه نزدیک پانصد قرآن بالا رفت»<sup>۱</sup>. البته این عدد زیاد به نظر می رسد و ممکن است جز «مصحف دمشق که ۵ نفر از مردان بر ۵ نیزه آنرا برافراشتند و بعد مصاحف دیگری که داشتند»<sup>۲</sup>، بقیه برگهائی از مصاحف بوده باشد. زیرا هنوز از هنگام اقدام عثمان تا آن وقت بیش از هفت سال نمی گذشت و در چنین مدت کوتاهی تنها در میان سپاهیان معاویه پانصد نسخه از مصحف یافته شود کمی شگفت آور به نظر می رسد. بخصوص اگر توجه کنیم اینها تنها مصاحف موجود در جبهه جنگ نبود. در میان لشکریان علی (ع) هم یقیناً همین مقدار و یا بیشتر مصحف وجود داشته و گذشته از آن در شهرهای دور از جبهه نیز مسلماً بیش از جبهه جنگ از این نسخه‌ها موجود بوده است. دینوری از تعداد مصاحف در آن جبهه ذکری به میان نمی آورد، ولی به طور کلی می توان حدس زد که تعداد آنها زیاد بوده است. حال، خواه بر قرائت ابن کعب و ابن مسعود بوده و یا بر طبق مصحف عثمانی.

آنچه مسلم است این است که از آن پس کار نسخه برداری از مصحف عثمان رواج یافت. هر کس سعی می کرد نسخه‌ای شخصی فراهم آورد. مثلاً می گویند ابو برده پسر ابوموسی (م ۱۰۳) وقتی سوار بر مرکب خود می شد، مصحفی پیش روی خود آویخته داشت.<sup>۳</sup> قرینه دیگری در اختیار داریم که خود نشانه خوبی است. مسلمة بن مخلد انصاری امیر مصر بود (از ۲۰ ربیع الاول ۴۷ تا ۲۵ رجب ۶۲ هنگام وفات). روزی که تصادفاً سعد بن مالک صحابی هم حاضر بود، امیر از همراهان پرسید: آن دو آیه‌ای را در قرآن بگوئید که در مصحف نوشته نشده است.

۱. ترجمه مروج الذهب: ۱: ۷۴۷.

۲. اخبار الطوال دینوری ۱۸۹.

۳. کنانی ۲: ۲۸۷.



همراهان نمی‌دانستند و او دو آیه‌ای را که نسخ شده خواند<sup>۴</sup>. می‌بینید هنوز سی سال از اقدام عثمان نگذشته که امیر مصر کلمه «مصحف» را به طور عمومی و مطلق به کار می‌برد و همراهانش نیز از این کلمه همین مصحف عثمانی را می‌فهمند و بس. این نشانه رواج مصحف و مهمتر از آن، نشانه علاقه دستگاه خلافت به انتشار این مصحف است. بعد از کوتاه مدتی، کار انتشار مصحف رواج عظیمی می‌یابد. کار به نسخه‌برداری و مصحف شخصی داشتن منحصر نمی‌ماند. چون این کار زحمت زیادی داشت. همه که نوشتن نمی‌توانستند تا خود مصحفی بنویسند. تعداد کاتبان هم محدود بود و دستمزد به کاتبان مصاحف دادن اکراه داشت. مردم هم به مصاحف احتیاج داشتند. اینجا بود که مسأله وقف بر مسجد پیش آمد. از اوایل قرن دوم هجری می‌بینیم که جبران صعوبت تهیه مصحف شخصی با وقف پیش می‌آید. کسانی بودند که خود را وقف بر آموزش قرآن کرده بودند، مثل ابوعبدالرحمن السلمی. کسانی هم بودند که خود را وقف بر نوشتن قرآن می‌کردند. می‌گویند ابوعمر و شیبانی (م ۲۰۵) لغوی کوفی، هشتاد و چند نسخه قرآن به خط خود نوشته و در مسجد کوفه گذاشته است<sup>۵</sup>. این وقف در همه مساجد رایج شده بود. مثلاً وقف بر مسجد در جامع عمرو مصر بدانجا کشید که وقتی حارث بن مسکین در سال ۲۳۷ هجری متولی قضاء مصر شد، ناچار گردید که برای نظم و ترتیب مصاحف آن مسجد، یکنفر «امین» معین کند<sup>۶</sup>. در سال ۲۶۶ (یا ۵) که بنای جامع این طولون پایان یافت، صندوقهای پر از مصحف بدانجا منتقل گردید<sup>۷</sup>. اگر بخواهیم این بحث را ادامه بدهیم، باز بدرازا می‌کشد. قرن چهارم و پنجم دیگر اوج این کار است و تصادفاً بیشتر قرآنهای خطی موجود یادگار این دوره است. نمونه‌ای از آن، کار الحاکم بامرالله خلیفه فاطمی در مصر است. در سال ۴۰۳ می‌گویند او ۱۲۹۸ نسخه مصحف کامل و یا ربعی برای قرائت به جامع عتیق<sup>۸</sup> و ۸۱۴ نسخه به جامع طولونی<sup>۹</sup> و همینقدرها هم به جوامع دیگر<sup>۱۰</sup> هدیه کرده است!

۴. اتقان ۳: ۸۴، نوع ۴۷ تنبیه ۱.

۵. معجم الادباء ۶: ۷۹.

۶. الحضارة الإسلامية آدم متر ۲: ۱۳۴.

۷. خطط مقریزی ۲: ۲۶۶.

۸. ایضاً ۲: ۲۵۰.

۹. ایضاً ۲: ۲۶۷.

۱۰. ابن خلکان ۴: ۳۸۲، ط. النهضة.

با وجود اینها، نباید خیلی تند رفت و از نشر مصاحف دیگر در کنار مصحف عثمانی بکلی غافل ماند. با تمام علاقه‌ای که دستگاه خلافت به انتشار مصحف عثمانی داشت و در این کار سختگیری را تا به اعدام هم می‌رساند، با وجود این، بودند مردمی که به نسخه غیرمرسوم مصحف خود پای‌بندی داشتند و دور از چشم دستگاه خلافت بدان دل بسته بودند. بخصوص نسخه مصحف ابن مسعود که از طرف کوفیان حمایت می‌شد و کاتبان و قاریان مصاحفی از آن تهیه می‌دیدند. و این خود نشانه‌ای از مقاومت در برابر دستگاه خلافت بود. اما دستگاه اموی که برافتاد و انگیزه مقاومت از بین رفت، مصاحف دیگر هم کم‌کم جمع شد و رواج مصحف عثمانی دَوْری بیشتر گرفت.

در دوره اموی اصرار حکومت بر رواج مصحف زیادتر و مقاومت مردم هم بیشتر بود. خلفاء و امرائی که والی امر می‌شدند در این کار کمال کوشش را داشتند و ضمناً سعی می‌کردند که مصاحف دیگر کنار گذاشته شده و یا نابود شوند.

یکی از راههائی که والیان امر برگزیده بودند، این بود که نسخه‌های متعددی می‌نوشتند و در مساجد می‌گذازدند و یا به شهرهای اطراف می‌فرستادند. تصادفاً این کار موجب رقابت و مسابقه‌ای می‌شد و گاهی که نسخه‌ای از قلمرو حاکمی به قلمرو والی دیگری فرستاده می‌شد، تجاوزی به قلمرو حکومت طرف شمرده می‌شد! زیرا این کار وسیله‌ای برای بسط نفوذ و قدرت شناخته شده بود.

می‌گویند حجاج بن یوسف ثقفی در ولایت کوفه بود که نسخه‌هایی از روی مصحف عثمان تهیه کرد و به بیشتر شهرها و بلاد اسلامی قلمرو حکومت خود فرستاد. از جمله نسخه‌ای هم برای لشکریان مصر فرستاده بود. در آن هنگام والی مصر عبدالعزیز بن مروان (۶۵-۸۶ هجری) تابعی ثقه و برادر خلیفه بود. این کار بر او سخت دشوار آمد. او این کار حجاج را تجاوزی به حکومت خود دانسته و خشمناک گشته بود: «کار حجاج بدانجا کشیده که به لشکری که من در آنم (یا قلمرو من) قرآن می‌فرستد؟» این بود که فرمان داد نسخه کامل مصححی از قرآن در مصر بنویسند و چون نوشتن آن پایان یافت اعلام داشت هر که در آن نسخه اشتباهی بیابد جایزه‌ای بزرگ خواهد گرفت<sup>۱۱</sup>.

۱۱. جرجی زیدان ۳: ۸۹، فتوح مصر ۱۱۷.

گذشته از آن، حجاج دست به مبارزه شدیدی بر علیه مصحف ابن مسعود زده بود<sup>۱۲</sup>. اوسه تن از یاران خود عاصم بن ابی الصباح الجحدری (م ۱۲۸) و ناجیه بن ربیع و علی بن اصم (م ۶۵) را مأمور کرده بود تا به جستجوی مصاحف دیگر بپردازند و هرجا مصحفی مخالف مصحف عثمان یافتند نابود سازند<sup>۱۳</sup>. و دیدیم (ص ۳۶۳) که می‌گفت: اگر کسی قرآن را بر قرائت ابن مسعود بخواند گردنش را می‌زنم و اعمش در دل می‌گفت: «به کوری چشم تو من آنرا می‌خوانم! این علی بن اصم از آن مأموران بسیار خوش خدمت حجاج بود. او از نیاگان اصمعی شاعر است. در زمان علی (ع) والی بارگاه بصره بود. خیانتی کرد که علی (ع) فرمود تا انگشتانش را قطع کردند. سالها گذشت و حجاج زمامدار شد. روزی رفت نزد حجاج و گفت: ای امیر! پدران من در حق من ظلمی کرده‌اند. حجاج پرسید: چطور؟ گفت: نام مرا علی گذاشته‌اند. حجاج خندید و گفت: بهانه خوبی تراشیده‌ای. مأموریتی به او داد و بعد به او گفت: بخدا که اگر از تو خیانتی بشنوم بقیه انگشتانی را که علی (ع) باقی گذاشته از دستت می‌برم<sup>۱۴</sup>. گویا پس از این مأموریت باشد که ولایت بارجاه را مجدداً به او داده است.

این فعالیت حجاج موجب خرده‌گیری‌هایی شده است. از آن جمله گفته‌اند: چون حجاج به یاری بنی‌امیه برخاست همه مصاحف را جمع کرد و بسیاری از آیاتی که در نکوهش بنی‌امیه نازل شده بود از بین برد و یا چیزهایی بدان افزود. شش نسخه تازه نوشت و به مصر و شام و مکه و مدینه و بصره و کوفه فرستاد... تا جائی تند رفته‌اند که او را نخستین جامع قرآن به حساب آورده‌اند. گرچه خاورشناسان خود به سخافت این رأی معتقدند<sup>۱۵</sup>، و ما جواب آنرا دیده‌ایم. در کجای تاریخ چنین سخنی آمده است؟ آنچه حجاج کرد همین حدود بود. ولی اگر او می‌خواست دخل و تصرفی در قرآن کرده باشد بی‌گفتگو پیشوایان آن زمان، ائمه هدی و یا بزرگانی مثل حسن بصری در برابر او ساکت نمی‌نشستند. وقتی سعید بن جبیر با آن رشادت و

۱۲. تاویل مشکل القرآن ابن قتیبه ۲۰ دارالاحیاء الکتب العربیه.

۱۳. شرح ابن ابی العدید بر نهج البلاغه ۱۳: ۲۲۳.

۱۴. اشتقاق ابن درید ۲۷۲، در مورد بارجاه یا بارگاه در ترجمه اصمعی در ولیات الاعیان آنرا موضعی در بصره می‌داند.

۱۵. از جمله بلاشر: مقدمه ۶۸، در آستانه قرآن ۱۰۹ بعد.

دلیری، جان برکف برسر عدم اعتقاد به خلافت در برابر حجّاج می ایستد و یا هزاران مقاومت دیگر در برابر او به وجود می آید چطور در مورد قرآن سکوت می کنند؟ اگر هم به زمان او دم فرو بسته بودند بعد از مرگ فجیع او که می توانستند سخن بگویند. حجّاج یکی از عمال دولت بود و رقابت عمال دولت را با هم همه خوب می دانیم و قماش این نوع از مردم شناخته شده است. پوچی این قبیل سخنان خود بسی آشکار است.

بهترین دلیل ردّ آن، عدم موفقیت حجّاج در ریشه کنی مصحف ابن مسعود است. با همه تلاشی که او داشت این مصحف تا اواخر دوران امویان رواجی داشت. این رواج نشان داد که زورکاری از پیش نمی برد. مصاحف بیشتر تابعین مبتنی بر مصحف ابن مسعود بود و قاریان که پیوندی مردمی داشتند از قرائت آن باز نمی ایستادند. تصادفاً حمله اشعث به عراق بر علیه حجّاج (در سال ۸۲ هجری) در واقع قیام قاریان قرآن بر علیه حجّاج بود. با تمام این کوششها برای توحید مصاحف، باز هم مصاحفی دیگر رواج داشت که نمونه هائی از آنها می بینیم.

### نویسندگان مصاحف

ولی قبلاً مختصری در مورد نویسندگان مصاحف می گوئیم که نیاز اجتماع بدانها روز بروز بیشتر می شد و در نتیجه هر روز بر تعدادشان افزوده می گشت. البته در آغاز، کار از روی میل و آرزو بود. داوطلبانه انجام می شد. دستمزدی در کار نبود. کسانی بودند که خواه از بیت المال مقرری دریافت می داشتند و یا نه، این کار را تعهد کرده و به انجام می رساندند. اهتمام پیامبر اکرم در کار نویسا کردن مردم اثر خود را بخشیده و عده زیادی خواندن و نوشتن فرا گرفته بودند. اینها بودند که مصاحفی برای دیگران می نوشتند. جالب توجه است که در میان اینها در درجه اول نام چند برده آزاد شده به چشم می خورد. در میان صحابه، اسامی کاتبان و بخصوص کاتبان وحی را دیده ایم. اضافه بر آنها گفته اند که ناجیه الطفاوی صحابی نیز برای عمر یا عثمان مصاحفی می نوشته است<sup>۱</sup>. نافع بن ظرّیب توفلی را هم می گویند که برای عمر مصحفی و یا به قولی مصاحفی نوشته است<sup>۲</sup>. دیگری عمرو بن رافع برده آزاد

۱. الترتیب الاداریه کتانی ۲: ۲۸۲.

۲. جبهرة انساب العرب ابن حزم ۱۱۶، الاشتقاق ابن دُرید ۸۹، الاصابه ۸۶۵۰.

شده عمر یا دخترش حفصه است. او تابعی ثقه‌ای بود<sup>۳</sup> که مصاحفی برای حفصه و دیگران می‌نوشت<sup>۴</sup>. هم‌چنین عبدالله بن رافع مخزومی غلام آزاد شده ام سلمه نیز تابعی ثقه‌ای بود که برای او مصحفی نوشت<sup>۵</sup>. ابویونس آزاد شده عایشه نیز تابعی معروفی است<sup>۶</sup> که دیدیم برای عایشه مصحفی نوشت.

در زمان علی (ع) نیز ابو حکیمه عبّدی نیز به کار نوشتن مصاحف سرگرم بوده است<sup>۷</sup>.

اما زمان می‌گذشت و نیاز جامعه بیشتر می‌شد. زمانی رسید که دیگر احتیاجات با کار نیک و خیر و بدون مزد برآورده نمی‌شد. در آغاز پرداخت دستمزد برای کتابت قرآن کراهت داشت. حتی شرکت در مهمانی پایان کتابت مصحف نیز خوشایند نبود<sup>۸</sup>. علقمه که مصحفی می‌خواست یارانش برایش می‌نوشتند<sup>۹</sup>. بدین ترتیب تهیه مصحف کار مشکلی بود. از امام سجاد (ع) نقل است که فرموده: مردی که مصحفی می‌خواست برگ می‌آورد کنار منبر و از آنها که نوشتن می‌دانستند یاری می‌خواست. کسانی که می‌توانستند برگ‌برگ برایش می‌نوشتند تا مصحفش پایان می‌یافت<sup>۱۰</sup>. زیرا آنها پرداخت دستمزد کتابت مصحف را مکروه می‌دانستند و حتی این سیرین با آن مخالفت داشت<sup>۱۱</sup>.

ولی نیاز جامعه بیشتر می‌شد و مصاحف نوشته جوابگوی این نیاز نبود. اندک اندک زمانی رسید که این مخالفتها جای خود را به موافقت داد. مجاهد دستمزد کاتب را می‌پرداخت<sup>۱۲</sup>. مالک بن دینار و مطر مزد می‌گرفتند و مصحف می‌نوشتند. البته دستمزد خود را قبلاً تعیین نمی‌کردند ولی این را کسب حلالی می‌دانستند<sup>۱۳</sup>.  
۳. نام او را عمر بن رافع و ابورافع و عمرو بن نافع نیز گفته‌اند. ولی صحیح همان عمرو بن رافع است. ابن سعد: ۲۲۰، جرح ابن ابی حاتم ۳: ۲۳۲/۱.

۴. مصاحف ۸۶، بیهقی ۱: ۴۶۲-۴۶۳، موطأ مالک ۱۳۹.

۵. مصاحف ۸۶، در فتح الباری ۸: ۱۴۸ نامش عبیدالله آمده است.

۶. مصاحف ۸۴، موطأ مالک ۱۳۸-۱۳۹، احمد ۶: ۷۳، معانی الآثار طحاوی ۱: ۱۰۲.

۷. مصاحف ۱۳۰-۱۳۱.

۸. ایضاً ۱۵۷.

۹. ایضاً ۱۳۳.

۱۰. ایضاً ۱۶۶.

۱۱. ایضاً ۱۳۳.

۱۲. ایضاً ۱۳۲.

۱۳. ایضاً ۱۳۱.

در آن زمان مردم حیره در نوشتن خط عربی معروف بودند و مردی نصرانی برای عبدالرحمن بن عوف صحابی مصحفی به شصت درهم نوشت<sup>۱۴</sup>. عبدالله بن قُطَیْمه یکی از کاتبان مصاحف در نیمه قرن دوم است<sup>۱۵</sup>. ابورزین استاد اعمش نیز کاتب مصحفی بوده است<sup>۱۶</sup>! اما نخستین کسی که در صدر اول به زیبایی خط و نوشتن مصاحف نفیس شهرت بیشتری یافت، به قول ابن الندیم، خالد بن ابی الهیاج بود که نمونه خطش هنوز در قبله مسجدالنبی (ص) وجود دارد<sup>۱۷</sup>. او برای عمر بن عبدالعزیز نیز مصحفی نوشت.

از آن پس، دیگر نوشتن مصاحف رواجی روزافزون یافت و چندی نگذشت که مصاحف زیبا و مزین زینت بخش مساجد و محافل مسلمین گشت.

### خلاصه

می‌توانیم جمع قرآن را از نظر تاریخی به سه دوره تقسیم کنیم: در زمان پیامبر اکرم، در دوره ابوبکر و در عصر عثمان.

در زمان پیامبر، جمع قرآن در ابتدای امر، به حفظ در سینه‌ها بود، سپس عبارت بود از نوشتن آیات و ترتیب آیات در مکان خاص خود از سوره‌ها بر نوشت افزارهای آن زمان و تهیه مجموعه‌هایی از سوره‌ها چون سبع طوال و حوامیم و... چه نزد پیامبر خدا و چه پیش صحابه.

در دوره ابوبکر فقط عبارت از نقل قرآن و نوشتن آن در صحیفه‌ها و مرتب ساختن آیه‌ها بود. در این دوره به جمع آیاتی همت گماشتند که به تواتر و اجماع رسیده باشد. در این مورد هدف تنها مجموع و مرتب ساختن یک نسخه نوشته از قرآن بود تا دیگر بیم و هراس از دست رفتن آن با مرگ و شهادت حاملان و حافظان آن پیش نیاید.

در عصر عثمان این «جمع‌آوری» یا «نسخه‌برداری» عبارت بود از نقل صحیفه‌ها در یک مصحف و نوشتن مصحفهائی از روی آن و فرستادن به اطراف و اکناف بلاد

۱۴. ایضاً ۱۳۳.

۱۵. ایضاً ۳۳.

۱۶. ایضاً ۱۳۸.

۱۷. فهرست ۹ تجدد.

اسلامی تا همه مردم بربیک رسم الخط معین از قرائت قرآن اتفاق یابند .  
نتیجه این کوشش، خاموش ساختن لهیب آشوبی بود که میان مسلمانان با  
اختلاف قرائت قرآن پیش آمده بود، و آنان را به دور کلمه واحده و اصل مسلم و  
قاطعی نگهداشت تا همه بتوانند به «جبل متین خدائی» چنگ زنند .

## مصاحف دیگر

### ۱) مصحف ابن عباس

عبدالله بن عباس، عموزاده پیامبر اکرم (ص) و یکی از صحابه برجسته‌ای بود  
که در تفسیر قرآن مقامی ارجمند دارد. از این جهت او را به لقبهائی چون «ترجمان  
القرآن» و «البحر»<sup>۱</sup> و «جبر الأئمة»<sup>۲</sup> و «جبر العرب»<sup>۳</sup> و امثال آن نامیده‌اند. او ۳ سال  
پیش از هجرت و در آن وقت که مسلمین در شعب ابوطالب در مکه محصور بودند  
بدنیا آمد. او همیشه ملتزم خدمت رسول خدا بود و با اینکه موقع رحلت پیامبر  
سیزده ساله بود از او ۱۶۶۰ حدیث در صحیحین آمده است. در جمل و صفین و  
نهروان با حضرت علی (ع) بود ولی پیش از شهادت علی (ع) حکومت بصره را ترک  
کرده به طائف هجرت کرد و تا آخر عمر (۶۸ هـ) در آنجا ماند. کتاب تفسیری بدو  
منسوب است به نام تنویر المقیاس (از فیروزآبادی صاحب قاموس). حافظه‌ای به  
نهایت قوی داشت. خلفای عباسی به او منسوبند.<sup>۴</sup>

او از نوجوانی میان صحابه احترامی خاص داشت و او را با اهل بدر یکسان  
می‌گرفتند. عمر چندبار او را آزمود و در کارها با او مشورت می‌کرد. او شاگرد علی  
(ع) بود. قرائت قرآن را نزد وی (ع) و زید بن ثابت ثابت کامل کرده بود. او خود می‌گفت:  
قرائت من قرائت زید است. تنها ده‌واندی حرف از قرائت ابن مسعود گرفته‌ام.<sup>۵</sup> اما  
ابن جزری می‌گوید: «او با ابی بن کعب و زید بن ثابت مقابله کرد» و باز نقل می‌کند

۱. ابن سعد ۲: ۱۲۰/۲ .

۲. غایة النهایه ابن الجزری ۱: ۴۲۵ .

۳. اصابه ابن حجر ۴: ۹۰ .

۴. شرح حال او در اعلام زرکلی ۴: ۲۲۸، لغتنامه ۱: ۳۲۸، اصابه ۴۷۷۲، حلیه ۱: ۳۱۴،

تاریخ الخمیس ۱: ۱۶۷، نسب قریش ۲۶، المعبر ۲۸۹، برتواسلام ۱: ۲۴۵ ...

۵. مصاحف ۵۵ .

که او مطابق قرائت زید بن ثابت می‌خواند مگر در هجده مورد که پیرو این مسعود بود.<sup>۶</sup>

با آن چنان حرمت و مقامی که ابن عباس میان مفسران یافته، انتظار می‌رود که از او هم مصحفی هم‌پایه مصحف ابن کعب و ابن مسعود بازگفته باشند. اما آنچه از او گفته‌اند نه در آن حد است و نه چیزی جدا از مصحف عثمان. از یکی دو روایت شیعی که بگذریم، مصحف او با مصحف رسمی اختلاف اندکی داشته است. شهرتش هم بیشتر در مورد تفسیر قرآن و بخصوص درباره اسرائیلیات است. ولی همین منقولات و سایر مطالب تفسیری که از او نقل شده کاملاً با مصحف عثمانی تطبیق می‌کند. از جمله می‌گویند، آن دو سوره (خلع و حفد) که این نقل می‌کرده، در مصحف او هم بوده است.<sup>۷</sup>

اما زنجانی نقل می‌کند<sup>۸</sup> که محمد بن عمر رازی (ظ. امام فخر رازی م ۶۰۶) در کتاب اربعین خود گوید که ابن عباس رئیس مفسرین شاگرد علی بن ابی طالب (ع) بود. با این وصف ما نقل ترتیب مصحف او را اختیار نمودیم چنانکه شهرستانی در مقدمه تفسیر خود یاد نموده و آن سندی امین است:

اقره ۹۶؛ ن ۶۸؛ والضحی ۹۳؛ المزمّل ۷۳؛ المدثر ۷۴؛ فاتحة الكتاب ۱؛ تبت ۱۱۱؛ کورت ۸۱؛ اعلی ۸۷؛ واللیل ۹۲؛ والفجر ۸۹؛ الم نشرح ۹۴؛ الرحمن ۵۵؛ والعصر ۱۰۳؛ الکوثر ۱۰۸؛ التکائر ۱۰۲؛ الدین ۱۰۷؛ الفیل ۱۰۵؛ الکافرون ۱۰۹؛ الاخلاص ۱۱۲؛ النجم ۵۳؛ الاعمی ۸۰؛ القدر ۹۷؛ والشمس ۹۱؛ البروج ۸۵؛ والتین ۹۵؛ القریش ۱۰۶؛ القارعه ۱۰۱؛ القیامه ۷۵؛ الهُمزة ۱۰۴؛ والمرسلات ۷۷؛ ق ۵۰؛ البلد ۹۰؛ الطارق ۸۶؛ القمر ۵۴؛ ص ۳۸؛ الاعراف ۷؛ الجن ۷۲؛ یس ۳۶؛ الفرقان ۲۵؛ الملائکه ۳۵؛ مریم ۱۹؛ طه ۲۰؛ الشعراء ۲۶؛ النمل ۲۷؛ القصص ۲۸؛ بنی اسرائیل ۱۷؛ یونس ۱۰؛ هود ۱۱؛ یوسف ۱۲؛ الحجر ۱۵؛ الانعام ۶؛ الصافات ۳۷؛ لقمان ۳۱؛ سبا ۳۴؛ الزمر ۳۹؛ المؤمن ۴۰؛ حم سجده ۴۱؛ حم عسق ۴۲؛ الزخرف ۴۳؛ الدخان ۴۴؛ الجاثیه ۴۵؛ الاحقاف ۴۶؛ الذاریات ۵۱؛ الغاشیه ۸۸؛ الکهف ۱۸؛ النحل ۱۶؛ نوح ۷۱؛

۶. طبقات ۱: ۴۲۶.

۷. اتقان ۱: ۱۵۴ کلکته.

۸. تاریخ القرآن ۵۴ تاهره.



ابراهیم ۱۴؛ الانبیاء ۲۱؛ المؤمنون ۲۳؛ الرعد ۱۳؛ الطور ۵۲؛ الملك ۶۷؛  
 الحاقه ۶۹؛ المعارج ۷۰؛ النبأ ۷۸؛ النازعات ۷۹؛ انفطرت ۸۲؛ انشقت ۸۴؛ الروم  
 ۳۰؛ العنكبوت ۲۹؛ المطففين ۸۳؛ البقره ۲؛ الانفال ۸؛ آل عمران ۳؛ الحشر ۵۹؛  
 الاحزاب ۳۳؛ النور ۲۴؛ الممتحنه ۶۰؛ الفتح ۴۸؛ النساء ۴؛ اذا زلزلت ۹۹؛  
 الحج ۲۲؛ الحديد ۵۷؛ محمد ۴۷؛ الانسان ۷۶؛ الطلاق ۶۵؛ لم یکن ۹۸؛  
 الجمعه ۶۲؛ الم سجده ۳۲؛ المنافقون ۶۳؛ المجادله ۵۸؛ الحجرات ۴۹؛ التحريم  
 ۶۶؛ التغابن ۶۴؛ الصف ۶۱؛ المائده ۵؛ التوبه ۹؛ النصر ۱۱۰؛ الواقعه ۵۶؛  
 العاديات ۱۰۰؛ الفلق ۱۱۳؛ الناس ۱۱۴.

این ترتیب شامل ۱۱۴ سوره است که کمابیش به ترتیب نزول سوره‌ها تنظیم شده است. ولی از آنجا که بسیاری از قاریان قرائت خود را از ابن عباس گرفته‌اند و قدمائی مثل عکرمه و عطاء و سعید بن جبیر و... از او نقل می‌کنند، و اینها در این زمینه چیزی از ابن عباس نگفته‌اند، روشن است که چنین ترتیبی زیر پرسش قرار می‌گیرد که چگونه چنین چیزی روایت شده در حالی که دیگران از آن چیزی نگفته‌اند؟ متأسفانه از مصحف او خبر روشنی در دست نیست. شاید بدان علت که او از وابستگان انجمن تدوین قرآن در زمان عثمان بود، مصحف او نیز در همان زمان دستخوش نابودی شده باشد. ولی در ضمن کتب تفسیر و قرائت، از قرائت او خبرهائی به ما رسیده است. اختلافی که قرائت او با مصاحف رسمی دارد بیش از ۱۲ و یا هجده موردی است که اخبار می‌گفتند. اما چندان اختلافات مهمی نیست. اختلاف قرائت او به دو دسته مهم تقسیم می‌شود: اختلاف در لهجه و زاوئد تفسیری.

مثلاً: «أَنْ يَطَافَ بِهِمَا» (۲: ۱۵۸) به جای «يَطُوفُ» یا «كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ»  
 (۲: ۲۶۵) به کسر راء. یا «يَقْضِي الْحَقَّ» به جای «يَقْضُ الْحَقَّ» یا «وَوَصَّى»  
 (۱۷: ۲۳) به جای «وَوَصَّى».  
 در مورد زوائد تفسیری مثلاً:

۹. بحرالمحيط: ۴۵۷.

۱۰. ايضاً: ۲: ۳۱۲.

۱۱. جفری: ۱۹۸.

۱۲. ايضاً: ۲۰۰.

به جای «مُنْهَنَ» (۲۴:۴) «مُنْهَنَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»<sup>۱۳</sup> یا در (۱۸: ۸۰) اضافه داشته: «فَكَانَ كَافِرًا»<sup>۱۴</sup> یا به جای «وَالْإِنْسِ» (۵۱: ۵۶) «وَالْإِنْسِ مِنْ- الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱۵</sup> یا در ۲: ۲۳۴ اضافه داشته «لیال»<sup>۱۶</sup> و یا در آیه: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (۳: ۱۵۹) کلمه «بعض» را پیش از «امر» اضافه داشته است<sup>۱۷</sup>...

این چنین روایاتی با توجه به موقعیت و جوانی ابن عباس، به طور کلی مصحف او را به زمانی پس از اقدام عثمان می‌رساند.

#### ۲) عبدالله بن زبیر

از این مردی که ۹ سال و اندی خلافت کرد و سرانجام پس از نبرد سخت و دلیرانه با حجاج در مکه کشته شد چند بار اسخن گفته ایم. دیدیم که او جزء انجمن چهارنفری بود که در زمان عثمان نسخه واحدی از مصحف تهیه می‌کردند. او را هم جزء دارندگان مصاحف به حساب آورده‌اند<sup>۱</sup>. اما قبول آن بسیار مشکل است. آنچه هم از قرائتش گفته‌اند از معنی عام نص معروف خارج نیست. تقریباً چهل مورد اختلاف دارد که ۲۹ مورد آن اختلاف نحوی است. ۱۱ مورد دیگرش هم خارج از قرائتهای دیگر نیست و یک موردش در قرائت شاد آمده است.

#### ۳) عبید بن عمیر

او را نیز از این رشته شمرده‌اند. او نخستین آیه‌ای که نازل شده اولین آیه سوره اعلی را می‌دانست! می‌دانیم که در جمع قرآن با ابی و عمر همکاری داشت. عده‌ای او را جزء تابعین و بعضی جزء صحابه شمرده‌اند.

۱۳. ایضاً ۱۹۷.

۱۴. ایضاً ۲۰۰.

۱۵. ایضاً ۲۰۵.

۱۶. بحر ۲: ۲۲۳.

۱۷. ایضاً ۳: ۹۹.

۱. ببینید: ابن اثیر ۴: ۱۳۵، یعقوبی ۳: ۲، فوات الوفيات ۱: ۲۱۰، الخميس ۲: ۳۰۱، حلیه ۱:

۳۲۹، صفة الصفوة ۱: ۳۲۲، تهذیب ابن عساکر ۷: ۳۹۶...

۲. مصاحف ۸۱ بید.

۱. مصاحف ۸۸، النشر ۱: ۸، طبقات ابن جزری ۱: ۴۹۶، ۴۹۷.

#### ۴) اسود بن یزید

تابعی فقیه و زاهد کوفی<sup>۱</sup>، گویند مصحفی داشته اما فقط یک مورد از اختلاف او را گفته اند<sup>۲</sup>.

#### ۵) علقمة بن قیس

در زمان نبی اکرم بدنیا آمد و در کوفه از دنیا رفت. تابعی فقیه عراق از راویان قرائت ابن مسعود است<sup>۱</sup>. اعمش می گفت: «ابراهیم نخعی مصحف علقمه را برای ما بیرون آورد و در آن الف و یاء یکسان بود» و باز جای دیگر در قسمت عرضه داشت مصاحف پس از نوشتن، از قول ابوظبیان می گوید که ما مصاحف را بر علقمه عرضه می کردیم<sup>۲</sup>. از نوادر آنکه می گویند یک نصرانی برای او مصحفی نوشته است<sup>۳</sup>. اما اختلافی از مصحفش باز نگفته اند.

#### ۶) حطّان

او بصری است و ظاهراً شاگرد ابوموسی بوده و حسن بصری قرائت خود از او آموخته است. چه بسا که بعضی از قرائت شاذ از طریق حطّان از ابوموسی به حسن رسیده باشد. ولی او قرائت ابن عباس و ابن مسعود را هم آموخته بود<sup>۱</sup>. ابن ابی داود نقل می کند که حطّان در آیه: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» (۳): (۱۴۴) به جای الرسل، رُسُل قرائت می کرد و بر درستی قرائت خود سوگند یاد می کرد<sup>۲</sup>.

۱. تذکرة الحفاظ: ۱، ۴۸، حلیه ۲: ۱۰۲، اعلام ۱: ۳۳۰.

۲. مصاحف، ۹ آیه ۷ سوره ۱.

۱. تهذیب التهذیب ۷: ۲۷۶، تذکرة الحفاظ: ۱، ۴۵، حلیه ۲: ۹۸، تاریخ بغداد ۲: ۲۹۶ اقوال مختلف را در مورد وفاتش از ۶۱-۷۳ دارد.

۲. مصاحف ۹۰، ۱۰۵، ۱۵۶.

۳. ایضاً ۱۳۳.

۱. ماتریال ۲۴۴.

۲. مصاحف ۹۰، ۹۱.

## ۷) سعید بن جبیر (م ۹۵)

از دانشمندترین تابعان و از اصحاب امام زین العابدین (ع) بود که بدست حجّاج کشته شد<sup>۱</sup>. او مصحف زید و ابن مسعود را باهم مقابله کرده بود. شی به قرائت زید و شب دیگر به قرائت عبدالله نماز می خواند<sup>۲</sup>. از قرائت ابن کعب<sup>۳</sup> و ابن عباس<sup>۴</sup> نیز نقل می کرد.

## ۸) طلحة بن مُصَرِّف

در زمان خود سید القراء نامیده می شد. از بزرگان حدیث و از پرهیزگاران بنام بود<sup>۱</sup>. از قاریان کوفه و با اعمش و نخعی در ارتباط بود. در قرائت «اختیار» داشت<sup>۲</sup>. گفته اند که مصحف او مبتنی بر قرائت ابن مسعود بوده و مواردی از قرائت شاذّ او را هم بدست داده اند<sup>۳</sup>.

## ۹) عکرمه (م ۱۰۵)

اصلاً از اسیران بربری، آزاد شده و شاگرد ابن عباس بود. در تفسیر و مغازی میان تابعیان مقام برجسته ای داشت. گویا در تفسیر و درباره نزول قرآن کتابی به نقل از ابن عباس داشته است<sup>۱</sup>. سیصد نفر از او روایت کرده اند که در میان آنها هفتاد نفر تابعی هستند<sup>۲</sup>. مصحفی داشته که موارد اختلافش را بدست داده اند<sup>۳</sup> اما اختلاف اندک است.

۱. وفیات الاعیان ۱: ۲۰۴، ابن سعد ۶: ۱۷۸، تهذیب التهذیب ۴: ۱۱، حلیه ۴: ۲۷۲، معارف ۱۹۷، (لبده والتاریخ ۶: ۳۹، سفینه البحار، معجم رجال الحدیث ۸: ۱۱۵).

۲. غایة النهایه ۱: ۳۰۵.

۳. مصاحف ۵۳.

۴. ایضاً ۷۵. ر.ک. ۸۹، ۱۵۶ و ۱۷۵.

۱. تهذیب التهذیب ۵: ۲۵، الجمع بین رجال الصحیحین ۲۳۰، حلیه ۵: ۱۴، اعلام ۳: ۳۳۲.

۲. الفهرست ۳۳ تجدد، ۵۲ قاهره ۳۱ فلوکل.

۳. مصاحف ۹۱، ماتریال ۲۵۳-۲۶۷.

۱. الفهرست ۵۷ و ۶۳ قاهره، ۳۴ و ۳۵ فلوکل.

۲. تهذیب التهذیب ۷: ۲۶۳-۲۷۳، حلیه ۳: ۳۲۶، وفیات الاعیان ۱: ۳۱۹، اعلام ۵: ۴۳.

۳. مصاحف ۸۹، ماتریال ۲۶۸.

## ۱۰) مجاهد

از تابعان و مفسران و قاریان بنام مکه، قرآن را سه مرتبه برابن عباس خواند و در هرآیه توقفی می کرد و می پرسید: درباره چه کسی نازل شده و چگونه بوده است؟ بعدها در کوفه مستقر شد. مردی بود اهل تحقیق و هرچیز شگفت آوری را شخصاً تحقیق می کرد. می گویند به چاه «برهوت» در حضرموت رفت و برای جستجو از هاروت و ماروت به «بابل» سفر کرد.<sup>۱</sup> از مصحف و موارد اختلاف قرائتش نیز مختصری گفته اند<sup>۲</sup> که در حد اختلاف قرآات است.

## ۱۱) عطاء بن ابی رباح

مفتی و محدث مکی<sup>۱</sup> که بیشتر شاگرد ابو هریره بود.<sup>۲</sup> او را هم جزء دارندگان مصاحف شمرده اند. اما فقط یک مورد از اختلاف قرائتش را ابن ابی داود بازگفته است.<sup>۳</sup>

## ۱۲) ربیع بن خثیم

یکی از زاهدان هشتگانه و قاریان اولیه کوفه است. قرائت را از ابن مسعود آموخت<sup>۱</sup> و با اجازه حضرت امیر (ع) برای شرکت در جهاد روانه خراسان شد و ظاهراً مقبره اش در نزدیکی مشهد بنام «خواجه ربیع» قرار گرفته است. در مورد مصحفش در تفسیر آلوسی<sup>۲</sup> نقل شده که سلیمان ثوری (م ۱۶۱) در آن قرائت شاذی (۷: ۸۹) دیده است. این همان قرائتی است که در مصاحف ابی و عبدالله

۱. طبقات الفقهاء ۴۵، ارشاد ۶: ۲۴۲، غایة النهایه ۲: ۴۱، حلیه ۳: ۲۷۹، طبقات ابن الجزری ۲: ۴۱.

۲. مصاحف ۸۹، ماتریال ۲۷۶-۲۸۴ و در بیشتر تفاسیر.

۱. تذکرة الحفاظ ۱: ۹۲، تهذیب ۷: ۱۹۹، حلیه ۳: ۳۱.

۲. طبقات ابن جزری ۱: ۵۱۳.

۳. مصاحف ۸۸.

۱. طبقات ابن جزری ۱: ۲۸۳.

۲. تفسیر آلوسی ۷: ۱۳.

هم بود.<sup>۳</sup> قرطبی هم به مصحف او اشاره‌ای دارد.<sup>۴</sup> احتمال می‌رود که مصحف او بیشتر مبتنی بر مصحف ابن مسعود بوده است.<sup>۵</sup>

### (۱۳) اعمش

تابعی مشهور که اصلاً اهل ری بود. واسطه نقل ۱۳۰۰ حدیث است.<sup>۱</sup> در قرائت پیرو ابن مسعود، ولی در «اختیار» مستقل و در میان ۱۴ روایت جائی برای خود یافته است.<sup>۲</sup> در مورد مصحفش تنها منبع همان کتاب ابن ابی داود است و گویا مبتنی بر مصحف ابن مسعود بوده است.<sup>۳</sup>

### مصحف امام جعفر صادق (ع)

ششمین امام اهل بیت، چنان پایگاه بلندی در علم داشت که گروه زیادی شاگردیش را داشتند. از آنان امام ابوحنیفه، امام مالک و جابربن حیان و بسیاری دیگر از نخبگان جهان دانش اسلامی هستند. رسائل و کتب مختلفه‌ای به وی (ع) نسبت داده شده است. مولد و وفاتش به مدینه بود (۸۰-۱۴۸).<sup>۱</sup> قرائتش را از امام محمد باقر (ع) پدرگرمیش فراگرفت که او نیز از پدران خود آموخته بود. از قول شهرزوری گفته‌اند که امام قرائت خود را از ابوالاسود دوئلی آموخت. ولی این سخن نمی‌تواند درست باشد زیرا ابوالاسود در ۶۹ هجری درگذشت و او (ع) یازده سال بعد بدنیا آمد.<sup>۲</sup> در میان قاریان بنام نیز حمزه قاری کوفی قرائتش را از امام جعفر صادق (ع) داشت و تنها در ده حرف با امام اختلاف داشت.<sup>۳</sup>

۳. الدر المنثور ۲: ۳۱۴.

۴. الجامع لاحکام القرآن ۲: ۲۶۳.

۵. ماتریال ۲۸۷.

۱. ابن سعد ۶: ۲۳۸، وفيات ۱: ۲۱۳، تاریخ بغداد ۹: ۲، اعلام ۳: ۱۹۸.

۲. طبقات ابن جزری ۱: ۲۶۲، ۳۱۵.

۳. مصاحف ۹۱، ماتریال ۳۱۴.

۱. نزهة الجلیس موسوی ۲: ۳۵، وفيات الاعیان ۱: ۱۰۵، الجمع ۷۰، یعقوبی ۳: ۱۱۵، صفة الصفة

۲: ۹۴، حلیة الاولیاء ۳: ۱۹۲، الامام الصادق از محمد ابوزهره.

۲. غایة النهایه ابن جزری ۱: ۱۹۶.

۳. ایضاً ۱: ۹۷.

در مورد مصحف آن حضرت گهگاه اشاره‌هایی در دل کتب قرائت و تفسیر یافته می‌شود. اختلافات قرائتی که نقل کرده‌اند در حدود اختلافات معمول قرائت‌هاست. ولی جالب توجه‌ترین همه ترتیبی است که مرحوم زنجانی از مقدمه تفسیر شهرستانی «مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار» درباره سوره‌های قرآن در مصحف امام جعفر صادق (ع) نقل می‌کند.<sup>۴</sup> این ترتیب تقریباً همان ترتیب نزول است. داوری درباره صحت انتساب آن بستگی به سنجش و نقد اصل خبر دارد. صورتی را که شهرستانی نقل کرده چنین است:

اقراء ۹۶؛ ن ۶۸؛ المزمّل ۷۳؛ المدثر ۷۴؛ تبت ۱۱۱؛ کورت ۸۱؛ الاعلیٰ ۸۷؛ اللیل ۹۲؛ والفجر ۸۹؛ والضحیٰ ۹۳؛ الم نشرح ۹۴؛ والعصر ۱۰۳؛ والعادیات ۱۰۰؛ الکوثر ۱۰۸؛ التکاثر ۱۰۲؛ الدین ۱۰۷؛ الکافرون ۱۰۹؛ الفیل ۱۰۵؛ الفلق ۱۱۳؛ الناس ۱۱۴؛ الاخلاص ۱۱۲؛ والنجم ۵۳؛ الاعمیٰ ۸۰؛ القدر ۹۷؛ والشمس ۹۱؛ البروج ۸۵؛ والتین ۹۵؛ القریش ۱۰۶؛ القارعة ۱۰۱؛ القیامه ۷۵؛ الهمزة ۱۰۴؛ المرسلات ۷۷؛ ق ۵۰؛ البلد ۹۰؛ الطارق ۸۶؛ القمر ۵۴؛ ص ۳۸؛ الاعراف ۷؛ الجن ۷۲؛ یس ۳۶؛ الفرقان ۲۵؛ الملائکه ۳۵؛ مریم ۱۹؛ طه ۲۰؛ الواقعه ۵۶؛ الشعراء ۲۶؛ النمل ۲۷؛ القصص ۲۸؛ بنی اسرائیل ۱۷؛ یونس ۱۰؛ هود ۱۱؛ یوسف ۱۲؛ الحجر ۱۵؛ الانعام ۶؛ الصافات ۳۷؛ لقمان ۳۱؛ السبا ۳۴؛ الزمر ۳۹؛ المؤمن ۴۰؛ حم السجده ۴۱؛ جمسق ۴۲؛ الزخرف ۴۳؛ الدخان ۴۴؛ الجاثیه ۴۵؛ الاحقاف ۴۶؛ والذاریات ۵۱؛ العاشیه ۸۸؛ الکهف ۱۸؛ النحل ۱۶؛ نوح ۷۱؛ ابراهیم ۱۴؛ الانبیاء ۲۱؛ المؤمنون ۲۳؛ المسجده ۳۲؛ الطور ۵۲؛ الملک ۶۷؛ الحاقه ۶۹؛ المعارج ۷۰؛ النبا ۷۸؛ والنازعات ۷۹؛ انفطرت ۸۲؛ أنشقت ۸۴؛ الروم ۳۰؛ العنکبوت ۲۹؛ المطففون ۸۳؛ البقره ۲؛ الانفال ۸؛ آل عمران ۳؛ الاحزاب ۳۳؛ الممتحنه ۶۰؛ النساء ۴؛ اذا زلزلت ۹۹؛ الحدید ۵۷؛ محمد ۴۷؛ الرعد ۱۳؛ الرحمن ۵۵؛ الانسان ۷۶؛ الطلاق ۶۵؛ لم یکن ۹۸؛ الحشر ۵۹؛ النصر ۱۱۰؛ النور ۲۴؛ الحج ۲۲؛ المنافقون ۶۳؛ المجادله ۵۸؛ الحجرات ۴۹؛ التحريم ۶۶؛ الصف ۶۱؛ الجمعة ۶۲؛ التغابن ۶۴؛ الفتح ۴۸؛ التویه ۹؛ المائده ۵.

در این صورت فقط فاتحه کتاب نیست در صورتی که می‌دانیم حضرتش در این

۴. تاریخ القرآن ۵۷ قاهره.

سوره، صراط‌المستقیم را به‌اضافه قرائت می‌کرده است. در میان مصاحف مختلف، ترتیب مصحف ابن‌عباس، به‌این مصحف نزدیک است و ترتیب سوره‌ها با اختلافی اندک، شبیه هم می‌باشند.

جز این صورت، روایت دیگری آمده که فرمود: «مصحفی نزد من است که به ۱۴ جزء تجزیه شده است»<sup>۵</sup>. اما صورت ریز آن ذکر نگردیده است.

در برابر، نسخ خطی چندی وجود دارد که منسوب به خط امام جعفرصادق است و به‌ترتیب مصاحف رسمی کنونی است. البته در صحت انتساب این نسخه‌ها هم جای سخن بسیار است.

یکی از این نسخه‌ها در نمایشگاه دارالکتب والوثائق القومیة مصر عرضه شد که ظاهراً مکتوب قرن دوم هجری تشخیص داده‌اند.<sup>۶</sup>

دیگری نسخه‌کاملی است به‌خط کوفی با اعراب و اعجام و شد و مد و تنوین با کاغذ حنائی ختائی وقف شاه‌عباس صفوی بر کتابخانه آستان‌قدس رضوی مشهد، وقفنامه به‌خط شیخ بهائی مورخ ۱۰۰۸ نوشته شده، ولی تحریر مصحف حدود قرن پنجم یا اوایل قرن ششم هجری تشخیص گردیده است.<sup>۷</sup>

\* \* \*

مصاحف متعدد دیگری نیز هست که به‌خطوط ائمه‌اطهار (ع) نسبت داده شده است. از جمله به‌خط امام‌حسن مجتبی، امام‌حسین، امام سجاد، امام رضا (ع) مصاحفی منسوبند که در گنجینه قرآن آستان‌قدس رضوی و سایر گنجینه‌ها محفوظ و مضبوط است.

غیر از آنها، مصاحف دیگری هم هست که از تابعان و محدثان بنام بازگفته‌اند. مثلاً صالح بن کیسان (م ۱۴۰) که مرئی فرزندان عمر بن عبدالعزیز و از فقهاء و محدثان مدینه بود، مصحفی داشته که بر قرائت مدینه بوده است.<sup>۱</sup> یا حارث بن سُوید که او هم از تابعان و محدثانی است که از حضرت امیر (ع) و ابن‌مسعود روایت

۵. اصول کافی ۲: ۶۱۸.

۶. تصویر و تجمیل کتب العربیة ۸۲.

۷. راهنمای گنجینه قرآن آستان قدس ۵۳ ببعده.

۱. شرح حالش: تهذیب‌التهذیب ۴: ۳۹۹، تهذیب ابن‌عساکر ۶: ۳۷۸، اعلام ۳: ۲۸۰، در مورد مصحفش: مصاحف ۹۱، ماتریال ۳۳۸.



می‌کند.<sup>۲</sup> دربارهٔ مصحف او می‌دانیم که مبتنی بر مصحف ابن مسعود بود و به همین جهت توسط حجّاج از بین رفته است. پاره‌ای از مفسران (چون زمخشری و آلوسی) قرائتی را در سورهٔ ۴۸ آیهٔ ۲۶ از مصحف او نقل می‌کنند که در قرائت ابن مسعود هم بوده است. از محمد بن ابی موسی شامی نیز مصحفی بازگفته‌اند.<sup>۳</sup> جز اینها مسلماً مصاحف دیگری هم بوده که خبر آنها به ما نرسیده است و یا خبر مختصری از آنها بازمانده است. مثلاً احمر بن شَمِيط (م ۶۷) از یاران مختار ثقفی بود. او هم مصحفی داشته<sup>۴</sup> که خبری از آن نرسیده است. این مصاحف همه نشانگر آن است که تا دو قرن بعد، مقاومت در برابر نشر مصحف عثمانی و مخصوصاً اقتداء به مصحف ابن مسعود وجود داشته است. از آن بی‌بعد است که دیگر کمتر اثری از این نوع مصاحف می‌یابیم.

۲. اصابه ۲: ۵۴، عیون الاخبار ۱: ۳۲۴.

۳. مصاحف ۹۰.

۴. کامل ابن اثیر حوادث ۶۶-۶۷.

## ۱۲ - خط قرآن

### خطوط عربی

مردم شبه جزیره عربستان در دوران پیش از اسلام نیز خط را می‌شناخته‌اند. ولی در آن هنگام در تمام این سرزمین یک خط رواج نداشت. درباره چگونگی این خطوط و مبدأ و منشأ آنها سخن بسیار گفته‌اند:

منشأ خط عربی را در اخبار و احادیث بگونه‌های مختلفی ذکر کرده‌اند که خلاصه آن مفصل چنین می‌شود:

۱) راوی می‌گوید به عبدالله بن عباس گفتم: ای طایفه قریش درباره این نوشتن عربی به من خبر دهید که آیا شما پیش از آنکه خدا محمد (ص) را به پیامبری برانگیزد با همین خط می‌نوشتید؟ و مانند امروز حروفی را که بهم می‌پیوندند بهم می‌پیوستید و آنها را که جدا نوشته می‌شوند جدا می‌نوشتید مانند الف و لام و میم؟ گفت: آری - گفتم: این هنر را از که فرا گرفتید؟ - گفت: از حرب بن امیه - گفتم: و حرب آنرا از که آموخت؟ - گفت: از عبدالله بن جدعان - گفتم: وی آنرا از که یاد گرفت؟ - گفت: از مردم انبار - گفتم: مردم انبار آنرا از که آموختند؟

- گفت: از مسافری از مردم یمن (از قبیلۀ کنده).

- گفتم: آن مسافر آنرا از که فرا گرفته بود؟ - گفت: از خلجان بن قاسم (و یا موهم) کاتب وحی هود پیامبر، و او کسی است که این شعرها را سروده است.

«آیا در هر سال سنت تازه‌ای بر ما تحمیل می‌کنید؟ و عقیده‌ای را بر خلاف راه و روش زندگی تغییر می‌دهید؟ مرگ از آن زندگانی که ما را ناسزا گوئید بهتر است

۱. شهری است در کنار فرات در قسمت غربی بغداد بمساحت سی میل.

بویژه که جرهم<sup>۲</sup> و حمیر<sup>۳</sup> هم از ناسزاگویان باشند»<sup>۴</sup>.

بنابر این منشأ خط در یمن بوده، از آنجا به عراق رفته و میان مردم حیره منتشر گشته است. مردم انبار از آنها آموخته‌اند و دسته‌ای آنرا به حجاز برده‌اند.

۲) خط «جزم» یعنی خط مردم حجاز که قرآن را بدان نوشته‌اند. از آن جهت آنرا «جزم» خوانده‌اند که مرامر بن مره و اسلم بن سدره و عامر بن جدرة از قبیله بولان ساکن انبار با هم اجتماع کردند. مرامر شکل حروف را وضع کرد اسلم فصل و وصل آنرا تعیین نمود، عامر از آنها رفع گنگی کرده و صدای حروف را مشخص کرد. مرامر این خط را از مسند گرفت و چون این خط از خط مسند جدا و بریده شده آنرا «جزم» خوانند بمعنی قطع. اهل انبار خط را از آنان آموختند و مردم حیره و سایر عراقیها از اهل انبار فراگرفتند. تا اینکه بشر برادر اکیدر فرزند عبدالملک فرمانروای دومة الجندل این خط را آموخت. بشر، دوست و رفیق تجارت حرب بن امیه بود. حرب خط را از او فراگرفت. هردو به مکه آمدند. مردم مکه و بخصوص از قریش سفیان بن امیه و ابوقیس بن عبد مناف خط را از ایشان آموختند.

۲. جرهم از قحطانیه که ابتدا در یمن زندگی می‌کردند و بعد به حجاز رفتند، سپس در مکه وطن گزیدند.

لسان العرب ابن منظور ۱۴: ۳۶۴، تاریخ ابی الفداء ۱: ۱۰۵، تاج العروس ۸: ۲۲۷، العقد الفرید ۲: ۶۹، صبح الاعشی قلقشندی ۱: ۳۰۸، صحاح جوهری ۲: ۲۷۰، بقل از معجم قبائل العرب ۱: ۱۸۳ و نهایتاً الارب قلقشندی: ۲۱۱.

۳. حمیر از قحطانیة بنی سبا، منسوب به حمیر بن سبا در یمن می‌زیستند. فرستاده ایشان در سال ۹ هجری خدمت رسول خدا رسید. عده‌ای یهودی بودند و بقیه شمس را می‌پرستیدند. خانه مقسی در صنعا داشتند که به آن «رثام» گفته می‌شد.

معجم البلدان یاقوت ۲: ۳۷۸ و ۳: ۱۱۵ و ۴: ۴۳۶ و ۴۵۰، اشتقاق ابن درید: ۳۰۶، نهایتاً الارب قلقشندی: ۲۳۷، تاج العروس زبیدی ۳: ۱۵۸، قاموس ۴: ۱۳۴، الاصنام ابن کلی: ۱۱، تاریخ طبری ۶: ۲۰، صبح الاعشی ۱: ۳۱۵، دائرة المعارف اسلام ۲: ۳۲۹، بقل معجم قبائل العرب ۱: ۳۰۶.

۴. ترجمه مقدمه ابن خلدون: ۸۴۱، در المزهو سیوطی ۲: ۳۴۹ همین حدیث ابن عباس را دارد که اهل انبار از مردم حیره و آنها از خلیجان بن وهم کاتب وحی هود گرفته‌اند و تاریخ الادب حنفی ناصف: ۶۱ بیعد، ابن ابی داود می‌گوید که شعبی گفت: از مهاجران پرسیدم: نوشتن را از کجا آموختید؟ گفتند: از اهل حیره و از اهل حیره پرسیدم از کجا آموختید؟ گفتند از اهل انبار (کتاب المصاحف: ۴).

۵. فهرست: فن اول از مقاله اولی ص ۱۲ بیعد، المزهو ۱: ۳۹۰ و ۲: ۲۱۵، النصرانیه: ۱۵۳، فتوح البلدان: ۴۷۱-۴۷۴؛ تاریخ العرب قبل الاسلام ۱: ۱۸۶ و الاصنام کلی-المقد الفرید ۴: ۲۴۲ و ۳: ۲، المشرق سال ۳۰ (۱۹۳۲) ص ۵۵۷ بیعد.

- در این روایت نیز مانند روایت قبلی خط عربی به خط مسند بازمی‌گردد.
- ۳) پاره‌ای از دانشمندان گفته‌اند که مردم مکه خط را از قبیله «ایاد» عراق آموخته‌اند و این شعر را که منسوب به امیه بن ابی‌الصلت است دلیل آورده‌اند:
- «قومی که چون حرکت کنند همه ساحت عراق و خط و قلم از آنان است».
- ۴) نخستین کسی که خط را بوجود آورد و همه نوع خطی نوشت آدم (ع) بود که سیصدسال پیش از فوتش، خطوطی بر روی گل نوشت و بعد آنرا پخت. و پس از توفان نوح هر دسته از مردم نوشته‌ای یافتند و به اسماعیل کتاب عربی رسید.<sup>۷</sup>
- ۵) اولین کسی که خط عربی را وضع کرد اسماعیل بود که بعدها همیسع و قیدراز فرزندانش آنرا تفکیک کردند.<sup>۸</sup>
- ۶) آغاز خط عربی از: نفیس، و نضر، و تیماء، و دومة فرزندان اسمعیل بود که بعد قادیور بن همیسع بن قادیور آنها را تفکیک کرد.<sup>۹</sup>
- ۷) واضعین خط عربی قومی از عرب عاربه و یا بنومحصن بن جندل بن یصعب بن مدین بودند که در میان عدنان بن اد فرود آمدند. اینان ابجد (یا ابجداد) پادشاه مکه و اطراف آن، کلمن و سعفص و قرشت پادشاهان مدین (یا مضر) بودند که نویسندگان بعدها الفبا را بنام آنها نامیدند و حروف دیگری را هم که در نام آنها نبود چون: ثاء، خاء، ذال، ظاء، شین و غین، روادف خواندند.<sup>۱۰</sup>
- این روایت اصل خط را به اهالی مدین شمال حجاز می‌رساند نه عراق.
- ۸) نخستین کسانی که خط عربی را نوشتند نصاری حیره بودند. بخصوص «عباد» در میان ایشان.<sup>۱۱</sup>
- ۹) در ردیف دوم دیدیم که گفته‌اند مرامر و اسلم و عامر خط جزم را از مسند گرفته‌اند. روایات دیگری می‌گویند که این سه تن خط عربی را بقیاس الفبای سریانی وضع کردند.<sup>۱۲</sup>

۶. ترجمه مقدمه ابن خلدون: ۸۳۹، بلوغ الارب ۳: ۳۶۹.

۷. ابوالحسین بن فارس: کتاب فقه اللغة معروف به صاحبی: ۷-۱۱.

۸. المزهر سیوطی ۲: ۳۴۲، العقد ۳: ۱۵۷، صبح الاعشی ۳: ۱۳، زبیدی حکمة الاشراف: ۶۴.

۹. الفهرست: ۱۳.

۱۰. الفهرست: ۱۲، العقد الفرید ۴: ۲۴۲.

۱۱. بروکلن: تاریخ الادب العربی ۱: ۱۲۴، ترجمه البلدان ابن ابی یعقوب ۱۵۳.

۱۲. رک حاشیه ۵.

این دسته از اخبار به نظریه مستشرقین بسیار نزدیک است. (۱۰) پیش از اسلام نوشتن در میان اوس و خزرج بسیار کم بود و بیشتر یهود به کار آموزش فرزندان ایشان مشغول بودند، هنگام پیدایش اسلام تنها ده واندی نویسنده بودند و در میان ایشان زیدبن ثابت به عربی و عبرانی یا سریانی می‌توانست نوشت (بیشترگمان می‌رود منظور اخباریون سریانی باشد) و چنانکه گذشت نوشته‌های یهود را برای پیغمبر می‌خواند و جواب می‌داد.<sup>۱۳</sup>

بنابراین به نظر اهل اخبار منشأ پیدایش خط عرب بیشتر حیره و انبار بود.<sup>۱۴</sup> اصولاً تاریخ پیدایش خط و چگونگی پیشرفت آن در میان ملل هنوز روشن نیست و جز توسل به حدس و تخمین راهی وجود ندارد. پیدایش خط در میان هاله‌ای از افسانه‌ها پیچیده شده است. همچنانکه در افسانه‌های ایرانی طهمورث دیوبند پدر جمشید سی زبان را بتحریر درآورده است.<sup>۱۵</sup> و یا بنا به گفته یک افسانه مصری رب‌النوعی بنام تحوث (Thoth) نوشتن را به یکی از سلاطین مصر بنام تحاموس (Thamos) عرضه می‌دارد.<sup>۱۶</sup>

دانشمندان بحدس و تخمین برای خط عربی ۳ ریشه اصلی یافته‌اند: (۱) خط مصری که پیوندی نزدیک با زبانهای خاور نزدیک دارد و در قدیمی‌ترین نمونه‌های بدست آمده میان لغت و زبان ایشان، شباهت‌های زیادی با لغات سامی یافته شده است.<sup>۱۷</sup> در میان خطوط مصری «خط توده‌ای Demotic» یکی از ارکان خط عربی شمرده شده است.

۱۳. صبح الاعشى ۳: ۸، ۱۵.

۱۴. راجع به پیدایش خط عربی اضافه بر مآخذ قبلی مراجعه کنید: اشتقاق ابن درید: ۲۲۳، الوزراء و الكتاب جهشیاری: ۱، ادب‌الكتاب صولی: ۲۸-۳۰، الشعر والشعراء ابن قتیبه: ۱۸۰ در ترجمه عدی بن زید، اللسان (مرر)، وفيات الاعیان ابن خلکان ۲: ۳۲-۳۳، شرح شواهد مغنی از سیوطی: ۱۶۱ در ترجمه عدی بن زید، تاریخ العرب قبل الاسلام: دکتر جواد علی ۷: ۵۵، بعد، منتخبات فی اخبار الیمن من کتاب شمس العلوم: ۹۸.

۱۵. شاهنامه چاپ بروخیم ۱: ۲۲.

16. Maspero. G.: *The Dawn of Civilization*, quoted in Masson, W. A.: *History of the Art of Writing*, 39.

ماسپرو: «طلوع تمدن» بنقل از ماسون و. ۱. تاریخ هنر نوشتن چاپ نیویورک ۱۹۲۰.

۱۷. ایضاً ص ۴۶.

۲) خط فنیقی دومین ریشه محسوب می‌گردد. فنیقی‌ها در جبل لبنان کنونی و کنار مدیترانه زندگی می‌کردند. آنها از نژاد سامی بودند و به کار نوعی از تجارت مشغول بودند. برای دادوستد خود نیاز وافر به ثبت و ضبط داشتند لذا حروف الفباء را از مصر و کرت گرفته به شهرهای دیگر صادر کردند!<sup>۱۸</sup> (آنها ۱۵ حرف از الفبای مصری را با اندک اصلاحی گرفته و ۷ حرف بدان افزودند).

۳) خط آرامی سومین پایه است. آرام ملت سامی بود که در شام، شمال فلسطین می‌زیست و همیشه با عبرانیان نزاع داشت. وقتی عبری متروک شد این زبان در زمان حضرت مسیح زبان مشترک مردم خاور نزدیک شد!<sup>۱۹</sup> نوشته‌های دوران جاهلیت بطور کلی به دو نام «سند» و «نبطی» خوانده شده است.

### خط مسند

هرچند هنر نوشتن در خط شمال عربستان مورد انکار دانشمندانی چون طه حسین و مارگلیوت بوده<sup>۱</sup> ولی در اینکه مردم جنوب جزیره العرب یعنی مردم یمن هزار سال پیش از میلاد هم نوشتن را می‌دانسته‌اند دلایل و قرائن بسیاری وجود دارد. خط مردم یمن را بنام «سند» می‌شناخته‌اند. تا کنون کتیبه‌های بسیاری در یمن بدست آمده است. نخستین کتیبه‌های سبائی در ۱۸۱۰ به اروپا فرستاده شد. این کتیبه‌ها مربوط به قدیمیترین دول و ملل عرب، یعنی معینی‌هاست.<sup>۲</sup>

چندین صد کتیبه نیز تا کنون به خط و زبان لعیانی<sup>۳</sup> در حوالی شهر العُلا بدست آمده است ولی کتیبه‌های معروف به ثمودی و یا «عربی ابتدائی» از زبان همه اقوام

۱۸. ایضاً ص ۲۱۰، ۳۲۱ و ۳۳۱.

۱۹<sup>۱</sup>. در مورد کلمه آرامی و لهجه‌های قدیم آن نظرات موافق و مخالف مفصلی ایراد شده که برای نمونه می‌توان به کتاب **خط و فرهنگ آقای ذبیح بهروز** ص ۱۷۹ تا ۱۸۲ مراجعه کرد.

۱. بروکلین: **تاریخ الادب العربی** ۱: ۶۴.

Carl Brockelmann: *Geschichte der Arabischen Literatur* (Vol, i, 1897 - 98).

۲. پایتخت اینان شهر معین بود در ۱۱۰ کیلومتری شهر مارب. و خود شهر مارب ۱۴۰ کیلومتری شمال شرقی صنعاء پایتخت کنونی یمن است. ،

۳. منسوب به بنی لعیان ساکنان شمالی جزیره العرب که پیامبر با آنان غزوه‌ای نمود. صحیح بخاری ج ۳: ۱۹، ابن هشام ۲: ۲۷۹، اشتقاق ابن درید: ۱۰۹ فتح الباری ابن حجر ۷: ۲۹۲.

عربی به عربی فصیح دوره اسلامی نزدیکتر است و از آن هم بهتر کتیبه‌های صفائی<sup>۴</sup> است. این کتیبه‌ها غالباً از اوایل قرن دوم مسیحی است. ولی نزدیکترین نوشته عربی قدیم به قرآن، که در تاریخ نیز متأخرتر است کتیبه معروف ذونماره است در حوران شرقی و جنوب دمشق از سنه ۳۲۸ میلادی که در روی مقبره امرؤالقیس بن عمرو لخمی نقش شده، زبان این کتیبه که به خط آرامی نوشته شده، عربی فصیحی است.<sup>۵</sup>

خط مسند بطور کلی مخصوص لهجه‌های عربی جنوبی در نوشته‌های معینی، سبائی، حمیری، قتبانی و اوسانی دیده می‌شود. کتیبه‌های ثمودی، صفائی و لحيانی هم به خطی مشتق از این خط نوشته شده است.

مسند از ۲۹ حرف تشکیل می‌شود که شامل حروف ابجد عربی جنوبی است و همه اینها حروف بیصد است. پاره‌ای از خاورشناسان معتقدند که در حدود هزارسال پیش از میلاد (بدلیل وجود بعضی حروف مشترک میان دو ابجد فنیقی و سامی و شباهت میان حروف دیگر) خط مسند از خط فنیقی اشتقاق یافته است.<sup>۶</sup> در صورتیکه دانشمند معاصر دکتر جواد علی بدلیل اینکه در حروف عربی جنوبی حروفی است که در حروف ابجد فنیقی نیست و نیز این یکی حروفی دارد که با آن دیگری بکلی فرق دارد قبول چنین سخنی را مشکل می‌داند.<sup>۷</sup>

حروف مسند از همدیگر جدا و منفصلند و مانند حروف الفبای کنونی ما بهم چسبیده نبودند. برای تشخیص میان کلمات نویسندگان معمولاً در پایان هر کلمه خطی عمودی رسم می‌کردند. معمولاً خط از سمت راست شروع می‌شد در سمت چپ پایان می‌یافت؛ ولی گاهی خط از چپ نوشته می‌شد و زمانی میان هر دو روش

۴. منسوب به کوه صفا در کوهستان حوران در جنوب غربی دمشق که مردمی از عرب در آن نواحی مقیم بوده‌اند.

۵. تقی‌زاده: تاریخ عربستان قسمت ۳ ص ۳ و قسمت ۵: ص ۲۳، تاریخ الادب العربی بروکلن ۱: ۶۳ و نیز گفته‌اند قدیمی‌ترین اثر کتبی از تاریخ ۲۵۰ میلادی کتابه ام‌جمال است (تاریخ العرب قبل الاسلام ۱: ۱۸۹).

6. M. Lidzbarski, *Ephemeris f. Semit Epigraphik*, I, 1902 S. 109, ff, II, (1908), S, 27. f. Mria Honfer: *Altsuderabische Grammatik*, Leipzig, 1943, S. 7.

بنقل از تاریخ العرب قبل الاسلام ۷: ۳۷.

۷. تاریخ العرب قبل الاسلام ۷: ۳۷.

ترکیب می کردند مثلاً از سمت راست شروع می شد و در سمت چپ پایان می گرفت و خط بعدی از سمت چپ آغاز شده و در راست به انتها می رسید و خط سوم از راست به چپ بود، همینطور تا آخر... (اسلیمی).

البته حروف الفبای مسند قابلیت چنین تفننی را داشت بطوریکه خواندنش برای آنها موجب اشکال بیشتر نباشد. ولی بهرحال نویسندگان رعایت خط عمودی فاصل میان کلمات را می کردند. فاصله میان جملات و عبارات و علامات دیگری از قبیل استفهام و تعجب دیگر وجود نداشت، اعراب و نقطه و مدّ و سکون و تشدید هم نداشت. واضح است خواندن چنین الفبائی که خالی از حروف صدا دار و علامات مختلفه لازمه باشد بس دشوار و سخت بود و هنوز هم خواندن چنین خطی برای متخصصین خالی از دشواری نیست و مشکلات زیادی فراهم آورده است.<sup>۸</sup> و اگر قرآن مجید و لهجات باقی مانده عربی در یمن و زبان حبشی و زبانهای بیگانه دیگر نزدیک عربی نبود مسلماً خواندن نوشته های خط مسند بسیار مشکلتر می شد.<sup>۹</sup> مضافاً بر اینکه بسیاری از کلمات و لغات مصطلح آن زمان امروز بکلی مهجور و فراموش شده است و بسیاری از کلمات در نوشتن مختصر شده که امروز غیرمفهوم و پیچیده است.<sup>۱۰</sup>

خط مسند سرچشمه و مایه خط لعیانی، ثمودی و صفوی است. خط لعیانی اندک اختلافی با مسند دارد که بهمین جهت ورنرکاسکل (Werner Caskel) آن را به دو دوره قدیم و جدید تقسیم می کند. ولی عده ای این اختلاف کوچک را زائیده کار خط نویسان مختلف دانسته و اختلاف اساسی در آن ندیده اند.

در باره اصل خط مسند همچون اصل خود خط سخن بسیار گفته شده و مورد اختلاف زیاد است. این خط را مشتق از خط قنیقی، خطوط سیناء و یا کنعانی دانسته اند و بهر صورت اظهار نظر متقن علمی در این باره مشکل است. این خط نسبت به خط نبطی تاریخ کهن تری دارد و گفته اند حتی پیش از میلاد مسیح نیز در میان مردم عرب رایج بوده است.

۸. المختصر گویدی: ص ۳.

9. Honfer: *Altsuderabische Grammatik*, S. 12.

۱۰. ولفسون: السامیه ۲۴۶.



### خط نبطی

اما خط نبطی چنین شهرت دارد که بدست نویسندگان یهود و نصارا که بیشتر به انواع مختلف خطوط آرامی کتابت می کردند رواج یافته است. جز مردم عربستان جنوبی بقیه بعثت آسانی به آن خط می نوشتند.

هنگام فتح عراق بدست مسلمانان مدارس زیادی برای تعلیم خواندن و نوشتن این خط به نوجوانان وجود داشت. این خط بنحوی شایع بود که بازرگانان عرب چون قصد شام و عراق می کردند ناگزیر از آموختن این خط بودند. حتی یهودیان سالیان درازی پیش از اسلام آنرا فراگرفته بودند و کسانی از اوس و خزرج نیز این خط را از ایشان آموخته بودند!

مستشرقان این خط را بنام خط عربی شمالی می شناسند. قرآن مجید به آن تدوین شد و پس از اسلام خط رایج همه عربستان گشت. ظاهراً این خط از شمال به جنوب رفته و در اخبار و احادیث نیز به این مطلب اشاراتی شده است. خط عربی رایج به دو قسم تقسیم می شود: کوفی و نسخ.

### خط کوفی

پاره ای می گویند این خط از خط سریانی گرفته شده است. خط سریانی را در ابتدا خط حیری می خواندند و به شهر حیره از شهرهای عربی عراق نسبت می دادند. بعدها که مسلمانان در ۳ میلی حیره شهر کوفه را ساختند شهرت خط حیری به خط کوفی تبدیل یافت. سریانی های مقیم عراق خط خود را به ۳ قلم می نوشتند که یکی از آنها از خط آرامی معروف به (سطر نجیلی) مأخوذ بوده و برای نوشتن کتب مقدس بکار می رفته است! عربها این خط را آموخته و بعدها خط کوفی از آن پدید آمد. گفته اند که میان حروف این دو خط شباهت زیادی است! مثلاً اگر الف ممدود در وسط کلمه واقع شود نوشته نمی شود مانند «کتاب» که «کتب» و «ظالمین» که «ظلمین» نوشته می شد.

۱. واقدی: ۴۷۹.

۱. کتاب اللعنة الشبهه فی نحو اللغة السریانیة علی کلا مذهبی الغربیین والشرقیین تألیف اقلیموس یوسف داود، مطران دمشق بر سریانیها. موصل ۱۸۹۶ ص ۱۳۰ ببعده.
۲. ایضاً ص ۱۴۳ ببعده.

همچنین گفته‌اند که نخستین بار ایرانیان این خط را از خطوط آرامی اقتباس کرده‌اند ولی پاره‌ای از مستشرقان معتقدند که خط کوفی از سه قرن قبل از اسلام در شمال عربستان در منطقه «پترا»<sup>۳</sup> متداول بوده و بعداً با تغییراتی به مکه رسیده است. این خط را اصولاً بازرگانان برای حساب خود و ملاکین برای نوشتن قراردادها و اسناد معاملات خویش و یا مراسلات تجاری بکار می‌بردند. آثار تجارت و دادوستد و همچنین نفوذ کلمات خارجی در این خط بخوبی دیده می‌شود: مثلاً کلمه «قلم» یعنی نی باریکی که بدانوسیله چیز می‌نویسند از «گلموس *Kalamus*» یونانی اقتباس شده، بعد این کلمه به سوریه رفته و بصورت «گلم *Kalam*» درآمده و سپس به شمال عربستان رسیده و کلم یا قلم شده است. دیگر کلمه «قرطاس» یعنی صفحه کاغذی که روی آن چیز می‌نویسند از کلمه «کارتس» یونانی گرفته شده و در سوریه بصورت «کارتیس» درآمده و بالاخره بشکل قرطاس وارد شمال عربستان و بعد مکه معظمه شده است، و باز از نشانه‌های دیگر کلمه «لوح» است. لوح یعنی صفحه سنگی و یا فلزی که روی آن چیز می‌نویسند از کلمه لوح آرامی اقتباس شده و همچنین کلمه «کتاب» از کلمه «کتابا» مأخوذ است.

یکی از محققین عرب می‌گوید: خط کوفی شبیه‌ترین خطوط به خط حیری است و خط حیره شبیه خط نبطی است و خط نبطی شبیه به آرامی و آرامی شبیه فنیقی و این یک همانند خط توده‌ای مصری است و این دلیل بر پیوستگی این خطوط بحسب ترتیب مذکور است.<sup>۴</sup>

### خط نسخ

این خط را نیز به خط نبطی شایع در شمال حجاز و شام برمی‌گردانند. اگرچه این خط پس از خط کوفی قرار گرفته باشد!

۳. پترا یا وادی موسی—از شهرهای عربستان قدیم میان بحر احمر و بحر میت که در اول پایتخت نبطی‌ها و بعد مردم ادوم بوده، سپس در دوره رومیان مرکز فلسطین سوم شده است. این شهر در تجارت فنیقیه و فلسطین تأثیر بسزائی داشت.

۴. *حیة اللغة العربیة* ص ۸۸ بعد.

۱. *النصرانیة*: ۱۵۴ بعد. در *دائرة المعارف اسلام* (جلد اول) نمونه‌هایی از پاپیروس‌هایی چاپ شده که نمونه خط نسخ قبل از این مقله می‌باشد.

خلاصه، چنانکه دیدیم به نظر اهل اخبار منشاء خط عرب حیره و انبار بود که مردمی از عرب آن را ابتکار کردند و یا از الفبای سریانی اقتباس نموده‌اند. این پیدایش ظاهراً در حدود ظهور اسلام است و مسلمین از آنها آموخته‌اند و به کودکان خود یاد داده و کم‌کم در این فن پیشرفت کرده‌اند. ترتیب حروف الفبا همان ابجد، هوز، حطی، کلمن، سعفص بود که نزد سریانیها و یهود نیز مرسوم بوده است. ولی بعضی گفته‌اند که این ترتیب در زمان خلافت عمر بن خطاب پیش آمد.<sup>۲</sup> بهر صورت این ترتیب حروف الفبای مرسوم زمان ما امریست که بعدها پیش آمده است.

ظاهراً حروف الفبا بترتیب ابجد و هوز اقتباسی از آرامی باشد و اشتقاق خط حیری یا خط اهل انبار از خط مسند بدلیل تفاوت زیاد این دو خط بعید بنظر می‌رسد.<sup>۳</sup> با اینکه اخبارگواهی می‌دهد که نوشتن در میان مردم انبار یا حیره رواج داشته متأسفانه نوشته‌ای از زمان جاهلیت آنان بدست نیست تا بتوان قضاوت قطعی‌تری کرد و حتی کمال افسوس و اسف وقتی رخ می‌دهد که یادآور شویم اصولاً از نوشته‌های زمان رسول خدا چیزی در دست نیست.

ولی با توجه به ارتباط خط مرسوم مکه و مدینه و اشتقاق آن از خط نبطی که پس از میلاد در شمال حجاز و شام رایج بوده و نیز خط آرامی که اصل و منشاء آن است می‌توان قبول کرد که بزرگان مکه نوشتن را از مردم انبار یا حیره آموخته باشند. میان حیره و جزیره العرب ارتباط زیادی بود و داد و ستد بازرگانان رواج داشت. در کتب اهل اخبار نام بسیاری از بزرگان مکه را می‌بینیم که به حیره رفته‌اند و برگشته‌اند. در حیره خواندن و نوشتن رایج بود بخصوص بعلت همسایگی با ایران و نفوذ تمدن ایرانی در میان ایشان و حتی در میان اخبار از آموزش کودکان حیره و نویسندگی آنان نیز داستانها دیده می‌شود.

پس انتشار خط در میان مردم عراق قبل از اسلام مسلم است. ارتباط مردم مکه و حیره هم که ثابت است. بنابراین دور نیست مردم مکه نویسندگی را از مردم عراق آموخته باشند.

نکته دیگری که می‌ماند اشاره اخبار به نام واضعین خط بود که ذکر کرده‌اند

۲. صبح الاعشی قلقشندی ۳: ۲۳.

۳. تاریخ العرب قبل الاسلام ۷: ۶۱.

مرامرین مرة، اسلمین سدره و عامرین جدرة خط عربی را وضع نموده‌اند.<sup>۴</sup> پاره‌ای این اسامی را نام اشخاص نمی‌دانند بلکه آنرا صفاتی می‌شناسند که از نظر بزرگداشت به اشخاص اطلاق می‌شد. اینها صفات سریانی بوده که اخباریون گمان برده‌اند نام اشخاصی است و از اینجا افسانه اختراع و پیدایش خط بوجود آمد. مثلا نام مرامرین مرة جمله آرامی «ماراماری برماری» است بمعنی «بزرگ بزرگان و بزرگ زاده و یا بزرگ دانشمندان و فرزند پرچمدار دانش» و نام اسلمین سدره تصحیف عبارت: «شلیما برسدرا» است یعنی «نویسنده تمام عیار و تام‌العلم» و اسم عامرین جدرة تصحیف عبارت «عمرایا بر جدرا» است بمعنی «عماد حاذق یا ماهره». اخباریان که دیده‌اند این کلمات بر خطاطان چرب دست اطلاق می‌شود گمان برده‌اند که نام مردانی واضح خط است.

### خط در مکه و مدینه

قوم عرب چنانکه می‌دانیم به اکثر و اغلب خط را نمی‌شناختند و تنها مردم اندکی از آنان بودند که پیش از اسلام به عراق و شام می‌رفتند و بازرگانی داشتند. اینان نوشتن را از آنها آموخته و چون به دیار و شهر خود بازمی‌گشتند بعنوان ارمغان ارجمندی همراه می‌آوردند. اینکه نخستین بار چه کسی خط را به مکه برد و از کجا برد درست معلوم نیست. روایات می‌گویند که نخستین بار سفیان بن امیه و یا حرب بن امیه بود که خط را از مردم حیره آموخت.<sup>۱</sup> و گفته‌اند که مردم کمی در مکه خواندن و نوشتن می‌دانستند و از تعدادی بیش از ده نفر و یا هفده نفر هم سخن گفته شده است.<sup>۲</sup> هم‌چنین می‌دانیم در دوران پیامبر عده‌ای از کتابیون در مکه بودند که خواندن و نوشتن می‌دانستند و در آیات مکی قرآن هم به آنها اشاره شده

۴. فهرست: فن اول از مقاله اولی ص ۱۲ بعد، المزهر ۱: ۳۹۰ و ۲: ۲۱۵، النصرانیه؛ ۱۵۳، فتوح البلدان: ۷۴-۴۷۱؛ تاریخ العرب قبل الاسلام ۱: ۱۸۶ و الاصنام کلی- العقد الفرید ۴: ۲۴۲ و ۳: ۲، المشرق سال ۳۰ (۱۹۳۲) ص ۵۵۷ به بعد.

۵. مجله المشرق سال ۳۰ (۱۹۳۲) ح ص ۵۷۷، مجله لغة العرب ۲: ۴۳۸، بنقل تاریخ العرب قبل الاسلام ۷: ۶۶ بعد.

۱. ترجمه مقدمه ابن خلدون ۲: ۸۳۹.

۲. طبقات ابن سعد: ج ۳ قسم ۲ ص ۱۴۸، صحیفه همام بن منبه: ۳.

H. Lammens: *la Mecque a la veill de l' Hégire*, Beyrouth 1924, p. 122.

است.<sup>۳</sup> ولی اینها یک دسته خاص و معینی نبودند. در میان آنها بنی اسرائیل بودند که عبرانی می دانستند و نصارا هم بودند که سریانی و یونانی و لاتینی می دانستند. حتی چنانکه در ذکر ورقه بن نوفل گذشت به ترجمه و کتابت کتب پیشین هم اشاره رفته است.

در مدینه هم نوشتن شایع بود و آموختن عبرانی و سریانی چنانکه در بحث «چرا زید انتخاب شد؟» گذشت مرسوم بود. گذشته از مردان حتی در میان زنان مکه و مدینه نیز کسانی بودند که سواد داشتند. یکی از آنها خواهر عمر بن خطاب بود که در داستان اسلام آوردن عمر دیدیم و دیگری شفاء دختر عبدالله عدویه از رهط عمر بن خطاب است که نویسنده می دانست.<sup>۴</sup>

البته اینها بنمونه ذکر شد و مسلماً نظایر دیگری هم داشته است. در اخبار اشارات زیادی است که اهل کتاب تورات را عبرانی می خواندند و عبری تفسیر می کردند.<sup>۵</sup>

چنانکه گفته اند مکه در آن هنگام یکی از مراکز بزرگ بازرگانی بود و برای مبادله پول و تنظیم حسابداری دادوستد خود ترتیبات خاصی داشت. قوافل بازرگانی بزرگی همیشه از مکه به شام و روم شرقی (بیزانس) و یا بسمت ایران حرکت می کرد. ثروتمندان و مالداران مکه با هم شرکت می کردند و قافله های بزرگی به اطراف می فرستادند. هاشم جد بزرگ پیغمبر یکی از متفدین مکه بود که با هراکلیوس (هرقل) امپراطور رم و نگوس امپراطور حبشه ارتباط داشت. حضرت خدیجه گاهی کاروانی با دوهزار شتر کالا روانه اطراف می کرد. بازارهای مختلفی که در اطراف مکه تشکیل می شد مجمع خطباء و شعرای بزرگ آن زمان بود که با هم در انشاد شعر مسابقه می گذاشتند. بهترین شعری که گزیده می شد بخطی خوش نوشته شده و بر در کعبه آویخته می گردید که «معلقات سبع» یا هفت آویخته از معروفترین آنهاست. وقتی اعلامیه معروف سران قبایل علیه پیغمبر اکرم تنظیم

۳. سوره انعام: آیه ۲۰ و ۱۱۴، سوره اعراف: آیه ۱۵۷، سوره یونس: آیه ۹۴، سوره شعراء: آیه ۱۹۷، سوره نحل: آیه ۷۶، سوره قصص: آیه ۵۱ و ۵۲، سوره شوری: آیه ۱۴، سوره احقاف: آیه ۱۰.

۴. فتوح البلدان بلاذری: ۴۷۷، التاج الجامع لاصول احادیث الرسول ۳: ۱۹۱.

۵. بخاری: تفسیر سوره ۲: ۱۱ و اعتصام: ۲۵ و توحید ۵۱، ابن ماجه: فتن ۲۶، مسند احمد ۴: ۱۶۰، ۲۱۹.

یافت چنانکه مرسوم بود آنرا بر در کعبه آویختند تا همه مردم از آن آگاهی یابند. گفته‌اند که در طائف و مدینه هم در آن زمان مدارس وجود داشت و در آنجا یکی از مواد برنامه تحصیلی آموختن خواندن و نوشتن بود حتی چنانکه ابن قتیبه در «عیون الاخبار» نقل می‌کند «بعضی کودکان که دوست نمی‌داشتند بر روی الواح چوبی مشق کنند با مرکب سیاه بر روی دیوارهای کلاس مدرسه خط می‌نوشتند». بنابراین خواندن و نوشتن در زمان رسول خدا در دوشهر مکه و مدینه وجود داشت منتهی با تمام این حرفها تعداد کمی از مردم خوانا و نویسا بودند.

### اهتمام پیامبر (ص)

اهتمام پیامبر اکرم در نوشتن قرآن و سخن بتامی در آن مورد گذاشت. اسلام مقامی والا و جایگاهی رفیع برای دانش و نوشتن قرار داد و آن را از خواری و فروافتادگی، عزت و پایگاه بخشید. این تشویق پیامبر به نوشتن و آموختن، این کوشش پی‌گیر و مداوم در بالا بردن دانش یاران کار اواخر زمان رسول (ص) و یا بعدها نبود. از همان بدو اسلام، به علم و قلم احترامی درخور توجه و شایان ملاحظه می‌شد. ببینید در همان نخستین آیه‌هایی که بر پیامبر اسلام نازل شده می‌گوید:

«وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ . عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

و خداوند تو آن نیکوکار، که در آموختن بقلم. آموخت به مردم آنچه نمی‌دانستند».

و باز این سوره قلم است که در همان اوایل فرود آمده و در آن علی اعلی سوگند یاد می‌کند به قلم در آنجا که فرمود «بِإِنَّ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ . مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ن و سوگند به خامه و آنچه بدان نویسند. تو، در پرتو نعمت پروردگارت، دیوانه نیستی».

و این از شگفت‌آورترین و پرشکوه‌ترین سخنانی است که درباره جلال و فر خط و نوشتن گفته شده است.

و باز این رسول خدا بود که یاران خود را به آموختن وامی‌داشت و حتی آنان را

۶. از کنفرانس دکتر سید عبداللطیف از دانشمندان حیدرآباد ترجمه محمود تفضلی: مجله امید ایران شماره ۵۶۳، اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۴.

به فراگرفتن سربانی و یا عبری نیز تشویق می‌فرمود. در تاریخ ضبط است که در جنگ بدر مسلمانان شصت و یا هفتاد تن از مشرکان اسیر گرفتند و میان آنان کسانی خواندن و نوشتن می‌دانستند. پیامبر عربی فدیة درس نخوانده‌ها را مال و خواسته قرار داد ولی آنها که نویس و خوانا بودند، از آنان پذیرفت که هریک، ده تن از یارانش را خواندن و نوشتن بیاموزد<sup>۱</sup> و بدینسان پیغمبر اسلام اعلام داشت که خواندن و نوشتن هم‌سنگ و هم‌وزن آزادی است و این بزرگترین و درخشان‌ترین اقدامی بود که همتی بلند، در راه آزادی توده مردم نادان از بندگی بیسوادى بجا آورد. در سال اول هجرت به مدینه پیامبر فرمود که مسلمانان مدینه سرشماری شوند و شماره آنان ۱۵۰۰ مرد یادداشت شد<sup>۲</sup>.

البته گفته‌اند که پیامبر فرمود: «چیزی از من یادداشت نکنید و اگر نوشته باشید محو نمائید. فقط قرآن را بنویسید. اگر از من سخنی روایت کنید با کی نداشته باشید. هر کس هم که به من دروغ نسبت بدهد در دوزخ خواهد نشست<sup>۳</sup>». ولی دانشمندان گفته‌اند که بر فرض صحت روایت این دستور در اوایل نزول وحی بوده برای اینکه قرآن با مطالب دیگر مخلوط نشود از اینجهت اجازه نمی‌فرمود که چیزی از او نوشته شود<sup>۴</sup> ولی چون حافظان وحی زیاد شدند و از تخلیط قرآن و حدیث مصون گشتند نوشتن احکام و روایات را اجازه فرمود<sup>۵</sup>. چنانکه بخاری از ابوهریره نقل می‌کند که در سال فتح مکه قبیله خزاعه مردی از بنی‌لیث را بعبوس کشته خود قصاص کردند. پیامبر که آگاه شد بسوی محل رهسپار شده و فرمود: «خداوند قتل را در مکه حرام کرده و پیغمبر و مؤمنان را بر مردم این سامان چیره

۱. الروض الأنف سهیلی ۲: ۹۲، طبقات ابن سعد: ج ۲ قسم ۱ ص ۱۱ و ۱۴، مسند احمد ۱: ۲۴۷.
۲. صحیفه همام: ۹، صحیح مسلم: کتاب ایمان باب جواز الاستسار بالایمان للخائف ۲: ۱۷۸ شرح نووی.
۳. صحیح مسلم ۸: ۲۲۹، تقييد العلم خطیب بغدادی: ۲۹-۳۲، الباعث الخئبث ۱۴۹، مجمع الزوائد ۱: ۱۵۰، جامع بیان العلم ۱: ۶۳.
۴. معالم السنن خطابی ۴: ۱۸۴.
۵. جامع بیان العلم ابن عبدالبر ۱: ۷۰-۷۲، تقييد العلم: ۶۷، ۶۹، ۸۹، تدریب الراوی سیوطی: ۱۵۰، سنن ترمذی ۲: ۱۱۱ (چاپ مصر ۱۲۹۲)، معالم السنن خطابی ۴: ۱۸۴، فتح الباری ۱: ۱۸۴، علوم الحدیث ابن صلاح: ۱۷۰ و فرمود: «قیدوالعلم بالکتابه» حاکم: مستدرک ۱: ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶ و کنز العمال ۵: ۲۲۷. جاحظ: البیان والتبیین ۱: ۱۶۱، کشف الظنون ۱: ۲۶.

گردانده، حال بازمانده مقتول یکی از این دوکار را انتخاب کنند: یا گذشت یا خونبها». مردی از اهل یمن پس از استماع این خبر نزد پیغمبر رفته و درخواست کرد که این حدیث برای او نوشته شود و پیامبر اجازه فرمود که این حدیث را برای او بنویسند.<sup>۶</sup> و نیز گفته اند که به عبدالله بن عمر اجازه فرمود که هرچه از رسول (ص) می شنود بنگارد.<sup>۷</sup> و بعدها چون ابن عباس به مجالس علمی می رفت الواحی به همراه داشت که سنت و سیرت رسول را بر آن نوشته بود.<sup>۸</sup> یادداشت کردن احادیث پیغمبر منحصر به ابن عباس نبود. عده دیگری از صحابه نیز بودند که صحیفه هائی از زمان رسول خدا داشتند.<sup>۹</sup>

اهتمام پیامبر را در مورد کتابت وحی دیدیم، ولی این اهتمام تنها در مورد کتابت وحی نبود. عبدالله بن سعید بن عاص مردی بود که در خواندن مهارتی داشت و خوب هم می نوشت. به همین جهت پیامبر در مدینه به او فرمود که نوشتن را به دیگران بیاموزد.<sup>۱۰</sup> بیشتر گمان می رود مساجد ۹ گانه مدینه در زمان رسول خدا<sup>۱۱</sup> مرکز تدریس و آموزش بود و نیز رسول خدا کودکان را می فرمود که در مسجد قبیله خود درس بخوانند.<sup>۱۲</sup>

از معلمین و آموزگاران آن زمان اطلاعات زیادی نداریم ولی گه گاه در کتب قدما به آنها اشاره هائی شده است.<sup>۱۳</sup>

چنانکه یوسف پدر حجاج ثقفی امیر عراق، در طائف معلمی می کرد. ولی شاید این تعلیم در زمان خلافت عمر بن خطاب بوده است. در زمان رسول خدا کار تدریس

۶. برتو اسلام ۱: ۲۳۶، تقييد العلم خطيب بغدادی: ۸۶، ارشاد الساری ۱: ۱۶۸، عمدة القاری ۱:

۵۶۷، فتح الباری ۱: ۱۸۴، جامع بيان العلم ابن عبدالبر ۱: ۷۰، ترمذی ۲: ۱۱۰، اسد الغابه ابن اثیر

۲: ۳۸۴، الاستيعاب ابن عبدالبر ۲: ۷۱۷، از مجموعة الوثائق السياسية: ۳۸۴.

۷. جامع البيان ابن عبدالبر ۱: ۷۱، مسند احمد ۲: ۲۰۷، تأويل مختلف الحديث ابن قتيبه: ۳۶۵، مستدرک حاکم ۱: ۱۰۵.

۸. طبقات ابن سعد: ج ۲ قسم ۲ ص ۱۲۳.

۹. دکتر صبحی صالح: علوم الحديث ومصطلحه: ۲۳ بعد.

۱۰. الاستيعاب في أسماء الاصحاب ابن عبدالبر ۲: ۳۶۶ حاشية اصابه ابن حجر چاپ مصطفى محمد سال ۱۳۵۸.

۱۱. دکتر حميد الله در صحيفه همام ص ۶۶ ح ۵ ذکر می کند.

۱۲. تراتيب الادارية كنانی ۱: ۴۱.

۱۳. ابن قتيبه: المعارف: ۵۴۷ بعد.



بیشتر بدست یهودیان بود چنانکه از قرآن هم می‌توان آنرا حدس زد<sup>۱۴</sup>.  
 از آثار کتبی که از آن دوران بازگفته‌اند نامه‌هایی است که از سوی پیامبر به  
 بزرگان آن زمان از قبیل خسرو پرویز پادشاه ایران و مقوقس عظیم مصر و نجاشی  
 حبشه و منذرین ساوی مرزبان بحرین و هرقل روم و حارث غسانی و تمیم‌داری و  
 هرمزان و دیگران نوشته شده است<sup>۱۵</sup>.  
 و نیز گفته‌اند بهنگام وفات، رسول خدا خواست تا نوشته‌ای برای مسلمانان گذارد  
 که از گمراهی مصون مانند<sup>۱۶</sup>.  
 همه اینها حاکی از اهتمام مخصوص پیامبر در کار خوانا و نویسا کردن مردم  
 است و بدینسان بود که پرتو درخشنده فرهنگ اسلامی، گامی پس گامی، پرده‌های  
 تاریکی بیسوادی را درهم درید و نورو جلای دانش و بینش را بر مردم افکند.

### پیامبرامی

بدنیال چنین بحثی سخن بدانجا می‌کشد که آیا پیامبر گرامی اسلام خود خواندن  
 و نوشتن می‌دانست یا نه؟  
 در قرآن مجید نبی اکرم دوبار به صفت «امی» متصف شده<sup>۱</sup> و یکبار جمع این کلمه

۱۴. سوره آل عمران: آیه ۷۹.

۱۵. مجموعه نامه‌های رسول را دکتر حمیدالله در *مجموعه الوثائق الساسیه* (چاپ دوم قاهره ۱۹۵۸ م.)  
 جمع‌آوری کرده ولی از تمام آنها می‌گویند دوسه نسخه بست آمده است. یکی قریب شصت سال پیش  
 در صعيد مصر در دبري نزدیک اخميم. نامه به مقوقس توسط بارتلمی یکی از دانشمندان فرانسوی  
 کشف گردید (وثائق: ۷۲) و سلطان عبدالمجید عثمانی (متوفی ۱۲۷۸ ه. ق.) آنرا ببهای گزافی  
 خرید و گویا اکنون در موزه آثار نبوی اسلامبول موجود و محفوظ باشد. نامه خطاب به منذرین ساوی را  
 نیز گفته‌اند در کتابخانه وین پایتخت اطریش موجود است.

معاهده با اهل مقنا بظخ عبری و زبان عربی در جامعه کمبریج موجود و هیرشفلد آنرا منتشر کرده  
 است (وثائق: ۵۹) قریب بیست سال پیش نیز مستر دنلوب انگلیسی ادعا کرد که نامه به نجاشی را  
 کشف کرده است. اخیراً هم ناسه به خسرو پرویز توسط دکتر صلاح منجد دانشمند شام در  
 مجموعه‌های هانری فرعون کشف شده که در صحت انتساب آنها جای سخن بسیار است.

(روزنامه کیهان سه‌شنبه ۷ خردادماه ۱۳۴۲—مقاله آقای محیط طباطبائی ص ۱ و ۹).

۱۶. مسند احمد ۳: ۳۴۶؛ تاریخ طبری ۱: ۷ و ۱۸۰۶، فتح الباری ۱: ۱۸۵—۱۸۷، بلاذری ۱:  
 ۵۶۲.

۱. سوره الاعراف: آیه ۱۵۷ و ۱۵۸.

بصورت «امیون» در باره قوم یهود آمده<sup>۲</sup> و سه بار بگونه «امیین» در خصوص اعراب و بت پرستان بکار رفته است.<sup>۳</sup>

علمای لغت و تفسیر، «امی» به کسی می‌گفتند که خواندن و نوشتن نمی‌توانست<sup>۴</sup> از اینجهت اعتقاد بر این بود که پیامبر اکرم خود مانند توده مردم عرب خواندن و نوشتن نمی‌دانست. ما در اینجا بحث خلاصه و فشرده‌ای در باره امی بودن پیامبر و خوانا و نویسا بودن وی (ص) خواهیم داشت و چنانکه روش کار ما بوده این مسأله را نیز از نظرگاه موافق و مخالف هر دو در نظر می‌گیریم.

۱) «امی» را کسی می‌دانند که خواندن و نوشتن نمی‌داند و یا معنی کتاب را درک نمی‌کند و بدون فهم معنی مطلبی را از حفظ می‌کند. «امیة» غفلت و جهالت است. در اینکه چرا بیسوادان را «امی» خوانند خلاف است، بعضی می‌گویند: امی منسوب به اُمّت است. یعنی جماعت عامّه که خواندن و نوشتن نمی‌دانند. برخی دیگر می‌گویند منسوب به اُمّت است که خلقت باشد<sup>۵</sup> یعنی چیزی نیاموخته‌اند و بر اصل خلقت مانده‌اند و همچنانکه در نسبت به بصره و کوفه بصری و کوفی گفته می‌شود در اینجا هم حرف «تاء» را برای «یاء» نسبت انداخته‌اند تا میان یاء نسبت و یاء اضافه فرقی باشد.

دسته دیگر گفته‌اند: امی منسوب به «ام» بمعنی مادر است. اینها مادریند، یعنی بر اصل ولادت مادر مانده‌اند و چیزی نیاموخته‌اند. دگران گفته‌اند: مراد از «امیان» مکیانند. برای اینکه مکه را «امّ القری» خوانند و «ام القری» یعنی مادر شهرها و شهر پایتخت. بنابراین کسی که اهل مکه بوده «امی» نامیده می‌شد.<sup>۶</sup>

۲) در تفسیر کلمه امی در روایتی کسانی را هم که کتاب آسمانی در زبان سامی نداشته و به رسولان و انبیاء سامی معتقد نبودند (چون مجوس) امی

۲. سوره ۲ بقره: آیه ۷۸.

۳. سوره آل عمران: آیه ۲۰ و ۵۷ و سوره ۶۲ جمعه: آیه ۲.

۴. تفسیر ابوالفتح رازی ۱: ۲۱۹.

۵. از قول اعشی گفته‌اند: و ان معویة الاکرمین حسان الوجوه طوال الامم. یعنی خلق. تفسیر ابوالفتح ۱: ۲۱۹.

۶. تفسیر ابوالفتح رازی ۱: ۲۱۹ و ۴: ۵۰۹ و ۱۰: ۲۵، تفسیر طبری ۱: ۳۷ و ۲۴۳ و ۲۹۶ و ۳:

۱۴۳ و ۱۴۴ بلاق و چاپ جدید ۱: ۱۰۸ و ۲: ۲۵۷ بعد و ۵: ۲۸۲ و ۶: ۲۸۱ و ۵۲۱ و

۱۳: ۱۶۱ و ۱۷۱، مفردات القرآن: ۲۲ کلمه «ام».

خوانده‌اند.<sup>۷</sup> طبری در روایتی از محمد بن جعفر بن زبیر نقل می‌کند امیین کسانی هستند که کتاب ندارند<sup>۸</sup> و نیز از ابن عباس روایت می‌کنند که گفت: «امیون» کسانی بودند که پیغمبر (ص) و کتاب خدا را تصدیق نمی‌کردند. خودشان کتابهایی می‌نوشتند و به مردم نادان می‌گفتند که از پیش خداست و چون اینان با کتاب خدا و پیامبران جدل می‌کردند «امی» نامیده شدند. ولی خود طبری این تأویل را خلاف رایج میان عرب می‌شناسد.<sup>۹</sup>

ابن کثیر نیز در صحت اسناد این خبر به ابن عباس نظری دارد.<sup>۱۰</sup>

اما عده‌ای از علماء و خاورشناسان ازین رهگذر گمان برده‌اند که وصف امی بودن با دانستن خواندن و نوشتن منافات ندارد و پیغمبر (ص) خوانا و نویسا بوده است.<sup>۱۱</sup> پاره‌ای از مستشرقان بت پرستان را «امیون» می‌دانند و دلیلشان هم جمله (اموت‌ها عولام) (Ummat ha Olam) است که عبرانیان بر غیر خود اطلاق می‌کردند و گفته‌اند کلمه «امت» بمعنی جماعت بزرگ و توده مردم از کلمه «اومیثا Ummetha» ی سریانی است.<sup>۱۲</sup> یهود خود را بنی اسرائیل<sup>۱۳</sup> و غیرعبرانیان را معمولاً «گوی Goy» و جمع آن گویم Goyim «می‌خوانند (مقابل کلمه Gentile لاتینی و Ethnos یونانی بمعنی قوم و توده مردم) و بیگانه را هم «احریم Ahrim و Nochrin» می‌نامند تا با عبرانیان فرق داشته باشند.<sup>۱۴</sup>

بعضی از مستشرقان کلمه «امیین» را عربی شده همین «گوی و گویم»

۷. روح المعانی ۲۱: ۱۷ بیعد.

۸. تفسیر طبری ۳: ۱۴۳ بلاق ۶: ۲۸۲ چاپ جدید.

۹. تفسیر طبری ۱: ۲۹۶ بلاق ۲: ۲۵۹ چاپ جدید.

۱۰. تفسیر ابن کثیر ۱: ۲۱۵.

11. Paret, *Encycl. de l' Islam* IV, 1070; Horovitz: *Koranische Untersuchungen*, Berlin 1924, S. 52.

12. Shorter, P. 764. Horovitz: S. 51. Buhl-shaeder: *Das Leben Muhammeds*, Leipzig 1930, S. 59. Nöldeke I. S. 14.

نقل از تاریخ العرب فی الاسلام: ۱۴۰.

۱۳. اسرائیل کسی که بر خداوند مظفر گشت. لقب یعقوب فرزند اسحاق بود که با فرشته‌ای کشتی گرفت. سفر پیدایش ۳۲: ۱ و ۲ و ۲۸ و ۳۰.

14. *The Uni. Jew. Ency.* Vol. 4. 4. p. 533.

می‌دانند.<sup>۱۵</sup>

بدین کیفیت یهود همسایگان عرب خود را «امی» می‌خواند و منظورشان ازین خطاب چنانکه گفته‌اند جهل به قرائت و کتابت نبوده بلکه مراد بیشتر مفهوم بیگانه و «گوییم» بوده است.<sup>۱۶</sup> زیرا آنان در نظر خودشان قوم برگزیده‌ای بودند که وحی و نبوت و انبیاء خاص آن قوم است و دیگران از چنین امتیازی بی‌بهره‌اند. بنابراین آنان بیگانه‌اند و ایشان را «گوییم» می‌خواندند و این اطلاقی بود که بر هر غیر یهودی می‌شد.<sup>۱۷</sup>

نولدکه در تاریخ قرآن خود به این نتیجه می‌رسد که «امی» دلالت بر جهل خواندن و نوشتن نمی‌کند، بلکه فقط نشان می‌دهد که پیامبر کتب عهد عتیق را نمی‌شناخت.<sup>۱۸</sup> حتی کسانی از مستشرقان کار زبان‌درازی را بدانجا رسانده‌اند که گفته‌اند پیامبر اکرم تظاهر به جهل خواندن و نوشتن می‌کرد تا قرآن را معجزی بنمایاند.<sup>۱۹</sup> اسپرنگر از کسانی است که معتقد بود پیامبر خواندن و نوشتن می‌دانست و حتی کتابهایی بنام «اساطیر الاولین و صحف ابراهیم» درباره عقاید و ادیان و داستان‌های گذشتگان خوانده بود.<sup>۲۰</sup> و حال اینکه صرفنظر از آن که قرآن ذکر می‌کند که قریش از روی استهزاء گفتار پیامبر خدا را افسانه‌های گذشتگان می‌خواندند، اگر هم کتبی بدین نامها وجود داشت معاندین کوشای پیغمبر (ص) باز می‌گفتند. هیچ معقول نیست که پیغمبر (ص) آنچه در کتب دیگر بوده به خود نسبت دهد و بعد نام آن کتب را هم ذکر نماید. نولدکه هم از کسانی است که

15. Torrey : *The Jewish Foundation of Islam*. New York, 1933. p. 38, Abraham I. Katsh. *Judaism in Islam*. New York 1954. pp. 75.

تاریخ العرب فی الاسلام دکتر جواد علی: ۱۴۰.

۱۶. المشرق جزء تشریح ثانی ۱۹۳۱: ص ۸۲۰.

۱۷. القراون والربانون مراد فرج: ۱۸۲ شرکت مطبعه رغائب مصر

A. J. Katsh: *Judaism in Islam* New York 1954, p. 73.

تاریخ العرب قبل الاسلام: ۶: ۹۶.

18. Noldeke: Is. 14.

19. *Dictionary of Islam* by Thomas Patrick, Hungnes 2nd, ed. p. 392.

20. Noldeke I, s, 16 - *Ency. of Islam* Vol. IV. p. 1016.

به چنین نظرانی اهمیتی نمی دهد<sup>۲۱</sup>.

خلاصه آنکه طبق نظر این دسته کلمه «امی» در مورد کسانی بکار می رود که غیر یهودی باشند و یا به کتاب تورات اعتقادی نداشته باشند.

\*\*\*

گفتیم که کلمه «امی» سه بار در قرآن مجید درباره اعراب و بت پرستان بکار رفته است<sup>۲۲</sup> فرمود:

«فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ.

پس اگر در ستیزند «حجت جویند» با تو- بگو سپردم به خدای، خویشان را و هر که مرا پیروی کرد، و به آنها که کتاب دادند و به امیان بگو آیا اسلام آورده اید «گردن نهاده اید»؟ و اگر اسلام آوردند «فرمان بردند» هدایت یافته اند و اگر برگردند بر تو نیست جز پیغام رساندن که خدای بیناست به بندگان». (سوره ۳ آل عمران آیه ۲۰).

در اینجا دودسته مورد نظرند: دارندگان کتاب یعنی یهود و نصارا و «امیون» یعنی مشرکان عرب که کتاب آسمانی نداشتند<sup>۲۳</sup> و گفته اند کلمه «گوی» مصطلح عبرانیان نیز تقریباً بهمین معنی است.

گرچه آنها مرادشان غیر یهودی بوده ولی چون مردم دیگر را بت پرست می شناختند بت پرستان (بی کتابان) و بیگانگان (امی) به نظر آنها یکی می آمد<sup>۲۴</sup>. در آیه دیگری (سوره ۶۲ جمعه آیه ۲) فرمود:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.

او است که میان امیان پیغمبری هم از ایشان فرستاد. تا بخواند برایشان آیتهای

21. Nöldeke: I. S. 17.

۲۲. سوره ۳ آل عمران: آیه ۲۰ و ۵۷ و سوره ۶۲ جمعه: آیه ۲.

۲۳. تفسیر طبری ۳: ۱۴۳ بعد، کشاف ۱: ۱۸۱، طبری ۱: ۴۲۲.

۲۴. تاریخ العرب قبل الاسلام دکتر جواد علی ۶: ۹۷.

او را و پاکشان سازد و بیاموزدشان کتاب و حکمت—و اگرچه از پیش درگمراهی آشکاری بودند».

«امی» را مفسران بیشتر ناخوانا و نانویسا دانسته‌اند ولی تقریباً منطوق این آیه و آیه قبل که ذکر شد یکی است. جمله بعد «امیین» تنها به نادبیری «امیت» قوم اشاره نمی‌کند بلکه بیشتر شرک و کفرشان و پیروی نکردنشان از کتاب و حکمت مورد توجه است.

گفتیم که یکبار در قرآن مجید کلمه «امیون» درباره قوم یهود بکار رفته است. آنها که تعبیر «امی» را به «غیریهودی» درست نمی‌دانند بهمین مورد استناد می‌جویند که فرمود: «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» و از ایشانند (یهودیان) مردمی که نادبیرند، کتاب را ندانند مگر چیزی که ازبر خوانند و نیستند مگر به آنچه گمان کنند»<sup>۲۵</sup>.

می‌گویند اگر مقصود از «امیون» غیریهودیان بود در این آیه بعضی از یهودیان را «امی» نمی‌خواند در حالیکه بدون شک «امی» که همه جا وصف اعراب و نبی آنها بوده اینجا در توصیف بعضی افراد قوم یهود بکار رفته است<sup>۲۶</sup>. پس باید دید وجه اشتراک میان یهود و غیر یهود در این مورد چیست که این کلمه در مورد هر دو بکار رفته است؟ بحث درباره این آیه بستگی زیادی به فهم درست کلمه «امانی» دارد. مفسران کلمه «امانی» را به سه معنی گرفته‌اند:

۱) آرزوهای باطل (۲) اکاذیب (۳) آنچه ازبر می‌خوانند و یا قراءت کلمه بکلمه<sup>۲۷</sup>، که البته معنی سوم در اینجا مناسب‌تر است بدلیل اینکه در سه آیه بیشتر

۲۵. سوره بقره: آیه ۷۸.

۲۶. بزرگمهر: بحث درباره کلمه امی در قرآن، مجله دانشکده ادبیات تهران شماره ۴۰ تیرماه ۱۳۴۲ ص ۴۳۵.

۲۷. ابوالفتح رازی ۱: ۲۲۰، کشف الاسرار ۱: ۲۴۱ و ۲۴۳ و ترجمه تفسیر طبری ۱: ۸۵، تفسیر کشاف ۱: ۲۲۴ چاپ ۱۳۶۷ هـ. مفردات واغیب: ۲۲ و ۴۹۳، مفردات طریحی: ۷۰ چاپ نجف، مجمع البیان ۱: ۱۴۳، تبیان طوسی ۱: ۱۱۲، تفسیر صافی: ۳۶، برهان ۱: ۷۵، منهج الصادقین ۱: ۸۷، تفسیر لغز رازی ۱: ۵۷۸، بیضاوی ۱: ۹۲، ولی تمنی را در اینجا بمعنی دروغ افکندن و تهمت زدن هم گرفته‌اند چنانکه عثمان در دم مرگ گفت: «ما تمنیت و ما تمنیت» تاریخ طبری ۵: ۱۳۰ خیر مقل عثمان و الفائق زمخشری ۱: ۱۶۳، روح المعانی ۱: ۳۰۱، الجلالین ۱: ۱۱. تفسیر طبری ۱: ۲۹۷ بولاق و ۲: ۲۶۲ چاپ جدید، الروض الانف ۱: ۲۳۰.

از آن (آیه ۷۵) صحبت از تحریف کلام الهی است و در آیه بعدی هم می‌فرماید: «وای بر آنها که کتاب را با دستان خود می‌نویسند و آنگاه می‌گویند این از نزد خداست.» تحریف و بهتان از ناحیه باسوادان است که از روی حدس و گمان کار می‌کنند. کلمه «تمنی» هم که از همین ریشه است و در آیه ۵۲ سوره حج آمده بمعنی تلاوت نیز گرفته می‌شود.<sup>۲۸</sup> بنابراین اگر امانی را بمعنی از بر خواندن بدانیم «امی» باز هم بمعنی بیسواد است.

«امی» بودن شاید هم بیشتر در میان یهود بمعنی عامی بودن بکار رفته باشد. یعنی عدم درک درست و البته میان این معنی و نادبیری فرق بسیار است. چه بسا که کسانی خواندن و نوشتن بدانند ولی در طرز تفکر و در آراء و عقاید خود عامی بمانند. در این آیه مقصود از کتاب تورات است و روشن است که منظور در اینجا جهل خواندن و نوشتن نیست بلکه همچون مردم عامی درک واقعیت نکردن و بازی با احکام تورات و تکیه به شنیده‌ها مراد است. آگاهی توده مردم یهود از تورات و درک و فهم ایشان امانی بود یعنی همان دروغهایی که احبار یهود برای حصول مال و منال بنام شریعت و تورات می‌پرداختند توده مردم باور داشتند. آنها تورات را از راه گفتار علمایشان می‌شناختند و ظاهراً بیشتر یهود همچون امروز عبری را نمی‌دانستند و به زبانهای محلی خود آشنا بودند والا نمی‌توان گفت مردم جاهلیت با این همه آثار کتبی که تا هم‌اکنون بجا مانده و با اینهمه اخبار و روایاتی که از خواندن و نوشتن در میان قریش حکایت کرده‌اند و آنچه از صحیفه لقیط و حنفائی که واجد علم اولین بوده‌اند گفته شده، با وجود اینهمه آثار چنین مردمی جاهل بوده‌اند. البته بجای خود درباره اطلاق چنین نامی به آنها باز بحث خواهیم داشت.

خلاصه چنین بود تفسیر «امی» - در احادیث نبوی نیز این کلمه زیاد آمده چنانکه فرمود: «ما مردمی هستیم «امی» و نمی‌نویسیم» و یا «من بر مردمی امی مبعوث شدم» و از این قبیل روایات<sup>۲۹</sup>.

۲۸. تفصیل موضوع را در مقاله آقای منوچهر بزرگمهر مذکور در شماره ۲۶ همین فصل ببینید.

۲۹. انا امة امیة لا نكتب ولا نحسب (صحیح بخاری: الصوم باب ۱۳، صحیح مسلم صیام حدیث ۱۵، سنن ابی داود: صوم ۴، مسند احمد ۱: ۳۰۶ و ۲: ۴۳ و ۵۲ و ۱۲۲ و ۱۲۹، نسائی: صیام باب ۱۷، جامع الصغیر سیوطی: رقم ۲۵۲۱، الفتح ۴: ۱۰۸-۱۰۹، مفردات راغب: ۲۲، شرح قاموس ۸: ۱۹۱). النبی الامی (صحیح مسلم: ایمان ۱۳۱، ابوداود: صلاة ۱۷۹، ملاحم ۱۵، نسائی: ←

### پیامبر (ص) خواندن نمی دانست

صرفنظر از بحث درباره کلمه «امی» از نظر تاریخی و از جهات دلایل عقلی و نقلی این مسأله مورد گفتگوی بسیار قرار گرفته و هنوز هم از مسائل مهم و قابل بحث است. عده‌ای دلایل و شواهدی دارند که پیامبر اکرم (ص) خواندن و نوشتن نمی دانست و دسته دیگر برعکس، معتقدند که وی خواندن می دانست. آنها که می گویند پیامبر خواندن نمی توانست دلایل محکم و قطعی دارند که خلاصه آن از این قرار است:

۱) در غزوه اُحُدِ عباس عموی پیغامبر در مکه بود و چون ابوسفیان با لشکریان خود بعزم جنگ با پیغمبر از مکه روانه مدینه شد عباس مردی از بنی غفار را بمزدوری گرفت که پنهانی راه ده روزه را در سه شب طی کند و نامه‌ای را به پیغمبر برساند. پیغمبر در «قبا» بود و چون نامه عباس به او (ص) رسید مهر از نامه بازگرفت و نامه را به ابی بن کعب داد تا بخواند. «ابی» نامه را برای پیغمبر خواند و



ایمان ۱۹، ابن ماجه: مقدمه ۱۱، الدارمی: رفاق ۸۴، احمد بن حنبل ۱: ۲۵۷، ۲: ۱۷۲، ۲۱۲، ۴: ۱۱۹) اُمّی بعثت الی اُمّة الامّیین (ترمذی: قرآن ۹، احمد بن حنبل ۵: ۱۳۲).

اشهد انک رسول الامّیین (بخاری: جناز ۷۹: جهاد ۱۷۸، ادب ۹۷، مسلم: فتن ۹۵، ابوداود: ملاحم ۱۶: ترمذی فتن ۶۳، احمد بن حنبل ۲: ۱۴۸).

انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و حرزاً للامّیین (بخاری: تفسیر سوره ۴۸: ۳، بیوع ۵۰، الدارمی: مقدمه ۲: احمد بن حنبل ۲: ۱۷۴).

و نیز رک: تفسیر طبری ۱: ۲۴۳ بعد بولاق (۲: ۲۵۷ جدید)، ۲۱: ۶ بولاق، ابن کثیر ۱: ۲۱۵، ۲۱۶، الفائق ۱: ۱۶۳، ابوالفتوح رازی ۱: ۲۱۹ و ۲: ۳۰۷، ۳۹۸ و ۴: ۵۰۷ و ۶: ۱۹۲ و ۸: ۵۹ و ۱۰: ۲۵ و ۷: ۲۸۲. تفسیر طبری ۵: ۴۴۲ و ۶: ۲۸۱، ۵۲۱-۵۲۳ و ۱۳: ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۲ جدید.

۱. جنگ احد در روز شنبه هفتم ماه شوال سال سوم هجری میان پیغمبر و قریش با قبایل متحد آنها در کنار کوه احد رخ داد.

مراجعه کنید: صحیح بخاری: المغازی باب ۱۷ و ۲۰، کتاب ۶۵ تفسیر سوره ۳ باب ۱۰ و ۱۱، مسلم: جهاد حدیث ۱۰۰-۱۰۳ و ۱۳۶، سنن ابی داود: جهاد ۱۰۶، سنن نسائی: البر والصلة ۲۸، ابن سعد: جزء ۲ قسم ۱ ص ۲۵، مسند احمد ۱: ۲۸۷، ۴۶۳ و ۴: ۲۹۳ و ۲۹۴، مسند طیالسی: حدیث ۷۲۵، ابن هشام ۲: ۶۰ بعد، واقعی: ۱۰۱ (و یا ۱۹۷) طبری ۳: ۹، انساب-الاشراف ۱: ۱۴۸، ابن سید الناس ۲: ۲، ابن کثیر ۴: ۹، زاد المعاد ۲: ۲۳۱، الامتاع: ۱۱۴، المواهب ۱: ۱۱۹، تاریخ الخمیس ۱: ۴۱۹.



رسول خدا از او خواست که موضوع را پنهان دارد.<sup>۲</sup> در صورتیکه اگر پیغمبر خواندن می‌دانست یک چنین نامه پنهانی را به‌دیگری نمی‌داد که بخواند.

۲) تمیم بن جراشه گفت: در وفد تقیف<sup>۳</sup> بر پیغمبر وارد شدیم که اسلام بیاوریم. خواستیم نوشته‌ای بگیریم و در آن چند شرط بگنجانیم. ما می‌خواستیم که ربا و زنا بر ما حلال باشد. با نوشته نزد پیغمبر رفتیم. به‌خواننده نامه گفت که بخوان. چون به کلمه ربا رسید فرمود: دست مرا بر آن بگذار. پس دستش را بر آن کلمه نهاد و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا» و آنرا پاک کرد.<sup>۴</sup>

۳) کسانی که معتقدند پیغمبر خواندن می‌دانست یکی از دلایلشان روایتی است که می‌گوید پیغمبر اکرم خود جمله‌ای را از صلحنامه حدیبیه محو کرد و بجای «رسول الله» نوشت «محمد» (ص) ولی چنانکه تفصیل آنرا در ضمن دلایل آنها خواهیم دید مخالفان این اعتقاد آن جمله را بگونه دیگری تفسیر کرده‌اند.

۴) رسول خدا نویسندگانی داشت که چنانکه دیدیم هرگاه می‌خواست چیزی نوشته شود یکی از آنان را می‌خواست و به او می‌فرمود. شماره آنان به‌چهل نفر می‌رسید و در میان ایشان کسانی بودند که زبانی جز عربی هم می‌دانستند ولی به‌رحال برای نوشتن وحی الهی و یا نامه‌ای و یا هر نوشته لازم دیگری همیشه کسی از نویسندگان حاضر بود و هیچگاه نشد که پیغمبر خود چیزی بنگارد.

۲. سیره حلبیه، چاپ مصر ج ۲: ص ۲۳۰، سیره دغلان در حاشیه سیره حلبیه همان چاپ ۲: ۲۴، تاریخ یعقوبی ۲: ۴۷، ابن‌سعد: ج ۱ قسم ۲ ص ۲۵، امتاع الاسماع مقریری ۱: ۱۱۴.

۳. پس از غزوة تبوك در سال نهم هجرت که پیغمبر وارد مدینه شد گروهی از ثقیف ساکنان شهر طائف نزدیک مکه برای قبول اسلام به‌مدینه آمدند. برای این وفد خیمه‌ای در گوشه مسجد برافراشتند. غذای آنها را از خانه پیغمبر می‌دادند و پس از مذاکرات طولانی بالاخره اسلام آوردند.

تفصیل را ببینید: سیره ابن‌هشام ۲: ۵۳۷ بعد، ابن‌سعد: ج ۱ قسم ۲ ص ۳۳ و ۵۲، طبری ۳: ۱۴۰ سال ۹، ابن‌سیدالناس: ۲: ۲۲۸، ابن‌کثیر: ۵: ۲۹، زادالمعاد ۳: ۶۰، الامتاع: ۴۸۹، تاریخ‌الخمیس ۲: ۱۳۴، صحیح مسلم: العیض ۵۶، السلام ۱۲۶، سنن ابی‌داود: خراج ۲۵، سنن نسائی: عمری ۵، بیعة ۲۰، سنن ابن‌ماجه: الاقامه ۱۷۵، مسند طیالسی: حدیث ۱۳۳۶، مسند احمد بن حنبل ۳: ۳۴۱ و ۴: ۹، ۲۱۸، ۳۴۳، واقدی: ۳۸۱، عقدالفرید ۱: ۱۳۵، کامل ابن اثیر ۱: ۲۴۶، سهلی ۲: ۶۲، اسدالغابه ۱: ۱۱۶، النهایة ابن اثیر «لیط»، قسطلانی ۱: ۳۰۷، زادالمعاد ۲: ۱۹۸.

۴. اسدالغابه: جزء اول «تمیم بن جراشه».

۵) «اُمّی» بودن پیامبر اکرم را اهل تحقیق بدین ترتیب معجزه بزرگی شمرده‌اند:  
۱) پیامبر (ص) همیشه آیات آسمانی را بی کم و کاست و بدون تغییر و تبدیلی بر مردم فرو می‌خواند. و با اینکه خواندن و نوشتن نمی‌دانست هیچگاه لغزشی نیافت و این البته از معجزات است. خداوند به این مطلب اشاره می‌کند: «سُقِرْتُكَ فَلَا تَنَسَى»<sup>۵</sup>.

۲) اگر خواندن و نوشتن می‌دانست چه بسا کتب پیشین را خوانده و بر علوم آن زمان آگاهی می‌یافت. ولی قرآن حاوی علوم زیادی است که بدون خواندن و نوشتن و مطالعه بر پیغمبر نازل شده و البته این هم از معجزات است و مراد قوله تعالی همین است که فرمود:

«وَمَا كُنْتُمْ تَلُؤْنَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ يَمِينِكُمْ إِذَا لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ»

و تو پیش از این هیچ کتابی نخواندی و بدست راست خویش ننوشتی و گرنه در گمان می‌افتادند کج راهان»<sup>۶</sup>.

۳) آموختن خواندن و نوشتن کار آسانی است و مردم با هوش با اندک کوششی خط نوشتن را می‌آموزند. ندانستن آن شاید دلالت بر نقصان بزرگی در فهم داشته باشد. ولی خداوند علوم اولین و آخرین را بر پیغمبر عطا فرمود و حقایق بر او مکشوف داشت که بر هیچ بشری آشکار نشده بود. با یک چنین نیرو و توانائی شگرفی او خواندن و نوشتن نمی‌دانست پس جمع میان این دو حالت متضاد و گرد آوردن بین این ضدین از امور شگفتی آورو از معجزات است.<sup>۷</sup>

### پیامبر (ص) خواندن می‌دانست

آنها که می‌گویند پیامبر اکرم خواندن می‌دانست دلایلشان از این قرار است:

۱) وقتی متارکه حدیبیه پیش آمد، برای تنظیم پیمان متارکه حضرت به

۵. سوره الاعلی: آیه ۶.

۶. سوره عنکبوت: آیه ۴۸.

۷. محمدرضا: محمد ص ۶۳.

۱. در ذیقعده سال ششم هجرت پیغمبر سفر عمره‌ای به مکه فرمود و در حدیبیه (نزدیک مکه) پیمان متارکه‌ای بمدت دهسال با قریش منعقد نمود و در ضمن شرط شد هر که از قریش بدون اجازه ولی خود نزد پیغمبر برود او را برگرداند و هر که از اسلام بطرف قریش برود مسترد نشود. طوایف عرب نیز

علی بن ابیطالب فرمود که پیمان را بنویسد و فرمود: بنویس «بسم الله الرحمن الرحیم». ولی سهیل بن عمرو فرستاده قریش اعتراض کرد و بالاخره قرار شد بنویسند، «بسمک اللهم». سپس پیامبر فرمود: این است آنچه محمد رسول الله و سهیل بن عمرو موافقت کرده اند. ولی سهیل باز هم اعتراض کرد و گفت: اگر ما گواهی می دادیم که تو رسول الله هستی که دیگر جنگ نمی کردیم. پس باید بنویسند محمد بن عبد الله.

پیغمبر (ص) فرمود: من هم رسول خدا هستم و هم پسر عبد الله. سپس به علی (ع) گفت که عبارت «رسول الله» را حذف کند. ولی علی گفت: قسم بخدا که من هرگز آنرا حذف نخواهم کرد. رسول خدا نامه را گرفت و او نوشتن (درست و یا خوب) نمی دانست (لایحسن ان یکتب) و بجای رسول الله نوشت محمد... ولی بروایتی دیگر رسول اکرم (ص) فرمود کلمه را به من بنما و آنگاه شخصاً (ص) بمحو آن کلمه پرداخت و گفت: بنویس... و نیز گفته اند در حالیکه رسول خدا نامه را می نوشت او و سهیل بن عمرو، ابو جندل فرزند سهیل خواست که به مسلمانان پیوند که سهیل او را به نزد قریش برگرداند.<sup>۴</sup>

→ در پیوستن به اسلام و با به قریش آزاد باشند و پیغمبر هم ورود به مکه را به سال آینده موکول سازند. صلح حدیبیه را ملاحظه کنید:

بخاری: شروط ۱ و ۱۵، صلح ۶ و ۷، جزیه ۱۹، مغازی ۳۵ و ۴۳، تفسیر سورة ۴۸ باب ۵، صحیح مسلم: جهاد ۹۰-۹۴، سنن ابی داود: جهاد ۱۵۶، سنن الدارمی: سیر ۷۳، ابن سعد: ج ۱ ق ۲ ص ۷۴، جزء ۲ قسم ۱ ص ۷۰ و ۷۳ و جزء ۸ ص ۶ و ۱۶۸، مسند احمد ۱: ۸۶ و ۳۴۲، ۲: ۲۴، ۳: ۲۶۸ و ۴۸۵، ۴: ۸۶، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۲۵، ۳۳۰، مسند طرابلسی: ۱۸۶ و ۷۱۳، واقدی: ص ۲۵۵ (و یا ۳۸۳) ابن هشام ۲: ۳۰۸، بیهقی، طبری ۳: ۷۱، انساب الاشراف ۱: ۱۶۹، ابن سید الناس ۲: ۱۱۳، ابن کثیر ۴: ۱۶۴، زاد المعاد ۲: ۳۰۱، الامتاع ۲۷۴، تاریخ الخمیس ۲: ۱۶، سیره حلبیه ۳: ۲۳، تاریخ یعقوبی ۲: ۵۵، فتوح البلدان بلاذری: ۳۵، امتاع الاسماع مقریزی ۱: ۲۷۹، الخراج ابی یوسف: ۱۲۹، کنز العمال ۵: عدد ۵۵۳۴ و ۶۵۳۶ از ابن ابی شیبہ، کایتانی ۶: ۳۴، هیفیتک، ضمیمه دوم، اشیرنگر ۳: ۲۴۶، از مجموعه الوثائق السیاسیه و مفتاح کنوز السنه.

۲. سیره حلبیه ۳: ۲۴، طبری ۳: ۵۰، وقایع سال ۶ (ص ۱۵۴۶ لیدن) مسند احمد ۴: ۲۹۸، بهارج ۶ آخر باب غزوه حدیبیه، الکامل ۲: ۷۷.

۳. سیره حلبیه ۳: ۲۳، سیره زینی دحلان ۲: ۲۱۲، ارشاد مفید: ۵۴، امتناع علی (ع) را ملاحظه کنید: بهار الانوار ۶: ۵۵۹ و ۵۵۴، صحیح مسلم ۵: ۱۷۴، کامل ۲: ۷۷، طبری ۲: ۲۸۲، در ارشاد مفید هست که علی (ع) به سهیل فرمود: انه والله رسول الله علی رغم انک...»

۴. سیره ابن هشام ۲: ۳۱۸.

Nöldake I, S. 12.

این قبیل روایات موجب شده که عده‌ای از علماء و یا مستشرقان گمان برند که پیغمبر خود خواندن و نوشتن می‌دانست. ولی مخالفان این اعتقاد، این واقعه را بگونه‌های دیگر تعبیر می‌کنند.

در روایت بخاری که می‌گوید با دست خود (بیده) نوشت کلمه (بیده) را زاید می‌دانند و می‌گویند بعدها در این روایت وارد شده، بعضی دیگر می‌گویند نوشتن در همان لحظه خاص بوده و این خود معجزه‌ای است.<sup>۵</sup> و نیز گفته‌اند جمله «لایحسَنَ اَن یکتب» منفی نوشتن است، یعنی نوشتن نمی‌دانست نه اینکه خوب نمی‌توانست نوشت، چنانکه در اول فهمیده می‌شود و پاره‌ای از مستشرقان و یا علمای شرق استنتاج می‌کنند. در جمله «فکتب مکان رسول‌الله، محمد = پس نوشت بجای رسول‌الله، محمد» گمان برده‌اند که ضمیر فاعل در «کتب = نوشت» خود رسول خدا بوده است در صورتیکه نویسنده صلحنامه علی بن ابیطالب بود و در کلام اختصاری بکار رفته است. وقتی به علی (ع) فرمود که آنرا محو کند علی (ع) امتناع کرد. رسول نامه را گرفت و او نوشتن نمی‌دانست، نه اینکه نوشتن خوب نمی‌دانست. «یحسن» در اینجا به معنی «یعلم» است و این ادبی شایسته و پسندیده است که علم را درباره پیغمبر نفی نکرده باشند. چنانکه در تفسیر آیه «احسن کل شیء خلقه» گفته‌اند: «اعلم کل شیء خلقه»<sup>۶</sup>. عرب بدین گونه ادب می‌کرد و گاهی کلمه‌ای را از نظر ادب بجای کلمه دیگر بکار می‌برد. پس معنی «لیس یحسن یکتب» می‌شود: «لیس یعرف یکتب»<sup>۷</sup>.

۲) در اخبار خاصه و عامه هر دو آمده که در اوقات شدت مرض موت پیامبر (ص) گفت: «دواتی و کاغذی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من گمراه نشوید» ولی هیاهویی شد که پیغمبر هذیان می‌گوید. پس رسول خدا رنجیده خاطر شد و امر کرد از نزد او بیرون بروند<sup>۸</sup> که این روایت خود دلالت صریح بر

۵. سیره حلبیه ۳: ۲۴، قاضی: شرح شفا ۱: ۷۲۷، زینی دحلان و حاشیه سیره حلبیه ۲: ۲۱۴.

۶. تفسیر طبری ۲۱: ۶ بولاق.

۷. تفسیر طبری ۲: ۲۵۸ چاپ جدید حاشیه محمد شاکر. سهیلی در روض الانف ۱: ۲۳۰ کلام مفصلی در این باره دارد.

۸. طبری ۳: ۱۹۲ وقایع سال ۱۱، شرح قاموس ۳: ۲۲۸، ابن سعد: جزء ۱ قسم ۲ ص ۳۶ و ۳۲۴ و ۳۳۶، بخاری: علم ۳۹، جزیه ۶، مغازی ۸۳، مرضی ۱۷، الاعتصام ۲۶، مسلم: وصیه ۲۲- مستند احمد ۱: ۲۳۲، ۲۹۳، ۳۲۴، ۳۳۶، ۳۵۵ و ۳: ۳۴۶.

توانائی پیامبر بر نوشتن می‌کند.<sup>۹</sup>

۳) صرفنظر از شواهد تاریخی، توجهی به مأموریت بزرگ رسول خدا و عظمت وظیفه‌ای که در پیش داشت این مسأله را روشن‌تر و گویاتر می‌سازد. کار پیامبر تنها ابلاغ وحی و رساندن آن نبود. او مأمور تعلیم قرآن و تربیت مردم بود. او باید حکمت و دانشی که در آیات نهفته بود به مردم می‌آموخت و آنان را از گمراهی نجات می‌بخشید. چنانکه خداوند در این باره بر بندگان منت می‌نهد:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

همانا که خداوند بر گروندگان منت نهاد هنگامیکه فرستاد در میان ایشان پیامبری از خود ایشان تا بخواند برایشان آیت‌های او را و پاک سازد ایشان را و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد— و اگرچه پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند<sup>۱۰</sup>. سخن از آموزش است. تعلیم کتاب و حکمت نخستین وظیفه پیامبر بود. صرفنظر از مقام علم و قلم که در نخستین آیه‌های نازل شده پایگاه بلندی یافته در آیات قرآن و بخصوص در آیه‌های مکی بسیاری از ادوات کتابت و قراءت مانند کتاب و کاغذ و صحف و قلم و مداد ذکر شده است<sup>۱۱</sup>. توجه کنیم که بیش از سیصد مورد کلمات کتابت و مشتقات آن و بیش از نود بار قراءت بگونه‌های مختلف در قرآن بکار رفته است. با این همه جلالت قدر کتابت و قراءت چطور می‌توان گفت که پیغمبر خود نانویسنده بود؟ مضافاً بر آنکه خداوند در توصیف رسول خود فرموده:

«رَسُولٌ مِّنْ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً

فرستاده‌ای از خداوند که می‌خواند نامه‌های پاک را<sup>۱۲</sup>». در اینجا صحبت از تلاوت است نه قرائت چه، تلاوت اخصّ از قرائت است. هر تلاوتی قرائت هست ولی هر قرائتی تلاوت نیست<sup>۱۳</sup>. اما در آن موردی که استناد می‌شود به آیه شریفه ۴۸

9. Nöldeke: I, S. 12.

۱۰. سوره آل عمران: آیه ۱۶۳.

۱۱. مثلاً، سوره ۶ انعام: آیه ۷، ۹۱ و سوره ۱۷ اسراء: آیه ۱۳، ۱۴، ۹۳ و سوره ۱۸ کهف: آیه ۱۰۹ و

سوره ۲۱ انبیاء: آیه ۱۰۴ و سوره ۳۱ لقمان: ۲۷ و سوره ۵۱ طور: آیه ۱-۳ و سوره ۶۸ القلم:

آیه ۱-۲ و سوره ۷۴ المدثر: آیه ۵۲ و سوره ۸۷ الاعلی: آیه ۱۸-۱۹ و سوره ۹۶ العلق: آیه ۱-۴

۱۲. سوره ۹۸ البینه: آیه ۲.

۱۳. مفردات راغب: ۷۴.

از سوره عنکبوت که گذشت<sup>۱۴</sup>، فرمود: تو پیش از این کتابی نخواندی... منظور از کتاب در این آیه نوشته‌های مذهبی یهود و نصارا است که بزبانهای عبری و سریانی و لاتینی وجود داشته و پیامبر نسبت بدانها بیگانه بوده است و آیه در ردّ بیانات یهود نازل شد.

پیامبر پیش از بعثت عامل بازرگانی خدیجه و مأمور حساب و کتاب او بود و حتی در تاریخ ضبط است که چون از سفر بازگشت صورت حساب خود را به خدیجه داد.

حتی در پاره‌ای از روایات آمده که پیغمبر شخصاً به چند تن از جوانان مسلمان تعلیم خوشنویسی داده است<sup>۱۵</sup>.

### نظر دانشمندان

با تمام کوششی که در اختصار رفت سخن بیش از اندازه متناسب با این فصل بدرازا کشید ولی مطلب خود آنقدر دلکش و مهم است و ناگفته‌ها پیرایه آنقدر زیاد که جای پوزش و معذرت باز می‌ماند.

بحث درباره «امی» و یا خوانا بودن پیامبر سخنی نیست که تازگی داشته باشد و یا تنها خاورشناسان فرنگ لب بدان گشوده باشند. این مبحثی است که از دیر-باز گشاده و مجال سخن در آن بسیار بوده است.

از آن جمله ابوالولید باجی مالکی<sup>۱</sup> از کسانی بود که می‌گفت در صلح حدیبیه پیغمبر با دست خود نوشت. علمای اندلس در آن زمان این سخن را مخالف قرآن

۱۴. سوره ۲۹ عنکبوت: آیه ۴۸.

۱۵. کتانی: الترتیب الاداریه، فصل تعلیمات پیغمبر برای هنر خوشنویسی بنقل از کتاب شفای قاضی عیاض، در کتب شیعه نیز از این قبیل روایات نقل شده است:

عن زید بن ثابت انه قال قال رسول الله: اذا كتبت بسم الله الرحمن الرحيم، فبین - السین فیہ - عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص): لاتمد الباء الی المیم حتی ترفع السین: و عن انس قال قال رسول الله (ص): و اذا كتب احدکم بسم الله الرحمن الرحيم فليمد الرحمن. و عنه ايضاً: من كتب بسم الله الرحمن الرحيم فجوده تعظيماً لله غفر الله له بعار الانوار چاپ اول - جلد ۱۹ در فضائل قرآن باب دوم ص ۱۰.

۱. سليمان بن خلف بن سعد بن ايوب بن وارت تجيبي مالكي از حفاظ و علماء اندلس بود متوفى بسال ۴۷۴. اعلام ۳: ۱۱۸۶.

دانستند و با او بمنظره برخاستند ولی او بر ایشان پیروزی یافت که قرآن با این سخن منافات ندارد و در آیه «ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تحظه بيمينک<sup>۲</sup>» نفی مربوط به قبل از نزول قرآن است. پس از آنکه نادبیری (امیت) وی (ص) مسلم شد و معجزه ثابت گشت دیگر برای توانائی بر خواندن و نوشتن بدون معلم، مانعی نمی ماند و این معجزه ای است پس از معجزه ای<sup>۳</sup>. . . دیگر از کسانی که در این باره بحث کرده اند ابوالفتح نیشابوری، ابومحمد بن مفوز، ابوذر عبدالله بن احمد هروی، قاضی ابوجعفر سمنانی و دیگرانند. از شعبی و ابن ابی شیبه گفته اند که پیامبر بدرد زندگانی نگفت تا اینکه نوشتن آموخت<sup>۴</sup>.

بعضی از علمای افریقا و سیسیل گفته اند که توانائی بر نوشتن پس از اقامی بودن منافاتی با معجزه ندارد بلکه این خود معجز دیگری است بعد از شناسائی امی بودن او<sup>۵</sup>.

از متأخرین نیز کوششی بکار برده اند که شاید میان این دو نظر راهی بیابند و یا تلفیقی از هر دو باشد. آقای منوچهر بزرگمهر می نویسد: می توان گفت که امی بمعنی بیسواد است اما نه مطلق بیسواد. بلکه، کسی که کتابهای منزله آسمانی را نمی تواند بخواند و مجازاً بمعنی قومی که دارای کتاب نیستند نیز استعمال شده، بحدی که در میان یهود معنی اصلی آن از میان رفته و نقل بمعنی اصطلاحی گردیده است، مثل «اهل کتاب» در میان مسلمین. البته عکس این تعبیر هم ممکن است. یعنی می توان گفت «امی» بدو بمعنی «غیر یهود» یعنی قوم «بی کتاب» آمده، سپس توسعاً بمعنی کسی که قادر به خواندن کتاب یا نوشتن آن نیست استعمال شده است. باین ترتیب هر دو معنی یعنی آنچه مفسرین اسلامی گفته اند و آنچه محققان غربی می گویند صحیح خواهد بود و «نبی امی» یعنی پیغمبری که نانویسنده است و در میان قومی که تا کنون کتاب آسمانی بر آنها نازل نشده و بقول یهود «امی» بوده مبعوث گردیده است<sup>۶</sup>.

چنانکه در مورد ابوالولید باجی دیدیم گاهی کار در این مورد به زشت گوئی هم

۲. سوره ۲۹ عنکبوت: آیه ۴۸.

۳. سیره حلبیه ۱: ۲۴.

۴. تفسیر کشف الاسرار میدی ۷: ۶.

۵. شرح قاموس ۸: ۱۹۱.

۶. مجله دانشکده ادبیات تهران شماره ۴۰ تیرماه ۱۳۴۲ صفحه ۴۳۶.

کشیده و از این جهت زرقانی می‌گوید:

زشت گوئی روش دانشمندان و ادب جویندگان نیست مطلب مورد نظر، مسأله‌ای است نظری و حکم در آن باره و رجحان یک طرف بر طرف دیگر بستگی بدلائل طرف دارد، نه هوای نفس—اگرما دلائل اینها و آنها را بنگریم ملاحظه می‌کنیم که دلائل نادبیری (امیت) او (ص) قطعی و یقینی و دلائل نویسندگی او (ص) ظنی و غیریقینی است. هیچکس هم دلائل قطعی و یقینی را وانمی‌گذارد. اما تعارض میان این دو نیز روشن است. منتهی تعارض ظاهری است و دفعش هم ممکن. بدین ترتیب که دلائل نادبیری (امیت) را به اوایل حالات رسول خدا برمی‌گردانیم و دلائل نویسا بودن او را بر اواخر حالات و این جمع میان دلائل می‌شود. بی‌گفتگو جمع میان آنها بهترین راه است تا اینکه جزئی را قبول و جزئی را رد کنیم. در صورتی که در هر یک از این اجزاء نیروئی از استدلال نهفته است و بهر حال جمع میان آنها نیز ممکن<sup>۷</sup>.

### خط قرآن

خط قرآن و یا «رسم المصحف» همان روش نگاشتن قرآن است که در زمان عثمان برای کتابت قرآن برگزیده شد. دانشمندان این روش را «رسم المصحف» نامیدند و عده‌ای نیز از آن برسم عثمان و یا رسم عثمانی یاد می‌کنند. البته اصل در نوشتن، ضبط کلمه چنان است که گفته می‌شود و صورت مکتوب کلمه باید بدون کاستی و یا افزایشی و هیچگونه تغییر و تبدیلی حاکی و مبین صورت ملفوظ آن باشد.

اما در مصاحف عثمانی این اصل رعایت نشده و حروف زیادی در آن یافته می‌شود که مخالف آن طرزی است که تلفظ می‌گردد و از اینجاست که در مورد خط قرآن نیز آراء و عقاید مجال برخورد وسیعی یافته‌اند.

این خلدون دربارهٔ رسم الخط قرآن که صحابه آنرا با خطوط خود نوشته‌اند می‌گوید:

«آنها با خطوطی ناستوار از لحاظ زیبایی و اصول خط، قرآن را نوشته‌اند و در نتیجه بسیاری از رسم الخط‌های آنان با قواعد و اصول صنعت خط مخالف است و

۷. مناهل العرفان ۱: ۳۵۹ و ۳۶۰، شبیه این نظر را نیز مجلسی (ره) در هیوة القلوب (۲: ۱۰۸) نقل می‌کند.



اهل فن آنها را برخلاف قیاس تشخیص داده‌اند. سپس تابعان نیز همان رسم الخط را از لحاظ تبرک و تیمن رسم الخط اصحاب پیامبر (ص) پیروی کرده‌اند، همان صحابه‌ای که پس از پیامبر بهترین افراد بشر بشمار می‌رفتند و گفتارهای وحی را از کتاب خدا و کلام پیامبر فرا گرفته بودند. چنانکه هم‌اکنون نیز برخی از کسان خط ولی یا عالمی را از لحاظ تبرک می‌پسندند و رسم الخط او را خواه درست یا نادرست تقلید می‌کنند ولی هیچ نسبتی میان اینان و آنچه صحابه نوشته‌اند وجود ندارد. چه، شیوه صحابه پیروی شده و رسم الخط آنان پایدار گردیده و علما هم متوجه آن رسم الخط در مواضع معلوم شده‌اند.

«و در این باره نباید به پندار برخی از بیخبران اعتناء کرد که می‌گویند: صحابه به هنر خط کاملاً آشنا بوده و خط را نیکو می‌نوشته‌اند و اینکه برخی تصور می‌کنند خط آنان مخالف اصول و قواعد رسم الخط است درست نیست. بلکه کلیه مواردی را که مخالف قیاس شمرده‌اند می‌توان توجیه کرد و می‌گویند در موضعی نظیر اضافه شدن الف در «لا اذیحته»<sup>۱</sup> این زیاده تنبیهی است بر اینکه ذبح روی نداده است و در افزوده شدن یاء در «بایید»<sup>۲</sup> یای زاید تنبیهی است بر کمال قدرت پروردگار، و امثال اینها از توجیهاتی که بر روی هیچ اصلی جز ادعای بی‌دلیل محض استوار نیست و تنها موجبی که آنان را به اینگونه توجیهات وادار کرده این است که ایشان معتقدند با اینگونه توجیهات صحابه را از توهم نقص عدم مهارت در خط تبرئه و منزه می‌کنند و می‌پندارند که این خط کمال آدمی است و بنابراین صحابه را از نقصان این کمال منزّه می‌سازند و آنان را به کمال در مهارت خط نسبت می‌دهند و برای توجیه آنچه از خط ایشان مخالف مهارت و اصول رسم الخط است اینگونه تلاشها می‌کنند. در صورتی که این شیوه درست نیست. و باید دانست که خط درباره آنان از کمالات نیست. چه، این فن چنانکه یاد کردیم از جمله صنایع مدنی است که برای کسب معاش بکار می‌رود و کمال در صنایع از امور نسبی است و کمال مطلق نمی‌باشد. زیرا نقصان در آن به ماهیت دین یا خصال انسان بازمی‌گردد. بلکه نقصان صنعت مربوط به مسائل معاش آدمی است و بر حسب عمران و همکاری در راه آن پیشرفت می‌کند. زیرا عمران استعدادهای نهفته انسان را نشان می‌دهد»<sup>۳</sup>.

۱. سوره ۲۷ النمل: آیه ۲۱.

۲. سوره ۵۱ الذاریات: آیه ۴۷.

۳. ترجمه فارسی مقدمه ابن خلدون: ص ۸۴۳.

نظر ابن خلدون را بتفصیل دیدیم. ولی او در میان علماء طرفداران کمی دارد. اکثر و اغلب از فرط پرهیزگاری و احترام به پیامبر و یارانش هیچ نوع دخل و تصرفی را در آن روا ندارند.

ابن درستویه می‌گوید: دو نوع خط است که با هم قیاس نمی‌شوند: خط مصحف و خط تقطیع عروض<sup>۴</sup>.

ابوالبقاء می‌گوید: «گروهی از دانشمندان علم لغت نوشتن کلمه را بر لفظ می‌دانند مگر در مصحف، که در آن از نسخهٔ امام پیروی کرده‌اند، و عمل بر اول است.»<sup>۵</sup>

ابو عمرو دانی از قول اشهب می‌گوید: از مالک پرسیده شد: آیا مصحف آن- چنانکه مردم از هجاء می‌گیرند نوشته می‌شود؟

— پاسخ داد: نه، مگر بر نوشتن نخستین. — و از دانشمندان کسی مخالف آن نیست.<sup>۶</sup> و باز جای دیگری می‌گوید:

از مالک دربارهٔ حروف قرآن مثل واو و الف پرسیدند که اگر در کلمه‌ای یافته شود می‌توان در مصحف تغییری داد؟ — گفت: نه.

ابو عمرو می‌گوید: یعنی واو و الف زیادی در نوشتن کلمه‌ای که آن الف و واو تلفظ نمی‌شود: مثل: «واو» در «اولوالالباب» و «اولات» و «الربوا» و غیره.<sup>۷</sup> و کرمانی در «عجائب» گفته است که در خطوط قبل از خط عربی (کذا) فتحه را بصورت الف و ضمه را بشکل «واو» و کسره را بصورت «ی» می‌نوشتند. پس «لاَوْضَعُوا» (در آیهٔ ۴۷ سورهٔ ۹ توبه) و امثال آنرا بجای فتحه با الف می‌نویسند و «ایتای ذی القربی» را با یاء بجای کسره و اولئك و امثال آنرا به واو بجای ضمه، بجهت نزدیکی زمانشان به خط اول<sup>۸</sup>. امام احمد بن حنبل گفت: مخالفت با خط

۴. این درستویه: الكتاب: ۷.

۵. کتاب اللباب ورقه ۲۰۰ نسخه خطی دارالکتب المصریه بشمارهٔ ۴۲۳.

۶. ابو عمرو الدانی: المقنع ص ۱۰ — سخاوی نیز این روایت را بسندش با اندک اختلافی نقل می‌کند.

۷. ایضاً: ص ۳۰.

۸. الاتقان ۲: ۱۶۸ نوع ۷۶ قاعدهٔ ثانیه.

و نیز گفته‌اند: «... بعضی از قرآء مانند اعمش و دیگران معتقد بوده‌اند که در رسم الخط اولیهٔ قرآن حرف «ی» را بگونهٔ «الف» می‌نوشتند (کذا) و همچنین سجستانی آورده است که به قرن سوم نامه‌ای از پیغمبر با خط سعید بن العاص «دبیر محمد(ص)» دیده‌شده است و در آن نامه همه جا کلمهٔ «کان» با

←

مصحف عثمان در واو یا الف یا یاء و غیر از آن حرام است.  
در حواشی «المنهج فی فقه الشافیه» چنین آمده است: «کلمه ربا با واو نوشته می‌شود چنانکه در رسم عثمانی آمده و در قرآن به یاء و یا الف نوشته نمی‌شود، زیرا این روش سنت متبعه‌ای است.»

و در محیط برهانی، در فقه حنفیه مذکور است: «سزاوار است که مصحف جز برسم عثمانی نوشته نشود.»

علامه نظام‌الدین نیشابوری گفت: «گروهی از ائمه گفته‌اند که بر قاریان و دانشمندان و نویسندگان واجب است که از همین روش خط مصحف پیروی کنند؛ و آن رسم زیدین ثابت، امین رسول خدا و نویسنده وحیش بود.»

بیهقی در شعب‌الایمان گوید: «کسی که مصحف را می‌نگارد سزاوار است که نگهبان همان روشی باشد که این مصاحف را بدان نگاشته‌اند و با آن مخالفتی نکند و چیزی از آنرا تغییر ندهد، چه آنان دانشمندتر و بزبان و دل راست‌تر و بامانت بزرگتر بودند، پس سزاوار نیست که خرده‌ای بر آنان بگیریم.»  
درباره خط نخستین قرآنی که بزمان پیغمبر نوشته شده گفته‌اند:

«... به خط حمیری بود و پس از آن برحسب اشارت پیغمبر با حروف سریانی نگاشتند و از آن پس کاتبین وحی که از آنجمله علی بن ابیطالب و ابن عباس و عثمان بن عفان می‌بودند قرآن را با خط کوفی نوشتند»<sup>۹</sup> ولی دلیلی بر آن یافت نشد.

بهر صورت، نوشتن قرآن برسمی جز رسم عثمانی تحریم نشده و گناهی و وعیدی و نهی و تهدیدی در آن بکار نرفته است. ولی عده‌ای از دانشمندان از فرط دقت در حفظ کلام خدا و از نظر احترام به یاران پیامبر و برای پرهیز از هرگونه تصرفی، اگرچه بکوچکترین نحوی و یا احیاناً مفید هم باشد، کتابت باین روش و رسم را التزامی می‌شناسند.

→ واو نوشته شده و لفظ «حتی» چنانچون خوانده می‌شود: «حتا» ضبط شده است و نگارنده را مسموع افتاد که در نخستین جنگ همگانی جمال پاشا سفاح فرمانده سوریا قرآنی خطی به کیسر آلمان «گلیوم» هدیه کرد و این قرآن به خط خالد بن ولید صحابی «فاتح سوریا» بود و تا سال ۱۹۱۴ مسیحی برسر قبر او موقوف بود و درین قرآن کلمه «صلاة» بگونه «صلویه» و حیاة بصورت «حیویه» نوشته شده بود.

«نویخت: دیوان دین: ۶۴.»

۹. دیوان دین: ۴۹.

## مشخصات «رسم عثمانی»

گذشت که خط قرآنی براهنمائی عثمان بود و بنام او معروف شد. او در کار قرآن کوششی کرد و بیشتر زمان خود را به تلاوت آن می‌گذراند.

چنانکه گفته‌اند بهمان هنگام تلاوت قرآن نیز کشته شد (۳۵ هـ. ق.)<sup>۱</sup> و آثاری از خون وی بر مصحف امام باقیماند.<sup>۲</sup>

این رسم و روش نوشتن، گرچه مشکلاتی در خواندن پیش می‌آورد و آنچه زمان بگذرد بی‌شک دشواری بیشتری بار خواهد آورد ولی همیشه مدافعین سرسختی با دلایل محکمی داشته که ظاهراً خالی از مزایا و مرجحاتی نیز نبوده است. گفتیم که نویسندگان قرآن روش خاصی برگزیده بودند. چون کلمه‌ای بیش از یک قرائت داشت، آنرا طوری می‌نوشتند که همه‌گونه خوانده شود. چنانکه: ان هذان لساحران<sup>۳</sup> .

در مصحف عثمانی، بدون نقطه و شکل، و نه تشدید و یا تخفیف در دو نون «ان وهذان»، و خالی از الف و یاء بعد از ذال هذان، چنین: «ان هذان لساحران» نوشته می‌شد. و چنانکه می‌بینیم چنین روشی مجال قرائت را بهر چهار وجهی که باسانید صحیح به ما رسیده، باقی می‌گذارد:

۱) قرائت نافع که نون «ان» را تشدید می‌دادند و نون «هذان» را بالف تخفیف می‌بخشیدند.

۲) قرائت ابن کثیر که در این مورد تنهاست: تخفیف نون در «ان» و تشدید نون در «هذان».

۳) قرائت حفص، که نون را در «ان» و «هذان» به الف تخفیف می‌دهد.

۴) قرائت ابی عمرو، بتشدید «ان» و به یاء و تخفیف نون در هذین.

— گاه در نوشتن کلمات پاره‌ای حروف زیادی نوشته می‌شد؛ چنانکه کلمه «اید»

۱. مورخین گویند قرآن را همیشه به خشوع و با تبئیل (بریده) می‌خواند (ابن‌العبری: تاریخ مختصرالدول چاپ صالحانی بیروت ۱۸۹۰ م. ص ۱۷۸ س ۱۳).

Casanova: *Mohammed et la fin du monde*, p. 139. Blachère: *Introduction au Coran*, p. 67 note 83.

۲. Casanova: Op. Cit., 123. ابن‌سعد: ج ۳ قسم ۱ ص ۴۴، مسند احمد: ۱: ۷۲ و ۷۴.

۳. فصل فی قوله ان هـ ان لساحران: ابن تیمیة متوفی سال ۷۲۸ هـ. نسخه خطی رقم ۳۸۳۵ (۹۹ مجموع) دارالکتب الظاهرية.

در «وَالسَّمَاءَ بَيْنَهُمَا بِأَيْدٍ» را «باید» نوشته باشند. و یا در این چهار فعل واو حذف ویدْعُو الْإِنْسَانَ، وَ يَمْحُو اللَّهُ الْبَاطِلَ، يَوْمَ يَدْعُوا الدَّاعِيَ، سَدَّعُوا الزَّبَانِيَةَ» که در مصحف عثمانی چنین نوشته می‌شد: ویدع الانسان، و مسح الله الباطل، نوم بدع- الداع، سدع الرباسه» بدون واو در چهار فعل و نقطه‌گذاری و اعراب در همه کلمات. — در نوشتن بعضی کلمات چون الصلاة والزكاة بدینصورت: «الصلوه و الركوه» نوشته می‌شد تا نشان داده شود که الف در آن منقلب از واو است.

### خط قرآن در این عصر:

دانشمندان در باره روش خط قرآن سه عقیده دارند:

(۱) دسته‌ای از آنان معتقدند که این رسم توفیقی ازلی است و مخالفت با آن جایز نیست. رسول خدا خود به نویسندگان وحی فرمان می‌داد و روش نوشتن آنان را تعیین می‌فرمود و گذشته از آن، صحابه و تابعین نیز بر آن اجماع کرده‌اند و شقاق و خلاف در آن روا نباشد. «نظر چند دانشمند» چند صفحه پیش در این مورد گذشت.

(۲) دیگرانی نیز گفته‌اند که رسم مصاحف اصطلاحی است نه توفیقی و مخالفت با آن نیز جایز می‌باشد و سخن ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود در این باره گذشت. قاضی ابوبکر باقلانی نیز در کتاب «انتصار» خود می‌گوید:

«اما در باره نوشتن، خداوند چیزی در آن باره واجب نکرده است، و بر نویسندگان قرآن و خط‌نویسان مصاحف روش خاصی معین نگشته، و نه در نصوص کتاب، و نه در مفهوم آن، و نه در نص سنت و نه بالاخره در اجماع اُمّت، چیزی در این باره واجب نگشته و یا قیاسات شرعیه بر آن دلالت نمی‌کند. هر کس جز این ادعا کند، اقامه دلیل و بیان برهان بر او است<sup>۱</sup>...»

(۳) صاحب البرهان و پس از آن صاحب التبیان گام فراتر نهاده و با شیخ عزالدین (العز) بن عبدالسلام هم‌قول می‌شوند که نوشتن مصحف اکنون برسوم نخستین سزاوار نیست؛ تا از جانب نادانان در معرض تغییر قرار نگیرد، رسم عثمانی همانند اثری از آثار نفیسه موروثه از نیاگان صالحه، باید نگهداری شود.

۱. زرقانی این قول باقلانی را بتلخیص نقل کرده و بتفصیل رد می‌کند و دلایل چندی از علماء نقل می‌کند. مناهل العرفان ۱: ۳۷۳ بعد.

گفته می‌شود که بسیاری از متعلمان قرآن را بخوبی نمی‌توانند آموخت و قرائشان درست و خوش آهنگ نیست، زیرا رسم عثمانی را بخوبی نمی‌شناسند و شکل کلمات برایشان نامأنوس و دور از ذهن است. این اشکال برای عربی‌زبانان نیز وجود دارد تا چه رسد برای مسلمانانی که زبانشان و یا احیاناً خطشان نیز با عربی فرق داشته باشد. پس ناچار باید برای سهولت و آسانی کار، مصاحف امروز را همچون قدیم نویسیم و روشی نزدیکتر به لفظ برای نوشتن انتخاب کنیم. ولی دیدیم که عده زیادی از دانشمندان از فرط تعلق به کتاب خدا و پرهیز از کوچکترین تغییری در آن، رسم قرآنی را توقیفی ازلی می‌دانند و می‌گویند برای آموختنش باید زحمتی به خود هموار ساخت و خیری اندوخت. گذشته از آن خط و کتابت هر روز در معرض تغییر تبدیل است و چه بسا که در این خطوط مختلفه، فتنه‌هایی گوناگون پیش آید و آنچه در گذشته جلوگیری شد در آینده بگونه دیگری رخ نماید.

باید در نشر و تبلیغ قرآن از هیچ جهدی فروگذار نکرد و آنرا چنانکه هست به کودکان دبستانی آموخت و اگر در این مورد کار به اشکال برخورد می‌توان، همانطور که در مجله‌الازهر مصر پیشنهاد شده، در مورد کلماتی که با قواعد خط و املائی کنونی فرق دارد و بسیار کم است، در پائین هر صفحه‌ای صورت نزدیکتر به ذهن آن کلمه را هم ضبط کرد.

امام بدرالدین زرکشی می‌گوید: <sup>۲</sup> درباره اینک بتوان قرآن را بقلمی جز عربی نوشت کسی از دانشمندان را ندیدم که سخنی گوید ولی بهتر منع آنست. چنانکه قرائتش به غیر زبان عرب تحریم شده، زیرا قلم یکی از دو زبان است و عرب قلمی جز عربی نمی‌شناخت. قال تعالی: «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» <sup>۳</sup>.

### چند کتاب

رسم الخط مصحف عثمانی از قدیم مورد توجه دانشمندان بود و قواعد مرتبی برای روش نگاشتن آن ترتیب داده بودند<sup>۱</sup> در این باره کتب چندی نیز تألیف

۲. البرهان فی علوم القرآن ۱: ۳۸۰.

۳. سورة ۲۶ الشعراء: آیه ۱۹۵.

۱. مراجعه کنید: ابو عمرو الدانی: المحکم فی نقط المصاحف چاپ دمشق ۱۳۷۹ هـ. المقنع: ۲۲، ۵۰..

البرهان فی علوم القرآن ۱: ۳۸۱، کتاب المصاحف سجستانی: ۱۰۳، بیعد، الاتقان سیوطی ۲: ۱۶۶ نوع

۷۶، مناهل العرفان ۱: ۳۶۲.

شده است که از آن میان پاره‌ای معروفترند. چون: المقنع فی رسم القرآن ابو عمرو-  
الدانی، عنوان‌الدلیل فی رسوم خط‌التنزیل علامه ابوالعباس مراکشی، ارجوزة  
اللؤلؤ المنظوم فی ذکر جملة من الرسوم، نظم علامه شیخ محمد بن احمد مشهور  
به متولی- این منظومه را مرحوم شیخ محمد خلف حسینی بشرح درآورد بنام: «مرشد-  
الحیران الی معرفة ما یجب اتباعه فی رسم القرآن.»

## ۱۳ — اعجام و نقطه گذاری

### مشکل خواندن قرآن

گذشت و دیدیم که صحابه مصحف کریم را چه سان نوشتند، معروف است که نوشته های ایشان خالی از هرگونه نقطه و علامتی بوده است. آن خط نه نقطه داشت و نه زبر و زیر و پیش، حتی بالاتر از آن، حروف علة (الف، واو، یاء) نیز در کلمه نوشته نمی شد. چند نمونه دیگر ببینیم:

«قُل» بمعنی بگو «قَالَ» بمعنی گفت هم خوانده می شد. طب، طاب هم قرائت می گردید. «کتب» میان اسم و فعل، مفرد و جمع، معلوم و مجهول مشترک بود. «مسلمات» را «مسلمت» و «کافرون» را «کفرن» می نوشتند. «رجل» بگونه پا و یا یکمرد و نیز بصورت رجال بمعنی چند مرد هم خوانده می شد. مضاف بر اینکه اساساً آن خط نقطه نداشت و بنابراین خواندنش بس مشکل تر و پیچیده تر می گشت.

توجه کنیم که کمتر زبانی باندازه عربی درست خواندن و گفتن و فهمش بستگی به اعراب دارد. چه بسا که اشتباه در یک زبر و یا زیر (چنانکه در داستان ابوالاسود بیاید) معنای جمله را بکلی واژگونه سازد و همین یک زبر و زیر سرحد میان کفر و ایمان باشد.

سالهای درازی قرآن دست بدست می گشت و مایه تری زبان و اطمینان خاطر و مونس دلهای مسلمانان بود بدون اینکه نقطه و یا زیر و زبری داشته باشد. دو عامل اساسی و اصلی عرب را از این مشکل رها می ساخت: ذوق سلیم و حافظه قوی.

ذوق سلیم و ملکه خاطر ایشان، پیش از آمیزش با مردم بیگانه، آنها را از اشتباه دور نگه میداشت. عرب در بادیه بکلام فصیح سخن می گفت. به شعر و خطبه انس و الفتی تام داشت. فصاحت و بلاغت قرآن را با تمام وجود خود درک



می کرد. تلاوت آیه‌ای از قرآن بر دلش می نشست و تا ژرفای روانش اثر می گذاشت. از دل و جان شیفته کلام الهی بود و برآستی به آن ایمان داشت. اضافه کنیم بر این ذوق و شیفتگی، آنچه اول گذشت و آن حافظه غریب و شگفتی آور آنها بود. مردمی «امی» که همه چیز زندگی را به حافظه خود سپرده و از آن بازمی خواستند. قرآن نوشته، برای آنها حکم تذکار و یادآوری را داشت. با کلمه کلمه آن مأنوس بودند و حرف حرف آن را می شناختند. شی نبوده که قسمتی از آن را کسی از مسلمانان نخواند و روزی نمی گذشت که مسلمان آن روز آیتی از کلام خدا بر زبان نیاورده باشد. حتی کار تلاوت و حفظ و تمسک به آیات قرآنی بدانجا می کشید که پاره‌ای از مردم سخن عادی و روزانه خود را نیز به آیات قرآنی زینت می بخشیدند و چه بسا که همه مطلب خود را با آیات آسمانی بیان می کردند.

چنین بود که در آغاز کار، نیازی به نقطه و زبر و زیر احساس نمی شد. تسلط آنها بر زبان و احاطه کاملی که بر آن داشتند، موجب گشت که در قرن‌ها بعد، هنوز دانشمندانی یافته شوند که زبر و زیر گذاشتن خط را اهانتی به خواننده تلقی کنند و جز در موارد خاص و بسیار ضروری، از آن اجتناب ورزند.

ولی جهان اسلام، تنها دنیای عرب نماند. دسته دسته و گروه گروه، مردم ملل مختلفه و انسانهای شیفته خداشناسی و آزادگی به آن روی آوردند. از همان سالهای اولیه پیدایش اسلام، ایرانی و قبطی، ارمنی و آرامی، ترک و تاجیک، خیل خیل و گروه گروه به این سرچشمه فیاض و منبع ازلی سعادت، هجوم آوردند. اینها عرب نبودند، بیگانه و عجم شمرده می شدند. چه بسا که فرسنگها از زبان عرب بدور بودند و در همه عمر یک کلمه عربی هم نشنوده بودند. ولی به خواندن قرآن و نماز و دعای خود التزام داشتند. برای اینها در بایست بود که قرآن را بیاموزند و نگفته خود پیداست که این کار چه کار مشکل و توانفرسائی بوده است. خطی بیگانه، آنهم بدون نقطه و زبر و زیر و پاره‌ای از حروف!

این بود که در خواندن لغزش فراوان گشت و اشتباه و غلط پیش آمد. چه بسا که این لغزشها از آغاز کار وجود داشته که گویا عثمان تعبیر به لحن می کند و می گوید: «لحنی که در آن یافته شود عرب خود آنرا اصلاح می کند.» و یا چنین سخنی را به عمر نیز نسبت داده‌اند و یا عایشه آنرا خطای نویسندگان شمرده است.<sup>۱</sup>

۱. کتاب المصاحف ابن داود: ۳۲ بعد، المعکم فی نقط المصاحف ابو عمرو الدانی چاپ دمشق ۱۹۶۰ ص



بهرحال، گسترش حیرت‌آور و سریع اسلام مسائل زیادی پیش آورد و یکی از آنها آمیزش عرب و عجم بود که در نتیجه آن، عوامل فساد در زبان عرب پیدا شد و لغزش و لحن در زبان فصیحی عرب نیز مجال بروز یافت.

تلفظ غلط و لغزش در سخن، در میان مردمی که به‌رسانگی و گویائی زبان خود سخت پای بند بودند، گناه نابخشودنی شمرده می‌شد. بویژه، اگر چنین لغزشی در سخن خدائی و آسمانی پیش آید. این دیگر غیر قابل تحمل بود و گناهی بزرگتر بشمار می‌آمد. این داستان با همه سهمگینی رخ داد.

مردمی بیگانه با زبانی و خطی ناآشنا روبه‌عربی آوردند، خواه و ناخواه، دچار لغزشها شدند و موجب آن گردیدند. بیفزائیم برای سخن که اعراب خود به‌قبائل و عشایر مختلفی تقسیم شده و هریک از این گروهها لهجه و گویشی خاص خود داشت که با دیگران فرق فراوان می‌کرد. این همه اختلاف و افتراق دست بدست هم داد و آنطور که گفته‌اند: «ملاحن و تصحیفاتی» پیش آورد.

چنانکه ابوالاحمد عسکری گفته: «قرآن را چهل و چند سال در مصحف عثمان می‌خواندند تا زمان خلافت عبدالملک و در این هنگام تصحیفات فزونی یافت و در عراق گسترده شد». و چه بسا که منظور از این تصحیفات لغزشها و اشکالات قرائت در پاره‌ای از کلمات و حروف قرآن باشد.

بهر صورت، رواج لغزش و لحن در سخن موجب شد که مردم دوراندیش را به اندیشه چاره‌جویی افکند. به این فکر افتادند که قرآن را نقطه‌گذاری کنند و اعراب دهند تا هم حروف بخوبی شناخته شده و با مشابه خود مشتبه نشود و هم حرکات حروف درست ضبط شود که دیگر از لغزش و لحن مصون بمانند.

### اعجام و نقطه‌گذاری

اعجام مصدر باب افعال است و در زبان عرب یکی از معانی باب افعال سلب است. یعنی از میان بردن ریشه فعل را می‌رساند. چنانکه «أَعْجَمْتُ الْكَلَامَ» یعنی از آن سخن رفع‌کنگی و ابهام‌کردم. چون نقطه‌گذاری بر حروف و زیر‌گذاردن

→ ۱۸۵، المقنع فی معرفة رسم مصاحف الامصار چاپ استانبول ۱۹۳۲ ص ۱۲۴، الاتقان فی علوم القرآن چاپ سوم حلبی بابی ۱: ۱۸۲ نوع ۴۱ تنبیهات.  
۲. ابن خلکان: وفيات الامهات چاپ ۱۳۱۰ قاهره ۱: ۱۲۵.

بر آن ابهام و گنگی سخن را از میان می برد آنرا «اعجام» نامیده اند.  
در اوایل اعجام تنها با نقطه گذاری انجام می شد. در اصطلاح نقطه گذاری  
دو معنی نزدیک بهم دارد:

۱) نقطه گذاری برای تمیز حروف مشابه، چون نقطه های باء و تاء و ثاء...  
۲) نقطه گذاری برای تشخیص حرکات کلمه - چنانکه برای نشان دادن حرکت  
فتحه یک نقطه روی آن می گذاشتند و برای نمایاندن کسره یک نقطه زیر حرف و  
برای ضمّه یک نقطه جلو حرف و یا در میان آن می نهادند.  
گاهی قدماء این دو روش را بهم می آمیختند و نقطه مدوری می گذاشتند که هم  
نشانه حرکت حرف و هم نقطه آن بود.

نقطه گذاری برای ضبط حرکات و اعراب نیز دو نوع بود:

۱) نقطه گذاری با نقطه های مدور که بیشتر قاریان در مصاحف خود بکار  
می بردند و بنا بر مشهور ابوالاسود دؤلی آنرا وضع کرد.  
۲) شکل که به آن «شکل شعر» هم گفته می شد و آن علامات مختلفی بود که چون  
تشدید و همزه و ضمّه و فتحه و کسره بود. گفته اند که نخستین بار خلیل بن احمد  
با اقتباس از حروف آنرا وضع کرد. مثلاً علامت تشدید (ـ) را از اول کلمه شدید  
گرفته و ضمّه و او کوچک است که بالای حرف گذارده و کسره یا کوچک و فتحه  
الف کوچک بوده که بالای حرف گذاشته است.  
علمای نحو و لغت این ترتیب را برای ضبط شعر و لغات بکار می بردند ولی  
قاریان و نقطه گزاران مصاحف به پیروی از پیشینیان خود این روش را اوایل در  
قرآن بکار نمی بردند.

البته منظور و مراد از هر دو طریقه یکی بود و این دو روش تنها در صورت و  
شکل با هم اختلاف داشتند. نقطه گذاری بطور کلی بشکل مدور بود ولی «شکل»  
که می گفتند در آن ضمّ و فتح و همزه و تشدید هم بود.

در اینکه از چه وقت نقطه گذاری برای تمیز میان حروف بکار رفته اختلاف است.  
این طبیعی است که برای تشخیص و تمیز میان حروف مشابه چون باء، یاء، تاء، ثاء،  
و یا ج، ح و خ حتی خود اهل زبان نیاز به علائمی داشته باشند و چه بسا که چنین  
علائمی حتی قبل از علامت حرکات بوجود آمده باشد. چنانکه در روایتی گفته اند  
قرآن در مصاحفی مجرد بود. اولین بار بر حروف یاء و تاء نقطه گذاشته و گفتند عیبی

ندارد و این نور آنست. بعد در آخر آیه نقطه گذاردند و بالاخره فواتح و خواتم را تعیین کردند<sup>۱</sup>.

### نخستین نقطه گذاری

درباره نخستین دفعه ای که قرآن را نقطه گذاری کرده اند مثل بسیاری از مسائل دیگر اختلاف نظر بسیار است. در پاره ای روایات گفته اند که پیامبر اکرم فرمود: قرآن را اعراب دهید و از غرایب آن فحص کنید، و یا از یاران پیامبر گفته اند: هر که قرآن را بخواند و آنرا اعراب دهد پاداش شهید را خواهد داشت و یا عبدالله بن مسعود گفت: قرآن را نیک بدارید و آنرا به آواز خوش بیارائید و آنرا اعراب دهید که آن عربی است<sup>۱</sup>.

و یا قتاده گفت: قرآن را اول نقطه گذاری کنید سپس پنج پنج و ده ده آیه را علامت گذارید<sup>۲</sup>.

از این سخنان بعضی چنان استنباط کرده اند که نخستین نقطه گذاری و تعیین پنج آیه و ده آیه از زمان یاران پیامبر بوده، زیرا قتاده خود از تابعان است و داستان او هم جز از آنها نیست<sup>۳</sup>. با استناد به این سخنان گمان برده اند که در زمان پیغمبر نیز غلط در اعراب قرآن از اصحاب صادر می شده و بدین جهت دستور اعراب به کلمات داده شده است - ولی این سخن درست نیست. چه، بر فرض صحت روایت باید دانست که اصحاب، فهم غریب را اعراب می نامیدند. زیرا بدین وسیله معنی قرآن را کشف کرده و از اشتباه بیرون می آمدند<sup>۴</sup> پس اگر هم اعراب و ضبط حرکات قبلاً در سرزمین عربستان وجود داشته، صحابه روش خاصی برای نقطه گذاری همه کلمات قرآن نداشتند و شاید از نظر آسان کردن قرائت گاهی پاره ای کلمات را علامت گذاشته باشند. یکی از دلایل بارز آن این است که مردم مکه و مدینه هر یک بطریقه دیگری نقطه گذاری می کردند ولی بعد روش خود را ترک کردند و از روش مردم

۱. دانی: المحکم: ۲.

۱. قرطبی: الجامع لاحکام القرآن ۱: ۲۳.

۲. دانی: المحکم: ۲.

۳. المحکم فی نقط المصاحف: ۳.

۴. ترجمه اعجاز قرآن والعی: ۵۳.

بصره (روش ابوالاسود) پیروی نمودند<sup>۵</sup>. بنابراین می‌توان گفت که لااقل این روش در قرآن بی‌سابقه بوده است.

درباره نخستین کسی که در این کار پیش قدم بوده و قرآن را اعراب گذاری کرده در روایات از چهار نفر نام برده‌اند:

ابوالاسود دوئلی، یحیی بن یعمر، نصر بن عاصم لثمی و حسن بصری<sup>۶</sup>.

ولی حسن بصری<sup>۷</sup> را نمی‌توان واقعاً جزء پیشقدمان این کار محسوب داشت. زیرا روایاتی از او درباره کراهتش از این کار نقل کرده‌اند<sup>۸</sup>. فقط ممکن است بعد از آن اظهار نظرهای اولیه در این مورد تساهلی کرده و عدم کراهتی نشان داده باشد<sup>۹</sup> ولی کار دیگری جز این نکرده است. بنابراین حسن بصری از جرگه نخستین اعراب‌گذاران قرآن بیرون می‌رود. اما در مورد دیگران به تفصیل بیشتری احتیاج است.

### ابوالاسود دوئلی<sup>۱</sup>

یکی از کسانی که بیش از دیگران گفته‌اند که نخستین مرد این میدان بود

۵. المحکم: ۷-۹.

۶. الاتقان ۲: ۱۷۱ نوع ۷۶ مسئله.

۷. حسن بن ابی‌الحسن بصری از تابعان بزرگ و از دانشمندان زاهد و فصیح زمان خود بود. در سال ۱۱۰ هجری وفات یافت.

خلاصه تذهیب الکمال: ۶۶.

۸. کتاب المصاحف: ۱۴۱: المحکم: ۱۱.

۹. الاتقان ۲: ۱۷۱ و المصاحف: ۱۴۲ و ۱۴۳.

۱. ابوالاسود دوئلی—در نام وی و نام پدرش و سال وفات و کارهای او اختلاف بسیار است. رویهمرفته ظالم بن عمرو بن سفیان مشهورتر است مصاحبت علی بن ابیطالب (ع) را درک کرد. در بصره در علوم حدیث و فقه پایگاهی رفیع داشت. سال وفات او را از ۶۹ هـ-۶۸۸ م. تا ۱۰۱ هـ-۷۲۰ م. یعنی مردد میان ۳۱ سال گفته‌اند. شاید دهقانی است ایرانی از نواحی بصره. در آن هنگام که بزرگان عرب برای فرزندان خویش از ایرانیان سرب و آموزگار می‌گزیدند او مؤدب اولاد زیاد بن ابیه بوده... دهخدا: لغت‌نامه کلمه ابوالاسود، طبقات ابن سعد ۷ قسم ۱: ۷۰، الشعر والشعراء ابن قتیبه: ۴۷۵ (و یا ۷۰۷)، الاغانی ۱۱: ۱۰۵ بیهود چاپ بولاق. الارشاد یاقوت ۴: ۲۸۰ بیهود، تاریخ دمشق ابن عساکر ۷: ۱۰۴ بیهود، خزانه الادب ۱: ۱۳۶ بیهود، از تاریخ الادب العربی بروکلین ۱: ۱۷۱ بیهود، اسدالغایة ۳: ۶۹، الاصابة ۳: ۳۰۴: تاج العروس (دال)، تذهیب التهذیب ۱۲: ۱۰، ←

ابوالاسود دوئلی است<sup>۲</sup>، درباره او سخن بتفصیل و گوناگون گفته شده است از جمله آنکه ابی‌ملکیه می‌گوید: در زمان عمر مردی اعرابی به مدینه آمد و خواست کسی برای وی قرآن بخواند. مردی سوره براءة را برای او خواند. آن مرد در ضمن قرائت آیه: «ان الله بریء من المشرکین و رسوله»<sup>۳</sup> کلمه «رسوله» را بجای اینکه بضم لام بخواند بکسر لام خواند که معنی آن بکلی واژگونه می‌شود. (یعنی خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزارند، واژگونه شده و می‌شود: خداوند از مشرکان بیزار است و از پیامبرش) مرد عرب از رسول خدا بیزاری جست. داستان به گوش عمر رسید. اعرابی را خواست و از غلطی که رفته بود آگاه شد. دستور داد قرآن را بر مردم نخوانند مگر دانشمندان و آنگاه ابوالاسود را فرمود که علم نحو را وضع کند<sup>۴</sup>.

داستان ابوالاسود را بگونه دیگری هم نقل کرده‌اند:

ابوالاسود اصول علم نحو را از علی (ع) آموخته<sup>۵</sup> و از آن پس بدین علم شهرتی بس زیاد یافت. جماعتی این علم را از او فراگرفتند که از آن جمله یحیی بن یعمر عدوانی قاضی خراسان و نصر بن عاصم لیثی بوده‌اند. آنها نیز در نحو و قرائت قرآن و فنون ادب مهارت زیادی یافتند.

در این هنگام زیاد بن سمیه<sup>۶</sup> والی بصره و توابع آنجا بود عتبی می‌گوید: معاویه

→ **جمهرة الانساب: ۱۷۵، خلاصه تذهیب الکمال: ۳۸۱، ابن خلکان ۱: ۲۴۰، روفاة الجنات: ۳۴۱**

بیعد، شذرات الذهب ۱: ۱۱۴ بیعد، طبقات القراء ابن جزری ۱: ۳۴۵، المزهر ۲: ۳۹۷، ۴۱۸،

۴۶۱، المعارف: ۱۹۲، معجم الادباء ۱۲: ۳۴ بیعد، از انباء الرواة ۱: ۱۳ بیعد

*Encyclopédie de l' Islam, Leyden 1913 Suiv, (Art. Abu'l-Aswad) 1, 80.*

۲. البرهان فی علوم القرآن ۱: ۲۵۰ و ۲۷۸ الاتقان ۲: ۱۷۱ نوع ۷۶ مسئله.

۳. سوره ۹ براءة آیه ۳.

۴. جامع الاحکام قرطبی ۱: ۲۴، المحکم: صفحه ۴ حاشیه ۲ بنقل از کتاب الايضاح فی الوقف والابتداء

ابی بکر بن انباری متوفی ۳۲۷ نسخه خطی شماره ۳۵ قراآت دارالکتب ظاهره دمشق ۱۵-۱۶.

۵. ابن خلکان: وفيات الاعیان ۱: ۲۴۰، معجم الادباء یا قوت ۱۴: ۴۹، نزهة الالباء: ۵، انباء الرواة ۱: ۴ و

۱۵، طبقات القراء ابن جزری ۱: ۳۴۶.

۶. زیاد بن سمیه و یا زیاد بن عبید و یا زیاد بن ایبه و یا زیاد بن ابی سفیان، مادرش سمیه اصلا ایرانی و

کنیز حارث بن کلدیه بود. او بتصادف به کلدیه رسید. سمیه فرزند خود زیاد را به غلامی رومی بنام عبید

از بنی ثقف منسوب می‌نمود. ولی معاویه از سنت لعاق که در جاهلیت مرسوم بود استفاده کرده و او را

برادر خود و فرزند ابی سفیان خواند تا اینکه در سال ۱۶۰ هجری مهدی خلیفه عباسی انتساب خاندان

بنی زیاد را به قریش رد کرد. زیاد مردی باهوش و زیرک و پرکار بود. به هنگامی که مغیره بن شعبه



خلیفه اموی نامه‌ای به زیاد نوشت و عبیدالله فرزند زیاد را خواست که نزد او به‌شام برود. چون عبیدالله به‌نزد او رسید معاویه دید که بسیار بدحرف می‌زند و در سخن او خطاهائی (لحن) دیده می‌شود. پس معاویه وی را نزد پدرش برگرداند و در نامه‌ای زیاد را از کوتاهی در تربیت فرزند سرزنش کرد. زیاد به‌فکر آموزش فرزند افتاد. ابوالاسود را خواست و تباهی و فسادى را که در زبان عرب راه یافته بود با وی در میان نهاد و از او خواست که کتاب خدا را اعراب‌گذارد تا مردم کمتر دچار اشتباه گردند. لیکن ابوالاسود از این کار سرپیچید و امتناع نمود. زیاد نیز دست از مقصود برداشته مردی را فرمود که در سر راه او بنشیند و چون ابوالاسود نزدیک می‌شود صدای خود را بقرائت قرآن بلند کند، ولی چنین بنمایاند که قصدش شنوایدن ابوالاسود نیست. آن مرد نیز چنین کرد و آیه *انَّ اللّٰهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ وَرَسُوْلُهُ* را بکسر لام خواند. ابوالاسود این امر را بزرگ شمرده و گفت: خداوند عزیزتر است از اینکه از رسول خدا بی‌زاری جوید. پس همان هنگام نزد زیاد رفت و به او گفت: من ترا اجابت کرده و آنچه خواستی پذیرفتم. رایم بر آن قرار گرفت که با اعراب قرآن شروع کنم. پس کاتبی به‌نزد من فرست.

زیاد، تنی چند نویسنده نزد او فرستاد و او میان ایشان یکی از عبدالقیس را برگزیده و گفت: مصحف را بگیر و رنگی که مخالف با رنگ سیاه باشد انتخاب کن. وقتی من دو لب خود را بحرفی می‌کشایم یک نقطه در بالای آن حرف بگذار (بجای فتحه) و چون لبهای خود را فرو آوردم یک نقطه در زیر آن قرار داده (بجای کسره) و آنگاه که هر دو لب را بهم چسباندم نقطه را بمیان حرف بگذار (بجای ضمه) و علامت سکون را گویا دو نقطه قرار داده بود. سپس قرآن را بآرامی شروع به خواندن کرد و نویسنده نیز نقطه می‌گذاشت. هر وقت که نویسنده صفحه را تمام می‌کرد ابوالاسود در آن تجدیدنظر می‌نمود. بدین‌گونه کار خود را ادامه

→ از طرف عمر و الی بصره شد زیاد دبیر او بود و بعد در شهادت علیه مغیره کوتاه آمد و جان او را نجات داد. در زمان علی (ع) والی فارس شد و در خلافت معاویه یاغی گشت ولی مغیره به پاس دوستی سابق آن دو را با هم آشتی داد و کار بدانجا رسید که گفتیم معاویه او را فرزند ابوسفیان پدر خود خواند و حکومت بصره را به او داد. زیاد نیز از هیچ سختی و خشونتى کوتاه نیامد کارش چنان بالا گرفت که تا او بطاعونی که دستش را خورده بود نمرود (سال ۵۳ هـ. ق.) معاویه یزید را به جانشینی معین نکرد. گفته‌اند او نخستین کسی است که کتابی در مطالب نوشته است.

فهرست ابن‌الدیم ۸۹، المعارف ابن‌قتیبه ۱۷۶، تهذیب‌الاسماء واللغات نووی ۱: ۲۵۹.

داد تا همه قرآن اعراب‌گذاری شد سپس مختصری که منسوب به او است وضع کرد.<sup>۷</sup> مردم نیز این روش را پسندیدند و از او پیروی کردند - زمان گذشت و این روش گسترش یافت و اندک‌اندک ابتکار بیشتری در آن بکار رفت و هرگاه حرف حلقی بعد از تنوین قرار می‌گرفت دو نقطه بالای هم ثبت می‌کردند تا علامت آن باشد که نون ظاهر می‌شود و الا دو نقطه را در کنار هم می‌گذاشتند تا نشانه آن باشد که نون مدغم و یا مخفی است. پس از آن مردم مدینه برای حرف مشدد علامتی مانند قوس (کمان) قرار دادند بدین‌سان: ( - ) علامات دیگری هم کم‌کم بوجود آمد مانند اینکه برای همزه وصل کششی (جره‌ای) در بالا و یا زیر و یا وسط آن می‌گذاشتند برحسب اینکه ما قبل آن زیر یا پیش باشد.<sup>۸</sup>

گفته‌اند که ابوالاسود این کار را برای نخستین بار انجام داد ولی روشن نیست که اگر هم او انجام داده آیا بدستوری زیاد<sup>۹</sup> و یا بفرمان عبدالملک بن مروان<sup>۱۰</sup> بوده است. اما اینکه خود به تنهایی دست به یک چنین کاری زده باشد شاید زیاد معقول و منطقی بنظر نرسد و چه بهتر هماهنگ کسانی باشیم که او را در حلقه نخستین از زنجیر نقطه‌گذاری و سجاوندی قرآن می‌دانند.<sup>۱۱</sup>

### یحیی بن یَعْمَر

ولی همه در این مورد هماهنگ نیستند.

ابن ابی داود وعده دیگری گفته‌اند: «اولین کسی که قرآن را نقطه‌گذاری کرد یحیی بن یَعْمَر بود.»<sup>۱</sup> ابن یحیی از قراء معروف بصره و اصلاً ایرانی و شیعه بوده

۷. انباه الرواة قنطی ۱: ۵، اخبار النحویین سیرانی: ۱۶، المحکم فی نقط المصاحف، ۳-۷ هریک بنحوی بازگفته‌اند و نیز تاریخ قرآن نولدکه ۳: ۲۶۱ دیده شود.

Nöldeke. *Die Geschichte des Qorantexts*, Leipzig 1938, s. 261.

۸. روش نقطه‌گذاری را ملاحظه کنید: کتاب المصاحف: ۱۴۴، المحکم فی نقط المصاحف: ۶-۹ و ۱۹ بعد.

۹. البرهان فی علوم القرآن ۱: ۲۵۱، المحکم: ۳، انباه الرواة ۱: ۵.

۱۰. مقدمتان: مقدمه ابن عطیه بر تفسیرش الجامع المحرر: ۲۷۶، الاتقان چاپ حجازی ۲: ۲۹۰ چاپ سوم حلی بابی ۲: ۱۷۱ نوع ۷۶ مسئله.

11. Blachère: *Introduction au Coran*: p. 80, note 103.

۱. کتاب المصاحف: ۱۴۱، المحکم: ۵، الاتقان ۲: ۱۷۱.



است.<sup>۲</sup> گفته‌اند محمد بن سیرین مصحف نقطه‌گذاری شده‌ای داشت که یحیی بن یعمر آنرا نقطه‌گذاری کرده بود.<sup>۳</sup> ولی چون می‌دانیم که ابن سیرین به سال ۱۱۰ هجری وفات یافته است<sup>۴</sup> وجود مصحف نقطه‌گذاری شده و اعراب‌دار کامل در آن زمان کمی دور از ذهن بنظر می‌رسد و قبولش آسان نیست.<sup>۵</sup>

### نصرین عاصم

نفر سومی که بنام نخستین نقطه‌گذار قرآن نام برده‌اند<sup>۱</sup> نصرین عاصم<sup>۲</sup> می‌باشد. او شاگرد وفادار دو استاد خود ابوالاسود و یحیی بن یعمر بود. ابن خَلْكَان می‌گوید: چون حَجَّاج آشفته‌گی قرائت قرآن را دید به کاتبان خود گفت روی حروف مشابه علامتی بگذارید که خواندن آن آسان شود و از قرار مذکور شخصی بنام نصرین عاصم ابتداء نقطه‌ها را برای تشخیص حرکات در نوشتن نامه‌های رسمی معمول نمود، ولی چون باز هم اشتباهاتی رخ می‌داد نقطه‌گذاری حروف بر نقطه‌گذاری حرکات افزوده گشت. - گرچه عبارت او کمی پیچیده است ولی می‌توان گفت که منظور او همین نقطه‌گذاری در حروف مشابه مانند باء، تاء و ثاء است که اعجام نامیده می‌شود. ابواحمد عسکری نیز در کتاب «التصحیف» خود می‌نویسد که نصرین عاصم به دستور حجاج برحروف مشابه علامت گذارد.<sup>۳</sup> جاحظ از این نیز پا فراتر گذاشته و در

۲. یحیی در حدود سال ۴۵ هجری در بصره بدنیا آمد. مدتی در عراق بود و بعد به خراسان مهاجرت کرد. از شیعیان علی (ع) شمرده شده و شاید به همین سبب حجاج او را به خراسان نفی کرده باشد. مدتی قاضی مرو بود و در همین سمت به سال ۱۲۹ از دنیا رفت. *وفیات الاعیان* ۲: ۲۲۶ چاپ ۱۳۱۰، *غایة النهایه فی طبقات القراء*: ۳۸۱، *بغیة الوعاة*: ۴۱۷.

۳. *وفیات الاعیان* ۳: ۲۲۷، *البرهان* ۱: ۲۵۰، قرطبی ۱: ۶۳، *مقدمتان*: ۲۷۶.

۴. ابوبکر محمد بن سیرین بصری به زمان خود از پیشوایان علوم دین بود. *تهذیب التهذیب* ۹: ۲۱۴.

5. Blachère: *Introduction au Coran*: p. 82.

۱. تلخیص ابن مکتوم: ۲۶۰ بعد، *الاتقان* ۲: ۱۷۱، *انباه الرواة* ۳: ۳۴۳ بعد.
۲. نصرین عاصم لیشی یکی از قاریان بصره و فصیحی معروف عرب که به سال ۸۹ و با ۹۰ هجری در ایام ولید بن عبدالملک بدرود زندگی‌اش گفت *بغیة الوعاة*: ۴۰۳، *طبقات القراء* ابن جزری ۲: ۳۳۶، *تهذیب- التهذیب* ۱۰: ۴۲۷، *معجم الادباء* ۱۹: ۲۲۴.
۳. ابن خَلْكَان آنرا نقل می‌کند ج ۱ ص ۱۲۵ چاپ سال ۱۳۱۰ ه. ق و نیز لغتنامه دهخدا ۲۴: ۲۹۸. کلمه «حجاج».

کتاب «الامصار»<sup>۴</sup> خود می‌گوید: نصر بن عاصم نخستین نقطه‌گذار قرآن است و به او گفته می‌شد: «نصر الحروف»<sup>۵</sup>. ولی ابو عمرو الدانی می‌گوید: ممکن است یحیی و نصر اولین نقطه‌گذاران مصحف برای مردم در بصره باشند و آنرا از ابوالاسود فرا گرفته باشند و او است که حرکات و تنوین را قرارداد نه دیگری<sup>۶</sup>.

### سهم ایرانیان

سخن دربارهٔ نخستین اعراب‌گذاران قرآن را دیدیم و اختلافات در آن باره را مشاهده کردیم. اساس کار و حقیقت آن چه بوده هنوز بدرستی معلوم نیست. چنانکه علامه دهخدا نیز اشاره نموده<sup>۱</sup> نیاز مردم بیگانه به اعراب و قواعد زبان بیش از مردم همان زبان است و نیز روشن است که پیدایش کارها بیشتر بستگی به احتیاج و نیاز انسانی دارد. چنین است که گفته‌اند چه بسا ابوالاسود و شاگردش یحیی بن یعمر، ایرانی و شیعی باشند و اعراب و نقطه‌گذاری سابقهٔ قدیمی‌تری داشته است.

بنابراین جالب توجه است که ایرانیان نیز در نهضت آسانتر ساختن قرائت قرآن سهم بسزائی داشته‌اند. از پیشقدمان سرشناس دیگر نام یزید فارسی نیز چنانکه خواهیم دید در این میان راهی یافته است. بدنبال او از خلیل بن احمد دانشمند بصری که اصلاً ایرانی است باز سخن به میان آمده<sup>۲</sup>، او نخستین کسی است که همزه و تشدید و روم و اشمام را وضع کرد<sup>۳</sup> و ضبط حرکات کلمات باین روش

۴. شاید کتاب الامصار و عجایب البلدان جاحظ باشد که مسعودی در مروج الذهب (ج ۱: ۲۰۶ چاپ پاریس) بدان اشاره می‌کند.

۵. البرهان ۱: ۲۵۱، مقدمتان: ۲۷۶.

۶. ابو عمرو الدانی: المحکم: ۶.

۱. دهخدا: لغتنامه کلمهٔ ابوالاسود.

۲. ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد مؤسس حقیقی علم نحو عربی و مبتکر علم عروض و دانشمند لغت به سال ۱۶۰ و یا ۱۷۰ و یا ۱۷۵ هجری وفات یافت. اخبار النحویین سیرانی: ۳۸ بعد، انباه الرواة ۱: ۳۴۱ بعد، تهذیب التهذیب ۳: ۱۶۳، ارشاد الاریب یاقوت ۶: ۲۲۳، معجم الادباء ۱۱: ۷۲، الانساب سمانی: ۴۲۱ ب، الاشتقاق ابن درید: ۲۹۲، لسان العرب ۴: ۳۳۲، ابن خلکان ۱: ۱۷۲ (شماره ۲۰۶) روضات الجنات: ۲۷۲، المزهر ۲: ۴۰۱، بحیة الوعاة سیوطی: ۲۴۳.

۳. کتاب النقط ابو عمرو الدانی: ۱۳۳، الاتقان ۲: ۱۷۱ نوع ۷۶ مسئله.

*Geschichte des Qorantexts, 262 (cf. Blachère: Intr. Cor. 97)*

امروزی یادگار اوست<sup>۴</sup>.

ابوحاتم سجستانی<sup>۵</sup> نیز از ایرانیانی بود که رساله‌ای درباره رسم الخط قرآن نگاشته و قسمتهائی از آن رساله هنوز در دست است<sup>۶</sup>.  
چنین کوششهایی بود که موجب گشت رسم مصاحف بحد کمال خود نزدیک شود و در پایان قرن سوم هجری به ذروه زیبایی و کمال برسد.

### سابقه ضبط حرکات

چنانکه اشاره شد هریک از اینان هم که نخستین کس باشد ظاهراً کارشان بی سابقه و ابتکاری نبوده و این کار در خط عربی سابقه داشته است، منتهی ابتکار ایشان این بوده که آن روش را در قرآن هم بکار برده‌اند. دیدیم که زیاد بن ابی سفیان به ابوالاسود گفت که قرآن را نقطه‌گذاری کند! این قبیل سخنان نشان می‌دهد که نقطه‌گذاری قبلاً وجود داشته و او برای جلوگیری از لحن و تصحیف آن را در قرآن بکار برد. اما استفاده از نقطه برای نشان دادن اعراب کلمات، خود نشانه اقتباسی از یک روش قدیمی کلدانیان است. زیرا کلدانیهای عراق و یا سریانی‌های همسایه ایشان برای تشخیص اسم و فعل و حرف بالا و پائین کلمات نقطه‌هایی می‌گذاشتند. منتهی شرح مبسوطی که ابوالاسود برای ضبط حرکات بیان می‌کند خود حاکی از

۴. کتاب النقط ابو عمرو الدانی: ۱۳۳، الاتقان: ۲: ۱۷۱ چاپ سوم حلی و ۲: ۲۹۰ چاپ حجازی نوع ۷۶ مسئله و گفته‌اند اعراب‌گذاری حروف و علامات قرائت را با استاد به نمونه‌های سریانی ابتکار کرد.

Bergstrasser – Pertz: *Geschichte des Qorantextes* S. 262.

Blachère: *Introduction au Coran* p. 97.

۵. ابوحاتم سهل بن محمد بن عثمان سجستانی (سیستانی) پس از ابو عبید هروی دومین شاگرد مشهور اصمعی بود. در حدود سال ۲۵۰ هـ - ۸۶۴ م. و یا ۲۵۵ هـ. در بصره وفات یافت. کتب بسیاری چون *المعمرین والاضداد والنخل والطیر والقراءات الکبیر* به او منسوب است. *انباء الرواة* ۲: ۵۸، *اخبار النحویین سیرافی*: ۹۳، *بغیة الوعاة*: ۲۶۵، *تاریخ الاسلام ذہبی*: *وفیات* ۲۵۰، *تهذیب التهذیب* ۴: ۲۵۷، *ابن خلکان* ۱: ۲۱۸، *شذرات الذهب* ۲: ۱۲۱، *طبقات القراء ابن جزری* ۱: ۳۲۰، *الفهرست*: ۵۸ (چاپ مصر ص ۹۲)، *معجم الادباء* ۱۱: ۲۶۳، *ارشاد یاقوت* ۴: ۲۵۸، *تاریخ الادب العربی* ۲: ۱۵۹. او منسوب به قبیله «جشم» است. قبایل زیادی باین نام هستند و ابن خلکان می‌گوید نمی‌دانم او منسوب به کدام یک از این قبایل است.

۶. کتاب المصاحف: ۱۴۴، مقدمه بلاشر: ۹۷.

۱. البرهان فی علوم القرآن: ۱: ۲۵۱، المعکم: ۳، انباء الرواة: ۱: ۵.

این است که این روش یا نزد همه کس مشهور و مرسوم نبوده و یا پیش بیشتر مردم فراموش شده بود. محتمل است که او این روش را از کلدانیها گرفته و در مورد قرآن بکار برده باشد.

خطوط سریانی اصلاً از الفبای فنیقی اشتقاق یافته و در آن حرکات حروف علامتی نداشته است. سریانی‌ها مدتها با الفبائی بدون نمایش حرکات حروف، نوشته‌های خود را می‌نوشتند تا اینکه عیسوی شدند و چون خواستند اناجیل را بزبان خود برگردانند برای قرائت انجیل در کلیساها باید از غلط در تلفظ مصون می‌ماندند و گرنه غلط در این کار امری بزرگ و گناه شمرده می‌شد و گاهی غلطی مستلزم کفر و زندقه بود. این بود که نقطه‌های بزرگی بالا و پائین حروف می‌نهادند. این کار پیش از تقسیم سریانی‌ها به نستوری و یعقوبی بود. بعد این روش نزد نستوریان پیشرفت بیشتری یافت و شامل همه حرکات در نوشته‌های سریانی شد.<sup>۲</sup> عبرانیان نیز همین روش سریانیان را دنبال کردند و در کتب دینی خود این طریقه نقطه‌گذاری را بکار بردند.<sup>۳</sup> و بدین ترتیب این سه دسته قوم سامی (سریانی، عرب، عبرانی) برای رسم حرکات حروف در نوشته‌های خود یک روش واحدی اتخاذ کردند.

روش ابوالاسود را دیدیم که تنها اعراب و تنوین را در آخر کلمات نقطه‌گذاری کرد.<sup>۴</sup> در قرن بعد نوبت به خلیل بن احمد رسید و او علامات دیگری از قبیل همزه و تشدید را وضع نمود.<sup>۵</sup> بدنبال آنها مردم نیز از این روش پیروی کردند و اگر روشهای دیگر هم وجود داشته متروک ماند. گرچه این کار در آغاز مواجهه با مخالفت‌هایی شد ولی سرانجام رواج یافت. ظاهراً در آن هنگام نقطه را با رنگ دیگری غیر از رنگ متن می‌نوشتند. یکی از قدیمی‌ترین قرآن‌هایی که بدست آمده در جامع عمروعاص نزدیک قاهره بود. این قرآن روی تکه‌های بزرگ پوست با خط کوفی نوشته شده و همان روش ابوالاسود در آن دیده می‌شود. یعنی متن قرآن را با مرکب

۲. محاضرات غودی: ۸۳-۸۴، اللعة الشهیه: ۱۶۲، قصة الكتابة العربية: ۴۹، فقه اللغة وانی: ۵۹، ۶۶، ۱۷۴.

۳. تاریخ اللغات السامیه: ۱۰۳، فقه اللغة وانی: ۵۳، دروس اللغة العبریه: ۶۵.

۴. انباه الرواة قفطی: ۱، ۵، اخبار النحویین سیرانی: ۱۶، المحکم فی نقطة المصاحف، ۳-۷ هریک بنحوی بازگفته‌اند. و نیز تاریخ قرآن نولدکه ۳: ۲۶۱ دیده شود.

۵. کتاب النقط ابو عمرو الدوانی: ۱۳۳، الاتقان: ۲: ۱۷۱ نوع ۷۶ مسئله

سیاه و نقطه‌ها را با قرمز نوشته‌اند. نقطه اگر در بالای حرف باشد نشانهٔ فتحه و اگر در زیر آن باشد کسره است و نقطهٔ میان حرف ضمه می‌باشد.

### رواج قطعی مصحف عثمان

گرچه قرآن رسمی در زمان عثمان تدوین شد و چنانکه اشاره کردیم متن مصحف عثمانی بسرعت رواج یافت، ولی هنوز کم و بیش مصاحف دیگری هم در گوشه و کنار رونق داشت و در طی سی سال (از سال ۳۵ هجری خلافت علی (ع) تا ۶۵ هجری خلافت عبدالملک) نسخه‌های زیادی از قرآن وجود داشت که با هم اختلاف داشتند. منتهی، چون بنی‌امیه خلافت یافتند در پرتو رواج قرآن از نیروی سیاسی خود بهره‌برداری فراوانی کردند و در میان ایشان وقتی خلافت به مروان رسید خواست که قرآنی جز مصحف عثمانی باقی نماند و در این کار از هیچ کوششی خودداری نداشت. چنانکه دیدیم حتی قرآن حفصه را خواست و او از دادن آن امتناع جست، ولی چون مرگ او فرا رسید بر سر جنازه‌اش حاضر شد و آن مصحف را از عبدالله بن عمر طلب کرد و سرانجام آن را گرفت و از بین برد!

عبدالملک بن مروان در سال ۶۵ هجری به خلافت رسید و برای استحکام کار بنی‌امیه جدی بلیغ داشت. گفته‌اند که انجام نقطه‌گذاری برای تمیز میان حروف مشابه نخستین بار در زمان عبدالملک پیش آمد. ولی در کتب قدیمتری که بدست آمده و پیش از خلافت عبدالملک نوشته شده بعضی از حروف چون باء و تاء و نظایرش نقطه‌گذاری شده است.

عبدالملک برای تقویت بنیان حکومت خود دو عامل قوی و بیباک داشت: عبیدالله بن زیاد<sup>۲</sup> و حجاج بن یوسف ثقفی<sup>۳</sup>.

۱. المصاحف ۹ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۵، ابن عساکر ۵: ۴۴۵، مقدمتان ۲۷۵.

۲. عبیدالله بن زیاد بن ابی‌سفیان نخست حاکم خراسان و بعد عراق شد و در ۶۷ هـ = ۶۸۶ م. فوت نمود. زرتشتی: دائرة المعارف ۴: ۱۰۳۷.

۳. حجاج بن یوسف ثقفی مردی زشت‌رو، خون‌ریز و ستمکار ولی با کفایت و فصیح بود. نخست با پدرش در طائف معلمی می‌کرد و بعد به لشکریان روح وزیر عبدالملک بن مروان پیوست. بر اثر کفایت و کاردانی و سختگیری‌هایی به فرماندهی سپاه رسید. بزودی حاکم حجاز شد و عبدالله بن زبیر را که از زاهدان و عابدان بنام بود و علیه بنی‌امیه قد برافراشته بود سرکوب کرده و بدار آویخت. در آن کشمکش خانهٔ خدا را با منجنیق خراب کرد (به سال ۷۲ و یا ۷۳ هـ = ۶۹۲ م. تاریخ مستوفی: ←

دسته‌های بزرگی از مخالفان بنی‌امیه وجود داشتند که هم نیرومند و هم بسیار کوشا بودند. مثلاً عبدالله بن زبیر در حجاز و برادرش مُصعب در عراق، عبدالرحمن- ابن اشعث در ۸۱ هـ. = ۷۰۰ م. در جنوب عراق و غرب ایران علیه خلیفه دمشق قیام کرد. خوارج نیز در ایجاد اغتشاش دستی قوی داشتند. بالاتر و برتر از همه اینها، کوبنده‌تر و پرهیزگارتر از همه، فرزندان علی (ع) بودند که با بنی‌امیه مخالفت داشتند. در میان هواداران ایشان قاریان مختلفی وجود داشتند که قرآن را بقرائتهای علی بن ابیطالب (ع) و عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و ابوموسی اشعری قرائت می‌کردند. اینان با هیچ حیل‌ای تسلیم خلافت مرکزی نمی‌شدند و با تمسک به قرآن راه دیگری می‌پیمودند. سیاست ماکیاولی حجاج راه پیروزی را یافت. او مأمور شد که جز مصاحف عثمانی چیزی نگذارد. هر جا نسخه‌ای از قرآن سراغ می‌کردند که جز نسخه عثمانی بود از بین می‌بردند. ولی قاریان نیز باین آسانها دست‌بردار نبودند. برفرض که نسخه‌ای از بین می‌رفت، حافظه قوی آنان کار خود را می‌کرد و چنانکه می‌خواستند از حفظ می‌خواندند. این بود که چنین قاریانی را یا نابود و یا زندانی می‌ساختند که مبادا قرآن را جز بر مصحف عثمان از حفظ بخوانند. خوب روشن است که روش و سیاست اصلی حجاج محکم کردن پایه‌های حکومت بنی‌امیه بود، ولی تعصب سخت و کوشش حجاج را هم در حفظ مصحف نمی‌توان نادیده گرفت.

پیش از این سختگیریها اقدام دیگری نیز آغاز شده بود و آن نهضت آسان کردن قرائت قرآن بود. قرآن بدان‌سان که نوشته شده بود قرائتش مشکل و برای پاره‌ای

→ ۲۶۸، تاریخ الخلفاء سیوطی: ۱۴۲) در سال ۷۵ هجری عبدالملک بن مروان حکومت عراقین و حجاز و خراسان و فارس را به‌وی داد. فتنه‌ها و آشوبهای چندی که پیش آمد با خشونتی سخت فرو نشانند و تا هنگام مرگ حاکم آن نقاط بود. او به‌سال ۴۱ هجری در طائف بدنیا آمد و در سال ۹۵ هـ. = ۷۱۴ م. در شهر واسط میان بصره و کوفه که خود در سال ۸۶ هـ. آنرا ساخته بود به‌مرضی دردناک درگذشت. گویند حسن بصری وقتی خبر مرگ او را شنید سجده شکر بجا آورد. بقول سامی وی یکی از مشاهیر امراء دولت بنی‌امیه است و نام او چون مثل اعلای ظلم و بیداد زیانزد و مثل است.

نزهة القلوب مقاله نالته ص ۲۹، عقد الفرید: ۱۴۲، ۱۵۲، تهذیب التهذیب ۲: ۲۱۰، معجم البلدان ۸- ۳۸۲، لسان المیزان ۲: ۱۸۰، روضات الجنات: ۱۱۲ و فهرست کتب: تاریخ طبری، البیان والتبیین، عیون الاخبار ابن قتیبه، سیره عمر بن عبدالعزیز، الوزراء والکتاب جهشیاری، تاریخ الخلفاء سیوطی، التاج جاحظ، از لغت‌نامه دهخدا، کلمه «حجاج»، لامنس: دائرة المعارف اسلام: کلمه حجاج ۲: ۲۱۵.

مردم توانفرسا بود. این بود که بفکر چاره افتادند. یزید فارسی می گوید: عبیدالله بن- زیاد دستور داد که حرف الف را وارد قرآن کنند و بدین ترتیب دوهزار حرف وارد قرآن شد. تا آن هنگام بجای «قالوا» «قلو» و در عوض «کانوا» «کنو» می نوشتند و نیز «قل وکن» «قال وکان» هم خوانده می شد. ابن ابی داود سجستانی می گوید: چون نوبت حکومت به حجاج رسید این کار عبیدالله را به او بازگفتند و او یزید فارسی را خواست. یزید فارسی می گوید: در آغاز سخت ترسیدم و شک نداشتم که کشته خواهم شد. ولی چون یزید توضیح داد حجاج قانع شد و از او درگذشت.<sup>۴</sup>

در مورد خود حجاج دیدیم که نسخه های چندی از مصحف عثمان تهیه کرد و به اطراف فرستاد.<sup>۵</sup> از عمر بن عبدالعزیز نقل است که با همه بدگویی که از حجاج می کرد روزی گفت: هرگز بر حجاج دشمن خدا به چیزی حسد نورزیدم مگر بر دوستیش نسبت به قرآن و بخشش وی به اهلش.<sup>۶</sup>...

ابن ابی داود سجستانی آرد که حجاج بن یوسف حفاظ و قراء را گرد آورد و ایشان را به شماره کردن حروف قرآن وادار کرد. پس نیمه قرآن و اربع و اسباع و اثلاث آنرا معین نمود.<sup>۷</sup> همچنین گفته اند که چند نفر را به سرپرستی نصر بن عاصم مأمور کرد که روی بعضی از حروف نقطه گذاری کنند و نیز رسم الخط قرآنی را در ۱۱ مورد اصلاح کرد که تمام موارد آن را یک یک سجستانی در دو جا ذکر می کند.<sup>۸</sup>

ابن عطیه<sup>۹</sup> می نویسد که اعراب و نقطه گذاری قرآن بفرمان عبدالملک بن مروان بود و حجاج در «واسط» بدینکار کوشید و تحزیب قرآن را برآن افزود. او والی عراق

۴. کتاب المصاحف: ۱۱۸. بلاشر نیز بدون ذکر اسم به کار او اشاره می کند:

Blachere: *Introduction au Coran* p. 80, note 104 - Noldeke: *Geschichte des Qorantexts*, S. 255.

۵. درباره تغییرات او مراجعه کنید: مصاحف ۴۹، لغت نامه کلمه حجاج.

۶. سیره عبدالعزیز: ۸۹.

۷. کتاب المصاحف: ۱۱۹-۱۲۰.

۸. کتاب المصاحف: ۴۹ و ۱۱۷.

۹. عبدالحق بن ابی بکر بن عبدالملک غرناطی بن عطیه متوفی حدود ۵۴۳ هـ. مصنف الجامع المحرر الصحیح - الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز در اندلس. قرطبی در تفسیر معروف خود (الجامع لاحکام القرآن) که در ۲۰ مجلد در سال ۱۹۳۳-۱۹۵۰ به مصر چاپ شده بسیار از او نقل کرده است.

ترجمه ابن عطیه را ببینید: القلائد ابن خاقان: ۲۳۹-۲۴۷، البقیه سیوطی: ۴۹، الصلوة ابن بشکوال: ۸۳۵. از مقدمتان فی علوم القرآن: ۴.

بود و حسن (بصری) و یحیی بن یعمر را به این کار مأمور کرد و بدنبال آن کتابی درباره قرات و اختلاف مردم درباره خط تألیف شد. مردم سالهای چندی برآن بودند تا اینکه ابن مجاهد کتابش را درباره قرات تألیف کرد!

البته این نقطه گذارها و ضبط حرکات و رموز یکمرتبه بوجود نیامده و سیر تدریجی داشته است. تا اینکه اندک اندک در قرن سوم هجری به دروه کمال خود رسید. ولی از همان اوایل عده ای از علماء همیشه با این کار مخالف بودند و حتی در پایان قرن چهارم و اوایل قرن پنجم از فرط تعصب و برای اینکه بدعتی نشود قرآنهائی بدون نقطه و اعراب نوشته می شد که هم اکنون نسخه هائی از آن در کتابخانه ملی پاریس و یا نقاط دیگر موجود است.

### تقسیمات و رموز دیگر قرآن

از کارهای تازه دیگری که در ابتدا علماء از آن کراهت داشتند ولی سرانجام آنرا پذیرفتند نوشتن عناوین بر سر هر سوره ای و نهادن رموز فاصله بر سر هر آیه ای و نیز تقسیم قرآن به اجزاء، احزاب و ارباع و امثال آن بود!

رموزی که بر سر هر آیه می گذاردند موجب تمیز آیه از آیه دیگر می گردید. آن روزها هنوز رسم نبود که در آخر هر آیه ای شماره آن را ذکر کنند بلکه در پایان هر ده آیه کلمه عشر و یا سرحرف ع «ع» را می نگاشتند و یا در آخر هر ۵ آیه کلمه خمس و یا «خ» را می نوشتند. اما نوشتن شماره آیات و یادداشت مکی و مدنی بودن سوره ها از ابتدا مورد اختلاف بوده است! زیرا درباره مکی و مدنی بودن آیات سخن جورواجور زیاد گفته اند. این علائم را در بدو امر به رنگهای مختلف می نوشتند تا از متن قرآن که با رنگ سیاه نوشته می شد متمایز باشد و زود شناخته گردد.

تقسیم قرآن به اجزاء سی گانه نیز کار تازه تری است بطوریکه امروز وقتی گفته می شود جزئی از قرآن خوانده شد بدون درنگ فهمیده می شود که یک سی ام قرآن خوانده شده است. و هر جزئی نیز به چهار و یا سه حزب تقسیم شده و بر سر هر آیه ای

۱۰. مقدمه ابن عطیه بر تفسیرش الجامع المحرر، المقدستان: ۲۷۶.

۱. المحکم: ۱۶.

۲. در کتاب المصاحف سجستانی: ص ۱۳۷ بعد نظر موافقان و مخالفان نوشتن این عناوین و رموز ضبط



رمزی نهاده و در پایان هر آیه شماره‌ای گذاشته‌اند.<sup>۳</sup>

البته گفته‌اند که تقسیم قرآن به حزب و جزء از زمان پیامبر اکرم (ص) سابقه داشته است و احادیث زیادی حاکی از آنست که در دوران رسول خدا قرآن به اجزائی تقسیم شده بود.<sup>۴</sup> حتی از مالک نقل کرده‌اند که مصحفی از جدش ارائه نمود که هم زمان مصحف عثمان نوشته شده بود و در خواتم آن نشان‌هایی داشته است.<sup>۵</sup> و از امام جعفر صادق (ع) نقل شده که مصحفی داشته که به چهارده جزء تقسیم شده بود.<sup>۶</sup>

ولی آن نوع تقسیم‌بندی با آنچه امروز داریم تفاوت دارد. آنها قرآن را به ۳ سوره و ۵ سوره و ۶ سوره و ۹ سوره و ۱۱ سوره و ۱۳ سوره و حزب مفصل تقسیم می‌کردند. یعنی ۳ سوره اول، بقره و آل عمران و نساء بوده و ۵ سوره بعدی مائده، انعام، اعراف، انفال، براءة... و حزب مفصل هم از سوره «ق» تا آخر قرآن بوده است.<sup>۷</sup>

دیگر از علائم آن بود که در اول آیه سه نقطه می‌گذاشتند.<sup>۸</sup> اما وضع اعشار را گفته‌اند که حجاج بن یوسف به آن مبادرت کرد و یا مأمون عباسی به آن فرمان داد.<sup>۹</sup> همچنین قرآن را به نصفها و ثلثها و ربعها... تا عشرها تقسیم کرده‌اند که بسیار مفصل است!<sup>۱۰</sup>

۳. ر.ک.: غیث‌النفی از علامه سقاسی و ناظمه الزهر و شرحها و تحقیق‌البیان و ارشاد‌القراء والکاتبین از ابو‌عبد‌رضوان‌المخلاتی.

۴. ابوداود در سنن، باب تحزیب‌القرآن از اوس بن‌حذیفه و امام محمد در مسندش از عبدالرحمن بن مهدی و ابویعلی نقل می‌کند و ابن ماجه از ابوبکر بن ابی‌شبه از ابو‌خالد بازمی‌گوید. تفسیر قرطبی ۱: ۶۳. کتاب‌المصاحف ۱۱۸، البرهان فی علوم‌القرآن ۱: ۲۵۰، طبقات‌الکبیر ابن‌سعد ۵: ۳۷۴ چاپ سخو، ابوداود: رمضان باب ۸، سنن ابن‌ماجه: الألامه ۱۷۸، مسند احمد بن حنبل ۴: ۹، ۳۴۳، ۳۵۳-۳۵۵، ۳۸۱، ۳۸۳، مسند طرابلسی: حدیث ۱۱۰۸.

– Blachère: *Intr.* p. 137, note 182.

۵. تفسیر قرطبی ۱: ۶۳-۶۴، المحکم: ۱۷.

۶. اصول کافی ۲: ۶۱۸.

۷. برهان ۱: ۲۴۷، اتقان ۱: ۶۳.

۸. کتاب‌المصاحف: ۱۴۳، الاتقان ۲: ۱۷۱.

۹. برهان ۱: ۲۵۱، مقدسه ابن عطیه از مقدستان: ۲۷۶.

۱۰. برهان ۱: ۲۵۰ و ۲۵۳ و مقدسه کتاب‌المبانی: ۲۳۵.

## نظر چند دانشمند در این باره

نقطه‌گذاری و ضبط حرکات کلمات قرآن، نخست مواجه با مخالفت‌هایی گردید - صحابه و علمای صدر اسلام، از فرط تعلق خاطر به قرآن مجید، هیچگونه تصرفی را در آن روا نمی‌داشتند. از اینجا بود که ابن مسعود صحابی جلیل‌القدر گفته بود: «قرآن را مجرد کنید و آنرا به چیزی آمیخته نکنید.»

ابن سیرین نیز از نقطه‌گذاری و علامت‌گذاری برای فواتح و خواتم کراهت داشت. ولی امام مالک نقطه‌گذاری را مباح می‌شمرد و می‌گفت: «از نقطه‌گذاری در مصاحفی که علماء تدریس می‌کنند گزیری نیست اما در امهات، نه»<sup>۱</sup> و شاید منظور از امهات مصاحفی بوده که عثمان به شهرهای مختلف فرستاده و مالک دست بردن در آنرا روا نمی‌دارد.

کسانی نیز میان نقطه‌گذاری و ده آیه ده آیه نشانه گذاشتن قرآن (تعشیر) فرق می‌گذازند و نقطه‌گذاری حرف را منافی تجرید قرآن نمی‌شناختند. از آن جمله حلیمی می‌گوید: نوشتن اعشار و اخماس «ده‌ده آیه و پنج‌پنج آیه» و اسماء سوره‌ها و عدد آیات در آن کراهت دارد. زیرا فرمود: «جرد و القرآن» و اما نقطه‌گذاری جایز است. چه، در آن صورتی نیست که توهم این پیش آید که چیزی که در قرآن نیست جزء قرآن شده و این علامات بر طرز خواندن کلمات دلالت می‌کند و ثبت آن برای کسی که نیاز داشته باشد زیان ندارد»<sup>۲</sup>.

حتی در اوایل قرن پنجم هجری کسانی بودند که اصرار بر قرائت قرآنهائی داشتند که از نقطه و ضبط حرکات خالی باشد. چه، این علامات در نظر آنان جز بدعت چیزی نبود و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی هم مستحق آتش! و باز شگفت‌آور اینکه، چنانکه دانی نقل می‌کردند کسانی بوده‌اند که در بکار بردن پاره‌ای از نقطه‌ها بجای حرکات مدارا می‌کردند و سخت نمی‌گرفتند، ولی از ضبط خود علامات حرکات بشدت امتناع می‌ورزیدند اگرچه بیشتر مردم در همان هنگام هم سختی در این کار نمی‌یافتند<sup>۳</sup>. اما خود «دانی» واجب می‌دانست که میان نص قرآن مجرد و حرکاتی که برای توضیح بر آن افزوده می‌شود تمیز و تشخیص باشد. او جایز

۱. النقط ابو عمرو الدانی: ۱۳۴، الاتقان ۲: ۱۷۱ نوع ۷۶.

۲. الاتقان ۲: ۱۷۱ چاپ سوم بانی حلبی (یا ۲: ۲۹۱ چاپ حجازی).

۳. الدانی: النقط: ۱۳۴-۱۳۵.

نمی‌دانست که نقطه‌گذاری با خط سیاه انجام شود، زیرا صور رسم مصحف را تغییر می‌داد و نیز جمع میان قرائتهای مختلف را با رنگهای گوناگون در یک مصحف روا نمی‌داشت زیرا این کار بعقیده او رسوم را تغییر می‌داد و آنها را مخلوط می‌کرد ولی معتقد بود که حرکات تنوین و تشدید و سکون و مدّ برنگ قرمز ثبت شود و همزه برنگ زرد باشد.<sup>۴</sup>

کم‌کم آن زمانی رسید که مردم نقطه‌گذاری در مصحف را مستحب بشمارند، پس از آنکه مکروهش می‌شناختند و همان‌سان که روزی می‌ترسیدند نقطه‌گذاری و ضبط حرکات سنتی را تغییر دهد روز دیگر می‌ترسیدند فقدان آن، مجال لغزش برای نادانان نهد و میدان را برای مغرضین بازگذارد. البته فرط تعلق خاطر بر حفظ نصّ قرآنی موجب اصلی و دلیل اساسی بود که روزی از نقطه‌گذاری کراهت داشتند و دیگر روز آنرا مستحب می‌شمردند. تا جائی که «نووی» می‌گوید: نقطه‌گذاری و ضبط حرکات در مصحف، مستحب است، زیرا موجب صیانت و نگهداری از لغزش و تحریف می‌گردد.<sup>۵</sup>

### اهمیت اعراب

گرچه در ضمن سخن جایجا به اهمیت اعراب‌گذاری در قرآن اشاره شد ولی در اینجا اشاره به امر مهم دیگری که وابستگی به همین مسئله اعراب‌گذاری دارد و آن ترکیب کلمه در جمله است ضرورت دارد.

فهم و درک مطالب قرآنی، بستگی زیادی به اعراب کلمات آن دارد. و کسی که در پی تدبّر و تفکّر در آیات آسمانی و فهم سخن الهی باشد ناگزیر است که در اعراب کلمات دقت کاملی نماید. چه، درک معانی درست آیات، با توجیهی که در اعراب کلمات می‌توان بکار برد، وابستگی فراوانی دارد. بهمین جهت مفسرین دانشمندی چون مرحوم طبرسی صاحب مجمع البیان، قسمتی از بحث خود را به اعراب کلمات آیات اختصاص داده‌اند.

در داستان ابوالاسود دیدیم که یک زیر و یا زیر خواندن حرفی، چگونه بنای کفر و ایمان را بهم می‌زند. تشخیص میان مبتدا و خبر، فاعل و مفعول و یا اینکه

۴. الدانی: النقط: ۱۳۳.

۵. الاتقان ۲: ۱۷۱ نوع ۷۶، مناهل العرفان ۱: ۴۰۲.

کلمه مثلاً در مبادی کلام واقع است و یا در جواب آن، برای درک معنی اهمیت خاصی دارد.

چنانکه در کریمه شریفه:

«مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ»

آنان را نگفتم جز آنچه تو مرا فرمودی. گفتم الله را بپرستید پروردگار من و پروردگار شما<sup>۱</sup>.

در آغاز چنین بنظر می‌رسد که «ان» مصدریه باصطلاح عطف بیان است از ضمیر «به» - لیکن، همانطور که برای ضمیر صفت و وصف نمی‌آورند، عطف بیان نیز از ضمیر ممتنع است، باضافه که آن نظر بدوی در معنی آیه نیز تغییری پیش می‌آورد و در آن صورت چنین خواهد بود که خداوند به عیسی (ع) امر فرموده باشد که بگو عبادت کنند خدائی را که پروردگار من «خدا» و پروردگار شماست. ولی اندک دقتی نشان می‌دهد که «ان اعبدوا الله» عطف بیان است از «ما» و معنی آیه چنان می‌شود که در اول گذشت!

و باز در آیه: «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً»

و اگر از مردی میراثی ماند که نه پدر بود در آن ورثه و نه فرزند<sup>۲</sup>. توجیه نصب کلاله، اثری بزرگ در معنی دارد و دلیل آنرا چند وجه گفته‌اند: (یکی آنکه مصدری بود جای حال، و تقدیر چنین باشد که: «یورث متکمل النسب» رمانی و بلخی گفتند: نصب است بنا بر خبر «کان» که «رجل» اسم «کان» می‌شود و همچنین «امرأة» و «یورث» صفت اوست و «کلاله» خبر «کان» - و این قول آن کسی بود که می‌گوید: «کلاله» مرده موروث مننه باشد.

و گفته‌اند که: مفعول دوم «یورث» باشد و تقدیر چنین بود که: «یورث ماله کلاله» و حسن بصری و عیسی بن عمرو خواندند: «یورث» بکسر راء، چنانکه فعل مسند باشد با مرد و کلاله مفعول دوم باشد. یعنی اگر مردی مال خود رها کند بکلاله...<sup>۳</sup> و گفته شده هرگاه «کلاله» را اسم برای ورثه و میراث بدانیم،

۱. سوره ۵ مائده: آیه ۱۱۷.

۲. منهاج النجاة ۱: ۱۴۳.

۳. سوره ۴ نساء: آیه ۱۲.

۴. ابوالفتح رازی ۳: ۱۲۶.

بتقدیر مضاف، یعنی «ذاکلالة» در این صورت نیز ممکن است «کلالة» حال یا خبر باشد؛ ولی اگر «کلالة» اسم برای قرابت باشد، بنابراین «کلالة» بمناسبت مفعول<sup>۱</sup> لاجله بودن منصوب گردیده است.

بحث در این باره بسیار مفصل و درخور کتابهاست. این یکی دو مورد برحسب نمونه و مثال بفشردگی و اختصار ذکر شد و گرنه دانایان رموز خود بنحو اتم و اکمل به اهمیت اسر واقف و آگاهند.

## ۱۴ - آیه‌ها و سوره‌ها

### ۱- آیه‌ها

#### معنی آیه:

آیه به آیات جمع بسته شده و در لغت بمعانی خاصی آمده است:

- ۱) معجزه - مثلاً در شریفه: «سَلِّ بِنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيْنَهُ»  
از بنی اسرائیل بپرس که چه معجزه‌های روشن فرستادیمشان ۲: ۲۱۱.
- ۲) نشان و علامت - در کریمه: «إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»  
نشان پادشاهی وی این است که تابوت آید به شما و در آن آرامشی است از پروردگار به شما... ۲: ۲۴۸.
- ۳) عبرت - در آیه: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً»  
همانا که در این عبرتی است.
- ۴) شگفت - مثلاً در شریفه:  
«وَجَعَلْنَا آيَنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً»  
و پسر سریم و مادرش را شگفت جهان کردیم ۲۳: ۵۰.
- ۵) برهان و دلیل - مثلاً در کریمه:  
«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ اللَّسَانِ وَاللُّوَانِ»  
از براهین (وجود خداوند و توانائی و یگانگی) او، آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و گوناگونی رنگهای شماست - ۳۰: ۲۲.
- ۶) جماعت - بمعنی دسته‌ای از حروف. چنانکه گفته‌اند:  
«خَرَجَ الْقَوْمُ بِآيَتِهِمْ»  
یعنی قوم بجماعتش بیرون رفت!

۱. این قول را از ابو عمرو شیبانی (متوفی ۲۱۳ هـ) بازگفته‌اند و بدنبال آن آمده: «ای لم يدعوا و راء هم شيئا» خزانه ۳: ۱۳۷.

۷) داستان و قصه - چنانکه از کعب بن زهیر بن ابی سلمی نقل کرده‌اند:  
 أَلَا أُبَلِّغُكُمْ هَذَا الْمَعْرُضِ آيَةً أُيَقْظَانُ قَالَ الْقَوْلُ إِذْ قَالَ، أَمْ حَلَمٌ  
 که آیه در اینجا بمعنی داستانی از من و خبری از من آمده است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

و گفته‌اند که از آیت قرآن به نجم هم تفسیر شده که فرمود:  
 «وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ» (س ۱۵۳).

درباره کلمه «آیه» بحثهای مختلفی پیش آمده است. از جمله آنکه در مورد وزن «آیه» سیویه می‌گوید: بر وزن فَعَلَه (بفتح عین) است و اصلش اییه بوده، ولی کسائی می‌گوید: اصل آیه، اییه بر وزن فاعله می‌باشد (که لام یا عین آن بتخفیف رفته و اگر کامل بیاید اییه است)<sup>۲</sup> فراء و بروایتی سیویه گفته که اصل آن آیه بر وزن فَعَلَه (بسکون عین) بوده و بعضی از کوفیان گفته‌اند که اصلش آییّه بر وزن فَعَلَه (بکسر عین) بوده است.<sup>۳</sup> همچنین گفته‌اند که اصل آن آویّه (بفتح واو) است و نسبت به آن آووی می‌شود.<sup>۴</sup>

دیگر از این بحثها این است که آیا این کلمه اصلاً عربی است و یا جزء لغات بیگانه است؟ آرتور جفری این کلمه را جزء لغات بیگانه قرآن بحساب آورده ولی در معرّبات ابن السبکی و ابن حجر و سیوطی ضبط نشده است. گفته‌اند که لفظ آیه اصلاً عبری است و اصل عبری آن «آته» بمعنی نشان تشخیص و بمعنی معجزه است. در کتاب اوستا نیز بیشتر آیات با کلمه «آت» بمعنی آنگاه شروع می‌شود.

بهر صورت، این معانی مختلفه آیه در لغت، از هر ریشه و به هر وزنی که باشد، همه بهم پیوسته و مرتبطند. آیه در قرآن مجید اطلاق به قسمتی از کلمات می‌شود که از ماقبل و مابعد خود منقطع بوده و در ضمن سوره‌ای آمده باشد. مناسبت میان این معنی اصطلاحی و معانی لغوی هم که گذشت خود روشن و آشکار است. چه آیه

۲. دیوان کعب ص ۶۴ - «انه ایقظان» نیز ضبط شده ولی محمد شاکر در شرح کتاب طبقات فحول الشعراء ابن سلام: ۸۹ آنرا «آیه» می‌داند.
۳. النهایه ابن اثیر ۱: ۸۸.
۴. مقدمه ابن عطیه بر تفسیر الجامع المعرر: مقدسات: ۲۸۴.
۵. النهایه ابن اثیر ۱: ۸۸.

6. Arthur Jeffery: *The foreign Vocabulary of The Qur'an*.

قرآنی خود معجزه است. نشانه‌ای است بر راستی گفتار پیامبر خدا، عبرت و پندی است بر بندگان خدا، شگفتی‌آور است از نظر بلندی و اعجاز، معنی جماعت و گروه هم می‌دهد. زیرا از کلمات و حروف ترکیب یافته، در آن براهین و ادله‌ای است شامل هدایت و علم و نیز از داستانها و قصص گذشته بازگو است.

### شناسائی آیه:

حال این سخن پیش می‌آید که راه شناسائی آیه قرآنی و موارد قطع آن از آیه پیش و آیه بعد چیست؟ - در این باره راهی جز آنچه خود شارع مقدس گفته و سنتی که برقرار نهاده وجود ندارد. قیاس و رأی را در این مورد مجالی نبوده است و شناسائی آیه بستگی محض به تعلیم و ارشاد او دارد و بس. زیرا اگر پایه کار قیاس و رأی بود شاید ترتیب آیات چنین که هست قرار نمی‌گرفت. مثلاً «المص» را آیه‌ای شمرده‌اند ولیکن همانند آنرا چون «المر» آیتی ندانسته‌اند و همچنین «یس» آیه‌ای شمرده شده و مانند آن «طس» آیتی مستقل بشمار نیامده است و باز «حم عسق» را دو آیه شمرده‌اند و نظیر آنرا که «کهیص» باشد یک آیه بشمار گرفته‌اند. در صورتیکه اگر مبنای کار قیاس و رأی بود، بی‌گفتگو حکم دو مورد همانند را مانند هم می‌نهادند و تقسیم آیات چنین گونه‌گون پیش نمی‌آمد. در میان قاریان مختلف قرآن کوفیان روش شبیه آن داشتند که گفتیم. زیرا ایشان هر یک از «فواتح سور» را که در آن چیزی از حروف هجاء باشد آیه‌ای محسوب داشته‌اند مگر «حم عسق» را که دو آیه شمرده‌اند و جز «طس» را. آنچه هم که در آن حرف «ر» باشد مانند: «الر» و «المر» و حروف مفردی مثل: «ق، ن، ص» را آیه کامل نگرفته‌اند. غیر کوفیان نیز هیچیک از «فواتح سور» را آیه کامل نشمرده‌اند. البته این خلاف، توفیقی بودن مسأله را نمی‌تواند نقض کند زیرا همه این موارد بستگی به تعلیم و تبلیغ شارع داشته است. چنانکه کلمه «الرحمن» در صدر سوره پنجاه و پنجم آیه‌ای شمرده شده و همچنین کلمه «مدهامتان» چنانکه وارد شده آیتی بحساب آمده است.

چنانکه در سابق اشاره شد نبی اکرم (ص) خود آیات را تعیین می‌فرمود و باز نمونه‌های دیگری بدست داده می‌شود:

بخاری و ابوداود و نسائی نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم به ابوسعید بن المعلی درباره

۱. زرقانی: مناهل العرفان ۱: ۳۳۳.



بزرگترین سوره‌های قرآنی فرمود: «الحمد لله رب العالمين» است که سبع المثانی و قرآنی عظیم است که به من اعطاء شده - آوسی نیز در روح المعانی از ابوهریره نقل می‌کند که ابی‌بن کعب «ام القرآن» را بر پیغمبر (ص) خواند. حضرت فرمود: «سوگند به او که روحم در دست اوست. خداوند فرو نفرستاد در تورا، و نه در انجیل و نه در زبور و نه در قرآن، مانند آنرا. آن سبع المثانی و قرآن عظیمی است که به من اعطاء شده». این دو روایت و روایات بسیار دیگر نشان می‌دهد که منظور از «سبع المثانی»<sup>۲</sup> در کریمه شریفه: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»<sup>۳</sup> سوره فاتحه‌الکتاب است که هفت آیه دارد. همچنین روایت بسیار معروفی است که پیامبر اکرم فرمود: «هر چیز را منتهای شرفی و تارکی است و تارک درخشان قرآن سوره بقره است و در آن بزرگوارتر آیه‌های قرآنی آیه‌الکرسی است»<sup>۴</sup>.

«بوذر غفاری از مصطفی پرسید که از قرآن کدام سوره یه؟ - جواب داد که سوره البقره - پرسید که از این سوره کدام آیه بزرگوارتر؟ - گفت: آنچه در آن کرسی یاد کرده است. یعنی آیه‌الکرسی که پنجاه کلمه است همه تقدیس خداوند عزوجل<sup>۵</sup>».

مسلم و ترمذی نیز از ابی‌بن کعب گفته‌اند که رسول خدا فرمود: ای ابوالمنذر! آیا می‌دانی کدام آیه از کتاب خدا با تو هست که بزرگتر آیه است؟ - گفتم: «الله لا اله الا هو الحي القيوم». پس زد به سینه من و گفت: گوارا باد بر تو دانش ای ابوالمنذر...»

امام احمد در مسندش از ابن مسعود نقل می‌کند: «فروخواند بر من رسول خدا (ص) سوره‌ای از «ثلاثین» از آل حم. گفت: یعنی الاحقاف. زیرا سوره‌ای هم که چند آیه بیش از ۳۰ آیه داشته باشد «ثلاثین» خوانده می‌شد. ابن عربی نیز گفت: «پیامبر خدا فرمود: فاتحه هفت آیه و سوره‌الملک ۳۰ آیه دارد».

بعضی از دانشمندان گفته‌اند: پاره‌ای از آیات سمعی و توقیفی و پاره دیگر قیاسی است و شناسائی آن بستگی به کلمه آخر آیه دارد، نظیر آن قرینه سجع در نثر

۲. منهاج النجاة ۱: ۲۰۷.

۳. سوره‌ الحجر آیه ۸۷.

۴. ترمذی: ثواب القرآن: ۲، الدارسی: فضائل القرآن: ۱۳، احمد بن حنبل: ۵: ۲۶، مقدمتان: ۲۹.

۵. مبدی: کشف الاسرار: ۴۰.

و قافیة بیت در شعر است.

گاهی هم از روی مجاز و توسع به قسمتی و یا به بیشتر از یک آیه نیز «آیه» اطلاق کرده‌اند. نمونه اطلاق آیه بر قسمتی از آیه قول ابن عباس است که گفت: امیدوارکننده تر آیه در قرآن «وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ» می‌باشد و حال آنکه این جمله باتفاق بعض از آیه است و نمونه اطلاق آیه بر بیشتر از یک آیه قول ابن مسعود است که گفت: محکمترین آیه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» می‌باشد و می‌دانیم که اینها دو آیه است.

### بسملة

در اینجا صحبت به یکی از مهمترین آیات آسمانی می‌رسد. یعنی آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» که به آن آیه تسمیه و یا بسمله نیز گفته می‌شود و در اسلام مقام خاصی دارد. از پیامبر اکرم مروی است: هر کار مهمی که با بسم الله آغاز نشود ناقص است.<sup>۱</sup> هنگام وضو گرفتن<sup>۲</sup>، سوار شدن<sup>۳</sup>، پراندن باز شکاری<sup>۴</sup>، پیش از غذا و پس از آن<sup>۵</sup>، خلاصه بهر کاری<sup>۶</sup> باید بنام خدا آغاز کرد. در آغاز هر سوره‌ای از قرآن، جز در سوره توبه، بسمله قرار گرفته و در متن سوره‌ها هم دوجا آمده است: یکی در آنجا که نوح (ع) کشتی را به دریا انداخته می‌گوید: «در آن سوار شوید بنام خداوند»<sup>۷</sup> و دیگر جا که کامل ذکر گردیده و آن در نامه‌ای است که سلیمان به ملکه سبا نوشت و بدین آیه آغاز سخن کرد.<sup>۸</sup>

۱. جامع الصغیر سیوطی ۲: ۹۲، مسائل فقهیه عاملی: ۲۵، منهاج النجاة ۱: ۲۳۲.
۲. سنن ترمذی: کتاب ۱ باب ۲۰، سنن نسائی: کتاب ۱ باب ۶۱، ابن ماجه: کتاب ۱ باب ۴۱، الدارمی: کتاب ۱ باب ۲۵، مسند احمد ۲: ۴۱۸ و ۵: ۳۸۱ و ۶: ۳۸۲، مسند طرابلسی: حدیث ۲۴۳ و ۶۲۵.
۳. الدارمی: کتاب ۱۹ باب ۴۱، مسند احمد ۳: ۴۹۴ و ۴: ۲۲۱.
۴. موطأ مالک کتاب ۲۵ حدیث ۸.
۵. صحیح بخاری: کتاب ۷۰ باب ۲ و ۳، صحیح مسلم: کتاب ۳۶ حدیث ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۸، موطأ مالک: کتاب ۴۹ حدیث ۳۲، طبقات ابن سعد ۸: ۳۶۲.
۶. مسند احمد ۲: ۳۵۹.
۷. سوره ۱۱ هود: آیه ۴۱.
۸. سوره ۲۷ نمل: آیه ۳۰.

سخن در مورد سوره براءة (توبه) گذشت و دیدیم که چگونه در آن بسمله ذکر نگردیده است ولی در اینجا باید این را اضافه کنیم که چون گفته شده بسم الله آیه رحمت و امان است و در آغاز سوره براءة امانی برای کفار نبوده و بهمین دلیل بسم الله در آغاز آن قرار نگرفته، بعضی چنین استنباط کرده اند که عرب بهنگام صلح آنرا در آغاز نامه ها می نوشته و چون عهد را می شکستند آنرا نمی نوشتند<sup>۱</sup> و باز بهمین مناسبت کسانی دوسوره توبه و انفال را که در میان خود بسمله ندارند یکی گرفته و شماره سوره های قرآنی را ۱۱۳ دانسته اند<sup>۲</sup>. همچنین گفته اند که طاوس و عمر بن عبدالعزیز دوسوره الضحی و الم نشرح را بدون بسمله در یک رکعت نماز می خواندند<sup>۳</sup>.

در اینکه آیا بسمله در هر سوره قرآنی آیتی مستقل و کامل است اختلافی پیش آمده و این اختلاف مدت درازی مورد کنکاش و گفتگوی دانشمندان اسلامی قرار گرفته و بخصوص تا قرن هفتم و هشتم هجری این مباحثات سخت گرم بوده است.

شیعیان و قراء و فقهاء کوفه و مکه آنرا در هر سوره ای آیتی مستقل و کامل دانسته اند<sup>۴</sup> ولی شافعی و دیگران آنرا تنها در سوره فاتحه آیتی مستقل و کامل شمرده اند. و در سایر سوره ها جزء آیه اول هر سوره گرفته اند<sup>۵</sup>. کسانی هم حتی در فاتحه بسمله را آیتی مستقل و کامل نگرفته و آنرا جزئی از آیه بعدی دانسته اند<sup>۶</sup>. آنها که بسمله را در سوره فاتحه آیه کامل نمی شمارند بر کلمه «علیهم» اولی توقف کرده و آنرا پایان آیه می دانند. اما کسانی که بسم الله را آیه ای جداگانه بحساب می آورند توقف بر «علیهم» اولی را روانشمرده و تا آخر سوره را یک آیه

۹. دیباطی: اتحاف فضلاء البشر: ۱۲۱.

۱۰. الاتقان ۱: ۶۵ نوع ۱۹.

۱۱. سیره حلبیه ۱: ۲۸۳.

۱۲. ابوالفتوح رازی ۱: ۲۶، بیضاوی ۱: ۳ و ۴، فتح القدير ۱: ۷، اتحاف فضلاء البشر: ۱۱۹، احادیث در این باره را سید شرف الدین عاملی در «مسائل فقهیه: ۱۶-۲۷» گرد آورده و نیز مراجعه کنید: صحیح مسلم ۲: ۹، سنن بیهقی ۲: ۳۷، ۴۰، ۴۳-۵۰، ۶۱، حرّ عاملی: الوسائل کتاب الصلاة، کنز العمال ۲: ۲۸۹ و ۴: ۹۵-۹۶، ترتیب مسند الامام الشافعی ۱: ۷۸، ۸۰.

۱۳. بیضاوی ۱: ۲، ابوالفتوح رازی ۱: ۲۶، اتحاف فضلاء البشر: ۱۱۹.

۱۴. فتح القدير ۱: ۷، ابوالفتوح رازی ۱: ۲۶، مجمع البیان ۱: ۱۸.

می‌شمارند که بهرحال سوره فاتحه هفت آیه خواهد داشت<sup>۱۵</sup>.

در اینجا این سخن پیش می‌آید که آیا تواتر قاطع در بسمله بوده یا نه؟ زیرا خلافتی در این نیست که هرآنچه در قرآن هست در اصل و در اجزائش باید که متواتراً از نبی اکرم به ما رسیده باشد و الا منقول آحادی که متواتر نباشد جزء قرآن شمرده نمی‌شود. برخی تواتر را فقط بحسب اصل شرط می‌دانند و دیگر در محل و موضع و ترتیبش آنرا شرط نمی‌دانند. ولی دیگران آنرا رد کرده‌اند<sup>۱۶</sup>. عده‌ای در تأیید نظر خود گفته‌اند که از آغاز اسلام در تمام مصاحف بسمله با خط و مرکب آیات قرآنی نوشته می‌شد و حال آنکه اگر آنرا آیتی از سوره‌های قرآنی نمی‌دانستند با همان خط و مرکب نمی‌نوشتند. چنانکه اساسی سوره‌ها و نقطه و اعراب کلمات و حتی آمین را با مرکب دیگری می‌نوشتند<sup>۱۷</sup>. در مقابل پاره‌ای از عامه گفته‌اند که پیامبر اکرم سوره حمد را در نماز بدون بسمله می‌خواند<sup>۱۸</sup>.

کار این اختلاف نظر حتی به بلند و آهسته خواندن آن نیز کشیده است. در روایاتی آمده که قراء مدینه، بصره، دمشق وقت قرائت، بسمله را به صدای آهسته می‌خواندند زیرا آنرا آیتی مستقل و جداگانه نمی‌شمردند و بیشتر از نظر تیسین و تبرک بزبان می‌آوردند. ولی قراء کوفه و مکه آنرا آیه‌ای جدا حساب کرده و به صدای بلند می‌خواندند<sup>۱۹</sup> و نیز روایات زیادی از امیرالمؤمنین علی و امام محمد باقر و امام جعفر صادق (ع) نقل شده که در همه آنها بسمله را آیتی جدا در هر سوره‌ای محسوب داشته‌اند. در اخبار عامه و خاصه هر دو آمده که ابن عباس گفت: رسول خدا (ص) پایان سوره را نمی‌شناخت تا «بسم الله الرحمن الرحيم» بر او نازل می‌شد<sup>۲۰</sup>. بنابراین روایت، «بسمله» در آغاز هر سوره‌ای باید نازل شده باشد و هر یک آیتی

۱۵. مجمع البیان: ۱: ۱۸.

۱۶. سیوطی: الاتقان: ۱: ۷۷-۸۰ نوع ۲۲ بعد تنبیهان، سیره حلبیه: ۱: ۲۸۳، مناهل العرفان: ۱: ۴۲۶.

۱۷. سیره حلبیه: ۱: ۲۸۳، منهاج النجاة: ۱: ۲۴۲.

۱۸. سیره حلبیه: ۱: ۲۸۴.

۱۹. تفسیر ابوالفتح رازی: ۱: ۲۹، فتح القدیر: ۱: ۷، مسند احمد: ۳: ۱۷۹، ۲۲۳، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۸۶ و

۵: ۵۴، ۵۵، موطأ مالک: کتاب ۳ حدیث ۳۰، صحیح مسلم: کتاب ۴ حدیث ۵۰-۵۲، رزی

بلاشر: ۱۴۳ و ۱۴۴.

۲۰. بحار: ۱۹: ۵۹، مسائل فقهیه عاملی: ۱۸، مستدرک حاکم: ۲۳۱، ۲۳۲، سنن بیهقی: ۲: ۴۲ و ۴۳،

کنز العمال: ۴: ۳۰، اسباب النزول واحدی: ۱۰۹، الاتقان: ۱: ۷۸ نوع ۲۲، سیره حلبیه: ۱: ۲۸۴.

جدا و مستقل شناخته شود. اما چنانکه اشاره شد امروز بیشتر بسمله را تنها در فاتحة‌الکتاب آیتی مستقل و درسوره‌های دیگر جزئی از آیات اول سوره‌ها می‌دانند. در اینکه ترکیب چنین جمله‌ای بدینگونه از مصطلحات اسلامی است و پیش از آن در میان عرب جاهلی سابقه نداشته جای گفتگو نیست. درباره اینک پیش از نزول این آیه آغازکارها و نامه‌ها چگونه بوده و با چه کلماتی بوده نیز سخنانی گفته شده است. رایج‌تر از همه سخنی است که در سیره حلی بدینگونه آمده است:

مردم جاهلی در آغاز می‌نوشتند: «باسمک‌اللهم» و پیامبر اکرم (ص) نیز در اول کار بدین جمله آغاز می‌کرد و در چهار نامه هم آنرا نوشته تا اینکه «بسم‌الله مجریها»<sup>۲۱</sup> نازل شد. پس در آغاز نامه‌ها می‌نوشتند: «بسم‌الله» سپس آیه: «قل ادعواالله او ادعواالرحمن»<sup>۲۲</sup> فرود آمد پس می‌نوشتند: «بسم‌الله‌الرحمن» و چون در داستان سلیمان این آیه نازل شد: «انّه من سلیمان و انه بسم‌الله‌الرحمن-الرحیم»<sup>۲۳</sup> از آن بعد چنین می‌نوشتند.<sup>۲۴</sup> همچنین گفته‌اند که پیش از نزول سوره طس پیامبر اکرم به اهل نجران نوشت: بسم‌الله ابراهیم<sup>۲۵</sup> و یا بسم‌الله من محمد-رسول<sup>۲۶</sup> و حتی گفته‌اند نخستین کسی که «باسمک‌اللهم» را نوشت امیه بن الصلت بود.<sup>۲۷</sup>

درباره بکار بردن «باسمک‌اللهم» در زمان پیامبر اکرم (ص) معروفترین همه آنها در وقعه صلح حدیبیه است. در سال ششم هجرت که پیامبر اسلام خواست با مردم مکه صلح کند پیمان نامه‌ای تنظیم شد که در آن علی (ع) بفرمان پیامبر (ص) به «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» آغاز کرد ولی سهیل بن عمرو فرستاده قریش این سرآغاز پیمان را قبول نکرد و گفت: من این را نمی‌شناسم (نمی‌دانم) ولیکن بنویس

۲۱. سوره ۱۱ هود: آیه ۴۱.

۲۲. سوره ۱۷ اسراء: آیه ۱۱۰.

۲۳. سوره ۲۷ طس: آیه ۳۰.

۲۴. سیره حلیه ۱: ۲۸۴ و ۳: ۲۳، این نظر در بسیاری از کتب اسلامی نقل شده از جمله: طبقات ابن‌سعد ۱: ۲۶۳، کنز العمال ۵: ۲۴۴، مسعودی: التنبیه والاشراف: ۲۲۵، ابن‌عساکر: العقد الفرید ۳: ۴، محدث قمی: سفینه البحار در کلمه سماء از کتاب المقتصر، جهشیاری: کتاب الوزراء: ۱۰.

۲۵. سیوطی: الدر المنثور ۲: ۳۸ و جلد ۹ بحار در آیه مباهله از دلائل النبوة بیهقی.

۲۶. تاریخ یعقوبی ۲: ۶۵.

۲۷. سیره حلیه ۱: ۲۸۴.

(باسمک‌الله). رسول خدا نیز آنرا قبول کرد و پیمان نامه نوشته شد<sup>۲۸</sup>. ظاهراً چنین روایتی تأیید نظر خاورشناسان است که استعمال کلمه جلاله در اسلام پیش آمد و مردم عرب قبل از اسلام آنرا نمی‌شناختند. ولی گفته شده است که اعتراض سهیل بر اسم جلاله نبود بلکه اعتراض بر همه جمله و ترکیب چنین جمله‌ای بود و بدون گفتگو ترکیب این جمله از مصطلحات اسلامی است و پیش از اسلام بهیچوجه مرسوم نبود. سهیل همان مرسوم پیش از اسلام را پیشنهاد می‌کرد. کلمه «الله» نیز دلالت صریحی بر اقرار به وجود خداوند بود که مورد قبول پیامبر اکرم هم قرار گرفت. ولی اگر سهیل همه آن جمله را می‌پذیرفت اقرار و اعترافی بر اسلام شمرده می‌شد و نماینده قریش نمی‌خواست زیر بار آن برود و بکار بردن دو کلمه رحمن و رحیم بدین نحو روشی اسلامی است که مورد قبول بت پرستان نبوده است<sup>۲۹</sup>. بلاشر می‌گوید: در اینکه فرمول «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» در نخستین وحیها نبوده شکی نیست و استعمال مداوم آن در آغاز سوره‌ها بعدها موجب شد در آنجائیهی هم که نبوده گذاشته شود<sup>۳۰</sup>.

حقیقت این است که بحث در این باره چنانکه درخور است بستگی به بحث کاملی درباره الفاظ اللهم، الله، رحمن، رحیم و ریشه‌های اعتقادی قدیم عرب دارد که طرح آن در اینجا ما را بکلی از مقال اصلی دور می‌سازد و بهمین جهت آنرا به جای مناسب دیگر موکول می‌سازیم<sup>۳۱</sup> و فعلاً به همین مختصر اکتفا می‌ورزیم.

#### نخستین آیه:

شناسائی نخستین آیه نازل شده و آخرین آن، بهره و فایده‌ای خاص دارد. این شناسائی ما را به معرفت ترتیب آیات رهبری می‌کند و یکچنین معرفتی موجب بینائی و دانشی می‌گردد که برای شناختن احکام و علوم قرآنی دربایست است. بدین ترتیب است که هرگاه آیه‌هایی در موضوع واحدی داشته باشیم و فرمان

- ۲۸ تاریخ طبری ۳: ۷۹ عمرة حدیبیه، ابن هشام ۲: ۳۱۷، سیره حلبیه ۳: ۲۳، دحلان ۲: ۲۱۲، یعقوبی ۲: ۴۱، ارشاد مفید و بهار از طبسی و زهری و غیره.  
 ۲۹ دکتر جواد علی: تاریخ العرب قبل الاسلام ۵: ۴۲۶.  
 ۳۰ بلاشر: مقدمة قرآن: ۱۴۳.  
 ۳۱ کتاب دوران پیامبر که در دست نگارش است.

در یکی از آنها با فرمان در آیه دیگر فرقی داشته باشد، می‌توانیم میان آنان حکم کنیم و ناسخ را از منسوخ بازشناسیم. معرفت این آیات که به تاریخ نزول و اسباب آن نیز بستگی دارد، ما را به شناسائی تاریخ قانونگذاری اسلامی و روشن شدن سیر تدریجی آن و پی بردن به هدفهای پرورشی و اجتماعی و سیاسی اسلامی هم رهبری می‌کند. بخصوص که چنین شناسائی، برای تدوین تاریخ قرآن درخور کمال توجه و سزاوار نهایت عنایت است. البته ما در اینجا در این مقام نیستیم که از نخستین و آخرین آیه در هر موضوعی از تعالیم اسلامی سخن گوئیم. چه، آن خود بحث بس ممتخ و دلکش ولی طولانی خواهد بود که از حوصله این مقال خارج است. ما در اینجا فقط نخستین آیه نازل شده را می‌بینیم. سپس آخرین آن و بدنبال آن اولین آیات را در چند موضوع خاص خواهیم دید.

درباره اینکه نخستین آیه نازل شده کدام آیه قرآن است سیوطی چهار قول نقل می‌کند:

#### قول اول: ۵ آیه صدرسوره العلق

چنین بنظر می‌رسد که این درست‌ترین اقوال باشد.

۱) بخاری و مسلم از عایشه نقل می‌کنند<sup>۱</sup> که گفت: «آغاز وحی به رسول خداوند (ص) رؤیای صالحه‌ای بود در خواب و او رؤیائی نمی‌دید مگر مانند سبیده‌دم صبحگاهی<sup>۲</sup>. خداوند تنهائی را دوست او گردانیده بود. او در غار حراء گوشه می‌گرفت... تا اینکه نور حق بر او تابید. فرشته بر او نازل شد و پنج آیه صدرسوره العلق را بر او فروخواند.

۲) حاکم در مستدرک و بیهقی در دلائلش به سند صحیح از عایشه بازگفته‌اند که او گفت: نخستین سوره‌ای که نازل شد «اقراء باسم ربک» بود.

۳) طبرانی نیز در کبیر به سند صحیح نقل می‌کند که ابورجاء عطاردی گفت: ابوموسی... چون این سوره «اقراء» را تلاوت می‌کرد گفت این نخستین سوره‌ای است که بر محمد (ص) نازل شده است.

۱. الاتقان: ۱: ۲۳ نوع هفتم.

۲. صحیح بخاری: ۱: ۶، ۷، مناهل العرفان: ۱: ۸۶ و نیز این هشام: ۱: ۲۳۷، اسباب النزول واحدی: ۶.

۳. صحیح بخاری کتاب التفسیر سوره ۹۶ باب ۱-۳، کتاب تعبیر الروایاء باب ۱، سنن ترمذی کتاب المناقب باب ۶، مسند احمد حنبل: ۶: ۱۵۳.

۴) ابو عبید در «فضائل القرآن» گوید که حدیث کرد ما را عبدالرحمن... از مجاهد که گفت: نخستین نازل شده از قرآن «اقرأ باسم ربك، ن والقلم» است. این اشته نیز در کتاب مصاحف خود از عبیدین عمیر روایت کند که گفت: جبرئیل با پارچه دیبا بر رسول درآمد و گفت: بخوان! فرمود: خواندن نتوانم. گفت: «اقرأ باسم ربك» و معتقدند که آن نخستین سوره‌ای است که از آسمان فرود آمده است. از زُهری نیز شبیه آن نقل شده است.

در کتب خاصه نیز روایاتی حاکی از این مفهوم دیده می‌شود. از جمله: «به روایت امام حسن عسکری چون چهل سال از عمر آن حضرت گذشت حق تعالی دل او را بهترین دلها و خاشع‌تر و مطیع‌تر و بزرگتر از همه دلها یافت... پس جبرئیل فرود آمد و اطراف آسمان و زمین را فروگرفت... و بازوی آن حضرت را گرفت و حرکت داد و گفت: یا محمد بخوان. گفت چه بخوانم؟ گفت اقرأ باسم ربك الذی خلق. خلق الانسان من علق. پس وحی‌های خدا را به او رسانید.<sup>۴</sup> و نیز طبرسی می‌گوید که بیشتر مفسرین معتقدند سوره العلق نخستین سوره نازل شده است.<sup>۵</sup> ابن‌الندیم نیز از محمد بن نعمان بن بشیر نقل می‌کند که نخستین نازل شده در قرآن «اقرأ باسم ربك...» است.<sup>۶</sup> و در فصل سوم همین کتاب این قول بتفصیل گذشت.

**قول دوم:** «یا ایها المدثر» اولین آیه نازل شده است.

مستند صاحبان این رأی، روایتی است که شیخین از ابی سلمة بن عبدالرحمن بن عوف نقل می‌کنند<sup>۷</sup> که او گفت: از جابر بن عبدالله پرسید: کدام آیه در اول نازل شد؟

— گفت: «یا ایها المدثر». پس گفتم: «اقرأ باسم ربك» نبود؟ — گفت: سخن گویم ترا چنانکه از آن سخن گفت به ما رسول خدا. نبی اکرم فرمود: من در غار حراء مجاور بودم. چون جوارم را ببیان رساندم فرود آمدم قدم به ودای که نهادم کسی مرا صدا کرد. پس به پیش رو و پشت سر نگریستم، بجانب چپ و راستم، سپس به آسمان

۴. مجلسی: *حیة القلوب* ۲: ۲۶۰ باب ۲۳.

۵. طبرسی: *مجمع البیان* ۵: ۵۱۴.

۶. *الفهرست*: ۴۳ چاپ قاهره.

۷. برهان ۱: ۲۰۶، اتقان ۱: ۲۴، *ماهل العرفان* ۱: ۸۷، صحیح بخاری: کتاب ۶۵ تفسیر سوره ۷۴ المدثر باب ۱، صحیح مسلم ۱: ۱۴۴ بسندش از یحیی، اسباب النزول واحدی: ۶.



نگاه کردم. او (جبرئیل) بود که بر تختی میان آسمان و زمین نشسته بود. هراسی مرا فراگرفت. نزد خدیجه رفتم، به او گفتم و مرا پوشاندند. پس خدای تعالی فرو فرستاد: «یا ایها المدثر، قم فاندُر».

همچنین روایت دیگری شیخین از ابی سلمه از جابر بدینسان بازگفته‌اند: «بدان هنگام که راه می‌رفتم آوائی از آسمان شنیدم. چشم به آسمان دوختم. فرشته‌ای بود که در حراء به من آمده بود، نشسته بر تختی میان آسمان و زمین. چنان سنگین شدم که به زمین افتادم. سپس نزد همسرم بازگشتم و گفتم: مرا بیوشانید. مرا پوشاندند و خداوند نازل فرمود:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَرَبِّكَ فَكَبِيرٌ وَثِيَابُكَ فَطَهِّرْ. وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ»<sup>۸</sup>.

البته این قول را جواب داده‌اند که نزول فرشته در این مورد بار اول نبوده و قبلاً در غار حراء فرود آمده بود. چنانکه متن روایت نیز حاکی است. گذشته از آن، سخن از فترت وحی در میان بوده و چه بسا منظور نخستین نزول پس از فترت باشد. همچنین ممکن است مقصود، نزول یک سوره بتمامی بوده و شاید هم چنانکه گفته‌اند: اجتهاد جابر چنین بوده و او در اجتهاد خود خطا کرده باشد. بدین ترتیب رجحان و مزیت قول اول ثابت می‌گردد.

**قول سوم:** سوره فاتحه.

طرفداران این رأی بروایتی متمسک گشته‌اند که بیهقی در «دلائل» از ابی میسره عمرو بن شرحبیل نقل می‌کند: «رسول خدا به خدیجه فرمود: چون خلوت می‌گزینم و تنها می‌شوم آوائی می‌شنوم. به خدا بر خود می‌ترسم که این کاری شود...» خدیجه گفت: معاذالله! خدا بر تو بد نخواهد خواست. همانا که تو امانت می‌گزاری و صلّه رحم بجا می‌آوری. سخن براست می‌گوئی. — چون ابوبکر درآمد خدیجه آن سخن را به او بازگفت و فرمود: با محمد (ص) به نزد ورقه برو. — پس رفتند و داستان را به او گفتند. پیامبر گفت: «چون به تنهایی خلوت می‌کنم ندائی از پشت سر می‌شنوم که ای محمد! ای محمد! پس «مرا هراسی و ترسی فرا می‌گیرد که

۸. صحیح بخاری ۱: ۲۲۸، صحیح مسلم ۱: ۱۴۳.

۹. زرکشی: البرهان ۱: ۲۰۷، الاتقان ۱: ۲۴، مناهل ۱: ۸۸.

۱۰. برهان ۱: ۲۰۷، اتقان ۱: ۲۴، مجمع البیان ۵: ۵۱۴.

می‌خواهم بگریزم و بر جای مانم»<sup>۱۱</sup> ورقه گفت: چنین نکن این بار که ترا برخواند هم بر جای می‌باش تا آنچه می‌گوید بشنوی سپس نزد من بیا و مرا آگاه کن. پس چون رسول خدا خلوت گزید فرشته او را ندا کرد که ای محمد! بگو: «بسم‌الله- الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین... ولا الضالین».

این حدیث نیز نمی‌رساند که نخستین آیه منزهه سوره فاتحه باشد. بلکه چنین فهمیده می‌شود که نزول فاتحه پس از نزول وحی جلی در غار حراء بوده است و بعد از آنکه پیامبر بنزد ورقه می‌رود و بعد از آن بوده که آوایی از پشت سر می‌شنیده و بعد از سخن و اشاره ورقه بوده که به این آواگوش بدهد. گذشته از آن، این حدیث مرسل است و در سندش نام صحابی که آنرا بازگفته باشد یافته نمی‌شود.

صاحب کشف این قول را از بیشتر مفسران نقل می‌کند. ولی ابن حجر تصریح می‌نماید که جز شماره بسیار کمی آنرا بازنگفته‌اند. بهر صورت، سوره حمد را نخستین سوره‌ای دانسته‌اند که بتامی یکباره نازل شده است و برخی هم گفته‌اند که این سوره دوبار نازل شد هم در مکه و هم در مدینه<sup>۱۲</sup>.

#### قول چهارم: «بسم‌الله الرحمن الرحیم»

قائلین به این قول استدلال به روایتی می‌کنند که واحدی نقل می‌کند<sup>۱۳</sup> که گفتند: نخستین چیزی که نازل شده از قرآن «بسم‌الله الرحمن الرحیم و اول سوره اقرأ» بود.

ولی به این سخن هم پاسخ داده‌اند که این حدیث نیز مرسل است بسمله نیز در صدر هر سوره‌ای نازل می‌شد. البته اگر بسمله را آیتی جدا و مستقل در هر سوره‌ای بدانیم نخستین آیه‌ای که نازل شده علی‌الاطلاق، آن خواهد بود. ولی اگر آن را آیه مستقل هم نشماریم بهر صورت نخستین کلمه نازله خواهد بود.

سخن در مورد «بسمله» بتفصیل گذشت. در اینجا باید اضافه کنیم که طبری در روایتی از ابن عباس نقل می‌کند که در آغاز نزول جبرئیل استعاده را به پیامبر اکرم آموخت. سپس گفت بگو: بسم‌الله الرحمن الرحیم و بعد از آن «اقرأ» را فرو

۱۱. کشف‌الاسرار میدی ۱: ۲۶.

۱۲. دیبیطی: اتعاف فضلاء البشر: ۱۱۸ ح ۲، زرکشی: البرهان ۱: ۲۹.

۱۳. اسباب‌النزول: ۱۱، ۶.

خواند<sup>۱۴</sup> ولی ابن کثیر در تفسیرش این حدیث را ضعیف می‌شمارد<sup>۱۵</sup>. طبری بسمله را آیتی از فاتحه نشمرده است<sup>۱۶</sup> ولی شیخ طبرسی می‌گوید: اصحاب ما اتفاق دارند که بسمله آیتی است از سوره حمد و از هر سوره‌ای<sup>۱۷</sup>...  
 بهر صورت، چنانکه گفتیم این قول خود درخور توجه و تأمل کامل است.

### آخرین آیه:

در تعیین آخرین آیه نازل شده نیز دانشمندان اختلاف کرده‌اند. زیرا همه ایشان به روایات و احادیثی استناد جسته‌اند که به نبی اکرم نمی‌رسد و بستگی بدان داشته که گوینده آن آخرین آیه‌ای را که از پیامبر دریافت کرده کدام آیه باشد. این است علت اصلی اختلاف نظر در این باره.

اقوال مختلفی است که در این باره گفته شده بدین ترتیب منظم و مرتب شده است<sup>۱</sup>:  
 (۱) نسائی از طریق عکرمه از ابن عباس نقل می‌کند که آخرین آیه نازل شده آیه ۲۸۱ سوره بقره است:

«وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ، وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»

البته کسان دیگری هم نظیر آنها از ابن عباس نقل کرده‌اند<sup>۲</sup> و گفته‌اند که پیامبر اکرم ۹ و یا ۱۲ و یا ۸۱ روز پس از نزول آن بدو حیات گفت<sup>۳</sup> و قرطبی هم بدنبال آن اضافه می‌کند که جبرئیل به رسول خدا گفت: ای محمد! این آیه را بر سر آیه ۲۸۰ سوره بقره بگذار<sup>۴</sup>.

(۲) بخاری از ابن عباس و بیهقی از ابن عمر نقل کرده‌اند که آخرین آیه، آیه

۱۴. تفسیر طبری ۱: ۳۸ طبع بولاق ۱: ۱۱۳—طبع دارالمعارف.

۱۵. تفسیر ابن کثیر ۱: ۳۰.

۱۶. تفسیر طبری چاپ قدیم ۱: ۳۹ بعد و ۴۹.

۱۷. مجمع البیان ۱: ۱۱ و ۱۸.

۱. سیوطی در اتقان اقوال مختلفه را ذکر کرده و زرقانی (مناهل العرفان ۱: ۹۰) آنها بدین ترتیب مرتب کرده است.

۲. واحدی: اسباب النزول: ۹، اتقان ۱: ۲۷ نوع هشتم.

۳. البرهان فی علوم القرآن ۱: ۲۰۹، مجمع البیان ۱: ۳۹۴.

۴. ابوالفتوح ۲: ۲۳۹، اتقان ۱: ۶۲، قرطبی ۱: ۶۱.

ریاست:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذُرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ<sup>۵</sup>

محمد بن جریر طبری از سعید بن مسیب و شعبی (عامر) نقل می‌کند که عمر، و ابن عباس گفته‌اند که آیه ربا آخرین آیه نازل شده است.<sup>۶</sup> ولی شناسایان حدیث آنرا ضعیف شمرده‌اند<sup>۷</sup> زیرا هر چند اسنادش صحیح است ولی مرسل می‌باشد. شعبی زمان عمر را درک نکرده و سعید بن مسیب چیزی از او نشنیده است.

۳) گفته‌اند که آیه دین «وام» آخرین آیه است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ... وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمٌ»<sup>۹</sup>

ابوعبید نیز در فضائل از ابن شهاب باز می‌گوید:

آخر قرآن «نزدیکترین آیه قرآنی به عرش از نظر زمانی» آیه ربا و آیه وام «دین» است.<sup>۱۰</sup>

ولی چنانکه سیوطی می‌گوید: میان این اقوال سه‌گانه می‌توان جمع کرد. زیرا ظاهراً این سه آیه یکباره فرود آمده، چنانکه در قرآن ترتیب یافته است.

اما زرقانی قول اول را ترجیح می‌دهد که سیاق آن برای ختام مناسبتر است و نص روایت ابن ابی حاتم است که پیامبر اکرم پس از آن ۹ روز بزیست و بعد در دوم ربیع الاول بدرود حیات گفت<sup>۱۱</sup> و در روایات دیگر چنین نصی نمی‌توان یافت.

۴) نزول آخرین آیه:

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ»<sup>۱۲</sup>

۵. آیه ۲۷۸ سوره بقره—سیوطی ۱: ۳۶۵.

۶. تفسیر طبری ۳: ۷۵.

۷. مسند احمد: ۲۴۶، ۳۵۰ و سنن ابن ماجه: ۲۲۷۶، ابن کثیر ۲: ۵۸، الدر المنثور سیوطی ۱: ۳۶۵.

۸. شرح المسند: ۱۰۹، کتاب المراسیل ابن ابی حاتم: ۲۶—۲۷.

۹. آیه ۲۸۲ سوره بقره.

۱۰. الاتقان ۱: ۲۷ نوع هشتم.

۱۱. در روز وفات پیغمبر اکرم اختلاف است. در اینکه دوشنبه بوده خلافی نیست ولی عامه مورخان آنرا روز دوازدهم ربیع الاول می‌دانند و محدثین شیعه روز ۲۸ صفر دوم و اول ربیع الاول را هم گفته‌اند. البته اقوال ضعیف و شاذ دیگری هم هست.

۱۲. آیه ۱۹۵ از سوره آل عمران.

است. دلیل، روایتی است از طریق مجاهد که اُمّ سَکمه گفت: این آخرین آیه بود. زیرا او (ام سلمه) گفت: ای رسول خدا! می بینم که خداوند از مردان یاد می کند ولی از زنان چیزی نمی گوید. پس آیه ۳۳ سوره نساء و پس از آن آیه ۳۵ سوره احزاب، سپس این آیه نازل شد و این آخرین نزول آن سه تا بود و آخرین نزولی بود پس از آنچه درباره مردان بخصوص نازل شده بود.<sup>۱۳</sup>

در این مورد هم متن روایت خود حاکی است که مطلق آخرین نزول مورد نظر نبوده و منظور آخرین آیه درباره زنان و آخرین سه آیه در این مورد بوده است.  
( ۵ ) آیه:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»<sup>۱۴</sup>

آخرین آیه است. دلیل آنهم چیزی است که بخاری و دیگران از ابن عباس نقل کرده اند که گفت: این آیه آخرین آیه است و چیزی آنرا نسخ نکرد.<sup>۱۵</sup> البته خود روایت می رساند که منظور آخرین آیه درباره حکم قتل عمدی مؤمن است نه آخرین آیه بطور مطلق.  
( ۶ ) گفته اند که آیه:

«يَسْمُوتُكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ»<sup>۱۶</sup>

آخرین آیه است. این قول را از ابراهیم بن عازب نقل کرده اند<sup>۱۷</sup> ولی ممکن است این آیه را هم آخرین نزول درباره موارد دانست نه آخرین آیه.  
( ۷ ) سوره مائده آخرین نزول بوده است. روایت ترمذی و حاکم از عایشه چنین است. چه بسا که مراد آخرین سوره ای باشد که درباره حلال و حرام آمده و حکمی در آن منسوخ نگشته است.<sup>۱۸</sup> برخی هم گفته اند که آیه:

۱۳. الاتقان ۱: ۲۸ نوع هشتم.

۱۴. سوره نساء آیه ۹۳.

۱۵. بخاری کتاب ۶۵ تفسیر سوره نساء باب ۱۶ و ۲۷، فتح الباری ۸: ۳۷۹. مسلم ۱۸: ۱۵۸، الاتقان ۱: ۲۸ نوع هشتم.

۱۶. سوره نساء آیه ۱۷۶.

۱۷. صحیح مسلم ۱۱: ۵۸، ۵۹، سنن بیهقی ۶: ۲۲۴، فتح الباری ۱۲: ۲۲، البرهان ۱: ۲۰۹.

۱۸. الاتقان ۱: ۲۷ نوع هشتم.

«الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»<sup>۱۹</sup>

آخرین نزول بوده است. زیرا این آیه در حجة الوداع فرود آمد و پیامبر اکرم ۸۱ روز پس از آن بزیست. ولی چنانکه گفته‌اند پس از آن نهی و حکمی فرود نیامد نه اینکه آخرین نزول بنحو اطلاق باشد.<sup>۲۰</sup>

(۸) برخی هم از قول ابی بن کعب آخر سوره توبه را پایان نزول دانسته‌اند<sup>۲۱</sup> که شاید آنهم منظور آخرین نزول از سوره براهه باشد، نه آخر بطور مطلق.

(۹) غریب‌تر از همه قول معاویه بن ابی سفیان است که این آیه را خواند:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»<sup>۲۲</sup>

وگفت: این آخرین آیه‌ای است که از قرآن نازل شده است<sup>۲۳</sup> و شاید منظور این بود که آیه دیگری آنرا نسخ نکرده است!

(۱۰) مسلم از ابن عباس نقل می‌کند که آخرین نازل شده سوره «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» می‌باشد<sup>۲۴</sup>. این سوره مشعر بر وفات نبی اکرم بود و موجب اندوه فراوان یاران پیامبر گشت و ممکن است منظور ابن عباس نزول همه سوره بیکبارگی باشد، نه آخرین آیه.

ده قولی را که درباره آخرین آیه نازل شده گفته‌اند دیدیم. رویهمرفته چنین می‌نمایند که قول اول محکمترین آنها بود.

قاضی ابوبکر در «الانتصار» می‌گوید: «در این اقوال چیزی که از قول شخص نبی اکرم باشد نیست و هرکس از روی اجتهاد خود و ظن غالب سخنی گفته و محتمل است که هریک از آنان از آخرین آیه‌ای که از نبی گرامی بهنگام وفات وی

۱۹. سوره ۵ مائده آیه ۳.

۲۰. مجمع البیان ۲: ۱۵۹، ابوالفتح ۳: ۳۷۴، طبری ۶: ۵۱، ۵۲، قدیم.

۲۱. بخاری: کتاب ۶۵ تفسیر سوره توبه باب ۱، مجمع الزوائد هینمی ۷: ۳۶، عبدالله بن احمد در زوائد المسند ۵: ۱۱۷، البرهان ۱: ۲۰۹، الاتقان ۱: ۲۷ نوع هشتم.

۲۲. سوره ۱۸ کهف آیه ۱۱۰.

۲۳. الاتقان ۱: ۲۸ نوع هشتم.

۲۴. اتقان ۱: ۲۷ نوع هشتم، و نیز مراجعه کنید: صحیح بخاری کتاب ۳۴ البیوع باب ۲۵، صحیح مسلم کتاب ۵۴ التفسیر حدیث ۱۶، ۱۷ و کتاب ۲۳ الفرائض حدیث ۱۰-۱۳، مسند احمد ۱: ۳۶، ۴۹ و ۵: ۱۳۴.

و یا اندکی قبل از ناخوشیش شنیده خبر داده است و دیگری بعد از او آیتی دیگر شنیده باشد... ۲۵».

### نخستین آیه در چند موضوع

برای اینکه اهمیت مطلب بخوبی روشن شود و معلوم گردد که بسط مقال بی جهت و سبب نبوده چند نمونه از اوایل مخصوصه در چند امر که حاکی از سیر تدریجی تشریح و قانونگذاری اسلامی است بدست می دهیم. سپس برگزیده‌ای از آنچه علمای فن در این باره بیان داشته‌اند ذکر خواهیم کرد.

(۱) درباره شراب: - بطور کلی تحریم شراب در اسلام گفته‌اند که بتدریج پیش آمد.<sup>۱</sup> نخستین بار این آیه فرود آمد:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا...»<sup>۲</sup>

ترا می پرسند از می و قمار، بگوی در این دو بزه‌ی بزرگ است و مردمان را در آن منفعتهاست. اما بزه‌مندی آن مهتر است از سود آن...»

گفته شد که می حرام شده، اما بعضی هم به رسول خدا می گفتند: یا رسول الله، بگذار ما را که از آن بهره گیریم همچنانکه خدای فرموده، ولی رسول اکرم چیزی نمی فرمود و در پاسخ آنان خاموش می ماند. بعد این آیه نازل شد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ...»<sup>۳</sup>

ای آنها که بگرویدند! گرد نماز مگردید آنکه که مست باشید تا بدانید که چه می خوانید...»

باز گفته شد که می حرام گردید ولی بودند کسانی که می گفتند: یا رسول الله،

۲۵. ایضاً.

۱. بیشتر این مطلب را از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند. ر.ک. الاتقان ۱: ۲۶ نوع هفتم، فرع. شبه آنرا طبری از ابی رزین نقل می کند. تفسیر طبری ۵: ۶۱ بولاق حدیث ۹۵۲۸ و باز ۷: ۲۲ حدیث ۱۲۵۱۷، الدر المنثور ۲: ۳۱۸.

۲. سوره بقره: آیه ۲۱۹.

۳. سوره النساء: آیه ۴۳.

بهنگام نماز از آن نمی‌آشامیم. رسول خدا در برابر ایشان خاموشی گزید تا این آیه فرود آمد:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ... ۴»

ای ایشان که بگریزند! می و قمار، سنگها و تیرهای قمار (انصاب و ازلام) پلید است و از کارهای شیطان، بپرهیزید از آن، تا رستگار گردید.

و در آیه بعدی می‌افزاید: شیطان می‌خواهد که در میان شما دشمنی و زشتی افکند با آشامیدن می و باختن قمار، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. از آن باز ایستید و گرد آن مگردید. (آیا شما بس می‌کنید؟)

چنین بود که رسول خدا فرمود: «می حرام شد».

اما سبب این تحریم را بگونه‌های مختلفی گفته‌اند. از عمر نقل کرده‌اند که همیشه از خدا می‌خواست بیانی کافی دربارهٔ خمر نازل کند. چون آیهٔ اول<sup>۵</sup> آمد خوشحال شد ولی باز هم بیانی شافی می‌خواست. بعد آیهٔ دوم<sup>۶</sup> فرود آمد و سرانجام دستور قطعی در سومین آیه<sup>۷</sup> نازل شد و عمر خشنود گردید<sup>۸</sup>.

همچنین گفته‌اند که مردی از انصار مهمانی داد و در آنجا انصار و قریش به تفاخر پرداختند. معرکه گرم شد و بر بینی سعد بن ابی وقاص ضربه‌ای فرود آمد. نزد رسول خدا رفتند که تحریم خمر<sup>۹</sup> نازل شد!<sup>۱۰</sup>

۴. سورهٔ ۵ مائده آیهٔ ۹۰ و ۹۱.

۵. سورهٔ ۲ بقره: آیهٔ ۲۱۹.

۶. سورهٔ ۴ النساء: آیهٔ ۴۳.

۷. سورهٔ ۵ مائده: آیهٔ ۹۰ و ۹۱.

۸. تفسیر طبری ۷: ۲۲ بولاق، مسند احمد ۲: ۳۵۱ رقم ۳۷۸، سنن ابی داود: اشربه باب ۱ (۳: ۴۴۴ رقم ۳۶۷۰)، سنن نسائی کتاب ۵۱ الاشریه باب ۱ (۸: ۲۸۶، ۲۸۷) سنن ترمذی کتاب التفسیر (تفسیر سورهٔ ۵: ۸ و ۹)، مستدرک حاکم ۲: ۲۷۸، سنن بیهقی ۸: ۲۸۵، ابوجعفر النحاس: الناسخ والمنسوخ: ۳۹، اسباب النزول واحدی: ۱۵۴، تفسیر ابن کثیر ۱: ۴۹۹، ۵۰۰ و ۳: ۲۲۵، ۲۲۶.

۹. سورهٔ ۵ مائده: آیهٔ ۹۰ و ۹۱.

۱۰. مجمع البیان ۲: ۲۴۰، طبری ۷: ۲۲ بولاق، البرهان ۱: ۳۴، مسند ابوداود طیالسی: ۲۸ رقم ۲۰۸، مسند احمد ۱: ۱۸۵ (رقم ۱۵۶۷ و ۱۶۱۴). صحیح مسلم: کتاب ۴۴ فضائل الصحابه حدیث ۴۴، ۴۵، سنن بیهقی ۸: ۲۸۵، الناسخ والمنسوخ ابوجعفر النحاس: ۴۰، اسباب النزول واحدی: ۱۵۴، تفسیر ابن کثیر ۳: ۲۳۰، الدر المنثور ۲: ۳۱۵.



انس بن مالک می‌گوید: روزی با تنی چند از یاران شراب می‌نوشیدیم که منادی ندا درداد: «شراب حرام شد». نه کسی از ما بیرون رفت و نه کسی به ما درآمد که شراب را ریختیم و سبو را شکستیم. پاره‌ای از ما وضو گرفتند و برخی غسل کردند خود را به بوی خوش آراستیم و به مسجد رفتیم. رسول خدا آیه تحریم<sup>۱۱</sup> می‌خواند<sup>۱۲</sup>. سبب تحریم خمر بگونه‌های مختلف دیگری نیز روایت شده<sup>۱۳</sup> که همه نشان دهنده سیر تدریجی نزول احکام و اواسر و حاکی از چگونگی تشریح اسلامی است.

## ۲) درباره دفاع و جهاد:

چنانکه در تاریخ اسلام ضبط است با همه آزاری که مشرکان بر مسلمانان روا می‌داشتند و از هیچ زشتی و دشنامی باز نمی‌ایستادند، جهاد در صدر اسلام برای دفاع تشریح نشد و خداوند به عفو و گذشت فرمان می‌داد. چنانکه فرمود: «بسیاری از اهل کتاب پس از آنکه ایشان را حق پیدا شد از حسدی که در دل دارند دوست می‌دارند که اگر می‌توانستند شما را برگردانند، بعد از گرویدنشان تا کافر شوید. ولی شما درگذرید و از جواب ایشان روی گردانید تا خداوند فرمان خویش بیاورد که خداوند بر هر چیزی تواناست<sup>۱۴</sup>.

و یا جای دیگر فرمود: «درگذر از ایشان و سلامی بگوی که بزودی آگاه شوند»<sup>۱۵</sup> اینها خود امر صریحی است بر عفو و گذشت تا خداوند خود فرمان کشتار ایشان را بدهد.

۱۱. سوره ۵ مائده: آیه ۹۰ و ۹۱.

۱۲. تفسیر طبری ۷: ۲۴، تفسیر ابن کثیر ۳: ۲۲۸، الدر المنثور ۲: ۳۲۰.

۱۳. صحیح بخاری: مساقاة ۱۳، مظالم ۲۱، تفسیر سوره مائده: ۱۰، ۱۱، اشریه: ۲، ۳، ۵، ۱۱، ۲۱، آحاد: ۱، صحیح مسلم: مساقاة ۶۷، اشریه ۲-۳، ۶، ۸، ۱۲، تفسیر ۳۲، ۳۳، سنن ابی داود: اشریه ۱، ۵، ۷، طب: ۱۹، ترمذی: طب ۸، تفسیر سوره مائده: ۱۰-۱۲، سنن نسائی: اشریه: ۱-۳، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۴، الدارمی: اشریه ۲، الموطأ مالک: اشریه ۱۳، مسند احمد ۱: ۵۳، ۱۴۲، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۳۴، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۵۰ و ۲: ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳: ۲۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۶۰، ۴۲۲ و ۴: ۲۳۲ و ۶: ۳۱۱، ۳۱۷، تفسیر طبری ۲: ۲۱۱ ببعده بولاق، مسند طیب‌السی: شماره ۱۹۵۷، تفسیر ابن کثیر ۳: ۲۲۶، الدر المنثور سیوطی ۲: ۳۱۴-۳۱۵، اصابۀ حافظ ۷: ۲۱، الفتح ۷: ۲۰۱.

۱۴. سوره ۲ بقره: آیه ۱۰۹.

۱۵. سوره ۴۳ زخرف: آیه ۸۹.

در سال دوم هجرت فرمان کشتار ایشان تنها به هنگام دفاع فرا رسید. چنانکه فرمود:

«دستوری داده شد ایشان را که جنگ کنند بدان بیدادی که به ایشان رفت و خداوند بر یاری ایشان تواناست. آنها که بیرون کردند ایشان را از خان ومانشان بی هیچ حقی، جز اینکه می گفتند پروردگار ما الله است و اگر خدا مردم را باز نمی داشت از یکدیگر، صومعه ها و کلیساها و کنیسه ها و مساجدی که نام خدا را در آن زیاد می برند ویران می شدند و خداوند یاری می دهد کسی را که به او یاری کند. همانا خداوند با نیرو و عزیز است»<sup>۱۶</sup>.

ولی سرانجام پایان کار فرا رسید و خداوند گروندگان را سخت برانگیخت. سوره براءة نزول یافت و می دانیم که این از آخرین سوره های نازل شده است. در آنجا فرمود:

«چون ماههای حرام بگذرد، پس بکشید مشرکان را هر جا که ایشان را بیابید و بگیریدشان و تنگ بر ایشان گیرید... و مشرکان را یکسره کشتار کنید. همچنانکه یکسره از شما کشتار کرده اند و بدانید که خدای با پرهیزگاران است... کوچ کنید و بشتابید سبک بالان و گران باران، و جهاد کنید به دارائی خویش و تن خویش از بهر خدای، آن بهتر است بر شما اگر بدانید... اگر به جنگ نروید عذاب کند شما را عذابی دردناک... خدای بخیرد از گرویدگان تن ها و دارائی ایشان تا بهشت ایشان را باشد، کشتار می کنند در راه خدا، پس می کشند و کشته می شوند...»<sup>۱۷</sup>

۳) درباره خوراکیها و حلال و حرام آن ابن حصار می گوید: اولین آیه درباره خوراکیها در مکه نازل شد:

«بگوی نمی یابم در آنچه وحی کردند به من، حرام کرده ای بر هیچ چشنده ای که آن را چشد مگر... پس بخورید از آنچه خدا شما را روزی داد، حلالی پاک...»<sup>۱۸</sup>  
بعد در مدینه بود که فرود آمد:

«همانا حرام کرد بر شما مردار و خون و گوشت خوک... حرام شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک...»<sup>۱۹</sup>

۱۶. سوره الحج: آیه ۳۹، ۴۰. ۱۷. سوره توبه: آیه ۵، ۳۶، ۴۱، ۳۹ و ۱۱۱.

۱۸. سوره الانعام: آیه ۱۴۵ و سوره النحل: آیه ۱۱۴.

۱۹. سوره بقره: آیه ۱۷۳ و سوره مائده: آیه ۳.

همچنین درباره سایر موضوعات قرآنی که تفصیل آنها را در کتب معتبر تفسیر و علوم قرآنی می توان یافت.

#### شماره آیه ها:

در شماره آیات قرآنی نیز اختلاف اقوالی دیده می شود. مکتب های مختلف کوفی، مکی، مدنی، بصری و شامی هریک عددی را برگزیده اند که مطابق روایات و اخباری بوده که از نظر آنان بر دیگر اخبار رجحان و مزیتی داشته است. گفته اند: علت این اختلاف آن بود که نبی اکرم (ص) بر سر هر آیه ای اندک توفقی می کرد تا یارانش بدانند که پایان و آغاز آیه کجاست. ولی پاره ای از مردم چنان گمان می بردند که محل وقف پیامبر اکرم فاصله میان دو آیه نیست و آن آیه را به مابعد آن وصل می کردند. دسته دیگر آن وقف را خاتمه آیه تلقی کرده و به دنباله آن وصل نمی کردند. چنین بود که در شمارش آیات در مصاحف مختلف اختلافی پیش آمد و یا چنانکه قبلاً نیز اشاره شد شاید علت اختلاف در شماره آیات این باشد که در مصاحف مختلفی که عثمان به اطراف فرستاد هیچگونه علامتی بکار نرفته بود و در شهرهای مختلف به قراءتهای مختلف اتکاء می شد و آن اختلاف قبلی در مصاحف به اینجا نیز رخنه کرد. بهرحال، امروز تقریباً بیشتر آیات قرآنی از نظر شماره بطریقه کوفیان است که ابو عبد الرحمن، عبدالله بن حبیب السلمی از امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (ع) نقل کرده و امام الشاطبی آنها در «ناظمة الزهر» آورده است.<sup>۱</sup> شماره آیات قرآنی بطور کلی شش هزار و دو بیست و کسری گفته شده و اختلافی که هست در کسر آن می باشد. بدین ترتیب:

۶۲۳۶ آیه: این شماره کوفی است که منسوب به علی بن ابیطالب (ع) می باشد. حمزه زیات و ابوالحسن کسائی و خلف بن هشام آنها نقل می کنند. حمزه گفت: این عدد را ابولیلی از ابی عبد الرحمن السلمی از علی (ع) بازگفته است.<sup>۲</sup>

۶۲۲۶ آیه: عدد شامی که منسوب است به یحیی بن حارث (ابی الحرث) الذماری

۱. ابی عبد رضوان المخلاتی آنها شرح کرده است. ضمناً کتاب ابی القاسم عمر بن محمد بن عبد الکافی و کتاب تحقیق البیان شیخ محمد متولی شیخ القراء مصر نیز آنها ذکر می کنند.

۲. البرهان ۲: ۲۴۹، الاتقان ۱: ۶۷ نوع ۱۹، مجمع البیان ۱: ۱۱، مناهل العرفان ۱: ۳۳۶ بقل از التبان، مقدمتان: ۲۴۶، الفهرست: ۴۷ چاپ قاهره، ترجمه تفسیر طبری ۱: ۱۰، کشف الاسرار ۱۰: ۶۸۱.

و عبدالله بن عامر.

- ۶۲۲۰ آیه: عدد مکی که منسوب است به عبدالله بن کثیر که یکی از ۷ قاری است و او از مجاهد از ابن عباس از ابی بن کعب نقل می کند.
- ۶۲۱۹ آیه: عدد بصری که از قتادة نقل شده است.
- ۶۲۱۸ آیه: از ابن مسعود بازگفته اند.<sup>۳</sup>
- ۶۲۱۷ آیه: عدد مدنی اول - این شماره به کسی منسوب نیست و اهل کوفه آنرا مُرسلاً از اهل مدینه نقل می کنند و کسی را نام نمی برند. و نافع از قاریان نیز آنرا معتقد بود.
- ۶۲۱۶ آیه - این شماره را از ابن عباس<sup>۴</sup> و از ابن سیرین بازگفته اند.<sup>۵</sup>
- ۶۲۱۴ آیه - عدد مدنی اخیر که منسوب به ابی جعفر بن زید بن القعقاع یکی از قاریان دهگانه، شیبة بن نصاب می باشد. اسماعیل بن جعفر بن ابی کثیر انصاری بواسطه سلیمان بن جمار از آن دو روایت کرده اند.
- ۶۲۱۲ آیه - از حمید اعرج بازگفته اند.<sup>۶</sup>
- ۶۲۱۰ آیه - صاحب تبیان این قول را از ابی جعفر که جزء مدنی اخیر است نقل می کند.<sup>۷</sup> ابن الندیم نیز آنرا از ابی بن کعب بازگفته است<sup>۸</sup> و در مقدمه کتاب مبانی زعفرانی این قول را از عکرمه بن سلیمان نقل می کند.<sup>۹</sup>
- ۶۲۰۵ آیه: عدد بصری که منسوب به عاصم بن العجاج الجحدری می باشد از ایوب بن متوکل بصری نیز نقل شده و ۶۲۰۴ هم از عاصم بازگفته اند.
- ۶۱۷۰ آیه: این قولی است که ابن الندیم از عطاء بن یسار نقل می کند<sup>۱۰</sup> و تنها قولی است که کمتر از ۶۲۰۰ آیه ذکر می کند.

۳. مقدمتان: ۲۴۶ و ۲۴۷.

۴. الاتقان ۱: ۶۷ نوع ۱۹.

۴. الاتقان ۱: ۶۷ نوع ۱۹.

۵. مقدمتان: ۲۴۶ و ۲۴۷.

۶. ایضاً: ۲۴۶ و ۲۴۷.

۷. مناهل العرفان ۱: ۳۳۶.

۸. الفهرست: ۴۷ چاپ قاهره.

۹. مقدمتان: ۲۴۶ و ۲۴۷.

۱۰. الفهرست: ۴۷.

بیشترین شماره‌ای که در این باره ذکر کرده‌اند قول می‌نویسد: «وبر قول جمهور اهل علم شش‌هزار و شصت و شصت آیت» است<sup>۱۱</sup> و گمان می‌رود این عدد بیشتر از نظر سراسری انتخاب شده باشد.

آیات قرآنی از نظر کوتاهی و بلندی نیز با هم فرق بسیار دارد. کوتاهترین آنرا «طه» گرفته‌اند و بلندترین آن آیه مداینه یا تداین «وام خواستن» است که در بلندترین سوره‌ها قرار گرفته<sup>۱۲</sup> بحسابی ۱۷۰ و بحساب دیگر ۱۲۸ کلمه و ۵۴۰ حرف دارد<sup>۱۳</sup>. چنانکه دیدیم بعضی فواتح سوره را آیه‌ای مستقل شمرده‌اند و «طه» هم نزد کوفیان یک آیه است. از حضرت صادق (ع) نیز مرویست که فرمود: طه طهارت اهل بیت رسول خداست.

ابوعمر و الدانی گفته است: «هیچ کلمه‌ای را نمی‌شناسم که به تنهایی آیه شمرده شود مگر «مدهامتان را» - البته در این مورد فواتح سوره منظور نبوده است. ولی زرکشی «والضحی» بعد، «والفجر» را که هر یک لفظاً و تقدیراً ۵ حرف و رسماً ۶ حرف دارند کوتاهترین آیه‌ها می‌شمارد. نه «مدهامتان» را که ۸ حرف دارد و نه «ثُمَّ نَظَرَ»<sup>۱۴</sup> را که دو کلمه است.

زمخشری در این باره می‌گوید: تعیین آیات، علمی توقیفی است و در آن مجالی برای قیاس نیست. از اینجهت «الم» و «المص» را آیه‌ای شمرده‌اند و «الر» و «المر» را آیه مستقل ندانسته‌اند «حم» و «طه» و «بس» را آیه‌ای شمرده ولی «طس» را آیه نگرفته‌اند<sup>۱۵</sup>.

شمس‌الائمه در امالی آورده است که هزار آیه از آیات قرآن حکم و فرمان است که امتثال باید کرد و هزار آیه نهی است که ارتکاب نباید نمود و هزار آیه وعده است که اگر فرمان برید، با شما مکافات و پاداش چون کند و هزار آیه وعید است که اگر نافرمانی کنید، شما را مجازات و کیفر چون دهد و هزار آیه عبرت و مثل و پند است و هزار آیه حکمت و قصص و خبر. صد آیه در عذر خطیئات و صد آیه در اذکار و دعوات و سی و پنج آیه متفرقات است که در هر یک از آنها نکات بیشمار<sup>۱۶</sup>.

۱۱. کشف‌الاسرار ۱۰: ۶۸۲. ۱۲. سوره بقره: آیه ۲۸۲.

۱۳. البرهان فی علوم القرآن ۱: ۲۵۲.

۱۴. سوره المدثر: آیه ۲۱.

۱۵. الاتقان ۱: ۶۶ چاپ سوم قاهره. ۱۶. منهاج النجاة ۱: ۷۳.

## شماره کلمات و حروف:

از آنجا که از رسول خدا روایت شده که به هر حرفی از قرآن ده حسنه نوشته می‌شود<sup>۱</sup> از همان صدر اسلام مسلمانان اهتمامی خاص در شمارش آیات و حتی کلمات و حروف قرآنی داشتند. گذشته از اینکه هر کس جدا این کلمات و حروف را برای خود می‌شمرد، یک مرتبه نیز هیأتی رسمی مشغول کار گردید. امام ابوبکر احمد بن الحسین بن مهران المقری می‌گوید: حجّاج بن یوسف فرستاد نزد قاریان بصره، آنان را جمع کرد و از میان آنها حسن بصری و ابوالعالیه و نصر بن عاصم و عاصم الجحدری و مالک بن دینار را برگزید و به ایشان گفت که حروف قرآن را بشمارند؛ پس چهار ماه آنرا با دانه‌های جو شمردند تمام کلمات قرآنی ۷۷۴۳۷ کلمه بود و شماره حروف ۳۲۳۰۱۵ حرف بود. سلام ابومحمد الحمانی نیز شبیه آنرا باز می‌گوید<sup>۲</sup>.

مجموع کلمات قرآن را با اختلافی اندک چنین ذکر کرده‌اند:

۷۷۴۳۹ کلمه: این عدد را از عطاء بن یسار نقل کرده‌اند<sup>۳</sup> - در مقدمه کتاب المبانی این عدد از اهل مدینه نیز نقل شده است<sup>۴</sup>.

۷۷۴۳۷ کلمه: این شماره را هم فضیل (فضل) بن شاذان از عطاء بن یسار و نیز از قاریان بصره نقل کرده‌اند<sup>۵</sup>.

۷۷۴۳۶ کلمه: پاره‌ای از شمردگان چنین ذکر کرده‌اند<sup>۶</sup>.

در باره حروف قرآن اختلاف اندکی بیشتر است:

۳۲۳۶۷۱ حرف: از ابن عباس نقل شده است<sup>۷</sup>.

۳۲۳۰۱۵ » از عطاء بن یسار و اهل مدینه و قاریان بصره بازگفته‌اند.

۳۲۲۶۷۰ » از ابن مسعود نقل کرده‌اند<sup>۸</sup>.

۳۲۱۵۳۰ » منسوب به یحیی بن حارث الذماری می‌باشد<sup>۹</sup>.

۱. ابوالفتح رازی ۱۰: ۳۹۸.

۲. البرهان فی علوم القرآن ۱: ۲۴۹.

۳. کشف الاسرار ۱۰: ۶۸۲.

۴. مقستان: ۲۴۶.

۵. ابن الندیم: الفهرست: ۴۷ قاهره - البرهان ۱: ۲۴۹.

۶. مقستان: ۲۴۸.

۷. کشف الاسرار ۱۰: ۶۸۲.

۸. ایضاً، ۱۰: ۶۸۲.

۹. الفهرست: ۴۷، البرهان ۱: ۲۴۹.

- ۳۲۱۱۸۸ » منسوب به مجاهد<sup>۱۱</sup> .  
 ۳۲۱۱۲۰ » هم‌چنین منسوب به مجاهد است<sup>۱۱</sup> .  
 ۳۲۱۰۰۰ » نیز عبدالله بن جبیر از مجاهد نقل می‌کند<sup>۱۲</sup> .  
 ۳۲۰۲۱۱ » پاره‌ای از شمرندگان گفته‌اند<sup>۱۳</sup> .  
 ۳۰۰۶۹۰ » منسوب به ابن مسعود است<sup>۱۴</sup> .

کسانی نیز شماره هر حرفی را جداگانه یادداشت کرده<sup>۱۵</sup> و نیز یک‌دومها و یک-سومها و یک‌چهارمها و یک‌پنجمها تا یک‌دهم‌های قرآن را بتفصیل یاد کرده‌اند<sup>۱۶</sup> . بلندترین کلمه در قرآن در لفظ و نوشتن «فَأَسْقِنَا كَمُوه» است (س ۱۵ آ ۲۲) که ۱۱ حرف دارد. سپس «أَتَتْرِفْتُمُوها» (س ۹ آ ۲۴) است به ۹ حرف، و هم‌چنین «أَنْلِزِي كُمُوها» (س ۱۱ آ ۲۸) «وَالْمُسْتَضْعَفِينَ» (س ۴ آ ۷۵) «كَيْسَتْخَلْفُنْم» (س ۲۴ آ ۵۵) ۹ حرف دارد و ۱۰ تقدیری است. کوتاهترین کلمه مانند باء حرف جر می‌باشد<sup>۱۷</sup> .

### ترتیب آیه‌ها:

سخن مسلم و قطعی درباره ترتیب آیه‌ها و طرز قرارگرفتن آنها در سوره‌ها، به این صورتی که امروزه در مصاحف موجوده می‌یابیم، بی‌گفتگو اینست: که این ترتیب، وابسته به توقیف نبی اکرم و فرود آمده از جانب خدای تعالی است و برای رأی و اجتهاد، در این زمینه مجال و جولانگاهی باقی نمانده است. این جبرئیل بوده که طبق روایات وارده، هرگاه فرود می‌آید و آیتی بهمراه داشت، موضع و جایگاه هر آیه‌ای را در سوره مربوطه‌اش تعیین می‌کرد، آنگاه رسول خدا آن را بر یارانش فرو می‌خواند و به نویسندگان وحی فرمان می‌داد که آن را در جای خود بنگارند.

۱۰. مقدمتان: ۲۴۶ .
۱۱. کشف‌الاسرار: ۱۰: ۶۸۲ .
۱۲. البرهان: ۱: ۲۴۹ .
۱۳. مقدمتان: ۲۴۸ .
۱۴. ایضاً: ۲۴۶ .
۱۵. کشف‌الاسرار: ۱۰: ۶۸۲، مقدمتان ۲۴۸، کشکول‌عالمی: ۲۰۱ .
۱۶. مقدمه کتاب‌المبانی: ۲۳۵ به بعد .
۱۷. البرهان: ۱: ۲۵۲ .

حضرتش در طی زندگی آیات قرآنی را بارها ضمن نمازها، خطبه‌ها، حکم‌ها، موعظه‌ها و بخصوص بهنگام نزول آیات، بعد هم بارها و بکرات بر بندگان خدا فرو خوانده است. روایات می‌گویند که هر سال جبرئیل یکبار قرآن را با او برابر می‌کرد، و در آخرین سال آن مقابله و برابری دوبار پیش آمد.<sup>۱</sup> ترتیب آیه‌ها در آن هنگام بهمین سان بود که امروز در میان دستان ما و پیش روی ماست و برای هیچکس، اعم از یاران وفادار او و خلفای راشدین، و یا بعدیهای آنان در ترتیب چیزی از آیات قرآنی، جای کوچکترین تصرف و تغییری نمانده است. گردآوری زمان ابوبکر، چیزی جز این نبود که قرآن را از روی سنگهای سپید و استخوان شانه‌ها در صحیفی تدوین کنند. و جمع آن در عهد عثمان تنها نقل آن از صحف به مصاحفی بود و هر دوی این عمل، درست بهمان ترتیبی بود که پیامبرگرمی (ص) تعیین فرموده بود. اجماع و نصوص مترادفه، براینکه ترتیب آیات توفیقی است، جای گفتگوئی نمی‌گذارد. از آنان که اجماع را در این باره حکایت کرده‌اند زرکشی در البرهان و ابوجعفرین الزبیر در مناسبات و سیوطی در اتقان است.<sup>۲</sup>

البته این اجماع متکی به نصوص فراوانی است که قسمتی از آنها تاکنون ذکر شده و به پاره‌ای دیگر برای نمونه اشاره خواهد شد: - داستان زید بن ثابت گذشت<sup>۳</sup> که گفت: «زمان نبی اکرم (ص) قرآن را از رقعها گرد می‌آوردیم.» و نیز درباره ترک «بسم الله» در صدر سوره براءه دیدیم که ابن عباس علت آن را از عثمان پرسید و او پاسخ داد: «سوره‌ها به شماره‌های معین بر پیامبر خدا فرود می‌آمد. چون چیزی بر او وحی می‌شد کسی از نویسندگان وحی را می‌خواند که آن را بنویسد و می‌فرمود: این آیات را در سوره‌ای که چنین و چنان است بگذار. انفال از سوره‌های اولیه نازل شده در مدینه بود و براءه آخرین نازل شده قرآن است. داستان این یکی شبیه داستان آن دیگری بود. پس گمان بردم که این از آن است. بدینجهت این دو را کنار هم

۱. صحیح بخاری: کتاب ۱۶۱ المناقب باب ۲۵ و کتاب ۷۹ الاستذنان باب ۴۳، صحیح مسلم: کتاب ۴۴، فضائل الصحابه حدیث ۹۸ و ۹۹، سنن ابن ماجه: کتاب ۶ الجنائز باب ۶۳، طبقات ابن سعد: جزء ۲ قسم ۲ ص ۳ و ۴۰، مسند احمد بن حنبل ۱: ۲۳۰، ۲۷۵، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۶۲، ۳۹۹ و ۶: ۲۸۲، مسند طرابلسی: حدیث ۱۳۷۳.

۲. الاتقان سیوطی ۱: ۶۰ نوع هجدهم فصل ترتیب آیات.

۳. مقدستان ۴۹، اتقان نوع ۱۸، برهان ۱: ۲۳۷.



نهادم و میانشان «بسم الله الرحمن الرحيم» نهادم و آنرا جزء سبع طوال قرار دادم». ۴  
 در این روایت عثمان از نزول سوره‌ها بشماره گفتگو می‌کند و باز در میان نصوص و روایات مختلفه این سخنان را می‌یابیم که عثمان بن ابی‌العاص گفت: «نزد رسول خدا نشسته بودم که ناگاه حضرت به‌بالا نگریدست، سپس چشم به‌پائین افکند و گفت: «جبرئیل نزد من آمد و گفت که این آیه را در این جایگاه از سوره قرار دهم:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ... ۵

و باز آنچه را که بخاری از عبدالله بن زبیر نقل می‌کند که گفت: به عثمان گفتم آیه

«وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا» ۶

را آیه دیگری نسخ کرده است. پس چرا آنرا نوشتید؟ -گفت: «ای برادرزاده! چیزی از آنرا از جایش تغییر نخواهم داد»<sup>۷</sup>. یعنی هرآنچه بوده چنانکه بوده نگهداشته است.

و نیز در روایتی عمرگفت از پیامبر از هیچ چیز بیشتر از کلاله نپرسیدم تا با انگشت به‌سینه‌ام زد و فرمود: آیه تابستانی که در آخر سوره نساء است ترا کفایت می‌کند. همچنین روایات صحیح‌های که از قراءت نبی اکرم درباره سوره‌های مختلفه نقل کرده‌اند دلالت آشکار و روشن بر ترتیب آیه‌ها در آن دوره دارد. مانند سوره‌های بقره و آل عمران و نساء در حدیث حدیفه و سوره الاعراف در صحیح بخاری است که آن را بنماز مغرب می‌خواند و سوره «قد افلح المؤمنون» را که نسائی نقل می‌کند و یا سوره «روم» را که بروایت طبرانی به‌نماز صبح قراءت می‌فرمود. در کتب سنت احادیث بسیاری داریم که پیامبر اکرم (ص) وقتی قرآن را بر نویسندگان وحی می‌خواند ترتیب آیات را نیز به آنان می‌فرمود.<sup>۸</sup>

روایات صحیح در این باره در کتب عامه و خاصه فراوان و همه آنها بروشنی

۴. رجوع کنید: پیوستگی سوره انفال و توبه در فصل ۱۱.

۵. سوره ۱۶ التحل: آیه ۹۰.

۶. سوره بقره آیه ۲۴۰.

۷. سیوطی: اتقان ۱: ۶۰ نوع ۱۸ فصل.

۸. ابن سعد ۳: ۲۰۲/۱، ابن عساکر ۵: ۱۳۳.

۹. برای نمونه رجوع کنید: صحیح بخاری: کتاب تفسیر القرآن باب ۱۸، کتاب الاحکام باب ۹۷،

مسند احمد ۳: ۱۲۰ و ۴: ۳۸۱ چاپ قاهره ۱۳۱۳ هـ.

دلالت می‌کند که پیغمبرگرامی (ص) آیات قرآنی را در برابر یاران خود چنان می‌خواند که ما امروز می‌خوانیم و مجالی برای ابراز شک و تردید و یا وهمی در این باره باقی نمانده است.

## ۲- سوره‌ها

### معنی سوره

سوره‌های قرآنی به فصول کتابها می‌ماند. گروهی از آیه‌ها را که در نظم قرآنی میان دو بسم‌الله و از پی هم قرار گرفته، سوره نامند. در جمع آن «سُور» گفته می‌شود. چون: «خُطْبَةٌ وَ خُطْبٌ» و «عُرْفَةٌ وَ عُرْفٌ».

سوره بدون همزه<sup>۱</sup> در لغت به سه معنی آمده است: شرف و منزلت، پایگاهی بلند و رفیع را سوره نامند، نمونه آن قول نابغه ذبیانی است که برای نعمان بن منذرگفت:

«الْم تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَعْطَاكَ سُورَةً تَرَى كُلَّ مَلِكٍ دُونَهَا يَتَذَبَذَبُ»<sup>۲</sup>

«نمی‌بینی که خداوند چنان جایگاهی از منازل شرف به تو داده که کاخهای پادشاهان نزد آن کوتاه می‌نماید».

و نیز بمعنی بنای بلند و زیبایی است که سر باسماں کشیده باشد «و هر رده از بنا و نیکو و دراز از بناها»<sup>۳</sup>. همچنین عرب باره و دیوار شهرها را «سورالمدينة» نامیده، چه، دیوار شهرها بلندتر از خود شهر بوده است. در بنا و ساختمان سوره را به «السور» جمع بسته‌اند. چنانکه العجاج می‌گوید:

«قَرُبَ ذِي سُرَادِقٍ مَحْجُورٍ سِرْتُ إِلَيْهِ فِي أَعَالِي السُّورِ»<sup>۴</sup>

«چه بسا خیمه نشین (سراپرده‌دار) محجوری که براو گذشتم در کاخهای

بلند»!

در اینجا چنانکه می‌بینیم سوره به «السور» جمع بسته شده ولی سوره قرآنی هیچگاه

۱. قریش و قبایل عرب مجاور ایشان چون هذیل و سعد بن بکر و کنانه، سوره را بدون همزه می‌گویند ولی تمیم و دیگران سُورَة با همزه تلفظ کنند. (مقدمه ابن عطیه: ۲۸۳).  
۲. دیوان نایفه: ۱۷ (یا ۵۷)، چاپ در نورگ: ۸: ۹، اللسان: ۶: ۵۳، مجاز القرآن: ۴، تفسیر قرطبی: ۱: ۶۵.

۳. منتهی الارب: ۱: ۵۹۴.

۴. دیوان العجاج: ۲۷، اللسان: ۶: ۵۲، ۵۵، مجاز القرآن: ۵: ۱۹۶.

چنین جمع بسته نمی‌شود. طبری می‌گوید: اگر هم چنین جمعی بستید و منظور همه قرآن باشد در قیاس، خطائی نشده است<sup>۵</sup> ولی آنرا ترک کرده‌اند و چنین جمعی از این کلمه نیامده است.

پاره‌ای نیز سوره را «سُورَه» خوانده‌اند که در لغت بمعنی نیم‌خورده و پس‌مانده و زیادی چیزی آمده است. از اینجا آبی را که کسی آشامیده و کمی از آن در ظرف مانده، آن پس‌مانده را «سُور» خوانند. از اینجا میمون بن قیس اعشی بنی ثعلبه در وصف زنی که او را ترک کرده ولی عشقش هنوز بجا مانده چنین می‌گوید:

«فَبَاتَتْ، وَقَدْ أَشَارَتْ فِي الْفُؤَا      دِصْدَعًا، عَلَيَّ نَائِيهَا، مُسْتَطِيرًا»<sup>۶</sup>

معنای سوره قرآنی را با معنی آن در لغت پیوستگی و وابستگی خاصی است. زیرا سوره قرآن چون سخن خدائی است دارای شرف و منزلت، و پایگاه بلند و رفیع است و یا اینکه قراءت هر سوره‌ای موجب بلندی مرتبه و برتری منزلت قاری آن می‌شود. — و یا از این نظر که چون دژ بلند بالا و غیر قابل نفوذ و رسوخی است و همچون باروی شهر که بر همه شهر و هر چه در آن است احاطه دارد، سوره نیز گرداگرد آیه‌ها را فرا گرفته و آنها را بهم پیوسته و در برابر هر باطل و مکابره‌ای حصن حصین و جاودانه‌ای برپا ساخته است.

و یا، بسان کاخ پر جلال و شکوه، و با عظمت و پرهیمه‌ای است که هر دانشمند متفکری را به شگفتی انداخته و هر نابغه و داهی بخردی را به اعجاب واداشته است. بهر صورت، سوره به گروهی از آیات اطلاق می‌گردد که میان دو بسم‌الله بهم پیوسته‌اند و از غیر پیراسته‌اند.

اما درباره ریشه لغت، باید دانست که علمای اسلامی آنرا عربی اصیل دانسته‌اند و ابن السبکی و ابن دُرَید و ابن حجر و سیوطی هیچیک آنرا جزء لغات بیگانه عربی نیاورده‌اند. ولی مستشرقینی چون آرتور جفری، لاگارد، نولدکه، شوالی، بوهل و بل در این باره سخن گفته و پاره‌ای آنرا از کلمه عبری تازه «شورا» بمعنی ترتیب، صف، مشق دانسته‌اند و دسته دیگر از کلمه سریانی صورتاً بمعنی نص گرفته‌اند.<sup>۷</sup>

۵. تفسیر طبری ۱: ۳۵، بولاق ۱: ۱۰۴ معارف، ولی ابوعبیده می‌گوید در آن اختلاف کرده‌اند (مقدمه ابن عطیه: ۲۸۴).

۶. دیوان اعشی: ۶۷.

۷. کارل بروکلن: تاریخ ادب عؤب ۱: ۱۳۸، آرتور جفری: لغات بیگانه قرآن کلمه سوره، بول:



از قرآء نامی عاصم این کلمه را بگونه «زوره» خوانده است و سوره اگر بفتح سین خوانده شود بمعنی «حدت» خواهد بود و اگر با سین مضموم تلفظ کنند بمعنای دیوار و احاطه و دور و امثال آن می باشد.

در زبان فارسی «سور» بمعنای جشن و مهمانی و هنگامه بکار می رود. صفی پور می نویسد: «و نیز سور مهمانی فارسی است و بشرف تکلم نبی (ص) مشرف گردیده، قال: «قوموا فقد صنع جابر سوراً»<sup>۹</sup> یعنی برخیزید که جابر سوری آماده کرده است. این کلمه در قرآن مجید بگونه های مختلف بکار رفته است. بشکل «سوره»<sup>۹</sup> بار آمده<sup>۹</sup> و جمع آن «سور» یکبار ذکر شده است<sup>۱۰</sup>.

یکمرتبه هم «تسوروا»<sup>۱۱</sup> بمعنی فروجستند و یا از دیوار بالا رفتند<sup>۱۲</sup>. سور<sup>۱۳</sup> بمعنی باروی، از ابن عباس نقل کرده اند که در زبان جرهم بمعنای دیوار است. از همین ریشه کساور نیز چهاربار در قرآن مجید آمده است<sup>۱۴</sup> به معنی انگوها و دست ورنجنهای زرین یا جمع سوار و یا اسوار بر حنף زیاد است. زیرا اگر با زیاده بوده چنانکه عبدالله بن مسعود خوانده است<sup>۱۵</sup>، اساور می شد و یا جمع اسوره (که خود اسوره جمع سوار است) می باشد. در این صورت کساور جمع الجمع است.

→  
دائرة المعارف اسلام مقاله سوره.

The. Noeldeke : *Neue Beitrage Z. Sem. Sprachen* 1 - 30.

M. Sister: *Metaphern u. Vergleiche im Koran. Mitteilunge des Siminars für Orientalische Sprachen* 34, 1930. Lagarde: Nachrichten d.

Gesellschaft d. Wissenschaft ,Goettingen, 1889, 293 - 323 Schwally: *Geschichte des Qorans* 31.

۸. منتهی الارب ۱: ۵۹۴، ايضاً اللسان ۶: ۵۵، نهاية ابن اثير ۲: ۴۲۰، فتح الباری ۶: ۱۲۷، ۱۲۸، جوالیقی: ۱۹۲، اذی شیر: ۹۶.
۹. سوره ۲ بقره آیه ۲۳: سوره ۹ توبه آیه ۶۴، ۸۶، ۱۲۴، ۱۲۷، سوره ۱۰ یونس: آیه ۳۸، سوره ۲۴ نور آیه ۱، سوره ۴۷ محمد (ص) آیه ۲۰، ۲۰.
۱۰. سوره ۱۱ هود آیه ۱۳.
۱۱. سوره ۳۸ ص آیه ۲۱.
۱۲. البرهان ۱: ۲۶۴، کشف الاسرار ۸: ۳۳۶.
۱۳. سوره ۵۷ حدید آیه ۱۳.
۱۴. سوره ۱۸ کهف آیه ۳۱، سوره ۲۲ حج آیه ۲۳، سوره ۳۵ فاطر آیه ۳۳، سوره ۷۶ دهر آیه ۲۱.
۱۵. ابوالفتح رازی ۷: ۱۳۰ و ۹: ۵۳.

اَسْوَرَةٌ (بمعنی دست‌بندهای زرین) نیز یکبار در قرآن آمده<sup>۱۶</sup> که در خواندن آن اختلاف کرده‌اند.

این را هم اضافه کنیم که از سوره بنجم نیز تعبیر کرده‌اند.  
در تفسیر «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» گفته‌اند: مراد به نجم نجوم قرآنست که خدایتعالی نجم از پس نجم و آیت از پس آیت و سوره از پس سوره بفرستاد<sup>۱۷</sup>.

### حکمت تعیین سوره‌ها

تجزیه قرآن به سوره‌ها فوائد و حکمت‌هایی دارد: «از آنجمله: آسان کردن کار بر مردم و تشویق آنان بر یادگرفتن، آموختن و از حفظ کردنش می‌باشد. زیرا اگر چون یک حلقه تنها بود، نه حلقه‌های بهم پیوسته، حفظ و فهمش دشوار می‌گشت. اما بدینسانی که هست، همه می‌توانند که در این دریای بیکران خروشان و برنعمت فرو روند و از مواهب بیکران آن بهره‌مند گردند.

و باز از آنجمله: بر موضوع سخن و محور کلام دلالت می‌کند. چه در هر سوره‌ای موضوع روشنی است که از آن گفتگو می‌کند مانند سوره بقره، سوره یوسف، سوره نمل...

از همه بالاتر اینکه هر سوره‌ای اشاره‌ای به آن است که بلندی و کوتاهی سوره‌ها شرط اعجاز نیست و هر سوره‌ای، هر قدر هم که کوتاه باشد چون سوره کوثر، خود در کمال اعجاز قرار گرفته است.

زبخشری صاحب کشف می‌گوید: چون به انواع و اصناف تقسیم گردد نیکوتر و جلیل‌تر از آن است که در یک باب تنها قرار گیرد.

و از آنجمله اینکه چون قاری و خواننده‌ای، سوره یا بایی از کتاب را پ پایان برده و دیگری را آغاز کند شادمان‌تر و خرسندتر می‌گردد و بر تحصیل بقیه آن بیشتر برانگیخته می‌شود. و یا همچون مسافری است که فرسنگها راه می‌پیماید... و بهر فرسنگی نفسی تازه می‌سازد و نشاطی نو برای راه می‌یابد... بدین جهت قرآن به اجزائی تقسیم شده است.

و از آنجمله: چون حافظ قرآن، در سوره‌ای مهارت یافت و فهمید که قسمتی مستقل

۱۶. سوره ۴۳ زخرف آیه ۵۳.

۱۷. تفسیر ابوالفتح رازی ۹: ۲۴۵، وجوه قرآن حبیب تفسیری: ۲۸۴.

از کتاب خدا را فرا گرفته، آنچه را که حفظ کرده نزدش بزرگ و گرامی خواهد بود. از اینجا حدیث انس می‌گوید: «چون مردی بقره و آل عمران را برای ما می‌خواند در نظر ما بزرگ می‌نمود» و یا:

ربع قرآن هر که را محفوظ بود جَلَّ فینا از صحابه می‌شنود

و بدینجهت قراءت به نماز به سوره افضل باید باشد...

### نامها و شماره سوره‌ها

هر سوره‌ای نامی دارد و بسیاری از سوره‌ها هر یک چند نام دارد که در روایات مختلفه آمده و چنین گفته‌اند که نام سوره‌ها توقیفی است. نام هر سوره با متن آن مناسبت و بستگی تام دارد. چنانکه سوره بقره را بمناسبت داستان بقره و حکمت شگفتی آوری که در آن هست بدین نام خوانده‌اند و سوره نساء را بعلت احکام درباره زنان و سوره انعام را بجهت احوال چارپایان چنین نامیده‌اند. سوره هائی هم که چند اسم دارند یکی از آن میان مشهورتر و معروفتر است. اما در مورد تعداد سوره‌ها، چنانکه در مصحف عثمانی آمده، ارباب حل و عقد همگی آنرا یکصد و چهارده سوره دانند. اولش «فاتحة الكتاب» و آخرش «الناس». چنانکه در فصل مصاحف گذشت، بودند کسانی که سوره‌های قرآنی را به شماره‌های دیگری می‌دانستند. گفته‌اند که عاصم الجعدی و مجاهد قرآن را ۱۱۳ سوره می‌دانسته‌اند. آنها سوره‌های انفال و توبه را که میانشان بسم الله نیست یکی گرفته‌اند.<sup>۱</sup> یا مصحف ابن مسعود «معوذتین» را نداشته و ۱۱۲ سوره بوده، ولی چنانکه در مصحف او دیدیم و مجموع دو روایت را که سنجدیم معوذتین و فاتحه را نداشت. بنابراین مصحف او ۱۱۱ سوره داشته است. مصحف ابی بن کعب را هم گفتند که ۱۱۶ سوره می‌بود چون دعاء استفتاح و قنوت را بنام سوره‌های خلع و حقد (یا جید) داشته است. ولی سیوطی می‌گوید که باید ۱۱۵ سوره می‌شد زیرا سوره‌های فیل و قریش را یک سوره گرفته است.<sup>۲</sup> اما در مصحف او دیدیم که بروایت سیوطی

۱. اتقان ۱: ۶۶ و ۲: ۱۷۶ نوع ۷۸ فی‌مابیه ۲۹۶.

۱. البرهان ۱: ۲۵۱، ۲۷۰.

۲. الفهرست ابن‌الندیم: ۴۷ چاپ قاهره، برهان ۱: ۲۵۱.

۳. البرهان ۱: ۲۵۱، الاتقان ۱: ۶۵.

هم که سوره‌های بیشتری را نام برده بود از مجموع، شش سوره را نداشت. مصحف علی بن ابیطالب (ع) بر طبق نقل یعقوبی ۵ سوره کم داشت و مصحف ابن عباس ۱۱۴ سوره کامل بود.

این را هم اضافه کنیم که گفته‌اند برحسب حکم امام جعفر صادق (ع) مجموع سوره‌های قرآن ۱۱۲ سوره است. چون ایشان سوره‌های فیل و قریش را یکی می‌دانست و سوره‌های والضحی و الم نشرح را نیز در حکم یک سوره می‌گرفت. از اینجا گفته‌اند:

(در نزد علمای خاصه سوره «والضحی» با سوره «انشراح» از حیث معنی و جمله یکی است. همچنین سوره «فیل» با سوره «قریش» از لحاظ ارتباط لفظی و تعلق یکی است، باین معنی که قرائت «والضحی» را بدون سوره «انشراح» و هکذا خواندن سوره «فیل» را بدون سوره «قریش» در نماز واجبی کافی نمی‌دانند. حتی از علمای شیعه کسانی که «قرآن» یعنی قرائت دو سوره را بعد از حمد در نماز واجبی، مکروه یا مبطل می‌دانند باز نسبت به «والضحی» و «فیل» با علمای دسته اول موافق و متفقند و نماز را صحیح نمی‌دانند، مگر اینکه بعد از سوره والضحی سوره انشراح و هکذا بعد از سوره فیل سوره قریش نیز قرائت شود<sup>۴</sup>).

\*\*\*

سوره‌ها از جهت بلندی و کوتاهی نیز یکسان نیستند. کوتاهترین سوره‌ها سوره کوثر است که ۳ آیه دارد و بلندترین سوره‌ها بقره است که ۲۸۶ و یا ۲۸۵ آیه دارد و بیشتر آیات آن بلند می‌باشد. بخصوص بلندترین آیه‌ها که آیه دین «وام» باشد در آن قرار دارد. میان این دو سوره نیز سوره‌های بلند و متوسط و کوتاه گونه‌گون قرار گرفته است.

ما در زیر نام سوره‌ها و شماره آیات، کلمات و حروف هر سوره را بتفصیل از تفاسیر و روایات معتبره نقل می‌کنیم<sup>۵</sup>:

۴. منهاج النجاة ۱: ۶۸، وسائل الشیعه ۴: ۴۷۳، جواهر الکلام شرح شرائع الاسلام ۱۰: ۲۰.

۵. در این صورت، اختلاف در شماره آیات طبق نظر سیوطی (اتقان ۱: ۶۸) ضبط شده و شماره اولی که ذکر شده عددی است که در مصاحف کنونی طبع الازهر ضبط می‌باشد. شماره کلمات و حروف از تفاسیر معتبر نقل شده و در ترتیب نزول و مکی و مدنی بودن، آن به کتاب غیث النفع علامه الساقسی و ارشاد القراء ابی عید رضوان المخلاتی و به کتاب نظم الدرر و تناسق الایات و السور تألیف ابراهیم بن عمریقاعی و تاریخ



۱) الفاتحة: ۷ آیه، ۲۹ کلمه، ۱۴۲ حرف دارد. این سوره را نامهای مختلفی و متعددهای است. از آنجمله:

ام القرآن، ام الكتاب، حمد، سبع المثانی، الفاتحة، فاتحة الكتاب، اساس، تحرز، حمد اول، دعاء سؤال، شافیه، شفاء، شکر، صلاة، عبادت، تعلیم المسألة، استعانت، فاتحة القرآن، تفویض، القرآن العظیم، استقامة، كافیة، كنز، منة، مناجات، انعام، نور، وافیة و هداية.

گفته اند که این نخستین سوره کامل و یا دومین و یا پنجمین سوره ای بوده که بطور کلی به مکه نازل شده و یا هم به مکه و هم به مدینه نازل گردیده است.

۲) البقرة: ۲۸۶ آیه (یا ۲۸۵ و یا ۲۸۷ آیه) ۶۲۲۱ کلمه و ۲۵۵۰۰ حرف. الم ذلك الكتاب و فسطاط القرآن هم نامیده شده است.

در نزول، سوره ۸۷ و یا ۸۶ و جز آیه ۲۸۱ که به منی در حجة الوداع آمد بقیه مدنی است.

۳) آل عمران: ۲۰۰ آیه (و یا ۱۹۹)، ۳۴۸۰ کلمه، ۱۴۵۲۵ حرف، سوره ۸۹ به نزول و مدنی است.

۴) النساء: ۱۷۶ آیه (۱۷۵ و ۱۷۷ هم گفته اند)، ۳۷۴۵ کلمه، ۱۶۰۳۰ حرف در نزول سوره ۹۲ و مدنی است.

۵) المائدة: ۱۲۰ آیه (۳ و ۱۲۲ هم گفته اند)، ۲۸۰۴ کلمه، ۱۱۹۳۳ حرف. العقود و المتقدمة هم نامیده شده. سوره ۱۱۲ بود که در مدینه نازل شد (جز آیه ۳ که به عرفات، حجة الوداع آمد).

۶) الانعام: ۱۶۵ آیه (۷ و ۱۶۶ هم گفته اند)، ۳۸۶۰ کلمه، ۱۲۲۵۴ حرف، سوره ۵۵ و در مکه نازل شد (جز آیات ۲۰، ۲۳، ۹۱، ۹۳، ۱۱۴، ۱۴۱، ۱۵۱ تا ۱۵۳ که مدنی است).

۷) الاعراف: ۵ یا ۲۰۶ آیه، ۳۸۲۵ کلمه، ۱۳۸۷۷ حرف دارد. المص، سوره ۳۹ در نزول، مکی، جز آیات ۱۶۳ تا ۱۷۰.

→  
قرآن نولد که از کتاب ابوالقاسم عمر بن محمد بن عبدالکافی یاد می کند و نیز فهرست ابن الندیم: ۴۳ و کتاب زنجانی و البرهان: ۱۹۳ و تفسیر قرطبی: ۱: ۶۱ و الاتقان: ۱: ۹ ببعده و مقدسان: ۸ ببعده اعتماد شده است: «بقل از فهارس القرآن، ملحقات، از نگارنده». مرحوم اعتماد السلطنه نیز صوت قابل ملاحظه ای بدست می دهد. (قرآن چاپ سنگی ۱۳۱۳ ه. ق. تهران).



- ۸) الانفال: ۷۵ آیه (۶ و ۷۷ آیه هم گفته‌اند) ۱۰۹۵ کلمه، ۵۰۸۰ حرف. سورة ۸۸ در نزول، مدنی است جز آیات ۳۰ تا ۳۶.
- ۹) التوبة: ۱۲۹ (و یا ۱۳۰) آیه، ۴۰۹۸ کلمه، ۱۰۴۸۸ حرف دارد. نامهای دیگری هم دارد: الفاضحة، المنقرة، الجوث، المدممة، المششقة، المبعثرة، براءة، الحافرة، المثيرة، العذاب. در نزول سورة ۱۱۳ بمدينه، جز دو آیه آخر که گفته‌اند مکی است. و دیدیم که چون بسمله ندارد آنرا جزء انفال محسوب می‌دارند.
- ۱۰) یونس: ۱۰۹ (یا ۱۱۰) آیه، ۱۸۳۲ کلمه، ۷۵۶۷ حرف. در نزول سورة ۵۱ و جز آیات ۴۰ و ۹۴ تا ۹۶ مکی است.
- ۱۱) هود: ۱۲۳ (۲ یا ۱۲۱) آیه، ۱۷۱۵ کلمه، ۷۵۱۳ حرف، در نزول سورة ۵۲ و جز آیات ۱۲، ۱۷، ۱۱۴ مکی است.
- ۱۲) یوسف: ۱۱۱ آیه، ۱۷۶۶ کلمه، ۷۱۶۶ حرف، در نزول سورة ۵۳ و جز آیات ۱، ۲، ۳، ۷ مکی است. نام دیگر آن احسن القصص (بفتح قاف) می‌باشد. عجارده گزاف گوئی کرده و آنرا جزء قرآن نمی‌شماردند، ولی در تمام مصاحف موجود بوده است.
- ۱۳) الرعد: ۴۳ آیه (۴۴ تا ۴۷ هم گفته‌اند) ۸۵۵ کلمه، ۳۵۰۶ حرف، در نزول سورة ۹۶ و به مدينه نازل شد.
- ۱۴) ابراهيم: ۵۲ آیه (۵۱، ۵۴ و ۵۵ هم گفته‌اند) ۸۳۱ کلمه، ۳۴۳۴ حرف، در نزول سورة ۷۲ و جز دو آیه ۲۷ و ۲۸ مکی است.
- ۱۵) الحجر: ۹۹ آیه، ۶۵۴ کلمه، ۲۷۶۰ حرف، در نزول سورة ۵۴ و جز آیه ۸۷ مکی است.
- ۱۶) النحل: ۱۲۸ آیه، ۲۸۴۰ کلمه، ۷۷۰۷ حرف، النعم هم نامیده شده، در نزول سورة ۷۰، بجز آیات ۱۲۶ تا ۱۲۸ مکی است.
- ۱۷) الاسرى: ۱۱۱ آیه (یا ۱۱۰)، ۱۴۳۳ کلمه، ۶۴۶۰ حرف، بنی اسرائیل هم نامیده شده، بجز آیات ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۵۷ و ۷۳ تا ۸۰ مکی است.
- ۱۸) الکهف: ۱۱۰ آیه (و یا ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱)، ۱۵۷۹ کلمه، ۶۳۶۰ حرف، در نزول سورة ۶۹ و جز آیات ۲۸ و ۸۳ تا ۱۰۱ مکی است.
- ۱۹) مریم: ۹۸ آیه (یا ۹۹) ۹۸۲ کلمه، ۳۸۰۲ حرف، در نزول سورة ۴۴ و جز دو آیه ۵۸ و ۷۱ مکی است.

- ۲۰) طه: ۱۳۵ آیه (۱۳۲، ۱۳۴ و ۱۴۰ آیه هم گفته شده) ۱۳۴۱ کلمه  
 ۵۲۴۲ حرف، در نزول سوره ۴۵، بجز دو آیه ۱۳۰ و ۱۳۱ مکی است.
- ۲۱) الانبیاء: ۱۱۲ (یا ۱۱۱) آیه، ۱۱۶۸ کلمه، ۴۸۹۰ حرف، در نزول سوره  
 ۷۳، مکی است.
- ۲۲) الحج: ۷۸ آیه (یا ۷۴، ۷۵، ۷۶ آیه) ۱۲۹۱ کلمه، ۵۰۷۰ حرف، در  
 نزول سوره ۱۰۳ و بمدینه نازل شد، جز آیات ۵۲ تا ۵۵ که میان مکه و مدینه  
 نزول یافت.
- ۲۳) المؤمنون: ۱۱۸ (یا ۱۱۹) آیه، ۱۸۴۰ کلمه، ۴۸۰۲ حرف، در نزول  
 سوره ۷۴ به مکه.
- ۲۴) النور: ۶۴ (یا ۶۲) آیه، ۱۳۱۶ کلمه، ۵۶۸۰ حرف، در نزول سوره ۱۰۲  
 مدنی.
- ۲۵) الفرقان (یا تبارک): ۷۷ آیه، ۸۹۲ کلمه، ۳۷۳۳ حرف، در نزول سوره  
 ۴۲ مکی جز آیات ۶۸ تا ۷۰.
- ۲۶) الشعراء (یا طسم): ۲۲۷ (یا ۲۲۶) آیه، ۱۲۹۷ کلمه ۵۵۲۲ حرف، در  
 نزول سوره ۴۷، مکی جز آیات ۱۹۷ و ۲۲۴ تا ۲۲۷ که مدنی است.
- ۲۷) النمل: ۹۳ (یا ۹۲، ۹۴ و ۹۵) آیه، ۱۱۴۹ کلمه، ۴۷۹۹ حرف، در نزول  
 سوره ۴۸ مکی است— در مصحف ابی طس، سلیمان نامیده شده بود.
- ۲۸) القصص (یا موسی و فرعون): ۸۸ (یا ۸۷) آیه، ۱۴۴۱ کلمه، ۵۸۰۰  
 حرف، در نزول سوره ۴۹ جز آیات ۵۲ تا ۵۵ و ۸۵ بقیه مکی است.
- ۲۹) العنکبوت: ۶۹ آیه، ۱۹۸۱ کلمه، ۴۱۹۵ حرف، در نزول سوره ۸۵ که جز  
 آیات ۱ تا ۱۱ بقیه مکی است.
- ۳۰) الروم: ۶۰ (یا ۵۹) آیه، ۸۱۹ کلمه؛ ۳۵۳۴ حرف، در نزول سوره ۸۴ که  
 جز آیه ۱۷ بقیه مکی است.
- ۳۱) لقمان: ۳۴ (یا ۳۳) آیه، ۵۴۲ کلمه، ۲۱۱۰ حرف، در نزول سوره ۵۷  
 که جز آیات ۲۷ تا ۲۹ مکی است.
- ۳۲) السجدة (یا المضاجع یا سجدة لقمان یا جزر): ۳۰ (یا ۲۹) آیه، ۳۸۰  
 کلمه، ۱۵۰۰ حرف، در نزول سوره ۷۵ که جز آیات ۱۶ تا ۲۰ بقیه مکی است.
- ۳۳) الاحزاب: ۷۳ آیه، ۱۲۸۰ کلمه، ۵۷۹۶ حرف، در نزول سوره ۹۰ که

- مکی است.
- (۳۴) السبا: ۵۴ (یا ۵۵) آیه، ۸۸۳ کلمه، ۱۵۱۲ حرف، در نزول سورة ۵۸ که جز آیه ۶ بقیه مکی است. در مصحف ایّ سوره‌ای بنام داود مذکور است که گفته اند سبست.
- (۳۵) الفاطر (یا الملائكة): ۴۵ (یا ۴۶) آیه، ۷۹۷ کلمه ۳۱۳۰ حرف، در نزول سورة ۴۳ که مکی است.
- (۳۶) یس: ۸۳ (یا ۸۲) آیه، ۷۲۹ کلمه، ۳۰۰۰ حرف، در نزول سورة ۴۱ که جز آیه ۴۵ بقیه مکی است.
- (۳۷) الصافات: ۱۸۲ (یا ۱۸۱) آیه، ۸۲۰ کلمه، ۳۸۲۳ حرف، در نزول سورة ۵۶ که مکی است.
- (۳۸) ص: ۸۸ (یا ۸۵ یا ۸۶) آیه، ۷۳۲ کلمه، ۳۰۲۹ حرف، در نزول سورة ۳۸ که مکی است.
- (۳۹) الزمر (یا الغرف): ۷۵ (یا ۷۲ یا ۷۳) آیه، ۱۱۹۲ کلمه، ۴۷۰۸ حرف، در نزول سورة ۵۹ که جز آیات ۵۲ تا ۵۴ بقیه مکی است.
- (۴۰) المؤمن (یا الغافر یا الطول): ۸۵ (یا ۸۲ یا ۸۶) آیه، ۱۱۹۹ کلمه، ۴۹۶۰ حرف، در نزول سورة ۵۰، جز دو آیه ۵۶ و ۵۷ بقیه مکی است.
- (۴۱) فصلت (یا حم السجدة یا المصایح): ۵۴ (یا ۵۲ یا ۵۳) آیه، ۷۹۶ کلمه، ۳۳۵۰ حرف، در نزول سورة ۶۱ که مکی است.
- (۴۲) الشوری (یا حم عسق): ۵۳ (یا ۵۰) آیه، ۸۶۶ کلمه، ۳۵۷۷ حرف، در نزول سورة ۶۲ که جز آیه‌های ۲۳ تا ۲۵ و ۲۷ بقیه مکی است.
- (۴۳) الزخرف: ۸۹ (یا ۸۸) آیه، ۸۳۳ کلمه، ۳۴۰۰ حرف، در نزول سورة ۶۳ و جز آیه ۵۴ بقیه مکی است.
- (۴۴) الدخان: ۵۹ (یا ۵۶ و یا ۵۷) آیه، ۳۴۶ کلمه، ۱۴۳۱ حرف، در نزول سورة ۶۴ و مکی است.
- (۴۵) الجاثیه (یا الشریعة): ۳۷ (یا ۳۶) آیه، ۴۸۸ کلمه، ۲۱۹۱ حرف، در نزول سورة ۶۵ که جز آیه ۱۴ بقیه مکی است.
- (۴۶) الاحقاف: ۳۵ (یا ۳۴) آیه، ۶۴۴ کلمه، ۲۵۹۸ حرف، در نزول سورة ۶۶ که جز آیات ۱۰، ۱۵، ۳۵ بقیه مکی است.

۴۷) محمد (ص) یا القتال (الذین کفروا): ۳۸ (یا ۳۹ و یا ۴۰) آیه، ۵۳۹ کلمه، ۲۳۴۹ حرف، در نزول سوره ۹۵، جز آیه ۱۳ که در راه هجرت نازل شد بقیه مدنی است.

۴۸) الفتح: ۲۹ آیه، ۵۶۰ کلمه، ۲۴۳۸ حرف، در نزول سوره ۱۱۱ که در برگشتن از حدیبیه نازل شد و مدنی است.

۴۹) الحجرات: ۱۸ آیه، ۳۴۳ کلمه، ۱۴۹۶ حرف، در نزول سوره ۱۰۶ و مدنی است.

۵۰) ق (یا الباسقات): ۴۵ آیه، ۳۵۷ کلمه، ۱۴۹۴ حرف، در نزول سوره ۳۴، جز آیه ۳۸ بقیه مکی است.

۵۱) الذاریات: ۶۰ آیه، ۳۶۰ کلمه، ۱۲۸۷ حرف، در نزول سوره ۶۷ که مکی است.

۵۲) الطور: ۴۹ (یا ۴۷ یا ۴۸) آیه، ۳۱۲ کلمه، ۱۵۰۰ حرف، در نزول سوره ۷۶ و مکی است.

۵۳) النجم: ۶۲ (یا ۶۱) آیه، ۳۰۸ کلمه، ۱۴۰۵ حرف، در نزول سوره ۲۳ و جز آیه ۳۲ بقیه مکی است.

۵۴) القمر (اقتربت الساعة): ۵۵ آیه، ۳۴۲ کلمه، ۱۴۲۰ حرف، بجز آیه‌های ۴۴ تا ۴۶ بقیه مکی است.

۵۵) الرحمن (سوره آلاء): ۷۸ (یا ۷۶ یا ۷۷) آیه، ۳۵۱ کلمه، ۱۶۳۶ حرف، در نزول سوره ۹۷ و مدنی است.

۵۶) الواقعة: ۹۶ (یا ۹۷ یا ۹۹) آیه، ۳۷۸ کلمه، ۱۷۰۳ حرف، در نزول سوره ۴۶، بجز دو آیه ۸۱ و ۸۲ بقیه مکی است.

۵۷) الحديد: ۲۹ (یا ۲۸) آیه، ۵۴۴ کلمه، ۲۴۷۶ حرف، در نزول سوره ۹۴ و مدنی است.

۵۸) المجادلة (الظهار، قدسمع): ۲۲ (یا ۲۱) آیه، ۴۷۳ کلمه، ۱۷۹۲ حرف، در نزول سوره ۱۰۵ و مدنی است.

۵۹) الحشر: ۲۴ آیه، ۴۴۵ کلمه، ۱۹۱۳ حرف، در نزول سوره ۱۰۱ و مدنی است.

۶۰) الممتحنه (الامتحان، المودة): ۱۳ آیه، ۳۴۸ کلمه، ۱۵۱۰ حرف، در

نزول سوره ۹۱ و مدنی است.

(۶۱) الصف (الحواریین، عیسی): ۱۴ آیه، ۲۲۱ کلمه، ۹۰۰ حرف، در نزول سوره ۱۰۹ و مدنی است.

(۶۲) الجمعة: ۱۱ آیه، ۱۸۰ کلمه، ۷۲۰ حرف، در نزول سوره ۱۱۰ و مدنی است.

(۶۳) المنافقون: ۱۱ آیه، ۱۸۰ کلمه، ۷۷۶ حرف، در نزول سوره ۱۰۴ و مدنی است.

(۶۴) التغابن: ۱۸ آیه، ۲۴۱ کلمه، ۱۰۷۰ حرف، در نزول سوره ۱۰۸ و مدنی است.

(۶۵) الطلاق (النساء القصری): ۱۲ (یا ۱۱) آیه، ۲۴۸ کلمه، ۱۰۶۰ حرف، در نزول سوره ۹۹ و مدنی است.

(۶۶) التحريم: ۱۲ آیه، ۲۴۶ کلمه، ۱۱۶۰ حرف، در نزول سوره ۱۰۷ و مدنی است. این سوره و سوره پیش از آن بمناسبت آغاز سوره، یا ایها النبی هم خوانده شده است.

(۶۷) الملك (المنجیة، الواقیة، تبارک): ۳۰ آیه<sup>۶</sup>، ۳۳۰ کلمه، ۱۳۰۰ حرف، در نزول سوره ۷۷ و مکی است.

(۶۸) القلم (ن و القلم): ۵۲ آیه، ۳۰۰ کلمه، ۱۲۵۶ حرف، در نزول سوره اول و ۲ و ۵ هم گفته شده، جز آیه های ۱۷ تا ۳۳ و ۴۸ تا ۵۰ بقیه مکی است.

(۶۹) الحاقه: ۵۲ و یا ۵۱ آیه، ۲۵۶ کلمه، ۱۰۸۴ حرف، در نزول سوره ۷۸ و مکی است.

(۷۰) المعارج: ۴۴ و یا ۴۳ آیه، ۲۱۶ کلمه، ۱۰۶۱ حرف، در نزول سوره ۷۹ و مکی است.

(۷۱) نوح: ۲۸ یا ۲۹ یا ۳۰ آیه، ۲۲۴ کلمه، ۹۲۹ حرف، در نزول سوره ۷۱ و مکی است.

(۷۲) الجن: ۲۸ آیه، ۲۳۵ کلمه، ۸۷۰ حرف، در نزول سوره ۴۰ و مکی است.

۶. ۳۱ آیه هم گفته اند. ولی این شنبوذ می گوید بدلیل اخبار وارده در آن باره خلاف ۳۰ آیه درست نیست. احمد و صاحبان سنن و ترمذی بسند حسن از ابوهریره و طبرانی بسند صحیح از انس، از قول رسول خدا (ص) نقل کرده اند که این سوره ۳۰ آیه «ثلاثین» دارد. (تفان: ۱: ۶۸).

- (۷۳) المَزْمَل: ۲۰ یا ۱۹ یا ۱۸ آیه، ۲۸۵ کلمه، ۸۳۸ حرف، در نزول سوره ۳ و یا ۴، بجز آیه‌های ۱۰ و ۱۱ و ۲۰ بقیه مکی است.
- (۷۴) المَدَثَر: ۵۶ یا ۵۵ آیه، ۲۵۵ کلمه، ۱۰۱۰ حرف، در نزول سوره ۲ و یا ۳ و مکی است (۵ آیه نخستین، آغاز نزول وحی بود).
- (۷۵) القیامة: ۴۰ و یا ۳۹ آیه، ۱۹۹ کلمه، ۶۵۲ حرف، در نزول سوره ۳۱ و مکی است.
- (۷۶) الدهر (الانسان، الابرار، هل اتی): ۳۱ آیه، ۲۴۰ کلمه، ۱۰۵۴ حرف، در نزول سوره ۹۸ و مدنی است.
- (۷۷) المرسلات (العرف): ۵۰ آیه، ۱۸۱ کلمه، ۸۱۶ حرف، در نزول سوره ۳۳ و جز آیه ۴۸ بقیه مکی است.
- (۷۸) النبأ (عمّ یتسائلون، التساؤل، المعصرات): ۴۰ یا ۳۹ آیه، ۱۷۳ کلمه، ۷۷۰ حرف، در نزول سوره ۸۰ و مکی است.
- (۷۹) النازعات: ۴۶ یا ۴۵ آیه، ۱۳۹ کلمه، ۷۵۳ حرف، در نزول سوره ۸۱ و مکی است.
- (۸۰) عبس (السفرة، اعمی): ۴۲ یا ۴۱ یا ۴۰ آیه، ۱۳۳ کلمه، ۵۳۳ حرف، در نزول سوره ۲۴ و مکی است.
- (۸۱) التکویر (کُورِت): ۲۹ آیه، ۱۱۴ کلمه، ۵۳۳ حرف، در نزول سوره ۷ و مکی است.
- (۸۲) الانفطار (انفطرت): ۱۹ آیه، ۸۰ کلمه، ۳۲۷ حرف، در نزول سوره ۸۲ و مکی است.
- (۸۳) المطففین (التطفیف): ۳۶ آیه، ۱۷۷ کلمه، ۸۳۰ حرف، در نزول سوره ۸۶ و مکی است.
- (۸۴) الانشاق (انشقت): ۲۵ یا ۲۴ یا ۲۳ آیه، ۱۰۹ کلمه، ۴۳۰ حرف، در نزول سوره ۸۳ و مکی است.
- (۸۵) البروج: ۲۲ آیه، ۱۰۹ کلمه، ۴۵۸ حرف، در نزول سوره ۲۷ و مکی است.
- (۸۶) الطارق: ۱۷ یا ۱۶ آیه، ۶۱ کلمه، ۲۴۵ حرف، در نزول سوره ۳۶ و مکی است.

- (۸۷) الاعلی: ۱۹ آیه، ۷۲ کلمه، ۲۷۰ حرف، در نزول سوره ۸ و مکی است.
- (۸۸) الغاشیة: ۳۶ آیه، ۷۲ کلمه، ۳۳۰ حرف، در نزول سوره ۶۸ و مکی است.
- (۸۹) الفجر: ۳۰ یا ۲۹ یا ۳۲ یا ۳۳ آیه، ۱۳۷ کلمه، ۵۷۷ حرف، در نزول سوره ۱۰ و مکی است.
- (۹۰) البلد: ۲۰ آیه، ۸۲ کلمه، ۳۳۰ حرف، در نزول سوره ۳۵ و مکی است.
- (۹۱) الشمس (ناقة، صالح): ۱۵ یا ۱۶ آیه، ۵۴ کلمه، ۲۴۷ حرف، در نزول سوره ۲۶ و مکی است.
- (۹۲) الليل: ۲۱ آیه، ۷۱ کلمه، ۳۰۲ حرف، در نزول سوره ۹ و مکی است.
- (۹۳) الضحی: ۱۱ آیه، ۴۰ کلمه، ۱۹۲ حرف، در نزول سوره ۲ یا ۳ یا ۱۱ و مکی است.
- (۹۴) الانشراح (الم نشرح، شرح): ۸ آیه، ۲۷ کلمه، ۱۰۳ حرف، در نزول سوره ۱۲ و مکی است. بعضی آنرا با «والضحی» بهم می پیوندند.
- (۹۵) التین: ۸ آیه، ۳۴ کلمه، ۱۵۰ حرف، در نزول سوره ۲۸ و مکی است.
- (۹۶) العلق (اقرأ): ۱۹ یا ۲۰ آیه، ۹۲ کلمه، ۲۸۰ حرف، در نزول ۵ آیه نخستین آن آغاز نزول بوده و مکی است.
- (۹۷) القدر (انا انزلناه): ۵ یا ۶ آیه، ۳۰ کلمه، ۱۱۲ حرف، در نزول سوره ۲۵ و مکی است.
- (۹۸) البینة (البریة، لم یکن، القيامة): ۸ یا ۹ آیه، ۹۴ کلمه، ۳۹۲ حرف، در نزول سوره ۱۰۰ و مدنی است.
- (۹۹) الزلزال (الزلزلة): ۸ یا ۹ آیه، ۳۵ کلمه، ۱۴۹ حرف، در نزول سوره ۹۳ و مدنی است.
- (۱۰۰) العادیات: ۱۱ آیه، ۴۰ کلمه، ۱۶۳ حرف، در نزول سوره ۱۴ و مکی است.
- (۱۰۱) القارعة: ۱۱ یا ۱۰ یا ۸ آیه، ۳۶ کلمه، ۱۵۰ حرف، در نزول سوره ۳۰ و مکی است.
- (۱۰۲) التکاتر: ۸ آیه، ۲۸ کلمه، ۱۲۰ حرف، در نزول سوره ۱۶ و مکی است.
- (۱۰۳) العصر: ۳ آیه، ۱۴ کلمه، ۶۸ حرف، در نزول سوره ۱۳ و مکی است.
- (۱۰۴) الهمزة (لمزة): ۹ آیه، ۳۳ کلمه، ۱۳۰ حرف، در نزول سوره ۳۲ و

- مکی است.
- (۱۰۵) الفیل (الم ترکیف): ۵ آیه، ۲۳ کلمه، ۹۶ حرف، در نزول سوره ۱۹ و مکی است.
- (۱۰۶) قریش (لایلاف): ۴ یا ۵ آیه، ۱۷ کلمه، ۹۳ حرف، در نزول سوره ۲۹ و مکی است: بعضی آنرا جزء سوره فیل شمرده‌اند.
- (۱۰۷) الماعون (أرأیت، الدین): ۷ یا ۶ آیه، ۲۵ کلمه، ۱۲۵ حرف، در نزول سوره ۱۷، جز آیات ۴ تا ۷ بقیه مکی است.
- (۱۰۸) الکوثر: ۳ آیه، ۱۰ کلمه، ۴۲ حرف، در نزول سوره ۱۵ و مکی است.
- (۱۰۹) الکافرون (جحد): ۶ آیه، ۲۶ کلمه، ۹۴ حرف، در نزول سوره ۱۸ و مکی است.
- (۱۱۰) النصر (التودیع): ۳ آیه، ۱۹ کلمه، ۷۷ حرف، گفته‌اند آخرین سوره (۱۱۴) بود که در حجة الوداع به منی نازل شد.
- (۱۱۱) لهب (ابی لهب، المسد، تبّت): ۵ آیه، ۲۰ کلمه، ۷۷ حرف، در نزول سوره ۶ و مکی است.
- (۱۱۲) الاخلاص (التوحید، الصمد): ۴ یا ۵ آیه، ۱۵ کلمه، ۴۷ حرف، در نزول سوره ۲۲ و مکی است.
- امام فخر رازی در تفسیر خود بیست نام برای آن ذکر می‌کند از آن جمله:  
سوره اساس، برائة، جمال، معرفة، مقشقة، مانعة، نجات، نسبة الرب، نور، تفريد، تجريد، ولایة....
- (۱۱۳) الفلق: ۵ آیه، ۲۳ کلمه، ۷۴ حرف، در نزول سوره ۲۰ و مکی است.
- (۱۱۴) الناس: ۶ یا ۷ آیه، ۲۰ کلمه، ۷۹ حرف، در نزول سوره ۲۱ و مکی است.

### نخستین و آخرین سوره

درباره نخستین سوره‌ای که بتمامی و یکباره در اولین بار نزول یافت پراگندگی سخن کمتر است. در یکی دوجائی از قول مجاهد و ابن عباس بازگفته‌اند که نخستین سوره نازل شده «اقرأ» می‌باشد. گذشته از اینکه سلسله راویان در اولی مذکور

۱. تفسیر طبری ۱: ۳۸ بلاق ۱: ۱۱۳ طبع معارف، این سخن را از ابن عباس نقل می‌کند ولی ابن کثیر



نیست و در روایت دومی ضعیف شمرده شده، ممکن است در اینجا منظور از اولین سوره، نخستین آیات منزله باشد که در ابتدای سوره العلق قرار گرفته است.

در مورد نخستین آیه نازل شده دیدیم که قول سوم<sup>۲</sup> این بود که سوره فاتحه نخستین نازل شده است. البته پیش از آن آیاتی نازل شده بود، ولی تا آن هنگام سوره‌ای بتامی یکباره نازل نشده بود و نخستین بار سوره حمد بود که یکباره و کامل نزول یافت. سید محمد رشید رضا (صاحب مجله و تفسیر معروف المنار) در تفسیر سوره حمد از امیرمؤمنان علی (ع) نقل می‌کند که سوره حمد نخستین سوره‌ای است که بر پیامبرگرامی نازل شده است، و این سخن در روایات بسیاری از علی بن ابیطالب (ع) و ابن عباس نقل شده و ابومیسره نیز می‌گفت: نخستین چیزی که جبرئیل در مکه بر نبی (ص) قرائت کرد، فاتحه‌الکتاب بود تا آخرش<sup>۳</sup>. این سخن طرفداران بسیاری دارد. زیرا می‌دانیم که فاتحه جزئی از نماز است و نماز بدون سوره فاتحه درست نیست<sup>۴</sup>. زرکشی نیز می‌گوید: اولین سوره‌ای که نازل شد سوره فاتحه بود چنانکه در حدیث آمده است: «نخستین چیزی که در روز رستاخیز بنده را بدان محاسبه کنند نماز است»<sup>۵</sup>.

دسته‌ای گفته‌اند که این سوره مکیه است، بدان دلیل که در سوره الحجر (آیه ۸۷) آنرا سبع المثانی می‌خوانند و همه آن سوره را مکیه می‌شناسند. پس نزول فاتحه مسلماً قبل از حجر بوده است. ولی از مجاهد چنین نقل کرده‌اند که این سوره مدینه

→ آنرا ضعیف می‌شمارد (تفسیر ابن کثیر ۱: ۳۰): البرهان ۱: ۲۰۸ از مجاهد نقل می‌کند.

۲. البرهان ۱: ۲۰۷، اتقان ۱: ۲۴، مجمع البیان ۵: ۵۱۴.

۳. کشف الاسرار ۱: ۴.

۴. صحیح مسلم ۲: ۹ (کتاب ۴ الصلاة حدیث ۳۸ و ۴۰ و ۴۱) سنن بیهقی ۲: ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۶۱، الوسائل شیخ حرّ عاملی: کتاب الصلاة، کتاب کنز العمال ۴: ۹۵-۹۶، ترتیب مسند امام شافعی ۱: ۷۸، ۸۰، مسند طرابلسی: حدیث ۲۵۶۱، مسند احمد ۶: ۱۴۲، ۲۷۵، سنن ترمذی: کتاب ۲ مواقیات الصلاة باب ۱۱۵ و ۱۱۶.

۵. این حدیث در کتب بسیاری آمده است: از جمله: سیوطی: جامع الصغیر ۱: ۱۹۳، سنن ترمذی: کتاب ۲ مواقیات الصلاة باب ۱۸۸، سنن نسائی: کتاب ۵ الصلاة باب ۹، سنن ابن ماجه: کتاب ۵ الاقامة باب ۲۰۲، سنن الدارمی: کتاب ۲ الصلاة باب ۹۱، موطأ مالک: کتاب ۹ قصر الصلاة فی السفر حدیث ۸۹، مسند احمد: ۱: ۱۶۱، ۱۷۷ و ۲: ۲۹۰، ۴۲۵ و ۴: ۶۵، ۱۰۳ و ۵: ۳۷۷، ۳۷۷، مسند طرابلسی: حدیث ۲۴۶۸.

است و حسین بن فضل آنرا لغزشی از مجاهد می‌شمارد<sup>۶</sup>. ابواللیث سمرقندی نیمی از آنرا مکی و نصف دیگر را مدنی می‌شمارد<sup>۷</sup>. واحدی مثل بسیاری از دانشمندان دیگر این را دور می‌داند که پیامبر اکرم طی ده سال اقامت خود در مکه نماز را بدون فاتحه گذاشته باشد<sup>۸</sup> و چنانکه می‌دانیم واحدی در اثر مشهور و معتبر خود بر روایات و اسانید محکمی اتکاء می‌کند. بهمین جهت برخی معتقد گشته‌اند که این سوره دوبار نازل شده، یکبار به مکه و بار دیگر در مدینه، تا عظمت شأن و بزرگی مقدارش بهتر شناخته شود<sup>۹</sup>. بهتر ترتیب، قول راجح چنین می‌نماید که نخستین سوره کامله نازل شده حمد باشد.

اما اولین سوره‌ای را که پیامبر اکرم در مکه علنی و آشکار ساخت ابن مسعود می‌گوید که سوره النجم بود<sup>۱۰</sup>.

درباره آخرین سوره‌ای که به مکه نازل شد اختلاف کرده‌اند. ابن عباس می‌گوید العنکبوت، ضحاک و عطاء گفته‌اند المؤمنون و مجاهد گفت ویل للمطففین است<sup>۱۱</sup>. اما اولین سوره‌ای که در مدینه نازل شد، علی بن حسین می‌گوید: «ویل للمطففین» بود. واقدی گفته است که سوره قدر بود. ولی با وجود این اقوال، ابن حجر ادعا می‌کند که اتفاق بر این است که سوره بقره نخستین سوره‌ای می‌باشد که در مدینه نازل شده است<sup>۱۲</sup>. گرچه با وجود نظرات دیگر ادعای اتفاق نمی‌توان داشت ولی قول بر نزول سوره بقره در آغاز ورود به مدینه معتبرتر و محکمتر بنظر رسیده است.

اما آخرین سوره قرآن که بتامی نازل شد کدام بود؟

در این مورد هم سه قول نقل کرده‌اند:

۱) سوره مائده: طرفداران این قول به روایتی از عایشه استناد جسته‌اند که در قول هفتم درباره آخرین آیه بدان اشاره شد و گفته شد که ممکن است مراد آخرین

۶. ابن عباس، ضحاک، مقاتل و عطاء گفته‌اند: مکه است ولی از قول مجاهد و ابوهریره گفته‌اند مدینه است. البرهان ۱: ۱۹۴، الاتقان ۱: ۱۲، نوع اول، فصل سوره‌ها.

۷. الاتقان ۱: ۱۲.

۸. واحدی: اسباب النزول: ۱۳.

۹. دیبای: تحاف فضلاء البشر: ۱۸۸ ح ۲. زرکشی: البرهان ۱: ۲۹.

۱۰. الاتقان ۱: ۲۵ نوع هفتم فرع کشف الاسرار ۹: ۳۵۲.

۱۱. البرهان فی علوم القرآن ۱: ۱۹۳.

۱۲. الاتقان ۱: ۲۵ نوع هفتم فرع.

سوره‌ای باشد که درباره حلال و حرام آمده است.<sup>۱۳</sup>

۲) **سوره براءة**: بخاری و مسلم و دیگران از براء بن عازب بازگفته‌اند که آخرین سوره در نزول «براءة» بود<sup>۱۴</sup> و حدیث عثمان که در ترتیب آیه‌ها گفتیم نیز به این مطلب اشاره‌ای دارد. ولی باز هم چه بسا که مراد آخرین سوره‌ای باشد که درباره تشریح قتال و جهاد آمده باشد. نه مطلق آخرین سوره.

۳) **سوره النصر**: معتقدین به این رأی اکثریت دارند و دلیلشان روایتی است که از ابن عباس بدین مضمون نقل شده: آخرین سوره‌ای که نازل شد «اذا جاء نصر الله والفتح» بود. چون این سوره پیامد پیغمبر اکرم بگیرست و گفت خبر مرگ به من دادند، و گفته‌اند که دیگر از آن پس کسی پیامبر خدا را خندان ندید.

### اقسام سوره‌ها

از پیامبر اکرم روایت شده که فرمود: «به من عطا شده است به جای توراة «السبع الطول» و در عوض زیور «المئین» و مکان انجیل «المثانی». و برتری یافتیم به «مفصل»<sup>۱۵</sup>.

بنابراین دانشمندان سوره‌های قرآن را به چهار دسته بزرگ تقسیم کرده‌اند:

۱) **السبع الطول**<sup>۱۶</sup> - هفت سوره بلند. - بیشتر این هفت سوره را چنین دانسته‌اند: (۱) بقره (۲) آل عمران (۳) نساء (۴) مائده (۵) انعام (۶) اعراف (۷) انفال و توبه).

در این صورت دوسوره توبه و انفال را یکی شمرده‌اند<sup>۱۷</sup>. لیکن سعید بن جبیر هفتمی

۱۳. البرهان ۱: ۱۹۴، ۲۰۹، الاتقان ۱: ۲۷ نوع هشتم.

۱۴. بخاری. تفسیر سوره ۴: ۲۷ و سوره ۹: ۱، مسلم: فرائض: ۱۱، البرهان ۱: ۲۰۹، الاتقان ۱: ۲۶ نوع هشتم، تفسیر فتح القدير ۱: ۵۰۵.

۱. مسند طرابلسی شماره ۱۰۱۲، مسند احمد: رقم ۱۷۰۴۹ (چاپ حلبی ۴: ۱۰۷) مجمع الزوائد هیمی ۷: ۱۵۸ که به طبرانی و ابوالعوام منسوب است. تفسیر طبری ۱: ۳۴ بولاق ۱: ۱۰۰ طبع معارف،

التهدیب ۱۰: ۱۵۳، المراسیل ابن ابی حاتم: ۷۶، شرح المسند: حدیث ۳۶۷۶، البرهان ۱: ۲۵۸.  
۲. الطول بضم طاء و فتح واو جمع «الطولی» مثل الکبر و الکبری (قال ابو حیان التوحیدی: و کسر الطاء مرذول البرهان ۱: ۲۴۴) غریب القرآن ابن قتیبه: ۳۵.

۳. الاتقان ۱: ۶۳ نوع هجدهم خاتمه، البرهان ۱: ۲۴۴، مجاز القرآن: ۶.

را سوره یونس<sup>۴</sup> و حاکم سوره کهف می‌داند.<sup>۵</sup>

۲) **المؤمنون** = سوره‌هایی که در حدود صد آیه دارد: یونس، هود، یوسف، الحجر، النحل، الکهف، اسری، انبیاء، طه، المؤمنون، الشعراء، الصافات<sup>۶</sup> و یا از سوره بنی اسرائیل تا هفت سوره<sup>۷</sup>.

۳) **المثانی** = سوره‌هایی که پس از آن دودسته قرار می‌گیرند، و گفته‌اند هفت سوره دومی، یعنی از سوره دهم تا شانزدهم<sup>۸</sup> و نیز گفته‌اند: «مثانی، قرآن است لاقتران آیه الرحمة بآیه العذاب»، یا آنچه از قرآن مکرر است، یا سوره فاتحه، یا سوره بقره، یا براءة، یا هر سوره‌ای که کم از سوره‌های طوال و مئین و زائد از سوره‌های مفصل باشد یا سوره حج و سوره قصص و سوره نمل و سوره عنکبوت و سوره نورو و سوره انفال و سوره مریم و سوره روم و سوره یس و سوره فرقان و سوره حجر و سوره رعد و سوره سبأ و سوره ملائکه و سوره ابراهیم و سوره ص و سوره محمد و سوره لقمان و سوره غرف و سوره زخرف و سوره ق و سوره مؤمن و سوره سجده و سوره احقاف و سوره جائیه و سوره دخان و سوره احزاب<sup>۹</sup>.

۴) **المفصل** = سوره‌هایی که در آخر قرآن قرار گرفته‌اند چون کوچک و کوتاه هستند و زیاد با بسملة فصل «جدا» شده، مفصل نامیده شده‌اند، و یا از این جهت آنها را مفصل گفته‌اند که آیه منسوخه در آن کم است و از اینجا آنرا محکم هم خوانده‌اند. در اینکه پایان این سوره‌ها، آخرین سوره قرآن است، میان دانشمندان اتفاق نظر حکمفرماست. ولی در نخستین سوره آن اختلاف کرده‌اند و ۱۲ سوره مختلفه را که میان سوره الصافات (س ۳۷) و سوره والضحی (س ۹۳) قرار گرفته، ذکر کرده‌اند<sup>۱۰</sup>.

۴. تفسیر ابن کثیر در اول سوره بقره ۱: ۶۴، تفسیر طبری ۱: ۳۴ بولاق البرهان ۱: ۲۴۴. در مصحف

ابن بسعود روایت سیوطی نیز چنین بود.

۵. الاتقان ۱: ۶۳ نوع هجدهم خانمه.

۶. ایضاً.

۷. اصول کافی ۲: ۶۰۱ ح چاپ دوم.

۸. ایضاً.

۹. منتهی الارب ۱: ۱۴۹، سوره‌های فصلت، شوری، فتح در مجموع این صورتها باید اضافه شود. اللسان

۱۸: ۴۲۸-۴۲۹، تفسیر طبری ۱: ۱۰۳ طبع معارف، اتقان ۱: ۶۳، غریب القرآن ابن قتیبه: ۳۵.

۱۰. اختلاف در این سوره‌هاست: الصافات ۳۷؛ الجائیه ۴۵؛ محمد ۴۷؛ الفتح ۴۸؛ الحجرات ۴۹؛ ق



این دسته از سوره‌ها را به ۳ قسمت تقسیم کرده‌اند که اگر قول نووی را معتبر بدانیم و اول آنرا سوره الحجرات (س ۴۹) بگیریم چنین خواهد بود:

(۱) طوأل: از سوره الحجرات ۴۹ تا سوره البروج ۸۵.

(۲) أوساط: از سوره الطارق ۸۶ تا سوره البینة ۹۸.

(۳) قصار: از سوره الزلزال ۹۹ تا سوره الناس ۱۱۴.

\*\*\*

جز این تقسیم‌بندی، دسته‌بندیهای دیگری نیز از سوره‌های قرآن شده و هرگروهی از سوره‌ها را بمناسبتی نامگذاری خاصی کرده‌اند.

از این قبیل:

(۱) الممتحنات: چنانکه در مصحف ابن مسعود دیدیم (ص ۳۶۰) این ۱۶ سوره را سیوطی بنام ممتحنات ذکر کرد:

الفتح ۴۸؛ الحشر ۵۹؛ السجدة ۳۲؛ الطلاق ۶۵؛ ن والقلم ۶۸؛ الحجرات ۴۹؛ تبارک ۶۷؛ التغابن ۶۴؛ المنافقون ۶۳؛ الجمعة ۶۲؛ الصف ۶۱؛ الجن ۷۲؛ نوح ۷۱؛ مجادلة ۵۸؛ الممتحنة ۶۰؛ تحریم ۶۶.

(۲) سورالم<sup>۱</sup>: هفت سوره را که با «الم» شروع می‌شود سوره‌های «الم» می‌نامند: بقره، آل عمران، اعراف، عنکبوت، روم، لقمان، سجدة.

(۳) سور مسبحات<sup>۲</sup>: (۱) اسری (۲) حدید (۳) حشر (۴) صف (۵) جمعه (۶) تغابن (۷) اعلی.

(۴) سور حوامیم: سوره‌هایی که با «حم» آغاز می‌گردد:

(۱) مؤمن (۲) فصلت (۳) شوری (۴) زخرف (۵) دخان (۶) جاثیه (۷) احقاف<sup>۳</sup>.

→ ۵۰؛ الرحمن ۵۵؛ الصف ۶۱؛ تبارک ۶۷؛ الدهر ۷۶؛ الاعلی ۸۷؛ والضحی ۹۳. — تفصیل آنرا مراجعه کنید: البرهان ۱: ۲۴۵، الاتقان ۱: ۶۳ نوع هجدهم، خاتمه. چنانکه در مصحف ابن مسعود دیدیم از آنجا بنقل سیوطی اولین سوره مفصل الرحمن ۵۵ بود.

۱۱. اعراف را هم که با «المص» شروع می‌شود جزء آنها شمرده‌اند.

۱۲. سوره اسری با صیغه مصدر «سجان» و سوره‌های حدید، حشر وصف با صیغه ماضی «سبح» و دو سوره جمعه و تغابن با صیغه مضارع «یسبح» و سوره اعلی با صیغه امر «سبح» شروع می‌شود.

۱۳. گفته‌اند که یکی از اسامی پروردگار «حم» است که اسم سوره قرار گرفته و به «حوامیم» جمع بسته می‌شود چون طس و طواسین — غریب القرآن این قتیبه: ۳۶.

- ۵) سور الر: ۱ ( یونس ۲ ) هود ۳ ) یوسف ۴ ) رعد ۵ ) ابراهیم ۶ ) حجر .
- ۶) سور حمد: سوره‌هایی که با « الحمد » شروع می‌شود:
- ۱ ) فاتحه ۲ ) انعام ۳ ) کهف ۴ ) سبا ۵ ) فاطر .
- ۷) سور العتاق<sup>۱۵</sup>: عتاق جمع عتیق بمعنی کهنه است و در اینجا مراد شاید آنچه در اول نازل شده، باشد .
- ۱ ) اسری ۲ ) کهف ۳ ) مریم ۴ ) طه ۵ ) انبیاء
- ۸) سور عزایم: سوره‌هایی که سجده واجب در آنهاست:
- ۱ ) سجده ۲ ) فصلت ۳ ) نجم ۴ ) علق .
- ۹) سور قل: چهار سوره‌ای که با « قل » شروع می‌شود:
- ۱ ) کافرون ۲ ) اخلاص ۳ ) فلق ۴ ) ناس .
- ۱۰) سور طواسین: سوره‌هایی که با « طس » و یا « طسم » آغاز می‌یابد:
- ۱ ) شعراء ۲ ) نمل ۳ ) قصص .
- ۱۱) الزهراوان: دو سوره بقره و آل عمران را چنین نامند .
- « بجهت کثرت احکام شرعی و اسماء الهی که دارند . واحد آن زهراء است<sup>۱۶</sup> .»
- ۱۲) قرینتین: دو سوره انفال و براءه را که پشت سر همدیگر قرار گرفته و قرین یکدیگرند، چنین خوانده‌اند .
- ۱۳) المعوذتین: دو سوره آخر قرآن ( الفلق و الناس ) که هر دو با « قل اعوذ » شروع می‌گردد .

#### ترتیب سوره‌ها

درباره ترتیب سوره‌ها که آیا توقیفی است، یعنی این ترکیب کنونی برحسب اشاره و فرمان رسول خدا بوده و چنین ترتیبی آسمانی است؟ و یا اینکه وابسته به اجتهاد یاران پیامبر بوده و آنان چنین ترتیبی را مقرر داشته‌اند؟ اختلاف نظری

۱۴. سوره رعد را هم که با « المر » شروع می‌شود جزء این سوره‌ها شمرده‌اند .

۱۵ . بخاری از ابن سعود بازگفته که رسول خدا درباره بنی اسرائیل و کهف و مریم و طه و انبیاء فرمود:

« اِنَّهُنَّ مِنَ الْعِتَاقِ الْاَوَّلِ ، وَ هُنَّ مِنْ تِلَادِی » البرهان ۱ : ۲۵۸ ، مناهل ۱ : ۳۵۰ .

۱۶ . تفسیر قرطبی ۴ : ۳ ، منتهی الارب ۱ : ۵۲۴ .

است. در این باره سه دسته اظهار نظر کرده‌اند<sup>۱</sup>:

۱) ترتیب و تنظیم سوره‌ها بدین کیفیتی که اکنون در قرآن می‌یابیم «توقیفی» نیست و وابسته به اجتهاد یاران پیامبر اکرم می‌باشد و آنان بودند که چنین نظم و ترتیبی را برقرار داشتند. این قول را به جمهور علماء نسبت داده‌اند که در میان آنان نامهای مالک و قاضی ابوبکر در یکی از اقوالش دیده می‌شود. ابن فارس در کتاب «المسائل الخمس» به این قول چنین اشاره می‌کند: «جمع قرآن به دو گونه است: یکی از آن دو، گرد آوردن سوره‌هاست. مانند مقدم داشتن «سبع طوال» و بدنبال آن «مئین» را آوردن؛ این آن چیزی است که یاران پیامبر اکرم به عهده گرفتند. و اما جمع دیگر، و آن جمع آیات است در سوره‌ها، و آن چیزی است که رسول اکرم ارشاد فرمود: چنانکه جبرئیل او را از فرمان پروردگارش عز و جل آگاهانیده بود<sup>۲</sup>.

طرفداران این عقیده دو دلیل عمده می‌آورند:

الف) مصاحف صحابه، چنانکه گذشت، قبل از اینکه عثمان قرآن را تدوین کند، در ترتیب سوره‌ها با همدیگر اختلاف زیادی داشتند. اگر این ترتیب توقیفی بود و از رسول خدا رسیده بود، آنان چنین اختلاف و دگرگونی‌هایی را روا نمی‌داشتند. چنانکه گفته‌اند مصحف علی بن ابیطالب (ع) بترتیب نزول بوده «اولش» «اقرأ» بعد «المدثر» سپس «المزمل» و پس از آن «تبت» و بعد از آن «التکویر» تا آخر مکی و مدنی... و هم چنین در مصحف ابن مسعود: البقرة، النساء، آل عمران... که اختلاف زیادی دارد و نیز مصحف ابی و سایر مصاحف که در ترتیب سوره‌ها با همدیگر اختلاف بسیاری دارند.

ب) ابن‌اشته نقل می‌کند<sup>۳</sup>: «عثمان فرمان داد که طوال را پی‌درپی قرار دهند و سوره‌های انفال و توبه را جزء سبع (طوال) قرار داد و آنها را با بسم‌الله الرحمن الرحیم از همدیگر جدا نکرد.» - و باز روایتی بود که ابن‌عباس از عثمان می‌پرسد چرا میان انفال و توبه بسمله نهاده‌اند<sup>۴</sup> و عثمان پاسخ می‌دهد چون رسول خدا بدرود زندگی

۱. البرهان ۱: ۲۵۷ و ۲۶۰، الاتقان: نوع هجدهم فصل ترتیب سور، مقدمة کتاب‌المبانی: ۳۹، مناهل-العرفان ۱: ۳۴۶.

۲. الاتقان ۱: ۶۲ نوع ۱۸ فصل البرهان ۱: ۲۵۹.

۳. ابن‌اشته در مصاحف از طریق اسماعیل بن عباس از حیان بن یحیی از ابومحمد قرشی نقل می‌کند. الاتقان ۱: ۶۲ نوع هجدهم فصل.

۴. تفصیل در مسند احمد ۱: ۳۲۹ چاپ شاگرد.

گفت و روشن نشد برای ما، این دو را کنار هم نهادم. البته در مقام احتجاج، دلائل مخالفین این قول نیز درخور دقت کافی است و ممکن است گفته شود که ترتیب صحابه، قبل از عملشان به توقیف مسأله است و چه بسا که پاره‌ای از سوره‌ها ترتیبشان معین شده بود و برخی دیگر هنوز نظم و ترتیب معینی نداشتند.

۲) دسته دیگر معتقدند که سوره‌ها همگی توقیفی بوده و ترتیب آن مانند ترتیب آیه‌ها منوط و وابسته به تعلیم رسول خدا بوده است و سوره‌ای در جایی قرار نگرفته مگر به فرمان او. طرفداران این عقیده استدلال کرده‌اند به اینکه صحابه بر مصحف عثمان اجماع کردند و کسی از آنان با آن مخالفت نیاست. اجماع آنها خود دلیل بر توقیفی بودن مسأله است؛ چه اگر مسأله اجتهادی بود اختلاف نظر پیش می‌آمد، باین آسانها از آن تمکین نمی‌کردند و از ترتیب خود چشم نمی‌پوشیدند، آنرا تسلیم نمی‌ساختند و بر مصحف عثمان اتفاق نمی‌نمودند.

دیگر از دلائل آن است که سوره‌های متجانسه کنار هم قرار نگرفته‌اند و اگر کار از روی اجتهاد و نظر شخصی انجام گرفته بود رعایت این تجانس و تماثل می‌شد. چنانچه سوره‌سبّحات پی‌درپی گذارده نشده و میان آنها «قد سمع و ممتحنه و منافقین» قرار گرفته است. یا سوره «الم» پراکنده می‌باشد و یا «طس» میان دو سوره (طسم الشعراء و طسم القصص) قرار گرفته است.

اخبار و روایات بسیاری این را تأیید می‌کند. از آنجمله حدیث وائله است که در ابتدای اقسام سوره‌ها گذشت. پیغمبر اکرم فرمود: «به من عطا شده است بجای تورا سبّح طول...»

باز از آنجمله حدیثه ثقفی می‌گوید که از اصحاب رسول خدا پرسیدم چگونه قرآن را حزب حزب می‌کنید؟ -گفتند: گروه‌بندی می‌کنیم آنرا ۳ سوره و ۵ سوره و ۷ سوره و ۹ سوره و ۱۱ سوره و ۱۳ سوره و حزب «مفصل» را از سوره «ق» تا پایان رسانیم. گفته‌اند این امر دلالت می‌کند که ترتیب سوره‌ها چنانکه امروز هست در زمان رسول خدا هم چنین بوده است.<sup>۵</sup> منظور از این ۳ سوره و ۵ سوره و ۷ سوره... سه سوره اول و پنج سوره بعدی و هفت سوره بعد از آن است. یعنی ۳ سوره بقره، آل عمران و نساء؛ و پنج سوره مائده، انعام، اعراف، انفال، براءة... الخ.<sup>۶</sup>

۵. قوطبی ۱: ۶۳ مصاحف ۱۱۸.

۶. البرهان ۱: ۲۴۷.



احادیث دیگری نیز مورد استناد این دسته از دانشمندان قرار گرفته، ولی بهر صورت راه نقض آنها و مناقشه در این باره باز است.

۳) گروه دیگری میان این دو عقیده جمع کرده و گفته‌اند: ترتیب پاره‌ای از سوره‌ها توقیفی است و تنظیم پاره‌ای دیگر به اجتهاد و نظر صحابه بوده است. بزرگانی از دانشمندان طرفدار این روش و مذهب بوده‌اند. ولی در تعیین موارد خاص آن باز دچار تشکیک و اختلاف گشته و با وجود اتفاق در اصل مسأله در تعیین موارد «توقیفی» و «اجتهادی» ترتیب سوره‌ها، از گونه‌گون بودن آراء برکنار نمانده‌اند.

قاضی عبدالحق ابومحمد بن عطیه می‌گوید: ترتیب بیشتری از سوره‌ها در زمان رسول خدا معلوم بود. چون سبع طوال، حوامیم و مفصل. اما در بقیه ممکن است که کار را به مردم بعدی واگذارده باشند.

احادیث مختلفی از سبع طوال، مفصل، زهراوین، عتاق‌الاول، مودتین و امثال آن سخن به میان آورده‌اند. اینها همه حاکی از آن است که این دسته از سوره‌ها از همان هنگام چنین نظم و ترتیبی داشته‌اند. ولی البته در همین دسته‌بندیها و ترتیب بقیه سوره‌ها، اختلافی مشاهده می‌شود که ما مجدداً آنرا در فصل بعدی بررسی خواهیم کرد.

\*\*\*

بهر صورت در ختام این بحث این سخن گفتنی است: نظم و ترتیبی که اکنون در سوره‌های قرآنی برقرار است، خواه توقیفی بوده و جا و مکان هر سوره‌ای از ناحیه مهبط وحی الهی اشاره شده باشد، و یا چنین طبقه‌بندی و نظمی در سوره‌ها بوجود آمده اجتهاد و نظر یاران پیامبرگرامی باشد، بهرحال احترام و نگهداشتش به صورت کنونی در بایست و لازم است، بخصوص در چاپ و انتشار و نوشتن مصاحف معمولی. زیرا هر تفنن و تنوعی در آن به فتنه و فساد می‌انجامد و در شقاق و خلاف را می‌گشاید و مجال بحث و گفتگو را وسعت می‌بخشد و چنانچه این بحثها خالی از مبانی محکم و متقن علمی باشد و یا خالی از شائبه غرض و کینه‌توزی نباشد، چه بسا که نتایج سهمگین و هراسناکی بیار آورد.

اما از نظر تلاوت سوره‌ها و یا از دیدگاه بحثهایی که صرفاً جنبه علمی داشته و برای تبیین مسائل بکار رود و یا برای آموزش کودکان لازم باشد، برای ترتیب دیگری در سوره‌ها مجال گفتگو و بحث را باقی می‌گذارد.

## ۱۵ - مکی و مدنی در قرآن

ما، در این بحث قصد آن نداریم که بتفصیل و با ذکر دلایل لازمه، آیات کریمه و سوره‌های شریفه قرآن را، از نظر مکی و مدنی بودن، بررسی کنیم و بدان برسیم که کدام مکی و کدام مدنی است. این موضوع خود پهنه و دامنه وسیعی دارد و درخور آن است که به تنهایی موضوع کتابی مستقل و مفصل قرارگیرد، چنانکه مکی<sup>۱</sup> و العزالدیرینی کرده‌اند<sup>۲</sup>.

لیکن ما در اینجا کوشش می‌کنیم که معنی مکی و مدنی بودن سوره‌ها و آیات و فایده و راه شناسائی و انواع آنرا بازشناسیم و از اختلافاتی که در این مورد رفته، سخن بازگوئیم.

### معنی مکی و مدنی

علماء و دانشمندان فن در اصطلاح مکی و مدنی بودن سوره‌ها و آیات قرآنی، سه ملاک و ضابطه متفاوت دارند:

۱) پاره‌ای مکان و محل نزول را در نظر می‌گیرند - یعنی چنانکه از خود عنوان مکی و مدنی مستفاد می‌شود. سوره‌های مکی آنهاست که در مکه نازل شده، ولو بعد از هجرت بوده است و مدنی آن سوره است که نزول آن در دوران اقامت مدینه صورت گرفته است. البته بقول سیوطی در چنین تعریفی کلمه «مکه» شامل اطراف و جوانب آن (ضواحیها) چون قرارگاه نبی (ص) به منی و عرفات و حدیبیه نیز می‌گردد و در کلمه «مدینه» کناره‌ها و حول و حوش آن مانند: «أحد و بدر» نیز می‌آید<sup>۱</sup>. ولی

۱. مکی - مکی بن ایطالب القیسی (برهان ۱: ۱۹۰).

۲. سیوطی: الاتقان ۱: ۸، ۹ نوع اول.

۱. الاتقان ۱: ۸ و ۹ نوع اول.

چنین تعریفی باصطلاح جامع و مانع نیست. چنانکه می‌دانیم آیاتی به بُوک و یا در بیت المقدس نازل شده<sup>۲</sup> که آنها را جزء هیچیک از این تقسیم‌بندی‌ها نمی‌توان قرار داد، و شکی نیست که این نقصی برای تعریف ما شمرده می‌شود.

۲) دسته‌ای، اشخاص را پایه و اساس تقسیم‌بندی گرفته‌اند و می‌گویند مکی آن سوره‌هاست که روی خطاب با مردم مکه دارد و مدنی آنهاست که مردم مدینه را مخاطب می‌سازد. از اینجا گفته‌اند: آنچه در قرآن «یا ایها الناس» آمده مکی است؛ و آنجا که به لفظ «یا ایها الذین آمنوا» خطاب شده مدنی است. چه، در زمان اقامت پیامبر به مکه، کفر و بی‌ایمانی غالب بوده و خطاب به مردم مکه چنان می‌شد ولی در دوران زندگی آن حضرت به مدینه، مردم آن سامان بیشتر به او گرویده بودند و خطاب به اکثر و اغلب رساتر و گیراتر است. از اینجا ابوعبید در فضائل القرآن خود از میمون بن مهران چنین نقل می‌کند:

«آنچه در قرآن یا ایها الناس، یا بنی آدم آمده باشد مکی است ولی هر آیه‌ای که در آن به یا ایها الذین آمنوا خطاب شده باشد آن آیه مدنی است.»

ولی این تعریف هم کامل نیست و جای گفتگو و ایراد و مجال بحث را زیاد دارد. چه بسیار زیاد است در قرآن که به هیچیک از این دو نوع خطاب نشده و نمونه‌های آن اوایل سوره‌های احزاب، منافقین و غیره می‌باشد. گذشته از آن، آیاتی است که باتفاق گفته‌اند مکی است و در آن به «یا ایها الذین آمنوا» خطاب شده (همچون آیه ۷۷ سوره حج)، همچنین در آیاتی که مسلماً در مدینه نازل شده «یا ایها الناس» بکار رفته است (مانند آیه اول سوره ۴ نساء و آیه ۲۱ و ۱۶۸ سوره ۲ بقره)<sup>۳</sup>. پس این تقسیم‌بندی هم کامل نشد.

۳) زمان نزول عامل اصلی و اساسی تقسیم‌بندی گشته است. بدینمعنی که مراد از «مکی» نزول آیات قرآنی پیش از هجرت رسول اکرم به مدینه است. اگرچه نزول آیه‌ای، در جائی جز مکه باشد - و منظور از «مدنی» وحی الهی است بعد از این هجرت - چه بسا که محل نزول این وحی مکه باشد، ولی چون پس از هجرت بوده مدنی شمرده می‌شود.

چنانکه خود تعریف نشان می‌دهد این تقسیم‌بندی، خط فاصل زمانی را در نظر

۲. چنانکه آیه ۴۲ سوره ۹ توبه در تَبُوك و آیه ۴۵ سوره ۴۳ زخرف در شب معراج به بیت المقدس فرود آمد.

۳. البرهان ۱: ۱۹۰، الاتقان ۱: ۱۷، مناهل العرفان ۱: ۱۸۷.

گرفته و بنحو قطعی و روشنی میان دو زمان، تفکیک و انقسام می‌نماید و جای اختلاف و گفتگو نمی‌گذارد.

بنابراین آیاتی هم که پس از هجرت در مکه نازل شده مدنی شمرده می‌شود. مانند آیه ۳ سوره ۵ مائده که روز جمعه در حجة الوداع بعرفه نازل شد، و آیه ۵۸ سوره ۴ نساء که در سال فتح مکه در خود کعبه وحی شد و یا اوایل سوره انفال که در بدر فرود آمد. طبق این تعریف این آیات با اینکه در مکه نازل شده مدنی شمرده می‌شوند.

شاید هم بهتر بود که در نامگذاری آن تجدید نظر می‌شد و به جای مکی و مدنی بودن آیات، از پیش از هجرت و پس از هجرت نازل شدن آنها گفتگو می‌کردیم.

### فایده این شناسائی:

فایده یک چنین شناسائی و بحثی بدین تفصیل چیست؟ گفتگوئی در این نیست که چنین بحثی، تا اندازه‌ای زمان نزول وحی الهی را بیان می‌کند و تا حدی آیات را چه از نظر مکان نزول و یا اشخاص مورد نظر و یا از جهت زمان نزول، تقسیم‌بندی می‌کند و خود روشن است که این تقسیم‌بندیها برای تعیین زمان نزول آیات خود عامل بس مهمی شمرده می‌شود. دیگر اینکه: هرگاه دو آیه از قرآن مجید در یک موضوع باشد و حکم یکی با دیگری اختلاف داشته باشد و بدانیم که یکی مکی و دیگری مدنی است، می‌توانیم بگوئیم که آیه مدنی ناسخ حکم مکی است. چه، از نظر زمان آیه مکی پیش از مدنی نازل شده است، و باز از فواید آن، شناسائی تاریخ تشریح و حکمت در چگونگی نزول و کشف مراحل مختلفه‌ای است که دعوت اسلامی گذرانده است.

فایده دیگر آن، اطمینان و اعتمادی است که در دل ما ایجاد می‌کند. چه، این کار اهتمام مسلمانان را در تمام جهات مختلفه قرآن می‌رساند که حتی نزول پیش از هجرت و پس از آن را نیز نقل کرده‌اند و آنچه در سفر و یا حضر آمده، آنچه به شب و یا روز نازل شده، آنچه به زمستان و یا تابستان بوده، آنچه به زمین و یا آسمان، آنچه مجمل و یا مفسر، آنچه از مکه به مدینه رفته و آنچه از مدینه به مکه و یا حبشه برده‌اند. وقتی دقت و ضبط تا این حد بود، دیگر سلامت آن و مصونیت از تغییر و تحریف مسلم و روشن می‌گردد، از اینجاست که علوم فراوانی از قرآن بوجود آمده

که برای درک درست مفاهیم قرآنی باید آنها را قبلاً دانست و بهمین جهت ابوالقاسم الحسن نیشابوری می‌گوید: «بیست و پنج علم است در قرآن، که هر که نداند بر او روا نیست که در کتاب خدایتعالی سخن گوید».

### راه شناسائی:

برای شناسائی مکی و مدنی جز آنچه که از صحابه و تابعین بازگفته‌اند، راهی نیست. چه، از نبی اکرم (ص) بیانی برای مکی و مدنی نیست، و صحابه خود گواه وحی و نزول آیات بوده‌اند که در کجا و چه وقت بوده، و تابعین وصف و تفصیل آنرا از یاران پیامبر شنیده‌اند و برای دیگران بازگو کرده‌اند.

عبدالله بن مسعود گفته است: «سوگند به خدائی که جز او خدائی نیست، سوره‌ای از کتاب خدا فرود نیامد جز اینکه من می‌دانم کی نازل شد؟ از کتاب خدا آیه‌ای نزول نیافت جز اینکه من می‌دانم درباره‌ی چه بوده؟...»<sup>۱</sup>  
و یا ایوب می‌گوید که مردی درباره‌ی آیه‌ای از قرآن، از عکرمة پرسش کرد و عکرمة گفت: «در پائین آن کوه نازل شد» و به کوه سلع<sup>۲</sup> اشاره کرد.<sup>۳</sup>

اینها روایاتی است که از صحابه نقل شده، اما درباره‌ی اینکه از نبی اکرم (ص) سخنی در این مورد بازگفته باشند، قاضی ابوبکر می‌گوید: «چیزی در این باره از نبی اکرم نقل نکرده‌اند و او فرمانی در این مورد نداد، و خداوند علم بر آنرا از فرائض امت ننهاد و اگر در پاره‌ای موارد برای شناسائی ناسخ و منسوخ علم به آن بر دانشمندان واجب می‌گردد، راه شناسائی آن جز نصّ منقوله از رسول خداست...»<sup>۴</sup>

### خصائص سوره‌های مکی و مدنی:

جعبری می‌گوید: «برای شناسائی مکی و مدنی دو راه هست: سماعی و قیاسی. آنچه

۱. ابوالقاسم حسن بن محمد بن حبیب نیشابوری متوفی ۴۰۶ هـ. (بغية الوعاة: ۲۲۷)، — البرهان فی علوم القرآن: ۱: ۱۹۲ بنقل از کتاب التنبيه على فضل علوم القرآن، الاتقان: ۱: ۸ نوع اول.

۱. الاتقان: ۱: ۹ نوع اول — بنقل از بخاری.

۲. سلع کوهی است مرهَدیل را — منتهی الارب: ۱: ۵۷۴.

۳. سیوطی: الاتقان: ۱: ۹ نوع اول — بنقل از العلية ابونعیم.

۴. زرکشی: البرهان: ۱: ۱۹ بنقل از الانتصار.

که نزولش را برای ما گفته باشند سماعی است<sup>۱</sup> و برای قیاسی نیز اسارات و نشانه‌هایی ذکر می‌کند.

برای تشخیص سوره‌های مکی ضابطه‌های مختلفی تعیین کرده‌اند از آن جمله:  
۱) هر سوره‌ای که کلمه «کَلَّا» در آن هست قطعاً مکی است زیرا «کَلَّا» کلمه زجر و توبیخ است و روشن قرآن به هنگام دعوت اسلامی در مکه، در مقام مقابله و مبارزه با مخالفان، بیشتر زجر و توبیخ بوده است. کلمه «کَلَّا» سی‌وسه بار ضمن ۱۵ سوره قرآن آمده که همه در آخر قرآن قرار گرفته و از سوره‌های کوچک مکی است.

درینی می‌گوید:

«وَمَا نَزَّلَتْ «كَلَّا» بِيُثْرَبَ فَاَعْلَمَنْ وَلَمْ تَأْتِ فِي الْقُرْآنِ فِي نِصْفِهِ الْأَعْلَى»  
«کَلَّا» به مدینه نازل نشد و در نیمه اول قرآن (مجید) نیامد.<sup>۲</sup>

عمانی می‌گوید: «حکمت آن این بود که نیمه دوم قرآن بیشترش به مکه نازل شد و مردم مکه بیشتر از ستمگران بودند، این بود که بخلاف نیمه اول از روی تهدید و برای سرزنش آنان و زشت شمردن کارهایشان این کلمه تکرار می‌شد و آنچه هم از این کلمه درباره یهود نازل شده باشد ایرادی پدید نمی‌آورد بجهت ذلت و ضعف ایشان»<sup>۳</sup>.

۲) هر سوره‌ای که در آن سجده باشد مکی است.

۳) همه سوره‌هایی که در آغاز آن حروف مقطع چون الم، الر، هست مکی است. بجز بقره و آل عمران. اما درباره سوره رعد خلاف است بعضی آنرا مکی و برخی مدنی می‌دانند.

۴) سوره‌هایی که در آن داستانهای پیامبران و مردم گذشته بیان شده، جز سوره بقره، بقیه همه مکی است.

۵) هر سوره‌ای که در آن داستان آدم و شیطان آمده مکی است جز سوره بقره<sup>۴</sup>.

۶) هر سوره‌ای که در آن «یا ایها الناس» باشد و «یا ایها الذین آمنوا» در آن نیامده باشد مکی است<sup>۵</sup>.

۱. البرهان فی علوم القرآن ۱: ۱۸۹.

۲. البرهان ۱: ۳۶۹، الاتقان ۱: ۱۷، مناهل ۱: ۱۹۰، مباحث ۱: ۱۸۴.

۳. البرهان ۱: ۱۸۸ و ۱۸۹.

4. *Encycl., de l' Islam. II, 1137 b.*

۵. البرهان ۱: ۱۹۰، الاتقان ۱: ۱۷، مناهل العرفان ۱: ۱۸۷.

۷) از ابن مسعود نقل کرده‌اند که سوره‌های «مفصل» همه مکی است. ولی می‌دانیم که بعضی از این سوره‌ها چون النصر پس از هجرت نازل شده و ممکن است نظر ابن مسعود بر اغلب سوره‌های مفصل بوده نه بر همه آنها.

\*\*\*

۸) از میان مستشرقان بُوهل Buhl می‌گوید که نام «الرحمن» در سوره‌های مدنی نیامده و از خصائص قسم مکی است. گرچه سوره رحمن را مدنی می‌شمرند ولی سیوطی می‌گوید که جمهور آنرا مکی دانسته‌اند و قبل از حجر نازل شده است. ولی این نظر را که الرحمن از خصائص قسم مکی باشد آیه ۱۶۳ سوره ۲ بقره و آیه ۳۰ سوره ۱۳ رعد و آیه ۲۲ سوره ۵۹ حشر که در مدینه نازل شده رد می‌نماید.

\* \* \*

اینها خصائص کلی سوره‌های مکی بود. اینها نشانه‌ها، امارات و قرائنی است که ما را به شناسائی مکی از مدنی رهبری می‌کند و می‌توانیم باز در مورد سوره‌های مکی این امتیازات را بشماریم:

در این دوره آیات و سوره‌ها کوتاه است. ایجازی در بیان و حرارتی در تعبیر و هماهنگی خاصی در کلمات دیده می‌شود.

در این زمان مدار دعوت اسلامی بیشتر بر اصول ایمان به خداوند یکتا و روز رستاخیز و تصویر بهشت و دوزخ دور می‌زند. تمسک به اخلاق پسندیده و پایداری بر نیکی مورد دعوت خاص است. با مشرکان مجادله و مبارزه در گرفته و رؤیایا و احلام آنان به ریشخند و فسوس گرفته می‌شود.

به شرک و بت پرستی سخت حمله می‌شود، شهادت آنان را پاسخ می‌دهد، با آنان از هرگونه سخنی بمیان می‌آورد، دلیل و حجت اقامه می‌کند، محسوس و مشهود را بگواهی می‌گیرد، داستان می‌سراید و ضرب‌المثل می‌گوید، ناتوانی و زبونی معبودانشان را به رخشان می‌کشد، زشتی تقلید و سخافت رأیشان را آشکار می‌سازد و تمسکشان را به دین پدری سخت بریشخند می‌گیرد. عادات زشت زمان جاهلیت که مدار زندگیشان بود چون آدمکشی، زنده بگور کردن دختران، مباح شمردن ناموس دیگران، خوردن مال یتیمان، بسختی مورد حمله قرار می‌گیرد و در برابر آن، اصول عالی اخلاقی و حقوق اجتماعی به رساترین وجهی تشریح می‌گردد.

در این دوران به روش عرب، سوگندها که مقام خاصی در قرآن دارد ذکر

می‌شود.<sup>۶</sup> کم‌کم و قدم‌بقدم آنان را با اصول نو و تازه زندگی آشنا می‌سازد. اول پایه عقاید و اخلاق و عادات را محکم بنا می‌کند تا بعد به عبادات و روش معاملات برسد.

### ضابطه تشخیص

اما ضابطه‌هایی که برای تشخیص سوره‌های مدنی برگزیده‌اند:

۱) همه سوره‌هایی که در آن از حدود، فرائض، حقوق شخصیه، قوانین مدنی و اجتماعی و احکام شرعی سخن بمیان آمده مدنی است. چه، دعوت اسلامی در مکه عام و کلی بود. ابتدا در آنجا صلاهی خیر و صلاح خداپرستی در داده و پرچم مبارزه با شرک برافراشته بود، ولی تشریح احکام و قانونگذاری مدنی و اجتماعی از مدینه آغاز شد.<sup>۱</sup>

۲) در مکه بنای دعوت بر تسامح و تساهل بود، مدارا و چشم‌پوشی، عفو و گذشت در سرلوحه کارها قرار داشت، ولی در مدینه اذن جهاد صادر شد و احکام آن بیان گشت، از اینجا هر سوره‌ای که در آن از جهاد و احکام آن سخن یاد می‌کند، مدنی است.

۳) یاد منافقان و دورویان در مدینه پیش آمد. چه، در مدینه بود که جاه اسلام بالا گرفت و جلال و شوکتش رخشندگی تابانی یافت، گروهی از مردم که دلی سیاه و محروم از فیض هدایت الهی داشتند ولی طمع و یا ترس آنان را به قبول اسلام وادار ساخته بود، دل به جانب دیگر و زبان به راه اسلام گماشته بودند.

چنین است که یاد آنان در سوره‌های مدنی پیش می‌آید و سوره‌های مکی خالی از داستان منافقان می‌ماند.

اما در مورد سوره عنکبوت که مکیه است، باید دانست که ۱۱ آیه آغاز آن مدنی می‌باشد و در آنجاست که سخن منافقان بازگفته شده است.

و نیز گفته‌اند که مجادله با پیروان کتب پیشین و فراخواندن آنان به پرهیز از

۶. بروکلن Brockelmann در دائرة المعارف اسلام مقاله عربی آراء مختلفه‌ای را در این باره ذکر می‌کند.

*Encyclopédie de l' Islam* (art. Arabic, 411 a).

۱. البرهان ۱: ۱۸۸ و ۱۸۹.



گزافه گوئی در آئینشان، در مدینه پیش آمد.

چنین بود خطوط کلی خصائص سوره‌های مدنی، ولی این امتیازات را نیز در این دسته از سوره‌های مدنی می‌یابیم:

سوره‌ها بیشتر و آیه‌ها کمتر، همه بلندتر و طولانی‌ترند. اسلوب آن تشریح هدایت کننده‌ای است و در برابر ایجاز مکی، اطناب مدنی را می‌توان قرار داد. برای اثبات حقایق دینی، دلائل و براهین لازمه اقامه می‌گردد.

این خصائص، چه از نظر موضوعی و چه از نظر اسلوبی، خواه قطعی و همه‌جانبه باشد و خواه بر بیشتر و اکثر و اغلب شامل گردد، روش پیشرفت تدریجی دعوت اسلامی را روشن و آشکار می‌سازد.

خطاب به مردم مدینه، نمی‌تواند همچون خطاب به مردم مکه باشد، در بنیان‌گذاری و پی‌ریزی آئین و کیش نو، گسترشی پیش آمده بود و تفصیل بیشتری را در قانونگذاری و بنای اجتماع جدید اقتضا می‌کرد. بخصوص که مردم سخت‌گیر و سخت‌کوشی چون مشرکان مکه، جای خود را به مردمی داده بودند که در مدینه می‌زیستند و آمادگی بیشتری برای پذیرفتن آئین نو داشتند. اینست که لحن کلام از تندی به آرامی می‌گراید و پس از ایجاز راه اطناب می‌پیماید و آنچه را که مجمل گذارده بود تفصیل می‌دهد و بهر حال جانب مردم طرف خطاب را از دست نمی‌دهد. در مکه مردمی سخت‌معاند و جنگنده بودند که با خدا و رسول او نبرد می‌کردند و از هیچ فریب و نیرنگ، تجاوز و ستم، دزدی و خونریزی باکی نداشتند، زبان‌درازی می‌کردند و از اسائه ادب خودداری نداشتند، تا کار را بدانجا کشانند که برای کشتن پیامبر اسلام گرد هم آمدند و توطئه آراستند، در آنجاست که خدا رسول خود را دل‌داری می‌دهد و او را به گذشت و بخشش فرا می‌خواند...

اما در مدینه، داستان بگونه دیگری رخ نمود:

در مدینه سه گروه مردم بودند:

(گروندگان به پیامبرگرمی از مهاجر و انصار.

۲) دورویان منافق که از روی ترس و یا طمع تظاهر به اسلام داشتند ولی

درونشان تاریک و سیاه بود.

۳) دسته آخر یهود بود، درباره یهود قرآن با آنان مجادله می‌کرد و آنان را

به «کلمه سوا» و سخن مشترکی می‌خواند. منافقان را رسوا می‌ساخت و مؤمنان را

دل می‌داد. از یکسو، راه آئین و کیش نو را هموار می‌ساخت و از دیگر سو، کار زندگی فردی و اجتماعی آنان را می‌پرداخت. مثلاً همین «زکوة» را بنگرید، وجوب آن در مکه و میان مردم بیچیز بی‌معنی می‌شد، ولی در مدینه پایه و اساس اجتماع تازه قرار گرفت. و یا در مکه که روش اصلی صلح و سلم و مدارا بود، جهاد و حرب و نماز خوف برقرار نگشت، و در قرآن مجید، هر جا سخنی از این معانی پیش آید، ناگزیر سوره را مدنی می‌شمرند.

بهر صورت، اسلوب و روش گفتار قرآنی، بستگی و پیوستگی بسیاری با حال شنوندگان دارد و رعایت حکمت بالغه‌ای شده که تربیت یک چنان قومی را در درجه اول اهمیت می‌شناخت.

### ترتیب سوره‌های مکی و مدنی و اختلاف آن:

در ترتیب سوره‌ها، که کدام به مکه نازل شده و نزول کدام یک در مدینه بوده و چه سوره‌ای اول و چه سوره‌هایی بترتیب بعد از آن قرار گرفته است، در گذشته اشاره‌هایی شد و ما می‌دانیم که در این باره سخن زیاد گفته‌اند و این سخنان خالی از اختلاف نیست. از کسان بسیاری، از جمله علی بن ابیطالب (ع) و عبدالله بن عباس و قتاده و عکرمه، یاران گرامی پیامبر اکرم اقوال کثیره‌ای در این مورد برای ما بازگفته‌اند. ولی در نقل هر قولی جای سخنی است و ایجاد اتحاد تاکنون نشده است.

جلال الدین سیوطی پس از اینکه اقوال مختلفه‌ای را در اتقان در مورد سوره‌های مکیه و مدنیه نقل می‌کند، برای تعیین موارد اختلاف از قول ابوالحسن بن انحصار در پایان چنین می‌گوید:

«سوره‌های مدنی باتفاق بیست سوره است، در ۱۲ سوره اختلاف می‌باشد، و جز

۱. در مقدمه کتاب المبانی که در حدود سال ۴۲۵ ه. ق نوشته شده روایتی از امیر مؤمنان علی (ع) در این مورد نقل می‌کند (مقدمتان: ۱۴) از ابن عباس نیز روایاتی نقل شده (مقدمتان: ۸، ۱۰، الاتقان ۱: ۱۱۸۰) عکرمه و حسین بن ابی‌الحسن (الاتقان ۱: ۱۰) ابوبکر الانباری از قتاده باز می‌گوید (تفسیر قرطبی ۱: ۶۱، الاتقان ۱: ۱۱) علی بن ابی‌طلحه سوره‌های مدنی را می‌شمارد (اتقان ۱: ۱۱) به نقل از فضائل القرآن ابی‌عبید (جابرین زید نیز ترتیب سوره‌ها را باز می‌گوید و جمعبری اشعاری بر آن ترتیب می‌سراید (اتقان ۱: ۲۵) ابن الندیم هم روایت مفصلی از محمد بن نعمان بن بشیر می‌گوید (الفهرست: ۴۳ چاپ قاهره) در تفسیر خازن نیز ترتیبی ذکر می‌شود (بنقل از منهاج ۱: ۷۴).

اینها مکی است باتفاق<sup>۲</sup>».

پس از آن، در این باره اشعار نغز و لطیفی سروده است.

منظور از سوره‌های بیست‌گانه مدنی که ادعای اتفاق در آن شده این سوره‌ها است:

«البقرة، آل عمران، النساء، المائدة، الانفال، التوبة، النور، الاحزاب، محمد، الفتح، الحجرات، الحديد، المجادلة، الحشر، الممتحنة، الجمعة، المنافقين، الطلاق، التحريم، النصر».

و مراد از ۱۲ سوره‌ای که در مدنی و مکی بودن آن اختلاف است این سوره‌ها میباشد:

«الفاتحة، الرعد، الرحمن، الصف، التغابن، التطهيف، القدر، لم یکن، اذزلزلت، الاخلاص، الفلق، الناس».

بقیه سوره‌ها باتفاق مکی شمرده شده که ۸۲ سوره می‌شود<sup>۳</sup>.

و ما برای اینکه اختلاف را چنانکه هست نشان داده باشیم، ناگزیریم از اینکه دعوی اتفاق ابن حصار را، در مورد ۲۰ سوره مدنی، که مورد قبول سیوطی نیز قرار گرفته و بنظم درآمده، قبول نکنیم؛ چنین می‌نماید که احصاء دقیق و درستی در این باره بعمل نیامده است.

در روایتی از انباری که سیوطی آنرا نقل می‌کند «انفال» جزء سوره‌های مدنی بحساب نیامده<sup>۴</sup> و باز در روایت دیگری که قرطبی آنرا از انباری باز می‌گوید<sup>۵</sup> «نحل و حج» مدنی شمرده شده است.

آنچه را که ابوعبید در فضائل القرآن می‌گوید: حج، الفجر و الليل نیز مدنی است. بروایتی از ابن عباس، سوره انسان<sup>۶</sup> و بروایت دیگر سوره‌های اعراف و حج<sup>۷</sup> و نیز

۲. الاتقان ۱: ۱۱ بنقل از کتاب ناسخ و منسوخ ابن حصار.

۳. اشعار در این مورد بس نغز و لطیف است و حتی این اشعار که اشاره به این قسم مکی می‌نماید نزد دانشمندان جنبه مثل به خود گرفته است:

«و ما سوی ذاك مکی تنزلُه  
فلا تکن من خلاف الناس فی حصر  
فلیس کلّ خلاف جاء معتبراً  
الا خلاف له حظّ من النظر»  
(الاتقان ۱: ۱۲)

۴. الاتقان ۱: ۱۱. ۵. تفسیر قرطبی ۱: ۶۱.

۶. الاتقان ۱: ۱۱. ۷. ابن الندیم: الفهرست ۴۴.

بروایت سوم از ابن عباس مطففین<sup>۸</sup> هم جزء سوره‌های مدنی شمرده شده و هیچ کدام از این موارد در ضبط اختلافات ابن حصار نیامده است. بنابراین باید قبول کرد که اختلاف بیشتر و اتفاق کمتر از آن است که ابن حصار گفته بود.

با توجه به دامنه وسیع این اختلافات و آنچه در این باره گفته‌اند، با استناد به اقوال محکمتر، ترتیب سوره‌ها را از نظر نزول چنین می‌توان ثبت کرد<sup>۹</sup>:  
«شماره میان دو کمان شماره سوره‌ها در قرآن مجید می‌باشد».

۱) العلق (۹۶)	۲) ن والقلم (۶۸)	۳) المزمل (۷۳)
۴) المدثر (۷۴)	۵) الفاتحة (۱)	۶) المسد (۱۱۱)
۷) التکویر (۸۱)	۸) الاعلی (۸۷)	۹) اللیل (۹۲)
۱۰) الفجر (۸۹)	۱۱) الضحی (۹۳)	۱۲) الانشراح (۹۴)
۱۳) العصر (۱۰۳)	۱۴) العادیات (۱۰۰)	۱۵) الکوثر (۱۰۸)
۱۶) التکاثر (۱۰۲)	۱۷) الماعون (۱۰۷)	۱۸) الکافرون (۱۰۹)
۱۹) الفیل (۱۰۵)	۲۰) الفلق (۱۱۳)	۲۱) الناس (۱۱۴)
۲۲) الاخلاص (۱۱۲)	۲۳) النجم (۵۳)	۲۴) عبس (۸۰)
۲۵) القدر (۹۷)	۲۶) الشمس (۹۱)	۲۷) البروج (۸۵)
۲۸) التین (۹۵)	۲۹) قریش (۱۰۶)	۳۰) القارعة (۱۰۱)
۳۱) القيامة (۷۵)	۳۲) الهمزة (۱۰۴)	۳۳) المرسلات (۷۷)
۳۴) ق (۵۰)	۳۵) البلد (۹۰)	۳۶) الطارق (۸۶)
۳۷) القمر (۵۴)	۳۸) ص (۳۸)	۳۹) الاعراف (۷)
۴۰) الجن (۷۲)	۴۱) یس (۳۶)	۴۲) الفرقان (۲۵)
۴۳) الملائكة (۳۵)	۴۴) مریم (۱۹)	۴۵) طه (۲۰)
۴۶) الواقعة (۵۶)	۴۷) الشعراء (۲۶)	۴۸) النمل (۲۷)
۴۹) القصص (۲۸)	۵۰) الاسرى (۱۷)	۵۱) یونس (۱۰)
۵۲) هود (۱۱)	۵۳) یوسف (۱۲)	۵۴) الحجر (۱۵)

۸. مقدمتان: مقدمه مبانی: ۱۰.

۹. به بحث در نامها و شماره سوره‌ها در همین کتاب و سیر تحول قرآن مراجعه کنید. مرحوم اعتمادالسلطنه نیز صورت خاصی بدست می‌دهد قرآن چاپ ۱۳۱۳ ق تهران). مراجعه کنید: ملحقات.

(۵۵) الانعام (۶)	(۵۶) الصافات (۳۷)	(۵۷) لقمان (۳۱)
(۵۸) سبا (۳۴)	(۵۹) الزمر (۳۹)	(۶۰) المؤمن (۴۰)
(۶۱) فصلت (۴۱)	(۶۲) الشوری (۴۲)	(۶۳) الزخرف (۴۳)
(۶۴) الدخان (۴۴)	(۶۵) الجاثیة (۴۵)	(۶۶) الاحقاف (۴۶)
(۶۷) الذاریات (۵۱)	(۶۸) الغاشیة (۸۸)	(۶۹) الکھف (۱۸)
(۷۰) النحل (۱۶)	(۷۱) نوح (۷۱)	(۷۲) ابراهیم (۱۴)
(۷۳) الانبیاء (۲۱)	(۷۴) المؤمنون (۲۳)	(۷۵) السجدة (۳۲)
(۷۶) الطور (۵۲)	(۷۷) الملک (۶۷)	(۷۸) الحاقة (۶۹)
(۷۹) المعارج (۷۰)	(۸۰) النبأ (۷۸)	(۸۱) النازعات (۷۹)
(۷۲) الانفطار (۸۲)	(۸۳) الانشقاق (۸۴)	(۸۴) الروم (۳۰)
(۸۵) العنکبوت (۲۹)	(۸۶) المطففین (۸۳)	(۸۷) البقرة (۲)
(۸۸) الانفال (۸)	(۸۹) آل عمران (۳)	(۹۰) الاحزاب (۳۳)
(۹۱) الممتحنه (۶۰)	(۹۲) النساء (۴)	(۹۳) الزلزلة (۹۹)
(۹۴) الحديد (۵۷)	(۹۵) محمد (۴۷)	(۹۶) الرعد (۱۳)
(۹۷) الرحمن (۵۵)	(۹۸) الانسان (۷۶)	(۹۹) الطلاق (۶۵)
(۱۰۰) البینة (۹۸)	(۱۰۱) الحشر (۵۹)	(۱۰۲) النور (۲۴)
(۱۰۳) الحج (۲۲)	(۱۰۴) المنافقون (۶۳)	(۱۰۵) المجادلة (۵۸)
(۱۰۶) الحجرات (۴۹)	(۱۰۷) التحريم (۶۶)	(۱۰۸) التغابن (۶۴)
(۱۰۹) الصف (۶۱)	(۱۱۰) الجمعة (۶۲)	(۱۱۱) الفتح (۴۸)
(۱۱۲) المائدة (۵)	(۱۱۳) التوبة (۹)	(۱۱۴) النصر (۱۱۰)

### انواع سوره‌های مکی و مدنی

تعاریف سه گانه مکی و مدنی را دیدیم. حال باید بگوئیم که سوره‌ها از این جهت به چهار دسته تقسیم می‌شوند: گاه سوره‌ای بتمامی مکی است، چون سوره المدثر. زمانی همه سوره مدنی است مانند آل عمران. هنگامی هم سوره مکی شمرده شده ولی در آن آیه و یا آیاتی یافته می‌شود که در مدینه نازل شده است. مثلاً سوره اعراف را همه مکی می‌شناسند. ولی قناده آیه ۱۶۳ و دیگری غیر از او آیه‌های ۱۶۳ تا ۱۷۱ را مدنی گرفته است، یا آیه ۹۱ سوره انعام که درباره مالک بن الصیف نازل شده و

یا آیه ۹۳ در همین سوره که در مورد عبدالله بن سعد بن ابی سرح کاتب خائن و برادر رضاعی عثمان نزول یافته و یا آیه ۲۸ سوره ۱۸ که در باره سلمان فارسی فرود آمد. اینها آیات مدنی است که در سوره‌های مکی قرار گرفته است. البته در این مورد، یعنی جای گرفتن آیات مدنی در سوره‌های مکی، مجال تفکر و تأمل هست.

دسته چهارم سوره‌های مدنی است که آیاتی مکی در آن گنجانده شده است، همچون سوره ۲۲ حج که گفته‌اند مدنی است جز آیات ۵۲ تا ۵۵ و نیز آیه ۳۳ سوره ۸ انفال و یا دو آیه ۱۲۸ و ۱۲۹ سوره ۹ توبه، یا آیه ۳۱ سوره ۱۳ رعد که آیاتی مکی در سوره‌های مدنی قرار گرفته‌اند.<sup>۱</sup>

البته تعیین اینکه سوره‌ای مکی و یا مدنی است به تبعیت از اکثر آیات و یا به پیروی از آغاز سوره است. مثلاً چون آغاز سوره‌ای در مکه نازل می‌گشت نوشته می‌شد مکیه، سپس آیات بعدی بدنبال آن قرار می‌گرفت و یا وقتی بیشتر آیات مدنی بوده سوره را مدنی شمرده‌اند. شاید بهتر این باشد که به پیروی از اصطلاح مشهور مکی و مدنی بگوئیم: چون نزول آغاز سوره‌ای پیش از هجرت بوده «مکیه» شمرده شده سپس استثناهای آن را نوشته‌اند. هنگامی هم که اول سوره پس از هجرت نازل شده آن را «مدنی» شمرده‌اند و بعد استثناهای آن را ضبط کرده‌اند. چنانکه امروزه در عنوانهای سوره‌های قرآنها موجود رسم است. این را هم اضافه کنیم که تعیین دقیق این استثناها بستگی تام و تمامی به تعریفی دارد که از مکی و مدنی قبول کنیم.

چنانکه مثلاً «سوره ۶۰ ممتحنه» که درباره حاطب بن ابی بلتعنه و ساره نزول یافت. حاطب چون دانست که رسول خدا عزم جنگ با مردم مکه را دارد نامه‌ای نوشت و بدست ساره داد که مردم مکه را بیگانه‌اند<sup>۲</sup> و سوره ممتحنه در این باره نزول یافت. حال اگر مکان نزول را ملاک قرار دهیم سوره مدنی است و اگر زمان مورد نظر باشد چون پس از هجرت بوده باز هم مدنی است، ولی اگر خطاب به اشخاص ضابطه و مورد توجه باشد طرف خطاب مردم مکه‌اند.

و باز در «سوره نحل ۱۶» که مکیه است آیه ۴۱ تا آخر سوره در مدینه نزول

۱. داستان مفصلی دارد. الجامع لاحکام القرآن قرطبی ۲: ۸۰ ببعده.

۲. البرهان ۱: ۱۹۹-۲۰۳، الاتقان ۱: ۱۲ و ۱۴.

۳. تفصیل آن در کتب تاریخ و تفسیر ضبط است - از جمله سیره ابن هشام ۲: ۳۹۸.

۴. البرهان ۱: ۱۹۵، ۱۹۶.

یافته ولی همچنان طرف خطاب مردم مکه می‌باشند. و یا سورهٔ رعد که مدنی است و به مردم مکه خطاب شده، و نیز سورهٔ ۹ آیه آغاز سورهٔ توبه که پس از هجرت فرود آمده ولی خطاب به مشرکان مکه است.

چون جای چون و چرائی باقی می‌ماند، این است که دانشمندان این قسمت‌ها را جزء باب «آنچه به مدینه نازل شده ولی در حکم مکی است» بحساب آورده‌اند.<sup>۴</sup> باب دیگری نیز در مقابل آن گشوده‌اند و آن «آیاتی است که به مکه نازل شده و در حکم مدنی است».

مثلاً آیهٔ ۱۳ سورهٔ ۴۹ حجرات که در طواف رسول خدا به کعبه در روز فتح نزول یافته است<sup>۵</sup> اگر مکان نزول و یا اشخاص مورد خطاب ملاک و قاعده باشد آیه مکی است، ولی اگر زمان پس از هجرت ضابطه باشد آیه مدنی شمرده می‌شود. و یا آیه‌های ۳ تا ۵ سورهٔ مائده<sup>۶</sup> که به روز جمعه در عرفات نازل شد، از این جهت این آیات و امثال آنرا با اینکه در مکه نزول یافته در حکم مدنی گرفته‌اند. بی‌گفتگو، این تقسیم‌بندیها و درازسختیها، بیهوده و عبث پیش نیامده است. این بحث‌های بسیار مفصلی که ما به آسانی و کوتاهی از آن درمی‌گذریم، نشانه و نمونهٔ بسیار عالی و دقیقی از دقت عجیب و فرط باریک‌بینی و باریک‌اندیشی، و اهمی است که دانشمندان همیشه و همه‌گاه در کار قرآن داشته‌اند.

و باز بر اساس همین دقت و استقصاست که دانشمندان تقسیم‌بندی دیگری کرده‌اند میان آنچه که در مکه نازل شده و شبیه مدنیهاست و آنچه به مدینه فرود آمده و شبیه مکیهاست.<sup>۶</sup>

منظورشان از چنین تشبیهی روشن است. آنها روش کلی و عمومی هر سوره را می‌سنجند و آنچه شبیه بدان باشد به آن ملحق می‌کنند. چنانکه گفته‌اند آیهٔ ۳۲ از سورهٔ ۵۳ نجم که دربارهٔ مردی بنام کبهان وزنی نزول یافته و در آن از «فواحش» یعنی گناهی که حدّ بر آن تعلق می‌گیرد و «کمّم» که میان دو حدّ از گناهان قرار گرفته، سخن رفته؛ آیه مکی است ولی چون حدّ زدن و جنگ کردن در مکه تجویز نشده بود شبیه آیات مدنی است.<sup>۷</sup> و یا آیهٔ ۱۱۴ از سورهٔ ۱۱ هود<sup>۸</sup> با اینکه مکی

۴. البرهان ۱: ۱۹۵، ۱۹۶. ۵. تفصیل آن در سیرهٔ ابن هشام ۲: ۴۱۲ دیده شود. ۶. البرهان ۱: ۱۹۵ و ۱۹۶. ۷. ایضاً.

۸. زرکشی (البرهان ۱: ۱۹۶) می‌گوید این آیه دربارهٔ ابومقیل حسین بن عمر بن قیس و زنی که از او



است شبیه آیات مدنی می‌باشد.

و همچنین آیه ۱۷ سوره ۲۱ انبیاء را که درباره مسیحیان نجران چون سید و عاقب در مکه نازل شده و شبیه مدنیهاست<sup>۱</sup>. و یا آیه ۳۲ سوره ۸ انفال که گفته‌اند مکی است و شبیه مدنیهاست<sup>۱</sup>.

### تقسیمات دیگر:

جز تقسیم سوره‌ها به مکی و مدنی تقسیمات فراوان دیگری نیز بعمل آمده که ما از نظر نمایاندن دقت نظر و کوشش دانشمندان فن، نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنم:

۱) سوره‌هایی که از مکه به مدینه برده شد - نخستین سوره‌ای که از مکه به مدینه برده شد سوره یوسف بود. عوف بن عفراء جزء هشت نفری از مردم مدینه بود که در مکه ایمان آورد و این سوره را بر اهل مدینه در بنی زریق فروخواند. سپس سوره توحید و سوره سبح و آیه ۱۵۸ سوره ۷ اعراف را از مکه به مدینه بردند.

۲) آنچه از مدینه به مکه فرستاده شد: آیه ۲۱۷ سوره ۲ بقره که از مدینه به مکه فرستادند - چون مشرکان مکه، مؤمنان اهل مکه را درباره کشتن ابن‌الحضرمی و گرفتن اموال و اسیران در ماههای حرام سرزنش می‌کردند، عبدالله بن جحش در نامه‌ای به مؤمنان مکه نوشت: چون کافران شما را سرزنش کنند که در ماه حرام قتال کردید، شما ایشان را سرزنش کنید که کفر آوردند و رسول خدا و یاران او را از مکه و مسجد الحرام بازداشتند<sup>۱</sup>.

و نیز آیه ربا (س ۲ آ ۲۷۸) از مدینه برای عتاب بن أسید عامل رسول خدا، به مکه فرستاده شد که بر مردم آن سامان خوانده شد و اجراء گردید، سپس امیر مؤمنان

- خرما می‌خواست نازل شد ولی قرطبی در تفسیر خود (۹: ۱۱۰-۱۱۱) می‌گوید درباره مردی از انصار بنام ابوالسیرین عمرو فرود آمده سپس تفصیل خبر و خلاف وارد در آنرا ذکر می‌کند.
۹. البرهان ۱: ۱۹۵ و ۱۹۶.
۱۰. برهان ۱: ۱۹۷ - برخی آیه ۳۰ سوره ۸ انفال را نیز مکی می‌دانند ولی سیوطی با استناد به قول ابن عباس آنرا قبول نمی‌کند و آیه را مدنی می‌شمارد. اسباب النزول والاتقان ۱: ۱۵.
۱. تفسیر طبری ۲: ۲۰۱-۲۰۶ بولاق و ۴: ۲۹۹-۳۱۵ طبع معارف، تفسیر قرطبی ۳: ۴۲، ۴۳، کشف الاسرار ۱: ۵۷۸، معانی القرآن فراء ۱: ۱۴۱.



علی (ع) آیه‌های آغاز سوره براءة را، در روز نحر بر مردم فرو خواند که داستانش بتفصیل مضبوط است.<sup>۲</sup>

و چون آیات ۹۷-۹۸ سوره نساء درباره مهاجرت به مدینه رسید، پیرمردی کهن سال خود را از ناتوانان نشمرد و بکومک پسران روانه مدینه گشت، اما اجل مهلتش نداد و در تنعیم<sup>۳</sup> بدرود زندگی گفت که آیه ۱۰۰ سوره نساء در آن باره نزول یافت.<sup>۴</sup>

۳) آنچه به حبشه بردند: چون جعفر بن ابیطالب روانه حبشه گشت، در آنجا میان او و کشیشان و راهبان مناظره و مباحثه درگرفت. رسول خدا نیز آیه‌های ۶۴ تا ۶۸ سوره آل عمران را برای وی فرستاد که مورد پسند خاطر نجاشی نیز قرار گرفت. ولی کسانی گفته‌اند که سوره مریم بر نجاشی خوانده شد و آن آیه‌ها که گذشت به روم برده شد.<sup>۵</sup>

همچنین از نزول آیات قرآنی بدین روش نیز سخن گفته‌اند:

آیه ۴۵ سوره ۴۳ زخرف در شب معراج به بیت المقدس فرود آمد.

آیه ۴۵ سوره ۲۵ فرقان و آیه‌های ۲۲-۲۴ سوره ۸۴ انشقاق در طائف نزول یافت.

آیه ۸۵ سوره ۲۸ قصص در مهاجرت نبی (ص) به جُحْفَه آمد.

آیه ۳۰ سوره ۱۳ رعد، در حدیبیه نازل شد. هنگامی که رسول خدا (ص) با مردم مکه صلح می‌کرد به علی (ع) فرمود که صلحنامه را با کریمه «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع کند، ولی سهیل بن عمرو از آن تن باز زد و گفت رحمان و رحیم را نمی‌شناسیم و اگر ترا هم پیامبر خدا می‌دانستیم که از تو پیروی می‌کردیم. در اینجا

۲. تفسیر قرطبی ۱: ۳۶۳-۳۶۴، مجمع البیان ۳: ۳.

۳. تنعیم: جایی است در حلّ به دو فرسنگی مکه، مردم مکه چون قصد عمره کنند از آنجا محرم گردند. (یاقوت).

۴. درباره نام این شخص و نام پدرش اختلاف است و بیش از ده‌گونه آنرا ذکر کرده‌اند. تفسیر طبری

۵: ۱۵۱-۱۵۳ بولات، ۹: ۱۱۴-۱۱۹ طبع معارف، سنن بیهقی ۹: ۱۴، ۱۵، الدر المنثور ۲:

۲۰۸، مجمع البیان ۲: ۱۰۰، تفسیر قرطبی ۵: ۳۴۹، البرهان فی علوم القرآن ۱: ۲۰۴، کشف الاسرار

۲: ۶۵۵، ابوالفتوح رازی ۳: ۲۶۸.

۵. البرهان ۱: ۲۰۵، مناهل ۱: ۱۹۴.

۶. جُحْفَه: قریه‌ای میان مکه و مدینه به چهار منزلی مکه.

بود که آیه ۳۰ سوره رعد نزول یافت.

سیوطی از تقسیم به حضری و سفری نیز سخن می‌گوید: البته بیشتر آیات در حَضْر بود، ولی در سفرها نیز وحی قطع نمی‌گشت و سیره‌نویسان و راویان مسیر دقیق این سفرها و مکان و زمان نزول این آیات را بخوبی روشن کرده‌اند.

چنانکه گفته‌اند آیه ۳ سوره مائده «الیوم اکملت لکم دینکم» به‌عرفه در روز جمعه و به‌سال حجة الوداع فرود آمد و یا بیهقی در «دلائل» می‌گوید که پایان سوره نحل در جنگ اُحُد نازل شد و پیامبر (ص) بر پیکر حمزه ایستاده بود.<sup>۷</sup>

زندگی رسول (ص) قسمتی در جنگها گذشت و چنانکه دیدیم در حین جنگیدن، جبرئیل امین، وحی الهی را می‌گذارد. نمونه دیگر آن: پس از واقعه بدر آغاز سوره انفال نزول یافت و در عمره حدیبیه آیه ۱۸۹ سوره ۲ بقره<sup>۸</sup>، و در تبوک آیه ۷۶ سوره ۱۷ بنی اسرائیل نازل شد.<sup>۹</sup>

گفته‌اند که بیشتر قرآن به روز نازل می‌شد، ولی پاره‌ای از آیه‌ها به شب نزول یافته است<sup>۱۰</sup> که از این دسته سوره مریم و اول سوره فتح و آغاز سوره حج و آیه ۵۶ سوره ۲۸ قصص را شمرده‌اند<sup>۱۱</sup>. گاه در تعیین زمان آنقدر دقت بخرج داده‌اند که لحظه نزول را نیز ثبت کرده‌اند، چنانکه گفته‌اند آیه ۱۲۸ سوره ۳ آل عمران در رکعت دوم نماز صبح در لحظه‌ای بود که می‌خواست دعای قنوت را بخواند<sup>۱۲</sup>. و نیز گفته‌اند رسول خدا را همیشه پاسبانی می‌کردند، عایشه می‌گوید: شبی رسول خدا را خواب نمی‌گرفت، از پاسبانان خیمه پرسید و در این سخن بودیم که آواز سلاح شنیدیم. رسول خدا گفت: کیستند اینان که سلاح دارند؟ - جواب دادند که ما ئیم سعد بن ابی وقاص و حدیفه، آمده‌ایم تا ترا پاسبانی کنیم. پس رسول خدا بخفت چنانکه غطیط (خُرْخُر) وی می‌شنیدیم. گفتا- و در آن حال این آیت فرود آمد: «والله- یعضمک من الناس»<sup>۱۳</sup> رسول خدا در آن خیمه بود از ادیم ساخته، سر بر در فرا کرد<sup>۱۴</sup> و

۷. برای تفصیل این دسته از آیات رجوع کنید: **الاتقان ۱: ۱۸** النوع الثانی، معرفة الحضری والسفری.

۸. پاره‌ای گفته‌اند که در حجة الوداع یا غزوه فتح بود.

۹. برای تفصیل این دسته از آیات رجوع کنید: **الاتقان ۱: ۱۸** النوع الثانی، معرفة الحضری والسفری.

۱۰. زرکشی آنرا از عایشه نقل می‌کند (برهان ۱: ۱۹۹) و سیوطی از ابن حبیب (ابوالقاسم حسن بن محمد بن حبیب نیشابوری) **الاتقان ۱: ۲۰**.

۱۱. البرهان ۱: ۱۹۸، **الاتقان ۱: ۲۰**، النوع الثالث.

۱۲. **الاتقان ۱: ۲۲** بنقل از صحیح.

۱۳. سوره ۵ مائده: آیه ۶۷.

۱۴. تفسیر میدی: کشف الاسرار ۳: ۱۸۲.

گفت: مردم! بازگردید که خدا مرا ننگمیدارد.<sup>۱۵</sup>

گاه نزول وحی در سرمای سخت زمستان و زمانی در گرمای طاقت‌شکن تابستان عربستان بود و یاران پیامبر از این سرما و گرما به‌هنگام نزول نیز سخن گفته‌اند. چون یهود مدینه و مردم مکه با هم ساختند و غزوه خندق و وقعه احزاب<sup>۱۶</sup> پیش آمد، در شبی که هوا به‌نهایت سردی رسیده بود مردم پراکنده بودند و جز ۱۲ نفر از مردان کسی نمانده بود. حضرت، حدیفه را می‌خواند که او را بسوی لشکریان احزاب بفرستند. حدیفه می‌گوید: سوگند به کسی که ترا بحق برانگیخت بیای نخاستم برای تو (از شدت سرما) مگر از شرم... حدیفه می‌رود و گزارش کارابوسفیان و لشکریان او و درهم ریختگی کار آنها و باد عاصف را به پیامبر اکرم می‌گوید. در آنجاست که آیه نهم سوره ۳۳ احزاب نازل می‌شود.<sup>۱۷</sup>

همچنین گفته‌اند که آیات درباره افک (سوره ۲۴ نور آیات ۱۱-۲۶) به‌روز بسیار سردی نازل شد.<sup>۱۸</sup>

چنانکه در سابق نیز گذشت واحدی در اسباب‌النزول خود می‌گوید: خداوند درباره کلاله دو آیه فرو فرستاد. یکی به زمستان که در صدر سوره نساء (آیه ۱۲)

۱۵. زرکشی از عبدالله بن عسبرین ربیعہ نقل می‌کند که در یکی از جنگها از قول عایشه نقل کرده و بنقل از طبرانی از عصمة بن مالک الخطمی بازمی‌گوید (الاتقان ۱: ۲۱ نوع ثالث).

۱۶. غزوة خندق را ببینید: واقدی ۳۶۲، (۱۹۲ گوتینگن)، ابن هشام ۳: ۲۲۶، (۶۷۰ برلن)، طبقات ابن سعد جزء ۲ قسم ۱: ۴۷، طبری ۳: ۴۳. انساب‌الاشراف ۱: ۱۶۵، ابن سید الناس ۲: ۵۴، ابن کثیر ۴: ۹۲، زادالمعاد ۲: ۲۸۸، الامتاع: ۲۱۵، المواهب ۱: ۱۴۲، تاریخ الغمیس ۱: ۴۷۹، بخاری ۵: ۱۰۷، جوامع السیره ابن حزم: ۱۸۵، مسند طرابلسی: حدیث ۶۰۳، ۷۱۲، ۲۱۶۸ و مسند احمد ۳: ۳۰۰ و ۴: ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۹۱، ۳۰۰-۳۰۳.

۱۷. سیوطی از دلائل بی‌هقی نقل می‌کند: الاتقان ۱: ۲۲ نوع رابع، ایضاً رجوع کنید: صحیح مسلم کتاب ۳۲ جهاد حدیث ۹۹، طبقات ابن سعد: جزء ۲ قسم ۱ ص ۵۰، مسند احمد ۵: ۳۹۲، سیره ابن هشام ۶۸۲ چاپ گوتینگن، واقدی: ۲۰۸ چاپ برلن ۱۸۸۲ م. ابوالفتوح رازی ۸: ۱۴۱، جوامع السیره: ۱۹۱.

۱۸. افک داستان تهمتی است که بر عایشه نهادند. سیوطی این قول را از عایشه از صحیح نقل می‌کند: الاتقان ۱: ۲۲ نوع رابع، صحیح بخاری: کتاب ۵۲ شهادت باب ۲ و ۱۵، کتاب المغازی باب ۳۴، کتاب ۶۵ تفسیر سوره ۲۴ نور باب ۶ و ۷ و ۱۱، کتاب ۹۶ الاعتصام باب ۲۸، کتاب ۹۷ التوحید باب ۳۵ و ۵۲- صحیح مسلم: کتاب ۴۹ التوبه حدیث ۵۶-۵۸، سنن ترمذی کتاب ۴۴ تفسیر سوره ۲۴ نور حدیث ۴، ابن سعد: جزء ۸: ۳۹، مسند احمد ۶: ۵۹-۶۱ و ۱۹۴ و ۳۶۷، مسند طرابلسی: حدیث ۱۶۶۵، ابن هشام: ۷۳۱ چاپ گوتینگن، واقدی: ۱۸۴ چاپ برلن.

می‌باشد و دیگری به تابستان که در آخر آن سوره (آیه ۱۷۶) قرار گرفته است و باز از آیاتی که در نهایت گرمای هوا نازل شده آیاتی بود که در غزوه تبوک آمد (چون آیه ۴۹ و یا ۸۱ سوره ۹ توبه).

گاهی هم نزول وحی وقتی بود که پیامبر اکرم در بستر خود بود و نمونه آن آیه ۱۱۸ سوره ۹ توبه می‌باشد که گفته‌اند یک سوم از شب مانده بود و پیغمبر خدا نزد «ام سلمه» بود<sup>۱۹</sup>.

زمانی هم بود که وحی در خواب به پیغمبر اکرم فرود می‌آمد و نمونه آن سوره کوثر است<sup>۲۰</sup>. همچنین ابن عربی می‌گوید که دو آیه آخر بقرة به شب معراج میان زمین و آسمان فرود آمد<sup>۲۱</sup>.

### اشاره‌ای به کارهای مستشرقان

چنین بود کوشش و جهدی که دانشمندان اسلامی برای حفظ خصائص سوره‌ها و آیات قرآنی بکار برده و از هیچ دقت و فحصى برای حفظ حتی زمان و شأن نزول آن باز نایستاده‌اند.

البته نمی‌توان گفت که زمان نزول و موجبات و اسباب آن و سایر خصوصیات تمامی آیات و جملات قرآنی به همین دقت و کیفیت ضبط شده است، ولی می‌توان گفت که آنچه باقیمانده و به ما رسیده خود در نهایت توجه و اعتناء می‌باشد.

اما شگفتی آور است که پاره‌ای از خاورشناسان یکباره اینهمه کوشش و جهد را نادیده گرفته و یکسره از آن چشم پوشیده و بیشتر بر تاریخ و سیره رسول اکرم اعتماد کنند و کوشش تازه‌ای بکار برند که قرآن را بترتیب نزول زمانی فراهم آورند.

دانشمندان اسلامی برای شناسائی آیاتی از این نظر، روش و شیوه خاص متقن و محکمی دارند که درک آن و بکاربردنش برای بیگانگان آسان و زود فهم نیست. زیرا دانشمندان اسلامی جز بر روایات صحیح و احادیث درستی که از بوته آزمون سلامت بیرون آمده باشد تکیه نمی‌کنند. ولی خاورشناسان که بکار بردن درست این روش را سخت مشکل و توانفرسا یافته‌اند و به شیوه‌های آسانتر و روشهای سهل-

۱۹. سیوطی آنرا از صحیح نقل می‌کند: الاتقان ۱: ۲۲ نوع خامس.

۲۰. سیوطی از صحیح مسلم از قول انس بازمی‌گوید: الاتقان ۱: ۲۳ نوع خامس.

۲۱. الاتقان ۱: ۲۳ نوع سادس.

الوصولتری خوی گرفته‌اند، دست به دامان تاریخ اسلام و زندگی رسول اکرم شده و مثلاً از روی تاریخ جنگهای مختلفه زمان پیامبر و یا مواجهه و استدلال با کفار قریش و یا یهودیان و نصارا، تاریخی برای نزول آیات قرآنی فراهم آورده‌اند. البته این روش، خالی از صبغه و جنبه علمی نیست و شاید بتوان در مواردی بدرستی از آن بهره گرفت، ولی تنها ملاک و مأخذ نمی‌تواند باشد.

کار طبقه‌بندی مجدد آیات قرآنی از طرف مستشرقان در اواسط سده نوزدهم مسیحی پیش آمد.<sup>۱</sup> این تلاش از دوسوی موازی هم آغاز یافت.

ویلیام مویر (William Muir) و آلویس اشپرنگر (Alois Sprenger) که هردو از نویسندگان زندگی رسول خدا هستند، درباره طبقه‌بندی مجدد آیات مبتنی بر ثبت وقایع تاریخی، یعنی تنظیم بترتیب نزول زمانی کار کرده‌اند. مویر سعی زیادی داشته که به کار خود جنبه‌ای علمی بدهد ولی نمی‌توان انکار کرد که با همه کوششی که بکار رفته در تاریخ گذاری وقایع، سهل انگاری زیادی شده است.<sup>۱</sup> این وقایع نگاری به شش مرحله تقسیم می‌شود: ۵ تا آن در مکه و یکی در مدینه. یکی از این مراحل بعقیده مویر هیچ‌سوره قبل از اعلام رسالت و مربوط به دوره‌ای است که رسول خدا بطور مبهمی برای ابلاغ رسالت دعوت شده بود.

گفتگویی نیست که یک چنین طبقه‌بندی مبتنی بر سیره اسلامی رسول خدا و بنابراین پای نهاده بر روایات و احادیثی است که خود بایستی بدرستی با موازین صحیح اسلامی مورد نقد قرارگیرد. اما از نظر تاریخی و ثبت وقایع نمی‌توان تبلیغ رسالت را در مکه بنحو موجز و قاطعی مشخص کرد. در حالیکه او در این تقسیم بندی بر روایات ضعیف و گاهی واهی استناد جسته و در این باره لغزشها دارد. در همین موقع از طرف مکتب آلمانی راه دیگری برگزیده شد.

ویل (Weil) از ۱۸۴۴ م. مطالعه‌ای درباره قرآن مجید شروع کرد که در

۱. بوهل: دائرة المعارف اسلام ۲: ۱۱۳۶، نولدکه: تاریخ قرآن: ۶۵-۷۴.

2. Blachère: *Intro au Coran*; 248, note 359.

Muir: *The Testimony borne by the Coran to the Jewish and Christians Scriptures* (Londres. 1855).

*The Coran, its Composition and Teaching* (Londres, 1878)

*Life of Mohomet* (Londres 1858- 61 and 1923).

سال ۱۸۷۲ م. صورت قطعی به خود گرفت<sup>۳</sup> در این روش به روایات و اسانید اسلامی چنانکه باید تکیه نشد و معیارهای سه گانه دیگری برای این کار پیشنهاد گردید: اشارات قرآن به حوادث معروف، محتوی متن، اسلوب و حیها. با یکچنین معیارهائی ویل سوره‌ها را به چهار دوران تقسیم می کند: سه دوره مکی و یکی مدنی.

به دنبال او بود که نولدکه (Nöldeke) خاورشناس مشهور آلمانی در سال ۱۹۶۰ کتاب «تاریخ قرآن *Geschichte des Qorans*» خود را به تبعیت از روش او با اندک تغییری منتشر ساخت.

در ترجمه رودویل (Rodwell)<sup>۴</sup> هم اگر وحیهای اولیه دوره مکه را استثناء کنیم در بقیه از طبقه بندی نولدکه پیروی شده است. درنبرگ (Derenbourg) نیز در تقسیم بندی مجدد خود ناظر بر گروه بندی مستشرق آلمانی بود.

سرانجام نوبت گریم (Grimme) می رسد. او احترام فراوانی نسبت به سنت قائل بود و در ترتیب سوره های قرآنی بر روایات و اسانید اسلامی تکیه می کرد. او می خواست بدون اینکه ارتباط سوره ها را با اخبار و روایات قطع کند آنها را مجدداً طبقه بندی نماید. او به اسلوب قرآن اهمیتی خاص می داد. او سوره های قرآنی را به سه گروه تقسیم کرد:

۱) سوره های با اسلوب مقفی و موزون سنگین (تعداد کمی از سوره های دیگر را هم که این خصلت در آنها کمتر است می توان به این گروه افزود).

۲) سوره های مقفی و موزون نه بستگینی دسته اول که بیشتر شامل موارد احسان الهی است.

۳) سوره های مدنی محتوی احکام<sup>۵</sup>.

میان این طبقه بندی و طبقه بندی نولدکه ارتباطی هست و گاهی هم آراء او با عقاید نولدکه تلاقی می یابد<sup>۶</sup>. ولی این را باید اضافه کرد که با همه کوششی که او بکار برده او هم مانند سایر مستشرقان از آزمون روایات و تشخیص صحیح و

3. G. Weil: *Historisch - Kritische Einleitung in den Koran* (Bielefeld 1844, Leipzig 1872).

4. A. Rodwell: *The Korän. Translation With the Suras arranged in chronological order* (Londres 1861; 2e ed. 1876).

5. H. Grimme: *Mohammed, 2e partie* (Münster, 1895) 24 sqq.

۶. نولدکه: تاریخ قرآن: ۷۳.

سقیم آن ناتوان مانده و احياناً اسانید ضعیف و یا باطلی در کار او رخنه می‌کند. هرشفلد (Hirschfeld) بروش دیگری کار کرده است.<sup>۷</sup> او برای وقایع-نگاری و تاریخ‌گذاری حوادث اهمیت درجه دومی قائل است و بیشتر سوره‌ها را برحسب مطالب و محتویات تقسیم‌بندی می‌کند و در نتیجه به تقسیم‌بندی زیر می‌رسد:

- ۱) سوره ۹۶ که صورت یک اعلامیه‌ای را دارد.
  - ۲) متونی که بیشتر محتوی آیات تأکیدی و اثبات با براهین است.
  - ۳) سوره‌های خطابی و موعظه‌ای.
  - ۴) سوره‌های محتوی داستانها.
  - ۵) سوره‌های شامل توصیف قیامت و بهشت و دوزخ.
  - ۶) سوره‌های محتوی مقررات حقوقی.
- ملاحظاتاتی که پیش آمد به نولدکه امکان داد که بکمک شوالی (Schwally) به هنگام چاپ دوم کتاب تجدید نظر نماید.<sup>۸</sup>

7. H. Hirschfeld: *New Researches into the Composition and Exegesis of the Quran*. 143 sqq.

۸. هنگام آخرین تدوین این یادداشت‌ها دسترسی به کتاب نولدکه نبود. ولی ترتیب سوره‌ها را دیگران از نولدکه بشرح زیر نقل کرده‌اند:

«قسمت مکی»:

۹۶، ۶۸، ۷۳، ۷۴، ۱۱۱، ۸۱، ۹۲، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۲، ۵۳، ۸۰، ۹۷، ۹۱، ۸۵، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۱، ۷۵، ۱۰۴، ۷۷، ۵۰، ۹۰، ۸۶، ۵۴، ۳۸، ۷، ۷۲، ۳۶، ۲۵، ۳۵، ۱۹، ۲۰، ۵۶، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۱۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۶، ۳۷، ۳۱، ۳۴، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۸۸، ۱۸، ۱۶، ۷۱، ۱۴، ۲۱، ۲۳، ۳۲، ۵۲، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۳۰، ۲۹، ۸۳.

«قسمت مدنی»:

۲، ۸، ۳، ۶۰، ۴، ۹۹، ۵۷، ۴۷، ۱۳، ۵۵، ۷۶، ۶۵، ۹۸، ۵۹، ۱۱۰، ۲۴، ۲۲، ۶۳، ۵۸، ۴۹، ۶۶، ۶۲، ۶۴، ۶۱، ۶۸، ۵، ۹.

(زنجانی: تاریخ قرآن بنقل از تاریخ قرآن نولدکه که ۱: ۵۸). ولی در اینصورت چهار سوره فاتحه ۱، اعلیٰ ۸۷، نکاتر ۱۰۲ و زبر ۳۹ نیست.

در مقدمه ترجمه قرآن از جرج سیل (ص ۱۰-۱۴) ترتیب نزول سوره‌ها بنظر نولدکه چنین آمده است:

۹۶، ۷۴، ۱۱۱، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۲، ۱۰۵، ۹۲، ۹۰، ۹۴، ۹۳، ۹۷، ۸۶،

←

روش نولد که بعدها مورد قبول بسیاری از مستشرقان قرار گرفت و شهرت زیادی یافت. کار او نتایج بزرگی در علوم قرآنی بارآورد و روش او جلب توجه بسیاری را کرد. ولی این را نمی‌توان ناگفته گذارد که او در ترتیب قرآن برحسب نزول زمانی روشی غیر اسلامی و راهی تازه برگزیده است.

اگر حقیقت را بخواهیم در تشخیص ترتیب زمانی نزول آیات نمی‌توان روایات و اخبار صحیح را نادیده گرفت، زیرا روایات از صحابه پیغمبر نقل شده و آنها خود شاهد نزول وحی الهی بوده و زمان و مکان آن را خوب می‌دانسته‌اند. تابعان، تفصیل آن را از زبان یاران پیامبر اکرم شنیده و برای نسلهای بعدی بازگو کرده‌اند. البته چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم در این باره از رسول خدا چیزی نگفته‌اند، ولی آنچه هم یاران او (ص) گفته‌اند در نهایت دقت و صحت است. این را هم باید اضافه کرد که تکیه بر روایات صحیح بهیچوجه منافی با بکاربردن نظرات اجتهادی و تتبع و تحقیق شخصی نیست. بخصوص در مواردی که روایات صریح و صحیحی در دست نیست. در این موارد جای تحقیق و بحث هست و این تتبع بهر شکلی می‌تواند نمودار گردد.

اختلاف نظر دربارهٔ مکی و مدنی بودن گاهی دربارهٔ اصل سوره است که آیا سوره مکی است یا مدنی و زمانی در مورد بعضی از آیات است که آیهٔ بخصوصی و یا آیات مخصوصی هرچند در سوره‌ای که مثلاً مدنی است ممکن است مکی باشد.

بهرصورت، حل اینگونه اختلافات بستگی به رأی و اجتهاد دارد و در این قبیل جاهاست که با استناد به قرائن و امارات دیگر و با تحقیق و تفحص در متن آیات و



،۷۷،۷۹،۱۰۰،(۸۴ و ۸۲)،۵۳،۸۱،۹۹،۱۰۱،۷۳،۸۵،۱۰۳،۹۵،۸۷،۶۸،۸۰،۹۱  
 ،۵۴،۱،۱۱۴،۱۱۳،۱۰۹،۱۱۲،۵۵،۷۰،۵۶،۵۲،۵۱،۶۹،۸۳،۷۵،۸۹،۸۸،۷۸  
 ،۲۷،۱۷،۲۵،۲۱،۲۳،۶۷،۷۲،۴۳،۳۶،۳۸،۱۹،۱۵،۲۶،۲۰،۵۰،۴۴،۷۶،۷۱،۳۷  
 ،۷،۳۵،۳۴،۱۰،۴۲،۳۱،۲۹،۳۹،۲۸،۴۰،۱۲،۱۴،۱۱،۳،۱۶،۴۵،۴۱،۳۲،۱۸  
 ،۲۴،۶۳،۳۳،۵۹،۶۵،۴،۵۷،۶۱،۳،(۴۷ و ۸)،۶۲،۶۴،۹۸،۲،۱۳،۶،۴۶  
 ،۵،۹،۴۹،۱۱۰،۶۰،۶۶،۴۸،۲۲،۵۸

این دو صورت با هم اختلاف دارند. در این فهرست نودوششمین سورهٔ نازله سوره‌های ۸ و ۴۷ هردو ذکر شده و بیست و نهمین سوره هم سوره‌های ۸۲ و ۸۴ قید شده است. در عوض ترتیب سوره‌های ۲۶ و ۹۵ معلوم نیست که البته مراجعه به کتاب خود نولد که رفع این اشکالات را می‌نماید. و نیز رجوع کنید: یادداشت ۵ نامها و شمارهٔ سوره‌ها. همین کتاب. و نیز ملحقات.



تمسك به تاريخ و سيره رسول اكرم (ص) و اصول مذكوره سابق مي توان نظر داد. بهر حال، اين قسمت از تاريخ قرآن يكي از مهمترين فصول آن بوده و جاي بحث و فحص در آن براي صاحب نظران باز است.

## ۱۶ - سبب نزول

بسیاری از آیات قرآنی که بر پیغمبر خدا نازل شد تنها برای هدایت مردم به رام راست بود و سبب و انگیزه خاصی در آنها نبود. ولی دسته دیگری از آیات به علت جهت خاصی نازل شده است. یعنی موجبی و انگیزه‌ای پیدا شده تا حکمی بیان گردیده و مطلبی ذکر گردیده است. در این فصل، این دسته از آیات مطمح نظر و مورد گفتگو است.

البته ما همه این آیات را در اینجا نمی‌شماریم. در این باره کتب مفصلی تدوین یافته و جای چنین امری آنجاست<sup>۱</sup> باضافه، در تفاسیر کتاب خدا معمولاً پیش از شروع به تفسیر، شأن نزول و انگیزه اولیه آنرا مفسرین بتفصیل یاد می‌کنند. ولی ما در اینجا مطلب را بطور کلی مورد بحث قرار داده و پس از اشاره‌ای از آن درمی‌گذریم.

### معنی سبب نزول

در دوران نبی اکرم (ص) گاه حادثه‌ای پیش می‌آمد و یا پرسشی از او می‌شد که آیه‌ای و یا آیاتی از قرآن درباره آن حادثه و یا به پاسخ آن پرسش نزول می‌یافت؛

۱. از تصانیف قدیمه‌ای که در این باره ذکر کرده‌اند پیش از همه از علی بن مدینی، شیخ بخاری است (ابوالحسن علی بن عبدالله ابن جعفر السعدی متوفی ۲۳۴ تذکرة الحفاظ ۲، ۱۵، ۱۶ شذرات الذهب ۲: ۸۱). مشهورتر از همه در این باب اسباب النزول واحدی نیشابوری است که بارها چاپ شده است. سیوطی می‌گوید جعبری این کتاب را خلاصه کرده، اسانیدش را حذف کرده و چیزی بدان نیفزوده است. از ابن حجر نیز در این باب کتابی بوده که کاملاً بر آن وقوف نیافتیم (اتقان ۱: ۲۸) خود سیوطی نیز در این باب کتابی مشهور بنام لباب النقول فی اسباب النزول دارد که بس معروف است بفارسی نیز کتب چندی است که از جمله اخیراً شأن نزول آیات قرآن از صدرالدین محلاتی شیرازی در مهرماه ۱۳۳۴ ه. ش. چاپ شده است. در همین زمینه کتابی نیز از دانشمند محترم آقای دکتر محمد باقر محقق برمبنای کتب معتبر چاپ شده است.

حکمی را به هنگام وقوع آن حادثه بیان می‌کرد و یا مطلبی را روشن می‌ساخت. چنان رویداد و یا پرسشی را موجب و سبب آن نزول می‌شناختند. مثلاً برای نمونه ذکر کنیم در مورد رویدادی که موجب نزول آیاتی گشت گفته‌اند: چون بتحریک واغواء یهود، میان اهل مدینه، دسته‌ای از قوم «اوس» و جماعتی از مردم «خزرج» خلاف افتاد و فریاد اسلحه، اسلحه بلند شد، از آیه صد به بعد سوره آل عمران نزول یافت که شقاق و خلاف میان مسلمانان را سخت محکوم کرد و یگانگی و دوستی امت را تشویق و ترغیب نمود.

اما در مورد پرسشی که شد و جوابی که از آسمان فرود آمد، این پرسش یا از گذشته‌ها بود مانند داستان ذوالقرنین که آیه ۸۳ تا ۹۸ در سوره کهف بیان شده، و یا پرسشی کلی بود چون پاسخ از روح که در سوره اسراء آمده، و یا از آینده می‌پرسیدند و جواب می‌خواستند، مثل سؤال از «ساعت» در سوره نازعات.

### فایده شناسائی سبب نزول

پاره‌ای گفته‌اند که فایده شناسائی سبب نزول چیست؟<sup>۱</sup> و حال آنکه یک چنین شناسائی مفید فواید و بهره‌هاست از آنجمله:

۱) شناسائی سبب نزول، حکمت اصلی و اساسی نزول و فلسفه تشریح و تعیین احکام را روشن می‌کند.

۲) می‌دانیم که هر سخنی در مواقع مختلف معانی مختلفی می‌دهد و برای درک درست سخن، فهم جهات خارجی و قرائن دیگر نیز لازم و دربایست است. بهمین جهت است که در کلام انسانی، علم معانی و بیان بیشتر تکیه بر معرفت مقتضای حال می‌کند که خود سخن از چه قماش است و یا گوینده و یا شنونده آن در چه پایه از مایه هستند. تشخیص اینکه مراد از بیان سخن استفهام، توییح، سرزنش، تأکید و یا احياناً استهزاء و ریشخند است بستگی به چگونگی بیان آن و قرائن و امارات دیگر دارد. همچنین «امر» گاهی فرمان و زمانی اباحه و وقتی تهدید و هنگامی هم ناتوانی طرف را دربردارد. شناسائی سبب نزول نیز چون قرائن و امارات و مقتضای احوال کلام بلغای بشری است و برای درک درست معانی کلام خداوندی نیازی بسیار بدان داریم.

۱. الاتقان: ۱: ۲۸ نوع ناسخ.

۳) چه بسیار اتفاق افتاده، کسی که سبب نزول آیه‌ای را نمی‌دانسته و یا فراموش کرده، به اشتباه افتاده و دچار اشکال شده است. در چنین مواردی بیان سبب نزول آیه موجب فهم آیه و رفع اشکال می‌گردد.

اهمیت شناسائی سبب نزول از همان روزهای صدر اسلام بخوبی درک شده است. این داستانی که ابو عبیده از ابراهیم تیمی نقل می‌کند نشان دهنده آن است که اهمیت مطلب از همان روزگار پیشین مورد توجه قرار گرفته و هوشمندانی بوده‌اند که به کنه امور خوب می‌اندیشیده‌اند.

عمر روزی با خود حدیث نفس می‌کرد و شکوه داشت از اینکه چه سان امت پیغمبر (ص) با هم اختلاف می‌ورزند و حال آنکه پیغمبرشان یکی و قبله‌شان نیز یکی است. ابن عباس حضور داشت. گفت: قرآن در میان ما نازل شد، خواندیم و یاد گرفتیم و دانستیم که در چه مورد نازل شده است. اما پس از ما مردمی می‌آیند که نمی‌دانند، و همچنین مقتضیات حال را درک نمی‌کنند و رأی خود را در فهم قرآن دخالت می‌دهند. این است که اختلاف پیدا می‌شود و چه بسا که اختلاف، کار را به کشتار برساند. عمر از شنیدن این سخنان خشم گرفت و ابن عباس را از نزد خود خارج کرد. ابن عباس رفت و عمر ساعتی اندیشید. گفته ابن عباس به نظرش درست آمد. او را خواست و گفت: آنچه گفתי تکرار کن. ابن عباس نیز چنان کرد. عمر سخن او را شنید و فهمید و شگفتی کرد.

از اینجا است که ابن تیمیه می‌گوید: «شناسائی سبب نزول فهم آیه را یآوری می‌کند. چه، علم بر سبب موجب علم بر مسبب است» و نیز واحدی گفته: «شناسائی تفسیر آیه ممکن نیست جز اینکه داستان آن و بیان نزولش را بدانیم». ابن دقیق‌العید گفت: «شناسائی سبب نزول راهی استوار برای فهم معانی قرآن است»<sup>۲</sup>.

گواه درستی این سخن، کلام خداست و آنچه که پیش آمده است. حال چند نمونه از آنرا می‌بینیم:

۱) خداوند فرمود: «قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»<sup>۳</sup> در معنی قانتین اختلاف کرده‌اند. قانت را مطیع، ساکت، خاشع، ایستاده و نمازگزار معنی کرده‌اند. اما در سبب نزول

۲. ایضاً.

۳. سوره بقره: آیه ۲۳۸.

آن «زید ارقم گوید که ما در عهد رسول (ص) در نماز سخن گفتمانی با یکدیگر و چون یکی در نماز پهلوی یکی ایستاده بودی از او پرسیدی که نماز چند کردی؟ او جواب دادی و چون کسی درآمدی و سلام کردی، جواب سلام دادندی، و هر کس بحاجت خود سخن گفتی روا بودی، تا این آیه آمد که «وقوموا لله قانتین» سخن گفتن حرام شد و دیگر کسی در نماز سخن نگفت<sup>۴</sup> - و نیز از رسول خدا روایت شده که فرمود: در این نماز چیزی از سخنان آدمیان درست نیست، چون نماز، قرآن و تسبیح خداست. - بنابراین فهم کلمه قنوت در این آیه مبتنی بر دانستن سبب نزول آن است.

۲) «وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ، فَأَيُّمَا تُلَّوْا فَمَنْ وَجَّهُ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»<sup>۵</sup>

خداوند فرمود: «خاور و باختر از آن خداوند است، پس به هر جا که روی آرید، دیدار خداوند همانجاست، که خداوند وسعت دهنده و داناست»<sup>۶</sup>.

مدلول ظاهر لفظ نشان می‌دهد که بر نمازگزار ایستادن بجانب قبله چه در سفر و چه در حضر واجب نیست و به هر جا که رو کند درست است. اما این خلاف اجماع است و مفهوم درست آیه دانسته نمی‌شود مگر اینکه سبب نزول آن دانسته شود و این نزول به هنگامی بود که نبی اکرم از مکه به مدینه می‌رفت سوار بر شتری و نشسته بر آن نماز می‌خواند<sup>۷</sup>. - این قول زرکشی بود که در میان روایات مختلفی که در این باره آمده، به این یکی استناد جسته است<sup>۸</sup>.

۳) «لَا تَحْسِنَ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِنَهُمْ بِمُفَاةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

تو مپندار، آنها که شاد می‌شوند به آنچه کردند و دوست می‌دارند که ستایندشان بدانچه نکرده‌اند، مپندار ایشان را که رهند از عذاب، و ایشان راست شکنجه‌ای دردناک<sup>۹</sup>.

۴. تفسیر ابوالفتوح رازی ۱: ۱۱۶.

۵. سوره بقره: آیه ۱۱۵.

۶. البرهان فی علوم القرآن ۱: ۲۹.

۷. تفسیر طبری ۱: ۴۰۱ بلاق حدیث ۱۸۴۰، مسند احمد: ۴۷۱۴، مسلم ۱: ۱۹۵، بیهقی: سنن الکبری

۲: ۴، تفسیر ابوالفتوح رازی ۱: ۲۸۶.

۸. سوره آل عمران: آیه ۱۸۸.

گفته‌اند که مروان بن حکم در معنی این آیه به اشکال برخورد. زیرا هر انسانی از آنچه کرده شاد می‌شود و هر کسی دوست دارد که بدانچه نکرده ستایش شود. پس باید همه مردم عذاب شوند. این بود که در بانش رافع را فرستاد نزد ابن عباس و از این معنی جويا گردید.

عبدالله عباس گفت: این آیه درباره جماعتی از جهودان آمد. زیرا پیغمبر اکرم تنی چند از ایشان را خواست و چیزی از آنان پرسید. آنها حقیقت را کتمان کردند و بخلاف راستی جواب دادند و اینطور وانمود ساختند که راست گفته‌ایم، به آن کتمان و خلاف راستی شادی می‌کردند و انتظار ستایش هم داشتند خدای تعالی این آیه در شأن ایشان فرو فرستاد. سپس ابن عباس آیه پیش از آن را قرائت کرد: بدین ترتیب بیان سبب نزول آن موجب رفع اشکال مروان شد و او مراد کلام خداوند و منظور از وعید را دریافت.

۴) «فَأَرْقَبُ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ  
چشم‌دار آن روزی که آسمان دودی آرد آشکارا».

شخصی به ابن مسعود گفت مردی در مسجد نشسته و این آیه به رأی خود تفسیر می‌کند. او می‌گوید به روز رستاخیز دود غلیظی خواهد خاست که مردم را به زکام دچار خواهد کرد. ابن مسعود گفت: هر که به آنچه می‌داند عمل و تفسیر کند، اگر هم نمی‌داند بهتر اینکه بگوید خداوند داناترست. آیه دُخان در مورد خاصی نازل شد. قریش از فرمان و دعوت الهی سرپیچیدند و پیغمبر بر آنها نفرین کرد که خداوند آنها را به سالهای سختی چون دوران یوسف مبتلا کند، قریش سخت دچار قحط و گرسنگی شدند، بحدی که استخوانها را هم خوردند و از شدت گرسنگی آسمان در نظرش تیره و تار شده و انگار دود غلیظی بر خاسته بود. بدین ترتیب کسی که شأن نزول را نمی‌داند دچار اشتباه و لغزش می‌گردد.

۹. صحیح بخاری کتاب التفسیر ۳: ۱۱۵ بنقل از علقمة بن وقاص، تفسیر ابن کثیر ۱: ۴۳۶، تفسیر طبری ۴: ۱۳۸ بولاق و ۷: ۴۷۰ طبع معارف، فتح الباری ۸: ۱۷۵، ۱۷۶، اسباب النزول واحدی: ۱۰۱، ۱۰۲، ترمذی نیز آنرا در کتاب تفسیر نقل می‌کند ولی به گونه‌های دیگری هم نقل شده رجوع کنید ایضاً طبری و الفتح و ابن کثیر ۲: ۳۱۷ ابن هشام ۲: ۲۰۸، الدر المنثور ۲: ۱۰۹، معانی القرآن فراه ۱: ۲۵۰، مجمع البیان ۱: ۵۵۲، ابوالفتح رازی ۳: ۷۸، تبيان طوسی ۱: ۳۸۵، صافی: ۱۰۹، بیضاوی ۱: ۲۵۰، فخر رازی ۳: ۱۶۹، کشف الاسرار ۲: ۳۷۵، فتح القدير ۱: ۳۷۵.  
۱. سورة ۴۴: آیه ۱۰.

۵ ( إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ۱۱ )

«صفا و مروه از نشانه‌های خداست، هر که حج خانه کند یا عمره گزارد نیست بزهی بر او که طواف کند بدیشان، و هر که بدخواه نیکی کند خدای سپاسگزار داناست».

به روزگار جاهلیت تندیس مردی بود بنام «اساف»<sup>۱۲</sup> که بر تپه «صفا» نهاده و پیکره زنی با اسم «نائله»<sup>۱۳</sup> را بر «مروه» گذارده بودند. این پیکره‌ها در طول زمان در میان مردم ستایشگرانی یافت و پرستندگانی - مشرکان چون میان این دو «سعی» می‌کردند دستی هم بر آنها می‌سودند. اسلام ظهور کرد و بتها شکسته شد. مسلمانها از رسوم و آداب دوران نادانی سخت پرهیز داشتند و بدینجهت پاره‌ای از «سعی» میان مروه و صفا خودداری کردند که مبادا به چیزی از جاهلیت دچار شوند تا این آیه فرود آمد و آن تنگی از مردم برداشته شد. ولی برای عروه بن زبیر خواهرزاده عایشه اشکالی پیش آمد. ظاهراً در آیه گناه نفی شده و تنها رخصت و اجازه از آن مفهوم می‌گردد و وجوب و فریضه از آن شناخته نمی‌شود. بدینجهت «عروه» مشکل خود را از خاله خود عایشه می‌پرسد و عایشه پاسخ می‌دهد: ... اگر چنین تأویلی روا بود که می‌گفت گناهی ندارد که طواف نشوند. اما این آیه درباره انصار آمد. آنها پیش از اسلام به «مناة طاغیه»<sup>۱۴</sup> ای که در «مشلل»<sup>۱۵</sup> می‌پرستیدند حج

۱۱. سوره ۲ بقره: آیه ۱۵۸.

۱۲. اساف بر وزن کتاب بتی بود بصورت سردی. کلی در کتاب الاضنام می‌گوید: پیش از اینکه اساف را بر فراز کوه صفا و نائله را بالای کوه مروه نصب کنند، یکی از آن دو چسبیده به کعبه، و دیگری در محل زمزم بود. پس از آن، قریش آنرا که متصل به کعبه بود پیش آن دیگر بردند و در برابر آن دو قربانی می‌گذراندند.

۱۳. نائله بتی بود بصورت زنی که بر فراز کوه مروه جا داشته است.

۱۴. نام بت مناة یکبار در قرآن مجید آمده است (۵۳: ۲۰) این بت قدیمی‌ترین بت عرب بود که گفته‌اند عمرو بن لُحی خزاعی آنرا از بقاء آورد. سنگی بود که رو به دریا کار گذاشته بودند. ظاهراً این بت اصل بابلی داشته، زیرا بابلیان خدای مرگ و قدری داشتند بنام «Mamnatu» که در قدیمی‌ترین نقوش نبطی بصورت «مناوات» یاد شده است. این بت از طرف همه اعراب ستایش می‌شد ولی متعلق به قبیله «هدیل» و «خزاعه» بود. قبایل اوس و خزرج ساکنین مدینه آنرا بزرگ می‌داشتند. بعضی از قبایل تا به معبد منات نمی‌رسیدند از احرام بیرون نمی‌آمدند و رسم چنان بود که هر کس بنام منات

می‌گزاردند و کسی که آنجا حج می‌گزارد پرهیز داشت از اینکه میان صفا و مروه سعی کند. چون اسلام آوردند در این باره از پیغمبر خدا پرسیدند و گفتند که ما پرهیز داشتیم از اینکه میان صفا و مروه طواف کنیم. پس این آیه فرود آمد. بعد عایشه گفت: پیامبر خدا مقرر کرد طواف میان این دو را و مباد بر کسی که طواف میان این دو را ترک کند<sup>۱۶</sup>.

چنانکه متن روایت نشان داد، عروۀ چنین فهمیده بود که طواف نکردن گناهی ندارد. همانطور که اهل تهامه در زمان جاهلیت میان صفا و مروه سعی نمی‌کردند<sup>۱۷</sup>. ولی عایشه با استناد به سنت رسول اکرم آنرا فریضه شناخت<sup>۱۸</sup>. در این که سعی یکی از واجبات حج است سخنی نیست. ولی در اینکه جزء ارکان چهارگانه حج باشد کسانی خلاف کرده‌اند. شیعه امامیه سعی میان صفا و مروه را رکنی از ارکان حج می‌داند. به مذهب شافعی و مالک و احمد نیز ترک آن روا نیست و هیچ چیز جای آنرا نمی‌گیرد. اما ابوحنیفه سعی را از واجبات حج می‌داند نه از ارکان آن و قربان جای آنرا می‌گیرد.

(۶) لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا...

نیست بر آنها که بگریزند و نیکبها کردند بزهی در آنچه چشیده بودند (از می). ...<sup>۱۹</sup>

→ «اهلال» می‌کرد، دیگر میان صفا و مروه «سعی» بجا نمی‌آورد.

(قصص قرآن ۲: ۱۴۰) رسول خدا چون آهنگ فتح مکه کرد چهار یا پنج شب که از مدینه گذشت علی (ع) را بطرف آن بت فرستاد تا بتکده‌اش را ویران ساخت و آنچه آنجا بود برگرفت. ولی این را هم گفته‌اند که بت شکسته نشد، به دریا افتاد و سر از سوننات هند درآورد! این حجر در الفتح می‌گوید که طاعیه صفت اسلامی او است.

۱۵. مُشَلَّلٌ بضم ميم و تشدید لام اولی با فتحه، نام جایگاهی نزدیک قُدَید از ناحیه دریا و قُدَید بضم قاف دیهی میان مکه و مدینه است.

۱۶. تفسیر طبری ۲: ۲۹ بولاق و ۳: ۲۳۷ طبع معارف، بخاری: ۳: ۳۹۷-۴۰۱ و ۸: ۱۳۲ و ۴۷۲، مسلم ۱: ۳۶۲، موطأ مالک: ۳۷۳، ابن داود: المصاحف: ۱۰۰، مسند احمد ۶: ۱۴۴، ۲۲۷ (حلی) اسباب النزول واحدی: ۳۰، سیوطی ۱: ۱۵۹، الفتح ۳: ۳۹۹، بیهقی السنن الکبری ۵: ۹۶-۹۷.

۱۷. تفسیر ابوالفتوح ۱: ۳۷۱، طبری ۲: ۲۹.

۱۸. انس مالک گفت و عبدالله زبیر و عطا و مجاهد که سعی از میان صفا و مروه سنت است اگر کسی نکند هیچ بر او لازم نیاید (ابوالفتوح ۱: ۳۷۱).

۱۹. سوره ۵ مانده: آیه ۹۳.



گفته‌اند که چون حرمت شراب نازل شد (س ۵ آ ۹۰) پاره‌ای از یاران رسول خدا از او پرسیدند: حال یاران ما که روزی در بدر واحد شرکت داشته‌اند و به خدا و رسول و روز رستاخیز نیز گرویده بودند، ولی پیش از این حرمت، شراب نوشیده‌اند، چون است؟ زیرا خداوند آنها پلید شمرده و پرهیز از آن واجب است. اما در گذشته‌گان مسلمانان از آن آگاه نبوده‌اند. این بود که آیه ۹۳ سوره مائده در این باره نزول یافت و آنچه را که رفته بود گناه نشمرد.<sup>۲۰</sup>

کسانی از اصحاب که از سبب نزول آیه بی‌خبر مانده بودند، چون عمرو بن معدی کرب و عثمان بن مظعون آشامیدن شراب را مباح دانسته و به این آیه استناد می‌جستند<sup>۲۱</sup> و روایت می‌کنند که عمر قدامه بن مظعون را به حکومت بحرین فرستاد. جارود بر عمر وارد شد و گفت: قدامه در بحرین باده خورده و مست کرده است. عمر گفت: شاهد تو کیست؟ - جارود گفت: ابوهریره. آنگاه عمر به قدامه گفت: به خدا سوگند که ترا حد می‌زنم - قدامه گفت: اگر من شراب هم خورده باشم تو حق نداری که مرا حد بزنی. - عمر پرسید: چرا؟ - پاسخ داد: بموجب این آیه:

«ليس على الذين آمنوا و عملوا الصالحات جناح فيما طعموا».

من نیز از کسانی هستم که ایمان آورده و پرهیزگار بوده و نیکیها کرده و با پیغمبر در جنگ بدر واحد و خندق جهاد کرده‌ام.

عمر به شبهه افتاد، «علی بن ابیطالب گفت: یا عمر! من از نزول این آیت خبر دارم، چون رب العالمین خمر حرام کرد، جماعتی از مهاجر و انصار پیامدند و گفتند: یا رسول الله برادران ما و پدران ما که در بدر بودند، و در احد کشته شدند، ایشان در آن حال می‌همی خوردند، چه گوئی در ایشان؟ و چه حکم کنی از بهر ایشان؟ رسول خدا توقف کرد تا جبرئیل آمد و آیت آورد.» و قدامه را هشتاد تازیانه حد مفتتری بزدند. ابن عباس گفت: این آیه برای گذشته‌گان عذر است و برای ماندگان حجت، عذر گذشته‌گان اینکه خدا را پیش از تحریم شراب ملاقات

۲۰. درباره سبب نزول این آیه روایات گونه‌گون فراوان نقل شده از آنجمله ابوالفتح ۴: ۸۸، مجمع‌البیان ۲: ۲۴۰ مسند احمد: ۲۰۸۸، ۲۴۵۲، ۲۶۹۱، ۲۷۷۵، سنن ترمذی کتاب التفسیر، مستدرک حاکم ۴: ۱۴۳، ۱۴۴، تفسیر ابن کثیر ۳: ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۳، الدر المنثور ۲: ۳۲۰، ۳۲۱، الفتح ۸: ۲۰۹، صحیح مسلم ۱۳: ۱۴۸-۱۵۱ و ۱۶: ۱۴، نسائی سنن ۸: ۲۸۷، ۲۸۸ مسند ابوداود طیالسی: ۹۷ رقم ۷۱۵، مجمع‌الزوائد هیمی ۷: ۱۸.

۲۱. البرهان ۱: ۲۸، اسباب‌النزول واحدی: ۱۵۶، تفسیر ابن کثیر ۲: ۹۷، الاتقان ۱: ۲۹ نوع تلخیص.

کردند، و حجّت بر دیگران است که مرتکب آن نگردند<sup>۲۲</sup>.  
از این نمونه‌ها بسیار است و مطلب را روشن می‌کند که چون سبب نزول دانسته  
نشود اشتباه و اشکال باسانی پیش می‌آید.

(۷) گاه در آیه‌ای و یا حکمی توهم حصر می‌رود و بیان سبب نزول موجب دفع  
چنین توهمی می‌گردد:

«قُلْ لَا أَجِدُ فِيهَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا  
مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَيْزُرٍ، فَإِنَّهُ رِجْسٌ، أَوْ فِسْقًا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ.»

بگو در آنچه به من وحی شده، بر هیچ چشنده‌ای که آنرا چشد، حرام شده‌ای  
نمی‌یابم؛ مگر که مرداری باشد، یا خونی ریخته، یا گوشت خوگ که آن پلید  
است، یا تباهی کشته شده بر نام معبودی ناسزا<sup>۲۳</sup>.

پاره‌ای از دانشمندان فقیه، چنین استدلال کرده‌اند که در شرع اسلام، حرام  
همین چیزهاست که در آیه آمده و محرمات منحصر و محصور به همین چند چیز است،  
و حال آنکه آیه ۳ سوره ۵ مائده و روایات وارده و اجماع علماء بسیار چیزهای  
دیگر را نیز جزء محرمات شمرده است. شافعی نیز حصر در آیه را مقصود نمی‌داند.  
سبکی قول او را بدین معنی نقل می‌کند:

«چون کفار آنچه را خداوند حلال کرده بود حرام شمردند، و حلال شمردند  
آنچه را خدا حرام کرده بود و در مقام ضدیت برآمدند، آیه برای شکست غرضشان  
آمد. تو گوئی که می‌گویی: حلالی نیست جز آنچه شما حرام شمردید و حرامی  
نیست جز آنچه شما حلال پنداشتید. چنانکه کسی به تو گوید: امروز شیرینی نخور؛  
و تو بگویی: من امروز جز شیرینی چیزی نمی‌خورم، غرض در اینجا ضدیت با  
همدیگر است نه نفی و اثبات چیزی برآستی. چنان می‌نماید که خداوند گفته:  
«حرامی نیست جز آنچه شما آن را حلال پنداشته‌اید از قبیل مردار، خون، گوشت  
خوگ و کشته شده بنام جز خدا» و قصد حلال شمردن جز اینها را نداشته، چه  
قصد و نظر اثبات تحریم است، نه اثبات حلال...»

امام الحرمین می‌گوید: «این سخن در نهایت زیبایی است و اگر شافعی پیشرو

۲۲. ابوالفتح رازی ۴: ۸۹، ۹۰، کشف‌الاسرار ۳: ۲۲۷، پرتو اسلام ۱: ۲۲۶ کلید فهم قرآن:  
سنگلجی: ۳۰.

۲۳. سوره ۶ انعام: آیه ۱۴۵.

این معنی نبود ما را یارای مخالفت با مالک در حصر محرمات چنانکه در این آیه آمده، نبود<sup>۲۴</sup>».

۸) فایده دیگر آن این است که گاه حکم از سبب نزول خود تعدی کرده و شامل موارد دیگر نیز می‌گردد. نمونه آن چهار آیه اول سوره مجادله است که درباره «أوس صامت» و زوجه اش «خولة دختر حکیم ثعلبه» نزول یافت<sup>۲۵</sup> و قبلاً به «ظهار» که میان آنها گذشت اشاره شد و بدون دانستن سبب نزول آیه تقریباً غیر- مفهوم و خالی از فایده می‌نماید و یا آیه لعان (سوره ۲۴ نور آیه ۴-۶) که درباره هلال بن امیه الخزاعی آمد<sup>۲۶</sup>.

۹) شناسائی مورد نزول آیه بنحو قطعی، موجب صیانت از اشتباه و جلوگیری از سرایت حکم به غیر مورد خود می‌گردد، چنانکه مروان می‌گفت آیه:

«وَالَّذِي قَالَ لَوْلَاذِيهِ أَفْ لَكُمْ...»

و آن مردی که به پدر و مادر خویش گفت اف بر شما باد» (س ۴۶ آ ۱۷) در حق عبدالرحمن فرزند ابوبکر آمده، ولی عایشه خواهر عبدالرحمن این نظر را رد می‌کند و می‌گوید: «نزول این آیت در حق کافری است که بر پدر و مادر خود عاق بود و دلیل براین، آیت بعد آن است<sup>۲۷</sup>».

۱۰) ثبت سبب نزول موجب می‌گردد که حفظ و فهم آیه آسانتر شود، چه سبب به مسبب آن پیوسته است، و احکام وابسته به حوادث و حوادث نیز به اشخاص و زمان و مکان مربوط می‌گردد. و فوائد بسیار دیگر...»

۲۴. البرهان ۱: ۲۳، الاتقان ۱: ۲۹ نوع ناسخ، مناهل العرفان ۱: ۱۰۵.

۲۵. درباره سلمة بن صخر نیز گفته‌اند. رجوع کنید: تفسیر ابن کثیر ۴: ۳۱۸ تا ۳۲۲، البرهان ۱: ۲۴، مجمع البیان ۵: ۲۴۵، ابوالفتوح رازی ۹: ۳۵۷، تبیان طوسی ۲: ۶۵۹، صافی: ۵۲۴، فخر رازی ۸: ۱۴۸، بیضاوی ۲: ۵۰۲، کشف الاسرار ۱۰: ۴.

۲۶. تفصیل خبر در تفسیر ابن کثیر ۳: ۲۶۵ بی‌بعد است و نیز البرهان ۱: ۲۴، مجمع البیان ۴: ۱۲۵، ابوالفتوح ۷: ۲۰۲، تبیان طوسی ۲: ۳۲۹، صافی: ۳۷۳، فخر رازی ۶: ۳۳۰، بیضاوی ۲: ۱۳۲.

۲۷. کشف الاسرار ۹: ۱۵۲، اتقان ۱: ۲۹، نوع ناسخ مناهل العرفان ۱: ۱۰۶.

## راههای شناسائی سبب نزول

برای شناختن درست سبب نزول راهی نیست جز روایت صحیح .  
واحدی در «اسباب النزول» خود می‌گوید: «گفتار درباره اسباب نزول کتاب، روانیست مگر به روایت و شنیدن از کسانی که خود شاهد نزول بوده‌اند و بر اسباب نزول واقف بوده و از علم بر آن بحث کرده‌اند». با اینکه در این باره کتب زیادی نوشته شده ولی هنوز بنحو قطعی و روشنی نمی‌توان گفت که هر آیه‌ای از قرآن سبب نزولش چه بوده است؟ دانشمندان گذشته در این باره نیز بسیار سختگیر بوده‌اند. محمد بن سیرین می‌گوید: درباره آیه‌ای از عبیده پرسیدم. پاسخ داد: بترس از خدا و سخن راست و استوار بگو. آنها که می‌دانستند قرآن در چه باره نازل شده رفته‌اند.<sup>۱</sup> البته چنین منعی هم آنها را از قبول روایات و احادیث صحیح در این باره باز نداشته است و گفته‌اند: «در آنجا که مجال رأی و اجتهاد نیست و پایه کار نقل و سماع است؛ گفتار صحابی، محمول بر شنیدن از نبی اکرم (ص) است. چه، بسیار بعید بنظر می‌رسد که در این باره از پیش خود چیزی گوید»<sup>۲</sup>. از اینجاست که کسانی چون ابن‌صلاح و حاکم و دیگران در علم حدیث گفته‌اند چون صحابی شاهد وحی و نزول، از آیه‌ای خبر دهد که درباره چنین امری نازل شده، آنرا باید حدیث مسند شمرد و حکم مرفوع را دارد.

شناسائی سبب نزول برای صحابه رسول خدا بیشتر از راههای قطعی و روشن پیش می‌آمد ولی گاهی هم بود که سبب نزول به‌قرینه و اماره قضایا برای صحابه شناخته می‌شد. چنانکه در سبب نزول آیه ۶۵ سوره ۴ نساء گفته‌اند: میان زبیر بن عوام (عمه‌زاده رسول خدا) و مردی از انصار بنام «حاطب یا خاطب یا ثعلبه» در آب دادن زمین خصومت افتاد. زمین زبیر بالای زمین آن مرد بود و آن مرد از زبیر می‌خواست که همه آب را به او واگذارد. خصومت نزد پیغمبر بردند و پیامبر فرمود: زبیر! تو اول کشت خود را آب بده و بعد آب را به او واگذار.

مرد انصاری خشم گرفت و گفت: حکم به نفع عمه‌زاده خود کرد! رسول خدا بشنید، رنگ رویش بگردید و به زبیر گفت: آنچه حق توست تمام بگیر، بوستان را

۱. واحدی: اسباب النزول: ۳، ۴.

۲. الاتقان ۱: ۳۱، نوع تاسع المسئلة الرابعة.

۳. محمد علی سلامت: منهج الفرقان: ۳۹.

آیاری کن تا پای دیوار که حق توست، آنگاه آب به او رها کن.<sup>۴</sup> اول طریق مسامحه و گذشت را داشت و پس از حق نشناسی آن مرد، حق تلخ را مقرر گردانید. این را هم باید اضافه کرد: در آنجا که سبب نزول آیه و یا آیاتی روایت شده، اگر خبر از صحابی مورد قبولی نقل شده باشد، دیگر احتیاج به روایت دیگری برای تأیید آن حدیث نیست. اما اگر سبب نزول در حدیث مُرسَلی آمده باشد یعنی در آن حدیث نام صحابی نیامده و آخرین نفری که خبر از او نقل می‌شود یک نفر تابعی باشد نه صحابی، چنین روایتی پذیرفته نمی‌شود، زیرا در این جایگاه، مجالی برای تابعی نیست. مگر اینکه آن را روایت مرسل دیگری تأیید کند و این روایت اخیر نیز از پیشوایان تفسیر قرآن که مسلماً از صحابه گرفته باشند نقل شده باشد، از قبیل مجاهد، عکرمه، سعید بن جبیر...<sup>۵</sup>

پس با قبول خبر از صحابی که خود شاهد نزول وحی بوده و یا از تابعی که خبر را از صحابی گرفته است، چنین فهمیده می‌شود که شرط صحت روایت برای این است که به‌ما بفهماند حادثه یا سؤالی که موجب نزول قسمتی از قرآن شده، به چشم دیده شده و یا به گوش شنیده شده است. البته عبارت روایات صحیح در این باره گاهی صریح و روشن است و نص واضحی است در سببیت آن حادثه برای نزول آن آیات چنانکه مثلاً بصراحت گویند: «سبب نزول این آیه چنین بود.» و یا نویسند: «چنین حادثه‌ای روی داد و یا چنان پرسشی پیش آمد و این آیه یا آیات در آن باره نزول یافت.»

ولی گاهی عبارت گنگ است و یا خالی از ابهامی نیست. روایت به‌صراحت و روشنی سخن از سبب نزول نمی‌گوید، بلکه اشاره‌ای می‌کند و یا از مفهوم آن چنین امری استنباط می‌گردد. چنانکه گوید: «این آیه در آن باره نازل شد» که

۴. مجمع‌البیان: ۲: ۶۹، ابوالفتح رازی ۳: ۲۲۱، کشف‌الاسرار: ۲: ۵۶۷، ائمه شنگانه اهل تسنن همه این روایت را نقل کرده‌اند، تفسیر طبری ۵: ۱۰۰، ۱۰۱ بولاق، ۸: ۵۱۹-۵۲۳ طبع معارف، این کثیر ۲: ۵۰۲-۵۰۴، المنتقی ابن جارود: ص ۴۵۳، الفتح الباری حافظ بن حجر ۵: ۲۶ النسائی ۲: ۳۰۸ و ۳۰۹، مسند احمد: ۱۴۱۹ و ۴: ۴-۵ رقم ۱۶۱۸۵ (حلبی)، بخاری ۵: ۲۶-۲۸، مسلم ۲: ۲۲۱، ابوداود: ۳۶۳۷، ترمذی ۲: ۲۸۹-۲۹۰، ابن ماجه: ۲۴۸۰، صحیح ابن حبان: ۲۳، کتاب الخراج یحیی بن آدم: رقم ۳۳۷، سیوطی: الدر المنثور ۲: ۱۸۰، مجمع الزوائد هیمی ۷: ۴.

۵. الاتقان: ۱: ۳۱، موع تاسع المسئلة الرابعة.

ممکن است گاه سبب نزول آیه آن حادثه بوده و یا آیه حکمی کلی است که از آن جمله شامل آن مورد خاص نیز می‌گردد. امام بدرالدین زرکشی می‌گوید: از روش صحابه و تابعین چنین فهمیده شده که چون یکی از آنان بگوید: «این آیه در آن باره نازل شد» مراد او این است که این آیه متضمن این حکم است، نه اینکه آن رویداد انگیزه این نزول بوده است. پاره‌ای از محدثان چنین روایتی را در حکم مرفوع مسند می‌گیرند، از قبیل گفتار ابن عمر درباره آیه «نساؤکم حرث لکم» س ۲ آ ۲۲۳ اما، امام احمد آنرا در مسند خود نمی‌آورد؛ و همچنین مسلم و دیگران، و این را در ردیف استدلال و تأویل می‌نهند؛ و آن از جنس استدلال بر حکم به آیه است نه از جنس نقل بر آنچه که رخ داده است).<sup>۶</sup>

از اینجا است که اگر روایت کننده‌ای بگوید: «این آیه در آن باره فرود آمد» و دیگری بگوید: در غیر این مورد نازل شد، اگر لفظ طوری باشد که محتمل هر دو معنی باشد به هر دو معنی حمل می‌شود، بشرطی که تناقضی رخ ننماید، و گرنه، باید دلالت لفظ روشن گردد و سیاق عبارت و قرائن و امارات دیگر آن را تأیید کنند.

اما گاهی اتفاق می‌افتد که یکی از دو راوی مبهم اشاره‌ای می‌کند که فلان آیه در فلان مورد نزول یافت و سببیت را تصریح نمی‌کند، ولی دیگری به سبب نزول آیه، بنص صریح یادآور می‌شود، خود روشن است که در این جایگاه حمل بر صریح و آشکار، اقدم و اولی است.

زمانی در سبب نزول آیه‌ای و یا آیاتی درباره یک حادثه، روایات مختلف و متعددی آمده و این روایات سببیت را با الفاظی صریح و روشن بازگو کرده‌اند، در اینجا کار دانشمندان فن است که با سنجیدن در ترازوی دقیق علم و حکمت خود و با محک آزمایش، صحیح را از سقیم و سبک را از سنگین باز شناسند.

\*\*\*

اما، اگر دو روایت داشتیم که هر دو صحیح بود و برتری نهادن یکی بر دیگری مشکل. — در اینجا بناچار هر دو واقعه را سبب نزول می‌گیریم. نمونه آن سبب نزولی است که درباره آیه ۶ سوره ۲۴ نور گفته‌اند: «عُوَیمر» زنی داشت بنام

۶. زرکشی: البرهان فی علوم القرآن ۱: ۳۱ و ۳۲، سیوطی این سخن را به اختصار نقل می‌کند: الاتقان ۱: ۳۱ نوع تاسع، المسئلة الرابعة.

«خولة دختر قیس» و او را با مردی بیگانه به حالی زشت دید، شکایت نزد پیغمبر برد، رسول خدا از این ماجرا و رسوائی آن کراحت داشت که این آیه فرود آمد، آنان را به ملاحظه، سپس جدائی از هم خواند. - همین داستان را درباره «هلال بن- امیة خزاعی» و زنش نیز گفته اند.<sup>۷</sup> - در این حادثه، نزدیکی زمان، جمع میان هردو را ممکن ساخته است و بقول حافظ خطیب و تأیید نووی: چه بسا که این حادثه در یک وقت برای هردو اتفاق افتاده باشد و یا به گفته ابن حجر: تعدد سببها را هم مانعی نیست.<sup>۸</sup>

\*\*\*

هنگامی هم اتفاق می افتد که دو روایت صحیح داریم، نه می توانیم یکی را بر دیگری برتری دهیم؛ و نه میان آنها می توان جمع کرد. در اینجا ناگزیریم که بگوئیم: تعدد نزول آیه پیش آمده است: زرکشی آیه ۱۱۴ سوره ۱۱ هود را از این دسته می شمرد. چه، گفته اند: این آیه درباره ابوالیسر (عمرو بن غزیه الانصاری) خرما فروش نازل شد که بنیرنگ بوسه ای از زنی گرفت و زود پشیمان شده نزد پیامبر آمد و قصه بازگفت و در نتیجه این آیه پیامد<sup>۹</sup>. - زرکشی می گوید این داستان در مدینه پیش آمد و سوره هود باتفاق مکیه است، از این جهت این حدیث برپاره ای مشکل آمده، ولی اشکالی وجود ندارد، بلکه آیه دومرتبه نازل شده است؛ ولی اگر این آیه را مکی بشماریم، چنانکه بعضی شمرده اند، دیگر به چنین محملی نیاز نیست.

سیوطی ۳ آیه آخر سوره نحل را از این دسته شمرده است. می گوید<sup>۱۰</sup>: یکبار به روز احد بود که پیامبر خدا بر پیکر بی جان حمزه ایستاده بود و از فرط اندوه سوگند یاد کرد که بجای حمزه هفتاد تن از دشمنان مثل کند، جبرئیل فرود آمد و وحی آورد:

۷. تفسیر ابن کثیر ۳: ۲۶۵، ابوالفتوح رازی ۷: ۲۱۹-۲۲۲، مجمع البیان ۴: ۱۲۷، کشف الاسرار ۶: ۴۸۹، تیان طوسی ۲: ۳۳۰، صافی: ۳۷۴، فخر رازی ۶: ۳۴۱، بیضاوی ۲: ۱۳۳، واحدی: اسباب النزول: ۲۳۷.
۸. الاتقان ۱: ۳۳ النوع التاسع، الحال الخامس.
۹. مجمع البیان ۳: ۲۰۱، تفسیر ابن کثیر ۲: ۴۲۶، البرهان فی علوم القرآن ۱: ۳۰، ابوالفتوح رازی ۵: ۴۴۸، کشف الاسرار ۴: ۴۵۴، اسباب النزول واحدی: ۲۰۰، ۲۰۱.
۱۰. الاتقان ۱: ۳۳ بنقل بیهقی و بزار از ابوهریره اسباب النزول واحدی: ۲۱۳، ۲۱۴.

«وَأَنْ عَاقِبْتُمْ، فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَاقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۶: ۱۲۶)»  
و اگر کسی را کیفر دهید، بهم چندان کیفر دهید که او کرد؛ و اگر شکیبائی  
کنید آن برای شکیبایان بهتر است...»

مرتبه دیگر این آیه به روز فتح مکه نازل شد، چه در جنگ احد ۶۴ تن از انصار و  
شش تن از مهاجران کشته و مثله گشته بودند و انصار خیال انتقامجویی داشتند  
که در فتح مکه این آیات نازل گشت<sup>۱۱</sup>.

البته بعثت بعد زمان میان روز احد و روز فتح مکه، بین این دو روایت نمی‌توان  
جمع کرد، این است که معتقد به تکرار نزول گشته‌اند.

دیگر از این موارد را اهل تسنن آیه ۱۱۳ سوره ۹ توبه می‌دانند که احمد و  
بخاری در صحیح خود<sup>۱۲</sup> و دیگران نیز گفته‌اند که ابوطالب بهنگام وفات بر آئین  
ملت عبدالمطلب بود و آیه ۱۱۳ سوره توبه می‌گفت بر پیامبر و گرویدگان روا نیست  
که برای مشرکان آمرزش خواهند، اگرچه خویش و نزدیکشان باشد...»

و گفته‌اند که آیه ۵۶ سوره ۲۸ قصص نیز درباره ابوطالب نازل گشت. ولی  
می‌دانیم که سوره توبه در مدینه آمد و از آخرین مراحل نزول است و مرگ ابوطالب  
در مکه بود. این است که پاره‌ای گفته‌اند تکرار نزول بوده<sup>۱۳</sup> ولی شیعه عدم ایمان  
ابوطالب و نیز عبدالمطلب را قبول نمی‌کند<sup>۱۴</sup> و همچنین سوره اخلاص را گفته‌اند که  
در جواب مشرکان مکه و اهل کتاب مدینه هردو نازل شد<sup>۱۵</sup>.

زرکشی می‌گوید: گاه آیتی بود که از جهت بزرگداشت شأنش؛ و یا به‌هنگام  
حدوث سببش برای یادآوری و جلوگیری از فراموشی آن؛ دوبار نازل می‌شد،  
چنانکه گفته‌اند سوره فاتحه دوبار نازل شد، یکبار به مکه و بار دیگر به مدینه<sup>۱۶</sup>.

\* \* \*

حال اگر دو روایت هردو صحیح بود، ولی برتری نهادن یکی بر دیگری امکان

۱۱. الاقان ۱: ۳۳ بقل ترمذی و حاکم از ابی بن کعب.

۱۲. بخاری در باب التفسیر (۳: ۱۷۳) از مسیب نقل می‌کند. ابن کثیر در تفسیر (۲: ۳۹۳) از احمد  
بستدش از مسیب نقل می‌کند.

۱۳. البرهان ۱: ۳۱.

۱۴. ابوالفتح رازی ۵: ۲۶۶.

۱۵. البرهان ۱: ۳۰.

۱۶. البرهان ۱: ۲۹.



داشت، یا از این جهت که یکی از راویان خود گواه حادثه بوده و دیگری نه، و یا علتی دیگر موجب رجحان و برتری یکی شود، گفتگوئی نیست که سبب نزول از روایت برتر و صحیح تر گرفته می‌شود. نمونه آن سبب نزولی است که در آیه ۸۵ سوره ۱۷ اسراء درباره روح بازگفته‌اند:

«عبدالله مسعود گفت: با رسول خدا می‌رفتیم در مدینه، به جماعتی جهودان بگذشتیم، بعضی گفتند: از روح پیرسی او را، بعضی دیگر گفتند: مپرسی از او. عبدالله گفت: من از پس او بودم، وحی به او فرود آمد، روی به جهودان کرد و این آیت بر ایشان خواند و یسألونک عن الروح گفتند: ما نگفتیم نباید پرسید! آنکه گفتند: ما در توراة همچنین یافتیم که روح از فرمان خداست<sup>۱۷</sup>».

روایت دیگری ترمذی از ابن عباس نقل می‌کند: «قریش به یهود گفتند چیزی به ما بیاموزید که از این پیرسیم. پس گفتند: او را از روح پیرسید. از او پرسیدند، و خداوند فرمود: وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...<sup>۱۸</sup>».

خبر دومی چنین نشان می‌دهد که نزول آیه به مکه بوده، ولی خبر اولی از مدینه سخن می‌گوید، سیوطی خبر اول را ترجیح می‌نهد، زیرا صحیح بخاری اصولاً بر صحیح ترمذی برتری دارد و از این جهت یک‌وجه امتیازی در حدیث اول شمرده می‌شود، گذشته از آن چنانکه خود روایت دلالت می‌کند از اول تا آخر ابن مسعود خود شاهد و گواه قصه بوده ولی روایت دوم حاکی از آن نیست که ابن عباس خود حاضر و ناظر قضیه باشد، این است که با اینکه هر دو روایت صحیح است، ولی پس از مقابله متن هر دو، یکی را بر دیگری ترجیح داده‌اند.

\*\*\*

چه بسا که یک حادثه و رویدادی موجب نزول چند آیه گردد، و از آن تعبیر به «سبب واحد تعدد نازل» کنند. حال نمونه‌ای از یک سبب که دو آیه در آن فرود آمده است:

در سبب نزول آیه (س ۹ آ ۷۴) طبری و طبرانی و ابن مردویه از ابن عباس

۱۷. بنقل از ابوالفتوح رازی ۶: ۳۵۵ و ۳۵۶، نیز رجوع کنید: بخاری کتاب التفسیر ۳: ۱۵۱ و ۱۵۲، تفسیر ابن کثیر از احمد بسندش از ابن مسعود ۳: ۶۰، البرهان ۱: ۳۰، اسباب النزول واحدی: ۲۲۰.  
۱۸. ابوالفتوح ۶: ۳۵۶، مجمع البیان ۳: ۴۳۶، کشف الاسرار ۵: ۶۱۳، تبيان طوسی ۲: ۲۱۶، الاقان ۱: ۳۳ نوع ناسع حال رابع.

چنین بازگفته‌اند: «رسول خدا در سایه درختی نشسته بود؛ پس گفت: هم اکنون کسی نزد شما می‌آید و در شما می‌نگرد به چشمان شیطان، چون بیاید با او هیچ سخن نگوئید. چیزی نگذشت که مردی بیامد ازرق چشم، رسول خدا او را بخواند و گفت: چرا تو و یارانت مرا دشنام می‌دهی؟—مرد برفت و با یارانش برگشت و سوگند خوردند که ما نگفتیم، خدایتعالی این آیه بفرستاد.<sup>۱۹</sup> حاکم و احمد عین این حدیث را درباره نزول آیه هجدهم از سوره ۵۸ مجادله بازگفته‌اند.<sup>۲۰</sup>

نمونه دیگر از یک سبب که چند آیه در آن مورد فرود آمد:

از «ام سلمه» نقل کرده‌اند که به رسول خدا گفت:

«یا رسول الله! ما در قرآن ذکر مردان می‌شنویم در هجرت و جهاد، و ذکر زنان چیزی نیست. خدای تعالی این آیه (آیه ۱۹۵ از سوره ۳ آل عمران) فرستاد و انصاریان گفتند اول کسی از زنان که هجرت کرده ام سلمه بود<sup>۲۱</sup>». و باز از ام سلمه نقل کرده‌اند: «گفتم: یا رسول الله! مردان را نام می‌بری و زنان را نام نمی‌بری؟» پس خداوند فرو فرستاد: «ان المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات...» (س ۳۳ آ ۳۵ و س ۳ آ ۱۹۵)<sup>۲۲</sup> و همچنین درباره آیه ۳۲ سوره ۴ نساء گفته‌اند که چون ام سلمه گفت: مردان را در راه خدا جهاد است و زنان را نیست و از این جهت زنان را در میراث نیمه مردان است، این آیه نزول یافت.<sup>۲۳</sup>

۱۹. ابوالفتوح رازی ۵: ۲۱۶ مجمع البیان ۳: ۵۱.

۲۰. الاقتان ۱: ۳۴ آخر النوع التلع.

۲۱. بنقل از ابوالفتوح ۳: ۸۶ نیز رجوع کنید: مجمع البیان ۱: ۵۵۹، طبری ۴: ۱۴۳ بولاق، مستدرک حاکم ۲: ۴۱۶، ترمذی ۴: ۸۸، تفسیر ابن کثیر ۲: ۳۲۶، سیوطی ۲: ۱۱۲.

۲۲. ابوالفتوح رازی ۸: ۱۷۰، مجمع البیان ۴: ۳۵۵، تبیان طوسی ۲: ۴۴۷، فخر رازی ۶: ۷۸۳، بیضاوی ۲: ۲۷۲، تفسیر طبری ۲۲: ۸ بولاق، تفسیر ابن کثیر ۶: ۵۳۳، مسند احمد ۶: ۳۰۱، ۳۰۵، حلبی، الدر المنثور ۵: ۲۰۰.

۲۳. ابوالفتوح ۳: ۱۶۷، کشف الاسرار ۲: ۴۸۹، مجمع البیان ۲: ۴۰، تبیان طوسی ۱: ۴۲۲، فخر رازی ۳: ۳۱۰، تفسیر طبری ۵: ۳۰، ۳۱ بولاق، تفسیر عبدالرزاق ص: ۴۱ خطی، مسند احمد ۶: ۳۲۲، حلبی، ترمذی ۴: ۸۸، حاکم ۲: ۳۰۵ و ۳۰۶: اسباب النزول واحدی: ۱۱۰: ابن کثیر ۲: ۴۲۸: الدر المنثور ۲: ۱۴۹.

## عموم و خصوص میان لفظ و سبب:

گرچه این مبحثی است درخور اصول و کلام، ولی در اینجا اشاره‌ای به آن می‌نمائیم<sup>۱</sup>:

لفظ شارع که جواب به سؤال و یا سببی است، گاه خود مستقل و به تنهایی مفید است؛ قطع نظر از اینکه سبب یا سؤال چه بوده است، و گاه غیر مستقل است، بدین معنی که مفید نخواهد بود مگر اینکه با سببش و یا پرسشی که مطرح بوده مورد نظر قرارگیرد. درباره عموم و خصوص میان لفظ و سبب باید گفت جواب اعم از سبب است و سبب اخص از لفظ جواب است و این عقلاً جایز است و عملاً واقع؛ حال باید دید که آیا عموم لفظ معتبر است و مورد توجه یا خصوص سبب؟ علماء در این باره اختلاف کرده‌اند، ولی مذهب جمهور این است که حکم شامل هر فردی از لفظ می‌گردد، خواه افراد سبب باشد و خواه غیر افراد سبب. چنانکه مثلاً در داستان هلال بن امیه و قذف زنتش، نازل شد: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ...» (س ۲۴: ۶) سبب خاص است، لیکن لفظ عمومیت دارد «الذین» اسم موصول است و موصول عام که شامل همه کس می‌گردد و در اینجا دیگر برای تسری حکم بر دیگران نیازی به قیاس و اجتهاد و سوی آن نیست. پس نص قرآنی که بطور عام بسبب خاص معینی نزول یافته باشد، بنفسه شامل افراد سبب و غیر آن نیز می‌گردد. ولی غیر جمهور می‌گویند: شامل همه آنان نمی‌گردد مگر از روی قیاس یا به نص دیگری که حدیث معروفی است: فرمان من بر یکی، فرمان من است بر گروه<sup>۲</sup>. رأی جمهور به نظر درست‌تر می‌رسد، چه عقلانی نیست که بگوئیم سخن کلی و عمومی قرآن تنها متوجه شخص معینی است، بدون توجه به دیگران. - اشاره به همین معنی است که ابن تیمیه می‌گوید: «گاهی زیاد در این باره گفته می‌شود: این آیه در آن باره آمد، بخصوص که اگر درباره کسی یا کسانی باشد، چنانکه گفته اند آیه ظاهر درباره زن قیس بن ثابت آمد و یا آیه کلاله درباره جابر بن عبدالله بود و یا آیه «وَأَنَّ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»<sup>۳</sup> که درباره بنی قریظه و نصیر نازل شده و نظایر آن بسیار است که گفته اند درباره دسته‌ای از مشرکان مکه، یا گروهی از یهود و

۱. تفصیل آنرا در *مناهل العرفان* ۱: ۱۱۶ - ۱۲۷ ببینید.

۲. *حکمی علی الواحد حکمی علی الجماعه*.

۳. *سوره مائده: آیه ۴۹*.

نصارا و یا برای خاطرِ جمعی از مؤمنان نزول یافته است. کسانی که چنین گفته‌اند هیچگاه قصد این نداشته‌اند که حکم آن آیه مختص به همان مورد نزول است و شامل دیگران نمی‌گردد، چنین سخنی را مطلقاً هیچ مسلمان و یا عاقلی نمی‌گوید. مردم، گرچه درباره لفظ عامی که درباره سبب آمده منازعه دارند؛ که آیا مختص به سببش هست؟ لیکن هیچکس نگفته است که عمومات کتاب و سنت به شخص معین و مشخصی مختص است. نهایت این است که گفته می‌شود آن، مختص به نوع چنین شخصی است، و به آنچه که شبیه آنست عمومیت داده می‌شود، عموم در آن بحسب لفظ نیست. آیه‌ای که برای آن سبب معینی است، اگر امر یا نهی باشد؛ شامل آن شخص و هرکس دیگری که چنان وضعی را بیابد، خواهد شد<sup>۴</sup>.

زرکشی نیز می‌گوید: «گاه سبب خاص است و صیغه (لفظ) عام؛ تا نشان دهد که عبرت به عموم لفظ است»<sup>۵</sup>.

زمخشری نیز در تفسیر سورة الهمزة می‌گوید: «جایز است که سبب خاص و وعید عام باشد، تا شامل هرکسی گردد که چنین کار زشتی از او سر می‌زند، و به هرکه در این راه می‌رود برسد...»<sup>۶</sup>.

سیوطی نیز تابع مذهب جمهور است و می‌گوید: «آیاتی به سببهای نازل شده و اتفاق کرده‌اند به تجاوز آن آیات بر غیر سببهایش... و از ادله بر اعتبار عموم لفظ احتجاج صحابه و دیگران به عموم آیاتی است که به سببهای خاصی نازل شده است»<sup>۶</sup>.

۴. الاتقان ۱: ۳۰ - النوع التاسع، المسئلة الثانية.  
۵. البرهان ۱: ۳۲ فصل خصوص السبب و عموم الصیغة.  
۶. الاتقان ۱: ۲۹ - النوع التاسع، المسئلة الثانية.

## ۱۷ — ترجمه قرآن

### اهمیت بحث

در بادی امر برای اینکه اهمیت مطلب بخوبی روشن باشد این بحث را از جهات مختلف باید ملاحظه کرد: دقت و اهمیت این بحث از همان صدر اسلام روشن بوده و از همان زمانهاست که موافقان و مخالفان در این باره میداننداریها کرده و بعدها کتابها نوشته اند.<sup>۱</sup>

بسیاری از کسان همت گماشته و قرآن را به زبانهای گونه‌گون ترجمه کرده‌اند. چنانکه گفته می‌شود قرآن مجید تا کنون بیش از ۱۲۰ بار به ۳۵ زبان مختلف در جهان ترجمه شده است. البته پاره‌ای از این ترجمه‌ها بعللی شهرتی نیافته و یا حتی به چاپ نرسیده است ولی بعضی از آنها شهرت فراوان یافته و بارها چاپ شده است که از جمله آنها می‌توان ترجمه جورج سیل انگلیسی را یاد کرد که تا کنون ۳۴ بار به طبع رسیده است.<sup>۲</sup>

بیشتر ترجمه‌های شرقی به فارسی، ترکی، اردو، گجراتی، پشتو، پنجابی، بنگالی، عبری، آذربایجانی، جاوه‌ای و بالاخره چینی است که در بعضی از این زبانها بارها و بکرات ترجمه شده است. در ترجمه‌های اروپائی انگلیسی فرانسوی، آلمانی و

۱. برای نمونه ذکر می‌شود: کتبی که موافقان ترجمه کتاب الهی نوشته‌اند: *بحث فی ترجمه القرآن الکریم و احکامها* از شیخ محمد مصطفی مراغی، کتاب مفیدی است. مراغی ترجمه را جایز می‌داند نه واجب. *الادلة العلمية في جواز ترجمة معاني القرآن الى اللغات الاجنبية* که استاد محمد فرید وجدی بک مدیر مجله الأزهر در تأیید نظر مراغی و جواز ترجمه نوشته است.

اما مخالفان این عقیده: مرحوم ادیب محمد هیاوی در کتاب *ترجمة القرآن الکریم*، غرض للسياسة و فتنة في الدين—استاد شیخ احمد فهمی محمد: *آية النظم*، تدافع عن القرآن الکریم منظومه‌ای مخالف این عقیده—استاد محمد مصطفی الشاطر: *القول السديد في حکم ترجمة القرآن المجید*. مرحوم شیخ محمد سلیمان نائب محکمه شرعیه علیا: *حدیث الاحداث فی الاسلام*.

2. The Koran, Translated by George Sale, London.

ایتالیائی سابقه بیشتری دارد.

البته گفتگویی نیست که بیشتر ترجمه‌های اروپائی یا بطرفداری و برای اشاعه کلام الهی بوده و یا از نظرگاه مخالفان و احياناً از روی دشمنی و برای ردّ اسلام بوده است و این نکته درخور توجه کامل است که بسیاری از این ترجمه‌ها بیشتر در پی شکستی برای اساس دین بوده است. با وجود همه اینها نمی‌توان انکار کرد که همه این تلاشها خود مبین اهمیت چنین مبحثی است. کمتر زبان زنده‌ای است که امروز قرآن بدان ترجمه نشده باشد و سالی نمی‌گذرد که ترجمه تازه‌ای بگونه تازه‌تری از این کتاب مقدس رخ ننماید. بهمین زبان شیرین پارسی چه ترجمه‌ها که تا کنون شده و در همین سالهای اخیر چه تازه‌ها که رخ نموده است!

### معنی ترجمه

درباره ریشه این کلمه علمای فن اختلاف جسته‌اند. بعضی آنرا تَرْجَمَ در ریشه چهار حرفی دانسته‌اند و برخی از رَجَم عربی بمعنی سخن گفتن از روی گمان و حدس گرفته‌اند.<sup>۱</sup> در اینکه این لغت اصلاً عربی باشد جای سخن بسیار است. برخی آنرا مشتق از کلمه ترجمان<sup>۲</sup> و بعضی آنرا مأخوذ از Targmono آرامی می‌دانند.<sup>۳</sup> یا بعید نیست که از رجم کلدانی بمعنی افگندن باشد<sup>۴</sup> و یا چنانکه گفته‌اند اصل لغت فارسی است یعنی ترجمان از «ترزبان» گرفته شده است.<sup>۵</sup>

صرفنظر از معنی لغوی، در اصطلاح و عرف مردم نیز ترجمه معانی خاصی دارد:  
۱) تبلیغ کلام و رساندن سخن به کسی که آن را نشنیده است. این معنی ترجمه بیشتر در تبلیغ احکام الهی و بیان الفاظ آسمانی بکار می‌رود.

۱. الذریعة ۴: ۷۲-۷۳.

۲. بطرس بستانی: محیط‌المحیط.

۳. دیوان دین: ۲۶، ترجمان بروزن نردبان شخصی را گویند که لغتی را از زبانی به زبان دیگر تقریر نماید. برهان قاطع. ترجمان بروزن عنقوان و یا زعفران به معنی مفسر زبان و یا مترجم آمده است. قاموس

۴: ۸۳، لسان ۱۴: ۳۳۲.

۴. غرائب اللغة العربية: الاب رقائیل نخلة الیسوعی: ص ۱۷۵ - چاپ دوم بیروت.

۵. محیط‌المحیط بطرس بستانی.

۶. خفاجی در کتاب شفاء الغلیل فیماورد فی کلام العرب من الدخیل یاد کرده است که ترجمان معربست از «ترزبان» - دیوان دین: ۲۶، جزوه شماره ۷ ایران کوده (چند نمونه از متن نوشته‌های پهلوی): ۹۶.

۲) تفسیر و شرح سخن به همان زبان اصلی - چنانکه مثلاً ابن عباس را ترجمان-القرآن لقب داده‌اند. طبری هم ترجمه را بمعنی بیان و تفسیر و شرح بکار برده است.<sup>۷</sup> زمخشری هم همین معنی را در نظر می‌گیرد.<sup>۸</sup>

۳) ترجمه یعنی تفسیر سخن به زبان دیگری!

۴) گرداندن از زبانی به زبان دیگر مشهورترین معنی این کلمه است که در کتب لغت عرب زیاد به آن اشاره شده است.

اما در عرف وقتی ترجمه گفته می‌شود بیشتر منظور معنای چهارم ترجمه است یعنی برگرداندن معنای کلامی از زبانی به زبان دیگر، بطوریکه تمام معانی و مقاصد منظور در متن اصلی به زبان دیگر منتقل شود و در زبان دیگر همان معانی و مقاصدی فهمیده شود که در زبان اصلی از آن فهمیده می‌شود.

ترجمه معمولاً به دو قسم: ترجمه لفظی و ترجمه تفسیری می‌شود. ترجمه لفظی ترجمه کلمه بکلمه است. مترجم نخست معنی درست جمله را درک کرده سپس معادل هر کلمه‌ای را کلمه دیگر به زبان دوم می‌گذارد.

ترجمه تفسیری یا معنوی نقل معانی و مقاصد به زبان دیگر است با حفظ همان نظم و ترتیب اولیه - مترجم در این مورد التزام ندارد که مرادف هر کلمه را درست در جای خود بگذارد و بلکه بیشتر سعی دارد معنای اولیه را حفظ و بهترین وجهی در زبان دوم بازگو کند.

البته باید توجه کرد که میان ترجمه تفسیری و خود تفسیر فرق است.

ترجمه خود مستقل است و بستگی زیادی به اصل ندارد در صورتیکه تفسیر همراه متن است و متن را شرح می‌کند. در ترجمه، متن عیناً رعایت می‌شود. درست یا نادرست همانطور که هست به زبان دیگر برگردانده می‌شود و حال آنکه در تفسیر، تفسیرگو نظر خود را نیز بیان می‌کند، روشهای گوناگون را مطرح می‌سازد و نتیجه-گیری می‌کند. از اینجاست که در تفاسیر کلام الهی مباحث مختلفی چون علوم لغت، عقاید، فقه، اصول، شأن نزول، ناسخ و منسوخ و علوم دیگر مطرح می‌شود.

۷. تفسیر طبری ۱: ۲۴، ۳۲، ۵۷، ۶۷، ۷۵ چاپ بولاق و جلد ۱ ص ۷۰ حاشیه ۱ چاپ دارالمعارف.

ترجمة القرآن - مفسران طبری ۱: ۵۷، ۶۷ بولاق. ترجمه المفسرون - فسر المفسرون ۱: ۷۵ بولاق.

ترجمه به معنی مطلق تبیین هم گرفته شده است. تفسیر این کثیر و بغوی.

۸. زمخشری: اساس البلاغة.

۹. فسر کلامه بلسان آخر: اللسان ۱۴: ۳۳۲، قاموس ۴: ۸۳، تاج العروس، جوهری - شرح قاموس.

در ترجمه امانت شرط است و همه معانی و مقاصد اصل باید ایفاء شود. در ترجمه دعوی اطمینان است. خواننده می‌داند که مترجم تنها واسطه نقل بوده و فقط مراد و مدلول اصلی را برگردانده است.<sup>۱۰</sup>

مع ذلك باید قبول کرد که میان ترجمه لفظی و ترجمه تفسیری فرق چندانی نیست. در قرآن مجید هردوی آنها تعبیر کلام الهی به زبان دیگر است. بیشتر در ترجمه قرآن منظور و رایج‌تر، همان ترجمه تفسیری است. البته تفسیر کلام به زبان اصلی و یا به زبان دیگر فرقی ندارد.

### آیا ترجمه قرآن جایز است یا نه؟

این سؤال از دیرباز پیش آمده که آیا ترجمه قرآن جایز و یا واجب است؟ یا نه؟.. البته حکم در این باره بستگی به معنایی دارد که از ترجمه می‌کنیم. گفتیم که ترجمه چهار معنی اصلی دارد که سه‌تای از آنها مربوط به لغت و چهارمی مشترک میان لغت و عرف مردم بود که البته بیشتر این معنی چهارمی مورد توجه و گفتگو است.

در مورد اول که منظور از ترجمه تبلیغ کلام الهی باشد ترجمه جایز و شاید هم بتوان گفت واجب است. زیرا تبلیغ کلام الهی و رساندن سخن خدائی به کسانی که آنرا نشنیده‌اند وظیفه شرعی مسلمانان است تا حجت خدا بر آنان تمام شود و راه گریزی بر آنان نماند. اگر نه چنین بود و اگر مسلمانان به اتیان این وظیفه شرعی خود چنانکه باید اهتمام نمی‌ورزیدند، چگونه سخن الهی به نسلهای بعدی و نژادهای گونه‌گون می‌رسید؟ فرد فرد و گروه‌گروه کلام الهی را شنیدند و به دیگران نیز رساندند. این خود قرآن است که پنهان‌کنندگان آیات را به لعنت می‌گیرد. پیامبر اکرم خود همیشه آیات آسمانی را بر همه مردم، دوستان و دشمنان، موافقان و مخالفان، و در همه جا، در سفر و حضر، در مکه و مدینه، و در جنگ و صلح فرو می‌خواند و آنها را به کلام حق دعوت می‌فرموده، کسان بسیاری را هم برای تبلیغ

۱۰. تفصیل این فصل را در *مناهل العرفان* ۲: ۵ بی‌مید بینید و نیز *الفرقان* ابن خطیب ۲۷۳ بی‌مید، تاریخ ادب عربی کارل بروکلین ۱: ۱۴۲، *مقدمه بر قرآن* از بلاشر: ۲۶۴-۲۷۴، *تاریخ العرب فی الاسلام*: ۲۰ بی‌مید، *ترجمه تاریخ قرآن از زنجانی*: ۱۱۳، *تاریخ قرآن از کردی*: ۲، *مباحث فی علوم القرآن*: ۱۷۷، *تاریخ سیر ترجمه قرآن*: ۹، ۷-۱۱۵، *وحی محمدی*: ۱۲.



کلام الهی به اطراف فرستاد و چه تأکید زیادی که در آموختن قرآن به دیگران فرمود.

در جواز ترجمه قرآن به معنی تفسیر آن به عربی نیز جای سخنی نیست. خداوند فرمود: «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم». پیامبر اکرم هم که خود نخستین مفسر و شارح کلام الهی بود قرآن را به لفظ مبارک خود و به فعل خود بیان می فرمود و از اینجا بود که سنت نبوی بوجود آمد و این سنت چیزی جز شرح کلام الهی نبود.

تفسیر کلام الهی هم به زبان دیگری مورد قبول علماء است. در چنین تفسیری، مفسر تا جائی که می تواند معانی و مقاصد آیات آسمانی را بیان می کند. اگر در چنین تفسیری شرایط تفسیر و ترجمه رعایت شود مسلماً کلام الهی به تعداد بیشتری از مردم رسیده و به زبان دیگری شرح و بیانی یافته است.

اما در مورد ترجمه قرآن بمعنی گرداندن قرآن به زبانی دیگر که معنی لغوی و اصطلاحی ترجمه است، مراد از این ترجمه تعبیر معانی و مقاصد قرآنی بنحو درستی به زبان دیگری است. چنین ترجمه ای یا ترجمه لفظی (ترجمه کلمه به کلمه) و یا ترجمه تفسیری (یا معنوی) است و اگر سخنی باشد درباره چنین ترجمه ای است که آیا رواست یا نه؟ و اگر رواست چگونه باید باشد؟

عده ای هستند که معتقدند چنین ترجمه ای عادهً محال است زیرا در ترجمه قرآن باید معانی و مقاصد الهی طوری بیان شود که بلاغت و اعجاز قرآن را بخوبی برساند و خوب روشن است که چنین فضیلتی برای انسان وجود ندارد. قرآن تحدی می کند و همه عرب و غیر عرب را می خواند که اگر می توانند همانند کوتاهترین سوره قرآن را بیاورند. این تحدی شامل فصاحت و بلاغت لفظ و رسائی معانی و بلندی مقاصد آن نیز هست و تا کنون نه از عرب و نه از غیر ایشان کسی را چنین یارائی نبوده است. گفتگویی نیست که خصائص بلاغت زبانها با هم فرق می کند ولی چگونه می توان تمام معانی و مقاصد قرآنی را چنانکه درخور است و بهمان سان به زبان دیگر برگرداند؟ با وجود این، با کمی تسامح می توان ترجمه های تقریبی را در این باره عرضه کرد نه ترجمه تحقیقی و البته این غیر از ترجمه های دقیق مطالب علمی و قراردادهای و قوانین و امثال آن خواهد بود. در چنین ترجمه ای اگر ترجمه لفظی باشد باید حتماً به مفردات و کلماتی که معادل کلمات کتاب خدا

انتخاب می‌شود توجه خاص داشت. ضمائر و روابط در زبان ترجمه باید درست معادل روابط و ضمائر کتاب خدا باشد. گرچه شاید گاهی گذاردن هر کلمه معادل عربی محال نماید.

### شرایط ترجمه

گفتگویی نیست که مثل هر ترجمه دیگری مترجم باید به زبان خود و زبان عربی تسلط کامل داشته باشد. دقائق و رسوم، اسلوب و خصائص هر دو زبان را بخوبی بشناسد. همه معانی و مقاصد اصل را در ترجمه کاملاً در نظر بگیرد و ترجمه بحدی روان باشد که بهیچوجه نشان ترجمه در آن دیده نشود. البته این مطلب تا حدی بستگی به زبان هم دارد. باید که در زبان مورد ترجمه کلماتی هم معادل زبان دیگر وجود داشته باشد تا بتوان بجای هر کلمه‌ای از آن زبان، کلمه دیگری از این یکی گذاشت. میان هر دو زبان هماهنگی لازم از نظر مفردات، ضمائر، قیود، پسوند، پیشوند، روابط، ترکیب جملات و امثال آن باشد.

اما در ترجمه تفسیری بیشتر منظور برگرداندن معانی و مقاصد قرآنی است که تا حد مقدور مراد و مقصد الهی در تربیت بشری به همه زبانها منتشر گردد. در این ترجمه کار به دشواری ترجمه لفظی (کلمه بکلمه) نیست. مترجم معانی و مقاصد را به زبان دیگر برمی‌گرداند. درباره این نوع ترجمه گفته‌اند که هیچگاه الفاظ به تنهایی مورد نظر نبوده است. لفظ تنها ظرف معنی است و آنچه مهمتر است معانی و مقاصدی است که توسط این الفاظ بیان می‌شود. قرآن فرستاده شده تا همه آنرا بفهمند و بدان عمل کنند. نه اینکه تنها به الفاظ و کلمات آن اکتفاء نمایند.

### فواید ترجمه قرآن

گفتگویی نیست که با ترجمه کلام الهی پرده از جمال ملکوتی سخنان آسمانی برگرفته شده و همگان می‌توانند کلام الهی را بفهمند و بر شوق و ایمانشان بیفزایند. حجت خدا بر کسان بیشتری آشکار می‌شود و مردم زیادتری هدایت می‌یابند. تعالیم الهی گسترش بیشتری می‌یابد و بر اعتقاد مؤمنان افزوده می‌گردد. طهارات، تقوا، و مکارم اخلاق رواج بیشتری می‌یابد. چه زیادند مردمی که از راه ترجمه قرآن جلال و شکوهمندی سخن الهی را درک کرده و به تفکر در آیات الهی

و فهم و تدبیر در مفاهیم آسمانی تشویق شده‌اند. چه بسا که شبهات معاندین بر اثر انتشار ترجمه جواب داده شده و معارف اسلامی میدان نشر بیشتری یافته است. غیر-مسلمانان هم نسبت به حقایق اسلام و تعلیمات دینی روشنتر شده و ندای حقیقت رساتر گردیده است. چنانکه گفته‌اند تبلیغ وحی واجب است و انتشار ترجمه قرآن خود انجام وظیفه است. زیرا دعوت اسلام عام است و به مردم بخصوصی اختصاص ندارد. بهترین راه چنین تبلیغی هم ترجمه کلام الهی است تا مردم غیرعرب نیز از آن چیزی بفهمند. چنین وظیفه‌ای ایفاء نمی‌شود مگر اینکه سخن خدائی به زبان خود ایشان تبلیغ و حجّت الهی ابلاغ گردد، البته انجام چنین وظیفه‌ای تا حدّ مقدور است که لایکلف الله نفسا الاوسعها.

### نظر دانشمندان

حال بد نیست نظر چندتن از دانشمندان را در این باره بدانیم. شافعی می‌گوید<sup>۱</sup>: اگر پیشنهادی به هنگام نماز در تلفظ قرآن دچار اشتباه یا لحنی شد یا کلمه‌ای غیر عربی بیزان آورد، اگر منظورش قرائت بوده نماز او و نمازگزاران پشت سر او کافی ولی اگر مقصود کلامی غیر قرائت باشد نمازش باطل می‌شود. شاطبی از بزرگان مالکی گوید<sup>۲</sup>: دلالت کلمات عربی بر معانی خود از دو جهت است. یا دلالت اصلی است و الفاظ و عبارات مطلقه بر معانی مطلقه دلالت می‌کند، و یا دلالت تبعی است و الفاظ و عبارات مقیده بر معانی خادمه دلالت می‌کنند. از جهت اول بهیچوجه اختصاصی به ملت خاصی نیست اما از جهت دوم مختص زبان عرب است. خلاصه اینکه شاطبی ترجمه قرآن را جایز می‌شمارد. حجة الاسلام غزالی می‌گوید: روایت معنی حدیث برای دانشمندان جایز است زیرا بیان شرع برای غیر عرب به زبان خودشان اجماعاً جایز می‌باشد، در این مورد تا جائی که مقدور است باید مترادفات عربی را بکار برد. سفرای رسول خدا نیز اوامر او را به زبان آنها ابلاغ می‌کردند. ما می‌دانیم که در لفظ تبعیدی نیست. منظور فهم معنی و رساندن آن به خلق خداست. این مانند تشهد و تکبیر از موارد تبعید در لفظ نیست<sup>۳</sup>. جای دیگر می‌گوید: بجای فاتحه نمی‌توان ترجمه آنرا خواند و

۱. شافعی کتاب الام تحت عنوان امامة الاعجمی ۱: ۱۴۷. بنقل از مناهل العرفان ۲: ۵۶ بعد.

۲. کتاب الموافقات تحت عنوان: منع ترجمة القرآن ۲: ۴۴، ۴۵، ۶۳.

۳. کتاب المستصفی ۱: ۱۶۹.

کسی که نمی‌تواند عربی را تلفظ کند نمی‌تواند به ترجمه تنها کفایت کند.<sup>۴</sup> ابن حجر از ائمه محدثین درباره وجوب ترجمه قرآن می‌گوید: «وحی به زبان عرب و بعثت بر همه مردم اعم از عرب یا غیر عرب بوده و برای اینکه وحی عربی به همه ابلاغ شده باشد باید ترجمه شود.

امام جارالله زمخشری در تفسیر آیه ۴ از سوره ابراهیم می‌گوید: حاجتی نبوده که وحی به همه زبانها نازل شود زیرا ترجمه می‌تواند جانشین آن شود. پس کافی است که وحی به یک زبان نازل شود و از آن زبان به زبانهای دیگر ترجمه شود. یکی از مواردی که قرائت سوره‌ای از قرآن واجب است نماز می‌باشد. حال این پرسش پیش می‌آید: کسی که نمی‌تواند عربی را تلفظ کند آیا می‌تواند نماز را به زبانی جز عربی بگزارد؟

در مذهب شافعی قرائت جز به عربی روانیست و نماز به غیر از عربی درست نیست.<sup>۵</sup> حتی گفته‌اند: الفاظ قرآن تعبدی است و کسی که فاتحه را نداند نباید برای او ترجمه شود.<sup>۶</sup>

در مذهب مالکی هم قرائت قرآن به غیر عربی جایز نیست. اگر کسی از تلفظ فاتحه عاجز باشد باید به دیگری که خوب می‌تواند تلفظ کند اقتدا نماید. فاتحه به عربی فرستاده شده و هر مکلفی باید آنرا بیاموزد.<sup>۷</sup>

در میان حنبلی‌ها هم قرائت به غیر عربی جایز نیست اگر کسی بتواند بیاموزد و کوتاهی کند نمازش درست نیست.<sup>۸</sup>

ابن حزم حنبلی است و می‌گوید: کسی که فاتحه یا آیاتی از قرآن را عامداً در نمازش به غیر عربی و یا به عربی ولی به الفاظی جز آنچه در کتاب خدا آمده بخواند و یا کلمات را پس و پیش بگوید نمازش باطل است. پس و پیش کردن کلمات هم تحریف کلام خداست!

قول حنفی گرچه کمی درهم نقل شده ولی گفته‌اند: پیشوایان فقه همه اجماع

۴. الوجیز: ۲۶، ۲۷. الجامع العوام ۱۴-۱۷.

۵. مجموع ۳: ۳۷۹.

۶. ترشح المستفیدین ۱: ۵۲.

۷. حاشیه دسوقی بر شرح الدرر بر مالکیه ۱: ۲۳۲-۲۳۶، مدونه ۱: ۶۲.

۸. مغنی ۱: ۵۲۶.

۹. ابن حزم: المحلی ۳۱: ۲۵۴.

دارند که قرائت قرآن به غیر عربی در نماز جایز نیست زیرا تصرفی در قرائت خروج از اعجاز است. در قرائت نماز هم به غیر عربی اجماعاً حرام شده است. گویا ابوحنیفه در اول گفته بود قرائت به غیر عربی هم رواست، ولی بعد گفته بود اگر قادر بر تلفظ عربی باشد باید به عربی بخواند و اگر به غیر عربی باشد نمازش باطل است.<sup>۱۰</sup>

### ترجمه های اروپائی قرآن

چنانکه در آغاز بحث اشاره کردیم قرآن تقریباً به تمام زبانهای زنده دنیا ترجمه شده و همچنان این کار هنوز ادامه دارد. روزی نیست که ترجمه تازه ای از این کتاب آسمانی زینت بخش مطبوعات نباشد. ترجمه قرآن به زبانهای دیگر از همان صدر اسلام سابقه داشته و نمونه آن حدیثی است که از سلمان نقل شده که بسم الله الرحمن الرحیم را بنام یزدان بخشاینده ترجمه کرده است.<sup>۱۱</sup> ترجمه های اروپائی نسبتاً سابقه قدیمی دارند. می دانیم که اسلام از همان بدو ظهور با دنیای مسیحیت تماسهایی داشت و یکی از مظاهر مهم آن، مباحثاتی بود که میان دانشمندان دو مذهب پیش می آمد. دانشمندان عیسوی مواجه با این امر بودند که دسته دسته عیسویان مصر و شام و حتی کشیشان و بزرگانی چون یوحنا حلقه دونی - **John Thechaleedonian** راهب سیناء به اسلام گرویده و بروی همکیشان سابق خود شمشیر کشیده اند، این بود که در پی شکست اسلام از هیچ تلاشی باز نمی ایستادند. کتب و رسائل مختلفی درباره اسلام تدوین شد. نمونه آنها تاریخ یوحنا نیقی **John of Nikiu** بود که در سال ۶۹۶ میلادی رئیس دیر بود. یوحنا دمشقی (۶۷۵-۷۴۹ م.) اسلام و بت پرستی را درهم می کند و ظهور اسلام را علامتی از علامات دجال می شمارد. تیموتائوس کاتولیکی در مناظرات دینی زمان مهدی (۷۸۳ م.) شرکت داشت و کتابهایش بخوبی حاکی از آگاهی او بر احوال اسلام است. تئوفیلوس فرزند توماس رهاوی نیز از بزرگان دینی بود

۱۰. *مجله الأزهر* مجلد ۳: ۳۲، ۳۳، ۶۶، ۶۷. رجوع کنید *مناهل العرفان* جلد دوم.

۱۱. او اولین مترجم قرآن است (*المبسوط* ۱: ۳۷) فاتحه را به فارسی ترجمه کرد که در نماز می خواندند تا زبانشان عربی گشت. *قاله فی النهایه والدرایه - النسخة الفارسیه - مناهل العرفان* ۲: ۵۵، حتی گفته اند ترجمه را بر پیامبر اکرم ارائه نمود.

که در مجالس مناظره زمان مهدی شرکت داشته است. بعد ثئوفانس **Theophanes** متوفای ۸۱۷ م. نیز درباره تاریخ اسلام مطالبی دارد که بی ارتباط با عقاید یوحنا-دمشقی نیست. دامنه تألیفات درباره اسلام گسترش یافت و نویسندگان اروپائی در پی نوشتن رد بر اسلام بودند. ثئودور ابوقرة (۷۴۰-۸۲۰ م.) اسقف حران بدنبال یوحنا دمشقی در این باره مشهور است. در نوشته‌های برتلمیائوس رهاوی بخوبی روشن است که ترجمه‌هایی از قرآن را در دسترس داشته است. بر اثر فتوحات اسلامی، قیصر بازیلیوس **Basileios** متوفی ۸۸۶ م. نیکتاس **Niketas** را مأمور تألیف کتابی در رد بر اسلام کرد. در این کتاب میان عقاید نصارا و قرآن کریم مقابله‌ای شده و حاوی ترجمه‌هایی از آیات قرآن کریم است. این ترجمه‌های جسته و گریخته، اندک‌اندک جای خود را به ترجمه کاملی داد. تا آن موقع کتب لغت و فرهنگ‌های عربی و لاتینی نیز تنظیم یافته بود.

نخستین بار تمام قرآن به زبان لاتین بهمت پیرلونرابل **Pierre le Vénérable** (۱۰۹۲-۱۱۵۶ میلادی) کشیش کلونی **Cluny** ترجمه شد. این کشیش طی مسافرتی که میان سالهای ۱۱۴۱ و ۱۱۴۳ میلادی به اسپانیا کرد احتمالاً با همکاری اسقف ریمون دوتولد **Raymond de Tolède** گروهی را تحت رهبری یکنفر انگلیسی بنام روبردورتین یا **Robertus Retenensis** که در آن موقع در پامپلون **Pampelune** رئیس شماسان بود، تشکیل داد. همکار اصلی «روبر» یک کشیش دیگر بنام «هرمان» بود. این دو کشیش عربی و لاتینی را بخوبی می‌دانستند ولی کار خود را به ابراز عقیده درباره بعضی از آیات قرآنی منحصر کردند. گفته‌اند مترجم واقعی شخصی بود به اسم پیردوتولد **Pierre de Tollede** که به زبان عربی بیشتر از لاتینی آشنائی داشت و بهمین جهت پیرلونرابل معاونی در اختیارش گذاشت که تصادفاً او هم اسمش پیر بود.<sup>۲</sup> این کار که به سن برنارد تقدیم شد چهار سال قبل از دومین جنگ صلیبی انجام گردید. پیر خیلی صریح اعلام داشت که هدف او از این کار تبلیغات علیه اسلام است.<sup>۳</sup> خوب روشن است که چنین اثری را تا چه حد می‌توان ترجمه کامل و درستی بحساب

۲. این قسمت بیشتر از نامه لوفنرابل به سن برنارد که بعداً ناشر در اول کتاب چاپ کرده فهمیده می‌شود. بلاشر: ص ۲۶۵ حاشیه ۳۷۴.

۳. بلاشر عین جمله او را نقل می‌کند. مقدمه بر قرآن: ص ۲۶۵، حاشیه ۳۷۵.

آورد. حق با کسانی است که آنرا تلخیصی دانسته‌اند مشحون از اغراض و نظرات خاص. ولی مع ذلک مسیحیت طی پنج قرن مستقیم و غیرمستقیم در مشاجرات بیهوده‌اش علیه اسلام از همین کتاب استفاده کرد. این کتاب طی قرون متمادی منبع و سرچشمه جنجالها و هیاهوی بسیاری بود و با همه این کیفیات اروپائیا طی قرن‌ها این کتاب را بنام قرآن می‌شناختند! در عصر رنسانس این امر همچنان ادامه داشت و همین ترجمه بود که در سال ۱۵۴۳ میلادی در شهر بال بوسیله بوخن سویسی انتشار یافت. چاپ دوم آن در ۱۵۵۰ پیش آمد. حتی می‌توان گفت که کتاب آری‌واین **Arrivaben** (منتشره سال ۱۵۴۷) تلفیقی ایتالیایی از همین متن باشد که مقداری از تاریخ صدر اسلام و زندگی رسول خدا را نیز اضافه داشت. با احتمال زیاد باز همین ترجمه است که زیر نظر شوایگر **Schweigger** به آلمانی برگردانده شده<sup>۴</sup> و این برگردان نیز بنوبه خود در سال ۱۶۴۱ میلادی در هامبورگ به زبان هلندی برگردانده شد.

در سال ۱۵۹۴ هنکلمان **Hincklemann** ترجمه‌ای صادر نمود که بر اثر آن در سال ۱۵۶۸ چاپ ماراچی **Maracci** با ردهائی که داشت انجام گرفت<sup>۵</sup>. مقارن سالهای ۱۵۸۰ و ۱۶۶۰ آندره‌دوریر **André du Ryer** به انتشار کتاب مقدس اسلام در غرب همت گماشت. دوریر مدتی در مصر و اسلامبول بود. ترجمه وی از قرآن شهرت زیادی یافت و طی پنج سال چه در پاریس و چه در آمستردام پنج بار این ترجمه تجدید چاپ شد. گرچه ترجمه‌اش کمی سطحی و با عباراتی عامیانه بود ولی با وجود این در سال ۱۶۸۸ به زبان انگلیسی و در ۱۶۹۸ به زبان هلندی و بعد هم به زبان آلمانی ترجمه گردید. طی قریب یک قرن این کتاب بارها در فرانسه و انگلیس و کشورهای دیگر تجدید چاپ شد. آخرین چاپ آن به فرانسه در آمستردام به سال ۱۷۷۰ منتشر گردید<sup>۶</sup>. بودند کسانی که از همان زمانها متوجه نارسائیا و کمبودهای کار دوریر شده بودند. بین سالهای ۱۶۵۰ و ۱۶۶۵ ژرمن دوسیلسی پس از مدتی اقامت در مشرق زمین ترجمه لاتینی قرآن را

۴. نورنبرگ ۱۶۱۶ میلادی، چاپ دوم ۱۶۲۳ م.

۵. زنجانی: تاریخ قرآن، ترجمه فارسی: ۱۱۳.

6. Chauvin: *Bibliographie des ouvrages arabes...* Liège 1907, 1909, X, 126 Sqg.

شوون صورت چاپهای مختلف این ترجمه را بلست می‌دهد.

فراهم آورد که تاکنون بچاپ نرسیده است<sup>۷</sup> این ترجمه نیز چون ترجمه اول تنها بخاطر مشاجرات با مسلمانان بعمل آمده بود. در سال ۱۶۹۸ ماراچی ایتالیائی ترجمه خود را در شهر پادوا Padua منتشر کرد. ولتر نویسنده فرانسوی می‌گوید: ماراچی هرگز به شرق سفر نکرده است. او یکی از کشیشان مقرب دربار پاپ اینوسان ۱۱ بود و اثر خود را به پادشاه مقدس رومی لئوپولد اول اهداء کرد، این کار او برای تهیه ردی بر اسلام و بیشتر برای کشیشها تهیه شده بود. کم‌کم فصل حملات به اسلام سپری می‌شد. گفته‌اند از ۱۷۰۵ میلادی رولان Rolan می‌کوشید حقیقت اسلام را درک کند. گویا او با بولن ویلیه در فرانسه به تبلیغ اسلام نیز پرداخته باشند. در همین مواقع بود که جورج سیل در سال ۱۷۳۴ میلادی ترجمه جدیدی از قرآن را تحت عنوان **The Koran Commonly called the Alcoran of Mohamed** در لندن بچاپ رساند. سیل در یک بحث مقدماتی بررسی اساسی و نسبتاً عینی از وضع جهان عرب پیش از اسلام و نفوذهای خارجی و تحولات آنها را شروع می‌کند. این بحث و ترجمه بسیار مورد استقبال قرار گرفته به آلمانی (۱۷۴۶) و فرانسه (۱۷۷۰) ترجمه و تاکنون بیش از ۳۵ بار چاپ شده است. در سال ۱۷۸۲-۳ ترجمه جدیدی به فرانسه از کلود ساواری (۱۷۵۸-۱۷۸۸) با مقدمه‌ای از زندگی رسول خدا مقتبس از ابوالفداء منتشر می‌شود. ساواری مدتی در مصر بود و زبان محاوره عربی را خوب می‌دانست و ترجمه‌های سیل و ماراچی را هم مقابله کرده بود ولی مع ذلک کارش خالی از نقائص عمده‌ای نبوده است. ترجمه او در سال ۱۸۲۱ با مقدمه‌ای از گارسن دوتاسی درباره اسلام به چاپ رسید و هنوز هم گاهی در فرانسه بچاپ می‌رسد.

ترجمه قرآن در سالهای بعد نیز ادامه داشت. در سال ۱۸۴۰ دو ترجمه مهم منتشر شد. اولی از اولمان Ullman که هرچند کم مایه بود ولی مدتی جنبه کلاسیک داشت، دومی بزبان فرانسه اثر کازیمیرسکی Kasimirski، او اصلاً لهستانی بود که در سال ۱۸۰۸ میلادی در شهر کاشو متولد شد. او سالهائی وابسته و مترجم سفارت فرانسه در ایران بود و فرهنگی به عربی و فرانسه تألیف کرده که در سال ۱۸۴۵ منتشر شده است. ترجمه او از قرآن جزء ترجمه‌های خوب قرآن محسوب می‌شود. این ترجمه ابتدا تحت نظارت پوتیه Pauthier . ۷. بلاشر: ص ۲۶۸، ج ۳۸۲.



جزء سلسله « کتب مقدس شرق » بچاپ رسيد و از آن به بعد مرتباً بوسيله مترجم در چاپهاى بعدى تجديد نظر مى شد. دز ابتداى اين ترجمه نيز سيره رسول خدا از کتاب کوسن دوپرسوال گرفته شده است. حواشى اين کتاب نيز بنويه خود براى روشن شدن ابهامات متن بسيار مفيد بوده است. ترجمه نسيه روان و سليس است.

از اين به بعد ترجمه هاى قرآن رواج بيشتري يافت. در انگلستان ترجمه رودول Rodwell (لندن ۱۸۶۱ و تجديد چاپ ۱۹۰۹) با تعداد زيادى چاپ شد. اين ترجمه هم خالى از تعصبات شخصى نيست ولى با وجود اين او نخستين مترجمى است که مجذوب قرآن گرديده است. پس از او ادوارد هنرى پالمربه تشويق ماکس مولر ترجمه قرآن را شروع کرد. ترجمه او در دو جلد در سال ۱۸۸۰ يعنى دو سال پيش از آنکه در صحراى مصر کشته شود طبع و نشر گرديد. پیکثال Pikthal نيز سالها در شرق زندگى کرده و به نظام حيدرآباد خدمت مى کرد. او نويسنده چربدستى بود که به اسلام گرويده بود. ترجمه او در سال ۱۹۳۰ در لندن بچاپ رسيد. دکتر ريچارد بل Dr. R. Bell استاد ادبيات عرب دانشگاه ادنبروگ نيز قرآن را ترجمه نمود که در ۳۹-۱۹۳۷ منتشر شد.

بالاخره ترجمه آرتور آربرى است که قرآن را در دو جلد به انگليسى ترجمه و در سالهاى ۵۵-۱۹۵۳ در لندن منتشر نمود، ترجمه هاى ديگرى هم به آلمانى (گريگول ۱۹۰۱، هينگ ۱۹۰۱)، ايتاليائى (فراکوسى ۱۹۵۵-۱۹۱۳، پوملى ۱۹۲۹ و بانزنى) و فرانسوى (ا. مونت ۱۹۲۹) منتشر شده است.

در فصول پيشين از کارهاى ارجدارنولد که، شوالى، ويل، گريم، فلوگل و ديگران هم ذکرى کرده ايم. در اينجا و در پايان کتاب از ترجمه معروف بلاشر بايد يادى کرد. رژی بلاشر از مستشرقان بنام فرانسوى است که ساليان دراز در مصر، سپس در دانشگاه سوربن و مدرسه السنه شرقى پاریس تدریس می کرد، قرآن را نيز ترجمه کرده که در دو جلد بانضمام مقدمه اى در ۱۹۵۹ در پاریس چاپ شده است. بلاشر در ميان خاورشناسان سعى کرده بيطرفى و بيغرضى نشان دهد و بهمين دليل ترجمه او را يکى از بهترين ترجمه ها بحساب آورده اند. مقدمه آنها که بيارى يکى از دوستان بتمامى ترجمه شده در جاي خود بسيار ارجمند است. منتهى او در کار ترتيب آيات قرآنى روشى برگزيده که خالى از نظرات شخصى نيست.

بلاشر که بر اثر مطالعه نسخه هاى خطى امروز بکلى ديد چشمان خود را از

دست داده، در پاریس زندگی می‌کند. در آخرین دیداری که با او دست داد، هنوز به همان روش خود و به آنچه در مقدمه ترجمه خود نوشته، وفادار بود.

## ترتیب زمانی نزول سوره‌ها

گرچه در بحث از مصاحف و مکی و مدنی بودن سوره‌ها و آیه‌ها، گفتگویی هم از ترتیب نزول زمانی سوره‌ها و تلاش ائمه و دانشمندان در این باره به میان آمد، اما به واقع سخن ناتمام خواهد ماند اگر نمونه‌هایی از این تلاشها بدست داده نشود. در اینجا شانزده نمونه که تتبع و گردآوری شده در جداول مرتبی عرضه می‌گردد و امید آن دارد که توفیق ربّانی شمول یافته و در فرصتی مناسب تحلیل و تحقیق دقیق‌تری بر آن بیفزاید.

این جداول به دو صورت تهیه شده است:

(۱) جدول ترتیب زمانی سوره‌ها بر مبنای قرآنهاي مرسوم.

(۲) جدول ترتیب زمانی سوره‌ها بر مبنای نزول

در قسمت اول، شماره اول نخستین ستون، شماره سوره در قرآن مجید است و شماره‌های داخل جداول، ترتیب هر سوره را نشان می‌دهد. مثلاً شماره ۱۸ نشان می‌دهد که در قرآنهاي مرسوم هجدهمین سوره الکهف است. ولی به نظر الازهر همین سوره الکهف سوره شصت و نهم نازل شده است و در روایتی از امیر مؤمنان سوره ۶۷ و یا ۵۸ می‌باشد و همین سوره کهف در ترتیب ابن عباس سوره ۶۸ یا ۶۶ و یا ۶۵ است و نزد جابر بن زید و ابن ندیم سوره شصت و هشتم و به نظر آقای مهندس بازرگان باید هفتادمین سوره نازل شده باشد. در صورتیکه مویر و نولد که آنرا سوره ۶۹ و خازن شصت و پنجم می‌دانند.

در قسمت دوم شماره اول هر ستون شماره سوره در قرآن مجید است و شماره‌های داخل جداول ترتیب آن سوره‌ها را نشان می‌دهد. مثلاً شماره ۱۸ قسمت دوم

بیانگر آن است که هجدهمین سوره نازل شده به نظر الازهر باید سوره ۱۰۹ کافرون باشد و در ترتیب منسوب به امیر مؤمنان ع هجدهمین سوره نازل شده باید سوره ۱۰۵ فیل و در ترتیب مقاتل باید سوره ۱۰۲ التکاثر باشد...

نکته مشترک در همه جداول این است که به جای نام سوره شماره آن گذاشته شده است. به دلیل آنکه این روش آسان تر است و به خصوص که هر سوره‌ای نامهای متعددی دارد و انتخاب هر نامی ممکن است برای بعضی از اذهان بعید بنماید. دیگر اینکه شماره آیات که در کتب مستشرقان برحسب قرآن چاپ فلوجل به دست داده می‌شود، آن شماره‌ها برحسب قرآنهای مرسوم چاپ مصر برگردانده شد.

### مشخصات ستونهای جداول:

ستون ۱- در تاریخ دهم ربیع الثانی ۱۳۳۷ هـ = ۱۳ ژانویه ۱۹۱۹ م انجمنی در مصر، مصحفی از قرائت حفص بن سلیمان کوفی که به عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب (ع) می‌رسید به طبع رساند. در آنجا در صدر هر سوره به ترتیب نزول و مکی و مدنی بودن سوره‌ها و استثنای آیه‌ها اشاره‌ای شده بود و بعداً این اشاره‌ها حذف شد. ولی باز هیأتی در سال ۱۳۸۳ هـ = ۶۴-۱۹۶۳ م از جامع الازهر مصر با استناد به منابع و مآخذ معتبری آنرا تجدید نمود. این صورت، اکنون معتبرترین همه صورتهاست که در ستون ۱ جدول آمده است. عدد اول، شماره ترتیب سوره در قرآنهای مرسوم است. سپس مشهورترین نام هر سوره ذکر شده و پس از آن شماره ترتیب زمانی نزول برحسب نظر الازهر آمده و داخل کمان آیه‌هایی که بعد و یا قبل از نزول سوره نازل شده و استثنای ترتیب نزول شمرده می‌شوند ذکر گردیده است.

۲- در مقدمه کتاب المبانی که به سال ۴۲۵ هـ نوشته شده، به نقل از کتاب فیه مافیة شیخ ابوسهل محمد بن محمد بن علی طالقانی انماری آمده: «حدثنا ابوطلحة شریح بن عبدالکریم التمیمی، و محبر بن محمد، و ابویعقوب یوسف بن علی، و محمد بن فراس الطالقانیون قالوا: حدثنا ابوالفضل جعفر بن محمد بن علی بن- الحسین بن علی بن ابی طالب القرشی، قال: حدثنا سلیمان بن حرب المکی، قال: حدثنا حماد بن زید عن علی بن زید بن جدعان عن سعید بن المسيب، عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال: سألت النبی صلی الله علیه و سلم عن ثواب القرآن فاخبرني بثواب كل سورة سورة علی نحو ما انزلت من السماء و بأن أول ما انزل

علیه بمکة فاتحة الكتاب ثم...» اگر در این روایت بر سعید بن مسیب (۱۳-۹۴ هـ) تکیه کنیم که او سید تابعان و یکی از فقهای هفت گانه مدینه است، گرچه موافق و مخالف زیاد دارد ولی به هر حال از اصحاب امام سجاد شمرده شده است (معجم رجال الحدیث آقای خوئی ۸: ۱۴۱). اما مشکل اصلی در قبول چنین روایتی، دنباله آن است که از قول پیامبر اکرم شماره سوره‌ها، آیه‌ها و حتی شماره دقیق ۵۴ ۳۲۱۰ حرف قرآن را در بر دارد. به هر صورت از نظر ترتیب زمانی نزول درخور توجه است، هرچند که نام مؤلف هم ناشناخته باشد.

۳- محمد بن عبدالکریم شهرستانی (۴۷۹-۵۴۸ هـ) در مقدمه تفسیر خود: «مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار» اشاره می‌کند که اختلاف روایات را در مکی و مدنی بودن سوره‌ها از رجال ثقه و کتب معتبر گرد آورده و آنها را در جداولی نظم بخشیده است. در یکی از این جدولها ذیل عنوان «مقاتل عن امیر المؤمنین کرم الله وجهه» این صورت را بدست می‌دهد. مقاتل بن سلیمان بلخی (۱۵۰ هـ) که از ائمه مفسران و از اصحاب امام محمدباقر و امام جعفر صادق (ع) است (اختیار ۷۳۳، برقی ۴۶، ابن داود ۵۱۹) اما متأسفانه سند این روایت بدست داده نشده است. در این صورت الشمس ۹۱ دوبار آمده (یکی در ردیف ۴۹ و دیگری ۹۳) که متناسب‌تر در ۴۹ ذکر شد. سوره القارعة ۱۰۱ نیز دوبار یاد شده (در ردیفهای ۲۲ و ۱۰۱) که در ردیف ۲۲ مناسب‌تر به نظر رسید. در ذیل این جدول آمده است: سقط منه المائدة والزخرف والتغابن والبلد. اما در واقع المائدة را دارد، ولی فاتحه او حشر ۱۰۱ را ندارد. بنابراین جمعاً ۱۰۹ سوره را یاد کرده است.

۴- این صورت را سیوطی از کتاب فضائل القرآن ابن الضریس (محمد بن ایوب بن یحیی متوفای ۲۹۴ هـ) از طریق عطای خراسانی از ابن عباس نقل می‌کند (الاتقان ۱: ۴۲). در این فهرست ۸۵ سوره مکی است که آخرین آن مطففین ۸۳ می‌باشد و بقیه (۳۰ سوره) مدنی شمرده شده است. از فاتحة الكتاب در آن اسمی نیست ولی در صدر روایت از آن یاد می‌شود. همین ترتیب است که در بیشتر کتب به نام ابن عباس آنرا نقل می‌کنند. از جمله همین جدول در مقدمه کتاب المبانی نیز آمده ولی ۴ سوره آخر را ندارد (مقدمتان ۱۰-۱۲). امین الاسلام طبرسی نیز آنرا در مجمع البیان (۱۰: ۴۰۵) نقل می‌کند. ولی در آنجا سوره قمر ۵۴ دوبار تکرار می‌شود و سوره الفتح ۴۸ (میان صف مائده) از قلم افتاده و به سوره فاتحه نیز

در ذیل روایت اشاره می‌شود. نکته درخور توجه آنکه این صورت درست و عیناً همان صورتی است که فولدکه آلمانی در کتاب خود (ص ۵۹ و ۶۰) از نسخه خطی کتاب فی السور و آی القرآن ابوالقاسم عمر بن محمد بن عبدالکافی Cod. Lugd. 674. Warn. نقل می‌کند و از آنجا به ترتیب کافی شهرت یافته است. و بسیار مهمتر از همه اینکه: اگر از پس و پیش شدن دو سوره آخر صرف نظر کنیم و جلورفتن دو شماره سوره صف ۶۱ را ندیده بگیریم، این ترتیب دقیقاً همان جدولی است که شهرستانی بدون ذکر سندی، به نام ترتیب زمانی سوره‌ها از امام جعفر صادق (ع) نقل کرده و در کتب بعدی (از جمله تاریخ قرآن زنجانی ص ۵۷ و ماتریال آرتور جفری ۳۳۰ با اشتباهی در سوره قمر به جای محمد (ص) و سیر تحول قرآن ۱۹۷: ۲) به نام مصحف امام جعفر صادق (ع) شهرت یافته است. ترتیبی که شهرستانی نقل کرده در ضمن بحث از مصحف امام جعفر صادق (ع) در همین کتاب آمده است. و باز اگر از ذکر نکردن سوره‌های فاتحه و اعراف و مریم و پس و پیش شدن سوره مائده بگذریم همین جدول است که سیوطی آنرا به نام عکرمه والحسن بن ابی‌الحسن از دلائل النبوه بیهقی نقل می‌کند (الاتقان ۱: ۴۰). همین صورت را زرکشی هم نقل می‌کند (البرهان ۱: ۱۹۳، ۱۹۴). همه اینها دلالت بر اهمیت این صورت می‌کند. یک نظر اجمالی به خوبی نشانگر آن است که این ترتیب میان ترتیب اتخاذهی الازهر و صورت منسوب به علی بن ابی‌طالب (ع) (ستون دوم) قرار گرفته است.

۵- این صورتی است که شهرستانی در مقدمه تفسیر خود بدون ذکر سندی از ابن عباس نقل کرده است. در اینجا سوره مطففین آخرین سوره مکی است.

۶- در مقدمه کتاب المبانی با اسنادی از امام ابو عبدالله محمد بن علی این صورت از ابن عباس نقل شده است (مقدمتان ۸). در این صورت ۸۳ سوره، تا عنکبوت مکی و ۳۰ سوره از مطففین به بعد مدنی شمرده شده و در ذیل روایت از فاتحه نیز یاد شده، ولی محل آن ذکر نگردیده است.

۷- جابرین زید (۲۱-۹۳ هـ) از ائمه فقیهان تابعی و هم صحبت ابن عباس این ترتیب را بازمی‌گوید (اتقان ۱: ۹۶). سیوطی در ذیل آن اضافه می‌کند که سیاق غریبی دارد و در این ترتیب نظری است. با وجود این، برهان جعبری (م ۷۳۲ هـ) بر آن اعتماد کرده و در قصیده‌ای آنرا به نظم کشیده است (اتقان

۱: ۹۷، ۹۸). با اینکه در این قصیده او ۸۶ سوره مکی و ۲۸ سوره مدنی می‌شمارد، اما در اصل ۸۵ مکی و ۱۶ مدنی آمده است. این سوره‌ها در منظومه آمده ولی در روایت نیست: ابراهیم ۱۴ جزء مکی‌ها، نساء ۴، مائده ۵، رعد ۱۳، نور ۲۴، محمد ۴۷، حجرات ۴۹، رحمن ۵۵، حدید ۵۷، حشر ۵۹، طلاق ۶۵، بینه ۹۸، زلزله ۹۹، دهر ۷۶ که جزء مدنیها آمده است. به هر صورت، شباهت زیادی میان این صورت و ترتیب انتخابی الازهر وجود دارد که اگر افتاده‌ها را هم بدان بیفزائیم شباهت افزونی می‌گیرد.

۸- ابن‌الندیم نیز در سال ۳۷۷ هـ صورتی از ترتیب زمانی نزول سوره‌ها بدست می‌دهد. او در این ترتیب سه چهار سوره اول را از قول محمد بن نعمان بن بشیر و بقیه سوره‌های مکی را از مجاهد نقل می‌کند. سوره‌های مدنی را هم از ابن عباس باز می‌گوید (فهرست تجدد ۲۸ فلوگل ۲۵) به همین جهت با صورتهای قبلی شباهتهائی پیدا می‌کند اما نه چنان است که بی‌پروا به قول بلاشر بتوان گفت: این نسخه دقیقاً همان نسخه‌ای است که به امام جعفر صادق (ع) نسبت داده شده است. مشکل دیگری که در این صورت است اختلاف سوره‌ها در چاپهای فهرست است. مثلاً فلوگل دومین سوره را القلم نوشته (به نقل از نولدکه) ولی در چاپ تجدد این سوره از قلم افتاده است. در عوض فلوگل سوره کافرون را ندارد که در چاپ تجدد هست. دیگر اینکه سوره فاطر دوجا پشت سر هم ذکر شده که ظاهراً یکی سوره ص ۳۸ باشد و سوره اعراف ۷ جای دیگر المص یادداشت شده که ظاهراً دومی باید احزاب ۳۳ باشد.

۹- آقای مهندس بازرگان در «سیر تحوّل قرآن» کاری نامدار ساخته‌اند. در آنجا زمان بندی آیات را با ترسیم منحنی تنزیل و تنظیم جدول تعیین سال نزول با محاسبات فنی ارائه فرموده. نتیجه روشن‌تر و دقیق‌تر در جدول ۱۴ (ج ۱ ص ۱۱۶ تا ۱۲۷) منعکس شده، ولی چون آن جدول مفصل‌تر از آن بود که درخور تطبیق با این جدول باشد، لذا برای نمایاندن آن کار، از خلاصه آن (جدول ۱۰۲ ج ۲ ۱۸۸ و ۱۸۹) استفاده گردید. البته در این جدول قسمتی از سوره (فقط آیاتی که داخل کمان شمرده شده) منظور گردیده است. مگر اینکه فقط شماره سوره داده شده باشد.

۱۰- ویلیام مویر (۱۹۰۵ م) که در زمان خود رئیس دانشگاه ادنبرگ بود،

درباره ترتیب نزول سوره‌ها این صورت را پیشنهاد کرده است که از کتاب پروفیسور سونتگمیری وات (مقدمه بل بر قرآن ص ۲۰۷ بعد) نقل می‌گردد. در این فهرست سوره محمد (ص) ۴۷ دوبار منظور شده، هم در ردیف ۷۹ و هم در ردیف ۱۱۴. در عوض سوره الضحی ۹۳ از قلم افتاده که ظاهراً به قرینه کار نولد که باید سوره ۴۷ در ردیف ۱۱۴ و سوره ۹۳ در ردیف ۷۹ قرار گیرد.

۱۱- تئودور نولدکه آلمانی (۱۹۳۰ م) از آن مستشرقانی است که در کار تاریخ قرآن شهرت زیادی یافته است. او دوره نزول وحی را به چهار مرحله تقسیم کرده: مرحله اول مکی نزول ۴۸ سوره از العلق ۹۶ تا سوره حمد ۱ (ج ۱ ص ۷۴-۱۱۷). مرحله دوم مکی ۲۱ سوره از سوره قمر ۵۴ تا کهف ۱۸ (ج ۱ ص ۱۱۷-۱۴۳) مرحله سوم مکی از نزول سوره سجده ۳۲ تا رعد ۱۳ (ج ۱ ص ۱۴۳ تا ۱۶۴) و بالاخره مرحله چهارم که دوره مدنی است از نزول سوره بقره ۲ تا سوره ۵ مائده (ج ۱ ص ۱۶۴-۲۳۴). شماره‌هایی که داخل کمان قرار گرفته استثنای در آن سوره است. اضافه بر ترتیب سوره شماره صفحه کتاب او نیز بدست داده شد.

۱۲- گریم هم مستشرقی است که به سنت و حدیث در این کار توجه زیاد دارد. او سوره‌ها را در ارتباط با روایات طبقه‌بندی کرده است. او سوره‌ها را به ۳ طبقه تقسیم می‌کند: ۱- سوره‌هایی که اسلوب موزون بدانها اختصاصی داده. ۲- سوره‌هایی بیشتر متوجه لطف و عنایت الهی و کمتر موزون ۳- سوره‌های بیشتر محتوی احکام که شامل دوره مدنی می‌شود. جدول ترتیب او نیز از کتاب پروفیسور وات (مقدمه بل) نقل شده است. شماره‌های داخل کمان استثنای آن سوره است.

۱۳- بلاشر فرانسوی (۱۹۷۳ م) بیشتر به علت ترجمه قرآن شهرت دارد. او ترجمه خود را به ترتیب نزول فراهم آورده است. او هم سخت تحت تأثیر نولدکه است و چون او دوره نزول را به چهار مرحله تقسیم می‌کند، ۳ مرحله در مکه و مرحله چهارم در مدینه. مرحله اول از سوره علق ۹۶ تا الناس ۱۱۴ به ترتیب پیشنهادی او (ج ۱ تا ص ۱۳۰) مرحله دوم از سوره الذاریات ۵۱ تا کهف ۱۸ (تا ص ۳۲۷) مرحله سوم از سوره سجده ۳۲ تا رعد ۱۳ (تا ج ۲ ص ۷۰۵) و بالاخره مرحله چهارم مدنی از بقره ۲ تا مائده ۵ (تا ص ۱۱۱۰). فهرستی که آقای مهندس بازرگان از کار او بدست داده‌اند (سیر تحوّل قرآن ۱: ۲۴ و ۲: ۲۰۴)



انصافاً بهتر و درست‌تر از فهرستی است که خود او بدست داده است بهمین دلیل ترتیب پیشنهادی او از سیر تحوّل قرآن نقل شد. بلاشر در کتاب خود ردیف ۳۴ را تکرار کرده و دو سوره دهر و مزمل را در آن ردیف گذاشته و در عوض ردیف ۵۴ را از قلم انداخته است. ۵ آیه اول سوره علق را در ردیف ۱ و بقیه را در ردیف ۳۱/۲ و ۷ آیه اول سوره المدثر را در ردیف ۲ و بقیه را در ردیف ۳۵/۲ منظور کرده است. به هر صورت یک شماره با این فهرست اختلاف دارد.

۱۴- داود نیز اخیراً در سلسله انتشارات پنگوئن ترجمه تازه‌ای از قرآن به ترتیب نزول بدست داده که ترتیب او هم نقل شد.

۱۵- اعتماد السلطنه (م ۱۳۱۳ ه. ق) در قرآن چاپ ۱۳۱۳ ق کشف المطالبی بدست می‌دهد که در واقع ترجمه کار ژول لایوم فرانسوی است. در آخرش نیز فهرستی از سوره‌های مکی و مدنی و سال نزول آنها و نام آن سال را می‌افزاید. اما به واقع کار مهمی انجام نشده است. فقط ردیف‌بندی سوره‌های مکی را درست در جهت عکس ترتیب مرسوم قرآنها قرار داده و سوره‌های مدنی را هم بدون ضابطه شخصی پس و پیش کرده است.

۱۶- لباب التأویل فی معانی التنزیل علاء‌الدین علی‌بن محمد بن ابراهیم بغدادی صوفی از فقهای شافعی (۶۷۸ - ۷۴۱ ه) معروف به تفسیر خازن نیز صورتی دارد که در ستون شانزدهم آمده است.

جدول ترتیب زمانی سوره‌ها

بر مبنای قرآنهاى مرسوم

ترتيب مصحف الازهر

ترتيب ٢ علي بن ابي طالب ع	مقاتل از ٣ امير المؤمنين ع	١ ابن عباس	٢ ابن عباس	٣ ابن عباس	٤ جابر بن زيد	٥ ابن النديم
١	١	١	٥	١	٥	١
٨٥	٨٠	٨٦	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧
٨٧	٨١	٨٨	٨٦	٨٧	٨٧	٩٠
٩٠	٨٢	٩١	٩٢	٩٠	—	٩٢
١١٠	٨٣	١١٢	١٠٨	١٠٨	—	١١٢
٥٣	٤٣	٥٤	٥٢	٥١	٥٥	٦٩
٣٧	١٠٩	٣٨	٣٧	٣٦	٣٩	٤٨
٨٦	٧٩	٨٧	٨٥	٨٦	٨٨	٨٨
١١١	١٠٣	١١٣	١٠٩	١٠٩	١٠٠	١١٣
٤٩	٧٥	٥٠	٤٨	٤٧	٥١	٥١
٥٠	٤٠	٥١	٤٩	٤٨	٥٢	٤٩
٥١	٤١	٥٢	٥٠	٤٩	٥٣	٥٠
٩٤	٨٨	٩٥	٧٢	٧٣	—	٩٦
٧٠	٦٣	٧١	٦٩	٦٨	—	٧٢
٥٢	٧٦	٥٣	٥١	٥٠	٥٤	٥٢
٦٨	٦١	٦٩	٦٧	٦٦	٧٢	٧٠

۱۰ موبز	۱۱ نولدکه	نولدکه صفحه	۱۲ گرم	۱۳ بلاشیر	۱۴ داود	۱۵ اعتماد السلطنه	۱۶ تقسیم خازن	۹ مهندس بازارگان
۶	۴۸	۱۱۰	۷۹	۴۵	۱	۱	۱	۳۲
۹۴	۹۱ (قسمتی بعد درمکه)	۱۷۳	۹۳ (۱۹۶- بعد ۲۰۰)	۹۱	۱۰۵	۱۱۲	۸۳	۹۰ (۲۸-۳۷ و ۱۸۶ (۱۹۱-
۱۰۸	۹۷ (قسمتی دیرتر)	۱۸۹	۱۰۰	۹۷	۱۱۲	۱۱۳	۸۵	۹۷ (۳۰-۷۶)
۱۰۷	۱۰۰	۱۹۵	۱۰۱	۱۰۰	۱۰۶	۱۰۴	۸۸	۱۰۳ (۴۷-۶۰ و ۱۳۰ (۱۷۴-
۱۰۹	۱۱۴ (قسمتی زودتر)	۲۲۷	۹۵ (۱-۱۱ دیرتر)	۱۱۴	۱۰۸	۱۱۴	۱۱۲	۱۱۴ (۱-۹)
۸۱	۸۹ (؟۹۱)	۱۶۱	۸۹	۸۹	۱۱۳	۹۰	۵۱	۸۱ (۱-۳۰ و ۷۴ (۱۱۷-۱۰۵ و ۸۲-
۹۱	۸۷ (۱۵۷ و ۱۵۸ مدنی)	۱۵۸	۸۸ (۱۵۷ و ۱۵۸ مدنی)	۸۷	۸۷	۸۹	۳۵	۸۰ (۵۷-۱۵۴ و ۱۷۶-۲۰۵)
۹۷	۹۵	۱۸۷ و ۶۷.۲	۹۷	۹۵	۱۰۳	۱۱۰	۸۴	۹۳
۱۱۴	۱۱۳	۲۲۲	۱۱۴	۱۱۳	۱۰۴	۱۱۱	۱۱۱	۱۰۹ (۱-۳۷)
۷۹	۸۴	۱۵۸	۸۷	۸۴	۴۵	۸۸	۴۷	۸۴ (۷۲-۱۰۹)
۷۸	۷۵	۱۵۱	۸۶	۷۵	۶۵	۸۷	۴۸	۷۷
۷۷	۷۷	۱۵۲	۸۵	۷۷	۳۱	۸۶	۴۹	۸۵ (۱-۷۱)
۸۹	۹۰	۱۶۲	۸۴	۹۰	۶۶	۸۵	۹۲	۱۰۴
۸۰	۷۶ (۳۵-۴۱ مدنی)	۱۵۲	۵۰ (۳۵-۴۱ مدنی)	۷۶	۵۲	۸۴	۶۸	۶۸ (۴۳-۵۲)
۶۲	۵۷	۱۲۹	۴۸	۵۷	۸۶	۸۳	۵۰	۵۴ (۶-۴۸)
۸۸	۷۳ (۴۱-۱۱ مدنی)	۱۴۵	۸۳ (۱۱۰- مدنی)	۷۳	۱۰۲	۸۲	۶۶	۶۹ (۱-۳۴ و ۴۳-۶۶ (۱۰۷-۱۰۰ و

ترتيب مصحف الازهر						
١						
ترتيب ٢ علي بن ابي طالب ع	مقاتل از ٣ الامير المؤمنين ع	١ ابن عباس	٢ ابن عباس	٣ ابن عباس	٤ جابر بن زيد	٥ ابن التميمي
٤٨	١١٠	٤٩	٤٧	٤٦	٥٠	٤٨
١٧- الاسراء ٥٠ (جز ٢٦، ٣٢، ٣٣، ٥٧، ٧٣-٨٠ مدني)						
٤٧	٥٨	٤٨	٤٦	٤٥	٤٨	٤٨
١٨- الكهف ٤٩ (جز ٢٨ و ٨٣-١٠١ مدني)						
٤٢	٣٤	٤٣	٤٢	٤١	٤٤	٤٢
١٩- مريم ٤٤ (جز ٥٨ و ٧١ مدني)						
٤٣	٣٥	٤٤	٤٣	٤٢	٤٥	٤٣
٢٠- طه ٤٥ (جز ١٣٠ و ١٣١ مدني)						
٧١	٦٠	٧٢	٧٠	٧٠	٧١	٥٧
٢١- الانبياء ٧٣						
١٠٢	٤٢	١٠٣	٩٤	٢٢	٩٢	١٠٣
٢٢- الحج ١٠٣ (جز ٥٢-٥٥ بين مكة و مدينه)						
٧٢	٧٧	٧٣	٧١	٧١	٧٥	٥٥
٢٣- المؤمنون ٧٤						
١٠١	٩٦	١٠٢	٨٩	١٠٠	-	١٠٢
٢٤- النور ١٠٢						
٤٠	٣٢	٤١	٤٠	٣٩	٤٢	٣٩
٢٥- الفرقان ٤٢ (جز ٦٨-٧٠ مدني)						
٤٥	٣٧	٤٦	٤٤	٤٣	٤٧	٤٥
٢٦- الشعراء ٤٧ (جز ١٩٧ و ٢٢٤-٢٢٧ مدني)						
٤٦	٣٨	٤٧	٤٥	٤٤	٤٨	٤٦
٢٧- النمل ٤٨						
٤٧	٣٩	٤٨	٤٦	٤٥	٤٩	٤٧
٢٨- القصص ٤٩ (٥٢-٥٥ مدني ٨٥ در هجرت)						
٨٢	٧٤	٨٤	٨٢	٨٣	٨٤	٨٣
٢٩- العنكبوت ٨٥ (١-١١ مدني)						
٨١	٤٧	٨٣	٨١	٨٢	٨٣	٨٢
٣٠- الروم ٨٤ (جز ١٧ مدني)						
٥٥	٤٥	٥٦	٥٤	٥٣	٥٧	٥٤
٣١- لقمان ٥٧ (جز ٢٧-٢٩ مدني)						
٧٣	٥٩	٧٤	١٠١	٧٢	٧٠	٧٣
٣٢- السجدة ٧٥ (جز ١٦-٢٠ مدني)						

۹ مهتس بازارگان	۱۰ مویر	۱۱ نولاکه	نولاکه، صفحه	۱۲ گریم	۱۳ پلاشر	۱۴ داود	۱۵ اعتدادالسلطنه	۱۶ تقسیم خازن
۶۷-۶۳ و ۵۴-۹) ۷۲	۸۷	۶۷	۱۳۴	۸۲	۷۲	۸۵	۸۱	۵۴
۱۰۳ و ۸۳-۷۳ و ۱۱۱-								
۷۰-۷(۱-۵۹ و ۱۰۲)	۶۹	۶۹	۱۴۰	۸۱	۶۸	۵۱	۸۰	۶۵
۶۴(۱-۴۲ و ۳۴-۷۵)	۶۸	۵۸	۱۳۰	۷۸	۵۸	۲۹	۷۹	۴۰
۵۳(۱-۵۴)	۷۵	۵۵	۱۲۴ و ۷۰	۷۴	۵۵	۸۴	۷۸	۴۱
۶۲	۸۶	۶۵	۱۳۳	۷۷	۶۵	۱۰۱	۷۷	۶۹
۹۹(۱-۱۷ و ۳۱-۴۲ و ۶۹-۷۷)	۸۵	۱۰۷-۱(۱-۴۲ و ۵۷-۶۱ و ۶۶-۶۸ و ۷۶ مکی)	۲۱۳	۴۹(۲۵-۴۱ و ۷۷ و ۷۸ مدنی)	۱۰۷	۱۱۱	۱۰۳	۱۰۲
۶۰(۱۲-۱۸۸)	۸۴	۶۴	۱۳۳	۷۵	۶۴	۸۳	۷۶	۷۰
۱۰۵(۱-۳۴)	۱۰۳	۱۰۵	۲۱۰	۹۸	۱۰۵	۸۲	۱۰۵	۱۰۱
۶۶	۷۴	۶۶	۱۳۳ و ۱۷	۷۳	۶۶	۸۱	۷۵	۳۸
۵۵(۱-۵۱)	۶۱	۵۶	۱۲۶	۷۱	۵۶	۸۰	۷۴	۴۳
۷۳	۷۰	۶۸	۱۴۰	۷۰	۶۷	۴۸	۷۳	۴۴
۸۶(۱-۷۵ و ۸۵-۸۸)	۸۳	۷۹	۱۵۳	۶۹	۷۹	۴۷	۷۲	۴۵
۸۲	۹۰	۸۱(۱-۱ مدنی) ۴۵؛ ۶۹؛	۱۵۴	۶۸(۱-۱۳ و ۴۴) ۴۷؛ ۶۹؛ مدنی)	۸۱	۷۹	۷۱	۸۱
۷۹(۳۹-۵۳ و ۲۷-۶۰)	۶۰	۷۴	۱۴۹	۶۷	۷۴	۷۸	۷۰	۸۰
۸۸(۱۱-۳۴)	۵۰	۸۲(۱۴-۱۰ و ۱۹)	۱۵۷	۶۵	۸۲	۷۷	۶۹	۵۳
۷۱	۴۴	۷۰	۱۴۴	۶۴	۶۹	۷۶	۶۸	۷۱

ترتیب مصحف الازهر						
۱						
ترتیب ۲ علی بن ایطالسب	مقاتل از ۳ امیر المومنین ع	۴ ابن عباس ۱	۵ ابن عباس ۲	۶ ابن عباس ۳	۷ جابر بن زید	۸ ابن النخعی
۸۸	۸۴	۸۹	۸۸	۸۸	۸۹	۸۹
۳۳- الاحزاب ۹۰						
۵۶	۴۶	۵۷	۵۵	۵۴	۵۸	۵۶
۳۴- سباء ۵۸ (جز ۶ مدنی)						
۴۱	۳۳	۴۲	۴۱	۴۰	۴۳	۴۱
۳۵- فاطر ۴۳						
۳۹	۳۱	۴۰	۳۹	۳۸	۴۱	۳۷
۳۶- یس ۴۱ (جز ۴۵ مدنی)						
۵۴	۴۴	۵۵	۵۳	۵۲	۵۶	۵۳
۳۷- الصافات ۵۶						
۳۶	۲۹	۳۷	۳۶	۳۵	۳۸	۴۰
۳۸- ص ۳۸						
۵۷	۷۳	۵۸	۵۶	۵۵	۵۹	۵۸
۳۹- الزمر ۵۹ (جز ۵۲-۵۴ مدنی)						
۵۸	۵۲	۵۹	۵۷	۵۶	۶۰	۵۹
۴۰- غافر ۶۰ (جز ۵۶ و ۵۷ مدنی)						
۵۹	۵۳	۶۰	۵۸	۵۷	۶۱	۶۰
۴۱- فصلت ۶۱						
۶۰	۵۵	۶۱	۵۹	۵۸	۶۹	۶۱
۴۲- الثوری ۶۲ (۲۳-۲۵ و ۲۷ مدنی)						
۶۱	—	۶۲	۶۰	۵۹	۶۲	۶۲
۴۳- الزخرف ۶۳ (جز ۵۴ مدنی)						
۶۲	۵۴	۶۳	۶۱	۶۰	۶۳	۶۳
۴۴- الدخان ۶۴						
۶۳	۵۶	۶۴	۶۲	۶۱	۶۴	۶۴
۴۵- الجاثیة ۶۵ (جز ۱۴ مدنی)						
۶۴	۵۷	۶۵	۶۳	۶۲	۶۵	۶۵
۴۶- الاحقاف ۶۶ (۱۰، ۱۵، ۳۵ مدنی)						
۹۳	۸۷	۹۴	۹۶	۹۳	—	۹۵
۴۷- محمد ص ۹۵ (در اثنای هجرت)						
۱۰۹	۱۰۶	۱۱۱	۹۱	۱۰۷	۹۹	۱۱۱
۴۸- الفتح ۱۱۱ (بازگشت حدیبیه)						

۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
مهندس بازرگان	مؤید	نورلاکه	کریم	پلاشیر	داود	اعتقاد السلطانه	تقسیم خازن
۱۰۲ (۱-۱۳۴-۴۷-۴۷)	۱۱۰	۱۰۳	۱۰۸	۱۰۱	۱۰۰	۱۰۸	۸۶
(۶۸-۶۳)							
۸۳ (۵۴-۱۰)	۴۹	۸۵	۶۳	۸۵	۷۵	۶۷	۵۴
۹۱ (۴۵-۴)	۶۶	۸۶	۶۲	۸۶	۷۴	۶۶	۳۹
۵۹	۷۶	۶۰	۶۱	۶۰	۷۳	۶۵	۳۷
۴۳	۵۹	۵۰	۶۰	۵۱	۷۲	۶۴	۵۲
۵۷ (۱-۲۴ و ۲۹-۶۶)	۷۳	۵۹	۵۹	۵۹	۹۹	۶۳	۳۴
۷۴ (۳۰-۳۸ و ۵۴-۶۶)	۴۵	۸۰	۵۸	۸۰	۹۸	۶۲	۵۵
۸۷ (۷-۵۳ و ۶۳-۸۵)	۷۲	۷۸	۵۷	۷۸	۷۱	۶۱	۵۶
۷۸ (۸-۳۸)	۵۳	۷۱	۵۵	۷۰	۷۰	۶۰	۵۷
۸۹ (۱-۱۰)	۷۱	۸۳	۸۰	۸۳	۶۹	۵۹	۵۸
۶۱ (۱-۶۵ و ۱۸-۸۹)	۷۶	۶۱	۷۶	۶۱	۶۸	۵۸	۵۹
۵۰ (۱-۱۶)	۵۸	۵۳	۵۴	۵۳	۶۷	۵۷	۶۰
۷۵	۵۷	۷۲	۵۳	۷۱	۶۴	۵۶	۶۱
۹۵ (۱-۱۳ و ۲۶ و ۲۷)	۶۴	۸۸	۵۱	۸۸	۶۳	۵۵	۶۲
۹۲	۹۵	۹۶	۹۶	۹۶	۶۲	۹۸	۹۱
۱۰۶	۱۰۵	۱۰۸	۱۱۲	۱۰۸	۹۷	۱۰۹	۱۱۰



ترتيب مصحف الازهر

ترتيب علي بن ابي طالب ع	ترتيب مقاتل از امير المؤمنين ع	٣	٤	٥	٦	٧	٨
١٠٥	٩٩	١٠٦	١٠٤	١٠٢	—	١٠٥	١٠٥
٤٩- الحجرات ١٠٦							
٢٢	٢٦	٣٣	٣٢	٣١	٣٤	٣٤	٣٤
٥٠- ق ٣٤ (جز ٣٨ مدني)							
٦٥	٧٠	٦٦	٦٤	٦٣	٦٦	٦٦	٦٦
٥١- الذاريات ٦٧							
٧٤	٦٤	٧٥	٧٣	٧٢	٧٤	٧٤	٧٤
٥٢- الطور ٧٦							
١١٢	١٩	٢٢	٢١	١٩	٢٣	٢٣	٢٢
٥٣- النجم ٢٣ (جز ٣٢ مدني)							
٣٥	٢٨	٣٦	٣٥	٣٤	٣٧	٣٧	٨٥
٥٤- القمر ٣٧ (جز ٤٤-٤٦ مدني)							
٩٥	٨٩	٩٦	٩٣	٩٢	—	٣٥	٣٥
٥٥- الرحمن ٩٧							
٤٤	٣٦	٤٥	٤٤	٤٣	٤٦	٤٦	٤٤
٥٦- الواقعة ٤٦ (جز ٨١ و ٨٢ مدني)							
٩٢	٨٦	٩٣	٩٥	٩٢	—	٩٤	٩٤
٥٧- الحديد ٩٤							
١٠٤	٩٨	١٠٥	١٠٣	١٠١	٩٤	٩٤	١٠٥
٥٨- المجادلة ١٠٥							
٩٩	—	١٠٠	٨٧	٩٧	—	١٠٠	١٠٠
٥٩- الحشر ١٠١							
٨٩	٨٥	٩٠	٩٠	٨٩	٩٠	٩١	٩١
٦٠- الممتحنة ٩١							
—	١٠٢	١١٠	١٠٧	١٠٦	٩٨	١١٠	١١٠
٦١- الصف ١٠٩							
١٠٧	١٠١	١٠٨	١٠٠	١٠٤	٩٦	١٠٨	١٠٨
٦٢- الجمعة ١١٠							
١٠٣	٩٧	١٠٤	١٠٢	٩٩	٩٣	١٠٤	١٠٤
٦٣- المناقون ١٠٤							
١٠٨	—	١٠٩	١٠٦	١٠٥	٩٧	١٠٩	١٠٩
٦٤- التباين ١٠٨							
٩٧	٩١	٩٨	٩٨	٩٥	—	٩٨	٩٨
٦٥- الطلاق ٩٩							

مهندس بازرگان	۱۰ مهر	۱۱ نوادکه	نوادکه، صفحه	۱۲ گرم	۱۳ پلاشر	۱۴ داور	۱۵ اعتماد السلطنه	۱۶ تفسیر خازن
۱۰۸	۱۱۳	۱۱۲	۲۲۰	۱۱۰	۱۱۲	۹۶	۱۰۲	۱۰۵
۵۸	۵۶	۵۶	۱۲۴	۴۷	۵۴	۶۱	۵۴	۶۰
۴۷ (۶۰-۷)	۶۳	۳۹ (بعد ۲۴) دیرتر	۱۰۵	۴۶	۴۸	۶۰	۵۳	۶۳
۴ (۸-۱)	۵۵	۴۰ (بعد ۲۹ و ۲۱) دیرتر	۱۰۵	۴۵	۲۲	۵۹	۵۲	۷۲
۲۲ (۲۵-۱)	۴۳	۲۸ (بعد ۲۶، ۲۳) دیرتر	۱۰۰	۴۴	۳۰	۵۸	۵۱	۲۰
۴۸	۴۸	۴۹	۱۲۱	۴۳	۴۹	۵۷	۵۰	۳۳
۳۱ (۱-۲۷ و ۲۶-۷۸)	۴۰	۴۳ (دیرتر ۹ و ۸)	۱۰۶	۴۲	۲۸	۶	۴۹	۹۳
۳۰	۴۱	۴۱ (بعد ۷۵)	۱۰۶ و ۴۳	۴۱	۲۳	۵۶	۴۸	۴۲
۱۰۱	۹۶	۹۹	۱۹۵	۱۰۲	۹۹	۵۵	۹۷	۹۰
۱۱۱	۹۸	۱۰۶	۲۱۲	۱۰۶	۱۰۶	۹۵	۹۹	۱۰۴
۱۰۰	۱۰۲	۱۰۲	۲۰۶	۹۹	۱۰۲	۹۴	۱۰۰	۹۷
۱۱۲	۱۱۱	۱۱۰	۲۱۸	۱۰۵	۱۱۰	۹۳	۱۰۱	۸۷
۹۴	۱۰۶	۹۸	۱۹۴	۱۰۴	۹۸	۵۴	۹۶	۱۰۷
۹۶	۱۰۱	۹۴	۱۸۶	۹۴	۹۴	۵۳	۹۴	۱۰۸
۹۸	۱۰۴	۱۰۴	۲۰۹	۱۰۹	۱۰۴	۵۰	۹۳	۱۰۳
۷۶	۸۲	۹۳	۱۸۶	۱۰۳	۹۳	۴۹	۹۲	۱۰۹
۱۰۷ (۸-۱۲)	۹۹	۱۰۱	۲۰۵	۱۰۷	۱۰۱	۱۰۷	۱۰۶	۹۵

## ترتيب مصحف الازهر

١

ترتيب ٢ علي بن ابي طالب ع	مقابل ٣ امير المؤمنين ع	١ ابن عباس	٥ ابن عباس	٥ ابن عباس	٧ جابر بن زيد	٨ ابن النديم
١٠٥	١٠٠	١٠٧	١٠٥	١٠٤	٩٥	١٠٧
٧٥	٦٥	٧٦	٧٤	٧٥	٧٦	٧٥
٣	٢	٢	٢	٢	٢	٢
٧٦	٦٦	٧٧	٧٥	٧٦	٧٧	٧٦
٧٧	٦٧	٧٨	٧٦	٧٧	٧٨	٧٧
٦٩	٦٢	٧٠	٦٨	٦٧	٧٣	٧١
٣٨	٣٠	٣٩	٣٨	٣٧	٤٠	٣٦
٥	٣	٣	٤	٤	٣	٣
٤	٤	٤	٥	٥	٤	٤
٢٩	٢٣	٣٠	٢٩	٢٨	٣١	٣٠
٩٦	٩٠	٩٧	٩٧	٩٤	—	٧٩
٣١	٢٥	٣٢	٣١	٣٠	٣٣	٣٢
٧٨	٦٨	٧٩	٦٩	٧٨	٧٩	٧٨
٧٩	٦٩	٨٠	٧٨	٧٩	٨٠	٧٩
٢٢	٢٠	٢٣	٢٢	٢٠	٢٤	٢٣
٦	٦	٦	٨	٧	٧	٦
٨٠	٧٢	٨١	٧٩	٨٠	٨١	٨٠

مهندس بازرگان	موریر	نوللاکه	نوللاکه، صفحه	گرم	بلاشتر	داود	اعتقاد السلطانه	تفسیر خازن
۹	۱۰	۱۱		۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۱۳	۱۱۲	۱۰۹	۲۱۷	۱۱۳	۱۰۹	۱۱۴	۱۰۷	۱۰۶
۶۷	۴۲	۶۳	۱۳۳	۶۶	۶۳	۴۶	۴۷	۷۳
۴۹ (۵۲-۱۷)	۵۲	۱۸ (۱۷) بيمد ديرتير)	۹۶	۳۸	۵۰	۴۴	۴۶	۲
۳۴ (۵۲-۳۸)	۵۱	۳۸	۱۰۵	۳۷	۲۴	۴۳	۴۵	۷۴
۴۴ (۳۵-۱۹)	۳۷	۴۲	۱۰۶	۳۶	۳۲	۴۱	۴۴	۷۵
۵۱	۵۴	۵۱	۱۲۴	۷۲	۵۲	۷	۴۳	۶۷
۶۳	۶۵	۶۲	۱۳۲	۵۲	۶۲	۹۲	۴۲	۳۶
۵۲ (منهای آخری)	۴۶	۲۳ (۲۰ مدنی)	۹۸	۳۵ (۲۰ مدنی)	۳۳	۴۲	۴۱	۳
۲ (۷-۱)	۲۱	۲ (۳۱ دیرتير)	۸۶	۳۴ (۵۶ دیرتير)	۲	۴۰	۴۰	۴
۲۸ (۷-۱۳-۳۰-۴۰)	۳۶	۳۶ (۱۶-۱۹)	۱۰۵	۳۳	۲۷	۳۹	۳۹	۲۷
۵۶	۳۵	۵۲	۱۲۴	۳۲ (۲۰ دیرتير)	۳۴	۵	۳۸	۹۴
۱۹	۳۴	۳۲	۱۰۴	۳۱	۲۵	۳۸	۳۷	۲۹
۲۰ (۳۶-۱)	۳۳	۳۳	۱۰۴	۳۰ (۳۷) بيمد ديرتير)	۲۶	۳۷	۳۶	۷۶
۱۶ (۲۶-۱)	۴۷	۳۱ (۲۷-۴۶) ديرتير)	۱۰۴	۲۹	۲۰	۳۶	۳۵	۷۷
۲۴	۲۶	۱۷	۹۵	۲۸	۱۷	۳۵	۳۴	۲۱
۱۲	۲۷	۲۷	۹۹	۲۷ (۲۹ دیرتير)	۱۸	۴	۳۳	۶
۷ (۵-۱)	۱۱	۲۶	۹۹	۲۶	۱۵	۳	۳۲	۷۸

ترتيب مصحف الازهر						
١						
ترتيب ٢ علي بن ابي طالب ع	مقاتل از ٣ امير المؤمنين ع	١ ابن عباس	٢ ابن عباس	٣ ابن عباس	٤ جابر بن زيد	٥ ابن النديم
٨٣	٧٨	٨٥	٨٣	٨٤	٨٥	٨٤
٨٤	٧١	٨٢	٨٠	٨١	٨٢	٨١
٨٥	٥٠	٢٦	٢٥	٢٤	٢٧	٢٦
٨٦	٢٧	٣٥	٣٤	٣٣	٣٦	٨٦
٨٧	٧	٧	٩	٨	٨	٧
٨٨	١١١	٦٧	٦٥	٦٤	٦٧	٦٧
٨٩	٩	٩	١١	١٠	١٠	١٠
٩٠	٣٣	٣٤	٣٣	٣٢	٣٥	٣٤
٩١	٢٤	٢٥	٢٤	٢٣	٢٦	٢٥
٩٢	٨	٨	١٠	٩	٩	١٢
٩٣	١٠	١٠	٣	٣	١١	١١
٩٤	١١	١١	١٢	١١	١٢	٨
٩٥	٢٦	٢٧	٢٦	٢٥	٢٨	٢٧
٩٦	٢	١	١	١	١	١
٩٧	٢٣	٢٤	٢٣	٢١	٢٥	٢٤
٩٨	٩٨	٩٩	٩٩	٩٦	—	٩٩

مهندس بازرگان	مویز	نوللاکه	نوللاکه، صفحه	گرم	پلاشر	داود	اعتماد السلطنه	تفسیر خازن
۹	۱۰	۱۱		۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۴۵	۲۲	۳۷	۱۰۵	۲۵	۳۵	۳۴	۳۱	۸۲
۲۳	۲۸	۲۹ (۲۵ دورتر)	۱۰۴	۲۴ (۲۵ دورتر)	۱۹	۳۳	۳۰	۷۹
۱۱ (۱-۱۲ و ۷-۲۲)	۳۱	۲۲ (۸-۱۱ دورتر)	۹۷	۲۳ (۸-۱۱ دورتر)	۴۲	۳۲	۲۹	۲۴
۶ (۱۱-۱۷)	۲۹	۱۵	۹۵	۲۲	۹	۳۰	۲۸	۳۲
۱۰ (۱-۹ و ۸ و ۶)	۲۳	۱۹	۹۶	۲۱ (۷ مدنی)	۱۶	۲۸	۲۷	۷
۲۷ (۲۶ و ۱۷ و ۱۶ و ۲۶)	۲۵	۳۴	۱۰۴	۲۰	۲۱	۲۶	۲۶	۶۴
۴۰ (۱۴-۲۷)	۱۴	۳۵	۱۰۴	۱۹	۴۱	۱۴	۲۵	۹
۳۷	۱۵	۱۱	۹۴	۱۸	۳۹	۲۷	۲۴	۳۱
۸ (۱-۱۷)	۴	۱۶	۹۵	۱۷	۷	۲۵	۲۳	—
۱۷	۱۲	۱۰	۹۳	۱۶	۱۴	۱۳	۲۲	۸
۱۴	۱۶	۱۳	۹۴	۱۵	۴	۱۲	۲۱	۱۰
۱۳	۱۷	۱۲	۹۴	۱۴	۵	۱۵	۲۰	۱۱
۲۹	۸	۲۰	۹۶	۱۳	۱۰	۱۱	۱۹	۲۴
۱ (۱-۵)	۱۹	۱ (۹ بیعد دورتر)	۷۸ و ۳۳ بیعد	۱۲	۱	۱۶	۱۸	۱
۴۶	۲۴	۱۴	۹۴	۵۶	۲۹	۱۷	۹۱	۲۲
۶۵	۱۰۰	۹۲	۱۸۵	۹۰	۹۲	۲۴	۹۵	۹۶

ترتيب مصحف الازهر

ترتيب	علي بن ابي طالب ع	مقاتل از	امير المؤمنين ع	ابن عباس ١	ابن عباس ٢	ابن عباس ٣	جابر بن زيد	ابن النديم
٩٩- الزلزال	٩١	٩٤	٩٢	٩٢	٩٤	٩١	١	٩٤
١٠٠- العاديات	١٣	١٠٨	١٣	١٣	١١٢	١١١	١٤	١٣
١٠١- القارعة	٢٨	٢٢	٢٩	٢٨	٢٨	٢٧	٣٠	٢٩
١٠٢- التكاثر	١٥	١٨	١٥	١٦	١٦	١٤	١٦	١٥
١٠٣- المص	١٢	١٢	١٢	١٢	١٤	١٢	١٣	٩
١٠٤- الهمزة	٣٠	٢٤	٣١	٣١	٣٠	٢٩	٣٢	٣١
١٠٥- الفيل	١٨	١٦	١٨	١٨	١٨	١٦	١٩	١٨
١٠٦- قريش	٢٧	٢١	٢٨	٢٧	٢٧	٢٦	٢٩	٢٨
١٠٧- الماعون ١٧ (١-٣ مكي)	١٦	١٤	١٦	١٦	١٧	١٥	١٧	١٦
١٠٨- الكوثر	١٤	١٣	١٤	١٤	١٥	١٣	١٥	١٤
١٠٩- الكافرون	١٧	١٥	١٧	١٩	١٧	١٧	١٨	١٧
١١٠- النصر ١١٤ (آخرين سوره)	١٠٠	٩٥	١٠١	١١٠	١١٠	٩٨	٩١	١٠١
١١١- المسد	—	٥	٥	٥	٧	٦	٦	٥
١١٢- الاخلاص	٢١	١٧	٢١	٢٠	٢٠	١٨	٢٢	١٩
١١٣- الفلق	١٩	١٠٤	١٩	١٩	١١٣	١١٢	٢٠	٢٠
١١٤- الناس	٢٠	١٠٥	٢٠	٢٠	١١٤	١١٤	٢١	٢١

مهندس بازرگان	موتور	نوللاکه	نوللاکه، صفحه	گریم	بالشیر	داود	اعتقاد السلطانه	تفسیر خازن
۹	۱۰	۱۱		۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۴۱	۴	۲۵	۹۹	۱۰	۱۱	۲	۱۷	۸۹
۲۳	۲	۳۰	۱۰۴	۹	۱۲	۸	۱۶	۱۲
۴۲	۷	۲۴	۹۹	۸	۱۲	۳	۱۵	۲۶
۳۸ (۱-۳)	۹	۸	۹۳	۷	۳۱	۱۸	۱۴	۱۵
۳ (۱ و ۲)	۱	۲۱ (۳ دیرتر)	۹۷	۶ (۳ دیرتر)	۶	۱۹	۱۳	۱۲
۲۵	۱۰	۶	۹۳	۵	۳۸	۲۰	۱۲	۲۸
۳۹	۱۳	۹	۹۳	۴	۴۰	۸۸	۱۱	۱۸
۲۱	۵	۴	۹۱	۳	۳	۸۹	۱۰	۲۵
۱۸	۳۹	۷	۹۳	۲	۸	۲۱	۹	۱۶
۹	۱۸	۵	۹۲	۱۱	۳۷	۲۲	۸	۱۴
۲۶	۳۸	۴۵	۱۰۸	؟۹۲	۴۴	۱۰۹	۷	۱۷
۱۱۰	۳۰	۱۱۱	۲۱۹	۱۱۱	۱۱۱	۱۱۰	۶	۱۰۰
۳۵	۲۲	۳	۸۹	۱	۳۶	۹۰	۵	۵
۵	۲۰	۴۴	۱۰۷	؟۹۱	۴۳	۹۱	۴	۱۹
۳۶	۹۲	۴۶	۱۰۸	؟۳۹	۴۶	۹	۳	۹۸
۱۵	۴۷	۴۷	۱۰۸	۴۰	۴۷	۱۰	۲	۹۹



## ۲- جدول ترتیب زمانی سوره‌ها بر مبنای نزول

ترتيب مصحف الازهر

ترتيب علي بن ابي طالب ع	مقاتل از امير المؤمنين ع	١ ابن عباس	٢ ابن عباس	٣ ابن عباس	٤ جابر بن زيد	٨ ابن التميم
١	٩٦	٩٦	٩٦	٩٦	٩٦	٩٦
٩٦	٩٦	٩٦	٩٦	٩٦	٩٦	٩٦
٩٨	٧٣	٧٣	٧٣	٧٣	٧٣	٧٣
٧٣	٧٤	٧٣	٧٣	٧٣	٧٤	٧٤
٧٣	١١١	٧٤	٧٤	١١١	١	١١١
٨١	٨١	١١١	١	٨١	١١١	٨١
٨٧	٨٧	١١١	٨٧	٨٧	٨١	٨٧
٩٢	٩٢	٨١	٩٢	٩٢	٨٧	٩٤
٨٩	٨٩	٨٧	٨٩	٨٩	٩٢	١٠٣
٩٣	٩٣	٩٢	٩٣	٩٣	٨٩	٨٩
٩٤	٩٤	٨٩	٩٤	٩٤	٩٣	٩٣
١٠٣	١٠٣	٩٤	١٠٣	١٠٣	٩٤	٩٢
١٠٠	١٠٨	٥٥	١٠٠	١٠٨	١٠٣	١٠٠
١٠٨	١٠٧	١٠٣	١٠٨	١٠٧	١٠٠	١٠٨
١٠٢	١٠٩	١٠٨	١٠٢	١٠٩	١٠٨	١٠٢
١٠٧	١٠٥	١٠٢	١٠٧	١٠٥	١٠٢	١٠٧
١٠٩	١١٢	١٠٧	١٠٩	١١٢	١٠٧	١٠٩

مهندس بازرگان ۹	موتیر ۱۰	نولده ۱۱	نولده صفحه	گریم ۱۲	بلاشیر ۱۳	داود ۱۴	اعتماد السلطنه ۱۵	تفسیر خازن ۱۶
۹۶ (۵-۱)	۱۰۳	۹۶ (۹) ببع دیرتر	۸۷ و ۳۳ ببع	۱۱۱؟	۹۶	۱	۱	۹۶
۷۴ (۷-۱)	۱۰۰	۷۴ (۳۱) دیرتر	۸۶	۱۰۷	۷۴	۹۹	۱۱۴	۶۸
۱۰۳ (۲-۱)	۹۹	۱۱۱	۸۹	۱۰۶	۱۰۶	۸۲	۱۱۳	۷۳
۵۲ (۸-۱)	۹۱	۱۰۶	۹۱	۱۰۵	۹۳	۸۱	۱۱۲	۷۴
۱۱۲	۱۰۶	۱۰۸	۹۲	۱۰۴	۹۴	۷۶	۱۱۱	۱۱۱
۸۶ (۱۷-۱۱)	۱	۱۰۴	۹۳	۱۰۳ (۳) دیرتر	۱۰۳	۵۵	۱۱۰	۸۱
۸۲ (۵-۱)	۱۰۱	۱۰۷	۹۳	۱۰۲	۹۱	۷۱	۱۰۹	۸۷
۹۱ (۱۷-۱)	۹۵	۱۰۲	۹۳	۱۰۱	۱۰۷	۱۰۰	۱۰۸	۹۲
۱۰۸	۱۰۲	۱۰۵	۹۳	۱۰۰	۸۶	۱۱۳	۱۰۷	۸۹
۸۷ (۱-۸ و ۹ و ۱۰)	۱۰۴	۹۲	۹۳	۹۹	۹۵	۱۱۴	۱۰۶	۹۳
۸۵ (۱-۷ و ۱۲-۲۲)	۸۲	۹۰	۹۴	۱۰۸	۹۹	۹۵	۱۰۵	۹۴
۸۱	۹۲	۹۴	۹۴	۹۶	۱۰۱	۹۳	۱۰۴	۱۰۳
۹۴	۱۰۵	۹۳	۹۴	۹۵	۱۰۰	۹۲	۱۰۳	۱۰۰
۹۳	۸۹	۹۷	۹۴	۹۴	۹۲	۸۹	۱۰۲	۱۰۸
۱۱۴	۹۰	۸۶	۹۵	۹۳	۸۲	۹۴	۱۰۱	۱۰۲
۷۹ (۱-۲۶)	۹۳	۹۱	۹۵	۹۲	۸۷	۹۶	۱۰۰	۱۰۷
۹۲	۹۴	۸۰	۹۵	۹۱	۸۰	۹۷	۹۹	۱۰۹

ترتيب مصحف الازهر

١

ترتيب ٢ علي بن ابي طالب ع	٣ مقاتل ال امير المؤمنين ع	٤ ابن عباس ١	٥ ابن عباس ٢	٦ ابن عباس ٣	٧ جابر بن زيد	٨ ابن النديم
١٠٥	١٠٢	١٠٥	١٠٥	١١٢	١٠٩	١٠٥
١١٢	٥٣	١١٢	١٠٩	٥٣	١٠٥	١١٢
١١٤	٨٠	١١٤	١١٢	٨٠	١١٢	١١٣
١١٢	١٠٦	١١٢	٥٣	٩٧	١١٤	١١٤
٨٠	١٠١	٥٣	٨٠	٢٢	١١٢	٥٣
٩٧	٧٥	٨٠	٩٧	٩١	٥٣	٨٠
٩١	١٠٤	٩٧	٩١	٨٥	٨٠	٩٧
٨٥	٧٧	٩١	٨٥	٩٥	٩٧	٩١
٩٥	٥٠	٨٥	٩٥	١٠٦	٩١	٨٥
١٠٦	٨٦	٩٥	١٠٦	١٠١	٨٥	٩٥
١٠١	٥٤	١٠٦	١٠١	٧٥	٩٥	١٠٦
٧٥	٣٨	١٠١	٧٥	١٠٤	١٠٦	١٠١
١٠٤	٧٢	٧٥	١٠٤	٧٧	١٠١	٧٥
٧٧	٣٦	١٠٤	٧٧	٥٠	٧٥	١٠٤
٥٠	٢٥	٧٧	٥٠	٩٠	١٠٤	٧٧
٩٠	٣٥	٥٠	٩٠	٨٦	٧٧	٥٠
٨٦	١٩	٩٠	٨٦	٥٤	٥٠	٩٠

۱۰ مهر	۱۱ نوادگه	نوادگه، صفحه	۱۲ گرم	۱۳ بالاشتر	۱۴ دود	۱۵ اعتماد السلطنه	۱۶ تفسیر خازن	۹ مهندس بازرگان
۱۰۸	۶۸ (۱۷ بعد دیرتر)	۹۶	۹۰	۸۱	۱۰۲	۹۶	۱۰۵	۱۰۷
۹۶	۸۷	۹۶	۸۹	۸۴	۱۰۳	۹۵	۱۱۲	۷۷
۱۱۲	۹۵	۹۶	۸۸	۷۹	۱۰۴	۹۴	۵۳	(۷۸-۱)۲۶
۷۴	۱۰۳ (۳ دیرتر)	۹۷	۸۷ (جز ۷)	۸۸	۱۰۷	۹۳	۸۰	۱۰۶
۱۱۱	۸۵ (۸-۱۱ دیرتر)	۹۷	۸۶	۵۲	۱۰۸	۹۲	۹۷	(۵۳-۱)۲۵
۸۷	۷۳ (۲۰ مدنی)	۹۸	۸۵ (۸-۱۱ بعد)	۵۶	۱۰۱	۹۱	۸۵	۸۴
۹۷	۱۰۱	۹۹	۸۴ (۲۵ بعد)	۶۹	۹۸	۹۰	۹۵	۸۰
۸۸	۹۹	۹۹	۸۳	۷۷	۹۱	۸۹	۱۰۶	۱۰۴
۸۰	۸۲	۹۹	۸۲	۷۸	۸۸	۸۸	۱۰۱	۱۰۹
۸۱	۸۱	۹۹	۸۱ (۲۹ بعد)	۷۵	۹۰	۸۷	۷۵	(۸۸-۱۷۰۷۰۶)۲۶
۸۴	۵۳ (۲۳-۲۶-۳۲ دیرتر)	۱۰۰	۸۰	۵۵	۸۷	۸۶	۱۰۴	(۷۵-۲۰۰۱۳-۷)۴۰
۸۶	۸۴ (۲۵ دیرتر)	۱۰۴	۷۹	۹۷	۱۹	۸۵	۷۷	۹۵
۱۱۰	۱۰۰	۱۰۴	۷۸ (۳۷ بعد)	۵۳	۸۶	۸۴	۵۰	۵۶
۸۵	۷۹ (۲۷-۳۶ دیرتر)	۱۰۴	۷۷	۱۰۲	۱۲	۸۳	۹۰	(۵۵-۱)۲۶-۲۷-۷۸
۸۳	۷۷	۱۰۴	۷۶	۷۰	۸۵	۸۲	۸۶	۱
۷۸	۷۸	۱۰۴	۷۵	۷۳	۸۴	۸۱	۵۴	۱۰۰
۷۷	۸۸	۱۰۴	۷۴ (۵۵ بعد)	۷۶	۸۳	۸۰	۳۸	(۶۹-۳۸)۵۲

ترتيب مصحف الازهر						
١						
ترتيب	٢	٣	٤	٥	٦	٧
علي بن ابي طالب ع	مقاتل از	امير المؤمنين ع	١ ابن عباس	٢ ابن عباس	٣ ابن عباس	٤ جابر بن زيد
٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤
٣٥- البلد ٩٠	٥٤	٢٠	٨٦	٥٤	٣٨	٩٠
٣٦- الطارق ٨٦	٣٨	٥٤	٥٤	٣٨	٧	٨٦
٣٧- القمر ٥٤ (جز ٤٤-٦٦ مدني)	٧	٢٦	٣٨	٧	٧٢	٥٤
٣٨- ص ٣٨	٧٢	٢٧	٧	٧٢	٣٦	٣٨
٣٩- الاعراف ٧ (جز ١٦٣-١٧٠ مدني)	٣٦	٢٨	٧٢	٣٦	٢٥	٧
٤٠- الجن ٧٢	٢٥	١١	٣٦	٢٥	٣٥	٧٢
٤١- يس ٣٦ (جز ٤٥ مدني)	٣٥	١٢	٢٥	٣٥	١٩	٣٦
٤٢- الفرقان ٢٥ (جز ٦٨-٧٠ مدني)	١٩	٢٢	٣٥	١٩	٢٠	٢٥
٤٣- فاطر ٣٥	٢٠	٦	١٩	٢٠	٢٦	٣٥
٤٤- مريم ١٩ (جز ٥٨ و ٧١ مدني)	٥٦	٣٧	٢٠	٢٦	٢٧	١٩
٤٥- طه ٢٥ (جز ١٣٠ و ١٣١ مدني)	٢٦	٣١	٥٦	٢٧	٢٨	٢٠
٤٦- الواقعة ٥٦ (جز ٨١ و ٨٢ مدني)	٢٧	٣٤	٢٦	٢٨	١٧	٥٦
٤٧- الشعراء ٢٦ (جز ١٩٧ و ٢٢٤ و ٢٢٧ مدني)	٢٨	٣٠	٢٧	١٧	١٠	٢٦
٤٨- النمل ٢٧	١٧	٩٧	٢٨	١٠	١١	٢٧
٤٩- القصص ٢٨ (جز ٥٢-٥٥ و ٨٥ مدني)	١٠	٩١	١٧	١١	١٢	٢٨
٥٠- الاسراء ١٧ (جز ٢٦، ٣٢، ٣٣، ٥٧، ٧٣ و ٨٠ مدني)	١١	٨٥	١٠	١٢	١٥	١٧

مهندس بازرگان	مویز	نوالکه	نوالکه، صفحه	گرم	پلاشر	داود	اعتماد السلطنه	تفسیر خازن
۹	۱۰	۱۱		۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۱۱	۷۶	۸۹	۱۰۴	۷۳ (۲۰ مدنی)	۸۳	۸۰	۷۹	۷
۱۱۳	۷۵	۷۵ (۱۶-۱۹؟)	۱۰۵	۷۰	۱۱۱	۷۹	۷۸	۷۲
۹۰	۷۰	۸۳	۱۰۵	۶۹	۱۰۸	۷۸	۷۷	۳۶
۱۰۲ (۸-۳)	۱۰۹	۶۹	۱۰۵	۶۸	۱۰۴	۷۷	۷۶	۲۵
۱۰۵	۱۰۷	۵۱ (۲۴ بعد دیرتر)	۱۰۵	۱۱۳ ؟	۹۰	۷۵	۷۵	۲۵
۸۹ (۲۷-۱۴)	۵۵	۵۲ (۲۶، ۲۳-۳۲ دیرتر)	۱۰۵	۱۱۴	۱۰۵	۷۴	۷۴	۱۹
۹۹	۵۶	۵۶ (۷۵ بعد؟)	۱۰۶	۵۶	۸۹	۷۰	۷۳	۲۰
۱۰۱	۶۷	۷۰	۱۰۶	۵۵	۸۵	۷۳	۷۲	۵۶
۳۷	۵۳	۵۵ (۸ و ۹ دیرتر)	۱۰۶	۵۴	۱۱۲	۶۹	۷۱	۲۶
۷۰ (۳۵-۱۹)	۳۲	۱۱۲	۱۰۷	۵۳ (۲۱-۲۳ و ۲۷-۳۳ بعد)	۱۰۹	۶۸	۷۰	۲۷
۸۳	۳۹	۱۰۹	۱۰۸	۵۲	۱	۱۰	۶۹	۲۸
۹۷	۷۳	۱۱۳	۱۰۸	۵۱	۱۱۳	۶۷	۶۸	۱۷
۵۱ (۶۰-۷)	۱۱۴	۱۱۴	۱۰۸	۵۰	۱۱۴	۲۸	۶۷	۱۰
۵۴	۵۴	۱	۱۱۰	۱۵	۵۱	۲۷	۵۶	۱۱
۶۸ (۵۲-۱۷)	۳۴	۵۴	۱۲۱	۲۲ (جز ۲۵- ۴۲، ۷۶، ۷۸ مدنی)	۵۴	۶۴	۵۵	۱۲
۴۴ (۱۶-۱)	۳۱	۳۷	۱۲۳	۱۴ (۳۸-۴۲ مدنی)	۶۸	۶۳	۵۴	۱۵

ترتيب مصحف الازهر						
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧
ترتيب علي بن ابي طالب ع	مقاتل از امير المؤمنين ع	ابن عباس ١	ابن عباس ٢	ابن عباس ٣	جابر بن زيد	ابن النديم
١٢	٩٥	١١	١٥	٦	١٠	١٠
١٥	٤٠	١٢	٦	٣٧	١١	١٥
٦	٤١	١٥	٣٧	٣١	١٢	٣٧
٣٧	٤٤	٦	٣١	٣٤	١٥	٣١
٣١	٤٢	٣٧	٣٤	٣٩	٦	٢٣
٣٤	٤٥	٣١	٣٩	٤٠	٣٧	٣٤
٣٩	٤٦	٣٤	٤٠	٤١	٣١	٢١
٤٠	١٨	٣٩	٤١	٤٢	٣٤	٣٩
٤١	٣٢	٤٠	٤٢	٤٣	٣٩	٤٠
٤٢	٢١	٤١	٤٣	٤٤	٤٠	٤١
٤٣	١٦	٤٢	٤٤	٤٥	٤١	٤٢
٤٤	٧١	٤٣	٤٥	٤٦	٤٣	٤٣
٤٥	١٤	٤٤	٤٦	٥١	٤٤	٤٤
٤٦	٥٢	٤٥	٥١	٨٨	٤٥	٤٥
٥١	٦٧	٤٦	٨٨	١٨	٤٦	٤٦
٨٨	٦٩	٥١	١٨	١٦	٥١	٥١



۹ مهندس بازارگان	۱۰ موزر	۱۱ نوللاکه	نوللاکه، صفحه	۱۲ کریم	۱۳ بلاشیر	۱۴ داود	۱۵ اعتماد السلطنه	۱۶ تقسیم خازن
۷۱	۶۹	۷۱	۱۲۴	۴۶	۲۷	۱۸	۵۴	۶
۲۳ (جزء آخری)	۶۸	۷۶	۱۲۴	۷۲	۷۱	۱۴	۵۲	۲۷
۲۰ (۵۴-۱)	۴۱	۴۴	۱۲۴	۴۵	۴۴	۶۲	۵۱	۳۱
۱۵ (۴۸-۶)	۷۱	۵۰	۱۲۴	۴۴	۵۰	۶۱	۵۰	۲۴
۲۶ (۵۱-۱)	۵۲	۲۰	۱۲۴، ۷۰	۴۱	۲۰	۵۷	۴۶	۲۹
۷۶	۵۰	۲۶	۱۲۶	۹۷	۲۶	۵۶	۴۵	۴۰
۲۸ (۱-۲۲، ۲۴-۶۶)	۴۵	۱۵	۱۲۹	۴۰	۱۵	۵۴	۴۴	۴۱
۵۰	۴۴	۱۹	۱۳۰	۳۹	۱۹	۵۳	۴۳	۴۲
۳۶	۳۷	۳۸	۱۳۱	۳۸	۳۸	۵۲	۴۲	۴۳
۲۳ (۱۲-۱۸۸)	۳۰	۳۶	۱۳۱	۳۷	۳۶	۵۱	۴۱	۴۴
۴۳ (۱-۸۱۹۶۵-۱۹)	۲۶	۴۳	۱۳۱	۳۶	۴۳	۵۰	۴۰	۴۵
۲۱	۱۵	۷۲	۱۳۲	۳۵	۷۲	۴۷	۳۹	۴۶
۷۲	۵۱	۶۷	۱۳۳	۳۴	۶۷	۴۶	۳۸	۵۱
۱۹ (۱-۳۴، ۴۲-۷۵)	۴۶	۲۳	۱۳۳	۳۲	۲۳	۴۵	۳۷	۸۸
۹۸	۷۲	۲۱	۱۳۳	۳۱	۲۱	۱۱	۳۶	۱۸
۲۵	۳۵	۲۵	۱۳۳، ۱۷	۶۷	۲۵	۱۳	۳۵	۱۶

ترتيب مصحف الازهر						
١						
ترتيب ٢ علي بن ابي طالب ع	مقاتل از ٣ امير المؤمنين ع	٤ ابن عباس ١	٥ ابن عباس ٢	٦ ابن عباس ٣	٧ جابر بن زيد	٨ ابن النديم
١٨	٧٠	٨٨	١٦	٧١	٨٨	٨٨
١٦	٧٨	١٨	٧١	١٤	١٨	١٨
٧١	٧٩	١٦	١٤	٥٥؟	٤٢	٦
١٤	٥١	٧١	٢١	٢١	٣٢	١٦
٢١	٨٤	١٤	٢٣	٢٣	٢١	٧١
٢٣	٨٢	٢١	١٣	٣٢	١٦	١٤
٣٢	٣٩	٢٣	٥٢	١٣	٧١	٣٢
٥٢	٢٩	٣٢	٦٧	٥٢	٥٢	٥٢
٦٧	١٠	٥٢	٦٩	٦٧	٢٣	٦٧
٦٩	١٥	٦٧	٧٠	٦٩	٦٧	٩٠
٧٠	٢٣	٦٩	٧٨	٧٠	٦٩	٧٠
٧٨	٨٣	٧٠	٧٩	٧٨	٧٠	٧٨
٧٩	٨	٧٨	٨٢	٧٩	٧٨	٧٩
٨٢	٢	٧٩	٨٤	٨٢	٧٩	٨٢
٣٠	٣	٨٢	٣٠	٨٤	٨٢	٨٤
٢٩	٤	٨٤	٢٩	٣٠	٨٤	٣٠



ترتيب مصحف الازهر						
١						
ترتيب ٢ علي بن ابي طالب ع	مقاتل از ٣ المير المؤمنين ع	٤ ابن عباس ١	٥ ابن عباس ٢	٦ ابن عباس ٣	٧ جابر بن زيد	٨ ابن النديم
٨٣	٥	٢٠	٨٣	٢٩	٢٠	٢٩
٨٤	٣٣	٢٩	٢	٨٣	٢٩	٨٣
٢	٦٠	٨٣	٨	٢	٨٣	٥٤
٨	٥٧	٢	٨	٢	٢	٨٦
٣	٤٧	٨	٥٩	٣	٣	٢
٣٣	١٣	٣	٣٣	٣٣	٨	٨
٦٠	٥٥	٣٣	٢٤	٦٠	٣٣	٣٣
٤	٧٦	٦٠	٦٠	٤	٦٠	٣
٩٩	٦٥	٤	٤٨	٩٩	١١٠	٦٠
٥٧	٩٨	٩٩	٤	٥٧	٢٢	٤
٤٧	٩١	٥٧	٩٩	٤٧	٦٣	٩٩
١٣	٩٩	٤٧	٢٢	٧٦	٥٨	٥٧
٥٥	١١٠	١٣	٥٧	٦٥	٦٦	٤٧
٧٦	٢٤	٥٥	٤٧	٩٨	٦٢	١٣
٦٥	٦٣	٧٦	٧٦	٥٩	٦٤	٧٦

مهندس بازارگان	مهر	نولداکه	نولداکه، صفحه	گرم	پلاستر	داود	اعتماد السلطنه	تقسیم خازن
۹	۱۰	۱۱		۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۳۴ (۵۴-۱۰)	۲۸	۴۲	۱۵۷	۱۶ (۱۱۱-) (۱۲۵ مدنی)	۴۲	۲۴	۱۵	۲
۱۰ (۱۰۹-۷۲)	۲۳	۱۰	۱۵۸	۱۳	۱۰	۲۰	۱۴	۸
۱۲ (۷۱-۱)	۲۲	۳۴	۱۵۸	۱۲	۳۴	۱۷	۱۳	۳
۲۸ (۸۸-۸۵-۷۵-۱)	۲۱	۳۵	۱۵۸	۱۱	۳۵	۱۵	۱۲	۳۳
۴۰ (۸۵-۶۳، ۵۳-۷)	۱۷	۷ (۱۵۷) (۱۵۸ مدنی)	۱۵۸	۱۰	۷	۷	۱۱	۶۰
۳۱ (۳۴-۱۱)	۱۶	۴۶	۱۶۰	۷ (۱۵۸-) (۱۵۶ مدنی)	۴۶	۱۰۵	۱۰	۴
۴۲ (۱۰-۱)	۱۳	۶	۱۶۱	۶	۶	۱۰۶	۷	۹۹
۲ (۱۹۱-۱۸۶، ۳۷-۲۸)	۲۹	۱۳	۱۶۲	۹۸؟	۱۳	۱۱۱	۶	۵۷
۳۵ (۴۵-۲۰، ۹۸-۴)	۷	۲ و ۶؟	۱۷۳	۱۱۲؟	۲	۱۱۲	۹۷	۴۷
۴۷	۱۱۳	۹۸	۱۸۵	۱۰۹؟	۹۸	۷۲	۶۴	۱۳
۸	۷۹؟	۶۴	۱۸۶	۲	۶۴	۶۰	۶۳	۵۵
۶۱	۲	۶۲	۱۸۶	۶۲	۶۲	۵۹	۶۲	۷۶
۴۶ (۲۷-۲۶، ۱۳-۱)	۴۷	۸	۱۸۷ و ۱۸۶ ۶۷	۵ (۱-۱۴ بعد)	۸	۵۸	۹۸	۶۵
۶۲	۵۷	۴۷	۱۸۹	۴۷	۴۷	۴۹	۶۱	۹۸
۳ (۷۶-۳۰)	۸	۳ (قسمتی) دیرتر	۱۸۹	۸	۳	۴۸	۵۷	۵۹

ترتيب مصحف الازهر

ترتيب على بن ابي طالب ع	ترتيب مقاتل از از امير المؤمنين ع	١ ابن عباس	٢ ابن عباس	٣ ابن عباس	٤ جابر بن زيد	٥ ابن التميم	١
٩٨	٥٨	٦٥	٦٥	١١٠	٦١	٦٥	٩٨- الانسان ٧٦
٥٩	٤٩	٩٨	٩٨	٦٣	٤٨	٩٨	٩٩- الطلاق ٦٥
١١٠	٦٦	٥٩	٦٢	٢٤	٩	٥٩	١٠٠- البينة ٩٨
٢٤	٦٢	١١٠	٣٢	٥٨	-	١١٠	١٠١- الحشر ٥٩
٢٢	٦١	٢٤	٦٣	٤٩	-	٢٤	١٠٢- النور ٢٤
٦٣	٩	٢٢	٥٨	٦٦	-	٢٢	١٠٣- الحج ٢٢ (جز ٥٢-٥٥ بين مكة ومدينه)
٥٨	١١٣	٦٣	٤٩	٦٢	-	٦٣	١٠٤- المناقون ٦٣
٤٩	١١٤	٥٨	٦٦	٦٤	-	٥٨	١٠٥- المجادلة ٥٨
٦٦	٤٨	٤٩	٦٤	٦١	-	٤٩	١٠٦- الحجرات ٣٩
٦٢	١٠١	٦٦	٦١	٤٨	-	٦٦	١٠٧- التحريم ٦٦
٦٤	١٠٠	٦٢	٥	٥	-	٦٢	١٠٨- التغاين ٦٣
٤٨	٧	٦٤	٩	٩	-	٦٤	١٠٩- الصف ٦١
٥	١٧	٦١	١١٠	٥٦	-	٦١	١١٠- الجمعة ٦٢
٩	٨٨	٤٨	٥٦	١٠٠	-	٤٨	١١١- الفتح ٤٨ (دبر گشت حديبيه)
٥٣	-	٥	١٠٠	١١٣	-	٥	١١٢- المائدة ٥ (جز ٣ در عرفات وداع)
-	-	٩	١١٣	١١٤	-	٩	١١٣- التوبه ٩ (جز دو آيه آخر مكي)
-	-	-	١١٤	-	-	-	١١٤- النصر ١٠٣ (به منى در حجة الوداع)

تقسیم حازن	اعتدال السلطنه	داود	پلاستر	گرم	نولداکه (صافه)	نولداکه	۱۰	مهندسین نازگان
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲		۱۱		۹
۱۱۲	۴۷	۲۹	۶۱	۲۴	۱۹۴	۶۱	۵۸	۶۳
۱۱۴	۵۸	۳۸	۵۷	۵۹	۱۹۵	۵۷	۶۵	۲۲ (۱-۱۷-۳۱-۴۲-۶۹) (۷۷-)
۱۱۰	۵۹	۳۳	۴	۳	۱۹۵	۴	۹۸	۵۹
۲۴	۶۰	۲۱	۶۵	۴	۲۰۵	۶۵	۶۲	۵۷
۲۲	۴۹	۱۶	۵۹	۵۷	۲۰۶	۵۹	۵۹	۳۳ (۱-۳-۴۱-۴۷-۶۳) (۶۷-)
۶۳	۲۲	۸	۳۳	۶۴	۲۰۶	۳۳	۲۴	۴ (۶۷-۱۳۰-۱۳۰-۱۷۴)
۵۸	۴	۹	۶۳	۶۱	۲۰۹	۶۳	۶۳	۱۳
۴۹	۲۴	۲	۲۴	۶۰	۲۱۰	۲۴	۴۸	۲۴ (۱-۳۳)
۶۶	۶۵	۴	۵۸	۵۸	۲۱۲	۵۸	۶۱	۴۸
۶۱	۶۶	۶۵	۲۲	۶۵	۲۱۳	۲۲ (۱-۲۴-۴۲-۵۷) ۶۱-۶۶-۶۸-۷۶ (مک)	۴	۶۵ (۱۲-۸)
۶۲	۳۳	۵	۴۸	۳۳	۲۱۵	۴۸	۳	۴۹
۶۴	۴۸	۱۰۹	۶۶	۶۳	۲۱۷	۶۶	۵	۹ (۱-۳۷)
۴۸	۸	۱۱۰	۶۰	۴۹	۲۱۸	۶۰	۳۳	۱۱۰
۹	۹	۲۲	۱۱۰	۱۱۰	۲۱۹	۱۱۰	۶۰	۵۸
۵	۲	۳	۴۹	۴۸	۲۲۰	۴۹	۶۶	۶۰
-	۳	۶	۹	۶۶	۲۲۲	۹	۴۹	۶۶
-	۵	۶۶	۵	۹	۲۲۷	۵ (قسمتی زودتر)	۹	۵ (۱-۹)

## جدول تاریخی گاه‌شمار سیره رسول خدا و حوادث مهم جهان

این یکی از گرفتاریهای آنهاست که با تاریخ صدر اسلام سروکار دارند که زمان وقوع همه حوادث به طور مشخص روشن نیست. گاهی زمان ضبط نشده و وقتی هم زمان حادثه به گونه‌های مختلف نوشته شده که این اختلاف خود موجب سردرگمی بسیار می‌شود. از اینجا علل وقوع بعضی از حوادث ناشناخته می‌ماند و حادثه گنگ می‌نماید. این است که تلاشی شد تا با تکیه بر قابل اعتمادترین منابع، سلسله حوادث زندگی رسول خدا که در ارتباط مستقیم با قرآن است تنظیم شود. گفتگویی نیست که تاریخ این وقایع و تطبیق آن با سالهای میلادی، بخصوص در موارد پیش از بعثت، تخمینی است. تنها چیزی که هست این است که این جدول با تکیه بر مشهورترین روایات و اسناد تنظیم و پیشنهاد می‌شود. امید که گامی در راه تنظیم دقیق‌تر وقایع شمرده شده و راهنمایی به خیر باشد. تطبیق تاریخ قمری و میلادی از نخستین سال هجرت بعد طبق «تقویم تطبیقی هزاروپانصدساله هجری قمری و میلادی» دکتر حکیم‌الدین قریشی می‌باشد، هرچند بسیار تقریبی است.

اختصار: ق ب - قبل از بعثت. ق ۵ - قبل از هجرت.

### أ - قبل از هجرت

۵۴۵ م = ۶۵ ق ب = میلاد عبدالله بن عبدالمطلب پدر پیامبر ص.  
۵۶۲ م = انعقاد صلح پنجاه‌ساله ایران و روم شرقی.  
۵۶۹ م = ۴۱ ق ب = وفات عبدالله بن عبدالمطلب - فوت حارث بن جبلة ابی شَمیر، امیر غسانیان و متحد روم شرقی - فوت طرفة بن عبد شاعر معروف عرب.  
۵۷۰ م = ۴۰ ق ب = فتح یمن بدست وهرز دیلمی در زمان انوشروان - مرگ هشام بن مغیره مخزومی - حمله سین جیبو خاقان ترک به ایران - فوت حارث بن جلزة پیشکری شاعر عرب.



- بامداد دوشنبه ۲۰ اوت ۵۷۰ م = ۱۲ ربیع الاول ۴۰ ق ب = میلاد پیامبر اکرم (ص)  
(به روایت اهل تسنن).
- بامداد دوشنبه ۲۵ اوت ۵۷۰ م = ۱۷ ربیع الاول ۴۰ ق ب = میلاد پیامبر گرامی (ص)  
(به روایت امامیه).
- ۱۹ و یا ۲۴ ربیع الاول ۴۰ ق ب = نام گذاری و عقیده کردن بر پیامبر و چند روز بعد فرستادن  
او (ص) به صحراء با حلیمه بنی سعد.
- ۵۷۱ م = جنگ انوشروان با ترکها - عقب نشینی خاقان ترکستان.
- ۵۷۲ م = تولد ابوبکر.
- ۵۷۳ م = شق صدر.
- ۵۷۵ م = برگشت از صحراء به نزد مادر.
- ۵۷۶ م = شکست روم از ایران - نخستین سفر به مدینه و درگذشت آمنه مادر پیامبر اکرم (ص).
- ۵۷۷ م = فتح آنگلوساکسونها در دنورهام - سلطنت مروونژها در فرانسه - روم غربی در  
دست بربرها.
- ۵۷۸ م = ۱۰ ربیع الاول ۳۲ ق ب = وفات عبدالمطلب نبای پیامبر.
- ۵۷۸-۸۱ م = حکومت قابوس برادر عمرو بن هند امیر لخمی و متحد ایران در حیره.
- ۵۷۹ م = درگذشت انوشروان و جلوس هرمزد چهارم.
- ۵۸۰ م = تولد عمر بن خطاب.
- ۵۸۱-۲ م = حکومت فیشهرت (زید) امیر لخمی در حیره.
- ۵۸۲ م = ۲۹ ق ب = سفر اول پیامبر به شام همراه ابوطالب - وفات منذرابو کرب بن حارث  
امیر غسانیها.
- ۵۸۲-۵ م = حکومت منذر بن منذر بن ماء السماء امیر لخمی در حیره.
- ۵۸۳ م = وفات نعمان بن منذر امیر غسانی.
- ۵۸۳-۶۱۴ م = حکومت حارث اصغر و چهارتن از پسرانش، امیر غسانیها.
- ۵۸۴ م = ۲۶ ق ب = حلف الفضول (به روایتی) - فوت عمرو بن کلتوم شاعر معروف عرب.
- ۵۸۵-۶۱۳ م = حکومت نعمان بن منذر ابوقابوس امیر لخمی در حیره.
- ۵۸۵ م = ۲۵ ق ب = شبانی پیامبر (ص).
- ۵۸۸ م = شکست خاقان ترک از بهرام چوبینه - حرب الفجار دوم میان قریش و کنانه ۴ سال،  
(به روایتی).
- ۵۸۹ م = شکست بهرام چوبینه از روم.
- ۵۹۰ م = ۲۰ ق ب = حلف الفضول (به روایتی دیگر) - تلاش عثمان بن حویرث برای حکومت  
مکه - کشته شدن هرمزد چهارم و تاجگذاری خسرو پرویز و طغیان بهرام چوبینه.

۵۹۱ م = شکست پرویز از بهرام و فرار به روم — بازگشت او با ارتش روم — شکست و فوت بهرام چوبینه — تعیین حدود ایران و روم میان خسرو و قیصر.

۵۹۵ م = ۱۵ ق ب = سفر دوم پیامبر به شام جهت تجارت برای خدیجه — ۲ ماه و ۲۵ روز پس از بازگشت ازدواج با خدیجه.

۵۹۵ — ۶۰۴ م = حکومت ایاس طائی بر لخمی‌ها (در حیره) به فرمان پرویز.

۵۹۶ م = انتخاب سیریشوع به جاثلیقی ترسایان ایران به فرمان پرویز.

۵۹۸ م = ۱۲ ق ب = خدیجه زیدبن حارثه غلام ۸ ساله را به پیامبر بخشید که آزاد شد و فرزند خوانده پیامبر گردید.

۶۰۰ م = ۱۰ ق ب = تولد زینب دختر رسول خدا از خدیجه (پیش از او قاسم و طیب و رقیه به دنیا آمده بودند و پس از او ام‌کلثوم متولد شد) — فوت عنتره بن شداد شاعر و عبید بن ابرص شاعر و قس بن ساعده ایادی شاعر و حکیم عرب.

۶۰۰ م = ۱۳ رجب ۱۰ ق ب = ولادت علی بن ابی طالب (ع).

۶۰۳ م = کشته شدن موریس امپراتور روم — جانشینی فوکاس — شورشهای داخلی — تجدید جنگهای ایران و روم.

۶۰۴ م = فوت سیریشوع مهتر ترسایان ایران و انتخاب گرگوار به جانشینی او — فوت نابغه ذبیانی شاعر عرب.

۶۰۵ م = فتح شهر دارا توسط ایران — تولد حفصه دختر عمر بن خطاب — فوت زید بن عمرو بن نفیل.

۶۰۵ م = ۵ ق ب = تجدید بنای کعبه (به روز دوشنبه).

۶۰۷ — ۸ م = ساختن گنج جدید برای خسرو پرویز — فوت گرگوار جاثلیق نصاری ایران.

۶۰۹ م = فوت زهیر بن ابی سلمی شاعر عرب.

۶۱۰ م = زمامداری هرقل قیصر روم — جنگ ذی قار میان عرب و ایران (به روایتی).

فوریه ۶۱۰ م = ۶ ماه ق ب = دوره رؤیای صادق.

دوشنبه ۱۸ ژوئن ۶۱۰ م = ۲۷ رجب ۱ ب = نخستین وحی در چهل سالگی (به عقیده امامیه).

دوشنبه ۶ اوت ۶۱۰ م = ۱۷ رمضان ۱ ب = نخستین وحی (نزول ۵ آیه اول سوره علق) در چهل سالگی (به اعتقاد اهل سنت). روز دوم بعثت: نزول نماز وسطی به دور کعبه — اسلام آوردن خدیجه، علی، زید و ابوبکر.

۶۱۰ م = ۱ ب = فوت ورقه بن نوفل.

۱۱ اوت ۶۱۰ م = ۲۰ جمادی الآخر ۲ ب = ولادت فاطمة الزهراء (ع).

۶۱۱ م = ۲ ب = اسلام حمزه عموی پیامبر (به روایتی)، عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، ابوذر غفاری و حباب بن آرت.

۶۱۲ م = ۳ ب = اعلام رسالت - انذار عشیره - اظهار اسلام عمّار، سمیه مادرش، صهیب، بلال و مقداد - دعوت سرّی در خانه ارقم.

۶۱۳ - ۶۱۸ م = حکومت ایاس بن قبیصه امیر لخمی در حیره.

۶۱۴ م = تولد عایشه دختر ابوبکر - فتح دمشق و اورشلیم بدست اپرویز و آوردن صلیب مقدس به ایران.

۶۱۴ م = ۵ ب = تشدید فشار قریش بر مسلمین - نخستین مهاجرت مسلمانها (۱۱ مرد و ۴ زن) به حبشه.

۶۱۵ م = ۶ ب = جنگ بعاث میان اوس و خزرج و شکست خزرج در یثرب - بازگشت عده‌ای از مهاجرت - اسلام آوردن عمر بن خطاب در ۳۵ سالگی در خانه ارقم - دعوت علنی مردم مکه به اسلام.

۶۱۵ م = اواخر ۶ ب = نوشتن صحیفه و پیمان نامه قریش بر علیه پیامبر (در سال ۸ بعثت هم گفته‌اند) - تشدید فشار قریش بر بنی هاشم و بنی مطلب (فتنه اول) - شهادت سمیه نخستین شهید اسلام - مهاجرت دوم مسلمانان (۸۳ مرد و ۱۸ زن) به حبشه.

۳۰ آوریل ۶۱۵ م = اول محرم ۷ ب = آغاز محصور شدن ابوطالب و بنی هاشم و بنی مطلب در شعب ابوطالب.

۶۱۶ م = فتح اسکندریه توسط شهر براز.

۶۱۷ م = تسخیر خالسدون توسط شاهین سردار ایرانی.

۶۱۸ - ۶۲۸ م = حکومت زاده امیر لخمی در حیره.

۶۱۸ م = ۹ ب = شق القمر (در شعب ابوطالب).

۱۱ دسامبر ۶۱۸ م = نیمه رجب ۹ ب = خروج از شعب ابوطالب.

۶ فوریه ۶۱۹ م = ۱۲ رمضان ۱۰ ب = وفات ابوطالب (عام الحزن).

۹ فوریه ۶۱۹ م = ۱۵ رمضان ۱۰ ب = وفات خدیجه.

فوریه مارس ۶۱۹ م = شوال ۱۰ ب = ازدواج با سوده دختر زعمه بن قیس - عقد عایشه دختر ابوبکر.

۲۱ مارس ۶۱۹ م = ۲۶ شوال ۱۰ ب = سفر به طائف.

نوامبر و آوریل ۶۱۹ م = ماههای حرام رجب و ذی حجه ۱۰ ب = دعوت قبایل و زایران و حج گزاران در مکه.

دسامبر ۶۱۹ و مه ۶۲۰ - عمره رجب و یا حج ذی حجه ۱۱ ب = پیدایش شش نفر از مسلمانان اولیه در مدینه (یثرب) - صدور حکم سلام.

دوشنبه ۱۴ ژانویه ۶۲۱ م = ۲۷ رجب ۱۲ ب = اسراء و معراج - فریضه نماز به دو رکعت (به نظر اهل سنت).

دوشنبه ۴ مارس ۶۲۱ م = ۱۷ رمضان ۱۲ ب = اسراء و معراج - فريضة نماز به دو رکعت (به نظر اماميه).

مه ۶۲۱ م = ذی حجه ۱۲ ب = نخستين بيعت عقبه يا بيعت نساء (حرمت سرقت، زنا، قتل اولاد، افتراء و بهتان) - اقامه نماز جمعه در مدينه توسط اسعد بن زراره و يا مصعب بن عمير (به روايتي).

۶۲۱ م = پيروي ايرانيان و تسلط بر شام و مصر و آسياي صغير.

اوایل ۶۲۲ م = اواسط ۱۳ ب = مهاجرت ابوسلمه نخستين مسلمان به مدينه.

ژوئن ۶۲۲ م = ذی حجه ۱۳ ب = دومين بيعت عقبه يا بيعت حرب (ايام تشریح ۳ روز پس از قرباني) - مقدمه اذن جهاد - سختگيري مجدد قریش (فتنه دوم).

۶۲۲ م = آمدن هرقل قيصر روم شرقي به طرف ايران و شکست شهر براز.

- تا اين هنگام چند حکم ديگر صادر شده بود. چون: وجوب احسان به والدين - حرمت قتل اولاد - حرمت عمل فحشاء - حرمت قتل نفس به ناحق - حرمت تصرف در مال يتيم (مگر به وجه احسن) - وجوب وفای به کيل و ميزان - وجوب عدل - وجوب وفای به عهد - رسيدگي به حال خویشاوندان - نهی از منکر و بغي - حرمت سردار و خون و گوشت خوک و هرچه به نام جز خدا ذبح شده باشد - حکم نماز شب - وصيت به ثلث - وغيره...

## ۲- بعد از هجرت

جمعه اول محرم ۱۴ ب و سال اول هجري = ۱۶ ژوئيه ۶۲۲ م = آغاز سال مبده هجري.

پنجشنبه ۱ صفر ۱ ه = ۱۵ اوت ۶۲۲ م = آغاز مهاجرت مسلمانان از مکه به يثرب (مدينه النبي)

جمعه ۲۶ صفر ۱ ه = ۱۰ سپتامبر ۶۲۲ م = تشكيل شورای دارالندوة و تصميم به قتل رسول

خدا (ص).

دوشنبه اول ربيع الاول ۱ ه = ۱۳ سپتامبر ۶۲۲ م = خروج رسول خدا از مکه برای هجرت به مدينه.

پنجشنبه ۴ ربيع الاول ۱ ه = ۱۷ سپتامبر ۶۲۲ م = ۳ روز اقامت در غار ثور و حرکت به طرف مدينه.

۱۲ ربيع الاول ۱ ه = ۲۵ سپتامبر ۶۲۲ م = روز رسيدن پيامبر به قباء ۴ فرسنگي مدينه نزد

کلثوم بن هدم در سن ۵۳ سالگي - چند روز بعد: رسيدن علي بن ابی طالب و فاطمه

الزهراء (ع) و ام ایمن و همراهان به قباء - ساختن مسجد قباء توسط عمار بن ياسر.

ظهر جمعه ۱۹ ربيع الاول ۱ ه = ۲ اکتبر ۶۲۲ م = نخستين نماز جمعه پيامبر در محل مسجد

بنی سالم بن عوف (مسجد جمعه).

یکشنبه ۱۲ ربیع الآخر ۱ هـ = ۲۵ اکتبر ۶۲۲ م = فرض نماز سفر و حضر (بر نماز ظهر و عصر و عشاء دو رکعت افزوده شد).

حدود جمادی‌الثانی ۱ هـ = دسامبر ۶۲۲ م = اسلام سلمان فارسی - اقامه نماز میت.

شعبان ۱ هـ = ژانویه ۶۲۳ م = عقد اخوت میان مهاجر و انصار و برقراری توارث میان آنها.

اوایل رمضان ۱ هـ = نیمه مارس ۶۲۳ م = سریه حمزه بن عبدالمطلب در ساحل دریا به ناحیه عیص (یا بعد از غزوه ابواء).

شوال ۱ هـ = آوریل ۶۲۳ م = سریه عبیده بن حارث بن مطلب به ثنیة المرّة - اتمام بنای مسجد مدینه - ازدواج با عایشه دختر ابوبکر - پیمان با یهود مدینه - حکم دیه و قصاص - حکم اذان.

ذی‌قعدة ۱ هـ = مه ۶۲۳ م = اقامه اذان (به روایتی) - سریه سعد بن ابی وقاص به خرار.

پنجشنبه ۱۰ محرم ۲ هـ = ۱۵ ژوئیه ۶۲۳ م = امر به روزه عاشوراء.

دوشنبه ۱۲ صفر ۲ هـ = ۱۵ اوت ۶۲۳ م = اذن به جهاد - غزوه ابواء و ودان (نخستین غزوه) - عقد علی بن ابی طالب و فاطمة الزهراء (ع).

ربیع‌الاول ۲ هـ = سپتامبر ۶۲۳ م = غزوه بواط.

جمادی‌الاولی ۲ هـ = نوامبر ۶۲۳ م = نخستین پیمان با قبایل خارج مدینه (بنی مدلیج و بنی ضمیره) - غزوه عسیره.

جمادی‌الآخری ۲ هـ = دسامبر ۶۲۳ م = بدر اولی یا سفوان.

چهارشنبه ۲۹ جمادی‌الآخر ۲ هـ = ۲۸ دسامبر ۶۲۳ م = سریه عبدالله بن جحش به نخله و کشته شدن عبدالله حضرمی نخستین کشته شکرکان - تقسیم نخستین فیه.

پنجشنبه ۱۵ رجب ۲ هـ = ۱۲ ژانویه ۶۲۴ م = تغییر قبله (به روایتی).

یکشنبه ۲ شعبان ۲ هـ = ۲۹ ژانویه ۶۲۴ م = فریضه روزه ماه رمضان.

یکشنبه ۱۵ شعبان ۲ هـ = ۱۱ فوریه ۶۲۴ م = تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه در رکوع دوم نماز ظهر در مسجد بنی سلمه (مشهور).

شعبان ۲ هـ = فوریه ۶۲۴ م = تعیین اذان (به روایتی) - آمدن گروهی از مسیحیان نجران.

۸ رمضان ۲ هـ = ۵ مارس ۶۲۴ م = عزیمت رسول خدا از مدینه.

دوشنبه ۱۷ رمضان ۲ هـ = ۱۴ مارس ۶۲۴ م = غزوه بدر کبری.

اواخر رمضان ۲ هـ = مارس ۶۲۴ م = برقراری انفال (در بازگشت از بدر) - نسخ حکم توارث به مؤاخاة (یس از فتح مکه هم گفته‌اند).

۲۶ رمضان ۲ هـ = ۲۲ مارس ۶۲۴ م = بازگشت به مدینه - وفات رقیه دخت پیامبر - مرگ ابولهب.

جمعه ۲۸ رمضان ۲ هـ = ۲۴ فوریه ۶۲۴ م = نماز عید فطر و اذان - زکات فطر (و بعد زکات

(مال) - سریه عمیر بن عدی برای کشتن عصماء دختر مروان.  
 اوایل شوال ۲ هـ - آوریل ۶۲۴ م = غزوه بنی سلیم.  
 سه‌شنبه ۱۵ شوال ۲ هـ - ۱۱ آوریل ۶۲۴ م = غزوه بنی قینقاع (نخستین خمس را پس از این غزوه هم گفته‌اند).  
 شوال ۲ هـ - آوریل ۶۲۴ م - سریه سالم بن عمیر برای کشتن ابی عفک.  
 جمعه اول ذی‌حجه ۲ هـ - ۲۵ مه ۶۲۴ م - ازدواج علی و فاطمه‌الزهراء (ع).  
 یکشنبه ۱۰ ذی‌حجه ۲ هـ - ۳ مه ۶۲۴ م - عید اضحی - نماز عید و قربانی.  
 ذی‌حجه ۲ هـ - ژوئن ۶۲۴ م - واقعه ذی‌قار میان بکر بن وائل و هامرز (به روایت مسعودی) - غزوه سویق.  
 دوشنبه ۱۵ محرم ۳ هـ - ۹ ژوئیه ۶۲۴ م = غزوه غطفان یا ذی‌أمر.  
 ربیع‌الاول ۳ هـ - اوت - سپتامبر ۶۲۴ م = ازدواج ام‌کلثوم دختر پیامبر با عثمان بن عفان.  
 چهارشنبه ۱۵ ربیع‌الاول ۳ هـ - ۶ سپتامبر ۶۲۴ م - سریه محمد بن مسلمه برای کشتن کعب بن اشرف یهودی.  
 جمعه ششم جمادی‌الاولی ۳ هـ - ۲۵ اکتبر ۶۲۴ م - غزوه بحران.  
 جمادی‌الآخری ۳ هـ - نوامبر ۶۲۴ م - قتل ابورافع سلام بن ابی‌الحقیق خیبری یهودی - سریه زید بن حارثه به‌گرفته.  
 شعبان ۳ هـ - ژانویه ۶۲۵ م - ازدواج با حفصه دختر عمر بن خطاب.  
 یکشنبه ۱۵ شعبان ۳ هـ - ۳۱ ژانویه ۶۲۵ م - ولادت حسن بن علی (ع).  
 رمضان ۳ هـ - مارس ۶۲۵ م - ازدواج با زینب دختر خُزیمه، ام‌المساکین.  
 شنبه هفتم شوال ۳ هـ - ۲۳ مارس ۶۲۵ م = غزوه أحد (۱۵ شوال را هم گفته‌اند) - کشته شدن حمزه عموی پیامبر.  
 دوشنبه ۱۶ شوال ۳ هـ - اول آوریل ۶۲۵ م = غزوه حمراء‌الأسد.  
 پنجشنبه اول محرم ۴ هـ - ۱۳ ژوئن ۶۲۵ م - سریه ابوسلمه بن عبدالاسد مخزومی به‌سرزمین قطن.  
 دوشنبه ۵ محرم ۴ هـ - ۱۷ ژوئن ۶۲۵ م - سریه عبدالله بن اُنیس و کشتن سفیان بن خالد لحيانی.  
 صفر ۴ هـ - ژوئیه ۶۲۵ م - سریه رجیع توسط مرگد بن ابی‌مرگد غنوی (در شوال سال سوم و بعد از غزوه احد هم گفته‌اند).  
 صفر ۴ هـ - ژوئیه ۶۲۵ م - سریه بثر معونه.  
 صفر ۴ هـ - ژوئیه ۶۲۵ م - مأموریت عمرو بن امیه و سلمه بن اسلم بر سر ابوسفیان.  
 ربیع‌الاول ۴ هـ - سپتامبر ۶۲۵ م = غزوه بنی‌نضیر (صفر را هم گفته‌اند).

ربیع الاول ۴ هـ = سپتامبر ۶۲۵ م = صدور حکم فیء (به روایتی).  
 ربیع الاول سال ۴ هـ = سپتامبر ۶۲۵ م = تحریم قطعی می‌گساری (خمر).  
 جمادی‌الاولی سال ۴ هـ = اکتبر ۶۲۵ م = غزوه ذات‌الرقاع ۳ میلی مدینه (در ۹ محرم سال ۵ هم گفته‌اند).  
 جمادی‌الاولی سال ۴ هـ = اکتبر ۶۲۵ م = صدور حکم و اقامه نماز خوف.  
 چهارشنبه سوم شعبان سال ۴ هـ = هشتم ژانویه ۶۲۶ م = تولد حسین بن علی (ع).  
 شعبان سال ۴ هـ = ژانویه ۶۲۶ م = غزوه بدر سوم، بدرالوعده یا بدرالآخر (هشت روز در انتظار ماندند).  
 شوال سال ۴ هـ = مارس ۶۲۶ م = تزویج ام سلمه، هند دختر ابوامیه مخزومی.  
 شوال ۴ هـ = مارس ۶۲۶ م = سنگسار شدن زن و مرد یهودی زناکار.  
 ذی‌قعدة سال ۴ هـ = آوریل ۶۲۶ م = امر به زید بن ثابت که کتابت یهود را بیاموزد.  
 سال ۴ هـ = ۶ و ۶۲۵ م = قصر نماز مسافر - حد زنا و سرقت - حرمت نکاح با زانی و زانیه.  
 صفر سال ۵ هـ = ژوئیه ۶۲۶ م = نزول آیه حجاب و احکام راجع به زنها - جواز ازدواج با زن پسرخوانده - ازدواج با زینب دختر جحش و امیمه دختر عبدالمطلب.  
 ربیع‌الاول سال ۵ هـ = اوت ۶۲۶ م = غزوه دومة الجندل.  
 ربیع‌الاول سال ۵ هـ = اوت ۶۲۶ م = قرارداد با عینیه بن حصن.  
 سه‌شنبه ۶ رجب سال ۵ هـ = ۱ دسامبر ۶۲۶ م = شکست لشکریان پارس در نینوا.  
 رجب سال ۵ هـ = دسامبر ۶۲۶ م = وفد سزینه - وفد سعد بن بکر.  
 شعبان سال ۵ هـ = ژانویه ۶۲۷ م = غزوه بنی‌المصطلق در مریسج.  
 شعبان سال ۵ هـ = ژانویه ۶۲۷ م = نزول آیه تیمم در نماز بامدادی در صلصل (یکسال پس و پیش هم گفته‌اند).  
 شعبان سال ۵ هـ = ژانویه ۶۲۷ م = قضیه افک.  
 شعبان سال ۵ هـ = ژانویه ۶۲۷ م = حد قذف.  
 چهارشنبه ۲۷ شعبان سال ۵ هـ = ۲۱ ژانویه ۶۲۷ م = فرار خسرو ابرویز.  
 رمضان سال ۵ هـ = فوریه ۶۲۷ م = ازدواج با جویریة دختر حارث رئیس بنی‌مصطلق.  
 رمضان سال ۵ هـ = فوریه ۶۲۷ م = سجده تلاوت.  
 شوال سال ۵ هـ = فوریه ۶۲۷ م = غزوه خندق و یا احزاب (از ۸ تا ۲۳ ذی‌قعدة مدینه در محاصره بود و در ۲۴ ذی‌قعدة جنگ تمام شد مطابق ۱۸ مارس ۶۲۷ و ۲۷ اسفندماه سال پنجم هجری شمسی).  
 یکشنبه ۷ ذی‌قعدة سال ۵ هـ = ۳۰ مارس ۶۲۷ م = غزوه بنی‌قریظه (۲۵ روز آنها را محاصره کرده‌اند).

ذی‌حجه سال ۵ هـ = آوریل - مه ۶۲۷ م = توبه ابولبابه - کنیزی ریحانه - ۵ روز نماز  
نشسته پیامبر در خانه - سریه ابو عبیده جراح به سیف‌البحر - درگذشت سعد بن معاذ  
رئیس اوس مدینه - رسیدن وفد اشجع .

سال ۵ هـ = ۲۷ - ۶۲۶ م = اقامه نماز خسوف - فوت امیه بن ابی‌الصلت در طائف .  
دوشنبه ۱۰ محرم ۶ هـ = ۱ ژوئن ۶۲۷ م = سریه محمد بن مسلمه به قرطاه .  
سه‌شنبه ۱ ربیع‌الاول ۶ هـ = ۲۱ ژوئیه ۶۲۷ م = غزوه عسفان، بنی‌لحیان .  
ربیع‌الاول ۶ هـ = ژوئیه - اوت ۶۲۷ م = سریه عمر بن خطاب بر سر قاره - سریه هلال بن حارث  
بر سر بنی مالک بن فهز - سریه بشر بن سواد جهنی بر سر بنی حارث بن کنانه - سریه  
سعد بن عباد جهنی به غمیم - سریه عکاشة بن محصن اسدی تا عمر - غزوه ذی‌قرد یا  
غایه (نیمه ذی‌حجه هم گفته‌اند) .

ربیع‌الآخر ۶ هـ = اوت سپتامبر ۶۲۷ م = سریه محمد بن مسلمه به ذی‌القصه (۲۴ میلی مدینه  
در راه عراق) بر سر بنی ثعلبه - سریه ابو عبیده جراح بر سر بنی ثعلبه - سریه زید بن  
حارثه به جموم سرزمین بنی سلیم (رفتن هرقل به زیارت قدس) .

جمادی‌الاولی ۶ هـ = سپتامبر اکتبر ۶۲۷ م = سریه ابوبکر به غمیم - سریه زید بن حارثه  
به عیص - سریه کرزین جابر فهزی به ذی‌الجدر و صدور حکم فساد در ارض و محاربه  
با خدا و رسولش .

جمادی‌الآخر ۶ هـ = اکتبر نوامبر ۶۲۷ م = عقد مجدد زینب دخت پیامبر به ابوالعاص  
برادرزاده خدیجه - سریه زید بن حارثه به طرف - سریه زید بن حارثه به حسمی بر سر  
جذام - سریه زید بن حارثه به مدین (یا سریه مینا که بعضی در سال ۳ گفته‌اند) .  
رجب ۶ هـ = نوامبر دسامبر ۶۲۷ م = سریه زید بن حارثه به وادی القری بر سر «ام‌قره»  
(ملکه طایفه‌ای از بنی‌فزاره) .

شعبان ۶ هـ = دسامبر ۲۷ ژانویه ۶۲۸ م = سریه عبدالرحمن عوف به دومه‌الجندل بر سر  
بنی کلب و صدور حکم رعایت اعتدال و تقوا در جنگ - سریه علی بن ابی‌طالب  
به فدک بر سر بنی سعد بن بکر - سریه ابو عبیده جراح به دوکوه آجاء و سلمی .  
رمضان سال ۶ هـ = ژانویه فوریه ۶۲۸ م = سریه عبدالله بن عتیک بر سر ابورافع یهودی (در  
سال ۳ و ۴ و ۵ هم گفته‌اند) - سریه عبدالله بن رواحه به خیبر - اسلام مغیره بن شعبه -  
گزاردن نماز باران (استسقاء) .

شوال سال ۶ هـ = فوریه مارس ۶۲۸ م = سریه عبدالله بن رواحه بر سر یسیرین رزام یهودی -  
فرض حج که انجام آن تا سال نهم هجرت به تأخیر افتاد .

یکشنبه اول ذی‌قعدة سال ۶ هـ = ۱۳ مارس ۶۲۸ م = غزوه حدیبیه - در ضمن آن بیعت  
رضوان یا بیعت شجره - حرمت ماههای حرام - حرمت حرم - احرام - جواز دفاع در



ماه حرام—الحرمت قصاص—جواز تقاص از مال غاصب—لزوم رعایت تقوا در مجازات.

ذی حجه ۶ هـ—آوریل ۶۲۸ م—غزوه خیبر—ساختن انگشتی رسول خدا برای نامه‌ها (این دو امر در محرم سال هفتم به انجام رسید).

سال ششم هجری—۲۸—۶۲۷ م—آمدن وفد بنی‌عبس—اعلام حکم کفاره برای ظهار در قضیه اوس بن صامت و زنش خوله—حکم ایلاء.

در همین سال: شکست شهر براز از رومیان—فوت شاهین سردار ایرانی و هجوم هرقل به بین‌النهرین و غارت دستگرد.

محرم سال هفتم هجری—مه—ژوئن ۶۲۸ میلادی—فرستادن شش سفیر با نامه به نزد اصحمة نجاشی حبشه، قیصر روم، اپرویز خسرو ایران، جریج بن میناء (مقوقس)، فرماندار اسکندریه، حارث بن ابی‌شمیر امیر غسان و هُوذَة بن علی امیر یمامه.

محرم ۵۷ هـ—مه—ژوئن ۶۲۸ م—غزوه خیبر و رشادت علی (ع) در کار قلعه قموص—تحریم گوشت خراهمی و اجازه گوشت اسب و نهی از فروش غنائم جنگی پیش از تقسیم—رسیدن جعفر بن ابی‌طالب از حبشه (روز فتح خیبر؛ در ماه جمادی‌الاولی هم گفته‌اند) با ام‌حبیبه دختر ابوسفیان که نجاشی در حبشه او را به عقد پیامبر درآورده بود—صدور حکم نماز قضاء و حکم قسامه—ازدواج با صفیه دختر حبیب بن اخطب یهودی—خوراک مسموم زینب دختر حارث یهودی—آمدن وفد دوس قوم ابوهریره.

محرم ۷ هـ—مه—ژوئن ۶۲۸ م—تسلیم شدن فدک—غزوه وادی‌القری.

۶۲۸ میلادی—شکسته شدن قسمتی از ایوان کسری

پنجشنبه ۱۰ جمادی‌الاولی ۷ هـ—۱۶ سپتامبر ۶۲۸ م—خلع و قتل اپرویز و جلوس قباد دوم.

شعبان ۷ هـ—دسامبر ۶۲۸ م—سریه عمر بن خطاب به تربه نزدیک مکه بر سر هوازن—سریه ابوبکر به نجد بر سر بنی‌کلاب—سریه بشیر بن سعد به فدک بر سر بنی‌میره—سریه زبیر بن عوام به فدک بر سر بنی‌میره.

رمضان ۷ هـ—ژانویه ۶۲۹ م—سریه غالب بن عبدالله لیشی بر سر بنی‌کعبه.

شوال ۷ هـ—فوریه ۶۲۹ م—سریه بشیر بن سعد به ناحیه خیبر (یمن و جبار یا جناب).

ذی‌قعدة ۷ هـ—مارس ۶۲۹ م—سه روز در مکه، عمره قضا یا عمره قصاص—ازدواج با میمونه دختر حارث بن عبدالمطلب.

ذی‌حجه ۷ هـ—آوریل ۶۲۹ م—سریه عبدالله بن ابی‌حدرّد اسلمی به غابه—سریه محبصه بن مسعود به ناحیه فدک—سریه اخرم بر سر بنی‌سکیم—بازگشت حاطب از نزد مقوقس و ورود ماریه قبطی به مدینه—ساختن منبر برای رسول خدا.

در سال هفتم هجری: فوت اعشی کبیر شاعر معروف عرب—اسلام باذان فرماندار ایرانی یمن.

۳۲-۶۲۸ میلادی: حکومت منذر بن نعمان لخمی در حیره- به تخت نشستن بیش از ده پادشاه در ایران.

اوایل سال هشتم = مه ۶۲۹ میلادی = ازدواج با ماریه قبطی - فرستادن نامه به جبلة بن ایهم پادشاه غسان - فوت حارث بن ابی شمر امیر غسان در اطراف شام.

صفر سال ۸ هـ = ژوئن ۶۲۹ م = اسلام خالد بن ولید و عمرو بن عاص - سریه غالب بن عبدالله لیشی به گدید بر سر بنی مَلُوح - سریه غالب بن عبدالله لیشی به فدک بر سر بنی مُرّه.

ربیع الاول ۸ هـ = ژوئیه ۶۲۹ م - سریه کعب بن عمیر غفاری به ذات اطلاق در شام بر سر قضاعیها - سریه شجاع بن وهب اُسدی به ذات عرق بر سر بنی عامر.

ربیع الثانی ۸ هـ = اوت ۶۲۹ م - سریه عُبَیْنَة بن حِصْن فَزَارِی بر سر بنی عنبر - سریه قطبة بن عامر به نباله بر سر قبیله حَنَم.

جمادی الاولی ۸ هـ = سپتامبر ۶۲۹ - کشته شدن حارث بن عمیر سفیر پیامبر به شرحبیل غسانی پادشاه بصری و سریه مؤته به فرماندهی زید بن حارثه و کشته شدن او و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه. وصیت رسول خدا به لشکریان مؤته.

جمادی الآخره سال ۸ هـ = اکتبر ۶۲۹ م - سریه عمرو بن عاص، ذات السلاسل. تیعم عمر و بدل از غسل.

رجب ۸ هـ = نوامبر ۶۲۹ م - سریه حَبَط یا مأموریت ابو عبیده جراح بر سر جهینه.

شعبان ۸ هـ = نوامبر - دسامبر ۶۲۹ م - آمدن دسته‌ای از بنی جشم به قصد جنگ و کشته شدن رفاعه بن قلیس رئیس ایشان - سریه ابوقتاده ربیع انصاری بر سر غطفان به نجد.

شنبه اول رمضان ۸ هـ = ۲۳ دسامبر ۶۲۹ م - سریه ابوقتاده به بطن اضم همراه عبدالله بن ابی حدرد. در این مأموریت مُحَلِّم به کینه جاهلی عامر بن اضبط را کشت.

رمضان ۸ هـ = دسامبر ۶۲۹ م - سریه خالد بن سعید بن عاص به عرکه - سریه هشام بن عاص به یلمکم - صدور حکم زکات.

دوشنبه دهم رمضان ۸ هـ = ۱ ژانویه ۶۳۰ میلادی - خروج از مدینه، بعد از نماز عصر، برای فتح مکه.

پنجشنبه ۲۰ رمضان ۸ هـ = ۱۱ ژانویه ۶۳۰ م - فتح مکه - خطبه و احکام فقهی آن - شکستن بتها و محو تصاویر کعبه - بیعت با نساء.

۲۴ رمضان ۸ هـ = ژانویه ۶۳۰ م = سریه سعد بن زید اشهلی به مُسَلَّل برای شکستن بت منات

۲۵ رمضان ۸ هـ = ژانویه ۶۳۰ م = سریه خالد بن ولید برای شکستن بت عَزْی - سریه عمرو بن عاص به رُهاط برای ویران کردن بتخانه سَوا ع.

شوال ۸ هـ = ژانویه ۶۳۰ م = سریه غالب بن عبدالله بر سر بنی مُدَلِج - سریه عمرو بن امیه بر سر بنی الهَدِیل - سریه عبدالله بن سهیل بن عمرو بر سر مَعِیص - سریه کُمَیله بن

عبدالله لیثی بر سر بنی ضمره—سریه خالد بن ولید بر سر بنی جذیمه—سریه علی بن ابی طالب به یمن که قبیله همدان همگی در یکروز اسلام آوردند.  
شنبه ۶ شوال ۸ هـ = ۲۷ ژانویه ۶۳۰ م = خروج از مکه (اقامت در مکه را هجده روز هم گفته‌اند).

چهارشنبه ۱۰ شوال ۸ هـ = ۳۱ ژانویه ۶۳۰ م = غزوه حنین و هوازن.  
شوال ۸ هـ = فوریه ۶۳۰ م = سریه ابوعاص اشعری به اوطاس (هوازن)—سریه طفیل بن عمرو دوسی برای ویران کردن بت‌خانه «ذوالکفین» بت عمرو بن حممه دوسی.  
سه‌شنبه ۱۶ شوال ۸ هـ = فوریه ۶۳۰ م = غزوه طائف (هجده روز طول کشید).  
پنجشنبه ۵ ذی‌قعدة ۸ هـ = ۲۴ فوریه ۶۳۰ م = بازگشت به جعرانه سریه قیس بن سعد به صداه (یمن)—رسیدن وفدهای صداه، سُرَاد، زُبَید، باهله و ثعلبه.

چهارشنبه ۱۸ ذی‌قعدة ۸ هـ = ۸ مارس ۶۳۰ م = عمره رسول خدا و بازگشت به جعرانه.  
پنجشنبه ۱۹ ذی‌قعدة ۸ هـ = ۹ مارس ۶۳۰ م = حرکت به طرف مدینه.  
جمعه ۲۷ ذی‌قعدة ۸ هـ = ۱۷ مارس ۶۳۰ م = بازگشت به مدینه.

ذی‌حجه ۸ هـ = آوریل ۶۳۰ م = وفات زینب دختر رسول خدا—فوت هوذة بن علی امیر یمامه در نجد—ولادت ابراهیم پسر پیامبر از ماریه قبطی—فرستادن علاء بن حضرمی با نامه‌ای به نزد منذر بن ساوی پادشاه بحرین—فرستادن عمرو بن عاص با نامه‌ای به نزد جیفر و عباد پسران جُندی پادشاه عمان و گرفتن جزیه از مجوسان بومی—وفدهای تَغَلِب و بنی شیبان و جَعْفی

۶۲۹ میلادی = تخلیه آسیای صغیر و مصر و سوریه از قوای پارس—استیلای خزرها بر ارمنستان—کشته شدن شهر براز سردار ایرانی.

۶۳۰ میلادی = صلح قطعی ایران و روم.  
اوایل محرم سال ۹ هـ = آوریل ۶۳۰ م = تعیین مأمورانی برای وصول زکات قبایل—سریه ولید بن عقبه بر بنی مضطلق و رسیدن خبر فاسق—سریه عیینة بن حصن فزاری بر سر بنی تمیم—رسیدن وفدهای بنی‌اسد و بنی‌تمیم و بنی‌مضطلق.

ربیع‌الاول ۹ هـ = ژوئن—ژوئیه ۶۳۰ م = سریه ضحاک بن سفیان کلابی بر سر بنی کلاب.  
ربیع‌الآخر ۹ هـ = ژوئیه—اوت ۶۳۰ م = سریه علقمه بن مُجَزُّ مُدَلِجی به بندر شُعَیبَه—سریه عُکَّاشة بن مَحْصَن اَسَدی به جناب—سریه علی بن ابی‌طالب برای خراب کردن بت‌خانه فُلَس از بنی طی.

رجب ۹ هـ = اکتبر—نوامبر ۶۳۰ م = آمدن وفد بنی کنانه. اسلام آوردن کعب بن زهیر شاعر معروف عرب.

رجب ۹ هـ = اکتبر—نوامبر ۶۳۰ م = غزوه تبوک یا عَسْرَت (توقف ۲۰ روزه در آنجا)—

حدیث منزلت - سریه خالد بن ولید به دومه الجندل بر سر « اُکیدرین عبدالملک کندی » پادشاه دومه الجندل و صلح اکیدر با پیامبر (ص).  
 شعبان ۹ هـ - نوامبر - دسامبر ۶۳۰ م - اصحاب عقبه که قصد جان رسول را کردند. - ویران کردن مسجد ضرار.  
 اوایل رمضان ۹ هـ - دسامبر ۶۳۰ م - بازگشت به مدینه - صدور حکم لعان - متخلفان و توبه گران - آمدن وفد ثقیف - وفات ام کلثوم دختر رسول خدا (ص).  
 ذی قعدة ۹ هـ - فوریه - مارس ۶۳۱ م - وفات عبدالله بن ابی بن سلول رأس منافقان مدینه - آمدن وفدهای امیران حمیری یمن - امیر بحرین - طایفه معظم بنویکر - بنی حنیفه از یمامه (که مسیلمه کذاب هم در میان آنها بود) - سلیم - هلال بن عامر - ضمام بن ثعلبه - بنی عامر بن صعصعة - کلاب - قشیرین کعب - بنی بکاء - بنی عبد بن عدی - فزاره - موره - بنی طی.  
 ذی حجه ۹ هـ - مارس - آوریل ۶۳۱ م - مأموریت حج ابوبکر - نزول سوره براءت - مأموریت علی (ع) بر تبلیغ این سوره و اعلام احکام حج.  
 اوایل سال دهم هجری - آوریل ۶۳۱ میلادی - آمدن نمایندگان طوایف خولان، بجیله، آزد، جراش - ورود دو امیر کندی: وائل پادشاه قسمتهای ساحلی و اشعث امیر نواحی دبخلی و ازدواج با فروه خواهر ابوبکر - ویران شدن بت ذوالخلاص کعبه یمین بدست مردم بجیله.  
 محرم سال ۱۰ هـ - آوریل - مه ۶۳۱ م - وفد طایفه ای از بنی الحارث نصرانیان نجران و مباحله - ورود فیروز دیلمی به مدینه و اسلام آوردن ایرانیان یمن.  
 صفر سال ۱۰ هـ - مه ۶۳۱ م - سریه اسامه بن زید به ابنتی از ناحیه بقاء در شام - آمدن وفد فروه بن عمرو جذامی که از طرف روم حاکم معان بود.  
 ربیع الاول ۱۰ هـ - ژوئن ۶۳۱ م - سریه خالد بن ولید بر سر بنی عبدالمدان در نجران (میان یمن و نجد) - وفات ابراهیم فرزند پیامبر از ماریه قبطی در ۱۶ ماهگی و کسوف - نخستین نماز کسوف به جماعت.  
 ربیع الثانی ۱۰ هـ - ژوئیه ۶۳۱ م - سریه خالد بن ولید بر سر بنی حارث بن کعب - فرستادن معاذ بن جبل و ابوموسی به یمن (وصیت پیامبر به معاذ و صدور حکم اجتهاد) - آمدن وفد غامد قبیله ای از آزد یمن.  
 رمضان ۱۰ هـ - دسامبر ۶۳۱ م - سریه علی بن ابی طالب به یمن بر سر مذحج - سریه خالد بن ولید بر سر عده ای از بنی حارث.  
 دوشنبه ۲۷ ذی قعدة ۱۰ هـ - ۲۴ فوریه ۶۳۲ م - خروج پیامبر از مدینه به قصد حج.  
 دوشنبه ۴ ذی حجه ۱۰ هـ - ۲ مارس ۶۳۲ م - ورود پیامبر به مکه.

سه‌شنبه ۵ ذی‌حجه ۱۰ هـ = ۳ مارس ۶۳۲ م = بازگشت علی بن ابی‌طالب از یمن به مکه  
 ۸ ذی‌حجه ۱۰ هـ = مارس ۶۳۲ م = حجة‌الوداع - ۹ ذی‌حجه در عرفات: خطبه پیامبر و  
 احکام فقهی آن و آموزش مناسک حج - آمدن وفد محارب.  
 دوشنبه ۱۸ ذی‌حجه ۱۰ هـ = ۱۶ مارس ۶۳۲ م = غدیر خم.  
 چهارشنبه ۲۰ ذی‌حجه ۱۰ هـ = ۱۸ مارس ۸۳۲ م = کمین کردن عده‌ای در عقبه ارسی.  
 اوایل سال ۱۱ هجری = آوریل ۶۳۲ م = کشته شدن شهر بن باذان فرماندار یمن بدست  
 أسود عنسی - فرستادن نامه‌های پیامبر - کشته شدن أسود عنسی بدست ایرانیان  
 یمن - ظهور مسیلمه کذاب در بنی حنیفه یمامه - ظهور طلیحه اسدی در طایفه بنی اسد  
 نجد - فوت منذر بن ساوی امیر بحرین.  
 نیمه محرم ۱۱ هـ = ۱۲ آوریل ۶۳۲ م = آمدن وفد نَجَع قبیله‌ای از یمن، آخرین وفد.  
 اواخر صفر ۱۱ هـ = مه ۶۳۲ م = سربۀ اسامه بن زید بن حارثه ۲۰ ساله بر سرزمین بقاء و مؤنه.  
 دوشنبه اواخر صفر ۱۱ هـ = مه ۶۳۲ م = ناخوشی ۱۳ روزه پیامبر.  
 صبح دوشنبه ۲۸ صفر و یا ۱۲ ربیع‌الاول = آخرین خطبه پیامبر.  
 ظهر دوشنبه ۲۸ صفر ۱۱ هـ = ۲۵ مه ۶۳۲ م = رحلت پیامبر اکرم (ص). (به نظر امامیه).  
 ظهر دوشنبه ۱۲ ربیع‌الاول ۱۱ هـ = ۷ ژوئن ۶۳۲ م = رحلت رسول خدا (ص) (به نظر اهل  
 تسنن).  
 چهارشنبه اول ربیع‌الاول ۱۱ هـ = ۲۷ مه ۶۳۲ م = تدفین در خانه خود پیامبر (ص) (به نظر  
 امامیه).  
 چهارشنبه ۱۴ ربیع‌الاول ۱۱ هـ = ۹ ژوئن ۶۳۲ م = تدفین در خانه خود رسول خدا (ص)  
 (به نظر اهل تسنن).

### کتابنامه

- آشنائی با قرآن استاد مرتضی مطهری (۱۳۵۸ ش) قم ۱۳۵۹.  
 آفرینش هنری در قرآن سید قطب ترجمه دکتر فولادوند. تهران ۱۳۵۹، ر. التصوير.  
 آلاء الرحمن محمد جواد بلاغی مطبعة العرفان ۱۳۵۱.  
 الابانة (کتاب المفرد) مکی بن ابی‌طالب (۴۳۷ هـ) تصحیح دکتر شلیبی. مصر.  
 ابراز المعانی ابوشامه (۶۶۵ هـ) شرح قصیده شاطبی (ر. حرز الامانی) قاهره ۱۳۴۹.  
 اتحاف فضلاء البشر فی القراءات الاربعة عشر احمد دمیاطی مشهور به بناء (۱۱۱۷ هـ) قاهره  
 ۱۳۵۹.  
 الاتقان فی علوم القرآن سیوطی (۹۱۱ هـ) تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره ۴ ج ۱۹۷۴  
 و مطبعة حجازی قاهره ۱۳۶۰.

- اثبات الوصية مسعودى (٣٤٦ هـ) تهران.
- اثر القرآن في تطور النقد العربي دكتور محمد زغلول سلام. مصر ١٩٦١.
- الاحتجاج ابومنصور طبرسي (٥٤٨ هـ) نجف ١٣٥٠ و تهران ١٣٠٢.
- احسن التقاسيم مقدسى (٣٨١ هـ) به اعتناء دخويه ليدن ١٨٧٧.
- احكام القرآن ابن العربي (٥٤٣ هـ) قاهره ١٣٣١.
- احكام القرآن جصاص (٣٧٠ هـ) ١٣٤٧.
- احكام القرآن فاضل مقداد، تهران ١٣١٣.
- احكام القرآن دكتور محمد خزائلى (١٣٤٨ هـ.ش) تهران ١٣٥٣.
- احياء علوم الدين امام محمد غزالي (٥٠٥ هـ) بيروت ٤ ج.
- الاخبار الطوال دينورى (٢٨٢ هـ) قاهره ١٩٥٩.
- اخبار مکه ازرقى (٢٢٠ هـ) بيروت ١٩٦٤.
- اختيار معرفة الرجال كشى (٣٤٠ هـ) مشهد ١٣٤٨ ش.
- ادب الكاتب ابن قتيبه (٢٧٦ هـ) مكتبة التجارية ١٣٥٥.
- ادوار فقه محمود شهابى دانشگاه تهران ١٣٥٧، ٣ ج.
- الارشاد شيخ مفيد (٤١٣ هـ) اصفهان ١٣٦٤.
- ارشاد السارى الى شرح صحيح البخارى قسطلانى (٩٢٣ هـ) قاهره ١٢٩٣، ١٠ ج.
- ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الحكيم ابى السعود، بولاق ١٢٧٥.
- اساس التأويل مغربى (٣٦٣ هـ) بيروت ١٩٦٠.
- اسباب النزول واحدى (٤٦٨ هـ) قاهره ١٩٥٩.
- الاستيعاب فى معرفة الاصحاب ابن عبدالبر (٤٦٣ هـ) حيدرآباد ١٣١٩.
- أسد الغابة فى معرفة الصحابة ابن اثير (٦٣٠ هـ) قاهره ١٢٨٦، ٥ ج.
- الاشتقاق ابن دريد (٣٢١ هـ) گوتينگن ١٨٥٤ يا مصر ١٩٥٨.
- الاصابة فى تمييز الصحابة ابن حجر عسقلانى (٨٥٢ هـ) قاهره ١٣٢٥، ٨ ج.
- الاصنام ابن كلبى (٢٠٤ هـ) تحقيق احمد زكى پاشا، مطبعة اميريه ١٣٣٢.
- اصول كافي كلينى (٣٢٩ هـ) تهران ١٣٨٨، ٤ ج.
- اضواء على السنة المحمديه محمود ابوريه، قم ١٣٨٣.
- اعتقادات صدوق (٣٨١ هـ) تهران ١٣٨٠.
- اعجاز القرآن باقلانى (٤٠٣ هـ) مصر ١٩٦٣.
- اعجاز القرآن رافعى، مصر ١٩٤٠.
- الاعلام زر كللى بيروت ١٣٨٩، ١٤ ج.
- أعلام قرآن خزائلى (١٣٤٥ ش) امير كبير تهران ١٣٥٠.

- اعلام الوَرَى بأعلام الهدى طبرسى (٥٤٨ هـ) نجف ١٣٩٠.
- ايعان الشيعة سيد محسن امين (١٣٧١ هـ) بيروت ١٩٦٠.
- أغانى ابوالفرج اصفهاني (٣٥٦ هـ) بولاق ١٣٢٣، ٢١ ج.
- الاقناع اهوازي، نسخة خطى ٥٤ ظاهريه دمشق.
- أمالى ابوعلی قالى (٣٥٦ هـ) قاهره ١٩٢٦، ٣ ج.
- أمالى صدوق (٣٨١ هـ) قم ١٣٧٣.
- أمالى سيد مرتضى (٤٣٦ هـ) قاهره ١٩٥٤.
- أمالى شيخ طوسى (٤٦٠ هـ) نجف ١٩٦٤.
- امتاع الاسماع مقريزى (٨٤٩ هـ) قاهره ١٩٤١.
- املاء ما من به الرحمن ابوالبقاء العكبى (٦١٦ هـ) قاهره ١٣٢١، ٢ ج.
- أمل الآمل شيخ حرّ عاملی (١١٠٤ هـ) بغداد ١٣٨٥، ٢ ج.
- انباه الرواة على أنباه النحاة قفطى (٦٤٦ هـ) قاهره ١٩٥٠، ٣ ج.
- أنساب الاشراف بلاذرى (٢٧٩ هـ) قاهره ١٩٥٩.
- الانساب سمعاني (٥٦٢ هـ) ليدن ١٩١٢.
- انسان در قرآن مرتضى مطهرى (١٣٥٨ ش) قم، انتشارات صدر.
- انسان العيون فى سيرة الامين والمامون نورالدين حلى (١٠٤٤ هـ) بولاق ١٨٧٥، ٣ ج.
- أنوار التنزيل وأسرار التأويل قاضى بياضوى (٧٩١ هـ) لبيزىك ١٨٤٦، ٢ ج.
- اوائل المقالات شيخ مفيد (٤١٣ هـ) قم.
- بازگشت به قرآن مهندس مهدى بازركان، تهران ٦١ و ١٣٦٠، ٢ ج.
- الباعث الحثيث الى معرفة علوم الحديث ابن كثير (٧٧٤ هـ) قاهره ١٩٣٧.
- بحار الانوار فى اخبار الائمة الاطهار مجلسى (١١١٠ هـ) تهران ١٢-١٣٠١، ٢٦ ج و  
چاپ جديد ١٠٠ ج.
- البحر المحيط ابوحيان اندلسى (٧٥٤ هـ) قاهره ١٣٢٨، ٨ ج.
- بحوث فى تاريخ القرآن وعلومه ابوالفضل ميرمحمدى، بيروت ١٩٨٠.
- البداية والنهاية فى التاريخ ابن كثير (٧٧٤ هـ) قاهره ١٩٦٣، ١٤ ج.
- بدیع القرآن ابن ابى الاصبح (٦٥٤ هـ) قاهره ١٣٧٧.
- البرهان فى علوم القرآن بدرالدين زرکشى (٧٩٤ هـ) قاهره ١٩٥٧، ٤ ج.
- بُغية الوعاة سيوطى (٩١١ هـ) قاهره ١٣٢٦.
- بلوغ الارب آلوسى (١٣٤٢ هـ) مصر ١٣٤٢، ٣ ج.
- البيان آية الله خوئى، نجف ١٣٨٥.
- تاج العروس من جواهر القاموس زبيدى (١٢٠٥ هـ) قاهره ١٢٠٦-١٣٠٧ هـ ١٠ ج.

- تاريخ آداب العرب مصطفى صادق الرافعي، قاهره ١٣٥٩.
- تاريخ ابن واضح يعقوبي (٢٨٤ هـ) نجف ١٣٥٨ و ١٣٨٤، ترجمه تاريخ يعقوبي از مرحوم  
دکتر آيتي تهران ٣ و ١٣٤٢ ش ٢ ج.
- تاريخ الادب العربي كارل بروكلمن (١٩٦١ م) قاهره ١٩٥٩-١٩٧٧، ٦ ج.
- تاريخ بغداد خطيب بغدادی (٤٦٣ هـ) قاهره ١٩٣١، ١٤ ج.
- تاريخ پيامبر اسلام دکتر محمد ابراهيم آيتي (١٣٤٥ ش) دانشگاه تهران ١٣٦١.
- تاريخ التمدن الاسلامي جورجی زيدان (١٩١٤ م) قاهره ١٩٥٨.
- تاريخ الخميس دياربکری (٩٦٦ هـ) قاهره ١٢٨٣ و يا بيروت ١٩٧٢، ٢ ج.
- تاريخ دمشق ابن عساکر (٥٧١ هـ)
- تاريخ الرسل والملوک طبری (٣١٠ هـ) ليدن ١٩٠١-١٨٨١، ١٣ ج.
- تاريخ الشعوب الاسلاميه كارل بروكلمن (١٩٥٦ م) بيروت ١٩٤٨.
- تاريخ العرب (مطول) فيليب حتي، بيروت ١٩٥٨.
- تاريخ القرآن ابو عبدالله مجتهد زنجاني (١٣٦٠ هـ. ق.). بيروت ١٣٨٨، ترجمه فارسي از مرحوم  
سحاب تهران ١٣٤١.
- تاريخ القرآن دکتر عبدالصبور شاهين، قاهره ١٩٦٦.
- التاريخ الكبير بخاری (٢٥٦ هـ) حيدرآباد ١٣٧٨، ٨ ج.
- تاريخ مختصر الدول ابن عبري (٦٨٥) بيروت ١٩٥٨.
- تاويل مشكل القرآن ابن قتيبة (٢٧٦ هـ) قاهره ١٣٧٣.
- تحف العقول ابن شعبه حرّاني (قرن ٤) تهران ١٣٨٦.
- ترجمه تفسير الميزان علامه طباطبائي (١٣٦٠ ش) قم ١٣٧٧ ببعده. ٣٠ ج.
- تدريب الراوي سيوطي (٩١١ هـ) قاهره.
- تذكرة الحفاظ ذهبي (٧٤٨ هـ) حيدرآباد ١٣٣٤، ٤ ج.
- تصوير الفنى في القرآن سيد قطب قاهره ١٩٤٩. ر. آفرينش.
- تصوير و تجميل الكتب العربية في الاسلام محمد جواد اصمعي. قاهره.
- تفسير ابن كثير (٧٧٤ هـ) چاپ حلي قاهره ١٣٤٣ هـ ٤ ج.
- تفسير ابو الفتوح ر. الروض الجنان.
- تفسير بيضاوي ر. انوار التنزيل.
- تفسير الجلالين جلال الدين محلي و جلال الدين سيوطي، بولاق ١٢٨٠.
- تفسير خازن ر. لباب التأويل.
- تفسير رازي ر. مفاتيح الغيب.
- تفسير شبّر (١٢٤٢ هـ) قاهره ١٩٦٦.



- تفسير طبرسي ر. مجمع البيان.
- تفسير طبري ر. جامع البيان.
- تفسير غريب القرآن ابن قتيبه (٢٧٦ هـ) حلي ١٩٥٨.
- تفسير القرآن الكريم ثوري كوفي (١٦١ هـ) تحقيق امتياز علي عرشي، رامپور هند ١٩٦٥.
- تفسير قرطبي ر. الجامع لاحكام القرآن.
- تفسير كشاف ر. الكشاف.
- تفسير ماوردي ر. العيون والنكت.
- تفسير نمونه زير نظر آقاي ناصر مكارم شيرازي، تهران ١٣٥٣ بعد.
- تفصيل الآيات القرآن الحكيم ژول لابوم و ادوارد مونتته ترجمه محمد فؤاد عبدالباقي. تهران.
- تقييد العلم خطيب بغدادى (٤٦٣ هـ) دمشق ١٩٤٩.
- تلخيص البيان في معازات القرآن شريف رضى (٤٠٦ هـ) قاهره ١٩٥٥ م.
- تنزيه التنزيل سيد هبة الدين شهرستاني (١٣٧٤ هـ) نجف اشرف.
- تنزيه القرآن عن المطاعن قاضى عبدالجبار (٤١٥ هـ) بيروت.
- التوقيفات الالهية في مقارنة التواريخ الهجرية بالسنين الافرنكية والقبطية مختار ياشا (١٣١٥ هـ) بولاق ١٣١١.
- تهذيب الاسماء واللغات نووي (٦٧٦ هـ) مصر. ٣ ج.
- تهذيب التهذيب في اسماء الرجال ابن حجر عسقلاني (٨٥٢ هـ) حيدرآباد ١٣٢٧، ١٢ ج.
- التيجان وهب بن منبّه (١١٤ هـ) حيدرآباد ١٣٤٧.
- التيسير في القراءات السبع ابو عمرو داني (٤٤٤ هـ) استانبول ١٩٣٠.
- ثلاث رسائل في اعجاز القرآن. دار المعارف بمصر.
- جامع البيان عن تأويل القرآن طبري (٣١٠ هـ) قاهره ١٣٢٣ سى جزء در ده مجلد و تحقيق محمود و احمد محمد شاكر (١٣٧٤) ١٥ مجلد تا سورة ١٢ آية ١٨.
- جامع التأويل لمحكم التنزيل محمد بن بحر اصفهاني كلكته ١٣٤٠.
- الجامع الصحيح ترمذى (٢٧٩ هـ) (شرح ابن عربى ٥٤٣) قاهره ١٩٣١.
- الجامع الصغير سيوطى (٩١١ هـ) چاپ مصر ١٣٥٢، ٢ جزء
- الجامع لاحكام القرآن قرطبي (٦٧١ هـ) قاهره ١٩٣٣—١٩٣٩.
- الجامع لاخلق الراوى خطيب بغدادى (٤٦٣ هـ) نسخه خطى اسكندريه.
- الجرح والتعديل ابن ابى حاتم رازى (٣٢٧ هـ) حيدرآباد ١٩٥٣، ٩ ج.
- الجمهرة ابن دريد (٣٢١ هـ) حيدرآباد ١٣٤٤، ٤ ج.
- جمهرة انساب العرب ابن حزم (٤٥٦ هـ) دارالمعارف بمصر ١٩٤٨.
- جوامع السيرة ابن حزم قاهره ١٩٦٢.

- العجبة في القراءات السبع ابن خالويه (٣٧٠ هـ) تحقيق دكتور سالم مكرم بيروت ١٩٧١ .
- حرز الاماني ووجه التهاني (تصيدة شاطبيه در قرآت) ابومحمد شاطبي (٥٩٠ هـ) پيشاور ١٢٧٨ .
- حسن المعاضره سيوطي (٩١١ هـ) قاهره ١٣٨٧ .
- الحضارة الاسلامية في القرن الرابع الهجري، آدم منز (١٩١٧ م) قاهره ١٩٤٧، ٢ ج.
- حلية الاولياء و طبقات الاصفياء ابونعيم اصفهاني (٤٣٠ هـ) قاهره ١٩٣٢ .
- حياة الحيوان الكبرى دميري (٨٠٨ هـ) بولاق ١٢٨٤ .
- حياة محمد (ص) محمد حسين هيكل (١٩٥٦ م) قاهره ١٩٣٦، چاپ دهم ١٩٦٩ .
- حياة محمد (ص) در سنگام ترجمه عادل زعير ١٩٤٩ م .
- الحيوان جاحظ (٢٥٥ هـ) مصر ١٣٥٧، ٧ ج .
- خدا و انسان در قرآن ايزوتسوتوشييكو ترجمه آقاي احمد آرام، تهران ١٣٦١ ش .
- خزانة الادب بغدادی (١٠٩٣ هـ) بولاق ١٢٩٩، ٤ ج .
- الخصائص الكبرى سيوطي (٩١١ هـ) حيدرآباد ١٣١٩ و با قاهره ١٩٦٧، ٣ ج .
- الخطط مقریزی (٨٤٥ هـ) قاهره ١٢٧٠ .
- خلاصة الاقوال علامة حلي (٧٢٦ هـ) طهران ١٣١١ هـ ق .
- الخوارج والشيعه ولهوازن ترجمه دكتور عبدالرحمن بدوي كويت .
- دائرة المعارف الاسلامية، ترجمه عربي، قاهره، ١٥ ج .
- دانشنامه ايران و اسلام، تهران ١٣٥٥ تا ١٣٦٠ ش ١٠ ج، آ- اخوان .
- در آستانه سال زاد پيامبر (ص) محمود راسيار، تهران ١٣٥٨ ش .
- در آستانه قرآن، رزي بلاشر ترجمه راسيار، تهران ١٣٥٩ ش
- در مکتب وحی عبداللطيف هندی، تبريز ١٣٤٧ ش
- الدرالمنثور في تفسير بالمأثور سيوطي (٩١١ هـ) چاپ حلي مصر ١٣١٤ هـ . ٦ ج .
- الدفاع عن القرآن دكتور احمد مكي انصاري مصر ١٩٣٧ .
- دلائل الاعجاز عبدالقاهر جرجاني (٤٧١ هـ) المنار ١٣٦٧ .
- دلائل النبوة ابونعيم (٤٣٠ هـ) حيدرآباد ١٣٢٠ .
- دلائل النبوة بيهقي (٤٥٨ هـ) قاهره ١٩٧٠، ٢ ج .
- دول الاسلام ذهبي (٧٤٨ هـ) حيدرآباد ١٣٦٤ .
- ديوان الاعشى، وين ١٩٢٧ .
- ديوان امرى القيس، چاپ مصر ١٣٤٩ .
- ديوان حسّان بن ثابت (٥٤ هـ) تونس ١٢٨١ و قاهره ١٩٠٤ .
- ديوان الحماسة ابى تمام (٢٣١ هـ) مصر ١٣٣٤، ٢ ج .

- ديوان الحماسة بحتري (٢٨٤ هـ) بيروت ١٩١٠ .
- ديوان الهدّيين قاهره ٥٠-١٩٤٥، ج ٣ .
- الدّريعة الى تصانيف الشيعة آغا بزرك تهراني ( هـ) نجف و تهران ١٩٣٦ ببعده .
- واهنامى كنجينه قرآن احمد گلچين معانى، آستانقدس رضوى مشهد ١٣٤٧ ش .
- رجال نجاشى (٤٥٠ هـ) بمبئى ١٣١٧ .
- رجال طوسى (٤٦٠ هـ) نجف ١٣٨١ .
- رجال ابن داود حلى (٦٤٧ هـ) دانشگاه تهران ١٣٤٢ ش .
- رحله ابن بطوطه (٧٧٠ هـ)، پاریس ١٨٥٣ .
- رحله ابن جبیر (٦١٤ هـ) بيروت ١٩٦٤ .
- الرساله شافعى (٢٠٤ هـ) چاپ شاکر قاهره ١٩٤٠ .
- رسالة التوحيد امام محمد عبده (١٣٢٣ هـ) چاپ نهم ١٣٥٧ .
- روح المعانى آلوسى (١٢٧٠ هـ) بولاق ١٣١٠، ج ٩ .
- روضات الجنات فى احوال العلماء والسادات خوانسارى (١٣١٣ هـ) اصفهان ١٣٨٢ .
- الروض الأئف فى شرح السيرة النبوية عبدالرحمن سهيلى (٥٨١ هـ) تحقيق وكيل قاهره ١٩٦٧، ج ٧ .
- الروض الجنان وروح الجنان ابوالفتوح رازى (قرن ششم) تهران ٥-١٣٣٤، ج ١٠ .
- زاد المعاد فى هدى خير العباد ابن قيم جوزيه (٧٥١ هـ) قاهره ١٣٢٤ .
- زندگانی محمد (ص) محمد حسين هيكل ترجمه پاينده تهران ١٣٥١ .
- سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد صالحى شامى (٩٤٢ هـ) معروف به سيرة شامى قاهره ١٩٧٢، ج ٣ .
- سفينة البحار حاج شيخ عباس قمى، تهران ١٣٥٥، ج ٢ .
- سنن ابن ماجه (٢٧٣ هـ) قاهره ١٣١٣، ج ٢ .
- سنن ابوداود (٢٧٥ هـ) قاهره ١٢٨٠ و ١٣٥١، ج ٢ .
- سنن بيهقى (٤٥٨ هـ) حيدرآباد ١٣٤٤، ج ١٠ .
- سنن ترمذى (٢٧٩ هـ) بولاق ١٢٩٢، ج ٢ .
- سنن دارمى (٢٤٥ هـ) دهلى ١٣٣٧ .
- سنن نسائى (٣٠٣ هـ) قاهره ١٣١٢، ج ٢ .
- سير تحول قرآن مهندس مهدى بازركان، تهران ١٣٦٠ و ١٣٥٥ ش ج ٢ .
- سيرة عمر بن عبدالعزيز ابن عبدالحكم (٢١٤ هـ) مصر ١٣٤٦ .
- سيرة عمر بن عبدالعزيز ابن جزرى (٥٩٧ هـ) مصر ١٣٣١ .
- السيرة الحلبية ر. انسان العيون .

- السيرة النبوية ابن هشام (٢١٨ هـ) قاهره ١٩٥٥، ٤ ج. گوتینگن ٣ ج ١٨٥٩.
- السيرة النبوية ابن كثير (٧٧٤ هـ) قاهره ١٣٨٥، ٤ ج.
- سيرت رسول الله (ص) از ابن هشام ترجمه قاضي ابرقوه (٦٢٣ هـ) تحقيق دكتور اصغر مهدوي، تهران ١٣٦٠ ش.
- سيرى در قرآن عبدالفتاح طباره عفيف ترجمه رسول دريائي، تهران ١٣٥٦ ش.
- الشاطيه ر. حرز الاماني.
- شأن نزول آيات قرآن محلاتى شيرازى، تهران ١٣٣٤ ش.
- شذرات الذهب فى اخبار من ذهب ابن عماد حنبلى (١٠٨٩ هـ) قاهره ١٣٥٠، ٨ ج.
- شرح السيرة النبويه ابو ذر بن خشنى (٦٠٤ هـ) تحقيق بولس برونله قاهره ١٣٢٩، ٢ ج.
- شرح الشفاء قاضى عياض (١٠٦٩ هـ) آستانه ١٢٦٧، ٤ ج.
- شرح شواهد الكشاف محب الدين افندى، البهيه ١٣٠٨.
- شرح القصائد السبع الطوال الجاهليات انبارى (٣٢٨ هـ) مصر ١٩٦٣.
- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد (٦٥٥ هـ) قاهره ١٣٧٨، ٢٠ ج.
- شرح نهج البلاغه اسد الله اسماعيليان قم ١٣٩٧.
- الصاحبى ابن فارس (٣٩٥ هـ) چاپ السلفية ١٣٢٨.
- الصافى فى تفسير القرآن فيض كاشانى (١٠٩٠ هـ) تهران ١٣٧٤، ٢ ج.
- صبح الاعشى قلقتندى (٨٢١ هـ) قاهره ١٩١٣.
- صحيح بخارى (٢٥٦ هـ) قاهره ١٣٤٨ و ليدن ١٩٠٨-١٨٦٢.
- صحيح مسلم (٢٦١ هـ) تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي قاهره ١٩٥٥، ٥ ج. (شرح النووى ٦٧٦ هـ) قاهره ١٩٢٩).
- صحيفه سجاده امام زين العابدين (ع) (٩٤ هـ) تهران ١٣٣١.
- الصورم المهرقه قاضى نور الله شوشترى (١٠١٩ هـ) تهران.
- الصواعق المعرقة ابن حجر هيثمى (٩٧٤ هـ) مصر ١٣٠٧.
- الطبقات خليفه، شباب (٢٤٠ هـ) دمشق ١٩٦٦، ٤ ج.
- طبقات الحفاظ سيوطى (٩١١ هـ) قاهره ١٣٩٣.
- طبقات الشافعية الكبرى سبكى (٧٧١ هـ) قاهره ١٣٢٤.
- طبقات فحول الشعراء ابن سلام (٢٣١ هـ) قاهره ١٩٥٢.
- طبقات القراء ابن جَزَرى ر. غاية النهايه.
- الطبقات الكبير ر. كتاب الطبقات الكبير.
- طبقات المفسرين سيوطى (٩١١ هـ) ليدن ١٨٣٩.
- الظاهرة القرآنية مالك بن نبى، قاهره ١٩٥٨.

- العقد الفريد ابن عبدربه (٣٢٨ هـ) قاهره ١٩٤٠ .
- عقل ووحى در اسلام آربرى، ترجمه جوادى، اميركبير ١٣٥٨ ش .
- العقيدة والشريعة فى الاسلام گلدتسيهر (١٩٢١ م) قاهره ١٩٥٩ .
- علوم الحديث ومصطلحه دكتور صبحى صالح، دمشق ١٣٧٩ .
- علوم القرآن الكريم دكتور عبدالمنعم النمر، بيروت وقاهره ١٩٧٩ .
- عمدة القارى عيني (٨٥٥ هـ) استانبول ١٣٠٨ .
- عيون الاثر فى فنون المغازى والشمال والسير ابن سيد الناس (٧٣٤ هـ) قاهره ١٣٥٦، ٢ ج .
- عيون الاخبار ابن قتيبه (٢٧٠ هـ) قاهره ١٩٢٥ .
- العيون والنكت فى تفسير القرآن ماوردى (٤٥٠ هـ) .
- الفارات ثقفى كوفى (٢٨٣ هـ) تهران ١٣٩٥ ش ٢ ج .
- غاية النهاية فى طبقات القراء ابن جزرى (٨٣٣ هـ) قاهره ١٩٣٢ م ٢ ج .
- الغدير علامه امينى بيروت ١٣٨٧ .
- غرائب القرآن نظام نيشابورى (٧٣٠ هـ) طبع ايران ١٢٨٠ .
- غريب القرآن سجستانى (٣٣٠ هـ) الخانجى ١٣٢٥ .
- غيث النفع فى القراءات السبع سفاقسى (٧٤٢ هـ) قاهره ١٣٤١ .
- الفائق زمخشرى (٥٣٨ هـ) حيدرآباد ١٣٢٤، ٢ ج .
- فتح البارى بشرح صحيح البخارى ابن حجر عسقلانى (٨٥٢ هـ) قاهره ١٣٤٨، ١٣ ج .
- فتح القدير شوكانى (١٢٥٠ هـ) حلبى ٥١-١٣٤٩، ٥ ج .
- الفتنة الكبرى طه حسين قاهره ١٩٥٩ . جلد اول آن توسط آقاى دكتور سيد جعفر شهيدى به عنوان «انقلاب بزرگ» ترجمه شده (تهران مؤسسه على اكبر علمى ١٣٣٦ شمسى) و جلد دوم توسط آقاى احمد آرام به عنوان «على وفرزندان» ترجمه گرديده است (كانون نشرو پژوهشهاى اسلامى، تهران ١٣٣٢ ش) .
- فتوح الاسلام ر. كتاب فتوح الاسلام .
- فتوح البلدان بلاذرى (٢٧٩ هـ) قاهره ١٩٥٦، ٣ ج . ودخويه ليدن ١٨٦٦ م .
- فتوح مصر ابن عبدالحكم (٢٥٧ هـ) ليدن ١٩٢٠ .
- فجر الاسلام احمد امين (١٩٥٤ م) قاهره ١٩٥٥ . مرحوم عباس خليلى اين اثر را به عنوان «پرتو اسلام» ترجمه کرده است تهران ١٣١٧ ش .
- الفصل فى الملل والنحل ابن حزم (٤٥٦ هـ) قاهره ١٣١٨، ٥ ج .
- فضائل القرآن ابو عبید قاسم بن سلام (٢٢٤ هـ) نسخه خطى برلين ٤٥١ .
- فضائل القرآن ابن كثير (٧٧٤ هـ) بيروت . ذيل تفسير ابن كثير است و گویا قبل از طرف مجله المنار (قاهره ١٣٤٧ هـ) چاپ شده باشد .

- فهارس القرآن محمود رامیار امیر کبیر تهران ۱۳۴۵ ش .
- الفهرست ابن الندیم (۳۸۳ هـ) چاپ فلوگل لیبزیک ۱۸۷۲، چاپ تجدد تهران ۱۹۷۱ .
- الفهرست شیخ طوسی (۴۶۰ هـ) بکوشش محمود رامیار، دانشگاه مشهد ۱۳۵۱ .
- فی منزل الوحی محمد حسین هیکل (۱۹۵۶ م) قاهره ۱۹۷۴ .
- القاسوس المحیط فیروزآبادی (۸۱۷ هـ) قاهره ۱۹۱۳، ج ۴ .
- القرآت الشاذه ابن خالکویه (۳۷۰ هـ) آستانه ۱۹۳۴ .
- قرآن در اسلام علامه طباطبائی (۱۴۰۲ هـ) تهران ۱۳۵۲ ش .
- القرآن و علوه فی مصر دکتر عبدالله خورشید البری، قاهره ۱۹۷۰ .
- قصص قرآن بلاغی امیر کبیر ۱۳۴۹ ش .
- الکامل فی التاریخ ابن الاثیر (۶۳۰ هـ) لیدن ۱۸۶۶ و بیروت ۱۹۶۵، ج ۱۲ .
- کتاب التنبیه والاشراف مسعودی (۳۴۵ هـ)، قاهره ۱۹۳۸ .
- کتاب الضعفاء الصغیر بخاری (۲۵۶ هـ) هند ۱۳۲۵ .
- کتاب الطبقات الکبیر ابن سعد (۲۳۰ هـ) چاپ سَکولیدن و برلین ۲۱-۱۹۰۵، ج ۹، یا بیروت ۱۹۶۸، ج ۱۳ .
- کتاب فتوح الاسلام لبلاد العجم و خراسان واقدی (۲۰۷ هـ) قاهره ۱۸۹۱ .
- کتاب فی الوقف والابتداء ابویحیی زکریا انصاری (۹۲۶ هـ) بولاق ۱۲۸۱ .
- کتاب المصاحف ابن ابی داود سجستانی (۳۱۶ هـ) قاهره ۱۹۳۶ و لیدن ۱۹۳۷ .
- کتاب المعارف ابن قتیبه (۲۷۶ هـ) قاهره ۱۹۶۰ .
- کتاب معرفة القراء الکبیر علی الطبقات والاعشار ذهبی (۷۴۸ هـ) نسخه خطی برلین ۹۹۴۳ .
- کتاب المغازی واقدی (۲۰۷ هـ) لندن ۱۹۶۶، ج ۳ . توسط آقای دکتر محمود مهدوی- دامغانی ترجمه شده و زیر چاپ است .
- کتاب مقدس چاپ داوید آلن - لندن .
- کتاب المقصد ابویحیی زکریا انصاری (۹۲۶ هـ) بولاق ۱۲۸۱ .
- کتاب الناسخ والمنسوخ ابوالقاسم هبة الله بن سلامه (۴۱۰ هـ) در حاشیه اسباب النزول واحدی (قاهره ۱۳۱۶) چاپ شده است .
- کتاب النقط ابوعمر ودانی (۴۴۴ هـ) دنباله المقنع دانی چاپ شده است . آستانه ۱۹۳۲ .
- الکشاف زمخشری (۵۳۸ هـ) قاهره ۱۳۵۴، ج ۴ .
- کشف الاسرار میبیدی (۵۲۰ هـ) تهران ۹-۱۳۳۱ ش .
- کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال متقی هندی (۹۷۵ هـ) حیدرآباد ۱۴-۱۳۱۲ .
- لباب التأویل فی معانی التنزیل خازن (۷۴۱ هـ) مصر ۱۳۳۲، ج ۷ . در حاشیه اش تفسیر بَعُوی نیز چاپ شده است .

- باب النقول في اسباب النزول سيوطي (٩١١ هـ) چاپ حلبی ١٣٧٣ و قاهره ١٣٨٢ .
- لسان العرب ابن منظور (٧١١ هـ) بولاق ١٣٠٠، ٢٠ ج .
- لسان الميزان ابن حجر (٨٥٢ هـ) حیدرآباد ١٣٣١ .
- لغت نامه دهخدا (١٣٣٤ ش) تهران ١٣٢٥-١٣٦١ ش ٢٢٢ ج .
- لمعات من تاريخ القرآن اشيقر كربلا .
- مجمع البيان لعلوم القرآن ابوعلی طبرسی (٥٠٢ هـ) صيدا ١٣٣٣ و تهران ١٣٧٣، ١٠ ج .
- مجمع الزوائد هيثمي (٨٠٧ هـ) چاپ قدسی ١٣٥٢، ١٠ ج .
- مجموعه الوثائق السياسية للعهد النبوی دکتر حمیدالله قاهره ١٩٥٨ .
- محاسن التأويل قاسمی (١٣٣٢ هـ) قاهره ١٣٧٦، ١٢ ج .
- المحبر ابن حبيب (٢٤٥ هـ) بيروت و حیدرآباد ١٣٦١ .
- المحكم في نطق المصاحف ابو عمرو دانی (٤٤٤ هـ) دمشق ١٩٦٠ .
- محمد (ص) خاتم پیامبران، حسینیة ارشاد تهران ١٣٤٨ ش ٢ ج .
- المختصر في اخبار البشر ابوالفداء (٧٣٢ هـ) لاهای ١٢٩٤ و قاهره ١٣٢٥ و استانبول ١٢٨٦ .
- مختصر في شواذ القراءات من كتاب البديع ابن خالويه (٣٧٠ هـ) قاهره ١٩٣٤ .
- المختص ابن سيده (٤٥٨ هـ) بولاق ١٣١٨، ١٧ ج .
- مذاهب التفسير الاسلامي جولد تسيهر (١٩٢١ م) ترجمه دکتر عبدالحليم نجار قاهره ١٩٥٥ .
- المراجعات شرف الدين موسوی (١٣٧٧ هـ) بيروت و بغداد ١٣٤٥ و نجف ١٣٨٣ .
- مرزهای اعجاز آية الله العظمی سيد ابوالقاسم خوئی مدظله ترجمه و نگارش جعفر سبحانی تهران ١٣٤٩ ش .
- مروج الذهب مسعودی (٣٤٦ هـ) قاهره ١٣٤٦ ترجمه پاینده تهران ١٣٥٦ ش ٢ ج .
- المزهر سيوطي (٩١١ هـ) بولاق ١٢٨٢، ٢ ج .
- مسأله وحی مهندس مهدی بازرگان تهران ١٣٤٢ ش .
- المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری (٤٠٥ هـ) حیدرآباد ١٣٤٠، ٤ ج .
- المستطرف في كل فن مستطرف أبشيهی (بعد ٨٥٠ هـ) قاهره ١٢٩٢ .
- مسند امام احمد بن حنبل (٢٤١ هـ) تحقيق محمد شاكر قاهره ١٣٦٨-١٣٧٥، ١٥ ج .
- مسند دارمی (٢٤٥ هـ) کانپور ١٢٩٣ .
- مسند امام زيد (١٢١ هـ) ميلانو ١٩١٩ م .
- مسند امام شافعی (٢٠٤ هـ) هند ١٣٠٦ .
- مسند طيالسی (٢٠٤ هـ) حیدرآباد ١٣٢١ .
- المصاحف ر. كتاب المصاحف .

- المصباح المضيء في كتاب النبي الأمي ورسله ابن حديده حيدرآباد ١٩٧٦ .
- المعارف ابن قتيبه (٢٧٠ هـ) گوتينگن ١٨٥٠ وطبع ثروت عكاشه ١٩٦٠ .
- معالم التنزيل بکوي (٣١٧ هـ) درحاشيه تفسير خازن (لباب التأويل) قاهره ١٣٣٢ .
- معالم السنن خطابي (٣٨٨ هـ) حلب ١٣٥١ ، ٤ ج .
- معجم الادباء ياقوت (٦٢٦ هـ) قاهره ١٩٣٦ ، ٧ ج .
- معجم الفاظ القرآن الكريم مجمع اللغة العربية قاهره ٧٠-١٩٥٣ .
- معجم البلدان ياقوت لبيزيگ ١٨٦٦ ، ٨ ج .
- معجم رجال الحديث آية الله العظمى سيد ابوالقاسم موسوي خوئي مدظله نجف ١٩٧٠ ، ١٩ ج بعد .
- المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوي د كتر ا. ي. و نسك، ليدن ٦٩-١٩٣٦ ، ٧ ج .
- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم محمدفؤاد عبدالباقي (١٩٦٨ م) قاهره ١٣٧٨ .
- معجم ما استعجم من اسماء البلاد والمواضع ابو عبيد البكري (٤٨٧ هـ) چاپ لجنة ١٣٦٤ ، ٣ ج .
- المعرب جواليقي (٥٤٠ هـ) تحقيق احمد محمدشاکر، چاپ افست ١٩٦٦ تهران .
- معرفة اخبار الرجال كشي (٤٥٠ هـ) بمبي ١٣١٧ .
- المعلقات چاپ فرانگك. آرنولد، لايبزيگ ١٨٥٠ م .
- معلقات سبع ترجمه عبدالمحمد آيتي تهران ١٣٤٥ ش .
- مغازي ر. كتاب المغازي .
- مفاتيح الاسرار و مصابيح الابار تفسير شهرستاني، محمدبن عبدالكريم (٥٤٨ هـ)، نسخه خطي كتابخانه مجلس شورا (نوشته شده در ٩٦٧ هـ) .
- مفاتيح الغيب امام فخرالدين رازي (٦٠٦ هـ) قاهره ١٣٢١ ، ٨ ج .
- مفاهيم اخلاقي ديني در قرآن ايزوتسوتوشييكو ترجمه فريدون بدره اي تهران ١٣٦١ .
- مفتاح السعادة طاش كبري زاده (٩٦٨ هـ) حيدرآباد ١٣٢٨ ، ٢ ج .
- مفتاح كنوز السنة د كتر ا. ي. و نسك ترجمه عبدالباقي مصر ١٩٣٤ .
- المفردات في غريب القرآن راغب اصفهاني (قرن ٥ هـ) تهران ١٣٧٣ .
- المفضليات المفضل الضبي (١٦٨ هـ؟) تحقيق احمدشاکر وعبدالسلام هارون قاهره ١٩٤٢ .
- مقاتل الطالبين ابوالفرج اصفهاني (٣٥٦ هـ) قاهره ١٣٦٨ .
- المقدمه ابن خلدون (٨٠٦ هـ) جلد اول قاهره ١٩٥٧ م . ترجمه فارسي از مرحوم پروين گنابادي تهران ٧ و ١٣٣٦ ش .
- مقدمه ابن صلاح (٦٤٣ هـ) هند ١٣٥٧ و بيروت ١٩٧٨ .
- مقدمتان في علوم القرآن چاپ آرتور جفري مصر ١٩٥٤ .



- مقدمة فتح الباري ر. هدى الساري .
- المقنع في رسم المصاحف الامصار ابو عمرو الداني (٤٤٤ هـ) استانبول ١٩٣٢ .
- مكاتيب الرسول على احمدي قم ١٣٧٩ .
- سناهل العرفان في علوم القرآن محمد عبد العظيم زرقاني قاهره ١٣٧٣ ، ٢ ج .
- المنتظم ابن جوزي (٥٩٧ هـ) حيدرآباد ٩-١٣٥٧ ، ١٠ ج .
- مستهل المقال كريلاني طهران ١٣٠٢ .
- مُجدد المُقرئين ابن جَزري (٨٣٣ هـ) قاهره ١٣٥٠ .
- من لا يحضره الفقيه صدوق (٣٨١ هـ) تهران ١٣٤٩ ش .
- منهج المقال معروف به رجال كبير از استرآبادي (١٠٢٨ هـ) .
- الموطأ امام مالك بن انس (١٧٩ هـ) قاهره ١٩٥١ ورواية شيباني المكتبة العلميه ١٩٧٩ .
- مولد رسول الله (ص) ابن كثير (٧٤٤ هـ) چاپ المنجد بيروت ١٩٦١ .
- مولد النبي سعيد الدين محمد بن مسعود بن محمد كازروني . ر. نهاية المسؤول .
- ميزان الاعتدال ذهبي (٧٤٨ هـ) قاهره ١٩٦٣ .
- الناسخ والمنسوخ ابو جعفر النحاس (٣٣٨ هـ) قاهره ١٩٢٣ .
- النَّبَوات ابن تيميه (٧٢٨ هـ) قاهره ١٩٦٧ .
- النجوم الزاهره ابن تغري بردي (٨٧٤ هـ) قاهره ٧٢-١٩٢٩ ولیدن ١٨٥٥ .
- نزهت القلوب في غريب القرآن سجستاني قاهره ١٩٢١ .
- نسب قريش مصعب زبيري (٢٣٦ هـ) قاهره ١٩٥٣ .
- النَّشْر في القراءات العَشْر ابن جَزري (٨٣٣ هـ) دمشق ١٣٤٥ ، ٢ ج .
- النصرانية و آدابها بين عرب الجاهلية شيخو (١٩٢٧ م) بيروت ٢٣-١٩١٢ .
- نظم الدرر و تناسق الآيات والسور ابراهيم بن عمر بقاعي (٨٠٩ هـ) مصر .
- النَّقْط ابو عمرو الداني (٤٤٤ هـ) ذيل كتاب المقنع چاپ شده است .
- نكت الانتصار باقلاني (٤٠٣ هـ) تحقيق دكتور محمد زغلول سلام ، اسكندريه .
- نمونه بينات در شأن نزول آيات دكتور محمد باقر محقق تهران ١٣٥٩ ، ٢ ج .
- نهاية المسؤول في دراية الرسول ترجمه مولد النبي كازروني توسط عبد السلام ابرقوهي ، خطي مورخ ٧٦٥ هـ آستان قدس رضوي (مشهد) .
- النهاية في غريب الحديث والاثار ، ابن الاثير (٦٠٦ هـ) قاهره ١٣١١ ، ٤ ج .
- نهج البلاغة امام علي بن ابي طالب (ع) (٤٠ هـ) بيروت ١٩٦٧ .
- نيل الاوطار شوكاني (١٢٥٥ هـ) چاپ منيريه ١٣٤٤ ، ٩ ج .
- وجوه قرآن حبيش تفليسي بكوشش دكتور مهدي محقق تهران ١٣٥٩ ش .
- الوحي الي الرسول محمد (ص) عبد اللطيف السبكي قاهره ١٩٦١ .

الوحي المحمدی سید محمد رشید رضا (۱۹۳۵ م) چاپ سوم قاهره ۱۳۵۴ ترجمه فارسی از محمد علی خلیلی تهران ۱۳۱۷ ش.  
 وحی و نبوت شریعتی مزینانی تهران ۱۳۴۹ ش.  
 وحی و نبوت مرتضی مطهری تهران ۱۳۵۷ ش.  
 وحی یا شعور سرموز علامه طباطبائی (۱۳۶۰ ش) قم.  
 وفيات الاعیان ابن خلکان (۶۸۱ هـ) قاهره ۱۳۱۰.  
 الولاية والقضاة کندی (۳۵۰ هـ) بیروت ۱۲-۱۹۰۸.  
 هدی الساری مقدمه فتح الباری ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ هـ) بولاق ۱۳۰۱.

- Amari M. *Bibliographie primitive du Coran*. Publié par H. Derenbourg dans *centenario... di Michele Amari*, Palerme, 1910: vol. I.  
 Andrae, Tor *Muhammad, sein Leben und sein Gloube*, Göttingen, 1932.  
*Mohammed, The Man and His Faith*. translated by Theophil Menzel, London, 1935. *Die Person Muhammeds in Lehre...* Stockholm. 1918.  
 Arberry, A. J. *The Seven Odes*, "The Golden Odes of Pagan Arabia", London, 1957. *Revelation and Reason in Islam*. London. *The Holy Koran*, London, 1953.  
 Barthelemy Saint-Hilaire; *Mohamet et Le Coran*. Paris 1895.  
 Bauer, H. *Über die Anordnung der Suren und über die Geheimnisvollen Buchstaben im Qoran*, in ZDMG, lxxv, Leipzig, 1921.  
 Belle, Richard. *The Qur'ân*, translated with a critical re-arrangement of the Surahs, Edinburgh, 1937-39. 2 vols. Who were the Hanifs? *Moslem World* xx (1930), 120-4.  
 Bergstrasser, G. V. GdQ.  
 Blachère, Régis; *Introduction au Coran*. Paris 1943. *Le Coran*. Traduction Selon un Essai de Reclassement des Sourates. Paris, 1949-51. *Le Problème de Mahomet*, Paris 1952. *Le Coran*, traduit de L' Arabe. Paris, 1966.  
 Bodley, Ronald, V. C. *The Messenger*, New York, 1969.  
 Buhl, Frants; *Koran*, art. Dans *L' Encyclopédie de l' Islam*, II, 1131, a. *Madina*, art. dans EI, III, 85-95. *Das Leben Muhammeds*, Leipzig, 1930.  
 Burton, John; *The Collection of the Qur'an*, Cambridge, 1979.  
 Caetani, L. *Annali dell' Islam*, T. I-II, Milano, 1905, 2 vols.  
 Calverly, E. E.; *Worship in Islam*. 1925, Madrass.  
 Casanova, *Mahomet et la fin du monde*, Paris, 1911 - 13.  
 Caussin de Perceval, P. *Essai sur l' Histoire des Arabes avant l' Islamisme et pendant l' Epoque de Mahomet*. Paris, Nouvelle éd. 1902; 3 vol.  
 Chauvin; *Bibliographie des ouvrages Arabes ou Relatifs aux Arabes*. Liège, 1907, 1909, T, X, XI.  
 Dawood, N. J. *The Koran*. Great Britain , 1974.  
 Denffer, Ahmad von, *Literature on Hadith in European Languages*. A Bibliography, London.

- Dermenghem, E. *La Vie de mohamet*. Paris 1929. *Muhammad and the Islamic Tradition*. Westport, 1974.
- E I : *Encyclopédie de l' Islam*. première éd. Leyde, 1913-49. Deuxième éd. 1960... *The Encyclopaedia of Islam*, First ed. Leiden, 1913-42. second edition Leiden and London 1960...
- Frankel, S. *De Vocabulis in antiquis Arabum carminibus et in Corano Peregrinis*. Leiden 1880. *Die Aramäischen Fremdwörter im Arabischen*, Leiden 1886.
- GdQ : *Geschichte des Qorans*. V. Nöldeke.
- Gibb, Sir Hamilton, A R. The pre - Islamic Monotheism on Arabia . *The Harvard Theological Review*. 1962, IV, p. 180.
- Goldziher, Ignaz. *Vorlesungen über den Islam*, Budapest, 1910. *Le Dogme et la loi de l' Islam*, trad. Felix Arin; Paris 1958, 1 vol. *Die Richtungen der islamischen Koranuslegung*, Leyden, 1920. *Muhammedanische Studien*, 2 Bds. Halle, 1888-90. *Muslim Studies*, trans. by Barber and Stern, London, 1967, 1971, 2 vols.
- Grohmann, A. The Problem of Dating Early Qurans. in *Der Islam*, Berlin, 1958, XXXIII, 3, p. 220.
- Guillaum, Alfred. *Prophecy and Divination*, London, 1938.
- Hamidullah, M. *Mahomet Prophète des Arabes*, Paris, 1946. *Le Prophète de l' Islam*, 2 vols, Paris 1959. *Le Coran*, traduction, Paris, 1966.
- Hirschfeld, H. *Essai sur l' histoire des Juifs de Medine en R E I*. VII et IX, 1883-5. New Researches into the Composition and Exegesis of the Qoran, in *Asiatic Monographs*. t.III, London, 1902.
- Horowitz, Josef; *Koranische Untersuchungen*, Berlin, 1926, 1 vol. *Das Koranische Paradies*, Jerusalem, 1923.
- Howard, I. K. A. Dr. *Kitab al-Irshād, The Book of Guidance*, London, 1981.
- Huart, Cl. *Histoire des Arabes*. Paris, 1912. Une nouvelle source du Qoran, dans *Journal Asiatique*, 1904, I, 125-67.
- Ibn Hisham, *The Life of Muhammad*. Translated by Alfred Guillaume, London, 1955. *Das leben Muhammed...* Frankfurt, 1961.
- Ibn Sa'id, Muhammad; *Kitab al-Tabaqāt al-Kabir*, Pakistan, 1967.
- JA = - *Journal Asiatique*.
- Jeffery, Arthur; *Materials for the History of the Text of the Qurān*, Leiden, 1937. *The Foreign Vocabulary of the Quran*. Baroda, 1938. *The Quran as Scripture*, New York, 1952.
- Khoury, Raif George; *Wahb b. Munabbih*, Wiesbaden, 1972. *Arabica* 21, 1974, 96.
- La Beume, J. *Le Koran analysée*. Paris, 1878.
- Lammens, Henri *L' Age de Mahomet et la Chronologie de la Sira*. dans JA. (1911) XVII, 209-50. *Le Berceau de l' Islam*. Rome 1914. *L' Arabie Occidentale Avant l' Hégire*, Beirut, 1923. *La Mecque à la veille de l' Hégire*. Beyrouth, 1924.
- Lyall, Charles The words Hanif and Muslim, in *Journal of the Royal Asiatic Society*. 1903, p. 771... *Ancient Arabian Poetry*. London, 1930.
- Margoliouth, D. S. *Mohammad and the Rise of Islam*. London, 1905
- Masson, D. *Le Coran et la révélation judéo - chrétienne*. 2 vols. Paris, 1958
- Massignon. Louis *Al-Hallaj, Martyr mystique de l' Islam*. Paris, 1912-

- Salman Pak et lepremites sprituellen de l' Islam Iranien*, Paris 1934.
- Miles, G. C. Early Islamic Inscriptions Near Tā if in the Hijaz. in *Journal of Near Eastern Studies*. Oct. 1948. p. 240.
- Mingana, A. and Lewis, A. *Leaves from Three Ancient Qurans Possibly pre-Othmanic*. Cambridge. 1914.
- Muchtar Pacha, Mahmud. *Die Welt des Islam IM Licht des Korans und des Hadith*. Weimar, 1915.
- Muir, Sir William; *The Coran, Its Composition and Teaching*, London, 1878. *The Life of Mahomet and History of Islam...* London 1858 - 61. *The Birth and Childhood of Mohamet*. Calcutta, 1883. *Forefathers of Mohamet and History of Mecca*. Calcutta, 1883. *The Life of Mohammad from Original Sources*. Edinburgh, 1923. *The Testimony borne by the Coran to the Jewish and Christian Scriptures*, London 1855.
- Nicholson, R.A. *A Literary History of Arabs*. Cambridge. 1953.
- Noldeke, Th. Art. "Koran" in *The Encyclopaedia Britannica*. II. 16,1. *Der Qoran Orientalische Skizzen*. Berline, 1892. *Geschichte des Qurans*. Göttingen. 1860. *Remarque critique sur le style et la syntaxe du Coran*. Translated by G. H. Bousquet. Paris 1953.
- Noldeke, Theodor; and Schwally, Friedrich; T. I. *über den Ursprung des Qorāns*. Leipzig, 1919 - Schwally, F. T. II. *Die Sammlung des Qurans*. Leipzig, 1919. Bergsträsser, G. and Pertz, O. T. III. *Die Geschichte des Qorantexts*. Leipzig, 1938. 3 vols.
- O' Leary, D. L. *Arabia before Muhammad*. London, 1927.
- Paret, Rudi; *Der Koran, Kommentar und Konkordanz*. Kohlhammer, 1971. *Mohammad und der Koran*. Stuttgart, 1957. *Der Koran*, Wiesbaden, 1963.
- REI = *Revue des Études Islamiques*.
- RHR = *Revue de l' histoire des religions*.
- RMM = *Revue du Monde Musulman*.
- Rodwell, A. *The Koran, Translation With the Suras arranged in Chronological order*. London, 1861, 1876, 1924.
- Sale, George; *The Koran*, London 1734,... 1921, New York 1900, 1917.
- Schulthess, Friedrich; Umajja b. abi-s-Salt in *Orientalische Studien*, Theodor Nöldeke, 1906, Giessen, vol I, pp. 71 - 89.
- Sell, Edward; *The Historical Development of the Quran*, London, 1909. *Shorter Encyclopaedia of Islam*, by H.A.R. Guibb and J.H. Kramers, Leiden, E. J. Brill. 1974.
- Smith, W. R. *The Religion of the Semites*. 3 rd, ed. London, 1927.
- Sprenger, Alois; *Das Leben und die leher Mohammads*, 1861 - 5. 3 vols.
- Stanton, H.W. *The Teaching of the Qoran*, London, 1920.
- Tisdall, W. S. Clair. *The Original Sources*. London, 1911.
- Torrey, C.C. *The Commercial-Theological Terms of the Koran*. Leiden, 1892.
- Toshihiko, Izutsu; *God and Man in the Koran Semantics of the Koranic Weltanschauung*. Tokyo, 1964. *Ethico-Religious Concepts in the Qur'ān*. Montreal, 1966.
- Watt, W. Montgomery; *Mohammad at Mecca*. Oxford, 1953. *Mohammad at Medina*. Oxford, 1956. *Islam and the Integration of Society*. London, 1961. *Mohammad, Prophet and Statesman*. London, 1961. Companion

to the *Quran*. London, 1967. *Bell's Introduction to the Qur'an*. Edinburgh, 1970.  
Weil, G. *Historisch - Kritische Einleitung in den Koran*. 2 éd, Leipzig, 1972.  
Wellhausen, J. *Reste Arabischen Heidentums* Berlin, 1897.  
Wensinck, A.J. *Mecca*, art. in EI, 1 éd. *Concordances de tradition Musulman*. Leyde, 1933...  
ZDMG = *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*. Leipzig.

## فهرست آیات قرآن

صفحه	آیه	صفحه	آیه
۲۶۰	۲۷۶-۲۸۲	۳۵۸	فاتحة الكتاب
۳۴۰	۴۱۹		
		۸۹	۴ بقره
۳۰	۶ آل عمران	۳۱۷	۱۵
۲۸	۷	۳۶۱ و ۳۴۸	۲۰
۳۹	۱۹	۵۹	۵۹
۲۷	۲۳	۳۶۱	۶۸
۲۷	۶۵	۵۸	۸۷
۳۸	۶۷	۶۰ و ۵۸	۹۷
۳۸	۹۵	۶۰ و ۵۸	۹۸
۱۴۰	۱۰۹	۳۶۲	۱۰۱
۳۵۱ و ۲۰۷	۱۱۸	۱۸۳	۱۰۵
۲۷	۱۴۵	۱۶۸	۱۰۶
۲۹	۱۵۴	۲۲۴	۱۲۱
۳۱	۱۶۴	۳۱	۱۲۹
		۳۸	۱۳۵
۱۷۷	۴۱ نساء	۸۰	۱۳۶
۱۴۲	۵۸	۲۳۵	۱۵۲
۲۰۷ و ۲۲	۸۲	۱۹۰ و ۱۸۹	۱۸۵
۲۰۱	۹۵	۴۱۳	۱۹۶
۲۷	۱۰۳	۱۷۷	۲۱۳
۱۵۷ و ۳۱	۱۱۳	۳۱	۲۳۱
۸۰	۱۵۲	۳۴۳	۲۲۸
۱۹۰ و ۱۸۳	۱۵۳	۸۶	۲۴۷
۸۹ و ۷۹	۱۶۳	۸۶	۲۵۸

٢٢٩٢١	٢٠٤		٨٩٩٧٩	١٦٤	
			٩١	١٦٦	
١١٩	٦٧	٨ انفال			٥ مائده
٢٧	٦٨		١٩٢	٣	
٢٧	٧٥		٢٠٩	٦	
			١٣٨٩٢٩	١٥	
١٩٥	٦	٩ توبه	٨٩٩٨٦	٤٨	
١١٧	٤٣		٢٢٠	٨٣	
٢١٠	٦٠		٥٨	١١٠	
١١٧	٨٤		٨٨	١١١	
٢٣١	١٢٢				
٣٤٢	١٢٧		٢٠٩	١٤	٦ انعام
			٩١	١٩	
٨٩٩٨١	٢	١٠ يونس	١٢١	٢٥	
٣٤٩٢٠	١٥		١٨٣	٣٧	
١٩١٩١٥٨			٢٩	٣٨	
٣٤	١٦		١١٩	٥٢	
١٣١٩٢٢	٣٧		٢٧	٥٩	
١٨٩	٣٩		٣٩٩٣٨	٧٩	
١٧٨٩١٧٧	٤٧		٣١٢	٩٠	
١٩١٩٢٩٩٢٨	٦١		٩٠	٩٢	
٨٩	٨٧		٢٦٥	٩٣	
٢٠	٩٤		٨٨	١١٢	
١٤٤	٩٩		٨٨	١٢١	
٣٩٩٣٨	١٠٥		١٤٣	١٢٤	
			٢٣	١٥٦	
١٨٩	١	١١ هود	٣٨	١٦١	
٢١٨	٥				
٢٧	١٧		٣٧٢	٣٢	٧ اعراف
٨٨	٣٦		٢٩	٣٤	
٨٨	٣٧		٩٠	٥٢	
٣٦١	٧١		١٨٩	٥٣	
١٤٤	١١٨		٨٩	١١٧	
			٨٩	١٦٠	
٨٩٩٢٢٩٢٠	٣	١٢ يوسف	٢٢٣	١٨٥	

۸۹	۳۹		۱۹۱۹		
۳۵	۴۴		۸۹	۱۵	
۲۲۹۲۱	۴۵		۸۹	۱۰۹	
۲۹	۵۸				
۲۹۹۲۰	۷۱		۸۰	۱۷	۱۳ رعد
۱۵۶۹۱۵۰	۷۳		۱۹۱	۳۱	
۱۵۰۹۱۱۹	۷۴		۲۷	۳۸	
۱۵۶			۲۸	۳۹	
۱۵۰۹۱۱۹	۷۵				
۱۵۶			۸۹	۱۳	۱۴ ابراهیم
۲۲۹۲۰۹۱۹	۷۸		۱۳۸	۴۸	
۱۶۹	۸۶				
۲۲	۸۸		۲۳	۱	۱۵ حجر
۱۸۳۹۲۰	۹۳		۳۱۹۳۰	۶	
۹۰	۱۰۰		۱۴۹۹۳۰۹۱۵	۹	
۱۹۸	۱۰۶		۲۸	۲۲	
۲۴۱۹۲۲۱	۱۰۷		۱۷۶	۶۱	
۲۴۱	۱۰۸		۲۳	۸۷	
۲۴۱۹۲۲۱	۱۰۹		۷۴	۹۴	
۳۵۹	۱۸	۱۸ كهف	۲۳۵۹۳۰	۴۴	۱۶ نحل
۳۵۹	۲۰		۲۹	۵۹	
۱۲۰	۲۸		۸۷	۶۸	
۱۲۰	۱۲۹		۲۲۹۲۱	۹۸	
۲۹	۴۹		۵۹۹۵۸۹۲۲	۱۰۲	
۱۶۵	۱۱۰		۱۲۲	۱۰۳	
			۲۶۵	۱۰۶	
۸۶	۱۱	۱۹ سریم	۳۸	۱۲۰	
۵۸	۱۷		۳۸	۱۲۳	
۱۷۶۹۵۸	۱۹				
			۲۷	۴	۱۷ اسراء
۲۹	۵۱	۲۰ طه	۱۷۸	۵	
۷۸	۷۷		۲۹۹۲۷	۱۳	
۱۷۶	۹۶		۹۲۹۹۲۰	۱۴	
۱۵۸	۱۰۹		۲۱۶		



۲۲	۱۹۶		۲۲۲ و ۱۹۰	۱۱۴	
۷۴	۲۱۴		۱۶۹ و ۷۹	۱۱۵	
۳۷۲	۲۱۵		۱۱۹	۱۳۱	
			۲۲	۱۳۳	
۹۰ و ۲۳	۱	۲۷ نمل	۱۳۹	۵۰	
۹۰	۲				
۲۲	۶		۸۹	۷	۲۱ انبياء
۲۷	۲۸				
۲۹	۲۹		۲۷	۸	۲۲ حج
۲۹	۷۵		۳۸	۳۱	
۲۲	۹۲		۱۵۷ و ۱۵۱	۵۲	
			۱۵۷ و ۱۵۱	۵۳	
۸۸	۷	۲۸ قصص	۲۹	۷۰	
۱۷۶	۴۶		۱۴۳	۷۵	
۲۲۱	۵۲				
۲۲۱	۵۳		۸۸	۲۷	۲۳ مؤمنون
۱۷۷	۷۵		۱۷۷	۴۴	
۶۷ و ۳۴	۸۶		۹۰	۷۳	
۱۳۸	۸۸				
			۲۰۱	۱۱	۲۴ نور
۹۰	۲	۲۹ عنكبوت	۳۳۷	۱۳	
۲۹	۲۱		۲۰۱	۲۰	
۹۰	۲۴		۲۹ و ۲۷	۳۳	
۹۰	۴۱				
۳۴	۴۸		۲۵	۱	۲۵ فرقان
			۱۲۱	۴	
۱۴۱ و ۳۸	۳۰	۳۰ روم	۱۹۹	۲۰	
			۱۹۸ و ۱۸۵	۳۲	
۹۰	۲	۳۱ لقمان	۲۰۲ و ۱۹۹		
			۱۹۹ و ۱۹۸	۳۳	
۱۷۶ و ۹۰	۳	۳۲ سجده	۲۰۶		
			۸۸	۸۲	۲۶ شعراء
۳۳	۶	۳۳ احزاب	۸۹	۶۳	
۸۶	۷		۵۸	۱۹۳	
۱۸۸	۲۳		۵۹	۱۹۴	

٩١٩٨٩٩٣٤	٥٢		٣١	٣٤	
			١٧٨	٤٠	
١٨٩	١	٤٣ زخرف	١١٦	٣٧	
٢٢	٣				
٢٨	٤		٢٩	٣	٣٤ سبأ
١٥٤	٥٧		٣٥	١٠	
١٥٤	٥٨		١٧٦	٤٤	
١٥٤	٥٩		٢٠٩	٤٩	
١٥٤	٦٠				
١٥٤	٦٣		٢٣	٢	٣٦ يس
١٥٤	٦٤		٨٦	١٤	
١٥٤	٦٥		٣١٩٢٣	٦٩	
١٩٠٠١٨٩	٣	٤٤ دخان	١٧٨	١١٢	٣٧ صافات
٢٤٥	٤٤				
			٣٠	٤	٣٨ طس
١٩٥	٢	٤٥ جائية	٢٠٨	١١	
١٩٥	٦				
١٩٥	٧		٢٤٢	٢٣	
١٩٥	٨		٢٢	٢٧	٣٩ زسر
٢٩	٢٨		١٥٨	٤٤	
٢٩	٢٩		١٧٨٩٢٩	٦٩	
١٤٢	٣	٤٦ احقاق	٨٩	٢	٤٠ مؤمن الغافر
٨٦	٣٥		٨٧	١٢	
			٢٢٥٩٢١٧	٢٦	
٢٢	٢٤	٤٧ محمد	٢٠٩	٣٣	
			٣١٩٢٣	٤١	
٣٤٨٩٣٤٢	٢٦	٤٨ قنح	٢٢	٤٤	
٢٠٤	١٣	٤٩ حجرات	١٧٧	٥	٤١ فصلت السجده
٢٣	١	٥٠ ق	٢٢	٧	٤٢ شورى
			٨٦	١٣	
٢٨	٢	٥٢ طور	١٧٦٩٨٧	٥١	

١٨٨	١١		٢٨	٣	
			٨٢	٢٩	
٥٩٥٥٨	٤	٦٦ تحريم	١٥٧	٤٨	
٢٩٥٢١٥٢٠	١٩	٦٩ حاقه	٩١	١	٥٣ نجم
٨٢	٤٠		١٥٥٥٦٢	٣	
٨٢	٤١		١٥٥	٤	
٨٢	٤٢		٨٩	١٠	
٨٢	٤٣		٥٩	١٣	
١١٩	٤٤		٦٢	١٤	
١١٩	٤٥		١٥٤٥١٥٠	١٩	
١١٩	٤٦		١٥٠	٢٠	
١١٩	٤٧		١٥٤	٢٣	
٢٣	٥١		٢٢	٣٦	
٥٨	٤	٧٠ معارج	١٤٢	٧	٥٥ رحمن
			١٣٨	٢٩	
٢٠	١	٧٢ جن	٢٩	٥٧	
١٣	١	٧٣ سزمل	٣٦١	٢٩	٥٦ واقعہ
١٣	٢		١٣٨	٦١	
١٣	٣		٢٠٠	٧٥	
١٣	٤		٢٨٥٢٣٥١٣	٧٧	
٨٩	٥		٢٥٨٥		
١٧٨	١٥		٢٥٨٥٢٨٥١٣	٧٨	
٢٠٩٥١٩٢٢	٢٠		٢٥٨٥١٨٩	٨٠	
٧٤	٥	٧٤ مدثر	٢٩	٢٢	٥٧ حديد
٥٢٥١٦	١٦	٧٥ قيامة	١٨٨	١	٥٨ مجادلة
٢٢٢٥١٧٨			٣٠	٦	
٢٠٥١٩٥١٣	١٧				
٢٢٢٥١٤٩٥			١٣٩	١	٦٢ جمعه
٥٢٥١٩٥١٣	١٨		٢٢١٥٣١	٢	
١٧٨٥٢١			٢١٠	٩	

١٧٨	١٩			١٧٨	١٩	
٢٠١	٤٨			١٧٠ و ١٤٩		
٢٠١	٥٠			٢٠٨	١٤	
				٢٢	١٨	
				٢٢	١٩	
٥٨	٣٨			١٤٥	٧	٩١ شمس
١١٨	١			٢٤٤ و ١٤٥	٨	
٢٨	١١			١٧٨	١٣	
١١٨	١٢					
٢٨	١٦			٧٦	١	٩٣ ضحى
٢٥٨	١٣			٧٦	٢	
				٧٦	٣	
٢٩	١٠					
٥٩	١٥			٢٢٣	٨	٩٥ تين
٦٥ و ٥٨	١٩					
٥٩ و ٥٨	٢٣			٢٥٧ و ٢٢٥ و ٢٠	١	٩٦ علق
				٢٢	٣	
٢٩	٧			٢٥٧	٤	
٢٩	١٨			٢٥٧	٥	
٢٩	٧			١٩٠ و ١٨٩	١	٩٧ قدر
٢٩	١٠			٥٨	٤	
٢٢ و ٢١	٢١					
				٢٥٨	٢	٩٨ بينة
٢٣ و ٢٠ و ١٣	٢١			٢٥٨	٣	
٢٥٨ و ١٨٩ و				٣٨	٥	
١٨٩ و ٢٨ و ١٣	٢٢					
٢٥٨ و				٨٨	١	٩٩ زلزله
				٨٨	٥	
١٣٩	٢					
١٣٩	٣			٣٦١	٩	١٠٠ عاديات

## فهرست سوره‌های قرآن

- سوره آل عمران ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۱۴،  
 ۲۲۳، ۲۴۵، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۹،  
 ۳۶۹، ۴۸۰، ۴۸۶، ۵۰۸، ۵۱۶،  
 ۵۴۴، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۹۴، ۵۹۶،  
 ۵۹۷، ۶۰۵، ۶۱۰، ۶۱۲،  
 ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۲۶،  
 ~ آل حم ۵۵۲،  
 ~ آية الكرسي ۵۵۲،  
 ~ ابراهيم ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۹، ۳۷۰،  
 ۴۸۰، ۴۸۶، ۵۸۴، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۱۲،  
 ۶۵۲،  
 ~ ابي لهب ۳۴۵،  
 ~ احزاب ۱۷۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۴۴،  
 ۳۵۹، ۳۶۹، ۳۷۸، ۴۸۰، ۴۸۶،  
 ۵۶۴، ۵۸۵، ۵۹۵، ۶۰۲، ۶۱۰،  
 ۶۱۲،  
 ~ احقاف ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۹، ۳۷۰،  
 ۴۷۹، ۵۸۶، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۱۲،  
 ~ احمد ۲۸۷،  
 ~ اخلاص ۴۷۹، ۴۸۶، ۵۹۱، ۵۹۷،  
 ۶۱۰، ۶۱۱،  
 ~ اذا السماء انشقت ۳۴۴، ۳۶۰، ۳۶۹،  
 ~ اذا السماء الفطرت ۳۴۴، ۳۶۰، ۳۶۹،  
 ~ اذا الشمس كورت ۳۶۰، ۳۶۹،  
 ~ اذا جاء نصر الله ۳۶۰، ۳۷۰،  
 ~ اذا جاءك المنافقون ۳۶۰،
- ~ اذا زلزلت ۳۴۵، ۳۶۰، ۳۶۹، ۴۸۶،  
 ۶۱۰،  
 ~ ارايت ۳۶۰، ۳۶۹،  
 ~ اساس ۵۸۳، ۵۹۱،  
 ~ استعانت ۵۸۳،  
 ~ اسراء (اسرى) ۲۱، ۲۰۶، ۳۵۶،  
 ۵۸۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۱۱،  
 ۶۲۶،  
 ~ اصحاب الحجر ۳۴۴،  
 ~ اصحاب الفيل ۳۴۵،  
 ~ اعراف ۲، ۳۴۴، ۳۵۹، ۳۷۰،  
 ۴۴۳، ۴۷۹، ۴۸۶، ۵۴۴، ۵۸۳،  
 ۵۹۴، ۵۹۶، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲،  
 ~ اعلى ۳۵۶، ۴۷۹، ۵۹۰، ۵۹۶،  
 ۶۱۱،  
 ~ اعمى ۴۷۹، ۴۸۶،  
 ~ افره ۴۸۶،  
 ~ اقتربت الساعة ۳۵۶، ۳۶۹، ۳۷۰،  
 ~ اقرأ ۳۴۴، ۳۶۰، ۳۷۱، ۴۷۹، ۵۵۸،  
 ~ قیاسة ۳۶۰،  
 ~ الذين كفروا ۳۵۹، ۳۷۰،  
 ~ الم تنزیل ۳۴۴،  
 ~ الم تر لایلاف ۳۶۹،  
 ~ الم ترکیف ۳۶۰،  
 ~ المر ۵۵۱،  
 ~ الم سجدة ۲۲۳، ۴۸۶،

- ~ المص ٥٥١ .
- ~ الم شرح ٣٠٣ ، ٣٤٥ ، ٣٤٦ ، ٣٦٠ ، ٣٦٩ ، ٤٧٩ ، ٤٨٦ ، ٥٨٤ ، ٥٨٢ .
- ~ التين ٣٤٤ ، ٣٤٥ ، ٣٦٠ ، ٣٦٩ ، ٥٩٠ ، ٦١١ .
- ~ ام القرآن ٥٨٣ .
- ~ انا ارسلنا نوحاً ٣٦٠ ، ٣٧٠ .
- ~ انا عطيناك ٣٤٦ ، ٣٦٩ .
- ~ انا فتحنالك ٣٦٠ .
- ~ انبياء ٣٤٤ ، ٣٥٩ ، ٤٨٠ ، ٤٨٦ ، ٥٨٥ .
- ٥٩٥ ، ٥٩٧ ، ٦١٢ ، ٦١٥ .
- ~ انسان ٣٤٤ ، ٣٤٧ ، ٤٨٦ ، ٦١٠ .
- ~ انشراح ٣٤٧ ، ٥٩٠ ، ٦١١ .
- ~ انشقاق ٥٨٩ ، ٦١٢ .
- ~ انشقت ٤٨٠ ، ٤٨٦ .
- ~ انعام ٢٠١ ، ٢٠٣ ، ٣٤٤ ، ٣٥٩ .
- ٤٧٩ ، ٤٨٦ ، ٥١٦ ، ٥٤٤ ، ٥٨١ .
- ٥٨٣ ، ٥٩٤ ، ٥٩٧ ، ٦١٢ .
- ~ انفال ٢٥ ، ٣٤٤ ، ٣٥٩ ، ٣٧٠ .
- ٣٨٩ ، ٤٨٠ ، ٤٨٦ ، ٥٨١ ، ٥٨٥ .
- ٥٩٥ ، ٦٠٣ ، ٦١٠ ، ٦١٢ ، ٦١٥ .
- ~ انفطار ٤٨٠ ، ٥٨٩ ، ٦١٢ .
- ~ ام الكتاب ٥٨٣ .
- ~ براءة ٣٤٦ ، ٣٥٩ ، ٣٧٠ ، ٤٢٩ .
- ٥٣٣ ، ٥٤٤ ، ٥٥٤ ، ٥٦٥ ، ٥٦٩ .
- ٥٨٤ ، ٥٩١ ، ٥٩٤ ، ٥٩٥ ، ٥٩٧ .
- ٥٩٩ ، ٦١٦ .
- ~ بروج ٣٤٧ ، ٣٦٠ ، ٤٧٩ ، ٤٨٦ .
- ٥٨٩ ، ٦١١ .
- ~ بقره ٢٥ ، ٢٦ ، ١٦٩ ، ١٨٥ ، ١٩٨ ، ٢٠٦ .
- ٢٢٣ ، ٢٣٤ ، ٢٤٥ ، ٢٦٠ ، ٣٤٤ .
- ٣٤٦ ، ٣٦٩ ، ٣٧٨ ، ٣٨٢ ، ٣٨٨ .
- ٣٩٠ ، ٤٨٠ ، ٤٨٩ ، ٥٤٤ ، ٥٥٢ .
- ٥٦٢ ، ٥٨٠ ، ٥٨١ ، ٥٨٣ ، ٥٩٣ .
- ٥٩٤ ، ٥٩٥ ، ٥٩٧ ، ٥٩٨ ، ٥٩٩ .
- ٦٠٢ ، ٦٠٥ ، ٦١٠ ، ٦١٢ ، ٦١٥ .
- ~ بلده ٢٠٨ ، ٣٤٥ ، ٣٦٠ ، ٤٧٩ ، ٤٨٦ .
- ٥٩٠ ، ٦١١ .
- ~ بني اسرائيل ٣٤٤ ، ٣٤٦ ، ٣٥٩ ، ٤٧٩ .
- ٤٨٦ ، ٥٩٥ .
- ~ بينه ٢٥٨ ، ٥٩٠ ، ٥٩٦ ، ٦١٢ .
- ~ تبارك ٣٤٤ ، ٣٦٠ ، ٥٩٦ .
- ~ تبت ١١١ ، ٣٤٦ ، ٣٦٠ ، ٣٦٩ .
- ٤٧٩ .
- ~ تجريد ٥٩١ .
- ~ تحرز ٥٨٣ .
- ~ تحريم ٣٤٥ ، ٣٧٠ ، ٤٨٦ ، ٥٨٨ .
- ٦١٠ ، ٦١٢ .
- ~ تظنيف ٦١٠ .
- ~ تغابن ٣٥٦ ، ٣٦٠ ، ٣٧٠ ، ٤٨٠ .
- ٤٨٦ ، ٥٨٨ ، ٥٩٦ ، ٦١٠ ، ٦١٢ .
- ~ تفريد ٥٩١ .
- ~ تفويض ٥٨٣ .
- ~ تكاثر ٣٤٥ ، ٣٤٦ ، ٤٧٩ ، ٤٨٦ .
- ٥٩٠ ، ٦١١ .
- ~ تكوير ٦١١ .
- ~ تنزيل المسجده ٣٦٠ .
- ~ توبه ٢٤٦ ، ٢٤٨ ، ٣١١ ، ٣١٣ ، ٣١٥ .
- ٣١٦ ، ٣٤٤ ، ٣٩٨ ، ٤٨٠ ، ٤٨٦ .
- ٥٥٣ ، ٥٥٤ ، ٥٦٥ ، ٥٨١ ، ٥٨٥ .
- ٥٩٤ ، ٦١٠ ، ٦١٢ ، ٦١٣ ، ٦١٤ .
- ٦١٩ .
- ~ تورات ١٨٣ .
- ~ جائيه ٣٥٩ ، ٣٧٠ ، ٤٧٩ ، ٤٨٦ .
- ٥٩٥ ، ٥٩٦ ، ٦١٢ .
- ~ جمال ٥٩١ .
- ~ جمعه ٣٤٤ ، ٣٥٦ ، ٣٦٠ ، ٣٧٠ .
- ٤٨٠ ، ٤٨٦ ، ٥٠٨ ، ٥٨٨ ، ٥٩٦ .
- ٦١٠ ، ٦١٢ .
- ~ جن ٣٤٤ ، ٣٤٦ ، ٤٧٩ ، ٤٨٦ ، ٥٨٨ .

- ~ ذاريات ٣٤٥، ٣٦٠، ٣٦٩، ٤٧٩، ٤٨٧، ٦١٢.
- ~ ربا ٦١٥.
- ~ رحمن ١٦٤، ٣٤٤، ٣٦٠، ٣٦٩، ٤٧٩، ٤٨٦، ٥٥١، ٥٨٧، ٦١٠، ٦١٢.
- ~ رد و انكار ٣٤٩.
- ~ رعد ٣٤٤، ٣٥٩، ٣٧٠، ٤٨٩، ٤٨٠، ٥٨٤، ٥٩٥، ٥٩٧، ٦٠٥، ٦٠٦، ٦١٠، ٦١٢، ٦١٤، ٦١٦.
- ~ روم ٢٩، ٣٤٤، ٣٦٩، ٤٨٦، ٥٧٦، ٥٨٥، ٥٩٥، ٥٩٦، ٦١٢.
- ~ زخرف ٣٤٤، ٣٤٧، ٣٥٩، ٤٨٦، ٥٨٦، ٥٩٥، ٥٩٦، ٦١٢.
- ~ زلزال ٥٩٠، ٥٩٦.
- ~ زلزله ٣٥٨، ٦١٢.
- ~ زمر ١٨٣، ٣٤٤، ٣٥٩، ٣٧٠، ٤٧٩، ٤٨٦، ٥٨٦، ٦١٢.
- ~ زمزمه ٣٥٩.
- ~ سئل سائل ٣٤٥، ٣٦٠، ٣٦٩.
- ~ سبأ ٣٤٤، ٣٥٩، ٣٧٠، ٤٧٩، ٤٨٦، ٥٨٦، ٥٩٥، ٥٩٧، ٦١٠.
- ~ سبح اسم ربك الاعلى ٣٤٤، ٣٦٠، ٣٦٩.
- ~ سبحان ٣٧٠.
- ~ سبع المثاني ٥٨٣.
- ~ سجدة ٣٤٥، ٣٤٧، ٣٥٩، ٣٦٩، ٥٨٥، ٥٩٥، ٥٩٦، ٥٩٧، ٦١٢.
- ~ سماء ٣٤٤، ٣٦٩.
- ~ شافيه ٥٨٣.
- ~ شعرا ٣٤٤، ٣٤٦، ٣٥٩، ٤٧٩، ٤٨٦، ٥٨٥، ٥٩٥، ٥٩٧، ٦١١.
- ~ شفاء ٥٨٣.
- ~ شكر ٥٨٣.
- ~ شمس ٣٤٤، ٣٦٠، ٥٩٠، ٦١١.
- ٥٩٦، ٦١١.
- ~ حافرة ٥٨٥.
- ~ حاقة ٣٤٤، ٣٦٩، ٤٨٠، ٤٨٦، ٥٨٨، ٦١٢.
- ~ حج ٢٢، ٣٤٤، ٣٤٦، ٣٥٩، ٣٦٩، ٤٨٠، ٥١٠، ٥٨٥، ٥٩٥، ٦٠٢، ٦١٠، ٦١٢، ٦١٣.
- ~ حجر ١٨٨، ٣٤٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٧٨، ٤٧٩، ٤٨٦، ٥٥٢، ٥٨٤، ٥٩٢، ٥٩٥، ٥٩٧، ٦١١.
- ~ حجرات ٣٤٤، ٣٦٠، ٤٨٠، ٤٨٦، ٥٨٧، ٥٩٦، ٦١٠، ٦١٢، ٦١٤.
- ~ حجة الوداع ٥٩١.
- ~ حديد ١٤٠، ٣٤٤، ٣٤٦، ٣٧٠، ٤٨٦، ٥٨٧، ٥٩٦، ٦١٠، ٦١٢.
- ~ حشر ٣٤٤، ٣٥٦، ٣٦٠، ٣٧٠، ٤٨٠، ٤٨٦، ٥٨٧، ٥٩٦، ٦٠٦، ٦١٠.
- ~ حشفة ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٩، ٣٨٣، ٥٨١.
- ~ حم السجده ٢١٤، ٣٤٤، ٣٦٩، ٤٧٩، ٤٨٦.
- ~ حم المؤمن ٣٤٤، ٣٥٩، ٣٧٠.
- ~ حم تنزيل ٣٤٤.
- ~ حمد ٣٤٦، ٥٥٥، ٥٦٢، ٥٨٣، ٥٩٢.
- ~ حم عسق ٣٤٤، ٣٥٩، ٣٦٩، ٤٧٩، ٤٨٦، ٥٥١.
- ~ خلع ٣٤٥، ٣٤٩، ٣٨٣، ٥٨١.
- ~ داود ٣٤٤، ٣٤٥.
- ~ دخان ٣٤٥، ٣٥٩، ٣٦٩، ٤٧٩، ٤٨٦، ٥٨٦، ٥٩٥، ٥٩٦، ٦١٢.
- ~ دعاء سؤال ٥٨٣.
- ~ دهر ٥٨٩.
- ~ دين ٤٧٩، ٤٨٦.





~ قل هو الله احد . ٣٦٩ ، ٣٦٠ .  
 ~ قل يا ايها الكافرون . ٣٦٩ ، ٣٦٠ .  
 ~ قمر ٥٠ ، ٣٤٥ ، ٣٥٨ ، ٤٧٩ ، ٥٨٧ ، ٦١١ .  
 ~ قنوت ٣٤٩ .  
 ~ ق و القرآن مجيد ٣٦٩ .  
 ~ قياسية ٤٧٩ ، ٤٨٦ ، ٥٨٩ ، ٦١١ .  
 ~ كافرون ٣٤٥ ، ٣٤٦ ، ٤٧٩ ، ٤٨٦ ، ٥٩١ ، ٦١١ .  
 ~ كافية ٥٨٣ .  
 ~ كنز ٥٨٣ .  
 ~ كوثر ٣٤٥ ، ٣٦٠ ، ٤٧٩ ، ٤٨٦ ، ٥٨٢ ، ٥٩١ ، ٦١١ ، ٦١٩ .  
 ~ كورت ٣٤٤ ، ٤٧٩ ، ٤٨٦ .  
 ~ كهف ٣٥٨ ، ٣٥٩ ، ٣٤٦ ، ٣٤٤ ، ٢٠٨ .  
 ~ ٣٧٠ ، ٤٧٩ ، ٤٨٦ ، ٥٨٤ ، ٥٩٥ ، ٥٩٧ ، ٦١٢ ، ٦١٣ ، ٦٢٦ .  
 ~ كهيعص ٥٥١ .  
 ~ لا اقسام ٣٤٤ .  
 ~ لا يلاف قريش ٣٦٠ .  
 ~ لقمان ٣٤٥ ، ٣٥٦ ، ٣٥٩ ، ٣٦٩ ، ٤٨٦ ، ٥٨٥ ، ٥٩٥ ، ٥٩٦ ، ٦١٢ .  
 ~ لمز ٣٤٥ .  
 ~ لم يكن الذين كفروا من اهل الكتاب ٣٤٤ ، ٣٦٠ ، ٣٦٩ ، ٤٨٦ ، ٦١٠ .  
 ~ لهب ٥٩١ .  
 ~ ليل ٣٤٤ ، ٣٦٠ ، ٣٧٠ ، ٤٨٦ ، ٥٩٠ ، ٦١١ .  
 ~ مائده ٣٠٣ ، ٣٤٤ ، ٣٤٦ ، ٣٥٩ ، ٣٦٩ ، ٤٨٦ ، ٥٤٤ ، ٥٤٧ ، ٥٦٤ ، ٥٨٣ ، ٥٩٣ ، ٥٩٤ ، ٥٩٩ ، ٦٠٣ ، ٦١٠ ، ٦١٢ ، ٦١٤ ، ٦١٧ ، ٦٣٣ ، ٦٣٢ .  
 ~ ماعون ٣٤٥ ، ٥٩١ ، ٦١١ .  
 ~ مائعة ٥٩١ .  
 ~ مبعثره ٥٨٤ .  
 ~ مجادلته ٢٠٦ ، ٣٦٠ ، ٣٧٠ ، ٤٨٠ ، ٤٨٦ ، ٤٨٧ .

~ ٥٨٧ ، ٥٩٦ ، ٦١٠ ، ٦١٢ ، ٦٣٤ .  
 ~ محمد ٣٤٤ ، ٤٨٠ ، ٤٨٦ ، ٥٨٧ ، ٥٩٥ ، ٦١٠ .  
 ~ مدثر ٣٤٥ ، ٣٦٠ ، ٤٧٩ ، ٤٨٦ ، ٥٨٩ ، ٦١١ ، ٦١٢ .  
 ~ مدممة ٥٨٤ .  
 ~ مراسلات ٢٠١ ، ٣٤٤ ، ٣٤٦ ، ٣٦٠ ، ٣٧٠ ، ٤٨٦ ، ٥٨٩ ، ٦١١ .  
 ~ مريم ٢٩ ، ٢٣٤ ، ٣٤٤ ، ٣٤٦ ، ٣٥٩ ، ٤٧٩ ، ٤٨٦ ، ٥٨٤ ، ٥٩٥ ، ٥٩٧ ، ٦١١ ، ٦١٦ .  
 ~ مزمل ٢١ ، ١٧٨ ، ١٧٩ ، ٢٠٩ ، ٣٣٤ ، ٣٦٠ ، ٣٧٠ ، ٣٧١ ، ٤٧٩ ، ٤٨٦ ، ٥٨٩ ، ٦١١ .  
 ~ مسد ٦١١ .  
 ~ مششقة ٥٨٤ ، ٥٩١ .  
 ~ سطفين ٣٤٤ ، ٣٦٠ ، ٣٧٠ ، ٤٨٠ ، ٤٨٦ ، ٥٨٩ ، ٦١٢ .  
 ~ معراج ٤٨٠ ، ٤٨٦ ، ٥٨٨ ، ٦١٢ .  
 ~ معرفة ٥٩١ .  
 ~ معوذتين ٣٧٠ .  
 ~ مكي ٢٥ .  
 ~ ملك ٢٢٣ ، ٣٤٤ ، ٣٤٧ ، ٤٨٠ ، ٤٨٦ ، ٥٥٢ ، ٥٨٨ ، ٦١٢ .  
 ~ ملائكة ٣٤٤ ، ٣٤٧ ، ٣٥٩ ، ٣٧٠ ، ٤٧٩ ، ٤٨٦ ، ٦١١ .  
 ~ متحنه ٣٤٤ ، ٣٦٠ ، ٣٦٩ ، ٤٨٦ ، ٥٨٧ ، ٥٩٦ ، ٦١٠ ، ٦١٢ .  
 ~ مناجات ٥٨٣ .  
 ~ منافقون ٣٤٤ ، ٣٧٠ ، ٤٨٠ ، ٤٨٦ ، ٥٨٨ ، ٥٩٦ ، ٦٠٢ ، ٦١٠ ، ٦١٢ .  
 ~ منقرة ٥٨٤ .  
 ~ منل ٣٤٦ .  
 ~ منة ٥٨٣ .  
 ~ مؤمن ٤٧٩ ، ٤٨٦ ، ٥٨٦ ، ٦١٢ .  
 ~ مؤمنون ٢٠١ ، ٣٤٤ ، ٣٥٩ ، ٣٦٩ ، ٤٨٠ ، ٤٨٦ ، ٤٨٧ .

- ٠٦١١ ،٥٨٧  
 ~ والذاريات ٤٨٦ .  
 ~ والسماء والطارق ٣٦٩ .  
 ~ والشمس ٤٨٦ ،٤٧٩ ،٣٦٩ ،٣٤٦ ،  
 ~ سورة والعاديات ٤٨٦ ،٣٦٩ ،  
 ~ والعصر ٤٨٦ ،٤٧٩ ،٣٣٧ ،٢٩٣ ،  
 ~ والفجر ٤٨٦ ،٤٧٩ ،  
 ~ والليل ٤٧٩ .  
 ~ والمرسلات ٤٧٩ .  
 ~ والنازعات ٤٨٦ .  
 ~ والنجم ٤٨٦ .  
 ~ ولاية ٥٩١ ،٣٧٩ ،  
 ~ ويل لكل همزة ٣٦٩ ،٣٦٠ ،  
 ~ هاكم ٣٧٠ ،٣٦٠ ،  
 ~ هل اتى على الانسان ٣٦٩ ،٣٦٠ ،  
 ~ همزة ٤٨٦ ،٤٧٩ ،٥٩٠ ،٦١١ .  
 ~ هود ٣٦٩ ،٣٥٩ ،٣٤٤ ،٢٠٣ ،١٤٠ ،  
 ٤٧٩ ،٤٨٦ ،٥٥٣ ،٥٨٤ ،٥٩٥ ،٥٩٧ ،  
 ٦١١ ،٦١٤ .  
 ~ يا ايها النبي لم تحرم ٣٦٠ .  
 ~ يا ايها المدثر ٣٦٩ .  
 ~ يس ٤٧٩ ،٣٦٩ ،٣٥٩ ،٣٥٥ ،٣٤٤ ،  
 ٤٨٦ ،٥٥١ ،٥٨٦ ،٥٩٥ ،٦١١ .  
 ~ يوسف ٣٦٩ ،٣٥٩ ،٣٤٦ ،٣٤٤ ،  
 ٤٧٩ ،٤٨٦ ،٥٨٠ ،٥٨٤ ،٥٩٥ ،٥٩٧ ،  
 ٦١١ .  
 ~ يونس ٣٥٦ ،٣٤٩ ،٣٤٦ ،٣٤٤ ،  
 ٣٥٩ ،٣٦٩ ،٤٧٩ ،٤٨٦ ،٥٨٤ ،٥٩٥ ،  
 ٥٩٧ ،٦١١ .
- ٠٦١٢ ،٥٨٩ ،٤٨٠ ،٤٨٦ ،٤٨٠ ،٣٤٤ ،  
 ~ ن ٢٩ ،٣٤٤ ،٤٧٩ .  
 ~ نازعات ٤٨٠ ،٣٦٩ ،٣٦٠ ،٣٤٤ ،  
 ٥٨٩ ،٦١٢ .  
 ~ ناس ٤٨٠ ،٣٥٨ ،٣٤٦ ،٣٤٥ ،  
 ٤٨٦ ،٥٩٧ ،٦١٠ ،٦١١ .  
 ~ نباء ٤٨٠ ،٤٨٦ ،٥٨٩ ،٦١٢ .  
 ~ نبي ٣٤٥ ،٣٤٤ .  
 ~ نجم ٤٧٩ ،٣٧٠ ،٣٦٠ ،٣٤٤ ،١٥١ ،  
 ٥٨٧ ،٥٩٣ ،٥٩٧ ،٦١١ ،٦١٤ .  
 ~ نحل ٣٦٩ ،٣٥٩ ،٣٥٨ ،٣٤٥ ،٣٤٤ ،  
 ٤٨٦ ،٥٨٤ ،٥٨٥ ،٥٩٥ ،٦١١ ،٦١٢ ،  
 ٦١٣ ،٦٣٨ .  
 ~ نساء ٤٨٠ ،٣٦٩ ،٣٥٩ ،٣٤٤ ،  
 ٤٨٦ ،٥٤٤ ،٥٤٧ ،٥٦٤ ،٥٧٦ ،٥٨١ ،  
 ٥٨٣ ،٥٩٤ ،٥٩٨ ،٦١٠ ،٦١٢ ،٦١٦ ،  
 ٦١٨ ،٦٤١ .  
 ~ نسبة الرب ٥٩١ .  
 ~ نصر ٤٨٦ ،٣٤٥ ،٥٩١ ،٥٩٤ ،٦١٠ ،  
 ٦١٢ .  
 ~ نمل ٥٥٣ ،٥٨٠ ،٥٩٧ .  
 ~ ن والقلم ٥٩٦ ،٣٧١ ،٣٧٠ ،٣٦٠ ،  
 ٦١١ .  
 ~ نوح ٥٩٦ ،٥٨٨ ،٤٨٦ ،٤٧٩ ،٣٤٤ ،  
 ٦١٢ .  
 ~ نور ٣٧٠ ،٣٥٩ ،٣٤٦ ،٣٤٤ ،  
 ٣٧٨ ،٤٨٠ ،٤٨٦ ،٥٨٣ ،٥٨٥ ،٥٩١ ،  
 ٥٩٥ ،٦١٠ ،٦١٢ .  
 ~ واقية وهداية ٥٨٣ .  
 ~ واتعه ٤٨٦ ،٤٨٠ ،٣٦٩ ،٣٦٠ ،٣٤٤ ،

## اشخاص و قبائل

- أوس ٣٩، ٢٥٢، ٦٢٦.  
 آدم ٦١، ٧٩، ٨٥.  
 آرام، أحمد ٢٦٧.  
 آربري، آرتور ٦٥٧.  
 آلوسي ١٥٧، ١٦٠، ٢٦١، ٣٨٦، ٤٨٨، ٥٥٢.  
 آمنه ١١٣.  
 أندره دورير ٦٥٥.  
 ابراهيم ص ٩، ٢٨، ٣٨، ٣٩، ٤١، ٤٣، ٤٦، ٤٧، ٥٢، ٥٨، ٦١، ٨٠، ٨٥.  
 ابان بن سعيد بن عاصي؛ نگاه كنيد به اين  
 سعيد بن عاصي، ابان.  
 ابرهه ١٣١.  
 ابلق اسدي ٨٢.  
 ابن أسيد، عتاب ٦١٥.  
 ابن أشته ٢٩٨.  
 ابن آدم، يحيى ٣٧٦.  
 ابن ابوزيد ٢٥١.  
 ابن ابى الارقم، ارقم ٢٦٣.  
 ابن ابى الحديد ٣٧٣.  
 ابن ابى الحسن، حسين ٦٠٩.  
 ابن ابى الصباح الجحدرى ٤٧٤.  
 ابن ابى الصلت ٤٩١.  
 ابن ابى الصلت، امية ٤٠، ٤٣.  
 ابن ابى العاص، عثمان ٢٣١، ٢٣٤، ٥٧٦، ٢٦٠.  
 ابن ابى الهياج، خالد ٤٧٧.  
 ابن ابى بكر، عبدالله ٢٦٤.  
 ابن ابى بلتعنة، حاطب ٢٦٣، ٦١٣.  
 ابن ابى بن سلول، عبدالله ١١٧.  
 ابن ابى حمزه ٥٢.  
 ابن ابى جميله عبدى، عرف ٤٢٩.  
 ابن ابى حاتم ١٥٩، ٤١٣، ٤٧٦، ٥٦٣.  
 ابن ابى داود ٢٣٣، ٢٣٦، ٢٥١، ٢٥٤، ٢٥٥، ٣٣٤، ٣٤٢، ٣٨٢، ٣٩٠.  
 ٣٩٧، ٤٠٤، ٤١٤، ٤٤٥، ٤٨٢، ٤٨٤، ٤٨٥.  
 ابن ابى داود سجستاني ٣٣٤.  
 ابن ابى ربيعه، عياش ٢٣٢.  
 ابن ابى رباح، عطاء ٤٨٤.  
 ابن ابى زرعه ٢٤٢.  
 ابن ابى سفيان ٥٢٨، ٥٦٥.  
 ابن ابى سلمى، كعب بن زهير ٥٥٠.  
 ابن ابى شهاب سخزوى، سغيره ٤٦٥.  
 ابن ابى شيبه ١٢٤، ٥١٨.  
 ابن ابى صعصعه، قيس ٢٥٥.  
 ابن ابى طالب، على ٢٤٨، ٢٤٩، ٣٣٩.  
 ابن ابى عامر، حنظلة ٢٦٤.  
 ابن ابى عامر، مالك ٤٢٠، ٤٢٦.  
 ابن ابى فاطمة الدوسى، يعقوب ٢٦٣.  
 ابن ابى كثير انصارى، اسماعيل بن جعفر

- ٥٧١ . ابن الخضر، عبيد ١٢٢ .  
ابن الراهب غسيل الملائكة، حنظلة ٢٥٢ .  
ابن الربيع، عوف (زى الخمار) ١٠٤ .  
ابن الربيع، حنظلة ٢٦٨ .  
ابن الربيع الاسيدى، حنظلة ٢٦٧ .  
ابن الذبير، ابوجعفر ٥٧٥ .  
ابن السباق، عبيد ٣٠٤ .  
ابن السبكي ١٩، ٢٤، ٥٧٨ .  
ابن السكن، قيس ٢٥١، ٢٥٤، ٢٦٤ .  
٣٣٩ .  
ابن السكن بن قيس بن زعورا، قيس ٢٥١ .  
ابن السيراني ٢٠ .  
ابن الصامت، اوس ٢٠٦ .  
ابن الصلاح شهرزورى ١٥٩ .  
ابن العاصى، طفيل بن عمرو بن طريف ٣٠٣ .  
ابن العبرى ٤١ .  
ابن العجاج الجحدري، عاصم ٥٧١ .  
ابن القعقاع، ابي جعفر بن زيد ٥٧١ .  
ابن المعلى، ابوسعيد ٥٥١ .  
ابن النديم ٣٣٥، ٣٤٧، ٥٥٩، ٥٧١ .  
٥٧٣، ٦٠٩ .  
ابن ام عبد ونيز نگاه كنيد به ابن مسعود .  
٣٨٢ .  
ابن ام عبد، عبدالله ٣٥٣ .  
ابن ام مكتوم ٢٤٣، ٢٤٦ .  
ابن ام سكتوم، عبدالله ١٠٥، ١١٧ .  
١١٨، ٢٢٨ .  
ابن اميه، حرب ٧٦، ٤٨٩، ٤٩٠، ٤٩٩ .  
ابن اميه، سفيان ٤٩٠، ٤٩٩ .  
ابن اميه خزاعى، هلال ٦٣٤، ٦٣٨ .  
٦٤٢ .  
ابن انبارى ٣٣٤، ٤٤٣، ٤٤٥ .  
ابن انس، مالك ٢٢٣، ٢٤٥، ٣٣٩ .  
٣٤٣ .  
ابن اوس، مسعود ٣١٤ .
- ٥٧١ . ابن ابى معيط، عقبه ٧٥ .  
ابن ابى موسى شامى، محمد ٤٨٨ .  
ابن ابى وقاص، سعد ٧٤، ٢٥٤، ٢٦٣ .  
٤٠٢، ٤١٧، ٤٣٦، ٥٦٧، ٦١٧ .  
ابن اثير ٢٣٨، ٢٤١، ٢٤٥، ٢٦٢، ٣٠٢ .  
٣٢٤، ٣٢٩، ٣٣٧، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٦٣ .  
٣٦٤، ٣٦٥، ٤١٥، ٤٣٣، ٤٤٥، ٤٨١ .  
٥٥٠ .  
ابن احمد، خليل ٥٣٠، ٥٣٨، ٥٣٩ .  
٥٦٥ .  
ابن احمد هروى، ابوذر عبدالله ٥١٨ .  
ابن احمد، مالك ٢٧٧ .  
ابن ارقم، عبدالله ٢٦٤ .  
ابن اسحاق ١٢٤، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠ .  
١٩١، ٢٣٢، ٢٧٠، ٣٥٧ .  
ابن اسيد، عتاب ٢٣٩، ٢٤٩ .  
ابن اسلم، زيد ٣٤٧ .  
ابن اسود، عطيه ١٨٥ .  
ابن اسود، مقداد ٣٦٥ .  
ابن اشبح، بكير ٤٠٩ .  
ابن اشته ٣٤٦، ٣٥٩، ٣٧١، ٥٥٩ .  
٥٩٨ .  
ابن اشته اصفهاني ١١، ٢٠٠، ٣٢٤ .  
ابن اشعث، عبدالرحمان ٥٤١ .  
ابن اصمغ، على ٤٧٤ .  
ابن افلح، كثير ٤٢٠، ٤٢٦ .  
ابن الانبارى ٣٨٦ .  
ابن الاثير ١٢٥ .  
ابن الارت، خباب ٢٧٢ .  
ابن الاسلت انصارى، ابوقيس ٣٩ .  
ابن البريده ٣٣٩ .  
ابن الجزرى، محقق ٢٣٨ .  
ابن الحصار، ابوالحسن ٦٠٩ .  
ابن الحضرمى ٦١٥ .

- ابن اوس الدارى، تميم ٢٥٤.
- ابن اياس، خالد ٤٦٤.
- ابن بابويه (شيخ صدوق) ٤، ١٧١، ١٨٨، ١٩١.
- ابن بديل، نافع ٢٣٠.
- ابن بريده ١١، ٢٩٨.
- ابن بشار، عباد ١٦٦، ١٦٧.
- ابن بشر، عباد ٢٢٩، ٢٤٠.
- ابن بشكوال ٤٦١، ٤٦٨.
- ابن بشير، محمد بن نعمان ٥٥٩، ٦٠٩.
- ابن بطوطه ٤٦٩.
- ابن تيميه ٢٤٤، ٤١٨، ٦٢٧، ٦٤٢.
- ابن ثابت، حسان ١٧، ١٩، ٦٤، ٢٠٦، ٢٦٩.
- ابن ثابت، زيد ٢٣٥، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٥٤، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٧، ٢٧٩.
- ٢٨٩، ٢٩٠، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧.
- ٣١٨، ٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٣٤، ٣٤١.
- ٣٤٢، ٣٩٩، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٩، ٤٢٠.
- ٤٢١، ٤٢٢، ٤٣٩، ٤٤١، ٤٤٤، ٤٧٨.
- ٤٧٩، ٤٩٢، ٥٧٥.
- ابن ثابت، عاصم ٢٥٢.
- ابن ثابت، قيس ٦٤٢.
- ابن ثابت انصارى، خزيمه ٣١٦.
- ابن ثابت انصارى، زيد ١٠٥، ٢١١، ٢٣٩.
- ابن ثابت ذوالشهادتين، خزيمه ٢٥٢.
- ابن ثعلبه ازدي، ضماذ ٢١٩.
- ابن جاريه، مجمع ٢٣٥، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٤، ٢٥٦، ٣٨٧، ٤٤٤.
- ابن جبل، معاذ ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٤٣، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٤، ٢٥٥، ٣٣٤، ٣٤٠.
- ٤٠٣.
- ابن جبير، سعيد ١٥٩، ٣٨٧، ٤١٧، ٤٥٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٩، ٤٧٤، ٤٨٠، ٤٨٣.
- ٦٣٦.
- ابن جبير، عبدالله ٥٧٤.
- ابن جحش، عبدالله ٤٢، ١٠٥، ٢٦٣، ٦١٥.
- ابن جدعان، عبدالله ٤٨٩.
- ابن جراح، ابو عبيدة ٢٢٨، ٢٣٥، ٢٦٤.
- ابن جراشه، تميم ٥١٢.
- ابن جرير طبرى، محمد ٥٦٣. ونيز نگاه كنيد به طبرى.
- ابن جزرى ٢٥١، ٣٤٠، ٣٤٢، ٣٦٤، ٣٦٦، ٤٣٣، ٤٦٢، ٤٧٨، ٤٨١، ٤٨٤، ٤٨٥.
- ابن جعده، يحيى ٣١١، ٣٩٩.
- ابن جعفر ابى طالب، عبدالله ٢٦٤.
- ابن جعفر السعدى، ابوالحسن على بن- عبدالله ٦٢٥.
- ابن جماز، سليمان ٥٧١.
- ابن جندب، سمره ٩٧.
- ابن جذرة، عامر ٤٩٠، ٤٩٩.
- ابن حارث، عامر ٤٠.
- ابن حارث، عبدالرحمان ٤١٧، ٤١٩، ٤٢٠.
- ابن حارث، عبدالله ٢٥٥، ٣٤٠.
- ابن حارث، عورث ١١٥.
- ابن حارث، نصر ٧٥، ١٢٠، ١٢١.
- ابن حارث الذمارى، يحيى ٥٧٠، ٥٧٣.
- ابن حارثه ١١٦، ٣٠٠.
- ابن حاطب، عبدالرحمان ٤١٧.
- ابن حاطب، يحيى بن عبدالرحمان ٣١، ٣٩٩.
- ابن حبيب ٢٥٠، ٣٤٠، ٦١٧.
- ابن حبيب سلمى كوفى، ابو عبدالرحمن عبدالله ٢٢٦، ٢٥٧.
- ابن حبيب السلمى كوفى، عبدالله ٥٧.
- ابن حبيب نيشابورى، ابوالقاسم حسن بن محمد ٦١٧.

- ابن حجر ١٦٢، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٨، ٢٥٣، ٢٦٦، ٢٦٦، ٢٦٨، ٣٠٥، ٣٦٨، ٣٧٢، ٣٧٢، ٣٨٨، ٣٩٩، ٤١١، ٤١٤، ٤٢٥، ٤٣١، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٦١، ٤٧٨، ٤٩٣، ٥٥٠، ٥٦١، ٥٧٨، ٥٩٣، ٦٢٥، ٦٣٨، ٦٥٢.
- ابن حجر عسقلاني ١٩، ٢٤، ٦٧، ١٢٤، ١٥٩، ١٨٦.
- ابن حرب، عبدالله بن قيس بن سليم بن حصار ٣٨٠.
- ابن حزم ٢٣٢، ٢٤٠، ٢٥١، ٢٦٢، ٢٦٥، ٣٢٤، ٤٧٥.
- ابن حزم انصاري، عمرو ٢١٠، ٢٢٨، ٢٤٩، ٢٨٦، ٦٥٢.
- ابن حذيفة، سالم سولي ٢٤٩.
- ابن حسن بن احمد وليد، ابو جعفر محمد ١٧١.
- ابن حسن اصفهاني، ابوبكر محمد (ابن-فورك) ١٩٩ - ٢٠٠.
- ابن حسنه، شرحبيل ٢٦٣.
- ابن حسين، علي ٥٩٣.
- ابن حصار ٥٦٩، ٦١٠، ٦١١.
- ابن حضري، علاء ٢٦٣.
- ابن حضير، اسيد ٢٢٩، ٢٥٠، ٢٦٤.
- ابن حصين، عمران ٤٠٣.
- ابن حطان، عمران ٦٤.
- ابن حطنب، عبدالله ١٥٩.
- ابن حفص، عبدالله ٣٠٢، ٣٠٣.
- ابن حكم مروان ٣٢٥، ٦٢٩.
- ابن حكيم، هشام ٢٤٦، ٤٠٠.
- ابن حمدان ١٧٢.
- ابن حنبل، احمد ٤٢٨، ٤٥٨، ٥٢١، ٥٥٢.
- ابن حنيفة، محمد ٢٨١، ٢٨٨.
- ابن حنين، عبيد ٤٤٣.
- ابن حويرث، عثمان ٤٢.
- ابن حيان ٤٢٩، ٤٨٥.
- ابن خالد، امية ١٥٩.
- ابن خالويه ٣٦٢، ٤٥٠.
- ابن خثيم، ربيع ٣٣٦، ٤٨٤.
- ابن خديج ٣٨٨.
- ابن خزيمة انصاري، حارث ٣١٤، ٣١٥.
- ابن خطاب، زيد ٣٠١، ٣٠٣.
- ابن خطاب، عمر ٢٣٢، ٢٤٦، ٢٦٨، ٢٧٠، ٣١٦، ٣١٧، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣١٢، ٣٥٨، ٣٧٦، ٣٨٤، ٤١٢، ٤٩٨، ٥٠٠.
- ابن خلدون ٥١٩، ٥٢١، ٥٢٤.
- ابن خلکان ٣٧٦، ٤٧٣.
- ابن خلف، ابي ١١٨.
- ابن خلف، امية ١١٨، ١٥٠.
- ابن داود ٥٢٨، ٦٣١.
- ابن درستويه ٥٢١.
- ابن دريد ٢٤، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٩٢، ٤٩٣، ٥٧٨.
- ابن دقيق العيد ٦٢٧.
- ابن دينار، مالك ٤٧٦، ٥٧٣.
- ابن رافع سجزوسي، عبدالله ٣٨٥، ٣٨٩، ٤٧٦.
- ابن رافع، عمرو ٣٨٥، ٤٧٥، ٤٧٦.
- ابن ربيعه، بحير ١٢٥.
- ابن ربيعه، عبدالله بن عامر ٦١٨.
- ابن ربيعه، عتبة (ابووليد) ٦٨، ٦٩، ١١٨.
- ٢١٨، ٢١٩.
- ابن ربيعه، ليبيد ٧٨.
- ابن ربيع، عبدالعزيز ٣٨٨.
- ابن رسح، ناجية ٤٧٤.
- ابن رواحه، عبدالله ٢٦٤.
- ابن زبير ٣٩٧.
- ابن زبير عبدالله ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٦٤.

- ٢٤٩، ٢٦٣ .  
ابن سلام هراتي، ابو عبيد قاسم ٢٥٣، ٤٦١  
ابن سلمه الاسدي، شقيق ٤٤١ .  
ابن سلمة الجرمي، عمرو ٢٣٨، ٢٣٩ .  
ابن سليمان، عكرمة ٥٧١ .  
ابن سليم يونس ١٠٢ .  
ابن سميه، زياد ٥٣٣ .  
ابن سنان، خالد ٤٣٠ .  
ابن سويد، حارث ٣٣٦، ٤٨٧ .  
ابن سمره، غاضرة ٣٠٣ .  
ابن سهيل، زرعه ٤٦٧ .  
ابن سيد الناس ٢٣٢، ٢٤٠، ٢٦٢ .  
ابن سيرين، محمد ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٦٦  
٣٦٧، ٣٧١، ٣٩١، ٣٩٨، ٤١٠، ٤١٩  
٤٢٥، ٤٢٦، ٥٣٦، ٥٤٥، ٥٧١، ٦٣٥ .  
ابن شاذان، فضل ٣٤٥، ٣٥٦، ٣٥٧  
٥٧٣ .  
ابن شداد بن الهاد، عبدالله ٥٦ .  
ابن شريك، اسامه ٢٤١ .  
ابن شعيه، بغيره ٢٦٤، ٤٣٦ .  
ابن شنبوذ ٥٨٨ .  
ابن شهر آشوب ٥٦، ١٩١ .  
ابن شهاب زهري ٤٦، ٣٢٣، ٥٦٣ .  
ابن شميظ، احمر ٤٨٨ .  
ابن صامت، عبادة ١٠٥، ٢٤٣، ٢٤٨  
٢٥٤، ٣٣٥، ٤٠٣، ٤٠٤ .  
ابن صباق ٤١٧ .  
ابن صعصعه، قيس ٢٥٦، ٢٨٧ .  
ابن صلاح ٢٥٩، ٦٣٥ .  
ابن صوحان، صعصعه ٢٩٨ .  
ابن صياد ٨٢ .  
ابن ضريب ثقي، نافع ٤٧٥ .  
ابن طاووس ١٠٣ .  
ابن طاووس علوي (سيد) ٤٤٤ .  
ابن طفيل كلابي، عاصر ٢٣٠ .
- ٢٨٧، ٣٧٢، ٣٩٨، ٤١٧، ٤١٩، ٤٢٠،  
٤٣٣، ٤٨١، ٥٤١، ٥٧٦ .  
ابن زبير، عروة ٤٥١، ٦٣٠ .  
ابن زبير، محمد بن جعفر ٥٠٦ .  
ابن زبير غافقي، عبدالله ٢٩٩، ٣٥٠، ٣٧١  
ابن زبعه ٤٤٠ .  
ابن زهير، كعب ٧٨ .  
ابن زيد، اسامة ٢٣٢ .  
ابن زياد، عبدالله ٢٦٤، ٢٦٧، ٤٢٩  
٤٩٢، ٥٤٠، ٥٤٢ .  
ابن زيد، سعيد ٢٧١ .  
ابن زيد، قيس ١١٣ .  
ابن سائب، عبدالله ٢٥٤، ٢٥٥، ٤٦٥ .  
ابن ساعدة ايادي، قيس ٤٣ .  
ابن سيكي ٣٦٤ .  
ابن سدره، اسلم ٤٩٠، ٤٩٩ .  
ابن سعد ١٤٩، ١٥٩، ٢٣٥ - ٢٣١، ٢٤٠  
- ٢٣٨، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٨ - ٢٥٠،  
٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٦٢، ٢٦٥،  
٢٧٠ - ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٨٧، ٢٩٨، ٣٠٠،  
٣٠١، ٣٠٤، ٣١٠، ٣١٤، ٣١٢، ٣١٩،  
٣٢٤، ٣٣٥، ٣٣٧، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١،  
٣٤٢، ٣٤٣، ٣٥١، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥،  
٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٧١، ٣٨١، ٣٨٤،  
٣٩٧، ٣٩٨، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤١٠،  
٤١٢، ٤١٩، ٤٣٩، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٧٦،  
٤٧٨، ٤٨٣، ٤٨٥، ٥١٥، ٥٥٦، ٥٧٦ .  
ابن سعد بن ابي السرح قرشي، عبدالله ٢٦٣  
٢٦٥ .  
ابن سعد كاتب واقدى، محمد ١٤٩، ١٥٨  
١٥٩، ٢١١ .  
ابن سعد، صععب ٤٢٠، ٤٣٥، ٤٦٧ .  
ابن سعيد، ابان ٣٢٧ .  
ابن سعيد بن عاصي، ابان ٢٣٥، ٢٦٤ .  
ابن سعيد بن عاص بن اميه، خالد ٢٢٩

- ابن عازب، براء ٣٨٥، ٥٦٤، ٥٩٤.  
ابن عاص، ابان ابن سعيد ٤٢٠.  
ابن عاص، ابواحيحة سعيد ١٥٠، ١٥٥،  
٢٦٨، ٣١٦، ٣١٧، ٣٩٩، ٤١٥، ٤١٧،  
٤١٨، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٨،  
ابن عاص، عمرو ٢٥٤، ٢٦٤، ٢٦٧، ٣٦٥،  
٣٨١.  
ابن عاص، عبدالله بن عاصي ٥٠٣.  
ابن عاص، عبدالله بن عمرو ٤٣٣.  
ابن عاصم ليثي نصر ٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٦،  
٥٣٧، ٥٤٢.  
ابن عاصم، ٣٣١، ٤٦٤.  
ابن عاصم، عبدالله ٣٨١، ٤٣٨، ٤٥٥، ٥٧١،  
ابن عاصم، عقبة ٢٥٤، ٢٦٤، ٣٥٠، ٣٧٤،  
٣٨٨.  
ابن عبادة انصاري، اسعد ٩٦.  
ابن عباس ٢٦٠، ٢٨١، ٢٨٨، ٣٤٣،  
٣٥٠، ٣٦٢، ٣٨٦، ٣٨٩، ٣٩٧، ٤٢٨،  
٤٣٠، ٤٣٠، ٥٠٣، ٥٠٦، ٥٥٣، ٥٥٥، ٥٦١،  
٥٧١، ٥٧٣، ٥٧٥، ٥٧٩، ٥٩١، ٥٩٢،  
٥٩٣، ٦١٥، ٦٢٧، ٦٢٩، ٦٣٢، ٦٤٠،  
٦٤٧.  
ابن عباس، اسماعيل ٥٩٨.  
ابن عباس، عبدالله ١٥، ١٦، ٦٤، ٧٥،  
١٠٦، ١٥٦، ١٥٩، ١٦٠، ١٨٥، ١٨٦،  
١٨٨، ٢٢٧، ٢٣٧، ٢٥٤، ٢٦٤، ٢٨٨،  
٤١٩، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣٣، ٤٤٩، ٤٥٠،  
٤٥٤، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢،  
٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٩، ٤٩٠، ٤٩٠، ٦٠٩.  
ابن عبدالعزيز، جرير ١٠٠.  
ابن عبدالعزيز، حويطب ١٢٢، ٢٦٤.  
ابن عبدالعزيز، عمر ٩٧، ٣٢٦، ٤٧٧،  
٤٨٧، ٥٤٢، ٥٥٤.  
ابن عبدشمس، عبدالله ٣٨٤.  
ابن عبدالله بن ابي بن سلول، عبدالله ٢٦٤.
- ابن عبدالبر ٢٥٩، ٢٦٢، ٣٥٨.  
ابن عبدالبر، استيعاب ٣٠٠.  
ابن عبدالحكيم ٢٤٤.  
ابن عبدالحميد، جرير ٣٥٩.  
ابن عبدالرحمن بن حارث بن هشام، ابوبكر  
١٦٤.  
ابن عبدالقيس، عامر ٤٦٥.  
ابن عبدالكافي، ابي القاسم عمر بن محمد  
٥٧٠.  
ابن عبدالسلام، شيخ عزالدين ١٧٨،  
٥٢٤.  
ابن عبدالله انصاري، جابر ٧٣، ٩٧، ١٣٠،  
ابن عبدالله النحام، نعيم ٢٧١.  
ابن عبدالله النهشلي، كثير ٢٠.  
ابن عبدالله، جابر ٥٥٩، ٦٤٢.  
ابن عبدالملك انصاري، محمد ٣٤٤.  
ابن عبدالملك، خلف ٤٦١.  
ابن عبد قيس، عمرو ٢٣٤.  
ابن عبدسنان، ابوقيس ٤٩٠.  
ابن عبيد ٤٠١.  
ابن عبيد، سعد ٢٤٣، ٢٤٨، ٢٥٤، ٢٥٠،  
٢٦٤، ٢٩٩، ٣٥٥.  
ابن عبيدالله، طلحة ١٢٥.  
ابن عبيد، فضالة ٢٥٤.  
ابن عثمان، عبدالله ٢٩٩.  
ابن عجله، رياح ٨٢.  
ابن عربي ٥٥٢.  
ابن عرف سحابي، عبدالرحمان ٤٧٧.  
ابن عروه، هشام ٣١٠.  
ابن غزويه طبري، عمارة ١٢، ٣٩٨، ٤١٧،  
٤٢٢، ٤٢٨، ٤٣٣.  
ابن عساكر ٧٠، ١٢٤، ٢٣٢، ٢٤٩، ٢٥٠،  
٣٠٣، ٣٢٥، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٩٧، ٤٠١،  
٤١٣، ٤١٦، ٤٨١، ٤٨٧.  
ابن عساكر، حافظ ٢٦١.



- ابن عطيه ١٥، ٥٤٢، ٥٤٣ .  
ابن عطيه، قاضي عبدالحق ابو محمد ٦٠٠ .  
ابن عفان، عثمان ٤٠٨، ٤٦٨، ٥٢٢ .  
ابن عفراء، عوف ٦١٥ .  
ابن عقبه ٣٢٣ .  
ابن عقبه، علاء ٢٦٤ .  
ابن عقبه، وليد ٣٨٢، ٤٣٤، ٤٣٧، ٤٣٨ .  
ابن عقبه، موسى ١١، ١٥٩ .  
ابن عقده ٢٣٧ .  
ابن عقيل ١٧٢ .  
ابن علاء ٤٦٤ .  
ابن علاء، ابو عمرو ٣٥٥ .  
ابن علي حكيم ترمذي، محمد ٢٣٢ .  
ابن عماد ٣٥٥ .  
ابن عمر ٣٤٣ .  
ابن عمر راضي، محمد ٤٧٩ .  
ابن عمرو الدولي، ابوالاسود ظالم ٣٧٥ .  
ابن عمرو بن عاص، عبدالله ٩٧ .  
ابن عمرو، حاطب ٢٦٣ .  
ابن عمرو دوسي، طفيل ٢١٤، ٢١٥ .  
ابن عمرو، زيد ٤٢، ٧٠ .  
ابن عمرو، سهيل ٥١٤، ٥٥٦، ٦١٦ .  
ابن عمرو، عبدالله ١٠٢، ١٠٥، ٢٠٨،  
٢٣٤، ٢٥٤، ٢٥٦، ٢٦٤، ٢٨٠، ٣٢٥،  
٣٣٥، ٣٩٠، ٤١٩، ٥٠٤، ٥٤٠، ٥٦٦،  
ابن عمرو، عيسى ٥٤٧ .  
ابن عمرو مكي، يوسف ٢٧٩ .  
ابن عمرو، منذر ٢٣٠، ٢٦٤ .  
ابن عميد ٣٩٧ .  
ابن عمير، عبيد ٥٥، ٥٦، ٣١١، ٣٩٧،  
٣٩٩، ٤٨١، ٥٥٩ .  
ابن عمير، مصعب ٢٢٨، ٢٣٩، ٢٤٩،  
٢٦٣ .  
ابن عنبه ٣٧٤ .  
ابن عوام، زبير ٣٠٣، ٦٣٥ .
- ابن عوف، ابي سلمة بن عبدالرحمن ٥٥٩ .  
ابن عوف، عبدالرحمان ٤٠٥ .  
ابن عون ٣٦٧ .  
ابن عوين، سفيان ٤١٨ .  
ابن عياش الاورالكليبي، حكيم ١٠ .  
ابن عيسى اصفهاني، محمد ٣٣٤ .  
ابن عيسى الرملي، يحيى ٣٤٣ .  
ابن عيينه، سفيان ١٦، ٢٣٨ .  
ابن غزية الانصاري، عمرو ٦٣٨ .  
ابن غفلة، سويد ٤٠٩، ٤٢٠، ٤٤٤ .  
ابن فارس ٥٩٨ .  
ابن فارس، ابوالحسين ٤٩١ .  
ابن فارس، احمد ٤٢٦ .  
ابن فارض ٣٧٢ .  
ابن فضاله، عبدالله ٣٩٩ .  
ابن فضل، حسين ٥٩٣ .  
ابن فضل الله العمري، شهاب الدين احمد  
٤٦٨ .  
ابن فطيمه، عبدالله ٤٧٧ .  
ابن فورك (نكاه كنيد به ابن حسن اصفهاني)  
ابن فهيره، عاسر ٢٣٠ .  
ابن قادور-قادور ابن هميسع ٤٩١ .  
ابن قاسم، خلعجان ٤٨٩ .  
ابن قبيصه طائي، اياس ٤٩ .  
ابن قتيبه ٣١٨، ٥٠١، ٥٩٥ .  
ابن قديد ٣٨٩ .  
ابن قره، ثابت ٤٠ .  
ابن قريب، عبدالملك ٢٣٧ .  
ابن قسطنطين، اسماعيل (قسط) ١٦ .  
ابن قطيبي ٣٤١، ٣٥١، ٤٠٤، ٤١٢،  
٤٧٤، ٤٩٢ .  
ابن قيس، ابومقبل حسين بن عمر ٦١٤ .  
ابن قيس اعشى بنى ثعلبه، سيمون ٥٧٨ .  
ابن قيس، ثابت ٢٦٤، ٣٠٠، ٣٠٢ .  
ابن قيس، جهم ٢٦٣ .

- ابن قيس، حبيب ٣٤٣.  
ابن قياس، سليم ٣٦٧، ٣٨٠.  
ابن قيس، علقمه ٢٨٧.  
ابن قيس كندی، اشعث ٣١٧.  
ابن قيس، محمد ١٥٩.  
ابن كثير ١٧، ٧٠، ١٢٤، ١٦٨، ١٨٦،  
٢٣٢، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٤٢، ٢٤٦، ٢٥٠،  
٢٥١، ٢٥٢، ٣٠١، ٣٠٣، ٣١٤، ٣٤٢،  
٣٥١، ٣٥٣، ٣٥٥، ٣٦٧، ٣٧٥، ٣٧٦،  
٣٨٨، ٣٩٧، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٦، ٤٣٨،  
٤٤١، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٩، ٥٠٦،  
٥٢٣، ٥٦٢، ٥٧١، ٥٩٥، ٦٣٩.  
ابن كعب، ابي ٥٥، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٢،  
٢٣٥، ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩،  
٢٥٠، ٢٥٤، ٢٥٦، ٣١٠، ٣١٣، ٣١٦،  
٣١٩، ٣٢١، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٣٤، ٣٤٢،  
٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩،  
٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٦٤، ٣٦٥،  
٣٧١، ٣٨٣، ٣٨٦، ٣٩٢، ٣٩٤، ٤٠٠،  
٤٠١، ٤٠٣، ٥٠٢، ٥٦٥، ٥٧١.  
ابن كعب انصاري، قرظة ٤٠١، ٤٠٣.  
ابن كعب قرظي، محمد ١٥٩، ٢٥١، ٣٣٤.  
ابن كلاب، قصي ٦٧.  
ابن كلثوم الثعلبي، عمرو ١٥٥.  
ابن كيسان، وهب ٥٥.  
ابن ليبيد، زياد ٢٢٧، ٢٣٢.  
ابن ماجه ٢٤٤، ٣١٣.  
ابن مالك، ابويراء عامر ٢٣٠.  
ابن مالك الخطمي، عصمة ٦١٨.  
ابن مالك، انس ١٠٦، ٢٣١، ٢٥٠، ٢٥١،  
٢٥٤، ٢٦٤، ٢٨١، ٣٣٤، ٣٩١، ٤١٧،  
٤٢٠، ٤٢٦، ٤٢٨، ٤٣٣، ٥٦٨.  
ابن مالك، رافع ٢٥٠، ٢٦٤.  
ابن مالك سهابي، سعد ٤٧١.  
ابن مالك امان، سراقه ٢٧٧.
- ابن مالك انصاري، رافع ٢٢٨.  
ابن مالك، عوف ٢٢٣.  
ابن متوكل بصرى، ايوب ٥٧١.  
ابن مجاهد ٣٣٤.  
ابن محمد، سيد بن كاووس علي ٤٤٤.  
ابن مخلد انصاري، مسلمة ١٢، ٢٥٤،  
٤٧١.  
ابن مخيره ٢٦٣.  
ابن سدين، بنو محسن بن جندل بن يصعب  
٤٩١.  
ابن مردويه ١٥٩، ٢٦٩، ٦٤٠.  
ابن مروان، عبدالعزيز ٤٦٧، ٤٧٣.  
ابن مروان، عبدالملك ٣٧١، ٥٣٥.  
ابن مروان، محمد بن زيد ٣٧١.  
ابن سرة، سراسر ٤٩٠، ٤٩٩.  
ابن مسعود ٢٤٣، ٢٤٨، ٢٥١، ٢٥٥،  
٢٥٦، ٢٨٠، ٢٩٣، ٣٢٠، ٣٢٤، ٣٢٨،  
٣٢٩، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٤٠، ٣٦٢، ٣٦٣،  
٣٦٤، ٣٦٥، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٦، ٣٨٩،  
٣٩١، ٣٩٢، ٤٠٠، ٤٧١، ٤٧٤، ٤٧٨،  
٤٧٩، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٧،  
٤٨٨، ٥٣١، ٥٤٥، ٥٥٢، ٥٧١، ٥٧٣،  
٥٧٤، ٥٩٣، ٥٩٥، ٥٩٧، ٦٠٦، ٦٢٩.  
ابن مسعود، ابو عبدالرحمان عبدالله ١١،  
٣٩، ١٠٢، ١٦٤، ٢٠١، ٢٠٩، ٢١٢،  
٢٢٨، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٩،  
٢٥٤، ٢٦٤، ٢٨٧، ٣١٠، ٣٤٠، ٣٥٤،  
٣٥٥، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣،  
٣٦٤، ٣٧١، ٣٨٢، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤١٣،  
٤١٥، ٤١٨، ٤٢٧، ٤٣٠، ٤٣٣، ٤٣٥،  
٤٣٦، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢،  
٤٤٣، ٤٤٤، ٤٥٠، ٤٥٥، ٥٧٩، ٦٠٤.  
ابن مسكويه ٢٦٧.  
ابن مسكين، حارث ٤٧٢.  
ابن مسلمة، محمد ٢٦٤.

- ابن مسيب، سعيد ٦٣، ٣٥٠.
- ابن مسيڪ مرادى، فروه ٢٣٩.
- ابن مصرف، طلحه ٣٣٦.
- ابن مطعم، جبير ٢١٩.
- ابن مظعون، عثمان ١٠٣، ١٠٥، ١٦٤، ٢١٤، ٦٣٢.
- ابن مظعون، عمر قدامة ٦٣٢.
- ابن معاذ، سعد ٢٥٣.
- ابن معاويه، عبيد ٢٤٨.
- ابن معاويه نخعي، يزيد ٣٨٢، ٤٣٤.
- ابن معدان، خالد ٣٢٦.
- ابن معدى كريب، عمرو ٦٣٢.
- ابن معقل، شداد ٢٨٨.
- ابن مغراء اوس ٢٠.
- ابن مغفل، عبدالله ٤٠٣.
- ابن مغيره، ابواسير ٣٧.
- ابن مغوز، ابو محمد ٥١٨.
- ابن مقسم ٣٣٤.
- ابن ملجم مرادى، عبدالرحمان ٣٦٦.
- ابن منبه، همام ١٠.
- ابن منذر انصارى، حباب (ذوالرأى) ١١٤، ١٥٩.
- ابن منذر، سعيد ٢٥٦، ٢٨٧.
- ابن منذر، نعمان ٥٧٧.
- ابن موسى، على ٤٤٤.
- ابن سهران المقرئ، ابوبكر احمد بن الحسين ٥٧٣.
- ابن نافع، عمرو ٤٧٦.
- ابن نديم ٣٥٣، ٣٥٦، ٣٥٩، ٣٦٣، ٣٦٨.
- ٣٧٤، ٤٣١، ٤٧١.
- ابن نصاح، شيبه ٥٧١.
- ابن نعمان، قتاده ١٥، ١٦، ١٠٧.
- ابن نمير ٢٦٧.
- ابن نوح سامانى، منصور ٤٠٧.
- ابن نوفل، ورقه ٣٧، ٤٢، ٦٤، ٦٥، ٦٧.
- ٦٨، ٦٩، ٧٠، ١٢٢، ١٢٦، ٥٠٠.
- ابن نيار، ابويرده ٤٣٧.
- ابن وارث تجيبى مالكى، سليمان ابن خلف
- ابن سعد بن ايوب ٥١٧.
- ابن واضح ٣٧٠.
- ابن وليد، خالد ٥٥، ٢١٦، ٢٦٤، ٢٦٧، ٥٢٢.
- ابن وهب ٣٢٣.
- ابن وهب، زيد ٤٠٥.
- ابن وهب، شيبه ١٠٥.
- ابن وهم، خلدجان ٤٩٠.
- ابن هرمز، يزيد ٤٢٩.
- ابن هشام ٤٢، ٢٢٠، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٣، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٨٦، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٥٥، ٤٩٣، ٥٥٧، ٥٥٨.
- ابن هشام، حارث ١٠١.
- ابن هشام، عمرو ١١٨.
- ابن هند، عمرو ١١٨، ١٠١.
- ابن ياسر، عمار ٢٢٨، ٢٤٠، ٣١٥، ٤٣٦، ٤٤٢.
- ابن يحيى، حيان ٥٩٨.
- ابن يزيد، اسود ٢٨٧، ٤٨٢.
- ابن يسار، عطاء ٥٧١، ٥٧٣.
- ابن يعلى صفان ١٠٣.
- ابن يعمر، يحيى ٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٤٣، ٥٣٧.
- ابن يعيش ٢٠، ٤٧٠.
- ابن يمان، خديفه ١٠٢، ٢٢٣، ٢٥٤، ٢٦٤، ٢٨٧، ٣٨٢.
- ابن يوسف، حجاج ٣٦٣، ٣٩٦، ٤٢٩، ٤٧٣، ٥٤٠، ٥٤٢، ٥٤٤، ٥٧٣.
- ابن يوسف ناصر الدين مدنى محمد (سمرقندى) ١٩٤.
- ابن يونس ٣٨٩.

۳۴۲، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۶، ۳۶۷،  
 ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۳،  
 ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۳،  
 ۴۰۹، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱،  
 ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶،  
 ۴۴۸، ۴۶۸، ۴۷۷، ۵۰۶، ۵۰۶، ۵۰۷،  
 ۶۳۴.  
 ابوبکر قاضی ۵۶۸، ۵۹۸، ۶۰۴.  
 ابوبکر محمد بن حسن اصفهانی (ابن فورک)،  
 نگاه کنید به ابن حسن اصفهانی، ابوبکر-  
 محمد.  
 ابوثعلبه خشنی ۲۳۵.  
 ابوجعفر ۴۶۳.  
 ابوجعفر کوفی ۳۴۶.  
 ابوجعفر محمد بن حسن بن احمد ولید؛ نگاه  
 کنید به ابن حسن بن ولید، ابوجعفر محمد.  
 ابوجندل ۵۱۴.  
 ابوجهل ۱۱۳، ۱۱۷، ۲۱۵.  
 ابوحاتم ۴۲۰.  
 ابوحاتم لجستانی ۴۶۲.  
 ابوحامد ۳۶۲، ۳۶۴.  
 ابوحنیفه ۳۰۰، ۳۳۹.  
 ابوحنیفه، هشتم ۳۰۳.  
 ابو حکیمه عبیدی ۴۷۶.  
 ابوحنیفه ۳۷۶، ۴۰۷، ۴۸۵، ۶۳۱، ۶۵۳،  
 ابوحیان ۴۵۲.  
 ابوخرزیمه ۳۱۱.  
 ابوخرزیمه انصاری ۳۰۵، ۳۱۳.  
 ابوداود ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۶۵، ۳۰۰،  
 ۳۱۸، ۴۲۹، ۵۰۱.  
 ابوذر عبدالله بن احمد هروی؛ نگاه کنید  
 به ابن احمد هروی.  
 ابورافع ۴۷۶.  
 ابورجاء ۳۸۴.  
 ابورفاعه عدوی ۲۳۴.

ابواسامه ۱۰۲، ۲۸۶، ۳۴۷.  
 ابواحمد عسکری ۵۲۹، ۵۳۶.  
 ابواحیحه سعید بن عاص؛ نگاه کنید به ابن-  
 عاص، ابواحیحه سعید.  
 ابواسحاق ۳۹۹، ۴۱۱.  
 ابوالاسود ۵۴۶.  
 ابوالبقاء ۵۲۱.  
 ابوالدرداء ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴،  
 ۲۵۶، ۲۶۴، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۶۴، ۳۶۵،  
 ۴۰۳، ۴۰۴.  
 ابوالعباس ۶۴.  
 ابوالشعثاء ۳۸۲.  
 ابوالصلت جهیم ۲۶۴.  
 ابوالعالیه ۳۴۲، ۳۴۳، ۵۷۳.  
 ابوالعوام ۵۹۴.  
 ابوالفتوح ۱۰۶، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۴۱،  
 ۵۶۲، ۵۶۵، ۶۳۳.  
 ابوالفداء ۳۴۲.  
 ابوالمنذر ۵۵۲.  
 ابوالولید باجی حالکی ۵۱۷.  
 ابوالیسر ۶۳۸.  
 ابواسمیه بن مغیره؛ نگاه کنید به ابن مغیره،  
 ابواسمیه.  
 ابویوب ۲۴۸، ۲۵۴، ۳۳۵، ۴۰۴.  
 ابویوب انصاری ۳۳۵، ۴۰۳.  
 انصاری، ابویوب ۲۶۴.  
 ابوبرده ۴۷۱.  
 ابویشر ۱۵۹.  
 ابوبکر ۱۱، ۱۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۶،  
 ۲۱۲، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۷۷،  
 ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۷،  
 ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶،  
 ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۷،  
 ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳،  
 ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۱.

- ابوریه، شیخ محمود ۱۷۲.
- ابوزرعہ ۴۲۰.
- ابوزرین ۴۷۷.
- ابوزھرہ، محمد ۴۸۵.
- ابوزید ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۵، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۳۹.
- ابوسعید خدری ۹۶.
- ابوسفیان ۷۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۶۳، ۲۱۵، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۸، ۴۰۳، ۶۱۸.
- ابوسلمہ ۲۳۲، ۳۸۹.
- ابوشاة ۹۶.
- ابوشامہ ۱۱، ۱۸۷، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰.
- ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۸۹، ۳۰۸، ۳۱۱.
- ۳۱۶، ۳۲۳، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۲۰.
- ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۴۵، ۴۴۶.
- ۴۶۰، ۴۶۲.
- ابوشیخ ۳۸۴.
- ابوطالب ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۹، ۶۳۹.
- ابوطیبیان ۴۸۲.
- ابوعبدالرحمن ۵۷.
- ابوعبدالرحمن سلمی؛ نگاہ کنید بہ ابن حبیب سلمی ۲۴۴، ۴۶۵، ۴۷۲.
- ابوعبیدہ ۲۵۴، ۳۰۴، ۳۴۳، ۳۸۸، ۴۶۴، ۵۵۹، ۵۶۳، ۶۱۰.
- ابوعبیدہ ۱۵، ۲۴۶، ۵۷۸، ۶۲۵.
- ابوعبیدہ بن جراح؛ نگاہ کنید بہ ابن جراح، ابوعبیدہ.
- ابوعمرہ ۵۲۱.
- ابوعمرودانی ۴۶، ۵۲۱، ۵۲۸، ۵۳۷.
- ابوعمروشیبانی ۵۴۹، ۴۷۲.
- ابوعنوانہ ۱۰۹.
- ابوقرہ، ثنودور ۶۵۴.
- ابوقیس بن الاسات انصاری؛ نگاہ کنید بہ ابن الاسات انصاری، ابوقیس.
- ابوقلابہ ۴۱۱.
- ابولہب ۷۶، ۱۱۳.
- ابولیلی ۵۷۰.
- ابویسرہ ۵۹۲.
- ابومخنف ۴۳۴.
- ابونذر ۳۴۱.
- ابوسوسی ۲۶۸، ۲۸۰، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۳۹، ۴۷۱، ۵۵۸.
- ابوسوسی اشعری ۱۲۴، ۲۲۷، ۵۴۱.
- ابونعیم ۴۵، ۱۲۴، ۳۵۵.
- ابووائل ۴۴۱.
- ابوہریرہ ۱۰، ۹۶، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۸۶، ۴۸۲، ۵۵۲، ۵۸۸، ۵۹۳.
- ابوعلی ۴۳۱.
- ابیونس ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۷۶.
- ابی ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۰، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۵۲، ۳۵۳، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۴۴.
- ابی بلکہ ۵۳۳.
- ابی بن خلف؛ نگاہ کنید بہ ابن خلف، ابی.
- ابی بن کعب؛ نگاہ کنید بہ ابن کعب، ابی.
- ابی جعفر ۵۷۱.
- ابی حذیفہ، سالم مولی ۱۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۹۸، ۳۷۱.
- ابی داؤد ۲۶، ۲۶۹، ۳۰۳، ۳۱۳.
- ابی سلمہ ۵۶.
- ابی عبدالرحمن السلمی ۵۷.
- ابی عیدر ضوان المخلاتی ۵۷.
- ابی طالب ۲۶۳.
- ابی ملک ۴۶.
- احمد ۷۱، ۱۲۹، ۱۴۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۷۳، ۳۸۷.

- اشعث ۳۲۷ .  
اشعری، ابوموسیٰ ۱۷، ۵۶، ۲۳۳، ۲۵۴  
۳۳۵، ۳۳۶، ۳۷۶، ۳۸۰  
۳۸۲، ۳۸۳، ۴۰۱ .  
اشهب ۵۲۱ .  
اصحاب کھف ۷۶ .  
اصفہانی، ابونعیم ۳۵۳ .  
اصفہانی راغب ۴۱، ۱۸۱ .  
اصمعی، محمد جواد ۳۷، ۴۶۶، ۴۶۸ .  
اعتماد السلطنہ ۶۱۱ .  
اعرج، حمید ۵۷۱ .  
اعشی ۷۸ .  
اعمش ۳۳۶، ۳۵۵، ۳۶۳، ۴۷۴، ۴۷۷  
۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۵ .  
اکیدر ۲۷۷ .  
الاحمرہ، عبید اللہ ۴۶۶ .  
الاسدی، العرادی ۳۴۳ .  
الانباری، ابوبکر ۶۰۹ .  
البرہان ۵۷۵ .  
الجحدری، عاصم ۳۵۳، ۴۶۴، ۵۷۳  
۵۸۱ .  
الحاکم، سرائہ ۴۷۲ .  
الحمانی، سلام ابومحمد ۵۷۳ .  
الدارسی ۲۴۱، ۲۴۴، ۵۵۲ .  
الداری، تمیم ۲۴۸ .  
الدانی، ابو عمرو ۲۵۴، ۵۷۲ .  
السلمی، ابو عبد الرحمن ۴۴۵ .  
الشاطر، محمد مصطفیٰ ۶۴۵ .  
العجاج ۵۷۷ .  
العزالدیرینی ۶۰۱ .  
القادر باللہ ۳۶۴ .  
النووی ۲۴۹ .  
الیاس ۸۵ .  
الیسع ۸۵ .  
امام ابو عبید قاسم بن سلام ہراتی؛ نگاہ
- ۴۲۹، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۷۶، ۵۱۵  
۵۵۲، ۵۸۸، ۶۱۸، ۶۴۱، ۶۴۵ .  
احمدی ۲۶۲ .  
اخنس ۲۱۵ .  
ادریس ۲۸، ۸۵ .  
ادریسی، شریف ۴۶۹ .  
ارقم ۷۴، ۱۳۰، ۲۶۳، ۲۷۰ .  
ارقم بن ابی الارقم؛ نگاہ کنید بہ ابن ارقم .  
ارسیا ۸۴ .  
اروی ادوسی ۱۰۵ .  
ازہانی ۴۲۷ .  
اساسہ بن شریک؛ نگاہ کنید بہ ابن شریک،  
اسامہ .  
اسباط (فرزدان یعقوب) ۸۵ .  
اسپرنگر ۵۰۷ .  
اسحق ۷۰، ۸۵، ۱۷۸ .  
اسدی متنبی، طلیحہ ۱۰۴، ۶۱ .  
اسرافیل ۵۷، ۷۳ .  
اسفراینی، ابو حاسد ۳۶۳ .  
اسقف ارزون ۱۲۶ .  
اسماء ۲۴۱، ۳۲۶، ۴۶۷ .  
اسماء بنت ابوبکر؛ نگاہ کنید بہ بنت ابوبکر،  
اسماء .  
اسماء بنت یزید؛ نگاہ کنید بہ بنت یزید،  
اسماء .  
اسماعیل (ع) ۲۸، ۴۳، ۵۲، ۸۰، ۸۵ .  
اسماعیل بن جعفر بن ابی کثیر انصاری؛ نگاہ  
کنید بہ ابن ابی کثیر انصاری .  
اسماعیل بن قسطنطین (قسط)؛ نگاہ کنید بہ  
ابن قسطنطین، اسماعیل .  
اسمام بن منبہ؛ نگاہ کنید بہ ابن منبہ، اسمام .  
اسمعیل ۴۹۱ .  
اسمعیل صادق الوعد ۸۵، ۸۶ .  
اسود ۱۰۴، ۳۳۶ .  
اسید بن حضیر؛ نگاہ کنید بہ ابن حضیر، اسید .

- کنید به این سلام هراتی، امام ابو عبید-  
قاسم.
- امام حسن (ع) ۲۶.  
امام جعفر صادق (ع) ۴، ۲۶، ۲۸، ۵۱،  
۷۵، ۱۱۰، ۱۶۹، ۲۲۴.
- امام زمان ۳۳۸.  
امام سجاد (ع) ۸، ۲۴۷.  
امام خوئی ۲۴۷.  
امام الحسین ۶۳۳.  
امام الشاطبی ۵۷۰.  
امام علی بن حسین (ع) ۴۵.  
امام علی (ع) ۱۲، ۱۳، ۲۷، ۳۶، ۴۵،  
۵۶، ۶۴، ۷۸، ۸۰، ۸۹، ۹۷، ۱۰۵،  
۱۱۳، ۱۵۲، ۲۰۰، ۲۱۳.
- امام مالک ۵۴۵.  
امام محمد باقر (ع) ۳، ۱۰۳، ۱۷۹.  
امامیه (شیخ)  
ام ایمن ۳۶۵.  
امراء القیس ۱۰.  
ام جمیل ۷۶.  
ام سلمه ۲۵۴، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۷۶،  
۵۶۴، ۶۱۹، ۶۴۱.  
اشناسپند بهمن ۸۳.  
اصبیا ۱۷۵.  
ام عبد ۳۵۳، ۳۵۴، ۴۱۳.  
ام عبدالله ۲۷۳.  
املسی، شبر ۲۶۲.  
ام ورقه ۲۵۴.  
ام ورقه بنت عبدالله؛ نگاه کنید به بنت  
عبدالله، ام ورقه.  
امویان ۴۵۶.  
امین، سید محسن ۳۴۲.  
امیه بن ابی الصلت؛ نگاه کنید به ابن ابی-  
الصلت، امیه  
امیر (حضرت) ۴۸۴.
- انباری ۲۶۹.  
انس ۲۵۲، ۲۸۰، ۶۱۹.  
انسطاس ۱۲۲.  
انس مالک ۶۳۱.  
انس بن مالک نگاه کنید به ابن مالک، انس.  
انصاری، خزیمه ۳۴۲، ۴۲۸.  
انوشروان ۱۰.  
اوسانی ۴۹۴.  
اوس بن الصامت؛ نگاه کنید به ابن الصامت،  
اوس.  
اولمان ۶۵۶.  
ایاس بن قبیصه طایی؛ نگاه کنید به ابن  
قبیصه طائی، ایاس.  
ایضاً ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹،  
۲۶۵.  
ایوب ۱۴، ۸۴، ۸۵، ۱۵۳، ۱۷۵، ۶۰۴.  
باترنی ۶۵۷.  
باجی، ابوالولید ۵۱۸.  
بادلی ۱۱۰.  
بازرگان، مهدی (مهندس) ۱۱۱، ۱۳۷،  
۲۵۸.  
بازیلیوس ۶۵۴.  
باقر (ع) ۳۷۱، ۵۵۵.  
باقلانی، ابوبکر ۲۵۲، ۵۲۴.  
بحیر الاغاری ۱۲۵.  
بحیرا (راهب) ۶۹، ۱۲۷-۱۲۳، ۱۲۹،  
۱۳۰.  
بحیرین ربیعہ؛ نگاه کنید به ابن ربیعہ، بحیر.  
بروکلن ۶۰۷.  
برهان الدین ابراهیم بقاعی، ابوالحسن ۷۰.  
بریده ۲۳۴.  
بزار ۷۰، ۱۰۲، ۱۵۹، ۱۶۰.  
بشر ۴۹۰.  
بظلمیوس ۱۳۴.

- بغدادی، خطیر ۱. ۴۰.
- بغوی ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۹۰، ۲۹۴.
- بصری، ابوعلیه ۳۱۶.
- بصری، حسن ۳۵۰، ۳۹۱، ۴۷۴، ۴۸۲.
- ۵۲۲، ۵۴۷، ۵۷۳.
- بکری، دیار ۲۶۲.
- بکیربن اشبح؛ نگاه کنید به ابن اشبح.
- بنت تعلبه، خوله ۲۰۶.
- بنت جحش، زینب ۱۰۵، ۱۱۶.
- بنت عبدالله العدویه، شفاء ۲۲۷.
- بنت یزید، اسماء ۱۰۵.
- بنی اسرائیل ۵۴۹.
- بنی امیه ۴۷۴، ۵۴۰.
- بنی حسن ۳۷۴.
- بنی ساعده، سقیفه ۴۱۸.
- بنی عبدمناف ۲۷۱.
- بنی غفار ۵۱۱.
- بنی قریظه ۶۴۲.
- بل، ریچارد (دکتر) ۲۹۲، ۵۷۹، ۶۵۷.
- بلاذری ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۷۶، ۳۷۰، ۴۰۲.
- ۴۳۴.
- بلاشر ۱۸، ۱۹، ۲۴۸، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۹۳.
- ۳۲۲، ۳۳۵، ۴۱۷، ۵۵۷، ۶۵۶، ۶۵۷.
- بلعام باعورا ۱۲۲، ۱۷۵.
- بلاغی ۲۴۷، ۳۳۸، ۳۵۱.
- بلال ۴۹، ۷۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۰۴، ۲۲۸.
- بنوعدی بن النجار؛ نگاه کنید به ابن النجار، بنوعدی.
- بوئر ۲۹۲.
- بوخمن ۶۵۵.
- پروکلن ۱۶۵، ۲۳۷، ۳۰۱، ۴۹۱.
- ۴۹۴.
- بولاق ۲۶۰.
- بویسره ۱۲۲.
- بوهل ۴۰، ۴۱، ۵۷۸، ۶۰۶، ۶۲۰.
- بهایبی (شیخ) ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۸۷.
- بهرام چوبین ۱۲۶.
- بهروز، ذبیح ۴۹۳.
- بهل ۲۹۲.
- بییهقی، امام ابوبکر ۱۷، ۱۲۴، ۱۶۰.
- ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۸۹، ۳۳۵، ۳۵۰.
- ۳۵۱، ۳۷۳، ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۷۶، ۵۲۲.
- ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۶۰، ۶۱۷، ۶۱۸.
- پاپ اینوسان ۶۵۶.
- پاکراوسکی، نون ۴۶۶.
- پتروشفسکی ۴۶۷.
- پوتیه ۶۵۶.
- پوسلی ۶۵۷.
- پیردوتولد ۶۵۴.
- پیسارف، ماکسیموف ۴۶۶.
- پیکتال ۶۵۷.
- تئوفانس ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۶۵۴.
- تئوفیلوس ۶۵۳.
- تابعی ۳۵۰.
- تجدد ۳۴۴، ۳۵۶، ۳۶۸، ۴۸۳.
- تحوث ۴۹۲.
- ترمذی ۱۲۴، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۶۹.
- ۲۸۷، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۳۵، ۳۵۱.
- ۳۵۵، ۴۲۳، ۴۲۹، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۸.
- ۵۶۴، ۵۸۸، ۶۱۸، ۶۳۹، ۶۴۰.
- تفضلی، محمود ۵۰۱.
- تقی زاده ۴۹۴.
- توری (پروفیسور) ۲۹۲.
- تیماء ۴۹۱.
- تیمورگورکانی؛ نگاه کنید به گورکانی.
- تیمی، ابراهیم ۶۲۷.
- ثابت بن قره؛ نگاه کنید به ابن قره، ثابت.



- ثقفی، حجاج ۵۰۳.  
 ثقفی، حذیفه ۵۹۹.  
 ثقفی، مختار ۴۸۸.
- جابر ۳۸۸، ۵۶۰.  
 جابر بن عبدالله انصاری؛ نگاه کنید به ابن  
 عبدالله انصاری.  
 جارود ۶۳۲.  
 جاحظ ۳۵۵، ۵۳۶.  
 جبائی ۱۷۲.  
 جبرئیل ۴۸، ۵۰، ۶۴-۶۵، ۷۱، ۷۵، ۷۷،  
 ۹۷، ۱۰۵-۱۰۲.  
 جبیر بن مطعم؛ نگاه کنید به ابن مطعم، جبیر.  
 ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۶۲،  
 ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۷-۱۹۴،  
 ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۹، ۳۳۸،  
 ۳۵۱، ۴۳۰، ۵۰۹، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۷۵،  
 ۵۹۲، ۵۹۸، ۶۱۷، ۶۳۲، ۶۳۸.
- جدعون ۴۷.  
 جران العود ۴.  
 جرجیس ۱۲۷.  
 جرهم ۴۹۰.  
 جریر ۷۸.  
 جریر بن عبدالعزی؛ نگاه کنید به ابن  
 عبدالعزی.  
 جزری ۱۲۴.  
 جعفر صادق (ع) ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۷۳،  
 ۳۷۴، ۴۸۷-۴۸۵، ۵۵۴.  
 جفری، آرتور ۱۱، ۲۳، ۲۵۱، ۳۵۵،  
 ۳۴۷-۳۴۵، ۳۶۱، ۳۶۲، ۴۰۴، ۴۲۴،  
 ۴۸۰، ۴۹۲، ۵۰۰، ۵۷۸.  
 جونز، سرویلیام ۳۷۹.  
 جوهری ۱۶، ۳۴۹.  
 جویاری ۴۹۲.  
 جهم بن قیس؛ نگاه کنید به ابن قیس، جهم.
- جوینی، رکن الاسلام عبدالله بن یوسف ۶-۱۹۰.  
 حاجی خلیفه ۳۴۳.  
 حارث اعور ۷۸.  
 حارث بن عامر؛ نگاه کنید به ابن حارث، عامر.  
 حاطب (ثعلبه) ۶۳۵.  
 حاطب بن ابی بلتعہ؛ نگاه کنید به ابن ابی-  
 بلتعہ، حاطب.  
 حافظ ۲۳۸، ۳۵۱.  
 حافظ بن حجر؛ نگاه کنید به ابن حجر، حافظ.  
 حاکم ۷۰، ۱۰۲، ۱۸۶، ۵۵۸، ۶۳۵،  
 ۶۴۱.  
 حباب بن منذر انصاری؛ نگاه کنید به ابن منذر  
 انصاری.  
 حبر ۱۲۲.  
 حبیش، زرین ۳۴۱.  
 حجاج ۵۳۶.  
 حذیفه ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۱۵-۴۱۱، ۴۲۱،  
 ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۹، ۶۱۷، ۶۱۸.  
 حذیفه بن یمان؛ نگاه کنید به ابن یمان، حذیفه.  
 حرام بن جندب؛ نگاه کنید به ابن جندب.  
 حزقیال ۴۶.  
 حسن (امام) ۴۴۵، ۴۸۷.  
 حسان بن ثابت؛ نگاه کنید به ابن ثابت، حسان.  
 حسین، طه ۲۶۷، ۴۰۸، ۴۹۳.  
 حسین ابن ابی الحسن؛ نگاه کنید به ابن ابی-  
 الحسن.  
 حسین (ع) ۳۵۸، ۳۷۴، ۴۸۷.  
 حضرت امیر ۲۴۴، ۴۸۷. و نیز نگاه کنید  
 به علی (ع).  
 حضرمی، عامر ۱۲۲.  
 حطان ۳۳۶، ۳۸۴، ۴۸۲.  
 حفص ابی عمرو ۵۲۳.  
 حفصه ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۵۴، ۳۰۵، ۳۰۷،  
 ۳۲۵، ۳۸۷-۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۶-۳۹۴.

- ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۷۶، ۵۴۰.  
 حکیم بن عیاش الاعور الکلبی؛ نگاه کنید به  
 ابن عیاش الاعور الکلبی، حکیم.  
 حلبی ۲۶۲.  
 حلقدونی، یوحنا ۶۵۳.  
 حلی (علامه) ۱۸۲، ۲۶۷، ۴۴۴.  
 حمزه (عموی پیغمبر) ۱۶۴، ۲۱۸، ۳۳۴،  
 ۳۳۶، ۳۵۵-۳۵۳، ۴۶۴، ۴۸۵، ۵۷۰،  
 ۶۳۸.  
 حموی، یاقوت ۴۶۸.  
 حمیدالله، محمد ۲۳۲.  
 حمیده ۳۸۸.  
 حمیر ۴۹۰، ۴۹۴.  
 حنبل، احمد ۵۵۸.  
 حنظله بن ابی عاصر؛ نگاه کنید به ابن ابی عاصر.  
 حنظله بن الراهب؛ نگاه کنید به ابن الراهب،  
 حنظله.  
 حنظله بن الربیع؛ نگاه کنید به ابن الربیع،  
 حنظله.  
 حویطب ۱۲۲.  
 حویطب بن عبدالعزی؛ نگاه کنید به ابن  
 عبدالعزی، حویطب.  
 حیدرآبادی، محمد حمیدالله ۳۷۶.  
 خالد اموی، امیه بن عبدالله بن ۳۵۰.  
 خالد بن ابی الهیاج؛ نگاه کنید به ابن-  
 ابی الهیاج.  
 خدری، ابوسعید ۲۰۰، ۲۲۶.  
 خدیجه (حضرت) ۳۶، ۴۶، ۵۴، ۵۵، ۶۵،  
 ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳،  
 ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۵۰۰،  
 ۵۱۷، ۵۶۰.  
 خرائطی ۱۲۴.  
 خزاعه ۵۰۲.  
 خزاعی، عمرو بن لعی ۶۳۰.
- خزرج ۲۵۲.  
 خزیمه ۳۲۸-۳۱۶.  
 خسرو پرویز ۴۹، ۵۰۴.  
 خشنی، ابوذر ۴۲.  
 خضری بک ۴۹.  
 خطابی ۲۵۹.  
 خطیب بغدادی ۱۶، ۲۵۹.  
 خطیب، حافظ ۶۳۸.  
 خفاجی ۶۴۶.  
 خلف ۳۵۵، ۴۶۴.  
 خلیل ابن احمد؛ نگاه کنید به ابن احمد.  
 خنساء ۳۹.  
 خوبی (آیت الله...) ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۷،  
 ۳۴۲، ۳۸۰، ۴۴۴، ۴۴۵.  
 خولة دختر قیس ۶۳۸.  
 خوله بنت ثعلبه؛ نگاه کنید به بنت ثعلبه،  
 خوله.  
 دائی ۳۴۳.  
 داچ ۴۱.  
 دانی ۳۳۵.  
 دانیال نبی (ع) ۵۸.  
 داود (ع) ۴۱، ۶۱، ۸۵، ۸۶.  
 داوودی، جمال الدین ۳۷۴.  
 دجیلی، کاظم ۳۷۴.  
 دحیه کلبی ۶۳.  
 دخویه ۴۱.  
 درمنگام، امیل ۱۱۱، ۱۱۵.  
 درنبرگ ۶۲۱.  
 درینی ۶۰۵.  
 دکتر حمیدالله ۲۴۲.  
 دکتر شاهین ۳۶۲.  
 دمشقی یوحنا ۶۵۳، ۶۵۴.  
 دمیاطی ۵۶۱، ۵۹۳.  
 دوئلی، ابوالاسود ۴۸۵، ۵۳۰، ۵۳۲.

- ۰۳۳، ۰۳۴، ۰۳۵، ۰۳۶، ۰۳۷، ۰۳۸،  
 ۰۵۳۹  
 دوتاسی، گارسن ۰۳۷۹  
 دوتولد، ریمون ۰۶۵۴  
 دومة ۰۴۹۱  
 دومة الجندل ۰۲۷۷  
 دهخدا ۰۳۴۴  
 دهخدا، علامه ۰۵۳۷  
 دیدیم ۰۳۴۰  
 دیلمی، فیروز ۰۱۰۴  
 دینوری، ۴۲۴، ۰۴۷۱  
 دیوئی، جان ۰۱۳۵  
 دیوبند، طهمورث ۰۴۹۲  
 ذبیانی، نابغه ۰۵۷۷  
 ذوالریمه ۰۴۰  
 ذوالقرنین ۰۷۶  
 ذوالکفل ۰۸۵  
 ذهبی ۰۷۰، ۰۹۷، ۰۱۲۴، ۰۲۵۵، ۰۲۶۲  
 ۰۳۴۱، ۰۲۶۶  
 رثاب الشنی ۰۱۲۶  
 رازی، ابوالفتح ۰۱۶۱، ۰۱۷۲، ۰۱۷۳، ۰۵۷۳  
 ۰۶۳۹، ۰۶۱۸  
 رازی، ابوجعفر ۰۳۴۳  
 رازی، فخر ۰۱۸۸، ۰۱۹۱، ۰۳۶۱، ۰۴۷۹  
 رازی، قطب ۰۱۸۲  
 رافعی ۰۲۶۶  
 رافع بن مالک انصاری؛ نگاه کنید به  
 ابن مالک انصاری.  
 رامیار ۰۳۹۳  
 رباح بن عجله؛ نگاه کنید به ابن عجله، رباح.  
 رشیدرضا، محمد ۰۷۹، ۰۱۳۰، ۰۱۶۱، ۰۲۶۲  
 ۰۳۷۵، ۰۵۹۲  
 رضا (ع) (امام) ۰۴۸۷
- رقیقه ۰۲۴۵  
 رقیه، امام قتال ۰۷۱  
 روتین، روبردو ۰۶۵۴  
 روح الامین ۰۵۸، ۰۶۰  
 روح القدس ۰۵۹، ۰۶۰، ۰۸۴، ۰۱۰۲، ۰۱۳۴  
 ۰۲۸۳  
 رودویل ۰۶۲۱، ۰۶۵۷  
 زبیری ۰۳۶۱  
 زبیر ۰۲۶۳، ۰۳۱۰  
 زبیر، عبدالله ۰۶۳۱  
 زجاج ۰۱۶، ۰۱۸  
 زرتشت ۰۸۳  
 زرقانی ۰۲۹۴، ۰۴۲۵، ۰۵۱۹، ۰۵۵۱، ۰۵۶۲  
 ۰۵۶۳  
 زرکشی ۰۱۸۶، ۰۱۹۴، ۰۲۵۵، ۰۳۵۰، ۰۵۶  
 ۰۵۶۱، ۰۵۷۵، ۰۵۹۲، ۰۵۹۳، ۰۶۱۴، ۰۶۱۷  
 ۰۶۱۸، ۰۶۲۸، ۰۶۳۷، ۰۶۳۸، ۰۶۳۹، ۰۶۴۳  
 زرکشی، بدرالدین ۰۵۲۵، ۰۶۳۷  
 زرکلی ۰۲۶۶  
 زریاب خوئی، عباس ۰۳۹۳  
 زکریا (ع) ۰۲۹، ۰۵۸، ۰۸۵، ۰۸۶  
 زکی پاشا، احمد ۰۴۹  
 زمخشری ۰۱۹۱، ۰۳۶۴، ۰۴۸۸، ۰۵۷۲، ۰۵۸۰  
 ۰۶۴۲، ۰۶۴۷  
 زمخشری، جارالله ۰۶۵۲  
 زنجانی ۰۲۴۴، ۰۳۷۱، ۰۳۷۴، ۰۳۷۵، ۰۴۴۴  
 ۰۴۸۶، ۰۶۲۲، ۰۶۵۵  
 زنجانی، ابوعبدالله ۰۱۸۹  
 زهری ۰۲۴۷، ۰۲۶۰، ۰۲۹۰، ۰۳۲۴، ۰۳۵۰  
 ۰۳۵۵  
 زهری، ابن شهاب ۰۴۶، ۰۵۶، ۰۷۱، ۰۹۷  
 ۰۱۵۹، ۰۱۹۶، ۰۳۰۷  
 زیات، حمزه ۰۵۷  
 زیاد بن لبید؛ نگاه کنید به ابن لبید، زیاد.

- زیاد، حمزه. ۴۶، ۵۳۴، ۵۳۵.
- زید ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۴-۳۱۷، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۵۶، ۴۳۳، ۴۷۱.
- زیدارقم ۶۲۸.
- زیدان، جرجی ۴۰۱، ۴۷۳.
- زیدین اسلم؛ نگاه کنید به ابن اسلم.
- زیدین ثابت انصاری؛ نگاه کنید به ابن ثابت انصاری، زید.
- زیدین حارثه؛ نگاه کنید به ابن حارث، زید.
- زیدین عمرو؛ نگاه کنید به ابن عمرو، زید.
- زید، سعید ۴۱۷.
- زینب بنت جحش؛ نگاه کنید به بنت جحش، زینب.
- زین العابدین (ع) ۴۸۳.
- زینی دحلان ۵۱۵.
- ژرمن دوسیلیسی ۶۵۵.
- سائب ۳۰۳.
- ساده ۶۱۳، ۴۶.
- سالم (سولی ابی حدیفه) ۱۱، ۲۲۸، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۸۰، ۳۰۳-۳۰۱، ۳۳۹، ۳۹۴، ۴۴۴.
- سامی ۵۳۹.
- ساواری، کلود ۶۵۶.
- سبائمی ۴۹۴.
- سبعه ۳۴۳.
- سجاد (ع)، امام ۴۷۶، ۴۸۷.
- سجستانی، ابن ابی داود. ۳۱، ۳۱۱، ۳۴۰، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۸۶، ۵۴۲.
- سجستانی، ابوحاتم ۵، ۳۳۴، ۵۳۸.
- سخاوی ۳۱۱، ۵۲۱.
- سدی ۱۵۹، ۲۹۷.
- سدیو ۱۱۴.
- سرجس ۱۲۷.
- سرجون ۱۲۷.
- سرسید احمدخان ۱۹۵.
- سریانی ۵۳۹.
- سطیح ۸۲.
- سعد ۳۲۴.
- سعد بن ابی وقاص؛ نگاه کنید به ابن ابی وقاص.
- سعدی ۳۷۲.
- سعید، ابان ۲۷۲، ۳۱۷، ۴۰۰، ۴۲۸.
- سعید بن جبیر؛ نگاه کنید به ابن جبیر، سعید.
- سفاح، جمال پاشا ۴۶۷، ۵۲۲.
- سفارینی ۱۷۲.
- سکونی، ناتل ۲۶۸.
- سکینه ۱۰۵.
- سلمان فارسی ۱۲۲، ۱۲۶، ۳۷۱، ۴۰۷، ۴۱۲، ۶۱۳، ۶۵۳.
- سلمی، ابو عبدالرحمن ۳۰۰، ۳۲۱، ۴۱۸.
- سلیم بن یونس؛ نگاه کنید به ابن سلیم، یونس.
- سلیمان (ع) ۸۵.
- سلیمان التمیمی ۱۵۹.
- سلیمان سوری ۴۸۴.
- سلیمان، شیخ محمد ۶۴۵.
- سمر بن جندب؛ نگاه کنید به ابن جندب، سمره.
- سمرقندی، ابواللیث ۵۹۳.
- سمعانی ۳۴۲.
- سمنانی، قاضی ابوجعفر ۵۱۸.
- سن برنارد ۶۵۴.
- سهله ۳۰۰.
- سهیل ۵۵۷.
- سعد بن عباد انصاری؛ نگاه کنید به ابن عباد انصاری.
- سعد بن عبید؛ نگاه کنید به ابن عبید، سعد.

- سیبویه ۴۵۲، ۵۵۰
- سید شریف مرتضی ۱۶۰، ۱۷۱، ۲۴۴
- سید قطب ۱۶۱
- سید مرتضی ۲۶۰
- سیرافی ۵۳۵
- سیل، جورج ۶۲۲، ۶۴۵، ۶۵۶
- سیلمه ۳۰۱
- سیوطی ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۱۵۱، ۱۶۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۹۸، ۳۳۵، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۷-۳۴۴، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۸۸، ۳۷۱، ۳۶۷، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۶، ۳۹۷، ۳۹۷، ۴۳۹، ۴۵۱، ۴۶۱، ۴۹۲، ۴۹۰-۴۹۹، ۵۰۵، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۶۰۱، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۵، ۶۳۱، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۲
- شارح ۳۹
- شاطبی ۴۲۳، ۶۵۱
- شافعی ۱۶، ۱۷، ۲۶۲، ۵۰۴، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۵۱
- شاکر، محمد ۳۸۸، ۴۲۹، ۴۴۰، ۴۴۱
- ۵۱۵، ۵۵۰
- شاول (طالبوت) ۴۱، ۶۱، ۸۳
- شاه ولی ۲۹۸
- شاهین ۳۳۴، ۳۴۸
- شراف ۶۳
- شرجبیل بن حسنه؛ نگاه کنید به ابن حسنه، شرجبیل
- شریف مرتضی؛ نگاه کنید به سید شریف مرتضی
- شریعتی ۱۳۷، ۲۳۷
- شعب، ابوطالب ۴۷۸
- شعبی ۳۳۴، ۵۶۳
- شعبیه ۱۵۹
- شعبی ۷۵، ۱۹۱، ۲۱۲، ۲۵۱، ۲۸۱، ۵۱۸
- شعرانی ۲۳۸
- شعیب ۳۹۰
- شعیب (یثرون) ۸۵، ۱۷۵
- شفاء ۵۰۰
- شفاء بنت عبدالله العدویه؛ نگاه کنید به بنت عبدالله العدویه
- شق ۸۲
- شماس ۱۲۲
- شمس الائمہ ۵۷۲
- شمیدت ۱۷۵
- شوالی ۲۱۱، ۲۷۶، ۳۰۲، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۸، ۵۷۸، ۶۲۲، ۶۵۷
- شوایگر ۶۵۵
- شوکانی ۱۹۴
- شودان ۴۷۰
- شهابی ۳۱۹
- شهرستانی ۴۷۹
- شهیدی، سید جعفر ۱۶۱، ۴۰۸
- شیبہ ۱۲۲، ۲۱۴
- شیبہ بن وهب؛ نگاه کنید به ابن وهب، شیبہ
- شیخ طبرسی، امین الاسلام ۳۷۱
- شیخ طوسی ۲۷۳ و نیز نگاه کنید به طوسی
- شیخ عزالدین بن عبدالسلام؛ نگاه کنید به ابن عبدالسلام
- شیخ منید ۱۷۱، ۱۸۸، ۱۹۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۱
- شیطان ۹۲، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳
- صادق (ع) جعفر ۵۵۵، ۵۷۲، ۵۸۲
- صالح (ع) ۸۵، ۱۷۸

- صخر ۳۹۰ .  
صدر المتألهين ۱۴۸ .  
صفان بن يعلى؛ نگاه كنيد به ابن يعلى، صفان.  
صفوى (شاه عباس) ۳۷۷ .  
صفى پور ۵۷۸ .  
صهيب ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۱ .
- ضحاك ۵۹۳، ۴۵۰ .  
ضحادين ثعلبه عضدى؛ نگاه كنيد به ابن ثعلبه  
عضدى .
- طالوت ۸۵ .  
طاوس ۵۵۴ .  
طباطبايى، علامه محمد حسين ۱۳۶، ۱۷۹،  
۱۸۹، ۳۸۰ .  
طبرانى ۱۸۶، ۳۷۲، ۵۷۶، ۵۵۸، ۶۱۸،  
۶۴۰ .  
طبرسى، امين الاسلام ۱۶۱، ۱۷۲، ۲۹۴،  
۵۴۵، ۵۵۹، ۵۶۲ .  
طبرى ۱۵، ۱۶، ۲۳، ۴۱، ۵۶، ۱۴۹،  
۱۵۸، ۱۵۹، ۲۴۰، ۲۶۵، ۳۰۰، ۳۳۱،  
۳۶۶، ۴۰۷، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۸،  
۴۴۱، ۴۴۸، ۴۵۴، ۴۵۵، ۵۱۵، ۵۶۱،  
۵۶۲، ۵۶۵، ۵۷۸، ۶۴۰، ۶۴۷ .  
طحاموس ۴۹۱ .  
طفيل بن عمرو دوسى؛ نگاه كنيد به ابن-  
عمرو دوسى، طفيل .  
طلحه ۲۵۴، ۲۶۳ .  
طلحه بن عبيدالله؛ نگاه كنيد به ابن عبيدالله،  
طلحه .  
طليحه (كاهن) ۸۲ .  
طوسى؛ شيخ (الطايفه) ۲۴۴ .  
طيالسى ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۳۳۵،  
۳۵۴، ۳۶۸، ۴۳۸، ۶۱۸ .
- عاصم ۳۵۳، ۴۶۴ .  
عاصم بن ثابت؛ نگاه كنيد به ابن ثابت، عاصم  
عاصم الجحدري ۵۷۳، ۵۸۱ .  
عاسرين فهيره؛ نگاه كنيد به ابن فهيره، عاسر .  
عاسر حضرمى ۱۲۲ .  
عاسلى، سيدشرف الدين ۵۵۴ .  
عاسلى، شيخ حر ۹۸ .  
عاسوس ۴۶، ۱۷۵ .  
عايشه ۳۶، ۴۶، ۴۷، ۱۲۲، ۲۵۴، ۲۷۹،  
۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۶، ۴۴۰،  
۴۵۱، ۴۵۲، ۵۲۸، ۵۵۸، ۵۶۴، ۵۹۳،  
۶۱۷، ۶۱۸، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۴ .  
عباد بن بشر؛ نگاه كنيد به ابن بشر، عباد .  
عباده ۲۵۵، ۲۶۴ .  
عباده بن صامت؛ نگاه كنيد به ابن صامت،  
عباده .  
عباس ۵۱۱ .  
عباس بن عبدالمطلب؛ نگاه كنيد به  
عبدالمطلب، عباس .  
عباس صفوى (شاه) ۴۸۷ .  
عبدالرحمن ۶۳۴ .  
عبداللطيف (سيد) ۵۰۱ .  
عبدالعزیز ۶۷ .  
عبدالعزى ۶۷ .  
عبدالقيس ۱۲۵، ۵۳۴ .  
عبدالله ۳۳۶، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۵۹، ۴۱۳،  
۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۴،  
۴۷۶، ۵۳۴ .  
عبدالله بن ابى اولى؛ نگاه كنيد به ابى اولى .  
عبدالله بن ابى بكر؛ نگاه كنيد به ابن ابى بكر .  
عبدالله بن ابى بن سلول؛ نگاه كنيد به ابن  
ابى بن سلول .  
عبدالله بن ارقم؛ نگاه كنيد به ابن ارقم .  
عبدالله بن ام مكتوم؛ نگاه كنيد به ابن ام-  
مكتوم، عبدالله .

- عبدالله بن خضر؛ نگاه کنید به ابن الخضر، عیید.
- عبدالله بن حنطب؛ نگاه کنید به ابن حنطب، عبدالله.
- عبدالله بن رواحه؛ نگاه کنید به ابن رواحه، عبدالله.
- عبدالله بن زبیر؛ نگاه کنید به ابن زبیر، عبدالله.
- عبدالله بن سائب؛ نگاه کنید به ابن سائب، عبدالله.
- عبدالله بن سعد بن ابی السرح قرشی؛ نگاه کنید به ابن سعد بن ابی السرح قرشی، عبدالله.
- عبدالله بن شداد بن الهاد؛ نگاه کنید به ابن شداد بن الهاد، عبدالله.
- عبدالله بن عباس؛ نگاه کنید به ابن عباس، عبدالله.
- عبدالله بن عبدالله بن ابی بن سلول؛ نگاه کنید به ابن عبدالله بن ابی بن سلول، عبدالله.
- عبدالله بن عمر؛ نگاه کنید به ابن عمر، عبدالله.
- عبدالله بن عمرو بن عاص؛ نگاه کنید به ابن عمرو بن عاص، عبدالله.
- عبدالله بن مسعود ۳۸۲.
- عبد الرحمن بن اشعث؛ نگاه کنید به ابن اشعث، عبدالمطلب ۳۷، ۶۳۹.
- عبدالملک ۱۲۷، ۳۷۲، ۴۹۰، ۵۲۹، ۵۴۰.
- عبدخیر ۲۹۴، ۳۷۳.
- عبد، شیخ محمد ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۸۷.
- عبیدالله بن زیاد؛ نگاه کنید به ابن زیاد، عبیدالله.
- عبیدالله بن جحش؛ نگاه کنید به ابن جحش، عبیدالله.
- عبید بن عمیر؛ نگاه کنید به ابن عمیر، عبید.
- عبید بن معاویه؛ نگاه کنید به ابن معاویه، عبید.
- عتاب بن اسید؛ نگاه کنید به ابن اسید.
- عتبه ۱۲۲، ۲۱۴.
- عتبه بن ربیع؛ نگاه کنید به ابن ربیع، عتبه.
- عثمان ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۱، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۱۶.
- عثمان بن ابی العاص؛ نگاه کنید به ابن ابی العاص.
- عثمان بن ابی العاص نگه‌ساز کنید به ابن ابی العاص، عثمان
- عثمان بن حویرث؛ نگاه کنید به ابن حویرث، عثمان
- عثمان بن مظعون؛ نگاه کنید به ابن مظعون، عثمان
- عرب ۵۲۹.
- عرف بن ابی جمیل؛ نگاه کنید به ابن ابی جمیل
- عرف بن ابی جمیل؛ نگاه کنید به ابن ابی جمیل
- عرف بن مالک؛ نگاه کنید به ابن مالک، عوف
- عرویه، عبدالله ۵۰۰.
- عزرائیل ۵۷.
- عزی ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵.
- عسقلانی ۳۴۳.
- عسکری، حسن (ع) ۵۰۹.
- عضد و الدوله دیلمی ۴۶۸.
- عطاء ۵۹۳، ۶۳۱.
- عطاء بن ابی ریحان؛ نگاه کنید به ابن ابی ریحان
- عطاردی، ابورجاء ۵۵۸.
- عطیه بن اسود؛ نگاه کنید به ابن اسود
- عقاد، عباس محمود ۱۷۵.
- عقبه ۲۵۵.
- عقبه بن ابی محیط؛ نگاه کنید به ابن ابی محیط،

عمرو بن كلثوم التغلبي نگاه كنيد به اين-  
 كلثوم التغلبي، عمرو  
 عمرو بن هشام نگاه كنيد به اين هشام، عمرو  
 عمرو بن هند نگاه كنيد به اين هند، عمرو  
 عمرو عاص ٣٨٨، ٤٢٤، ٤٧١.  
 عمرو، عبدالله ٢٨٧.  
 عمره ٣٠٠، ٣٣٩.  
 عورث بن حارث نگاه كنيد به اين حارث،  
 عورث  
 عوف بن الربيع نگاه كنيد به اين الربيع، عوف  
 عوفى ١٥٩.  
 عويهر ٦٣٧.  
 عياش بن ابى ربيعه نگاه كنيد به اين ابى-  
 ربيعه، عياش  
 عياش بن ابى ربيعه نگاه كنيد به اين ابى-  
 ربيعه  
 عياشى ١٠٥.  
 عياض ٥١٧.  
 عيسى (ع) ٤٩، ٨٠، ٨٠، ٨٥، ٨٦، ١٢٣،  
 ٥٤٧، ١٢٦.  
 غزالى ٢٣٣.  
 غفارى، ابوذر ٣٥، ٥٥٢.  
 فارابى ٦٠.  
 فارسى، ابوعلی ١٨.  
 فارسى، يزيد ٤٢٩، ٥٣٧، ٥٤٢.  
 فاطمه (ع) ٢٢٥، ٢٧١، ٢٧٢، ٣٣٨،  
 ٣٣٩، ٣٧٤.  
 فانى كشميرى، شيخ محسن ٣٧٩.  
 فراء ١٨، ١٦٩، ١٩٩.  
 فرانكل ١١.  
 فرزنان، سيد محمد ٤٢، ٣٧٨.  
 فرعون ٢٥، ٤٧، ١٧٥.  
 فروه بن سسيك مرادى نگاه كنيد به اين

عقبه  
 عقبه بن عامر نگاه كنيد به اين عامر، عقبه  
 عقبه ثانيه ٣٤٠.  
 عكرمه ١٠٦، ١٥٩، ٢٠٠، ٣٦٧، ٤٥٢،  
 ٤٨٣، ٥٦٢، ٦٠٤، ٦٠٩، ٦٣٦.  
 علقمه ٣٣٦، ٤٧٦، ٤٧٧.  
 علم الهدى، مرتضى ٢٩٤.  
 على (ع) ٢٥٧، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٨، ٢٨٠،  
 ٢٩٠، ٢٩٣، ٢٩٧، ٢٩٨، ٣١٥، ٣٢٠،  
 ٣٢١، ٣٢٤، ٣٢٨، ٣٣١، ٣٣٥، ٣٣٦،  
 ٣٤٢، ٣٥٠، ٣٥٢، ٣٥٥، ٣٧٦-٣٦٤،  
 ٤٠٩، ٤١٢، ٤١٧، ٤١٨، ٤٢٠، ٤٢٢،  
 ٤٢٣.  
 على بن اصمع نگاه كنيد به اين اصمع  
 على بن ابى طالب نگاه كنيد به اين ابى طالب  
 على جواد ٤٩٢، ٤٩٤، ٥٥٧.  
 عمار بن ياسر نگاه كنيد به اين ياسر، عمار،  
 عماره، غزیه ٣٢٣.  
 عماره بن غزیه نگاه كنيد به اين غزیه، عمار  
 عمر ٢٧١، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٨٧، ٢٨٨،  
 ٣٠٠، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣١٣-٣٠٦،  
 ٣١٦، ٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٢٩،  
 ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٧، ٣٤٠، ٣٤٢، ٣٦١،  
 ٣٦٤، ٤٠١، ٤٠٥-٤٠٣، ٤١٢، ٤١٦،  
 ٤١٧، ٤١٩، ٤٢١.  
 عمران بن حطان نگاه كنيد به اين حطان  
 عمران  
 عمرو ٣٩٠.  
 عمرو بن حزم نگاه كنيد به اين عمرو، حزم  
 عمرو بن سلمة الجرمي نگاه كنيد به اين سلمة-  
 الجرمي، عمرو  
 عمرو بن عبدقيس نگاه كنيد به اين عبدقيس،  
 عمرو  
 عمرو بن عبدالعزيز نگاه كنيد به اين  
 عبدالعزيز، عمرو



- مسیک سرادی، فروه  
فرا کوس ۶۵۷.  
فروه ۲۴۳.  
فضاله بن عبید نگاه کنید به ابن عبید، فضاله  
فلوگل ۲۴۸، ۳۵۶، ۴۸۳، ۶۵۷.  
فوکاس ۵۰.  
فیلیپ ۴۶۷.  
قاره (قبیله) ۲۲۹.  
قاضی ۵۱۵.  
قاضی، اسماعیل ۳۲۳.  
قاضی عیاض ۱۶۰، ۱۶۲.  
قتاده ۲۵۲، ۳۹۱، ۵۳۱، ۵۷۱، ۶۰۹.  
قتاده بن نعمان نگاه کنید به ابن نعمان، قتاده  
قتبانی ۴۹۴.  
قتیله ۷۱.  
قحطان ۳۸۰.  
قرشی، ابوجمهد ۵۹۸.  
قرشی، شهاب ۲۵۰، ۲۵۵.  
قرطبی ۱۸، ۱۸۶، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۰، ۴۶۱، ۴۸۵، ۵۶۲، ۶۱۵.  
قره سو نگاه کنید به فرات غربی  
قریش ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۶۲، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۷، ۶۲۹.  
قس بن ساعده ایادی نگاه کنید به ابن ساعده  
ایادی، قس  
قسطلانی ۲۱۱، ۲۴۹، ۴۳۵.  
قشیری ۴۳.  
قصی بن کلاب نگاه کنید به ابن کلاب،  
قصی  
قیداز ۴۹۱.  
قیس بن ابی صعصعه نگاه کنید به ابن ابی  
صعصعه، قیس  
قیس بن السکن نگاه کنید به ابن السکن،  
قیس
- قیس بن زید نگاه کنید به ابن زید، قیس  
کائتانی ۱۶۵، ۳۰۲.  
کازانوا ۱۱۴، ۲۶۲، ۲۶۹، ۳۹۶.  
کاتولیکی، تیموثائوس ۶۵۳.  
کاسکل، ورنر ۴۹۵.  
کاظم (میرزا) ۳۷۵.  
کاظمه «بنت سره» ۷۱.  
کتانی ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۵، ۳۷۶، ۳۴۰، ۳۰۰، ۲۶۷، ۲۶۲.  
۴۷۵، ۴۰۲.  
کثیرین افلح نگاه کنید به ابن افلح  
کردعلی، محمد ۲۶۱.  
کرمانی ۵۱۱.  
کرنکو ۱۹۹.  
کسائی، ابوالحسن ۳۳۳، ۳۴۳، ۳۵۳، ۴۶۴، ۵۷۰.  
کشاف، صاحب ۵۶۱.  
کشاورز، کریم ۴۶۷.  
کعب ۱۰۷.  
کعب بن زهیر نگاه کنید به ابن زهیر، کعب  
کلابی، عبدالاعلی ۳۸۳.  
کلاله ۵۷۶.  
کلینی ۲۶۲.  
کنانه ۱۴۹.  
کواتر سره ۴۶۵.  
کوسن دو پرسوال ۶۵۷.  
کوفی، عابد ۳۵۰.  
گابریل ۵۸.  
گارسن دوتاسی ۶۵۶.  
گریگول ۶۵۷.  
گریم ۶۲۱، ۶۵۷.  
گیب ۲۳.  
گلدزهر یهودی ۷.

مجمع بن جارية نگاه كنيد به ابن جارية، مجمع  
 محاربي، ابوالشعشاء ٤١٣.  
 محاسبي، حارث ٢٩٠، ٢٩٣.  
 محروة ٧١.  
 مخرمة ٢٤٦.  
 مخرمة بن نوفل نگاه كنيد به ابن نوفل،  
 مخرمة  
 محقق، محمد باقر ٦٢٥.  
 محقق بن الجزري نگاه كنيد به ابن الجزري،  
 محقق  
 محلاتي شيرازي، صدرالدين ٦٢٥.  
 محمد ٣، ٩، ١١، ١٢، ١٥، ٢١، ٢٢،  
 ٢٤، ٣٠، ٣٣، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٩، ٤٣،  
 ٤٤، ٤٦، ٤٨، ٤٩، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤،  
 ٥٥، ٥٧، ٥٩، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٥، ٦١،  
 ٦٧، ٦٨، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٥، ٧٦،  
 ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨١، ٨٢، ٨٥، ٨٦، ٨٨،  
 ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥-٩٩، ١٠١، ١٠٢،  
 ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٧، ١٢٩، ١٣٠،  
 ١٣٣، ١٣٤، ١٣٦، ١٣٧، ١٤٤، ١٤٦،  
 ١٤٧، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٤، ١٥٥،  
 ١٥٦، ١٦٠، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٩، ١٧١،  
 ١٧٣، ١٧٤، ١٧٧، ١٧٨، ١٨٤، ١٨٨،  
 ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٧،  
 ١٩٨، ٢٠١، ٢٠٤، ٢٠٩، ٢١٤، ٢١٥،  
 ٢١٦، ٢١٧، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦،  
 ٢٧١، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٣،  
 ٢٨٥، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩٤، ٢٩٧، ٢٩٩،  
 ٣٠٠، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٩، ٣١٧،  
 ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٨،  
 ٣٢٩، ٣٣١، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٧،  
 ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٥٠، ٣٥١،  
 ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٨، ٣٦٥، ٣٦٧،  
 ٣٦٨، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٩،  
 ٣٨١، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٢، ٣٩٥، ٣٩٦

گوركاني، اسيرتيمور ٤٦٦.  
 گيوم ٤٦٧.  
 لئوپولد اول ٦٥٦.  
 لات ١٥٠، ١٥٢، ١٥٤، ١٥٥.  
 لاگارد ٥٧٨.  
 ليدين ربيعه نگاه كنيد به ابن ربيعه، ليدي  
 لحياني ١٦.  
 لقيط ابادي ١٠.  
 للرجيل ٣٤٣.  
 لوط ٦١، ٨٥.  
 لوونرايل، پير ٦٥٤.  
 ليال ٤١.  
 ليلى عدويه ٧١.  
 ماسون ٥٤٤.  
 ماراچي ٦٥٦.  
 مارگليوت ٤١، ٧٦، ١٣٠، ٤٩٣.  
 ماريه ١٠٧.  
 مارزني ٢٥٢.  
 مالک (اسام) ٤٨٥، ٥٢١، ٥٣٤، ٦٤٤،  
 ٦٥١، ٥٩٨.  
 مالک بن ابی عاصر نگاه كنيد به ابن ابی عاصر  
 مالک بن احمر نگاه كنيد به ابن احمر  
 مالک بن انس نگاه كنيد به ابن انس، مالک  
 مالکي ٦٥١.  
 ماسناتو ٦٣٠.  
 متز، آدام ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٧٢.  
 متولي، محمد ٥٧٠.  
 سجاهد ٥٦، ٣٦٢، ٤٧٦، ٤٨٤، ٥٥٩،  
 ٥٦٤، ٥٧١، ٥٧٤، ٥٨١، ٥٩١، ٥٩٢،  
 ٥٩٣، ٦٣١، ٦٣٦.  
 مجتهد زنجاني ٢٦٢، ٣٧١، ٤٧٩، ٤٨٦.  
 مجلسي ٥٦، ١٧٢، ١٨٩، ٢٦٢، ٥٥٩.

- ۳۹۹، ۴۱۱، ۴۲۶، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۸، ۴۷۵، ۴۷۸، ۴۸۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۱، ۶۲۰، ۶۲۸
۲۹۹. مسلمه  
 ۲۹۹. مسلمة بن فحله انصاری نگاه کنید به این  
 فحله انصاری  
 ۶۳۹. مسیب  
 ۸۲، ۸۵، ۸۸، ۱۰۱، ۱۲۶، ۱۷۶. مسیح  
 ۴۵۹. مسیلمه  
 ۸۲. مشرکان  
 ۱۹۸. مصطفی  
 ۵۵۲. مصعب  
 ۲۴۳، ۲۶۸، ۴۱۷. مصعب بن عمیر نگاه کنید به ابن عمیر،  
 مصعب  
 ۴۷۶. مطهری، مرتضی  
 ۱۷۳. مضر  
 ۱. معاذ  
 ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۲۸، ۳۶۵. معاذ بن جبل نگاه کنید به ابن جبل، معاذ  
 ۴۱۴، ۴۶۳. معانی، گلچین  
 ۳۷۷. معاویه  
 ۶۳، ۷۶، ۱۲۷، ۲۵۴، ۲۶۴. معاویه بن ابی فاطمه الدوسی نگاه کنید به  
 ابن ابی فاطمه  
 ۹۸، ۹۵. معصوم  
 ۳۸۱، ۳۶۵، ۳۲۵، ۳۱۵، ۲۶۷، ۲۶۶. معصیت بن ابی فاطمه  
 ۵۳۴، ۵۳۳، ۴۷۱، ۴۱۹، ۴۰۳، ۳۸۸. معین، دکتر محمد  
 ۱۴. معینی  
 ۴۹۴. مغربی  
 ۱۱. مغریزی  
 ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۲. مغیره  
 ۳۶. مغیره بن ابی شهاب فخری نگاه کنید به ابن-  
 ابی شهاب فخری  
 مغیره عبد مناف  
 ۶۷. مقتدر (خلیفه عباسی)  
 ۴۶۷.
- ۳۹۹، ۴۱۱، ۴۲۶، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۸، ۴۷۵، ۴۷۸، ۴۸۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۱، ۶۲۰، ۶۲۸
- محمد بن ابی موسی شامی نگاه کنید به ابن  
 ابی موسی شامی  
 محمد بن اسحاق بن خزیمه نگاه کنید به  
 ابن اسحاق بن خزیمه  
 محمد بن سعد کاتب واقدی نگاه کنید به  
 ابن سعد کاتب واقدی  
 محمد بن قیس نگاه کنید به ابن قیس، محمد  
 محمد بن کعب قرظی نگاه کنید به ابن کعب  
 قرظی، محمد  
 محمد بن یوسف ناصرالدین مدنی نگاه کنید  
 به ابن یوسف ناصرالدین  
 محمد باقر (امام) ۴۸۵.  
 محمود پاشا (محمود بن حمدی مصری) ۴۹.  
 محمود سبکتکین ۱۹۹.  
 مدائنی ۲۶۷، ۳۳۴.  
 مذهب (شاگرد بحیرا) ۱۲۶.  
 مراد ۱۰۷.  
 مراغی، محمد مصطفی ۶۴۵.  
 مرتضی (ع) ۳۳۸.  
 مرجانی، شهاب ۴۲۴.  
 مروان ۵۴، ۶۳۴.  
 مروزی ۳۵۰.  
 مریسی، بشر ۳۲۶.  
 مریم ۵۸، ۹۴، ۱۲۶.  
 مزدا ۸۳.  
 مسروق ۲۲۵، ۳۴۱، ۴۱۳.  
 مسعود، عبدالله ۶۴.  
 مسعودی ۴۰، ۱۲۵، ۲۶۲، ۲۶۷، ۳۵۵.  
 مسلم ۲۳۲، ۲۴۹، ۲۵۹، ۳۱۳، ۳۳۵.

- مقداد ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۷. مقدسی ۳۴۲. مقداد بن اسود نگاه کنيد به ابن اسود مقریزی ۲۴، ۳۲۶. مکی ۰۶۰، ۱۷۵. ملکی، صادق (ملکی صدق) ۱۷۵. سنات ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵. منادی، احمد ۳۵. منصور (خلیفه عباسی) ۷۸. منگانا، لويس ۳۳۵. موزع زاده، رسام ۴۶۶. موسی (ع) ۹، ۱۷، ۲۵، ۲۸، ۶۸، ۶۱، ۷۲، ۷۷، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۹۹، ۳۲۶، ۲۰۰. موسی بن عقبه نگاه کنيد به ابن عقبه، موسی موار، ساکس ۶۵۷. مولوی ۲۶. مونتہ ۶۵۷. مویر، ویلیام ۱۱۴، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۶۲۰. میبیدی ۵۵۲، ۵۷۲. میرداماد ۱۷۱. میسرہ ۱۲۵، ۱۲۹. میکائیل ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۷۱. نائلہ ۶۳. نابلسی ۲۴۹، ۴۷۰. ناحیة الطفاوی صحابی ۴۷۵. ناصرالدین شاه ۴۶۶. نافع ۳۵۳، ۵۲۳، ۵۷۱. نبوکدنصر ۴۷. نبوی ۳۰۲. نبی ۵۶۵، ۶۰۱. نجاشی ۱۶۴. نحاس، ابوجعفر ۳۵۱. نخعی ۳۵۰، ۴۸۳. نخعی، ابراهیم ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۸۲. نخعی، یزید ۳۸۲. نصرین حارث نگاه کنيد به ابن حارث نصر ۴۹۱. نسائی ۲۶۵، ۵۵۱، ۵۶۲. نصارا ۱۲۰. نصیر ۶۴۲. نفیس ۴۹۱. نکزوی ۲۰۰. نگوس ۵۰۰. نلوکه، تئودور ۱۱۱، ۱۱۸، ۴۱، ۲۱۱. نوح (ع) ۴۳، ۶۱، ۷۹، ۸۵، ۸۶، ۹۴، ۴۹۱، ۵۵۳. نولدکه ۲۴۸، ۲۷۶، ۳۳۹، ۳۴۸، ۳۹۸، ۴۲۴، ۴۳۱، ۴۳۸، ۴۹۵، ۵۷۸، ۵۰۷، ۵۸۳، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۵۷. نووی ۲۱۱، ۲۶۲، ۳۴۱، ۳۴۲، ۵۴۶، ۵۹۶، ۶۳۸. نیشابوری، ابوالفتح ۵۱۸. نیشابوری، علامه نظام الدین ۵۲۲. نیقی ۶۵۳. نیکناس ۶۵۴. وات، سوتنگری ۱۱۴. واحدی ۵۶۲، ۵۹۳، ۶۳۵، ۶۲۷. واقدی ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۱، ۳۴۲، ۵۹۳. وجدی بک، محمدفرید ۶۴۵. وراق ۳۳۴. وردان ۲۳۵. ورقه ۵۶۰، ۵۶۱. ورقه بن نوفل نگاه کنيد به ابن نوفل. وستفلد ۲۱۱، ۲۸۶.

- ولفونسون ۰۷۶  
ولهاوزن ۰۴۱  
ولید ۰۴۳۸، ۰۴۳۷، ۰۳۸۱  
ولیدین سغیره نگاه کنید به این ولید  
ونسینک ۰۱۲۶  
وهب بن کیسان نگاه کنید به این کیسان  
وهوسن ۰۸۳  
ویل ۰۶۵۷  
ویلیام دوم (امپراتور) ۰۴۶۷  
ویلیه، بولن ۰۶۵۶
- هارون الرشید ۰۳۲۶، ۰۲۹۹، ۰۸۵، ۰۲۵  
هانی، بربری ۰۴۵۳، ۰۴۲۰  
هذیل ۰۴۵۳، ۰۴۳۶، ۰۴۲۳  
هرا کلیوس ۰۵۰۰  
هرشفلد ۰۶۲۲، ۰۲۶۹، ۰۴۲، ۰۴۱  
هرمان (کشیش) ۰۶۵۴  
هرسزد چهارم ۰۱۲۶  
هلال ۰۱۰۷  
همیسح ۰۴۹۱  
هند ۰۳۴۳  
هندی ۰۳۷۳  
هنری پالمر، ادوارد ۰۶۵۷  
هنکلمان ۰۶۵۵  
هنینگ ۰۶۵۷  
هوازن ۰۴۲۳  
هوتسما ۰۳۶۹  
هود ۰۴۸۹، ۰۸۵
- هولشر ۰۱۷۵  
هیثمی ۰۵۶۵، ۰۴۴۰، ۰۴۳۸  
هیصم، محمد ۰۳۷۸، ۰۳۵۲  
هیگل، محمدحسین ۰۳۲۲، ۰۳۱۹، ۰۱۶۱
- یاسر ۰۱۳۰  
یاقوت ۰۴۶۹، ۰۴۰  
یحیی ۰۴۱۷، ۰۸۶، ۰۸۵، ۰۵۸  
یحیی بن آدم نگاه کنید به این آدم  
یزید ۰۳۰۳، ۰۲۶۷، ۰۲۶۴، ۰۱۲۸، ۰۱۲۷
- ۰۴۰۳  
یزید، جابرانی ۰۴۱۳  
یزید نخعی کوفی ۰۴۱۳  
یسار ۰۱۲۲  
یعقوب (ع) ۰۴۶۴، ۰۸۵، ۰۸۰، ۰۴۶  
یعقوبی ۰۵۸۲، ۰۳۶۶، ۰۳۱۶، ۰۲۶۲، ۰۴۱  
یعیش (نقیس) ۰۱۲۲  
یمان ۰۴۱۲  
یوحنا دسشتی ۰۱۲۹، ۰۱۲۸  
یوسف داوود، اقلیموس ۰۴۹۶  
یوسف ۰۵۰۳، ۰۹۴، ۰۸۹، ۰۸۵، ۰۴۷، ۰۳
- ۰۶۲۹  
یونس ۰۸۵  
یهود ۰۵۰۵، ۰۱۹۸، ۰۱۶۳، ۰۱۲۱، ۰۱۲۰  
۰۶۲۶، ۰۵۱۰، ۰۵۰۶  
یهوه ۰۸۴  
یهوه صبا یوت ۰۸۳، ۰۴۶

## امکنه و مؤسسات

اندلس ۰۵۴۲، ۰۵۱۷	آذربایجان ۰۴۱۵، ۰۴۱۴، ۰۴۱۲
انصار (قریه) ۰۳۴۴	آسیای صغیر ۰۴۹
انگلستان ۰۶۵۷، ۰۶۵۵، ۰۴۷۰، ۰۴۷۰	آسیای غربی ۰۴۱۴
اورشلیم ۰۱۷۵	آفریقا ۰۵۱۸، ۰۲۷۲
اهواز ۰۳۸۰	آفریقای شمالی ۰۴۹
ایران ۰۳۸۲، ۰۲۷۷، ۰۱۲۶، ۰۱۲۰، ۰۴۹	آلمان ۰۴۶۷
۰۶۵۶، ۰۵۴۱، ۰۵۰۴، ۰۵۰۰، ۰۴۱۴	آستردام ۰۶۵۵
بابل ۰۴۸۴، ۰۳۲۶	احد (کوه) ۰۵۱۱
بارجاه ۰۴۷۴	اخمیم ۰۵۰۴
بال ۰۶۵۵	ابوقیسیس (کوه) ۰۷۵
بحراحر ۰۴۹۷	ادینبورگ (دانشگاه) ۰۶۵۷
بحر خزر ۰۴۱۴	ارمنستان ۰۴۳۴، ۰۴۳۳، ۰۴۱۴، ۰۴۱۰
بحرین ۰۴۶۱، ۰۳۱۷، ۰۲۹۸، ۰۲۳۴، ۰۱۰	اروپا ۰۴۹۳، ۰۱۲۹
۰۶۳۲، ۰۵۰۴، ۰۴۶۳، ۰۴۶۲	اروپای شرقی ۰۴۹
بخارا ۰۴۶۵، ۰۴۰۷	اسپانیا ۰۶۵۴، ۰۴۰
بدر (چاه) ۰۱۷۵	استخر ۰۳۰۰
برسیت ۰۴۹۷	اسرائیل ۰۲۰۰، ۰۱۷۵، ۰۸۳
برلن ۰۲۵۳، ۰۲۳۲، ۰۲۳۰، ۰۲۲۹، ۰۱۵۲	اسلامبول ۰۶۵۵، ۰۵۲۹، ۰۳۷۶
۰۶۱۸	اصفهان ۰۳۸۰
برهوت (چاه) ۰۴۸۴	اطریش ۰۵۰۴
بصره ۰۳۴۴، ۰۳۴۳، ۰۳۳۷، ۰۳۲۹، ۰۳۰۱	افغانستان ۰۴۹
۰۴۰۱-۰۳۳۹۹، ۰۳۹۱، ۰۳۸۰-۰۳۸۴	الازهر ۰۵۸۲
۰۴۱۰، ۰۴۱۳، ۰۴۳۶، ۰۴۳۸، ۰۴۳۹، ۰۴۵۵	الجزیره ۰۴۶۲
۰۴۶۴-۰۴۶۰، ۰۴۷۴، ۰۴۷۸، ۰۵۳۲، ۰۵۰۵	العلی (شهر) ۰۴۹۳
۰۵۷۳، ۰۵۵۵، ۰۵۴۱، ۰۵۳۸، ۰۵۳۲-۰۵۳۶	انبار ۰۴۸۹، ۰۴۹۰، ۰۴۹۲، ۰۴۹۸

- بصره (مسجد) ۴۰۳.
- بصری (دیر) ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱.
- بغداد ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۰۵، ۴۸۹.
- بقیع الغرقد ۴۴۲.
- بلقاء ۶۳.
- بمبئی ۹۸، ۳۷۴، ۳۷۹.
- بیروت ۵۰، ۲۲۹، ۳۴۱، ۳۷۵، ۴۶۸.
- بیت الحرام ۳۶۵.
- بیت المقدس ۳۳۷، ۳۴۱، ۶۰۲، ۶۱۶.
- بین النهرین ۱۹.
- پادوآ (شهر) ۶۵۶.
- پاریس ۵۰، ۵۳، ۲۳۲، ۵۳۷، ۶۵۵.
- ۶۵۷، ۶۵۸.
- پترا ۴۹۷.
- پترزبورگ ۴۶۶.
- پطروگراد (انستیتو باستانشناسی) ۴۶۶.
- پطروگراد ۴۶۶.
- بولاق ۳۰۵، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۶، ۳۸۸.
- ۳۹۸، ۴۴۱، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۵.
- ۵۳۲، ۵۶۲، ۵۶۸-۵۶۶، ۵۷۸، ۵۹۴.
- ۵۹۵، ۶۲۸، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۴۱، ۶۴۷.
- تبوک ۲۷۷.
- ترکستان ۴۶۶.
- ترکیه ۴۱۴، ۴۶۷.
- تنعیم ۶۱۶.
- تورنبرگ ۳۲۹، ۳۶۳، ۴۱۵.
- تهران ۹۸، ۱۳۳، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۷۴.
- ۱۷۶، ۱۷۹، ۳۳۸، ۳۷۳، ۳۸۱، ۳۹۳.
- ۴۶۹، ۵۸۳، ۶۱۱.
- تهران (دانشگاه) ۲۹۷.
- تهران (سوزة ایران باستان) نگاه کنید به
- سوزة ایران باستان.
- ثبیر (کوه) ۵۲.
- تقین ۴۲۳.
- ثویه ۳۸۱.
- جاییه (اردوگاه جنگی) ۳۴۱.
- جاسع ابن طولون ۴۷۲.
- جاسع عبیدالله الاحمر ۴۶۶.
- جاسع عتیق (بصر) ۳۷۴، ۴۶۸، ۴۷۲.
- جاسع عمروعاص ۵۳۹.
- جاسع کبیر دمشق ۴۶۸، ۴۶۹.
- جحفه ۶۱۶.
- جزیره العرب ۴۹۳.
- چین ۲۷۸.
- حشه ۱۱، ۴۲، ۴۹، ۱۰۳، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۴، ۳۵۴، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۹، ۵۰۰.
- ۵۰۴، ۶۰۳، ۶۱۶.
- حجاز ۵۲، ۸۱، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۹۰.
- ۴۹۱، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۴۰، ۵۴۱.
- حدیبیه ۵۱۴-۵۱۲، ۵۱۷، ۵۵۸-۵۵۶.
- ۶۰۱، ۶۱۶، ۶۱۷.
- حراه (غار) ۳۶، ۳۷، ۵۱، ۵۲، ۷۲، ۷۳.
- ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۱.
- حران ۶۵۴.
- حضر موت ۴۸۴.
- حمص ۲۵۵، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۶۵.
- ۴۰۴، ۴۱۵، ۴۳۷.
- حنین ۲۲۹.
- حوران (کوهستان) ۴۹۴.
- حوران شرقی ۴۹۴.
- حیدرآباد ۲۲۷، ۳۰۱، ۳۰۱.
- حیره ۱۰، ۴۹، ۱۲۰، ۴۰۵، ۴۷۷، ۴۹۲-.

۰۴۹۹، ۰۴۹۸، ۰۴۹۰.

خاورمیانه ۰۱۲۹.

خراسان ۰۳۵، ۰۳۳، ۰۴۸۴، ۰۴۳۳، ۰۵۳۳، ۰۵۳۶، ۰۵۴۱، ۰۵۴۰.

خلیج عقبه ۰۱۷۵.

دارالاحیاء الکتب العربیه ۰۴۷۴.

دارالارقم ۰۱۶۴، ۰۲۳۹.

دارالفکر العربی ۰۲۰۰.

دارالقراء ۰۲۴۶.

دارالکتب الظاهریه (دشقی) ۰۵۲۳، ۰۵۳۳.

دارالکتب المصریه ۰۱۸۶، ۰۴۶۲، ۰۵۲۱.

دارالمعارف ۰۵۶۲، ۰۶۴۷.

دانشگاه تهران نگاه کنیید به تهران (دانشگاه)

دجله (دره علیا) ۰۴۱۴.

دریای سرخ ۰۶۱.

دشت میشان ۰۳۸۰.

دشقی ۰۳۲۹، ۰۳۳۷، ۰۳۴۳، ۰۳۴۱، ۰۳۶۴.

۰۴۰۴، ۰۴۱۰، ۰۴۱۵، ۰۴۶۱، ۰۴۶۳، ۰۴۶۴.

۰۴۶۹، ۰۴۹۴، ۰۵۲۵، ۰۵۲۸، ۰۵۴۱، ۰۵۵۵.

دومة الجندل ۰۴۹۰.

رباط ۰۳۷۶.

ریشه ۰۴۹.

رجیع ۰۲۲۹.

رغائب مصر (مطبعه) ۰۵۰۷.

رکن ۰۴۶۹.

رساده (مجله) ۰۴۳۷.

روم ۰۴۹، ۰۵۰، ۰۶۹، ۰۸۲، ۰۱۲۶ - ۰۱۲۴.

۰۲۷۷، ۰۲۷۸، ۰۵۰۰، ۰۵۰۴.

روم شرقی (بیزانس) ۰۴۹، ۰۱۲۶، ۰۵۰۰.

زبید (قریه) ۰۳۸۰.

زبزم ۰۶۳۰.

سقیفه بنی ساعده ۰۴۱۸.

سلع (کوه) ۰۳۷۶، ۰۶۰۴.

سمرقند ۰۱۹۴، ۰۴۶۵، ۰۴۶۶.

سنت سابا (دیر) ۰۱۲۸.

سورین (دانشگاه) ۰۶۵۷.

سوریه ۰۱۹، ۰۱۲۳، ۰۴۶۷، ۰۴۹۷.

سیسیل ۰۵۱۸.

سینا (شبه جزیره) ۰۱۷۵.

سینا (کوه) ۰۱۷۵، ۰۶۵۳.

شام ۰۱۰، ۰۴۹، ۰۶۹، ۰۱۰۱، ۰۱۲۳، ۰۱۲۵.

۰۱۲۷، ۰۱۲۹، ۰۲۷۷، ۰۲۷۸، ۰۳۴۰، ۰۳۶۴.

۰۳۶۵، ۰۳۸۱، ۰۳۹۹، ۰۳۹۹، ۰۴۰۰، ۰۴۱۴.

۰۴۱۵، ۰۴۱۹، ۰۴۲۴، ۰۴۳۵، ۰۴۳۳، ۰۴۳۷.

۰۴۵۵، ۰۴۶۳ - ۰۴۶۰، ۰۴۶۶، ۰۴۶۸، ۰۴۶۹.

۰۴۷۴، ۰۴۹۳، ۰۵۰۰، ۰۴۹۶ - ۰۴۹۵، ۰۵۳۴.

شعب ایطالب ۰۵۳، ۰۲۶۳، ۰۴۷۸.

شوروی ۰۴۱۴.

شوش ۰۳۸۰.

شهری ۰۳۸۰، ۰۴۳۴، ۰۴۸۵.

شیراز ۰۳۷۱.

صالحانی ۰۵۲۳.

صفا (کوه) ۰۷۴، ۰۷۵، ۰۴۹۴، ۰۶۳۰، ۰۶۳۱.

صفه ۰۲۳۰، ۰۲۳۵، ۰۲۴۶، ۰۳۳۹.

صفین ۰۳۱۵.

صنعا ۰۴۹۰، ۰۴۹۳.

صیدا ۰۲۶۰.

طائف ۰۱۵۲، ۰۱۵۶، ۰۴۰۰، ۰۴۷۸، ۰۵۰۰.

۰۵۰۳، ۰۵۴۰، ۰۶۱۶، ۰۵۴۱.

طبریه (شهر) ۰۴۶۹.

طور (کوه) ۰۹۴.



- طی ۴۲۳.
- عراق ۱۰، ۱۰۲، ۳۴۳، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۳۵-۴۳۲، ۴۳۹، ۴۶۱، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۲۹، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۲-۵۴۰.
- عربستان ۱۹، ۴۹، ۲۵۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۹، ۲۹۳، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۳۱، ۶۱۸.
- عربستان جنوبی ۴۹۶.
- عرفات ۵۲، ۳۵۸، ۳۵۸، ۶۰۱، ۶۱۴.
- عقریا ۳۰، ۳۰، ۳۰، ۳۰، ۳۱، ۳۱، ۳۹۴.
- عمواس ۳۴، ۴۰، ۴۱۹.
- غارحراء ۵۵۹.
- غدیر خم ۳۳۱.
- غرناطه ۴۶۵.
- غطفان ۲۴.
- فارس ۵۳۴، ۵۴۱.
- فرات ۱۷۵، ۴۸۹.
- فرات غربی ۴۱۴.
- فرانسه ۵، ۶۵۵، ۶۵۶.
- فلسطین ۱۹، ۱۷۵، ۳۳۷، ۴۰۴، ۴۹۳، ۴۹۷.
- قادسیه ۴۰۵.
- قاهره ۳۹، ۵۰، ۶۹، ۹۹، ۱۱۳، ۲۱۱، ۲۶۲، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۵۶، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۹۶، ۵۰۹، ۵۲۹، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۸۱، ۶۰۹.
- قاهره (دارالکتب) ۴۶۸.
- قیاء ۵۱۱.
- قدید ۱۵۲، ۶۳۱.
- قرطبه ۴۶۵، ۴۶۹.
- قریش ۳۷، ۵۳، ۷۵، ۸۱، ۱۰۶، ۱۱۳.
- قسطنطنیه ۵۰، ۷۰.
- قفقاز ۴۳۴.
- قفقاز جنوبی ۴۹.
- قم ۱۳۳.
- کاشو ۶۵۶.
- کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد ۳۷۷، ۴۸۷، ۴۷۰.
- کتابخانه امپراطوری ۴۶۶.
- کتابخانه انستیتو شرقشناسی فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان (تاشکند) ۴۶۷.
- کتابخانه علوی نجف ۳۷۵.
- کتابخانه سلطنتی ۳۷۷، ۴۶۶.
- کتابخانه ایاصوفیه ۳۷۴.
- کتابخانه لنینگراد ۴۷۰.
- کتابخانه مجلس شورای ملی ۴۶۶.
- کتابخانه مسجد فاتح ۴۷۰.
- کرت ۴۹۳.
- کرخ ۳۶۴.
- کعبه ۳۶، ۵۲، ۷۵، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۲، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۰۳، ۶۱۴، ۶۳۰.
- کلده ۸۲، ۵۳۳.
- کلکته ۲۱۱، ۳۲۹، ۳۹۸، ۴۷۹.
- کمبریج ۵۰۴.
- کنت ۵۰.
- کنعان ۱۷۵.
- کوفه ۲۶۸، ۲۹۸، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۶، ۳۷۸، ۳۸۳-۳۸۰، ۳۹۰، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۳۹-۴۳۳، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۸۴-۴۸۲، ۵۰۵، ۵۴۱، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۷۱.



یثرب، در اکثر صفحات کتاب.

یرموک (بیدان) ۳۴۱.

یمام ۲۵۳، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۷

۳۰۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۱-۳۳۹، ۳۳۹

۳۹۶، ۳۹۴، ۳۹۷.

یمن ۶۹، ۹۶، ۱۵۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۹

۲۷۷، ۲۸۶، ۳۲۰، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۸۰

۳۸۲، ۳۸۴، ۴۲۳، ۴۶۳-۴۶۱، ۴۸۹

۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۵.

## كتب

- آحاد ٥٦٨ .  
 آيات ٣١ .  
 آيات قرآن ٢٧٧ .  
 آية التنظيم تدافع عن القرآن الكريم ٦٤٥ .  
 ابانته مكى ٣٢٣ .  
 ابواب سجود القرآن ١٥٨ .  
 اتحاف ٥٧ .  
 اتحاف فضلاء البشر ٥٥٤ ، ٥٦١ ، ٥٩٣ .  
 اتقان ٥٦ ، ٧٣ ، ١٠٢ ، ١٠٩ ، ١٨١ ،  
 ١٨٢ ، ١٨٥ ، ١٨٦ ، ١٨٨ ، ١٩١ ، ١٩٤ ،  
 ١٩٩ ، ٢٠٠ ، ٢٠١ ، ٢١١ ، ٢٣٤ ، ٢٤٤ ،  
 ٢٤٥ ، ٢٥١ ، ٢٥٢ ، ٢٨٩ ، ٢٩٧ ، ٣٠٣ ،  
 ٣٠٨ ، ٣١٠ ، ٣١١ ، ٣١٢ ، ٣١٣ ، ٣١٤ ،  
 ٣١٨ ، ٣٢٣ ، ٣٢٩ ، ٣٣٤ ، ٣٣٥ ، ٣٣٩ ،  
 ٣٤٠ ، ٣٤٥ ، ٣٨٣ ، ٣٨٩ ، ٣٩٨ ، ٣٩٩ ،  
 ٤٢٦ ، ٤٢٨ ، ٤٣٠ ، ٤٣١ ، ٤٣٥ ، ٤٤٥ ،  
 ٤٥٠ ، ٤٥١ ، ٤٥٢ ، ٤٥٣ ، ٤٦١ ، ٤٧٢ ،  
 ٤٧٩ ، ٥٤٤ ، ٥٥٩ ، ٥٨١ ، ٥٨٢ ، ٥٨٨ ،  
 ٥٩٢ .  
 احاديث مثنوى ٦١ .  
 احتجاج ٣٨٠ .  
 احسن الحديث ٣١ .  
 احقاف ١٨٣ .  
 احكام ٢٨٩ ، ٣٠٤ ، ٣١٥ ، ٣١٩ ، ٣٢٣ ،  
 ٣٢٥ .  
 احكام عشره ٣٢٦ .  
 احياء العلوم ١٤٨ ، ٢٣٤ .  
 احياء العلوم غزالي ٣٢٣ ، ٣٢٥ .  
 اخبار الطوال ٤٢٤ ، ٤٧١ .  
 اخبار النحويين ٥٣٨ ، ٥٣٩ .  
 اخبار مكة ٥٣ ، ٥٥ .  
 اختصار علوم الحديث ٢٤٢ .  
 اختيار معرفة الرجال ٥٦ .  
 اختصاص ٢٥٢ .  
 اختصاص شيخ مفيد ٣١٦ .  
 ادب ٦٦ .  
 ادب الكتاب ٤٩٢ .  
 ادوار فقه ١٦٦ ، ٢٠٤ ، ٣١٩ .  
 اذان ٣٦ ، ١٧٧ .  
 ارجع المطالب ٣ .  
 ارجوزة اللؤلؤ المنظوم في ذكر جملة من-  
 الموسم (متولى) ٥٢٦ .  
 ارشاد ٤٨٤ ، ٥٣٨ .  
 ارشاد الاريب ٥٣٧ .  
 ارشاد الساوى ٨١ ، ٩٧ ، ١٦٧ ، ٢١١ ،  
 ٣٦٦ ، ٣٦٧ ، ٣٦٨ ، ٤٣٥ ، ٥٠٣ .  
 ارشاد القراء ٥٨٢ .  
 ارشاد محيط وبحار ٥٥٧ .  
 ارشاد مفيد ٥١٣ .

- اريتاليا ٣٢٦ .
- ارنيا ٨٤ ، ١٧٥ .
- اساس البلاغه ٧٨ ، ٦٤٧ .
- اساس التأويل ١٢٣ .
- اسباب النزول ٤٨ ، ٧٤ ، ١٥٦ ، ١٥٦ ، ٣٥١ ، ٥٥٥ ، ٥٥٨ ، ٥٥٩ ، ٥٦١ ، ٥٦٢ ، ٥٦٧ .
- ٥٩٣ ، ٦١٥ ، ٦٢٥ ، ٦٣٢ ، ٦٣٨ ، ٦٤٠ ، ٦٤١ .
- استذنان ٢٢٥ ، ٣١٩ .
- استيعاب ٩٦ ، ١٠١ ، ٢٦٢ ، ٣٠٠ ، ٣١٤ ، ٣٤٢ ، ٣٥٤ ، ٣٥٥ ، ٣٨٩ ، ٣٩٠ ، ٣٩١ ، ٤١٣ ، ٤٣٦ .
- استيعاب وروض ٢٣٩ .
- اسدالغايه ٥٦ ، ٦٩ ، ٧٠ ، ٩٦ ، ١٢٢ ، ١٢٥ ، ١٥٩ ، ٢٦٢ ، ٢٦٩ ، ٢٧١ ، ٢٩٧ ، ٣٤١ ، ٣٤٢ ، ٣٥٥ ، ٣٦٦ ، ٣٦٨ ، ٣٨٩ ، ٣٩٠ ، ٣٩١ ، ٥٠٣ ، ٥٣٢ .
- اسلام در ايران ٤٦٧ .
- اشتقاق ٦٩ ، ٢٥٢ ، ٣٥٨ ، ٤٧٤ ، ٤٩٠ ، ٤٩٢ .
- اشربه ٥٦٨ .
- اصابه ٦٣ ، ٦٩ ، ٧٠ ، ٩٦ ، ١٠١ ، ١٠٣ ، ١٢٢ ، ١٢٣ ، ٢٣٩ ، ٢٤٢ ، ٢٤٨ ، ٢٦٦ ، ٢٦٨ ، ٢٩٨ ، ٣١٤ ، ٣١٥ ، ٣٣٩ ، ٣٤٠ ، ٣٤٢ ، ٣٤٣ ، ٣٨٥ ، ٣٨٥ ، ٣٨٩ ، ٣٩٠ ، ٤١٣ ، ٤١٣ ، ٤٢٠ ، ٤٤٥ ، ٤٧٥ ، ٤٧٨ ، ٤٨٨ ، ٥٦٨ .
- اصطلاحات ١٤٧ .
- اصنام ١٥٢ ، ١٥٥ .
- اصواء على لسنه المحدثيه ١٧٢ .
- اصول تفسير ٢٤٤ .
- اصول كافي ٢ ، ٧٥ ، ١٧٦ ، ١٧٩ ، ١٨٨ ، ٢٢٦ ، ٢٣٥ ، ٢٤٧ ، ٢٥٢ ، ٢٦٢ ، ٣٣٨ ، ٣٤٧ ، ٣٧٣ ، ٤٨٧ ، ٥٤٤ ، ٥٩٥ .
- اعتصام ٢٣٣ ، ٢٨٨ ، ٥٠٠ .
- اعتكاف ٣٦ ، ٥١ .
- اعجاز القرآن ٢١٨ ، ٢١٩ ، ٢٦٦ ، ٢٦٦ ، ٤٠٩ .
- اعداد ٨٣ .
- اعلام ١٠٣ ، ٢٦٦ ، ٣٤٢ ، ٣٥٥ ، ٣٦٦ ، ٣٨٤ ، ٣٩٠ ، ٤٧٨ ، ٤٨٢ ، ٤٨٣ ، ٤٨٥ ، ٤٨٧ ، ٥١٧ .
- اعلام زر كلى ٣٢٤ ، ٣٨١ ، ٣٨٩ .
- اعلام قرآن ١٥٢ .
- اعمال ٨٤ .
- اعمال سنت توماس ١٧٦ .
- ايعان الشيعه ٢٣٧ ، ٣٣٨ ، ٣٤٢ .
- اغاني ٩ ، ٦٣ ، ٦٩ ، ٧٠ ، ٨٣ .
- افتتاح ١٠٢ .
- الاتحافات السند في احاديث الاتقان ١١ ، ١٢ ، ١٦ ، ١٠٨ ، ١٨٥ ، ١٩٧ ، ١٩٩ ، ٢٥٦ ، ٢٥٣ ، ٢٦٠ ، ٢٦٢ ، ٢٩٨ ، ٢٩٩ ، ٥٢١ ، ٥٣٢ ، ٥٣٣ ، ٥٣٥ ، ٥٣٦ ، ٥٣٧ ، ٥٣٨ ، ٥٣٩ ، ٥٤٦ ، ٥٤٤ - ٥٥٥ ، ٥٥٥ ، ٥٥٨ ، ٥٥٧ ، ٥٥٧ ، ٥٦٢ ، ٥٦٢ ، ٥٧١ ، ٥٧٢ ، ٥٧٣ ، ٥٧٥ ، ٥٧٦ ، ٥٩٣ ، ٥٩٤ ، ٥٩٥ ، ٥٩٦ ، ٥٩٦ ، ٥٩٦ ، ٥٩٨ ، ٥٩٨ ، ٦٠١ ، ٦٠٢ ، ٦٠٤ ، ٦٠٥ ، ٦٠٩ ، ٦١٠ ، ٦١٣ ، ٦١٥ ، ٦١٧ ، ٦٢٥ ، ٦٢٦ ، ٦٣٢ ، ٦٣٤ ، ٦٣٥ ، ٦٣٦ ، ٦٣٧ ، ٦٤١ ، ٦٤٣ .
- الاتقان (سيوطي) ٣٤٦ ، ٣٤٧ ، ٣٤٩ ، ٣٥٠ ، ٣٥٨ ، ٣٥٩ ، ٣٦٠ ، ٣٦٦ ، ٣٦٧ ، ٣٦٨ ، ٣٦٨ ، ٣٧١ ، ٤١١ ، ٤١٧ ، ٤١٩ ، ٤٢١ ، ٤٢٣ ، ٥٢٥ .
- الاتقان في علوم القرآن ٥٢٩ .
- الاحاديث القدسيه ٩٨ .
- الاختصاص ١٧٦ .
- الاداريه كتاني ٢٢٨ .
- الادلة العلميه في جواز ترجمه معاني- القرآن الى اللغات الاجنبية ٦٤٥ .
- الارشاد ٥٣٢ .

- الاستوزان ٥٧٥ .
- الاستيعاب ٦٣ ، ٧٣ ، ٥٠٣ .
- الاستيعاب في اسماء الاصحاب ٥٠٣ .
- الاسلام والحضارة العربية ٢٦١ .
- الاسماء والصفات ١٩٩ .
- الاشتقاق ٤٣ ، ٤٧٥ ، ٥٣٧ .
- الاصابة ٤٣ ، ٦٨ ، ٥٣٢ .
- الاصنام ٤٩٠ ، ٤٩٩ ، ٦٣٠ .
- الاصنام كلبى ٤٩٠ .
- الاعتصام ٥١٥ ، ٦١٨ .
- الاعلام ٤٣ ، ٦٩ ، ٧٠ ، ٧٣ ، ١٨٥ ، ١٥٥ ، ١٩٩ .
- الاجاني ٥٣٢ .
- الاقامة ٥١٢ ، ٥٤٤ ، ٥٩٢ .
- الاقتضاب ٢٠ .
- الاسام الصادق ٤٨٥ .
- الاستماع ٥٥ ، ١١٣ ، ٢٤٠ ، ٥١١ ، ٦١٨ .
- الانتصار ٣٠٨ ، ٦٠٤ .
- الانساب ٥٣٧ .
- الانبياء ٦٠ ، ٦٢ .
- الايضاح في الوقف والابتداء ٥٣٣ .
- الباعث الخثيث ٥٠٢ .
- البحر المحيط ٣٤٨ .
- البدء ٧٣ ، ٣٤٢ ، ٣٥٥ ، ٣٦٦ .
- البدء والتاريخ ٣٠١ ، ٣٢٤ ، ٤٨٣ .
- البدائع ٣٨٩ .
- البدائية ٦٩ ، ٧٣ ، ٧٥ ، ١٢٥ ، ١٥٩ .
- البدايه يهقى ١١٤ .
- البدائية والنهاية ٣ ، ٥٠ ، ٣١٩ ، ٣٤٢ ، ٣٦٢ .
- البرهان ١٦ ، ١٠٨ ، ١٨٢ ، ١٨٥ ، ١٨٦ .
- ١٩٤ ، ١٩٧ ، ٢٠٠ ، ٢٥٣ ، ٣٢٥ ، ٤٣٠ ، ٤٤٣ .
- ٥٢٤ ، ٥٣٦ ، ٥٣٧ ، ٥٦٠ ، ٥٦١ ، ٥٦٤ .
- ٥٦٧ ، ٥٧٠ ، ٥٧٣ ، ٥٧٤ ، ٥٧٩ ، ٥٨١ .
- ٥٨٣ ، ٥٩٢ ، ٥٩٣ ، ٥٩٤ ، ٥٩٨ ، ٥٩٥ .
- ٦٠١ ، ٦٠٢ ، ٦٠٥ ، ٦١٣ ، ٦١٤ ، ٦١٦ ، ٦١٧ ، ٦٣٢ ، ٦٣٤ ، ٦٣٩ ، ٦٤٣ ، ٦٤٤ .
- البرهان في علوم القرآن ١٧٧ ، ١٣١ ، ٢١٣ ، ٥٣٣ ، ٥٣٥ ، ٥٣٨ ، ٥٤٤ ، ٥٦٢ ، ٥٧٢ ، ٥٧٣ .
- ٥٩٣ ، ٦٠٤ ، ٦٠٥ ، ٦١٦ ، ٦٢٨ ، ٦٣٧ .
- ٦٣٨ .
- البرو والصلة ٥١١ .
- البصائر ١٧٦ .
- البعثه ٥٤٢ .
- البلدان ١٥٢ .
- البيان ٢ ، ٢٠ ، ٢٩٤ ، ٣٨٠ .
- البيان جاحظ ٣٥٥ .
- البيان خوئي ٢٤٧ ، ٣٠٧ .
- البيان والتبيين ٥٠٢ ، ٥٤١ .
- البيوع ٥٦٥ .
- التاج ٦٤ ، ٦٦ ، ١١٦ ، ٢٣٠ ، ٣٠٤ ، ٥٤١ .
- التاج الجامع ١٠٣ ، ٣١٩ .
- التاج الجامع لاصول احاديث الرسول ٥٠٠ .
- التبيان ٥٢٤ ، ٥٥٧ .
- التبيين ٢٠ .
- التجريد ٥٥ ، ٦٩ .
- التجريد الصريح ١٠٣ .
- الترغيب ١٠٢ .
- التراتب الاداريه ٢٣٨ ، ٢٥٢ ، ٢٦٢ ، ٣١٩ ، ٣٧٦ ، ٤٧٥ ، ٥١٧ .
- الاداريه .
- التسهيل لعلوم التنزيل ٣٦٧ .
- التفسير ٥٦٥ .
- التفسير والمسفرون ٢٤٤ .
- التقريب ٥٦ .
- التنبه ٣٥٥ .
- التنبه والاشراف ١٢٣ ، ٢٦٢ ، ٢٦٧ .
- ٢٦٨ ، ٥٥٦ .
- التنبه على فضل علوم القرآن ٦٠٤ .
- التوحيد ٦١٨ .

- التهديب ٥٩٤ .  
التيسير ٥٧ .  
الثقافة العربية اسبق من ثقافته اليونان  
والعربين ١٧٥ .  
الجامع الاحكام القرآن ١٨٦ ، ٢٤٥ ، ٢٥٠ ،  
٤٦١ ، ٤٨٥ ، ٥٣١ ، ٥٤٢ ، ٦١٣ .  
الجامع الصغير ٣ ، ٢٤٩ .  
الجامع المحرر ٥٤٣ .  
الجامع المحرر الصحيح الوجيز فى تفسير-  
القرآن العزيز ٥٤٢ .  
الجرح ٣٨٩ .  
الجرح ابن ابي حاتم ٢٩٧ .  
الجلالين ٥٠٩ .  
الجمع ٣٤٢ ، ٣٩١ ، ٤٨٥ .  
الجمع بين رجال الصحيحين ٤٨٣ .  
الجنائز ٢٢٥ ، ٥٧٥ .  
الجواهر السنيه فى احاديث القدسيه ٩٨ .  
الحديث النبوى ٩٩ .  
الحجر ٥٧ ، ٦٤ ، ٧١ ، ٣٦١ .  
الحرمين ٥٣ .  
الحضارة الاسلاميه ٣٦٤ ، ٤٦٧ ، ٤٧٢ .  
الحنيف والفطرة وصبغة الله ٣٩ .  
الحلية ٣٥٩ .  
الحيض ٥١٢ .  
الخراج ٥١٣ ، ٦٣٦ .  
الخصائص الكبرى ٤٦ .  
الخميس ٦٩ ، ١٢٣ ، ٤٨١ .  
الدر المنثور ٣ ، ١٥١ ، ١٨٨ ، ١٩٩ ،  
٣٤٣ ، ٣٥٨ ، ٣٨٣ ، ٤٨٥ ، ٥٠٦ ، ٥٦٣ ،  
٥٦٦ ، ٥٦٧ ، ٥٦٨ ، ٦١٦ ، ٦٢٩ ، ٦٣٢ ،  
٦٣٦ ، ٦٤١ .  
الدرسيوطى ٣٥١ ، ٣٨٥ ، ٣٩٠ .  
الذكرى ١٦٦ .  
الذريعه ٣٠١ ، ٤٤٤ ، ٦٤٤ .  
الاشيخ السماويه ١٦٦ .
- الووض ٣٥ ، ٣٩ ، ٤٢ ، ٥٠ ، ٥٧ ، ٦٦ ،  
٦٧ ، ٦٩ ، ٧٠ ، ٨١ ، ٨٣ ، ١٠٢ ، ١٢٣ .  
الووض الالف ٣٧ ، ٥٣ ، ٥٤ ، ٥٥ ، ٥٩ ،  
الرياض القره ٣٦٦ .  
السامية ٤٩٥ .  
السط الثمين ٣٨٤ ، ٣٨٩ .  
السلام ٦٤ ، ٥١٢ .  
السنن الكبرى ٦٣١ .  
السنه قبل التدوين ٩٩ .  
السياسه المدينه ٦٠ .  
الشعر والشعرا ٨٣ ، ٤٩٢ ، ٥٣٢ .  
الشهادات ١٦٧ .  
الصحيح المسند ١٠٢ .  
الصديق ابوبكر ٣١٩ ، ٣٢٢ .  
الصلاة ٥٩٢ .  
الصلة ٥٤٢ .  
الطبقات الكبير ٢١١ ، ٣١١ .  
الطول ٣٥٩ .  
العقد ٤٩٠ ، ٤٩١ ، ٤٩٩ ، ٥٥٦ .  
العقيدة والشريعة ٧ .  
الفائق زمششى ٥٠٩ .  
الفتح ١٦٢ ، ٤١٦ ، ٥٦٨ ، ٦٢٩ ، ٦٣١ ،  
٦٣٢ .  
الفتح البارى، حافظ بن حجر ٦٣٦ .  
الفتنة الكبرى ٤٠٨ .  
الفرائض ٥٦٥ .  
الفرقان ٦٤٨ .  
الفصل ١٦٠ .  
الفضائل ١٠٣ .  
الفهرست ٣٥٦ ، ٣٦٨ ، ٤٨٣ ، ٤٩٠ ،  
٤٩١ ، ٥٣٨ ، ٥٥٩ ، ٥٧٠ ، ٥٧١ ، ٥٧٣ ،  
٦٠٩ ، ٦١٠ .  
الفهرست ( چاپ لبيزىگك ) ٣٤٤ .  
القدسيه ٩٨ .  
القرآن ٦٠٤ .

- القرآن الحكيم ٠٣٢  
القرآن العظيم ٠٣٢  
القرآن المجيد ٢٨٣، ٣٢  
القرآن وعلومه في مصر ٤٦٧  
القراءات الشاذة ٠٥٧  
القراون والريانون ٠٥٠٧  
القرطين ٠١٥  
القوائد السبع ٠١٥  
القصص ٠٣٢  
القلائد ٠٥٤٢  
القول ٠٣٢  
القول السديد في حكم ترجمة القرآن  
الكبير ٠٦٤٥  
الكتاب الحكيم ٠٣٢  
الكنى ٠٧٣  
الكنى ازدولابي ٠٢٩٧  
الكواكب الدرية ٣٥٥، ٣٤٢  
اللسان ٠٥٧٧، ٠٥٧٩، ٠٥٩٥، ٠٦٤٧  
اللمعة الشهيد ٠٥٣٩  
المبسوط ٠٦٥٣  
المحبر ٠٦٩، ٠٧٠، ٠١٢٣، ٠١٥٢، ٠٢٠٠  
٠٢٥٢، ٠٤١٢، ٠٤٧٨  
المحتسب ٠٥٧  
المعجم المفهرس ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٦  
٢٣٣، ٢٣٨، ٢٥٣، ٢٨٥، ٢٨٨، ٣٠٤  
٠٣١٢، ٠٣١٦  
المعجم المفهرس للحديث ١٦٦، ٢٢٢  
٢٣٣، ٣٤٨، ٣٥١، ٣٨١  
المعجم رجال الحديث ٠٢٩٧  
المحسن ٠١١٣  
المحكم ٠٥٣١، ٠٥٣٣، ٠٥٣٥، ٠٥٣٧، ٠٥٣٨  
٠٥٤٣، ٠٥٤٤  
المحكم في نقط المصاحف ٠٥٣١، ٠٥٣٥  
٠٥٣٩  
المختصر ٠٤٩٥
- المذاهب التفسير الاسلامي ٠٣٧٤  
المراسيل ٠٥٩٤  
المرشد الوجيز ٠١٨٧، ٠١٨٦، ٠١٨١  
المزهر ٠٤٩٠، ٠٤٩١، ٠٤٩٩، ٠٥٣٣، ٠٥٣٧  
المسائل الثانية ٠١٨١، ٠١٩٤، ٠١٩٧  
المشرق ٠٤٩٠، ٠٥٠٧  
المشرق (مجلة) ٠٤٩٩  
المصاحف ٠٣١٤، ٠٥٣٢، ٠٥٤٠، ٠٦٣١  
المصحف الشريف ٠٤٦٢  
المعارف ٠٥٠٣، ٠٥٣٣، ٠٥٣٤  
المعرب ٠٥٧، ٠٦٤، ٠٧١  
المعمرين والاضداد ولنخل والطير والقراءات  
الكبير ٠٥٣٨  
الغازي ٠٦١٨  
المفصل ٠٣٦٠  
المفيد ٠٢٠٠  
المقتصر ٠٥٥٦  
المقدمتان ٠٥٤٣  
المقنع ٠٥٢١  
المقنع في رسم القرآن ٠٥٢٦  
المقنع في معرفة رسم مصاحف الامصار ٠٥٢٩  
المكتبة الجغرافية العربية ٠٣٧٤، ٠٣٥٠  
المتحفات ٠٣٦٠  
المنادي ٠٣٨١  
المناقب ٠٥٥٨، ٠٥٧٥، ٠٦٤  
المنتقى ٠٦٣٦  
المنتهى ٠٥٦  
المنهج في فقه الشافيه ٠٥٢٢  
المواهب ٠٢٤٠، ٠٥١١، ٠٦١٨  
الموطا ٠٥٦٨  
الميزان ٠٢٦، ٠٢  
الناسخ والمنسوخ ٠٥٦٧  
النباء العظيم ٠٣٠  
النجوم ٠٣٢  
النجوم الزاهره ٠٣٨٩



- النساء ترمذى .٣٩٠  
النشر في القراءات العشر، ٥٧، ٢٣٨، ٢٥٤،  
٣٦١، ٤٣٣، ٤٤٥، ٤٦٢، ٤٨١،  
النصرانيه .٤٩٠، ٤٩٧، ٤٩٩،  
النقط .٥٤٥، ٥٤٦،  
النهايه .٧٠، ٧١، ٧٥، ٢٣٨، ٣٧٧،  
٣٨٦، ٥١٢، ٥٥٠،  
النهايه ابن اثير .٣٦  
الوافي بالوفيات .٣٧٦  
الوثائق السياسييه .٩٦  
الوجيز .٦٥٢  
الوزراء والكتاب .٤٩٢، ٥٤١،  
الوسائل .٥٩٢  
الوسائل كتاب الصلاة .٥٤٤  
الوفاد .١٢٥  
ام الكتاب .٢٨، ٣١،  
اسالى .٨٣  
اسالى ابن الشيخ .٥١  
اسالى قالى .٤٥١  
اسام سبين .٣١  
استاع .٢١٥، ٢٢٩،  
استاع الاسماع .٧٢  
استاع مقريزي .٢٢٨  
است و اسامت .١٣٨  
اسيد ايران .٥٠١  
اسر .٣١  
اسلاء ماسن به الرحمن .٤٥٢  
اسويان .١٢٨  
انباه الرواة .٢٣٧، ٥٣٣، ٥٣٦، ٥٣٩،  
انبياء .٧٢  
انتصار .٥٢٤  
انتصار، ابن دقماق .٣٨٩  
انتصار، باقلاني .٣١٦  
انجيل .٦٩، ٢٨٥، ٥٣٩، ٥٥٢،  
انجيل لوقا .١٧٦، ٣٣٧،
- انساب .٣٤٢  
انساب الاشراف .١١٣، ٢٤٠، ٢٦٢، ٣٠١،  
٣٠٢، ٥١١، ٦١٨،  
اوائل المقالات .٨٨  
اول سمونيل .٨٣  
ايمان .٣١، ٣٣، ٣٩، ٥٥، ٦٢، ٦٤، ٦٨،  
٦٩، ٧٢، ١١٦، ١٧٧، ٥٠١، ٥٠٢،  
باب صحيفه و مصحف و جامع .٣٣٨  
باب قراءة بسمله .١٠٦  
باب بدء الوحي .٥٥  
بحار .٦٣، ٧٤، ٧٥، ١٠٦، ٣٧١، ٥٥٥،  
٥٥٦  
بحار مجلسي .١٦٦  
بحار الانوار .٢، ٣٩، ٥١، ٥٥، ٥٦، ٦١،  
٦٤، ٩٦، ١٠٢، ١٠٥، ١٠٦، ١١٠،  
١٢٣، ١٦٦، ١٨٩، ٢٢٦، ٢٤٤، ٢٦٢،  
٢٦٦، ٢٨٥، ٢٩٧، ٣٦٦، ٣٦٧، ٥١٣،  
٥١٧  
بحث في ترجمة القرآن الكريم و احكامها  
٦٤٥  
بحر .٤٨١  
بحر الاصداف .١٨٢  
بحر المحيط .٤٥٢، ٤٨٠،  
بحوث في تاريخ القرآن .١٧٠  
بخارى: التهجد .٢٢٤  
بخارى: انبياء .٢٢٧  
بخارى: الرقاق .٢٢٤  
بدء الخلق .٦١، ٦٢، ٨١، ١٠١،  
بداية .٥٦، ٧٣، ٣٥٥،  
بدء الوحي .٣٣، ٤٦، ٥٥، ٦٢، ٦٨، ٦٩،  
٧٠، ٧٢، ١٠١،  
برهان .١٢، ٣١، ١٨٨، ٢٦٠، ٢٨١،  
٢٩٠، ٢٩٤، ٢٩٨، ٣١٣، ٣١٦، ٣١٨،  
٣٤٨، ٤٢٨، ٥٠٩، ٥٤٤، ٥٥٩،

٣٦٦، ٤٧٨، ٥١١، ٥١٢، ٦١٨.  
 تاريخ الشام ٣٦٨.  
 تاريخ الشعوب الاسلاميه ١٦١، ١٦٥،  
 ٣٠١.  
 تاريخ العرب في الاسلام ٣٧، ٦٩، ٥٠٦،  
 ٥٠٧، ٦٤٨.  
 تاريخ العرب قبل الاسلام ٤٩٠، ٤٩٢،  
 ٤٩٤، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٥٧.  
 تاريخ القرآن (دكتور شاهين) ٣٣٤، ٣٦٢،  
 ٤٧٩، ٤٨٦.  
 تاريخ اللغات الساسيه ٥٣٩.  
 تاريخ اليهود في بلاد العرب ٧٦.  
 تاريخ بغداد ٣، ٣٢٦، ٣٦٦، ٤٨٢، ٤٨٥.  
 تاريخ تمدن اسلام ٤٠١، ٤٦٧.  
 تاريخ جرجان ٢٢٧.  
 تاريخ خطيب ٢٩٧.  
 تاريخ خميس ٢٧٤.  
 تاريخ دمشق ٥٣٢.  
 تاريخ ذهبي ٥٥، ٣٦٦.  
 تاريخ زندگانی محمد ١١٤.  
 تاريخ سير ترجمه قرآن ٦٤٨.  
 تاريخ شهادت «مقتل» ١٢٧.  
 تاريخ طبرى ١٠، ٣٣، ٤١، ٦١، ٦٢، ٦٨،  
 ٦٩، ٧٢، ١٥٩، ٣١٣، ٣٥٦، ٤٢٠،  
 ٤٣٣، ٤٣٦، ٤٤٧، ٤٥٥، ٤٩٠، ٥٠٤،  
 ٥٠٩، ٥٤١، ٥٥٧.  
 تاريخ عرب ١١٤، ٤٦٧.  
 تاريخ عربستان ٤٩٤.  
 تاريخ عمومي ١٢٦.  
 تاريخ قرآن ١٨، ٥٥، ٥٧، ٩٩، ١٦٧،  
 ١٨٦، ١٨٩، ٢٤٤، ٢٦٢، ٢٧٦، ٣٠٢،  
 ٣٤٤، ٣٤٨، ٣٩٣، ٤٤٤، ٥٣٥، ٦٢٠،  
 ٦٢٢، ٦٤٨، ٦٥٥.  
 تاريخ كبير ٤٠١.  
 تاريخ گزیده ٣٣٩.

برهان قاطع ١٤، ٦٤٦.  
 برشيث ربا ٥٨.  
 بشرى ٣١.  
 بشير ٣١.  
 بصائر ٣١.  
 بغية الوعاة ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٨، ٦٠٤.  
 بلاغ ٣١.  
 بلوغ الارب ٤٣، ٨١، ٨٢، ١٥٢، ٢٦١،  
 ٤٩١.  
 بنابيع المودة ٣.  
 بيان ٣١، ٢٩٨، ٣١١، ٤٥٧.  
 بيعه ٥١٢.  
 بينه ٣١.  
 بيوع ٣١٦.  
 برتو اسلام ٥٠٣، ٥٠٣، ٤٧٨.  
 پساحيم ٥٨.  
 پيامبر اسلام ٥٣.  
 پيدايش ٦٤.  
 تاج ١٠٦.  
 تاج العروس ٣، ٨١، ١٠٢، ١٠٤، ١٢٥،  
 ٣٦١، ٤٩٠، ٦٤٧.  
 تاريخ ٧٣.  
 تاريخ ابن عساكر ٣٤١، ٣٤٢، ٤١٣.  
 تاريخ ابي الفداء ٣٦٦، ٤٩٠.  
 تاريخ ادب عرب ٥٧٨، ٦٤٨.  
 تاريخ اسلام ٣٤٠.  
 تاريخ الادب ٤٩٠.  
 تاريخ الادب العربي ٢٣٧، ٣٦٦، ٤٦٠،  
 ٤٩١، ٤٩٣، ٤٩٤، ٥٣٢، ٥٣٨.  
 تاريخ الاسلام ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٥٣٨.  
 تاريخ الخلفاء (سيوطي) ٣٦٧، ٥٠٤١.  
 تاريخ الخميس ٤٣، ٥٥، ٢٢٩، ٢٣٠،  
 ٢٤٠، ٢٦٩، ٣٠١، ٣٢٤، ٣٥٥.

- تاريخ مختصر الدول ٤١، ٥٢٣.
- تاريخ مستوفى ٥٤٠.
- تاريخ مظفرى ١١.
- تاريخ هنر نوشتن ٤٩٢.
- تاريخ يعقوبى ٢٤، ٤١، ٢٦٧، ٣٦٩، ٣٧٠، ٤٤٠، ٤٤٢، ٤٦٢، ٥١٢، ٥١٣، ٥٥٦.
- تأسيس الشيعة ٣٦٨، ٣٧١.
- تأويل مختلف الحديث ٥٠٣.
- تأويل مشكل القرآن ٤٧٤، ٣٥١.
- تبصره ٣١.
- تبيان (طوسى) ١٣، ٣١، ١٠٣، ١٠٧، ٣٥١، ٥٠٩، ٦٢٩، ٦٣٤، ٦٣٨، ٦٤٠، ٦٤١.
- تثنيه ٨٤.
- تجارب الاسم ٢٦٧.
- تحف العقول ٢٢٩.
- تحفة الاشراف ١٨٢.
- تحقيق البيان ٥٤٤، ٥٧٠.
- تحقيق دربارہ سہر نبوت حضرت خاتم الانبياء ١٢٤.
- تدريب الراوى ٢٣٧، ٥٠٢.
- تدريب سيوطى ٩٧.
- تدوين قرآن ٢٣٣.
- تذکرہ ٣١.
- تذكرة الحفاظ ٢٦٢، ٢٦٦، ٤٨٢، ٤٨٤، ٦٢٥.
- تذکرہ ذہبى ٢٣٤، ٣٤٣، ٣٥٥، ٣٦٦، ٣٩٠، ٣٩١.
- تذکرہ علامہ حلى ٤٤٤.
- تراتييب الاداريه (كتانى) ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٢٩، ٥٠٣.
- تراجمه القرآن ٦٤٧.
- ترتيب مسند ٣٧٣، ٥٥٤، ٥٩٢.
- ترجمه ابن اثير ١٢٥.
- ترجمه اعجاز قرآن (رافعى) ٥٣١، ٤١٥.
- ترجمه البلدان ابن ابى يعقوب ٤٩١.
- ترجمة القرآن الكريم، غرض للسياسة و فتنه فى الدين ٦٤٥.
- ترجمة تاريخ قرآن ٣٧١.
- ترجمة تاريخ يعقوبى ٣١٧، ٣٧١، ٤٣١، ٤٣٩، ٤٤٢، ٤٥٥.
- ترجمه تفسير طبرى ٧٦، ١٠٤، ٤٠٧، ٤١٠، ٥٠٩، ٥٧٠.
- ترجمه طبرى ٤١٦.
- ترجمه عبقريه محمد ٢٧٤.
- ترجمه فارسي مقدسه ابن خلدون ٥٢.
- ترجمه كاسل ١٢٣.
- ترجمه سروج ٨٢، ١٢٦.
- ترجمه سروج الذهب ٤٧١.
- ترجمه مقدسه ابن خلدون ٨٢، ١١٠، ٤٩١، ٤٩٩.
- ترجمه مقدسه (بلاشر) ٣٣٥.
- ترجمه ملل و نحل (شهرستانى) ٦٤، ٢٢٩.
- ترجمه وحى محمدى ٦٩.
- ترجمه يعقوبى ٣٠٠، ٣٠١.
- ترشيح المستفيدين ٦٥٢.
- ترندى، علم ٢٢٧.
- تصحيح الاعتقاد ٨٨.
- تصوير و تجميل الكتب العربيه ٤٦٦، ٤٦٨، ٤٨٧.
- تطوع ٢٢٣.
- تعبير ٣٣، ٥٥، ٧٢، ٧٣.
- تعبير الروياء ٥٥٨.
- تعريفات جرجانى ١٤٧، ١٤٨، ١٩٧.
- تفاسير ٣٤٨.
- تفاسير ابوالفتوح رازى و مجمع البيان و صافى ١٤٦.
- تفسير ٣٧٣، ٥٥٤، ٥٩٢.
- تفسير آلوسى ٤٨٤.

- تفسیر سورہ ۳ ۰۵۱۱
- تفسیر سورہ ۴ ۰۱۰۵
- تفسیر سورہ اعراف ۴۰۲
- تفسیر سورہ قدر ۰۱۹۰
- تفسیر سورہ مائدہ ۰۵۶۸
- تفسیر صافی (فیض) ۲۶۹، ۳۶۷، ۳۳۸
- ۰۵۰۹
- تفسیر طبری ۱۵، ۲۳، ۴۱، ۶۱، ۵۷، ۵۵، ۶۱
- ۶۸، ۷۶، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۸۵
- ۲۶، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۲۳، ۳۴۳، ۳۵۱
- ۳۶۲، ۳۸۸، ۳۹۸، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۷
- ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱
- ۴۴۱، ۴۵۹، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۰۹
- ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۷۸، ۵۹۱، ۶۳۱، ۶۳۶
- ۰۶۴۱
- تفسیر (عبدالرزاق) ۰۶۴۱
- تفسیر عیاشی ۱۰۵، ۱۸۸، ۱۹۹
- تفسیر غریب القرآن ۴۱
- تفسیر فخر رازی ۱۵۶، ۵۰۹
- تفسیر قرطبی ۲۴۴، ۳۹۰، ۵۴۴، ۵۸۳
- ۵۹۷، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۶
- تفسیر قمی ۰۳۶۶
- تفسیر کشف الاسرار ۰۵۱۸
- تفسیر منسوب بہ سحی الدین ۰۱۴۶
- تفسیر نوین شریعتی ۰۲۳۷
- تقیید العلم ۹۶، ۲۵۹، ۳۷۴، ۴۰۱، ۴۰۲، ۵۰۳
- ۰۵۳۶
- تلخیص ۰۵۳۶
- تلقیح الفہوم ۰۲۶۲
- تلمود بمیدبار ۰۵۸
- تنصیل ۰۳۱
- تنبیہ ۰۴۰
- تنزیل ۰۳۱
- تنزیہ القرآن عن المطاعن ۰۱۶۰
- تنزیہ الانبیاء ۰۱۶۰
- تفسیر ۲۴ ۰۱۰۳
- تفسیر آیہ ۲۹ ۰۳۸۷
- تفسیر ابن کثیر ۶۱، ۳۱۲، ۵۰۹، ۵۶۲
- ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۹۲، ۶۳۴، ۶۳۲
- ۰۶۴۷، ۶۴۰، ۶۳۸
- تفسیر ابوالفتوح رازی ۶۴، ۱۰۳، ۱۰۴
- ۱۶۱، ۲۱۴، ۵۰۵، ۵۰۵، ۶۲۸، ۵۸۰
- ۰۶۳۱
- تفسیر البرہان ۰۱۰۳، ۱۷۶
- تفسیر الجامع المحرر: مقدستان ۰۵۵
- تفسیر القرآن ۰۵۷۶
- تفسیر الکبیر ۱۸۶، ۱۹۱
- تفسیر المیزان ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۸۹، ۱۷۹
- تفسیر امام فخر ۰۵۵
- تفسیر بغوی ۰۱۹۴
- تفسیر تیدان ۰۱۷۲
- تفسیر توبہ ۳۰۹، ۴۲۹
- تفسیر خازن ۰۱۹۴
- تفسیر رازی ۰۱۶۰
- تفسیر سورہ ۲۴ نور ۰۶۱۸
- تفسیر سورہ ۹ ۰۴۲۳، ۲۸۹
- تفسیر سورہ ۴۸ ۰۵۱۳
- تفسیر سورہ ۱۶ ۰۲۵۳
- تفسیر سورہ ۳۳ احزاب ۰۴۲۸
- تفسیر سورہ ۷۴ ۰۱۰۲
- تفسیر سورہ ۵۳ ۰۱۱۶
- تفسیر سورہ ۵۳ و سورہ ۵ ۰۱۱۶
- تفسیر سورہ ۵ ۰۱۱۶
- تفسیر سورہ ۳۳، ۹، ۱۱، ۱۱۶
- تفسیر سورہ ۹۶ العلق ۰۷۴
- تفسیر سورہ ۳۴ ۰۸۱
- تفسیر سورہ ۲ باب ۲ ۰۵۷
- تفسیر سورہ ۴۷ ۰۱۰۲
- تفسیر سورہ ۲۳ ۰۱۰۲
- تفسیر سورہ ۲ و ۸۵ ۰۱۷۷

- توحيد ٦٦، ١٠٢، ١١٦، ١٧٧، ٣٠٤، ٣١٥، ٥٠٠.
- تورات ٣٠، ٧٢، ٨٤، ٩٨، ١٣٠، ٢٨٥، ٣٢٦، ٥٥٢.
- توضيح الملل ٢٢٩.
- تهجد ٣٦.
- تهذيب ٥٦، ٦٣، ١٥٩، ٢١١، ٢٩٧، ٣٤٣، ٣٥٥، ٤٨١، ٤٨٤، ٤٨٧.
- تهذيب (ابن حجر) ٣٧١، ٣٥٩.
- تهذيب (ابن عساكر) ٢٣٢.
- تهذيب التهذيب ١٥٩، ٢٢٩، ٢٩٧، ٣١٥، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٦٦، ٣٧٢، ٣٨٢، ٣٨٤، ٣٨٦، ٤٢٠، ٤٤٥، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٧، ٥٣٢، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٤١.
- تهذيب الاحكام ١٨٨.
- تهذيب الاسماء ١٦٤.
- تهذيب (عسقلاني) ٢٩٧، ٣٤٢، ٣٩٠.
- تهذيب الاسماء اللغات ٥٣٤.
- تهذيب نووى ٢٦٢، ٣٠٠، ٣٤٢، ٣٤١، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١.
- تيموتاوس ٨٤.
- ثمار القلوب ٨٣.
- ثواب القرآن ٥٥٢.
- جائيه ١٨٣.
- جامع الاحكام ٥٣٣.
- جامع البيان ٢٥٩، ٥٠٣.
- جامع التأويل ١٨١.
- جامع الصغير ٥٦، ٥١٠، ٥٥٣، ٥٩٢.
- جامع بيان العلم ٥٠٢، ٥٠٣.
- جرح ١٥٩، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٩٠، ٤١٢.
- جزيه ٣٦٨، ٥١٥.
- جلالين ١٤٦.
- جمال القراء ٤١٦.
- جمهرة ابن حزم ٢٧١، ٢٧٢.
- جمهرة الانساب ٢٣٢، ٢٥١، ٢٦٨، ٢٧١، ٣٨٩، ٥٣٣.
- جمهرة انساب العرب ٣٥٨، ٤٧٥.
- جنائز ٣١٩، ٣٩٠.
- جنة ٢٣٨.
- جواز الاستسار بالايمان للخائف ٥٠٢.
- جوامع ٢٣٠.
- جوامع ابن حزم ٢٢٩.
- جواهر الكلام شرح شرائع الاسلام ٥٨٢.
- جوامع السيره ١١٣، ١١٥، ١١٦، ٢٢٨، ٦١٨.
- جوامع السيره ابن حزم ٢١٩، ٢٣٢، ٢٦٢، ٣٢٤.
- جهاد ١٠٥، ١٠٦، ١١٦، ٢٤٠، ٢٥٢، ٢٧٩، ٣٠٠، ٣١٠، ٣٢٣، ٣٦٨، ٤٢٨، جهاد حديث ٥١١.
- حاشيه اصابه ٥٠٣.
- حاشيه سيره حليبه ٥١٥.
- حبل ٣١.
- حبيب السير ٣٨١.
- حدود ١٠٢، ٣١٢، ٣١٣.
- حديث قدسى ١٩٦.
- حديث الاحداث فى الاسلام ٦٤٥.
- حديث ٣١، ٥١٢.
- حج ٦١، ١٠٣.
- حزقيال ٨٣.
- حسن المحاضره سيوطى ٣٧١، ٣٨٩.
- حضارة الاسلام ١٢٩.
- حفاظ ٣٤١.
- حق ٣١.
- حق اليقين ٣١.
- حكم ٣١.

٤٩٠، ٤٦٠، ٣٥٥، ٣٥١، ٦٩، ٥٥  
 ٤٩٧، ٥٧٩، ٦٠٧، ٦٢٠  
 دائرة المعارف اسلام و مختصر مقاله بحيرا  
 ١٢٣  
 دائرة المعارف بریتانیکا ١١٣  
 دائرة المعارف زتوشتن ٥٤٠  
 دارالکتب ٤٨٧  
 دارالکتب المصریه ٤٨٧  
 دارسی: مقدمه ٢٢٧  
 دانیال ٥٨  
 دبستان المذاهب و فصل الخطاب ٣٧٩  
 در آستانه قرآن ١٨، ١٩، ٥٧، ٢٤٨  
 ٢٦٢، ٢٩٢، ٢٩٣، ٣٢٢، ٤١٧، ٤٢٧  
 ٤٥٧، ٤٧٤  
 درایة الحدیث ٩٨، ١٥٨  
 درسیل رشاد با ایمان صحیح ١٢٨  
 دروس اللغة العبریه ٥٣٩  
 دستور العلماء ١٤٧، ١٤٨  
 دلایل النبوه ٥٥٦  
 دلایل ٥٥٨  
 دلایل النبوه بیهقی ٢١٩  
 دلایل النبوه ٧٣، ١١٣، ١٢٣  
 دلایل بیهقی ٦١٨  
 دوایم ربا ٥٨  
 دوران پیامبر ٥٥٧  
 دول الاسلام ذهبی ٣٨٩  
 دوم تاریخ ایام ٨٣  
 دوم سموئیل ٨٣  
 دیوان العجاج ٥٧٧  
 دیوان اعشی ٥٧٨  
 دیوان حسان ٢٠، ٢٦٩  
 دیوان جریر ٦٤، ٧٨  
 دیوان دین ٣٣٩، ٥٢٢، ٦٤٦  
 دیوان کعب ٥٥٠  
 دیوان نابغه ٥٧٧

حکمة ٣١، ٩٠  
 حکمة الاشراف ٤٩١  
 حکیم ٣١  
 حللیة ٥٦، ٦٨، ٧٠، ٢٣٤، ٣٤٣، ٣٤٣  
 ٣٨٩، ٤١٣، ٤٧٨، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣  
 ٤٨٤، ٦٥٩  
 حللیة الاولیاء ١٠٢، ٣٥٣، ٣٦٦، ٣٨١  
 ٤٨٥  
 حم ١٨٣  
 حنیف ٣٩، ٤٠  
 حیاة الحیوان ٤٣  
 حیاة القلوب ١٠٤، ١٠٥، ٥٥٩  
 حیاة اللغة العربیه ٤٩٧  
 حیوان ٨٣  
 حیوة القلوب ٢٤١، ٣٣٨، ٥١٩  
 خاتم پیامبران ١٤٨  
 خازن ٦٠٩  
 ختم نبوت ١٤٨  
 خراج ٥١٢  
 خروج ٨٤، ١٧٥، ١٧٦  
 خزانه ٢٠، ٤٠، ٦٩، ٧٠، ٥٤٩  
 خزانه الادب ٧٠، ٧٨، ٥٣٢  
 خزانه بغدادی ٦٤  
 خصائص ١٢٥  
 خصال ٣٦٦  
 خطط ٣٢٦، ٣٧٤، ٤٦٧، ٤٦٨  
 خطط الشام ٤٦٩  
 خط و فرهنگ ٤٩٣  
 خلاصه تذهیب الکمال ٥٣٢، ٥٣٣  
 خلاصه علامه ٥٦  
 خلاصه کبیر ٥٦  
 خمیس ٢٩٩  
 خنوخ ٥٨  
 دائرة المعارف اسلام ١٩، ٣٩، ٤٠، ٥٣

- ديوان هذيل ٠٩
- ذخائر العقبي ٠٣
- ذکر الحكيم ٠٣١
- ذکر مبارک ٠٣١
- ذکرى ٠٣١
- ذی الذکر ٠٣١
- ذیل المذیل ٠٣٨٤، ٠٣٨٩
- ذیل طبری ٠٢٩٧
- راشحه ٠١٦٦
- راه محمد ٠٢٧٤
- راهنمای گنجینه قرآن ٠٣٧٧، ٠٤٨٧
- رجاء الغفران فی سهامات القرآن ٠٣٧١
- رجال ابن داود ٠٢٩٧
- رجال تبریزی ٠٢٩٧
- رجال نجاشی ٠٢٣٧
- رحله ٠٤٦٩
- رحله ابن جبير ٠٣٨٧، ٠٤٦٨
- رحمة ٠٣١
- رساله التوحيد ٠١٤٦
- رساله شرح حديث كنت كنزاً مخفياً ٠٩٩
- رساله عبرانيان ٠١٧٥
- رسول ٠١٧٦، ٠١٩٥، ٠٢٠٧، ٠٢١٢
- رغبة الامل ٠٣٠١
- رفاق ٠٣٦
- رفع الاصر ٠٤٦٧
- رکن الاسلام ٠١٩٦
- رمضان ٠٣٦
- روح ٠٣١
- روح المعاني ٠١٢٢، ٠١٦١، ٠٣٨٦، ٠٥٠٦
- ٠٥٥٢، ٠٥٠٩
- روزنامه کيهان ٠٥٠٤
- روض ٠١٢٥، ٠٢١٥
- روضات الجنات ٠٥٣٣، ٠٥٤١
- روضات الجنان ٠٥٣٧
- روضتين ٠٢٦٢
- روض الانف ٠٨٣، ٠١١٣، ٠٢٧٢، ٠٢٧٣
- ٠٢٧٤، ٠٣٠١، ٠٥١٥
- روض الجنان ٠١٦١، ٠١٧٢
- رؤيا ٠٢٩٩
- رؤيا صادقه، صالحه بود ٠٤٦
- زاد المعاد ٠١١٤، ٠٢٣، ٠١١٤، ٠١٠٥، ٠١٠٥، ٠٣٦
- ٠٥١١، ٠٢٦٢، ٠٢٤٠، ٠٢٣٢، ٠١٨٩، ٠١٢٢
- زکريا ٠٨٣
- زنبور عسل ٠٨٧
- زندگانی محمد (ص) ٠١٦٥، ٠١٢٣
- زوائد المسند ٠٥٦٥
- زهد ٠٩٦، ٠٢٥٩
- سبائك الذهب ٠١٥٢
- سبل المهدي ٠٥٢، ٠٦٩، ٠٧٣، ٠٧٤، ٠١٠٣
- ٠١٠٥، ٠١٢٣، ٠١٩٧
- سجده ٠١٨٣
- سعد السعود ٠١٠٤
- سفر اعداد ٠٤٦
- سفر به عربستان ٠٥٣
- سفر پيدايش ٠١٥٣، ٠١٧٥، ٠٥٠٦
- سفر تشنيه ٠٤٦
- سفر خروج ٠١٠٤، ٠٢٠٠
- سفر لاويان ٠٣١٢
- سفرنامه ابن بطوطه ٠٤٦٩
- سفرنامه مکه ٠٥٢
- سفینه ٠٦٣، ٠٦٤
- سفينة البحار ٠٤٦، ٠٦١، ٠٦٢، ٠٦٦، ٠٦٩، ٠٧١
- ٠٩٩، ٠١٠٥، ٠١٠٦، ٠١١٠، ٠١٦٦، ٠٢٠٤
- ٠٢٣٥، ٠٢٦٠، ٠٢٨٤، ٠٣٠٤، ٠٣١٣، ٠٣١٥
- ٠٣٥١، ٠٣٩١، ٠٤١٧، ٠٤٤٥، ٠٤٨٣، ٠٥٥٦
- سلمان پاک ٠١٢٢

- سمط اللآلى ٢١٤ .
- سموئيل ٨٣ ، ٨٤ .
- سنن ٣ ، ١٨ ، ٦٤ ، ٧١ ، ٩٦ ، ٢٧٢ ، ٣١٦ ، ٣٥٠ ، ٥٠٢ ، ٥١١ ، ٥١٢ ، ٦٣٢ .
- سنن ابن ابى داوود ٢٢٣ ، ٣٠٠ ، ٥٦٧ ، ٥٦٨ .
- سنن ابن جامه ٥٤٤ ، ٥٦٣ ، ٥٧٥ .
- سنن بيهقى ٢٦٢ ، ٣٥١ ، ٤٢٩ ، ٥٦٤ ، ٥٦٧ ، ٥٩٢ .
- سنن ترمذى ٥٥٣ ، ٥٥٨ ، ٥٦٧ ، ٥٩٢ ، ٦١٨ .
- سنن شافعى ٣٨٥ .
- سنن كبرى ٧٣ ، ٢٦٩ ، ٤٤٥ .
- سنن نسائى ١٠٦ ، ٥٥٣ ، ٥٦٧ ، ٥٦٨ ، ٥٩٢ .
- سورة ٩٦ العلق ١٠٢ .
- سورة برائة ٣٢٨ .
- سورة بقره ٣٨٧ .
- سورة نوبه ٣٠٤ .
- سورة والضحي ٧٦ .
- سير تحول قرآن ٢٨٢ .
- سيهه ٤٢ ، ٥٣ ، ٥٥ ، ٦٢ ، ٧٣ ، ٧٦ ، ١٠٥ ، ١١٣ ، ١٢٣ ، ١٢٥ ، ٢٧٤ .
- شأن نزول آيات قرآن ٦٢٥ .
- شذرات ٥٦ ، ٧٣ ، ١٥٩ ، ٣٤٢ ، ٣٤٣ ، ٣٦٦ ، ٣٨٩ ، ٣٩٠ ، ٤١٣ .
- شذرات ابن عماد ٣٥٥ .
- شذرات الذهب ٣٠١ ، ٥٣٣ ، ٥٣٨ ، ٦٢٥ .
- شرح ابن ابى الحديد ٣٦٦ ، ٤٧٤ .
- شرح السنه ٢٩٠ .
- شرح الطريقة المحمديه ٢٤٩ .
- شرح القصائد السبع ٢٦٩ .
- شرح المسند ٥٦٣ ، ٥٩٤ .
- شرح المواهب ٢٥٥ ، ٢٦٧ .
- شرح المواهب والروض ٤٩ .
- شرح بانث السماد ٦٤ .
- شرح تجريد الاعتقاد ١٤٨ .
- شرح تعريف ٦١ .
- شرح شفا ٥١٥ .
- شرح شواهد مغنى ٤٩٢ .
- شرح صحيح ٦٨ ، ٧٠ .
- شرح فصوص ١٤٨ .
- شرح فصوص قيصرى ٢٨ .
- شرح قاموس ٥١٠ ، ٥١٥ ، ٥١٨ ، ٦٤٧ .
- شرح قيصرى ١٤٧ .
- شرح كاشانى برقصوص ٤٣ .
- شرح مقدمه قيصرى ١٤٨ .
- شرح سواهب ٥٣ ، ٧٢ ، ١٢٣ .
- شرح نووى ٥٠٢ .
- شرح نهج البلاغه ٣٧٣ ، ٤٤٠ .
- شخصيات قلقة ١٢٢ .
- شعب الايمان ٢٨٩ ، ٥٢٢ .
- شعراء النصرانيه ٦٩ ، ٧٠ .
- شفاء ٣١ ، ٩٠ .
- شفاء الغليل فيماورد فى كلام العرب سنن
- الدخيل ٦٤٦ .
- شفائى ١٦٢ .
- شواذ القراءه ٣٣٤ .
- شهادات ٦١٨ .
- شيعه وتشيع ٣ .
- صاحبى ٣٥٨ ، ٣٦٧ ، ٤٢١ ، ٤٢٦ ، ٤٩١ .
- صافى ٦٢ ، ١٠٣ ، ٢٩٠ ، ٢٩٩ ، ٦٣٤ ، ٦٣٨ .
- صبح الاعشى ٤٩٠ ، ٤٩١ ، ٤٩٢ ، ٤٩٨ .
- صباح جوهرى ٣٤٩ ، ٤٩٠ .
- صحف مطهره ٣١ .
- صحف مكرمه ٣١ .
- صحيح ٣ ، ٣٦ ، ٦٩ ، ٨١ ، ٩٦ ، ١٠٢ ، ٢٠٢ ، ٥٠٢ ، ٥٠٥ ، ٥٥٨ ، ٦٣٦ .



- صحیح بخاری ٤٦، ٢١١، ٢٣٨، ٤٩٣،  
٥١٠، ٥١١، ٥٥٣، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠،  
٥٦٥، ٥٦٨، ٥٧٥، ٥٧٦، ٦١٨، ٦٢٩،  
صحیح (مسلم) ٢١٩، ٥١٢، ٥٥٣، ٥٥٤،  
٥٥٥، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦٢، ٥٦٥، ٥٦٧،  
٥٦٨، ٥٧٥، ٥٩٢، ٦١٨، ٦١٩، ٦٣٢،  
صحیفه ٩٦،  
صحیفه صادق ٩٧،  
صحیفه همام ٩٧، ٤٩٩، ٥٠٢، ٥٠٣،  
صدق ٣١،  
صراط المستقیم ٣١،  
صغیر ١٥٩،  
صفة الصلوة ٣٢١، ٣٢٤، ٣٤٢، ٣٥٥،  
٣٦٦، ٣٨١، ٣٨٤، ٣٩٠، ٣٩١، ٤٨١،  
٤٨٥،  
صفة الصلوة ٢١٤،  
صلوة ٤٦، ٦١، ١٠٥، ١٦٦،  
صلوة ٢٦٠،  
صراعق المحرقه ٣،  
صوم ٣٦،  
صیام ٣٦،  
طب ٥٦٨،  
طبری ٢٥،  
طبقات ٣، ١٢، ٢٤، ٣٣، ٥٠، ٥٦، ٥٥،  
٧٨، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٦،  
١٢٣، ١٥٩، ٢٢٥، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٥٣،  
٣٤٢، ٣٥٣، ٣٥٥، ٣٦٤، ٣٦٦، ٣٨٤،  
٣٨٦، ٣٩١، ٤٧٩، ٤٨١، ٤٨٤، ٤٨٥،  
٤٩٩، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٦،  
٥٣٨، ٥٤٤، ٥٥٠، ٥٥٣، ٥٥٦، ٥٧٥،  
٦١٨،  
طیالسی ٢٢٤،  
عاموس ٨٤، ١٧٥،
- عبرانیان ٨٤،  
عجب ٣٢،  
عجایب المخلوقات ٨٢،  
عدل ٣٢،  
عربی ٣٢،  
عروة الوثقی ٣٢،  
عزیز ٣٢،  
عصر النبی ٢٦١،  
عقاید صدوق ١٧١،  
عقد الفرید ٥١٢، ٢٦٦، ٢٦٢، ٢٦١،  
٦٩، ٥٤١، ٢٦٨،  
عقل و وحی در اسلام ٨٥،  
علل الشرایع ٦٤،  
علم ٣٢، ٩٠، ٢٣٣، ٢٧٩، ٢٨٨، ٣١٩،  
٣٦٨، ٣٩٠، ٥١٥،  
علوم الحدیث ٢٥٩، ٥٠٢،  
علوم الحدیث و مصطلحه ٩٩، ٥٠٣،  
علی ٣٢،  
علی و فرزندان او ٢٦٧،  
عمدة المطالب فی نسب آل ابیطالب ٣٧٤،  
عمدة القاری ٨١، ٦٩، ٦٣، ٥٠٣، ٣٦٧،  
٣٦٨، ٢٣٠،  
عمره ١٠٦،  
عنوان الدلیل فی رسوم خط التنزیل  
(ابوالعباس مراکشى) ٥٢٦،  
عیون اخبار الرضا ٤،  
عیون الاثر ١٢٥، ١٢٣، ٦٥، ٥٥،  
عیون الاخبار ٥٤١، ٥٠١، ٤٨٨،  
غافر ١٨٣،  
غایة النهایه ٢٠٠، ٣٢١، ٣٤٠، ٣٤٢،  
٣٥٥، ٣٦٤، ٣٨١، ٤٧٨، ٤٨٣، ٤٨٤،  
٤٨٥، ٥٣٦،  
غرر الخصائص ٣٠١،  
غرائب اللغة العربیة ٦٤٦،

- غزوة الرجيع ٢٢٩.
- غزوة خيبر ٢٣٣.
- غريب القرآن ١٥، ٥٩٤، ٥٩٥، ٥٩٦.
- غلاطيان ٨٤.
- غيث النفع ٥٤٤، ٥٨٢.
- فاتحة الكتاب ٣٥٨، ٣٥٧.
- فتح ٤٣١.
- فتح الباري ٥٦، ٦٧، ٧٢، ٧٣، ٩٧، ١٠٢، ١١١، ١٢١، ١٢٣، ٢٦٠، ٣٠٥، ٣١١، ٣١٤، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٦٧، ٣٤٨، ٣٦٨، ٣٨٨، ٣٩٠، ٣٩٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٤، ٤٣٤، ٤٥٥، ٤٥٩، ٤٦١، ٤٧٦، ٤٩٣، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٦٤، ٥٧٩، ٦٢٩.
- فتح القدير ١٥، ١٦٨، ١٨٥، ٢٠١، ٤٢٠، ٥٥٤، ٥٥٥، ٥٩٤، ٦٢٩.
- فتح ٣٥١.
- فتن ٥٠٠.
- فتوح ٣٨٨.
- فتوح البلدان ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٨، ٣١٩، ٤٣٤، ٤٣١، ٤٩٠، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥١٣.
- فتوح الاسلام لبلاد العجم ٤٣٤.
- فتوح مصر ٢٤٤، ٣٨٩، ٣٩٠، ٤٦٧، ٤٧٣.
- فرائض ٥٩٤.
- فروع كافي ١٦٦.
- فرهنگ ديني كاتولييك ١٢٨.
- فصل ٣٢.
- فصل الخطاب ٣٨٥، ٣٦٧، ٣٦٨.
- فصلت ١٨٣.
- فصل في قوله ان هان لساحران ٥٢٣.
- فصوص الحكم ٤٣.
- فضائل ٣٥، ١٠١، ١٠٣، ١٠٦، ١١٦، ٢٥٣، ٢٤٩، ٢٥٣.
- فضائل القرآن ٢، ٣، ١٢، ١٨، ٦٣، ١٠٣، ١٠٩، ١٨٥، ١٩٧، ٢٠٢، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٧، ٢٣٨، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٦٩، ٢٨٨، ٢٨٩، ٣٦٤، ٣٦٧، ٣٨١، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٧، ٤٠١، ٤١٤، ٤١٦، ٤١٧، ٤٢١، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٦، ٤٢٨، ٤٣١، ٤٣٣، ٤٣٩، ٤٤١، ٤٥١، ٤٥٩، ٤٦١، ٤٦٩، ٥١٧، ٥٥٢، ٥٥٩، ٥٦٩.
- فضائل القرآن (ابن كثير) ٢٩٨، ٣٠١، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١٥، ٣١٦، ٣٤٣، ٣٧٥.
- فضائل القرآن (ابوعبيد) ٣٤٣.
- فقه اللغة ٥٣٩.
- فكاك الاسير ٣٧٣.
- فلسفة الفكر الديني ١٢٨.
- فلسفه وحى ١٣٣، ١٣٥.
- فوات الوفيات ٤٨١.
- فهارس القرآن ٢٠٣، ٢٧٥، ٥٨٣.
- فهرست ١٢٣، ٣٦٣، ٣٧٤، ٤١٦، ٤٦٤، ٤٧٧.
- فهرست (ابن النديم) ٣٣٤، ٥٣٤.
- فهرست فلوگل ٢٤٨.
- فهرست طوسى ٢٣٧.
- في طبقات القراء ٥٣٦.
- في ظلال القرآن ١٦١.
- في منازل الوحي ٥٣.
- فيه ما فيه ٢٤٥.
- قاموس ١٠٤، ٣٢٦، ٤٩٠، ٦٤٦، ٦٤٧.
- قرآن، در اكثر صفحات كتاب
- قرآن را چگونه شناختم ١٨٣.
- قرطبي ٥٥٩.
- قصر الصلاة في السفر ١٦٦، ٥٩٢.
- قصص قرآن ٦٣١.

- قصة الكتابة العربية ٥٣٩ .
- قضاء ٢٦٢ .
- قواعد التحديث ٩٩ .
- قوت ١٦٦ .
- قيم ٣٢ .
- كافي ٢، ٥١ .
- كامل ٦٨، ٨٣، ١٥٩، ٢١٧، ٣٢٩، ٣٥٥، ٣٦٣، ٣٨٢، ٣٨٩، ٤١٤، ٤١٥، ٤٣٣، ٤٤٥، ٤٨٨، ٥١٢ .
- كامل ابن اثير ٢٢٧، ٢٦٢، ٤١٥ .
- كامل سبود ١٩٧ .
- كبير ٥٦، ٧٣، ١٠٢، ٥٥٨ .
- كبير بخارى ٣٥٥ .
- كتاب اختلاف المصاحف ابي حاكم سجستاني ٣٣٤ .
- كتاب اختلاف المصاحف خلف بن هشام ٣٣٣ .
- اختلاف اهل كوفه وبصره وشام في كتاب المصاحف ٣٣٣ .
- كتاب اختلاف مصاحف الشام والحجاز و العراق ٣٣٣ .
- كتاب المصاحف ١١، ٢٣٣، ٢٣٦، ٣٤٦، ٤٠٩، ٥٢٨، ٥٣٥، ٥٣٨، ٥٤٢، ٥٤٣، ٥٤٤ .
- كتاب المصاحف ابن اشته اصفهاني ٣٤٤ .
- كتاب المصاحف ابن انباري ٣٤٤ .
- كتاب المصاحف ابن مقسم ٣٣٤ .
- كتاب المصاحف سجستاني ٣٤٤، ٥٢٥ .
- كتاب المصاحف والهجاء محمد بن عيسى اصفهاني ٣٣٤ .
- كتاب المصاحف وجامع القرآن مدائني ٣٣٤ .
- كتاب الاحكام ٢٤٩، ٥٧٦ .
- كتاب الاسماء والصفات ١٨٥ .
- كتاب الاسصار وعجائب البلدان ٥٣٧ .
- كتاب الانتصار ٢٥٢، ٢٨٩ .
- كتاب التفسير ٦٤ .
- كتاب التوحيد ٣٥٥ .
- كتاب الحج ٣٧٣ .
- كتاب الحقيقة والمجاز ٤٧ .
- كتاب النساء ٣٨٥ .
- كتاب السنن ٣٣٤ .
- كتاب الشهادات ٢٥٢ .
- كتاب الصلاة ٧١ .
- كتاب العلم ٩٦، ٣٧٣ .
- كتاب القراءات ٢٥٣ .
- كتاب اللباب ورقة ٥٢١ .
- كتاب اللحمه الشهيبه ٤٩٦ .
- كتاب المستصفي ٦٥١ .
- كتاب الموافقات ٦٥١ .
- كتاب النقط ٥٣٩-٥٣٧ .
- كتاب الوزراء ٥٥٦ .
- كتاب الوفيات ٣٤١ .
- كتاب خميس ٤٨ .
- كتاب شفا ٥١٧ .
- كتاب عزيز ٣٢ .
- كتاب فقه اللغة ٤٩١ .
- كتاب غريب المصاحف ٣٣٤ .
- كتاب سبين ٣٢ .
- كتاب مقدس ٨٥، ١٣٠ .
- كتب آباء يونان ٣٣١ .
- كتب مسند ١٦٦ .
- كتب مقدسه يهود و نصارا ٦٩ .
- كريم ٣٢ .
- كسوف ١١٥ .
- كشاف ١٤٦، ١٥٦، ١٨٢، ١٩١، ٣٤٧، ٣٤٩، ٣٥١، ٣٦٢، ٣٦٤، ٥٠٨، ٥٠٩ .
- كشاف اصطلاحات ١٤٨ .
- كشاف اصطلاحات الفنون ٩٩، ١٩٧ .



- محاضرات راغب ٣٤٩ .  
محاضرات غويدى ٥٣٩ .  
مخبر ٢٢٩ ، ٣٤٠ ، ٣٥٥ ، ٣٩١ .  
مختسب ٣٦١ .  
محنة ٢٢٤ ، ٢٢٥ ، ٢٢٦ ، ٢٣٣ .  
محلّى (ابن حزم) ٣٩٠ .  
محمد (ص) خاتم پیامبران ١٤٣ .  
محمد (ص) ٧٦ ، ١١٤ ، ١٢٣ ، ١٢٦ .  
محمد (ص) در مکه ٧٢ .  
محمد (ص) رسول الله ١٦١ .  
محمد (ص) و پایان دنیا ٣٩٦ .  
مصاحف (سجستانی) ٢٩٨ ، ٣٠٤ ، ٣١٦ ،  
٣١٧ ، ٣١٨ ، ٣١٩ ، ٣٢٣ ، ٣٢٤ ، ٣٦٥ ،  
٣٦٧ ، ٣٩٠ .  
مصایح ٣ .  
مصحف ٣٨٢ ، ٤٨٨ .  
مصحف (ابن کعب) ٣٤٥ ، ٣٤٩ ، ٣٥٢ .  
مصحف ابن عباس ٤٨٧ .  
مصحف ابوبکر ٣٣٥ .  
مصحف ابی ٣٤٦ .  
مصحف امام جعفر صادق (ع) ٤٨٦ .  
مصحف (عبادة بن صامت) ٣٣٥ .  
مصحف عثمان ٤٨٨ ، ٥٢٣ ، ٥٢٤ ، ٥٢٥ ،  
٥٢٩ ، ٥٤٠ ، ٥٤٢ ، ٥٤٤ .  
مصحف علی بن ابی طالب (ع) ٣٦٥ ببعد .  
مصحف فاطمه (ع) ٣٣٩ .  
مصدق ٩٧ .  
مصطلح علوم الحديث ٩٧ .  
مصنف (عبدالرزاق) ٣٩٠ .  
مطهرة ٣٢ .  
مظالم ٥٦٨ .  
معانی القرآن ١٩٩ ، ٦١٥ ، ٦٢٩ .  
معانی الآثار طحاوی ٤٧٦ ، ٣٥١ ، ٣٨٥ .  
معارف ٥٦ ، ١٢٦ ، ٢٦٨ ، ٣٠٣ ، ٣١٨ ،  
٣٤٢ ، ٣٤٣ ، ٣٥٥ ، ٣٦٦ ، ٣٨٦ ، ٣٨٧ .
- ٣٨٩ ، ٣٩٠ ، ٤١١ ، ٤٨٣ .  
مع الفكر الاسلامی ٩٩ .  
معاویه ٢٩٧ .  
معترك الاديان ٢٠٠ .  
معترك الاقران في اعجاز القرآن ١٩٩ .  
معالم السنن ٢٥٩ ، ٥٠٢ .  
معجم الادياء ٤٠ ، ٣٦٦ ، ٤٧٢ ، ٥٣٣ .  
٥٣٦ ، ٥٣٧ ، ٥٣٨ .  
معجم البلدان ٥٣ ، ٤٦٨ ، ٤٩٠ ، ٥٤١ .  
معجم رجال الحديث ٥٦ ، ٢٩٨ ، ٣٤٢ ،  
٤٤٤ ، ٤٤٥ ، ٤٨٣ .  
معترك الاقران ٢٠٠ .  
مغرب ١٢٣ .  
معرفة الرجال ٥٦ .  
معرفة القراء ٢٥٥ .  
معلم شرح صحيح مسلم ٢٥٢ .  
مغازی ٦١ ، ٦٣ ، ١١٦ ، ٢٣٣ ، ٢٤٠ ،  
٢٥٢ ، ٢٨٨ ، ٢٩٩ ، ٣٥١ ، ٤٢٨ ، ٥١١ ،  
٥١٥ .  
محمد و سنت اسلامی ١١١ .  
محیط المحيط ٦٤٦ .  
محیط برهانی ٥٢٢ .  
مختصر الدول (ابن عبری) ٣٤٢ .  
مختصر (ابوالفداء) ٣٤٢ .  
مختصر دائرة المعارف اسلام ٤١ ، ٦٩ ، ٧٩ ،  
١٢٦ ، ١٧٦ ، ١٧٨ ، ٣٥٥ .  
مختصر في شواذ القراءت ٣٦٢ .  
مذاهب التفسير الاسلامی ٣٧٤ ، ٣٧٩ ،  
٤٧٠ .  
مراسيل ابوداود ٣٥١ .  
مرآت الجنان ٣٩٠ .  
مرآت مکه ٥٣ .  
مرشد الحيوان الي معرفة ما يحب اتباء في  
رسم القرآن ٥٢٦ .  
مريض ٢٨٨ .

- مرفوعه ٣٢. ٢٥٣، ٢٥٩، ٢٨٥، ٣١٢، ٣٨١، ٥١٣.
- مفردات ١٦، ٤١، ٧٧، ١٧٤، ١٨٢.
- ٥١٦.
- مفردات القرآن ٥.٥.
- مفردات راغب ٥.٩.
- مفردات طريحي ٥.٩.
- مفصل ٣٢.
- مفصل تاريخ العرب قبل الاسلام ١٢٣.
- مقائل الطالبين ٣٦٦.
- مقاصد ٢٠.
- مقاله مينورسكى ١٢٣.
- مقدمتان ١٥، ٢٢٣، ٢٣٤، ٢٦١، ٢٦٠.
- ٢٨٩، ٢٩٨، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٨، ٣١٠، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٥، ٣٤١، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٤، ٣٥٨، ٣٨٨، ٣٩٣، ٤١٧، ٤١٨، ٤٢١، ٤٢٨، ٤٣١، ٤٤٥، ٤٤٤، ٤٦٤، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٤٢، ٥٤٠، ٥٥٢، ٥٥٧، ٥٧١، ٥٧٣، ٥٧٤، ٥٨٣.
- ٦٠٩، ٦١١.
- مقدمه ٣٥، ٥٧، ٦٠، ٩٦، ١٠٢، ١٥٩، ١٦٧، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٥٩، ٢٧٢، ٢٨٦، ٣٥٥، ٤٣١، ٤٧٤.
- مقدمه مباني ٢٨٤، ٢٨٩.
- مقدمه (ابن عطيه) ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٧٧.
- ٥٧٨.
- مقدمه برقرآن ٥٥٧، ٦٤٨، ٦٥٤.
- مقدمه بل ٢٢٢.
- مقدمه بلاشر ٥٣٨.
- مقدمه تفسير البرهان ٣٨٠.
- مقدمه تفسير آلاء الرحمن ٢٤٧، ٣٣٨.
- ٣٥٢.
- مقدمه تفسير صافي ٣٨٠.
- مقدمه تفسير شبر ٢٤٧، ٣٣٨.
- مقدمه ترجمه قرآن ٢٣٢.
- مرفوعه ٣٢. ٧٠، ٦٨، ١٢٥.
- مروج الذهب ١٢٣، ٣٦٦، ٥٣٧.
- مسأله وحى ١١١، ١١٤، ١٣٣، ١٣٧.
- مسائل فقيهه ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٥.
- مساجد ٦١، ١٦٦، ٣٨٧.
- مسافرين ٤٨، ١٦٧.
- مسالك الابصار فى ممالك الامصار ٤٦٨.
- ساقاة ٥٦٨.
- مستدرک ٣، ٩٧، ١٨٥، ٣٦٨، ٣٨٩، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣٩، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٥٥.
- ٥٥٨، ٥٦٧.
- مسند ٢، ٣، ٨، ٥١، ٦١، ٧٠، ٨١، ١١٣، ١٦٦، ١٦٧، ١٩٩، ٤٢٩، ٥٠٠، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٥، ٥٥٥، ٦٣٢.
- مسند (ابوداود طيالسى) ٣٦٨، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٦٧، ٥٦٨، ٥٧٥، ٥٩٢، ٥٩٤، ٦١٨.
- مستطرف ٨٣.
- مشكوه المصايح ٥٥.
- مصاحف ١٢، ٢٦٠، ٢٩٨، ٢٩٧، ٣٠٣، ٣٠٧، ٣١٠، ٣١٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٤٢، ٣٤٨، ٣٥٩، ٣٨٥، ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠٤، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٣، ٤١٤، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٦، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣١، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٥، ٤٥١، ٤٥٣، ٤٥٥، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦٤، ٤٧٦، ٤٧٨، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٧، ٤٨٨، ٤٨٩، ٥٤٢.
- مفاتيح ١٤٦.
- مفاتيح الاسرار ومصايح الابرار ٤٨٦.
- مفاتيح الغيب ١٤٨.
- مفاتيح كنوز السنه ٢٠٤، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٥، ٢٣٨، ٣٥١.

- مقدمه تقیید العلم ۹۷ .  
مقدمه شرح مفصل ۴۷۰ .  
مقدمه عربی جفری ۳۳۴ ، ۴۲۴ .  
مقدمه کتاب المبانی ۵۴۴ ، ۵۷۴ ، ۵۹۸ ،  
۶۰۹ .  
سقتع ۳۴۳ ، ۴۱۱ ، ۴۱۴ ، ۴۱۶ ، ۴۱۹ ، ۴۲۳ ،  
۴۵۱ ، ۴۵۳ ، ۴۶۰ .  
موطا ۶۲ ، ۱۶۶ ، ۲۴۵ ، ۳۱۰ ، ۳۸۵ ،  
۴۷۶ ، ۵۰۳ ، ۵۰۵ ، ۵۹۲ ، ۶۳۱ .  
مکاتیب الرسول ۲۶۷ ، ۲۶۹ .  
مکاشفه بحیرا ۱۲۶ ، ۱۲۹ .  
مکرمه ۳۲ .  
ملل و نحل ۱۸۵ .  
مناقبتین ۳۶ .  
مناقب ۲ ، ۳ ، ۳۵ ، ۳۹ ، ۵۰ ، ۵۶ ، ۵۵ ،  
۶۶ ، ۱۰۱ ، ۱۰۶ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۲۴۹ ،  
۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۲۹۹ ، ۳۰۹ ، ۴۲۳ ، ۴۲۸ .  
مناقب آل ابی طالب ۱۹۱ .  
مناقب ابن شهر آشوب ۴۸ ، ۳۶۸ .  
مناقب الانصار ۵۵ ، ۶۶ ، ۲۴۹ ، ۲۷۲ ،  
۳۳۵ .  
مناسک ۱۰۳ .  
مناهل العرفان ۴۸ ، ۱۸۶ ، ۲۰۲ ، ۲۳۷ ،  
۲۴۴ ، ۲۵۱ ، ۲۹۴ ، ۳۱۹ ، ۳۲۵ ، ۴۲۵ ،  
۴۴۵ ، ۴۵۹ ، ۵۱۹ ، ۵۲۴ ، ۵۲۵ ، ۵۴۶ ،  
۵۵۱ ، ۵۵۵ ، ۵۵۸ ، ۵۵۹ ، ۵۶۲ ، ۵۶۳ ،  
۵۷۰ ، ۵۷۱ ، ۵۹۸ ، ۶۰۲ ، ۶۰۵ ، ۶۳۴ ،  
۶۴۳ ، ۶۴۸ ، ۶۵۱ .  
مناهل ۵۶ ، ۵۹۷ ، ۶۰۵ ، ۶۱۶ .  
مناهل قرآن ۶۵۳ .  
منتخبات فی اخبار الیمن من کتاب شمس-  
العلوم ۴۹۲ .  
منتخب کنز العمال ۵۱ ، ۲۹۸ ، ۳۰۷ ،  
۳۱۰ ، ۳۶۴ ، ۳۹۹ .  
منتهی الارب ۴۱ ، ۷۸ ، ۵۷۷ ، ۵۷۹ ، ۵۹۵ ،
- ۶۰۴ ، ۵۹۷ .  
من لایحضر الفقیه ۱۶۶ ، ۱۷۱ .  
منهاج ۶۰۹ .  
منهاج السنه ۳۶۶ .  
منهاج النجاه ۵۴۷ ، ۵۵۲ ، ۵۵۳ ، ۵۵۵ ،  
۵۷۲ ، ۵۸۲ .  
منهج ۵۶ ، ۲۶۲ .  
منهج الحدیث ۹۹ .  
منهج الصادقین ۱۰۳ ، ۵۰۹ .  
منهج الفرقان ۶۳۵ .  
مواقیت الصلاة ۶۱ ، ۵۹۲ .  
مواهب ۲۲۹ .  
موجز علوم قرآن ۲۰۲ .  
موعظة ۳۲ .  
مهینم ۳۲ .  
میزان الاعتدال ۱۲۳ ، ۱۲۶ ، ۳۴۲ .  
میکاه ۸۳ .  
ناسخ التواریخ ۳۳۸ .  
ناسخ و منسوخ ۳۵۱ ، ۶۱۰ .  
ناظمة الزهر و شرحها ۵۴۴ .  
نبأ ۳۲ .  
نجوم الزاهره ۳۲۶ ، ۴۶۱ ، ۴۶۷ .  
نجوم المهتدين ۴۰۲ .  
نحمیا ۸۳ .  
نذیر ۳۲ .  
نزهة الالباء ۵۳۳ .  
نزهة القلوب ۵۴۱ .  
نسائی سنن ۶۳۲ .  
نسیم الرياض ۲۶۷ .  
نسب قریش ۷۰ ، ۷۱ ، ۲۴۶ ، ۲۷۱ ،  
۲۷۲ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ، ۴۷۸ .  
نشر ۳۹۱ .  
نظم الدرر السنیه ۲۶۲ .  
نظم الدرر و تناسق الايات و السور ۵۸۲ .

- نعمة ٣٢ .
- نفع الطيب ٤٦١ ، ٤٦٨ .
- نقائض ٤١ .
- نكاح ٦٦ .
- نوادقالي ٨٣ .
- نوادق كتاب الشهادات ٣١٦ .
- نور ٣٢ ، ٩٠ .
- نولدكه ٢٣ .
- نهاية ٤١ ، ١٦٦ ، ٢٤١ ، ٢٤٥ ، ٥٧٩ .
- نهاية الارب ٣٨٩ ، ٤٩٠ .
- نهاية المبندئين ١٧٢ .
- نهج ٣ .
- نهج البلاغه ٤ ، ٣٦ .
- نيل الاوطار ٣١٣ .
- وافى ٣٦٧ ، ٣٦٨ ، ٣٧١ .
- والوثائق القومية ٤٨٧ .
- وترموزى ٣٥٠ .
- وثائق السياسييه ٢٨٦ .
- وجوه قرآن ٥٨٠ .
- وحى ٣٠ ، ٣٢ ، ١٤٣ .
- وحى باشعور سروسز ١٣٣ ، ١٣٦ ، ١٤٨ .
- وحى قرآن ١٩٧ .
- وحى محمدى ١٣٣ ، ٦٤٨ .
- وحى ونبوت ١٣٣ ، ١٧٤ .
- وسائل ٣٧٣ .
- وسائل الشيعة . ٥١ ، ٣٤٧ ، ٥٨٢ .
- وصف افريقيه والاندلس ٤٦٩ .
- وصف مصر ابن دقماق ٣٨٩ .
- وصية ٢٧٩ ، ٢٨٨ ، ٥١٥ .
- وفاء الوفاء ١٢٣ .
- وفيات ٢٧٩ ، ٣٩٠ ، ٤٨٥ ، ٥٣٨ .
- وفيات الاسلاف ٤٢٤ .
- وفيات الاعيان ١٦٥ ، ٤٨٣ ، ٤٨٥ ، ٤٩٢ ، ٥٢٩ ، ٥٣٣ ، ٥٣٦ .
- ولاية كندى ٣٢٦ .
- ولاية مصر كندى ٣٨٩ .
- هادى ٣٢ .
- هدايت ٩٠ .
- هذيليات ٣٩ .
- ياقوت ٥٣ .
- يوئيل ٢ ، ٤٦ ، ٨٣ .
- يوحنا دسشقى الاب ١٢٨ .



## فهرست موضوعی

- آخرین آیه ۵۶، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳.  
 آغاز وحی ۳۳، ۱۹۱.  
 آموزش قرآن ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۴.  
 آیا پیامبر (ص) خواندن می دانست؟ ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵.  
 آیه ۵۴۸؛ رک. ترتیب آیه‌ها.  
 آیه‌ها و سوره‌ها ۵۴۷.  
 احناف ۳۷؛ رک. حنیف احنفاء.  
 اختلاف نظر در تلفظ واژه قرآن ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹.  
 اسباب نزول ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲.  
 اعتراض ابن سعود ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳.  
 اعراب و اعجام؛ رک. اهمیت اعراب  
 اعتکاف ۳۷.  
 افسانه غرانیق ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵.  
 اقسام سوره‌ها ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵؛  
 رک. سوره‌ها.  
 اقسام نزول ۱۰۸؛ رک. نزول.  
 القاء ۸۹؛ رک. وحی  
 الهام و وحی ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸.
- رک. وحی  
 اششاسپند بهمین ۸۳.  
 ام‌الکتاب ۲۸؛ رک. نامهای قرآن.  
 امی ۲۳۶، ۲۳۷، ۵۰۰، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹.  
 انصار ۲۵۴، ۲۵۵.  
 انواع سوره‌ها (سکی و مدنی). ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰.  
 سوره‌ها.  
 اهتمام پیامبر (ص) در کتاب وحی ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰.  
 اهمیت اعراب در قرآن ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶.  
 بازگشت پیامبر (ص) ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷.  
 بنهائی جزیره العرب ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵.  
 بحثی در لفظ و سبب ۶۴۰، ۶۴۱.  
 بحیرا ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹.  
 بسمله ۵۵۱، ۵۵۳.  
 بعثت پیامبر (ص) ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲.  
 به روی چه می نوشتند؟ ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹.

بیاسبران اولوالعزم ۸۶.

بیاسبران سرسل ۸۶.

بیاسبر و فراموشی ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸،  
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳.

تابع ورثی ۸۱.

تأثیر قرآن ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶،  
۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱.

تاریخ گردآوری مصحف عثمان و

گفتگوهای پیرامون آن ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷،

۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳،

۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹،

۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵،

۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱،

۴۶۲.

تألیف قرآن ۲۱۱، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۹.

تحدی ۲۸۲.

تحنت ۳۷، ۴۲؛ رک. حنیف.

تحنف ۴۱، ۴۲؛ رک. حنیف.

ترتیب آیها ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴؛ رک.  
آیه.

ترتیب سورهها ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸،

۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰؛ رک. سورهها.

ترجمه قرآن ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶،

۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹.

ترجمههای اروپائی قرآن ۶۵۱، ۶۵۲،

۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶.

تعابیرگونگون وحی ۹۱، ۸۹؛ رک. وحی.

تعاریف وحی ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰،

۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶،

۱۴۷، ۱۴۸؛ رک. وحی.

تقسیمات و رموز قرآن ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳،

۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶.

جبرئیل امین ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱.

۶۲، ۶۳، ۶۴.

جمع آوری قرآن ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۵۱، ۲۸۸،

۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱؛ رک. تألیف. تاریخ

جمع قرآن در خلافت ابوبکر ۲۹۷، ۳۰۴،

۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۹، ۳۹۳.

جمع قرآن در زمان عمر ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵،

۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱،

۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵.

چگونگی کتابت مصحف عثمانی؟ ۴۴۸،

۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴،

۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰،

۴۶۱؛ رک. کتابت.

چگونگی نزول ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳،

۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹،

۲۱۰؛ رک. نزول.

چگونگی وحی ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۹۹، ۱۰۰،

۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶؛

رک. وحی.

حافظان قرآن ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳،

۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۴،

۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱،

۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵.

حافظه عرب ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸.

حالات وحی ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱،

۱۱۲؛ رک. وحی.

حدیث تقلین ۲۸۵، ۲۸۹.

حدیث قدسی ۹۷، ۹۸.

حق ۸۹.

حکمت ۳۱، ۳۲.

حکمت تعیین سورهها ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰،

۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶،

۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲،

۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸،

۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴،

۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰،

۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶،

۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲،

۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸،

۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴،

۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰،

۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶،

۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲،

۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸،

۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴،

۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰،

۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶،

۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲،

۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸،

۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴،

۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰،

۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶،

۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲،

۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸،

۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴،

رسالت و نبوت ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷،  
 ۱۷۸، ۱۷۹.  
 رق منشور ۲۸.  
 رواج مصحف عثمان ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳،  
 ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۸، ۴۷۹، ۵۰۴.  
 روح الامین ۵۸.  
 روح القدس ۵۸، ۲۸۳.  
 روایت شاهدان وحی ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵،  
 ۱۰۶.  
 رویای حسنه ۴۶.  
 رویای صالحه ۴۶.  
 رویای صادق ۴۵، ۴۶، ۵۴.  
 رویداد یمانه ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲،  
 ۳۰۳، ۳۳۰.  
 ریشه‌های اصلی خط عربی ۴۹۲، ۴۹۳.  
 زنان پیامبر (ص) ۲۵۴.  
 زوائد تفسیری در مصحف ابن مسعود ۳۶۲،  
 ۳۶۳.  
 سابقه ضبط حرکات و نقطه‌گذاری ۵۳۶،  
 ۵۳۷.  
 سابقه وحی ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴،  
 ۸۵، ۸۶؛ رک. وحی.  
 سبب نزول سوره «الضحی» ۷۶؛ رک.  
 اسباب نزول.  
 سجع الکهان ۸۲، ۲۷۴.  
 سرنوشت مصحف عثمانی ۴۶۵، ۴۶۶،  
 ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹.  
 سفر ۱۱.  
 سنت حدیث ۹۵، ۹۶، ۹۷.  
 سنجش کار زیدین ثابت ۳۲۷.  
 سوره‌های قرآن ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸؛  
 رک. اقسام سوره‌ها؛ انواع سوره‌ها؛  
 ترتیب سوره‌ها؛ حکمت تعیین.

رک. احناف. تحنف. تحنث  
 حنیفیه ۳۸، ۳۹.  
 ختم قرآن ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۸۷، ۲۸۸.  
 خط امروز قرآن ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷،  
 ۵۲۸.  
 خط قرآن ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲.  
 خط کتابت قرآن ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲،  
 ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴،  
 ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷.  
 خط کوفی ۴۹۶.  
 خط مسند ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵.  
 خط مصری ۴۹۲.  
 خط نبطی ۴۹۶.  
 خط نسخ ۴۹۷.  
 خط وحی ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲،  
 ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵؛ رک. وحی.  
 در مدار وحی ۱۳۳.  
 دلیل نزول تدریجی ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰،  
 ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶،  
 ۲۰۷، ۲۰۸.  
 دوره نزول وحی ۷۵، ۷۶؛ رک. وحی.  
 دو سوره اضافی در مصحف ابن کعب ۳۴،  
 ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶،  
 ۳۴۷.  
 راز نزول تدریجی ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴،  
 ۲۰۵، ۲۰۶؛ رک. نزول.  
 راهب دیر بصری ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،  
 ۱۲۶، ۱۲۷.  
 راههای شناسایی اسباب نزول ۶۲۳، ۶۲۴،  
 ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰،  
 ۶۳۱، ۶۳۲.

- سهم ایرانیان در اصلاح کتابت عربی ۵۳۵، ۵۳۶
- شماره آیه‌ها ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰
- شماره کلمات و حروف قرآن ۵۷۱، ۵۷۲
- شناسائی آیه ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱
- شهادت قرآن بر وحی ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶
- صحابه پیامبر (ص) ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۶۴
- صحائف ۱۱، ۱۲
- صحف ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۱، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۴
- صحف مطهره ۹
- صحف مکرمه ۲۸
- صحف منشره ۹
- صحیفه ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶
- ۲۷۸، ۲۸۴
- صداقت پیامبر ۱۱۵
- صهیب روسی ۱۳۰
- عرف ۸۱
- عصمت پیامبران ۱۷۳
- عقل فعال ۶۰
- علت اولی ۶۰
- عهد عتیق ۸۳
- غار حرا ۳۶، ۵۱، ۵۲، ۵۳
- غرانیق رک. افسانه غرانیق
- فترت نزول وحی ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶
- فرقان ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷
- فرمان پیامبر (ص) ۲۱
- قرائت حدیفه ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷
- قرائت ابن سعود ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۱
- قرآن عربی ۲۲
- قول پیامبر (ص) در باب وحی ۱۰۳
- کاتبان وحی ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴
- ۲۶۵
- کاتب وحی ۲۶۷، ۲۷۷
- کارهای مستشرقان ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹
- ۶۲۰، ۶۲۱
- کاهن ۸۱
- کتاب سبین ۲۸، ۲۹
- کتاب مکنون ۲۸
- کتابت وحی؛ رک. اهتمام پیامبر؛ به روی چه می‌نوشتند؟! چگونگی کتابت.
- کشف شهودی ۱۴۷
- کلمات قرآن ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷
- کوشش صحابه در فراگیری قرآن ۲۳۸
- ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴
- ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷
- گاسی کوتاه و لرزان در پیشگاه قرآن
- (سراغاز) ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸
- گوشه‌گیری پیامبر (ص) ۳۳
- لوح محفوظ ۱۸۲، ۱۹۰
- لیلة القدر ۵۰، ۱۹۳
- متحنف ۴
- مثنائی ۲۸۸، ۵۹۳
- مدت نزول وحی ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶
- ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
- مراقبت پیامبر (ص) ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳
- ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷
- مشخصات رسم عثمانی ۵۲۳
- مصاحف ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۸۶، ۴۳۱

- مصاحف صحابه ۳۳۶، ۳۳۷.
- سواقع نزول وحی ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸.
- مصاحف موجود در زمان ابوبکر ۳۳۳، ۳۳۴.
- مصحف ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۸۴، ۲۷۹.
- ۳۳۶، ۳۱۷، ۲۸۵.
- مصحف ابن عباس ۴۷۸، ۴۷۹.
- مصحف ابن مسعود ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۴.
- مصحف ابوزید ۳۳۹.
- مصحف ابوموسی اشعری ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳.
- مصحف ابی بن کعب ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷.
- مصحف حفصه ۳۸۴، ۳۸۵.
- مصحف ربیع بن خثیم ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷.
- مصحف سالم ۳۳۹.
- مصحف سمرقندی ۴۶۶.
- مصحف عایشه ۳۸۷، ۳۸۸.
- مصحف عثمان ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲.
- مصحف علی (ع) ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳.
- مصحف عمر ۴۰۴، ۴۰۵.
- مصحف فاطمه ۳۳۸.
- مفصل ۲۸۸، ۵۹۳.
- معلمان سوهوم ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰.
- معنی «آیه» در قرآن ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹.
- معنی تنزیل ۱۸۹.
- معنی «سوره» ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۹۲.
- ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵.
- معنی نزول ۱۸۱.
- سکی و مدنی (آیة و سوره‌ها) ۲۰۷، ۵۹۹.
- ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶.

## شرح تصاویر تاریخ قرآن

### نمونه‌هایی از نسخه‌های خطی

نمونه‌های فراوانی از عکسهای رنگی و مشکی نسخه‌های قدیم خطی قرآن را با تفصیلات لازم و گویا در «کاتالگ» نمایشگاه کتابخانه بریتانیا (۳ آوریل تا ۱۵ اوت ۱۹۷۶) و در راهنمای گنجینه قرآن تألیف آقای گلچین معانی می‌توان یافت. ولی در اینجا به نقل چند نمونه به‌مناسبت بحثهایی که داشته‌ایم، با ذکر منبع اصلی آن، اکتفا می‌کنیم.

فراموش نکنیم که این نقوش درهم و خطوط ساده نشانه‌ای از آن همت‌های بلند و ایمان با شکوه مردمی عاشق و وارسته است که در هر گوشه‌ای از این جهان، پشت پای به دنیا زده و دل در گرو نقش‌بندی کلام خدا نهاده و این عظمت بی‌گفتگو کم مانند را برای بشریت به‌وجود آورده‌اند. اینها نشانه‌ای از درایت خردمندان شناخته و ناشناخته‌ای است که نسل اندر نسل دست به‌دست هم داده و این گنجینه‌های بی‌بدیل را برای فرزندان گرد آورده‌اند. اینها، نمونه تلاش مداوم و پی‌گیر نسلیها در نگاهداری این امانت الهی از دستبرد زمان و زمانه است که آنها را چنین خوش و زیبا نگاهداشته است... و همه اینها، نیست مگر از پرتو ایمانی مستمر و خالص و برخاسته از دل... و بالاخره، این نمونه‌ها: یادی است از آن همه تلاشها و یاسی است از تمام آن گذراندن عمرها در پای کتاب خدا.

شکل ۱- قرآن منسوب به علی بن ابی طالب ع: این نسخه از آغاز سوره هود است تا پایان سوره کهف. تحریر قرن سوم با رقم «کتبه علی بن ابی طالب» به‌خط کوفی روی پوست آهو. برگ نمونه از نیمه آیه ۳۶ تا نیمه آیه ۴۱ سوره ۱۶ نحل را دربر دارد.

قطع نسخه ۲۳/۵ × ۳۳/۲ سانتی‌متر.

این نسخه را شاه عباس به‌آستان قدس رضوی وقف نموده و وقفنامه را شیخ بهائی در جمادی‌الاولی ۱۰۰۸ قمری به‌خط و امضای خود نوشته است. (راهنمای گنجینه قرآن، گلچین مبانی ص ۳، ۴ مشهد).

شکل ۲- قرآن دیگری منسوب به علی بن ابی طالب ع: این نسخه جزوه‌ای است به‌خط کوفی و با پوست آهو که در آخرش آمده: «کتبه علی بن ابی طالب». جزوه ۱۰۲ ورق

دارد و هر ورقی ۷ سطر. از آغاز قرآن تا آخر آیه ۱۵۱ سوره انعام. برگ نمونه قسمتی از آخر آیه ۱۶ و تمامی آیه ۱۷ و اول آیه ۱۸ سوره انعام را دربر دارد. (از نمونه قرآنها آستانقدس ۲۱ شهریور ۱۳۵۱).

شکل ۳- قرآن دیگری منسوب به امیر مؤمنان علی ع: این نسخه ۱۵۴ صفحه به خط کوفی از قرن ۳ و یا ۴ هجری بر روی پوست نوشته شده است. قطع نسخه  $۲۳/۵ \times ۳۴$  سانتی‌متر. در موزه ایران باستان (به نقل از تاریخ ادبی ایران، براون ترجمه آقای علی پاشا صالح برابر ص ۱۵۷).

شکل ۴- قرآنی منسوب به امام حسن مجتبی ع: این نسخه جزء ۲۳ تا آخر جزء ۲۵ را در بر دارد. به خط کوفی روی پوست آهو با رقم: حسن بن علی بن ابی طالب و تاریخ: «احدی اربعین»! برگ نمونه از اواسط آیه ۲۹ تا اواخر آیه ۳۱ سوره ۳۶ یس است. اندازه  $۱۶/۵ \times ۱۱/۷$  سانتی‌متر. (راهنمای گنجینه قرآن آستانقدس ص ۷ و ۸).

شکل ۵- این نسخه قرآنی است به خط قدیم عربی به نام «مائل» از حدود قرن دوم هجری که احتمالاً در مکه و یا مدینه نوشته شده است و شاید یکی از دو نسخه قدیم‌ترین قرآنها خطی موجود باشد. این نسخه استثناً به صورت عمودی تحریر شده و از هر نوع نقطه‌گذاری و اعراب و علائم دیگر عاری است. فقط گاهی علائم کوتاهی بر بعضی حروف در آن دیده می‌شود. اندازه آن  $۲۱/۵ \times ۳۱/۵$  سانتی‌متر، هر صفحه در ۲۳ خط و جمعاً ۱۲۱ برگ است. از کتابخانه بریتانیا در لندن. برگ نمونه از آیه ۳۲ تا ۳۶ سوره نور می‌باشد (در کاتالگ نمایشگاه قرآن در لندن ۱۹۷۶، ص ۲۰، اشتباهاً آیه ۳۲ تا ۴۵ نوشته شده است).

شکل ۶- آیات ۱۲۶ تا ۱۳۶ سوره الشعراء برگ ۱۳ نسخه شماره بعدی است.

شکل ۷- آیات ۱۷۵-۱۸۴ سوره الشعراء که به خط کوفی و رنگ مشکی در قرن سوم هجری، احتمالاً در شمال آفریقا تحریر شده است. طبق روش ابوالاسود دؤلی، نشانه‌های اعراب و همزه به رنگ شنگرف و نقطه‌گذاریها به ترتیب به رنگ سبز معین شده است و طبق روش زمان حجاج خط مایل کوتاه مشکی برای نقطه‌های حروف به کار رفته است. فواصل آیات با علامتی طلائی مشخص شده است. هر پنج آیه و ده آیه که به ترتیب پی‌درپی آمده‌اند، به‌هائ تزئینی یک دایره آراسته شده و باقی آیات با سه دایره طلائی به صورت هرم معین گردیده است. تعداد این تزئینات در این صفحات به حدود ۱۸۰ و ۱۹۰ می‌رسد. اندازه صفحه  $۲۱/۵ \times ۳۱/۵$  سانتی‌متر، هر صفحه ۱۱ سطر و مجموعاً ۳۸ برگ است. (در کاتالگ نمایشگاه قرآن در لندن، ص ۲۰، شماره آیات برگ نمونه (شکل ۷) به اشتباه ۷۵-۲۰۵ نوشته شده، و در یک جایی که این تصویر نقل شده، آیات به‌سوره شورا نسبت داده شده و خط آن خط نسخ بیان گردیده است!).

شکل ۸- قسمت آخر آیه ۱۸ و آغاز آیه ۱۹ سوره اعراف از قرآنی است به خط مستکی کوفی

(حتماً در قرن سوم هجری در شمال آفریقا نوشته شده است. نسخه‌ای است نسبتاً منظم و کلمات آن روشن و خط زیباتر و پخته‌تر از خطوط معمول آن زمان است. نقطه‌های اعراب به رنگ سنگرف و تنوین با دو نقطه بر روی هم مشخص شده است. اندازه  $۲۹/۵ \times ۴۰$  سانتیمتر، ۵ سطر، فقط دو برگ، متعلق به موسسه ملی باستان‌شناسی و هنر تونس. (کاتالک نمایشگاه ص ۲۰ و ۲۲).

شکل ۹- مصحف تاشکند- همان نسخه‌ای است که می‌گویند به زمان عثمان نوشته شده و اکنون به شماره ۲۰۴ مصاحف در کتابخانه و مرکز اسناد تاشکند حفظ می‌شود. شرح آن در ص- همین کتاب گذشت. برگ نمونه آیه ۱۰۹ تا ۱۱۸ سوره ۲۳ المؤمنون را دربر دارد.

شکل ۱۰- نسخه‌ای از کتابخانه قرویین فاس. اندازه  $۲۰ \times ۳۱$  سانتیمتر. آیه ۳۷ و ۳۸ سوره ۳۳ احزاب (به نقل تاریخ قرآن از نولدکه).

شکل ۱۱- نسخه‌ای از کتابخانه ملی پاریس. اندازه  $۳۱ \times ۴۰/۵$  سانتیمتر. آیه ۵۰ تا ۵۴ سوره ۲۸ قصص. (به نقل از نولدکه).

شکل ۱۲- نسخه‌ای از توپ قاپوسرای اسلامبول، تحریر، در مدینه، اندازه  $۱۴ \times ۱۷/۵$  سانتیمتر، آیه ۳۸ تا ۴۴ سوره ۲۱ انبیاء.

شکل ۱۳- نسخه دیگری از سرای اسلامبول (به شماره ۵۰۳۹۵)، اندازه  $۲۴ \times ۳۳$  سانتیمتر، آیه ۴۳ سوره ۱۳ الرعد و ده آیه اول سوره ۱۴ ابراهیم.

شکل ۱۴- نسخه‌ای از کتابخانه ملی پاریس (به شماره ۸۲۸) برگ، اندازه  $۳۴ \times ۲۶$  سانتی‌متر. آیه ۴۰ تا ۱۴۶ سوره ۷ اعراف.

شکل ۱۵- نسخه دیگری از همان کتابخانه (به شماره ۳۲۸) برگ، اندازه  $۳۴ \times ۲۶$  سانتی‌متر. آیه ۶۸-۸۰ سوره ۶ انعام، (به نقل از نولدکه).

شکل ۱۶- نسخه‌ای به خط پیرآموز با حروف منفصل که پایان هر حرفی به نازکی و با نیش قلم به حرف دیگر پیوسته است، از خطوط تزئینی اختراع ایرانیان، تحریر حدود قرن چهارم با اعراب و اعجام و شد و مد و تنوین، به سنگرف و زنگار. سه آیه آخر سوره ۳۷ الصافات و هر سوره و آیه نخست سوره ۳۸ ص. (راهنمای گنجینه قرآن ص ۲۸).

شکل ۱۷- قرآن شماره ۱۰۸ کتابخانه آستانقدس رضوی، به خط خوش با رقم یاقوت مستعصمی، مورخ رجب ۶۰۴ هجری. برگ آخر قرآن که رقم یاقوت را نیز دربر دارد. (راهنمای گنجینه برابر ص ۹۴).

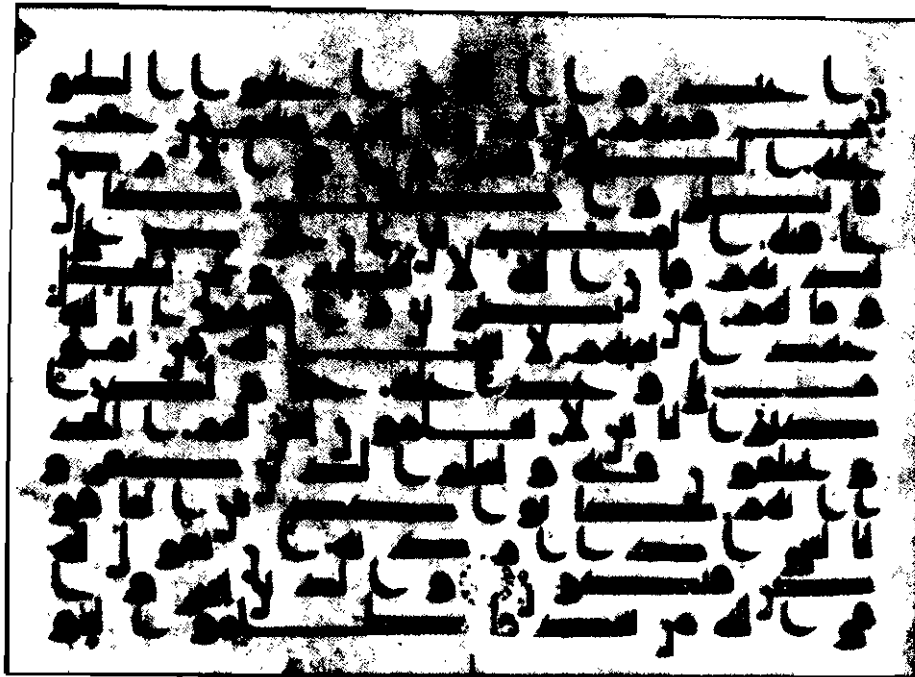
شکل ۱۸- قرآن به خط اختراعی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه (۹۳۷-۹۳۲) مؤسس سلسله تیموری هند، به تشخیص آقای گلچین معانی. تحریر نیمه اول قرن دهم هجری. اندازه  $۹ \times ۱۲/۵$  سانتی متر، هر صفحه ۱۷ سطر، تعداد صفحه؟ (راهنمای گنجینه ص ۱۷۸-۱۸۴).



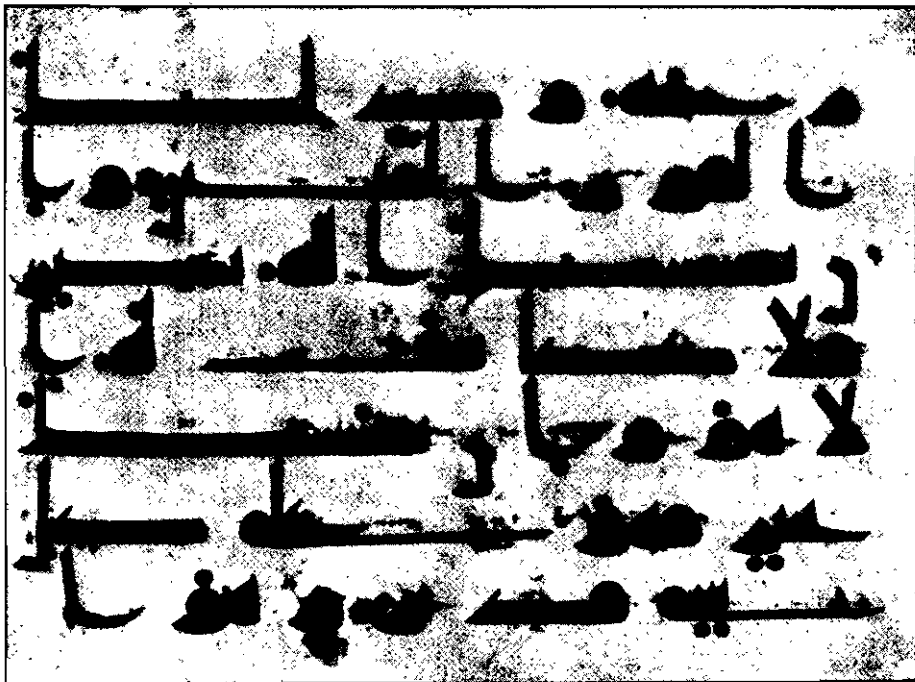
شکل ۱۹- برگگی از هنر: آیه آخر سوره ۱۸ کهف و سی آیه آغاز سوره ۱۹ مریم در قرآنی به خط نسخ و محقق تحریر قرن دهم هجری، احتمالاً در هند، سر سوره‌ها به خط رُقاع در کتیبه‌ای تزیین شده است. آغاز و میان و پایان صفحه (سطر ۱ و ۹ و ۱۷) به خط محقق متناوباً طلائی و آبی بر زمینه‌ای سپید تحریر شده است. چهارده خط بقیه باریکتر از آن سه خط در دو قسمت، بر زمینه‌ای طلائی، با خط نسخ به رنگ مشکی، با گلهای قرمز و آبی در وسط خطها، میان جدول مستطیل شکلی قرار گرفته است. حاشیه این ۱۴ خط را چهارگل باریک کشیده سپید تزیین می‌کند که در هریک از آنها، گل طلائی کوچکتری لوزی مانند قرار دارد، این گلها با لاجورد اصیل و گوشه‌های با شنگرف و آبی روشن و محاطه در کناره طلائی ساخته شده است. تمام این جدول متن در سه کناره خود با حاشیه‌ای لاجوردی تزیین شده که بیچ و خمهای نقوش طلائی و گلهائی که از توالی نقوش برگ مانند تشکیل شده، بدان زیبایی خیره‌کننده‌ای داده است. هردوی این حاشیه‌ها، با نقوش ریز و گلهای زیبا آراسته شده و در لبه حاشیه، مثلث بزرگی قرار دارد که داخل آن نیز مثلث کوچکی با گلهای ریز و نقش و نگار زیبا بر زمینه لاجوردی نقش بسته است. به‌طور کلی تذهیب و سر لوحه و نقش و نگار یادآور نفوذ عمیق هنر صفوی است. اندازه  $۲۲ \times ۳۳/۶$  سانتی‌متر، ۱۷ سطر، ۲۴۶ برگ. کتابخانه بریتانیا لندن (کاتالگ نماینگاه ص ۸۰ و ۸۱).

شکل ۲۰- صفحه اول نسخه‌ای است منسوب به یاقوت مستعصمی مورخ ۶۸۶ هجری قمری- از نقاش گنجینه قرآن آستان قدس رضوی- مشهد.

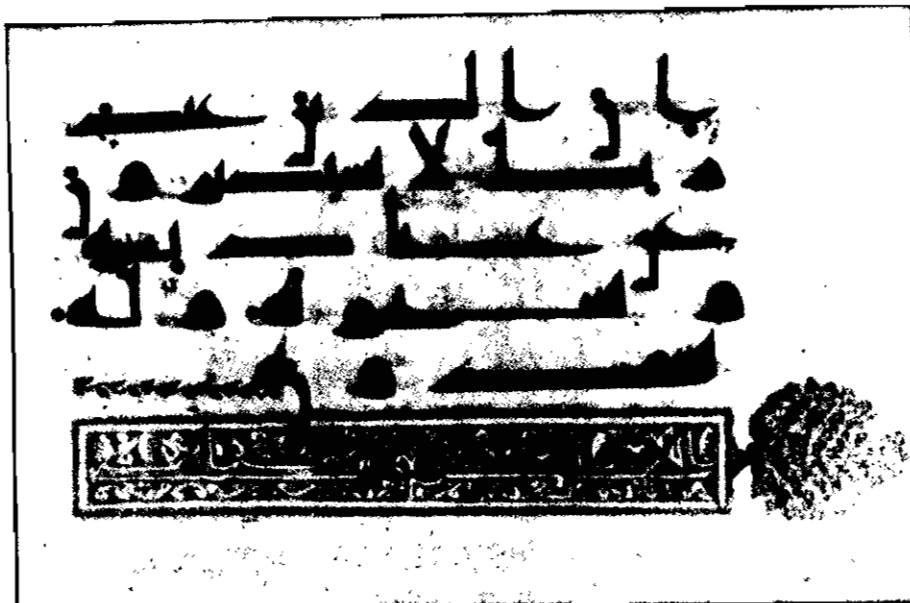
شکل ۲۱- صفحه آخر همان نسخه از یاقوت مستعصمی مورخ ۶۸۶ ه.ق. که مهور به‌سهر بعضی از بزرگان نیز می‌باشد. این نسخه ۲۳۸ برگ است و یکی از نفیس‌ترین نسخه‌های گنجینه بسیار غنی قرآنی آستان قدس رضوی- مشهد می‌باشد.



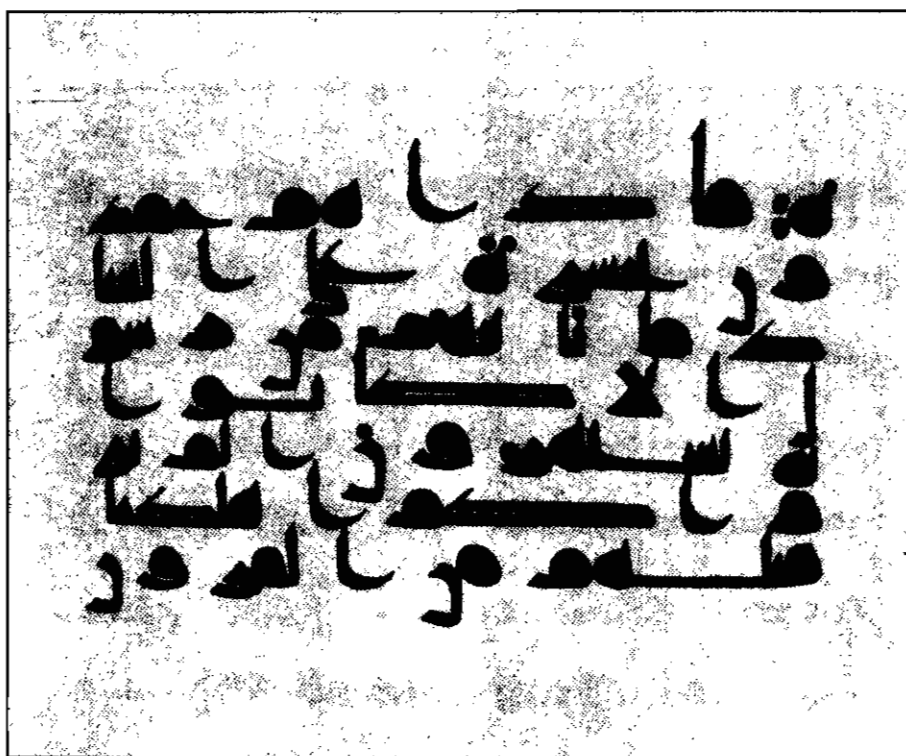
شکل (۱)



شکل (۲)



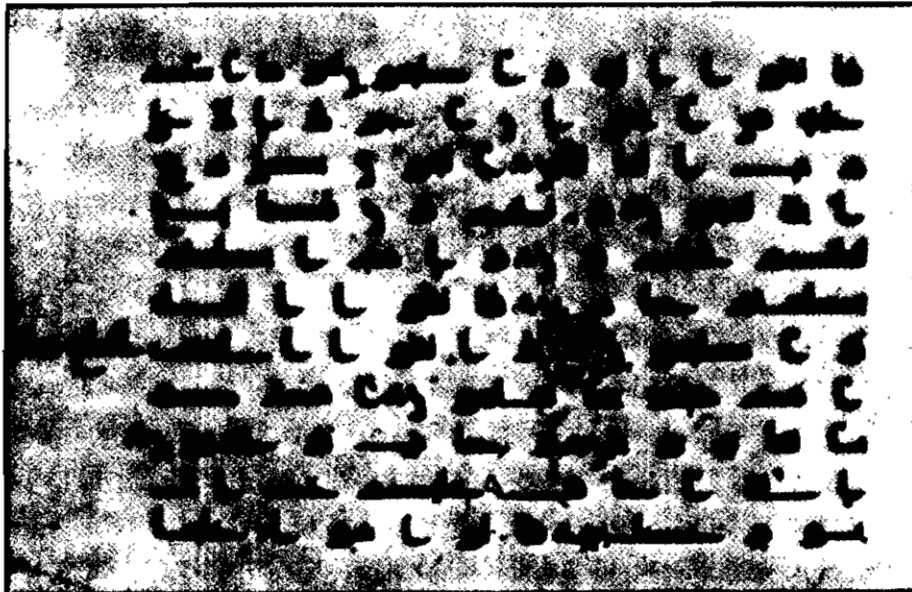
شکل (۳)



شکل (۴)



شکل (۵)



شکل (۶)

قَوْسًا قَوْسًا لَوْ حَمَلْتُمْ نَسَاءَكُمْ  
 يَا لَئِيْمَةٌ اَلَمْ تَكُنِّيْكُمْ فَاَنْتُمْ تَكْتُمُنِيْ  
 يَا لَئِيْمَةٌ اَلَمْ تَكُنِّيْكُمْ فَاَنْتُمْ تَكْتُمُنِيْ  
 يَا لَئِيْمَةٌ اَلَمْ تَكُنِّيْكُمْ فَاَنْتُمْ تَكْتُمُنِيْ  
 يَا لَئِيْمَةٌ اَلَمْ تَكُنِّيْكُمْ فَاَنْتُمْ تَكْتُمُنِيْ  
 يَا لَئِيْمَةٌ اَلَمْ تَكُنِّيْكُمْ فَاَنْتُمْ تَكْتُمُنِيْ  
 يَا لَئِيْمَةٌ اَلَمْ تَكُنِّيْكُمْ فَاَنْتُمْ تَكْتُمُنِيْ  
 يَا لَئِيْمَةٌ اَلَمْ تَكُنِّيْكُمْ فَاَنْتُمْ تَكْتُمُنِيْ  
 يَا لَئِيْمَةٌ اَلَمْ تَكُنِّيْكُمْ فَاَنْتُمْ تَكْتُمُنِيْ

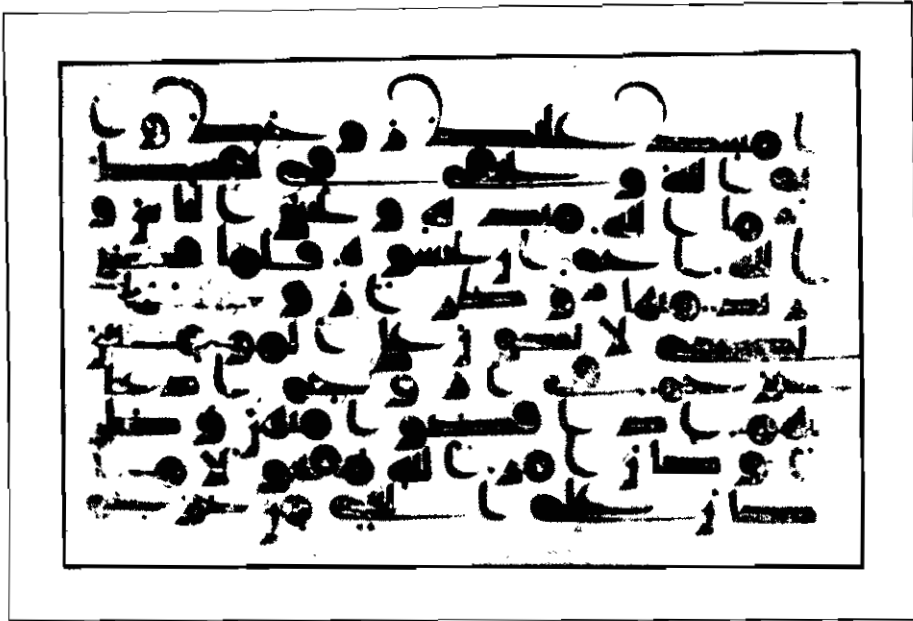
شکل (۷)

قَوْسًا قَوْسًا لَوْ حَمَلْتُمْ نَسَاءَكُمْ  
 يَا لَئِيْمَةٌ اَلَمْ تَكُنِّيْكُمْ فَاَنْتُمْ تَكْتُمُنِيْ  
 يَا لَئِيْمَةٌ اَلَمْ تَكُنِّيْكُمْ فَاَنْتُمْ تَكْتُمُنِيْ  
 يَا لَئِيْمَةٌ اَلَمْ تَكُنِّيْكُمْ فَاَنْتُمْ تَكْتُمُنِيْ  
 يَا لَئِيْمَةٌ اَلَمْ تَكُنِّيْكُمْ فَاَنْتُمْ تَكْتُمُنِيْ  
 يَا لَئِيْمَةٌ اَلَمْ تَكُنِّيْكُمْ فَاَنْتُمْ تَكْتُمُنِيْ  
 يَا لَئِيْمَةٌ اَلَمْ تَكُنِّيْكُمْ فَاَنْتُمْ تَكْتُمُنِيْ  
 يَا لَئِيْمَةٌ اَلَمْ تَكُنِّيْكُمْ فَاَنْتُمْ تَكْتُمُنِيْ

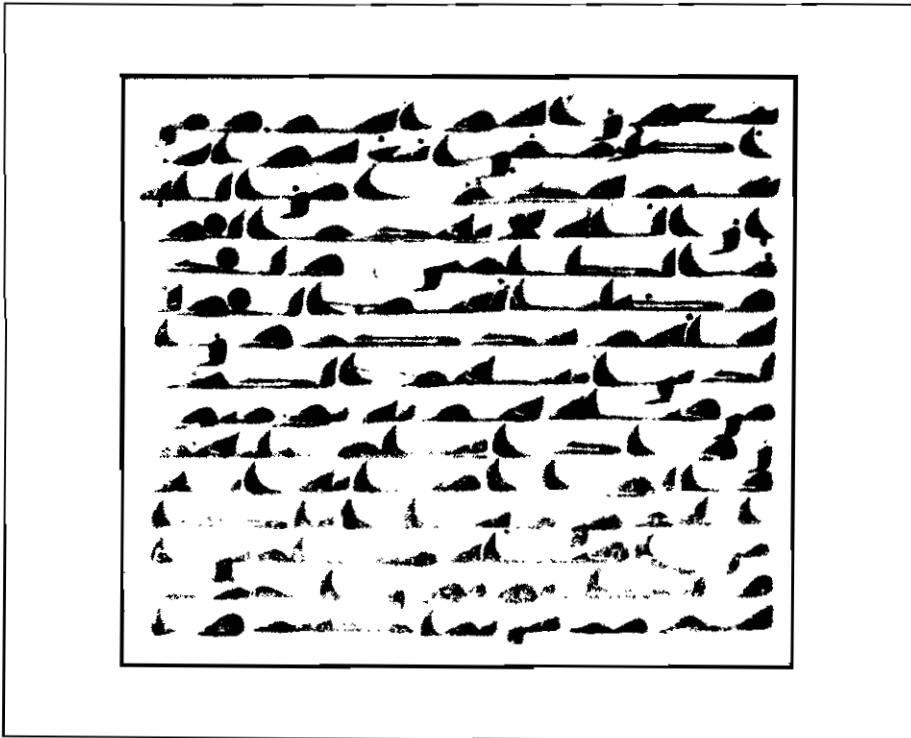
شکل (۸)

وَأَيْدِيهِمْ حَبْرَ الْخَيْمِ فَأَعْتَبَهُمْ  
عَمَّ يَسِرُّونَ وَأَسْرَعَهُمْ حَمِيمًا  
وَحَمِيمًا مَعَهُمْ سَيِّئُونَ أَعْتَابًا  
تَعْمُرُ الْوُدُودَ بِمَا يَسِرُّونَ وَاللَّهُمَّ  
عَمَّ الْغَيْبُورِ قَالَ لِيَوْمَ لَيْسَ لِيَوْمَ  
لَا يَسِرُّونَ حَمِيمًا مَعَهُمْ فَأَلْوِ الْغَيْبُورَ  
مَا لَوْ يَسِرُّونَ مَعَهُمْ فَسَلِّ الْغَيْبُورَ  
فَلَا يَسِرُّونَ الْغَيْبُورَ لَوْ لَيْسَ لِيَوْمَ  
سَيِّئُونَ أَعْتَابًا وَاللَّهُمَّ سَيِّئُونَ أَعْتَابًا  
حَمِيمًا مَعَهُمْ حَمِيمًا مَعَهُمْ الْغَيْبُورَ  
حَمِيمًا مَعَهُمْ الْغَيْبُورَ الْغَيْبُورَ الْغَيْبُورَ  
الَّذِي لَيْسَ لِيَوْمَ لَيْسَ لِيَوْمَ لَيْسَ لِيَوْمَ  
وَمَعَهُمْ حَمِيمًا مَعَهُمْ الْغَيْبُورَ  
مَعَهُمْ حَمِيمًا مَعَهُمْ الْغَيْبُورَ  
لَا يَسِرُّونَ حَمِيمًا مَعَهُمْ الْغَيْبُورَ  
عَمَّ الْغَيْبُورَ وَاللَّهُمَّ سَيِّئُونَ أَعْتَابًا  
سَيِّئُونَ أَعْتَابًا وَاللَّهُمَّ سَيِّئُونَ أَعْتَابًا

شكل (٩)



شکل (۱۰)



شکل (۱۱)





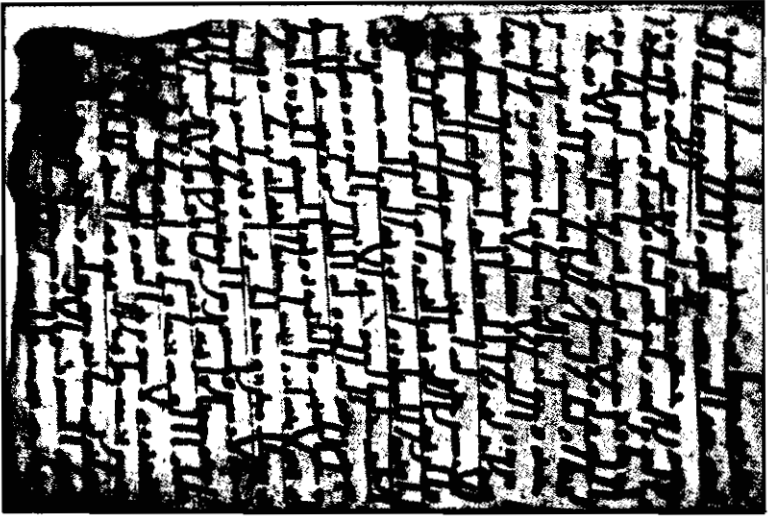
Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page. The text is dense and appears to be a continuous passage. The script is clear and well-preserved.

ج

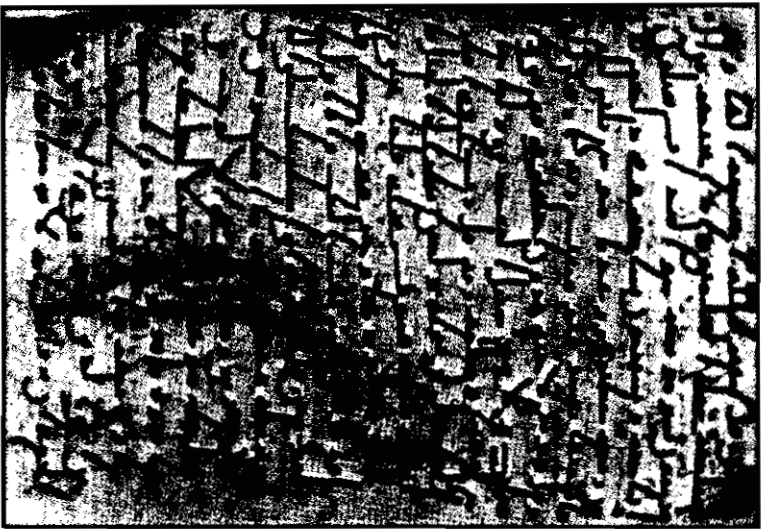
Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page. The text is dense and appears to be a continuous passage. The script is clear and well-preserved.

١

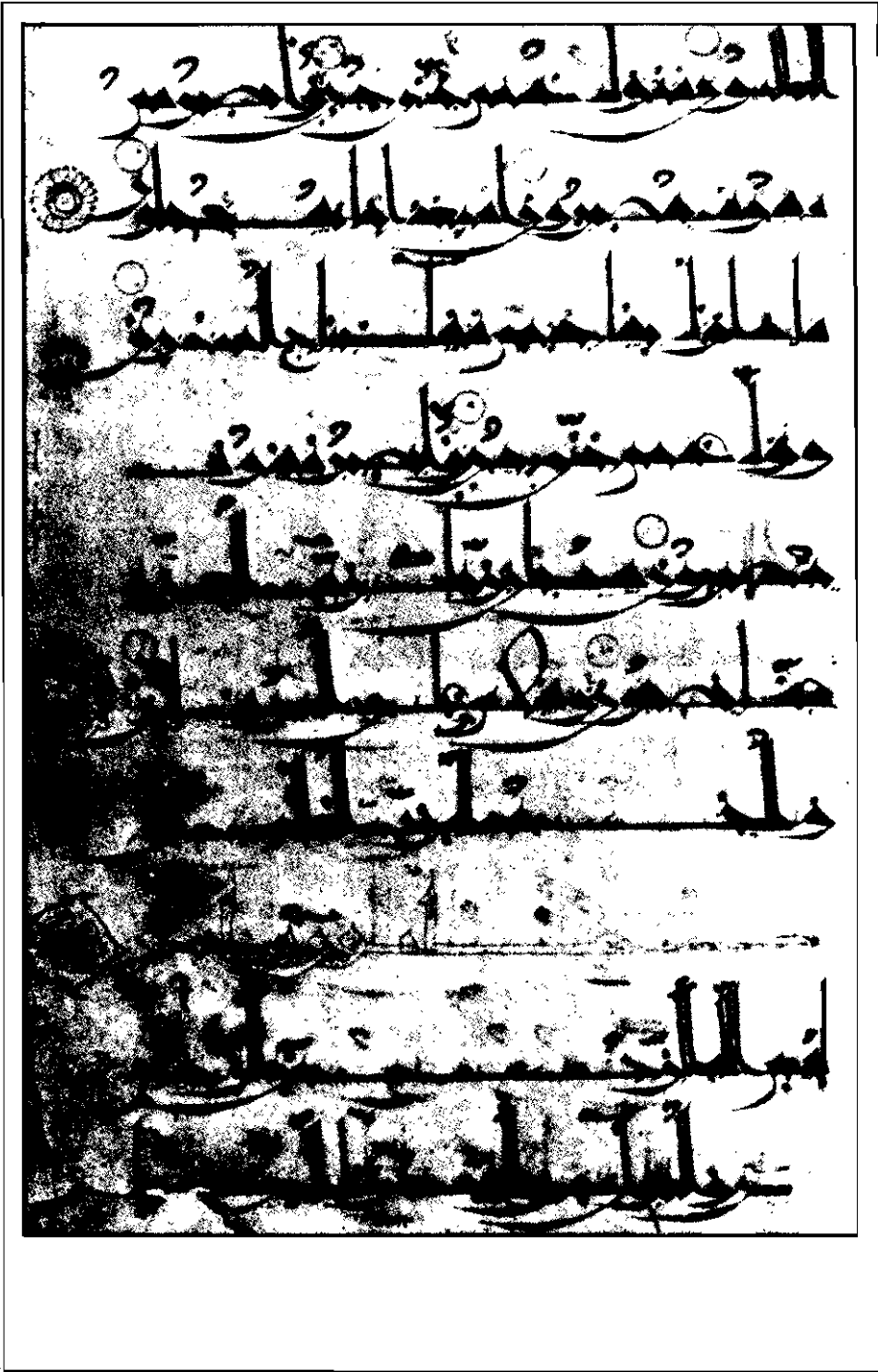
سجل (١٣)



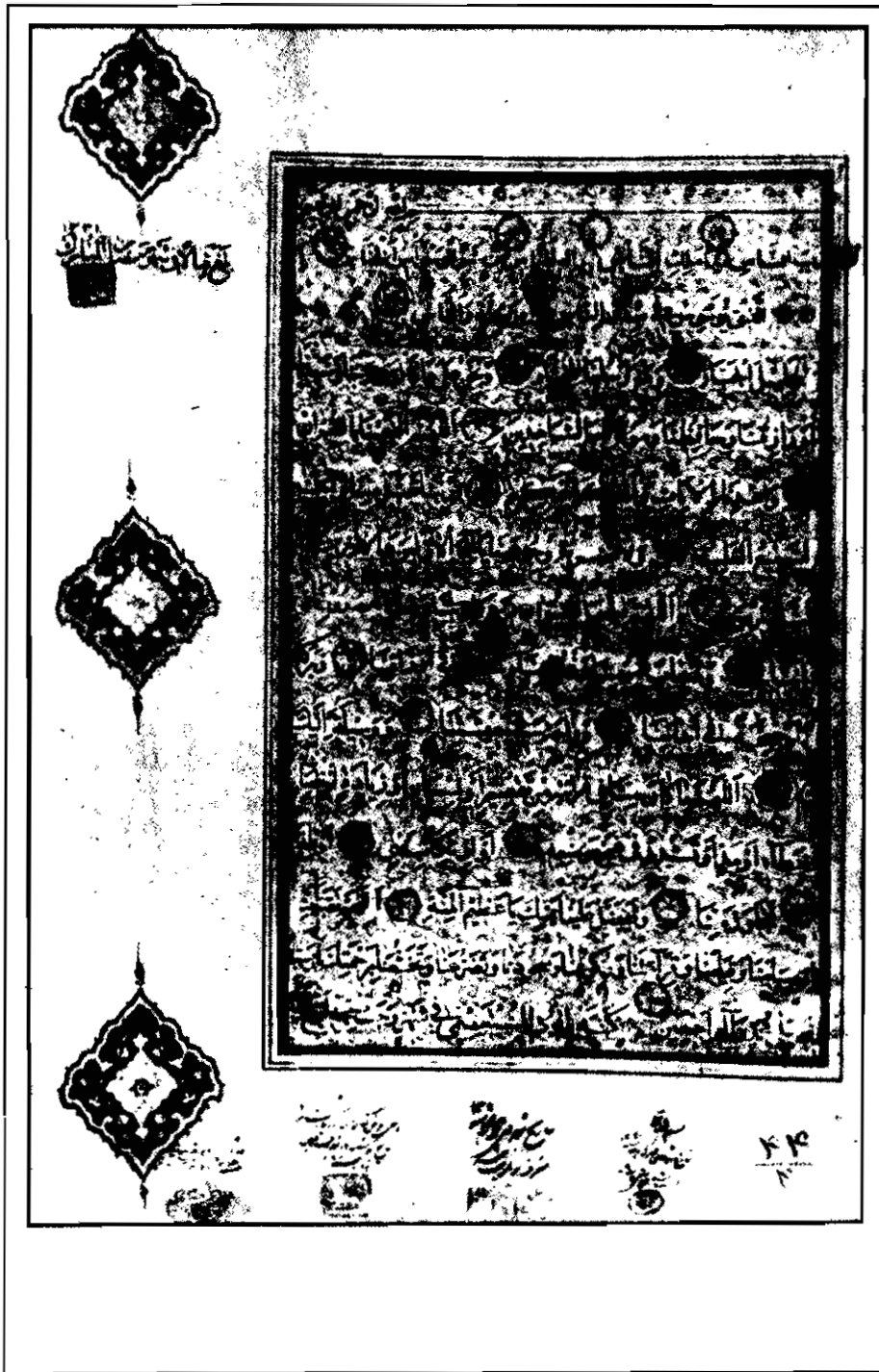
18) 552



19) 552

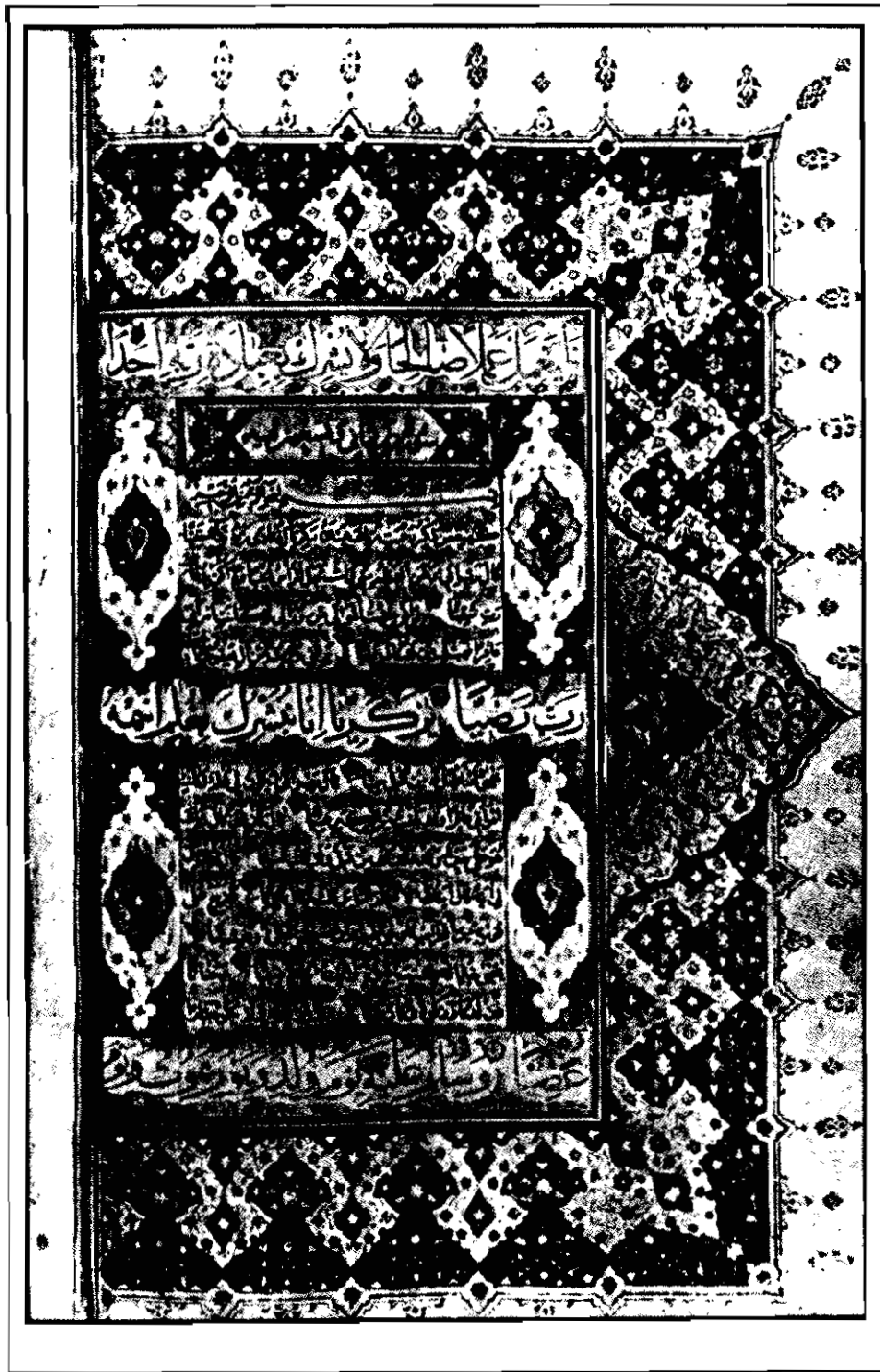


شكل (١٦)

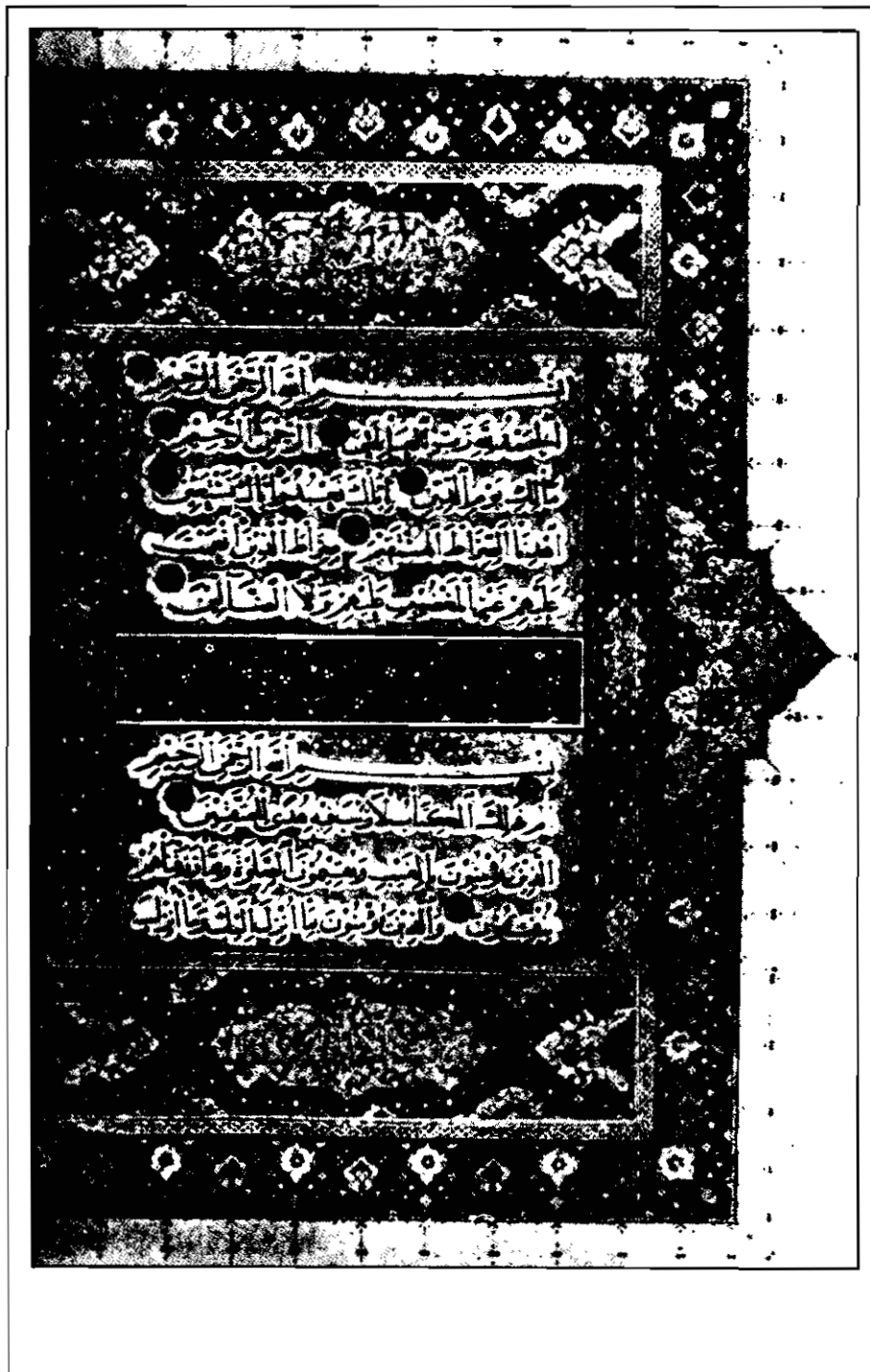


شکل (۱۷)

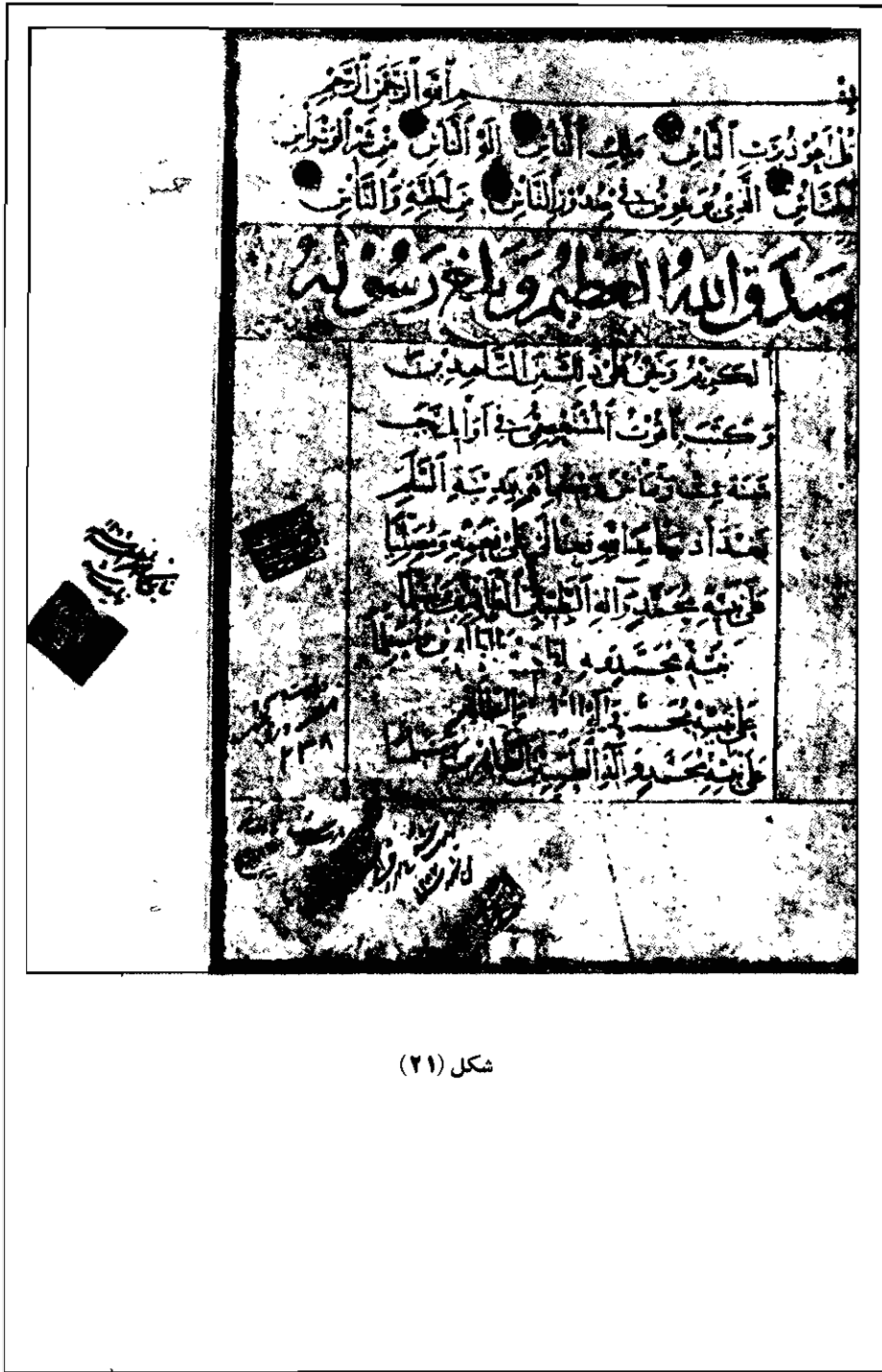




شکل (۱۹)



شکل (۲۰)



شكل (٢١)